الله اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم اللهم صل على محمد هادی الخلایق الى الصراط المستقيم والمنهج
القويم وعلى آله واصحابه واتباعه اجمعين وساير العلماء الراسخين من امته الى يوم الدين همچنانکه حمد وسپاس
صانع پروردگار تمت کلمته وعمت آلاؤه بر نعمت ایجاد و امداد که در مبدأ و معاد بر بندگان افاضه فرموده
واجب است کذلک شکر و امتنان جناب رسالت بحق سفارت و وساطت که علوم و فیوض از درگاه صمدیت آورده
و عالمیان را بدان راه نموده لازم و متحتم و همچنین حق آل هدایت مآل و اصحاب وافر النصاب که وسایط و وسایل
وصول فیض و انهار و جداول دریای فیض اویند بر ذمهٔ کافهٔ امت قایم و ثابت و بر این قیاس تابعین و اتباع و تبع اتباع
و تمامهٔ رواة و نقلهٔ احادیث و اخبار که سلسلهٔ علم دین که از خواص این خیر الامم است بوجود ایشان برپاست چه
از انها که بحفظ و ضبط احادیث چنانکه شنیدند اوعیه و ظروف اجناس علم و کنوز و خزاین نقود دین گشته بی زیادت
و نقصان ادای امانت باهل آن نمودند و چه از انها که باجتهاد و قیاس اقتباس انوار و استکشاف اسرار نموده و قواعد
و اصول و دلایل و علل استنباط و استخراج کرده مسایل و احکام شرع بران مزید فرمودند و چه مقلدیان و متبعان
ایشان که بتقلید و اتباع جزئیات مسایل و تفاریع احکام جمع و فراهم آوردند و طایفهٔ دیگر نیز که به تتبع کتب و رسایل
انتخاب و التقاط فواید و مسایل نموده بتجدید و ترویج علم جمالی تازه بر چهرهٔ دین و ملت افزودند نظر بحقیقت
از روی انصاف تمامهٔ این طوایف را که حامل الویهٔ علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دیگر
منتی ثابت و بر دیگران که نعمت خواران مایدهٔ فضل و افاده و ریزه چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان

و حق نعمت شناسی لازم و باین حساب پیشینان استاد و ولی نعمت پسینان باشند و پسینان را اعتراف
بافضل و رعایت ادب نسبت بایشان واجب اگرچه توانند که بعضی پسینان باحراز قصب سبق و مزیت از بعضی
پیشینان درگذرند ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم اللهم يا ذا الفضل العظيم نسألك
ان تختصنا بفضلك وكرمك العميم انك انت العزيز الحكيم اما بعد فيقول العبد الضعيف الفقير الى الله القوى الغنى
البارى عبد الحق بن سيف الدين بن سعد الله الترك الدهلوى البخارى غفر الله لاسلافه وبارك فى اخلافه این
دریزه ایست از خزاین محمدی ﷺ مملو بجواهر زواهر و لآلی متلالی احادیث و اخبار که از بارگاه
فضل و موهبت باین ساکن زاویهٔ فقر و نیستی حواله کرده اجازت صرف و انفاق ارزانی داشتند و این مائده ایست
از موائد احمدی مشحون بالوان مطاعم و مآکل و فواکه و ثمار احکام و مسائل که از آسمان هدایت
و کرامت بر سر وقت این ریزه چین خوان جود و احسان نازل گردانیدند سرمایهٔ عید اولین و آخرین ساختند باعث
بر جمع این خزاین و تهیهٔ این موائد آنکه کتاب سفر السعادة که آن را صراط مستقیم نیز خوانند تصنیف
الشيخ العالم الفاضل الكامل الامام الاوحد البارع قدوة المحققين وافضل المتاخرين صاحب التصانيف المشهورة و
الفضائل المذكورة وحيد زمانه واعجوبة عصره واوانه محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم بن عمر بن ابى بكر بن
احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن شيخ الاسلام ابى اسحق الكازرونى الشهير بالشيخ مجد الدين
الشيرازى الفيروزابادى اللغوى القرشى التيمى البكرى الشافعى نزيل الحرم الشريف المكى زاده الله
تشريفا وتعظيما المولود فى ربيع الاول سنة تسع وعشرين وسبعماية بكازرون وتوفى بزبيد ليلة العشرين من شوال سنة
سبع عشر وثمان مائة تغمده الله برحمته واسكنه فسيح جنته کتابی بود رشيق لطيف متين حسن المسلك سديد
المنهج صحيح المبانى انيق المعانى که در باب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق زکیهٔ مقدسهٔ نبویه ﷺ با حسن
اسلوب و اسهل طریق نوشته و داد علم و دانش داده است ولیکن چون وی درین باب بر مذهب اقتداء محدثین
از اصحاب ظواهر رفته و در بسیاری از مواضع سخن بر خلاف مذاهب مجتهدین رحمة الله علیهم اجمعین گفته و
ادعای فساد و بطلان مخالف مدعای خود نموده و دعوی عدم صحت احادیث وارده در آن کرده و در بعضی محال
در مبالغه و افراط از حد اعتدال و جادهٔ انصاف بیرون رفته است و در خاتمهٔ کتاب بابی عقد نموده که در آنجا در تحقیق
و تنقید بعضی احادیث و نسبت وضع و بطلان بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجلت از متاخرین
محدثین مثل ابن جوزی و غیر وی کرده لازم طریقهٔ انصاف و نصیحت نموده شرح آن کردن و حقیقت حال
کشف نمودن و مواضع خطا و اشتباه بیان ساختن و بذکر احادیث وارده در مذاهب ائمه اهتمام داشتن
چه مطالعهٔ این کتاب مر متبعین مذاهب مجتهدین را موجب انبعاث وحشت و اثارت شبهت گشته و
در وادی تردد و دامهٔ حیرت انداخته بسوء ظن بر ائمهٔ مجتهدین و تغلیط و تخطیهٔ علمای راسخین مبتلا
گردانند و این ضرری سخت عظیم است در صلاح دین و اختیار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام بر این

مذاهب استاد و بنای وجهت وجهه و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطمینان قلب استقرار یابد یکی آنکه هیچ
حدیثی صحیح در این باب که این مجتهد حکم کرده وارد نشده یا حدیثی که وی بدان تمسک کرده بصحت
نرسیده است مثل قولی که بدان مذهب درست شده الحلال بین و الحرام بین یا که در باب عمل قوت یافته
صحت کرده و در واقع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این مجتهدان همه محدث بوده اند و تتبع احادیث
کرده و تطبیق و توفیق در آن داده و ناسخ را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع و قوی را از ضعیف
جدا کرده اند و بقوت اجتهاد و بسطت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و دلالت قرآنی و امارات و تاویلات
و حقایق معانی آن را دریافته حکم کرده اند نه بهوای طبع و فضول نفس و محض جهل و مجرد حسبان تفوه و تقول
بدان نموده این سخن در مقدمه شرح به بسط و تفصیل تر از این بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه در حقانیت آن
نماند و حاصل در شرح کتاب ترجمه قسم استاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث
و آثار و تخریج مخارج و محال آن از کتب سته و غیرها و ذکر رواة آنها از صحابه و اصحاب کتب دوم در معارضت
و مصادمت کلام وی و تقویت و تائید مذاهب مهما امکن علی الخصوص اثبات و تحقیق مذهب حنفی که
مقصود اهم و مطمح نظر اصل آنست سیوم استطراد و اشباع کلام بذکر مسائل و احکام و اکثار فواید و نکات
مناسب مبحث و مقام و آنچه در حل عبارت متن و ترجمه الفاظ و بیان معانی آن از قیود و رموز و اشارات و تاویلات
و تعلیلات بر عادت شراح بکار رفته باشد بر سالکان طریق مطالعه و ارباب صناعت مناظره از اهل خبرت
و مهارت پوشیده نخواهد بود و هرچه در کتاب ملفظ عربی بود از احادیث و غیرها آن را ترجمه کردم و شرح
نمودم الا ادعیه و اذکار که زبان ترجمان رقت از شرح و بیان آن کوتاه است گویا مجرد الفاظ و عبارات آن
مقصود است نعم اطلاع بر معانی و مضامین آن موجب مزید ذوق و نشاط است لیکن مجرد الفاظ تاثیر بخاصیت مفید
و موثر است و اگر ما بین السطور ترجمه تحت اللفظ علی الاجمال یا در حواشی بانداز تفصیل نوشته آید دور
نماید آنچه بالفعل بوقوع آمد اینست و حرص در این شرح طویل استاد و حجم کتاب کبیر آمد تا بلکه بعضی
را از اهل همت و کمالت که نه دماغ و رقت در رعت علم قوی و ذوق سخن دین بکمال و داعیه خدمت احادیث
نبوی صادق بود حمل اثقال این کتاب گران آرد و اشتغال بدان موجب سآمت و ملالت گردد و الامر و الله
و ما التوفیق الا من الله و اگر همم بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی است اقتصار کند و به تخریج احادیث متن
تعرض نماید و در فواید و زواید اختصار ورزد کتابی آید لطیف و مختصر و در اصل مقصود کافی در بیان و
اثبات آن والی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیده دانش و بینش نور الحق را که وجود ثانی و مقصود اولی
من است که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن ندهد وی متصدی این کار گردد و این مهم را صورت دهد و بالله
التوفیق و از کتب آنچه تتبع و تصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب تفسیر کشاف و بیضاوی و مدارک
و جلالین و جز آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شروح آن کرمانی و فتح الباری و توشیح سیوطی و مشارق

الانوار قاضی عیاض وغیر آن و صحیح مسلم و شروح وی شرح امام نووی وجز آن و موطای امام محمد و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شمایل النبوی و شروح آن و مشکوة و شروح آن طیبی و شرح ابن حجر و ابهری وجز آن و انوار فصل رابع مشکوة و مصابیح و شروح آن تورپشتی و غیره و شرح مشارق و مجمع البحار که شرح صحاح است و جامع شروح متعدده است و نهایه جزری و مختصر نهایه سیوطی و مقاصد حسنه سخاوی و تنزیه الشریعة ابن عراق و الدرر المنتشرة فی الاحادیث المشتهرة للسیوطی و تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث لابن دیبع و شفای قاضی عیاض و مواهب لدنیه و صواعق محرقه و روضة الاحباب و سفر السعادة و زاد المعاد و سنن الهدی و اذکار نووی و عمل الیوم و اللیله سیوطی و حصن حصین جزری و شرح اربعین ابن حجر و مختصر السیر طبری و از کتب اسماء الرجال فن ثانی از رکن ثالث جامع الاصول و تقریب و تهذیب و مغنا و از اصول حدیث شرح نخبه لمصنفه و شرح شمنی و الفیهٔ عراقی و شروح آن شرح مصنف و سخاوی و شیخ زکریا و رسالهٔ مختصر طیبی و از کتب فقه هدایه و شرح ابن الهمام و شروح دیگر و کنز و بعضی شروح آن و شرح وقایه و حواشی آن و شروح نقایهٔ شمنی وجز آن و زاد الفقیه در مذهب حنفی و حاوی و شرح آن در مذهب شافعی و رسالهٔ ابن ابی زید در مذهب مالک و شرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذهب امام احمد بن حنبل و از کتب قرأة شاطبی و شروح آن و اتقان سیوطی و ارجوزهٔ جزریه و شروح آن و از کتب لغت قاموس تصنیف المولف و مهذب و مغرب وجز این مذکورات بعضی کتب و رسایل نیز شاید که در بعضی مواضع بنظر در آمده باشد و در تصحیح نقل و حواله باصل مهما امکن بتقصیر از خود راضی نشده و مهمل نگذاشته یارب مگر بسهو و نسیان در جای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسایل از طریقه احتیاط و دایرهٔ دیانت بیرون نیامده و قطعا براه خیانت و مساهله نرفته و باین وسیله امید وار است که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد انشاء الله تعالی و از آنچه اهم است درین باب دو چیز است یکی دعا و تضرع و التجا بجناب صمدیت عزاسمه که این عمل را بصعد قبول برساند و سبب نفع خلایق و فایدهٔ طالبان حق گرداند و دیگر خواهش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از سهو و خطای کاتب حروف نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن همت دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون دیباچهٔ متن در فهم اصل مقصود نه محتاج بشراح بود مجرد ان بروجه صرافت نوشته آمد * قال المصنف * بعد از حمد و ثنای حضرت کبریا و درود بلا انتها بر سرور انبیا و خلاصهٔ اصفیا و آل و اصحاب اتقیا و بر روان پاک پیروان آن هنادید اولیا معلوم باد طایفهٔ احباب و اصحاب و زمرهٔ عقلای ذوی الالباب را که راه حق که آن صراط مستقیم است از ان رو که غایت آن حق جلشانه است اشرف طرق و اجل و اکمل سبل و انور و افخر مسالک است و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل باهر حقانی ممکن و متصور نه لاجرم هر که بدرک این معنی مشرف گردیده اند که اتباع سیرت سرور راهنمایان و مهتر برگزیدگان حضرت رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و اهتدا بسنت

همان مقدس و موجب حیات جاودانی و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و هیچ
وسیله از این اشرف و صحیح طریقه از این اقرب نتوان یافت و نص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مصداق
این سخن است که کلمه آیه و مفهوم کلمه جامع نموده که الدین النصیحة داعی بر آن آورد تا امتثال
واجابت ملتمس بزرگی از ذریه مقدسه نبویه و بضعه روضه مکرمه مصطفویه را از این چند باب بر وجهی که
در صحاح اخبار ثابت شده از طریقه انیقه محمدیه و سنت سنیه نبویه صلی الله علیه وسلم در قلم آورد تا هر که اراده
این سعادت و حصول آن دارد دستور خویش سازد و در باب عبادات اعتمادی بر آن کند و از خلاف زائد محروم
ماند یعنی چه این مسایل بر وجهی که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با سانید صحیحه ثابت شده
نوشته میشود و هر متعبدی که از اخلاص تمام این منهج مستقیم را ملاحظه نماید در اسرع زمان امکان دست
طلب وی بگریبان مقصود دلکش متعلق شود و طینت باطن مستعد وی باذواق مقدمه نموده متحلی گردد
ان شاء الله تعالی الکریم و این سفر السعادة را بر فاتحه و خاتمه و چند باب مشتمل بر فصول مشتمل گردانید
امید وار که انوار و آثار آن همگنان را محیط و مکتمل گردد ان شاء الله تعالی این است دیباچه متن و ما پیش از شروع
در شرح کتاب مقدمه وضع کردیم متضمن بر آنچه دانستن آن پیش از مقصود واجب و مناسب دانسته مشتمل
بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیرها و احوال اصحاب کتب و آنچه متعلق
است بدان و ثانی در احوال ائمه مذاهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع ایشان و ما یتعلق بها و بالله التوفیق
والاستمداد فی المبدأ والمعاد وله ولی الرشاد والسداد وهو حسبی ونعم الوکیل وصلی الله علی السید المصطفی
الجلیل و علی آله واصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سائر اتباعه من اقتفى بالحق و حمى علوم الدین
مقدمه قسم اول در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته
بدانکه حدیث در اصطلاح جمهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند صلی الله علیه وسلم اما قول و فعل
ظاهر است و معنی تقریر آن است که مثلا شخصی در حضرت وی فعلی کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه وسلم
بر آن مطلع شد و از آن نهی نکرد و سکوت ورزید و آن را مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عام تر است
از قول و فعل و تقریر نبی صلی الله علیه وسلم و شامل است مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله
علیهم اجمعین پس آنچه منتهی بحضرت رسالت گردد صلی الله علیه وسلم آن را مرفوع خوانند چنانکه گویند
گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرده
این را ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بصحابه گردد آن را موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود
ابن عباس یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است بر ابن عباس مثلا و آنچه منتهی بتابعین است آن را
مقطوع گویند و مشهور آنست که مرفوع و موقوف و مقطوع را اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصوص بصحابه بود و سخاوی
از بعضی علما نقل کرده که فقها آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه

رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرفوع نیز اطلاق کرده اند چنانچه طحاوی کتاب خود را که
مشتمل است بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده وطبری تهذیب الآثار کتابی دار
با آنکه مخصوص بمرفوع است وانچه دروی از موقوف آورده بطریق تبع وطفیل است کذا قال السخاوی
واین همه اصطلاحات است ولا مشاحة فیها ومشهور همانست که اول ذکر کرده شد و باید دانست که رفع گاهی
صریح بود وگاهی درحکم صریح اما صریح در رفع قول چنانکه گوید شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم
که چنین گفت یا حدیث کرد مارا رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین یا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عن
رسول الله صلی الله علیه وسلم ودر رفع فعل چنانکه گویند رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم فعل کذا یا کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل کذا ودر رفع تقریر چنانکه گوید کردم در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا کرد شخصی در حضرت وی چنین وانکار نکرد یا اصلا ذکر انکار نکند اما آنکه صریح نبود ودر حکم صریح باشد چنانکه
گوید صحابی سخنی که اجتهاد را در وی راه نبود یا بکند فعلی را که باجتهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا رویت
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یا گوید در زمان آن حضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آنحضرت
است صلی الله علیه وسلم بران و آنکه صحابی گوید سنت چنین است یا امامور بودیم باین این نیز در حکم مرفوع
است زیرا که ظاهر در سنت سنت رسول الله وامر اوست صلی الله علیه وسلم وبعضی را درین خلاف است زیرا که سنت
صحابه وامر ایشان نیز احتمال دارد اما بعید است واگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت
خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع دارد چنانکه عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد در روز شک بتحقیق
عصیان کرد ابوالقاسم را صلی الله علیه وسلم زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از ان حضرت است صلی الله علیه وسلم * وصل *
اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نشود واسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند واین عدم
سقوط را اتصال گویند واگر یکی از رواة یا زیاده ساقط شود منقطع گویند واین سقوط را انقطاع نامند وسقوط
یا از مبادی سند واول آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بران جاری است یا از آخر سند است بعد از تابعی که
صحابی باشد یا غیر این دو قسم است قسم اول را معلق گویند واین اسقاط را تعلیق خواه ساقط یکی باشد یا بیشتر
وگاهی تمام سند حذف کنند وگویند مثلا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واین تعلیق در تراجم صحیح
بخاری بسیار است ودر حکم تعلیق تفصیل است وگفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است صحت
آن چنانچه در صحیح بخاری مثلا انچه بصیغهٔ جزم ومعلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان مثلا دلالت دارد بر ثبوت
اسناد آن نزد وی وانچه نه بصیغهٔ جزم است بلکه بصیغهٔ تمریض ومجهول آمده چنانچه قیل او یقال او ذکر مثلا در
صحت آن سخن است ولیکن چون درین کتاب آورده است البته اورا اصلی ثابت خواهد بود ولهذا گفته اند که
تعلیقات البخاری صحیحة یا متصلة واین در جائی است که نسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر بشیخ خود کرده که سماع وی
ازو به ثبوت پیوسته است قال ومانند آن گوید وی حکم عنعنه دارد که حکم وی بیاید وتعلیق نبود قسم ثانی که ساقط

از آخر سند است بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این فعل را ارسال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله ﷺ
مثلاً و نزد بعضی محدثین مرسل مرادف منقطع آید و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم
مرسل توقف است نزد جمهور زیراکه معلوم نیست که محذوف کیست توانند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر بسیار است و
گفته اند تا شش و یا هفت واسطه وقوع دارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف در عدالت مرد و موجود است و نزد امام
ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است
زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نبودی ارسال نمینمود و قال رسول الله ﷺ نمیگفت و نزد
امام شافعی رحمة الله بر تقدیری که اعتضاد یابد بجیئی وی از وجه دیگر و هر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام
احمد دو قول است بقولی مقبول و بقولی توقف و این همه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمیکند
مگر از ثقات و اگر عادت وی چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف است باتفاق و قسم ثالث از
اقسام سقوط از اثنای اسناد اگر ساقط دو راوی باشد یا بتوالی نیست هم آن را معضل خوانند و اگر ساقط یکی بود یا
زیاده و نه پی هم بلکه از دو جا و مواضع متعدده آن را منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد
و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آن را مقسم ساخته آمد و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از آن
بجهت علم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعدم معاصرت یا عدم اجتماع و اجازت از وی بحکم علم
تاریخ که متضمن بیان موالید و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان است و معرفت این قسم
ظاهر است و مشترک میان عوام و خواص علما و قسم دیگر است که معرفت آن خفای دارد و آنرا تدلیس گویند
و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شخصی که بالاتر از وست روایت کند و لفظی بیارد
که موهم سماع است و با عدم سماع نیز جمع میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود
در معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد و لیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این
قسم مخصوص است بخواص علما از آنهایی که علم آنها وسیع است و معرفت ایشان تمام و تدلیس مکروه
و مذموم است نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی
اکابر را وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال است اگرچه غیر ایشانرا اغراض دیگر نیز
بود مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و مرجال که سبب طعن گردد و لهذا آن را
تدلیس نام کردند که در لغت بمعنی پوشیدن عیب سلعه در بیع است و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد
اوست که موجب اشتباه است و فی الحقیقة حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه مذکور شد
و عنعنه روایت است بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی از شخصی که مشهور است
بتدلیس غیر متصل است و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقا نزد بخاری اگرچند همه
یکبار بود و لابد مرتبه عنعنه از تحدیث و سماع فرود بود و لهذا بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلاقی

آن بسماع و تحدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آن را مسند خوانند و اصطلاح مشهور این است
و بعضی مطلق متصل را مسند گویند پس شامل مقطوع و موقوف نیز بود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود
یا منقطع مسند نامند و ازین لازم آید که مرسل و معضل و منقطع را مسند گویند والمعتمد هو القول الاول ٭ وصل ٭
و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است اما شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون آمده و در
اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست
خود مردود است و اگر ثقه است سبیل در ینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات
پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ پس حاصل معنی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف کسی
باشد که ارجح است از وی خواه غیر ثقه در مقابل ثقه یا ثقه در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص بقسم ثانی کنند
و بعضی مخالفت را شرط نکنند بلکه هرچه روایت کرده او را ثقه و منفرد شد بدان و از هیچ جانب اصلی موافق
و معاضد آن نیامد شاذ است و بعضی نه ثقه شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی
گفته اند شاذ آنست که ثقه مخالفت جماعة ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاذ را بمفرد راوی و این صادق است
بر فرد ثقه که صحیح است و هم مثل هانست که اول مذکور شد و اما منکر حدیثی که روایت کند راوی ضعیف
مخالف کسی که اقل ازا ضعف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف است پس در منکر و معروف هر دو راوی
ضعیف است و یکی اضعف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ و منکر هر دو
مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ و این اقسام
بر تقدیری است که بعضی رواة مخالف بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر که حدیث
او اعتبار را می شاید موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابع آنحدیث گویند بکسر باء بصیغهٔ اسم
فاعل و متابعت موجب تقویت و تائید است مر حدیث را و لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اول
بود اگر کمتر ازان در مرتبه باشد نیز متابع و معاضد و مقوی آن گردد این است معنی آنکه محدثان گویند تابعه
فلان وله متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی که فوق اوست و اول اتم و اکمل است از ثانی زیرا که
وهن و سستی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد راوی قوت گرفت اسناد و زایل شد وهن آن کما قال
الشمنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی است و معارف در محدثین
در اول اطلاق مثله است و در ثانی نحوه ولیکن لازم است که حدیث متابع از روایت همان صحابی بود که
حدیث اصل از روایت اوست و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه آن خواه در لفظ و معنی یا در معنی
فقط او را شاهد گویند و این است مراد از آنچه گویند که له شواهد و یشهد به حدیث فلان و بعضی متابعت را
مخصوص به موافقت در لفظ دارند و شاهد را به موافق در معنی خواه از یک صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابع
و شاهد بر یکدیگر نیز کنند و الامر فیه هین و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن

اعتبار نخوانند و معلل بفتح لام حدیثی را گویند که در وی علل و اسباب خفیه غامضه باشد
که قادح است در صحت آن و حال آنکه در ظاهر سالم باشد از آن و در نیابند آنرا بغیر این که متنبه شوند
اهل مهارت و علم این شأن و معرفت آن مثل ارسال در موصول و وقف در مرفوع و مانند آن از اوهام و اغلاط پس
دریابد آنرا عارف حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد در آن و حکم کند به صحت حدیث و قید علل
و اسباب بخفا و غموض که از برای آنست که علل ظاهره واضح است چه هرگاه که حدیث را باین عیب یابند در علم
صحت حدیث ظاهره را شرط بودن اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهره را هم اند به ضعف راوی و عدم
اتصال سند و از آن با اشتراط عدالت و اتصال احتراز شده است کذا قال بعض شارحی الالفیه و گاهی اطلاق
کرده میشود علت بر کلی نوع علت و وجوه طعن و مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی که قادح
نباشد مثل ارسال آنچه وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند بعضی صحیح را بمعلل و
گفته اند من الصحیح ما هو صحیح معلل و ازین تقدیر معلل مخصوص بضعیف نباشد چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از
صحیح ساخته و گفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد بشذوذ اینجا تفرد باشد و غرابت و افراد در آن منافات با صحت
ندارد و مراد آنکه مخالف اوثق است چنانکه اشارت بآن کرده شد و ضابطه آنکه وجوه طعن در راوی بعضی
در آن متعلق بعدالت است و بعضی بضبط و مراد بعدالت ملکه است در شخص که حامل و باعث شود او را بر
ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوی اجتناب از اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغایر
اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست و مراد بمروت تنزه از بعضی خسائس و نقایص که نه لائق شأن علو همت
و مروت آنکس است چنانکه بعضی مباحات دنیه مثل اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن
و باید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت است و شامل است مرد و زن را و عدل شهادت مخصوص
است بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مروی است از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن گردد از استحضار
آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت و حفظ است و ضبط کتاب نگاه داشت و
صیانت مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجوه طعن متعلق بعدالت پنج قسم است اول کذب راوی دوم
اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضبط نیز پنج قسم است اول فرط غفلت
دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی پس مراد بوی آن است که ثابت
شده باشد کذب وی در حدیث نبوی ﷺ بروایت او چیزی را که نگفته آنحضرت ﷺ آنرا که
مطعون او است را حدیث وی موضوع گویند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث نبوی دیگر
هرگز از وی حدیث مقبول نشود اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند بخلاف شاهد زور چون
توبه کند قبول شهادت وی میکنند یعنی تعمد کذب را بر آنحضرت ﷺ داخل کفر کرده البته والله اعلم و مراد
بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین این است نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث

و نماید دانست که حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است نه بقطع و یقین فان الکذوب قد یصدق و تتمهٔ این
بحث در خاتمهٔ کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که روایت
کرده نشد این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مر قواعد معلومهٔ شرع را و همچنین آنکه مشهور و
معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی ﷺ از وی ثابت و ظاهر
نشده و این دون اول است و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه متروک
و فلان متروک الحدیث و همچنین کسی اگر توبه کند و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق در سیمای
حال وی لائح گردد سماع حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیانا بطریق ندرت دروغی در کلام وی در
غیر حدیث نبوی ﷺ بوجود آید اگرچند معصیت است اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع و متروک
تاثیر ندارد و اما طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل است نه باعتقاد که آن را داخل بدعت
داشته اند و کذب نیز اگرچه داخل فسق است ولیکن بجهت تاکید این حکم و شدت طعن در وی آن را جدا شمرده اند
و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند و همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آن را نیز منکر
گویند و معنی حدیث منکر سابقا معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیهٔ این
اقسام بمنکر بر قول کسی است که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند کذا قال الشیخ فی شرح النخبه و مانکه
مراد به تسمیهٔ این اقسام بمنکر آنست که ضعف حدیث و مخالفت او مر قوی را اکثر بجهت همین امور
می آید و راوی را درین ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت نعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب
و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغیر نعتی که بدان مشهور است بجهت
غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و ازینجا جهالتی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مقل
است در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و مجهول
مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اختصار نام وی نبرده و گفته مثلا اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل
و امثال آن و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت است و چون نام وی
مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید آن نیز مقبول نبود
بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة مثلا چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و مطعون و نزد
بعضی مقبول است اگر قائل امام حاذق بود بر هر تقدیر در حق راوی حجت است اگر مقلد وی بود کذا ذکروا و اگر
راوی حدیث مسمی باشد و یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند مگر آنکه توثیق کرده باشد او را
غیر وی و اینکس اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق ننموده اند وی را مجهول الحال و مستور
الحال گویند و در قبول روایت وی اختلاف است جماعهٔ قبول دارند مطلقا و جمهور رد آن کنند و تحقیق آنست که
روایت مستور و مانند وی در انجا که محل احتمال و اشتباه بود محل توقف است تا انکشاف حقیقت حال و همچنین

کسی که جرح کرده شده است بجرح غیر مفسر و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده
است برخلاف آنچه معروف و معلوم است از پیغمبر ﷺ بنوع شبهه و تاویل باطل نه بر طریق عناد و آنچه
در عمل است آن را داخل فسق داشته اند و بدعت دو قسم است یا باعتقاد امری است که مستلزم کفر است
یا بامری که موجب فسق است و بر هر تقدیر متصف است صاحبش بصدق لهجه و صیانت لسان از کذب
قسم اول قبول کرده نمی شود حدیث از صاحب وی نزد جمهور و نزد بعضی مقبول است مطلقا و بعضی گفته اند
که اگر اعتقاد دارد دخل کذب را بجز از برای نصرت مذهب و مقاله خود مقبول والا مردود و قول معتمد آنست
که هر که منکر است امری متواتر را از شرع که معلوم است بودن آن از دین بضرورت مردود است و هر که بدین
صفت نبود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول بانضمام ضبط و ورع و تقوی و تمیز زیرا که بر مخالفان
مردود نگردد چه این معنی شامل اکثر طوایف است که یکدیگر را تکفیر میکنند و قسم دوم که بدعت او مفضی
بتکفیر نشد بلکه تفسیق شد نقاد را اینجا اختلاف کرده اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقا مردود و نزد بعضی
مقبول مگر از داعیه اهل کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که مبتدع اگر داعی باشد ببدعت و در مقام
ترویج و تزیین آن بود قبول نکنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات و تسویه آن
بر مقتضای مذهب و اگر نه چنین بود اصح آنست که قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که تقویت بدعت وی
بود بر این تقدیر مردود است بر قول مختار و با اینهمه علما حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع
و ارباب مذاهب زائغه در جامع الاصول میگوید اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنهای
که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تحرج نموده اند
از اخذ حدیث از ایشان و هر کدام از ایشان نیت است انتهی و شک نیست که اخذ حدیث از این فرقها بعد از تحری صدق
و صواب خواهد بود و با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این جماعه وضع احادیث
برای ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع از آن مذاهب اقرار بدان میکردند کذا ذکروا والله اعلم
و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شذوذ حدیث خواهد بود و آن بر وجوه متعدده است گاهی در اسناد و گاهی
در متن و گاهی بدرآوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث است در حدیث چنانکه
موهم گردد که از حدیث است و گاهی بتقدیم و تاخیر در اسناد یا در متن و گاهی بزیادت راوی یا نقصان آن و گاه
بابدال راوی بمکان راوی دیگر یا متنی بمکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع
ممکن است فبها والا موجب توقف بود و گاهی بتصحیف حروف در اسمای اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار
و حذف بعضی اجزا و امثال این تغیرات * تنبیه * این مبحث منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل
آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر رحمهم الله تجویز آن کرده اند و حجت ایشان آنست که اجماع امت
است بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان با وجود معرفت زبان عرب و چون ابدال آن بلغت دیگر

جایز بود بلغت عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند جایز است در مفردات الفاظ نه در مرکبات و بعضی
گفته اند که جایز است مر آنکسی را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر تصرف در وی و بعضی گویند جایز است
مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را و نسیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما از کسی که مستحضر
دارد الفاظ را جایز نه از جهت عدم ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز است اما اولویت روایت بلفظ بی تصرف
دران متفق علیه است لقوله ﷺ نضر الله امرء سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمع الحدیث اما طعن بجهت
وهم راوی که روایت میکند بر سبیل توهم اگر اطلاع یافته شود بر وهم وی بقراین داله بران و در یافت علل
واسباب قادحه آن را معلل خوانند و حصول آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث و ادق
آنست و قیام نتوانند نمود بدان مگر کسی که داده شده است او را فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و اسانید
و متون چنانکه متقدمین از ارباب این علم تا دارقطنی بوده اند و بوی منتهی شد این شان و گاهی چنان بود که
عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال صیرفی در نقد دینار و درم اما سوء حفظ مراد
بدان آنست که اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی
بود با ثواب و اتقان این هر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر بود اعتبار ندارد معتبر علیه و کثرت صواب
و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر نبود و این قسم را نیز شاذ گویند
برای بعضی محدثین و اگر طاری و عارضی شد بجهت عارضی مثل اختلاط حافظه باکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات کتب
باحتراق و جز آن مر این قسم را مختلط نامند و اگر چیزیرا که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرد جدا و متمیز کرده
از آنچه بعد از وی کرده قبول کرده شود و اگر تمیز نکرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم است
و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از درجه او و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همچنین است حکم
احادیث مستور و مرسل و مدلس * وصل * آنچه از جمیع این علل و نقایص سلامت بود آنرا حدیث صحیح گویند
و این مرتبه اعلی است در حدیث و پایان تر از وی حسن است و این نیز مرتبه عالی است و پایان تر از وی ضعیف است
که مرتبه سافل است و حسن متوسط است میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است که ثابت شد بنقل عدل تام
الضبط متصل السند که معلل و شاذ نبود و اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیدا است آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر
نوعی از قصور و نقصان بدان راه دارد اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشد آن را
حسن لذاته نامند و اگر حدیثی که محل توقف است و ضعفی دارد بقراین و تعدد طرق جانب قبول آن رجحان
یافته آنرا حسن لغیره نامند و سلامت از نکارت و شذوذ در حسن نیز معتبر است اینکلام شیخ است در شرح نخبه و
ظاهرش دلالت دارد بران که قصور در هر دو قسم حسن در جمیع صفات مذکوره معتبر است حتی که در کلام
بعضی تصریح است بآنکه عدالت و اتقان در صحیح ظاهر و کامل بود و در حسن بر خلاف آن و این چنین نیست چنانکه
تصریح کرده در متن بقول خود فان خف الضبط فهو الحسن لذاته یعنی درین قسم حسن که حسن لذاته است قصور

از مرتبهٔ صحیح همین قدر است که چون روات وی سبکی و نرمی دارد اما مشابهت دیگر که مماثل آنست
یعنی در حسن لغیره توان که راوی مستور الحال بود یا دیگر صفات که موجب ضعف حدیث گردد
داشته باشد و بتعدد طرق منجبر گردد و آنکه کلام بعضی دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد
چنانکه مذکور شد دانند که محمول بر همین قسم بود و آنکه کلام قوم در تعریف و تحدید حسن
مضطرب و مختلف واقع شد خطابی گفته حدیث حسن آنست که معروف باشد مخرج و مشهور باشد رجال
او بعدالت و ضبط متوسط میان صحیح و ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را باین تفسیر کرده اند
که موضعی که بیرون آمده است از آن حدیث از آن موضع مشهور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی
مثلا یعنی حدیث از روایت راوی باشد که مشهور است بروایت حدیث اهل بلد خود چنانکه قتاده و مانند وی در
بصریین پس اگر حدیث بصریین از قتاده بیاید مثلا معروف باشد مخرج او بخلاف غیر ایشان کذا قال السخاوی
و ترمذی گفته که سالم باشد از شذوذ و متهم نبود راوی او بکذب و روایت کرده شده باشد بطرق متعدده
و بعضی گویند که در وی ضعف بود قریب محتمل یعنی قلیلی از ضعف که توان برداشت بتعدد طرق هم آن کند
و تحقیق آنست که حسن دو قسم است چنانکه مذکور شد و در تعریفی که کرده اند بر یکی از قسمین وی صادق
است فقط و شامل هر دو قسم نه چنانکه تعریف اول از این تعاریف مصدوق وی قسم اول است یعنی حسن لذاته
و در تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و تعدد طرق شرط در این قسم است نه در مطلق و تعریفی که
ترمذی کرده مقصود وی تعریف همین قسم است نه مطلق حسن و لهذا او جمع میکند در حسن و غرابت و
میگوید حدیث حسن غریب و اگر تعدد طرق شرط بود در حسن مطلق با غرابت که معنی انفراد طریق است
جمع نشود و میدانند بود باید دانست که غرابت و فردیت با صحت منافات ندارد پس احادیث افراد غریب که
صحیح است و در کتب صحیح مخرج است و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی است غریب است
و اگر دو عزیز و اگر زیاده مشهور و مستفیض و لهذا بر حدیثی که شاذ را تعریف کرده بتفرد راوی اعتراض
کرده شده است که این صادق است بر فرد ثقه که صحیح است با آنکه معین شد و معتبر است در صحیح مگر آنکه
وی بعضی شواذ را بر قسم صحیح دارد و تعیین کرده است و گفته که صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی
غرابت را معنی شذوذ استعمال کنند و برین اصطلاح منافات دارد با صحت و در استعمال مشهور غریب
قسم صحیح توان بود و بعضی در صحیح بر شرط بخاری اشتراط عزت را توهم کرده اند و تحقیق آنست که
چنانکه در مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری نیز نیست والله اعلم و باید دانست که مراد آنکه
یکی از یکی روایت کند آنست که اگر در یک موضع از سند همین آید غریب است ولیکن آن را فرد نسبی خوانند
و اگر در همه جای سند همین آید فرد مطلق بود و فرد حقیقی در فرد مطلق وجود غرابت در اصل سند که مراد
بدان طرفی است که در وی صحابی است کفایت میکند باین طریق که روایت کند تابعی واحد از صحابی و

روایتی مستمر گردد تفرد در جمیع رواة اما انفراد صحابی از رسول الله ﷺ موجب غرابت نبود
زیرا که در صحابی از وجهات قدح چیزی نبود پس انفراد وی مثل تعدد دیگران است بلکه ارجح کذا قیل
و مراد بآنکه در عزیز دو از دو روایت کند آنست که همه جا همچنین آید اگر یکجا کمتر آید آن عزیز نبود
و همچنین در مشهور که زیاده بر دو شرط است این است معنی قول بعضی که گفته اند که درین فن اول حاکم
است بر اکثر فافهم و اما حدیث ضعیف آنست که یکی ازین شرایط یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی وی
بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد وی بانقطاع متسم بود بشذوذ و نکارت و علت موسوم و باین اعتبار اقسام
ضعیف متعدد و متکثر گردد و افرادا و ترکیبا نیز و مراتب صحیح و حسن لذاته متفاوت است بتفاوت
این اوصاف یعنی هرچند وجود این صفات معتبر است در آنها ولیکن چون این صفات را مراتب و درجات است
و مدار کار بر حکم بغلبهٔ ظن است و مراتب ظن غالب و غیر غالب لاجرم مراتب صحت و حسن ذاتی نیز متفاوت
بود و بعضی احادیث اصح و احسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن اما تفاوت در مراتب
صحیح و حسن لغیره ظاهر است و قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثلهٔ آن را از اسانید
ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است ولیکن بعضی آن
فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعضی
گفته اند اصح اسانید مالک از نافع از ابن عمر و بعضی گفته اند اصح اسانید زهری از سالم از پدرش عبدالله
بن عمر و بعضی گفته زین العابدین از پدرش از جدش و غیر ایشان را نیز گفته و اکثر برین اند که حکم
بر اسنادی مخصوص با صحیت علی الاطلاق نتوانند کرد الا آنکه درینجا مرتبهٔ است که علیا است و عدة
اسانید در آنجا داخل و اگر مقید بقیدی کنند جایز است چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید
در فلان باب یا در فلان مسئله و همچنین است حکم در افضل تابعین و ما سواء ایشان چنانکه گویند فلان افضل
تابعین است یا افضل تابعین فلان بلد است والله اعلم و باید دانست که احتجاج در احکام بخبر صحیح
مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا لغیره نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج
اگرچه در رتبه کمتر است از آن و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد آن نیز محتج به است
و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است نه در ماسوای آن مفرداتش مراد است
اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث وهو المختار والمعتمد ولیکن
گفته اند که اگر ضعف حدیث بجهة سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر
می گردد بتعدد طرق و اگر از جهة اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ بمخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل
فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل
اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف

تضعیف آن اراده میکنند قوت را و لا این حسن ظاهر الفساد است فتدبر ۞ وصل ۞ چون مراتب صحیح متفاوت است
و صحاح بعضی از آن ها اصح است از بعضی پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آن است که صحیح
بخاری مقدم است بر سایر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعضی مغاربه
ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت
وضع و ترتیب است و عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علما و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی
در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست زیراکه وی بدایت میکند بمجمل و مشکل و منسوخ و معنعن
و مبهم و مهمل پس از آن ارداف میکند آنها را به مبین و مفسر و ناسخ و مصرح و معین و منسوب و دو ما ترجیح بدان
وجوه خارج صحت است و از حافظ ابو علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم است تصریح واقع است
به ترجیح از حیثیت صحت زیراکه وی گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم و لیکن در افادهٔ این ترکیب
اصحیت صحیح مسلم را بر ما سوای خود مناقشه است مشهور چه وی بظاهر افاده نفی اصحیت کند از ما سوای
وی نه اثبات اصحیت وی از آنها و نیز کلام مذکور نه موضع محصل اقوال درین باب سه است ترجیح صحیح
بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور قول اول
است بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم
بر تخریج آن حدیث متفق علیه خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه
سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل میکند که گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی
که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده نظر است و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار
و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن است که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه
است پس از آنچه منفرد است بدان بخاری پس از آنچه منفرد است بدان مسلم پس از آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود
جمیعا پس از آنچه بر شرط بخاری بود پس از آنچه بر شرط مسلم است پس از آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود
از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت آمد اما آنکه
مراد بشرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی است
که هر یکی از ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده است مثل
کمال ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت با آن تضییق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایانتر و وسیع تر از آن
مسلم و هکذا یعنی حدیثی که بمثل اسناد بخاری و مسلم جمعا یا افرادی در صحت بپایه و ظاهر لفظ موافق
مقصود همین معنی است کما لا یخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده و گفته اند مراد بشرط
بخاری و مسلم رجال اسانید ایشانست در این دو کتاب یا اینهم در اسناد حدیثی که او را بشرط ایشان میگویند
موجود باشند یعنی این حدیث اگر برجال بخاری مسند است بر شرط بخاری است و اگر برجال مسلم

مروی است بر شرط مسلم است و اصل این معنی ابن صلاح در مقدمهٔ خود گفته است و این دیگران تبعیت وی کرده
اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی میباشد بروایت رواتی که بخاری و مسلم
از ایشان احادیث آورده اند میگوید هو صحیح علی شرطهما او علی شرط احدهما واگر حدیثی باشد که ایشان ازان رواة
کلا و بعضا تخریج احادیث نکرده اند میگوید صحیح الاسناد و نمیگوید علی شرطهما او احدهما و تائید میکند
این را بآنکه حاکم حدیثی از ابوعثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید این ابوعثمان نهدی نیست
واگر نهدی میبود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطهما است و ابوعثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم است
پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگویند که برجال ایشان باشد ولیکن درین معنی بحث کرده اند
که حاکم در خطبهٔ مستدرک میگوید که من یاری میجویم از خدای براخراج احادیث که رواة آنها ثقات
اند و احتجاج کرده بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر است درین که مراد بشرط بخاری و مسلم
امثال رجال ایشانست در صفات کمال و جواب داده شده است ازین بحث که مثلیت عام تر است که در عیان بود
یا در اوصاف غائت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضع یکی ازین دو معنی قصد کرده و میگویند که شخصی
نزد شریح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامه که تو داری برای من بخر آن شخص آن جامه
را بعینه که داشت خرید چه حکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شیء چیزی مشابه و مماثل تر بشیء از نفس وی
نیست و حکم کرد بلزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل شامل عین میباشد و شیخ نیز در شرح نخبه
از شرطهما همین معنی اراده نموده و گفته لان المراد به رواتهما و سخاوی در شرح الفیه بانچه ذکر کردیم تقویت و
تائید آن کرده ولیکن برین معنی لازم می آید که برین تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهما است یا بر شرط بخاری است
نازل در مرتبه از انچه منفرد است بدان مسلم بلکه بخاری بلکه جمیع انات هردو نباشد چه هرگاه که برجال ایشان
باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطهما باید که در حکم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما انفرد به
احدهما واگر مراد مثل در صفات دارند ادعای تاخر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشان نه
در مرتبهٔ تحقیق و تمیز ایشانست شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که باشد دیگر
چه جای تفاوت است و سخاوی اشارتی بجواب ازین کرده و گفته که دلیل بر تاخر این قسم از ما قبل تلقی علماء امت
هر یکی از صحیحین را بقبول یعنی کتاب دیگر اگرچه بهمین رجال ایشان احادیث داشته باشد برتبهٔ کتابین
ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگرچه رجال رجال بخاری و مسلم اند ولیکن تفاوت در تیقظ و احوال ایشان
از انها و اخذ غیر ایشان باقی است شاید که در سماع و تحمل وهمی و خطائی راه یافته باشد خصوصا
که رجال دیگر بران افزوده باشند و شامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر
بار حیثیت از حیثیت اصل صحت است و باعتبار اکثر و اغلب والا گاهی عارض میگردد هر مفوق و مرجوح
را چیزی که فایق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلا حدیثی نزد مسلم باشد بطریقی که

بالجمله بعد تواتر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمهٔ دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لابد اقوی
خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضوله
منسوب بعالی خصوصا اگر راوی آن ترجمه باشد که آنرا اصح الاسانید گفته‌اند * تنبیه * بدانکه نظر باین تحقیقات
و اثبات گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین بن الهمام رحمة الله علیه که این ترتیب که محدثین در صحت
احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده‌اند تحکم است و جائز نیست در وی تقلید زیرا که اصحیت نیست
مگر از جهت اشتمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده‌اند آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود
وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم باصحیت آنچه درین کتابین است عین تحکم و مکابره بود
و دیگر نیست که بحکم بخاری و مسلم باستجماع راوی معین آن شروط را جزم و قطع نمیتوان کرد بمطابقت
این حکم مر واقع را و جائز است که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان
محل منع است و به تحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوائل
جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعه‌اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد
علما و صواب دید ایشان باشد و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است
شرطی را و الغا کرده است آنرا دیگری ممکن باشد آنچه روایت کرده است آنرا آن دیگر که نیست در وی آن شرط
در معارضهٔ آنچه مشتمل است بران شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرده او را
دیگری نعم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر راوی را بنفس خود
بتقلید یا آنچه قرار داده‌اند و مجتمع شده‌اند بران اکثر اما مر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پیش
خود تواند کرد راجع است برای و اجتهاد نفس خودش پس جائز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر
کتابین که معارضه کند مافی الکتابین را یا راجح آید بران انتهی و حاصل این سخن آنست که اعتماد بر تصحیح
و تقلید ائمهٔ مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را بتلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده انکار و
اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهور شده جائز نباشد و التزام ایشان بحکم این جماعه تحکم و
مکابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمهٔ فقها است با محدثین قرار داد و محدثین همانست که اولا
مذکور شد و لیکن فقها را در ان مجال مقال وسیع است باین وجه که مذکور شد و این سخن نافع و مفید است در غرض
از شرح این کتاب که اثبات و تائید مذاهب ائمهٔ مجتهدین است خصوصا مذهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز
همین است والله اعلم و هو الملهم للصواب * وصل * احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان
استیعاب نکرده‌اند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی
از ایشان بعدم احاطه و استیعاب بخاری گفته است که در نیاورده‌ام درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کرده‌ام بسی
از صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفته که هر چه درین کتاب آورده‌ام از احادیث صحیح است و نمیگویم که

آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است ولا بد درین ترک واتیان وجه تخصیص خواهد بود خواه از حیثیت اصحیت
یا از جهت مقاصد دیگر و برینوجه مناقشهٔ بعضی محدثین مثل دارقطنی وابن حبان بر بخاری و مسلم باین که ایشان
ترک کرده اند احادیث را که روایت کرده شده است از صحابه بطریق صحیح بر شرط ایشان ساقط باشد ولهذا حاکم
ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث
غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند و گفته اند که درین عصر ما جماعهٔ از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ایمهٔ
دین کشاده اند که تمامهٔ آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار نمی‌رسد و مانند آن نمیرسد وشیخ ابن صلاح گفته
که از مستدرک حاکم ظاهر میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند و
از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر اینست
که صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست
و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و باین کلام مردود شد آنچه ابن احزم نیشاپوری که شیخ
حاکم است گفته که اندک چیزی است از احادیث صحیح که فوت شده است بخاری و مسلم را چه ظاهر شد
که فایت بسیار است نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فایت از بخاری و مسلم بسیار است ولیکن از کتب
خمسه که صحیحین و سنن ثلثه است یعنی ترمذی و ابی داود و نسائی کم است چه احادیث در کتاب خمسه نیز بمبلغ
مذکور نمیرسد و جواب داده شده است ازین دو بحث که مراد بخاری از بلوغ احادیث محفوظهٔ وی
باین عدد بتکرار اسانید و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعدهم و فتاوی و احکام ایشان است که سلف
اطلاق حدیث بران میکردند و نیز جواب داده شده است از جانب ابن احزم که مراد وی
فوات احادیث است از بخاری و مسلم مطلقا نه بقید ایراد در کتابین یعنی احاطهٔ بخاری و مسلم احادیث صحیحه
علی شرطهما را بحدیست که اندک چیزی از ایشان فوت شده باشد اگرچه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و فایت
از کتابین کو بسیار باش و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر تر است کما لا یخفی و بعضی گفته اند که مراد ابن احزم
فوات صحیح مجمع علیه است و برین تقدیر بکثرت وجود احادیث صحیحه در مستدرک اعتراض
نماید چه وجود احادیث علی شرطهما در وی کم است * وصل * چون ثابت شد که صحیح
منحصر در صحیحین نیست و از غیر اینها نیز صحیح اخذ توان کرد ماخذ و مواضع آن را بیان کرده اند که بتنصیص
از امام معتمد توان اخذ کرد مثل ابی داود و ترمذی و دارقطنی و بیهقی و خطابی و غیر ایشان از اصحاب کتب
مشهوره یا غیر ایشان از ایمهٔ این علم که از ایشان کتابی مشهور نشده و بطریق صحیح ثابت گردد از ایشان
و مصنفات دیگر از مشایخ و ایمهٔ حدیث که حصر و تخصیص کرده اند آنها را بصحاح مثل صحیح ابن خزیمه که
او را امام الایمه گویند و شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی
زمین هیچکس که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحهٔ آن را و زیادت آن را غیر وی گویا

که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهیم بود
و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و لغت و حدیث و وعظ از عقلای رجال بود و مثل صحیح
حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله النیشاپوری الحافظ الثقه که آن را مستدرک علی الصحیحین نام کرده
و این معنی که آنچه از صحیحین از احادیث فوت شده آن را استدراک و تلافی کرده و در این کتاب ایراد نموده است
بعضی احادیث بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفته اند
که وی در این کتاب در تصحیح تساهل نیز را یافته است و گفته اند آنچه منفرد است بدان حاکم و غیر وی باری
در تصحیح و تحریک نیست اگر صحیح نبود از مرتبه حسن خود نازل نیست و گفته اند که ابن حبان و ابن خزیمه امکن
و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون چنانکه مختار حافظ طیبانی مثلا می روی
نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابن عوانه و ابن السکن
و منتقی لابن الجارود و این کتب همه مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعه دیگر برایشان انتقاد نموده و برای تعصب
یا لا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم • وصل • کتب سته که مشهور اند در اسلام گفته اند که در آنها
اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود است و نقاد و حذاق فن آن را تمیز کرده اند و تسمیه آنها
بصحاح سته بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر مرویات شیخین را حسان نام کرده نیز قریب باین معنی است
و در حقیقت این اصطلاحی است از وی و در این کتاب امام بخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر است از آنکه
ذکر کرده شود و مرد و نیز آنجا بحالات و عدالت اند رحمة الله علیهما ولد البخاری یوم الجمعة لثلاث
عشرة لیلة خلت من شوال سنه اربع وتسعین ومایة وتوفی لیلة الفطر سنة ست وخمسین ومائتین وولد
مسلم سنه اربع ومائتین وتوفی عشیة یوم الاحد لخمس او ست بقین من رجب بنیشاپور و سنه احدی و ستین
و مائتین و نسبت بخاری به بخارا از آن جهت است که جد وی مغیره مجوسی بود و بر دست یکی از اهل بخارا
مسلمان شده پس نسبت ایشان به بخارا مشهور گشت و وی نیز در آخر عمر خود به بخارا قدم آورده بود
و ذلک مشهور و مذکور و از امام احمد حنبل و دیگر ائمه اعلام حدیث دارند و چون بخاری در آخر عمر به نیشاپور
آمد مسلم ملازمت او کرد و استفاده نمود رحمة الله علیهما و اما ابو داود وی نیز شانی عالی دارد در علم
حدیث و از مصاحبان امام احمد است و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد عرض کرد و تحسین
نمود احمد آن را و ابو داود گفته است که نوشتم از رسول خدا ﷺ پانصد هزار حدیث و انتخاب
کردم از آنچه متضمن است آن را این کتاب یعنی کتاب سنن و جمع کردم در وی چهار هزار و هشتصد حدیث
و ذکر کردم در وی صحیح و آنچه مشابه است بدان و قریب است بآن و هر حدیثی که در وی وهن
و ضعف شدید است آن را بیان کرده ام و هر چه از آن سکوت کرده ام صالح است یعنی برای احتجاج پس بعضی آن را
بر حسن حمل کرده اند و گفته اند که حدیث مسکوت عنه ابی داود از مرتبه حسن نازل نبود و احادیث دیگر صحاح اند .

بعضی اصح از بعض وگاهی بر شرط شیخین واقع شده وبعضی مسکوت عنه اورا صحاح داشته اند ولیکن محققین گفته اند که واقع خلاف آنست وتوالد که نزد وی صحاح باشد اگرچه نزد غیر وی نباشد والله اعلم وابوبکر خلال گفته است که ابوداود سلیمان بن اشعث امام وورع مقدم است در زمان خود ومروی است که هیچکس بروی سبقت نکرده در زمان وی در معرفت حدیث وتخریج علوم از مواضع آن وبود وی در اعلا درجه از عبادت وعفاف وصلاح وورع وبود از فرسان حدیث گفته اند که جامهٔ او را دو آستین بود یکی فراخ ودیگر تنگ گفتند رحمک الله ما این گفت آستین فراخ برای نهادن کتب است ودیگر احتیاج نیست وتصنیف علماء حدیث پیش از زمان ابی داود جامع ومسانید بود وبا سنن واحکام اخبار وقصص ومواعظ جمع بود اما در سنن محض واحکام صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرده وتصدی نه نموده وامام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داود بس است وچون ابی داود این کتاب را تصنیف کرد ابراهیم حربی گفت نرم کرده شد مر ابی داود را حدیث چنانکه نرم کرده شد داود علیه السلام را حدید ولد سنة اثنتین ومایتین وتوفی بالبصرة لاربع عشرة بقیت من شوال سنة خمس وسبعین ومایتین رحمة الله علیه واما ترمذی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث است واو را در فقه نیز ید طولی است واز محمد بن اسمعیل بخاری اخذ حدیث کرده واو را تصانیف است در علم حدیث واین کتاب جامع صحیح وی احسن کتب واکثر آنهاست از روی فائده واحسن از جهت ترتیب واقل از روی تکرار ودروی چیزیست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علماء ووجوه استدلال وتبیین انواع حدیث از صحیح وحسن وغریب وتعرض بجرح وتعدیل رواة وجز وی مروزیست پس از ان بترمذ آمد وولد فی   وتوفی بترمذ لیلة الاثنین الثالث عشر من رجب سنه تسع وسبعین ومائتین ونام ترمذی محمد است ابوعیسی کنیت وی در کنیت او وابوعیسی دخل کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسی را پدر نبود وماناکه این مرد را با ائمه اهل قیاس واجتهاد تعصبی بود خصوصا با امام اعظم ابوحنیفهٔ کوفی ولهذا ذکر این امام اجل واصحاب وی در کتاب خود در ذکر اقوال علما صریحا هیچ جا نکرده باوجود ذکر امثال واقران ایشان وظاهرا آنجا که اهل کوفه میگوید ایشان را اراده نموده است والله اعلم واما نسائی نام او احمد است وکنیت وی ابوعبدالرحمن و وفات او بمکه سنه ثلث وثلثمائه وی نیز یکی از علمای حفاظ وفقها است اخذ کرده حدیث را از ابی داود وعبدالله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده وطبرانی وطحاوی از شاگردان اویند واو را کتب کثیره است در حدیث وعلل وکتاب سنن مشهورترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبدالرحمن بر فقه حدیث بیشتر از انست که ذکر کرده شود وهرکه نظر کند در کتاب سنن وی حیران شود در حسن کلام وی وروی شافعی مذهب بود وورع ومتحری بود ازوی پرسیدند که کتاب سنن تو همه صحیح است گفت لا پس التماس کردند که برای ایشان صحیح مجرد بنویسد پس کتابی نوشت نام او مجتبی من السنن وترک کرد هر حدیثی که در

اسناد وی معلل بود وعراقی گفته است در طریقهٔ وی تساهلی هست در تخریج احادیث از ایشانی که مضعف دیده
اند و وی گفته که متروک نشود نزد من مردی تا آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی واما گر کسی توثیق کند
ودیگری تضعیف ترک نکنم او را بجهت تشدید بعضی ومیگویند ابوداود نیز بر این مسلک میرود ودر بعضی
مواضع که ابوداود وترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از آن اجتناب مینماید بلکه از اخراج حدیث
از بعضی رجال شیخین نیز تحامی میکند وبالجمله گفته اند که احادیث کتاب نسائی اول کتب خمسه است
بعد از صحیحین از روی صحت وی جامع است میان طریقهٔ بخاری ومسلم در تصنیف وترصیف وابیضه
او از رجال علل وبعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده شده است در اسلام مثل وی ومقارب اوست کتاب
ابوداود ومقارب وی کتاب ترمذی واین پنج کتاب اتفاقی است بر علو آنها اما کتب سته اما سادس در بعضی سنن
ابن ماجه است ونزد بعضی موطا ومختار صاحب جامع الاصول همین است وموطا جمع امام مالک است و وی
مقدم است در این مذکورین زمانا وفضلا وبرکة وولادت امام مالک در سنه خمس وتسعین ووفات در تسع
وسبعین ومائة وعمر شریف وی هشتاد وچهار سال وبعضی نود گفته اند و وی امام است در فقه وحدیث
اخذ کرد علم را از قدمای تابعین وکبار ایشان و وی شیخ مشایخ احمد بن حنبل ویحیی بن معین است
ویحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیثا از مالک وگفته اند اول کسی که
تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع است صحاح را وغیر آن را واول کسی که تصنیف
کرد در صحاح مجرد بخاری است واما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید القزوینی است وماجه لقب
پدر اوست ثقهٔ کبیر متفق علیه توفی سنه ثلث وسبعین ومائتین وگفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند
ومتهم بکذب وسرقهٔ احادیث وحکم کرده شده است بر ایشان ببطلان وسقوط ونکارت وآنانکه نقل هم کرده اول
او را بر موطا از آنکه سادسه شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسه بخلاف موطا وبعضی
گفته اند که کتاب دارمی سزاوارتر است که گردانند وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند ووجود
احادیث منکره وشاذه در وی نادر است اگرچه احادیث مرسله وموقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است
ودارمی نسبت است بدارم بن مالک که بطنی است از بنی تمیم وهو الحافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن
بن الفضل التمیمی السمرقندی توفی یوم الترویة ودفن فی یوم عرفة سنه خمس وخمسین ومائتین والله اعلم
این مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث وسیوطی در کتاب جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره
از این مذکورات وغیرها وگفته است که هرچه از بخاری ومسلم وابن حبان وحاکم در مستدرک وضیاء مقدسی
در مختاره آورده ام صحیح است ونسبت بآن کتب معلم است بصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است در مستدرک
بر آن تنبیه کرده ام وهمچنین موطای مالک وصحیح ابن خزیمه وابن عوانه وابن السکن ومنتقی لابن
الجارود ومستخرجات ونسبت حدیث بآن کتب نیز معلم است بصحت واز ابی داود وآنچه سکوت

کرده و بسیاران نیز بدان احتیاج است و آنچه بیان کرده ضعف آن را نقل کرده ام از وی و از ترمذی نیز نقل میکنم کلامی که بر حدیث کرده و از نسائی و ابن ماجه و ابی داود الطیالسی و احمد و ابن وی عبد الله و عبد الرزاق و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابی نعیم فی الحلیة و بیهقی در کتب ایشان صحیح و حسن و ضعیف همه موجود است و اغلب بیان آن کرده ام و هرچه در مسند احمد است مقبول و ضعیف وی قریب حسن است و عقیلی و ابن عدی و خطیب در تاریخ و ابن عساکر در تاریخ و هرچه منسوب باینجماعه است یا حکیم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در تاریخ یا ابن النجار در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف است و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان نکرده ظاهر در انها اختلاط اقسام است و در اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب بتعدد طرق انجبار پذیرفته است چنانچه بنظر در ان ظاهر میگردد و گفته است که درین کتاب حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود و الله اعلم و مادرین شرح ازین کتاب جمع الجوامع بهمین نهج و اصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم و از شرح زرکشی بر کتاب خرقی که در مذهب امام احمد بن حنبل است نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن مبین است و از موطای امام محمد نیز احادیث آورده شده و آن حکم موطای مالک دارد که کل او ست چه امام محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق بمذهب حنفیه است جدا نوشته موطای امام محمد که گویند این است و بالجمله بعد از صحیحین درین کتاب و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بذل و جهود در تحقیق و تصحیح آن نموده اختلاف و قیل و قال که لازم سعت دایرهٔ علم و فسحت مجال آنست واقع است و طرق و اطوار محدثین در تضیق و تشدید و توسیع و تساهل مختلف و متفاوت است و در طبیعت بعضی محدثین ترغلی و تعصبی نسبت بافقها نیز واقع است و مذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف است نزد بعضی حدیث هرچند ضعیف بود مقدم است بر قیاس که مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم و الا لا و تفصیل این در وصلهای آینده کرده آید و لیز در حجیت مراسیل تفصیلی و اختلافی هست و نزد قدمای ائمهٔ مجتهدین و کبرای ایشان علمی و افرا ز حدیث و معرفت جرح و تعدیل و تنکیر و تعلیل و تطبیق و تاویل و ناسخ و منسوخ بود که الزام ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متاخرین از اهل حدیث نتوان کرد و از حیطهٔ ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت اکنون وصلی چند در بیان مجملی از احوال ائمهٔ اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تقریر اخذ و تمسک مذاهب ایشان بیان کرده شروع در مقصد نمایم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق * قسم ثانی * در بیان منشاء اختلاف مجتهدین و ذکر ائمهٔ اربعه و بیان حکم تقلید و اتباع ایشان و آنچه متعلق است بآن بدان انکه صحابه را رضی الله عنهم ببرکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نورانیت باطن و صفای عقیدت اختلافی و اشتباهی درمیان نبود و بجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود موارد وحی و تنزیل حاجت بقیاس

واجتهاد نه مگر در مسئله چند که بعد از رحلت آنحضرت ﷺ اختلاف گونه پدید آمد هر کدام
ازایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای علم و چشمهٔ فضل و باران رحمت وی ﷺ و چون
اوقات صحبت مختلف بود و همه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت ﷺ
در نوافل و مستحبات و فضایل اعمال الا در فرائض و واجبات دائم بر یک نسق نبود بجهت وفور شفقت و توسعهٔ
رحمت بر امت تا بسرحد وجوب نرسد و اکثر چنان بودی که هر عمل که وی ﷺ مواظبت نمودی
واجب گشتی و حکم الهی بفرضیت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان دید
و دریافت آنچه دیگری ندید و دریافت و از ینجا اختلافی و مغایرتی در علوم صحابه پدید آمد و بعد
از گذشتن آن عصر و دور هر کدام از ایشان با نصیبهٔ از فیوض علمی و انوار سنت در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند
و نشر علوم و احکام نمودند و جماعهٔ دیگر از عرب و عجم که نه شرف حضور آنحضرت ﷺ و دریافت زمان
نبوت مشرف و فایز گشتند بخدمت ایشان شتافتند و بملازمت صحبت ایشان التماس انوار علوم نمودند
و ایشان را تابعین خوانند و جماعهٔ که شرف ملازمت صحابه را نیز دریافتند و بملازمت تابعین در آمده
استفاضه و استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و این هر سه گروه یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین
مقتدایان دین و بهترین امت اند بحکم حدیث متفق علیه که فرمود خیر القرون قرنی الذین انا فیهم ثم الذین
یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین بجهت اختلاف علوم و کثرت وقایع و حوادث و اسدال
حجاب بجهت بعد زمان نبوت و ورود انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف شایع شد و در حقیقت باعث
توسیع امر و سعت دایرهٔ رحمت حق گشتند ولابد چون مجتهد را اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف
و معرفت ناسخ و منسوخ شرط است ایشان هم فقیه باشند و هم محدث تا آورده اند که نزد امام اعظم ابوحنیفه
چند صندوقها بود از صحایف حدیث و لیکن اشتغال وی و یاران وی رحمة الله علیهم در جانب فقه و وضع
مسایل و استیعاب اصول و فروع آن غالب افتاد و سلسلهٔ روایت احادیث از ایشان کمتر برپا شد نه آنکه تمسک
و استدلال ایشان باحادیث نبود حاشا و بعضی گویند غالب مذهب ایشان عدم صحت نقل بالمعنی است و اکثر
احادیث این چنین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط درین شان کمتر روایت کردند و این سخن
مدخول است با آنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان جایز نبودی تمسک بآنها نیز نکردندی یا رب مگر فرقی نهند در
روایت و تمسک اند و جماعهٔ دیگر براه تاویل و اجتهاد کمتر رفتند و بعمل بظواهر احادیث اکتفا کردند و ایشان را
اصحاب ظواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الرای گویند و تمامهٔ مجتهدان اصحاب الرای اند خصوصیت
بابوحنیفه و اصحاب وی ندارد یا رب مگر خصوصیت این اسم با ایشان از جهت شیوع و کثرت باشد و در اواخر زمان
تبع تابعین و اتباع تبع زمن بعد هم سلسلهٔ علم حدیث قوت دیگر گرفت و شیوع پدید رفت و رواجی تازه و رونقی
بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اوائل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شد و در بحکم

تعصب و خیانت بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحدث وضع وافترا باحادیث راه یافته پس ائمهٔ حدیث و
اساطین ملت در مقام تصحیح وتنقید احادیث آمده وتقبیح وتفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل وقوی را از
ضعیف جدا ساختند ودر علم حدیث کتب تصنیف کردند ومجتهدان امت بسیار بودند وآنچه قرار یافت وباقی
ماند از مذاهب اهل سنت وجماعة چهار مذهب مشهور است که در اعتقاد واصول دین باهم یکی بوده اند ودر فقه و
فروع در بعضی مواضع مختلف اقدم واسبق ایشان امام اعظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی است ولادت
وی در سنه ثمانین ووفاتش در مائة وخمسین وجماعة را اختلاف است در آنکه وی از تابعین است یا تبع تابعین
باتفاق برانکه در روزگار وی چندین از صحابه بوده انس انس بن مالک بصره وعبد الله بن ابی اوفی
در کوفه وسهل بن سعد الساعدی بمدینه وابو الطفیل عامر بن واثله که آخر صحابهٔ رسول است
در وفات بمکه وبعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابو حنیفه
باینها واخذ حدیث از ایشان نزد ارباب نقل به ثبوت نرسیده واصحاب وی می گویند که وی جماعة از صحابه را
دریافته واز ایشان روایت کرده است انتهی ونیز امسندی است که احادیث را در روی از صحابهٔ مذکورین
روایت کرده است گفت بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین عصمه الله بمزید العلم والیقین وجه رواقع
از حساب عقل بعید می نماید که صحابهٔ رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات ایشان نکند و
ایشان را در نیابد بآنکه وجود قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده ومدت بیست سال زندگانی کرده
چه وجود صحابه تا آخر مائه بصحت رسیده است مانا که حق باصحاب اوست که گویند جماعهٔ صحابه را
دریافته است والله اعلم وی جماعهٔ کثیر را از قدمای تابعین دریافته ودر فتاوی واجتهادات با ایشان مزاحمت
کرده ومشارکت نموده است عبد الله بن مبارک وداؤد طائی وفضیل بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان ویاران
اویند اگر جمله از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز گردد وکتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النهر وروم
وهند وسندان بتمام در مذهب اویند ودر بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک
اصبحی است ولادت او بر قول مشهور در سنه خمس وتسعین ووفات او در مائة وتسع وسبعین چنانکه گذشت
و وی از تبع تابعین است باتفاق وامام است در فقه وحدیث وشافعی از شاگردان اوست وبا ابو حنیفه ملاقات
نموده وبر فهم وذکای وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه ابر مذهب اویند خالصا ودر بلاد دیگر مختلط بعد
از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی است وشافعی نسبت است بیکی از اجداد او که نامش شافع است ولادت
او در مائة وخمسین سال وفات امام ابو حنیفه وبعضی گویند در روز وفات وی واین روایت بثبوت نرسیده است
ووفات او در اربع ومائتین ومناقب وی زیاده از شمار است احمد بن حنبل که شاگرد اوست اگرچه اسد در جمع
وحفظ احادیث بیش از وی بود اما از وی فقه وتفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب بود
برای عالم ومثل عافیت برای مردم رابع امام ابو عبد الله احمد بن حنبل است ولادت او در سنه اربع وستین

ومائة و وفات امام احمد احدی واربعین ومائتین در بغداد و حدیث و زهد و ورع و عبادت آنقدر بود که تمییز

صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل رواة در زمان خود نظیر نداشت رحمة الله علیهم اجمعین ۞ وصل ۞

این چهار تن از امامان دین از معتقدان ایمان ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق و توفیق
میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ و منسوخ کرده و نهایت بذل مجهود در این باب فرموده
استنباط احکام بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر مجتهد الی الان تابع ایشان بوده چاره
و بیشتر ائمه و مشایخ طریقت و بزرگان ایشان متمذهب بمذاهب بوده اند بجز ممکن آنهایی که از ایشان
بپایهٔ اجتهاد رسیده موافق یا مخالف ایشان برای خود اجتهادی نموده باشند والله اعلم و آنکه
گویند صوفی لامذهب له نه بآن معنی است که او را در دین مذهبی نیست و تابع ائمه مذاهب نه
و هرچه خاطرش بخوش دارد و دلش بدان حکم کند بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانچه
گفته اند آنست که وی در بعضی مواضع از مذاهب آنچه دران ورع و احتیاط بیشتر باشد اختیار کند و ز مذهب
که باشد و یا آنکه مذهب او حدیث بود که هرچه حدیث صحیح باشد بران عمل کند محققان گویند
که این دو معنی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که همه از روایات مذهب خود که آنرا اختیار کرده
و وجه اقوی ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود و موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگرچه ظاهر
روایت و مشهور از آن مذهب نبود والا تفرق مذهب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از انجا سرایت
بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبلهٔ توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا
بنای توحید محکم و تمام تحقق راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود پس ضبط
نفس باصل مرجوع الیه فقها و اصولا و تصوفا لازم بود کذا ذکر بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث
آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هرچه فرماید بدانچه حکم کند بران رود در صورت تردد و
تذبذب است یعنی آنجا که دلایل از قرآن و احادیث و اقوال علما مختلف آید و متعارض نماید و در دایرهٔ تحیر و تردد
افکند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال آنچه دلنشین او گردد اختیار کند و عمل نماید و آن نیز
در مادهٔ قلب مطهر و مزکی و منور بنور ایمان و تقوی است که بنور فراست که در جوهر ایمان ایداع نموده اند آنچه حق
است دریابد و آن شق اختیار کند که خیر و صواب دران بود نه آنکه هرچه در دلش افتد بمیزان عمل کند
بی رجوع بدلایل شرعیه این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغرض جاهلان است و بالجمله مذاهب حق
و طرق وصول بمنزل مقصود و ابواب در آمد خانهٔ دین این چهار است و هرکه راهی از ین راهها و دری از ین
درها اختیار نموده براه دیگر رفتن و دری دیگر گرفتن عبث و یاوه باشد و کارخانهٔ عمل را از ضبط و ربط بیرون
افکندن و از راه مصلحت بیرون افتادن است و اگر احد سلوک طریق ورع و احتیاط دارد هم از مذهب واحد
مختار روایتی که دلیلش احسن و اقوی و فائده اش اعم و اتم و احتیاط دران اکثر و اوفر بود اختیار کند و براه

رخصت و مساهله و حیله اند زیرا نزد این طایفهٔ متاخران است شک نیست که این طریقه محکمتر و مضبوطتر است
و گویند که طریقهٔ پیشینان برخلاف این بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را از واجبات
نمیدانستند مجتهدان را عمل باجتهاد خود بود و جمیع عوام رجوع بایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند
وانکار بر دیگری نمایند حتی در مسایل نوشته اند که اگر مرد را در مادهٔ زنی واقعه افتاد و حکم آن را از مفتی پرسید و
بجانبی از حل و حرمت حکم کرد و بحکم وی عمل نمود و در وقت دیگر مازنی دیگر همان واقعه رو نمود و بمفتی دیگر که نه بر
مذهب مفتی اول است رجوع آورد و وی برخلاف فتوای اول حکم کرد اگر با این زن دیگر معامله بحکم این
مفتی دیگر کند جایز باشد هرچند واقعه یکی است آن زن مثلا بحکم مذهب اول حلال بود و این بحکم مذهب ثانی
حرام ولیکن در مادهٔ یک زن درست نبود این جهت فرقی دیگر است که یک شخص محل حل و حرمت نتواند بود
و جماعهٔ دیگر از علما برانند که انتقال مذهب بشهوت نفس و اتباع هوا و تتبع رخص درست نبود مگر آنکه
اعتقاد حقانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید و او را افضل داند یا احتیاط و ورع در مذهب دیگر بیشتر
یابد یا بواقعهٔ صعب و حرج عظیم مبتلا گردد و بجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت
درین صورت جایز بود و ایشان گویند که مجتهد را نیز نرسد که یکی را بمذهب خود دعوت کند و التزام نماید
و اتباع خود را بروی واجب و لازم گرداند الا آنکه بیان مذهب و تقویت دلیل و ذکر محاسن
مذهب خود و نقایص مذهب غیر بنماید تا هرکه بدان مایل و منقاد و معتقد گردد و معقول وی
اقتد عمل کند و نقل کرده اند که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حرج بمذهب غیر خود
عمل کرده اند نقل می آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله حلق راس کرده بود و مویها بر بدن و جامهٔ وی
افتاده پس همچنان نماز کرد و ظاهر این بمذهب وی و الله اعلم مانع جواز نماز یا کراهیت آن بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود گاهیکه ضرور افتد و مضطر شویم بمذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین
ابوحنیفه و اصحاب وی اند رحمة الله علیهم و در فقه هرجا که مذهب عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند
و از امام ابویوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت نماز کرد پس خبر دادند که موشی در چاه
که بآب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند عمل کردیم
که چون آب قدر قلتین بود پلید نگردد و کذا ذکره بعض المتاخرین و حجت این طایفه اینست که همه
متمسک بکتاب و سنت اند و مقتدایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نص # فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون # و اشارت حدیث # اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم # نیز همین است یعنی
چیزی که شما ندانید از اهل علم بپرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود اصحاب من مثل ستارگانند و همه راهنمایان اند
علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظاهر بانصاف نزدیکتر نماید و بفهم زودتر در آید ولیکن
قرارداد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب است و ضبط و ربط کار دین و دنیا

طعن وجرح رفته‌اند و اینها بی گرشهٔ تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشهٔ تعصبی نباشند عفا الله عنهم نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور است باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد مواهب الرحمن کتابیست درین مذهب شارح او التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیارد و کتاب هدایه که در دیار مشهور و معتبرترین کتابهاست نیز درین وهم انداخته چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل معقول نهاده و اگر حدیثی آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالباً اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کمتر بوده است و لیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه الله تعالی خیر الجزاء تلافی آن نموده و به تحقیق کار فرموده است و گفته‌اند که بزدوی رضی الله عنه مسند وی تهیا بود که احادیث مسموعهٔ خود در آن ضبط کرده است و گفته‌اند که مشایخ او که از ایشان استماع حدیث کرده و روای جمعی از صحابه که از ایشان شنیده از تابعین همه صد کس بوده‌اند و آنها که از وی روایت مسند وی کرده‌اند به انصاف کثیر اند و مجموع استادان وی در علم چهار هزار کس اند و جمعی آن را بر ترتیب حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده‌اند که مذهب او مخالف احادیث است و حال آنکه در ینجا احادیث دیگر است صحیح تر و قوی تر از آن که وی بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت آن احادیث که متمسک امام شافعی است ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین است و این معنی به تفصیل بیان کرده و اثبات نموده‌اند و ما اگر آن را ذکر کنیم سخن دراز گردد و بالفعل آن مباحث موعود است طالب حق را باید که بدان رجوع کند و اقوی دلایل این مطالب آنست که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل است در تمام مذهب در مواضع معدود خلافی باشد و اگر هست روایتی در انجا هم هست و بنای مذهب امام احمد بتمام بر احادیث و اخذ بظواهر است و خلاف امام شافعی اکثر است از خلاف وی با ابی حنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسایل نوشته‌اند که احمد با ابوحنیفه موافق است در آن و با شافعی مخالف و فی الحقیقه مذهب حنفی جامع معقول و منقول است و ما تا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمهٔ آن امام آن بود که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبایع عامهٔ خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید نقل بعقل اقتصار بر دلیل معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیهٔ طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استدلال او بکتاب و سنت و اقوال سلف بود و چه ضرورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه شرط مجتهد بودن علم آن اصول است چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلایل عقلیهٔ ایشان در حقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث است بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را و لابد از احادیث آنچه موافق بقیاس بود ارجح است چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و نیز حکم به صحت و ضعف احادیث در زمان متاخر بر خلاف زمان سابق است چه میدانند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرایط صحت و قبول در رواة که واسطه بودند میان ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس از آن

از جهت رواة دیگر که بعد از ان آمدند ضعیف پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی
لازم نیاید ضعف وی در زمان امام ابو حنیفه رحمه الله مثلا این نکته ظاهر است و از کلام بعضی که
از محققین ذکر کرده اند که حکم بتواتر و شهرت و روایت حدیث معتبر در صدر اول است والا
بسا احادیث اند که در آن وقت آحاد بوده و بعد از ان بوجود کثرت طرق و رواج این علم و کثرت طالبان و جامعان که
بعد از ان پیدا شده برتبه شهرت رسیده یا شد استیعاب آن با بسعی توان یافت و امام اعظم بجهت غایت امتیاز
و وفور فضل و کمال معروف و محسود عالم بود و متاخرین شافعیه را چگویند که بعض متقدمین را نیز با جناب
حسد گونه بود در حقیقت هر که فاضل تر محسود تر شافعیان را این حال است اما امام شافعی را رحمه الله دیدند که
چه مدح وی و مدح اصحاب وی میکند و میگوید که الناس کلهم عیال علی فقه ابی حنیفة و در شان امام محمد بن حسن
شیبانی که شاگرد ابو حنیفه است فرموده که اگر اهل کتاب از یهود و نصاری تصانیف امام محمد را به بینند بی اختیار
ایمان آرند و امام محمد شش کتاب تصنیف کرده که هر یکی از آن شصت مجلد و هشتاد مجلد بلکه بیشتر از ان است
و امام احمد اکثر مسائل دقیقه از کتب امام محمد نقل میکرد و در این کتب نظر میکرد و از ان استفاده مینمود
و انجا که تقیید و اتباع امام ابو حنیفه با حادیث و اقوال صحابه است دیگری را دست امام حافظ ابو محمد ابن حزم
گفته که اصحاب ابو حنیفه همه متفق اند که حدیث هرچند اسناد او ضعیف بود مقدم و اولیتر از قیاس
و اجتهاد است و وی رضی الله عنه تا حدیث ضرورت در تر ملاعمل بقیاس نکند و عمل بحدیث با ارسال او درست میداند
و امام شافعی قیاس را در چندین از اقسام حدیث مقدم داشته و درین مقام تفصیلی است مذکور در علم اصول
فقه آنجا نظر باید کرد و از اقسام قیاس نیز جز قیاس موثر عمل نکند و قیاس تغلیب و قیاس شبه و قیاس طرد همه
نزد وی متروک و غیر معمول است و در چندین مواضع قیاس را با احادیث ترک داده و امام شافعی عمل
بقیاس کرده اگر آن را ذکر کنیم دراز کشد و ابو حنیفه را ح تقلید صحابی را در انچه صحابی با اجتهاد خود گوید
واجب داند و شافعی گوید هم رجال و نحن رجال ما و ایشان در اجتهاد برابریم و مجتهد ایشان
مجتهد را تقلید مجتهد دیگر نرسد نقل است که امام ابو حنیفه رح فرموده که عجب از مردم که مرا میگویند
وی فتوی برای خود میدهد حال آنکه من هرگز فتوی ندهم مگر بدانچه ماثور و مرویست و امام حجت
عبد الله بن مبارک از وی نقل کرده که گفت آنچه از حدیث ﷺ آید بر سر و العین و آنچه از صحابه رسیده
رضی الله عنهم نیز اختیار کنیم و از گفته ایشان بیرون نیائیم و لیکن چون چیزی از تابعین بیاید ما ایشان برابریم
با ایشان مزاحمت کنیم و در تحقیق حق بحث و تفتیش نمائیم و از فضیل بن عیاض نقل است که اگر حدیثی
بر ابو حنیفه آمدی متابعت آن کردی و اگر از صحابه و تابعین رسیدی نیز بر متابعت و اتباع ایشان
رفتی و الا اجتهاد نمودی و در کتب نوشته اند که اگر مسئله نزد وی می آمدی مدت مدید با یاران
خود دران بحث کردی و تحقیق و تفتیش نمودی پس از ان جواب دادی و یاران او عظمای ایمه دین و قدمای

اند حدیث و فقه و زهد و ورع بوده‌اند رحمة الله علیهم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم و بالله التوفیق

قال المصنف: و تالیته لکتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناه ﷺ پیش از نزول وحی و بیان عبادت وی در آن
ایام ولادت شریف آنحضرت ﷺ چنانچه مشهور است عام الفیل روز دوشنبه دوازدهم یا دوم ربیع الاول است
و چون از عمر شریف دو سال و چهار ماه گذشت پدر وی عبد الله بن عبد المطلب که بجهت امتیار و ابتیاع تمر
بمدینه رفته بود فوت کرد و بعضی گویند وفات عبد الله هم در مدت حمل شریف بود والله اعلم و چون سال پنجم
یا چهارم رسید قضیهٔ شق صدر شریف وقوع یافت و چون بشش سالگی رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف
که بزیارت برادران وی از بنی النجار که در مدینه بوده‌اند رفته بود و آنحضرت ﷺ را همراه برده در وقت مراجعت
بابوا که موضعی است قریب مدینه وفات یافت و جد وی عبد المطلب او را بخود کشید و محبت سخت با وی
پیدا کرد و همدرین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد پس آواز هاتفی شنیدند که میگفت استسقا کنید باین
نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران انهایی فراوان شد و در آنچه مشهور است استسقا
از ابوطالب بود و وی را درین باب قصیدهٔ مشهور است در نعت آنحضرت ﷺ که دلالت دارد بر کمال محبت
و نهایت معرفت نبوت او و مطلع قصیده اینست * وابیض یستسقی الغمام بوجهه * ثمال الیتامی عصمة للارامل * و شیخ
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که ابن اسحاق این قصیده را در سیر بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت
ذکر کرده و بیهقی چند بیت از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است در آن واقع است بعد از بعثت و ابوطالب
مگر آن را بفراست دریافته بود و بعضی گفته‌اند که وی این قصیده را در آن وقت گفته که قریش بر آنحضرت
بعلبه برآمده بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و این قول اظهر است والله اعلم
و چون سال مبارک او بهشت و بروایتی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و عم وی ابوطالب بشرف
کفالت و تربیت وی مفتخر گشت حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل
همیشه قرین او می بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نه سال بطریق
موافقت و مقارنت ملازم وی بود لیکن بر وی ظاهر نمی شد اما در بعضی روایات صحیحه مروی است که اسرافیل
در مدت ملازمت چند بار بر وی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن گفته و پیش از آنکه وحی
نزول کند پانزده سال از جانب یمین و شمال و فوق آوازی می شنید که میگفتند یا محمد و کس را نمیدید و هفت سال
روشنائی میدید و بآن شاد می بود و چیزی دیگر نمیدید و در سال دوازدهم ابوطالب او را بسفر شام برد پس
بحیرا راهب او را بعلامت نبوت شناخت و تعظیم کرد و در سال هژدهم ابوبکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما
در سلسلهٔ صحبت وی در آمد و سال بیستم با وی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معاینه کرد
و نور تصدیق در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خدیجه را نکاح کرد و خدیجه در آن وقت چهل ساله بود و
در سال سی و پنجم فاطمهٔ زهرا سلام الله علیهما ولادت یافت و بنای کعبه بجهت هدمی که یافته بود نو شد و آنحضرت

صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید و چون چهل سال تمام شد نور نبوت ظهور کرد و مانا که حکمت الهی در امر
اسرافیل و جبرئیل بملازمت وی صلی الله علیه وسلم و اسماع کلمات و اصوات و ارائت انوار آن بود که تا انس و الفت آنحضرت را
بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پیدا گردد و ظهور و بروز آن بناگهان موجب هدم بنای بشریت و اضمحلال رسوم
انسانیت نگردد با وجود آن بمشاهدهٔ جبرئیل و وقت نزول وحی چه تغیر و ثقل که بوجود شریف وی راه
می یافت صلی الله علیه وسلم و از ان بود که جبرئیل عم در اکثر بصورت دحیه که از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود
می آمد و اگر احیانا بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی بهوش و بحفظ و رمی نمود و سبب تمثل جبرئیل
بصورت خوب از غیر قصد استیناس و استیلاف آن نیز تواند بود که ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد و در صورت
انسانی جلوه گر شود لابد انوار ملکوت و لطافت و صفائی روحانیت در ان صورت ساطع و لامع گردد چنانچه روشن
است و سخت ترین انواع وحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا جبین مبارک در سرمای سخت عرق میریخت
و گاه از گرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست محققان گفته اند که چون در افاده و استفاده مناسبت و جنسیت
شرط است گاهی بشریت صلی الله علیه وسلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس بشریه ظاهر گشتی
و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت صلی الله علیه وسلم غلبه کردی و او را از وجود بشریت غائب ساختی و بعالم ملکوت در ربودی
و گویند که صورت اول در وحی بوعد و بشارت بودی و ثانی در وعید و انذار و چون ایام وحی نزدیک رسید خلوت و
تنهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه است تا کعبه و از الان جبل نور گویند خلوت میداشت و در آن
کوه غاری است مرد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و بالای از این
کمتر در ان غار خلوت اختیار کردی و آن کوهی است که از انجا نظر بجمال کعبه روشن کرداد
و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازینجهت بود والله اعلم و علما را اختلاف است در آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش
از بعثت تعبد و امتثال بشرعی از شرایع سابقه میکرد یا نه مختار نزد اصولیین اول است پس بعضی گویند تعبد
او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات الله علیهم اجمعین
و بعضی گویند لا علی التعیین هرچه ثابت میشد که شریعتی از شرایع است تعبد می نمود و مرشح مت که باین و در
لفظ حدیث در باب خلوت حرا التحنث واقع شده که بمعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح البخاری
یتحنف بالفا نیز روایت آورده و از تحنف اتباع ملت حنیفه که دین ابراهیم است مراد داشته و بعضی از شراح یتحنث
معنی یتحنف دارند و آنرا دلیل او گرفته اند پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و الحق چنین مرد
زیرا که عرب قریش بر دین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آنحضرت صلی الله علیه وسلم همه بر دین
ابراهیم بوده اند و آنها که گویند تعبد وی نه بشریعت بود گویند که بحکم عقل و استحسان وی بود یا بالهام و رؤیای
صالحه که در تربیت مبادی ظهور نبوت میدیدند و قول امام غزالی درین مسئله توقف و تردد است از جهت عدم
دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله دو قول است که عبادت وی در ان خلوت چه نوع بود بعضی گفته اند

عبادت وی ﷺ بفکر بود و بعضی گفته عبادت بذکر بود و اینقول صحیح تر است و بر قول اول چنانچه تصریح والتفاتی نه * زیراکه مرتبهٔ ذکر اجل و اعلی بود از فکر از انکه ذکر بنده مر مولی را مستجاب و مقتضی ذکر مولی بود مر بنده را و هیچ حالی از احوال بنده نبود که صفت حق در برابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده * فاذکرونی اذکرکم و یحبهم و یحبونه و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیأ اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر با آلای و نعمای او و ذکر موجب نسیان نفس و فنای ذاکر گردد در مذکور و متفکر بر نفس خود و احوال وی ایستاده بود و فکر نیز اگر چه اجوال شریفه آرد چنانکه اگر در آیات و آثار قدرت الهی عز شانه کنند معرفت زاید و اگر در آلاء و نعمای او کنند شکر آرد و تذکر و عید رجا و رغبت و در وعید خوف و رهبت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد فنا و غیبت و نسیان از کل ماسوی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس بخشد مصرع * اتصالی بی تکیف بی قیاس و نیز حق را ذاکر خوانند و متفکر نگویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بنده و لابد انچه صفت حق باشد افضل و اکمل بود از انچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان راه حق و سالکان طریق قرب وی تعالی و تقدس بر چند گونه باشد * قسم اول * آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم بحق بود از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و تنور لطیفهٔ مدرکهٔ وی بدان و آن را علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوعست به تفتیش و تفحص علوم مودعه در خزینهٔ خیال و ترتیب و تالیف آن تا از ازدواج آنها علم دیگر زاید که آن را نتیجه خوانند و این اخذ علم لدنی از حق بیواسطهٔ فکر غایت مقاصد اهل حق و طالبان قرب درگاه است پس هر که در خلوت با کونی از اکوان خواه ذات خودش باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید و یاد ران فکر کند اگرچه بظاهر در خلوت از خلق نماید ولی بحقیقت در خلوت نباشد یکی از طالبان که از خلوت جز در گوشهٔ خالی نشستن و با خداوند تعالی بدل یا بزبان مناجات کردن و حوایج و مطالب درخواست نمودن نمیداند است بزرگی را که صاحب خلوت حقیقی بود گفت اذکرنی عند ربک فی خلوتک مرا یاد کن نزد حق چون با حق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب وی فرموده اذا ذکرتک فلست معه فی خلوة یعنی چون ترا یاد کنم پس با حق در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوای حق است نبوده باشم الی هنا الکتة است بشنو آنمرد اگر خود را با آن بزرگ با زمی بصحبت و اتصالی حبی بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد بحکم * المرء مع من احب * دایم با وی میبود و میرسید او را از علم و نور آنچه که از حق بر جوهر آن بزرگ میتافت اگرچه از وی التماس یاد آوردن نکردی و او را بدان شعور نبودی از اینجاست که گفته اند سعی کن که کاملی را در دل توجای باشد یا خود را در باطن وی جای کنی اگر او را در دل توجای باشد نورانیت وی درون ترا نورانی کرده اند و نور حق که او رست یا با اوست ظلمت زدای آینهٔ دل تو کرده و اگر ترا در باطن وی جای باشد باطن وی محل نزول رحمت است و نظرات عنایت حق در انجا می افتد چون ترا در انجا یابد لابد پرتو نظری بر تو نیز افتد بر اندازهٔ نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و از اینجا که حقیقت ذکر بیان کردیم سر حدیث قدسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر است که نسیان ماسوا است

وهمنشینی کنایت از حقیقت خلوت که در آنجا غیر را گنجایش نبود سر معنی انا جلیس و حقیقت وی این است والا
هرکه بعد امر ایادکند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهرحال رحمت حق و عنایت وی قرین حال وی
گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی و جانی بود نه نفسی
و زبانی و مراد از نفس اینجا ذات است و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه و حضور با حق است بی تلفظ بذکر و
تخیل آن بیشتر که نسیان ماسوا آرد و نقوش اغیار از صفحهٔ ضمیر زداید و قبلهٔ باطن جز جناب حق نباشد و ذکر
حقیقی و ذکر صافی که گفته‌اند این است و اینمعنی را در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه ذکر خفی و وقوف قلبی و توجه و توجه
خاص و شهود و وصول و وجود گویند و حقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه احرار در بعض کلمات قدسیهٔ خود
فرموده‌اند عبارت از آگاهی و حضور دل است الی جناب حق سبحانه بر آن وجه که دل را هیچ با مطلعی و تعلقی بغیر حق
نباشد و مرید که این نسبت دست دهد اگرچه لمحه رسانی بود باید چون توجه از غیر حق منقطع گردد در آن
زمان بحق واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و این دوام پیدا کند سالک بمقام فنا رسد ٭ قسم دوم ٭ خلوتی است که ارباب
جهای فکر بود از نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و جهت اطرق تفرقه و پریشانی و تسلط اوهام
و شواغل از راه صحت و سداد بیرون نیفتد و این خلوت کسانی راست که علم را از جناب قدس حق المفیضیه
باطن از ماسوا التماس کنند بلکه از ترازوی حکم عقل و قاعدهٔ وی میجویند و صحت و فساد آن را بمیزان معقول
میسنجند و بحقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترازو بغایت لطیف
است و نازک باندک هوائی و میلی و وهمی که پیدا گردد از اعتدال و استقامت بیرون شود و لهذا اهل
افکار ارباب مذاهب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند
و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نماید گویا تاویل نیست و مفهوم ظاهر همین است و طالبان حق که
علم را از جناب قدس الهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند و این خلوت ایشان را سازگار نبود
و بکار نیاید زیرا که خلوت ایشان بذکر بود و جهت اشتغال باطن بحضور حق و نسیان ماسوا فکر را بر ایشان هیچ
سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بوجهی که شاغل گردد و از ذکر و
حضور باز دارد نبود و اگر ناگاه سری بکشد هم در ساعت مضمحل و نابود گردد و یا به تبعیت همراه رود و خللی در
کارخانهٔ حضور نیفکند بر مثال خسی که بر آب روان رود آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت
ابتدا بود و در آخر حکم جاء الحق و زهق الباطل گیرد و هرگاه که فکر بر صاحب خلوت بحق راه یافت و غلبه
کرد باید که بداند که وی از اهل این خلوت نیست و قابل این کار نه و از خلوت بیرون شود و بداند که از
اهل علم صحیح الهی نیست و اگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال متوجهان جناب رحمت است
او را در مقام جمعیت و خلوت انس متمکن داشتی و میان وی و سرکشی فکر حایل گشتی و بحکم آنکه قاملی
برارباب طریقت کفر است از آنچه گذشته استعاذه نموده و التجا بجناب رحمت حق آورده با میل عصمت

وقبول دا خلوت بشرايط هادر آمده اميد وار بنشينند شايد كه اين يار روى مقصود به بينند * انه على كل شي قدير *
قسم سوم * خلوتي است كه جمعي از طالبان راه براى دفع وحشت و پريشاني خاطر و نفور وقت كه
از مخالطات بني نوع پيدا مى آيد اختيار ميكنند و چون در ديدن خلق و بودن با ايشان وحشتي و انقباضي
مي يابند تنهائى اختيار ميكنند و براى سلامت ازين آفت خلوت ميگزينند و حاصل وجه اختيار اين
خلوت دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال از آفت ايشان بود و اگر نيت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت
حال ايشان از آفات خود با آن ضم كنند احسن و اولى باشد و ابعد بود از عجب و اساءت ظن * قسم چهارم *
خلوتي است كه براى طلب زيادتي لذتى است كه در خلوت مي يابند اگرچه در صحبت نيز وحشت ندارند و لذت
ذكر و فكر به تمام از دست ندهند و ليكن در خلوت بيشتر يابند و وقت و ذهن در وى صافتر بود و اين هرد و قسم در
خلاصهٔ مقصود نزديك بيكديگرند و ممد و معاون دو قسم اول كه اصل و مقصود بالذات اند و خلوت حضرت رسالت
ﷺ از قسم اول بوده كه از كل ماسواى حق انقطاع نمود و از مجموع اشيا كه بآن معاشر و مصاحب و مباشر بود
تا از اهل و مال و هرچه در دست تصرف و ذات ايد او بود بكلي دور رفته بود و در درياى ذكر قلبي مستغرق شد
و از اضداد و اغيار بكلي منقطع شد و انس بياد آنكه در خلوت براى وى بود پيدا گشت و هميشه دران انس روز افزون
مى بود و بجهت دوام ذكر و تصفيهٔ باطن محل وحي كه قلب شريف مصطفى است ﷺ صفا بر صفا مي افزود تا آئينه بتمام
صاف شد و درين باب باقصى درجات كمال رسيد پس تباشير صبح وحي از مشرق موهبت و عنايت دميدن
آغاز كرد و انوار و شواهد و دلايل آن بحدى بروز يافت كه نباتات و جمادات كه از مرتبهٔ نطق و ادراك بغايت دور اند
زبان بشهادت و بشارت وى كشادند چنانكه بر هر درختي و سنگي كه ميگذشت بزبان فصيح و بيان صريح ميگفت
السلام عليك يا رسول الله و از هر طرف اين آواز مى شنيد و نگاه ميكرد و جز درخت و سنگ متكلم را نميديد تا
يكروز بر بالاى آن كوه ايستاده بود ناگاه شخصي كه جبرئيل امين باشد بروى ظاهر شد بصورت اعظم كه مر او را
دو باز و است از ياقوت درخشان بى آنكه بصورت اصلي جبرئيلي بود كه آن در اوقات ديگر بود گفت ا بشريا محمد
مژده باد ترا كه من جبرئيلم و بر تو فرستاده شده ام تا پيام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا كه تو رسول خدائى
بدين امت از آدميان و جنيان كه درين روزگار اند يا مراد امت عرب بود و عموم رسالت بعد از ان شده باشد
كما قال بعض العلماء پس نامهٔ از حرير مرصع بجواهر بيرون آورد بدست وى داد و گفت بخوان اين را گفت والله
كه من نخوانده ام و هرگز چيزى نخوانده ام و امى كه خط و كتابت ندانند از روى نامه چيزى نتواند خواند
و درين نامه خود چيزى نوشته نمي بينم گويا پروردگار تعالي خط آن نامه را با وجود اعطاى قوت مشاهدهٔ
ملكوت از براى اظهار عجز و اضطرار و تبرى آنحضرت ﷺ از حول و قوت از وى پوشيده و در اكثر كتب صحاح
همين قدر مذكور است كه جبرئيل امر بقرأة ميكرد و آنحضرت ما انا بقاري ميفرمود و در بعض روايات ذكر نامه
موجود است و در حقيقت وجود آن اظهر و ادخل است در اعتذار از عدم قرأة چنانچه اشارت كرديم كه امي

نامه عو املان يبا انك اما هو الملك ن بكلامي بخوان انا ابلان ديگري از فصيح در غايت لطافت وطراوت بلد ارادمكر
از صولت حال وصلابت وهيبت مقام باشد والله اعلم پس جبرئيل پيغمبر را ﷺ در كنار گرفت واز براي تصرف
در وجود بشريت آنحضرت وادخال نور وقوت ملكوتي دران چنان وچندان بفشرد كه ز برابطات رسانيد يعني
بآنچه غايت وسع وطاقت آنحضرت بود رسيد ورها كرد وباز گفت بخوان گفت من خواننده نيستم باز بفشرد
تا سه بار ميفشرد ورها ميكرد وميگفت بخوان ميفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقرا باسم ربك بخوان بنام پروردگار
خود يعني تو بحول وقوت خود ميكن وبخوان بتائيد واستعانت الهي وتوفيق وي عزوعلا استعانت واستمداد
ازوي كن كه تعليم تو وتعليم امت تو با وجود امیت تو واهل كرد الذي خلق آن پروردگار كه پيدا كرد هر چيزي را
خلق الانسان خصوصا آدمي را در اكه اشرف واكرم مخلوقات است وآثار صنايع وبدايع بر صفحات احوال
وي اظهر وابهر است پيدا كرد او را من علق از خون بسته در رحم اقرا بخوان وربك الاكرم وپروردگار تو كريم
تراست از هر كريم الذي علم بالقلم آنكه اظهار علم وكتاب كرد بوساطت قلم كه مظهر عجايب وغرايب لا تعد
ولا تحصي است واستقامت امور دنيا ودين وانتظام مهام عالم بآن وابسته است صاحب كشاف گفته كه اگر بر دقيق صنع
وحكمت الهي ولطف وتدبير وي تعالى غير از دليلي جز قلم نباشد كفايت است چه عجايب وغرايب كه از وي
زايد از حيطه حصر وشمار بيرون بود علم الانسان دانا كرد آدمي را مالم يعلم چيزي كه در قوت قدرت او نبود كه
از خود تواند دانست وچون مهم وحي وبشارت ساخته وپرداخته شد بعد از ان خواست جبرئيل كه پيغمبر را ﷺ
از علو مقام هيبت وجلالت مسرور ومطمئن القلب در زمين بندگي وعبوديت فرود آورده بوساطت امر حق
احكام طاعت وعبادت تعليم نمايد پس امر كرد آنحضرت را وگفت از كوه فرود آي آنحضرت ﷺ با جبرئيل
از كوه فرود آمد واو را در پاي كوه بزمين هامون بداشت وبراي آنحضرت ﷺ بلوس وجاي نشستن فرش كرد
جبرئيل دو جامه ... پوشيده بود يك جامه را در ته پاي پيغمبر بينداخت وبرابر روي جامه نشستن فرمود وپاي را
بر زمين زد وچشمه آب پيدا آمد وچون تعليم وضو در اول وهله بفعل آسانتر وتمام بقول بي دشوار نمود جبرئيل
بتفصيل تعليم پيغمبر ﷺ از آن آب وضو ساخت با مضمضه واستنشاق وهر عضوي را چنانچه سنت است سه بار
غسل كرد وچون وضو كردن را با وي بنمود وتعليم فعلي كرد پس پيغمبر را ﷺ گفت تا مانند آن وضو ساخت وچون
آنحضرت ﷺ از وضو فارغ شد جبرئيل يك كف آب برداشت وبر روي مبارك پيغمبر ﷺ بتفصيل تكميل وزيادت
تطهير وتلطيف وبر وجه ديگر كه در ضمن آن باشد والله اعلم انشاند پس بر جماعت دو ركعت نماز بگذارد وپيغمبر
ﷺ بوي اقتدا كرد وهمچنان بگذارد پس جبرئيل بتفصيل تاكيد وتقرير گفت نماز گذاردن همچنين است واول
چيزي كه فرض شد از نماز دو ركعت بود پيش از طلوع وپيش از غروب وفرضيت نماز هاي پنجگانه در شب
معراج شد چنانچه مشهور است ونماز گذاردن جبرئيل با آنحضرت بتفصيل تعليم اوقات نماز بعد از انست وچون از
وضو ونماز وتعليم فارغ شد جبرئيل بازگشت وپيغمبر ﷺ بمكه آمد واين حال با خديجه بگفت وبر او تعليم

وضو و نماز کرد بنا بر این مقدمات که مثبت تقدم شریعت وضو و نماز است بر سایر شرایع و عبادات مناسب آنست که بعد از تمهید این فاتحه ابتدای ابواب عبادات نبوی بذکر وضو و نماز کنیم و سایر انواع عبادات از صیام و زکوة و حج و ادعیه مخصوص بوقتی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عادات بدان ملحق سازیم انشاء الله الحق الکریم

باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنحضرت در غالب اوقات هر نماز فرض را وضو ساختی چنانچه ظاهر آیهٔ قرآن اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز ناظر بر این است چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر معیت ارادهٔ قیام بنماز هر غسل این اعضا را چنانچه در قول وی سبحانه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و امثال آن ولیکن اجماع امت است برین که مراد اذا قمتم و انتم محدثون است و توجیه این کلام آنست که سبب ارادهٔ قیام است ولیکن او را شرطی است که حدث است چنانکه بیان کرد قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فاطهروا الآیة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در صدر آیت ذکر سبب کرد در آخرش ذکر شرط و درین جا حذف کرد ذکر آنرا اکتفاء و اختصار او فهم و هرچند افضل و احوط تجدید وضو است برای هر نماز ولیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضو گذاردی تعلیما للامة و بیانا للمراد بالآیة و وقوع این حال از وی صلی الله علیه وسلم نادر بودی مسلم از بریده رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بوضوی واحد پس گفت عمر یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا کردم یا عمر یعنی تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بعض گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود بخاری را بود او دو ترمذی از انس رضی الله عنه آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را شما چه میکردید گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که محدث نمی شد و نیز دارمی از عثمان رضی الله عنه آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای هر نماز و چنانچه در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو کردن برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بر وی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی گویند که بحکم این آیة وضو برای هر نماز فرض بود پس از آن منسوخ گشت اینچنین گفته اند ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام است والله اعلم و آبی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وضو بکار داشتی کمتر از دو سیر و زیاده از چهار سیر نبودی و در بعض اوقات مقدار سه سیر بودی حقیقت سیر ی که مصنف میگوید معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو بمد کردی و غسل بصاع و در بعض روایات کم و بیش نیز آمده و صاع چهار مد است و مد بقولی دو رطل است و دلالت ظاهر احادیث همبرین است چه در بعض احادیث وضو بمد واقع شده و در بعضی بمد و رطل و تطبیق در انست که مد رقی هر دو یکی باشد و بقولی مد رطل و ثلث رطل عراقی است و رطل

بیست استار است و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و این حساب ابهامی دارد و ما آن را بوزن این
دیار در ورد آریم تا واضح گردد بدانکه مد بقول اول یکمن شرعی است و من شرعی چهل استار و آن بوزن اکبری
که سیر سی پیسه است یکسیر و ثلث سیر و بوزن جهانگیر شاهی ابد الله فی مراضیه ملکه و سلطانه که سیر سی و شش
پیسه است یکسیر و چهار پیسه پس صاع که چهار مد است پنج سیر و ثلث سیر اکبری باشد و بوزن جهانگیری چهار
سیر و نیم سیر و دو پیسه کم و مد بقول ثانی یکسیر اکبری و سه پیسه چیزی کم و سه ربع سیر جهانگیری چیزی کم و صاع بوزن
اکبری سه و نیم سیر و دو پیسه و بوزن جهانگیری سه سیر یک پیسه کم و از آنچه در منظومه مقدمة الصلوة گفته است
* بیت * در وضو آب یکمن و نیم است * غسل را چار من ز تعلیم است * لازم آید که آب وضو دو سیر اکبری و یک و نیم سیر
وشش پیسه جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر دو پیسه کم جهانگیری و لیکن قسمت
کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن روی و دست و نیم
من در پای کرد برو گفته اند مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اگر اکثر یا اقل از آن استعمال کنند
نیز جائز است و اصل آنست که آنچه کفایت کند بکار برد و مادام که بحد اسراف نکشد چنانکه گفت و در
تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرمودی و دیگران را نیز از بسیار ریختن آب و اسراف دران
منع فرمودی و بعضا تشدید و تهدید میگفت که در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی و تجاوز
از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود که وضو را شیطانی است نام او ولهان که آدمی را در وضو و
اسراف آب در وسواس اندازد پس از وسواس آب بپرهیزید و پرهیز از وسواس و دفع آن بآن برد که براه تلهی
و تغافل نروند و در دفع خاطر آن تکلف ننمایند و در پی آن خاطر نروند و هم بر رخصت عمل کنند و اگر شیطان
بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو کردی ناقص و نادرست است و بدین رای درگاه حق نه برسم او بگوید
که تو در واز دست من زیاده بزین نمی آید و مولای من کریم است تعالی از من همین قدر پذیرد بفضل و رحمت وی
واسع است و اصل وسواس از نقصان عقل و اعتیاد او و اختلال آن میزد و شیطان در آن میان راه یابد استعاذه و لاحول
در دفع آن بغایت مؤثر است کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آمده است که
یکبار آنحضرت ﷺ می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو میساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن
در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت و هل فی الماء اسراف اماد را آب که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست
اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد و ان کنت علی نهر جار اگرچه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در
منع و تشدید از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس سعد یا بعلت آنکه چیزی از این باب احساس فرمود
تا برای دفع آن این مبالغه نمود والله اعلم و در بعض مسائل فقه مذکور است اگر متوضی بر لب جوی بود در ریختن
آب اسرافی نیست چه هر قدر از آب که بریزد باز هم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بیرون نهر
اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر وی آنست که آب مستعمل در وی باتفاق پاک کننده نیست پس آن را

درجای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در روی
آنکند تضییع نبود و نیز آب مستعمل در روی نمی ماند ولیکن مبالغه فرمود که در انجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود
و بعض گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت باقی است و نزد یک باینست
آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف در حدیث اثم است یعنی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب
نیست ولیکن در انجاوز از تقدیر شرع اثمی هست والله اعلم و صحیح شد که آنحضرت ﷺ گاه بودی که اعضای
وضو را از یکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم امت که اینقدر کافی است و اقتصار بر مقدار فرض که وضوی آن درست
نبود و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد ﷺ مرة مرة
زیاده نکرد بران و در روایت ترمذی نیز اینچنین آمده بی زیادة مذکوره و در روایت ابی داود
آمده که گفت ایا خبر دهم شما را بوضوی رسول ﷺ پس وضو کرد مرة مرة و در روایتی
از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس و گرفت غرفه از آب پس مضمضه و استنشاق کرد بدان پس تر گرفت غرفه
دیگر بدستی پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پس تر گرفت غرفه دیگر و شست
بدان دست راست را پس تر گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پس تر مسح کرد سر را پس تر گرفت
غرفه دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آن را پس تر گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را
و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را ﷺ که در وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همچنین آمده
و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول ﷺ آب را پس وضو کرد مرة مرة و گفت این وضوئیست
که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آن
را نور علی نور خوانده است و سبب مزید ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی
داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا ﷺ مرتین مرتین و ترمذی از ثابت ابن ابی صفیه آورده
که گفت گفتم مر ابی جعفر را رضه یعنی امام محمد باقر را آیا حدیث کرده ترا جابر رضه که پیغمبر خدا
ﷺ وضو کرد مرة مرة و مرتین مرتین و سه سه مرة گفت نعم و در حدیث رزین از عبد الله بن زید آمده که گفت
وضو کرد رسول خدا ﷺ مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این نهایت مرتبهٔ تطهیر و مبالغه
در آنست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده برین داخل تعدی و اسراف
بود که ازان نهی فرموده است و فرمود این وضوی من است و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند و در بعض
احادیث آمده و وضوی ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت به نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان
درین باب بیشمار و بی شمار آمده و بی شک چون عزیمت و فضیلت درین است عمل آنحضرت ﷺ و صحابه رضه
در اکثر احوال همچنین بود و از امیر المومنین علی رضه بطرق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی
و حال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرد سه سه بار و فرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا

که وضوی رسول خدا ﷺ این چنین است و در روایتی آمده که کرسی طلبید و بران نشست و وضو کرد سه سه
بار و فرمود هر که خوش دارد که وضوی رسول خدا ﷺ ببیند باید که ببیند که اینست وضوی آنحضرت ﷺ و در
روایتی آمده که وضو کرد سه سه بار و بخورد بقیهٔ آب وضو را ایستاده و فرمود خواستم که بنمایم شما را وضوی
پیغمبر خدا ﷺ و گاه بعضی اعضا را سه بار شستی و بعضی را دو بار و بعضی را یکبار چنانکه در روایت بخاری و مسلم
از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را وضو کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا ﷺ
پس طلبید وی اناء را و ریخت از وی آب را بر دو دست خود و بشست هر دو دست را سه بار پستر در آورد دست
خود را در اناء و بیرون آورد پس مضمضه و استنشاق کرد از یک کف و کرد آن را سه بار پستر در آورد دست را در اناء و بیرون
آورد و بشست روی خود را سه بار و هر دو دست را دو دو بار و مسح کرد بسر خود باقبال و ادبار و بشست هر دو پای
خود را و در روایت موطا آمده که گفت مر او را یعنی عبد الله بن زید را یحیی مازنی آیا می توانی که بنمایی
مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا ﷺ گفت نعم پس بریخت آب بر دو دست خود و بشست هر دو دست
را دو دو بار پستر مضمضه کرد و استنشاق سه بار پستر بشست روی خود را سه بار پستر بشست هر دو دست خود را
تا مرفقین دو دو بار پستر مسح کرد سر خود را ابتدا کرد بمقدم راس و برد هر دو دست را بجانب قفا پستر رد کرد
هر دو دست تا باز آورد بهمان جا که ابتدا کرده بود از وی پستر بشست هر دو پای را و همچنین آمده در
روایت نسائی و ترمذی و در روایتی از نسائی آمده که بشست روی خود را و بار و هر دو دست را دو بار و بشست
هر دو پای خود را و بار و مسح کرد بسر خود دو بار و مسح راس مرتین در روایت ترمذی نیز آمده و ابو داود
و ترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که می آمد بر ما و در مرد یکباری مرا که
در ریز برای من آب وضو را پس ذکر کرد ربیع وضوی آنحضرت ﷺ را و گفت شست هر دو کف را سه بار و شست
روی خود را سه بار و مضمضه و استنشاق کرد یکبار و شست هر دو دست را سه سه بار و مسح کرد بسر خود دو بار
بموخر و بسر بمقدم آن و شست هر دو پای خود را سه سه بار و در بعض روایات این حدیث مضمضه و استنشاق
سه بار نیز آمده و در بعض روایات شستن پایها مطلق واقع شده بی ذکر عدد و در بعض روایات مطلق
از عدد و اما تقیید بتنقیه و تنظیف و لهذا بعض قائل شده اند به تثلیث غسل در قدمین کذا فی شرح ابن الهمام و
در بعض روایات غسل جمیع اعضاء مطلق واقع شده بی ذکر عدد و ظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود
راوی دران مقام بیان اصل شستن بود و از بیان عدد ساکت ماند و این همه بجهت تعلیم امت و توسیع دایرهٔ
رحمت بود و غالب احوال آن بود که سه بار می شست و در روایت ابی داود از عبد الله عمرو بن العاص آمده
است که مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد و گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید
آنحضرت ﷺ آب را در اناء و بشست هر دو کف دست را سه بار پستر شست روی خود را سه بار پستر شست
هر دو ذراع را سه بار پستر مسح کرد و در آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود و مسح کرد بهر دو

انگشت بزیر خاطر برده و از پس شست برد و پای هر دو را سه سه بار بشست فرمود اینچنین است وضوء که زیاده
بر آن کرد و یا نقصان از آن نمود بد کرد و ظلم و تعدی نمود و در روایت نسائی مختصر آمده که گفت اعرابی
بحضرت رسالت آمد ﷺ و سوال کرد از وضوء پس بنمود او را سه سه بار و فرمود این چنین است وضوء هر که
زیاده کرد برین بد کرد و تعدی نمود و ظلم کرد و در این روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح تر است و ابن
خزیمه آن را در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آن را تخطیه نموده زیرا که ظاهر وی ذم
نقص است از ثلاث و حال آنکه نه این چنین است و بعض گفته اند که اساءت متعلق بنقصان است و ظلم بزیادت
و بعض گفته اند که در رجل یتخلف و تقدیر است ای من نقص من واحد و این تکلف است و لیکن موید است
آن را آنچه روایت کرده است ابو نعیم بن حماد مرفوعا الوضوء مرة او مرتین او ثلثا فان نقص من واحدة
او زاد علی ثلث فقد اخطاء و رجال این حدیث ثقات اند کذا فی المواهب اللدنیه و هم از فتاوی ظهیریه
می آرد که هر که یک بار شستن اکتفا کند بعض گویند آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد
بعضی آثم نگردد از جهت اتیان مامور به و بصحت احادیث وارده در آن امام محمد در مبسوط آورده میگوید که شستن سه بار
افضل است و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت است و میگوید که قول امام ابوحنیفه رحمة الله
علیه این است انتهی و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم
و صحیح از مذهب وی کراهت زیاده است کراهت تنزیهی و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوء است
چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب
و آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی
و در روایات آمده مذکور گشت و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت و همچنین
وصل فرمودی مصنف می گوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق بعد از فراغ مضمضه یکبار یا دو بار
یا سه بار بآب جدید کرده باشد وارد نیست در مواهب لدنیه از نووی آورده است که گفت مجموع کیفیات وارده
در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آنست که مضمضه و استنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد
پس استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفهٔ واحد مضمضه کند از آن غرفه سه بار پس استنشاق کند
از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه ولیکن مضمضه کند از وی و استنشاق باز مضمضه و استنشاق چهارم
آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پس استنشاق
از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه
و گفته که صحیح همان وجه اول است و وارد شده بآن احادیث صحیحه انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف
یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پس مضمضه کرد
و استنشاق نمود پس روی شست پس مضمضه و استنشاق کرد پس روی شست پس هر دو دست این عبارت بسیار

در احادیث ظاهرش دلالت کند در وصل مضمضه و استنشاق اگرچه قطعی نیست و در بعضی موارد
دیگر هست بعد مضمضه کرد پس استنشاق کرد پس تر روی شست و این ظاهر است در فصل و در مشکوة روایتی
از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرد سه بار به سه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو
وجه است فصلا و وصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق را یک غرفه کرد چنانکه
مصنف می‌گوید و مذهب مشهور امام شافعی این است در وجه اول از وجوه خمسه مذکوره و مشهور از مذهب امام
ابو حنیفه فصل است میان مضمضه و استنشاق در وجه خامس از این وجوه زیرا که دهن و بینی هر یک
عضو علیحده است و وظیفه غسل هر یک بوفور غسل جدا چنانکه سایر اعضا و این وجه در حقیقت برای
ترجیح مذهب نقل است بموافقت او و مر و ملاحظه اثر تعلیل در مقابله نص و استدلال بقیاس و ادله معقول
شایع است لازم قید ایشان از آن در وقایع آرای کر ترجیح بعض احادیث است بر بعضی که ایشان در مقابله
نص چنانچه خصم توهم کند و این نکته ایست لطیف چنانچه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده ایم اما احتیاط و دلیل
از اشارة حدیث ابو داود و طبرانی است چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات
تابعین است از پدر خود و او از جد خود روایت میکند که دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم که فصل کرد پس مضمضه کرد سه بار
و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف میگوید که اگرچه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که
از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آنحضرت فصل کرد اما آن حدیث از جهت
اسناد ضعیف است زیرا که در اسناد وی لیث بن ابی سلیم است بلکه علی الاطلاق خبر میدهد که ندیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم
پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد و ظاهر آنست که مصنف ذکر کرده بدلیل آنکه در مواهب اللدنیه
از طلحه بن مصرف عن ابیه عن جده از روایت حدیث فصل از ابی داود آورده و بدین لفظ که گفت در
آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی و ریش وی بر سینه وی پس دیدم
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که فصل کرد میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی ابن ماجه روایت کرده که گفت
وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف واحد پس معلوم شد که دیدن
طلحه بن مصرف فصل را اتفاقا بوده نه دایم و ضعفی که باسناد حدیث طلحه نسبت کرده اند از آن جهت است
که گفته اند جد طلحه مجهول است و صحبت وی با مصطفی صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه پیوسته است و در جامع الاصول
میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان است و جد وی کعب بن عمرو است و بعض
گویند عمرو بن کعب است و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که
عبد الرحمن بن مهدی که از کبار ائمه محدثین و در درجه مشایخ امام احمد بن حنبل است گفت جد طلحه
عمرو بن کعب است و او را صحبت است و در مسند خود از یحیی ابن معین آورده که گفته محدثان میگویند که وی
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت نیست انتهی و چون اهل این شان تصریح

کرده باشند بصحبت وی علما اثبات شده وعدم توقف اهل بیت وی در ان قادح نبود وابن سعد در طبقات حدیثی
در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله ﷺ یمسح هکذا پس ثابت شد که او را صحبت است کذا قال
الشیخ ابن الهمام وشیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده وگفته سکت علیه هو والمنذری بعده وبالجمله
معلوم شد که فعل آنحضرت ﷺ در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمره او بود در سنن ومستحبات
وعمل در مضمضه واستنشاق وکیفیت آن وصلا وفصلا نیز مختلف ولهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب وفرضیت
احد الوجهین قایل نشده ونزد امام ابوحنیفه نیز جایز است که وصل کنند مضمضه واستنشاق را بیک غرفه
سازند چنانچه شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده است ونزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه واستنشاق با بهای
جدید نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه واستنشاق بکف واحد جایز
بود واگر جدا جدا کنند محبوب تر است نزد ما پس در حقیقت خلافی در میان نماند والله اعلم وآنحضرت ﷺ
استنشاق بدست راست کردی واستنثار یعنی بینی افشاندن ودر بعضی احادیث استنثار در مواضع استنشاق نیز
مذکور شده باعتبار استلزام او مر آن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی از
عبد خیر که از کبار اصحاب علی مرتضی است رضی الله عنه آورده که بودیم ما نشسته ونظر میکردیم بسوی علی مرتضی رضی الله عنه
هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود را یعنی در اناء پس پر کرد باب دهن خود را پس مضمضه
کرد واستنشاق وبینی افشاند بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوی رسول
ﷺ پس این است وضوی وی ﷺ وهمه سر را مسح کردی این متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن
نزد امام ابوحنیفه وشافعی سنت است ونزد مالک فرض ونزد ابوحنیفه فرض مسح چهارم حصه سر است وبروایتی
مقدار سه انگشت باعتبار آنکه واجب الصاق ید است براس واصابع اصل ید است ولهذا واجب میشود تمام
دیت ید بقطع آنها وسه اکثر آنها ست وللاکثر حکم الکل ونزد شافعی فرض ادنی انچه بران نام مسح توان
نهاد اگرچه سه چهار موی بلکه یکمو نیز باشد ومذهب احمد بروایت عامه اصحاب وی موافق مذهب مالک
است وبروایتی موافق شافعی وبروایتی موافق مذهب ابی حنیفه وبروایتی اکثر راس وبروایتی زنان را بعض
ومردان را تمام واصل معنی مسح دست تر بسر گذرانیدن است شافعی گوید این مطلق است بهر جزوی از سر
قلیل یا کثیر که دست گذرانند درست آید که مسح سر کرد واقل متیقن است پس فرضیت زیاده بران ثابت
نگردد ومالک گوید سر نام تمام عضو است پس چون منطوق آیه مسح سر است مراد تمام سر باشد چنانکه در
اعضاء مغسوله ودلیل امام ابوحنیفه آن است که آیة مجمل است احتمال مسح کل وبعض هر دو دارد از جهت
صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو معنی اما مسح کل بجهت حکم بزیادت کلمهٔ با وبعض بجهت حمل وی
بر تبعیض وحدیث بیان آن کرده چنانکه در حدیث مسلم وطبرانی از مغیره بن شعبه آمده است که گفت وضو
کرد پیغمبر خدا ﷺ ومسح کرد بر ناصیهٔ خود وبر جبین خود وابو داود وحاکم از حدیث ابی معقل آورده اند

که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد و بر سر مبارک وی عمامه بود پس دست در زیر عمامه در
آورد و مسح کرد مقدم راس را و نشکست عمامه را و ناصیه و مقدم راس یکی از جوانب اربعه راس است پس
در مسح مقدار ربع راس باشد و اگر مسح تمام سر فرض بودی آنحضرت مسح ناصیه نکردی اگر گویند که چون
بیان آیت مسح ناصیه کرد باید که مسح جز از جانب پیش سر جایز نبودی و اینست که اجمال آیت در مقدار
است و در جهت مطلق بود کذا قالوا و بعض گفته اند که تبعیض در لغت عرب بیان و استیعاب و حکم
عرب باز استیعاب و حکم به عرف باشد و اقتضای کلیت و استیعاب کند لهذا ولکن مگر آنکه قرینه از خارج پیدا شود
چنانکه در وامسحوا برؤسکم در باب تیمم واقع شد زیرا که مسح در تیمم خلف غسل است و اگرچه مسح عضو
در خلف غسل است ولکن ثابت شده در وی استیعاب باجماع و تحقیق کلام آن است که حرف با دلالت بر تضمین
معنی الصاق کند پس گویا که گفته والصقوا المسح برؤسکم و این تقاضا نکند استیعاب را علاقه وامسحوا برؤسکم
و این است فارق میان قول تو مسحت الید و مسحت بالید و بعض گویند با برای تبعیض است
چنانکه در قول حق تعالی عینا یشرب بها عباد الله ولیکن اهل لغت انکار آن کنند چنانکه زرکشی
از ابن درید و ابن عرفه نقل کرده و اما در یشرب بها از باب تضمین است ای یروی بها تلذذ و اگر
گویند حدیث مسح علی ناصیه دلالت ندارد بر استیعاب ناصیه شاید که بر بعضی وی کرده باشد گوییم ظاهر
دلالت بر استیعاب است و اگر نیز نبود حدیث ابو داود یدخل یده تحت العمامة و مسح مقدم راسه سالم است از این
مناقشه زیرا که ظاهر آنست که بتمام ید باشد و ظاهر آن استیعاب مقدم راس است و در روایتی از
عطا مسح مقدم راس نیز آمده بعرف حرملی یا ما و این دلالت دارد بر استیعاب و اگرچه این حدیث مرسل
است ولیکن وی حجت است نزد ما خصوصا که اعتضاد یافته بمتصل که حدیث ابی داود است که ادخل یده
تحت العمامة و مسح مقدم راسه چنانکه کذا قاله الشیخ ابن الهمام و این دلیل مذهب مالک بر طرف
شد و در مذهب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع راس درست بودی لابد ایجا نا آن را برای تعلیم امت
کردی اگرچه در تمام عمر یکبار پس نکردی والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تکرار مسح نکردی چنانکه
شافعی گوید سه بار مسح تمام سر در بعضی حدیث ثابت است و در بعضی تکرار مسح آمده اما آن حدیث ضعیف است
و سنت مسح در مذهب امام اعظم یکبار است و شمنی از امام ابی طحاویه نقل میکند که سه بار مسح کردن
هر بار به آب جدید بدعت است و در روایتی غریب از ابو حنیفه نیز آمده است که تثلیث مسح بماء واحد
در هدایه گفته که آن مشروع است و مروی از امام ابو حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که روایت
کرده حسن از ابی حنیفه که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد بلکه اکثر احادیث در مسح مطلق
آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحدة نیز آمده آنچه اصح است از احادیث اینها است و در بعض
احادیث مرتین نیز واقع شده و آن بآن معنی است که هر دو دست از مقدم راس به موخر برد باز از موخر

بتمام آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شد معلوم شد و نیز این احادیث را
موسوم بضعف میداند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شد که وضو کرد یک یک
بار و دو دو بار و سه سه بار و این شامل غسل و مسح است و قول شافعی تثلیث مسح باین دلیل است و بقیاس
مسح بر غسل و جواب آنست که توضأ ثلاثا ثلاثا که در حدیث آمده مجمل و محتمل است و روایات صحیحه که
در تمام تکرار مسح آمده مراد از آن تعیین نموده بیان کرده که تثلیث باعتبار غالب است و مخصوص است
باعضای مغسوله و بنای مسح بر تخفیف است پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمال و اسباغ است
قیاس مع الفارق باشد و نیز تثلیث مسح با آب جدید کافی مفضی بغسل که حقیقت آن جریان آب است گردد و
خلاف وضع لازم آرد و نیز بعد از حدیثی که مسح مرة در وی آمده است واقع شد که هر که زیادت کند
یا نقصان آرد بد کرده و تعدی و ظلم نموده باشد پس زیادة بر مرة واحدة سنت نباشد و شیخ ابن حجر در شرح
صحیح بخاری میگوید که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده و اکثر علما همین اند مگر شافعی که
تثلیث مسح را مستحب دارد و ابوداود گفته که احادیث عثمان که صحاح اند همه دلالت دارند که
مسح راس مرة واحدة است و ابن منذر مبالغه کرده و گفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح رفته
باشد مگر ابراهیم تیمی و لیکن در این قول نظر است چه ابن ابی شیبة و ابن المنذر از انس و عطا و غیر ایشان آنرا
نقل کرده و ابن خزیمه و غیره در حدیث عثمان تثلیث مسح را تصحیح نموده و زیادت ثقة مقبول است انتهی
و در جامع الاصول روایتی از حدیث عثمان آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده و شیخ ابن
الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان و لیکن آن بجهت
مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی و ترمذی از وائل ابن حجر آورده ثم مسح علی
راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و هر چه از این باب آمده اگر بصحت رسد محمول است بر تکرار با آب واحد نه با آب جدید
کما قال فی الهدایة و هر گاه که اقتصار بر مسح بعضی از سر نمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم است
در حدیث مغیره که مسح کرد بر ناصیه و بر عمامه کذا فی فتح الباری و لیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض مسح
بعضی از سر ادا یافت و مسح بر عمامه تکمیل و اتمام است و مسح بر عمامه بی مسح سر نزد امام ابی حنیفه
درست نبود امام محمد در موطای خود می آرد که مالک گفت که رسید ما را از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند
از مسح بر عمامه گفت نه تا آنکه مس کنی تا مسح موی سر نکنند و باین اخذ کرده ایم ما و همین است قول ابی حنیفه
و نافع میگوید که دیدم من صفیه بنت ابی عبید را که امرأة عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد و میکشید خمار
خود را و مسح میکرد بر سر خود و رسید ما را که در اول مسح بر عمامه بود پس از آن متروک و منسوخ شد و همین
است قول ابی حنیفه و عامه فقهای ما و از هشام ابن عروه آمده که دید پدر خود را که بر میداشت عمامه را و
مسح میکرد بر سر انتهی و هرگز ضرورت مضمضه و استنشاق نکردی بجهت تیمم و تکمیل وضو و کسی ترک مضمضه

واستنشاق را روایت نکرده مصنف اثر یعنی میکند و در صحیح مسلم حدیثی آورده دلالت از ابو هریره که وی
وضو کرد پس مضمضه واستنشاق کرد الحدیث و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و در جامع الاصول نیز روایتی از
ابو داود آورده که در روی مضمضه واستنشاق ذکر کرده است و در بعضی شروح حدیث آورده نیز حدیثی
آورده از عایشه رضی الله عنها که آنحضرت وضو کرد و مضمضه واستنشاق نکرد و فرمود این وضوئی
است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی والله اعلم و لهذا ائمه ثلثه مضمضه واستنشاق
را سنت داشته اند و احمد امام احمد بن حنبل که در مذهب مشهور او مضمضه واستنشاق
واجب است در وضو و غسل و دلیل ایشان آنست که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلق و تفسیر کرد آن را
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بفعل و تعلیم خود و هیچ کس نقل نکرد از این حضرت که مضمضه واستنشاق نکرد با وجود
اقتصار وی بر قدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة و فرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را
مگر بوی و نیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود از لقیط بن صبرة آمده اذا توضأت فمضمض
و روایت کرده دارقطنی از ابی هریره که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمضمضه واستنشاق و لهذا فم و انف در حکم ظاهر
اند و لهذا اگر کسی طعامی در اثنای صوم بخورد موجب فطر نگردد و اگر زنی شیر در دهان کودکی نهد لهذا آنکه درون
شکم نرود حرمت رضاع ثابت نگردد و همچنین نهادن چیزی در آن احلیل را حکم نگردد و در ازاله نجاست
در آنجا شستن واجب شود و در روایتی از وی استنشاق واجب است نه مضمضه از جهت ورود حدیث صحیح
که اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لینتثر و در روایتی من توضأ فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی
است که ترمذی آن را تحسین کرده و حاکم تصحیح نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر اعرابی را که طلب تعلیم
وضو کرد وضو کن چنانچه امر کرده است خدای تعالی ترا امر بغسل وجه کرد و وجه چیزیست که بوی مواجهت واقع
شود و داخل فم و انف نه از آن است و از عدم ترک آنحضرت مضمضه واستنشاق را مواظبت وی صلی الله علیه وسلم بر آن
لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بود نه وجوب با آنکه در بعضی ترک آن احیانا نیز آمده چنانکه ذکر کردیم
پس فعل وی صلی الله علیه وسلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت است و امر برای وجوب نبود و فم و انف همچنانکه در حکم
ظاهر اند حکم باطن نیز دارند و لهذا ابتلاع ریق در صائم روزه را باطل نگرداند پس بجهت تعارض وجوه خروج
و دخول در غسل فرض شدند از جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل فاطهروا و هو که در وضو امر باصل اغتسال
است و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند در غسل نه در وضو تنبیه بدانکه در مضمضه واستنشاق مر غیر
صائم را سنت است و مبالغه در مضمضه بغرغره است و در استنشاق برسانیدن آب تا بمعظم بینی و اگر نه ورد
آب را برای دهان کفایت میکند و لهذا بعضی نه و اگر بمیکند بر بینی کفایت میکند باتفاق و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
وضو را مرتب ساختی چنانچه اول دو کف دست شستی پس مضمضه واستنشاق کردی پس روی شستی
پس هر دو دست شستی تا مرفقین پس سر مسح کردی پس هر دو پای شستی چنانکه در احادیث مذکور شد

و موالات ساختن یعنی پی در پی شستن چنانکه در اثنای وضو بکار دیگر مشغول نشدی و نزد بعضی حد توالی
آن بود که عضو سابق خشک نشود و همه اعضا تر شسته شوند بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج
اعضا نیز و قطعا اخلال به ترتیب و توالی هرگز نکرده و نه یکبار و ترتیب نزد امام شافعی و احمد فرض است
و نزد مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذهب امام ابوحنیفه هردو سنت اند زیرا که آنچه از نص
قرآن مفهوم شده مطلق غسل است بی قید توالی و ترتیب از جهت بودن واو برای مطلق جمع ولیکن چون
فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بران
مواظبت کرده اما نشو از امارات و دلائل وجوب و فرضیت مثل وجود امر ایجابی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا
نشده پس از مجرد مواظبت فرضیت لازم نیاید و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند
و بعضی گویند مراد مواظبت مع الترک احیانا است و تحقیق آنست که بمجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر
بضمیمهٔ امر ایجاب یا وعید بر ترک و آنحضرت بر بسیاری از سننها مواظبت داشت با عدم وجوب فقد بر و مسح
سر را گاه بر همه سر کردی چنانچه در بسیاری از حدیث واقع شده و گاه بر عمامه کردی بی آنکه بر سر نیز کردی
و این در بعض احادیث آمده است ولیکن حنفیه گویند که در اول بود پس از ان منسوخ گشت چنانکه گذشت و گاه
بر ناصیهٔ سر و عمامه هردو کردی چنانکه مذکور شد و اما اقتصار بر بعضی سر یعنی بی آنکه بر عمامه کند هرگز نکرده
مصنف اینچنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده ذکر عمامه اصلا نیست
و اگر هست آنچنان است که دست در عمامه در آورد و مسح ربع سر کرد بی ذکر مسح بر عمامه چنانکه گذشت
نعم در بعض طرق حدیث مغیره بن شعبه که گذشت آمده که مسح کرد بر ناصیه و عمامه ولیکن این نص نیست
در مسح ناصیه و عمامه معا تواند که مراد بیان مسح بر عمامه باشد بی مسح بر راس چنانکه تتمهٔ حدیث دلالت
بران دارد که گفته و علی الخفین ولیکن آن منسوخ است نزد امام ابوحنیفه و مالک و در روایت شافعی از عطا آمده
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد مقدم راس را اگرچه این حدیث
مرسل است ولیکن اعتضاد یافته بمجیء وی بوجهی دیگر موصولا چنانکه روایت کرد ابوداود از انس و اگرچه
در اسناد این حدیث ابومعقل است که شناخته نمیشود حال وی ولیکن مرسل و موصول هر کدام بیکدیگر
اعتضاد یافته و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله عنه در صفت وضو نیز آمده رواه سعید بن منصور
و اگرچه در بعض رواة وی اختلاف است ولیکن برای اعتضاد کافی است و از ابن عمر نیز بصحت
رسیده که اکتفا کرد بمسح بعض راس رواه ابن المنذر وغیره و از هیچ یکی از صحابه انکار آن بصحت نرسیده
کذا فی فتح الباری و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بر بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح
درون سر انگشتان در سوراخ گوش در آوردی چنانکه در حدیث ابی داود و از عثمان بن عفان آمده که
مسح کرد بسر خود و هردو گوش خود پس بشست بطون آنها را و ظهور آنها را یکبار و فرمود اینچنین دیدم رسول

عمل آن را صلی الله علیه وسلم و از مقدام ابن معدی کرب آورده که گفت ثم مسح براسه واذنیه ظاهرهما وباطنهما و زیادت کرده
هشام و ادخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از عمرو بن عاص آورده که گفت مسح کرد بعد از غسل دست پس درآورد هر دو
انگشت مسبحه را در هر دو گوش و مسح کرد بهر دو ابهام بر ظاهر اذنین و بهر دو مسبحه باطن اذنین را و از ابن عباس
مطلق آورده که مسح راسه و اذنیه بی بیان این کیفیت و در روایت نسائی نیز این چنین آمده و در روایت ابن
ماجه باسناد صحیح نیز بیان کیفیت آمده و در روایت ابی داود و ترمذی از ربیع بنت معوذ نیز با بیان
کیفیت مذکور آمده و در روایت ذکر مسح صدغین نیز آمده و بالجمله در مسح اذنین احادیث صحیحه بسیار
است و آن سنت است نزد همه چهار امام نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد ببقیه آب مسح سر و
نزد بقیه ائمه بآب جدید چنانکه حاکم از حدیث حبان بن واسع از پدر خود آورده که گفت شنیدم
عبدالله بن زید را که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو کرد و پس گرفت برای اذنین آبی خلاف آبی که
گرفته بود برای سر خود و دلیل ما حدیثی است که ابن ماجه باسناد صحیح از عبدالله بن زید و دارقطنی
نیز باسناد صحیح از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الاذنان من الراس و این حدیث
از طرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشد لاجرم مسح هر دو بیک آب بود زیرا که برای یک عضو
دو آب گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و نیز ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباس آورده اند
که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را
و نسائی باب عقد کرده در بیان مسح الاذنین مع الراس و نیز در موطا و سنن نسائی از عبدالله صنابحی
در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه خطایا از دهن و باستنشاق
از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها و بغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان و بمسح راس از
راس تا از اذنین و درین حدیث دلالت ظاهر است بر بودن اذنین از راس کذا قال الشمنی و در اکثر احادیث
مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض آب جدید و ظاهر سیاق آنها بودن اوست بآب سر چنانکه
گذشت و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت برای اذنین آب جدید محمول است بر آنکه تری بعد از
استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و این ضرورت که چون تری منعدم گردد مانعی
نیست از گرفتن آب جدید اگرچه در عضو واحد باشد و بالجمله روایت مسح اذنین بآب سر اکثر و اشهر است
و از بسیاری از صحابه عظام بطرق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح گردن
حدیثی ثابت نشده و آن نزد حنفیه مستحب است و احیانا بعضی از شافعیه نیز همچنین است و حدیثی نیز
درین باب روایت میکنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که هرکه مسح کند بر قفا همراه سر ایمن گردانیده شود از غل
روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمر روایت کرده ولیکن بسند ضعیف و بروایتی دیگر نیز آمده
ذکره الشمنی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی راسه

ثلثا ومسح اذنيه ثلثا وظاهر رقبته وحديثي ديگر نقل کرده از کعب بن عمرو اليمامي بروايت ابي داود انه عليه السلام مسح الرقبة مع مسح الراس گفته که نزد بعضي بدعت است ودر هدايه آن را در سنن ومستحبات ذکر نکرده والله اعلم اما مسح حلقوم بدعت است پايهاي مبارك اگر در موزه نبودي بشستي والا مسح کردي يعني بهيچ جانب مقيد نبودي ويکي را از ديگري اولي وارجح نداشتي مقصود در ينجا شستن پايها است وبيان مسح موزه بتفصيل بيايد وهمين کلام را در ينجا شرح تراز ين بگوييد انشاء الله تعالى واز احاديثي که در اذکار وضو وارد شده که نزد هر عضوي مناسب آن عضو دعاي بخوانند چيزي بصحت نه پيوسته بلکه محدثين حکم بوضع آن کرده اند وآن ادعيه واذکار بتفصيل در اوراد بعض مشايخ مذکوراند ونزد ايشان معمول وتحقيق اين نوع خلاف که در بعض اعمال ميان محدثان وبعض مشايخ واقع است در رساله که درين باب تاليف يافته است بتفصيل ذکر کرده شده است وانچه صحيح شده آنست که در اول وضو بسم الله گفتي وتسميه در اول وضو نزد حنيفه سنت است يا مستحب وابوداود وترمذي از ابو هريره ودار قطني از ابي هريره وابن مسعود وابن عمر آورده اند که پيغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاك شود تمام جسد او وچون ذکر خدا نکند پاك نشود مگر مواضع وضو پس سياق اين حديث در اثبات کمال است بتسميه واين امارت سنت واستحباب بود با آنکه باين حديث واحاديث ديگر در باب تسميه ضعفي نيز نسبت کرده اند ولهذا اصح آنست که وي مستحب است نه سنت ومنقول از سلف در تسميه اين لفظ است که بسم الله العظيم والحمد لله على دين الاسلام وبعض گفته اند که اين لفظ منقول است از حضرت رسول صلى الله عليه وسلم وبعض گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحيم است بعد از تعوذ ودر مجتبى گفته که جمع کند ميان هر دو ودر محيط گفته که اگر لا اله الا الله يا الحمد لله يا اشهد ان لا اله الا الله بگويد نيز قايم ميگردد بسنت همچنين گفته است شيخ ابن الهمام ونيز شيخ در زاد الفقير وشرح هدايه شهادتين نزد غسل هر عضو از مستحبات شمرده است وبعضي از علما غسل اعضاي وضو را يکي از مواضع استحباب صلوة بر حضرت رسول صلى الله عليه وسلم نيز شمرده اند ونزد امام احمد باختيار جماعة از اصحاب وي تسميه چنانکه زرکشي در شرح خرقي گفته در اول وضو واجب است وشرط صحت وضو است لقوله عليه السلام لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم يسم رواه احمد وابوداود والحاکم عن ابي هريرة واين حديث را احمد وترمذي وابن ماجه از سعيد بن زيد وابن ماجه ودارمي از حديث کثير بن زيد از ربيح بن عبد الرحمن بن ابي سعيد از پدرش ابي سعيد خدري نيز روايت کرده اند وبخاري گفته که احسن احاديث درين باب حديث سعيد بن زيد است واسحق گفته که اصح احاديث حديث اوست ونزد ابو حنيفه معمول بر نفي فضيلت وکمال است نه منع صحت وجواز بدليل آنکه اصحاب سنن اربعه روايت کرده اند که آنحضرت صلى الله عليه وسلم در تعليم وضو فرمود چون بايستي براي نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالى وشك نيست که در وضوئي که امر کرده است بآيه کريمه «اذا قمتم الى الصلوة» ذکر تسميه نيست با آنکه در بعض طرق حديث سعيد بن زيد انقطاع هم هست

در بعض رجال وی اختلاف نموده والله اعلم و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بحدیثی
که بطرق متعدده از صحاح وحسان آمده که آنحضرت ﷺ از بول و یا غایط آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب
وی نداد بستر زد دست مبارک خود را بحایط و تیمم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام
مگر این که من بر طهارت نبوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت ﷺ وضوء کرد مردی بروی سلام کرد
جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد عذرخواهی آن نمود و این احادیث دلالت دارد که بی وضو ذکر
خدا نمیکرد پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و در این استدلال نظر است زیرا که این دلالت ندارد
بر کراهت ذکری که مشروع و معهود بود در شرع و منع نمیکند آن را و به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه
در اول وضو باحادیث متعدده و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت ﷺ در حالت از خصوص
رد سلام بود که تاخیر و توقف را در وی مجال هست نه از مطلق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمیکرد او را از ذکر
خدا هیچ چیز از حدث مگر جنابت هم و در بعض روایات آمده که بعد از خروج از خلا میفرمود
الحمد لله الذی اخرج منی ما یوذینی الخ و بعض تمسک کرده اند بآن که در حدیث امیر المؤمنین علی و عثمان که
توصیف وضوی حضرت ﷺ برای مردم کردند ذکر تسمیه نیست اگر واجب میبود بایستی کرد و جواب داده شده
است از این تمسک بآنکه مقصود ایشان حکایت افعال بود و بس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال است خارج
وضو یا ایشان بیان کرده باشند و راوی از ایشان اختصار کرده و حدیث را نقل کرده بنابر شهرت امداد
به تسمیه در هر امری ذی بال و چندین از سنن مثل تخلیل و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعض طرق
حدیث بیان وضو غسل یدین اولا نیز نیامده کذا قال الشیخ ابن الهمام آمده شیخ هم فرموده نماند که این جواب
خالی از ضعف نیست و تمسک آنجماعه بر نفی وجوب تسمیه تمام است و عدم ذکر بعض سنن دیگر منافات
بآن ندارد و بعض گفته اند که مدخل نیست در وضو وجوب را زیرا که وی شرط و تابع صلوة است و اگر در وی
نیز واجبی بود لازم آید مساوات او باصل و این استدلال سخت ضعیف است و رکیک بغایه است و ابراز وجود
واجب در وضو لزوم مساوات ممنوع است از جهت وجود فارق بوجود دیگر مثل عدم لزوم وضو
بعد خلاف صلوة و نیز الله که رتبه واجب وی منحط باشد از رتبه واجبات نماز چنانچه فرایض
او نیست فرایض نماز کذا قال ابن الهمام پس معدل در منع وجوب تسمیه همان کلام در ثبوت
احادیث وارده درین باب و عدم قطعیت دلالت آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض
میان احادیث جانبین والله اعلم و در آخر وضو گفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمدا عبده و رسوله و در حدیث مسلم و ابی داود و نسائی و ابن ماجه از عمر بن الخطاب رض آمده است
که هر که وضو کند باسباغ بعد از وضو این کلمه بگوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود
مر او را در آ از هر در که خواهی و جزری در حصن حصین بر مز ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن السنی

آورده ثلث مرات و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین واجعلنی من
عبادک الصالحین این زیادت ترمذی است بر شهادتین ولیکن در حدیث ترمذی کلمهٔ اشهد قبل ان محمدا
نیست و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله
الا انت استغفرک واتوب الیک و جزری از طبرانی در اوسط آورده که هرکه وضو کند پس گوید سبحانک اللهم
وبحمدک استغفرک واتوب الیک نوشته شود آن را در کاغذ پاره و مهر کرده شود بران و کشاده نشود مگر
در روز قیامت و ابو موسی اشعری رض چنانکه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو آوردم پس
پیغمبر خدا ﷺ وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسمیه چنانکه از سیاق کلام
جزری در حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفرلی ذنبی ووسع لی فی داری وبارک لی فی رزقی
گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا میکردی فرمود هل ترکت من شئ آیا هیچ فرو گذاشت
کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت است ما ناکه ابو موسی رض این دعا
را سهل و مختصر پنداشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میدانی که در طلب خیر
و اتیان فعلی که در وی ادنی ثواب بود اهتمام دارم و ترک نکنم اگرچه سهل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت
غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب و تعلیم امت والله اعلم و آن حضرت ﷺ بعد از وضو اعضا را
بمندیل یعنی طرف دستار یا ردا یا منشفه یعنی رومال که برای پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساخته
باشند خشک نکردی و اگر حاضر کردندی دور کردی و حدیثی که از عایشه رضی الله عنها مرویست که کانت له نشافة
و در روایتی خرقة ینشف بها بعد الوضوء بود مر آن حضرت را ﷺ جامه پاره برای چیدن آب که
میچیدید آن آب را بعد از وضو و در روایتی ینشف بها غسالة وجهه ای مندیل یمسح به وجهه کذا فی النهایة
و حدیث معاذ درین معنی که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ وقتی که وضو میکرد پاک میکرد
روی مبارک را بطرف جامهٔ خود هرد و حدیث ضعیف است بجهت ضعف بعضی رواة آن و هر دو
در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته که از حضرت درین باب چیزی بصحت نرسیده است و
گفته که قومی از اهل علم از صحابه و تابعین و غیرهم درین باب رخصت کرده اند و بعض مکروه داشته اند
و بگذارند تا همچنان خشک شود که موجب نور آیت و ثقل میزان اعمال است و روایت کرده شده است
این قول از سعید بن المسیب و زهری انتهی و در بعضی کتب حنفیه مذکور است که اگر بقصد تنزه و تکبر نبود
کراهت ندارد و در بعضی از شرح مشکاة از زاهدی نقل کرده که مستحب است ترک تنشیف زیرا که آنحضرت ﷺ
تنشیف نکرده و اگر تنشیف کند هم مکروه نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروه است و در وضو ساختن کسی آب بر دست
وی ﷺ نریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیره بن شعبه آمده است
که آنحضرت ﷺ در سفری بود و من بر دست مبارک وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث

امامة بن زید همچنین آمده و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت معوذ آورده که گفت آوردم آب وضوی
حضرت ﷺ را پس فرمود بریز بر اعضای من پس ریختم و آنحضرت وضو کرد و این حدیث صریح است در جواز
استعانت امر و مذهب ثقیل نشمرد و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمده که ریختم من آب وضو بر اعضای پیغمبر خدا
ﷺ در سفر و حضر این احادیث درین باب آمده و وجود ضرورت از آن معلوم نشده و مقید بآن نشده والله اعلم

و حدیثی که در تخلیل لحیه وارد شده بعضی از اهل حدیث قبول کرده اند و بعضی رد کرده ترمذی از حسان
بن بلال می آرد که گفت عمار بن یاسر را دیدم که وضو کرد و تخلیل کرد لحیه را پس گفته شد مر او را آیا تخلیل
میکنی لحیه را گفت چه منع میکند مرا از آن و حال آنکه دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که تخلیل میکرد لحیه خود را
و مذکور است در این باب حدیث از عایشه و ام سلمه و انس و ابن ابی اوفی و ابو ایوب نیز آمده ولکن در بعضی طرق
حدیث عمار سخن کرده و گفته که سفیان بن عیینه گفته است که عبد الکریم که روایت از حسان بن بلال
کرده از وی سماع ندارد و ترمذی گفته که محمد بن اسمعیل گفته است که صحیح ترین حدیثی که درین آمده
حدیث عامر بن شقیق است از ابو وائل از عثمان که گفت بود پیغمبر خدا ﷺ که تخلیل میکرد لحیه را و گفته اکثر اهل
علم از صحابه و غیرهم بدان قایل اند و احمد گفته که اگر سهو کند از تخلیل لحیه روا است و اسحاق گفته که اگر
بفراموشی ترک کرد یا بتاویل کفایت میکند و اگر عمدا ترک دهد اعاده کند و گفته حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح
انتهی و زرکشی در شرح خرقی حدیث عثمان را همچنین آورده که وی رضی الله عنه وضو کرد سه بار و تخلیل کرد
لحیه را انگشتان سه بار و گفت دیدم من رسول خدا را ﷺ که کرد آنچنان که دیدید مرا که کردم و گفته
رواه الترمذی و صححه ابن خزیمه و ابن حبان و حسنه البخاری و ابو داود از انس آورده که بود رسول
خدا ﷺ که چون وضو میکرد میگرفت کفی از آب و میبرد آن را در تحت حنک خود و تخلیل میکرد
لحیه خود را و میفرمود همچنین امر کرده است مرا پروردگار من عز و جل و بالجمله حدیث تخلیل بطرق
متعدده آمده و در بعضی طرق و بعضی روات آن سخن است را اختلافی هست و مراو را شواهد کثیر است رواج جانب
ثبوت است و آن سنت است نزد امام ابی حنیفه و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذهب معروف نیز و بعضی از ائمه
مذهب وی واجب است از جهت حدیث انس که گفت بهذا امرنی ربی و نزد امام مالک تحریک لحیه را در غسل وجه
بکفین تا در آید در آن آب بدانچه شعرها را که ملاقی او است در رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است گفته
ولیس علیه تخلیلها فی الوضوء و یجری علیها یدیه الی آخره و این هم احتمال نفی وجوب دارد و هم احتمال نفی
سنیت و ظاهر احتمال ثانی است بقرینه مقام و شمنی گفته که بعض گفته اند که تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف
و فضیلت است عند شمس الائمه سرخسی گفته که اصح آنست که ابو حنیفه با ابو یوسف است و کیفیت
تخلیل آنست که در آرد اصابع خود را از اسفل لحیه بجانب فوق انتهی و در هدایه گفته سنت است نزد
ابی یوسف و جایز است نزد ابی حنیفه و محمد و شیخ ابن الهمام گفته که در بسیاری از کتب روایت آمده که

سنت است نزد ابی یوسف و مستحب است عند محمد زیرا که ثابت در روی مجرد فعل است بی مواظبت لیکن بعد از
ثبوت حدیث انس بهذا امرنی ربی ثبوت مواظبت ظاهر است والله اعلم و ظاهر حدیث آنست که بماء جدید برود
و بعض گفته اند که بماء ربعه است و وقت وی نزد شستن روی است و نزد امام احمد مخیر است که در وقت شستن
روی کند یا در وقت مسح راس و اما تخلیل اصابع گاه گاه کردی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث
ابن عباس آورده که در مود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی
گفته حدیث حسن غریب و در حدیث اصحاب سنن اربعه از لقیط بن صبرة آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چون وضو کنی کامل و تمام کن وضو را و تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه صایم باشی و تصحیح
کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و لحد ملد ترمذی روایت کرده اند از مستورد بن شداد که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که تخلیل کرد انگشتان پایها ی خود را با انگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لا نعرفه
الا من حدیث ابن لهیعة و نزد امام ابی حنیفه سنت است تخلیل اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی
و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون است بی خلاف بحدیث مستورد بن شداد و در اصابع یدین دو روایت
است اشهر سنت است بجهت حدیث ابن عباس و لقیط بن صبرة و بر روایتی نه زیرا که تصریح آن امر نیست از تخلیل و
مالک تخلیل مخصوص با صابع رجل داشته و آن را نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست و لیکن تخلیل
اطیب است مر نفس را و کیفیت تخلیل اصابع رجل آنکه تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند
از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را
بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و امتت بودن تخلیل اصابع بر تقدیری است که آب در درون انگشتان رسید
و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک دیگر چسپیده بود بحدی که آب در درون آنها
نرسد تخلیل واجب بود باتفاق و وعیدی که بر ترک تخلیل اصابع در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در
وی آورده است که تخلیل کنید اصابع را تا تخلیل نکند نار جهنم محمول بر همین صورت است که آب بمیان
اصابع نرسد یا یقین بدان حاصل نگردد و الا و رود وعید نا ظر در وجوب است نه سنت چون باشد با آنکه
گفته اند که این حدیث ضعیف است بیحیی ابن میمون بن تمار که ذکر ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در انگشت
در حدیثی ضعیف وارد شد در حدیث ابی رافع که ابن ماجه و دار قطنی آورده انه کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ
حرك خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضو است و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر آورده که تحریک
خاتم اگر فراخ بود سنت است و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب * فصل * در کتب ائمه
حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر
مسح بر موزه کشیدی و در مواهب لدنیه میگوید که تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین
بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علما راویان آن را جمع کرده و از هشتاد

واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی واسفل واز ترمذی در بعض طرق وابی داود واحمد علی ظاهرهما نیز
واقع شده ونزد امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض است وبر باطن خف وعقب وساق اصلا جایز نبود ومذهب
امام احمد نیز همچنین است ونزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض وبر پایان آن سنت است ونزد امام مالک نیز همچنین
است وکیفیت مسح نزد ایشان آن است که بگردانند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع ودست چپ
زیر خف بستر باشد هردو دست را بطرف کعبین وهمچنین کنند در مسح خف یسری ویگردانند دست چپ بالای
خف ودست راست را پایان او وهر روایتی ابتدا کنند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع وآنحضرت صلی الله علیه وسلم

بر جورب مسح کردی چنانچه در روایت احمد وترمذی وابی داود وابن ماجه از حدیث مغیره بن شعبه آمده ونیز
روایت کرده امام احمد از بلال رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو میکرد ومسح میکرد بر عمامه وموقین وابی داود
مانند این آورده وموق جرموق را گویند فارسی معرب است وجوهری ومطرزی گفته که موق خف
قصیری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام وزرکشی در شرح خرقی آورده که جرموق خف
واسعیست که پوشیده میشود فوق خف در بلاد سرد وابو داود از علی مرتضی وابن مسعود وانس بن مالک وعمر
بن الخطاب وابن عباس وغیر ایشان از صحابه عظام رض آورده است که ایشان مسح بر جورب کردند وجورب موزه
را گویند که بر بالای موزه می پوشند بجهت سردی ونگاهداشت موزه پایان از چرک وغساله خواه از صوف باشد یا
از چرم ومسح بر جورب جایز است چون موزه پایان وبالا هردو بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف
ومحمد مطلقا ونزد ابوحنیفه اگر ثخین ومنعل ومجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت وبی آنکه بربندند
بر ساق بایستد جایز بود واگر ثخین نباشد جایز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بحدی که تری آب مسح جورب بموزه
درون برسد گویا که هم بر وی مسح کرده ومذهب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند
جایز است ونزد شافعی مسح بر جورب درست نبود اگرچه منعل باشد واحادیث مذکوره حجت است بر وی

وآنحضرت صلی الله علیه وسلم در مسح خفین وغسل رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل
کردی وبرای مسح کردن موزه نپوشیدی واگر پایها در موزه بودی مسح کردی وموزه بیرون نکردی وعلما را درینجا
اختلاف است بعضی گویند که مسح افضل است زیرا که اظهار سنت ورد اهل بدعت از خوارج وروافض ونزد
این جماعه از علما اگر پایها مکشوف باشد موزه بپوشند ومسح کنند از برای مصلحت مذکوره واکثر برانند که مسح
رخصت است اگر بکنند جایز بود وعزیمت همان غسل است یعنی اگر پاها از موزه برآرد وبشوید افضل بود وبدان ماجور
گردد ومختار صاحب هدایه همین است ونزد امام احمد در روایتی مسح افضل است از برای ترویج سنت ومخالفت شعار
اهل بدع که ازان منع کنند ودر روایتی دیگر هردو برابر است از جهت ورود شریعت بهردو ومختار مصنف

نیز همین است چنانکه گفت وچون در افضلیت مسح وغسل علما را اقوال است فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده
شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین است که عادت نبوی بود صلی الله علیه وسلم یعنی تکلف نکنند ومقید به هیچ جانب

داشتند و هیچ یکی از ایشان را انحلال و ارتجاع نداد و مرد و لزا انکار و والله اعلم * فصل * بدانکه جواز تیمم ثابت
است بکتاب و سنت و اجماع و ابتدای شرعیت آن در غزوه مریسیع است که عقد عایشه گم شد و آنحضرت مردم
را بطلب آن گماشته و توقف نموده بود پس وقت نماز در رسید و با قوم آب نبود که بدان وضو سازند پس
درشتی کرد ابوبکر صدیق بر عایشه که حبس کردی تو نگاه داشتی رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و مسلمانان را بر غیر آب پس نازل
شد آیت تیمم گفت اسید بن حضیر چه عجب بسیار است برکت شما ای آل ابی بکر و گفت رحمت کند ترا حق تعالی
ای عایشه نمی نیاید ترا کاری که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر مکروه بود مگر آنکه گردانید حق تعالی در وی
فرجی و کشادگی مر مسلمانان را و آورده اند که یافتند از ساعتی آن عقد را در زیر بار شتر و در کیفیت تیمم اختلاف
است اکثر بر آنند که تیمم دو ضربه است یعنی دو بار دست زدن است بر زمین یکبار برای روی و دوم برای دو دست
تا مرفقین و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و مختار بعض اصحاب احمد است و قول علی مرتضی
و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و سفیان ثوری است و طبرانی و دارقطنی و حاکم از
روایت جابر آورده اند که رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین الی المرفقین و
ابن عدی بحث را طبرانی از ابن عمر و از ابی امامه و حاکم از ابن عمر و احمد از عمار یاسر نیز روایت کرده اند و
نیز ابوداود از عمار بن یاسر آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر و بودند ایشان با رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
زدند بکفهای خود صعید را پس مسح کردند بر رویهای خود مسحة واحدة پس باز زدند بکفهای خود صعید را
بار دیگر پس مسح کردند دستهای خود تمام تا مناکب و آباط و لیکن در این حدیث ضربة تا آباطین واقع شده
و این بجهت آن بود که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو است از کف
تا آباط و بعضی بر آنند که تیمم یکبار دست زدن است بر زمین و بر روی و دو دست و کفا میکند تا الیدین و این
مذهب مشهور امام احمد حنبل است و قول قدیم امام شافعی و مبسوط و مختار از مذهب وی اول است و
منقول است از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق و ابن جریر و ابن المنذر و ابن خزیمه و منقول است از مالک
و دیگر اصحاب حدیث و دلیل ایشان حدیثی است که در صحیحین از عمار بن یاسر آمده که وی جنب بود و برای
تیمم جنابت در خاک میغلطید خبر آنحضرت رسید فرمود بس بود ترا ای عمار که میزدی بر دو دست خود را همچنین
پس آنحضرت برای نمودن عمار هر دو دست خود را بر زمین زد و نفخ کرد در هر دو و کف پس مسح کرد
هر دو دست روی را و کفین را این لفظ بخاری است چنانکه در مشکوة آورده و لفظ مسلم همچنین است که
بسنده بود ترا ای عمار که میزدی دو دست خود را بر زمین و نفخ میکردی پس مسح میکردی بدان دو دست روی
خود را و کفین خود را و جواب ازین دلیل گفته اند که مراد و مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا بیان صورت ضربه
است برای تعلیم عمار و نمودن وی دست بر زمین چنین باید زد و بر زمین غلطیدن نباید نه بیان تمام صورت
تیمم و جمیع آنچه بدان تیمم حاصل شود و عمار همان تعلیم ضربه را روایت کرده و بعداز روایات دیگر

از عمار در سنن ابی داود وغیره آمده که در وی تصریح است بآنکه تیمم دو ضربه است و در همین حدیث نیز
در بعض روایات آن لفظ ضربه واحده نیست و همین مقدار است که هر دو دست را بر زمین زد و بیفشاند غبار
از وی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را و این علی الاطلاق شامل دو ضربه نیز تواند بود کرمانی در
شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که محفوظ ضربتین است نه ضربه واحده و اینجا ابهمت از ذکر ضربه نه
ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بران نیز چون مقصود نه بیان تمام تیمم داشت اقتصار کرد بران بجهت کفایت آن
در تعلیم ضربه یدلیل ذکر ذراعین الی المرفقین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینجا یدین است
و چون ذکر یدین و اراده کفین آمده است چنانچه در آیه سرقه السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما عکس آن نیز جایز
بود بوجود العلاقة و چون مختار مصنف مذهب جمهور محدثین است میگویند که چون آنحضرت تیمم کردی
یکبار مرد و کف مبارک بر زمین زدی و بر روی و هر دو دست بمالیدی در بعض روایات صحیحه بواو واقع شده
بتقدیم وجه بر کفین و بالعکس و در بعضی بثم بتقدیم کفین بر وجه و شیخ ابن حجر گفته از ینجا معلوم شود
که ترتیب در تیمم شرط نبود و بنا بر کلام مصنف بر انست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک
زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که برخلاف انچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف است
و در مرتبه احادیث که در ضربه واحده و مسح کفین آمده در قوت و صحت نیست مصنف اینچنین میگوید لیکن
شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد و لم یخرجاه و دارقطنی
گفته است رجاله کلهم ثقات * تنبیه * بدانکه ارباب حدیث در ترجیح مذهب ثانی بجد اند و شیخ ابن حجر نیز
در شرح صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ جزم که گفته باب
التیمم للوجه والکفین باشهرت خلاف از جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده
سوای حدیث ابی جهیم و در وی ذکر یدین کرده مجملا و اما حدیث عمار در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و
در سنن بذکر مرفقین و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط و در این دو روایت مقال است و انچه ترجیح
میکند روایت صحیحین را در اقتصار بر وجه و کفین آنست که عمار بعد از رحلت حضرت صلی الله علیه وسلم فتوی میداد
بآن و راوی حدیث اعرف است بمراد از غیر خود خصوصا صحابی مجتهد و همچنین روایت صحیحین ضربه
است و غیر هما ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین است نه ضربه واحده مرادش حفظ
مذهب است نه روایت زیرا که اختلاف است میان شافعیه که مذهب او اول است یا ثانی و اصح و محفوظ
آنست که ثانی است و گفته که جواب نووی در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب است از جهت تعلیم
نه جمیع انچه حاصل شود بوی تیمم متعقب است بانکه سیاق قصه دلالت دارد بر انکه مراد بیان جمیع است چه
ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود انما یکفیک بیان جمیع چیزیست که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین
بقیاس وضو داسد است چه آن قیاس است در مقابله نص که دلالت دارد بر مسح کفین با آنکه قایل بعدم نیز قیاسی

دارد معارض این قیاس و آن قیاس است بر حلق سر که انتهی کلام الشیخ اگر گوئی پس امر مشکل شد آنچه
گفته اند در توجیه مذهب اول مدخول شد پس چه می گوئی در اثبات این مذهب جوابش آنکه بی شک
احادیث درین باب مختلف و متعارض آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربة واحدة و در بعضی مطلق ضرب
و در بعضی کفین و در بعضی یدین الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق و احادیث ضربتین و مرفقین
اعدل است باحتیاط و عمل است باحادیث دیگر ازین جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین
بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تیمم طهارتی ناقص است پس اگر محل آن بیشتر بود و مستوعب مرفقین و اولی
روی و دست چنانچه طهارت بالکل باشد و باحتیاط قریب تر اگر گوئی تا ابط باحتیاط قریب تر است چرا آن را
اعتبار نکردند گوئیم حدیث الی الآباط صحیح نیست با آنکه رکوع در آمدن در حدیث ابن حکیم چنانچه در شرح
السنة روایت کرده و گفته حدیث حسن و یدین که ظاهر در ذراعین است چنانچه در صحیحین آمده موید آن
است اگر گوئی چرا ضربه و مسح کفین را از جهت اشتمال و زیادتی راست و مکمل آن چنانچه غسل مرتین
و ثلث مرات و مسح تمام رأس در وضو جوابش آنکه مرتین در وضو مقرر در عمل است تارة فتارة لاجرم ادنی را که
متیقن است فرض داشتند و زیادتی را سنت و اینجا احادیث متعارض آمده و طریقه در اینجا ترجیح بود و
رعایت احتیاط صالح است از اقل ترجیح و قیاس بر وضو که اصل تیمم است نیز از این ترجیح است نه قیاس
در مقابل نص و حدیث نیست که قیاس بر وضو اقرب است از قیاس بر حلق سر که اگر گوئی تا رجعی احادیث
بر تقدیر آن بود که در درجه صحاح باشند و صحاح نیز نبود حکم کرده الله که احادیث ضربتین در صحاح
مذکور نیست گوئیم که عدم ذکر آن در صحاح محل بحث است چنانکه از حاکم و دار قطنی نقل کرده شد با آنکه
عدم ثبوت و صحت آن احادیث در زمان ائمه محل منع است شاید که طریق ضعف و وهن در آن
بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت این بعض رواة که بعد از آن روایت کردند و متاخرین محدثان
که بعد از ایشان آمدند آن را در صحیح ذکر نکردند که در صحاح و از جهت ضعف در حدیث نزد
متاخرین لازم نیاید وجود آن نزد ائمه متقدمین و این نکته در رسالات ما واقع است چنانچه در مقدمه اشارت
بآن کرده ایم و این عالی معنی است در تحقیق ابن همام و در شرح شیخ ابن الهمام رحمه الله نیز سخن درین مقام
بنا بر بسط و تفصیل واقع شده است و لله الفضل و المنة و علی نبیه الصلوة و التحیة والله اعلم و علمه احکم
و آنحضرت ﷺ هر جا که نماز خواست کنا ازو در خواه سنگ و خواه خاک و خواه ریگ تیمم کردی
و الزق همان خاک بود مثل و غیر آن نظر کردی با این کلام نفی مذهب شافعی کرده که تیمم را مخصوص
بخاک میداند و این ظاهر آن را رحمه الله در ذکر قول ابی یوسف رحمة الله علیه که گوید جز بخاک و ریگ درست نبود
و مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه آن است که تیمم جائز است از خاک و ریگ و سنگ و هر چه از جنس ارض
است و مراد بجنس ارض آن است که بآتش گداخته نشود و خاکستر نگردد و ترجیح مصنف از ائی تائید این قول

می آرد که می فرمود آن حضرت ﷺ حیثما ادرکت هرجا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی را از امت
من نماز یعنی هرجا که در زمین که وقت نماز در رسد فعنده پس نزد آنجا و آن زمین است مسجده وطهوره
جای نماز آن مرد و طهارت وی یعنی بهمان زمین تیمم کند و هم بران نماز گذارد و بخلاف امم سالفه که نماز ایشان
جز در بیع و کنایس جایز نبودی و طهارت ایشان جز بآب درست نه و تسمیه آن مکان بمسجد کنایت است
از علام اختصاص سجود بموضع دون موضع یا مجاز است از مکان معین مبنی برای نماز چون نماز در آنجا جایز شد
گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی و این بیان مبنی بر کسر جیم مسجد است و هو الاکثر و بعضی بفتح جیم نیز خوانده اند
ای مکان یجوز فیه السجدة و این حدیث صریح است در آنکه جنس زمین طهور است و تیمم مخصوص
بخاک و ریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم است و در حدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هر یک فریضه
تیمم جدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی است که میگویند که برای هر نماز فریضه تیمم جدید باید و نوافل
به تبعیت آن بگذارد و میگویند که طهارت تیمم ضروریست و از برای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جایز
داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هر وقت نماز وضوش باید کرد بلکه آنحضرت جواز تیمم را بر سبیل
اطلاق فرمود و آنرا یعنی تیمم را قایم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جایز بود و
مذهب ابوحنیفه نیز همین است و ظاهر کتاب و سنت موافق آن است * باب در نماز حضرت پیغمبر ﷺ *
عام تر از آنکه فرض باشد یا نفل چون بنماز برخاستی بدل نیت نماز کردی بعد از نیت بگفتی الله اکبر و پیش
از تکبیر نیت بزبان و لفظ مروی نیست در احادیث همین قدر مروی است که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر و
ذکر نیت نیست چون مقرر است که انما الاعمال بالنیات بیقین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت
نیت همان قصد قلبی است احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شرع و بضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع
شود اتم و اکمل بود و از این جا است که فقها گفته اند که اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود فافهم و اینجا در روایات فقهیه آمده که
اگر از احضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت است و محققان می گویند که نیت بزبان خواندن بدعت است :
و با گفتن الله اکبر دستها فرود بر داشتی یعنی تکبیر و رفع یدین معا بودی در اکثر احادیث همچنین واقع شده و مذهب
ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضیخان و غیر ایشان اینست و میگویند
که رفع سنت تکبیر است پس مقارن باشد و وارد در بعض احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه
در سنن ابی داود و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آنحضرت ﷺ بر میداشت هر دو دست خود را
برابر دوشهای خود پس تر تکبیر میگفت و مذهب امام ابی حنیفه و محمد اینست زیرا که در رفع یدین نفی
کبریا است از غیر حق جل و علا و در تکبیر اثبات کبریائی مر او را سبحانه و تعالی و نفی مقدم است بر اثبات
چنانکه در لا اله الا الله و عامه مشایخ بر این اند و در هدایه این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام در اینجا قول ثالث
نیز نقل کرده و آن تکبیر است بعد رفع و گفت که بیهقی در سنن کبری از انس آورده که گفت بود رسول خدا

ﷺ چون افتتاح می کرد نماز را تکبیر میگفت پس برمیداشت دو دست خود را تا محاذی میشد ابهامین او
اذنین او را و این حدیث صریح است در نقل رفع با تکبیر و در رفع و گفته که اسناد وی همه ثقات اند و نیز گفته که در روایت
ابی وائل و غیره نیز ظاهر است و ازان پس مجموع سه قول آمد و جایز است که همه بعمل آنحضرت باشد ﷺ
انتهی و در منتها در برداشتن اکثر تا بگوشها برابر شدن و کاهی تا بدوشها اول مذهب امام ابوحنیفه است و دوم روی از
احمد بن حنبل نیز همین است و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجر است که مسلم و ابوداود روایت کرده اند که
آنحضرت ﷺ چون در نماز در آمد تکبیر گفت و برداشت دو دست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از
ابی داود آمده که برداشت دو دست را مقابل دو دوش و مقابل کرد ابهام انگشتان خود را با گوش و در روایتی
بنرمه دو گوش و در روایتی برداشت دو دست را تا دیدم ابهام انگشتانش را نزدیک بگوش و در روایتی از ابی داود
مسلم و بخاری و نسائی از مالک بن الحویرث محاذی اذنیه و در روایتی فروع اذنیه آمده و قائل مذهب شافعی
و مالک است و از احمد نیز روایتی است و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی که در میان
جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را ﷺ آمده و بعضی در تطبیق این روایات که در
بعضی حذاء منکبیه واقع شده و در بعضی اذنیه و در بعضی فروع اذنیه گفته اند که حذاء منکبیه محمول است
بر کفهای دست و حذاء اذنیه بر ابهام انگشتان و فروع اذنیه بر سر انگشتان و این تطبیق منقول است از امام
شافعی و نقل کرده که بمصر آمد و پرسیده شد از جمع میان این احادیث بعد از ان دست راست را بر دست چپ
نهادن زیر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست بر دست چپ مذهب امام
ابوحنیفه و شافعی و احمد است و احادیث درین باب در صحیحین وغیرهما بیشتر ازان است که حصر توان کرد
بخاری و موطا روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مردم مامور بوده اند که بنهند دست راست را بر دست
چپ در نماز و مذهب امام مالک ارسال است با جواز وضع نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب
نزد ائمه مالکیه ارسال است و نزد بعضی از ایشان وضع نیز آمده و لیکن آنچه معمول است نزد ایشان همان ارسال
است انتهی و عجب آنکه حدیثی در کتب درین باب یافته نمیشود والله اعلم یکی از علماء مالکیه را در مدینه
مطهره دیدم که گفت استحباب ارسال نزد ما ازان است که وضع بدین علامت خشوع است و اگر آن در باطن نباشد
عدم موافقت ظاهر و باطن لازم آید و آن علامت نفاق است نزد باری گفتم ازینجا ظاهر گردد که وضع افضل بود که علامت
خشوع است و عنوان ادب باطن و مبنای نماز بر ظاهر است پس ساکت ماند و هیچ نگفت و زیر سینه نهادن
فوق ناف مذهب امام شافعی است و در روایتی از احمد نیز همین است و حجت ایشان حدیث وائل بن حجر است که گفت
نماز گذاردم با رسول الله ﷺ پس نهاد دست راست را بر دست چپ بر سینه خود و همچنین روایت کرده ترمذی از
قبیصة بن هلب از پدرش که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ که می نهاد دست خود را بر سینه خود و مذهب امام
ابوحنیفه و روایتی از امام احمد نهادن دست راست است بر دست چپ زیر ناف و در روایتی از امام احمد مخیر

که بر سینه نهد یا زیر ناف ترمذی گوید که امر درینباب واسع است نزد علما یعنی هرچه کند جایز است و متمسک
ایشان حدیث احمد و ابی داؤد و دارقطنی و بیهقی است از علی مرتضی که گفت السنة وضع الکف علی الکف تحت السرة و
در جامع الاصول این حدیث را بر روایت رزین نیز آورده و در بعض رواة این حدیث ضعفی هست شمنی نقل
کرد و شیخ ابن الهمام از امام نووی و گفته که آنچه ثابت است وضع یمنی بر یسری است اما وضع او تحت السرة یا صدر
ثابت نشده در روی حدیثی پس واجب شد عمل بآنچه معتاد و معهود از ان در حال قصد تعظیم در قیام و آن
تحت السرة است انتهی و کیفیت آن وضع کف بر کف است و ظاهر وضع ید بر ید که در حدیث واقع شده همین است
و نزد بعض وضع کف است بر مفصل و مروی از ابی یوسف آنست که قبض کند بدست راست بند دست چپ را و در
بعض احادیث لفظ قبض نیز واقع شده است چنانکه نسائی از وایل ابن حجر روایت کرده که دیدم رسول خدا را
ﷺ چون می ایستاد در نماز قبض میکرد یمین خود و در لفظی از حدیث احمد و ابی داؤد از وایل بن حجر وضع
ید یمنی بر ظهر کف یسری و رسغ و ساعد نیز واقع شده اورده الزرکشی فی شرح الخرقی فی مذهب الامام احمد
بن حنبل و شمنی گوید مختار آنست که بگیرد بند دست چپ را بخنصر و ابهام یمنی و وجه اختیار بردن اوست
جمع میان اخذ و وضع و آنحضرت ﷺ بعد ازان یعنی بعد از دست بر دست نهادن دعای استفتاح بخواندی و
همین است مذهب ائمه و شمنی نقل کرده که نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعای استفتاح است در حال
قراءت پس وضع یدین سنت قرأت است نزد امام محمد و سنت قیام است نزد شیخین و آن یعنی دعای استفتاح
بر چند وجه صحیح مرویست که در هر وقت بوجهی ازان وجوه تنها یا مجتمع بوجه دیگر میخواندند که در هر وقت
همه آنرا تمام میخواندند و لهذا ذکر هر کدام ازانها در احادیث مختلف آمده و در هیچ حدیثی جمع نیامده و شک نیست
که اگر جمع کند نیز جایز خواهد بود وجه اول روایت امیر المؤمنین علی رض که فرمود کان رسول الله ﷺ اذا قام
الی الصلوة قال وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای
و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی و انا عبدک
ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی جمیعا انه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی لاحسن الاخلاق
لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت لبیک و سعدیک والخیر کله بیدیک
والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت و تعالیت استغفرک و اتوب الیک این حدیث مسلم است که در مشکوة
آورده و در جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر رض نیز آورده و از حدیث محمد بن مسلمه بروایت نسائی
آورده و ان رسول الله ﷺ کان اذا قام یصلی تطوعا قال الله اکبر وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
و ما انا من المشرکین و بروایتی انا من المسلمین و انا اول المسلمین نیز آمده و گفته اند که قول انا
اول المسلمین مخصوص بآن حضرت است و از غیر او کذب بود نزد بعضی مفسد نماز مگر آنکه اراده
لفظ آیت کند پس مفسد نبود و در کتب حنفیه مذکور است یثنی و لا یوجه و مراد به ثنا سبحانک اللهم و بحمدک
است چنانچه در وجه سوم مذکور کرد از حدیث عایشه رض و شمنی میگوید تمسک ایشان درین باب بحدیث
انس است که دارقطنی در سنن خود باسنادی که رجال او ثقات اند آورده که رسول خدا ﷺ چون افتتاح

نماز میکرد تکبیر میگفت و رفع یدین مینمود تا محاذی میشد مردولها انگشت وی در نرمهٔ گوش او را پس میگفت
سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک ودرین جا ذکر توجیه نیست ونزد ابی
یوسف ثنا وتوجیه هردو آمده بجهت جمع میان حدیث انس وعلی ومختار طحاوی نیز همین است ولیکن گفته
است که مصلی مختار است که توجیه بعد از ثنا گوید یا پیش از آن واین تخییر روایتی است از ابی یوسف ومذهب
مشهور ایشان ترک توجیه است از آنجا که نزد ابی حنیفه ومحمد توجیه محمول بر حالت نفل وتطوع است
چنانچه در حدیث نسائی آمده اما در فرایض زیاده بر آنچه مشهور است نکند ولهذا محل ثنا ذکر که در متون
مذکور نسبت در فرایض میگویند وابن الهمام در شرح هدایه گفته که موید این حمل است آنچه ثابت
شد در صحیح ابی عوانه وسنن نسائی که رسول خدا ﷺ چون می ایستاد که بگذارد نماز تطوع را میگفت
الله اکبر وجهت وجهی الی آخره بعد از آن میگوید که بر سبحانک اللهم الی آخره زیاده نکند وهر چه در آن منقول است
محمول بود بر تهجد وشیخ ابن الهمام در زاد الفقیر نیز همچنین گفته وبعضی از حنفیه که قایل اند بتوجیه
گویند که مستحب آنست که پیش از تکبیر بعد از نیت گوید زیرا که این آکد است در نیت وعزیمت و
بعض گویند که آن موجب تطویل مکث قیام است مستقبل قبله بی صلوة واین مذموم است شرعا وهم این اختلاف
مبنی بر نقل در روایتین هدایه است که در بعض نسخ لا یأتی بالتوجیه قبل التکبیر لیتصل به النیة واقع شده ودر
بعض یأتی وبر نسخهٔ اولی ضمیر به راجع است به تکبیر وحاصلش بیان لزوم طول مکث مذکور است ودر نسخهٔ
ثانیه راجع به توجیه ومحصلش وجود تاکید نیت وعزیمت قائم وشیخ عبارت هدایه را لا یأتی نقل کرده واز شرح
ابن الهمام نیز همچنین معلوم میگردد واتیان توجیه را قول مخالف متن داشته وگفته اند که بیارد توجیه را
زیرا که آن ابلغ است در نیت وعمل است باعتبار وبعض گفته اند نیارد چنانکه مصنف گفته تا متصل
شود نیت یعنی به تکبیر زیرا که اولی در نیت قران است وقرائت توجیه فصل است فتدبر وجه
دوم حدیث ابوهریره که گفت کان رسول الله یعنی بود پیغمبر خدا ﷺ یسکت سکوت میکرد بین التکبیر والقراءة
میان تکبیر وقرائت یعنی قرآن اسکاتة فقلت پس گفتم بابی وامی مادر وپدر من فدای تو باد این عبارتی
است که عرب بدان داد محبت ووداد میدهد وصحابه رضوان الله علیهم این کلمه را با آنحضرت ﷺ
بسیار میگفتند پس ابوهریره پرسید که یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر والقراءة در سکوت خاموشی تو که میان
تکبیر وقراءت میکنی ما تقول چه میگوئی وچه میخوانی از ذکر ودعا قال گفت آنحضرت اقول میگویم این دعا را
که اللهم باعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب
الابیض من الدنس اللهم اغسل خطایای بالماء والثلج والبرد این حدیث متفق علیه است که بخاری ومسلم
آن را روایت کرده اند ودر جامع الاصول از روایت شیخین اللهم نقنی تا آخر آورده وگفته اللهم باعد بینی
وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب از زیادات ابو داؤد ونسائی است اما در متن صحیحین همان است
که مصنف آورده وصاحب مشکوة نیز نقل کرده است وبر هر تقدیر نزد حنفیه این وامثال این محمول بر حالت
نفل است وآنچه نزد ایشان در فرض معمول ومعتبر است آنست که مصنف در وجه سیوم آورده وفرموده سیوم

حدیث عایشه رض که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا ﷺ اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را قال میگفت

سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولا اله غیرك این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری باز یادت در آخر ثم یقول الله اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه روایت کرده وگفته درین باب از علی وعایشه وعبد الله ابن مسعود وجابر وجبیر بن مطعم وابن عمر نیز حدیث آمده وحدیث ابو سعید اشهر حدیثی است درین باب واخذ کرده اند قومی از اهل علم باین حدیث اما اکثر اهل علم قایل اند بانچه روایت کرده است از وی ﷺ که میگفت سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولا اله غیرك وهمچنین مرویست از عمر بن الخطاب وعبد الله بن مسعود وعمل برین است نزد اهل علم از تابعین وغیر ایشان بتحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی که یکی از رواة وست وگفته است احمد صحیح نیست این حدیث این کلام ترمذی است و وی بعد از ان حدیث عایشه رض را آورده که در وی آن زیادت نیست وگفته این حدیثی است که نمی شناسم او را مگر باین وجه وحارثه که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی وصاحب مشکوة این حدیث را از ترمذی وابی داؤد آورده از حدیث عایشه رض واز ابن ماجه از ابی سعید واین طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده وطیبی گفته که حق آنست که این حدیث حسن مشهور است ومخرج است در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب واخذ کرده بوی عبد الله ابن مسعود وغیر وی از مجتهدین صحابه ورفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین وغیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته واختیار کرده است او را ابو حنیفه وغیر وی از علماء برای استفتاح صلوة وچگونه نسبت کرده شود این حدیث را بطعن وضعف واجلهٔ علمای حدیث بدان رفته مثل سفیان ثوری واحمد بن حنبل واسحق بن راهویه وغیرهم وهم طیبی گفت که تورپشتی گفت این طعن از صاحب مصابیح تبیینست کان آنست که بعض مردم که در کتاب ترمذی نظر کرده اند آن را بتوهم خود اینجا آورده وبحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادی است که خود آورده نه در حدیث وجمیع اسانید وی وچگونه چنین باشد که اعلام ائمهٔ حدیث آنرا آورده وبدان اخذ کرده اند وابو داؤد در جامع خود باسنادی که آورده وگفته است که این اسناد حسن است ورجال وی همه مرضی ومقبول اند بآنکه جرح وتعدیل امریست که مختلف میگردد در راوی امر بسا که یکی تضعیف راوی کرده ودیگری توثیق وی نموده ولازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث ابی سعید کرده طعن در وی از جهت تغایر سیاق حدیثین ولهذا احمد حدیث ابو سعید را الم یصح گفته وبحدیث عایشه رض اخذ کرده انتهی گفت بندهٔ ضعیف صانه الله تعالی ونیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شده بجهت عدم قوت حفظ وضبط بعضی از رواة وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده وعمل نموده اند بجهت صحت وقوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث مطلقا ولازم نیاید اینجا طعن ورد مذهب ائمه واین نکته مکرر گفته ایم در مقدمه ودر باب تیمم وبغایت درست وسره است والله اعلم وسیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت حدیث کرد مرا کسیکه صادق میدانم او را از ابو بکر وعمر وابن مسعود که چون استفتاح میکردند میگفتند سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولا اله غیرك واز اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب

چون افتتاح صلوة میکرد بلند میداشت آواز خود را و میگفت سبحانك اللهم وبحمدك الی آخره * تنبیه * از کلام طیبی
که نقل کرده شد ظاهر شد که حدیث عایشه رض حسن است که بکثرت طرق بحد شهرت رسیده و مصنف حکم بصحت
او کرده والحق چنین است زیرا که حسن بکثرت طرق واصل بحد صحیح گردد وآن را صحیح لغیره خوانند با آنکه تلقی امت
بقبول نیز از موجبات صحت و شهرت و استفاضه است کما تقرر فی موضعه و نیز چون مسلم آن را روایت کرد
لابد صحیح باشد وجه چهارم در حدیث دیگر آمده که در وقت استفتاح میگفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الحمد لله
کثیرا الحمد لله کثیرا الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة واصیلا اللهم انی اعوذ بك من الشیطان ومن همزه ونفخه
ونفثه ترمذی این را بطریق خزیمه به زیادت بر حدیث عایشه رض از حدیث ابی سعید با تفاوتی که ظاهر است
آورده اینجا آنچه در وجه مفهوم ذکر کرده ام و صاحب مشکوة این را باستقلال از جبیر بن مطعم چنانچه مصنف
ذکر کرده است از ابی داؤد و ابن ماجه روایت کرده با تفاوت ماله در کتاب خود بیان کرده است وجه پنجم در روایت
دیگر آمده الله اکبر عشر مرات ثم یسبح عشرا ثم یحمد عشرا و یهلل عشرا و یستغفر عشرا ثم یقول اللهم اغفرلی واهدنی
وارزقنی عشرا ثم یقول اللهم انی اعوذ بك من ضیق المقام یوم القیمة عشرا اما این را بغیر از کتبی که حاضر
الان نیست نزد مصنف صحیح است وجه ششم در روایت صحیح آمده که بعد از تکبیر گفتی اللهم باعد بینی وبین
خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم نقنی من الذنوب و
الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس این حدیث نیز مثل حدیث ابو هریره روایت که در وجه دوم مذکور شد الا تقدیم
اللهم اغسلنی بر اللهم نقنی و بذکر من الذنوب بدل من الخطایا و زیادت یاء متکلم و من در اللهم اغسلنی من خطایای
و باین قدر تفاوت آن را وجهی دیگر شمردن درینجا که مقصود بیان تعدد طرق حدیث است حاجت نیست
والا در احادیث دیگر نیز تفاوتها و اختلافها است ونیز تصریح بتصحیح این حدیث با وجود آنکه در اول فرموده است
که بر چند وجه صحیح مروی است مستغنی عنه است وجه هفتم اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنك
انك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم وجه هشتم روایت آنکه بعد از تکبیر میگفت اللهم لك الحمد انت نور السموات
والارض ومن فیهن ولك الحمد انت ملك السموات والارض ومن فیهن ولك الحمد انت الحق ووعدك الحق و
قولك حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق این دو ذکر در کتب احادیث در قیام اللیل مذکور است
اول از حدیث عایشه رض بروایت مسلم و ثانی با زیادتهای دیگر از حدیث ابن عباس بروایت بخاری و مسلم و
چون مراد شیخ استفتاح صلوة است عامه از فرض و نفل همه را ذکر کرده پس معلوم شد که مراد نه آنست که همه را
در هر فرض و هر نفل میخوانند چه آنچه در نفل و تهجد واقع شد مخصوص بآن خواهد بود و نزد حنفیه همه مخصوص
نفل است الا سبحانك اللهم وبحمدك الی آخره واگر آنها را در فرض نیز بخوانند در داخل جواز شبهه
نخواهد بود و بعضی از ایشان آن را نیز از قبیل حرام غیر مفسد دانسته اند چنانکه در کبیر الحلبی گفته است
ولا یخفی ما فیه و امام محیی الدین نووی که قدوه علمای شافعیه است در اذکار گفته که این ادعیه مستحب
است در فریضه و نافله و نیز گفته که مستحب است جمع میان همه این اذکار مر تنها کننده را و امام را باذن مقتدیان

وی اذن بر شمای ایشان تطویل نکنند واقتصار کنند بر بعض ومنفرد نیز نزد اراده تخفیف اقتصار کند نزد حنفیه بر
سبحانك اللهم و نزد شافعیه بر وجهت وجهی ونزد ابی یوسف بر هردو وهمچنین است حال در اطالت قرأت وجز آن کذا
ذکر فی سنن الهدی وبعد ازین اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرأت چه در نماز وچه در
غیر نماز مسنون است نزد عامه سلف واز ثوری وعطاء وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده * واذا قرأت
القران فاستعذ بالله * واختلاف است هم درمیان فقهاء وهم درمیان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم است ودر بعضی از شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آنحضرت
ﷺ این چنین خواند وفرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل ودر هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ بالله
گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن واعوذ بالله نزدیك بآنست ودیگران اعوذ بالله اختیار کرده اند زیرا که استعیذ
برای طلب تعوذ است ودر اعوذ امتثال صریح است مطابق مقتضای امر ومطابقت لفظ قرآن دخلی ندارد وفیه تامل
ونیز منقول از استعاذه آنحضرت ﷺ لفظ اعوذ است چنانچه در حدیث ابی سعید آمده کذا فی شرح ابن الهمام
وبعد از آنکه فاتحه میخواندند یعنی با بسم الله لیکن در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت ودر بعض اوقات
اخفا میکرد چنانکه مصنف می گوید وبا آنکه خواندن بسمله در اول صلوة مجمع علیه است اگر چه
وی نزد امام ابوحنیفه جزو نیست نه از فاتحه ونه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسر حد
شهرت رسیده ولیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابوحنیفه پس وی مفتاح صلوة است مثل تعوذ ودر
روایتی دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأتست وهر رکعت
اصل ومستقل است در قراءت واز جهت احتیاط باعتبار اختلاف علماء در بودن وی جزو فاتحه نه درمیان فاتحه
وسوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافتت ومذهب امام احمد نیز همچنین است مطلقا واحتجاج آورده
بآنکه ابن عمر ترك نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم مرام القرآن را وسورتی را که بعد از وی میخواند و
بردن نقل برد مذهب حنفیه جهر بتسمیه نیامده وامام محمد در آثار از ابی حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی
آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ وبسم الله الرحمن الرحیم وسبحانك اللهم و
بحمدك وآمین واز انها که قایل اند باسرار تسمیه ثوریست واحمد وابو عبیده ومرویست از عمر وعلی وابن
مسعود وعمار بن یاسر وعبد الله بن الزبیر ومرویست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر ﷺ وخلف
ابوبکر وعمر وعثمان ونشنیدم از ایشان که جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد ونسائی
وابن خزیمه والدارقطنی ودر جامع الاصول حدیث انس را در باب ترك جهر به تسمیه از کتب ستة
روایت کرده وگفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح است وبرین است عمل اکثر اصحاب وتابعین ومن
بعدهم وایشان استفتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین وگفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که
پیغمبر خدا ﷺ وابوبکر وعمر افتتاح می کردند نماز را بالحمد لله رب العالمین ودر روایت مسلم آمده

که ذکر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را و دار قطنی می گوید که صحیح نشد از پیغمبر ﷺ در جهریه
بسمله حدیثی اما از بعض صحابه روایات آمده بعضی صحیح و بعضی ضعیف و امام احمد تنصیص کرده
است که بعض ایمه که در مدینه جهر به تسمیه کردند بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن
بودند انتهی و بعض شراح حدیث گفته اند که آنچه مرویست از حضرت ﷺ از جهر برای تعلیم بود چنانچه
در قراءت ظهر احیانا در بعض سورة جهر میکردند تا که بدانند که فلان سورة میخوانند تعلیما للامة و چون تسمیه
بمذهب شافعی جزو است از فاتحه و از هر سورة جهر میکنند آنرا در نماز جهریه با فاتحه و با سورة و مصنف
می گوید که آنحضرت ﷺ در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار
می کرد چنانچه مذهب ابوحنیفه است و در بعض اوقات اخفا می کرد یعنی اگرچه نماز جهریه بودی نه آنکه
همیشه جهر می کرد چنانکه مذهب شافعی است و ترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر
بسم الله الرحمن الرحیم و درین باب حدیث آورده از عبدالله بن مغفل که پسرش گفت شنید مرا پدر من
که میخواندم بسم الله الرحمن الرحیم پس گفت ای پسرک من دور دار خود را از آنکه چیزی نو پدید آری در
اسلام و گفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب پیغمبر را که مبغوض تر می بود نزد وی چیزی از نو پدید آوردن
چیزی در اسلام و گفت به تحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر ﷺ و با ابوبکر و عمر و عثمان و نشنیدم هیچ یکی را
که می گفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو ای پسرک من بگو الحمد لله رب العالمین و گفت ترمذی
حدیث عبدالله بن مغفل حدیث حسن است و بر وست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ که
ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند و غیر ایشان و آنهائی که بعد از ایشانند از تابعین و باین
قایل است سفیان ثوری و عبدالله ابن المبارک و احمد و اسحق و می گویند جهر نکند مصلی به بسم الله الرحمن الرحیم
و بگوید آنرا در نفس خود آهسته و ابن الهمام از ابن عبدالبر آورده که گفت مذهب شعبی و نخعی
و اوزاعی و قتاده و عمر بن عبدالعزیز و اعمش و زهری و مجاهد و حماد و ابی عبید نیز ترک جهر است و باب ثانی
در جهر بسم الله الرحمن الرحیم و درو حدیث می آرد از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود رسول خدا ﷺ که
افتتاح می کرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم و گفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست و قایلند
بدان چندی از صحابه که ابی هریرة و ابن عمر و ابن زبیر از ایشانند و بعضی از تابعین نیز برانند و مذهب شافعی
این است انتهی و جماعة قائلین بجهر تاویل می کنند افتتاح حدیث با لحمد لله رب العالمین را و می گویند
مراد از الحمد لله رب العالمین سورة فاتحه است بتمامها بر طریق تسمیة کل باسم جزو چنانکه گویند الم میخوانیم
و مراد بدان تمام سوره دارند گویا که گفته است استفتاح می کرد بسوره که اول او الحمد لله رب العالمین است
و این تاویل صحیح است اگر در احادیث تصریح بعدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی ولیکن در احادیث
صحیحه تصریح بآن موجود است و مصنف در خاتمه گفته که در باب جهر به بسم الله الرحمن الرحیم

در صلوة حدیثی صحیح نشده و شیخ ابن الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه و ابن حبان وارد شده از نعیم ابن عبدالله که گفت گذاردم خلف ابی هریره پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پستر بام القرآن تا رسید ولا الضالین را پس گفت آمین وگفت بعد سلام سوگند بخدای که بقای من در دست قدرت اوست بدرستی که من مشابه ترین شما ام در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه وسلم وابن خزیمه گفته هیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اهل معرفت واین حدیث غیر مستلزم است مر جهر را از جهت جواز سماع نعیم با اخفای ابی هریره زیرا که گاهی میشنود مقتدی که قریب است وقتیکه مبالغه نکند امام در اخفا نعم حدیث ابن عباس که گفت جهر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم حاکم گفته که این حدیث صحیح است بی علت ودارقطنی نیز تصحیح آن کرده واین دو حدیث امثال احادیث است در جهر وبعض حفاظ گفته اند که هیچ حدیث صریح نیست در جهر مگر آنکه در اسنادا ومقال است نزد اهل حدیث ولهذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشهورهٔ اربعه واحمد واخراج نکرده اند از انها چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیف وابن تیمیه گفته که رسیده است بما از دارقطنی که گفت صحیح نشده از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در جهر به تسمیه حدیثی ونیز از دارقطنی آمده که در مصر خواست که در جهر به بسمله تصنیفی کند پس سوگند داد بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح درین باب او را تعریف کند پس گفت صحیح نشده درین باب حدیثی و حازمی گفته که احادیث جهر اگرچه ماثور اند از جماعه از صحابه ولیکن سالم نیستند از شوائب وطحاوی وابن عبد البر از ابن عباس عدم جهر را نیز روایت کرده اند پس معارض شد بحدیث جهر واگر ثابت شود محمول خواهد شد بر وقوع وی احیانا بجهت تعلیم ودر بعض احادیث وآثار نفی قراءت بسمله نیز آمده وآن نیز محمول است بر نفی جهر انتهی وبالجمله احادیث وآثار در ترک جهر بسمله بسیار آمده واحادیث واقعه درین باب اکثر واصح وارجح اند چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم قراءت مرتب مرتل یعنی بتانی وحرفا بعد حرف در غایت تجوید میخواند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی وفرموده ورتل القران ترتیلا ودر آخر هر آیتی وقف میکرد چنانکه الحمد لله رب العالمین میخواند ووقف میکرد والرحمن الرحیم میخواند ووقف میکرد ومالک یوم الدین میخواند ووقف میکرد وهکذا واین را قراءت النبی صلی الله علیه وسلم نام کنند و در علم قراءت آن را تفصیلی است واتفاق دارند قرا بجواز وقف نزد تمام آیه اگرچه کلام مستقل منفصل از مابعد نبود وسیجیئ الکلام فیه فی آخر فصل صلوة اللیل انشاء الله تعالی وکلمهٔ آخر آیت را که بروی وقف میکرد میکشید یعنی بمد میخواند ودر حالت وقف مد آمده وقراء را درین صورت سه طریق است طول وقصر وتوسط کما بین فی موضعه ودر آخر فاتحه آمین بگفتی در نماز جهری بجهر ودر سری بخفیه ومجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین بگفتندی آمین گفتن بعد قراءت فاتحه در نماز سنت است وفضل بسیار دارد خواه منفرد باشد خواه امام وخواه مقتدی هرچند امامش نگوید ودر تامین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف است نزد بعضی

بگوید از جهت ظاهر حدیث و نزد بعض نه از جهت عدم اعتبار این جهر کذا فی شرح ابن الهمام و در جهر آمین در
نماز جهری احادیث واقع شده و مذهب شافعی و احمد همین است و در مذهب مالک خلاف کرده است
و مذهب امام ابوحنیفه در آمین اسرار است مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت
بدان هردو آورده و حدیث جهر را ترجیح کرده و از امام بخاری نیز صحیح بودن نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از
صحابه و تابعین برین است انتهی و بعضی از علماء حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المومنین
عمر بن الخطاب رض روایت کرده اند که اخفا کند امام چهار چیز را تعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللهم و بحمدک و
در بعض روایات بجای سبحانک اللهم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل این آمده و سیوطی در
جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جهر نمی کردند به بسم الله الرحمن الرحیم
و نه بتعوذ و نه بآمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاهین فی السنه و شیخ ابن الهمام از احمد و ابی یعلی و طبرانی
و دار قطنی و حاکم در مستدرک از حدیث شعبه از علقمه از ابن وائل در اخفا آورده و از ابی داود و ترمذی و غیرهما از
حدیث سفیان از ابی وائل در جهر و لیکن گفته که این هردو حدیث معلول است و مدار بر حدیث ابن مسعود است
بدانکه در بعض روایات چنین آمده که تمد صوته و آن اشارت بمد الف نیز تواند بود که لغت فصیح در لفظ
آمین مد الف و خفت میم است و قصر الف با خفت میم نیز جائز است و مد الف را با تشدید میم خطاء مفسد
نماز گفته اند مگر نزد بعض که مفسد نیست زیرا که وی کلمه قرآنست فی قوله تعالی آمین البیت الحرام
اگرچه نه باین معنی است و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعض گفته اند اگرچه خطاست ولیکن معنی
دارد و معنی ندعو قاصدین الاجابه کذا فی شرح ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در بعض روایات یرفع بها
صوته آمده و این صریح است در جهر و در بعض روایات یرتج بها المسجد آمده و در بعض آنکه هر که در صف اول
نزدیک بوی ﷺ می بود می شنید و از ینجا تطبیق کرده اند بعض میان حدیثین خفض و جهر بآنکه
مراد بخفض عدم قرع عنیف است و بجهر دون صوت زیرا که این موجب ارتجاج صوت است چنانکه مشاهده
کرده میشود و ظاهر حمل بر فعل هردو صورت است تارة فتارة والله اعلم و در نماز دو سکته رعایت می نمود یکی سکته
میان تکبیر و قراءت فاتحه دوم سکته میان فراغ از فاتحه و قراءت سورة و در بعض روایات آمده که میان قراءت
و رکوع سکته میکرد پس سه سکته باشد اما سکته سوم در روایت لطف الله کی بود ترمذی در جامع خود باب فی
السکتتین گفته از قتاده از حسن از سمره حدیثی می آرد که گفت دو سکته است که یاد گرفته ام از رسول خدا
ﷺ پس منکر شد آنرا عمران بن حصین و گفت یاد گرفته ایم یک سکته یاد نداریم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب
بمدینه تا وی چگوید پس تصدیق کرد ابی بن کعب سمره را و نوشت موافق سمره پس گفتند قتاده را که کدام
است آن دو سکته گفت چون درآید در نماز و چون از قراءت فارغ شود بعد ازان گفت قتاده و چون ولا الضالین
خواند و گفت خوش آمدی آنحضرت را ﷺ چون فارغ شدی از قراءت که سکوت کند تا نفس راست کند و قول

قتاده وچون ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول اوست وچون از قراءت فارغ شدی وبیان آنکه مراد بقراءت
قراءت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سوق حدیث ناظر بدان است اما ظاهر لفظ قتاده ناظر بدان است
که این بیان سکته دیگر میکند متوسط بین السکتتین ومراد از قراءت تمام قراءت فاتحه وسوره بود گویا که اورا
در اثنای تحدیث سکته دیگر یاد آمد ولفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک واذا قرأ ولا الضالین ظاهر
تر است درین احتمال بر این تقدیر سه سکته تمام بود چنانکه مصنف میگوید وگفت ترمذی درین باب حدیث
از ابی هریره نیز آمده است وحدیث سمره حدیث حسن است واین قول بسیاری از اهل علم است که مستحب میدارند
امام را که سکوت کند بعد از افتتاح صلوة وبعد از فراغ از قراءت وباین قایل است احمد واسحق واصحاب ما انتهى پوشیده
نماند که سکته اولی که برای خواندن توجیه وثنا است متفق علیه است اما سکته دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه
شمنی در وجه منع تسمیه میان فاتحه وسوره در صلوة جهریه میگوید که آن مستلزم سکته است در وسط قراءت
یعنی وآن غیر مشروع است وحال سکته ثالثه نیز همچنین است ظاهرا حدیث این سکتتین نزد ایشان ثبوت نیافته
وانکار عمران بن الحصین آن را از سمره دلیل است بر ضعف آن ونیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر
وتقلید بر سوره والتقرا الحیث وتنفس است نه بطریق تعبد وتقرب تا سنت باشد والله اعلم ونزد شافعیه این سکتات
ثابت است وسنت نزد ایشان این است که مقتدی در صلوة جهریه بقراءت امام سکوت کند ودر سکته دوم
فاتحه بخوانند وخرقی که از ایمه حنابله است در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات سنت وگفته که مقتدی
فاتحه را در سکتات امام بخوانند وزرکشی در شرح کلام خرقی از ابو البرکات که از مشایخ مذهب امام احمد است
نقل میکند که در نماز دو سکته است بر سبیل استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح ودوم سکته یسیره است
بعد از اتمام قراءت تا باز آید بخود نفس وانقطاع قراءت مقتدی خلف امام نیز ظاهر کلام احمد وحدیث
سمره که ترمذی روایت کرده وی نیز آورده از احمد وابی داود وابن ماجه ومیگوید در روایتی از ایشان آمده که یک
سکته چون تکبیر برآرد ویک سکته چون فارغ شود از قراءت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وگفته که صحیح
همان روایت اولی است که سکته بعد از تمامی قراءت است کلها ونیز تقلید بر تبوت روایت ثانیه محمول است بر سکته یسیره
بعد از بسمله وتصویر وتقلید بر سوره که بعد از فاتحه بخوانند ودر نقش وشیخ محی الدین نووی در اذکار
میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب است امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیرة احرام تا دعا
بخواند ودعا استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکته لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه وآمین تا معلوم
شود که آمین از فاتحه نیست سوم پس از آمین سکته دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد
از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قراءت وتکبیر رکوع وآنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز صبح بعد از
فاتحه سوره بخواندی مطول مقدار شصت آیه تا صد آیه اخرجه النسائی عن ابی هریرة ودر کتب حنفیه جهل
بالاشیاء تا شصت تا صد نیز گفته اند ونقل آثار درآن کرده وگفته اند که اختلاف درین باب مختلف اوقات واحوال

تنزیل سجده در رکعت اولی و سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر در رکعت دوم خواندی چنانکه بخاری و
مسلم و نسائی از ابی هریره و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آن را روایت کرده اند و شافعیه این را بجد
گرفته و مواظبت بران مینمایند و قطع خلاف آن بوجه نمی آرند و در حرمین شریفین عمل ایشان برین است
و نزد حنفیه توقیت سوره و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل کرده که گفته اند که این
بر تقدیریست که آن را لازم داند و غیر آن را مکروه اما اگر بخواند آن را بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن
یا از جهت تبرک بقراءت رسول الله ﷺ کراهتی ندارد لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها
جائز نیست و میگویند که تحریر نیست درین عبارت بعد از علم بآنکه کلام در مداومت است و حق آنست که
مداومت مطلق مکروه است خواه غیر آن را مکروه داند یا نه و دلیل کراهت ایهام تفضیل است و هجران باقی
زیرا که هجران بر تقدیریست که باقی سور را در نماز دیگر نخواند بلکه ایهام تعیین است و میگویند که مقتضی
دلیل عدم مداومت است نه مداومت بر عدم چنانکه حنفیه زعم کنند بلکه مستحب است که بخوانند
آن را احیاناً تبرکاً بالماثور و لزوم ایهام منتفی میشود بترک احیاناً و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند
در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و ظاهر این افادهٔ مواظبت است بران انتهی
و حق آنست که ایهام مذکور نسبت بمصلی منتفی است ولیکن به نسبت غیر باقی بود را آنچه ماثور و معقول
است معتبر نه پس اصل سخن در صحت ماثور است و بعد از صحت مجال توقف تنگ پس نزد حنفیه دوام این عمل
از آن حضرت ﷺ به ثبوت نه پیوسته پس اگر کسی احیاناً بخواند حسن است فافهم و مصنف در بیان
حکمت این عمل از حضرت رسالت پناه ﷺ میگویند که تخصیص روز جمعه بقراءت این دو سوره از این
جهت میتواند بود که این دو سوره مشتمل است بر ذکر مبدا و معاد و دخول جنت و نار و این معانی
در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضائل روز جمعه بیاید که آفرینش آدم
و انداختن وی بزمین و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود و اما در
دخول جنت و نار روز جمعه چیزی نیامده مگر آن را تابع روز قیامت داشته اند والله اعلم و بالجمله چون حال این
امور در روز جمعه است و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز در نماز که افضل و اشرف اوقات
و اقرب آن بخضوع و خشوع است امت را تذکیر این معنی بقراءت این دو سوره میفرمود همچنانکه بجهت
اشتمال بر معنی تبلیغ و انذار و بعثت رسل و هلاک امم و تکذیب و انکار ایشان در محافل بزرگ و مجامع انبوه
سورهٔ قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی و این وجه تخصیص را شراح حدیث گفته اند اما پوشیده نماند که
بسیاری از سورهٔ قرآنی بر بیان این معانی مذکوره مشتمل اند و باین دو سوره خصوصیت ندارند و ازینجا
لازم گردد که تخصیص این دو سوره دایمی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سورهٔ
قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی این معنی پرتو می اندازد پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزد

بروایت مسلم وابی داود ونسائی آمده که میخواند در ظهر واللیل اذا یغشی ودر عصر مانند آن ودر صبح
درازتر ازان ازینجا معلوم میشود که قراءت ظهر وعصر احیانا برابر نیز کردی واما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه
سوره اعراف را در دو رکعت خواندی در هر رکعتی یکنیمه ودر روایت بخاری وابی داود ونسائی از زید بن ثابت
خواندن سوره اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت بمروان بن حکم چه شد ترا که میخوانی در نماز مغرب
بقصار مفصل ودر روایتی میخوانی قل هو الله احد وانا اعطیناک الکوثر وحال آنکه میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بدرازترین سوره اعراف ودر روایتی مائده واعراف ودر حدیث نسائی از عایشه تفریق اعراف در دو رکعت
وارد یافته وگاه والصافات وحم دخان خواندی ظاهر این عبارت خواندن هر دو سوره است ودر حدیث نسائی
خواندن حم دخان تنها آمده بی ذکر والصافات وگاه سبح اسم ربک الاعلی وگاه والتین وگاه معوذتین وگاه والمرسلات
در جامع الاصول از کتب سته از ام الفضل بن عباس می آرد که خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم والمرسلات را در مغرب
در مرض موت وی بود که نگذارد بعد ازوی نماز با ما ودر روایت نسائی گذارد با ما در بیت خود مغرب را وخواند
والمرسلات را ونگذارد بعد ازوی نمازی را تا آنکه قبض کرده شد وگاه سوره والطور نیز خواندی چنانچه اصحاب
کتب سته غیر ترمذی از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت چون باینجا رسید که ام خلقوا من غیر شیء ام هم
الخالقون الآیات نزدیک بود که بپرد دل من وخواندن انفال نیز وارد یافته است وگاه قصار مفصل خواندی
وخواندن سورتهای طویل در مغرب احیانا بودی برای مصلحت اسماع احکام وانذار وتبشیر حاضران واغلب اوقات
قراءت در وی کوتاه بودی ودر آثار صحابه نیز همچنین آمده وکوتاهی وقت وی نیز اقتضای آن میکند وگویند
که در قراءت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طی لسانی وحل معنی وروانی بود که از دیگری نیاید وترمذی گوید که بر قراءت
قصار است در مغرب عمل اهل علم وایشان قایل اند ابن المبارک واحمد واسحق ومرویست از عمر که نوشت
با بی موسی که بخوان در صبح بطوال مفصل ودر مغرب بقصار مفصل ونقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه
است قراءت سورتهای دراز مثل والطور والمرسلات در مغرب وشافعی گوید مکروه نیست بلکه مستحب است
که خوانده شود این سور در نماز مغرب انتهی ودر مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد
آمده رواه فی شرح السنة عن جابر بن سمرة ودر بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجه عن
ابن عمر وبالجمله امر قراءت در طول وقصر مختلف بود باختلاف احوال واوقات وحکم ومصالح وبریک نهج
نبود وقرار داد علمای حنفیه واکثر ائمه فقه بر انست که در فجر وظهر از طوال مفصل بخوانند ودر عصر وعشا
از اوساط ودر مغرب از قصار وغالب احوال حضرت نبوت صلی الله علیه وسلم همبرین نهج بود واخبار وآثار درین باب بسیار
است ودر هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین عمر است بجانب ابو موسی اشعری رضی الله عنهما
ولابد آنچه عمر نویسد جز سنت نباشد وآنچه از روایات مذکور شد صحیح است ولیکن حکم غالب راست
ومصنف میگوید که روایات صحیحه برین مجموع ثابت شده وسنت این است که بر یک نمط از تخفیف وتطویل

مواظبت نمایند بآنکه گاه تطویل کنند و گاه تخفیف بحسب حال و وقت ظاهر کلام مصنف که ابن حجر را پیش
از بیان قراءت نیز از ایشان میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعه که بر تخفیف نماز مغرب
مواظبت نمایند ولیکن ابن حجر مطلق است و فقها نیز بر این اند ولیکن قرار داده اند که ورا از قبیل استحباب
دارند یا و تمام غالب احوال و گویند هرچه ورای آن مروی است نادر و فی بعض الاحیان است والله اعلم و اما در عشا پس
تخصیص وقت معاذ را بسوره والشمس و سبح اسم ربك الاعلى و والليل تعيين فرموده از قراءت سورة البقرة بر عدم آن
منع و زجر کرد و در بعضی از احادیث اذا السماء انشقت تعیین فرموده اذا السماء انفطرت و انشقت و بروج و طارق
و در جامع الاصول از کتب ستة اینها را آورده که گفت براء آنحضرت ﷺ نماز عشا را در سفر خواند و در احدی
الرکعتين والتين والزيتون و بخاری و مسلم و ابوداود نیز فی سفر آورده و موطا و ترمذی و نسائی مطلق
گفته و گفته که خواند در وی والتين والزيتون و ترمذی و نسائی از بریده روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا
ﷺ که می خواند در عشا والشمس وضحیها و مانند آن از سور و تتمه قصه معاذ چنانچه بخاری و مسلم
آورده اند آنست که جابر روایت میکند که معاذ بن جبل با حضرت ﷺ نماز میگذارد پس می آمد محله خود
و امامت میکرد قوم خود را و گذارد شبی با حضرت عشا را و امامت کرد قوم را پس افتتاح کرد سوره بقره را
مردی از قوم برگشت از نماز و سلام داد و گذارد نماز خود را تنها و برگشت پس گفتند او را منافق شدی
گفت نه والله لیکن می آیم حضرت ﷺ را خبر میدهم او را ازین حال تا چه حکم کند پس بحضرت آمد و عرض
کرد یا رسول الله ﷺ ما جماعه اهل عمل و اهل ابل ان شتر که بدان آب میکشیم و روز را بدین کار میکنیم و معاذ با تو نماز عشا گذارد
پس آمد قوم خود را امامت کرد و افتتاح نمود سوره بقره پس رسول خدا ﷺ روی مبارک بمعاذ آورده گفت افتان
انت یا معاذ آیا فتان توی یا معاذ یعنی مردم را میخواهی در بلا و فتنه اندازی و از دین بگردانی و از حضور مواسم خیرات و حضور
جماعات محروم داری با مردم رفق کن و بخوان والشمس وضحیها و الضحی و اللیل اذا یغشی و سبح اسم ربك الاعلى
و اما در نماز جمعه سوره جمعه و منافقین را هریکی در رکعتی خواندی چنانکه روایت کرد مسلم و ترمذی که خلیفه
ساخت مروان ابوهریره را بمدینه و خود بمکه آمد پس گذارد با ما ابوهریره جمعه را و خواند بعد الحمد سوره
جمعه در رکعت اولی و اذا جاءك المنافقون در ثانیه و چون برگشت از نماز گفتند یا اباهریره تو دو سوره خواندی
که علی بن ابی طالب آنها را در کوفه میخواند گفت شنیدم من رسول خدا را ﷺ که میخواند این دو
سوره را و همچنین روایت کرد ابوداود و بی ذکر استخلاف ابوهریره در اول حدیث و گاهی تخفیف را سبح اسم ربك الاعلى
و غاشیه خواندی چنانکه مسلم وغیره از نعمان بن بشیر روایت کرده و اما خواندن اخیر سوره جمعه در رکعت اولی و آخر
منافقین در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جریان یافته و بخصوص در این نماز خواندن
این دو سوره بتمام ثابت شده و اما در نماز عید سوره ق و اقتربت خواندی چنانچه امام محمد در موطای خود از
عمر بن الخطاب رض روایت کرد که پرسید ابا واقد لیثی را که چه میخواند رسول خدا ﷺ در اضحی و فطر گفت

میخوانند ق والقران المجید و اقتربت الساعة وانشق القمر وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواند چنانکه
مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا ﷺ در عیدین و در جمعه
سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه و گفت نعمان چون عید و جمعه در یکروز آمدی در هر دو این هر دو
سوره خواندی و برین طریق که مذکور شد از تطویل و تخفیف قراءت مواظبت نمود رسول ﷺ تا آخر وقت زندگانی
خود نه آنکه منسوخ شده باشد در آخر و مقصود مصنف تاکید و تائید جواز تطویل و سنیت آن بوده نه مداومت
بر تخفیف چنانکه از یاد میدهند و کسل کنند و چون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین
برین طریقه رفته اند صدیق رضی الله عنه در نماز صبح سورة البقره خواند کما فی الموطا عن عروة و لفظه ان ابابکر الصدیق
صلی الصبح فقرأ فیها سورة البقرة فی الرکعتین کلتیهما و این عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورة البقره
را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض همچنین واقع شده که قرأ فی الصبح اذا زلزلت
الارض فی الرکعتین کلتیهما و لیکن این احتمال بعید است ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند
در هر رکعت یکنیمه و عمر رضی الله عنه صبح را گاه بیوسف و نحل گذاردی و در جامع الاصول از موطا یوسف و حج
گفته و روایت قراءت کهف در رکعت اولی و یوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر رضی الله عنه آورده و گاه بهود و بنی
اسرائیل گذاردی و خواندن سورهٔ یوسف مروی است از عثمان رضی الله عنه نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصه
بن عمر آورده که گفت یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان آن را در نماز صبح از بسکه تکرار
و ترداد میکرد آن را و اگر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین نکردندی و در حدیث انس
آمده کان رسول الله ﷺ بود پیغمبر خدا ﷺ اخف الناس سبکترین مردم صلوة در نماز گذاردن فی تمام با وجود
تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قراءت تخفیف کردی و کم خواندی و لیکن
رکوع و سجود و تعدیل ارکان تمام کردی و چون درین جا شبهه بر تطویل قراءت که مصنف اثبات آن کرده وارد
میشود پس دفع این شبه میکنند و میگویند که این حدیث منافات با آن ندارد که ما گفتیم و مراد ازین حدیث آنست
که تطویل صلوة وی ﷺ نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آنحضرت ﷺ صلوة بتطویل
قراءت میکرد و لیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگری این قدر قراءت کردی چندان تطویل
نمودی که ملالت آوردی چنانچه قراءت سورهٔ اعراف در نماز مغرب یا صبحی که در وقت او ست بجهت
طی و سرعتی که در قراءت آن حضرت ﷺ نهاده بودند و ذوقی و لذتی و حضوری که از استماع قراءت
وی ﷺ حاصل شدی و باین وجه معنی تمامی که در حدیث انس مذکور است در قراءت نیز مراد
بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلا در نماز خفتن سورة البقره میخواند تواند بود که معنی وی
آن باشد که تطویل صلوة از غیر آن حضرت ﷺ بسیار نمودی و ملل و تثقیل کشتی چنانچه معاذ سورة البقره
خواند و قوم او را ازان ملالت افزود و در تطویل آن حضرت ﷺ حال نه چنین بود و تواند که تشبیه

دراز نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه معاذ نیز سورهٔ البقره خواند و آن را خفیف می پنداشت
طول و تخفیف امری نسبی است بهر دو وجه درست است و ظاهر آن مینماید که این قول اشارت
بچیزی دیگر باشد اول گفت که تطویل آن حضرت ﷺ در صورت تخفیف بود پس حکمی که الناس تخفیف
نماز را ﷺ کرده نظر مایان است و منافات به آنکه حکم به تطویل او کرده باشد از جهه تطویل بحسب واقع است
و تخفیف به نسبت نمود و اعتبار دیگر از آن میگوید که تطویل و تخفیف امر نسبی است بسا طول که نسبت
با طول از خود خفیف باشد و بسا خفیف که نسبت با خفیف از خود طویل بود پس اثبات تطویل و تخفیف هر دو
درست باشد در نظر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع بودن لیکن به نسبت و اضافت
و ابهم بعد از آن برای تأیید جمع میان طول و تخفیف میگوید که در حدیث نسائی ثابت است از ابن عمر
که گفت کان رسول الله ﷺ یأمرنا بالتخفیف و یؤمنا بالصافات یعنی بود پیغمبر خدا ﷺ امر میکرد ما را بسبک کردن نماز و
امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات پس قراءت والصافات در نماز از باب تخفیف است که بآن امر فرمود صحابه
را با وجود آنکه در والصافات تطویلی هست گفته نشود که اینجا عمل تخفیف از آن حضرت ﷺ ثابت نشد بلکه
تخفیف و صحابه میفرمود و خود تطویل میکرد زیرا که میگوییم ظاهر آنست که آنچه میفرمود امت را از اوامر و نواهی
خود اول را لاحق بود با قامت آن و آنچه وی ﷺ میکرد اتباع میکردند آن را صحابه مگر در خصایص پس
در قراءت والصافات جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد از آن حضرت ﷺ در نماز و امر و تعیین نفرمودی
باین نوع که در فلان نماز فلان سوره بخوان که غیر او لا نماید در کتب حنفیه نیز مذکور است که کره تعیین
السورة و بعضی آن را تأویل کنند با عتقاد عدم جواز الا آن سوره و با این اعتقاد مکروه نبود چنانکه مذکور شد
و با قطع نظر از آن عادت شریف به تعیین سوره جریان نیافته بود مگر در روز جمعه و عیدین با آن وجه که مذکور شد
و مگر در بعضی سنن و نوافل چنانچه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در رکعتین فجر و رکعتین مغرب
و رکعتین طواف و استخاره چنانچه احادیث در این ابواب ورود یافته است و این نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود
نه دائما بحیثی که هرگز در ملت عمر خلاف آن نکرده باشد والله اعلم اگر تخصیص به نمازهای فرض بکنند وجهی نیز
دارد و هر تقدیر استثناء فرض فجر جمعه که الم السجده و سورهٔ دهر میخواند چنانچه در مصنف مقرر است
باید کرد و غالب آنست که آن نیز دائمی نبوده باشد چنانکه ما بقا اشارت بیان کردیم و لهذا حنفیه آن را سنت
نگرفتند والله اعلم بعد از آن از برای تأیید عدم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید
عبدالله بن عمر گفت نیست از سورهای مفصل که بر قول مختار از سورهٔ حجرات است تا آخر که مقدار ثمن
قرآن است و تسمیهٔ وی بمفصل از جهت کثرت فصل میان سور که در اینجا است هیچ سوره نیست از طویل و قصیر که
من از حضرت رسالت ﷺ نشنیده ام که در نماز فرض میخواند یعنی در هر فرض که باشد هر کدام سوره که
باشد از جنس طویل و قصیر احیانا بیانا للجواز میخواند تا امت دریابند که قرآن به تمامه مجوز صلوة است از جهت

اطلاق فاقرؤا ما تيسر من القرآن و تعيين طوال و اوساط و قصار باعتبار اغلب و بیان اولویت و افضلیت بوده و آن حضرت صلی الله علیه وسلم غالبا سوره را در نماز بتمام میخواندند و از ینجا گفته اند فقها که سوره تمام خواندن اولی و افضل است حتی سورهٔ قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سورهٔ خواندن اگرچه دراز باشد و این امر تعبدی است و شاید که در اتمام سوره ثوابی باشد که بر بعض سوره مترتب نشود و بر سبیل ندرت بعضی از سوره خوانده بیان جواز را و مصلحتی دیگر را که در انوقت او را صلی الله علیه وسلم روی نموده باشد و گاهی که بر بعضی از سوره اختصار کردی آن بعض اول سوره بودی و اما خواندن آخر سوره و میان سوره مروی نیست در نماز فرض و الا در صحیح آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة الآیة و قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیة و بعض آیات دیگر میخواندند چنانکه در فصل سنن رواتب ذکر کنیم انشاء الله تعالی و نیز در قیام لیل آیت ان تعذبهم فانهم عبادك الآیة خوانده چنانکه در ان فصل بیاید و همیشه رکعت اولی از هر نماز که باشد دراز تر از رکعت ثانیه کردی بخاری و مسلم از ابی قتاده آرند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد از تطویل در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه در صلوة ظهر و همچنین در صلوة عصر و همچنین در صلوة صبح و در روایت ابی داود و نسائی ذکر ظهر و صبح آمده فقط و در روایتی از ابو داود ذکر ظهر و عصر و نماز بامداد کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میبردیم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باطالت رکعت اولی اراده آن دارد که دریابند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری از عمر رضه آورده که در رکعت اولی از صبح صد و بیست آیت خواند از بقره و در ثانیه سورهٔ از مثانی و از ابن مسعود در رکعت اولی از صبح چهل آیت از انفال و در ثانیه سورهٔ از مفصل و نزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب است در تمام نمازها چنانچه از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرویست و امام ابو حنیفه و ابو یوسف آن را مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و غفلت است پس تطویل رکعت اولی سبب ادراك جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نمازها و ایشان گویند هر دو رکعت برابر اند در استحقاق قراءت فلا ترجیح و گویند که آنچه مرویست از اطالت رکعت اولی محمول است بر اطالت به ثنا و تعوذ و تسمیه و بما دون سه آیت که لا باس به است کذا فی الهدایه و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام و نماز صبح از دیگر نمازها اطول کرداندی اگرچه در فجر و ظهر جمیعا قراءت دراز کردی و از طوال مفصل خواندی با وجود آن در فجر دراز تر کردی و سورهٔ اطول خواندی و سببش همان تواند بود که در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعت و اراده دریافت مردم رکعت اولی را و نیز بودن وقت صبح وقت قیام از نوم و عروض کسل و فتور و استعداد مقدمات طهارت و از ان روی که نزول اسرار ربانی و ورود انوار رحمت رحمانی در ثلث آخر شب میباشد و دعا و عبادت در ان وقت باجابت و قبول اقرب است و آن نزول تا انقضای صلوة صبح باقی میماند و بعض میگویند تا طلوع فجر و هر دو مرویست و نکتهٔ تطویل فجر بر قول اول ظاهر است و بر قول ثانی

و اعتبار آنکه قریب آخر وقت بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل است کما لا یخفی و بعض مشایخ
گویند سر در تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات نماز صبح نقصی بود تطویل آن را
بدل تکمیل آن ساخت با وجود سعت وقت و فضیلت آن تا نگویند که بدین وجه بایستی که قراءت مغرب
دراز تر بودی از همه نماز دیگر خصوصا در آنچه مختار نزد اکثر ائمه است که شفق عبارت از حمرة است
یا سبب تطویل صلوة صبح آن بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع است و تقصیری در خدمت واقع
شده و کدورتی و زنگی بر آینهٔ دل نشسته پس تطویل آن تلافی و تدارک این تقصیر و ازالهٔ این کدورت
و زنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال با مور معاش و اسباب دنیوی نشده و در روزی است که
دل باز بان قاری و گوش وی و مستمعان موافق و مواطی بود غالبا اگرچه در بعض اوقات طریان و تطرق
فتور و کسل بر احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن عظیم در وقت مواطات قلب و جوارح آسانتر لاجرم
اهتمام رعایت تمام به تطویل و تکمیل آن متعین شد و بعد حصول نعمت ایقاظ و احیا و رد روح بدن
باعث است بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون در اول روز در تکمیل و استحکام یافت بحکم
من اشرقت بدایته اشرقت نهایته در تمام آن نیز هم چنین خواهد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم است
مر امت را والله اعلم * وصل * در کیفیت رکوع چون از قراءت فارغ شدی رحمک الله خاموش شدی این همان سکتهٔ
ثالثه است که در بعض روایات آمده است و سابقا گفت که در غایت لطف و اندک بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست
بر داشتی چنانکه در تکبیر اولی در میداشت و در این جا سخن است که در آخر بحث گفته شود و در رکوع
شدی عبارت مصنف محتمل است که تکبیر در حالت قیام بودی یا وقت انحطاط و عبارات متقدمین
حنفیه مختلف افتاده از بعض چنان مفهوم میشود که تکبیر در حالت قیام گویند پس از آن در رکوع
روند و اکثر بر آنند که تکبیر در انحطاط گویند چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که یکبر
مع الانحطاط و مرویست از امام محمد که گفت و اذا اراد ان یرکع یکبر و ظاهرش در نقل هم تکبیر است
در انحطاط والله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود آورده و گفته حدیث حسن صحیح
کان رسول الله ﷺ یکبر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده که کان یکبر و هو یهوی ظاهر
بلکه صریح است در آنکه تکبیر در وقت انحطاط و در رفتن در رکوع است و ظاهر مذهب حنفی و مختار نزد
ایشان همین است و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و اتمام آن در رکوع و هر دو کف دست
را بر زانو ها محکم کردی ظاهر آنست که این مقتضی تفریج اصابع نیز هست چنانچه شمنی از حدیث طبرانی
در معجم از انس آورده که آن حضرت ﷺ فرمود چون رکوع کنی بنه دو دست خود را بر دو زانوی خود
و کشاده کن میان انگشتان و دور دار دستها را از دو پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود
تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجود و در حال جز آن گذاشتن بی تکلف در ضم و تفریج در حال احرام و تشهد

واحادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده ومتفق علیه است میان علما ودر بعض روایات
آمده که ابن مسعود وبعض اتباع وی تطبیق یدین میکردند وتحقیق آنست که این در اول بود
بعد از ان منسوخ شد نسائی روایت کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا
ﷺ نماز وچون رکوع کرد تطبیق کرد یدین خود را در رکبتین خود وچون این خبر بسعد بن ابی
وقاص رسید فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد از ان امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو
وشیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ است بانچه در صحیحین آمده از
مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم من در جنب پدر خود نماز را وتطبیق کردم میان
دو کف دست خود ونهادم آنها را میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من از ان وگفت بودیم
ما که میکردیم آن را پس نهی کرده شدیم از ان وامر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانوها مگر
در سجود وآرنجها را از پهلو دور کردی چنانچه در حدیث بخاری وترمذی آمده که زانوها را بدو
کف دست گرفتی ودستها را زه ساختی واز پهلوها دور داشتی چنانچه از حدیث انس معلوم شد
اما ساقین را باید که ایستاده دارد وانحنای آنها شبه قوس چنانکه عامهٔ ناس کنند مکروه
است ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء وپشت را راست کردی چنانکه زرکشی از وابصهٔ بن
معبد آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ چون رکوع کردی برابر برداشتی پشت را تا آنکه فرضا
اگر ریخته شدی بروی قدح آب هر آینه قرار گرفتی رواه ابن ماجه ودر روایت احمد اگر نهاده
شدی بروی قدح آب نریختی واحادیث درین باب بسیار است در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و
ترمذی ونسائی ودر مشکوة از ابن ماجه ودارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدری آورده که گفت
گفت رسول خدا ﷺ کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع ودر حدیث
ترمذی سجود نیز زیادت کرده وگفته که درین باب حدیث از علی بن شیبان وانس وابی هریره
نیز آمده وحدیث ابی مسعود حسن صحیح است وگفته که عمل برین است نزد اهل علم از صحابه ومن بعدهم
وگفته که شافعی واحمد واسحق بر انند که هر که اقامت نکند صلبش را در رکوع وسجود نماز وی
فاسد است از جهت همین حدیث انتهی ترمذی چنین گفته اما انچه زرکشی در شرح کتاب خرقی
گفته که مقدار فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آنست که انحنا کند بحیثیتی که ممکن
باشد مس رکبتین بیدین زیراکه بی این اسم رکوع اطلاق نمیکنند وگفته که اعتبار بمتوسطان آدمیان
است نه بلند دستان وکوته دستان وبعضی از ایشان گفته اند که برکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل
وسر را برابر پشت بداشتی نه فروتر ونه برداشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع است مر صفت صلوة را
وذکر ان بیاید ترمذی وابن حبان آورده اند وحکم بصحت آن کرده اند ومسلم نیز از عایشه رض آورده

که چون رکوع میکرد آنحضرت ﷺ بر میداشت سر را و فرود میکرد و لیکن میداشت میان هر دو سه بار در
رکوع یکی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از براء بن عازب
آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود مقدار آنچه میگوید
سبحان الله و بحمده سه بار و ذکر عدد ثلاث در احادیث دیگر نیز آمده از امیر المومنین علی و در حدیثی
دیگر از ابی داؤد و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده بی بیان عدد از حذیفه
که گفت بود رسول خدا ﷺ که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی
و ترمذی و ابن ماجه و ابوداؤد از ابن مسعود هم آورده اند که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون
رکوع کرد یکی از شما پس گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار پس تحقیق تمام شد رکوع
وی و این ادنی است و چون سجود کرد و گفت در سجود خود سبحان ربی الاعلی سه بار پس تحقیق تمام
شد سجود وی و این ادنی است و بیهقی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال است نه ادنی
جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود و مراد بادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود بوی جمع مفصل ست و در شرح
ابن الهمام گفته که اگر زیاده بر سه بار کند افضل است بعد از آنکه ختم بر وتر کند بجهت موافقت داده و
گفته اند غایت کمال را حدی نبود بعضی یازده گفته و بعضی تا حدی که بحدوث سهو نکرده و بعضی مرتب
ده و تمام چنانکه صحت رسیده است از آنحضرت ﷺ در بعض احیان و این جمله در منفرد بود و امام را
رعایت جانب مقتدیان لازم است و ابوداؤد و نسائی از ابن جبیر آورده اند که گفت شنیدم انس
بن مالک را که گفت ندیدم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز کردن برسول خدا ﷺ
از این جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و اندازه کردیم ما رکوع و سجود او را بده تسبیح پس آنچه مصنف
میگوید که سه بار گفتی اگر قصدش آنست که احیانا بیشتر گفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آنست که دائم
این چنین بود مرادش آن باشد که سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقدار آن بودی
که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام باشارتی باین معنی کند و گاهی با آن یعنی با سبحان ربی العظیم
ضم کردی این را که سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی بخاری و مسلم از عائشه رض روایت کرده که کان
ﷺ یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفر لی و لیکن از این حدیث ضم این تسبیح
با تسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن ضم این با آن دائم
نبودی و لهذا مصنف گفت و گاهی با آن ضم کردی و گفته اند که این تفسیر و امتثال امر قرآن است فسبح
بحمد ربک و استغفره چنانکه تسبیح اول امتثال امر فسبح باسم ربک العظیم است و گاهی باین اذکار عمل فرمودی
چنانکه ظاهر حدیث بخاری و مسلم است و در اوراد رکوع غالبا بیشتر از آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان
ربی العظیم هر چند آنحضرت سه بار گفتی و سجود همچنین موازنه یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید

سبحان ربي الاعلى و چون بضرورت معلوم است و از آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طویل تر از رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعض احادیث دلالت دارند بر مساوات یا قرب بمساوات دفع این شبهه را میکوید و اما حدیث براء بن عازب که در صحیحین است رمقت الصلوة خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم من نماز را پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فکان قیامه فرکوعه فاعتداله فسجدته فجلسته ما بین السجدتین قریبا من السواء و بوده قیام او و رکوع او و اعتدال او یعنی قومه رکوع و سجود او و نشستن او میان دو سجده نزدیک برابری محمول بر آنست که مراد به تساوی و توافق و تناسب این امور است در اصل طول و خفت نه در مقدار آن یعنی چون قیام طویل بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه بین السجدتین همه طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه این همه بمقدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاهر متعین است چه بیقین معلوم است از اخبار و روایات که واقع نه چنین بود بلکه آنحضرت گاه در نماز شام سورهٔ اعراف خواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بقدر آن بودی نماز شام در نیمه شب تمام شدی تخمینا و در روایتی از بخاری و مسلم و جلسه ما بین التسلیم والانصراف زیاده کرده اگر مصنف آن را نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمه شب تمام شدن نزدیکتر بودی و پس بود در اثبات مدعای او که میگفت و این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال بر تقدیری وارد شود که مراد براء بن عازب رضی الله عنه دوام و استمرار این فعل بود و الا اگر خبر دهد از آنچه در بعض صلوة در بعض احیان دید اشکال نبود مگر مصنف اشارت بهمین معنی میکند که میگوید اما بمقدار از محقق است که در بعض احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک بمقدار قیام کردی چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و گاهی در نماز تهجد اما آنچه غالب بود اعتدال حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد و بعضی از شراح آن احادیث را که در آن نمازها ورود یافته و بظاهر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بنحوی که مصنف حدیث براء بن عازب را تاویل کرده کرده اند اما آنچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع مکث قدر سورة البقرة و یقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة و مقرو در روایت وی نیز سورهٔ بقره بود بظاهر منافات با این تاویل دارد و تحقیق آنست که رکوع و سجود درین نمازها در بعض احیان نزدیک بقیام بودی چنانکه مصنف گفت فتدبر والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار بود که در رکوع و همچنین در سجود گفتی سبوح قدوس رب الملائکة والروح چنانکه در جامع الاصول از مسلم و ابو داود و نسائی از عایشه رضی الله عنها آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبوح قدوس رب الملائکة والروح و گاه گفتی اللهم لك رکعت و بك آمنت و لك خشعت و علیك توکلت و لك اسلمت خشع لك سمعی و بصری و مخی و عصبی و عظمی اخرجه النسائی عن

بن سلمة و گفتن این ادعیه و تسبیحات با تسبیح معهود رکوع بود یا بی آن تردد و احتمال دارد
و این در نماز تهجد بودی و در بعض روایات در مطلق تطوع واقع شده با این لفظ کان اذا قام یصلی
تطوعا یقول مگر آنکه قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد حنفیه زیادت این دعوات بتسبیحات چنانکه
در بالا اشارت کردیم مطلقا محمول بر نوافل است و در فرایض بر قدر مشهور که متعارف است
اقتصار کنند و از زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز همچنین معلوم میشود و در امثال این میگوید
شافعی این را در فرض و نفل میگوید و بعضی از اهل کوفه میگویند که اینها را در صلوة تطوع
گویند و در صلوة مکتوبه نگویند و چون سر از رکوع بر آوردی سر و دست برداشتی و گفتی
سمع الله لمن حمده درین سه موضع یعنی نزد استفتاح و هنگام رفتن برکوع و سر برداشتن از
رکوع برداشتن دست ثابت شده نه در غیرها و چنانکه بیاید و از کثرت رواة بمعنی متواتره
مانده است اگرچه هیچ یکی از الفاظ آن متواتر نیست چهار صد خبر و اثر از حضرت رسالت ﷺ
و صحابه و سلف رضوان الله علیهم اجمعین درین باب ورود یافته و صحیح شده و عشره مبشره
روایت کرده اند که لا یزال عمل آن حضرت برین کیفیت بود که دستها درین سه موضع بر میداشت
تا ازین جهان رحلت کرد غیر ازین چیزی ثابت نشده و مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده و از حدیث در
کلام ایراد نمود با آنکه گفت لا یزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد راه منع بر بست
و حق آنست که با قطع نظر از کثرت و قلت طرق و روایات اخبار و آثار در هر دو جانب موجود است پس مارفع
و عدم آن با اختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود و آخر منسوخ گشت اکنون دلایل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق
ظاهر شود بدانکه ترمذی در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب
حدیث ابن عمر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را ﷺ چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را
تا محاذی میشدند دوشهای او و چون رکوع میکرد بر میداشت سر مبارک خود را از رکوع و در بعض روایات آمده
و کان لا یرفع بین السجدتین و ترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست اشارت بتعدد طرق
حدیث از صحابه کرده و عمل بسیاری از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و عبد الله
و شافعی و احمد و اسحق ثوران ذکر کرده و تصحیح این حدیث نموده و اشارتی برجحان این جانب نموده است و دوم باب
من لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آورده که با یاران
خود فرمود بگزارم با شما نماز رسول خدا را ﷺ پس گزارد ابن مسعود نماز را و برنداشت دو دست خود را مگر در
اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح و درین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن
مسعود حسن است و باین قایل اند کثیری از اهل علم از صحابه و تابعین و میگوید قول سفیان ثوری و اهل کوفه
این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد و نسائی و حدیث براء بن عازب را از ابی داؤد نیز

آورده گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چون افتتاح میکرد بر میداشت دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود وفی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف و آنکه ابوداؤد گفته این حدیث صحیح نیست احتمال دارد که مراد عدم صحت با این طریق خاص بود پس ضرر نکند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است و حدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه در مقدمه معلوم شد و امام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک از زهری از سالم بن عبد اللہ بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست که تکبیر گوید در هر خفض و رفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود و این قول ابی حنیفه است و در وی آثار کثیره آمده است بعد از ان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابی طالب است بسند در روایات آورده که وی رفع یدین نمیکرد جز در تکبیر اولی و از ابراهیم نخعی آورده که گفت بر مدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی و آورده اند که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت کذارده نماز را با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم پس دیدم که آنحضرت بر داشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد نگرفتند ابن مسعود و اصحاب او و ندیدم و نشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان و ایشان بر میداشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر و از عبد العزیز بن حکیم آورده گفت دیدم ابن عمر را که برمیداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح و بر نداشت در ماسوای آن و از ثوری حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی و از مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمر پس نبود که بر داشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و اسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطاب را بر نمیداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی و چون عمر و علی و ابن مسعود با قرب محل ایشان از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را دیدند که همچنین میکرد پس آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی و احق بقبول نباشد و در شرح ابن الهمام از حدیث دار قطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد اللہ آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و ابی بکر و عمر پس بر نداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابوحنیفه با اوزاعی در مکه در دار الخیاطین پس گفت اوزاعی چرا بر نمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن از ان امام ابوحنیفه گفت از آنجهت که بصحت نرسیده است از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه

حدثنا حماد عن ابراهيم عن علقمه والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبي ﷺ كان لا يرفع يديه
الا عند افتتاح الصلوة ثم لا يعود لشيء من ذلك اوزاعي گفت من از زهري از سالم از ابن عمر روايت
كنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهيم از علقمه روايت كني يعني اين اسناد تو با آن اسناد من كه علو دارد
كجا رسد پس ابوحنيفه گفت حماد افقه از زهري بود و ابراهيم افقه از سالم و علقمه كم از ابن عمر نيست
در فقه اگرچه ابن عمر بفضيلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نيز فضلي كثيرا است و عبد الله خود
عبد الله است يعني او را خود چه توان تعريف كرد كه درجه او در فقه و قرب بحضرت رسالت
مشهور است پس اوزاعي ترجيح حديث بعلو اسناد كرد و ابوحنيفه بفقه رواة و مذهب وي
همين است كما تقرر في اصول الفقه و در نهايه شرح هدايه ميگويد كه عبد الله بن زبير روايت
كرده اند كه مردي را ديد كه نماز ميگذارد در مسجد حرام و بر ميداشت دو دست خود را نزد ركوع و نزد
رفع راس از ركوع پس گفت ابن زبير او را چنين مكن اين چيزيست كه كرد آنرا رسول خدا ﷺ بعد از آن
ترك داد يعني الغا حكم و را و ابيل بود پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود برداشت رسول خدا ﷺ
ما نيز برداشتيم و ترك كرد ما نيز ترك كرديم و از ابن عباس روايت كرده اند كه گفت عشره مبشره
بر نميداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر كه حديث رفع يدين نزد شافعي
از وي مرويست عمل بر خلاف آن روايت كرد و گفت سالها خلف ابن عمر نماز گذاردم و
مركز نديدم كه رفع يدين كرد الا نزد افتتاح عمل با حديث ساقط باشد زيرا كه مقرر
شده است در اصول حديث كه چون راوي بر خلاف روايت خود عمل كند عمل با آن روايت
ساقط گردد انتهى و اما آنكه طبراني و غير وي نقل كرده اند كه لا ترفع الايدي الا في سبع مواطن در صحت
وي سخن است و تحقيق آنست كه روايت لا ترفع الايدي الا في سبع مواطن است بي حصر و آن منافات ندارد
در ثبوت رفع در غير اين مواطن كذا في شرح ابن الهمام اكنون معلوم شد كه اخبار و آثار در جانب رفع
و عدم رفع هر دو ثابت است و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصا ابن مسعود و تابعان وي در جانب عدم
رفع اند محمل آن جز اين نبود كه گويم در اوقات مختلفه هر دو فعل از آنحضرت ﷺ موجود آمده و چون
علم و فقه ابوحنيفه و اسناد وي منتهي بجانب ابن مسعود و تابعان او است و طريقه ايشان عدم رفع
است مذهب حنفيه طريقه ايشان آمده ماخوذ بهمين عقيده ايم و علماء مذهب ما بايشان اكتفا نكنند
و گويند كه حكم رفع منسوخ است و چون ابن عمر را كه راوي حديث رفع است ديدند كه بعد
رسول خدا ﷺ عمل بخلاف آن كرده ظاهر شد كه عمل رفع منسوخ است با وجود كثرت روايات و احاديث
در اثبات والله اعلم و هو ملهم الصواب و شيخ كمال الدين ابن الهمام گفته كه آثار از صحابه نه و طرق
از آنحضرت ﷺ بسيار آمده جدا از كلام در آن و اصل سنت و قدر متحقق بعد از ثبوت صحت آن ثبوت

مر یکی ازین دو امر است از وی ﷺ رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و رجحان میباید آنچه مذهب ما است یعنی عدم رفع باین که به تحقیق معلوم شده است که در نماز ابتداء حال اقوال و افعال از جنس این رفع مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز از آن قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد آنچه معارض اوست به ثبوتی که لا مرد له است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود است در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون است که مطلوب است در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وایل بن حجر که وی دید رسول خدا را ﷺ که برداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده بار رسول خدا ﷺ نمازی را مگر همان روز یاد وی اعلم است از عبد الله و اصحاب وی آیا او یاد گرفت و ایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعهٔ بیرون از حد شمار از عبد الله که وی برداشت دستها را در ابتداء نماز فقط و حکایت کرد آن را از پیغمبر ﷺ و عبد الله عالم است بشرایع اسلام و حدود وی و متفق است مراحوال نبی را ﷺ و ملازم است او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آنحضرت ما لا یعد و لا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول نسبت هر دو فعل و الله سبحانه اعلم انتهی و چون سرا ز رکوع برداشتی تمام راست با ستادی و همچنین بین السجدتین تمام راست به نشستی و میگفت آنحضرت ﷺ لا تجزی صلوة کفایت نمیکند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نگرداند مرد در آن نماز صلبه استخوان صلب خود را فی الرکوع و السجود و رواه اصحاب السنن الاربعه و الدارقطني و البیهقي من حدیث ابن مسعود و قال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود است چون این قیام و جلوس تابع رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار است قال رسول الله ﷺ اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته بدترین دزدیها دزدی کسی است که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه بود فرمود بآنکه تمام نکند رکوع و سجود را و عمر بن الخطاب فرموده روی دین شما نماز است پس زینت دهید روی دین خود را بخشوع و حذیفه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را بخود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی و اگر بمیری تو درین حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بر آن دین رواه البخاری و بخاری و مسلم و غیرهما از ابی هریرة آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آنحضرت ﷺ در گوشهٔ مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام

نکرد رکوع و سجود را پس بعد آمد و بر حضرت سلام کرد و آنحضرت رد سلام بروی کرد و فرمود اعاده کن
نماز خود را که نکرده‌ای تو نماز را آنمرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود
که برگرد و اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آنمرد سوگند بحق آنکه فرستاده ترا
بحق من نه ازین نتوانم کرد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه کنم نماز را پس آنحضرت بیان وضو
و استعمال قبله و قیام و قراءت کرد و فرمود رکوع کن با قرار گیری در آن پس تر بردار سر را تا راست برابر و همچنین
فرمود در سجده و نزد امام ابوحنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت بتخریج کرخی
واجب است و واجب شود به نسیان آن سجدهٔ سهو و بتخریج جرجانی سنت است اما قومه و جلسه سنت است
و بعض مالکیه شرح زاین الله و در شرح ابن الهمام از فتاوای قاضیخان نقل میکند که در فصل ما یوجب
سجود السهو میگوید که مصلی چون رکوع کرد و برنداشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجده
سهو جائز است نماز وی در قول ابی حنیفه و محمد و واجب است بروی سجدهٔ سهو میگوید که ازینجا معلوم
کرد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن است که حمل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید
که ایشان همه فرایض الله بر فرایض عملیه که واجب را شامل است پس مرتفع شود خلاف و میگوید که
مقتضای دلیل در هر یکی از طمانیه و قومه و جلسه وجوب است انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود
و قیام میان رکوع و سجود و جلسه میان دو سجده همه فرض است و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و بقول
مشهور نزد امام احمد تسبیح رکوع و سجود نیز واجب است و بروایتی فرض و بروایتی سنت دلیل ابی یوسف
و شافعی حدیث آنمرد است که امر کرد او را آنحضرت ﷺ باعادهٔ نماز بترک اطمینان و تعدیل چنانکه گذشت
و حدیث مذکور در متن که از ابن مسعود آمده و امام ابوحنیفه و امام محمد گویند حقیقت رکوع انحنا است
و حقیقت سجود نهادن جبهه بر زمین بود و مفهوم آنها اجمالی نیست تا محتاج به بیان بود پس فرضیت
متعلق بقدر ادنی بود و زیادت از باب تکمیل و تتمیم باشد که بترک آن نماز ناتمام و ناقص گردد و تارک آن آثم
و طمانیت دوام است بر فعل نه نفس فعل که مطلوب است و اگر موقوف دارند صحت را بران لازم آید نسخ اطلاق
که بقول حق سبحانه ارکعوا و اسجدوا ثابت است بخبر واحد و آن ممتنع است و امر باعاده در حدیث رجل هم
ازین جهت بود و لهذا در آخر آن حدیث بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی واقع شد فاذا فعلت هذا فقد تمت
صلوتك وما انتقصت من هذا فانما انتقصت من صلوتك پس تسمیهٔ وی نماز و وصف آن بنقصان نزد فقد
تعدیل و اطمینان دلالت دارد بر عدم فرضیت آن و الامر مودی بلا صبر بطلان و زوال مثلا پس معلوم شد
که امر باعاده از جهت آن بود با نماز نه بر وجه کراهیت واقع شود نه از جهت بطلان و فساد دیگر اگر تعدیل
فرض بودی هر آینه نگذاشتی پیغمبر ﷺ آن مرد را که مکرر اینچنین کردی و تقریر نفرمودی او را
بران تا آخر نماز و شنیدی از بعض ائمهٔ مذهب حنفیه نقل میکند که هر که ترک کند اعتدال را در رکوع

و سجود لازم کردد بروی اعاده و در شرح ابن الهمام آورده که پرسیده شد محمد از ترک طمانینت گفت
میترسم که جایز نباشد و از سرخسی آمده که گفت هر که ترک کند اعتدال را لازم است بروی اعادهٔ نماز
و بعضی از مشایخ گفته اند که لازم است اعاده و واقع از فرض ثانی است و این تقاضا میکند عدم سقوط با ول
و این لازم ترک رکن است نه واجب انتهی و این در تعدیل و اطمینان رکوع و سجود است اما در قومه
و جلسه میگویند که انتقال از رکنی برکنی مقصود لذاته نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چه انتقال
ازان بسجود بی رفع ممکن است بخلاف سر برداشتن از سجود زیراکه ممکن نیست سجدهٔ دوم بی رفع
سر و بر روایتی از ابوحنیفه سر از رکوع برداشتن فرض است اما راست استادن فرض نیست و بالجمله فعل
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اینست که دانستی و قول وی آنکه شنیدی و اختلاف این که دیدی بعد از وی مجال مباهله
تنگ است دیگر تو دانی و آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون سر از رکوع برداشتی گاه گفتی ربنا ولک الحمد بواو و گاه گفتی
اللهم ربنا لک الحمد بی واو این هرد و لفظ صحیح شد اما جمع میان اللهم و واو ثابت نشده و بدون اللهم وجود
واو و ترک واو هر دو ثابت و انچه مصنف آورده و تصحیح نموده بواو است و زرکشی در شرح رسالهٔ خرقی
میگوید که در ربنا لک الحمد اثبات واو و حذف آن هر دو آمده و اثبات ارجح است چنانکه در حدیث متفق علیه
آمده از حدیث ابوهریره و جایز است ربنا لک الحمد یعنی بی واو چنانکه در صحیح مسلم است از حدیث
ابی سعید و اللهم ربنا لک الحمد کما رواه الترمذی من حدیث ابی هریرة و صححه انتهی
و سیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمع واو با اللهم نیز آورده والله اعلم بصحته ولیکن در بعض
روایات صحیح البخاری نیز اللهم بواو ثابت شده و سیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کرده
که روایت کشمیهنی بواو است با اللهم بدانکه مصنف اولا گفت و چون سر از رکوع برآوردی
گفتی سمع الله لمن حمده و ثانیا گفت و چون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا ولک الحمد
مقصود آنست که هر دو ذکر جمع کردی چنانکه از ابی هریره آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون
می استاد به نماز تکبیر می گفت وقتی که می استاد پستر تکبیر می گفت وقتی که برکوع
میرفت پستر میگفت سمع الله لمن حمده وقتی که برمیداشت صلب خود را از رکوع پستر میگفت
و حال آنکه قایم است ربنا ولک الحمد پستر تکبیر میگفت وقتی که می افتاد برای سجده الحدیث از ین حدیث
جمع بین الذکرین ثابت شود و لیکن تسمیع در حال انتقال و تحمید در حال قیام و موافق این ذکر کرده
در جامع تمرتاشی و نیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد در حالت رفع نیارد او را در حالت استواء و بعض
گفته اند بیارد هر دو را کذا فی شرح ابن الهمام و بحدیث مذکور قایل شده امام ابویوسف و محمد بجمع
امام میان تسمیع و تحمید و مختار طحاوی نیز همین است و روایتی از امام ابوحنیفه نیز ولیکن بگوید تحمید
را آهسته در نفس خود و مذهب امام ابوحنیفه آنست که امام سمع الله لمن حمده گوید و مقتدی ربنا لک الحمد

ومذهب امام مالك و روايتي از احمد نيز همين است از جهت حديثي صحيح كه اصحاب كتب ستة الا ابن ماجه از ابي هريرة روايت كرده اند كه چون گويد امام سمع الله لمن حمده بگوييد ربنا لك الحمد و اين قسمت است و قسمت منافي شركت و اهل انس آرد مقتدي تسميع را و آنچه ابوهريره روايت كرده محمول است بر حالت انفراد كه منفرد جمع ميكند على الاصح و اكتفا بتسميع يا به تحميد نيز مروي است كذا في الهدايه و عادت و طريقة شريف تطويل اين ركن بود يعني سر از ركوع برداشتن و تسمية وي بركن اشارت است بفرضيت وي چنانكه مذهب ابي يوسف و شافعي و احمد است يا بنا بر مسامحه است نمقدار ركوع غالبا و چون حكم ركوع و سجود و قومه و جلسه يكي آمده است لاجرم تطويل جلسه نيز بمقدار سجود خواهد بود گاهي جمع كردي ميان تسميع و تحميد با زيادت اذكار ديگر و گفتي سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شيء من بعد اهل الثناء والمجد احق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد و در بعض روايات خواندن اين دعا بي سمع الله لمن حمده نيز آمده چنانكه مسلم و نسائي از ابن عباس آورده اند و گاه گفتي اللهم اغسلني من خطاياي بالماء والثلج والبرد وفي رواية اللهم طهرني بالثلج والبرد والماء البارد ونقني من الذنوب والخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب و روايات در جمع و تفريق اين ادعيه مختلف آمده است چنانكه در جامع الاصول مذكور است و گاه گفتي لربي الحمد لربي الحمد و تكرار كردي تا بمقدار ركوع شدي اگرچه آن ركوع طويل بودي و نزديك بقيام بودي كه در روي قراءت سورة بقره كردي چنانكه در تهجد آمده است و گاه چندان در اعتدال يعني سر برداشتن از ركوع و اعتدال در كلام مصنف بهمين معني واقع است تطويل كردي كه جماعت گمان بردندي كه مگر فراموش كرده و در سجود يعني سر برداشتن از سجود و جلسهٔ بين السجدتين نيز همچنين گاه چندان تطويل كردي كه ماموماں گمان نسيان بردندي چنانچه در جامع الاصول درين معني حديث انس از بخاري و مسلم و ابي داؤد آورده و عادتي كه صحيح شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم در ركوع و سجود با توابع آن از قومه و جلسه اين بود كه مذكور شد از احتياط و مبالغه در ركوع و سجود و قيام بعد از ركوع و جلسه بين السجدتين و تسويه ميان اينها و حديث براء بن عازب كه در صحيحين است كه ميگويد كان ركوعه و سجوده بود ركوع آن حضرت و سجود وي صلى الله عليه وسلم و بين السجدتين و جلسهٔ وي ميان دو سجده و اذا رفع راسه من الركوع و قيام وي چون برميداشت سر مبارك خود را از ركوع ما خلا القيام والقعود مگر قيام او براي قراءت و قعود وي براي تشهد قريبا من السواء نزديك برابري صريح است در آنكه ركوع و سجود و قومه و جلسه با هم يكديگر قريب بمساوات بودند مگر قيام قراءت و قعود تشهد كه با اين اركان نسبت قرب مساوات نداشتند اما آنكه چه نسبت داشتند غير نسبت قرب مساوات

از طول و تقصر و آنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود ازان ساکت است و تصریح حدیث
چیزی معلوم نکرده و اما نظر بواقع و شهرت علم بدان مقرر است که آن دو رکن اطول بودند ازین ارکان و قیام
اطول بود از قعود پس انچه مصنف میگوید که این حدیث صریح است درانکه تسویه میفرمود میان قیام
قراءت و قعود تشهد در اطالت محل نظر است ولیکن صریح است درانکه تسویه میفرمود میان سایر ارکان
مذکوره در تطویل و تقصیر فافهم و بانچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام درین حدیث قیام بعد رکوع
نیست اذ لا معنی له و تخفیف و تقصیر این دو رکن که اعتدال است و جلسه بین السجدتین از محدثات امرای
بنی امیه است بجهت تکاسل ایشان در طاعت و عبادت و تهاون باحکام سنت و احداث ایشان در دین و ملت
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و ازعادات نبوی نیست به هیچ وجه در هیچ وقت والله یقول الحق
وهو یهدی السبیل * فصل فی کیفیة السجود * چون آنحضرت ﷺ بسجود رفتی دستها بر نداشتی
چنانکه نزد رفتن برکوع و هر برداشتن ازان برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت
شده و غیر ازین ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین است آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و در بعض
روایات رفع یدین نزد رفتن بسجود و هر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجدتین نیز آمده است و
لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نفی آن نیز ورود یافته اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سیوم
نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید و مقصود از آنکه مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشده آنست که در
یک رکعت درین سه موضع است و بس و انچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آنحضرت ﷺ که
برمیداشت دو دست خود را فی کل خفض و رفع در هر پستی و بلندی یعنی در هرجا که بجانب سفل میرفت
چنانکه برکوع و سجود رفتن و هرجا که بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن سهو است
از راوی که یرفع بجای یکبر نهاده است روایت صحیح اینست که کان یکبر فی کل خفض و رفع ذکر یکبر
در احادیث بسیار است بخلاف یرفع که جز در یکان و دوگان آمده و میگویند که آن بصحت نرسیده
است و چون بسجود رفتی زانوها را پیش از دستها بر زمین نهادی و بعد ازان دستها را بنهادی و بعد ازان
پیشانی و بینی به ترتیب بدین که اعضا نسبت قرب بزمین دارند اول زانو پس ازان دست پس ازان
پیشانی و بینی و درین دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن روی را خلند و نهادن
هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت است باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز سخن
رفته است بعض گویند که بینی پیشتر نهد که اقرب است بزمین و در قول وی بترتیب بدان اشارت است
بغقاصت حدیث و بیان حکمت وی و چون درباب این ترتیب ائمه حدیث اختلاف دارند محتاج شد
بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود بر خلاف آن بدانکه ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی
از حدیث وایل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ چون بسجده میرفت می نهاد

دو زانوی خود را پیش از دو دست و چون بر میخاست بر میداشت دو دست خود را پیش از دو زانو و در
روایتی از ابی داؤد آمده که گفت چون سجده میرفت می افتاد دو زانوی وی ﷺ پیش از آنکه افتد
دو کفهای وی و اگرچه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده و لیکن گفته عمل اکثر اهل علم بر این است
و زرکشی گفته که روایت کرده او را حاکم و گفته صحیح علی شرط مسلم و مذهب امام ابوحنیفه و شافعی [illegible]
همین است و مذهب امام مالک و اوزاعی نقل کرده اند وضع یدین است بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده
و شمنی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بر وی عسر بود بسبب پوشیدن موزه یا غیر آن نهد دستها را اولا
و هم ابو داؤد و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون سجده کند
یکی از شما باید که نخسپد چنانکه می خسپد شتر و باید که نهد دو دست خود را پیش از دو زانوی
خود امر کرده به نهادن دو دست پیش از دو زانو و این مذهب مالک و اوزاعی و احمد است بروایتی و اکثر علما
عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند که زانوها را پیش از دستها باید نهاد و گفته اند که حدیث وائل اثبت
واصح است و چون دو حدیث متخالف و متضاد آید چاره نبود جز آنکه اخذ بآن نمایند که اقوی و اثبت
از آنها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابو هریره که روایت میکند از حضرت
رسالت ﷺ که فرموده اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر و لیضع یدیه قبل رکبتیه فمادام و همی است از بعض
رواة چه اول حدیث که نهی است از بروک بعیر مناقض آخر است که امر است بوضع یدین پیش از رکبتین
زیرا که اگر دستها را پیشتر از زانوها نهد بروک بعیر باشد زیرا که بعیر در گاه بروک اول دستها را می نهد پس
نهی از بروک مناقض و منافی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد پس ظاهر شد که متعین است که ولیضع
تصحیف و تحریف ولیضع است پس موافق گردد با حدیث وائل بن حجر فلا خلاف و تورپشتی در شرح مصابیح
از این جواب داده و گفته است که رکبه انسان در پایهای او باشد و از چارپایهای در دستها پس چون نهد آدمی
زانوها را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گویا صورت بروک که از انسان متصور
است بوضع زانوها است پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین است پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی
عنه بود و عکس آن مامور به و نهی از بروک مخالف نباشد امر بوضع یدین قبل رکبتین را و اول حدیث منافی آخر او
نباید و این حدیث از شبهت و هم سالم ماند و معارض شد با حدیث وائل بن حجر و چون حدیث وائل اثبت
و اقوی است از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب میگوید که و آنکه
میگوید رکبه بعیر در دست است وهم و غلط و مخالف قول ائمه لغت است و در قاموس لغت که اشهر تصانیف است
میگوید الرکبة بالضم موصل ما بین اسافل اطراف الفخذ و اعالی الساق و شک نیست که فخذ و ساق در پای
باشد نه در دست و با قطع نظر از آن صواب آنست که آنحضرت ﷺ نهی میفرمود از تشبیه بحیوانات
و میگفت بروک بعیر مکنید یعنی همچنانکه بعیر در نشستن اول دستها می نهد شما نیز همچنین مکنید

بلك زانوها پيش از دستها بنهيد برخلاف آن وظاهر حديث ترمذي كه از ابي هريره آورده كه آنحضرت بطريق انكار فرمود ﷺ قصد ميكند يكي از شما پس بروك ميكند در نماز خود همچو بروك جمل همين معني دارد كه مي نهد در نشستن اول دستها را و باين تقرير احتياج برد و تخطيه آن قايل در بودن ركبه بعير در دست نيست بلك مراد آن باشد كه دستها پيش از زانوها نهيد چنانكه بعير در حالت بروك نهد كور كبتين بعير در دست او باشد و ركبتين انسان در زانوها وليكن مقصود مصنف از زد بيان واقع است كه ركبتين بعير در پا باشد نه در دست فافهم وهمچنين التفات روباه مكنيد كه عادتش نگاه كردنست به يمين وشمال واحاديث درين باب آمده وذكر آن بيايد انشاء الله تعالى وهمچنين افتراش سبع كه كسترانيدن ذراعين است بر زمين ودر بعض روايات افتراس بسين مهمله نيز واقع شده كه افتراش بمعجمه مثل مثل او ست واقعاي كلب كه عادت نشستن شك است سرينها را بر زمين نهد ودستها را استاده كند چنانكه در مسند احمد از ابي هريره آمده كه كفت نهي ميكرد مرا رسول خدا ﷺ از سه چيز در نماز از نقر مثل نقر خروس واقعا مثل اقعاي كلب والتفات مثل التفات الثعلب ومروي است از امير المومنين علي رضه كه كفت كفت مرا رسول خدا ﷺ ياعلي من دوست ميدارم مر ترا انچه دوست ميدارم مر خود را ومكروه ميدارم ترا انچه مكروه ميدارم مر خود را اقعا مكن در ميان سجدتين رواه الترمذي في جامعه غايت آنكه اقعاء كلب به نصب يدين باشد ودر آدمي بنصب ركبتين كذا في بعض الشروح وترمذي بعد از عقد باب در كراهت اقعاد رسجود وايراد حديث علي رضه وتضعيف بعض رواة وي بابي در ذكر در رخصت اقعا نيز آورده وحديثي از ابن عباس روايت كرده است كه كفت آن سنت پيغمبر شما است ﷺ وكفته كه بعض اهل علم از اصحاب پيغمبر ﷺ باكي نميدارند در اقعا واين قول بعض اهل مكه است از اهل فقه وعلم اكثر اهل علم مكروه پندارند اقعا را ميان سجدتين انتهي وابن الهمام كفته كه بيهقي روايت كرده از ابن عمرو ابن الزبير كه ايشان اقعا ميكردند وكفته كه اقعا بردونوع است يكي مستحب است كه به نهد سرينها را بر پاشنها وزانوها را بر زمين ومروي از عبادله اينست ومنهي آنست كه به نهد سرينها را وهردو دست را بر زمين وايستاده كند ساقين را ولقر غراب يعني نول زدن زاغ كنايه از ترك تعديل واطمينان در سجدتين است ودر بعض احاديث نقر خروس آمده چنانكه كفتيم ورفع يدين در كاه سلام باز دادن همچو اذناب اسپان شموس كه مانع آيند از سواري ددن وسركشي كنند نزد سواري ودمها را بجنبانند في القاموس شمس الفرس شموسا وشماسا فهو شامس وشموس منع ظهره ميكفت از اين مجموع مذكورات محترز و مجتنب باشيد بدانكه مصنف نهي از رفع يدين مثل اذناب اسپان شموس را حمل كرد بر برداشتن دستها نزد سلام واشارت كردن بدان چنانچه بعض محدثان ديكر همبرين رفته اند وظاهر از تشبيه باذناب اسپان شموس نيز همين است وبعضي اين را حمل كنند بر نهي از رفع يدين در صلوة در غير حالت تكبير احرام چنانكه

مذهب حنفی است و اصل الحدیث در صحیح مسلم است از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره گفت بیرون آمد
بر ما رسول خدا ﷺ پس گفت چه شد مرا که می بینم شما را یعنی عجب دارم که رمیده از بلند دستهای خود را
گویا دمهای اسپان شموس است ساکت باشید در نماز و عبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که
میگفت بودیم ما چون میکردیم نماز را خلف پیغمبر ﷺ میگفتیم السلام علیکم السلام علیکم واشارت کرد جابر
برای بودن برداشتن دستها بدست خود بدو جانب و گفت گفت آنحضرت ﷺ چه شد است این جماعه را که
میکرد اند دستهای خود را گویا اذناب اسپان شموس است بس است یکی از شما را که نهد دست خود را
بر ران خود پستر سلام دهد مر برادران خود را از ایشانیکه بر یمین او بود و بر شمال او وازین حدیث معلوم شود که
محمل حدیث برای است که مصنف کرد وبعض گفته اند که ظاهر آنست که حدیث تمیم بن طرفه و حدیث
عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحده است زیرا که رافع یدان در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکت باش
در نماز چه وی بدین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رفع یدین در غیر حالت احرام بود و
حدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم ومصنف جواب دیگر میدهد از معارضهٔ حدیث ابی هریره
با حدیث وائل ابن حجر در نهادن زانوها پیش از دستها و ترجیح میکند حدیث وائل را بآنکه حدیث ابی هریره
مضطرب است زیرا که در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغامبر ﷺ فرموده اذا سجد احدکم چون سجده کند
یکی از شما فلیبدأ برکبتیه پس کرده اند که به نهادن دو زانو بر زمین ولا یبرک بروک الجمل و نه نشیند مثل
نشستن شتر که دستها را پیش از زانوها نهد و این روایت موید و معاضد حدیث وائل بن حجر است
و در صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث وائل بن حجر آمده که کان رسول الله ﷺ اذا سجد بدأ برکبتیه
قبل یدیه و در روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه والبیهقی فی السنن وضعفه کذا فی جمع
الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده قبل
الرکبتین پیش از زانوها مرا پس امر کرده شدیم بعد از آن بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو
پیش از دو دست واین دلالت دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود ولیکن منسوخ شد و روایت
دیگر ابی هریره نیز مبنی بر نسخ است والا لازم آید تکرار نسخ ولا دلیل علیه وبعضی از شراح مصابیح منع
کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس مامور شدیم بچنین بر نسخ از جهت
احتمال آنکه شاید اول نه امر و بطریق عادت بوده باشد نعم اگر گوید مامور بودیم بچنین پس نهی
کرده شدیم از آن یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحا نقلا و بیشتر علما بر آنند یعنی
بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین واین نیز نوعی اشارت است به تقویت و ترجیح حدیث وائل وانچه
موافق اوست الا امام مالک واوزاعی که مذهب ایشان وضع یدین است پیش از رکبتین والا امام احمد
در روایتی ومذهب مشهور وی موافق اکثر علما است والا طایفه از ائمهٔ حدیث که ایشان نیز بوضع

یدین پیش از رکبتین رفته اند عملا بحدیث ابی هریره و پیغمبر ﷺ برکور یعنی برد و رعمامه مرکز
سجده نکرده و رهدایه گفته که اگر سجده برکور عمامه کند جائزاست و هیچ ذکر کراهت نکرده و آن را
در باب مکروهات نیز نشمرده و گفته که آنحضرت ﷺ سجده کرده است برکور عمامهٔ خود و شمنی آنرا در مکروهات
آورده و گفته ولیکن مانع نماز نیست زیراکه اگر برانچه از دستار جدا شده و کشاده گشته است سجده کند
جائز بود باتفاق پس باین قیاس اگر برانچه متصل است بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ
ابوالقاسم در کتاب فوائد از ابن عمر رض آورده که گفت سجده میکرد آنحضرت برکور عمامهٔ خود
و گفته اگر این حدیث صحیح است پس وقوع آن از حضرت ﷺ نزد ضرورت خواهد بود چه صدور فعل
مکروه از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابونعیم در حلیه از روایت ابراهیم بن ادهم
از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباس رض آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا ﷺ برکور
عمامهٔ خود و طبرانی در اوسط از عبدالله بن ابی اوفی رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را
ﷺ که سجده میکرد برکور عمامهٔ خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابر رض
و بیهقی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی از اصحاب بر عمامهٔ خود و بخاری در
صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث
ابن عمر راکه شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب باسندش آورده ولیکن از تجنیس آورده که گفت مکروه
است والله اعلم تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جائزاست و حضرت رسول ﷺ و صحابه رض آنرا میکردند
بجهت گرمی و سردی زمین و احادیث صحیحه درین باب در کتب سته آمده و احمد و اسحق و ابو یعلی و طبرانی
و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند والبته حضرت رسول ﷺ نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین
و جبین مبارکش حایل نبودی و دیگران را نیز بدان امر استحبابا فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک
رواه الترمذی عن ام سلمه و در حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی در نهادن
جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری آورده اند که
یکشبی باران باریده بود چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید پس دیده چشم من رسول خدا را
ﷺ که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود و آنحضرت ﷺ در ان شب شب قدر را در خواب دیده
بود و دیده خود راکه سجده میکند در آب و گل و صباحش اینواقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم
رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست آمدی قول وی که گفت
و گاه بر سجادهٔ حصیر از سعف یعنی برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری
از انس آمده که روزی آنحضرت بخانهٔ ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانهٔ ما بود و نماز
کرد بر ان و اقتدا کردم من و یتیمی که در خانهٔ ما بود و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجادهٔ صغیر

از برکت عمر ما را اگر سجده‌ای آن حضرت ﷺ را الهی بیرون فرمود رحمانه بود که گاهی بران نماز میکرد چنانکه این
نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور است و گاه بر پوست دباغت کرده سجده میکرد و چون
سجده کردی پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را بمبالغه بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از
روایت مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی از عباس بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
ﷺ که گفت چون سجده میکند بنده سجده میکنند با وی هفت عضو روی و دو کف دست و دو زانو
و دو قدم وی و از حدیث ابن عباس نیز از روایت کتب ستة الا موطا آورده که امر کرده شد پیغمبر خدا
ﷺ که سجده کنیم بر هفت عضو ولیکن بجای روی جبهه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود
آنحضرت ﷺ امر کرده شدم ما که سجده کنیم بر هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در روایتی
آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جبهه را و اشارت کرد بدست مبارک بر بینی مبارک بعد از آن فرمود
الیدین و الرکبتین و اطراف القدمین و از ابی داود و نسائی از ابی سعید خدری آورده‌اند که دیده شد
آنحضرت ﷺ که بر جبهه و بینی مبارک وی اثر گل بود بجهت سجده که کرده بود در نماز و گفته‌اند این حدیث
پاره است از حدیثی که بخاری و مسلم و موطا در ذکر لیلة القدر آورده‌اند و در حدیث ابی داود و نسائی
و ترمذی آمده که چون سجده میکرد آنحضرت ﷺ می‌نهاد انف و جبهه را و در روایت ابی یعلی و طبرانی
آمده که پیغمبر خدا ﷺ می‌نهاد انف را بر زمین با جبهه و در صحیح بخاری از حدیث ابی حمید ساعدی آمده که
پیغمبر سجده کرد و محکم کرد انف را و جبهه را بر زمین و بالجمله معلوم شد که سجده بر جبهه و انف بود معا
و نیز معلوم شد که این هر دو یک عضو اند از اعضای سبعه در حقیقت عضو همان وجه است و جبهه و انف
هر دو جزو وی که سجده بر وجه با آنها است و ترمذی گوید عمل نزد اهل علم بر آنست که سجده کند
بر جبهه و انف هر دو و اگر بر جبهه تنها کند بی انف قومی از اهل علم گویند کفایت است و اکثر بر آنند
که کفایت نکند و جائز نیست انتهی و در بعض احادیث بر اقتصار بر جبهه تشدید نیز واقع شد و مذهب حنفیه
آنست که اولی و افضل سجده بجبهه و انف بود اما اگر اقتصار بیکی از این دو کند نیز جائز است پس اگر بجبهه کند تنها
جائز است نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه جمیعا در روایتی بی کراهت و در روایتی بکراهت و اگر بانف کند
تنها جائز نیست نزد صاحبیه و از ابو حنیفه نیز همچنین روایت کرده‌اند و بروایتی از وی جائز بود ولیکن مکروه
دلیلش آنست که آنچه مشهور است در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین
و نهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه و انف بجهت بلندی آنها مانع اند از آن پس مامور به نهادن جزوی از
وجه باشد و وجه چند جزو دارد جبهه و انف و خدین و ذقن و وضع خدین و ذقن جائز نباشد از جهت تعیین شارع
جبهه و انف را و نیز وضع خدین بی انحراف از قبله نباشد و وضع ذقن بر طرف علامت تعظیم نبود پس متعین
شد جبهه و انف اگر هر دو کند بی شک اولی و افضل باشد و اگر بجبهه تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر او

در احادیث استدلال را اگر بالف تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وی جزو وجه واما
وضع یدین و رکبتین نزد حنفیه سنت است از جهت تحقق سجود بی آن ومراد با مر شامل وجوب وندب است
که طلب باشد و مختار فقیه ابي الليث آنست که مصلي چون نه نهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند ولهذا ارد
کرده امت روایت عدم وجوب طهارت مکان رکبتین را در نماز و مقتضلی این افتراض است کذا فی شرح ابن
الهمام واما وضع قدمین قدوری گفته است که فرض است در سجود کذا فی الهدایة زیرا که سجود با رفع قدمین اشبه
است بلاعب نه تعظیم واجلال وکفایت میکند وضع اصبع واحده واگر یک قدم به نهد ودیگر را بردارد جائز است
با کراهت کذا في شرح ابن الهمام وآنحضرت ﷺ در وقت سجده دستها از پهلو باز کردی چنانچه در حدیث
بخاري ومسلم آمده که بود پیغمبر خدا ﷺ چون سجده میکرد کشاده میداشت دو دست خود را تا آنکه ظاهر
میشد بیاض ابطین وی ﷺ وبازوها او شکم را از رانها نیز دور داشتي و بحدلي فرجه کذاشتی که بزغاله
اگر خواستی از میان آن درگذشتی چنانکه در حدیث ابی داؤد ومسلم وحاکم وطبرانی
آمده است وکفهای دست را برابر دوشها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده
که وضع کفیه حذاء منکبیه ودر حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا می نهاد
پیغمبر خدا ﷺ روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود وظاهر این حدیث
نهادن کفهای دست است برابر گوشها چنانچه مذهب حنفي است ولهذا ترمذی بعد از ذکر این حدیث
گفته است که همین است مختار نزد اهل علم که دو دست نزد یک گوش باید ودر بعض حواشي
شرح وقایه مذکور است که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین است حذاء
انها واین جمع میشود ببودن کفین حذاء منکبین کما لا یخفی ومی فرمود آنحضرت ﷺ
برای تعلیم سجده بمردان واذا سجدت وقتی که سجده کنی فضع کفیک پس بنه مرد و کف دست خود را
بر زمین وارفع مرفقیک و بردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد وانگشتان را در حالت رکوع کشاده
داشتي و زانوها را بآن محکم گرفتي و در سجود فراهم آوردي ودر سجود سبحان ربي الاعلی گفتي سه بار
ودیگران را نیز بآن یعنی بگفتن سبحان ربي الاعلی سه بار فرمودي شرح ابن در بیان رکوع کذشت وبعد
ازان گفتي سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفرلي سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبحانك وبحمدك
لا اله الا انت اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي ثناء عليك
انت كما اثنيت على نفسك اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره وشق
سمعه وبصره تبارك الله احسن الخالقين اللهم اغفرلي ذنبي كله دقه وجله اوله وآخره علانيته وسره
اللهم اغفرلي خطيئتي وجهلي واسرافي في امري وما انت اعلم به مني اللهم اغفرلي جدي وهزلي وخطائي
وعمدي وكل ذلك عندي اللهم اغفرلي ما قدمت وما اخرت وما سررت وما اعلنت انت الهي لا اله الا انت

وگاه مکتفی بالی دعای مذکور یا بی آن اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وعن یمینی نورا
وعن شمالی نورا وامامی نورا وخلفی نورا وفوقی نورا وتحتی نورا واجعل لی نورا وآنحضرت ﷺ تاکید فرمودی
در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود ومی فرمود که سزاوار است که دعای ساجدان مستجاب شود این
مضمون حدیثی است که مسلم وابی داؤد ونسائی از ابن عباس رضه آورده اند که آنحضرت ﷺ در
مرض موت روزی پرده برداشت وبیرون آمد ومردم صفها راست کرده خلف ابوبکر رضی الله عنه در
نماز ایستاده بودند فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رؤیای صالحه که ببیند او را
مسلمانی یا نموده شود بدیگری برای وی دانا وآگاه باشید که من نهی کرده شده ام از آنکه بخوانم قرآن
را در رکوع وسجود اما رکوع پس تعظیم کنید در وی پروردگار خود را تعالی شانه واما سجود پس اجتهاد
کنید در دعا زیرا که سزاوار است که استجابت کرده شود شما را وترغیب بر دعا در سجود در احادیث بسیار
واقع شده ودعا چنانچه معلوم شد مرخدا را جل وعلا وآن بر دو نوع است دعای ثنا وتحمید وتکبیر و
تقدیس که بخواند بنده مر پروردگار را بحمد وثنا وستایش کند درگاه عزت او را بتعالی امره وعظم شانه
ودعای طلب وسؤال که بخواند مر او را بطلب حوائج ومقاصد از درگاه رحمت ونوال وی جل جلاله وعم
نواله وگفته اند که مدح وثنا در حضرت کریم در حقیقت سؤال وطلب است ومن شغله ذکری عن
مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بوجه اتم واکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی باشد
وفرقی نبود مگر بقصد وملاحظه وتضمین وتصریح ودعائی که امر فرمود آنحضرت ﷺ بتکثیر آن در
سجود متناول هر دو نوع است چه اذکار وادعیه که مروی ومأثور است درین باب شامل هر دو نوع است واز اینجا
ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند واز صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و
حقیقت جامعیت آنست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد ودر فرایض اقتصار بر تسبیحات کند
والله اعلم وچون درینجا مظنه سؤال آمد که گویند بسیار دعا کردیم واثر اجابت آن بظهور نرسید این
چیست در جواب آن میفرمایند واستجابت هم بر دو نوع است یکی استجابت دعای طالب تا آنکه مطلوب
ومقصود ومسئول او را بعینه مبذول دارد وحاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه بدعای او را ثوابی
مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امرش متردد
است میان یکی از سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را در آخرت یا کفارت
کند گناهان او را بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند باثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند
رواه الترمذی عن ابی هریرة ودر بعض روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا در گردانند بلای را از وی
مانند آنچه طلب کرده وبهر دو وجه که اعطای مسئول ومقابله ثواب است بلکه بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب
است یا گردانیدن بلا مستمر شده است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعوة الداع اذا دعان اجابت میکنم

دعای دعا کننده را چون بخواند مراد اگرچه در مقام عرف از دعا سؤال و طلب و از اجابت اعطای مسئول و مطلوب مفهوم اند ولیکن صحیح آنست که شامل هر دو نوع است که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله تسلیة المصاب لنیل الاجر والثواب بتفصیل مشرح ساخته ایم تحقیق این را از انجا طلب باید نمود والله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف تقریب ساخت بیان اختلاف علماء را بتفضیل یکی بر دیگری و برای آن فصلی علیحده عقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب را بطریق تمهید و مقدمه ذکر کرد و الا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد از این بچند فصل بیان خواهد کرد پس گفت **فصل تطویل الصلوة باللیل و تخفیفها بالنهار** آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه در یک رکعت نماز شب این سه سوره سورة البقرة و سورة آل عمران و سورة نسا خواندی چنانچه در بیان قیام لیل معلوم گردد انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب زیاده بر یازده یا سیزده نبودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل بیاید و از ینجا که ثابت شد تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر است در افضلیت قیام و از جای دیگر دلیل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شده است علما خلاف کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی ازین دو افضل است طایفهٔ از علما میگویند قیام افضل است پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از ان روکه در قیام معنی خدمت و مشقت وابسته دکی بطاعت بیشتر است ولهذا پیغمبر صلی الله علیه وسلم در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا تکثیر در سجود کردی به تکثیر رکعات با تخفیف در قیام و آنکه در حدیث نماز شب که در وی تطویل قیام کرد واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند قومه احیانا بود و آن را تاویلی است مشهور که سابقا مذکور شد در دیگر وجه افضلیت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع است یعنی قرآن عظیم افضل اذکار است که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام است افضل ارکان باشد بجهت اشتمال او بر افضل اذکار و باین توجیه افضلیت او ذاتیه نباشد و وجه اول افضلیت لذاته اثبات کند و مراد بارکان ماسوای قرات است و مقصود اثبات افضلیت قیام است از سجود و خود افضلیت قیام از جهت افضلیت قراءت آمد پس افضلیت وی از ان چه ضرورت دارد و مدلی ظاهر و وجه دیگر برای افضلیت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده وارد است که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت درینجا قیام است پس ثابت شود که قیام افضل ارکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة والسکوت والدعاء والقیام فی الصلوة و اراده این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه متعین است و فی النهایه للجزری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات طول القیام و طایفهٔ از علما میگویند سجود افضل است از ان روکه در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده وارد است اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی است که وی ساجد است و در آخر حدیث آمده فاکثروا الدعاء

یعنی پس بسیار کنید در سجود دعا را چنانکه گذشت و کلام در فضیلت بالا بر و شریف‌تر بود مر بنده را از قرب پروردگار تعالی
شانه پس سجده افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بیشتر ولکن چون تطویل
وی در تنها بر تمام در شرع معهود نیست لابد تکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرموده ما من عبد
[illegible] یسجد لله سجدة که سجده کند برای خدا سجده کردنی الا رفعه الله مگر آنکه بلند گرداند
خدا تعالی او را بهٓ درجة بآن سجده درجه را و حط بها خطیئة و کم کند بآن سجده گناهی را و در مشکوة
این حدیث را روایت از مسلم از معدان بن طلحه آورده باین لفظ که گفت ملاقات کردم ثوبان مولی رسول الله ﷺ را پس گفتم
خبر ده مرا بعملی که عمل کنم آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد ثوبان پس سوال کردم او را دوم بار پس
سکوت کرد پس سوال کردم سیوم بار پس گفت پرسیدم من از آنچه که تو پرسیدی مرا رسول خدا ﷺ فرمود
لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو سجده نکنی مر خدای را سجده مگر آنکه بلند گرداند برای تو بآن سجده درجه را
و کم کند بدان خطیئه را گفت معدان پس ملاقات کردم ابا الدردا را و پرسیدم او را پس گفت مرا
مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل
صفه مات سنه ثلث وستین روایت کرده که وی شبها از روی نعمتی و امید انعامی از آنحضرت ﷺ
تهیه آب وضوی وی و حاجتهای دیگر از لباس وغیره قیام نمودی وقتی آنحضرت ﷺ را بر وی چشم عنایتی
بارشد و فرمود بخواه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرافقت حضرت تو آرزو دارم فرمود
چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم است آسان نتوان یافت و آن را قابلیتی عظیم باید گفت
همین است مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنّی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربیعه در
تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و مستاهل آن شو
و کاری بکن که شایستهٔ این مرتبهٔ عظیم شوی چنانچه مریض چون بگفتهٔ طبیب رود علاج وی کارگر افتد اگرچه
شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امتثال امر وی مریض را شرط است پس آنحضرت ﷺ کثرت سجود را سبب
امداد و اعانت این چنین مطلب عالی که مرافقت او ست در جنت ساخت تا از این چه فضیلت باشد
دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید نازل شده سورهٔ اقرأ بود
و ختم آن سوره بسجود است و امر بسجود در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است در طلب
و اتمام آن و بوجه سر تقلید نیز تمام شود که نزول آخر سورهٔ اقرأ نیز اول بود و تحقیق آنست که
آنچه اول نازل شده از آن سوره تا مالم یعلم است مگر استدلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات
قرآنی آن را متصل باول منزل ساخته اند پس بدین جهت تاکید و مبالغه خواهد بود دلیل بر وی مگر آنکه میان
سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سائر ارکان که قیام نیز با آنها است اگرچه صورت
قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت بر امتثال اوامر دارد ولیکن گویا مقدمه و توطیه سجود است

واصل مقصود همين است وسجود سر بندگی است وعمده وزبده او است زيرا که حقيقت بندگی غايت خضوع وذلت است وذلت در سجود زياده واظهر است چون مقصود اثبات وتاکيد مطلب است شيخ بتکرار واستدراک در کلام باکي نداشت وطائفهٔ از علما محاکمه بين الفريقين نموده وتوفيق وتطبيق قولين قصد کرده گويند در نماز شب طول قيام افضل ودر نماز روز کثرت رکوع وسجود افضل از آن روکه فعل آنحضرت ﷺ اينچنين بود ونيز عبادت شب بجهت آنکه در روي قيام است از بسمر خواب بقيام تخصيص شده وبوي تعبير يافته قال الله تعالی قم الليل قيام کن در شب يعني نماز کن در وي بلکه بي آنکه قيام از منام بود نماز شب تعبير بقيام يافته چنانکه ميگويند وقال رسول الله ﷺ من قام رمضان کسی که بايستد براي نماز شبهاي رمضان ايمانا بجهت ايماني که بخدا ورسول خدا واحکام وي دارد واحتسابا وبجهت طلب اجر واميد ثواب غفرله ما تقدم من ذنبه آمرزيده شود ورا آنچه کرده شده است از گناهان وي وبعضي از علما گويند که اين دو رکن يعني قيام وسجده در فضل مساويست وهر کدام بوجهي فاضل است وبوجهي مفضول واز ارکان ديگر سواي قراءة هر دو افضل فضيلت قيام بقرأت قرآن است وفضيلت سجود بهيأت تذلل وخشوع غايت ما في الباب آنکه فضيلت قيام لغيره است وفضيلت سجود لذاته پس حاصل آنکه ذکر قيام که در قرآن مجيد است افضل از ذکر سجود که تسبيحات است وادعيه وهيأت سجود افضل از هيأت قيام فصل

في کيفية الاعتدال من السجود چون آنحضرت ﷺ از سجود اول فارغ شدي سر از سجده برآوردي مقداري که در سجود بودي در ميان سجدتين بنشستي اين معنی در آنست که گذشت که رکوع آنحضرت ﷺ وسر برداشتن از رکوع وسجده وجلسه بين السجدتين در مقدار برابر بودي وادنی آن اقامت صلب است که جزآن بحکم حديث کفايت نکند وحکم وي از وجوب وسنيت نزد علما معلوم شد وکيفيت اين جلوس چنانکه زرکشي در حديث صحيح از عائشه رض آورده آنست که پاي چپ را بگستراندي وبروي بنشستي وپاي راست را ايستاده کردي چنانچه نزد حنفيه است در مطلق قعود ودر حديث ابي حميد نيز اينچنين آمده وبعد از آن يعني بعد از نشستن بين السجدتين گفتي رب اغفرلي رب اغفرلي ظاهر کلام بعض علما چنانچه ظاهر لفظ حديث است آنست که مراد تکرار اوست دوبار وبعض گويند مراد مطلق تکرار است که در ذکر اکتفا باقل مراتب آن کرده وبيشك انچه که در نماز تهجد واقع شده وکان يقعد بين السجدتين نحوا من سجوده تکرار آن بيشتر واقع شده باشد با ادعيهٔ ديگر وبعضي گويند اين رب اغفرلي را حکم تسبيح رکوع وسجود است که ادني جواز يکبار وادني کمال سه بار تا ده بار تا بسر حد خوف سهو چنانکه گذشت وما في دعا اين را نيز ضم کردي که اللهم اغفرلي وارحمني واجبرني واهدني وارزقني اگر تسبيح سجود سه بار بتأني باشد جواندن اين قدر زمان برابر تواند بود واگر زياده فرض کنند خواندن اين دعا بتأني وخشوع وتکرار بود بآن نيز جمع ميشود کما لا يخفي وگاهي در مابين السجدتين چندان درنگ کردي که صحابه را گمان افتادي که مگر آنحضرت را ﷺ فراموشي از نماز

دارم آنکه این مجمل اول است یا ثانی دست داده است چنانکه در سر برداشتن از رکوع نیز گاهی
مجمل کردن و این در بالا گذشته است اعاده در تفصیل مناسب مقام است و بعد از سجدهٔ دوم بر
خاستن بقیام تا بر زمین نه نشینی و این جلسه را جلسهٔ استراحت گویند و کیفیت جلسهٔ استراحت
چنانکه زرکشی گفته آنست که بنشیند بر دو سرین و الیتین و مساس کند با انامل زمین را و به نهد مرد دست
را در زمین در وضع خمیر کننده وقت برخاستن و برین حمل کرده شده است قول ابن عباس عجن راقعا علی
القدمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه وسلم چنانچه گذشت و آمدی نقل کرده اند که
بنشیند بر قدمین و الصاق نکند الیتین را بارض و گفته که اختلاف کرده اند اصحاب ما درین و قاضی گفته
که احتمال دارد که بنشیند مفترشا چنانکه در حدیث آمده است و نزد ما نقل نیز اختلاف است فقها را در حکم
این جلسه بعضی از فقها این جلسه را که در احادیث ذکر آن آمده است حمل بر سنت کرده اند چنانکه
شافعی میگوید سنت آنست که بعد از سجدهٔ دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد
و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت علت و حاجت بود بجهت کبر سن و غیر آن
و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین است و ایشان میگویند که سنت نیست پس
بر معمول که گویند که این جلسه از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج به نشستن نباشد در حق وی سنت
نباشد و تمسک امام شافعی بحدیثی است که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک بن الحویرث روایت کرده اند که وی دید
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم چون میبود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین برنمیخاست
و گفت ترمذی حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بر وی است نزد اهل علم و بهمین قائلند
بعضی از اصحاب ما و ترمذی حدیثی دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بر
میخاست در نماز بر صدور قدمین و در جامع میگوید که بر حدیث ابو هریره عمل است نزد اهل علم
و اختیار کرده اند که مصلی باید که برخیزد در نماز بر صدور قدمین خود یعنی بی آنکه بنشیند
ولیکن بعضی از رواة این حدیث را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی
که گفته عمل بر این است نزد اهل علم تقاضا میکند قوت اصل آنرا و ضعف در خصوص این طریق است که او ذکر
کرده و واقع همچنین است انتهی و مؤید این است آنچه شیخ آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش
روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وسلم چون برمی داشتند سر خود را از سجدهٔ دوم در رکعت
اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه بودند بی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر
نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس
آورده که ایشان چنین میکردند و بیهقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بودند
از حضرت صلی الله علیه وسلم و صحبت تر بودند در اتباع آنحضرت و ملازم تر مر صحبت شریف او را و از مالک ابن

الحويرث پس واجب است نقل يم آن وبنابر اين بود عمل بروي نزد اهل علم چنانچه ترمذي گفته است
وابوداؤد از ابن عمر آورده که گفت که نهي کرد رسول الله ﷺ که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وقتي که برخيزد
ود رحديث وايل آمده که چون بر ميخاست اعتماد ميکرد بر فخذين وتوفيق بين الاحاديث اولى است
پس حمل کرده شود حديث مالك بن الحويرث را بر حالت کبر سن وضعف ولهذا در روايت
ابي داؤد آمده که آنحضرت ﷺ باصحابه ميفرمود مبادرت وپيشي نکنيد مرا در رکوع وسجود زيرا که من
چون سبقت کنم شمارا در رکوع در ميبابيد مرا در سجود زيرا که من مسن وضعيف شده ام انتهي وزرکشي
ميگويد که ابن المنذر از ابن عباس نيز همچنين آورده است وامام احمد گفته است که اکثر احاديث
بر اينست وابو الزناد گويد همين است سنت وگفته اند که حديث مالك بن الحويرث محمول است بر حالت کبر
آنحضرت ﷺ وشمني از فتاواى ظهيريه نقل کرده است که شمس الائمه حلوائي گفته است خلاف در
افضليت است نه در اصل جواز حتي اگر يکي عمل کند بآن نوع که مذهب ماست لاباس به است نزد شافعي
واگر عمل کند چنانکه مذهب شافعي است لاباس به است نزد ما بدانکه انچه اينجا مذکور شد خلاف در جلسهٔ
استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذين کند يا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل
بجلسهٔ استراحت اعتماد بر ارض است چنانکه معلوم شد ونزد امام ابوحنيفه وامام احمد هر دو دست
را بر رکبتين بنهد ومعتمد بر رکبتين برخيزد از جهت حديثي که ابوداؤد از وايل بن حجر
آورده که گفت ديدم پيغمبر خدا را ﷺ که بر ميخاست بر رکبتين واعتماد ميکرد بر فخذين
وهم ابوداؤد از ابن عمر آورده که حضرت ﷺ نهي کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست خود وبرخيزد
وذکر الحديثين الزرکشي في شرح کتاب الخرقي ونزد امام مالك جلسهٔ استراحت نيست اما وقت
برخاستن اعتماد بر زمين کند ونزد ما نيز بحکم ضرورت وزيادهٔ مشقت نزد کبر سن جائز باشد
وصاحب هدايه نهوض بر صدور قدمين را که در حديث واقع شده است دليل هر دو مطلب که نفي جلسهٔ
استراحت واثبات قيام باعتماد بر رکبتين است ساخته ولا يخلو عن خفاء ونيز اعتماد بر رکبتين را بصريح
ذکر نکرده وبهمين ذکر نهوض بر قدميه اکتفا نموده ودر بعض کتب حنفيه هر دو بصريح مذکور شده ودر
احاديث نيز تصريح يافته کما ذکرنا فليتدبر وچون بعد فراغ از سجدهٔ دوم براي رکعت دوم برخاستي بي توقف
شروع در قراءت کردي وسکتهٔ که در رکعت اولي براي ثنا وتوجيه ميفرمود در ساير رکعات نفرمودي و
نزد امام ابوحنيفه تعوذ نيز جز در رکعت اولي نبود وبروايتي از امام احمد نيز همچنين است چه تعوذ در
اول قراءت بود وبس وقراءت صلوة اگرچه متفرق است حکم يك قراءت دارد وچون بيان کرد فرق ميان
رکعت اولي وساير رکعات بوجود سکته وعدم آن خواست که فرقهاي ديگر بيان کند پس گفت ورکعت دوم
وسيوم وچهارم مانند رکعت اولي گذاردي درهمه چيز الا در چهار چيز در سکته ودر دعاي استفتاح

بتطويل الجامد بحمد الله آن در مواضع خود مذكور است سخن از علمائي مذهب بياريم تا عامه را سود مند
افتد شمني گويد امام ابو يوسف در امالی ذكر كرده كه قبض كند خنصر و انگشتي را كه متصل است بدان
وحلقه كند وسطى وابهام را واشارت كند بسبابه وامام محمد گفته كه رسول خدا ﷺ اشارت ميكرد وانچه
آنحضرت كرده ما نيز كنيم وگفت همين است قول ابي حنيفه وهم شمني از ظهيريه آورده است كه چون شروع
كرد مصلي در تشهد پس رسيد بقول اشهد ان لا اله الا الله ايا اشارت كند بسبابه يمني اختلاف كرده اند
مشايخ دران بعضي گفته كه نيز اشارت محكي از فقيه ابو جعفر آنست كه قبض كند خنصر و بنصر را و
تحليق كند وسطي را با ابهام واشارت كند بسبابه ودر منية المفتي گفته كه مكروه است اشارت انتهى ودر
حواشي هدايه از كفايه منقول است كه در محيط گفته است كه بعضي گفته اند رفع سبابه يمني در تشهد از
سنن است نزد ابو حنيفه ومحمد رحمهما الله وهمچنين مرويست از ابو يوسف وعلامه نجم الدين زاهد گفته
كه چون متفق است روايات از اصحاب ما جميعا در بودن اشارت سنت واز كوفيان ومدنيان همچنين آمده وكثير
است اخبار وآثار دران لا جرم عمل بدان اولی باشد انتهى وشارح وقايه ميگويد كه عقد واشارت از اصحاب ما آمده
است انتهى وخالي از غرابتي نبود انچه در هدايه در باب بسط اصابع ونفي عقد ميگويد كه آن مرويست در
حديث وائل بن حجر وحال آنكه ابو داود ونسائي ودارمي وابو يعلي وعبد الرزاق بروايات
متعدده از وائل اشارت با تحليق ابهام ووسطي روايت كرده اند والله اعلم وشيخ امام عالم
عامل اجل علي متقي رحمة الله عليه درين باب رساله جمع كرده وروايات فقهيه از مذهب حنفي
بااختلافاتي كه دران است ذكر كرده واحاديث صحيحه آورده جانب اشارت را راجح ساخته است
وفرموده كه مشايخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهدين وقت تهليل جماعه از ايشان برانند
كه اشارت بكند ودر منيه وواقعات وتجنيس ومختار النوازل وظهيريه وولوالجي وفتاوي كبري گفته اند
كه فتوي بر عدم اشارت است ودر خلاصه وخزانة المفتين گفته كه مختار همين است ودر كبرى گفته كه
ظاهر روايت همين است وتعليل كرده اند اين جماعه در نفي آن كه در نماز بنا بر سكون است وبدان احتياج
نيست پس ترك آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سكينه ووقار است ودرين فعل موافقت روافض است پس
اولی ترك آن باشد تحقيقا للمخالفة وجماعه ديگر گفته اند كه آن مستحب است يا حسن است يا سنت است و
مانند آن از الفاظي كه دلالت بر ثبوت ورجحان دارد وهمين است مروي از ائمه ثلاثه ما وهمين است مذهب شافعي و
مالك واحمد وغير ايشان از ائمه اعصار وامصار وباين وارد شده است صحاح اخبار وآثار وبه تحقيق تنصيص
كرده اند بدان مشايخ متقدمين ومتاخرين وشيخ محقق ابن الهمام در شرح هدايه گفته كه مروي از محمد در
كيفيت اشارت آنست كه قبض كند خنصر وانگشتي را كه متصل بدوست وتحليق كند وسطي وابهام را وايستاده
كند مسبحه را ومروي از ابي يوسف در امالی نيز همچنين است واين فرع تصحيح اشارت است واز بسياري از

مشایخ آمده که اشارت نکند و اختلاف روایت و درایت است چه مرویست از محمد که آن کیفیت اشارت قول ابی حنیفه است و مکروه است که اشارت کند بمسبحتین و همچنین منقول است از حلوانی که ایستاده کند انگشت را نزد لا اله و بنهد نزد الا الله تا رفع بنفی باشد و وضع باثبات انتهی و شمنی گفته است که تنصیص کرده محمد برین یعنی اشارت مسبحه در کتاب المشیخه و روایت کرده درین حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم که میکرد آن را پس گفت ما نیز میکنیم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کرد و اخذ میکنیم بفعل وی و اینست قول ابی حنیفه و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله احسن است و روایت کرد آن را از ابی یوسف در املای ابن امیر حاج در شرح منیه و زاهدی گفته که متفق است روایت از اصحاب ثلثه ما جمیعا که آن سنت است و همچنین از مدنیین و کوفیین و کثیر است در آن اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل کرد مروجی از صاحب حاوی و منیة المفتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عقد کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی و ابهام را همین است که ذکر کرده است امام محمد در موطا و گفته است که اینقول ابی حنیفه است و در مختار النوازل که تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن است و در فتاوی مذکور است که اشارتی نیست در نماز مگر نزد شهادت در تشهد و آن حسن است و در بعض شروح نقایه مذکور است که مروی از جمیع اصحاب ما آنست که سنت است و در تحفه گفته است که اشارت مستحب است زیرا الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند بر داشتن سبابه سنت در تشهد از جمله سنن است نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که برندارد و همچنین روایت کرده شده است از ابی یوسف انتهی و فرموده است که مغرور نگردانند ترا قول او در ظاهر اصول و ظاهر روایت زیرا که ظاهر کلمی برخلاف مختار ائمه ما دلیل و در در البحار و شرح او مذکور است که ما اشارت نمیکنیم بسبابه نزد تهلیل و مفتی به نزد ما خلاف آنست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت است بر کیفیت عقد ثلث و خمسین چنانکه شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که سنت آنست که بردارد نزد نفی و بنهد نزد اثبات و اینقول ابی حنیفه و محمد است و بسیار است درینمعنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر تو ای مبتغی از این روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آن که آن صحیح است یا اصح یا مفتی به است و در بعض که آن سنت است یا مستحب یا حسن است ثبوت اشارة در تشهد وقت شهادت پس تیقن عمل بدان اولی و احری بود و چگونه نبود و حال آنکه موید ساخته اند آن را باحادیث صحیحه وارده در اثبات آن و لولا خوف الاطناب ترجمه رساله مذکوره است و تطویل کلام درینمقام از جهت آن کرده شد که اهل این دیار درین باب براه تعصب و تعسف رفته در نفی آن مبالغه نمایند و حق خلاف آنست والله اعلم و تشهد اول را تخفیف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم در دو رکعت اول گویا در سنگ گرم نشسته است تا برمیخاست کنایت از سرعت نهوض و قلت جلوس در تشهد اول رواه

ابوداؤد والنسائي وچون بعد ادای رکعتین از تشهد برخاستی برای ادای ما بقی مرد و دست برداشتی وتکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قراءت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاري آمده است واذا قام من الرکعتین رفع یدیه ودر روایتی رفعهما الی اذنیه وچنانکه در حدیث ابي حمید ساعدي مذکور کردد رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام برکعت ثانیه ورابعه وکلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلوة بمذهب حنفي در باب مذکور شد ودر رکعت سیوم در نماز ثلاثی ورباعي ودر رکعت چهارم در رباعي غالب اینست بر فاتحه اقتصار کردي چنانچه از ابي قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میخواند در ظهر در دو رکعت اولی بام الکتاب وسوره و در دو رکعت اخیر ام الکتاب ومیشنوانید ما را آیتی از آیات احیانا ودراز میکرد در رکعت اولی انچه نمیکرد در رکعت ثانیه وهمچنین در عصر وهمچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاري ومسلم واگرچه در حدیث بعض صلوة تخصیص یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین است باجماع ونزد اکثر حنفیه قرأت مطلقا چه فاتحه وچه غیر فاتحه در غیر دو رکعت اولی فرض نیست بلکه افضل است شمني گوید که نخعي وثوري وسایر کوفیین باین قایل اند ودر محیط میگوید اگر سکوت کند عمدا مسئي باشد از جهت مخالفت سنت وروایت کرده است حسن بن زیاد از ابیحنیفه که قراءت در ما بعد اولیین واجب است وروایت کرده است ابن ابي شیبه از علي وابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در اولیین وتسبیح کن در آخریین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در اخریین متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن ظاهر از مذهب امام ابوحنیفه آنست که خواندن آن خلاف سنت است اما ناخواندن واجب نیست ولهذا شمني در باب سجدهٔ سهو میگوید اگر زد در رکعت اخیر فاتحه وسوره مرد وبخواند سجدهٔ سهو واجب نشود وهو الاصح زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخریین سنت است نه واجب ونزد امام احمد وشافعي در قول قدیم ضم سوره در اخریین مستحب نیست ودر قول جدید مستحب است وظاهر مذهب مالك چنانکه در رسالهٔ ابن ابي زید گفته است نیز موافق حنفیه است واز امام احمد چنانچه زرکشي در شرح کتاب خرقي گفته است دو روایت است اصح آنست که نفی قراءت سوره از جهت عدم استحباب است ودر روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت است واول اصح است زیرا که از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم آمده است که احیانا در اخریین بر قراءت فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت واحیانا سورهٔ مختصر بخواندی بر سبیل ندرت وخواندن چیزی از قرآن با فاتحه در اخریین از حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید خدري آمده است که گفت اندازه میکردیم ما قیام رسول خدا را صلی الله علیه وسلم در ظهر وعصر پس قیام او در اولیین ظهر مقدار قراءت الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت مقدار سی آیت وقیام او در اخریین مقدار نصف آن ودر اولیین عصر مقدار اخریین ظهر واخریین عصر مقدار نصف آن وچون در تشهد آخر به نشستي پای چپ را زیر پای راست کردي ومقعد را بر زمین

است کردن این کیفیت نشستن در جلسهٔ اولی اعتدالی وهی بلکه بروی جز فرش کردن پای چپ و
نشستن بران ونصب کردن پای راست نبودی چنانکه گذشته شد پس صحیح نزد مصنف از فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم افتراش است در تشهد اول وتورک است در ثانی وبعد ازانکه چهار مذهب را بیان کرد اقوال ائمه را
که در اینجا مسطور آمده نیز ذکر کرد وماتن که متعرض باقوال علما بعد از تصحیح فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم
باوجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب داب وی نبود یا از جهت علم قطعیت مختار اوست یا از جهت
غرابت وندرت اجتماع اقوال ائمهٔ اربعه در مسئله واحده بر اربعه اقوال بیان است دیگر والله اعلم
پس گفت وعلما از صحابه وتابعین ومن بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد بر چهار اقوال است
بعضی گویند در هر دو تشهد تورک کند واین مذهب امام مالک است وصورت تورک نزد وی چنان است
که در رسالهٔ ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذهب وا است گفته آنست که استاده کنی رحل یمنی
را وبداری بطون ابهام آن بجانب ارض ودو تا کنی رحل یسری را وبنهی الیتین را بر ارض وبعض علما گویند
در هر دو تشهد افتراش کند ومراد بافتراش آنست که پای راست را نصب کند وپای چپ را فرش وبران
بنشیند چنانچه مصنف در تشهد اول گفت واینجا اعاده کرد واین مذهب امام ابوحنیفه است وبعضی
گویند هر تشهد که بعد از آن سلام است خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر وخواه تشهد اخیر بود
چنانچه در غیر از فجر در آن تورک کند ودر غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی ورباعی افتراش
واین مذهب امام شافعی است وصورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی است گفته است برآوردن
دو پای از جانب یمین وانتقای الیتین بر عادت افتراش وتمکین ورک یسر بر زمین است وظاهر چنان نماید
که این همان طریقه است که مختار مصنف است ولیکن در اینجا پای چپ را زیر پای راست کردن
اعتبار کرده ودر تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه این معنی درست است که
در اول افتراش کردی ودر ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد وبعض گویند هر تشهدی
که در آن دو تشهد است در تشهد اخیر تورک کند تا فرق باشد میان جلوسین واین مذهب امام احمد است
وطریق تورک نزد ایشان دو طریق است یکی استاده کردن پای راست وگردانیدن باطن پای چپ
زیر ران راست دوم گسترانیدن پای چپ وایستاده کردن پای راست وبیرون آوردن هر دو پای بجانب
یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شد پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند ودیگر را
در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین ووجه تخصیص تشهد اخیر بتورک آنست که مصلی در غیر
وی مستعد ومتهیی حرکت است تا بانتمام آن مبادرت بقیام نماید وحرکت وقیام از هیئات افتراش آسان تر است
وبعد از جلسهٔ اخیر عملی نیست پس تورک که هیئت سکون واستقرار است مناسب آن باشد ومصنف
بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف را گرفته اند با هر یکی طایفه از علما

صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بتصحیح و تجویز همه کرد و وجه قول ابو حنیفه چنانکه گفته اند آنست
که در بسیاری از احادیث ذکر طریقه افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد اینست و نشستن آنحضرت در
تشهد اینچنین بود بی تقیید به تشهد اول تا آخر و نیز مشقت در این صورت بیشتر است و افضل
الاعمال احمزها و در بعض احادیث که ذکر طریقه تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند
بر حالت عذری یا کبر سن یا طول ادعیه در ان چه در طریقه تورک مشقت کمتر بود والله اعلم و بدانکه
مصنف به بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجیح یکی از تشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه است
و تشهد ابن عباس که در مذهب شافعی اصح است نزدیکتر و بیان عمل آنحضرت در ان ﷺ مقید نشد
مانا که مختار نزد وی تخییر است و عمل آنحضرت ﷺ بهر دو نوع وارد است و ترمذی در باب ما جاء
من التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عایشه نیز
آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیث وی اصح
حدیثی است که روایت کرده است از پیغمبر ﷺ در تشهد و عمل برو است نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر ﷺ و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق است و نیز بیک واسطه از
عبد الله بن المبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا را
ﷺ در منام پس گفتم یا رسول الله به تحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد تو درین باب چه
میفرمائی فرمود علیک بتشهد ابن مسعود لازم گیر بر خود به تشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح است
و از من است بران عمل کن و چون ذکر کرد مصنف ارکان و صفات صلوة را فراد می خواست که ذکر آنها مجتمع
در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ و ضبط اقرب باشد و چون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور است
اسم او منذر بن سعید و بعض گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعدی نسبته الی ساعدة بن کعب غزوة
احد و ما بعد آن را حاضر شد مات سنة ستین صحیح و جامع بود مر آن را ذکر کرد و گفت و کامل ترین سیاقی
که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة ﷺ مروی شده حدیث ابی حمید ساعدی است در صحیح ابن حبان
و صحیح مسلم که در میان ده کس از صحابه رسول ﷺ گفت من داناترین شمایم بصلوة رسول ﷺ گفتند تو از کجا
داناتر باشی با آنکه نبودی تو پیشتر از ما در ملازمت و بیشتر از ما در صحبت گفت نعم با وجود آن
من داناترم بدان گفتند پس بیان کن آن را پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی
همچنین نماز کرده است پیغمبر خدا ﷺ و این حدیث را مصنف از صحیح مسلم و صحیح ابن حبان
آورده است و در جامع الاصول از ترمذی و ابی داود و در مشکوة از دارمی و ابن ماجه نیز آورده است و حدیث
ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت است و لیکن نه باین طول و جامعیت که در صحیحین مذکورین
است و ما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم و تفاوتها و زیادتها که در جامع الاصول روایت کرده

در ضمن آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ما علی کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام چون
می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبّر تکبیر میگفت ثم یرفع یدیه پستر برمیداشت دو دست خود را حتی
یحاذی بهما تا آنکه مقابل میکرد دو دست را الی منکبیه تا دو دوش خود و در روایت ابی داؤد یرفع یدیه
حتی یحاذی بهما منکبیه ثم یکبر نقل یم ذکر رفع بر تکبیر بر عکس آنچه مصنف آورده و این روایت
موافق قول امام ابی حنیفه رحمه الله است در تقدیم رفع بر تکبیر و در بسیاری از احادیث ذکر رفع و تکبیر
بحرف ترتیب واقع شده و مذهب ابی یوسف و اختیار جماعهٔ از فقها این است چنانکه گذشت و یقر کل
عظم فی موضعه و قرار میگرفت هر استخوان در جای خودش و در جامع الاصول حتی یقر کل عظم فی
موضعه معتدلا یعنی راست و درست با سکینه و وقار می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی است اذا قام
الی الصلوة اعتدل قائما و رفع یدیه ثم یقرأ پستر میخواند قرآن را ذکر استفتاح و تعوذ نکرد مگر آنرا
تابع قیام و قراءت داشت و لا یخلو عن شیء یا آنکه مقصودش بیان هیأت نماز واقع شده ولیکن چون مقصود
اصلی از قیام قراءت است و همچنین تسمیع در قومه آنها را نیز ذکر کرد و با وجود ترک بعض چیزها
این حدیث جامعتر و کاملتر است از اکثر احادیث دیگر ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پستر بعد
از قراءت رفع یدین میکرد تا دو دوش خود یعنی با تکبیر و ذکر تکبیر بصریح در روایت ابن حبان
است و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیرهما ثم یکبر و یرفع یدیه ثم یرکع پستر رکوع کردی و
یضع راحتیه و نهادی دو کف دست خود را علی رکبتیه بر دو زانوی خود معتدلا با اعتدال و استقامت
در رکوع بیانش آنکه لا یصوب راسه و لا یقنع به پایان کردی سر خود را و نه بلند بلکه سر را با پشت
هموار داشتی و اولی آنست که اعتدال بمعنی اطمینان باشد و لا یصوب راسه و لا یقنع جدا بود برای بیان
برابر داشتن سر و پشت و در روایت ابی داؤد و ترمذی و غیرهما چنانکه در مشکوة آورده ثم یعتدل فلا یصبی
راسه و لا یقنع بکلمهٔ فا و ظاهر این عبارت در آنست که این بیان اعتدال باشد و تصبیه و تصویب از یک اند در
معنی و گفته اند که صواب فلا یصوب است و در بعض روایات لا یصبب بر آمده ثم یقول سمع الله لمن حمده و در
روایت ابی داؤد و غیره ثم یرفع راسه فیقول سمع الله لمن حمده و یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه
و باین روایت تمام میشود معنی قول وی حتی یقر کل عظم الی موضعه و ذکر تکبیر اینجا نیز متروک
است ظاهرا ترک آن بجهت علم و شهرت است و در روایت ابی داؤد اینجا ثم معتدلا گفته برای تاکید قرار
هر استخوان بمحلش که معنی تعدیل است ثم یهوی الی الارض پستر افتادی بجانب زمین برای
سجده و در روایت ابی داؤد ثم یقول الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا او یجافی یدیه و دور داشتی
دو دست خود را در سجده عن جنبیه از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پستر برداشتی سر مبارک خود را از
سجده و یثنی رجله الیسری و دوتا کردی پای چپ مبارک خود را فیقعد علیها پس بنشستی بر وی و با کیفیت این

نشستن نزد حنفیه بر وضع جلسهٔ تشهد است چنانکه از حدیث صحیح که از زرکشی روایت کرده شد
معلوم گشت ویفتح بتای معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه ساختی سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب
قبله واصل فتح کسر است وتفسیرش چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را وبشکستی و زیر کردی
مفاصل انگشتان را ودوتا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایه للجزری ومراد اینجا ایستاده کردن
انگشتان است با اعتماد بر بطون آنها وکردانیدن سرهای آنها بسوی قبله واز مغرب نقل کرده اند که
فتح اصابع رجلیه ای امال رؤسها الی ظاهر القدم اذا سجد چون سجده کردی ودر روایت ابی داؤد ذکر
فتح اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمده واین مناسب است بترتیب ونیز در روایت وی اینجا یعنی در
جلسه نیز ذکر اعتدال ورجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصریح واقع شده ثم یسجد پستر سجده کردی
سجدهٔ ثانیه ثم یکبر پستر تکبیر گفتی ویجلس ونشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع
کل عظم الی موضعه این جلسهٔ استراحت است که مذکور شد ثم یقوم پستر می ایستاد از رکعت اولی فیصنع
فی الاخری پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میکرد در رکعت اولی مراد اکثر آن خواهد بود
از جهت عدم سکته واستفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر قعدهٔ اولی وکیفیت آن نکرد مگر اکتفا کرد بذکر قعدهٔ
اخیره ومناسب عکس آن بود وظاهر آنست که گفته شود اکتفا کرد بذکر جلسهٔ استراحت در رکعت
اولی وچون گفت بکند در رکعت دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول
بهمان طریق است که بعد از سجدتین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر این جلسه جلوس بر رجل یسری
گفت بی ذکر نصب یمنی والا خلو عن شیء ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می ایستاد از دو رکعت رفع
یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میداشت دو دست را تا دو دوش کما صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة
نزد آغاز کردن نماز واشروع در آن ثم یصلی پستر کذاردی بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده بر دو رکعت
بودی همچنین که گفته شد باعتبار اکثر امور حتی اذا کان تا چون میبود السجدة التی فیها التسلیم
سجده که در وی تسلیم است یعنی سجدهٔ اخیر بعد از رکعت اخیر که در عقب آن سجده تشهد اخیر است وبعد از وی
سلام مراد از بودن تسلیم در سجده اینست اخرج رجلیه بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت مقعد
بجانب یمین ودر روایت ابی داؤد اخرج رجله الیسری وبتحقیق اخراج در رجل یسری است چه رجل یمنی
چون بهمان جانب است در وی اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود وجلس ونشستی علی شقه الایسر بر جانب چپ
متورکا در حالی که نهاده است سرین را بر زمین این حدیث ابی حمید ساعدی است که مصنف ذکر کرد
بروایت ابن حبان ومسلم وبعد آنچه ما از روایت ابی داؤد وغیره در بعض مواضع از زیادات با آن ضم کردیم
ظاهر شد که روایت ابو داؤد وغیره آن حدیث را اتم واکمل است ودر روایتی مر ابی داؤد را از حدیث
ابی حمید آمده که پستر رکوع کرد پس نهاده دو دست را بر دو زانوی خود گوییا که قبض کنند است

دو زانو را راست در رنگ رکوع پس دور داشت آنها را از دو پهلوی خویش پس سجده کرد پس
قرار داد انف و جبهه را بر زمین و دور داشت دو دست را از دو پهلو و نهاد دو کف دست را محاذی
دو گوش و کشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه به بند شکم را بر چیزی از زانوها تا فارغ شد
از هر دو سجده پس بر نشست پس گسترانید پای چپ را و مستقبل کرد اندر ظاهر پای راست را بقبله و نهاد
کف یمنی را بر زانوی یمنی و کف یسری را بر زانوی یسری و اشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه و در روایت
دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی جلسهٔ تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری و ایستاده
کرد اندر قدم یمنی را و چون در رکعت چهارم نشست رسانید ورک یسری را بسوی زمین و بیرون آورد
هر دو قدم را از یکجانب که ناحیهٔ یمنی باشد و بعض این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کامل ترین
و جامع ترین احادیث کرده در صفت صلوة حضرت نبوت ﷺ والحمد لله علی ذلک و در نماز صبح گاه قنوت
میخواند و گاه ترک میکرد بدانکه ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و عبد الله
بن المبارک و غیر ایشان قایلند بدان بطریق سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و
قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابو حنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت است و لر ملی گفت که نزد
امام احمد آنست که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد و العیاذ بالله امام را رسد که دعا
کند جیوش مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکند هم جائز است و اگر نکند هم رواست
و مختار آنست که نکند و در احادیث صحیحه مذکور است که آنحضرت ﷺ تا یکماه در قضیهٔ بیر
معونه در نماز صبح قنوت خواند در بعض روایات قبل الرکوع و در بعض بعد الرکوع و این اصح است
بعد از آن ترک داد و قضیهٔ بیر معونه آنست که رسول خدا ﷺ هفتاد تن را از صحابه که ایشان را
قرا میگفتند بسریه فرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بیر معونه گفتندی
متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاری که پیغمبر خدا ﷺ فرموده و
بجائی که فرستاده است میرویم و از جای شما میگذریم کافران گفتهٔ ایشان باور نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر
خدا ﷺ محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز
صبح دعا بقهر و هلاک رعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت
وقوع این قضیه بود و پیش از این قنوت نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود
و در روایت ابی داؤد آمده که قنوت خواند رسول خدا ﷺ تا یکماه متصل بعد از هر نماز پنجگانه
وقتی که میگفت سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره و دعا میکرد بر احیاء از سلیم رعل و ذکوان و عصیه
و آمین میگفتند آنها که در خلف او بودند و زرکشی در شرح خرقی گوید که قنوت در غیر وتر نزد احمد
نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است و آن نیز مخصوص است بامام اعظم یا امیر جیش نه هر امام را

و آیا محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات همه روایت است از احمد و مسلم از خفاف بن ایما آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا ﷺ پس برداشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها و اسلم سالمها الله وعصیة عصت الله ورسوله اللهم العن بني لحیان والعن رعلا و ذکوان پس سر رفت بسجده و بخاری از ابن عمر آورده که وی شنید رسول خدا را ﷺ چون بر میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا پس نازل شد این آیت لیس لک من الامر شئ او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترک کرد شیخ ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا ﷺ دعا میکرد بر مضر که ناگاه آمد او را جبرئیل و اشارة کرد بسکوت پس آنحضرت ﷺ ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاد ترا سباب و لعان ترا رحمة للعالمین کرد انیده و آورد جبرئیل آیت لیس لک من الامر شئ و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلي و نسجد و الیک نسعي و نحفد نرجو رحمتک و نخشي عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق و نیز در بعض اوقات جماعهٔ دیگر را نیز دعا کرد بعضي را به نیکي و بعض را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که میگفت اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش ابن ابي ربیعة و المستضعفین بمکة اللهم اشدد وطأتک علی مضر اللهم اجعلها علیهم کسني یوسف ازین عبارت معلوم شود که قنوت در غیر قضیهٔ بیر معونه نیز بود و نزد امام ابوحنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست و قنوت آنحضرت مخصوص بوی بود ﷺ و در قضایای مخصوص بود بعد از ان ترک کرد و احمد و ترمذی و نسائي و ابن ماجه از ابي مالک اشجعي آورده اند که گفت گفتم بپدر خود ای پدر به تحقیق نماز گذارده تو خلف رسول خدا ﷺ و خلف ابي بکر و عمر و عثمان و علی ابن ابي طالب نه اینجا یعنی بکوفه پنج سال آیا قنوت میخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت است ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آنحضرت ﷺ بمصلحتی مدتی خواند و ترک کرد چنانچه معلوم شد و در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمیخواند در هیچ نمازی و شمني گفته که ابن حبان از ابي هریره بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا ﷺ قنوت نمیخواند در نماز صبح مگر آنکه دعا میکرد مر قومي را یا بر قومي و امام محمد رح در آثار از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که وی سالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را هرگز که قنوت خواند در فجر و ابراهیم گفت که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعا بد میکرد بر علی کرم الله وجهه و در غایت آورده اگر حادثه بمسلمانان نازل گردد و امام در نماز جهري قنوت بخواند نماز جائز است و این قول ثوري و احمد است و جمهور اهل حدیث برانند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نماز ها مشروع است انتهی

کلام الشمنی و شیخ ابن الهمام بعد از ایراد احادیث و آثار از طرفین و تکلم به تعلیل و تنقیل و تضعیف در آن
مقرر داشته و تصحیح نموده که قنوتی که در نماز فجر از آنحضرت ﷺ آمده و بصحت رسیده است
همان بوده بر جماعهٔ کفار تا مدت یکماه و قنوت نکرده نه پیش از آن و نه پس از آن و اگر از بعض اصحاب
بصحت رسیده آن نیز محمول بر وجود نوازل و حوادث است و هذا هو التحقیق والحق الحقیق
بالتصدیق والله اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و سخن قنوت وتر در محلش بیاید و معلوم شد که
قنوت در لغت بمعنی دعاء است و خصوص دعای اللهم انا نستعینک الخ و اللهم اهدنا الخ که مشهور است حال
آن نیز به تحقیق بپیوندد ان شاء الله سبحانه و بسم الله الرحمن الرحیم گاه بجهر میگفت و گاه اخفا میکرد مصنف
این را در بیان قراءت سابقا گفته است تکرار آن را درین مقام وجهی ظاهر نیست با آنکه این سخن از وی مخالف آنست
که در خاتمه گفته است که در نماز بجهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشد و چون
ادعا و التزام بیان عمل صحیح از حضرت نبوت ﷺ نموده لابد آنچه اینجا ذکر میکند حکم بصحت
باشد نزد وی و حق آنست که در خاتمه گفته است چنانچه ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آنست که در تعیین
جهر و لزوم آن چنانکه اخفا هرگز نکرده باشد حدیثی صحیح نشد پس مخالفتی میان آنچه اینجا میگوید
و آنچه در خاتمه خواهد گفت نباشد و در ظهر و عصر اسرار قراءت میکرد و ذکر این نیز سابقا در بیان قراءت
مناسب بود و با وجود آنکه درین دو نماز اسرار میکرد بعض آیات را گاهی بلند میخواند چنانکه ماموم آن
که قریب میبودند می شنیدند چنانکه در حدیث بخاری و مسلم از ابی قتاده آمده و یسمعنا الآیة احیانا
و مقصود ازین اسماع تعلیم ایشان بود که میخواند فلان سوره میخواند و گفته اند که گاهی جهر بجهت
غلبهٔ استغراق در تدبر بی قصد نیز حاصل میشد والله اعلم و در نماز التفات نکرد و معنی التفات برگردانیدن
به یمین و شمال با پیچیدن گردن است اینچنین مفهوم میشود از کتب لغت پس بگوشهٔ چشم نگریستن بی گردانیدن
گردن التفات نباشد و مکروه نه کذا فی الهدایة و در شرح ابن الهمام است که حد التفات مکروه آنست
که به پیچیدن گردن را تا بیرون آید از مواجههٔ قبله و اگر منحرف کند جمیع بدن خود فاسد کرد نماز وی
پس یک قسم التفات مفسد است و یکی مکروه چنانچه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید
مکروه است التفات یعنی بی تحویل سینه و اگر تحویل سینه کند باطل کرد نماز وی و اگر بگوشهٔ چشم
ملاحظه کند مکروه نیست انتهی و پیغمبر خدا ﷺ نهی کرد از التفات در نماز و وعید فرمود بر آن
و میفرمود هو یعنی التفات در نماز اختلاس ربودنی است یختلسه الشیطان که میکند آن ربودن
را شیطان از نماز بنده و در احادیث این لفظ زیادت است که من صلوة العبد یعنی میگیرد
و میرباید شیطان از نماز بنده کمال وی را این حدیث صحیح است روایت کرده است او را بخاری
و مسلم و احمد و ابوداود و نسائی از عائشه رض و نیز فرمود یا انس ای پسرک من بپرهیز از التفات و چون در

شرع خطاب بیکی در حقیقت خطاب بهمه است گویا خطاب جمع کرده‌اند ام که دلیل بر تخصیص پیدا نکرده و در مصنف ابن ابی شیبه آمده لایلتفت احدکم باین جهت گفت مصنف که ومي فرمود بپرهیزید از التفات کردن در نمازچه التفات در نماز هلاک شدن است بوقوع در ورطهٔ اثم وعذاب واگرنا گزیر باشد کسی را از التفات کردن یعنی البته میخواهد التفات کند و راضي میشود بفوت کمال باری در نماز نافله بکند که امرد روی آسان است ونقصان در روی چندان خطرندارد نه در نماز فریضه که امروی خطیر است و ضرر در وی کثیر اگرچه بفوت کمال در نوافل که مکملات فرایض اند فوات کمال فرایض نیز بوجهی لازم می آید وترمذی این حدیث از انس بخطاب افراد روایت کرده وتصحیح نموده ونیز فرموده چون با یستد مرد در نماز اقبال کند بروی پروردگار تعالی جل وعلا بوجه کریم خود وچون التفات کند بجانب غیر نکرده بگوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که مي نکري ترا کسي هست بهتر از من که بسوی اومی نکري روی خود بجانب من آرو چون بار دوم التفات کند بازحق عزشانه همچنین گوید و چون بار سیوم نکرده بگرداند حق تعالي وجه کریم خود را از وي این حدیث را احمد وابوداؤد و نسائي ودارمي وحاکم وبیهقي از ابي ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند وحاکم تصحیح آن نموده وشیخ ابن الهمام گوید حق آنست که این حدیث حسن است ودر حدیث دیگر آمده لاصلوة للملتفت رواه الطبراني عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس رضی که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم بود رسول خدا یلحظ بگوشهٔ چشم مینگریست فی الصلوة در نماز یمینا وشمالا راستا وچپا ولا یلوي ونمیکردانید عنقه گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارک خود هرچند در جامع ترمذی است ونسائي آنرا نیز روایت کرده اما غریب است چنانچه ترمذی گفته است هذا حدیث غریب ونیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث وکیع مرفضل بن موسی را که روایت کرده است متصل الاسناد تا عکرمه عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ الحدیث وروایت کرد وکیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یلحظ ونحو حدیث اول آورده پس حدیث وکیع مرسل باشد وحدیث فضل بن موسی مسند ولیکن پوشیده نماند که مرسل چون بوجهی دیگر مسند آید حجت است باتفاق و نیز در منافات غرابت با صحت سخن است وقد سبق تحقیقه فی المقدمة وترمذی حدیث انس را ایاک والالتفات که مذکور شد نیز غریب من هذا الوجه گفته است ومصنف درانجا طعن نکرده بغرابت این مگر از ان جهت باشد که فرق است میان غریب مطلق وغریب من هذا الوجه فتدبر وگویا بجهت این معنی گفت وبثبوت نمیرسد برای تقریر وتحقیق طعن اما پوشیده نماند که حدیث ابن عباس جواز لحظ میکند نه التفات ولحظ غیر التفات است چنانکه بیان کردیم واز کلام مصنف در قاموس نیز همچنین مفهوم میگردد پس ثبوت لحظ وجواز آن منافات ندارد بنفي التفات وکراهیت آن وگفته اند

که آنحضرت ﷺ کاهی ملاحظهٔ اصحاب که در نماز خلف او بودند میکرد خواه بقصد اطلاع بر احوال
ایشان یا بجهت تعلیم آنکه لحظ مبطل نماز نیست والله اعلم و شیخ ابن الهمام میکوید که حدیث
ملاحظهٔ آنحضرت ﷺ اصحاب را ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس روایت کرده و حاکم تصحیح آن
نموده و ترمذی حکم بغرابت آن کرده و ابن القطان کفته که صحیح است و غرابت او مخصوص بطریقی
است که ترمذی آورده و او را طریقی دیگر نیز هست در مسند بزار انتهی و کویا مصنف از التفات معنی
عام تر شامل ملاحظه و التفات مراد داشته مجاز او نفی مرد و کرد و لهذا کفت کیفی از امام احمد پرسید و کفت
بعضی از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر ﷺ در نماز ملاحظه و التفات میکرد امام احمد
بجهت عدم صحت این اسناد نزد وی بروی انکار عظیم کرد و بغایت متاثر کشت بحدی که لون روی
وی متغیر شد و بدن وی در ارتعاد و در ارتعاش افتاد و کفت این حدیث را اسناد صحیح نیست و لیکن
صحیح آنست که التفات منفی است و ملاحظه ثابت چنانکه کفتیم و اکرچه آنحضرت ﷺ در نماز التفات
نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این مقدار ثابت شده که یکبار در بعضی از سفر بود و شخصی را که نام
وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدیدبانی بجانب دشمن فرستاده بود چون به نماز که سنت فجر باشد
کذاردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران کذاشته بود نظر میکرد و قصه دیدبانی
کذاشتن شخصی و نظر کردن آنحضرت ﷺ بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث
ابی داود از سهل بن الحنظله و در جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده اینچنانست که کفت رسول خدا
ﷺ امشب پاسبانی ما که میکند انس ابن ابی مرثد غنوی کفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود
پس سوار شو پس رفت و بر اسپی که داشت سوار شد و بحضرت آمد پس کفت مر او را رسول خدا ﷺ بجانب
این دره رو و بر بالای این کوه بایست و باید که فریب داده نشویم از جانب تو امشب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون
صبح بدمید پیغمبر خدا ﷺ بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت فجر بکذارد پس فرمود از
مردم آیا هیچ احساس کردید سوار خود را مردی کفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر
نداریم که حال وی چه شد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غائبان برای اقامت نماز فرض است
والله اعلم پس آنحضرت ﷺ نماز میکذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود
بشارت باد مر شما را که بتحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما دیدیم که زیر درختان که در آن
شعب اند ایستاده است پس نزد آنحضرت ﷺ آمد و کفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالای این
کوه آنجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون صبح شد هر طرف نکاه کردم هیچ یکی را ندیدم فرمود
حضرت رسول ﷺ آیا هیچ فرود آمدی از اسپ کفت لا یا رسول الله فرود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت
خود کفت رسول خدا ﷺ تدارو جنت پس بتحقیق واجب کردی یعنی تو برای خود یعنی بهشت را فلا

علیک پس ضرر نکند ترا اگرچه بعد ازین اجتهاد و مشقت در عمل نکنی یا مراد آنست که نیست خوف
بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که بر سبیل ندرت بود و
مراد آنست که التفات عادت شریف وی نبود و نیز در نماز نافله بود اگرچه اوکد سنن بود و نزد مصنف
آن نماز سنت بامداد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارت حدیث جامع الاصول
مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احتراس
باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان است بدان منوط و متعلق بود و این امری
مستحسن و مرغوب است زیرا که از باب تداخل عبادات است نماز عبادتی است و نظر کردن بجانب
آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی ﷺ باین نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر
اسباب آن مشغول شد و نماز خوف که در مقابلهٔ عدو بر وجه مخصوص بگذارند باین معنی یعنی به نظر
کردن آنحضرت ﷺ در نماز یا بمعنی تداخل عبادات شبیه است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه
منقول است از امیر المومنین عمر رضه میگفت انی لاجهز بدرستی که من هر آینه ساخته میکنم جیشی لشکر
خود را بتامل و تفکر و تدبیر در امر وی و انا فی الصلوة و حال آنکه من در نماز ام سیوطی در جمع الجوامع
این اثر را از ابن ابی شیبه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشیء فی الصلوة
و در ترجمه این قول از عمر رضه آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول ﷺ نماز میگذارد
و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد
فرمود طلائی در خانهٔ ما بود در نماز یاد آمد مکروه پنداشتم که شب در خانه باشد پس رفتم و امر
کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه باسناد صحیح از ابی عثمان نهدی این قول
عمر را وصل کرده بعد از آن میگوید که ابن التین گفته که این در آنجاست که قلیل بود تفکر اما اگر
متتابع و متوالی شود فکرها و بحد کثرت رسد چنانکه در نیابد که چه گذارده و چند گذارده این
داخل لاهی در صلوة خواهد بود و واجب بود بروی اعاده و گفته اطلاق این سخن از ابن التین موجه
نیست زیرا که به تحقیق آمده است از عمر چیزی که ابا دارد از آن و روایت کرده است ابن ابی شیبه از
طرق عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر رضه من حساب میکنم جزیهٔ بحرین را در حالی که در نماز ام
و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمر رضه
گذارد نماز مغرب را و قراءت نکرد و چون از نماز برگشت گفتند یا امیر المومنین قراءت نکردی در نماز
گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آن را از مدینه تا در آمدم شام را بعد از آن اعاده کرد نماز
را با قراءت و این دلیل است برین که اعادهٔ نماز از جهت ترک قراءت بود نه استغراق فکر انتهی و گفته که
خواطر جبلت انسانست بر دفع آن اختیار ندارد و آنحضرت ﷺ در هر دو رکعت یعنی بعد از هر دو

رکعت تحیات بخواند چنانکه کل شد از احادیث در صفت صلوة و این حکم تکرار است به بیان
تشهد اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آنست که زیاده از دو رکعت بیک تشهد بخواند
کرد در این محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نیاز شب آنرا بیان کرده است و خلاف آن نیز
نقل کرده چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و در هفت محل در نماز دعا کردی اول محل عقیب تکبیر
احرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد فراغ از قراءت و این دعای قنوت است که
در وتر میخواند اما مصنف قائل نیست بثبوت قنوت در وتر از حضرت ﷺ چنانکه در فصول قیام شب بگوید و
دعای دیگر در وتر بیان نکرده و اثبات ننموده اند چیست که میگوید سیوم بعد از اعتدال و سر برداشتن
از رکوع گفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لك الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شيء بعد اللهم
طهرني بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرني من الذنوب والخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الوسخ
دعای بعد از اعتدال مابعد کل شده است گاهی این بودی با اندک تفاوت و گاهی جز این بودی زیاده
وی ایجاد احت نیست چنانچه در ادعیه استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانك اللهم ربنا وبحمدك
اللهم اغفرلي این نیز کل شده است با زیادتی که در نماز تهجد میگفت و پوشیده نماند که مناسب آن بود
که این را سیوم گوید و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و غالب دعا در نماز در سجود
بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجدتین چنانچه گفتیم هفتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه
بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین میگویند چنانچه الان در
دیار عرب و عجم متعارف است از عادت پیغمبر خدا ﷺ نبود و در این باب هیچ حدیث ثابت نشد در
جامع الاصول و مشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس رضی الله عنه آورده که در وی مذکور است الصلوة
تخشع وتضرع وتمسكن یعنی نماز ادا با اوا کمال خشوع و خضوع و مسکنت است ثم تقنع يديك يقول
ترفعهما الى ربك يعني بعد از سلام مستقبلا در حالتی که مقابل کنند بطونهما وجهك بباطن
انگشتان دو دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون است و تقول و میگوئی یا رب یا رب یعنی
دعا میکنی و حاجت میخواهی ومن لم يفعل ذلك وکسی که نکند آنرا فهو كذا وكذا اوکذا پس وی چنین و
چنین است کنایت است از لحوق نقص در نماز وی و نادیه آن بخسارت دنیا و آخرت کذا قال بعض
الشارحین و در بعض روایات آمده فهو خداج ای نقصان و صاحب اخداج افکند ن حامل است ولد ش
را پیش از وقت ناقص الخلقة این حدیث بیان میکند استحباب و فضیلت دعا را بعد از نماز چه امام را
و چه مقتدی را و مانا که این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفت بدعی است مستحسن چه
دعا همیشه مستحب و مستحسن است خصوصا بعد ادای نماز و جزری در حصن حصین برمز ترمذی
و نسائی از اوقات اجابت دبر صلوة مکتوبه را عد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد تشهد قبل السلام دارند

والله اعلم ومصنف میکوید جمیع ادعیهٔ نماز درنفس نماز بود وامر بآن فرمود و بعضی ازایمه علم میکویند
چون از نماز فارغ شود ذکر وتهلیل وتسبیح وتمجید مشروع ومستحسن است بی خلاف ظاهرا این ادا
که بعض ازایمه علم میکویند بی آنکه فعل حضرت رسالت ﷺ بیان کنند چنانکه عادت او ست
درین کتاب ناظردران مینماید که آن از مستحسنات علما است بصریح دراحادیث وارد نشده وحال
آنکه دراحادیث صحیحه از فعل آنحضرت ﷺ آورده اند ونیز چنانکه تهلیل وتسبیح وتمجید مذکور
است ادعیه نیز دران میان است ومستحب است که درود بر پیغمبر ﷺ فرستد پس مناسب آن بود که
درپی آن دعا کند وحاجات را ازحضرت عزت جل شانه بخواهد تا دعای او مستجاب شود وحاجات او مقضی
کردد واین درجمیع اوقات دعاء است اکرچه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد ازنماز است از فضاله
بن عبید آمده است که کفت بود آنحضرت ﷺ نشسته ناکاه مردی درآمد ونماز کذارد پس کفت یعنی
درنماز بعد از تشهد اللهم اغفرلی وارحمنی پس کفت رسول خدا ﷺ شتاب کردی ایها المصلی چون نماز
کنی وبه نشینی یعنی درتشهد حمد وثنا کو برحق جل وعلا بدانچه وی تعالی اهل وسزاوار آنست ودرود
بفرست بر من پستر دعا کن اورا ودرخواه حاجت خود ازوی بعد ازان نماز کذارد مردی دیکر پس
حمد کفت مرخدا را سبحانه ودرود فرستاد بر پیغمبر ﷺ پس فرمود آنحضرت ایها المصلی دعا کن که
مستجاب است دعای تو رواه الترمذی وروی ابوداؤد والنسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از
تشهد آورده اند ومحتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود والله اعلم وکیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری
ومسلم آمده اینست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم
بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید ودرحدیث مسلم ذکر
علی ابراهیم نیست وکیفیات دیکر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است کذا سمعت من بعض المشایخ وصلوة
بر رسول ﷺ درنماز فرض است نزد شافعی ونزد ما سنت است وبالجمله صلوة برآنحضرت بموجب امر
صلوا علیه واجب است پس نزد شافعی درنماز ونزد ما مطلق شمنی کوید نزد کرخی یکبار درعمر واجب است
ونزد طحاوی واجب است نزد سماع اسم شریف وی هربار که مذکور کردد وهو الصحیح کذا فی المحیط انتهی
وشیخ ابن الهمام درزاد الفقیر کفته مکر نزد اتحاد مجلس که بزین تقدیر مستحب است تکرار صلوة بتکرار
اسم شریف فخلیك بها * فصل * فی کیفیة الخروج من الصلوة * بعد از تشهد با تمامش که صلوة
ودعا ست کفتی السلام علیکم ورحمة الله والتفات بجانب راست کردی چنانچه رخسارهٔ مبارك ایمن اورا از انهائی
که درین جانب بودند بدیدندی واز جانب چپ همچنین کفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه رخسارهٔ مبارك
ایسر اورا بدیدندی احادیث صحیحه درین باب ازاصحاب سنن اربعه وغیرها از ابن مسعود وصحابهٔ دیکر وارد
شده است وترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده وبعد از ایراد حدیث ابن مسعود کفته وفی الباب عن سعد

وابن عمر وجابر بن سمرة والبراء وعمار بن یاسر و وائل بن حجر وعلی بن عمیرة وجابر وحبیب بن مسعود
وحکم بحسن وصحت حدیث کرده میگوید وهم برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وکسانی که بعد
از ایشانند از تابعین وهمین است مذهب ائمه ثلثه الا امام مالک که نزد وی یک تسلیمه است مقابل وجه مشهور
اینست و در رسالهٔ ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذهب ایشان است کیفیت وی چنین گفته که
گوید السلام علیکم یکبار با گردانیدن سر اندکی بجانب یمین و آوردن او در مقابل وجه مجرد
اینچنین کند اما مقتدی یکسلام گوید واندکی میلان بجانب یمین کند پس رد کند ابتدا بجانب امام
واشارت کند بوی و متمسک ایشان حدیث عایشه رض است که گفت بود رسول خدا ﷺ که سلام گفتی
یکسلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندک میلانی بجانب شق ایمن و ترمذی بابی در ذکر
برای تسلیمهٔ واحده عقد کرده و حدیث عایشه رض را آورده و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده
و میگوید حدیث عایشه رض مرفوع وی معلوم نشد مگر بازین وجه و میگوید محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد
از اهل شام که یکی از رواة این حدیث است روایت کرده میشود از وی مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل
شده اند بیک تسلیم واصح روایات از حضرت ﷺ دو سلام است و برین اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر
ﷺ و تابعین و کسانی که بعد از ایشانند وقومی از صحابه وغیرهم قائل اند بیک سلام واحد وشافعی گفته اگر
خواهد سلام گوید یک سلام واگر خواهد دو سلام انتهی کلام ترمذی نیست ورود ترجیح جانب تسلیمتین کرده
وتصریح بلند شده بعض علما به تسلیمهٔ واحده نیز نموده است وما نا که تسلیم واحد منسوخ شده یا احیانا
بوده است والله اعلم وشیخ مصنف چنانکه عادت او است در رسوخ وجزم باحادیث صحیحین ومبالغه در
پایهٔ اعتبار خود میگوید و عمل دانم وی این بود یعنی در تسلیم از کیفیت مذکور تا یاد کرده صحابه آنرا
روایت کرده اند و امثال حدیث باسانید صحاح آن را آورده و اما آنچه در حدیث علی بن عمیرة آمده
است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه علی بن عمیرة را ترمذی در آن صحابه شمرده که از ایشان
احادیث در باب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی در باب تسلیمهٔ واحده در کتب
سته وجز آن نیافتیم و مانا که نزد مصنف از وی دو حدیث است یکی در باب تسلیمتین و آن صحیح و ثابت
است و دیگر در باب تسلیم واحد و آن صحیح نشد چنانکه میگوید اسناد آن قائم نیست و نزد اهل حدیث
ثابت نه و حدیثی که در باب تسلیم واحد در کتب مذکور است چنانکه ترمذی از عایشه رض آورده مصنف
میگوید اما در حدیث عایشه رض آمده کان ﷺ یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود
آنحضرت که یکسلام میگفت باواز بلند تا بیدار میکرد اهل ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع
ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه آوردیم و این حدیث هم چنانچه حدیث علی بن عمیرة معلل است
واگر معلل نبودی هم تصریح دلالت بر مقصود که اقتصار بر یکسلام است نکردی چه این نص صریح اثبات

سلام واحد کرد ونفي سلام ثاني نکرد بلکه از ان ساکت شد شاید که سلام دیگر نیز باشد که بلند نه رفع صوت کردی که مقصود ازان ایقاظ اهل بیت بردی فافهم واز ینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول است که وی حدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آنست که جهر به تسلیم واحد میکرد از برای اعلام وسلام دوم را آهسته میگفت وجهر در غیر قراءت از برای اعلام بود وآن به تسلیمهٔ اولی حاصل شد پس حاجت بجهر ثاني نباشد وابن قدامه گفته که معنی قول عایشه رض تلقاء وجهه آنست که آنحضرت ابتدا بسلام از جانب قبله کردی بعد ازان التفات کردی بیمین ویسار راکذا ذکر بعض الشارحین * فصل * في ادعیة الصلوة جمله از دعوات که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در استفتاح ورکوع واعتدال وسجود وبین السجدتین میخواندند سابقا مذکور شد واز جمله دعواتی که در نماز میخواندند این دعا است اللهم اغفرلی ذنبی ووسع لی فی داری وبارك لی فیما رزقتني مصنف تعیین موضع این دعا نکرد که بعد از تشهد است یا غیر آن وظاهر بقرینه دعاي لاحق آنست که بعد از تشهد بود والله اعلم واین دعا را در باب طهارت نیز ذکر کرد که وقت وضو میخواندند واین دعا را میخواندند اللهم انی اسألك الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد واسألك شکر نعمتك وحسن عبادتك واسألك قلبا سلیما ولسانا صادقا واسألك من خیر ما تعلم واعوذ بك من شر ما تعلم واستغفرك لما تعلم رواه النسائي عن شداد بن اوس وروی احمد نحوه در لفظ حدیث این چنین واقع شده که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول فی صلوته ومراد بآن آخر صلوة داشته آنرا در ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند وشیخ ابن حجر هیتمی مکي در شرح مشکات گفته وفی روایة لاحمد فیها او فی دبرها وظاهر از فی دبرها آنست که بعد از فراغ نماز بود وبعضي از علماء ادعیه راکه در احادیث فی دبرها واقع شده نیز در ادعیهٔ تشهد ذکر کرده اند ووجهش ظاهر است ودر سجود بسیار گفتي رب اعط نفسي تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیهٔ سجده ذکر میکرد چنانچه امثال آن راکرده ودر تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسیح الدجال واعوذ بك من فتنة المحیا والممات اللهم اعوذ بك من المغرم والمأثم این دعا واستعاذه ازین امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است ومتفق علیه است ودر بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده واستعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینم تراکه استعاذه میکني از مغرم فرمود ایا نمي بینید که مرد بعلت آن دروغ گوید ودر خلف وعده افتد دیگر دعا ابو بکر رض گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعای که بخوانم در نماز خود فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسي ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفرلی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است واز امیر المومنین علي رض آمده است که گفت آخر آنچه میگفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در تشهد این دعا بود اللهم اغفرلی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت

ومالنت اعلم بهمی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت رواه الترمذی و صححه و زرکشی کفته که ترمذی روایت
کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر او از جد که کفت در آمدم در پیغمبر صلی الله علیه و سلم و وی نماز میکند ا ر د و قبض
کرده بود اصابع خود را و بسط کرده سبابه را و می کفت یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و بالجمله از ادعیهٔ
ماثوره هرچه تواند بخواند و بعض علما کفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه انچه در معنی ا وفق از
انچه عاید باشد بامور آخرت بود و متضمن قرب و طاعت خدا باشد و با وجود آن شک نیست که انچه در دعای ماثور
از فضل و برکت و اجابت موضوع است در غیر آن نخواهد بود و بعضی کفته اند که تعیین دعا موجب ملال
و سآمت است و عدم تعیین موجب شوق و لذت و اکر از ادعیهٔ ماثوره هر کدام را در وقتی بخواند احسن باشد
و دعواتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز کردی مسموع بلفظ افراد مرویست چنانچه رب اغفرلی وارحمنی
واهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم باعد بینی و بین خطایای و مانند
آن کفایت میکرد مصنف را در عبارت که میکفت چنانچه کذشت از ادعیه و لیکن برای ایضاح و بیان
مثالی چند اعاده کرد و چون اینجا محل سوال بود که کسی کوید که این در مفرد صحیح است اما امام
را خود نباید که دعا بلفظ جمع کوید چنانچه در حدیث وارد شده و وعید بران مترتب کشته است
مصنف دفع این سوال کرد و کفت و اکر کسی کوید در حدیث صحیح وارد شده لا یؤم عبد بالله که امامت
نکند بنده قوما فیخص نفسه پس تخصیص کند خود را بدعائی فان فعل پس اکر تخصیص
کند خود را بدعا فقد خانهم پس بتحقیق خیانت کرد این قوم را و تضییع کرد حق ایشان را الحدیث
ابو داؤد از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی کفته که درین باب از ابی هریره و ابی امامه
هم آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن است و به تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از زید بن
شریح از ابی هریره و حدیث ثوبان اجود است اسنادا و اشهر جواب کوییم امام اهل حدیث ابوبکر بن
خزیمه در کتاب صحیح خود میکوید که این حدیث موضوع و مردود داشت و سخن این امام متحمت
است و روایات احادیث که ادعیه در آنجا بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و موید آنست و در حقیقت
مستلزم خیانتی در حق قوم نیست زیرا که هر کدام از ماموران دعای برای خود می کند و در تکبیرات و تسبیحات
وادعیه امامت را اثری نمود و امام ضامن قوم نه چنانچه در قراءت همچنین است بقول ائمهٔ که قراءت را
بر مقتدی واجب دارند و اکر چنانچه مذهب حنفی است در ضمانت امام پس کویا که چنانچه قراءت امام
قراءت قوم است دعای وی نیز دعای قوم بود و اثر اجابت آن بوی و بقوم عائد و واصل کردد و اللهم و
بعضی از علما میکویند که اکر این حدیث دال بر عدم تخصیص امام نفس را بدعا ثابت شود مراد دعای باشد
که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم اهدنا فیمن هدیت که در دعاء قنوت وارد شده و همچنین انا
نستعینک و نستغفرک الخ و غیر آن و چون در شرع بصیغهٔ جمع وارد شده که شامل است هر قوم را و امام

تخصیص کند بنفس خود لاجرم خیانتی کرده باشد در حق ایشان چنانچه پادشاهی برد ست بنده
به بندگان خود چیزی به بخشد وآن بنده آن را مخصوص کرداند بخود ودیکران را محروم سازد بالاتراز این
خیانتی نباشد واکر آن دعاکه امام بعد از سلام میکند و مقتدیان تامین مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر
کردیم آن نیز محمل این حدیث تواند بود یعنی درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست واز دیانت نه والله اعلم

* وصل * بدانکه شادی ومسرت وچشم روشنی وخوشدلی که آنحضرت ﷺ در نماز وذوق وشهودی که درین
وقت یافتی درهیچ عبادت وهیچ وقت نیافتی وازین جهت میفرمود جعلت کردانیده شده است یعنی حق عز وعلا
این بمحض فضل وکرم خاص خود که بمن دارد ساخته واین تجلی فرموده نه من بفعل وکسب خود پیدا
کرده ام قرة عینی قرت العین کنایت از فرح وسرور ودریافت مقصود وفوز بغیت است مشتق است از قر بفتح قاف
بمعنی قرار وثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد وبدیدار او آرام کیرد وبجانبی دیکر ننکرد ودر حالت
سرور وخوشحالی ساکن وبرجای خود بود وبنظر بر غیر محبوب پریشان وبهرجانب نکران ودر حال حزن
وخوف کردان ولرزان باشد * تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت * دلیل آنست ویا مشتق است از قر
بضم قاف که بمعنی سردی است وسردی چشم ولذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود وکرمی وسوزش در
دیدن اغیار ولهذا ولد را قرة العین خوانند وآنکه فرمود فی الصلوة ونکفت الصلوة اشارت کرد باآنکه
سرور وآرام وی بمشاهدهٔ حق است که بحکم کانك تراه در نماز او را حاصل است نه بنفس نماز یا ثواب
او چه نزد مشاهد آرام والتفات بغیر نبود ونماز غیر حق است اکرچه نعمت اوست وفضل او وفرح بفضل
ونعمت حق نیز مقامی عالی است چنانکه کفت * قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا * اما دون مقام مشاهد
مفضل ومنعم وفرح وسرور باوست ومقام آنحضرت ﷺ اعلی وارفع است وبااین جهت فرمود فلیفرحوا ونکفت
فلتفرح تا خطاب بآنحضرت ﷺ باشد وتواند که ازاین مقام بعض خاصکان امت را نیز ربی ونصیبی بود
چه قرة العین بشهود بر قدر معرفت مشهود است وچون هیچ معرفتی مثل معرفت نبی ﷺ نیست هیچ شهودی
مانند شهود وی نبود وقرة العین دیکران مثل قرة العین وی نباشد حسبی الله مقام خاص اوست اکرچه
دیکران نیز کویند حسبنا الله اما این بدان نمانند * تنبیه * بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث
است که حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکات کوید که این حدیث را
احمد ونسائی از انس روایت کرده وسخاوی در مقاصد حسنه کفته که طبرانی در اوسط وصغیر از انس
مرفوعا آورده وهمچنین خطیب در تاریخ بغداد وابن عدی فی الکامل وحاکم در مستدرک نیز آورده
اما بدون لفظ جعلت وکفته که صحیح است بر شرط مسلم ونزد نسائی نیز از انس بطریقی دیکر بزیادت
لفظ من الدنیا آمد وباینتوجه اخراج کردند او را احمد وابو یعلی در مسند این خود وابو عوانه در
مستخرج صحیح خود وطبرانی در اوسط وبیهقی در سنن وغیر ایشان وابن قیم کفته که روایت کردا ورا

احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن اینست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن واما آنچه
مشهور شده است در این حدیث از زیادت لفظ ثلاث وثوب ساختم بر آن مکرر رد و موضع از احیا و در تفسیر
آل عمران از کشاف ولله یلدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق الحدیث با وجود مزید تنقیر و تفتیش و تصریح
کرده با یسعی زرکشی و که مه وارد نشده است در این حدیث لفظ ثلاث و زیادت وی محل است
مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فورک در معنی او و توجیه کرده لفظ ثلاث را
وشیخ ابن حجر در تخریج رافعی گفته که مشهور شده در زبانها زیادت لفظ الثلاث و نیافتم لفظ آن را در شیئ
از طریق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست
وصلوة از امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث که اتفاق ائمه بر اینست
باین لفظ است حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة واین بی اشکال است و در بعض طرق من
الدنیا نامی دنیاکم نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده اگر یکی از این دو ثابت شد نیز اشکالی ندارد
اما اگر مجرد باشد چنانچه در زبانها مذکور شد اشکال دارد و در توجیه آن کاهی گویند که مراد
به بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که در این عالم مرا سه
چیز خوش آمد دوازان از جملهٔ امور طبیعیه دنیاویه است و سیوم امر دینی و گاهی گویند که سیوم از امور دنیاویه را
نیست ملالت و سآمت ذکر نکرد و عدول کرد از آن بامر دینی بر طریقهٔ تکمیل و دفع توهم آنکه بر آن لذات و محبت
طیب و معاشرت نسا منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و نتوانند والله اعلم که امر ثالث که ذکر آن
در حدیث نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه ﷺ بعد النسا
من الخیل رواه النسائی واحتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عایشه آمده که گفت بود رسول
خدا ﷺ که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یافت از آن دو چیز و نیافت یکی
را یافت نسا و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و میفرمود از سر ذوق و شوقی که در نماز داشت ارحنا
یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة بها یعنی اذان گو و تکبیر بر آر تا نماز کنیم و از تعب و محنت و
مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود وی تعالی راحت یابیم بر این معنی مضمون الحدیث
با مضمون وجعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا نماز کنیم و ادای آن از
شغل ذمه و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از سالم بن ابی الجعد آورده که
گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت مینمودم مردمی که حاضر بودند
برین سخن او را عیب کردند پس آن مرد این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من
رسول خدا را ﷺ که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها و این معنی ثانی موافق است و فرق میان دو
معنی آنست که در اول راحت بوجود نماز است و شهود وی در وقتی که در وی است و در ثانی با برای

ذمہ وجود طاعت وامتثال امر وخلاص از تعب شغل وتعلق قلب است بوی ومرد ومعنی در نہایۂ جزری ملکور
الله فافہم وآنحضرت ﷺ با این ہمہ ذوق وخوشی وراحتی کہ در نماز داشت مراعات حال ماموماں بہ تخفیف
نماز از روی فوت نشاید در صحیحین از انس آمدہ کہ گفت بود رسول خدا ﷺ سبک کنندہ ترین
مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی وباوجود آن سبک کنار دی کویند مراد تمامی در رکوع
وسجود وطمانینت واعتدال است وخفت در قراءت وبروایتی نکنار دم من نماز را خلف ہیچ امامی کہ
اخف بود از روی نماز کنار دن واتم دران از پیغمبر ﷺ بہ تحقیق بود آنحضرت ﷺ کہ می شنید گریۂ
صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنہ افتد واحمد وابویعلی از وی روایت کردہ اند کہ گفت
بود رسول خدا ﷺ خفیف کنندہ ترین مردم نماز را بر مردم ودراز کنندہ بر نفس خود یعنی آنرا تنہا
کنار دی دراز کردی چندانکہ خواستی واگر امامت کردی تخفیف کردی ونیز مروی است از انس رضہ کہ
گفت نکنار دم من نماز را خلف امامی کہ مشابہ ترین مردم است برسول خدا ﷺ در کنار دن نماز از عمر
بن عبد العزیز وبود وی کہ تمام میکرد رکوع وسجود وتخفیف میکرد قیام را اخرجہ النسائی عن زید بن
اسلم ومرویست از فضل ابن عباس کہ گفت رسیدہ است مرا از عمار بن یاسر کہ امامت کرد وتخفیف کرد در قراءت
ودر طمانینت پس گفتند اورا چرا چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در رسد وسواس نیفتم ونیز در صحیحین
از ابی ہریرہ رضہ آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا ﷺ ہرکہ امامت کند قومی را گو تخفیف کند نماز را
زیراکہ در ایشان بیماری وپیری وضعیفی وصاحب حاجتی میباشد وعثمان بن ابی العاص گوید آخر
چیزی کہ عہد کرد ووصیت فرمود مرا رسول خدا ﷺ این بود کہ چون امامت کنی قومی را سبک بکنار
نماز را رواہ مسلم واحادیث درین باب بسیار است وقصۂ معاذ بن جبل کہ در نماز عشا سورۂ بقرہ خواند
وآنحضرت ﷺ فرمود افتان انت یا معاذ سابقا مذکور شد واز سیاق قصۂ معاذ واحادیث دیگر معلوم کردد
کہ نہی از تطویلی است کہ بر مردم گران آید وباعث ترک جماعت وفقدان حضور گردد والا اطالت
آنحضرت ﷺ وصحابۂ عظام رضہ در امامت بسیار بود چنانکہ گذشت وآنحضرت ﷺ از شنیدن آواز گریۂ
طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنہ نیفتد بقطع صلوۃ یا زوال خشوع چنانکہ از حدیث انس
گذشت ودر صحیح بخاری آمدہ کہ ابوقتادہ رضہ گفت گفت رسول خدا ﷺ می درآیم در نماز ومیخواہم
دراز کنم آن را ناگاہ می شنوم آواز گریۂ صبی را پس مساہلہ وتخفیف میکنم دروی چون میدانم حال
مادرش را کہ از گریۂ وی برجان او چہ میرسد وگاہ بجہت رحم وشفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکہ
طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را برداشتی وبردوش مبارک خود نہادی بخاری ومسلم از ابی قتادہ
می آرند کہ گفت دیدم رسول خدا را ﷺ کہ امامت میکرد مردم را وامامہ بنت ابی العاص کہ از زینب
بنت رسول الله ﷺ بود بر دوش مبارک او میبود وچون رکوع میکرد می نہاد اورا بر زمین وچون بر میداشت

مر او را سجده باز در میداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز همچنین میکرد و خطابی میگوید چنان نماید
که بر داشتن آنحضرت ﷺ امیمه را نه از روی قصد و تعمد بود شاید که امیمه بجهت طول الفتی که
بحضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز بر آمده بوی متعلق میشد و آنحضرت ﷺ بجهت رحمی و مهربانی
که داشت مدافعهٔ وی نمیکرد و او را از خود نمیراند و بحال خودش میگذاشت کذا قال الکرمانی فی
شرح البخاری و نیز میگوید که اختلاف است در این که این حمل در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله
افعالی که از آنحضرت ﷺ در نماز روایت کرده اند یا آن را تأویل کنند و اجد کثرت نیز آرند بنا بر
اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند پیش از تحریم فعل کثیر بود یا مخصوص دارند با آنحضرت ﷺ
والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات صحیحه صریح آمده است که وضع و حمل امامه بفعل آنحضرت ﷺ
بود و بعض گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نبود زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و
امامت در نفل معهود نبود و نیز در روایت ابی داؤد آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض گویند
که برای حفظ خشوع بود اگر در میداشت مگر بست و شغل ضروری میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد
و قول بنسخ نیز احتمال در رفت نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعض گویند
از خصائص آنحضرت ﷺ بود و این نیز خلاف ظاهر است پس صحیح آنست که گفته شود که این فعل متوالی
نبود زیرا که طمانیت در ارکان نماز آنحضرت ﷺ بسیار بود انتهی و این مبنی است بر آن قول که فعل
متوالی کثیر است و مادون وی قلیل چنانکه نشاید و گاه حسین ؓ در اکثر کتب لفظ آورده اند میان حسن
یا حسین و در بعض جمع کرده اند میان هر دو و نیامدی و در سجود به پشت مبارک وی ﷺ متعلق شدی از برای
وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی در جامع الاصول از عبد الله
بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخش
می آرد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا ﷺ در یکی از دو نماز ظهر یا عصر در حالتیکه بر داشته
بود حسن یا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و نهاد او را بر زمین پس تکبیر گفت در نماز چون
بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده ناگاه دیدم که صبی بر پشت ﷺ
سوار است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز
خود بغایت طویل تا گمان بردیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد بسوی تو فرمود هیچ کدام از اینها
نبود ولکن سواری کرد بر من پسر من و مکروه پنداشتم که شتابی کنم و سر بر دارم تا تمام کند وی
حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابوهریره نقل می آرد که گفت بودیم ما با رسول الله ﷺ در نماز عشا و چون
بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون بر داشت سر خود را بر داشت بر داشتنی
نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را به نشاند ایشان را در کنار خود و گاه در

نماز بودي عايشه رض بيامدي ودر بستهٔ بودي چند گام بنهادي ودر را بگشودي چنانچه در جامع الاصول
بروايت ابي داؤد وترمذي ونسائي آورده است که گفت عايشه رض آمدم روزي از بيرون ورسول خدا ﷺ
نماز ميکرد در درون خانه ودر خانه رابسته پس طلب کردم از وي کشادن در را پس پيش آمد آنحضرت وکشاده
داد بر من در را پس بر بستر برگشت بجاي نماز خود وتمام کرد نماز را اين روايت ابي داؤد وترمذي است و
گفت ترمذي که بيان کرد عايشه رض که در خانه بجانب قبله بود وروايت نسائي آنست که طلب کردم کشادن
در خانه را ورسول ﷺ ميکرد نماز نفل را ودر بجانب قبله بود پس مشي کرد از جانب دست چپ يادست
راست خود پس بکشاد در را پس بر رجوع کرد بمصلاي خود وگاهي کسي در حال نماز بر وي سلام کردي
باشارت دست ويرا جواب گفتي باينطريق که دست را بگستردي چنانچه پشت دست بالا بودي ابو داؤد و
ترمذي ونسائي از ابن عمر آورده اند که گفت بيرون آمد رسول خدا ﷺ بسوي مسجد قبا ونماز
کرد در وي پس آمدند جماعهٔ انصار وسلام کردند بروي وحال آنکه وي در نماز بود ابن عمر گويد گفتم
مر بلال را چگونه ديدي پيغمبر خدا را ﷺ که رد کرد برايشان سلام را در نماز پس براي نمودن کيفيت
اشارت بسط کرد بلال کف دست خود را وکردانيد بطن کف بجانب اسفل وپشت دست بجانب فوق وگاهي
در اشارت اکتفا بانگشت نيز ميکرد چنانچه صهيب رض گويد گذشتم بر رسول خدا ﷺ وحال آنکه وي
نماز ميکرد پس سلام کردم بر وي پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع رواه ايضا الترمذي وابو داؤد
والنسائي ومصنف ميگويد گاهي بسر مبارک ايما کردي يعني در رد سلام يا مطلقا وبر هر تقدير ما
اين را صريحا در کتب احاديث نيافتيم مگر آنکه در روايت ترمذي در حديث مذکور از ابن عمر
واقع شده کان يرد اشارة اورا مذکر را اشارت براس يا مطلق حمل کنند اما از سياق روايات که
در جامع الاصول آورده ظاهر ميشود که مراد همان اشارت بدست است وبعضي از شراح اشارت براس
ذکر کرده اند بي ذکر حديث ولابد چون مصنف تصريح بدان کرده حديثي در اين باب
خواهد بود والله اعلم ودر صلوٰة کسوف از عايشه رض آمده که نماز ميکرد رسول خدا ﷺ ومردم کرد وي
استاده بودند يکي از ان ميان پرسيد که اين چه حال است پس اشارت کرد بسر خود بجانب آسمان
بقصد جواب وي رواه مسلم واگر حمل کلام مصنف اين را دارند نيز صورتي دارد والله اعلم ودر اوائل رد
سلام در نماز بسلام کردي پس از ان منسوخ شد در روايت بخاري ومسلم وابي داؤد ونسائي از زيد بن
ارقم آمده است که گفت بوديم ما که سلام ميکرديم بر پيغمبر خدا ﷺ در حال نماز ورد ميکرد برما
وچون از پيش نجاشي برگشته آمديم سلام کرديم بر وي ﷺ پس رد نکرد برما سلام ما را گفتيم يا رسول الله
بوديم ما که سلام ميکرديم بر تو ورد ميکردي برما سلام ما را فرمود ان في الصلوٰة لشغلا ودر بعض روايات
آمده که الله تعالي ميکند از امر خود هرچه ميخواهد اکنون امر کرده که تکلم در نماز جز بذکر وي تعالى

جایز نباشد و بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر می آرد که گفت فرستاده بود رسول
خدا ﷺ مرا بحاجتی و چون باز آمدم آنحضرت نماز میکرد بر راحله خود پس کلام کردم او را پس
اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از فراغ نماز چه ساختی در آن کاری که فرستاده
بودم ترا من در نماز بودم از آن سبب با تو کلام نکردم و بعضی از شراح گفته اند که اگر کلام کردن
جابر سلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر جواب آن مهم بود که او را بدان فرستاده
بود بد اشارت برای نشاندن او بود و از اینجا معلوم شود که گاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین
مینماید زیرا که در رد سلام اشارت بسوی زمین حاجت نبود در روی همین تقلیب ید بکردانیدن ظهر او
بفوق و بطن باسفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بزمین کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این مر آن را
فافهم پستر پوشیده نماند که لفظ کلمته در بعضی از روایات مسلم واقع شده در روی این دو احتمال که
گفته شد جاریست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابود اؤد و ترمذی سلمت علیه آورده اند پس
متعین است که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آنحضرت را دیدند که
بعد از عصر دو رکعت میگذارد با وجود آنکه نهی میکرد از آن پس صحابه ابن عباس را نزد عایشه رض فرستادند
تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عایشه رض او را نزد ام سلمه فرستاد و ام سلمه جاریه را نزد آنحضرت ﷺ
فرستاد تا حقیقت حال پرسد آنحضرت ﷺ در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد
پس بعد از تمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت است که بعد از نماز پیشین میگذاردم و امروز بسبب
اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنها را و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر رد سلام نیز بودی
والله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه سلام دادن در نماز مفسد نماز است اگر عمدا بود و رد سلام خواه
عمدا خواه سهوا در هر دو صورت مفسد است و شمنی نقل از منیه و ظهیریه کند که اشارت برد سلام بدست
یا بانگشت مفسد صلوة نیست و گوید اگر یکی چیزی طلبید از مصلی پس ایما کرد بسر یا بدست بلا و نعم نیز
مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی و گفته که بعض حنفیه رد سلام را بدست در مفسدات
ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت است بر ایشان و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع
الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد است و این مخالف احادیث صحیحه است که
ذکر کرده شده است و معارضه آنها را صالح نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام
بیاید و در اوایل تکلم نیز جایز بود در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی * وقوموا لله
قانتین ای ساکتین * و گاه چنان بودی که عایشه رض در برابر نماز یعنی پیش آنحضرت ﷺ بجانب قبله
در مکان وقوع سجده وی ﷺ خفته بودی و آنحضرت ﷺ در وقت اراده سجود دست بر پای وی
نهادی بلکه انگشت در پای وی بخلانیدی تا وی پای خود را بخود کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و

پاي را كرد آوردي چنانچه بخاري ومسلم از عايشه رضه آورده اند كه گفت بودم من كه خواب ميكردم در
پيش رسول خدا صلى الله عليه وسلم و هر دو پاي من در جانب قبلهٔ آنحضرت بودي چون خواستي كه سجده كردي
غمز كردي مرا و در روايتي از بخاري غمز كردي پاي مرا يعني زير كردي و خلا نيدي انكشت را در پاي من
پس قبض ميكردم و كردمي آوردم پايهاي خود را باز چون مي ايستاد دراز ميكردم پايها را و گفت در خانه
دران روزها چراغ نبودي و از ينجا گفته اند جمهور علما كه اكر امرأة در پيش روي مصلي بود يا از پيش
وي بكذرد قاطع نماز نبود و اين مبحث در خاتمه در شرح قول مصنف كه گفته در باب الصلوة لا يقطعها
شيء چيزي ثابت نشده شرح و تفصيل بايد انشاء الله تعالى و آنحضرت صلى الله عليه وسلم گاه بر منبر با مامت نماز گذاردي
و قراءت و ركوع در منبر كردي چون وقت سجود رسيدي از منبر پس پا شدي و فرود آمدي و بر زمين سجده
كردي بعد از سجده باز بمنبر بر آمدي و قيام و قراءت و ركوع انجا كردي و نزد سجده هم بطريق اول
فرود آمدي و سجده كردي حالش در تمام نماز برين نهج بودي چنانكه در صحيح بخاري و مسلم از سهل ابن
سعد الساعدي حديث باين مضمون آمده است و در صحيح مسلم در آخر حديث ميگويد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم
فرمود ايها الناس من اين را براى آن كردم تا اقتدا كنيد بمن و بياموزيد نماز مرا و مصنف اينچنين نقل
ميكند كه گاه بر منبر بر آيت سجده آمدي از منبر فرود آمدي و بر زمين سجده كردي و باز بر رفتي و اين
واقعه مكرر و قتي در يكر نزد وي صحيح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نيست مكر آنكه خواندن آيت
سجده را در نماز اعتبار كنند يا بتاويل آنكه سجدهٔ تلاوت در حكم نماز است يا خطبه اكر از جمعه باشد قايم مقام
ركعتين است والله اعلم و در توجيه اين فعل نيز ميكويند كه منبر سه پايه بود و شايد كه ايستادن آنحضرت صلى الله عليه وسلم
بر پاي اول بوده باشد پس نزول و صعود هر يك مستلزم فعل كثير نباشد چه يك خطوه و خطوتين داخل فعل كثير
نبود و اكر بر پايهٔ سيوم هم بودي تو اند كه نزول بخطوه و خطوتين بوده باشد و اكر خطوات نه مجتمع بود
در يكزمان نيز مفسد نباشد و اكر باشد شايد كه منسوخ بود والله اعلم وي كبار دو دختر از بني عبد المطلب
با يكديكر در مخاصمت و مصارعت بودند و آنحضرت صلى الله عليه وسلم در نماز بود چون نزديك وي صلى الله عليه وسلم شدند ايشان را
بهر دو دست بكرفت و از يكديكر جدا كرد اين نيز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود يا بودن اصلاح ذات
البين از امور خير و مانا كه قول مصنف كه گفت ايشان را بهر دو دست كرفت اشارت است بكثرت فعل و
مبالغه است دران كه با وجود آن اين فعل از حضرت صلى الله عليه وسلم بوجود آمد و تحقيق آنست كه بر تقدير تفسير عمل
كثير بما يحتاج الى اليدين مراد آنست كه بجريان عادت آن عمل جز بدو دست نيايد اكر درين صورت
فرضا آن را بيكدست كند نيز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و رمي از قوس و انچه محتاج بيكدست
است قليل است اكرچه اتفاقا بدو دست كند مثل حل سراويل و لبس قلنسوه و نزع آن و شك نيست كه دو كس
را كه در هم افتاده باشند از يكديكر جدا ساختن محتاج بدو دست نيست و آن را بيكدست تو آن كرد اكرچه

اعتماد باید و دست و قوع یافته باشد یا آنکه تفسیر فعل کثیر بآنچه مصلی آن را کثیر پندارد نیز کرده اند و مختار
نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و مادون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آنحضرت ﷺ
در نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را ﷺ و وی نماز
میکرد و در جوف وی آوازی بود همچون آواز دیگ مسین که بجوش شد یعنی گریه میکرد و درونش میجوشید
و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میکرد و در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسیا از گریه روایت کرد
روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمایل و روایت دوم را ابوداود در سنن و در فقه
حنفی مذکور است که انین و بکا اگر با آواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر با آواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت
باشد بلکه بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رهبت
و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانچه در حدیث مطرف از پدرش
آمد و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت امر آخرت اگر نگاه داشتن آن طاقت دارد مفسد
بود و اگر نتواند نگاه داشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی و گاه حاجت تنحنح کردی و لهذا فقها تنحنح بلا عذر
را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آنست که مضطر بود و طاقت احتراز و
اجتناب از آن نداشته باشد و بباعثه طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل
کرده شده است قول ابی یوسف در انین و بکا نیز در عدم امکان احتراز از وی و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد
نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا بکند تا بداند دیگری را که در نماز
است فاسد نمیگرداند نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته که مراد به تنحنح آنست که بوی حروف پیدا گردد و در
هدایه نیز همچنین است و گاهی تهی پای نماز گذاردی و غالب احوال این بودی و گاهی با نعل نماز گذاردی
چنانکه ابوداود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ که نماز میکرد
پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از سعید بن یزید آورده اند که
گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا ﷺ که نماز میکرد در نعلین خود گفت نعم و اگرچه
این رخصت است و لیکن گاهی برای اظهار مخالفت با یهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلوا فی
نعالکم نماز گذارید در نعلینهای خود خلافا للیهود از برای اظهار مخالفت با یهود و این حدیث را در جامع
الاصول از ابی داود از شداد بن اوس هم باین لفظ آورده که فرمود خالفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم
ولا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیگذارند نماز در موزهای خود و نه در نعلهای خویش و
از موطا حدیث ابی سعید خدری آورده که یکبار آنحضرت ﷺ با اصحابه نماز با نعلین میکرد پس هم در نماز
نعلین را بر آورد و بجانب یسار خود بنهاد صحابه نیز بموافقت آنحضرت ﷺ بر آوردند و چون فارغ شد از
نماز فرمود چرا بر آوردید شما نعلین پاها را از پاهای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که بر آوردی ما نیز

بمتابعت تو بر آوردیم فرمود من خود از آن جهت بر آوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و
فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر به بیند در نعلین خود قذر و پلیدی مسح کند
آنها را بر زمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابو داود عن ابی سعید و نیز از ابی هریره آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز باید که نه نهد نعلین خود را جانب یمین خود و نه بجانب
یسار خود تا یمین دیگری واقع نشود و اید انکه آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که
به نهد در میان دو پای خود یا بگذارد نماز هم در نعلین و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم روز فتح نماز گذارد و
نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه گذاردی و گاه در دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی
اشتمال و توشح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح و التحاف که در احادیث واقع
شده است آنست که مخالف میکرد طرفین ردا با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست
میگرفت از زیر دست چپ می بر آورد و آن طرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست بعد از آن می بست
طرفین را بر سینه و گاهی که ردا عریض باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوة در
ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا همست
هر کدام از شما را دو ثوب و ابو داود و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم
که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و لیکن تکمه کن آن را یعنی بربند جیب
او را اگرچه بخار باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت من مردی
ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب است در دویدن در دنبال شکار کذا فی بعض الشروح و از
ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با
وجود آنکه جامهای من بر مشجب است و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر وی
جامها به نهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که میگذارد نماز در ثوب واحد و گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی
در یک جامه با آنکه جامهای تو نهاده است گفت گذاردم تا ببینند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببینند مرا
احمقی مثل تو و بدانند که نماز گذاردن در یک جامه درست است و گفت کدام یکی را از ما دو جامه بود
در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت است
میکردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وسلم و هیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود رض گفت این بر تقدیری بود که
در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب ازکی و اولی بود و مثل قول ابن
مسعود از عمر رض نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هرچه یافته شود همانست و اما بر تقدیر وسعت زینت

وتعمد در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب مهنه که در حالت به پوشند و پیش علما و اکابر آن بروند
مکروه است و آن حضرت ﷺ قنوت در نماز صبح که خواندی وگاه ترک کردی این حکم ما تقدم کلشمه است
واعاده و تکرار آن را وجهی ظاهر نیست مگر از جهت توطئه تفصیل مذهب حنفیه که این جا میکند
چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است و ترک آن هم سنت است از
جهت ثبوت فعل آن حضرت ﷺ بر هر دو وجه احیانا خواند و احیانا ترک کرد چنانکه ما بینا کلشمه و مع هذا
یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعل احیانا و ترک احیانا است الشاذ بر کسی که بران مواظبت
نمایند چنانکه مالک و شافعی انکار نمیکنند و آن را بدعت نمی شمرند و فعل آن را مخالف سنت نمی خوانند
و همچنین ترک آن را چنانکه مذهب امام ابو حنیفه و احمد در قول مشهور است بدعت نمی نامند و تارک
آن را مخالف سنت نمی خوانند با آنکه ظاهر چنان نماید که هر دو شق را که مواظبت بر فعل و مواظبت بر
ترک است بدعت شمرند زیرا که سنت همچنین است بلکه عدم مواظبت است بر اصل المحدثین کرّ ما
که میگویند بر نقل یا فعل اصح از ترک نکرده اند ترک منع از فعل نفرموده هر دو جا برداشت پس
میگویند که هیچ یک ارجح و احسن است بلکه میگویند سنت فعل احسن و من ترک فعل احسن هر که
بخواند القنوت در نماز صبح هم نیک کرد و هر که نخواند نیز هم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید که مذهب
سفیان ثوری همین است و دلایل از طرفین بسیار اما چون مقصود این جا بیان طریقه سنت است
به تحقیق مذاهب فقها بران اقتصار کرده میشود و طریقه سنت چنانچه مختار مصنف است فعل احیانا و
ترک احیانا است پوشیده نماند که بیانقا معلوم شد که قنوت خواندن آنحضرت ﷺ چه در نماز صبح و چه در
فرائض دیگر بسبب از اسباب بود که دعا میکرد بر جماعه و آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد ازان متروک گشت
و آن حضرت ﷺ و خلفای اربعه بعد ازان نخواندند و التزام آن و مواظبت بران بعد ازان بدعت است و این است
مذهب امام ابی حنیفه رحمه الله علیه تابعیهم * فصل * در نسیان ﷺ در نماز * بدانکه سهو و نسیان بر حضرت
پیغمبر ﷺ در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جایز نیست باتفاق اما در افعال چه در نماز
و چه در غیر آن اختلاف است که جایز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز اوست و در حقیقت آن متضمن
حکمت بالغه الهی عز شانه است در باب تثبیت تشریع احکام و دریافت سعادت اسوه به پیغمبر علیه الصلوة و
السلام چنانکه میگویند از جمله نعم حق تعالی بر امت محمدی ﷺ یکی این بود که گاهی پیغمبر ﷺ
در نماز سهو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در آنچه تشریع کند اشارت کرد با آنکه مجرد تشریع حکمت نیست
در سهو و نسیان آنحضرت ﷺ زیرا که تشریع بی آن ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو بر وی
لازم آید چنانکه در صورت شک بیاید ولیکن این نکته تا صمیمه دریافت سعادت اهل اسلام است و گاه سهو
یعنی در وقت سهو میفرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچه شما آدمیانید انسی نسیان میکنم

کما تنسون چنانچه نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دهید مرا رواه البخاری
ومسلم عن ابی مسعود و ابقای حصهٔ بشریت واحکام جبلت در آنحضرت ﷺ جامعیتی خاص است که کمالی
مخصوص جز در خلقیت او است محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت وقیام نوامیس الوهیت اقتضای
آن کرد که آن حضرت ﷺ را بر حد عبودیت که اشرف اوصاف واجل محاسن اتصاف است واقف کردانید واوصاف
عبودیت بروی اجرا نمود چنانچه گفت اجوع یوما واشبع یوما وفرمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما
یجلس العبد وبکای آنحضرت ﷺ وحزن قلب وی در موضع عین بر فوت ولد ازین باب است وظهور احکام سهو
ونسیان نیز داخل اینست با تضمن وی حکمت تشریع واقتدا را و میفرمود چنانکه در موطا آورده انما انسی
او انسی شك راوی است یعنی از باب افعال است یا تفعیل و بر هر تقدیر بر صیغهٔ مجهول است لا بر صیغهٔ معلوم
متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشروح یعنی مرا فراموش کردن میدهند تا سنت کردانم آنچه در سهو وجزای
آن مشروع کرده اکنون شروع در بیان مواضع سهو میکند که از آنحضرت ﷺ در نماز واقع شده اول سهو از قعدهٔ اولی در
صحیحین دو حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا ﷺ
دو رکعت از بعض نمازها پستر بایستاد و نه نشست وایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
بردیم ما سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعیین
وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا ﷺ ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشست بعد از انها و چون تمام کرد
نماز را دو سجده کرد پستر سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه
سلام گوید و سجده کرد ند مردم با وی بجای آنچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو
اینست و مصنف اینچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع نکرد و برخاست صحابه نه
تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن
سلام داد ذکر تسبیح صحابه و اشارت آنحضرت ﷺ در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شد نیست و
شیخ ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاك بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که
فسبحوا به فمضی و اما آنکه مصنف میگوید اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم
وشیخ ابن حجر که استیعاب واستیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیادت را در طرق صحیحین نیاورده
و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و زوایات متعدده آورده اما این زیادت را ذکر نکرده مگر در نظر
مولف در بعض طرق و روایات آمده باشد و در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین آمده چنانچه
نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزیرا که رکن نماز
نبود چنانچه قعدهٔ اولی که آنحضرت ﷺ فراموش کرد دو سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون
شروع در رکن کرد چنانچه آنحضرت ﷺ برکعت ثالثه برخاست رجوع نکند با آنچه فراموش کرده بود

چنانچه آمده که در صورت مذکور فراموش کرد و فقها گفته اند درینصورت که اگر بقعود نزدیک باشد
رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند و حد نزدیکی بقعود بعدم رفع رکبتین است از ارض چون
رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام و بعض گفته اند بعدم استوا و انتصاب نصف اسفل و چون نصف
اسفل مستوی شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کرمانی میگوید که نه نشیند مادام که راست نه
ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث مغیره بن شعبه که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بایستد امام
در دو رکعت اگر پیش از آنکه راست بایستد بیادش آید باید که بنشیند و اگر راست بایستاد نه نشیند و
دو سجده سهو کند رواه ابوداؤد و ابن ماجه دلیل این قول است و اما آنچه روایت کرده شده است که آنحضرت
ﷺ بایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آنحضرت ﷺ بقعود و در روایت دیگر آمده که رجوع
نکرد محمول است بر این در حالت قرب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از
سجود سهو تشهد نیست چه اگر بودی مذکور میشد زیرا که مقصود بیان تمام چیزی است که بسهو
واجب کرد و بخاری باین حدیث اعتقاد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجود السهو و گفته تسلیم کرد انس
و حسن و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجده سهو بعد از این حدیث ذو الیدین سوق کرده
از ابی هریره که در وی ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور کردیم و در آخر باب گفته که گفته شد با بن
سیرین آیا در سجده سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابوهریره تشهد نیست انتهی و از منقول ابن سیرین ظاهر
میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد است و ترمذی گفته است اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد
بعد از سجدتی السهو بعض گویند تشهد و تسلیم هر دو است و بعض گویند تشهد نیست ولیکن تسلیم هست
و مذهب احمد و اسحق آنست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه
نیز همین است و اصح نزد شافعیه آنست که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند
اصح آنست که هست و بعض گویند که قول به تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله
تشهد ثابت است و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین است که گفت نماز کرد ما را رسول
خدا ﷺ نماز پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام داد رواه الترمذی
و قال هذا حدیث حسن غریب ولکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند
یکی از رواة حدیث ترمذی متفرد است بزیادت تشهد با مخالفت بقیه رواة با وجود کثرت و حفظ و
اتقان ایشان پس الحدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که قایلند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده
اند و او را طرق بسیار است که بحد حسن رسانیده و حاکم گفته که وی صحیح است بر شرط شیخین و نیز
تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود است که ابوداؤد و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله
ﷺ چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظن تو بر چهار است تشهد خوانی پس در سجده

كني نشسته پيش از انكه سلام دهي بسمر تشهد خواني وسلام دهي ودر فتح الباري گفته كه اين حديث از مغيره نزد بيهقي نيز آمده ودر اسناد هردو ضعف است وگفته كه اين مرسه حديث باجتماع بالغ درجهٔ حسن ميگردد وگفته كه نزد ابن ابي شيبه از ابن مسعود بصحت رسيده است بعد از ان اختلاف امت در حنفيه كه پيش از سجدهٔ سهو دو سلام دهد يا يك سلام مذهب جمهور ايشان آنست كه يك سلام دهد وفخر الاسلام گفته كه اين يك سلام را مقابل وجه گويد و بانحراف حاجت نيست چه مقصود مجرد تحليل است وشمس الائمه وغير وي برانند كه دو سلام دهد ومختار صاحب هدايه نيز همين است زيرا كه معهود در نماز دو سلام است پس انچه مذكور است منصرف بدان بود وآورده اند كه صدر الاسلام كه برادر فخر الاسلام است اوراد رقول بسلام واحد نسبت به بدعت ميكرد وفخر الاسلام گفت كه امام محمد در كتاب اصل اشارت بدان كرده است پس بدعت نباشد كذا في شرح ابن الهمام وشمني گفته كه در محيط گفته كه اصوب آنست كه يك سلام دهد زيرا كه سلام اول براي تحليل است وثاني براي تحيت واين سلام براي تحليل است پس ضم ثاني بوي عبث باشد انتهى ونيز اختلاف است كه درود ودعا كه در تشهد اخير است در تشهدي است كه پيش از سجدهٔ سهو است يا در تشهدي كه بعد از واست اختيار كرخي برين است كه بعد از واست ودر هدايه گفته صحيح همين است چه محل درود دعا تشهد اخير است وبحقيقت تشهد اخيره آن است كه بعد از سجدهٔ سهو است ودر بعض شروح هدايه گفته كه صواب آنست كه در اول بخواند وطحاوي گويد در هردو بخواند زيرا كه هردو در آخر نماز ند كذا قال الشمني ودر شرح ابن الهمام گفته كه قول طحاوي احوط است كذا في فتاواي قاضيخان انتهى ثاني سهو از دو ركعت اخير بعد از قاعدهٔ اولى چنانكه مصنف ميگويد ودر يك نوبت دو بكر در ركعت دوم از نماز پيشين يا پسين شك راوي است سلام داد وسخن گفت وبعد از ان ياد كرد واتمام فرمود باداي دو ركعت اخير كه فراموش كرده بود وبعد از سلام دو سجده كرد وميان دو سجده تكبير گفت چنانكه پيش از سجدهٔ اولى تكبير گفته بود چنانكه از حديثي كه آورده شود معلوم كرد دو تخصيص تكبير ميان دو سجده بذكر چندان وجه ندارد وبعد از سجدهٔ يعني سجدهٔ سهو كه دو سجده باشد واطلاق سجده بلفظ افراد بر سجدتين سهو شايع است يا مراد سجدهٔ اخير ازين دو سجده است ديگر بار سلام داد بدانكه اين حديث را حديث ذواليدين گويند وتمام قصه باختلاف الفاظ آنست كه ابن سيرين از ابي هريره روايت ميكند كه نماز كذارد بمار سول خدا صلى الله عليه وسلم يكي از دو نماز عشي راكه ظهر است يا عصر وعشي از زوال شمس تا غروب را گويند ودر بعض روايات بخاري همچنين واقع شده كه احدي صلوتي العشي ودر بعض الظهر والعصر ودر بعض ظهر بتعيين ورود يافته ودر روايت مسلم احدى صلوتي العشي اما الظهر واما العصر ابن سيرين گفت كه ابوهريره معين گفته بود من فراموش كردم ودر بعض روايات آمده كه گفت غالب ظن آنست كه نماز عصر بود وبعض گويند كه شك از ابي هريره است وتعيين اوكه در بعض روايات

آمده باعتبار غلبهٔ ظن است پس آنحضرت ﷺ دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بچوبی که در
مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبلهٔ مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بعرض
نهاده شده در مسجد و در روایتی بجذعی که در قبلهٔ مسجد بود پس تکیه کرد بر وی گویا که در خشم
است و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد
رخسارهٔ راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که
پیشتر از مردم دیگر در آمدن عادت داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز
پس مردم با یکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ شد و بدل آن دو رکعت
مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر رض نیز بودند هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان شد که
بپرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد مردی بود که او را ذو الیدین میگفتند حرص علم و
تعلم احکام دین او را بر این داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود
که هیچیک ازین دو که تو میگوئی نبوده نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آنحضرت ﷺ روی بقوم آورد
و پرسید آیا اینچنین است که ذو الیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذو الیدین
بلی قد نسیت یا رسول الله بعد ازان روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آنحضرت ﷺ کل ذلک لم یکن پس گفت
ذو الیدین بعض ذلک قد کان پس آنحضرت ﷺ پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس سلام داد و تکبیر
گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا دراز تر ازان پس بر داشت سر خود را و تکبیر گفت پس
تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا دراز تر پس بر داشت سر خود را و تکبیر گفت پرسیدند
ابن سیرین را که پس سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پس سلام داد این
مضمون حدیث صحیحین است بر وجهی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان
علوم این حدیث کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل
کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن ازان مناسب است که بیاریم یکی در قول آنحضرت ﷺ که فرمود هیچیک ام
ازین دو نبود و بیان فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش کردم چه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند
بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال است و جواز آن نیز بر تقدیری است که متبین شود نسیان
بودن آن و تقریر کرده نشود بران دیگر سخن در وقوع تکلم از آنحضرت ﷺ و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة
عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعض میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال و اخباریست که متعلق به
تبلیغ شرایع و وحی است نه در جمله اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است و منقصت که
واجب است تنزیه ساحت عزت وی ﷺ ازان و معلوم است بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بتصدیق اقوال و ثقت بجمیع اخبار وی ﷺ در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور

علماصمین است وایشان تاویل کنند اینقول زاکه فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام از انها نبود
بآنکه مراد این است که در اعتقاد من این چنین است نه در نفس الامر واین خبر صادقست
بلاشبه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم واین صادق است وبعضي گویند
نفي نسیان کرد نه سهو این قول مبني است بر فرق میان سهو ونسیان وگویند که نسیان غفلت
وآفت است وسهو شغل قلب است وآن حضرت ﷺ سهو در نماز میکرد اما ازان غافل نمیشد ومشغول
میکرد انید ورا از حرکات صلوة مشغولی بصلوة نه غفلت ازان وگفته اند این فرق چیزي نیست بلکه مراد
بسهو ونسیان اینجا یکي است که غفلت از شئ ذهاب قلب بسوي غیر او ست کذا فی فتح الباري وبعد
از تسلیم فرق این توجیه باطل است ودر بطلان آن قول ذو الیدین بلی قد نسیت وتقریر آن حضرت
او را درین قول کافی است ونیز فرمود انما انا بشر مثلکم انسي کما تنسون وبعضي گویند که قول او
لم انس محمول بر ظاهر وحقیقت خود است گویا که آن حضرت ﷺ تعمد کرد این فعل را درین صورت
تا واقع شود تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ از قول واین سخن نیز چیزي نیست زیرا که قول بتعمد
آن حضرت ﷺ در غایت بعد است ونیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث است بلکه قول ابلغ از فعل است چنانکه
در محل خود مقرر شده است وبعضي گویند که مراد آن حضرت ﷺ از لم انس آنست که من فراموش نکرده ام
بلکه مرا فراموش میکنانند مقصود احتراز است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاري
ومسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید
فراموش کردانیده شد مرا آن آیت واکثر این اجوبه تکلفات است واقرب آنست که گفته شود که نسیان درین
قول تابع نسیان در فعل است ودر حکم اوست ولا محذور فیه ولزوم کذب ممنوع است بانچه گفته شد در رد
جواب اول فافهم واما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که اتیان بمنافی وتکلم بطریق سهو منع جواز بنا وعدم
استیناف نکند واین جواب از تکلم ذو الیدین وبعض صحابهٔ دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه بسهو بود و
پوشیده نماند که این بر مذهب حنفیه که تکلم بسهو ونسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاري نکرد د وایشان
گویند که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شد پس مقتصر بر مورد خود باشد وفیه ما فیه وبعضي
میگویند که قضیهٔ ذو الیدین پیش از نسخ کلام در صلوة بود واین جواب نیز صحیح نیست نه ازان جهت که بعض
گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است ازان وروي راوي حدیث ذو الیدین است پس پیش از نسخ نباشد
بلکه بعد از وي باشد زیرا که تاخر اسلام راوي مقتضي تاخر حدیث او نیست ومنافات ندارد بروایت او قضیهٔ
سابق را بسماع از صحابي متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه ازانجهت که ابو هریره
در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله ﷺ پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع
این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة وطحاوي این را حمل بر مجاز کرده وگفته

که مراد از صلی بنا صلی بالمسلمین است و هو خلاف الظاهر جل اتا آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان
از ابی هریره روایت کرده اند که بینما انا اصلی مع ﷺ و این دفع میکند این تاویل را قطعا کذا فی فتح
الباری و بعضی گویند که این همه رد و بدل از آنحضرت ﷺ و ذو الیدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول
در غایت بعد است و در شرح کنز الدقایق المسمی بالبحر الرائق گفته که ما جواب شافی ازین اعتراض نیافتیم
والله اعلم و مذهب امام احمد آنست که کلام عمد او سهوا مبطل صلوة است مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت
نماز چنانکه کان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد ازان معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند و
اگر مقتدی تکلم کند و میگویند که بروی بقیهٔ از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذو الیدین استیناف
نکرد بجهت آن بود که فرایض در زمان ﷺ زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذو الیدین
یقین میداند که نماز او تمام شده است و بعد از زمان آنحضرت ﷺ نه این چنین است چه فرایض در ان
زمان راسد و ناقص نگردد کذا قیل و درین کلام نیز نظر است چه یقین وی بتمام صلوٰة محل بحث است نعم
احتمال تمام صلوٰة باحتمال نسخ ثابت است زیراکه وی گفت اقصرت الصلوٰة ام نسیت واین نیز از قول
آنحضرت ﷺ وکل ذلک لم یکن مرتفع است وحال آنکه بعد ازین فرمودن نیز تکلم کردند بر ثالث سهو
یکرکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی
آورده که معوذ به بن حدیج گفت که رسول خدا ﷺ یکروز نماز گذارد همین قدر گفت و معلوم نشد که چه
نماز بود و از نماز بیرون آمد و یکرکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبد الله نیز از
عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یکرکعت را فراموش کردی بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت
کرد و یکرکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و بازگشت درین حدیث ذکر سجدهٔ سهو نیست ابتا
همین قدر مذکور شد که قضای رکعت فراموش شده کرد و بس و این دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجدهٔ سهو
تواند بود و نزد حنفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب تمله
آورده ثم لیسجد سجدتین بصیغهٔ امر و در صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث ابی سعید آمده و امر برای وجوب
است لاسیما که فرمود صلوا کما رایتمونی اصلی و نیز سجود سهو مشروع است برای جبر نقصان در عبادت پس
در حکم دماء حج باشد که واجب اند باتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود نص نیست بلکه مسکوت عنه
است شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس باحدیث دال بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته
که اختیار کرخی برانست که سجود سهو واجب است و قدوری گفته که صحیح همین است و بعضی گفته اند
که سنت است و در شرح ابن الهمام از بعض حنفیه نقل کرده که گفته که سنت است نزد عامهٔ اصحاب ما رابع سهو
بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود آمده که یکنوبت در یکر نماز ظهر گذارد
و یکرکعت زیاده کرد صحابه بطریق استفهام گفتند در نماز یکرکعت از جانب شارع تعالی زیاده شد

فرمود از چه سبب می‌گوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی آنگاه خواه بجهت آنکه یادش
آمد یا بر گفتهٔ ایشان اعتماد کرد دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بر آن دو سجده کردن
اقتصار کرد و در آخر این حدیث است که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون الحدیث و ظاهر از کلام مصنف
چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بوده و همچنین است اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمهٔ حنفیه درین صورت تفصیل است و آن اینست که اگر از قعدهٔ
اخیره سهو کرد و نه نشست و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت
خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد
محمد و هو المختار کما قال الشمنی باطل شد فرض وی و لغو گردد اند خامسه را و اگر قعدهٔ اخیره کرد و سلام نداده
برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
را تمام شد فرض وی و ضم کند با وی سادسه را و مستحق است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لکن
از حدیث مذکور معلوم میگردد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رکعت سادسه ضم نکرد و بسجدهٔ سهو اکتفا نمود و
این است مقصود مصنف از آنکه گفت و بر آن اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی
گفت مانا که این حدیث نرسید بجماعهٔ از اهل کوفه که رفته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته
نماز وی فاسد است و لازم است بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل است و لازم
است بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از آن تشهد خوانند و سلام دهد و سجدهٔ سهو کند و این سخن
تعریض است بر علماء ما ابا النووی از اعتذار تام مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حاصل آنکه
از حدیث مذکور معلوم میگردد که هر که گذارد ظهر پنج رکعت مطلقا سجدهٔ سهو او راست و نماز صحیح است
چنانکه مذهب شافعی است و این تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد و جوابش آنست که لفظ
حدیث صادق می‌آید یا ترک قعدهٔ اخیره و یا فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ترک نمیکرد قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص
بود بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس حدیثی است که نهی کرده است در وی
از بتراء یعنی یک رکعت گذاردن فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر
چنانکه گفت و یکنوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقبش شدند و
اعلام کردند پس بعد از آن باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد و دوبار سلام
داد خلاصهٔ این حدیث با حدیث طلحه بن عبد الله یکی است سوای آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر
امر بلال بالاقامت نکرده و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین
آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گذارد نماز عصر را و سلام داد در سه رکعت پس در آمد منزل خود را و ایستاد بسوی

و رابه یاس چنانچه مذهب ایشان است از رجوع بقیاس نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود
پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و نیز گفته
که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله
علیهم اجمعین همین است و امام مالک در سهوی که نقصان است سجده پیش از سلام میکند و سهوی که زیادت
است در نماز بعد از سلام و میگوید که اگر هر دو سهو مجتمع شوند یکی زاید و یکی ناقص سجود هر دو را
پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همین اند و ابن عبد البر گفته
که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی
است از ترجیح و ادعای نسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین در این مذهب بهمین اعتبار است که سجده
در هر دو صورت است یعنی بعد از سلام و پیش از سلام اما مخالفت احادیث دیگر با نیز لازم می آید چنانکه
حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان است و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در
قعدتین بر تقدیر صحیح است که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شده است به ثبوت نیاید و چون این مطلق
وارد است چه در زیادت و چه در نقصان ساقط کرده این توزیع که مالک کرده و لازم کرده تحمل اختلاف
فعلین بر تخیر از امرین و لیکن اولی وقوع او است بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در
وجوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل است
زیرا که در نقص جبر است پس باید که داخل اصل صلوة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج
آن بود و تعقب کرده شده است این توجیه بآنکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است
بلکه آنجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص است اگرچه بصورت زیاده نماید و سجده
در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان است و لیکن بودن ترغیم خارج نماز چه لازم است چرا در نماز
نباشد ترغیم تعالی زاید بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة است خطابی گفته که فرق میان زیادت و
نقصان بر این وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست و اثری گویند که اقوی مذاهب قول مالک است بعد از آن
قول احمد و دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی است که در وی مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و
وی کار میفرماید هر حدیث را در آنچه ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید در محلی که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام کرده بعد از سلام
کنند و در غیر این انواع سهو یعنی آنچه که حدیثی وارد نشده و عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقوع نیافته پیش از سلام کنند
زیرا که این بنظر ظاهر موافق تر است چه سجده برای جبر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر داخل نماز
و پیش از بیرون آمدن باشد بهتر است و از امام احمد منقول است که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مروی
نمیبود میگفتم من که سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما بوحنیفه رحمه الله تعالی حدیث قولی که گذشت

مرجح مذهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل
السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت است و الا در اصل جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد
از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة و داود ظاهری که یکی از
اصحاب ظواهر است یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر
باشند چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بظاهریت خود رفته میگوید سجده سهو نکند کسی الا در این پنج
محل که پیغمبر ﷺ سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجده سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای
و قیاس اند ما عدا ای این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آن را که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که
شیخ مؤلف در این کتاب در صدد در بیان عمل حضرت مصطفی است ﷺ از غیر نظر باختلاف علما چنانچه
در دیباچه گفت پس چه غرض داد در بیان اذان مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعض
مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث مختلفه دارد نیز نموده
لا سیما در ما نحن فیه که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه ما بعد از تعداد صلوة بیان
مذاهب اربعه کردیم با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیه
بیان مذهبی باشد که موافق ما مر حدیث و مقصود بالبیان است چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام
احمد بلکه قول داود است نقل برو از آنچه گذشت معلوم شد که سهو و نسیان از آن حضرت ﷺ وقوع داشت
اما شک در نماز آنحضرت ﷺ را هرگز نبود بایں طریق که تردد داشته اند و ندانند که چند رکعت از نماز گزارده ام
و در هیچ حالت جزم نتوانند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیکجانب اگرچه خلاف واقع است اما
از آن بران مقرر نمی شوند والبته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میدهند در صورت شک متردد و
متحیر است و بالجمله بجهت غلبه استغراق و توجه بجانبی نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک
موجود نیامد و نیز فرموده که آن از شیطان است چنانچه سیاق حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده
است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط میکند
بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آنحضرت ﷺ را شک
در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مرامت را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در
نیابد که سه رکعت گذارده یا چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرود
و قرار دهد در صورت مثلا بران که سه گذارده است چه گذاردن سه یقین است اگرچه چهار گذارده باشد
و پیش از سلام سجده سهو کند در حدیث بخاری و مسلم این سجده سهو مطلق واقع شده بی تقیید بقبل
السلام او بعده و در روایت موطا و ابوداود و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا
و ابوداود و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری

ازدارقطنی آورده وگفته که این زیادت بمجموع این طرق نازل از درجهٔ حسن که احتجاج بآن میتوانند کرد
نبود وامام ابوحنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد بیک جانبی بنا برآن کند
خواه اقل بود یا اکثر زیراکه بنا بر ظن غالب اصلی مقرراست در شرع چنانکه در قبله وجز آن ونیز در
صحیحین از ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود ﷺ اذا شك احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده
الشمنی ودر جامع الاصول هم از ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم
یسجد سجدتین بعد مایفرغ وهو جالس وترمذی گفته که بعضی از اهل علم در صورت شك گویند اعاده کند
نماز را انتهی ومذهب امام ابوحنیفه رحمه الله آنست که اگر اول بار در شك افتاده است یعنی شك عادت او نشده است اعاده
کند والا تحری نماید واگر بعد از تحری غلبه بیك جانب دست ندهد بنا بر اقل نهد وسجدهٔ سهو کند وامام محمد در
موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار است ومیگوید واگر این چنین نکند در یکر نجات از
سهو وشك دشوار است ودر اعاده در صورت کثرت شك واعتیاد آن حرجی تمام است وحاصل آن است
که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت ﷺ که فرمود چون شك کند یکی از شما
در نماز خود باید که از سر گیرد وگفته اند که این حدیث غریب است ودر حدیث صحیح آمده که
چون شك کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را وتمام کند بروی وترمذی وابن ماجه از ابن
عوف آورده که گفت شنیدم پیغمبر را ﷺ که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود ودر نیابد
که یکرکعت کرده یا دو بنا نهد بریکی واگر در نیابد که دو کرده یا سه بنا نهد بر دو واگر در نیابد
که سه کرده یا چهار بنا بر سه نهد ودو سجده کند پیش از سلام وترمذی گفته حدیث حسن صحیح
وچون همه این احادیث ثابت است جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شك در
اول بار وثانی بر وقوع تحری براحد الجانبین وثالث بر عدم وقوع تحری بران واین کمال جامعیت
است که بنای مذهب امام ابوحنیفه بران است وامام شافعی وامام مالك وامام احمد رحمهم الله میگویند
مطلقا یعنی خواه ظن غالب بریکجانب باشد یا مردد وجانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود
که صورت غلبهٔ ظن داخل شك وتردد نخواهد بود چه شك تساوی طرفین را گویند وظن جانب
غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیراکه
میگوئیم که این اصطلاح حادث است ودر لغت وشرع شك مقابل یقین بود وظن ووهم را شامل وبکریمهٔ ان الظن
لا یغنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت * فصل * در گشاده داشتن چشم در نماز آنحضرت ﷺ
در نماز چشم مبارك را گشاده داشتی وفرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند واز اینجا است
که فقها تغمیض عین را مکروه دارند وگفته اند که آن عادت یهود است ومصنف درین باب استدلال
باحادیث میکند ومیگوید ودر حدیث انس که بخاری در صحیح آورده چنان است که گفت عایشه را

پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیده بود فرمود آنحضرت ﷺ که این پرده را
دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیتمی المکی
مرا عارض میشود ولفظ حدیث این است که بود مر عایشه رض را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را
بدان و قرام بکسر قاف پرده رقیق را گویند و بعض گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعض گفته
پرده رقیق در پس پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آنست که متاعی در جانب
بیت داشت که بدان پوشیده بود والا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة
وفیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجلهٔ عروس برپا کرده بود مزین و منقش والله اعلم ونیز
در حدیث متفق علیه از عایشه رض مرویست که آنحضرت ﷺ جامهٔ با علم پوشید و آن جامهٔ بود از
خز یا صوف سیاه علم دار و آن را خمیصه گویند کسی برای آنحضرت ﷺ هدیه آورده بود و برای
تماشا طرف آن پوشیده بود در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این
جامه را برای جهم صحابی مشهور است کنیت او ابوجهم و نامش عامر بن حذیفه قرشی عدوی و ابهری در
شرح مشکوة میگوید که همین ابی جهم هدیه آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را برده بدهید
و از برای نگاه داشت خاطر وی تا از رد جامه آزار نکشد فرمود کلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون
نون و کسر آن و بعضی بفتح با نیز روایت کنند منسوب است بانبجان که نام موضعی است و بعض گویند منبج
موضعی است بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابوجهم این کلیم را برای
خود گذاشته و آن خمیصه را برای آنحضرت ﷺ هدیه کرده بود پس فرمود این کلیم را از وی برای من بیارید
که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فروتر آورد و در
حقیقت این برای تعلیم امت بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در
نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث
آنست که ازینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده نماند که
استمرار وی و دوام گشادگی چشم ازینجا لازم نیاید و اگر مقصود اینست که دایم در نماز چشم بسته نبودی
تمام است اما ظاهر اینست که مقصود آنست که دایم چشم گشاده بودی و اصلا نه بستی والله اعلم و باحادیث
دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهدهٔ جنت و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوهٔ
بهشت تناول کند و باامت رساند و همیشه از آن میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که
روزی آنحضرت ﷺ در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز
چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشهٔ از میوهٔ بهشت تناول کنم الحدیث و فرمود ندیدم
منظری زشت تر از منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت

وحدیث تعرض شیطان وکرفتن پیغمبر ﷺ ویرا وخنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که کفت کفت رسول خدا ﷺ دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو ومرودت وخبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت وعفر وعفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده بر آمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا وعلیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا والله تعالی مرا بروی قادر کردانید وکرفتم او را وخواستم که بربندم بستونی از ستونهای مسجد تا به بینید همه شما او را پس از آن ملاحظه کردم ورعایت نمودم دعای برادرم سلیمان را که کرده است واز پروردکار تعالی درخواسته که به بخش مرا ملکی که نرسد ونسزد مر هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظهٔ این دعای سلیمان او را کذاشتم تا خوار وزار برد رفت ودر صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیکر آمده وکفته که اکر ملاحظهٔ دعای سلیمان نمیبود برمی بستم آن جنی را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند ومعنی ملاحظه ورعایت دعای سلیمان آن کفته اند که وی علیه السلام درخواسته بود از خدای تعالی که تصرف در جن وامثال آن مخصوص باو باشد وبحقیقت پیغمبر مارا ﷺ قدرت وامکان تصرف در ثقلین بیشتر وقویتر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف وسلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اکر تصرف آنحضرت ﷺ بالفعل در آن جن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان ودعای او کرد و بکذاشت ﷺ الحاصل مصنف میکوید که این مجموع یعنی رویت جنت ونار وخوشه وجن رویت عین بود نه آنچنان که بعضی میکویند که این رویت مثال است نه عین چه این تاویل وصرف از ظاهر است کمال آنست که در رویت عین حمل کنند وسیاق احادیث نیز دلالت دارد بران فافهم واین دلیل است بر آنکه تغمیض عین در تمام نماز دایم ومستمر نبود ومیکوید اما اکر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه وپریشانی حاصل شود وحضور وخشوع نماز را ببرد فرو کرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلایل که در ترغیب وتاکید داشت حضور وخشوع وارد شده اند وعدم ورود نهی صریح از تغمیض عین مصنف اینجا سخن بر طریقهٔ فقاهت کرد واکر خبری واثری درین مطلب آوردی اولی واوفق بودی بروش وی والله اعلم * فصل الاذکار بعد الصلوة آنحضرت ﷺ چون از نماز سلام دادی اینچنین است روایت مسلم وترمذی ودر روایت نسائی چون برکشتی از نماز ودر روایت ابوداؤد چون خواستی که برکردد از نماز سه بار بکفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه ودر حدیث مسلم وترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار وکفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست کفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله ودیکر با استغفار این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم وبعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده کرده اند ودر روایات صحیحه نیامده مکر همین قدر که مذکور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة

این مقدار یکدی و برخاستی و حجره مراجعت کردی انچنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث
متفق علیه از عایشه نیز آمده که نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام
تبارکت یاذا الجلال والاکرام توجیه همان است که مکرر گفته ایم گاهی چنین بودی وگاهی چنان والله اعلم و
در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم وابوداؤد ونسائی است از عبد الله بن الزبیر مرویست که در عقب
هر نماز فرض میگفت در حدیث اگرچه عقیب صلوة واقع شده ولیکن مراد نماز فرض است باجماع وبعضی از شراح
گفته اند که در حدیث کعب بن عجره تقیید بمکتوبه آمده ومطلقات محمول برانست ودر روایت مسلم آمده
که باواز بلند میگفت وبعضی علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخفا است در ذکر ودعا هم امام را
وهم منفرد را وجهر آنحضرت ﷺ برای تعلیم بود واگر حاجت دیگر نیز امام را مصلحت در جهر واعلان بود
بقصد تعلیم واعلام بکند درست است بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هردو موضع بفتح
جیم است بمعنی بخت وغنا یعنی پدید نکند و بود نکند مالدار را بعنی غنا ونسب نزد تو اگر نباشد عمل باید وبعضی
بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل ورحمت است کوشش واجتهاد دخلی نیست وگفته اند که کسر ضعیف
است ومختار فتح است بمعنی اول لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله
مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را مقدم دارد بر سایر انواع ذکر وآرد
عقیب سلام وگفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ
بن حجر فی شرح المشکوة تنبیه بدانکه احادیث در باب ادعیه متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند
چنانچه این ادعیه مذکوره وآیة الکرسی ومعقبات وجزان ومراد ببعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که
آن محال است بلکه مراد عدم فصل است بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض ونسیان وتشاغل
بغیر ذکر ودعا بشمرند واگر سکوت کند واحد کثرت عرفی نرسد نیز ضرر نکند ارد پس بعد از فراغ نماز هرچه
بر وجه مذکور بخواند عقب او است ماند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل میان فرض
واذکار مذکوره وعدم تعاقب کردد یا نه اینجا محل نظر است وظاهر آنست که نکردد خصوصا بر قول کسی
که سنت میداند وصل سنت را بفرض وسرعت قیام برای کذاردن سنت بعد از قیام اداء فرض ودر شرح ابن
الهمام تصریح کرده است که انچه در احادیث وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه واذکار در ادبار صلوات
تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت بی اشتغال بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند
در ان واختلاف است علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض است بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل
بفرض مسنون است ووارد می شود بروی که در سنن ابی داؤد آمده است از ابی رمثه که گفت ایستاده مردی
که دریافته بود با حضرت ﷺ تکبیره اولی را تا متصل بکذارد سنت را عمر حضرت دوش او را بگرفت وبجنبانید

و گفت به نشین زیرا که دلالت نکشتند ادل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت ﷺ
بدپسندید این سخن را از عمر رضی الله عنه پس تر کفایت دارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و
ترمذی از عایشه رضی الله عنها آورده اند که گفت بود رسول خدا ﷺ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار
آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت السلام ومنك السلام تباركت يا ذا الجلال والاكرام و از این حدیث بظاهر
لازم نیاید که بهمین ذکر فصل کنند بلکه بمقدار آنچه خوانده شود در روی این ذکر و این منافات ندارد
بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شريك له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت ﷺ فصل باذکاری
که مواظبت میکنند بر آن در مساجد درین اعصار مثل قراءت آیة الکرسی و تسبیحات و امثال آن و
حلوائی گفته است که لا باس است بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کنند بذکری
مختصر و بخوانند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوائی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور
در معنی این عبارت اولویت خلاف اوست پس گویا که گفته اولی آنست که نخوانند و اگر بخوانند لا باس
به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب یا عشا مکروه است او را مکث قاعدا و لیکن باید
که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد
رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود مستقبل
قبله نشسته ماند بلکه یا در وی یا برگشته مستقبل قوم به نشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر است
در سنت و لیکن افضل رجوع بمنزل است برای تطوع ذکر هذا كله في شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از
امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست که چون حضرت رسالت ﷺ سلام نماز بدادی بگفتی اللهم اغفر لی ما
قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به مني انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت و
در بعض روایات وما اسرفت بعد از وما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مرویست
از زید بن ارقم که پیغمبر ﷺ در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا ورب كل شيء انا شهيد انك الرب و در
روایتی انك انت الرب وحدك لا شريك لك اللهم ربنا ورب كل شيء انا شهيد ان العباد كلهم اخوة اللهم ربنا
ورب كل شيء اجعلني مخلصا لك واهلي في كل ساعة من الدنيا والآخرة يا ذا الجلال والاكرام اسمع واستجب
الله الاكبر الله الاكبر الله نور السموات والارض و در روایتی رب السموات والارض الله الاكبر الله الاكبر حسبي
الله ونعم الوكيل الله الاكبر الله الاكبر و در جامع الاصول بعد لا شريك لك اللهم ربنا ورب كل شيء انا شهيد ان
محمدا عبدك ورسولك زیاده آورده و آنحضرت ﷺ فرمود چند سخن پیاپی است که هر که بگوید در عقب
هر نمازی هرگز نومید نه شود این عبارت ترجمهٔ لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره
روایت کرده اند که معقبات لا يخيب قائلهن او فاعلهن دبر كل صلاة معقبات بکسر قاف خوانده اند و
این تسبیحات را معقبات از آن نامند که بعضی از آنها در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه

هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را به ایں آمدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز لحوالله میشود و معقب آن را گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة الجزری و ضماغ است از شیوخ که این تسبیحات را معقبات از آن گویند که هر یکی از انها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید چنانچه در حدیث آمده است لا یضرك بایتهن بدأت و معقبات ملائکة لیل و نهار راکه برای رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان شب و روز در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر است از مسلم از ابی هریرة الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی باوی میگوید ایا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل زاد کنید آن را زید چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که آن مرد میگوید و چون با امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار این مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلمات را یازده بار گفته تا مجموع سی و سه بار میشود همانا تفسیر بعضی از رواة است حدیث ابی هریرة را که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این تفسیر وهمی است چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه بار گوئید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این معقبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان او اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است که ابو هریره گفت که فقرای مهاجرین در حضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان سبقت بردند از ما بدرجات علا و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که دریابید بدان آنها که پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از انها که پس از شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما کند تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند و گفتند یا رسول الله برادران

ما که اغنیاانند نیز آن راشنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما کشتند درین عمل اکنون چه کارکنیم فرمود
چه توان کرد ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر
لازم آید واین حدیث در صحیحین مذکورست اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند
وغمگین خشتند حضرت رسول فرمود ﷺ غم مخورید وغمگین نشوید که شما پانصد سال پیشتر از
اغنیا به بهشت درروید این حدیث جزو حدیثی است که در مشکوة از ابی داؤد واز ابی سعید خدری آورده
واین جزای فقر وصبر کباریست که فقرا دارند و بحساب وسوال نعیم دنیا موقوف نمانند وسابقیت فقرا
در دخول جنت منافات بافضیلت ورفعت درجات وکثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد وبعضی کویند که این
مخصوص بفقرای مهاجرین است چنانکه در حدیث واقع است وغیر مهاجرین را اکثر ازین باشد والله
اعلم ومیفرمود که هرکه در پی نماز صبح پیش از انکه سخن کند ده بار بکوید لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد یحیی ویمیت این زیادتی یحیی ویمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت
وهو علی کل شیء قدیر او را ده نیکی نویسند وهر نیکی را ده چند جزا بود واز ده نوبد و بدیها ده را محو
کنند و ده درجها او را بلند کردانند ودران روز در پناه الهی باشد از مکروهات واز شیطان محروس و
محفوظ کرده وهیچ کناه را چه صغیره وچه کبیره سزاواری ومجال نبود که وبرا دریابد دران روز وضرر آن
بدو برسد مکر شرک بحدائیتعالی که اکر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرروی برسد چه شرک هرکز مغفور
نکردد چنین فرمود ولم ینبغ للذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اکر ازوی کناهی غیر
شرک صادر شود آمرزیده شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد باداراک ذنب ادراک ضرر واثر وست
این حدیث ترمذی است از ابی ذر وکفت هذا حدیث حسن صحیح غریب وامام احمد از عبدالرحمن بن
غنم نیز مثل این روایت کرده ودروی ذکر صلوة مغرب نیز هست وبجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف ویثنی
رجلیه آورده وبعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده ودر آخر حدیث کفته که باشد آنمرد یعنی
کوینده این کلمات افضل الناس عملا مکر مردی که افضل ازان بیارد یعنی اکثر ازین عمل بیارد از تسبیح یا غیر
آن ودر مسند امام احمد ثابت است بروایت ام سلمه رض انه که آنحضرت ﷺ علم تعلیم کرد ابنته فاطمة
دختر خود را که فاطمه است رض المناجات هرگاه که آمد فاطمه رض تساله الخادم دران حال که می طلبید از ان حضرت
ﷺ خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی رض از بس آسیا کردانیدن و پشتش
از آب کشیدن شوخ بسته بود ورنگ روی وی از غبار جاروب دادن و دیگ طعام پختن تیره کشته ودر بعض
روایات آمده که چون علی مرتضی رض را با فاطمه زهرا رض تزویج کردند مرتضی رض از خدمت وکار بار خانه بحضرت
شکایتی کرد آنحضرت فرمود ﷺ کار درون خانه از طعام پختن وجاروب دادن وامثال آن فاطمه کند وکار بیرون
خانه مثل آب کشیدن وطعام خریدن واینها توسازد وبالجمله چون فاطمه رض بطلب خادم آمد حضرت در

خانه نبود تا چون آمد نبی پرسید که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عایشه رضی برای طلب خادم آمده
بود پس رفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخانهٔ فاطمه و به نشست بر سر وی و گفت یا فاطمه خادم میطلبی خادم خود بالفعل نزد
ما نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است بهر
طریق میگذرد یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدایرا و خدمت کن مر اهلخانهٔ خود را من ترا چیزی بیاموزم که
بهتر است از خادم و آن اینست ان تسبحی الله و در روایتی تسبحین بدون ان آمده تسبیح کنی مر خدا را
تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمدیه و در این روایت دیگر تحمدین ثلاثا
و ثلثین و حمد کنی او را سی و سه بار و تکبریه و در این روایت تکبرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر کوئی سی و سه بار الحمد
مذکور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی آنست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود
و در بعض روایات آمده که یکی از آنها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرمود و عدد مائة بدان تمام شود اما آنکه
مصنف این فرمود را ثلاثا و ثلثین فرمود مگر نزد وی ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین
از علی و فاطمه آمده که هر دو را خطاب فرموده و تعلیم نموده است و آمده است که بعد از ان
علی و فاطمه این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی که از انگاه که این را از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیلهٔ صفین تا در آخر شب بیاد من آمد و بخواندم و دیگر
این تعلیم کرد که و اذا صلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را ان تقول بگوئی این کلمه را که لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوٰة المغرب و بگوی بعد
از نماز مغرب عشر مرات و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عقب نماز با مداد میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة
امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة و اصلح لی دنیای التی جعلت فیها معاشی و اصلح لی
آخرتی التی فیها معادی و اجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر و اجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم انی اعوذ
برضاک من سخطک و اعوذ بعفوک من نقمتک و اعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع
ذا الجد منک الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت هر گاه بخدای
که کشاد دریا را برای موسی که مانمی یابیم در توریت که داؤد پیغمبر خدا چون بر میگشت از نماز خود
میخواند این دعا را و کعب از صهیب نیز روایت کرد که نبی صلی الله علیه وسلم میخواند این کلمات نزد بر گشتن از نماز
خود ابو ایوب انصاری رضی گفت هرگاه نماز میکرد ازدم از پی پیغمبر صلی الله علیه وسلم از هیچ وقت نبود که بعد از
سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعشنی و اجبرنی و ارزقنی و اهدنی لصالح الاعمال
و الاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت و اصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن کوئی اللهم
اجرنی من النار سبع مرات هفت بار فانک ان مت پس بدرستی که اگر بمیری فی یومک در ان روز کتب

الله لك بنويسد خدايتعالى برايتوجوازامن النار نامۂ رستكاري از آتش دوزخ وجواز دراصل نامۂ مسافر اكويند كه ازسلطان بكيرد تاهيچكس سوي درراه تعرض نكند واذا صليت المغرب فقل قبل ان تتكلم اللّهم اجرني من النار سبع مرات فانك ان مت من ليلتك كتب الله لك جوازامن النار اين حديث در صحيح ابن حبان است ودرجامع الاصول ازسنن ابى داؤد نيزآورده وليكن بتقديم ذكر صلوة مغرب برصلوة صبح ودرسنن نسائي نيزآورده ازروايت ابي امامه من قراء آية الكرسي زاد الطبراني وقل هوالله احد يعني كفته است هركه بخواند آية الكرسي وقل هوالله احد في دبركل صلوة مكتوبة دريس هرنماز فريضه لم يمنعه منع نكند اورا ازمن دخول الجنة ازدرآمدن بهشت الا ان يموت وفي رواية الا الموت دراين عبارت اشكال مشهوراست چه ظاهرچنان مينمايد كه كويند الا الحيوة چه مانع از دخول جنت حيات است كه دراين عالم پايي بند آنست ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع ازان ودرتوجيه آن ميكويند مراد بموت درينجا حيات است حيات مستعار راكه فاني است ومنتهي شوند بموت است موت نام كرده واين توجيه درغايت بعد وضعف است ونيزكفته اند كه مراد تا آخر موت وعدم مجيء اوست وبعضي كفته اند كه مرادازموت بودن بنده است درقبرپيش از بعث وچون مبعوث شود درآيددربهشت بى توقف وبعضي كفته اند كه مراد آنست كه مانع ازدخول جنت الآن معجلا وجود موت است وشرط بودن او مردخول جنت راكه موجل است اكروجود موت وشرطيت وي نمى بود بالفعل دربهشت ميدرآمد وباين توجيه مراد دخول جنت است درنشاء حيات عاجل مبالغة وبرين تقديرجايزاست كه كفته شود مراد آنست كه اكروجوب موت ولزوم ذوقا ومرهرنفس رابحكم كل نفس ذائقة الموت نميبود مي درآمد دربهشت الآن متعجلا وليكن لازم مي آيد وجوب موت دربهشت وبهشت جاي موت نبود وباين جهت درد دخول جنت تعجيل وتاخيرراه يافت وطيبي كفته كه موت حاجزاست ميان تالي آية الكرسي ودخول جنت چون متحقق شود ومنقضي كردد حاصل شود دخول جنت فافهم وچون درين حديث اختلافى بود درميان محدثين مصنف بسط كلام كرد دراثبات وتصحيح آن وكفت واينحديث راجماعتي ديكرغيرنسائى نيزروايت كرده مثل طبرانى ورويانى ودارقطني وابن حبان وغيرايشان وبعضي ازحفاظ ميكويند كه اينحديث آية الكرسي بعدازنمازصحيح است وابن الجوزي چنانكه عادت اوست ازافراط ومبادرت بحكم برحديث بوضع آن رادرموضوعات ذكر كرده وحفاظ بروي يعني برابن الجوزي ازين جهت كه اين حديث راازموضوعات ذكر كرده طعن كرده اند وكفته كه ذكركردن اواينحديث رادرموضوعات خطااست وابن جوزي استدلال بضعف محمد بن حميد كه راوى حديث آية الكرسي است كرده وحكم اوبضعف محمد بن حميد خطااست زيراكه اين شخص رابخاري كه درتصحيح وتنقيد رجال فوق الكل است تعديل كرده ويحيى بن

معین که محک رجال است و اشد الناس قوما است در نقد رواة توثیق کرده و ابن عدی و محمد یعنی بخاری
و یحیی ابن معین کافی است در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی
فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز
فرض باشد در پناه خدا و در عهد و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند
از آنجمله امیرالمومنین علی است رضه وکرم الله وجهه و در مشکات حدیث امیرالمومنین را چنین آورده که
گفت شنیدم پیغمبر خدا را ﷺ که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز
منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را
خدا تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای که گرداگرد او بد رواه البیهقی فی شعب
الایمان وقال اسناده ضعیف و از جملهٔ صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله
بن عمر و انس بن مالک و مغیرة بن شعبه و ابو امامه است رضه و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه
و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه
این حدیث را اصلی صحیح است و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضائل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تقید به خواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست
سیوطی در جمع الجوامع آورده که امیرالمومنین علی مرتضی رضه فرمود سید آیات قرآن الله لا اله الا هو
الحی القیوم است و فرمود هیچ مرد را ندانم که زائیده شده در اسلام و بمرتبهٔ عقل رسیده که
در خواب رود و این آیت را نخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما داده از گنجی که زیر عرش
عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نکنم مگر آنکه آن را سه بار بخوانم در دو رکعت
سنت که بعد از عشا میگذارم و در وتر بخوانم و چون بخواب روم نیز بخوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت
ﷺ شنیده ام هرگز آن را ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را ﷺ که گفت سید پیغمبران
آدم است علیه السلام و سید عرب محمد است ﷺ و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه
بلال و سید درختان سدره و سید اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و
سید بقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمه است و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت
و این حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مرویست که آنحضرت ﷺ
از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا دانا تر است
بدان آنحضرت ﷺ باز این سوال تکرار کرد پس گفت اُبی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم است آنحضرت ﷺ دستی بر سینهٔ وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا منذر
و حدیث بخاری از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی قصهٔ دزد و کید وی مذکور شده معروف است

و ذکر آن در خاتمهٔ کتاب بیاید انشاء الله تعالی و عقبه بن عامر رض روایت کرد و گفت امرنی رسول الله امر کرد
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقرأ بالمعوذات بخوانده معوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد
وابوداؤد والنسائی والبیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعویذ کرمانی گفته که مراد بآن معوذتین است
یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغهٔ جمع بمذهب اقل الجمع اثنان است یا مراد معوذتین
با سورهٔ اخلاص است تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین
وامثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الایة و قوله عز وجل انی توکلت علی الله
ربی و ربکم و قول وی سبحانه * وان یکاد الذین کفروا * الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند
یا معوذتین و سورهٔ اخلاص والکافرون مراد است زیرا که درینها براءتست از شرک که در معنی استعاذه است و در
روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال واین حدیث در غایت صحت است و ذرد رجهٔ اعلا است از صحت
و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک
و حسن عبادتک و فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب
هر نماز روایت کرد این حدیث را ابوداؤد و نسائی از معاذ واین حدیث معاذ معروف است میان علما و مسلسل
است بوالله انی لاحبک و بطرق کثیرهٔ صحیحه آمده و در معجم طبرانی است از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
فرمود ثلث سه خصلت است من جاء بهن کسی که بیارد آنها را و عمل کند بدان مع الایمان با ایمان
چه عمل خیر بی ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد بایمان یقین و حسبة بود دخل من
ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از
حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای معنی ماد ارند یعنی
هرچه که خواهد نیز صورتی دارد واین اوفق است بمعنی اگرچه من حیث اللفظ بعیدی دارد خصلت
اول این است که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسهٔ است
و مراد قاتل ولی اوست که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی
را که کسی ندانند مگر او و دائن یعنی گواه بران ندارد یا دائن نیز ندانند و فراموش کرده باشد یا مورث
وی داده باشد بی علم وی و سیوم آنکه قرأ فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض عشر
مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابوبکر رض بطریق التماس او احدیهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد
یا رسول الله پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم التماس صدیق رض مبذول داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال او احدیهن
پس فرمود یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت
لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر و در بعض روایات امری بید غیری واصبحت مرتهنا
بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسؤ بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل

است از جن وانس دینی ودنیاوی ام دنیاوی که مدد کند در دین وبفوت آن ضرری ونقصانی در دین وکمال
حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر است تخصیص کرد بوی چه اگر
در مصیبت دنیاوی صبر کند ونظر بر الطاف خفیه الهی تعالی دارد ثواب صبر وملاحظه آن الطاف جبر آن نقصان
کند وباین معنی ایما کرد وفرمود ولا تجعل الدنیا اکبر همی ودر تقیید باکبر اشارت است بآنکه آدمی نادر
قلیل حال است بی هم دنیا خواهد بود وهمچنین در قولش ولا مبلغ علمی ولا تسلط علی من لا یرحمنی
از جابره وظلمه جن وانس واشد آن نفس است که از تسلط آن حذر باید کرد اللهم بک اصبحنا وبک امسینا
وبک نحیی وبک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته و
هداه واعوذ بک من شر ما فیه ودر بعض روایات من شره وشر ما بعده وشر ما قبله اللهم عافنی فی بدنی اللهم
عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین ودر بعض روایات
ولا اقل من ذلک لمرآن واصلح لی شأنی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک
من العجز والکسل واعوذ بک من البخل والجبن واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک
عن حرامک واغننی بفضلک عمن سواک یا حی یا قیوم تنبیه مخفی بعد صلوة ذا السنه شد که چیست ونیز
باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیار است هرچه از آنها خوانده شود کافی وبعضا باعث احراز فضیلت واتباع
سنت گردد بدانکه این معنی تصریح کرده امام محیی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکه
گذشت وظاهر آنست که فعل آنحضرت ﷺ نیز همه بر یک نسق نبوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع
اوقات مواظبت نموده ونیز گفته اند که از باب ترغیب آنحضرت ﷺ در یکجا ذکر ادکار عمل آنحضرت
بدان لازم نیاید والا فرقی ما بین سنت ومندوب * فصل * در بیان رواتب از نماز * مراد بسنن
رواتب نمازهاست غیر فرایض که در روز وشب بطریق راتب ووظیفه میکنند عامتر از مؤکده وغیر آن از
جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر وچهار رکعت ضحی در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز
بران مواظبت مینمود بصورة منافاتی بآن دارد مگر آنکه از اخص از جملهٔ ما واظب علیه ومؤکدات دارد هرچند
در مرتبه کمتر از دیگران باشد ومؤکدات همه در یکمرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل
بر اعم از معنی تاکید کنند ولیکن در معنی لغه معنی دوام معتبر است ومأخوذ است از رتوب که بمعنی
دوام وثبوت است کذا فی بعض شروح المشکوة وگفته اند هرجا که مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع
الترک احیانا بود چنانکه معنی سنت است وآنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب است کذا فی بعض
شروح الهدایه واگر مقید بترک مذکور گردد خود ظاهر است فالمهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی ودر
سفر خود مروی نیست که هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر وظهر چنانکه بیاید دو رکعت

پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
بعد از عشا اینچنین آمده است در کتب ستہ از حدیث ابن عمر رضی الله عنه با ندکی از اختلاف در الفاظ آن و
زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر گفت حدیث کرد مرا
حفصه که میکذارد وی صلی الله علیه وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمد من
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و باین ادا معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر ازین درین باب آمده
چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب شافعی است و متمسک وی همین حدیث ابن
عمر رضی الله عنه است و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی
و ابن ماجه از عایشه رضی الله عنها و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و
در روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانهٔ در بهشت و زیاده کرده ترمذی
این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت
بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگر چه ترمذی حدیث عایشه رضی الله عنها را غریب من هذا الوجه گفته و در
حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد
این حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که میگفت میگذارد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از
عایشه رضی الله عنها و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی رضی الله عنه حسن است و همچنین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آنها که بعد از ایشان اند و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و بعضی
از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دو دوگانه است و مقصود ایشان آنست که فصل کند
میان رکعتین و باین قایل است شافعی و احمد و نیز از عایشه رضی الله عنها آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار رکعت
را پیش از ظهر ترک نمیکرد و بعد از وی میکذارد و این را طرق است انتهی و مسلم و ابو داود از عبد الله
بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عایشه رضی الله عنها را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت میگذارد در خانهٔ
خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس در می آمد بخانه و میگذارد
دو رکعت و ابو داود در سنن خود و ترمذی در شمایل از ابو ایوب انصاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای
امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آن را بیان کرده
چنانچه نقل کردیم * تنبیه * در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق است یکی اثبات آن بحدیث
ام حبیبه و غیر آن که در آنها ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیبها و بیان فضیلت

مواظبت آنحضرت ﷺ بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب واستحبابست و طریق احکم درانمات آن جمع و تطبیق است میان احادیث که در بعضی از انها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه چهار را در بیت شریف میکذارد و عایشه آن را دیده و ابن عمر وی دو رکعت که در مسجد آمده میکذارد آن تحیة للمسجد دیده و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت است و چهار رکعت در وی دیگر است که در وقت زوال شمس میکذارد از جهت فتح درهای آسمان در آن وقت و اشارت باین مرد زوجه در کلام مصنف بیاید و سنتکلم علیه و از آنحضرت ﷺ دو رکعت بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آن را قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آنحضرت ﷺ را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میکذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از ان پرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر است که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آن را قضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بیامد کذشت و همیشه آنحضرت ﷺ بعد از فرض عصر دو رکعت کذارد دی چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از عایشه آورده که کفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آنحضرت ﷺ آن را در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میکذارد آنرا تا ملاقی شد پروردکار خود را عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده و صریح در آنکه آن راتبه عصر بود و قاطع آن تاویل که بعض میکویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از ان بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که کفت میکذارد وی ﷺ دو رکعت پیش از عصر روزی قسمت مال از ان شاغل آمد پس بکذارد آن را بعد از عصر بعد از ان مداومت نبود بر آن و عادت شریف وی بران بود که چون یک روز نمازی میکرد دیکر بروی مداومت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میکذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از ینجهت میکوید مصنف را این یعنی کذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصایص آنحضرت ﷺ بود و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میکذارد رسول خدا ﷺ دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و وصال میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور است و لیکن حدیث دیکر از ابی داود که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس کفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول ﷺ که میکذارد آن را و رخصت کرد آنحضرت ﷺ در رکعتین بعد از عصر منافات دارد به بودن آن از خصایص حضرت ﷺ و نهی مردم از ان و در بعض آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میکذارد کفتند چرا پنهان میکذاری کفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نهی ازین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی است و مختار جمهور علما از فریقین است پس در حق آن می نماید که آن از خصایص آنحضرت ﷺ بود و در حق غیر

وي مکروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین است پیش از ظهر و احادیث
صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت وگاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردي و لفظ بخاري و ابي
داؤد و نسائي که از عایشه رض روایت کرده اند اینست که کان لا یدع اربعا قبل الظهر و رکعتین قبل
الغداة بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از بامداد و
شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسي
که بگذارد پیش از ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا
که در شب قدر گذارد و بیهقي این را از قول عایشه رض و نسائي و دارقطني از قول کعب روایت کرده اند
و موقوف درینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم نتوان دانست
و قول صحابي در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت و لیکن علما
که قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر در تاویل کرده
اند یکي آنکه چون سنت ظهر در خانه گذاردي چهار رکعت گذاردي و اخبار عایشه رض از حال درون خانه
است که میدید و چون در مسجد بودي دو رکعت گذاردي و ابن عمر از همان حال خبر داد و چون روایتي
صریح باختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بر وي تاویل و صرف از ظاهر بود اگرچه از قول
عایشه رض که گفت کان یصلي في بیته قبل الظهر اربعا استیناسي باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه
چهار رکعت نمازي بود مستقل سواي سنت راتبهٔ ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود
که هذه یعني این ساعت بعد از زوال شمس ساعة تفتح فیها ساعتي است که گشاده میشود درو ي
ابواب السماء درهاي آسمان و احب و دوست میدارم ان یصعد لي که صعود کند بجناب حق و برود
براي من فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز این وقت
حضور نماز است فعل نماز درو ي افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار
رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر لفظ این حدیث که گفت چهار رکعت
میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین است که هر دو راتبهٔ ظهر باشد گو چهار دیگر بجهت
فيء زوال نیز میگذارده باشد یا همین راتبهٔ ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعض علما گفته اند که
مراد بحدیث فتح باب و صعود عمل نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد با وجود
ثبوت مواظبت و حدیث عایشه رض که مسلم و ابي داؤد از عبد الله بن شقیق روایت کرده صریح است
در آنکه آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبهٔ ظهر بود کما مر والله اعلم و عبد الله بن مسعود
رض بعد از زوال هشت رکعت میگذارد احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و راي
سنت ظهر یا سنت ظهر داخل آن بود و میگفت ابن مسعود انهن این هشت رکعت یعدلن برابري

میکند مثل همین هشت رکعت را من قیام اللیل از تهجد تا آنکه در عدد رکعات تهجد اختلاف روایات است و عادت شریف مقرر نبود بلکه مختلف بود که نه بود یا یازده یا غیر آن چنانکه در محلش بیاید و یک رکعت از آن وتر است و عالما این قول ابن مسعود مبنی بر روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب باشد مقصود همین است که هشت رکعت در این وقت برابر هشت رکعت در آن وقت است و هذا الظاهر و بعضی از مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت است چه در ابواب رحمت چنانچه ازین ساعت معلوم شد بعد از زوال کشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف شب است پوشیده نماند که در احادیث نصل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر است از شب تا وقت صبح ظاهر ابتدای آن از بعد انتصاف است و کمال آن در ثلث اخیر که وسط است میان مبدأ و منتهی و چون هر دو وقت محل قرب و رحمت است مناسبت ظاهر حاصل بود میان هر دو وقت و نماز در هر یکی ازین دو وقت عدیل دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در بعد نصف لیل اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه بوی کرد نه عکس فافهم و در جامع الاصول از ترمذی آورده و در مشکوة از ترمذی و بیهقی آورده که امیرالمومنین عمر رضی الله عنه گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود مانند آن در نماز سحر و هیچ شیی نیست مگر آنکه تسبیح میکند پروردگار تعالی را درین ساعت پستر خواند این آیت را یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و در مسند امام احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسة بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت من حافظ کسی که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر واربع بعدها و بر چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام کرد الله جل جلاله تعالی او را در آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگزارد بعد از سلام میگزارد معلوم نشد که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت است یا با آنها است هر دو احتمال دارد و ظاهر در اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که ایشا غیر رکعتین راتبه یا با آنها است و در تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمهٔ واحده یا نه جماعهٔ گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگزارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام باید و سلام حاصل شود و عدد مذکور حساب کرده شود در انها از رتبه یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است تا بودن راتبه از آنها انتهی و امیرالمومنین علی رضی الله عنه گفت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب و من تبعهم و کسانیکه

تابع الله ملائکه را من المسلمین والمؤمنین از مسلمانان و مومنان یعنی اصل و سابق در نیت سلام نماز فرشتگان
اند که مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان در رتبه تمام تابع و لاحق بایشانند و
بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد است از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد
والترمذی وحسنه یعنی گفت ترمذی این حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر رضه
نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جامع
خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در روایت عصر ذکر کرده و
شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم است ولیکن چون در روایت ظهر ذکر کرده معلوم میشود که از
اشتباه نظر است در آن کتب و صواب آنست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المومنین علی رضه
روایت کرده که پیغمبر ﷺ هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از ان
و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی است از حدیث مطول اما علما را سناد آن سخن
گفته اند این حدیث مطول درین کتب بنظر نیامده تا تتمه آن و سخنی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن
معلوم نیست که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را
بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آنست که مقصود
بیان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده میشود
چنانکه بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضحی عطف است بر شانزده و باقی
سنن رواتب را ذکر نکرده اعتمادا علی شهرتها و عن ابن عمر رضه روایت میکند از پیغمبر ﷺ که فرمود
رحم الله امرأ رحمت کناد خدای تعالی امرأ مردی را که صلی قبل العصر بگزارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را
این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داود روایت کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود
آورده اند و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و این حدیث مذکور سابقا از
امیر المومنین علی رضه نیز در قبل العصر است که مصنف آن را در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد
و نیز ابو داود از امیر المومنین علی رضه پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد در این حدیث
بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این روایات است که مذهب حنفی تخییر است میان چهار
و دو و جمع بین الاحادیث و چهار افضل است چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق آن نموده اند و دو رکعت پیش
از مغرب صحابه رضه میگزاردند و منع نفرمود چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیدند که پیغمبر ﷺ
دو رکعت پیش از مغرب میگزارد گفت نمی گزارد ولیکن میدید ما را که میگزاردیم پس نه امر میکرد بدان و
نه نهی مینمود از ان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه
بر میخاستند و در پهلوی ستونهای مسجد دو رکعت میگزاردند و آنحضرت ﷺ از درون خانه بیرون می آمد

روایشان را مید ید که نماز میکنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون به مسجد می درآمدند و این جماعت را در نماز میدیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب را کرده اند از بس کثرت کنندگان این دو رکعت و از کتب خمسه غیر موطا آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سه بار میفرمودند بین کل اذانین صلوٰة و در مرة ثالثه فرمودند لمن شاء یعنی هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند و مراد بین اذانین اذان و اقامت است و التمس بکثت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر است میکرده اند و از ینجاست که بعضی گفته اند که این را نه معرب است و اهل ما ربعه عصر او بیست ولیکن اختیار باقی است اگر خواهد نکند ازند و در صحیحین ثابت است که فرمود صلوا قبل المغرب نکدار ید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثه و گفت در بار سیوم لمن شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر است مر هر که را خواهد کراهة ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت موکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس کذارند آن میل و سست و مستحب باد و در جه رواتب که برآن مواظبت تو د بیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت پیش از مغرب طایفه ایند ان قایل شده و منکرند آن را بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تمسک آن طایفه باحادیثی است که در صحیحین و غیرهما ورود یافته و جوابش معارضة آن احادیث است بانچه ابو داؤد آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول صلی الله علیه وسلم که میکذارد آن را و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و راجح است بجهت عمل اکابر صحابه وسلف موافق آن از نفی کردن ایشان آن را اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیرا که صحت معتبر است باجتهاد و رای ایشان و در اثبات امر رواة در قرار دادایشان نزد اختلاف مردم در ترجیح و عدم آن انتهی گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داده محدثان که اصح الکتب صحیح البخاری ثم از وی نقل کردیم اینجا آورده فتذکر والله اعلم اینست آنچه مصنف از سنن رواتب ذکر کرده و ترمذی از ابی هریره روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از طایفه خود آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و حدیث ابی هریره را تضعیف کرده انتهی و این نماز بست که آن را صلوٰة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بکذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر خواندند این آیة را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت است بعد از ظهر که اگر راتبه را نیز از روی حساب کمل تما حاصل کرد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث بنظر نیامده و شیخ تعلیل ذکر کرده گذاردن چهار رکعت قبل العشا و بعد آن کرده که

وی مذهب ظاهر است در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد و عمل اهل حرمین بر نا گذاردن سنت قبل العشا است و
در حدیث بخاری بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود از شریح بن
هانی چهار یا شش آمده و احتمال دارد والله اعلم که شش با رکعتین باشد و شیخ نیز در چهار رکعت بعد از
عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در هدایه چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان
سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یاد و را نیز از آنها شمرده با وجود آنکه از مستحبات اند و لیکن
در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر است بودن آنها است سنت بجهت ثبوت مواظبت بر آنها
چنانکه ابوداود از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عایشه را رض از نماز رسول خدا ﷺ گفت نگذارد
آنحضرت ﷺ نماز عشا را هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت
شبی باران بود و نطعی بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ
میبر آمد و آنحضرت ﷺ جامهای خود را از زمین در نمازگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهی و
چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه
خویش گذاردی و نیز بران ترغیب کردی و فرمود که محبوبترین نماز مرد بعد از صلوٰة مکتوبه نمازی است
که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگرچه در حرم یا درون
خانهٔ کعبه باشد علی الخصوص دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرأت درین
دو رکعت بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بود چنانکه ترمذی از عبد الله ابن مسعود
آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیدم من از حضرت رسول ﷺ که میخواند در رکعتین بعد المغرب
و در رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر رض نیز آمده
و گفته که حدیث ابن مسعود غریب است نمی‌شناسیم آن را مگر از حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم
و ابوداود از ابن عباس روایت کرده که گاهی تطویل میکرد وی ﷺ قراءت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه
متفرق میشدند اهل مسجد و چون درین حدیث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ
ابن حجر مکی در شرح مشکوٰة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد میگذارد بجهت عذری
که منع از دخول بیت میکرد و یحتمل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانهٔ
آنحضرت ﷺ متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نه و در دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر
یکی را خانه نزدیک مسجد نبود و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه
رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آنحضرت ﷺ تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب
را زیرا که آنها بر داشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد گردد
یا نه محل نظر است فتدبر والله اعلم و از این جهت که آنحضرت ﷺ در گذاردن این دو رکعت در خانه

تا کند نماز کرد و در هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارده علما را درین محل خلاف است که اگر
کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی و مکفی از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی
نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون امام مروزی گوید علم کما دت چه باشد لکه من صلی الرکعتین
بعد المغرب فی المسجد کسی که بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا نمی‌بود که
از اصحاب شافعی رح است و میگویند که حمل تغلیظ ادنی در فقه مذهب او داشت میگویند هو عاص
کسانی که این دو رکعت در مسجد گذارند عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر ﷺ امر کرد بگذاردن
آن در بیوت و فرمود اجعلوها فی بیوتکم و اصل در امر وجوب است و تارک واجب عاصی بود بیشتر علما
مجزی باشد در اصل سنت ولیکن گذاردن آن در خانه برای اولی و افضل بود از جهت مخالفت فعل
آنحضرت ﷺ و امری که کرده برای استحباب نه وجوب و همچنانکه اکثر علما همین قول است و در
سنت مغرب دو چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فریضه سخن نگوید عالمکویند چه در حدیث
در آمده است که مکحول شامی که از کبار تابعین است بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر ﷺ
من صلی رکعتین بعد المغرب ان مکحول گفت مکحول که راوی حدیث است در بیان مراد از حدیث یعنی
قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین برداشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب اعمال ابرار
است و عبارت مصنف ناظر بر آنست که لفظ قبل ان یتکلم مدرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول
و غیر آن آنست که این لفظ از اصل حدیث است و قول پیغمبر ﷺ است دوم آنکه در
خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره روایت کرده که پیغمبر ﷺ
در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله‌ای است از انصار در آمد و نماز شام بگذارد چون فارغ شد
دید که اهل آنجا در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود علیکم بهذه الصلوة فی البیوت این نماز سنت است که در
خانه باید گذارد و ظاهر آنست که اشارت بهذه بحضور سنت مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد
که بمطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم و مستحضر است بود و ازینجهت مصنف تأیید مطلوب
بحدیث دیگر کرد و گفت که در لفظ ابن ماجه که روایت این حدیث را روایت کرده است الرکعتین واقع شده
است که ارکعوا هاتین الرکعتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریح است که مراد
رکعتین مغرب است نه مطلق نفل و نیز بصیغهٔ امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم
بهذه الصلوة فی البیوت و لیکن ترمذی گفته که این حدیث غریب است نمی‌شناسیم او را مگر ازین وجه
و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر رض که پیغمبر خدا ﷺ میگذارد رکعتین بعد
المغرب فی بیته و گفت که بعد از تحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا ﷺ گذارد
مغرب را و گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا نماز خفتن پس ازین حدیث معلوم شد که آنحضرت ﷺ

رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز کذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آن بود که مجموع
سنن و نوافل را خصوصا سنت مغرب را در خانه کذاردی مکر برای سببی و عذری که موجب وقوف در
مسجد و مانع درآمدن در خانه بود و چنانچه خود در خانه میکذارد و صحابه را نیز بدان امر میکرد
میفرمود یا ایها الناس صلوا فی بیوتکم بکذارید نمازها نفله در خانهای خود فان افضل صلوٰة المرء پس
بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز او است فی بیته در خانهٔ خود الا المکتوبة مکر نماز فرض که آن در مسجد
میباید کذارد بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لا تتخذوها قبورا و شك نیست
که امر در عموم نوافل برای استحباب است باتفاق بدلالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز
همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینهٔ خلاف آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه
بودن کافی است دیکر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجر است بعد از وی سنت مغرب بعد از وی سنت
بعد از ظهر بعد از ان سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی کفته اند که سنت پیش از ظهر
مثل سنت بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت
فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عایشه کفت نه بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه وسلم
بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترك نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت نمودی و مروی نیست
که در سفر هیچ سنت راتبه کذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر این عبارت دلالت دارد بر انکه نماز وتر سنت
است چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابو حنیفه وتر واجب است و رکعتین
فجر سنت و حق آنست که اکرچه احادیث در تاکید سنت فجر ورود یافته ولیکن نه بدان مرتبه در کثرت و تاکید
که در وتر است تاکید در سنت فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در وتر بالفاظی که مشعر است
به تحتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی
مرتضی نه واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوٰتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی حتم مماثل حتم صلوٰة
مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوٰة الحدیث
از جماعهٔ صحابه بطرق متعدده آمده اکرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند اینچنین کفته الشیخ
ابن الهمام و کفته اولی تمسك بحدیث ابی داؤد است که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی
سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آن را انتهی و در بعض احادیث اطلاق
سنت بر وی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت است یا مراد طریقهٔ مسلوکه در دین است و قول
مصنف مروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه کذارده باشد بجز سنت فجر عجب است ترمذی و ابو داؤد
از براء بن عازب روایت کرده اند که کفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترك

کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آنست که وی راتبهٔ ظهر باشد و قد تردد ی از
ابن عمر آورده که گفت گذاردم با رسول خدا ﷺ ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت
خیلی بحث حسن اورده در روایتی از ابن عمر آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا ﷺ در حضر و سفر پس
گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذاردم با وی در سفر ظهر را دو رکعت
بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت
و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار است و گذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن
و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی و ابن
اسناد را که مالک از نافع از ابن عمر است اصح اسانید گفته اند نعم از ابن عمر بر خلاف این نیز آمده چنانکه در
جامع الاصول از کتب ستة آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا ﷺ و ندیدم او را که تسبیح میکرد
در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل است که آن را سبحه نیز گویند و از ابو بکر و عمر و عثمان هم نیز همچنین دیدم
که میگذاردند ظهر و عصر را دو رکعت و نمیگذاردند پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت
صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس تر آمد در منزل خود و به نشست
جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگذارند گفت اگر من نماز نفل
می گذاردم هر آینه فرض را اتمام میکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی است از تنفل پس اگر تنفل در سفر مشروع
بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح مدار الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق است
و در شرح مشکوة میگوید شاید که آنحضرت ﷺ در سفر سنن رواتب را در منزل خود میگذارد و ابن عمر آن
را ندید یا ترک کرده در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن رواتب در سفر سه قول است
ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سنن در رواتب است اما نوافل مطلقه اتفاق دارند فقها بر استحباب
آن مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و از تتمهٔ این مبحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور
کرده شد ان شاء الله تعالی و علما را که قایلند بسنت بودن وتر و سنت فجر در و قول است در
افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد است و اعمل بجهت ورود
احادیث کثیرة در تاکید و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب
حتی که بعضی بوجوب آن قایل شده و گویا مقصود مصنف جواب از این قول است که گفت و چنانکه وتر
نزد بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس باین جهت وتر را ترجیح نتوان کرد ولیکن
قول بوجوب وتر اقوی و اکثر است از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از
غیر قصد جواب قول اکلام و بعضی از مشایخ در سر مشروعیت سنت فجر که در اول روز است و وتر که در آخر
شب است و بیان مناسبت میان این هردو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و وتر ختم عمل

لاجرم عنایت واهتمام بشان هردو مصروف شد بتاکید یا وجوب و از ینجهت در هردو نماز سورهٔ اخلاص
خوانندن مشروع شد با سورهٔ قل یا ایها الکافرون زیراکه در اکثر احادیث همچنین آمده که آنحضرت
ﷺ این دو سوره میخواندند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سورهٔ اخلاص
و در وتر در رکعت ثانیه و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر * قولوا
آمنا بالله وما انزل الینا الآیة * که در سورهٔ بقره است و در ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
سواء بیننا وبینکم الآیة که در سورهٔ آل عمران است و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا و
در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناك بالحق بشیرا ونذیرا و
لا تسأل عن اصحاب الجحیم میخواندند اما غالب احوال قراءت همان دو سوره بود چه این هردو سوره جامع
اند مر توحید عمل وعلم و توحید معرفت و ارادت و توحید اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب حاصل
سورة الاخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هردو سوره متضمن این معانی
مذکوره اند و باین بیان وجه قراءت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در
احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم * **فصل** * الاضطجاع بعد سنة الفجر * عادت
حضرت نبوی ﷺ آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یك
لحظه بخفتیدی بخاری ومسلم از عایشه رض آورده اند که گفت چون میگذارد آنحضرت ﷺ
رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد بمن والا اضطجاع مینمود تا وقتی که اعلام
کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و از ینحدیث معلوم شود که تکلم بعد از
سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر عقد کرده و از عایشه رض آورده که
گفت بود پیغمبر خدا ﷺ چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد بمن و
الا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی
ﷺ وغیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد
یا سخن ضروری که از آن چاره نبود و گفته همین است قول احمد واسحق انتهی و تکلم حضرت ﷺ هم ازین
قبیل بود چنانچه قول عایشه رض فان کانت له الی حاجة کلمنی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و
مالابد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعادهٔ آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا
و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی در ینحدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر است که
فرمود اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح
فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر
کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است از اینجا است که ابن حزم

ظاهری میکرد بلکه فرض است این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی
باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت
مانند قول قایل همچون شیخ محیی الدین بن عربی صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا ایمه در بیان
این مطلب چه گفته باشند والا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت این فعل آنست که اگر ترک کند آثم
گردد اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما انکار آن
قایل وآنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که میان دو رکعتین
فجر را بستر اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم
میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد گفت انها سنة فرمود بل هی بدعة ردّ ز ملن
ابو داؤد آورد که چون ابو هریره حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث بابن عمر رسید گفت اکثر
ابو هریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت
انکار ندارم ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با بو هریره رضی الله رسید گفت گناه من
چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت
بعید است از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن حضرت رسالت
ﷺ کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیحه
آمده که میان دو رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که
اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت است که
جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستحباب قایل شده اند و امام مالک میگوید اگر از برای
استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب انشراح و
تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آنحضرت ﷺ نیز بقصد
استراحت بوده نه تعبد والله اعلم و در خفتن بر پهلوی راست که عادت شریفه در نوم بود سر آنست که
تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوٰة نیاید چه دل که مضغهٔ صنوبری است در جانب چپ معلق
است اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام
خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ است کند
و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود
خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و از این جهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک
بودن خواب است اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه
حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالبتر راحت کاملتر و هضم طعام

تو بیند و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و از اینجا رعایت
ثلث طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود مر اهل دل
اینجا لطیفهٔ مدرکه است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند * تنبیه * در احادیث
صحیحه آمده که آنحضرت ﷺ بعد از گذاردن رکعتین فجر در حین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی
که شنیده می شد آواز نفس که نایم را باشد و آن را غطیط گویند و همچنان بر میخاست و بنماز میرفت و عدم
نقض طهارت بنوم از خصایص آنحضرت ﷺ است و بعض گفته اند از خصایص انبیا است صلوة الله وسلامه
علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی است * انی اری فی المنام
انی اذبحک * و آنحضرت ﷺ میفرمود مرا در خواب خیال نکنید هرچه شما میگوئید نزد من میشنوم چشم من
در خواب است ولیکن دل من بیدار از اینجا اشکالی آورده اند که هرگاه حال این است پس چرا آنحضرت ﷺ در
لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را قضا کرد و
تعریس نزول مسافر است در آخر شب برای خواب و استراحت و قصهٔ لیلة التعریس آنست که مسلم از ابو هریره
و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا ﷺ چون از غزوهٔ خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه
بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و ببلال گفت امشب
تو برای ما حفظ و حراست کن و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا
ﷺ و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال بر راحلهٔ خود تکیه زد خوابش در گرفت
و هیچ یکی وقت نماز بیدار نشد نه آنحضرت ﷺ و نه بلال و نه اصحاب تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند
و اول کسی که بیدار گشت آنحضرت ﷺ بود ترسان و هولناک و گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت
بلال چکار کنم آنچه بشما رسید ببلال نیز رسید فرمود هلا بار بر بندید و سوار شوید و ازین وادی بر آئید
و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطانست بار بر بستند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند
پس وضو کرد رسول خدا ﷺ و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا اقامت کرد برای نماز پس آنحضرت
ﷺ بجماعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس
خدا تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هرکه از
شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آن را پس بیدار شود یا آگاه گردد گو بگذارد در این وقت چنانکه میگذارد
در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل چه بود که
از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب باشد
و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچند دل بیدار است مثلا شخصی بیدار است و در کنج
خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیراکه

برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت نمی کند و اگر گویند چرا کشف و وحی و الهام
دریافته کردند این فعل با زیبائی ابتدا کرد در آن وقت وحی و کشف اندکرد چه توان کرد در تنها
حکمی بود که تشریع قضای فوایت و ادراک شرف اتباع امت و خواص دیگر آنست که نعم دل نیند ازست و
خواب را در وی با تری نه ولکن موانع که او را حالتی و شهودی دست دهد که در آن مستغرق گردد و از
ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه در بعض احیان در حالت وحی مثل
استمعی و روی اصلا ادیس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که کنه آن را جز خدا
کسی نداند باآنکه یاو بجود بیداری و هوشیاری فراموش کرد اینده تا باعث تشریع حکمی از احکام
و در باب شرف متابعت کرده چنانچه از سیاق حدیث لایح میگردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که
این خواب تو ورا موسی از حضرت ﷺ ابطال الهی بود بر اخذ تدبیر و ترک تفویض بمقدر اگرچه تمسک
با سباب مرتبه تحقیق و سلوک است اما درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این معنی حالی
از جرأت و ادعای موقت نیست نسبت بحضرت وی ﷺ والله اعلم * فصل * در قیام شب مراد بدان نماز تهجد
است علما را اختلاف است که قیام لیل بر حضرت رسالت ﷺ فرض بوده یا سنت مرد در
طایفه را دلیل یکی است و آن آیت تنزیل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شب فتهجد به ترک
خواب کن یعنی برخیز در او بیدار و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود است و هجود بمعنی خواب نافلة
لک در حالی که زائد است این تهجد بر صلوات خمس برا تو یا فضیلت است برای تو بجهت اختصاص فرضیت
آن بتو جمعی که قائل اند بعدم تهجد میگویند این آیت صریحست در عدم وجوب زیرا که نافله
بمعنی صلوة نفل است که زیادت است بر چهار فرض و نافله در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت
تهجد میگویند قول وی فتهجد امر است صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای
خواب کننده در شب جامه بر خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب و بیدار کن واصل در لیل امر وجوب
و فرضیت است مادام که قرینه برخلاف آن نباشد و نافله صریح برای این استحباب نباشد پس وجوبی که
مستفاد است ازین امر بر حال خود باشد و قول مؤلف و نافله صریح نباشد دال بر آن اشارت است بر آنکه
بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیه ناسخ این وجوبست
چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل مذکور در قرآن در حد ارباب
ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از آن منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود
مراد بدان نماز قراءت نماز را داشته اند بعد ازان نیز منسوخ شد بصلوة خمس کذا قال المصاوی و در حدیث
مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عایشه رضی الله عنها پرسید از قیام لیل ﷺ عایشه گفت
آیا تو نمی خوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض کرد ایشان بر وی تمام شب را در اول این سوره پس قیام نمود

آنحضرت ﷺ و اصحاب وی تا یکسال نگاهداشت و یتعالی خاتمهٔ این سورة را بازد وازده ماه در آسمان
تارتی که فرستاد در آخر این سورة تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از انکه بود فریضه پس مصنف
میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از ان حضرت ﷺ از جهت احتمال آنکه وی ﷺ
درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغیر آنحضرت ﷺ مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب است
اگر قرینه برخلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بران چه معنی نافله تطوع بود جواب میگوید و اما
لفظ نافله اگر مراد بد ان تطوع بودی مخصوص نشدی بآنکه نافلة لك یعنی حاجت بلکرلك که مفید
اختصاص بحضرت رسالت ﷺ است نبودی چه نفل و تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد
بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت است چنانکه معنی لغوی اوست و مطلق زیادت تا بی آنکه
مقید بچیزی شود که افادهٔ معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص را که زیادت
است بر فرایض دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لك آن باشد که تهجد فریضهٔ زایده
است مرترا بر صلوة خمس مفروضه و مخصوص است بتو و چون در فرضیت انما ز نفع مصلی است صله وی بلام
باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیك بود اینچنین تفسیر کرده اند این آیت را در
تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافلة لك است زیادت درجات است از ینجهت
مخصوص شد بوی ﷺ چه قیام شب در حق غیر وی مباح است بمعنی غیر واجب یعنی مستحب
و مکفر سیئات است و اما در حق وی که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است
مجاهد که از کبار ائمهٔ تفسیر است میگوید که غیر وی را نوافل نیست بلکه مکفرات است و نوافل خاص است
بوی و این سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافله معتبر است بمعنی زیادت در درجات است نه بمعنی
زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت ﷺ در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران محافظت
نمودی و اگر فی الجمله مرضی و کسلی و کوفتی داشتی نشسته ادا کردی و ترک نکردی کالجلد فی الحدیث و اگر گاهی
بسبب مرضی قوی یا بسبب غلبهٔ نومی نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل
آن نماز فوت شده بگذاردی چنانچه ترمذی از عایشه آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر
دلالت دارد بر وجوب تهجد بر آنحضرت ﷺ و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت ﷺ
بران فعلا و قولا بسیار بود در صحیحین و غیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستادی که پایهای مبارک
وی ورم کردی و از عایشه آمده که بشکافتی قدمهای او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی
و قد غفر لك ما تقدم من ذنبك و ما تاخر فرمود آیا پس نباشم بنده شاکر یعنی چون مولای مرا باین مرتبه
آمرزید آیا من شکر او نکنم و محنت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعیفی و تن داری پیدا کرد چنانکه
در وقت پیری عادت است نشسته میگذاردی و قراءت نشسته کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی

و بارها استفاده نیز اطبای پس نرکوع ازان و نزد در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا
ﷺ نزول میکند یعنی متجلی میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی هر شب
بآسمان دنیا وقتی که باقی میماند ثلث آخر شب میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را کیست
که سوال کند از من تا عطا کنم او را کیست که طلب آمرزش کند از من تا بیامرزم او را دیگر آنکه
صحیح مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا را ﷺ که گفت در شب ساعتی است آنرا ندا که هرچه
دران ساعت بطلبد بیابد و ترمذی از عمرو بن عبسه آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ نزدیکتر
الله پروردگار از بنده باشد در آخر شب است و اگر بتوانی که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون
آنحضرت را ﷺ بر تهجد وعده بعثت بمقام محمود که در آخرت مخصوص از امت کرده اند لاجرم بر
متابعان او نیز درین فعل پرتوی از انوار آن مقام بتابد زیاده ازان چه فضیلت بود و آنحضرت ﷺ در شب
زیاده از سیزده رکعت نماز نگذاردی و گاه بر یازده رکعت اختصار کردی و هشت رکعت یا شش رکعت را دوگان
دوگان گذاردی و سه رکعت آخر را بیک سلام گذاردی صحیح است در جامع الاصول از روایت ابی داؤد
واین در جانب زیادت است و الا در جانب قلت کمتر از این نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر
عبارت آنست که درین میان جلسه کردی ولیکن سلام در آخر دادی ولیکن از روایات صحیحین
آورده که او تعلیل فصل یعنی درین میان جلوس نیز فرمودی و در کلام مصنف نیز بیاید که بگذاردی بیک سلام
و یک تشهد و درمیان این سه رکعت نشستن نبود الا در آخر و بعبارات دیگر اختلاف است که یک تعده زیاده
بر دو رکعت گذاردن درست است یا نه و آنهائیکه منع کنند یا آنرا مخصوص بحضرت نبوت ﷺ دارند
بلا جلوس سلام خواهند اما ثنائی نوافل بیک تحریمه جائز است بخلاف در کراهیت زیاده
بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام واحد خلافی مشهور است و صحیح در مذهب حنفیه
آنست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان است و نزد صاحبین در شب
دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث دارند
که ورود یافته است دران باب و همه آمده است والله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که نماز شب
زیاده بر یازده رکعت نبود و چون برایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند
که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب میگویند که روایت سیزده صحیح است اما مراد بدو رکعت سنت
فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است بحساب کردن رکعتین فجر ازان و برای تائید
این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریح تمام است که گفت کان
ﷺ یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکعتی الفجر و قال الشعبی گفت و هو که از مشاهیر تابعین است سالت
ابن عباس و ابن عمر پرسیدم ابن عباس و ابن عمر را عن صلوة الرسول باللیل از نماز رسول خدا

ﷺ که در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آنحضرت ﷺ در شب
سیزده رکعت بود منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث وتر میکرد
بسه رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در این
سخن بعض علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده صریح در آنکه سیزده رکعت خارج سنت بامداد
بود اگرچه نیز روایت آمده صریح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع
باینکه یازده بود و بس و سیزده باسنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس
مرویست از ابن عباس انه که ابن عباس بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانهٔ خالهٔ خود که
نام وی میمونه بنت الحارث است و یکی از ازواج مطهره بود مرویست از ابن عباس که گفت شب کردم
در خانهٔ خالهٔ خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا ﷺ با اهل خود ساعتی پس تر
انداختند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا ﷺ و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر عرض
وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و به نشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بید و دست
و نظر کرد بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران از ان فی خلق السموات و الارض تا آخر
سوره بعد از ان برخاست بسوی مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک بین بین یعنی
میراب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب ولیکن همه جا رسانید و در روایتی کشاد بند
دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسرک چه شد پس بیدار کردند
مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آنحضرت ﷺ پس ایستاد آنحضرت ﷺ به نماز و ایستادم
من در پهلوی چپ آنحضرت ﷺ پس نهاد آنحضرت ﷺ دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش
مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام النبی پس قیام نمود
پیغمبر خدا ﷺ من اللیل پارهٔ از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین شش
بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس تر وتر کرد یک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد
ثم اضطجع پس تر اضطجاع کرد حتی جاءه المؤذن تا آمد بر در روی مؤذن برای اعلام نماز فجر فقام پس
برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح
پس تر برآمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر از ابن عباس آمده صلی ثلث
عشرة رکعة گذارد آنحضرت ﷺ سیزده رکعت را ثم نام پس تر خواب کرد حتی نفخ تا دم کرد و عادت شریف
وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفسی که از نایم برآید برآمدی و از وی تعبیر بغطیط و خطیط که هردو بیک
معنی است نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس است
از سده و غیر آن فلما تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گذارد

دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد در وی لفظ صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و از این جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم کرده شود که لفظ رکعتین در روایت سابقه شش بار مکرر است نزد تقلید صریح شد که نماز شب آنحضرت ﷺ سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس تاویل بعض علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت اخیر اند بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علما است و بعضی با رکعتین فجر داشمند و حق آنست که هر دو وارد شده گاه فزادهای دوام یکی از این دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده باعداد فرائض و سنن رواتب جمع کنی مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر ﷺ در شبانروزی چهل رکعت شود که آنحضرت ﷺ بران مواظبت و محافظت مینمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بنابر آنکه راتبه قبل الظهر را دو رکعت گویند چنانچه گذشت و دوم بنابر آنکه چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت تمام شب که مجموع چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز شبانروزی چهل باشد و آنچه زیاده بران کرده دایمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز فتح مکه در خانه ام هانی گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که در این وقت گذارد در اول اداء حدیث سنة الضحی واقع شد چه اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت ضحی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسیدی بگذاردی یعنی آن بعارضه سنت قدوم سفر بود نه از جهت این وقت و اکثر اوقات قدوم آنحضرت ﷺ در وقت چاشت بود محل نظر است و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال است بر آنکه مختار نزد وی آنست که آن نمازی است دایم غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت مسجد که بسبب دخول مسجد مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسی گذاردی که بزیارت وی رفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب رفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز گذاردی و برای وی و اهل خانه وی دعا خیر و برکت کردی و آنکس آنجا از خانه خود مسجد کردی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض آنحضرت ﷺ را بخانه بردندی تا گوشه خانه را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصا آنهایی که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کما جاء فی الاحادیث و امثال این اسباب که گاهی عارض شدی پس باید که طالب حق متابعت وی ﷺ کند و این چهل رکعت را که بمثابه ارمغانی تمام امت بهیچ گونه در هیچ وقت با ختیار فوت نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود راه ندهد که بی گمان و شبهه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که

هر که هر روز و شب چهل نوبت در اکرم الاکرمین را با نگشت طلب وادب بر طریق وا تباع اشرف عجم
وعرب ﷺ زدن گیرد در اسرع اوقات واقرب حالات در سعادت بروی کشاده گردد و چون بیان کرد که
در شب نماز آنحضرت ﷺ زیاده بر سیزده نبود خواست که اول آن را نیز بیان کند بار وایات مختلفه
که دران ورود یافته با بیان کیفیت قیام وطول وخفت آن وانچه از لواحق آن باشد پس گفت * فصل *
کیفیت قیام لیل چون نیمهٔ شب بگذشتی برخاستی وگاهی پیشتر از نیمهٔ شب برخاستی وگاه چون خروس
در خروش آمدی چنانچه در حدیث بخاری ومسلم وابوداؤد ونسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث
وآن یعنی خروش خروس غالبا بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث وربع اخیر شب میباشد واصل درین باب
آیت کریمهٔ یا ایها المزمل است که از ان تخییر میان قیام ثلثین ونصف وثلث وربع بوجهی
که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی دعائی که در وقت استیقاظ
ورود یافته است بخواندی ودستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین است که
خواب را از روی مبارک مسح کردی ومراد همین است که گفته شد ومسواک بمبالغه کردی ودر حدیث
بخاری آمده که در وقت مسواک کردن آوازها عها ع ودر روایتی آخ آخ آمدی ونیز آمده که چندان مبالغه در
مسواک کردی که لثه یعنی گوشت بیخهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی ودر حال مسواک ووضو
چنانچه در حدیث که از ابن عباس نقل کند بیاید واز بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش
از وضو در وقتی که از خواب برخاستی ونظر بجانب آسمان کردی ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواندی
از ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندی ودر
روایت ابی داؤد از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی ودر روایت نسائی از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک
لا تخلف المیعاد نیز آمده وافتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عایشه و زید بن خالد جهنی آمده بدو رکعت
سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی امت را نیز با آن امر اصحاب میفرمودی چنانچه
مسلم از ابو هریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گو که افتتاح
کند صلوته نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک ودر کیفیت قیام شب وکمیت رکعات آن روایات
متعدده مختلفه در احادیث صحیحه ورود یافته جملهٔ آن بر هشت طریق بلکه زیاده از ان وارد شده و چون
آنحضرت ﷺ هر کدام از انها در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر است در مواظبت
بر یکی از ان انواع ودر فعل هر یکی در اوقات مختلفه وظاهرا این طریق اخیر ادخل وانسب باشد بسلوک
طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول از ان هشت طریق آنچه در حدیث عبد الله ابن عباس بروایتی از وی آمده
ان رسول الله که رسول خدا ﷺ استیقظ بیدار شد فتسوک وتوضأ پس مسواک کرد ووضو ساخت
وهو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لایات لاولی

الالباب ثم قرأ هؤلاء الآیات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سورة را ثم قام پس برخاست
برای نماز فصلی رکعتین پس گزارد دو رکعت را واطال فیهما و دراز کرد درین دو رکعت القیام والرکوع
والسجود تمام قراءت و رکوع و سجود را درین حدیث مجملا تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر
تفصیل آن نیز وارد شده است چنانچه در فصول سابقه در بیان رکوع و سجود ذکر کرده شد ثم انصرف پس
برگشت آنحضرت ﷺ از گزاردن این دو رکعت فنام پس خواب رفت حتی نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل
ذلک پس کرد این دو رکعت را بدین صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار گشت
مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلک در هر مرت از این مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ
ووضو میکرد بعد از استیقاظ و یقرأ هؤلاء الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس وتر کرد به سه
رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس
اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز وهو یقول و حال آنکه میگوید
این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا واجعل
من خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت
مسلم است و در بعض روایات بخاری زیادت وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا پیش از فوقی نورا و در
بعضی ذکر عصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری و در بعضی واعظم لی نورا آمده و اعطنی نورا نیز
واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست اما که مقصود اصلی درین روایت بیان نماز شب
بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی ساکت ماند و لیکن در روایات دیگر از ابن عباس
ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابو داود آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیف
نیز درین روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیحه آمده که آنحضرت ﷺ آنرا خود میکرد و امت را
نیز بدان امر میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عایشه رض و ابی هریره و جواب ازین گفته اند بر دو
وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آنحضرت ﷺ دایمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت مید
کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است وگاه بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم
آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عایشه رض واقع شده و عایشه رض از جهت آنکه شب با آنحضرت
ﷺ در یک خانه می بود بحال قیام شب و کیفیت نماز وی ﷺ اعرف و اعلم بود شاید که آنچه وی حفظ
کرده باشد از ابن عباس فوت شده باشد باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس که در آن زمان صغیر بود
احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد
و درین جواب اخیر نظر است چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است
و در بعض احادیث مرویه از عایشه رض ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داود ذکر است

مي آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را چگونه بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد
وی صلی الله علیه وسلم شبی که نزد میمونه رض بود پس بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد
و وضو کردم من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پس تر نهاد دست
مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواهد بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل
خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس تر سلام داد پس تر گذارد یازده رکعت با وتر پس تر بخواب رفت
پس آمد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد دو رکعت را پس تر بگذارد نماز بامردم
و بنابر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم ذکر آن در روایت
دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی رض بود در بیت میمونه مگر آنکه
گویند در هر مقام غرض بر روایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد تا قائل شوند بتعدد این
قضیه و لابد است از قول بآن از جهت وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع
الاصول مذکور است و بعضی از آن در ضمن بیان معلوم گردد والله اعلم نوع دوم کیفیتی که عایشه رض
روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عایشه رض آمده که گفت
افتتاح میکرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عایشه رض در صحیح آمده
که در آنها ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میگذارد
و وتر را یک رکعت میگذارد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی رض آورده که
گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگذارد بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت
و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از عایشه رض آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وسلم ده رکعت و وتر
میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس در این نوع
سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و مانا
که تخصیص مصنف آن را بعایشه رض بجهت آنست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت ابن عباس
نیامده و لیس الامر کذلک لما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دو رکعت خفیفه پس تر گذارد دو رکعت دراز پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش
پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر
گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس تر وتر کرد تا این مجموع سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت
همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایت موطا
ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سیوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت
خصوصیت ندارد با بن عباس و عایشه رض و در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقي

که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت
در نوع ثانی و ثالث ظاهر نمود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد در اینجا سیزده رکعت
بود بیرون سنت فجر بی افتتاح برکعتین خفیفتین و حمل کرده شود کیفیت آن را بر مثل آنچه در فصل
سابق از ابن عباس رض در بیتوتت بیت میمونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با فتتاح برکعتین
خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داؤد از ابن
عباس در قصیهٔ بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد بعد از سلام بعد از ان پنج رکعت میگذارد
که بدان وتر میکرد نماز را و درین طریق نیز سیزده رکعت باشد و گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یک تشهد
بودی و در میان پنج رکعت نشستن نمود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابو داؤد بصریح آمده که
لم یجلس فیهن اگرچه در بعض روایات و لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و ازینجا بعض فقها گفته اند که مراد
از جلوس همان سلام است نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی
و ابی داؤد از عایشه رض آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داؤد است که هشت
رکعت از ان پیاپی میگذارد نشستن نمود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست برکعت
نهم و سلام نمیداد و بعد از ان یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بدان نماز
را و می نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از ان برمیخاست و دو رکعت نماز میگذارد درین وتر
و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی و قراءت کردی چون نوبت
برکوع رسیدی برخاستی و رکوع کردی و سجده نمودی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز
در موطا از اسود بن یزید آورده که از عایشه رض از نماز آنحضرت ﷺ که در شب میگذارد پرسید گفت
در اوایل سیزده رکعت میگذارد بعد از ان دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد
و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه در روایت بخاری از مسروق آورده
که پرسید از عایشه رض از نماز آنحضرت ﷺ در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده بود یعنی در هر
وقتی یکی ازین انواع بوده و نیز در موطا آمده که ایتار میکرد آنحضرت ﷺ بنه رکعت بعد از ان به هفت میکرد
وگذاردن هفت رکعت با این کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود و در رکعت ششم می نشست
و پیش از سلام برمیخاست و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد از ان دو رکعت میگذارد بعد از وتر
نشسته و در روایت ابی داؤد از عایشه رض آمده که چون آنحضرت ﷺ پیر شد و تن دار گشت نقصان
کرد از نه رکعت دو رکعت آورد او را به هفت و همبران از عالم رفت و بالجمله روایات درین باب مختلف
آمده اکثر آن سیزده رکعت است و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج هم گفته اند و حدیثی درین باب بنظر در
نمی آید و نیز باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازینجا است

که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامده و از نه کمتر نه ونیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمهٔ نماز شب شمرده و در بعض روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه تا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع خود از ام سلمه می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده یا نه یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت است و وتر بسه رکعت چنانکه مذهب حنفی و بعض ائمهٔ دیگر است نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آن را بیان نمود و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن کرده اند و باوجود روایت صحیح بخاری بر آن چه محل طعن است یارب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند باین طریق باین خصوص مطعون است و این توجیه بعید است چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت است مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان است باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر نکنید بسه رکعت بلکه اوتروا بخمس او بسبع وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت رکعت و مشبه را بصلوٰة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عایشه باسناد صحیح آنست که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت میگذارد بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگوئی که بیک رکعت است یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و روایت آنها قوی و راجح است اینست که وتر بیک رکعت کردی فانا اذهب الیها پس ازینجهت مذهب من همین است و من باین حدیث رفته ام دیگر بار هم از وی از حال وتر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود چنانچه مذهب ما راوست و نیز گفت وان لم یسلم و اگر سلام نداد در دو رکعت تا وتر بسه

رکعت شود و حجت ایشان لا بتیره ثابت است و امثال میدارند که جز رکعت او را اصل جواز وتر الا ان التسلیم
اینست مگر آنست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن به یک رکعت ثابت تر و راجح تر است مخفی نماند که
مصنف در تضعیف و تزییف وتر به سه رکعت مبالغه کرد و حال آنکه درین باب احادیث و آثار صحیحه
آمده و حق آنست که ایتار به سه رکعت یا به یک رکعت واحده مختلف فیه است میان علما ترمذی از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می آرد که گفت بود پیغمبر خدا ﷺ که وتر میکرد به سه رکعت و میخواند در ان
به سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از ان که آخر آنها قل هو الله احد است و در روایت دیگر مفسر
آمده که میخواند در رکعت اولی الهاکم و القدر و الزلزله و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر و در ثالثه
الکافرون و تبت و احد و گفت درین باب از عمران بن حصین و عایشه رض و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده
و قومی از صحابه و غیرهم بآن جانب رفته و گفته اند که وتر سه رکعت است و سفیان گفته که اگر خواهی
وتر کن به پنج و اگر خواهی به سه و اگر خواهی به یک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که وتر کرده شود
به سه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و زرکشی در شرح خرقی در مذهب امام احمد
حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار به رکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود و نسائی از
ابی ایوب انصاری رض آمده که گفت رسول خدا ﷺ وتر حق است یعنی واجب است بر هر مسلمانی پس
اگر خواهد وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و از مسلم از ابن عمر ایتار به رکعت واحده نیز
آورده که مردی از اهل بادیه سوال کرد از حضرت ﷺ از نماز شب پس اشارت کرد آنحضرت ﷺ
بدو انگشت خود و فرمود مثنی مثنی و فرمود وتر یک رکعت است از آخر شب و نیز گفت زرکشی لیکن
اختلاف است درین که آیا مکروه است وتر به رکعت واحده وقتی که پیش از وی شفعی نگذارد و مراد به وتر
که در حدیث اند اراده نهی وارد شده اینست یا مکروه نیست زیرا که فرموده اند ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و
عثمان و عایشه رض از ایشان اند که الوتر رکعة واحدة و حدیث بتیرا ضعیف است و میگویند از امام
احمد در ینجا دو روایت است در روایتی مکروه است و در روایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث
صحیحین از عایشه رض می آرد که گفت زیاده نمیکرد آنحضرت ﷺ نه در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت
میگذارد چهار رکعت را و مپرس از حسن آنها و طول آنها پس میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از حسن آنها
و طول آنها پس میگذارد سه رکعت شمنی گوید که اگر فصل میکرد آنحضرت ﷺ در وتر میان سه رکعت
سلام هر آینه میگفت عایشه رض ثم یصلی ثنتین و واحدة نه یصلی ثلثا و روایت کرد نسائی و حاکم بر شرط
بخاری و مسلم از عایشه رض که گفت بود ﷺ که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر و حاکم بر شرط بخاری و مسلم
از عایشه رض گفت بود رسول خدا ﷺ که وتر میکرد به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه
آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا ﷺ که وتر مثل نماز مغرب است این وتر لیل است و آن وتر نهار

ونیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می شناسی وتر نهار
را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت واحسنت یعنی چون در حدیث نماز مغرب را وتر نهار خوانند وآن بی فاصله
است بسلام لاجرم وتر که وترلیل است نیز همچنین باشد ونیز طحاوی گفته که آنچه مرویست از ابن
عمر رضه که پرسید مردی از انحضرت صلی الله علیه وسلم از نماز شب فرمود نماز شب دو گان دو گان است وچون بترسی طلوع
صبح را بکند ایک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آنست که بکند ایک رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وست
تا سه رکعت کرد دو دلالت نیست درو بر فصل بسلام وگفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر بسه
رکعت قوی است از جهت نظر واستدلال عقل زیرا که خالی نیست که وتر فرض است یا سنت اگر فرض است
فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار ووتر باجماع امت دو وچهار نیست پس نباشد مگر سه واگر سنت
است هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است نبود ونیست فرضی که وتر مثل
وی بود مگر مغرب وآن سه رکعت است کذا ذکر الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این دلایل در
حقیقت تائید وتقویت است مرنصی را که وارد است بثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس واین نکته مکرر گفته
شده است که دلایل عقلیه که بعضی از ایمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض است نه
اثبات آن حکم بمجرد قیاس فاحفظ امام محمد در موطا میگوید که خبر داد مارا ابو حنیفه از حماد از ابراهیم
نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را بسه رکعت وباشد مرا شتران سرخ وهم
در موطا از عبد الله بن مسعود رض می آرد که گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب ودر روایتی کصلوة المغرب واز
ابن عباس می آرد الوتر کصلوة المغرب واز ابن عبد الله بن مسعود رض می آرد که کفایت نکند یکرکعت هرگز واز عایشه رضه
می آرد که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که سلام نمیداد در رکعتین وتر ودر سنن الهدی از روایت ابی بن کعب وعایشه
رضه روایت ایتار بسه رکعت آورده واز عایشه رضه بصراحت آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وتر بسه رکعت میکرد وفصل نمیکرد
میان آنها واز ابن مسعود رض نیز آورده الوتر ثلث رکعات کوتر النهار صلوة المغرب واز ابن عباس نیز آمده ثم اوتر بثلث
واز حسن بصری رضه اجماع سلف برسه رکعت نقل کرده کذا فی الهدایة ودر نهایه شرح هدایه آورده که چون عمر رضه
سعد بن ابی وقاص را دید که وتر میکند بر رکعت واحده گفت ما هذه البتیراء شفع کن آن را واگر نه ادب میکنم
ترا و میگویند که اگر اکتفا بیکرکعت جایز میبود در نماز هر آئینه قصر کرده میشد نماز فجر را در سفر وگفته
اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر وتر بیک یا پنج یا هفت یا نه یا یازده پیش از استقرار
امر وتر بود ودر آخر قرار بران یافت که جلوس میکرد بر راس هر دو رکعت ووتر میکرد بسه رکعت بی فصل
واز آنچه دلالت دارد بر آنکه مشهور ومتعارف میان صحابه رضه وتر بسه رکعت بود ووتر بیک رکعت خفای
داشت حدیث بخاری است از ابن عباس که در مشکوة آورده که وتر میکرد معاویه رضه بعد از عشا بیکرکعت
وبود نزد وی مولای ابن عباس پس رسانید این خبر ایتار معاویه رضه بیکرکعت با بن عباس فرمود بگذار

که وی صحبت داشته است با پیغمبر ﷺ و در روایتی گفت صواب کرد زیرا که وی فقیه است پس این
وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویه و انکار و استبعاد آن و جواب دادن ابن عباس بتصویب وی متضمن
بفقاهت و صحبت وی دلالتی صریح دارد بر آن که وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی و از آنچه
مذکور شد واضح گشت که اختیار سه رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد والله اعلم و بالجمله اختلاف است در
اخبار و آثار و اقوال علما در امر وتر و این اختلاف در وتر در اولی و اصل اثبات و الا در جواز بثلث رکعت هیچکس را
اختلافی نیست و چون مقرر شد که عمل آنحضرت ﷺ در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل
آن تنوع و اختلاف است و طعن در روایت سه رکعت محل بحث و مکابره است والله اعلم و در بیان نوع
هشتم چون سخن در وتر بسه رکعت انجامید بذکر آن کشید نوع اخیر هشت نوع که مصنف ادعای حصر در آن
کرده باقی مانده و مذکور شد نوع هشتم در سنن نسائی از حذیفه رضی روایت میکند که در ماه رمضان با پیغمبر
ﷺ نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد که در قیام و این سخن میگفت سبحان
ربی العظیم بعد از آن بنشست و میگفت رب اغفر لی و مکرر میکرد چون چهار رکعت نماز برین وجه بگذارد
بلال داخل شد صبح گفت و بیا رصبح پیغمبر را ﷺ دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت وی بود که بعد از اذان
و اجتماع مردم بر در حجرۀ شریفه می آمد و اعلام میکرد تا حضرت بیرون می آمد و آورده اند که روزی آنحضرت
ﷺ در خواب بود بلال گفت الصلوة خیر من النوم آنحضرت را ﷺ این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را
داخل اذان فجر گردان و هر روز میگفته باش بعد از آن سنت مستمره شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار
رفته و صحیح معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در وی چه قراءت کرد و مساوات رکوع با قیام بحقیقه بود چنانچه
ظاهر لفظ حدیث است یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مصرح آمد و احوال ارکان و هیئات دیگر
نیز معلوم نشد که رکوع کرد یا قومه و بعد از وی نشست یا آن نشستن را که ذکر کرد قومه معلوم است
بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز آنجای دیگر معلوم شد که
نشستن و گفتن رب اغفر لی جو اینکه در میان سجدتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سجده نیز هم
نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی آورده اینچنین است و در روایتی ذکر رمضان
نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر خدا ﷺ شبی پس افتتاح کرد سورۀ بقره را پس گفتم من
در دل خود که مگر برکوع رود نزد صد آیت پس بگذشت و به ایستاد گفتم شاید رکعت را بدان سوره تمام کند و
برکوع رود و سوره به ایستاد و افتتاح کرد بسورۀ نسا و آن را تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آن را بترسل
و ترتیل و هرگاه که میگذشت بآیتی که در وی امر به تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سؤال
و دعا سؤال میکرد و چون بجای تعوذ می رسید تعوذ میکرد پستر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان
ربی العظیم و بود رکوع او مانند قیام او پستر گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد

وایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع پستر بسجده رفت وگفت سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم ونسائی است ودر روایت ابی داؤد آمده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که کرد ادا نماز شب را واستفتاح کرد وگفت الله اکبر سه بار وگفت ذو الملکوت والجبروت والکبریا والعظمة پس از ان خواند بقره وبرکوع رفت مانند قیام ومیگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پستر برداشت سر از رکوع وایستاد مانند آن ومیگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت وبود سجود مانند پای از قیام او ومیگفت در سجود سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجود ونشست بین السجدتین مانند ی از سجود ومیگفت رب اغفرلی رب اغفرلی بکذارد چهار رکعت را وبخواند در آنها بقره وآل عمران ونساء و مائده یا انعام شك راویست در مائده وانعام که این را خواند یا آن را این هشت طریق مذکوره در قیام شب ثابت شده از که عمده در باب قیام لیل وعدد رکعات آن وکیفیت کذاردن آنها حدیث ابن عباس وعایشه است وهم از غیر ایشان نیز آمده ودر جامع الاصول از کتب سته آن احادیث وروایات آورده واستیفا واستقصا نموده اکثر آنها راجع بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده وبعضی ممکن الارجاع بدان وبعضی بیقین خارج ازان واکرچه در اصل مسوده اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترك آنها از جهت خوف تطویل وعدم ضرورت عمل مصلحت افتاد وفیما ذکرناه کفایة والله الموفق واز انچه واجب است تنبیه بران آنست که باید که قضیه بیتوتت ابن عباس در بیت میمونه متعدد باشد والا اختلاف طرق صحیحه درین قضیه دشوار است والله اعلم وآنحضرت صلی الله علیه وسلم وتر را کاه در اول شب میکذارد وکاه در میان شب وغالبا در آخر شب میکذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشا است وانتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدین ناطق است وتمامه علما بران متفق و درین میان تمامه شب وقت وتر است وآنحضرت صلی الله علیه وسلم در تمام شب وتر کذارده کاه در اول شب یعنی بعد از عشا وکاه در اوسط وکاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث بخاری ومسلم وابی داؤد ونسائی وترمذی از عایشه رض آورده واز روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر واز حدیث مسلم وترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بکذارد وبخسپد وهر که امید دارد که برخیزد در آخر شب پس باید رستی که نماز آخر شب مشهود و محضور است واین افضل است ومانند این روایت کرده موطا از عایشه رض وهم از موطا وابی داؤد واز حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم مر ابو بکر رض را چه وقت وتر میکنی تو یا ابا بکر گفت در اول شب یا رسول الله وگفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابو بکر رض را اخذ هذا بالحذر وگفت مر عمر رض را اخذ هذا بالقوة واز ابن المسیب می آرد که ابو بکر رض وتر کذاردی وخفتی وعمر

حتی پس در آخر شب برسانی و از عایشه رضی الله عنها آمده که گفت مر آنحضرت ﷺ را که آیا خواب میروی یا رسول الله
پیش از آنکه وتر کنی فرمود چشمان من بخواب میروند اما دل من بیدار است و این نیز مشعر است بر آنکه
تأخیر وتر کسی را سزاست که وثوق دارد بقیام و ترمذی از ابو هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول
خدا ﷺ که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم و گفت ترمذی بود بعضی خواب پیش از وتر مکروه بود و اختیار
کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر ﷺ و من بعدهم که خواب نروند تا آنکه وتر نکنند اما اکثر صحابه برآنند
که وتر در آخر شب افضل است و گفت حدیث عایشه حدیث حسن صحیح است و حدیث ابو هریره حسن غریب
و در مشکوة آن را از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آنحضرت ﷺ
آن بود که وتر در آخر شب بگزاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا وسط آن وتر کردی و بعد از آن
تهجد برخاستی وتر را اعاده نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب
دو وتر نبود یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس از آن تهجد برخاست دیگر اعادهٔ وتر سزاوار نبود و
شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول شب وتر گذارد پس از آن تهجد برخاست اعاده نکند
آن را از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد یکی از آن دو نفل بود و وتر از نفل وارد
نشده در شرع و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق کسی که وتر کند در اول
شب بعد از آن برخیزد در آخر آن جماعهٔ از اصحاب و من بعدهم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند با آن
یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد بعد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود
و مذهب اسحق این بود و جماعهٔ دیگر از اصحاب و غیرهم برآنند که چون در اول شب وتر گذارد پس
از آن بخواب رفت و برخاست بگذارد آنچه خواهد و نقض نکند وتر را و بگذارد آن را که کرده است بر حال
خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد اینست و این صحیح تر است چه بوجوه متعدده روایت
کرده شده است که آنحضرت ﷺ بعد از وتر نماز گذارده و از ام سلمه و ابو امامه و عایشه رضی الله عنهم و غیر ایشان آمده
که گذارد آنحضرت ﷺ بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی است و در کلام مصنف نیز در فصل آینده چیزی
از این باب مذکور گردد و نقل است از آنحضرت ﷺ در بعض شبها در جمیع شب یک آیت را در نماز مکرر میکرد
یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیة
آن این آیت است ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم مصنف این را طریقی جدا از
طرق قیام شب که ذکر کرد نساخت ظاهرا بدین رکعات همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد غایت آنکه
قراءت این آیت بود مکرر و بایستقل بطریق جدا نکرد دیگر آنکه نادر بود جدا والله اعلم و نماز پیغمبر
ﷺ در شب از حیثیت نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده
میگذارد و این غالب احوال بود و افضل همین است چنانچه وارد شده است که صلوة قاعد

نصف صلوٰة قایم است در ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعض احوال و اوقات نشسته میگذارد
و رکوع هم نشسته میکرد بجهت طریان عارضهٔ ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن والله اعلم سیوم
آنکه نشسته میگذارد و پیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی و چون اندکی از قراءت مانده بودی
برخاستی و ایستاده آن اندک را بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز همچنین کردی
یا رکعت دوم را تمام نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه رض آورده که گفت ندیدم
رسول خدا را ﷺ که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و چون میگذارد نشسته
میخواند سوره را و ترتیل میکرد آن را تا آنکه دراز تر میشد از سوره درازتر از آن و از ام سلمه و انس بن مالک رض
نیز درین باب حدیث آمده و حدیث حفصه رض حسن صحیح است و به تحقیق روایت کرده شده است از آنحضرت
ﷺ که میگذارد در شب نشسته و چون میرسید از قراءت خود مقدار سی یا چهل آیت را می ایستاد و
میخواند پس رکوع میکرد پس سجده میکرد در رکعت ثانیه همچنین و در روایت عایشه رض آمده که چون باقی
میماند مقدار سی یا چهل آیت بر میخاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح است و در روایت بخاری نیز
همچنین آمده و نیز روایت کرده شده است که میگذارد نشسته و چون قراءت میکرد نشسته رکوع و سجود نیز
نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین از عایشه رض آمده که گفت چون گرانی بدن
پیدا کرد رسول خدا ﷺ در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح
ورود یافته اما حدیثی که وارد شده که هیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذاردی متربع بودی یعنی چهار
زانو نشستی چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عایشه رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ که
میگذارد نماز متربع حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از رواة کرده و فقها را در جواز
و کراهت و استحباب آن اختلاف است و مذهب امام ابو حنیفه آنست که هیأت جلوس تنفل همان هیأت جلوس
تشهد است و شمنی گوید روایت است از ابی حنیفه که مخیر است اگر خواهد بر وضع احتبا بگذارد و اگر
خواهد متربع اگر خواهد بقعود تشهد و روایت است از ابی یوسف محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیأت
تشهد زیرا که قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع است و لیکن در رکوع و سجود
دو تا کند هر دو پای را * فصل * فی بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازی که آنحضرت ﷺ بعد از وتر میگذارد
بروایات صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم عایشه رض روایت میکند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح
بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا ﷺ که میگذارد سیزده رکعت یصلی
باین طریق که میگذارد ثمان رکعات هشت رکعت ثم یوتر پس وتر میکرد بیک رکعت بهمان طریق
که در نوع پنجم گذشت ثم یصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت و هو جالس در حالتی که وی نشسته
است فاذا اراد ان یرکع پس چون میخواست که رکوع کند قائم می ایستاد و قدری از قراءت

میخواند چنانچه معلوم شد نیز کعبتین پس رکوع میکرد ثم یصلی پس میگذارد رکعتین
دو رکعت بین النداء و الاقامه میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد بآن سنت فجر است اینجا
میرود رکعت تا سنت فجر است و در روایتی بی آن نیز آمده چون انفساخ شد و رکعت خفیفه میکرد و از اینجا
معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضی کرده اند درست نیاید و در موطا
نیز آمده که وتر میکرد به سه رکعت و میگذارد دو رکعت در حالی که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر
میان اذان و اقامت و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه رض مرویست که گفت کان ﷺ بود
رسول خدا ﷺ یصلی بعد الوتر میگذارد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و هو جالس در
حالی که وی نشسته است و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته که مثل این
از ابی امامه و عائشه رض و غیرهم نیز آمده و امام احمد از ابو امامه باهلی روایت میکند که کان ﷺ یصلی
رکعتین بعد الوتر و هو جالس یقرأ فیهما با اذا زلزلت و قل یا ایها الکافرون و صاحب مشکوة از دارمی از
ثوبان می آرد که گفت گفت رسول خدا ﷺ این بیدار شدن و شب برخاستن مشقت و گرانی است چون بگذارد
یکی از شما وتر و بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر است فبها والا کفایت کند او را از قیام تهجد
و از این حدیث مشکوة چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر برای آن بوده است که کسی وتر را
در اول شب گزارد و این دو رکعت بجای قیام لیل کرده و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل کرده اند که چون
بگذارد یکی وتر در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وی بنیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق
است و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل است چنانکه از سیاق احادیث
که در جامع الاصول آورده معلوم کرده و جماعة ذکر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عایشه و ام
سلمه و ابو امامه رض ایضا یعنی گذاردن دو رکعت بعد الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آنست
که این دو رکعت را بنیت مطلق نفل بگذارد نه بنام تشفیع وتر زیرا که این معنی ندارد پوشیده نماند
که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آنکسی که وتر را گذارده بعد
از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند نزد بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت
تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضایع و ناقص و مبطل وتر است بی ضرورت و چون رکعت واحده
در مذهب حنفیه مشروع نیست و در اعاده نماز به نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پیدا نمود و
گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم رکعت واحده تکلف است چه آن در حکم نوا است نه حقیقة و بنای قول اکثر
علما بعدم اعاده وتر و عدم نقض آن بعد از قیام لیل همین معنی است که گذاردن دو رکعت بعد از وتر
بروایات صحیحه ثابت شده است و از وی معلوم میشود که گذاردن نماز بعد از وتر جایز بود پس اگر نماز
تهجد بعد از وتر واقع شود ضرری ندارد و لیکن اولی بحسب ظاهر احادیث صحیح که بخاری و مسلم آنرا

از ابن عمر رض روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز شب خود را وتر
معارض مینماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و نیز نقل بگذاردن
دو رکعت بعد از وتر آخر نماز شب شفع کردند و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده
لاجرم امام مالک از برای خلاص از ورطهٔ این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکند و میگوید
که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که من این دو رکعت را نمیگذارم زیرا که
بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک بیقین معارض نگردد و
کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد نه
حدیث اجعلوا یا آن را تاویل بود و حق آنست که هر دو حدیث صحیح است و بحسب ظاهر معارض یکدیگر
پس جماهیر علما قائل اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آنحضرت ﷺ نیز این دو
رکعت را گذارد از برای بیان جواز گذارد تا معلوم شود که بعد از وتر رواست نوافل گذاردن چه این دو
رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم
باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر در وی محمول بر استحباب بود نه وجوب
و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وی نماز دیگر در شب نبود احب و افضل است و اکثر گذاردن
رکعتین در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وی هم بود محض برای بیان جواز بود و بعضی
از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات
ندارد بجعل وتر آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق است بوتر و تابع است مر او را و گویا نمازی مستقل
نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر می افتد لا سیما بمذهب کسی که قائل است بوجوب وتر و چون
وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وی مشابه وقوع سنت بعد از فرض باشد در لحوق و تبعیت
و عدم استقلال خصوصا با نماز وتر نهار که مغرب است کمال مشابهت پیدا میکند که چنانچه وتر نهار
مشفوع است بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او و لا سیما
دلالت دارد بر آنکه بمذهب کسی که قائل نیست بوجوب وتر و آن را سنت میدارد نیز این رکعتین جاری
مجرای سنت میتوانند افتاد و حال آنکه سنت نباشد و ملحق بدو نبود و توجیهش آنکه وتر چون سنتی است
در غایت تاکید بمنزلهٔ واجب و آخر نماز شب و ختم وظیفهٔ عبادات یومیه است اگر او را نفل دیگر تابع
و لاحق باشد دور نباشد و لیکن بمذهبی که واجب است لحوق و تبعیت سنت بدان اظهر و انسب بود
از ینجهت گفت لا سیما بمذهب کسی که قائل است بوجوب وتر و هذا القدر یکفی لتوجیه کلامه دیگر بدانکه
خواندن قنوت در وتر چنانکه شمنی گفته متفق علیه است میان ائمهٔ اربعه الا امام مالک که از وی دو روایت
است و لیکن اختلاف در آنست که نزد امام ابوحنیفه دایمی است یعنی در رمضان و غیر رمضان و پیش از

رکوع است واین مذهب ابن مسعود است ہے و قول جماعۂ از علما است مثل سفیان ثوری وابن المبارک واسحق و نزد شافعی و بر روایتی از مالک واحمد مخصوص است بنصف اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و بقول مشہور از امام احمد دایمی است وجائز است بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک در روایتی که قائل است بقنوت و تر بدو همچنین است و نیز قنوت مخصوص است بوتر نزد ابی حنیفه واحمد و نزد مالک مخصوص است بصبح و ظاهر مذهب و نزد شافعی در صبح و وتر معا و تمسک ائمه در اصل قنوت وتر او دعا در ان چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیر المومنین علی است که گفت بود رسول خدا ﷺ که می گفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك رواه الخمسة کذا قال الزرکشی و شمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة و ما ذکره نزد ایشان ثابت شد که خواندن این دعا از آنحضرت ﷺ در میان وتر بوده بعد از فراغ و نیامده در ورود احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا ﷺ و در روایتی حلاس کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث واین را نیز گفته اند که رواه الخمسة و شمنی از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن ابن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا ﷺ در وتر من و در بعض روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی است و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی وغیره مطلق گفته نه قید بعد از رکوع یا قبل آن و هم شمنی از ابی داؤد آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر وتر و در این روایت مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی است و روایتی است از احمد و مالک و از طبرانی در اوسط از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا ﷺ وتر میکرد بسه رکعت و میکرد انید قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا ﷺ پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام نیز این روایت را آورده و روایت دارقطنی از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را همه اجمعین که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا ﷺ در آخر وتر و میخواندند ایشان آن را و با لجمله در این باب از بسه رکعت و قنوت وتر قبل از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا آمده و لا حاجة الی الاکثار و مراد بقنوت اینجا مطلق دعا است یا خصوص اللهم اهدنی الخ و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست و تعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب است ولیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینك و اللهم اهدنی الخ و قنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدنی است و نزد ابو حنیفه و مالک اللهم انا نستعینك و اولی نزد

حنفیه جمع بینهما است وشمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آنست که سه بار بگوید اللهم اغفرلی وبعض
ائمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیه نیز آورده اند وگفته اند آن را که دعای قنوت نداند اکتفا
باللهم اغفرلی یا ربنا آتنا درست باشد وگفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین وسنن
معروفه واقع نشده ولیکن ائمهٔ حنفیه آن را از طرق صحیحه از طبرانی وغیره اثبات کرده اند وشیخ
ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و
تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم ایاک
نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق
وتمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در
عمل الیوم واللیلة آن را بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک
ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک
نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی
فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم وبعضی از فقهای مذهب
ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر نشکرک
ولا نکفرک نخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک
ونخشی عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضی گفته اند که در اول
این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکرک نخلع نسجد نحفد نرجو واو آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولی
آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا وتعدد اثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق
فی موضعه وبالجمله اصل قنوت وورود دعا در آن باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد و
حال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده باوجود طرق صحیحهٔ دیگر
که ائمهٔ مذهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در
نماز وتر قنوت خوانده خالی از غرابتی نیست وغریب تر از آن که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد
میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح است اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه
هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه وافراط است باوجود حدیث علی وحسن رض که روایت کرده
اند وهم در مسند امام احمد مذکور است صحت وثبوت مرفوع روایت را چگونه منع توان کرد وظاهر
مذهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است وتفصیل حال
قنوت در غیر وتر چه نماز صبح وچه نماز های دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکر واگرچه غرض مصنف
نفی ثبوت قنوت وتر است از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه قول واما اجماعی از صحابه در وتر قنوت خوانده اند

منز

بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت وسنیت این فعل است و خواندن صحابه
کفایت دارد دران خصوصا که آن فعل به تعلیم و امر آنحضرت ﷺ باشد چنانچه مذکور شد همچون حدیث
که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن علي رض قال گفت حسن علمني رسول الله تعلیم کرد مرا
رسول الله ﷺ کلمات چند کلمهٔ دعا که اقولهن میگویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدني فيمن هديت
وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما اعطيت وقني شر ما قضيت فانك تقضي ولا يقضى عليك
انه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا وتعاليت وصلى الله على النبي اگر گویند که از صریح این حدیث
آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنچنان بود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند میفرماید که پیغمبر
خدا ﷺ مرا تعلیم دعائی کرد و من آنرا در قنوت وتر می خوانم پس امر بخواندن آن در وتر معلوم
نکرد گوئیم که ظاهر آنست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود و آنکه بی امر حضرت از پیش خود
بخواند بعید است مگر آنکه سابقا معلوم امام حسن شده باشد که خواندن دعا در قنوت وتر مشروع و
مسنون است هر دعائی که خواهند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این نیز مستلزم مشروعیت
قنوت وتر است دائم و حال آنکه روایتی که بیهقی از حاکم بر شرط شیخین آورده که علمني ﷺ في وتري
اللهم اهدني صریح است دران که امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از جانب
حضرت رسالت ثابت گردد فعلا و قولا ولهذا ترمذی میگوید بهترین حدیثی که در باب قنوت وتر
روایت کرده اند این حدیث است عبارت ترمذی در جامعش این است که ولا نعرف عن النبي ﷺ في
القنوت في الوتر شيئا احسن من هذا و چون مصنف قنوت از جماعهٔ صحابه دعوی کرد و بمجرد ثبوت از امام
حسن رض این دعوی به ثبوت نه پیوندد گفت و از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المؤمنین با جتماع
ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله بن مسعود رض ثابت شد که قنوت در نماز وتر خوانده اند و
برای نفی فعل آنحضرت ﷺ در قنوت که اصل مدعاست گفت اما از پیغمبر ﷺ قطعا مروی نشده و
بثبوت نرسیده و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دارقطني از سوید بن غفلة وطبراني از ابن عمر و نسائي و ابن
ماجه از ابی بن کعب که آنحضرت ﷺ خواند قنوت در وتر و مصنف میگوید این و امثال این هرچه روایت
کرده شود مطعون و مفتری بود والله اعلم و چون این حدیث امیر المؤمنین علی رض بود که ناظر در
قنوت وتر بود و ائمه درین باب تمسک بدان نموده اند از ان جواب میگوید بقول خود و در ترمذی و نسائي
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته و یا در سنن اربعه چنانچه بیهقی آورده مروی است که کان ﷺ
يقول في آخر وتره اللهم اني اعوذ برضاك من سخطك وبمعافاتك من عقوبتك واعوذ بك منك لا احصي
ثناء عليك انت كما اثنيت على نفسك ولیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل آنست که این دعا را در
تشهد گفته باشد که آخر اجزای صلوة است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز

بعد از فراغ از انست و این احتمال اخیرا قربست بفهم چه اکثر انچه در احادیث واقع شده که میخواند
این دعا را در آخر نماز محمول برین است بلکه متعین است بحسب روایت چه در نسائی مرویست کان یقول
بود رسول خدا ﷺ که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوته چون فارغ میشد از نماز خود و تبوء
مضجعه و میرفت وجای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر که این دعا را در وقت
فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه آورده لفظی زیاده کرده برانچه روایت کرده در آخر وتر و آن لفظ ولو
حرصت است بعد از لا احصی ثناء علیك وگفته لا احصی ثناء علیك ولو حرصت و در بعضی از روایات صحیحه
ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجودیکه بعد از وتر میکرد بلکه در سجود نماز فرض کان او نفلا
چنانچه در ما سبق در فصل سجده گفت و نزد شافعی و مالك دعا در سجده نماز مستحب است بحکم اقرب مایکون
العبد من ربه اذا کان ساجدا پس میشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و تبوء مضجع و در سجده
گفته باشد اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از ان گفته باشد که آن نیز معنی آخریت وتر دارد
خصوصا که وتر سه رکعت بوده و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد و اما ائمه آن را برین احتمال
فرود آورده اند و هر چه ایشان فهمیده و قرار داده معتبر است اگرچه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد ولابد
بران قرینه و دلیل خواهد بود والله اعلم و چون مصنف آن را حمل بر بعد فراغ وتر کرد خواست که بذکر
ادعیهٔ دیگر که درین محل ماثور است نیز تتمیم کند و در ضمن نوعی از ایمای تائید آن احتمال نیز دارد پس
گفت و در مسند ارك حاکم از حدیث ابن عباس رض مرویست در صفت صلوة رسول خدا ﷺ در شب
و وتر وی که گفته ابن عباس رض فلما قضی صلوته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا ﷺ نماز خود را
سمعته یقول شنیدم او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی بصری نورا وفی سمعی نورا وعن یمینی
نورا وعن یساری نورا وفوقی نورا وتحتی نورا و در بعض نسخ من فوقی ومن تحتی وامامی نورا وخلفی
نورا واجعل لی یوم لقائك نورا و در بعض روایات یوم لقائك مذکور نیست و در بعض روایات زیاده آمده
که وفی عصبی نورا وفی لحمی نورا وفی شعری نورا وفی بشری نورا وفی لسانی نورا واجعل فی نفسی نورا واعظم لی نورا و
اجعل لی نورا واعطنی نورا و در بعض روایات وفی عظامی نورا وفی مخی نورا نیز آمده و آنحضرت ﷺ
در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربك الاعلی میخواند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و انچه مختار
اکثر اهل علم است از صحابه و من بعدهم همان اولی است کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که
روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراهیم از اسود از عایشه رض که گفت بود رسول خدا ﷺ
که ایتار میکرد به سه رکعت و میخواند در اولی سبح اسم ربك الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه
قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت اولی سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر

خوانند در هیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است که چون از
وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمه را آواز بلند و کشش
حروف خواندی و بعد از آن یعنی در کرت ثالثه گفتی رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده
که بعد از وتر کنند و در میان آنها نه نشینند و آیة الکرسی خوانند و عمل آنها درین دیار مشهور
شده گفته اند که آن را اصلی و سندی در احادیث و آثار ثابت نشده و در روایت فقهی که معمول و مختار
بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لائح و در بلاد
عرب اصلا این عمل واقع نیست و میگویند که شافعیه آن را حرام دانند چنانچه در بیان سجده
مفرد بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را نه شناسند و ندانند و بعضی کراهت آن را نیز نقل کنند
والله اعلم و آنحضرت ﷺ قرآن را همیشه خصوصا در نماز شب بترتیل و تبیین حروف و ادای آن
بحیثیتی که سامع آن را تواند شمرد و ضبط کرد خواندی و رتل در لغت دندانهای گشاده روشن هموار
را گویند یعنی گشاده و روشن و هموار خواندی بحکم نص ورتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام
لیل فرموده است و در آخر آیت البته وقف کردی و اگرچه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده
شده است بطرق کثیره از ام سلمه رض که گفت بود رسول خدا ﷺ که چون قراءت میکرد مقطع
آیت آیت مثل بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف میکرد و بعضی از قراء بلکه همه ایشان میگویند وقف
بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق بما بعد نبود اولی و انسب بود و
در غیر اینجا وصل اولی و انسب بمقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قراء از صحابه و از قواعد تجوید
تابعین و من بعدهم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده و افاده
حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون والله
بکل شیء علیم و امثال آن درینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق
و مرتبط بود بما بعد از جهت معنی نه لفظا آن را وقف کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان
تاکلوا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد بما بعد خود لفظا و معنی آن را حسن نامند چنانچه الحمد لله
اینجا وقف حسن است اما ابتدا از رب العالمین حسن نباشد و اگر درین قسم راس آیت بود صحیح است ابتدا اما
بعد زیرا که وقف بر راس آیت و ابتدا بما بعد سنت است مطلقا این کلام اجمالی است و آن را تفصیلی است که در رساله مسمی
بالدر النضید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان مفهوم شود که وقف در امثال این مقام
حسن است اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست زیرا که چون ثابت شد
که آنحضرت ﷺ درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز همچنین باید کرد چه متابعت

پیغمبر خدا ﷺ در همه چیز لاسیما در قراءت قرآن در حالت نماز افضل واکمل بود این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قراء نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و تابعین ومن بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت ﷺ وظن غالب آنست که قراءت آنحضرت ﷺ بوقف بر رؤس آی اگرچند کلام متعلق بما بعد بود دایمی نباشد بحدی که هرکز خلاف آن واقع نشد چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع قراءت در سنت وقوع دارد وتجویز یافته وقراء نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم وعلما را درین مسئله قراءت خلاف است که ترتیل با قلت قراءت افضل یا سرعت با کثرت قراءت ابن عباس وابن مسعود وجماعة از تابعین وامام ابو حنیفه رح میگویند ترتیل وتدبر که لازم ترتیل است با قلت قراءت افضل است از جهت ورود امر به ترتیل وتدبر قرآن وتهدید بر ترک آن وترتب علم وخشوع بران و امیر المومنین علی وجماعتی از صحابه وتابعین رح وامام شافعی میگویند سرعت وکثرت قراءت که لازم اوست افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است وهر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه مینویسند این اقل است که کمتر از ان نبود واگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد وتا هفتصد نیز بفضل وجود عطا کند چنانچه در مضاعفة اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قراءت افضل واکثر ثوابا باشد ومصنف بقصد تاکید مقصود وتحقیق مقام میگوید پیغمبر ﷺ فرمود لا اقول الم حرف ولیکن الف حرف ولام حرف ومیم حرف ظاهر لفظ حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف است واثبات آن مر اسامی اینحروف را مینماید ولیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت است از اسامی اینحروف واثبات آن مر مسمیات را که بسائط حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دور است تا احتیاج بنفی آن شود وطیبی میگوید که بدین نقل پر ثابت شود که حسنات الم که فاتحهٔ سورهٔ بقره است نود باشد که آن نه حرف است وحسنات الم که در الم ترا است سی فافهم بدانکه علمای قراءت گفته تجوید که عبارت است از ملکهٔ اعطای حق حروف مر حروف را سه مرتبه است اول تحقیق است که آنرا ترتیل نیز نامند وآن قراءت است بتانی وترسل واینمذهب ورش وعاصم وحمزه است وآن رعایت کردن اشباع ومد وتشدید است واعطای حرکات وسکنات واظهار حروف وتوفیر صفات وتفکیک حروف وبیان واخراج وفصل بعضی از بعضی وملاحظهٔ وقوف بحسب مراتب آن ورسیدن به نهایت آن در تکمیل وتتمیم بی آنکه بحد افراط کشد وآنکه بحد افراط کشد واز حد اعتدال تجاوز کند آنرا تمطیط گویند وان مذموم است وخارج از دائرهٔ تجوید دوم حدر وآن قراءت است با سرعت واینمذهب ابن کثیر وابی عمرو وقالون است وآن ادراج قراءت وسرعت وتخفیف است وتقصیر واختلاس وابدال وادغام و مانند آن از انچه بصحت رسیده است روایت آن از اهل اداء بجهت حرص بر تکثیر قراءت وزیادت حسنات از

غیر تفریط و اعتدال بقواعد و قوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج است از حد تجوید سیوم
تدویر و آن توسط است میان ترسل و حدر و این مذهب ابن عامر و کسائی است یعنی غالب بر قراءت این
مذکورین و عادت اکثری از ایشان این بود و اگرنه همه قراء تجویز هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در
مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقهٔ کلام عرب است که هر جماعه یک طریقه را
اختیار کرده اند بجهت نکتهٔ که گفته شد پس آنهایی که اختیار سرعت و کثرت قراءت کنند مراد مرتبهٔ
دوم است که حدر است نه آنکه مخالف قواعد بسرعت خوانند و رعایت هیچ یکی از این سه طریق نکنند و
قراء مرتبهٔ اول را افضل و اکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی ورتل القرآن ترتیلا در اول است و مصنف
چون اختلاف علما را نقل کرد در تفصیل یکی از دو مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از آن محاکمه و تطبیق
میان آن میکند و میگوید و بعضی از متاخران میگویند ثواب قراءت با ترتیل و تدبر بزرگتر و نیکوتر و
نفیس و جیدتر و ثواب کثرت قراءت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب قراءت ترتیل باشد مانند است
بکسی که گوهر قیمتی را صدقه دهد که هر چند بعدد و کمیت کمتر است اما نفاست و کیفیت او بیشتر و
این یکی که صاحب قراءت بسرعت است مانند است بکسی که لآلی بسیار اما خرد و ریزه یا دراهم و دنانیر
بسیار و مانند آن که بعدد و کمیت بیشتر اما به نفاست و کیفیت کمتر است دهد و علماء مثل این کلام در خلافی
که در افضلیت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر است
چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وی و ثواب آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که
یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت در مسجد غیر شریف نبوی ولیکن نفیس و جیدتر بود چنانچه
این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینهٔ مطهره که مسمی است بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم
و آنحضرت ﷺ در قراءت شب گاه اسرار فرمودی و عادت ابوبکر صدیق نیز همچنین بود و گفت
می شنوانم کسی را که میخوانم برای وی و گاه جهر و بلند خواندی و عادت عمر فاروق نیز همچنین بود گفت بیدار
میکنم خواب ناکان را و هوشیار میگردانم غافلان را و در بعض احادیث آمده است که آنحضرت ﷺ
فرمود ابوبکر را که اندکی جهر کن از آنچه میخوانی و بعمر فرمود که اندکی پست خوان از آنچه میخوانی
و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قراءت طویل ساختی و گاه تخفیف کردی و قراءت قصر خواندی عادت
شریف وی در سایر اعمال و اوراد همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات و توسیع دایرهٔ شفقت
بر امت و بجهت رعایت اعتدال و مصلحت دید حال و تربیت و تصرف در احوال صحابه رضی الله عنهم و جزاه
عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه و سلم * فصل * در نماز چاشت و عادت
و روش و طریقه حضرت پیغمبر ﷺ در گذاردن آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جز آن بدانکه
چاشت بتازی ضحی است و گفته اند که ضحو و ضحوة و ضحیه بر وزن عشیه بمعنی ارتفاع نهار است و

ضحی بضم و قصر فوق اوست و بمعنی شعاع افتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان مردم در اول نهار از نوافل دو نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوٰة الاشراق گویند دیگر بعد از بلند شدن وی مقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوٰة ضحی و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوٰة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض احادیث صلوٰة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم یا ام هانی هذه صلوٰة الاشراق و این را بعد از حدیثی آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین اول النهار اکفک اخره و حضرت شیخ احمد علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آن را جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هرکه بگذارد نماز فجر در جماعت پس تربه نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس تر بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه رواه الترمذی عن انس و بصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یکوقت است و یکنماز که اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده ازینجا گمان برده اند که مگر اینجا دو وقت است و دو نماز اند و بعضی ضحوهٔ صغری و ضحوهٔ کبری نیز گویند والله اعلم و احادیث که در کلام مصنف مذکور کرده هم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوٰة صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال در شان اوست بگذارند هر دو را شامل است و علما را اختلاف است در استحباب صلوٰة ضحی و احادیث و اخبار در روی بظاهر مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان با حادیث است که اثبات آن میکند چنانچه عایشه رض بروایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت راست رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی میکذارد سبحة الضحی نماز ضحی را سبحه و تسبیح بمعنی نماز نفل آید اربعا چهار رکعت و انی لا سبحها و بدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت را و فی لفظ و آمده است در روایتی و لفظی دیگر از عایشه رض که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی الضحی اربعا بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میکرد بر چهار رکعت ما شاء الله چیزی را که میخواست خدا چه عدد رکعات این نماز تا دوازده به ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم کرده و عن انس و روایت است از انس رض قال رایت رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوٰة نماز زیرا که نماز ضحی باشد رغبة بجهت رغبت و امید واری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری

ارپلا وقهر وي يعنى اين نماز كه كذارد م طلبى و سوالي از حق د اشتم فسالت ربى پس سوال كردم و
درخواستم پروردكار خود را ثلاثا سه چيز را فاعطاني پس داد پروردكار من مرا اثنين دو چيز از آن سه ومنعنى
واحدة و نداد يك چيز را از آن سه پس از آن بيان آن سه چيز ميكند كه سوال كرد و آن دو چيز كه داد و آن سوم
كه نداد ميفرمايد سالته سوال كردم پروردكار تعالى را ان لا يقتل امتى كه ايكه نكشد امت مرا بالسنين بقحط
ما لها سنه بمعني سال است وغالب آيد در قحط سال وسنين جمع اوست يعني چنان نشود كه قحطها
پي هم آيد وموجب هلاك عامة امت كردد واكر كاهي قحط سالي نيفتد وجماعه در آن بميرند آن ديكر امت
ولا بد متضمن مصلحتي وحكمتي خواهد بود ففعل پس اجابت كرد وقبول كرد اين دعا را وسوال را
وسالته ودر خواستم از پروردكار خود ان لا يظهر عليهم اينكه ظاهر وغالب نكرداند بر امت من
عدوا دشمني را از دشمنان دين كه پامال سازند وهلاك كردانند ايشان را وغلبه كنند بحدي كه
اصلا مقاومت آن نتوانند كرد ففعل پس قبول كرد اين دعا را نيز وسالته وسوال سيوم از درکاه حق
تعالى اين بود كه درخواستم از وي ان لا يلبسهم اينكه خلط نكند ودرهم نيفكند ايشان را شيعا چنانچه
كروهها شوند بر هواها و رايهاي مختلف وفرقه فرقه كردند وهر فرقه تابع امامي شود و بيكديكر قتال
كنند وهرجي ومرجي وفتنه درميان آيد فابى علي پس اباآورد پروردكار من از قبول اين دعا واجابت
آن نكرد از انست كه اكثر هلاك اين امت بقتال بود لابد درينجا بحكم السيف محاء الذنوب حكمتي
ومصلحتي راجع بمآل اين امت مرحومه خواهد بود صحيح الحديث صحيح است رواه الحاكم في المستدرك
واحمد وصححه ابن خزيمة ودر مواهب لدنيه حديث كذاردن ضحي هشت ركعت از حديث انس
بروايت ابن ماجه آورده وليكن اين زيادتي كه مصنف ذكر كرده نيست واز انچه ذكر كرده معلوم
ميكردد كه اجابت جميع دعوات انبيا صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين لازم نبود وكفته اند الا آن
دعا كه از حضرت الهي تعالى وتقدس امر شود بدان واجابت آن موعود كردد در حديث آمده است
كه هر پيغمبر را دعائي است مستجاب كه مامور ميشود بدان در حق امت ومرا نيز امر كردند كه
دعا كنم براي امت خود ودر خواست كنم براي ايشان چيزي از خيرات دنيا وآخرت پس من پوشيدم ونكاهداشتم
آنرا براي روز قيامت تا در آن روز كه شدت ومحنت واحتياج بيشتر است دعا كنم ايشان را ودرخواست
نمايم روحي فداك يا رسول الله اين چه فضل وكرم است وخير خواهي ومصلحت انديشي فقرا است
جزاك الله عنا خير الجزاء ودعا براي ادعيه انبيا غير اين دعاي معين كه مامور شده باشند بدان از دركاه
الهي خلاف است نزد بعضي اجابت ومنع هر دو محتمل است والحديث صحت ايشان است ونظر به تحقيق
چون صلاح در منع بود در معنى عطا باشد اگرچه در صورت منع است وعن عايشة و روايت است
از عايشه رضي الله عنها قالت كفت عايشه كه صلى النبي كذارد پيغمبر صلى الله عليه وسلم صلوة الضحي نماز چاشت را ثم قال پس فرمود

خوانده این دعا را اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مایة مرة
تا گفت این کلمات را صد بار وخواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون وماثور است وعن ام
ذرة وروایت است از ام ذرة قالت گفت ام ذره رایت عایشة دیدم عایشه را تصلی الضحی میکند ادا
نماز ضحی را وتقول ومیگفت عایشه رض ما رایت رسول الله ندیدم رسول خدا را ﷺ یصلی میکند ادا
این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم وروایت است از جبیر بن مطعم انه رای که وی
دید رسول الله پیغمبر خدا را ﷺ یصلی صلوة الضحی میکند ادا نماز ضحی را در این حدیث ذکر عدد
نیست ودر بعض احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان کردن اصل نماز که خلاف است
در ان وعن جابر بن عبد الله وروایت است از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرد حاکم ان النبی
بدرستی که پیغمبر ﷺ صلی الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عایشه وام سلمه
وروایت است از عایشه وام سلمی کما رواه الحاکم ایضا رض قالتا گفتند هر دو وکان رسول الله بود رسول خدا
ﷺ یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت گفته اند که اکثر آنچه وارد
شده است در نماز ضحی دوازده رکعت است چنانچه در تهجد وماثور از بعض سلف استغراق وقت است
بدان هر قدر که گذارده شود واز بعضی صد رکعت فضایل نیز مروی است چنانچه در آثار واخبار در نظر
آمده باشد وعن علی وروایت است از علی رض چنانچه احمد وابو العلی وطبرانی ونسائی وابن خزیمه وغیرهم
آورده اند ودر مواهب گفته که رجال احمد ثقات اند ان النبی که پیغمبر ﷺ کان یصلی صلوة الضحی بود که میکند ادا
نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی مفید دوام واستمرار بود پس افاده کند که کرد ادای نماز ضحی عادت مستمره وی ﷺ
بود اما تحقیق آنست که مفاد کان نه چنین است ومواد نقض این قاعده بسیار است کما لا یخفی علی المتتبع
وعن علی وعایشه وانس وجابر رض ان النبی ﷺ کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة
وروایت است از ابی هریره رض قال گفت اوصانی وصیت نمود وامر کرد مرا این چنین آمده در روایت
بخاری ومسلم وابی داؤد ودر روایت ترمذی ونسائی عهد الی رسول الله ﷺ ثلثة الخ یعنی ودر روایت مسلم وابو داود
ونسائی مثل این وصیت نسبت با بوالدرداء نیز وارد شده ولفظ وفی اوصانی حبیبی است کذا فی جامع الاصول ودر
روایت نسائی بابی ذر نیز وقوع یافته است کذا فی فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله
است ﷺ بعضی از محققین گفته اند که خلیل آنکه دوست خالص بود که دوستی وی در خلال دل ودرون
جان درآمده باشد واینجا سخن که بعض مرتبه خلت را عالی تر از محبت دارند وگویند که پیغمبر ما
ﷺ هم حبیب بود وهم خلیل وخلت وی صافی تر از خلت ابراهیم بود علیه السلام وبعض محبت را اعلی وارفع
از خلت دارند وحبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد ومحبت را محبت از ان گویند که
درحبة القلب رسیده اید ودر آمده وآنحضرت ﷺ فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد فرضا اگر از

و تمامه روز در حکم یکوقت است پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانه تمام آن روز بود و در
حدیث ابی داؤد از بریده آمده است که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل
است لازم بروی که بهر مفصل از خود صدقه دهد گفتند یا نبی الله که میتواند و که طاقت دارد این را
فرمود هر که بصاق افتاده بیند در مسجد و دفن کند آن را و چیزی که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه
صدقه متاهل است و اگر آن را نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد و مذکور است
در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع میکند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم من قعد که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف در وقتی که برگردد من صلوة
الصبح از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی لا یقول الا خیرا نگوید مگر
آنچه خیر است و ثوابی بر آن مترتب است یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی او و مشابه آن بود
و در این اشارت است که سکوت که در اینجا اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم
بدانچه خیر است حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان
او و ان کانت اگرچه باشند گناهان او مثل زبد البحر مثل کف دریا مخفی نماند که قعود در جای نماز شرط
کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بر آن مترتب نگردد چنانچه ظاهر فحوای کلام است اما
اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع نوم یا حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود و حکم
تکلم بغیر دارد بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت
و جزای مرابطت است مخصوص بقعود در مصلا باشد والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد
ترمذی عن ابی هریرة یرفعه در حالی که رفع میکند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وسلم من حافظ
هر که محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر
و عن نعیم ابن همار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصححه بفتح ها و تشدید میم و براء ضبط و تصحیح
کرده اند و ابن ابی داود بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها و همام بمیم بدل را و همار بالزاء
مکان الراء نیز گفته اند و صیغه بر یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانده و ترمذی گوید
اصح اول است و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز روایت است در روی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم
بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجزنی عاجز منما تو مرا در
عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت میکنم ترا از
جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیرهما عن انس یرفعه من
صلی الضحی ثنتی عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای
وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من

بذلك الوجه وعند مسلم عن زيد بن ارقم انه راى زيد رضى كه زيد بن ارقم ديد قومى را كه يصلون
الضحى ميگذاردند نماز ضحى رأى مسجد قبا در مسجد قباء فقال پس گفت زيد بن ارقم اما علموا اما
بدانستند اين قوم ان الصلوة اين را كه اين نماز فى غير هذه الساعة افضل در غير اين وقت فاضلتر است
ان النبى ﷺ قال صلوة الاوابين نماز آنكسانى كه رجوع و توجه دارند بجناب حق حين در وقتى است كه
ترمض الفصال كه گرما سوزاند و بسوزد پيهاى بچه شتر بچها از جهت سوختن پاى شان از سختى گرمى زمين
راوى بتفسير اين لفظ ماسن ميكند اين بشدت حر النهار سخت ميشود گرمى روز فيجد الفصال حر الرمضاء
پس مى يابند بچه شتر بچها گرمى ريگ بر موزمين تافته از آفتاب از حديث معلوم كرد كه تاخير ضحى تا
گرم شدن روز فاضلتر است اگر گويند اين مخالف آمد با آنكه گفتى كه ضحى يكوقت است اول او اشراق است
و آخر او چاشت چه اين نماز در اول وقت افضل بود جواب گوئيم كه افضليت اول وقت در مذهب كسى كه
بدان قائل است در فرائض است اما اينجا چون آخر وقت محل ركون نفس باستراحت است عبادت در وى
اشق و افضل بود از اول لاسيما كه از اداى فرض صبح تا اينوقت بذكر و تلاوت مشغول بود وفى الصحيح و آمده
است در حديث صحيح ان النبى كه پيغمبر ﷺ صلى الضحى گذارد ضحى را ركعتين دو ركعت فى بيت
در خانه عتبان بن مالك نام مردى است از انصار در صحيح بخارى از انس رضى الله عنه مى آرد كه يكى از [illegible]
بحضرت رسالت آمد و عرض كرد كه من نماز با حضرت نميتوانم گذارد زيرا كه مردى گران و فربه بود پس طعامى
ساخت و آنحضرت ﷺ را بمنزل خود دعوت كرد و حصيرى براى وى بگسترانيد و بر طرف حصير آب
پاشيد پس آنحضرت ﷺ بر آن حصير دو ركعت نماز گذارد و مراد از مرد همين عتبان بن مالك است و
بردن وى حضرت پيغمبر را ﷺ بخانه خودش از براى تبرك بود تا در موضعى كه آنحضرت ﷺ نماز
گذارد جاى نماز خود سازد و پاشيدن آب بر طرف حصير گفته اند كه بجهت نجاستى بود كه آن حصير داشت
و لهذا در بعض شروح گفته كه اگر نجاست متوهم بود مراد بنضح رش است بمعنى پاشيدن و اگر محقق بود
مراد بدان غسل است چنانچه اين مرد و معنى را در جاى ديگر در حديث نزول ضحى محتمل داشته اند
و آنوقت ضحى بود پس گذاردن نماز در وقت ضحى ثابت شد و بخارى در آخر حديث گفته كه مردى با انس
گفت آيا بود رسول خدا ﷺ كه ميگذارد ضحى را گفت انس نديدم او را كه گذارده اين نماز را مگر در آن روز
پوشيده نماند كه ازينجا گذاردن نماز در وقت ضحى از جهت اينوقت ثابت نميشود و ليكن چون آنمرد
ايشان را بخانه خود برد و حصير گسترانيد و درخواست نماز گذاردن كرد تا امكان تبرك جويد و
براى خود جاى نماز سازد دو ركعت باين جهت گذارد و الله اعلم وعن ابى هريرة يرفعه لا يحافظ
محافظت و مداومت نكند على صلوة الضحى بر نماز ضحى الا اواب مگر مردى كه راجع و متوجه است بسوى
خدا رواه الحاكم على شرط مسلم وعنه و از مرد حاكم است عن ابى هريرة يرفعه ان للجنة بابا بدرستى كه

مر بهشت را در یست یقال له که گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز
قیامت نادی منادٍ ندا کند منادی ندا کننده از فرشتگان این الذین کجااند آنکسانی که کانوا یدیمون مداومت
و محافظت میکردند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آنکسان خطاب کنند بایشان و بگویند
هذا بابکم این در مخصوص بشما است فادخلوه پس در آئید آن را برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت
است بآنکه در آمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق است و بنده را وجوبی و استحقاقی نیست چنانکه
بصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث وعن ابن عمر او روایت
است از ابن عمر انه قال که وی گفت لابی ذر مر ابوذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بچیزی عادت
عرب است که در خطاب بزرگتر از خود را بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال
گفت ابوذر سألت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم کما سألتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز
طلب و سوال وصیت کردم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در روایتی سألتمونی بصیغهٔ خطاب جمع با بن عمر و حاضران
مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی الضحی کسی که بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت
لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جملهٔ غافلان چون اقل نماز ضحی دو رکعت
است این قدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد ومن صلی و کسی که بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت
کتب من العابدین نوشته شود از جملهٔ عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد
ملقب شد و داخل ایشان گردید ومن صلی و هر که بگذارد ستا شش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلک
الیوم در آن روز ذنب هیچ گناهی یعنی نورانیت و صفای وقت و حال وی بحدی برسد که گناه گرد وی
نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور و معفو گردد ومن صلی ثمانیا و هر که بگذارد هشت
رکعات کتب من القانتین نوشته میشود از جملهٔ خاشعان و مقربان ومن صلی عشرا بنی الله له بیتا فی الجنة
بنا کند حق تعالی برای وی خانهٔ در بهشت در جوار قدس و رحمت خود الحدیث اخرجه البیهقی وابونعیم
والبزار از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کرده بی ذکر طلب وصیت و طبرانی از ابی الدرداء آورده و در بعض
طرق در آخر حدیث آمده که هیچ روزی و هیچ شبی و هیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی از روی صدقه نیست
که منت می نهد بدان بر هر که میخواهد از بندگان خود و هیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند
این بنده را ذکر خود را وقال و گفت مجاهد که مولای عبد الله ابن السائب المخزومی و از طبقهٔ ثانیهٔ
تابعین است و از فقهای مکه و قرای او ست و از مشاهیر و اعلام آن بلدهٔ معظمه است و ابن عمر در وقت
سواری رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامهٔ وی درست میکرد و ابوعمرو قاری شاگرد او ست
مات سنة مائة وقیل سنة اثنین ومائة صلی رسول الله گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوما روزی الضحی نماز
ضحی را رکعتین دو رکعت ثم پس ترک گذارد یوما روزی دیگر اربعا چهار رکعت ثم یوما ستا پس ترک گذارد

روزی شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستر کذارد روزی هشت رکعت ثم ترکه پستر ترک داد کذاردن نماز ضحی را
مقصود از ین حدیث اثبات اصل صلوٰة ضحی است نه دوام وی و ترک نیز د ایمی نخواهد بود وا حافظ علم
راوی بدان بحسب عادت منعدم است و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت میامد
آورده است و در روایت وی آمده ثم ترکه یوما وعن ابی امامة و روایتست از ابی امامة باهلی که از مشاهیر صحابه
است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من مشی هرکه برپای رفت الی صلوٰة مکتوبة بسوی مسجد
برای صلوٰة مفروضه وهو متطهر وحال آنکه آنکس با طهارت است و در بعض روایات همچنین آمده که
وهو منتظر صلوٰة اخری یعنی بنماز برود و در قصد و نیت او آن باشد که تا نماز دیگر انتظار خواهد
برد و منتظر آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسی که قصد
حج دارد و احرام برای آن بسته است ومن مشی و هرکه برود الی سبحة الضحی یعنی بسوی مسجد برای نماز
ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد و احتمل که مشی بسوی سبحه ضحی
کنایت از کذاردن آن باشد یا نقدیر کند وصلی در ین تقدیر معتمر بمعنی فاعل عمره بود فافهم وصلوٰة
و نماز کذاردن علی اثر صلوٰة بر پی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن باطل میان آن دو نماز کتاب نوشته میشود
آن نماز بعد از نماز بلکه مرد و نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرار است و مراد بنماز بعد از نماز
احتمال دارد که هر دو نماز فرض بود و احتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت
دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت وعن ابی امامة یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هرکه بکذارد
نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیه پستر صبر کند و نشسته ماند در جای نماز خود مشغول بذکر و تلاوت
حتی یسبح فیه برای آنکه بکذارد در آنجا سبحة الضحی نماز ضحی را ثم یصلی پستر بفعل آورد این نیت را و
بکذارد نماز ضحی را کان له باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج کذارنده یا عمره بجا آرنده تام
له حجته وعمرته که تمام و کامل شده است مر او را حج و عمره وی وعن ابی هریرة و روایت است از ابو هریرة
رضی الله عنه قال گفت ابو هریره بعث النبی برانگیخت و بفرستاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم جیشا لشکری را بجانبی فاعظموا پس
عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را واسرعوا و شتاب کردند الکرة کرت را کرت بمعنی
اقدام بر حرب و حمله بر حمله آوردن و رجوع و ظفر و دولت آید لقب امیر المومنین علی رضی الله عنه که کرار کویند
باین معنی است فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما رأینا بعث ندیدیم ما بعثا لشکری را که
فرستاده شود اسرع شتابنده تر کرة از روی کرت ولا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من
هذا البعث از ین لشکر که تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد تحقیر
دولت دنیا و تقلیل متاع وی و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا اخبرکم
آیا خبر دهم شما را با سرع کرة واعظم غنیمة بشتابنده تر از روی کرت و عظیم تر از جهت غنیمت رجل توضاء

مردی که وضو کرد نبی بیته درخانهٔ خود فاحسن پس نیک کرد وضوءه وضوی خود را برعایت ارکان
وآداب آن ثم عمد الی المسجد پستر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس کذارد آنمرد صلوة
الغداة نماز بامداد را ثم عقب بالصلوة الضحی پس ازان در عقب او کذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرة
واعظم الغنیمة به تحقیق سریع کرد آنمرد کرت را که مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را
وظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است وعظیم کرد غنیمت آخرت را این مجموع احادیث که
از اول فصل تا اینجا مذکور شد اکرچه تمامهٔ آن بصحت نرسیده وبعضی ازان خالی از ضعفی نباشد
لیکن بجهت تعدد طرق از چندین صحابهٔ عظام تقویت ومتابعت یافته خصوصا در باب فضایل اعمال
دلیل است بر استحباب وفضیلت نماز چاشت که لازم فعل وقول حضرت نبوی است ﷺ با ترغیب وتحریص
بران هرچند بسرحد مواظبت نرسیده باشد ودر مواهب لدنیه کفته که شیخ ولی الدین بن العراقی
کفته که وارد شده است در وی احادیث کثیرهٔ صحیحهٔ مشهوره تا آنکه کفته است محمد ابن جریر الطبرانی
که اخبار درین باب بدرجهٔ تواتر معنوی رسیده وبسرحد یقین کشیده است وقاضی ابوبکر بن
العربی مالکی کفته که وی صلوة انبیای سابق است که پیش از محمد ﷺ بوده اند وپروردکار تعالی
خبر میدهد از داود علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق
سبحانه وتعالی ازان تسبیح در دین محمد ﷺ عصر وتسبیح صلوة اشراق را وسیوطی در جمع الجوامع
از ابن جریر آورده که کفت ابن عباس بتحقیق خواندم ما بین اللوحین را ونیافتم صلوة ضحی را مکر
الآن که خواندم یسبحن بالعشی والاشراق وبودم من که میکفتم این الاشراق پستر کفت بعد ازان
صلوة الاشراق وارد دیلمی از حدیث ابی هریره مرفوعا آورده که کانت صلوة الضحی اکثر
صلوة داود علیه السلام وازین النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی صلوة یحافظ علیها آدم ونوح
وابراهیم وموسی وعیسی واین استحباب وفضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علما ومشایخ است زیرا که
روایت مثبت راجح ومقدم است بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم است که پوشیده شده است از نافی
چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده وجمعی از علما بکراهت آن قائل شده اند ومیکویند
که کذاردن آن بدعتی است از بدع که بعد از حضرت پیغمبر وخلفای راشدین پیدا کرده اند واستدلال
میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن باحادیث وآثاری که در نفی آن وارد شده خصوصا باثری که
بخاری از ابن عمر رض روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است کفت کفتم مر ابن عمر را
میکذاردی تو نماز ضحی را کفت لا کفتم میکذارد عمر آن را کفت لا کفتم میکذارد ابوبکر کفت لا کفتم میکذارد
پیغمبر ﷺ کفت ابن عمر لا اخاله یعنی کمان نمیبرم که میکذارد آنحضرت ﷺ آن را یعنی کمان چنان دارم
که نمیکذارد اکرچه جزم بدان ندارم ومصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد که کفت ابن عمر لم یکن

یصلیها ابوبکر ولا عمر فقلت فالنبی ﷺ قال لا اخاله و از عبد الرحمن ابن ابی بکره چنانچه روایت کرده
آثار ابن حجر مرویست که ابوبکره که پدر اوست و از کبار صحابه است جمعی را دید که در چاشت نماز میگذاردند
ایشان را گفت انکم لتصلون بدرستی که شما البته صلوة میگذارید صلوة ما صلاها نماز یرا که نگذارده است
آن را رسول الله ﷺ ولا عامة اصحابه و نه اکثر اصحاب وی و از عایشه رض با آنکه احادیث در اثبات نماز ضحی آمده
در نفی آن نیز حدیثی مرویست چنانچه بخاری و مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما سبح رسول الله
نگذارد رسول خدا ﷺ سبحة الضحی نماز ضحی و در روایت ابن حجر آمده لا فی حضر ولا فی سفر
ذکره السیوطی و انی لاسبحها و بدرستی که من میگذارم آن را و ان کان رسول الله و بتحقیق بود رسول خدا
ﷺ لیدع العمل هر آینه ترک میکرد عمل را وهو یحب و حال آنکه آنحضرت ﷺ دوست
میداشت ان یعمل به این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان و معنی اول مناسب است بقول وی
خشیة از جهت ترس ان یعمل به اینکه عمل کنند فیفرض پس فرض کرده شود علیهم بر ایشان از جهت
جریان سنت الهی بر افتراض عمل بر امت بمواظبت آنحضرت ﷺ بر آن و در جامع الاصول در روایت
این حدیث بعد از فیفرض علیهم تا تغییر کرده و قیس ابن عبید گوید که بتردد آمد و رفت بعبد الله ابن
مسعود میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی چه بدین
بدت از عبد الله بن مسعود رض که از کبار صحابه است و در حق وی وارد شده است که رضیت لامتی
ما رضی له ابن ام عبد بگونه مستور بودی و عن مجاهد روایت کرده شده است از مجاهد قال کنت
دخلت انا و عروة بن الزبیر المسجد در آمدیم من و عروة بن الزبیر مسجد نبوی را ﷺ فاذا ابن عمر
پس ناگاه دیدیم که ابن عمر جالس نشسته است در مسجد عند حجرة عایشة نزد حجرهٔ عایشه رض و
اذا الناس و ناگاه مردم یصلون میگذارند فی المسجد صلوة الضحی نماز ضحی را فسألناه پس پرسیدیم ما
ابن عمر را عن صلوتهم از نماز ایشان که سنت است یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعة این نماز
که ادا میکنند ایشان بدعت است و نعمت البدعة و نیکو بدعتی است این بدعت و قال و نیز گفته است ابن عمر
چنانچه شعبی از وی روایت کرد که شنیدم ابن عمر را که گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکرده اند
مسلمانان افضل بدعة افضل من صلوة الضحی از نماز ضحی این احادیث و آثار است که مصنف در نفی صلوة
ضحی آورده و غیر آن نیز آمده و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند که آنحضرت
ﷺ مداومت نمیکرد بر نماز ضحی اگرچه الحال را بر محافظت و مداومت آن تحریص و ترغیب مینمود
از جهت مخافت این که بر ایشان فرض کرده شود و رخصت نیفتند و در آخر از خروج از عهدهٔ آن در مانند
چنانچه تصریح کرده بدان عایشه رض ولیکن در گذاردن آنحضرت ﷺ آن را شبهه نیست چنانکه
احادیث صحیحه بدان ناطق اند پس هر که نفی کرد نفی رویت وجود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت ﷺ

راندیده که میکرد ولیکن از آنحضرت ﷺ یا از مردم شنیده که میکرد پس هم باین شنیدن
کرارد و روایت کرد چنانچه عایشه رض چه آنحضرت ﷺ در وقت ضحی نزد وی نبودی الانادرگاهی
در سفر بودی وگاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی وگاهی در ینوقت در خانهٔ دیگری از زوجات
بودی واکر نیز نزد وی بودی کذاردن این نماز از وی دایمی نبود پس شاید که آن روز که نزد وی
بود نکذارد و در روایتی بصریح آمد که عایشه رض گفت ما رایت یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد پس
در جائی که وارد شده که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله ﷺ مراد ما دوام علیها باشد و محمل ناکذاردن
ابن مسعود و نادیدن قیس بن عبید در مدت یکسال او راد رین نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعود
مشغول بفقه و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل از عبادات است ترجیح میکرد آن را برین باوجود
استحباب و فضیلت این والله اعلم و تواند که نفی بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد
چنانچه قول ابن عمر رض لا اخاله چون از ابوبکر و عمر رض کذاردن آن را ندید و وثوق باخباری
که از مردم در کذاردن آنحضرت ﷺ شنید پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق
و آنکه آن را بدعت خواند بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات
مشروع است ولیکن این اظهار و اجتماع چنانچه در فرایض کنند بدعت است چه سنت در نوافل
و فضیلت آن در پنهان کذاردن و در خانه کذاردن است چنانچه معلوم است و بالجمله از هیچ خبری و اثری
نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وی دید قومی را که میکذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد
بر ایشان و گفت اگر لابد میکذارید درون خانهای خود بکذارید و طایفهٔ دیگر از علماهم بقصد تطبیق
و توفیق روایات میگویند که مستحب است که آن را گاه گاه کذارند و در بعض ایام ترک کنند و این
طایفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبدالله ابن شقیق که ابن جریر آورده و عبدالله بن
شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عایشه رض سماع دارد مات سنة ثمان و مایة و گفت از عایشه
رض سوال کردم که آیا پیغمبر ﷺ نماز چاشت میکذارد گفت عایشه رض نمیکذارد الا گاهی که از سفر
بیامدی و آمدن آنحضرت ﷺ از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی
سعید خدری که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان
رسول الله بود پیغمبر خدا ﷺ یصلی الضحی میکذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها
ترک نخواهد کرد آن را و یدعها و بود که ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها تا انکه میگفتیم نخواهد کذارد
آن را چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل اینچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در کذاردن این
نماز نیز همچنین بود و عن عکرمة روایت است از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای

ابن عباس که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربر است مات سنة سبع و مایة وقیل سنة اثنین و ثلثین وویی کاتب ابن عباس بود و مشهور است در روایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود ابن عباس

یصلیها یوما ویدعها عشرة ایام میگذارد یکروز و ترک میداده روز یعنی میخواند از ضمیر ها صلوة الضحی نماز چاشت وعن عبد الله ابن دینار که مولای عبد الله ابن عمر و از فقها و تابعین مدینه بود مات سنة سبع وعشرین ومائة و روایت میکند عن ابن عمر انه کان بود رسمی که بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد ضحی را فاذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد وکان یاتیه وبود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه و رفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه الآن نیز معتاد اهل مدینه مطهره است

در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از ابن عمر آورده که وی نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر در روز روزی که قدوم می آورد مکه را و قدوم او در مکه وقت ضحی بود و طواف میکرد به بیت پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز یکرکه بمسجد قبا آمدی و می آمد او را هر روز شنبه وچون در آمدی درین مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از ان بی آنکه نماز بگذارد در وی و میگفت می آمد آنحضرت ﷺ زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر نمیکنم من مگر آنچه کرده اند یاران من و میگفت منع نمیکنم من هیچ یکی را که بگذارد نماز در ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن وعن منصور ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین ومایة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه می پنداشتند ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض ویصلون و میگذارند آن را در بعض ایام ویدعون و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة وصوم همچنین بود تا توهم وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد بخلاف عباد ونساک در زمان متاخر که تعلق وتقید ایشان بدان حدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم تر است ترک کنند وقد الیس بشی وعن سعید بن جبیر بن هشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنة خمس وتسعین در شعبان کشت و او چهل وله ساله بود ووی نه بوی گفته بود که تو بعد از قتل من قتل دیگر نخواهی کرد و حجاج در رمضان همین سال و بعضی گویند بعد از وی بشش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی بر قتل هیچکس مسلط نشد و این موید روایت او ست چه حمیر و اسباب آن ظالم تا شش ماه از قتل سعید است آورده اند که چون حجاج در مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواهی ماند و این آخر کشتن تو خواهد بود گفت من چندین کس را کشتم که بزرگتر از تو بوده اند و هنوز زنده ام تو چه باشی فرمود آنها جماعة بودند از خود رمته و از محبت حیات خود گذشته و زیستن و مردن نزد آنها برابر شده و من با خود و با حیات خود تعلقی

دارم وازمردن متاذي ميشوم ايذاي من هركز ترا مبارك نيفتد آخر همچنين شد رحمة الله عليه وآمره بواسط
بزار وتتبرك به قال كفت سعيد بن جبير اني لادعها وانا اشتهيها مخافة ان اراها حتما علي من لادع صلوة الضحى هرآينه ترك ميكنم بتكلف نماز
چاشت را وانا اشتهيها وحال آنكه من دوست ميدارم كه بكذارم آن را مخافة از جهت ترس آنكه اني اراها
كان مي برم آن را حتما علي واجب ولازم برخود اكرچه توهم خلق وجوب فرضيت رابعد از زمان مبارك
حضرت پيغمبر ﷺ مرتفع شد اما مراتوهم صورت وجوب بالتزام مالا يلزم در نفس خود نيز خوش نيايد
چه كمال واعتدال در رعايت حق هرچيز است چنانچه او ست در رواقع وقال وكفت مسروق ابن الاجدع
ابو عايشة الهمداني الكوفي احد الاعلام پيش از وفات حضرت پيغمبر ﷺ اسلام آورده وصدر
اول از صحابه را از خلفاى راشدين وغيرهم دريافته وبابن مسعود اختصاص داشته وكويند كه
او را در خردي دزديده بودند از انش نام مسروق كردند عايشه ام المومنين رضي الله عنها او را به تبنى بر
كرفته بود ودختر او را عايشه نام كرده وابو عايشه كنيت او ست ودر حرب خوارج با امير المومنين
علي رضي الله عنه حاضر بوده مات بالكوفه سنة اثنين او ثلث وستين كنا مسروق ميكويد بوديم ما كه نقرأ ميخوانديم
قرآن را پيش ابن مسعود فنبقى پس باقي نشسته ميمانديم برجاي خود بعد قيام ابن مسعود بعد از
ايستادن وبرخاستن ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پس ترمي ايستاديم فنصلى پس ميكذارديم ضحى را
فبلغ ابن مسعود پس رسيد با بن مسعود ذلك قصة ايستادن وكذاردن ما نماز ضحى را فقال پس كفت
ابن مسعود بطريق انكار برما لم تحملون چرا تكليف ميكنيد عباد الله بندكان خداي را مالم يحملهم الله
چيزيرا كه تكليف نكرده است ايشان را خداي ان كنتم اكر هستيد شما لابد البته وناچار فاعلين
كنندكان اين نماز ففي بيوتكم پس بكنيد درخانهاى شما اين كلام ابن مسعود ناظر است درانكه بدعت كفتن
بعض اصحاب اين نماز را وانكار كردن وي برجماعة كه ميكذاردند در مسجد باجتماع بجهت اين
خصوصيت بوده نه در اصل اين نماز ومثل اين از روايت ابن ابي شيبه كه باسناد صحيح آورده است كذشت
حاصل سخن آنكه اين طائفه باين احاديث كه ناظر است در فعل وترك اين نماز وعدم اجتماع در مسجد
متعلق ومتمسك شده ميكويند بران مداومت نبايد كرد بلكه كاه كاهي بايد كذارد آن نيز تنها در خانه
وطايفة ميكويند كه اين نماز كذارده ميشود بسببي از اسباب كه حادث كردد مثل قدوم از سفر وحصول
فتح ومانند آن وآنحضرت ﷺ هم كه در روز فتح مكه كذارده در بيت ام هاني بسبب فتح بود وهم آن
را صلوة الفتح نام ميكردند ومصنف نيز ازين طائفه است چنانچه در ما سبق در فصل قيام شب اشارتي بدان
كرده ولهذا اين حديث را با وجود آنكه بخاري ومسلم وترمذي وابوداؤد ونسائي آن را روايت كرده اند
در ضمن احاديث كه براي اثبات نماز ضحى ذكر كرده نياورده وتمسك اين طائفه بآنست كه قاضي
عياض مالكي وغيره كفته اند كه حديث ام هاني ظاهر نيست درانكه آنحضرت ﷺ قصد ضحى كرده

و ثبوت این وقت کرده بلکه قصد ام هانی خبر دادن است نه آنکه نماز در وقت بود نه بسبب این وقت
بود و بعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد صلاة حرب او بود نه آنکه در آن شب اهتمام بمهمات
فتح از آن شاغل شد و امام محیی الدین نووی این قول را ذکر کرده با آنکه ابو داود از طریق کریب از ام هانی
آورده که صلی سبحة الضحی و مسلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة
الضحی و اضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت چنانچه صلوة الظهر و العصر و در مواهب لدنیه
میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد آنحضرت
ﷺ هشت رکعت را پس گفتم من چه بود این یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و ترمذی
میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث
ام هانی است و عبد الرحمن ابن ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکی که دید پیغمبر خدا را ﷺ که
میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف میگوید که صواب آنست که نماز ضحی مستحب است و سنت نه
مکروه است و بدعت و مواظبت بر آن نیز مستحب است از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارند بر
فضیلت محافظت و مداومت چنانچه در مذهب اول که مختار جمهور است مذکور شد و آنکه گویند که
مستحب گذاردن او وقت احیانا تا توهم فرضیت نشود جوابش آنست که خوف توهم فرضیت مرتفع شد
چه آن در زمان حضرت ﷺ است و مواظبت آنحضرت ﷺ بر آن و چون آنحضرت ﷺ مواظبت
نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بر آن مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در
سایر سنن و نوافل اگر گویند که چون آنحضرت ﷺ بر آن مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود
جوابش آنکه آنحضرت ﷺ خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریص بر محافظت و مداومت آن
نمود و امر استحباب کرد بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود با نهم و نیز صواب آنست که مشروعیت آن
بسببی حادث مثل قدوم و فتح مثلا نیست از جهت ثبوت دلائل بر اطلاق و تصریح ام هانی بودن او
از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید که صلوة ضحی افضل تطوعات
است بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرده صلوة تراویح را بر آن و در فصلی آورد
میان رواتب و ضحی و در حاوی تصریح است به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعض
گویند که آنحضرت ﷺ مواظبت نمود بر آن بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آنحضرت
ﷺ و از خصائص او است ﷺ و حدیثی درین باب نیز بیارند والکل محل نظر انتهی اما اجتماع بر آن
در مساجد خوب نیست بلکه اولی آنست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بر آن بنا بر اینست که
امام مالک روایت کرد از عایشه که میگفت لو نشر اگر برانگیخته شوند و زنده کرده شوند لی
ابوای مادر و پدر من ما ترکتها ترک نمیکنم صلوة ضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده

شدن والدین حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه ازدو تا دوازده وروده یافته اما مختار چهار است چه احادیث آن مجموع صحیح است و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر در آن اختلافی است اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند والا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که در آن میشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض محتمل است که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیانا بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد و سیاق کلام مصنف ناظر در ینست چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب نشاط و کسل یا اهتمام بمهمات دیگر ازینجهت گاه دو رکعت کذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد خواه یک عدد معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روزی و هرچند گاهی بیکی از آن عمل کند در هردو طریق سعادت اتباع حاصل است و ثانی اقرب و ادخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیث ابی داود که گذشت دلیل است برین معنی که شخص مخیر است در اختیار هر عدد که خواهد زیراکه فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعا کتب من العابدین الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق گذشت ذکر این حدیث و شک نیست که بوی اصل جواز و تخییر میان این اعداد ثابت میشود اگرچه بعضی ازانها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر میشود و بالله التوفیق * فصل * در بیان سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز و مسنون است و عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشرع و بنای حرمت سجدتین بعد الوتر نزد ایشان هم برینست و آنکه در احادیث آمده است که آنحضرت ﷺ در سجده اطالت میفرمود و دعا بسیار میکرد مراد بدان سجدهٔ صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد و نزد بعضی جایز و مسنون و از بعض حنفیه نقل کرده اند که جایز است مع الکراهة و استدلال مجوزین بحدیث عایشه رضی الله عنها است در نماز شب که گفت آنحضرت ﷺ یازده رکعت میگذارد و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آنحضرت ﷺ سجده میکرد از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند و من در من ذلک تعلیلیه است و فا در فیسجد برای تعقیب و این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که

پس در پس ذلك از برای بعض و فا برای تفصیل اجمال و مراد بسجده معنی جنس بود نه معنی وحدت

و نیز تطویل کردی باین مقدار که اطال الطیبی و تاصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم است یکی
سجدهٔ سهو است و آن خود در حکم سجدهٔ نماز است دیگر سجدهٔ تلاوت است و در آنها اختلافی نیست دیگر
سجدهٔ مناجات است بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر است در
حصول نعمت و اندفاع بلیت و در این اختلاف است نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و
ابی یوسف و محمد نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه مذکور کرد و نزد امام
ابو حنیفه و مالك سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی بر بنده در هر مقامی است چه
هر نفس که میزند نعمتی است متضمن نعم کثیره و ورای آن نعمتها است که در حصر و احصا نیاید
و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مؤدی
بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع است نماز است
که تعبیر از آن بسجده کرده اند و این ممنوع است و لیکن آنها ئی که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند
که گاه گاه بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع است نه هر نعمت و گویند ارادهٔ نماز از سجده خلاف
ظاهر است و چون از بعض خلفای راشدین بعد از حضرت نبوت ﷺ فعل این سجده ماثور است قول
نسخ نیز درست نبود و یك قسم دیگر است که آنرا سجدهٔ تحیت گویند و در بعض روایات فقهیه رخصتی
در آن واقع شده و گویند که مختار کراهت و حرمت آنست و بالجمله چون مختار نزد مصنف مشروعیت
سجدهٔ شکر است تائید و اثبات آن باحادیث و آثار کرد و گفت عادت و طریقهٔ حضرت رسالت ﷺ آن
بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب رسیدی یا بلیتی و بلائی که لك مندفع گشتی
شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در مسند امام احمد و همچنین در سنن ابی داؤد و جامع ترمذی
ثابت است عن ابی بکرة ان النبی ﷺ کان بود اذا اتاه وقتی که می آمد او را امر یسره چیزی که خوشحال
میساخت او را خر می افتاد لله ساجدا در حالی که سجده کننده است مر خدای را شکرا لله بجهت شکر کردن
مر خدای را تبارك و تعالی و عن انس و روایت است از انس ان النبی ﷺ بشر بشارت داده شد بحاجة
به بر آمدن حاجتی که داشت فخر ساجدا پس افتاد سجده کنان از روایت ابی بکره عموم و دوام این فعل معلوم
شد بقضیهٔ لفظ کان علی ما قالوا و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة و از روایت انس خصوص
حاجتی که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد و بیهقی روایت کرد باسناد صحیح
که چون مکتوب امیر المومنین علی که از یمن فرستاد متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلدهٔ است که
آنرا همدان بن فلوج بن سام بن نوح بنا کرد که ای القاهر من اسلام آورده اند در ساعت حضرت پیغمبر
ﷺ سجدهٔ شکر این نعمت گذارد و دعا کرد مر آن قبیله را و مکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان

در مواهب لدنیه می آرد که حضرت رسالت ﷺ فرستاد علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت وعقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی و از حدیث ابی داؤد واحمد و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه فرستاد مرا پیغمبر خدا ﷺ بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینهٔ من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون به نشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد علی مرتضی رضی الله عنه باسه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر انداز پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از روسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست وی رضی الله عنه نمودند پس در همین سال سالما و غانما بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی ﷺ رسید القصة بآخرها و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر ﷺ رسید که هر که یکبار صلوٰة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوٰة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بر وی ده سلام فرستد پیغمبر ﷺ در ساعت سجدهٔ شکر نعمت این بشارت کرد و بغایت سجدهٔ طویل کرد و در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی ﷺ بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینهٔ مطهره است برآمده چون این صحابی بآنجانب رفت در غاری ازان کوه دید که آنحضرت ﷺ بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی ﷺ بآسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینهٔ وی بتبرقید و بیطاقت گشت و بی اختیار بگریه درآمد پس آنحضرت ﷺ سر از سجده برآورد و بجانب وی دید و گفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برندا اشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد و روح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی و خوشنود نمیسازد ترا ای محمد اینکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بر وی درود بفرستم بر سیدن این مژده بسجده رفتم و شکرانهٔ این نعمت بجا آوردم بدانکه اینجا اشکالی آورده اند که چرا سزد و چه صورت دارد که درود بر حضرت مصطفی ﷺ یکبار بود و بر دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بر آنحضرت ﷺ است جوابش آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی ﷺ حسنهٔ است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده ازان مستحق ده درود گردد و حقیقت جواب آنکه صلوٰة از بنده درخواستن رحمت است از حق برجناب

رسالت ﷺ و بنده باین درخواستن که فعل امت بثواب آن رسید اکنون حق جل و علا رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچه مالکیه میخواهد و چند انکه میخواهد یکبار بودن از کجا لازم آمد یکبار فرو فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لایق کبریائی خود و لطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لایق اوست و اگر نیز یکبار بود توانند که آن یکبار در رحمت و کیفیت قویتر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم و در سنن ابی داود و مسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که پیغمبر ﷺ از مکه بمدینه میرفت و چون قریب عزوزا که موضعیست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت و ساعتی دعا کرد بعد از ان سجده کرد و زمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست و باز دیگر دست بدعا برداشت و بسجده رفت و این دست بدعا برداشتن و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت الحال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که امت خود را شفاعت کردم و سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و سبب تکرار دعا و سجده آن بود که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سیوم بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سیوم بار سجده شکر کردم و این شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت و قبول آن در ان روز و بخشیدن وعده حق بود باجابت این دعا و قبول شفاعت در ان روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بالفعل امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود والله اعلم و این شفاعت و بخشیدن برای عدم خلود در نار است و نیز تعذیب عصاة و وعید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را بخشید رواست و بعض گفته اند که مراد امن از خسف و مسخ و عذاب استیصال در دنیاست و در مسند امام احمد مثبت است که پیغمبر ﷺ شخصی کوتاه بالای حقیر تر از خرد ی نغاشی بضم نون و غین معجمه و یای نسبت و نغاش بی یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی دمیم بدال مهمله قبیح الصورة را دید سجده شکر کرد و گفت اسأل الله العافیة و سنت است که در وقت دیدن مبتلا ببلای طلب عافیت کنند و بگویند الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اند که اگر مبتلا ببلائی ظاهر مثل مریض و درمانده را به بینند شکر و طلب عافیت پوشیده از وی کنند تا باعث ایذا و آزار خاطر وی نگردد و اگر فاسقی و کردار معصیتی را مشاهده کنند بجهر و علانیه گویند تا وی بشنود و آزار کشد و باعث انزجار و پشیمانی وی گردد و در صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آنحضرت ﷺ سجده کرد و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه و امام مالک کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس گفت کعب ابن مالک چون بشارت

توبه حق بوی رسید مجدهٔ شکر کرد کعب ابن مالك انصاری خزرجی از کبار صحابه و یکی از شعرای اسلام
است و یکی ازان سه تن است که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوك و توبه و رجوع برحمت کرد پروردکار
تعالی بر ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید است و علی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض
بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة وفات وی سنة خمسین وقیل ثلث وخمسین عمر وی هفتاد و هشت
سال بود و قصهٔ توبهٔ او دراز است و با وجود آن نقل کنیم که از احسن قصص است در باب خود بدانکه
زهری روایت میکند از عبد الرحمن ابن عبد الله ابن کعب بن مالك که گفت شنیدم از پدر خود که
گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالك بعد ازانکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوك
چگونه بود گفت تخلف من از ین غزوه ابتلای محض بود و مرا بعد ازان قصد و اختیار ظاهر نبود و
هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود و راحلهای نیکو برپا ایستاده ولیکن
هوا بغایت گرم بود و رطب مدینه رسیده و سفری بس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل
نمیداد که از سایه بآفتاب در شوند و من باستظهار آنکه اسباب و رواحل مهیا است هیچ استعداد نمیکردم
و میگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر
برآیم دو سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
عظیم نگران واندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی واندوه زیاده
شدی ازانکه اکثر جز اهل نفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه
نمانده بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت واندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول ﷺ از غزوه بافتح
و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان
دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشاوندان من هر یکی رای زدندی که چنین کن و چنان گوی تا آن
روز که آن حضرت ﷺ بمدینهٔ مطهره آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و
گفتم مرا نجات نداد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند رسول خدا
ﷺ بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد
خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشك
آنچه بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مراد روز طه
حرمان و خذلان افکند فرمود برخیز و برو تا حق سبحانه وتعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا
سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نه بربستی گفتم از نزول وحی ترسیدم تا بر دروغ
من گواهی دهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است
گفتند هلال بن امیة و مرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتم و گفتم این

فرزند و مسلمان صالح الله تاجه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن
با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال ما برین صفت بود تا از جان
خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و در این پنجاه روز مرارة بن الربیع و هلال ابن امیه قطعا از خانه
بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری می نمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان
و لرزان در گوشهٔ مجلس شریف می نشستم و آنحضرت صلی الله علیه و آله در دیده نگاه مجرمانه بجانب من میکردند و
عجز و شکستگی مرا مشاهده میفرمودند چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میزد و اعراض مینمود
و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیدادند و روزی
طاقتم برسید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابوقتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست
داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب نداد و روی
از من بگردانید گفتم یا اباقتاده میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق
و شرک نیست چرا با من سخن نگوئی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم این قدر گفت الله و رسوله اعلم
پس گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مدینه آمدم چون ببازار رسیدم مردی را دیدم که از جانب
شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آن مرد است که تو می طلبی
آن قاصد پیش من آمد و نامهٔ بمن داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود
مضمون نامه آنکه ای کعب ابن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد صلی الله علیه و آله دل بر تو گران
کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جائی باشی که
بر تو جفا رود و ترا مهجور و مطرود سازند چون بر مضمون این نامه واقف شوی نزد ما آ تا نوازشت و
تیمار داشت ما به بینی چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از جملهٔ آن بلاهاست که بر من نازل شده است
و این بد ترجه بلا خواهد بود که کافری اراده من و در دین من طمع افتاده است و مرا بکفر دعوت میکنند اندوه
من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و نسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و با پادشاه خود
بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار هزار عنایت و التفات تست
* شعر * گر وصال تو نباشد بفراق تو خوشم * هم فراق تو مرا به که وصال دگران * پس بخانه رفتم و دیدم که رسول
خدا صلی الله علیه و آله کس فرستاده است که از زن اعراض کن گفتم فرموده است که طلاق دهم گفت نه بلکه فرموده
است که صحبت مدار پس زن را بخانهٔ پدرش فرستادم و آن مرد و شخص را که هلال بن امیه و مرارة
ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشید و در بعض روایات آمده که زنان ایشان را
حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال میبودم تا پنجاه
روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه در این حال آوازی شنیدم نگاه

کردم یعنی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبه
تو قبول آمد و بعد ازان یاران من پیاپی دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده
که توبهٔ مخلفین قبول شد پس روی بخاک نهادم و سجدهٔ شکر بجا آوردم و بخدمت ﷺ آمدم
با مهاجرین و انصار نشسته بود مهاجران مرا تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم
روی مبارک رسول ﷺ را دیدم همچون ماه شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که
چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان و افروخته گشتی و چنان شدی که همه کس
بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته ازان روز باز که از مادر بزادی
بدانکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبهٔ تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد والمنة
* شعر * شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد * حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند * و امیر المومنین ابوبکر
صدیق رض چون خبر قتل مسیلمهٔ کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعهٔ از اهل یمامه را گمراه
ساخته و در ورطهٔ ارتداد انداخته بود و قصهٔ او مشهور است بشنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المومنین علی
رض چون ذو الثدیه را که از روسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشتگان بدید سجدهٔ شکر کرد ثدیه
تصغیر ثدی است بمعنی پستان زن و او را ذو الثدیه ازان گویند که در جانب یک دست وی جزما نند پستان
که از استخوان بازوی او بر آمده بوده است و موی چند بران روئیده و وی سیاهی بود زشت روی ناقص
الید غائر العینین ناتی الوجنتین مشرف الجبهة محلوق الراس و او را مخدج و مثدن نیز گویند بجهت
نقصان دست و این ذو الثدیه از قوم ذو الخویصره است و ذو الخویصره مردی بود از بنی تمیم و در زمان
حضرت رسالت ﷺ بود آورده اند که یکباری آنحضرت ﷺ قسمت مالی میکرد این ذو الخویصره گفت
چگونه قسمت میکنی عدل کن و در روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آنحضرت ﷺ فرمود وای بر تو
اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که او را اصحاب اند
کدا و کد الحدیث و حق همین است و از بعض روایات معلوم میشود که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکی
است و فرمود آنحضرت ﷺ بگذارید که کفایت شر وی دیگران خواهند کرد جز شما که بهترین مردمان
خواهند بود در زمان خود و همانا که مراد بشر وی شر مذهب وی و قوم وی است و مصداق این خبر مخبر
صادق آن بود که امیر المومنین علی مرتضی رض چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورد جماعهٔ خوارج از اهل
نهروان که بعد از قصهٔ تحکیم از جماعت اسلام و طاعت امام بر آمده بودند هر چند که ایشان را بسمع و طاعت
دعوت کرد و سعی در رفع شبههٔ ایشان نمود دایند اشت گفتند الامر لله فرمود اینکلمه حق است که بدان باطل
اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج از دایرهٔ احکام اوست و این باطل است و امر امام در
حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام ﷺ که در وقت اختلاف مردم طایفه

ازجانب مشرق بر آیند که نماز شما نه نماز ایشان رسد و نه صیام شما نه صیام ایشان و نه قرآن و نه
جهاد شما به آن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و پیشتر باشند قرآن
بخوانند ولیکن از حنجرهای ایشان بالا بر نرود و بدو صعود اجابت و قبول فرموده بیرون می آیند از دین
چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی آمده تیری که هیچ از خون شکار نشانی بر وی نبود مگر
چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارت است که موریقهٔ از ایمان در ایشان باقی است و کافر
نیستند و لهذا چون از علی مرتضی کرم الله وجهه پرسیدند که آیا کافرند ایشان فرمود من الکفر فروا کف ایشان
از ورطهٔ کفر گریخته با سب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان اینچنین
آمده که یذکرون الله قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی بر آیندگان از دین
و راه راست و اجماع جماعت و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت ﷺ شنیده ام که سردار ایشان
سیاهی بود چشم و چنان که یک دست وی مانند پستانی بود بر وی موی چند رسته و فرمود فرض است
بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب است
دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال کنید با ایشان و کشته نشود از شما ده
کس و زنده نماند از ایشان ده کس و ایشان ده هزار کس بودند پس وی به جهت با ایشان بر آمد
و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذو الثدیه تجسس می پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار
بر کنار نهری در زیر کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته و
کشان کرده پیش مردم بکشید تا مایهٔ عبرت و حسرت ایشان گردد پس سجدهٔ شکر کرد و یاران او هم

* فصل * در بیان سجدهٔ تلاوت بدانکه در سجدهٔ تلاوت سه جا اختلاف است اول در حکم آنکه
واجب است یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آنست که واجب است و امام مالک و شافعی
و احمد بر آنند که سنت است و فعل آن افضل است از ترک آن و در روایتی از امام احمد واجب است اگر در نماز بود
و در بیرون نماز نه دلیل ما قول خداوند تعالی است فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن الآیة که دلالت
دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن و مقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده و عدم ایمان
از یک قبیله اند و نیز سجده جزو نماز است که اقتصار کرده شده است بر وی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه
قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بخواند آدمی زاد آیت سجده
را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید وا ویلا آدمی را امر بسجده کردند پس سجده
کرد و مستحق بهشت گشت و مرا امر کردند بسجده و ابا آورد و مستوجب دوزخ شد پوشیده نماند که
دلالت حدیث بر وجوب احتیاج بتاملی دارد ظاهراً وجهش که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آنست
که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت آیت سجده نکردی وی نیز همچو شیطان مستحق نار گشتی و در شرح ابن الهمام

کفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی نقل کند و تعقب نکند آنرا بانکار دلیل است بر صحت
آنکلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب ونیز کفته اند که آیات سجده سه قسم است قسمی
است که در روی امر صریح به سجود واقع شده وقسمی است که متضمن است حکایت استنکاف واستکبار کفره
راد را متثال امر بسجود وقسمی است که در روی حکایت فعل انبیا است سجده را وهریکی از امتثال امر واقتدا
با نبیا ومخالفت کفره واجب است مکر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم و وجوب
لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی واز حدیث بخاری ومسلم وابی داؤد
که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که کفت بود رسول خدا ﷺ میخواند سوره راکه در روی سجده است
پس سجده میکرد وسجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای راکه در روی جبهه تواند نهاد در غیر وقت
نماز نیز استیناسی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه وازدحام واجتماع بی وجود
وجوب نتوان یافت و روایتی که از ابی داؤد آمده که رسول خدا ﷺ خواند عام الفتح آیت سجده
را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و سواران سجده کردند بر دستهای خود همین حکم دارد
واین هردو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجدهٔ تلاوت آورده است ومستند قائلین
بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که کفت خواندم بر پیغمبر خدا
ﷺ سورهٔ والنجم وسجده نکرد آنحضرت واکر واجب بودی سجده کردی وزید رانیز امر بسجده فرمودی
وجواب آنست که عدم سجود آنحضرت ﷺ نزد قراءت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب
زیراکه وجوب اینجا علی الفور نیست شاید که بعد ازان در مجلس دیکر کرده باشند وتوانند که قراءت
زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد ازان بود که دران وقت سجده نکرد یا عدم وجوب
مخصوص سجدهٔ النجم بود وعلما رادران سجده اختلاف هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجدهٔ
تلاوت نکردد ودر حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی رض خواند روز جمعه سورهٔ نحل
را وچون بآیت سجده رسید فرود آمد وسجده کرد وسجده کردند باوی مردم باز روز جمعهٔ آینده نیز همین
سوره خواند پس مردم متهیئ سجده شدند کفت ایها الناس ما بآیت سجده میکذریم هرکه سجده کند
بر صواب است وهرکه نکند بروی اثمی نیست پس خود سجده نکرد ومردم را نیز نکذاشت که سجده
کنند ودر روایت موطا آمده که عمر رض فرمود که فرض کردانیده نشده است بر ما سجده مکر که خواهد
بکند وهرکه خواهد نکند واین حدیث صریح است در عدم وجوب مکر آنکه مراد نفی وجوب
علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است دراینجا از لفظ حدیث وجواب
صحیح آنست که کوئیم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد وشبهه در
دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم وقول مصنف که کفت حضرت نبوی ﷺ سجدات قرآن را ترک نکردی

ظاهر در رجحان وجوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرد مصنف بدان بقول خود چون با آیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داؤد از ابن عمر آمده که بود رسول خدا ﷺ میخواند بر ما قرآن و چون با آیت سجده رسیدی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم ما با وی و در حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که میگفت این را در سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن صحیح و بما قال و بسا بود یعنی در حالت سجده این دعا خواندی و گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت ﷺ آمد و عرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس درختی نماز میکردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس بخواند آنحضرت ﷺ آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آنمرد در خواب بیند از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و نزد حنفیه همان تسبیح که در سجده صلوتیه مسنون است کفایت است و میگویند که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت و چون این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود و بصحت رسید خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخوانند ربانی ظلمت نفسی فاغفر لی و نزد بعضی سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و اینچنین میگویند و در این سجده منقول نیست که آن سرور ﷺ چون سر از سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و سر در مذهب ایشان واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگوید که مروی از ابن مسعود همچنین است و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت است یعنی اگر گوید جایز و اگر نگوید نیز روا است و گفته اگر بگوید احب است نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت است بعضی از ایشان در حالت وضع راس تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ما ثور از اکابر تابعین نیز همچنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت مشهوره سلام هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعی چنانچه از شرح حاوی معلوم شد و اختلاف ثالث در کمیت آنکه مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام ابوحنیفه چهارده است در آخر اعراف ۱ و در رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نمل ۸ والم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ والنجم ۱۲ و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید

که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رضه وهو المعتمد ونزد امام شافعی وهمچنین نزد امام احمد ودر روایت مشهوره ازوي نیز چهارده است ولیکن بجای سجدهٔ ص ثانیه حج است وهر ص سجده نیست ودر روایتی از احمد درهرد وجا است پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد ونزد امام مالك یازده است در ثانیه حج والنجم وانشقاق واقرأ باسم ربك نزد وي سجده نبود ودر تعدد سجدهٔ حج احمد وابوداؤد وترمذي حدیث از عقبة بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یارسول الله آیا تفضیل داده شده سورهٔ حج بآنکه در روي دو سجده است ودر روایتی گفتم یارسول الله آیا دو سجده است در سورهٔ حج فرمود نعم هرکه نکند آن دو سجده را گو نخواند آن دو آیت را وحنفیه گویند که اسناد این حدیث قوي نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان وگویند که مراد باولی سجدهٔ تلاوتست وبثانیه سجدهٔ صلوٰة بقرینهٔ اقتران او برکوع وهرجاکه ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجدهٔ صلوة بود ودر بعض شروح هدایه گفته که مراد آنست که فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده یعني یکي سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ صلوة اما این توجیه منافات دارد بروایت دیگر که گفت هرکه نکند آن دو سجده را گو نخواند آن دو آیت را ودر جامع الاصول از موطا آورده که عمر وابن عمر رضه خواندند سورهٔ حج را وسجده کردند در روي دو سجده غالبا این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است ودرینجا حدیث دیگر است که ابوداؤد وابن ماجه از عبد الله ابن عمرو ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا ﷺ خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن در سورهٔ حج از انها دو سجده واین حدیث نیز ضعیف است وعبد الحق که از اکابر علمای حدیث است گفته که ابن منین بضم میم ودو نون که راوی این حدیث است از عبد الله ابن عمرو صالح احتجاج نیست وابن قطان گفته است که مجهول است ومعلوم نیست حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام واما سجدهٔ ص در روایات صحیحه آمده که آنحضرت ﷺ سجده کرد در ص ومذهب امام ابو حنیفه ومالك واحمد در روایتی همین است واشهر روایتین از احمد آنست که وي از عزایم سجود نبود بلکه شکر قبول توبهٔ داؤد علیه السلام است وآنحضرت ﷺ نیز بهمین وجه در روي سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بر روایت اولی سجده کند نزد وي در نماز وخارج نماز وبر روایت ثانیه سجده کند خارج نماز وبخاری از عوام ابن حوشب مي آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجدهٔ ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا است که تو سجده میکنی در ص ودر روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داؤد وسلیمان تا فبهدیهم اقتده وگفت که پیغمبر شما ﷺ ما مور است که اقتدا کند بایشان یعني به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داؤد علیه السلام اقتدا بوي لازم باشد وعکرمه از ابن عباس روایت کرد که گفت سجدهٔ ص از عزایم سجود نیست وبه تحقیق دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که سجده کرد در وي رواه البخاري والترمذي وابوداؤد ودر روایت نسائي آمده که آنحضرت

ﷺ سجده کرد در ص وفرمود سجده کرد داؤد جهت توبهٔ خود وسجده میکنیم ما برای شکر قبول
توبهٔ وی وابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که آنحضرت ﷺ خواند روزی بر منبر سورهٔ ص چون
بآیت سجده رسید فرود آمد وسجده کرد ومردم نیز باوی سجده کردند روز دیگر خواند ومردم
متهیٔ سجده شدند فرمود که این توبهٔ پیغمبریست یعنی از عزایم سجود قرآنی نیست ولیکن چون
شما متهیٔ آن شدید تکمیل پس از منبر فرود آمد وسجده کرد وسجده کردیم ما باوی ودر شرح ابن الهمام
میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه دروست آنست که سبب
سجود در حق داؤد وسبب در حق ما بیان کرد وبودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامهٔ
فرایض وواجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی وامام ابوحنیفه در مسند
خود از سماک بن حرب از عیاض اشعری از ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا ﷺ سجده کرد در ص
وامام احمد از بکر بن عبد الله مزنی از ابی سعید آورده که گفت دیدم من در خواب که مینویسم
سورهٔ ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات وقلم وهرچه حاضر بود که افتادند در سجده پس
این قصهٔ خواب را بحضرت رسالت ﷺ عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس ازینجا
معلوم شد که در آخر امر سجده درین سورة بمواظبت کشید چنانچه در سورهٔ دیگر بی ترک واستقرار
یافت بعد از آن که گاهی عزم نمیکرد بران وظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم
دلالت آنها بر عدم وجوب پیش از این قصه بود انتهی واما سورة النجم بخاری ومسلم وابوداؤد از ابن مسعود
آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا ﷺ سورة النجم را وسجده کرد وی وهرکه باوی بود الا
پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزهٔ چند یا خاک ورسانید بجبههٔ خود وگفت بسنده است مرا
همین قدر عبد الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد ووی یکی از اشقیای قریش
بود که بدست آنحضرت ﷺ کشته شد وبخاری وترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
ﷺ سجده کرد در سورة النجم وسجده کردند باوی مسلمانان ومشرکان وجن وانس واز ابی هریره نیز اینچنین
آمده وترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است وعمل برینست نزد بعضی از اهل علم ونزد
بعض در مفصل سجده نیست وقول مالک ابن انس همین است وقول اول اصح است وقول اکثر علما نیز همین
است واما سورهٔ انشقت بخاری ومسلم از ابوسلمه آورده اند که ابوهریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و
سجده کرد وگفت یا اباهریره دیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا را ﷺ میدیدم که سجده میکرد
درین سوره سجده نمیکردم ودر روایتی دیگر آمده که ابوهریره گذارد نماز عشا را وخواند دروی
اذا السماء انشقت وسجده کرد گفته شد این چه بود گفت سجده کردم من دروی خلف ابو القاسم ﷺ پس
بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر وصحیح مسلم وابوداؤد وترمذی آورده اند

که ابوهریره گفت سجده کرد رسول خدا ﷺ در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك ودر روایت نسائی
آمده که سجده کرد ابوبکر وعمر وکسی که بهتر است از ایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك و
بالجمله در سجدهٔ ثانی حج وص والنجم وانشقت واقرأ خلافی هست ودر ماورای آن اتفاق وصحیح ومختار
در اینها نیز الا در ثانیهٔ حج ثبوت سجده است ازینجهت گفت مصنف وصحیح شد که در الم تنزیل ودر ص ودر النجم
ودر اذا السماء انشقت واقرأ پیغمبر خدا ﷺ سجده کرده وعمرو بن عاص چنانکه در سنن ابوداؤد آورده
گفت پیغمبر خدا ﷺ پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید وبخوانانید سه سجده در مفصل النجم وانشقت
واقرأ ودو سجده در سورهٔ حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیهٔ حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم
شد باقی ماند چهارده وابوالدرداء گفت چنانچه ابوداؤد وترمذی روایت کرده اند با پیغمبر ﷺ سجده
کردم در یازده موضع هیچ از آن در مفصل نبود وآن یازده در اعراف بود ودر رعد ونحل وبنی اسرائیل ومریم
وحج یک سجده وفرقان ونمل والم سجده وص وحم سجده این حدیث متمسک امام مالک است ولیکن صح عن
ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد وفی روایة انا سجدنا مع النبی ﷺ فی اقرأ باسم ربك وفی
اذا السماء انشقت وچون اسلام ابوهریره متأخر بود در سنه سبع از هجرت در غزوهٔ خیبر علما این حدیث را
حجت ساختند وحدیث ابن عباس را که ابوداؤد روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد پیغمبر خدا
ﷺ فی المفصل منذ تحول از آن باز که گردید وآمد وی ﷺ الی المدینة از مکه بسوی مدینه اگرچه پیش
از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود واین حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند
منافی ومعارض است قول ابی هریره را که گفت در انشقت واقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا ﷺ و
اما این حدیث را اسقاط کردند از آن جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست ابن عبد البر که
از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث منکر است وعبد الحق که از عظمای این طایفه است گفته
اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی ونیز ابوهریره مثبت است زیرا که وی اثبات سجده میکند در مفصل
واو یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده از آن میکند وخبر مثبت مقدم است بر خبر نافی چه با مثبت
زیادت علم است که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد ودر حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند
ومثبت از امر حادث اعلام میکند وآگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است
اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس
ضعفی دارد وخبر نفی است وآنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متأخر بود غرض از آن
چیست وحال آنکه جواب بی آن تمام است بلکه آن اشارت است بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس
یعنی چون اسلام ابی هریره متأخر است آنچه وی روایت کند نیز متأخر باشد از آنچه صحابی متقدم
الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آن را اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند ولیکن

مدخول و مردود است با آنکه بعض محققین از متاخرین گفته اند که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم
حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام حکم
سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام است و از وی روایت کرده جوابش آنکه این در نقل بری
باشد که روایت بسماع کند و ابوهریره در بسیار روایت برویت و مشاهدهٔ خود میکند و میگوید
و سجدنا مع النبی ﷺ فی اذا السماء انشقت و اقرأ ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل
از آن باز که بمدینه آمد یعنی تا آخر عمر حال برین بود که ظاهر آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی
الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود بعد از آن نسخ شد و خبر ابن عباس حکم ثابت
دارد و حکم مؤبد صالح نسخ بود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابوهریره باقی ماند و حقیقت جواب
همان فرق نفی و اثبات بود یا تضعیف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس بعد تحول الی
المدینه تا ابد حکم لازم نیاید بلکه ابتدای این حکم را بیان کرد و از انتهای آن ساکت است تأمل والله اعلم

فصل در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر ﷺ در آن روز

مشهور در جمعه ضم جیم و سکون
میم و ضم آن سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را
در جاهلیت عروبه به فتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند از آن جهت
است که اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز واقع شد پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و
درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و اینچنین ذکر کرده ابوحذیفه از ابن عباس و در اسناد
او ضعف است و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و ارض و تعقل آن خالی
از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند از آن جهت است که پیدایش آدم در روی جمع و تمام شد روایت کرد
این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین
اقوال است و از حدیث ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام
است در روی که یکی از آنها خلق آدم است و این انسب است از تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم
و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد به
تعظیم حرم و خبر میداد بدر آمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع
ناس است در روی برای نماز و این اسم اسلامی است و در جاهلیت نام او عروبه بوده جمعه و تحقیق آنست
که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت تغییر دادند آن را بجمعه چنانچه تغییر
دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار و این روز را در
زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در عهد اسلام بمصالح و خصایص که مذکور گردد امتیازی دیگر
یافت عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابوهریره قال گفت ابوهریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا ﷺ

اضل الله عن الجمعة گمراه کردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم
الهی تعالی بتعبد در وی من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی از اهل ملل
وکتب سابقه ایشان اند وکان للیهود ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه وللنصاری یوم الاحد
ومر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند که مراد بگمراه کردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند
فرض کردانید پروردگار تعالی بر ایشان وامر کرد بعبادت درین روز بعینه وامر کرد باجتماع در ان برای
عبادت وشکر نعمت پس مخالفت کردند وتمرد ورزیدند وابا آوردند واختیار کردند یهود در بدل وی
شنبه را وتعلل نمودند بآنکه این روز انتهای آفرینش است ونصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش است
واکثر بر آنند که فرض نکردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج وتعیین آن باجتهاد
پس اختیار کردند وتعیین نمودند یهود یوم سبت را وگفتند یوم سبت روز فراغ وقطع عمل است وخالق تعالی
فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از شواغل وصنایع اعراض نموده وفارغ شده وترک
همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند وتعیین نمودند ودریافتند نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی
است که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوارتر است بتعظیم وشکر نعمت وایجاب
عبادت وانچه در حدیث بخاری آمد که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر مؤید معنی اول نماید اما او را نیز
بر هر دو معنی حمل کرده اند یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت ودریافت آن روز وتعیین آن باجتهاد بر هر
تقدیر روز جمعه نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد وپیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه
نمود ما را الیوم الجمعة باصابت روز جمعه ودریافت آن وتوفیق عمل در ان این نیز محمول بر هر دو معنی است
یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز بنص یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة
وهدایت نمود وگمراه نکرد ایشان را به ابا وتمرد وتعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت واصابت این روز وتعیین
آن بفکر واجتهاد وگفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت وچون خلق وی در روز جمعه است
پس عبادت در وی اولی وانسب باشد ونیز در سایر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان ودر
روز جمعه پیدا کرد ذات او را وشکر بر ذات ونعمت وجود اولی واحری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات
ونیز چون در روز جمعه خلق موجودات اکمال واتمام یافت وانسان که منتفع بدان کردد در وی مخلوق
شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب واوفق بود وشاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت
باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده وشیخ ابن
حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت
ﷺ وپیش از نزول قرآن بدان وگفتند که چون یهود را روزی است که مجتمع می شوند در وی هر هفته
ونصاری را نیز روزی است مانند آن ما نیز میگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی وذکر کنیم مولی تعالی

را و نماز نگذاردیم در وی و بجا آریم وظیفهٔ شکر و عبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است
برای آن تعیین کردند و بر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت ﷺ بمدینه بشرف اسلام
مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن نازل شد که اذا نودی
للصلوٰة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار
کردند انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت ﷺ بمدینه و اجتماع صحابه
برای آن صحیح است و احمد و ابوداؤد و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که
گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم ﷺ در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برانند که فرضیت جمعه
در مدینه در اول قدوم حضرت ﷺ شد و آنحضرت ﷺ بعد از اقامت سه روز در قبا روز جمعه قصد در آمدن
مدینهٔ مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه گذارد پس نقل بر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد
بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند و نقلی که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست
شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت ﷺ جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد و لیکن بر اقامت و
اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه در دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز در این باب
آمده و صحابه از اهل مدینه آن را نشنیده بودند و نیافته و آن را باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت
و نماز کرده و لازم نیست که تعیین خصوصیاتی که در جمعه واقع شده است بود و اینقدر در مقصود کافی است و
الله اعلم و کذلک همچنانکه یهود و نصاری تابع و مفضول ما اند در وقت عبادت که روز جمعه باشد زیرا که
جمعه چون مبدأ دور انسان و اول ایام آفرینش اوست متعین در وی مشروع و فاضل بود متعبد در
دو روز دیگر ما مفضول اند در قبول جمعه و علم آن از امر الهی و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعض گفته اند
روز جمعه اگرچه مسبوق است بسبت و احد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز متوالی
مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکره السیوطی فی شرح البخاری و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه
اول مشروع است شرعا و دلالت میکند بر آن تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانچه تسمیه کنند یهود
اسبوع را بسبت و در باب استشهاد حدیث این تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت
محاورت یهود و مجاورت ایشان لهم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول
جنت و رفع درجات چه بثبوت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را
نبود از امم سابقه ایشان لازم آید لا تمامهٔ امم و تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی از امم سابقه در
زمان حضرت ﷺ این دو طایفه بود و فی نحن الآخرون ای ما مسلمانان متأخریم و پسینیانیم من اهل الدنیا یعنی
در وجود دنیا و شریعت الاولون مقدم و پیشینانیم بحسب شرف و مرتبه یوم القیامة در روز قیامت و در
روایتی السابقون المقضی لهم الساعة ایم ما که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت قبل الخلائق پیش

از تمامهٔ خلق و فضایل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل است چون نتایج و ثمرات
آن در آخرت است آن را داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخر در دنیا همین وجود و شریعت
اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلایق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضایل
و کمالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخریت از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن اوس یرفعه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستی که از جملهٔ فاضلترین روزهای شما روز جمعه است
ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها و روز جمعه یکی از
جملهٔ آنها است و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل است و بر هر تقدیر
جمعه یکی از افاضل ایام است زیرا که فیه در این روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه و درین روز قبض
میرانیده شد آدم و فیه النفخة و درین روز است نفخهٔ صور که برای بعث و نشور است و مبدأ نشأهٔ ثانیه است
و فیه الصعقة و درین روز است صعقه مراد بدان نفخهٔ اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد
و صعقه صوتی هایل را گویند که بمیرد انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک
چنانچه فرمود * ونفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض * دیگر برای بعث و احیا که * ثم نفخ
فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون * و جای دیگر فرمود * فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون * و نفخه دیگر بود
که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور ففزع من
فی السموات ومن فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمهٔ نفخهٔ
اولی دارند یا در مبدأ نفخهٔ اولی فزع شود و در منتهای او صعق والله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند
که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی است که واقع میشود دران روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت
است والا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب او ست
بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة
من الرب الجلیل اماتت را و احیا را از نعم الهی شمرد در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون روز جمعه
فضیلت دارد فاکثروا علیّ پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که
بدرستی درود شما معروضة علیّ عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف و آن موجب
سرور و رضای من است از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مر شما را و ذکر این در بیان خواص
جمعه بیاید و غالبا درود فرستادن مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه وسلم
واقع شده است اثر همین رضای آنحضرت صلی الله علیه وسلم است از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعهٔ رحمت الهی است
از جوهر مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم صل
وسلم علیه کما تحب و ترضی و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بر سر

حیات وی ﷺ بعد از موت قالوا وکیف تعرض صلاتنا علیک یا رسول الله وکیف تعرض وچه گونه عرض کرده شود
صلوة ما علیک درود ما بر تو وقد ارمت وحال آنکه بتحقیق پوسیده و ریزه شده باشی تو ارمت یعنی بلیت این
تفسیر راوی است معنی ارمت را که درج کرده در حدیث تا بگفت آنحضرت ﷺ در جواب وی قوم
ایشان من بلی نه ام و مرده نیم همانا که بحکم بقربان بیت الصحیه کساعت الم موت را چشیده ام دیگر روح مرا
بمن باز رسانیده و در بدن من در آورده و این مخصوص بمن نیست بلکه این نسبت بتمامه انبیا ثابت
است چنانچه فرمود ان الله بدرستی که خدای عز وجل حرّم علی الارض حرام کرده است بر زمین ان تاکل
این که بخورد و پوسیده کرداند اجساد الانبیاء بدنهای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل از این اجساد را کنایت است از حیات و الا سلامت بدن در زمین بی اعادهٔ روح چه فایده دارد و این
نص است بر مسئلهٔ حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند با لاتفاق و حیات شهدا که این حیات
معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست و این تحقیقی و تفصیلی دارد که در
کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینهٔ مطهره نوشته ایم مذکور است و در کتاب
مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف بعد تالیف یافته نیز مندرج است والله اعلم رواه روایت کرد
این حدیث مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابو داود والنسائی وابن ماجه والدارمی والبیهقی
وعن ابی هریرة یرفعه قال قال رسول الله ﷺ خیر یوم بهترین روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرده در وی آفتاب
وفی روایة علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام است تا هیچ روزی بدر
نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده که ذکر صفتی که از خواص جنس است مفید تعمیم است واشارت بآنکه
مقصود مطلق جنس است و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش نبود فیه در روز جمعه خلق
پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وی وفیه ادخل الجنة و در روز جمعه در آورده
شد آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت وامتیاز بیرون آوردن
آدم از بهشت یا از جهت بودن اوست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا مشتمل حکمهای
لاتعد ولا تحصی است ولا تقوم الساعة و برپا نمیشود قیامت مراد نفخهٔ اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة
مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذی والنسائی وفی صحیح الحاکم و مذکور است در صحیح حاکم سید
الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام است و بعضی روز عرفه را از آن تخصیص کنند وفی الموطا و امام مالک
روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و
مجلس داشتم با وی پس تحدیث کرد وی مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا ﷺ و
بود از جمله آنچه تحدیث کردم من الحدیث که گفتم قال ﷺ خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة
فیه خلق آدم بهترین روزی که طلوع کرد در وی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم و فیه

اهبط و در روی فرود آورده انداخته شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وی قبول
کرده شد توبهٔ او وفیه مات و درین روز مرد آدم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت
ومامن دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه مصیخة یوم الجمعة استماع کنند
وگوش نهنده و مترقب است در روز جمعه من حین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت غروب
آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن و انس گویا که
قادر مطلق تعالی شانه ملهم میگرداند دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد ایشان را یا احوال آن را کشف میگرداند
آن را برایشان در روز جمعه برای حکمتی که او سبحانه داند مگر جن و انس که قضیهٔ تکلیف و قاعدهٔ ابتلا
اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و
معاد افکنده و شاغل گردانند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت ایشان برخاسته
است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال بتدبیر مبدأ و معاد
از ان محجوب و مشغول گشته وجه دیگر برای اصاخت و ترقب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که
درین روز از عظایم امور و جلایل شیون چندان بظهور میرسد که نزدیک است که زمین بدان متزلزل و متمایل
گردد و دواب را از مشاهدهٔ آن ترسی و رعبی پیدا می گردد که مگر قیامت قایم خواهد شد و احمد و بیهقی
از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که
میترسد از روز جمعه از اینکه برپا شود در وی قیامت و این مبنی است بر وجود علم و ادراک در
جمادات یا مبالغه است یا کنایت است از شدت و قرب وقوع قیامت درین روز والله اعلم و یکی از جهات
خیریت و فضیلت روز جمعه آنست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی است لا یصادفها در نیابد آن ساعت
را عبد مسلم بندهٔ مسلمان وهو یصلی و حال آنکه این بندهٔ مسلم نماز میکند الا یسأل الله سوال کند آن
بنده شیئا چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده
را ابوهریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استفهام یا اخبار بجهت
استنباطی که کرد یا اشتباهی که داشت ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور شده در
هر سال روزی است مراد بیوم درینجا مطلق وقت است یا روزی است که این ساعت در وست فقلت پس گفتم
بل فی کل جمعة نه اینچنین است که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که بجز وی این روز
میباشد فقرأ التوریة پس خواند کعب الاحبار توریت را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت
رسول خدا صلی الله علیه وسلم همچنین است که خبر داد ان آن ساعت در هر جمعه است قال گفت ابوهریرة ثم لقیت عبد الله
بن سلام پس ملاقات کردم عبد الله بن سلام را که او نیز از احبار و علمای بنی اسرائیل و اشراف ایشان
و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل

صحابه گشت فحدثته پس حدیث کردم عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب با این مجلس و گفتگو که
مرا با کعب احبار گذشته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از
حضرت رسالت ﷺ یا بنظر در توریت که ایة ساعة هی کدام ساعت است آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی بها پس
چون میدانی تو خبر ده مرا بدان و مپوش از من غامرا قال گفت عبد الله بن سلام هی آن ساعت آخر ساعة فی
یوم الجمعة آخر ساعتی است در روز جمعه قلت گفتم کیف چگونه آنساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و
قد قال و تحقیق گفته است ﷺ لا یصادفها عبد مسلم در نیابد او را بندهٔ مسلمان و هو یصلی و حال
آنکه نماز میکند او یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود و تلک الساعة و
آنساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است لا یصلی فیها نماز گذارده نمیشود در وی چه نماز بعد از نماز
عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابوهریره و توجیه کلام
خود الم یقل آیا نگفته است ﷺ من جلس کسی که به نشیند مجلسا ینتظر الصلوة مجلسی را که انتظار
برد در وی نماز را فهو پس آنکس فی صلوة گویا در نماز است حتی یصلی تا آنکه بگذارد نماز را بعد از آن
حقیقة یعنی مراد حضرت ﷺ از نماز گذاردن در قول او و هو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست بلکه
اینجا بمجاز و تاویل آمده است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آینده در بیان خاصیتهای
روز جمعه بیاید و ما نا که عبد الله ابن سلام از قراین مقام یا از سماع از حضرت سید انام علیه
الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت ﷺ همین است چنانکه در روایتی بصریح نیز آمده است
نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بمجرد احتمال اگرچه الآن چنان بنظر در آمد که تاویل کرد و صرف
از ظاهر نمود و همین است حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از آن در غالب
چه ایشان را که از حاضران اطلاعی بود بر موارد وحی و فهم میکردند مراد و مقصود را بقراین احوال
که دیگران را نیست و در محتملات و مبهمات هر معنی که بفهم ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین
کرده اند برهان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصلی عظیم است در ابواب دین خصوصا در معتقدات
اسلامیه اگرچه نصوص محتمل نماید اما چون ایشان اینچنین فهمیده و بران حمل کرده اند سخن همان
است فافهم و عند الشافعی فی المسند و نزد شافعی حدیث آمده است در مسند وی که اتی جبرئیل النبی
آمد جبرئیل پیغمبر را ﷺ بمرآة بیضاء با آئینهٔ سفید فیها نقطة سوداء که دران آئینه نقطهٔ سیاه بود فقال النبی
پس گفت پیغمبر ﷺ و پرسید از جبرئیل ما هذه چه چیز است این آئینهٔ سفید و در وی نقطهٔ سیاه و این
چه رمز و اشارت است فقال پس گفت جبرئیل هذه الجمعة این آئینهٔ سفید روشن حقیقت و مثال
روز جمعه است که از میان ایام بصفا و نورانیت مخصوص و ممتاز است و همچنین هر چیز را در این عالم
مثالی و حقیقتی است چنانچه حقیقت و مثال ایمان قلعه و مثال علم لبن و مثال موت کبش است و این نقطه

سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است یا عتبار امتیاز وی از سایر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی پیدا تر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سایر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر بعضی والوان دیگر و این توجیه در شرح و تاویل حدیث نیک است ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح است بانکه نقطهٔ سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار امتیاز وانفراد او خواهد بود از سایر اجزای زمان پس واجب است حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضها بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود بعد از نظر در حدیث آینده رجوعی ازان در ذهن نشسته و بعد ازان در جمع الجوامع سیوطی نظر کرده و دریافته که حدیثی در همین معنی از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که از وی ظاهر میشود که آئینه مثال روز جمعه است و نکتهٔ سود امثال ساعت و لفظش اینست اتانی جبرئیل وفی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن می آرد فقلت یا جبرئیل ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة الحدیث والله اعلم و جاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء واذا فی وسطها نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة فتلک بر یفضلت بها وامتک تفضیل داده شده تو و مخصوص کرده شده تو و امت تو بتعبد واجتماع برای عبادت در ان والناس لکم فیها تبع و مردم مر شما را در ان جمعه تابع و مفضول اند الیهود والنصاری آنمردم کدام اند یهود و نصاری ولکم فیها خیر و مر شما را در جمعه نیکی بسیار است از ثواب عمل و فضل و رحمت الهی و استجابت دعا وفیها و در جمعه ساعة ساعتی و زمانیست که لا یوافقها موافق نشود و در نیابد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که یدعو الله دعا کند خدای تعالی را بخیر به نیکی در دنیا و آخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی و هو و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم المزید نزد ما یوم المزید است فقال النبی پس گفت پیغمبر ﷺ یا جبرئیل و ما یوم المزید و چیست وجه تسمیهٔ جمعه بیوم المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیهٔ جمعه بیوم المزید ان ربک بدرستی که پروردگار تو اتخذ گرفت و پیدا کرد فی الفردوس در فردوس که اعلی درجات جنت است در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است ما بین هر دو درجه مثل ما بین زمین و آسمان است و فردوس بالا ترین بهشتها است از روی درجه و چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و پیدا کرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده و فراخ که در ان وادی کثیب تودهٔ ریگ است من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه در ان عالم انزل الله میفرستد خدای تعالی ما شاء ایندر که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور منبرها است از نور علیها بر ان منبرها مقاعد النبیین جایهای نشست پیغمبرانست صلوات الله و سلامه علیهم و حفت و گرد گرفته شده است تلک المنابر ان منبرهای نور بمنابر بمنبرهای دیگر من ذهب از طلا مکللة

آراسته شده است این منابر از طلا یا لیاقوت و الزبرجد علیها الشهداء والصدیقون برین منابر شهدا
اند که بذل ارواح واموال در راه خدا کرده اند وصدیقان یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت ومجاهده
قمع وقلع آثار نفس کرده بمراتب علیهٔ صدق ومعرفت رسیده تلو مرتبهٔ نبوت شده اند فیجلسوا پس می
نشیند شهداء وصدیقان من ورائهم پس انبیا علی تلك الکثیب در ان تلهای مشك فیقول الله پس
میکوید خدای عزوجل ترای اظهار منت وتوطیهٔ مزید رحمت انا ربکم من پروردکار شمام که تربیت
کرده ام شمارا بانواع فضل ونعمت وقد صدقتکم وعدی به تحقیق راست کردم باشما وعدهٔ خودرا ودادم انچه
وعده کرده بودم باشما ودرآوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید ازمن هرچه خواهید
اعطکم بدهم شمارا فیقولون پس بکویند ایشان ربنا ای پروردکار ما نسألك سوال میکنیم ترا رضوانك رضای
ترا که بهترین مطالب ومقامات ونعم است فیقول پس بکوید پروردکار تعالی قد رضیت عنکم بتحقیق
راضی شدم ازشما ولکم ومرشمار است ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما ولدی المزید ونزد من است زیادت
درهرچیز چه نعمتهای حق ودرجات فضل ورحمت وی بی نهایت وبی اندازه است اول که دربهشت
شان درآورد وابواب نعمت بر روی ایشان بکشاد رضای ویرا طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا
باشد چه هرنعمت که بدهد اکر مقرون برضای وی نباشد درمعنی نقمت است اصل رضای مولی است
تعالی وچون مقرر شد که راضی است بعد ازان هرنعمت که افاضه کند مبارك است فهم پس اهل بهشت یحبون
الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم ازجهت آنکه میدهد فیه درین روز ربهم من الخیر پروردکار
ایشان ازنیکی ومخصوص می کرداند درروی باینچنین فضل وکرامت واینحالت درهر روز جمعه بود زیراکه
چون ایشان دوست دارند جمعه راکه درروی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که درهر جمعه
اینچنین شود وکفت پروردکار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهم ازینجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان
من لا احصاء لنعمائه ولا انتهاء لالائه سبحانه وهو الیوم الذی وآن روز جمعه روزیست که استوی فیه ربك
علی العرش برآمد درروی پروردکار تو تبارك وتعالی برعرش یعنی چون خلق سموات وارض تمام شد پروردکار سبحانه
برعرش برآمد واجرای احکام وامر برخلق کرد چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت وتشیید ارکان
سلطنت برتخت نه نشینند ونزعا یا حکم رانند این ظاهر معنی کلام است ومراد نیست چه وی سبحانه ازمکان و
نشستن منزه است وحقیقت مراد وخلاصهٔ معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است برهمه غالب وحاکم وآمر
است ومعنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکی را وصف بملك وسلطنت کنند کویند وی برتخت
نشست اکرچند ویرا تختی نبود ونشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل وتصویر معنی ملك وسلطنت است و
همچنین اکر خواهند یکی را بجود وصف کنند کویند یداه مبسوطتان دودست وی فراخ است اکرچند
ویرا دست نبود دراصل خلقت یا بریده شده باشد وکویند بند شمشیر وی دراز است وکنایت از درازی قامت

دارند هرچند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه قرآن نازل بر زبان عرب است و زوش عرب در بیان
معنی اینچنین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شد آدم و در روی برپا
میشود قیامت این حدیث را امام شافعی رح در مسند خود روایت کرده است و ابوبکر بن ابی داؤد طرق
آن را جمع کرده و باسانید متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجمله
بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان است صحیح و مشتمل است بر فواید شریفهٔ علمی و عملی و بشارات
عظیمه مر مومنان و بنماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقایق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت وی بآینهٔ
موصوفه و تسمیهٔ وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب
و استوای پروردگار تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابوهریره رض مرویست
که از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب
تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده عظایم امور و جلائل شیون که اصل مبدأ
و معاد اند یکی آنکه در این روز طبعت ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای مخاطب که آدم است
یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه و شکل مبدع و طیبی از طبع طینت آدم جعل او صلصال فخار
داشته ای الطین المطبوخ بالنار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت و عنف و مراد
ببطشه در حدیث روز قیامت دارند چنانچه حق سبحانه فرمود نبطش البطشة الکبری و ذکر آن بعد از صعقه
و بعثه برای تاکید گویند و اکراخذ و بطش الهی بندگان را بعد از بعث و حشر در روز جزا مراد دارند
نیز دور نیست و بعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان قریش است روز بدر و فی آخر ثلث ساعات منها
ساعة و در سه ساعت اخیر این روز ساعتی و وقتی است که من دعا الله فیها استجیب له هر که هرچه خواهد از
خدا و دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای وی آن دعا رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او
و فی آخر ثلث ساعات منها ساعة چیست و چرا نگفت در آخر او ساعتی است چه ساعتی که در آخر سه ساعت از وی
باشد همان ساعت اخیر خواهد بود جوابش آنکه مراد آنست که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلمهٔ
فی که درینجا واقع شده است آن را تجریدیه گویند چنانکه اشارت بظرفی کنند که از آهن ساخته
شده است و گویند که درین ظرف ده مثقال آهن است و حال آنکه آن ظرف عین ده مثقال آهن است چه وی
ساخته شده است از آهن کذا قال الطیبی فافهم و در کتاب صفت بهشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست
باسناد ثابت از روایت حذیفه رض که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود اتانی آمد مرا جبرئیل و فی کفه مرآة و در دست
وی آئینه بود کاحسن المرائی و اضوءها همچو بهترین آئینها و روشن ترین آنها و اذا فی وسطها و ناگاه در میان
آئینه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعی از بدن که بدان آب نرسیده در وضو و غسل و تلمیع در اسپ آن را
گویند که در جسد وی جزوی باشد مخالف رنگ تمام جسد و مراد درینجا نقطهٔ سیاه است که در آن آئینه

بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمایند فقلت پس گفتم من یا جبرئیل
ما هذه اللمعة التی اری فیها چیست این لمعه که می بینم درین آئینه قال گفت جبرئیل هذه الجمعة این لمعه
حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد آنست که چیست این آئینه یا این لمعه چنانچه
در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبه تائید آن آوردیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله قلت گفتم
و ما الجمعة چیست و چه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی معین است از روزهای
که پروردگار تعالی و تقدس بنیاد کرده و بس عظیم است این روز و ساخبرک و من انجام است که خبر دهم ترا این
بشرفه و فضله فی الدنیا شرف و فضل این روز در دنیا شرف شئی باعتبار ذات بود و فضل نسبت بغیر و ما یرجی
فیه لاهله و خبر دهم بانچه امید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز مر اهل این روز را که در وی
بطاعت و عبادت مشغول باشند و باسمه فی الآخرة و خبر دهم به شرف و فضل او و بنام وی که در آخرت
دارد از ینجا معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله صفات جمعه را و شرف و فضیل او را در دنیا و آخرت بوحی
دریافت اگرچه این روز را که یکی از روزهای هفته است عید آنست اما این صفات و نام او را که
در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این منافات ندارد بانچه گذشت که صحابه در مدینه
باجتهاد و قیاس در مقصد و اهل یهود و نصاری و عبادات ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت
تعیین نموده بودند همین قدر را دریافتند اما خصوصیت این صفات و حقائق که درین حدیث مذکور است
کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا بیان میکند و میگوید فاما شرفه و فضله فی الدنیا
فان الله عزوجل جمع فیه امر الخلق پس بدرستی که پروردگار تعالی جمع کرد درین روز و تمام ساخت
کار و بار آفرینش را از خلق سموات و ارض و آدم و اما ما یرجی فیه لاهله و اما بیان آنچه امید داشته
میشود از خیر و ثواب مر اهل جمعه را فان فیه ساعة پس بدرستی آنست که درین روز ساعتی است
که لا یوافقها در نیابد و موافق نمیشود او را عبد مسلم او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمه که همه
غلام و داه حضرت پروردگار اند یسال الله فیها خیرا بخواهد آن عبد یا امة از خدای تعالی درین ساعت نیکی
را الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا بتعالی آن عبد و امة را آن نیکی و اما شرفه و فضله فی الآخرة و اسمه
و اما شرف و فضل این روز در آخرت و نام وی که در آخرت دارد بیانش اینست که فان الله تبارک و تعالی اذا صیر
اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت
و اهل دوزخ را بدوزخ جرت علیهم هذه الایام و هذه اللیالی مرور و می گذرد برایشان زمان و مقیم
و متعین است زمان بهمین نوع قسمت و اجزا و نامهای آن شب و روز همین نامهای شب و روز
هفته دنیا است و با وجود آن لیس فیها لیل و لا نهار نیست در بهشت شب و روز متعارف این عالم که
بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمده است که مثلا نور چیزی بیارد و علامت روز این

بردرمشك بريزد ونشان شب اين باشد يا پرده فروهلند شب شود وبردارند روز پيدا آيد والله اعلم انشاء
الله تعالى حقيقت حال فردا همانجا معلوم گردد كه چيست وچگونه است فاعلم الله عزوجل مقدار ذلك
وساعاته چون روز وشب متعارف در انجا نبود دانانيد حق تعالى در تعيين روز وشب وساعات آن عالم
مقدار آن را چنانچه در روزهاي اينعالم وساعات اوست فاذا كان يوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حين
يخرج اهل الجمعة هنگامي كه بيرون مي آيند در دنيا اهل جمعه براي نماز جمعه اشارت است بآنكه
اين فضيلت ونعمت كه مذكور كرده نتيجه وثواب نماز جمعه است كه در دنيا ميكردند نادى اهل الجنة
ندا ميكند پروردگار تعالى وتقدس بهشتيان را منادي ندا كنند باينطريق وباين عبارت يا اهل الجنة
اي بهشتيان اخرجوا الى وادي المزيد برآئيد بسوي مقامي كه نام وي وادي مزيد است ودر وصف
وادي المزيد ميفرمايد وادى المزيد لايعلم سعة طوله وعرضه الا الله وادي مزيد واديست كه نميدانند فراخي
ودرازي وپهنائي وي را مگر خداي عزوجل فيه كثبان المسك دران وادي تلهاي ريك است از مشك رؤسها فى
السماء سرهاي آن تلها از غايت بلندي بآسمان رسيده واين كنايت است از بلندي آن تلها قال گفت جبرئيل
فيخرج غلمان الانبياء پس بيرون آرند غلمان جنت كه خادمان پيغمبران اند بمنابر من نور منبرهاي
نور را ويخرج غلمان المؤمنين وبيرون آرند خادمان مؤمنان بكراسي من ياقوت كرسيها را از ياقوت
فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها وكرسيها لهم براي پيغمبران ومؤمنان واخذ القوم مجالسهم
وبگيرند قوم يعني انبيا ومؤمنان جاهاي نشست خود را بر منابر وكراسي بعث الله بفرستد خداي تعالى
عليهم بر ايشان ريحا بادي را كه تدعي المثيرة خوانده ميشود آن باد باسم مثيره يعني برانگيزنده از انجهت
كه تثير مي برانگيزد آن باد ذلك المسك آن مشك را كه مثل تل ريك ايستاده وسر بآسمان كشيده است
وتدخله وميدر آرد آن مشك را من تحت ثيابهم از زيرجامهاى ايشان وتخرجه ومي برآرد مشك را في
وجوههم در رويهاي ايشان واشعارهم ودرمويهاى ايشان تلك الريح آن باد اعلم داناتر است بآنكه كيف
تصنع چه كار كند بذلك المسك بآن مشك وچگونه بكار برد آن را من امراة احدكم از زن يكي از شما لودفع
اليها اگر سپرده شدي بآن امراة وحواله كرده شدي بوي كل طيب على وجه الارض هر خوشبوى كه
برروي زمين است يعني چنانكه مرد خوشبوى بيحد وبيشمار بزن خود سپرده وآن زن دانا است بآنكه
چگونه بايد آن خوشبوي رابكار برد واستعمال كند آن باد داناتر است ازان زن در افشاندن آن مشك برينقوم
وفرستادن آن بجانب ايشان يعني حق سبحانه وتعالى فيوض وبركات خود را كه تلهاي مشك مثال آنها
است بران وجه كه ميخواهد وفضل ورحمت وحكمت وي اقتضا ميكند ميفرستد واين باد محكوم و
مامور است درين كار قال گفت جبرئيل واحتمال دارد كه ضمير راجع بر سول بود يعني گفت رسول
خدا صلى الله عليه وسلم حكاية عن جبرئيل ثم يوحي الله پس وحي ميكند خداي تبارك وتعالى الى حملة عرشه

دسوي فرشتگان که بردارنده عرش وی اند وآن هشت فرشته اند عظیم الخلقه ... المعظمه
مي آرد که مسافت از گوش تا دوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم
میکند باینها صعود به تهلیل عرش و از اسن اطهر هم میان بسمهای ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهر را
مقدم و در ابد میکویند چون هرجا که آدمیان مجتمع باشند ودر هم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند
انجام این لفظ در عبارت عادت شده است وکناه ظهر اسم بلفظ تثنیه نیز کویند وبهادن عرش میان ایشان
مرتمثیل وکنایت است از ظهور رحمت عزت و سطوت الهی و حضور او در بارکاه سلطنت چنانکه پادشاه
بزرگان خود حکم کند که تخت سیهید تا در آن برآیم وحکم رانیم وبا خلق خطاب کنیم بهمین طریق
وقیاس و لله المثل الاعلی عرش که بر مثال تخت پادشاهی است به تهلیل وحضرت رب العزت جل
شانه بران برآید و به بندکان خود خطاب کند فیکون پس میباشد اول ما یسمعون منه اول کلامی که بشنوند
بندکان از درکاه عزت ایکلام باشد که الی یاعبادی بجانب من بیائید ورجوع نمائید ای بندکان من الذین
اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب ولم یرونی ولیدیده اند مرا وصدقوا رسلی
وایمان آورده اند به پیغمبران من وتصدیق کرده اند ایشان را واتبعوا امری ومتابعت وفرمان برداری کرده اند
امر مرا این تلطف ومهربانی را اظهار لطف وکرم است با ایشان پیش از خطاب مقدمه وتوطیه است برانکه
حکمی خواهد فرمود وعطائی که خواهد کرد در غایت فضل واحسان خواهد بود تا بدل وجان بغبت
ذوق وسرور متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سؤال کنید وبطلبید هرچه خواهید
فهذا یوم المزید پس امروز روز مزید کرم وانعام است فیجتمعون پس مجتمع ومتفق میشوند بندکان
همه علی کلمة واحدة برین سخن که رضینا عنک راضی شدیم ما از تو راضی ومارا از کرم وانعام ونعمای احسانی
دنیا وآخرت فارض عنا پس راضی شو ازما که اصل مبتغی ومقصود ما رضای تست فیرجع الله الیهم پس
رجوع میکند خدا تعالی بسوی ایشان ومکرر کلام میکند با ایشان وتاکید وتقریر بلند عا ومبتغای
ایشان کرده میکوید ان یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهر است که من راضیم از شما انی لولم ارض
منکم که من اگر راضی نمیبودم از شما لم اسکنکم داری ساکن نمیکردم شمارا در سرای خود که بهشت
است فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار وامارات کرم مرا سؤال کنید از من هرچه خواهید فهذا الیوم
المزید پس این روز مزید است فیجتمعون علی کلمة واحدة پس بار اتفاق میکنید بر این یک سخن که ربنا
وجهک پروردگارا بنما مارا وجه کریم خود نظر الیه تا نظر کنیم بسوی او وبچشم سر به بینیم ترا نهایت مقاصد
ومنتهای مطالب این است که ما ترا دیدن مطلوبی نیست وبعد از این محل سؤالی نه وقت خواهان ارنی انظر الیک
این بود موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد وچون وقت در رسید
بعید للطف ومهربانی خود بر سؤال آرند وعطا کردند معلوم شود که اصل وصول در حصول مقصود اما مول

وقت امد [illegible] وقت طلبد وبیش از قسمت خواهند محروم بازگردد * شعر * وسحاب الخیر له مطر * فاذا جاء الابان تجی * فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالی تلك الحجب آن حجابهارا که مانع دیدار بود فتجلی لهم پس تجلی کند عزوجل مرایشان را وبنماید خودرا بی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد ایشان را از نور جلال وجمال وی سبحانه تعالی شیء چیزی که لولا انه قضی ان لا یحترقوا اگر نمیرفت قضای ویتعالی برین که نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت که جای فنا وزوال نیست لاحترقوا در آینه می سوختند ومستهلك میشدند لما یغشاهم من نوره از جهت انچه بپوشد ودر گیرد ایشان را از نور عظمت وجلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد ازانکه مشرف بدیدار شدند ومنور بنور جمال وی گشتند گفته میشود مرایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز از جملهٔ لطف ومهربانی است به بندگان چه دایم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات کردانیدن نه طاقت وتاب ایشان است بروند وزمانی بحال خود بازآیند وبیاسایند ودر پردهای صفات که تجلی ومزایای آن نعیم جنت است مشاهده نمایند ومستحق ومستعد تجلی دیگر شوند مشهود خود در هردو صورت یکی است تفاوت در کیفیت شهود است فیرجعون الی منازلهم پس بازآیند بسوی منازل خود وقد اعطی وحال آنکه به تحقیق داده شده است کل واحد منهم هریك از ایشان را در وقت این تجلی الضعف علی ماکانوا فیه دوچند وزاید برانچه بودند ایشان در آن از حسن وجمال ونورانیت در بهشت چه آن انوار صفات است واین نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز می آیند بر ازواج وزنان خود وقد خفوا علیهن وحال انکه به تحقیق پوشیده شده اند اینمردان برین زنان وخفین علیهم وپوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمیتوانند دید یکدیگر را ونموده نمیشوند بیکدیگر مما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق وتافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا چون بحال خود باز آیند وزمانی بر ان بگذرد تراد النور فزواد می نشیند آن نور ومیرود زور وغلبهٔ وی حتی یرجعوا الی صورهم التی کانوا علیها تا آنکه باز می آیند ورجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بران بودند ویکدیگر را می بینند ومی شناسند فتقول لهم ازواجهم پس میگویند مرایشان را زنان ایشان لقد خرجتم به تحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورة بران صورتی وهیأتی که داشتید ورجعتم وباز آمدید علی غیرها بر غیر آن صورت وهیأت یعنی این حسن وجمال پیش ازین خود نداشتید از کجا آورده اید فیقولون پس بگویند اینمردان ان ذلك آن حسن وجمال که پیدا شده است مارا ودور است از ادراك وادراك شما وافهام ان الله بجهت آنست که پروردگار عزوجل تجلی لنا تجلی کرد ونمود خودرا برای ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس وی انچه دید نی است قال گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم انه بدرستی که وی تعالی والله سوگند یاد میکنم بذات پاك وی ما احاط به خلق احاطه وادراك نکرده است ونرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوق ولکنه ولیکن وی جل جلاله قد اراهم به تحقیق نموده است ایشان را من عظمته و

جلاله چیزی از عظمت و جلال خود ما شاء ان یریهم آنچه خواست که بنماید ایشان را قال گفت آنحضرت ﷺ بذلک قوله نظر نامه پس این معنی است مقصود و مراد جبرئیل از قول وی که گفته است بطریق حکایت از سبحان ملکی را مه که دلالت دارد بران که مرئی و منظور و عظمت و جلال است که ناشی شد و نمودار وی تعالی و تقدس لکوتی که از سبحات ظاهر شد که ذات حق مرئی نشد لکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاهده صفات در دنیا نیز بود ولا که میکوییم احاطه را نفی کرد نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهده عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و با لجمله چیزی نماید که حقیقة و عرفا توان گفت که وی حق است و احاطه و در رویت که آن مرئی است بیکرامت و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود فرق نیست که بدل بود نه بچشم مثلا عة لا میکوییم که آنچه مرئی است از جسم صوره و شکل و لون است نه کنه حقیقت جسم و اسماء همه صفات است و با وجود آن در عرف میکویند آن را دیدیم و بالجمله اعتقاد باید کرد که مؤمنان خدای را جل جلاله در آخرت می‌بینند و از کیفیت آن ساکت باید این قدر بس است قال گفت جبرئیل علیه السلام با مصطفی ﷺ فهم یتقلبون پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که تلهای مسک در وی است فی کل سبعة ایام در هر هفته و هر روز جمعة الجمعة علی ما کانوا فیه و چند در آنچه بودند در وی قال ﷺ فذلک قوله پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در هر جمعه معنی قول حق تعالی است که فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون پس نمیداند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر ایشان را در پرده غیب از آنچه سبب شادی و مسرت ایشان است از نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و این همه جزای اعمال ایشان است که در دنیا کرده اند و فی لفظ و در روایتی مضمون این حدیث باین لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه از روزهای آخرت هبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است تاویل هبوط همان خواهد بود که در نزول در دنیا در وقت سحر گفته اند و یحف الکرسی و گرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور بمنبرها از نور فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بر آن منابر نور پیغمبران و یحف المنابر بکراسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیهای طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف و فرود می آیند ساکنان غرفها و بالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهای خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان المسک بر تلهای مشک لا یرون بمی بینند زنهی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کرسیها عالی و ارفع است از پایه اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام و مرتبه خود چنان محظوظ و راضی اند که بر علو مقام

دیگران حضرت نخورند وحسد نمیبرند واین از خواص بهشت است که با وجود تفاوت
درجات وتباین مقامات همه کس بمقام خود راضی وشاکر باشند وبر فوق خود حسد نبرند وحسرت
نخورند وماتم نکردند والا عذاب لازم آید وبهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذو الجلال پستر
ظاهر ومتجلی میشود بی کم وکیف مر ایشان را خداوند ذو الجلال تعالی وتقدس فیقول پس بگوید
سلونی سوال کنید از من هرچه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه باجماع واتفاق نسألك الرضاء
سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد
خدای تعالی مر ایشان را بر رضا وبتاکید وتقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پستر بگوید
سلونی سوال کنید مرا فسألوه پس سوال میکنند او را حتی ینتهی همة کل عبد تا آنکه بنهایت میرسد
حاجت وهمت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد وتا آنجا که همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی
علیهم پستر سعی میکند وقصد میکند وامداد وافاضه میکند بر ایشان پروردگار تعالی
بما لا عین رأت بنعمتهای که نه هیچ چشمی آن را دیده ولا اذن سمعت ونه هیچ گوش وصف
آن را شنیده ولا خطر علی قلب بشر خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری
ونه در آمده در خیال وی ویحتمل که باول صورتهای خوب وبثانی آوازهای مرغوب وبثالث خاطرهای
خوش مراد دارند ثم یرتفع الجبار پستر بالا میرود پروردگار جبار تعالی وتقدس عن کرسیه از کرسی
خود الی عرشه بسوی عرش که نزول کرده بود از ان بکرسی ویرتفع اهل الغرف وبالا میروند اهل غرفها
الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از ان بر تلهای مشک وهی وآن غرفها انواع اند در نفاست
غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید ووصف لؤلؤ بسفیدی برای ملاحت وبیان نفاست واظهار
خوبی است یا مراد کمال سفیدی وشدت اوست وهمچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه است از
یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها فصم نیست دران غرفها فصم شکستگی ولا وصم
ونه هیچ عیبی مطردة فیها انهارها روانست در جنات جویهای وی مستدلیة ودر بعض نسخ متدلیة فیها ثمارها
آویزان است دروی میوهای او فیها ازواجها وخدمها ومساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت رسول ﷺ
فاهل الجنة پس بهشتیان یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر
اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت می یابند اهل دنیا در دنیا بباران با وصول خیرات وبرکات * فصل *
عادت کریم وسنت قویم حضرت نبوی ﷺ آن بود که روز جمعه را قولا وفعلا تعظیم کردی وبانواع
تکریم وتشریف مخصوص ومشرف ساختی وبعبادات گوناگون از ذکر ونماز ودعا وتصدق وغسل وامثال
آن معروف گردانیدی چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی وعلما را دو قول است در فضیلت روز جمعه
وروز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل است از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایت

است از عایشه رضی الله عنها که گفت رسول خدا ﷺ هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده باشد
در وی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه با ایشان
و گواه میگیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان
خوارتر و راند‌ه‌تر و خشمناک‌تر نزد وی هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی و عفو
گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز
آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث
وارده در افضلیت آن مثل قوله ﷺ ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام
یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است با طرق متعدده و
نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس از آتش دوزخ آزاد کردد و نیز آمده که شب و روز
جمعه بست و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد کردد و در بعض احادیث آمده که
هیچ کس نبود که درین روز مغفور نکردد و از آنجائی که قائل اند بافضلیت عرفه تخصیص کنند
ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الایام
یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر والفطر اشعار ببین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر
روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام
سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق
افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث
محدثین را مقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در
قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود
آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع
که سرور انبیا کرده ﷺ نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات
آیهٔ کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را
روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود درین روز دو عید است یعنی عرفه
و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر ﷺ سورة الم سجده و هل اتی علی الانسان حین الدهر این
حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند و اما آنکه این فعل
از آن حضرت ﷺ دایمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد
حضرت رسالت ﷺ از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر امت بود با آنچه این دو سوره
مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلایق و احوال ایشان در جنت و

آنچه در فصل قراءت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سورهٔ الم تنزیل بر سجده گمان
برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و
خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول
ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز نبود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که
با وجود تذکیر مذکور سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا
و میسر نشود بعوض آن یعنی سورهٔ الم تنزیل سورهٔ دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت
اولی اقتصار باول سورهٔ الم تنزیل کنند تا آیت سجده و اینست مراد بقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند
از سورهٔ سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد
محافظت بر سجده است نه تذکیر و ازین جهت میگویند که این مجموع ناشی است از علم اطلاع بر سر
خواندن این دو سوره درین روز و ما فاته تعیین این سر درین عمل منقول و منصوص است از سلف که فهم
ایشان بقراءین معتبر است و نیز حمل بر این معنی انسب و اقرب است از آنچه آن بعض گمان برده با وجود
ارتکاب قراءت بعض سوره و بالجمله قراءت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است پس خاصیت
اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوات بر حضرت
رسالت ﷺ بیشتر فرستند صلوة بر آن حضرت ﷺ همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین
اعمال است بعد از فرایض ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است
اکثروا من الصلوة علیّ یوم الجمعة و لیلة الجمعة و فی بعض الطرق اکثروا الصلوة علیّ فی اللیلة الزهراء والیوم
الازهر لیلة الجمعة و یوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة و اکثروا الصلوة علیّ فی یوم
الجمعة فانه لیس یصلی علیّ احد یوم الجمعة الا عرضت علیّ صلوته رواه الحاکم فی المستدرک و البیهقی
فی شعب الایمان عن ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة و لیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علیّ رواه
الشافعی فی المعرفة و احادیث درین باب بسیار است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود
بر آن حضرت ﷺ اگرچه صلوة امت بر وی ﷺ همیشه معروض است و حق سبحانه و تعالی ملائکهٔ سیاحین
آفریده که صلوة و سلام امت را در آنجناب میرسانند ولیکن درین شب و روز البته بمقام وصول و قبول
میرسد و بیان فضایل صلوات بر آنحضرت ﷺ و احوال و اوقات و صیغهای آن باب جداگانه است که
کتابی مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور است و ما نیز جمله از آن در آخر کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله جدا نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سیوم
نماز جمعه است که آن اعظم فروض اسلام است چه اعظم فروض نماز است و از میان نمازها اعظم نماز جمعه
اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوتی فاضلتر از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شامل شود

آنرا شده موقوف این و لجمعی دیگر و شاطبی دیگر المنتهی در جمعه را عالمانه لفضیلت نماز از زینه است اما الحسبة
ماهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیم و موکد تر است و مسلم از ابن مسعود
آورده که پیغمبر خدا ﷺ فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم
مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزانم من بر جماعه که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشان را
و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بعذر باید که تصدق کند بدینار یا نصف دینار یا درهم یا نصف
درهم یا صاع حنطه یا نصف صاع حنطه و هر که در گذاردن آن تهاون کند بر دل وی ختم نهاده شود
ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد
ازان قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت تهاون بجمعه مهر نهد خدای تعالی بر دل وی
و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیح خود این حدیث را تحسین کرده و رزین در روایتی آورده بری شود
خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود از
جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از
ابن عباس آمده که گفت که هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و علما
رکسان بحضرت کبریا در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه
و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از سیاق احادیث لایح میگردد خاصیت چهارم
استحباب و سنیت غسل است درین روز چنانچه مذهب امام ابوحنیفه و شافعی است و مختار در مذهب احمد
نیز استحباب است و در روایتی وجوب ولیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش جمعی وجوب چنانچه
مذهب مالک و بعضی از حنابله است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امر است چنانکه بخاری و مسلم
و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ من جاء منکم یوم الجمعة
فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آنحضرت ﷺ در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان
این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس
کند از وی و بر شما باد مسواک کردن در صحیح لغتا و خوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند
اصحاب کتب سته الا ترمذی از ابی سعید که گفت ﷺ غسل الجمعة واجب است بر هر بالغ و در روایتی
بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر بیابد و گفت علیه السلام اما الغسل فاشهد انه واجب است
واما السواک والطیب والله اعلم ولکن اینست یا نه ولیکن این چنین آمده در حدیث کذا فی صحیح البخاری
و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریره
آمده که پیغمبر خدا فرمود ﷺ حق است بر هر مسلمان که غسل کند در هر هفته و از حفصه آمده که
گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن بجمعه و لازم است بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفته که درین

باب از ابن عمر و ابي سعيد و جابر و براء و عايشه و ابو الدرداء رضه نيز آمده و حديث ابن عمر حسن
و صحيح است ليكن آنهائي كه قائلند باستحباب غسل گويند كه همچنانكه احاديث ظاهر در وجوب غسل
جمعه ورود يافته احاديث ديگر در جواز اكتفا بوضوء نيز واقع شده چنانكه ترمذي و ابوداؤد
و نسائي از سمره بن جندب آورده و زركشي گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه كه گفت رسول خدا
ﷺ هركه وضو كرد روز جمعه خوب كرد و نيك است و هركه غسل كند پس غسل افضل است گفت
ترمذي كه درين باب از ابي هريره و عايشه و انس رضه نيز آمده و گفت حديث سمره حسن است و عمل
برين است نزد اهل علم از اصحاب پيغمبر ﷺ و آنهائي كه بعد از ايشان اند اختيار كرده اند
غسل را روز جمعه و وضو را نيز كافي دانند انتهى و نيز بخاري و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذي از ابن
عمر و ابي هريره آورده اند كه عمر بن الخطاب رضه خطبه ميخواند در روز جمعه كه ناگاه در آمد
مردي از اصحاب رسول ﷺ كه از مهاجرين اولين بود و در روايت ابوهريره آمده كه در آمد عثمان بن
عفان رضه پس ندا داد او را عمر رضه و گفت اين چه وقت آمدن است عثمان گفت مشغول داشته شدم امروز
بكاري و بخانه نرفتم تا گاه ندا اي جمعه شنيدم و هم ازين راه بمسجد در آمدم و هيچ توقف نكردم مگر براي
وضو پس گفت عمر رضه و الوضوء ايضا يعني اين اكتفا بوضو كردن نيز تقصيري ديگر است و گفت پيغمبر خدا
ﷺ امر كرد بغسل و تو وضو كردي ازينجا معلوم گرديد كه صيغهٔ امر و لفظ وجوب كه در احاديث واقع
شده است براي ندب و استحباب است نه وجوب والا عثمان رضه چون اكتفا ميكرد بوضو و عمر رضه چرا تقرير ميكرد
او را بران و همچنين صحابه ديگر پس گويا اين اجماع شد بر جواز وضو و احاديث ديگر نيز درين باب
آمده و امام محمد در موطا گفته كه غسل روز جمعه افضل است نه واجب بود و روي آثار كثيره آمده پس هر
جائي كه فرموده غسل جمعه واجب است محمول بر تاكيد و مبالغه بود چنانكه يكي در استمالت خاطر
ديگري مبالغه كند و گويد حق تو واجب است بر من جمعا بين الادلة و اقتران آن بمسواك و طيب نيز
قرينه است بران چه آنها باتفاق واجب نيست و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و نفي غسل جمعه
سه طريق است يكي ادعاي نسخ وجوب كه سابقا واجب بود بدلائلي كه دلالت دارند بران پس از ان منفي
گشت بدلائل داله بران و ليكن ادعاي نسخ بمجرد احتمال بي علم بتاريخ درست نبود دوم انتهاي حكم بانتهاي
علت آن چنانچه از حديث ابي داؤد كه از عكرمه از ابن عباس آورده معلوم ميگردد كه مردم در اول حال فقير
و صوف پوش و محنت كش بودند و مسجد تنگ و پست بود در روزهاي گرم عرق ميكردند و بوهاي ناخوش
مي آمد و ايذا ميكشيدند پس آنحضرت ﷺ امر كرد باغتسال و تنظيف بدن و تطييب آن حتى
الامكان پس چون وسعتي در حال پيدا آمد و لبس صوف بر افتاد و از محنتها و مشقتها كشيدن فارغ و آسوده
گشتند و مسجد وسيع و بلند شد و از ايذا كشيدن خلاص يافتند حكم بوجوب برداشته گشت و انتهاي

حکم با نتهای علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنایم این نیز از ان قبیل ... و
میوم حمل امر برندب و وجوب بر ثبوت بقرینهٔ دلائلی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلایل
و این مسلک درست و مستقیم تر است کالا یخفی و مضطرب در تأئید مذهب وجوب غسل جمعه و الزام بر
قائلین بعدم وجوب میگویند که دلیل وجوب آن قویتر است از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است و از
دلیل وجوب وضو از مس نساء چنانچه مذهب شافعی است و همچنین از دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از
رعاف و حجامت و قی بمذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تشهد اخیر بمذهب شافعی یعنی
غایت کار درین امور ورود صیغهٔ امر و لفظ وجوب و مواظبت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم با معارضه دلایل دیگر ناظر در
جانب خلاف و این جمله همه در مادهٔ وجوب غسل جمعه بیاید است پس چه شد که آنها را واجب داشتند
این را و بدانچه تقریر کرده شد شاید که جواب ازین بحث صورتی پذیرفته باشد والله اعلم
خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب در جمیع ایام فاضل و مستحسن است
ولیکن درین روز افضل و احسن است از تطیب در سایر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه
مسواک نیز اگرچه مؤکد است در سایر ایام ولیکن درین روز مفضل و مرجح است بر سایر ایام
خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن
و بمعنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقتی که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه
بهمین معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد
الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن بود در اول وقت
و در نهایهٔ جزری میگوید بکروا بالصلوة ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و
اول هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه نوباوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال
امتی علی سنتی ما بکروا الصلوة المغرب و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه
مبادرت و مسارعت بدان بود و آن را مراتب متفاوت است و اگر آن در اول روز بود لابد اکمل
و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر که غسل کرد روز جمعه
غسل جنابت پس تر رفت یعنی به نماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه
گویا قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفند را و هر که رفت در ساعت رابعه
گویا قربان کرد یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون
برآید امام برای خطبه حاضر میشوند ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیث دیگر
آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را الاول فالاول تا وقتی که امام
بخطبه برآید بعد از ان می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است

ملائکه دعا میکنند مرد اخلان را و میکویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن و اگر فقیر است غنی کردان و اگر بیمار است عافیت ده ولیکن درینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت است و ازینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه برآید و بیشك آن پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد اول در قصر تا بلده ساعت رسد و ثانی تا چهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیشتر بود از خمس ساعت نهار صیف جواب از اول آنکه درین حدیث ذکر مجیء از اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای استعداد و ساختگی غسل و غیره رفته باشد و مبدا مجیء از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود بدین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمانست که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت است بر هر تقدیر هم در صیف و هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پیدا کند و لیل نیز همچنین است و این را ساعات آفاقیه کویند و آن را تعدیلیه و نزد اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد و به تحقیق آمده است در بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای سادسه باشد و اینهمه کلام بر تقدیری بود که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید خواه آنرا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام غزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهرش در سیر وقت هاجره است که نیمروز بود و بعض کویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم است بمعنی ملازمت ذکر شی که در معنی مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترك منزل است یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروك کردانند کنایت است از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حرارت خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در اول نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی ﷺ سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع متبرکه که بخصوصیت و افضلیت ممتاز اند کرد آرند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و به نشینند و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیك است که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدا طلوع فجر است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت سلف دران مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قراءت تا آن زمان که امام بخطبه برآید و چون افضلیت تبکیر ثابت شد لابد آنچه برای اشتغال باین امور نخواهد بود خاصیت نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعض

بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است و در مواهب اللدنیه میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز
دو روایت است و میگوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن
غریب است انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که گویی مر صاحب
خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق لغو کردی یعنی اگر خواهد که دیگری را
امر کند بسکوت باید که باشارت کند والا همان لازم آید که از ان منع میکرد و این عین لغو در کلام بود
و چون امر معروف که اعلی و افضل است از سنت و تحیت المسجد منع کرد منع از اینها بطریق اولی بود
کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر الصلوة در وقت خطبه و احادیث وارد در جواز وی در کلام
مصنف نیز در فصل خطبه بعون الله بیاید و گفت ترمذی در آن باب حدیث از انس اولی و جایز نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل برین است نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت
خطبه و اختلاف کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه داشته اند و بعض رخصت کرده اند انتهی
و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و
کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع کند نماز را بر دو رکعت و نزد
صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کند لا باس
به است چه کراهت از جهت اخلال بفرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در
تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد دارد شاید که قطع آن نزد شروع
خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج
امام حکم حرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد امام مالک در موطا
آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت است
و معروف آنست که این از کلام زهری است و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس
و ابن عمر رضی الله عنهم آورده که ایشان مکروه می بودند اشتغال صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی
حجت است و واجب است تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است و الا قضای فایته در
وقت خطبه درست بود بیکراهت و نیز اختلاف است که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه
مختار سکوت است و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه با مشغول بودن بذکر و تسبیح
در وقت ذکر صفات الهیه بهتر بود و در شرح ابن همام گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگرچه امر بالمعروف
باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام است اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و مروی است از
ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و جوابش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد سلام
ممکن است در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمل برای

عطسه نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح
آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیة المسجد
واجب بود اگرچه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و دراز نسازد و متمسک ایشان حدیث جابر است
که در صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک است در مسجد در آمد و بنشست و آنحضرت
ﷺ در خطبه جمعه بود پس با آنمرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن در آن و نزد حنفیه چون
تحیة المسجد هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر
بگذارند مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری و جمهور صحابه و تابعین نیز همین است کذا قال
النووی و فرمودن آنحضرت ﷺ شاید که پیش از ورود منع بوده یا مخصوص بهمان مرد باشد که در آمده
والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آنحضرت ﷺ قطع کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شد آن مرد از
نماز و گفت که واقع هم چنین است چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد
و رسول خدا ﷺ خطبه میخواند پس فرمود آنحضرت ﷺ مر او را که بگذارد دو رکعت و امساک کرد از
خطبه و این حدیث مرسلا و موصولا روایت کرده شده است و مرسل نزد ما حجت است خصوصا که مرفوع
نیز آمده و خالی است از معارض چه غیر وی ساکت است از قطع خطبه و امساک از آن و این زیادت است و زیادت
ثقه مقبول است انتهی و در تکمله مشکوة نیز این حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعض گویند
که امر بنماز مر آنمرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت و مفلس بود و آنحضرت ﷺ میخواست که از مردم
احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی
مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه این معنی بوجود هم آمد و جامه بوی دادند و این توجیه خالی از بعدی
نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد در آید دو رکعت نماز
بگذارد و تجوز کند در آن ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت
آن در سنت چنانچه معلوم شد از حدیث دارقطنی و بعض گفته اند که این صلوة که آنحضرت ﷺ آنمرد را
امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که از وی فوت شده بود آنحضرت ﷺ آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام
درین باب بغایت طویل است و در فتح الباری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب

تتمه خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن است پیغمبر ﷺ فرموده من قرأ سورة الکهف فی یوم
الجمعة کسی که بخواند سورهٔ کهف را در روز جمعه سطع الله نور روشن شود برای او نوری من تحت
قدمه از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیء به یوم القیامة روشن شود آنمرد بآن نور که
ساطع گردد در روز قیامت و غفر له ما بین الجمعتین و آمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع
شود از وی میان دو جمعه سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز

نیز در عهدهٔ لزومی که بسبب شروع ثابت شده می برآید و در مبسوط گفته قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام ونزد امام احمد مخصوص بنفل نعم در استثنای جمعه ابو داؤد و ابن علی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابو داؤد گفته که ابو الخلیل که راویست از ابی قتاده ابو قتاده را ملاقات نکرده است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد ابن علی نیز ضعفی دارد و شافعی و بیهقی آن را از ابی هریره روایت کرده اند ولیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض آن نتوانند شد با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سیوم آنکه نیمهٔ روز وقت کراهت در جمیع ایام است غیر روز جمعه که وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی است رح و جمیع محققان و مذهب امام ابو یوسف نیز همین است بدانکه خلافی که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استواء است والا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر است مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی دیگر بدانکه همچنان که امام شافعی از منهیه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه مکهٔ معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بکند از ند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن از احادیث کراهت و همچنین است مذهب امام احمد ولیکن مخصوص است نزد ایشان بر کعتین طواف و ظاهر بعض احادیث نیز در انست و مذهب شافعی جواز مطلق نماز است در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابو داؤد و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز بکند ازد در هر ساعتی که خواهد از شب یا روز و بعضی گویند که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آید این حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست که غالب آنست که هر که در انجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت مکهٔ معظمه است تا دریابند مردم فضل آن را در جمیع اوقات و در مشکوٰة از احمد و رزین از ابی ذر رض آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت نیست نماز بعد از صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابو حنیفه کراهت عام است مر جمیع ازمنه و امکنه را بمثل دلیلی که کذشت والله اعلم ششم از سنن جمعه مستحب است خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربك الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بر یکی ازین دو طریق قراءت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قراءت معلوم شد و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سورهٔ منافقین از آخر یا ایها الذین آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم است مستحسن نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت است که در قراءت تمام سوره مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع است و جهال ائمه مساجد کاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بران مداومت مینمایند خاصیت اسینم هم آنکه روز

جمعه عید یا امت آنحضرت است که در هر هفته مکرر میشود تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع شده است چنانچه
بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ای گروه مسلمانان این روزی است که گردانیده
است الله تعالی آنرا عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و ابن ماجه نیز بطریق دیگر نیز آمده
و در حدیث دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس مگردانید روز عید خود را روز صیام
ولیکن بگردانید او را روز ذکر مگر آنکه مخلوط کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال
میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مرویست از ابولبابه بن عبد المنذر البدری برفعه واحمد والشافعی
از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده ان یوم الجمعة سید الایام واعظمها
عند الله وهو اعظم عند الله من یوم الاضحی ویوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم
او نیز عید باشد اعظم از این دو عید بودن دلیل اعظمیت این است که فیه در روز جمعه خمس خلال پنج
خصلت است خلق الله فیه آدم واهبط الله فیه آدم الی الارض وفیه توفی الله آدم وفیه ساعة لا یسأل الله فیها
العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما وفیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب ولا سماء ولا ارض ولا ریاح ولا
جبال ولا شجر و در بعض روایات ولا بحر الا ان یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز
جمعه که مبادا قایم نشود قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع آن در این روز بی تعیین
آن پس ایشان در هر جمعه متحیر و خایف اند از آنکه در این جمعه باشد و ابو الطیب ذکر کرده که قیل انه یعنی این
اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون شجر و مدر و ابو الطیب ذکر کرده که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق
اولی و جن وانس خود مشتغل اند بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گفته است خاصیت چهارم مستحب
آنست که بهترین جامها را بپوشد و تزئین لباسها که قدرت باشد بر آن میرسد در این روز برای نماز و بوی خوش مالد اما
که لباس تاثیر و تیرگی نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه او بعید است اگر گفته شود که این
مرد خاصیت مخصوص بجمعه نیست چه عیدین که روز عید این امت نیز مسمی بعید است و مستحب است
در وی پوشیدن احب لباس جوابش آنکه مراد تخصیص جمعه است بآن در ایام هفته نه مطلق ولهذا بمعنی اشارت کرده
بقول خود عید یا امت که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بر آنست وی نیز بمثل این قید
مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و دارقطنی و غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متقاربه از
جماعه صحابه ثابت است من اغتسل یوم الجمعة کسی که غسل کند در جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة
و معنی وی نزد اکثر این آنست که مراد غسل کامل مستجمع ارکان و شرایط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعضی
گویند که این اشارت است باستحباب جماع در این روز برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب
نظر برای ایشان و مؤید اینست روایت غسل بتشدید یا در حدیث اوس بن اوس چنانکه بیاید او مس من طیب

ومساس کند از بوي خوش انکان که اکر داشته باشد یعني تکلیف وسوال نکند ولبس من احسن ثیابه وبپوشد از نیکو
ترین جامهاي که دارد ثم خرج پس بیرون آید برای نماز جمعه وسعي کند براي آن وعليه السكينة وحال آنکه
غالب بود بر وي سکون وآرام ووقار یعني اضطراب وپریشاني ظاهر وباطن حتی یاتي المسجد تا آنکه بیاید مسجد
جامع را فیرکع پس بکذارد نماز ان بدا له اکر رونماید وخوش آید ودر رائي او به نشیند یعني نمازي پیش
از جمعه واجب نیست نافله است اکر خوش آید بکند وبطوري که مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست
چنانچه بیاید وظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد است مکر آنکه آن را مستثنی دارند
بقرینهٔ احادیث دیکر والله اعلم ولم یوذ احدا وایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکي را بتخطي رقاب
چنانچه در طرق دیکر صریح آمده ودر ینجا اشارت است که اکر بي ایذا وتشویش بتخطي رقاب وبرخیزانیدن
کسي را از مجلس وپایمال کردن جامهٔ کسي ومانند آن دخول در صف اول وقرب امام میسر باشد بکند که
افضل است ثم انصت پس خاموشي کزیند اذا خرج امامه حتی یصلي از وقت بیرون آمدن امام براي خطبه
تا کذارد نماز واین موید مذهب امام ابوحنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه کذشت کانت
کفارة لما بینهما باشد این مذکورات یا انماز کفارت مر کناهان صغیره را که درمیان این جمعه تا جمعهٔ دیکر
واقع شود وفي سنن ابي داود وابن ماجة عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا
را ﷺ یقول علی المنبر في یوم الجمعة میکفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکي واثمي
بریکي از شما لو اشتری اکر میخرید وظاهر آنست لو بمعنی ان است یعني اکر بخرد ثوبین دو جامه را که
رداو ازار یا قمیص وازار باشد ودر روایتي ان یتخذ ثوبین یعني بکیرد ونکاهدارد دو جامه را لیوم الجمعة
براي روز جمعه سوي ثوبي مهنته وراي دو جامه مهنت خود ومهنت بکسر المیم وفتحها وسکون الهاء واز اصمعي
انکار کسر میم نقل است بمعنی خدمت یعني جامهاي که مبذول است در سایر ایام ودر بعض روایات آمده که
آنحضرت ﷺ را دو برد بود که مخصوص روز جمعه مي پوشید واز ینجا استنباط کرده اند که اکر یکي جامه
زاید بر حاجت براي مصلحتي که عاید بکمال دیني کردد نکاهدارد مخل بزهد نیست ولهذا نماز را در ثوب
مهنه مکروه داشته اند خاصیت پانزدهم استحباب تجمیر مسجد است یعني عود سوختن واین مبني بر عرف
وعادت است ولعل مراد خوشبوي کردانیدن مسجد است بهر بوي خوش که باشد از جهت حضور ملائکه
واجتماع ایشان نزد بوي خوش ونفرت از بوي بد ولهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند ونیز
براي دفع بويهاي ناخوش که از جامها وعرقهاي مردم مي آید چنانچه در سنیت ومشروعیت غسل وتطییب
وتنظیف کفته اند امیر المومنین عمر رضي الله عنه هر روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت شانزدهم
آنکه انشاي سفر واختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است
حرام است بر کسي که جمعه بر وي لازم است که حر ذکر بالغ مقیم صحیح غیر اعمي واعرج ومسجون

باشد واین مذهب جماهیر علما است واما نزد امام ابوحنیفه روایت از جهت تحقق ضرورت در
اسفار بفوت فرصت و مرافقت وانقطاع زاد و مال و مانند آن واصل آنست که سبب ادا نزد ایشان جزو
مقارن اوست نه اول وقت ومعتبر در حکم سفر واقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافر است
جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون احتیاط سفر درین وقت باعث اعراض وتغافل از طاعت است
با وجود ورود وعید بعدم برکت و حصول بیکرامتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه نقل
میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت است واما مذهب شافعی آنست که سفر در روز
جمعه اگرچه پیش از وقت زوال و در وقت صبح بود حرام است بدلیل حدیثی که دارقطنی روایت کرده
که پیغمبر ﷺ فرمود من سافر من دار اقامة یوم الجمعة کسی که سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت
علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت و اعانت الهی
نشود درین سفر گویا که اشارت است بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة
فی الاهل وقال وگفت وروایت کرد حسان بن عطیة اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز
جمعه دعا علیه النهار دعای بد میکند بروی روز جمعه یا مرور روز ان لا یعان علی حاجته که اعانت کرده
نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتی که درین سفر دارد ولا یصاحب فی سفره ومصحوب خیر
وبرکت کرده نشود آنکس در سفرش وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر رضه بروایت عبد الرزاق
وابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی خاصیت عمل هرکه
پیاده بنماز جمعه برود بهریک گام ثواب یکساله روزه بیابد ودر مسند امام احمد ومسند عبد الرزاق
وجامع ترمذی وسنن ابوداود ونسائی وابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل به تشدید
وتخفیف هردو آمده ومعنی تغسیل غسل دادن غیر را یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع
امرأة است که موجب برکسر شهوت است وتسکین باطن ومعنی تخفیف چنین گفته اند که غسل رأسه
بالخطمی وغیره واغتسل یوم الجمعة وغسل کرد روز جمعه وبکر به تشدید است یعنی آید بنماز بسرعت
در اول وقت وابتکر یعنی دریافت اول خطبه را و باکوره او را ودر بعض روایات بزیادت ومشی ولم یرکب
نیز آمده ودنا من الامام ونزدیک نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید وفی روایة واستمع ولم یلغ
کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بهر گامی که بزند صیام سنة وقیامها روزه ونماز شب یکسال
وذلک علی الله یسیر وداد ن ثواب صیام نهار وقیام لیل یکساله در مقابله آمدن جمعه باین صفت اگرچه
عمل قلیل است آسان است بر خدا وفضل وعطای او را مانعی نیست ودر فضل مشی بسوی مسجد برای نماز
مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه ونوشته شود بیک خطوه برای وی
حسنه ومحو کرده شود بخطوه دیگر سیئه وبرآینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج وبرای

صلوة ضحی اجر عمرہ است وبشارت است مر یار ولد کان راد رتا ریکي بمجلد بنور تام روز قیامت اما
ثبوت اجر قیام لیل وصیام نهار پس نه از خصوصیات مشي به جمعه است خاصیت هژدهم آنکه این روز
مکفر سیئات است سلمان رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا درمی یابي
اي سلمان که چه چیزاست وچه صفات وفضایل دارد روز جمعه قلت گفتم هوالیوم الذي روز جمعه
روزي است که جمع الله فیه اباکم جمع کرده است پروردگار تعالی در وي آفرینش پدر آدمیان راکه آدم
علیه السلام است سلمان این قدر از صفات روز جمعه که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
لکني ادري لیکن من میدانم و بکنه میدانم که ما یوم الجمعة چه چیزاست صفات روز جمعه لایتطهر
الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند وچنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پستر
بیاید در مسجد براي نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند واستماع خطبه کند حتی یقضي الامام
صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة مگر آنکه باشد آن نماز با این اعمال مذکوره کفارت
لما مرکنا هان را که واقع شوند بینه وبین الجمعة المقبلة میان وي ومیان جمعهٔ آینده سیوطي در جمع الجوامع
این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائي از سلمان آورده وگفته کانت کفارة لماقبله من الجمعة
واحادیث بسیار درین معني لیکن بالفاظ مختلفه وارد است چنانکه احمد ومسلم وابوداؤد وترمذي
وابن ماجة از ابي هریره آورده اند واز غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات
مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوي دیگر وهر نماز تا نماز دیگر ورمضان تا رمضان دیگر
مکفر است مرگناهان را که میان هردو ازین ها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده مگر آنکه
این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بران وشك نیست که هیچ
روزي دیگر این خاصیت ندارد اما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این
خاصیت روز جمعه است با این افعالي که درواست یعني هیچ روزي معین نیست با این اعمال که در شان او
در شرع خاصیت کفارت ذنوب ورود یافته الا روز جمعه فافهم خاصیت نوزدهم دوزخ را در نیمروز
تابش میدهند الا روز جمعه از ان روکه افضل ایام ومحل نزول دانوار رحمت است چنانچه آمده است که
ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة وبسبب تعظیم واحترام مردم این روز را واشتغال بوظایف واوراد
جمعه عبادات وطاعات درین روز زیاده از سایر ایام از مردم واقع میشود ومعاصي کمتر صادر میگردد وعادت
چنانست که بسیاري از اهل فجور ومتوغلان در ایام دیگر روز جمعه بکلي از ارتکاب معاصي مجتنب
میشوند واین یعني زیادت طاعات وقلت معاصي همانا معني حدیث است که تابش دوزخ درین روز
نمیدهند یعنی چون معاصي وذنوب باعث درآمدن دوزخ وتاب دادن وگرم کردن وي میشود قلت
وندرت آنرا کنایت از علم آن ساخت این تاویلي ومناسبتي است که دربیان معني حدیث کرده والا

حقیقت همان است که آتش دوزخ را در این روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را
درین روز خاصیتی میباشد و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی
ساختن با عتبار همین تاویل و علاقه است که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت
اجابت است یعنی هر بنده که دران ساعت حاجتی بخواهد مقبول گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین
و موطا و سنن نسائی ثابت است ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قایم یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه
ایاه و قال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشار است و قول مسند با عضا بمعنی اشارت بدان اعضا
در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال
برجله اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آنحضرت ﷺ بدست خود که از ان کمی آنساعت مفهوم شد
یعنی ساعتی خفیف است و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف است بر دو قول بعض
میگویند که باقی نیست و هم در زمان ﷺ یا بعد از رفتن آنحضرت ﷺ زین عالم مرفوع شد و وجود و تاثیر
آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزییف نموده
است و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قایلش رد کرده اند و از ابوهریره پرسیدند که
قومی میگویند که آنساعت روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت
هرکه این را گفت آنساعت موجود است الآن در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آنست
که آنساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت
دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة مردود است این سخن بر قائلش قول دوم و آن صحیح است که چنانچه
در زمان آنحضرت ﷺ بود همچنان درین وقت نیز باقی است پس بعض گویند موجود است در جمعهٔ واحده از
هر سال نه در جمعهٔ از هر هفته چنانکه کعب احبار مر ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره بر وی رد
کرد وی ازان رجوع نمود و این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است
ولیکن در تعیین وقت آن خلاف است که در وقتی معین است از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست درینجا
نیز دو قول است یکی آنکه آنساعت را مبهم گذاشته و مخفی داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره
اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که دارند از ابی سلمه گفت پرسیدم
ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا ﷺ فرمود دانا نیده شدم من آنساعت را پستر
فراموش گردانیده شدم آن را چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرسیده
جز آنکه کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آینه بیابد آنساعت را یعنی
در یک جمعه از اول روز بدو ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعهٔ دیگر از ین وقت معین تا وقت معین
دیگر و در جمعهٔ ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا برسد بآخر نهار و مستوعب شود تمامهٔ نهار را باین طریق

دریابد آنساعت را وا گر تمامهٔ روز یك جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از ابن عمر منقول است كه
گفت طلب حاجت دیگر روز تمام آسان است نیز این ساعت را دریابد ولیكن انچه كعب احبار گفته
آسان تر است ومقتضای كلام جمعی از علما مثل رافعی وصاحب مغنی اینست كه گفته اند مستحب است اكثار
دعا در روز جمعه بامید آنكه شاید مصادف ساعت اجابت افتد وحكمت دراخفای آن همان تواند بود كه
دراخفای شب قدر واسم اعظم یعنی تا باعث براجتهاد طلب واستیعاب وقت بعبادت كرد د قول دیگر آنكه
آنساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی درهر روز ساعتی دیگر است گاهی دراول روز می باشد گاهی در وسط
گاهی درآخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند ودرین روز البته اینچنین ساعتی پیدا
میشود ولازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر ونه مخفی وامام غزالی گفته كه این اشبه اقوال است
وجزم كرده بدان ابن عساكر وغیروی ومحب طبری گفت اظهر همین است وبرین تقدیر انچه از كتب
احبار تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آنساعت نقل كرده اند فایده نكند وبدان جزم بدریافت آن
حاصل نشود مگر قول ابن عمر كه تمامهٔ روز متصل مشغول باشد وكسانیكه میگویند وقت آن معین است
اختلاف كرده اند دربیان آن بر یازده قول بلكه بر زیاده ازان قول اول از ابی هریره مرویست كه آن ساعت
بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب وبعد ازنماز عصر است تا غروب جمعی از علما كه فضیل بن عیاض
از ایشان است این را از ابی هریره روایت كرده اند ولیث كه از رواة این اثر است ضعیف است وابنها قولی
دیگر است كه از طلوع فجر است تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب وابن عساكر این را از
ابوهریره هم از طریقی كه لیث دران داخل است روایت كرده وطبری وعیاض وقرطبی وغیرهم نیز آن را
حكایت كرده وعبارت بعضی از ایشان مابین طلوع فجر وطلوع شمس است وحال این روایت نیز در ضعف مثل روایت
اول است ودر حقیقت این اختلاف روایت نیز از اسباب ضعف است كه مشعر است بنوعی از تذبذب واضطراب
وازابی هریره تردد میان این دو وقت ووقت نزول امام از منبر تا تكبیرهٔ احرام نیز آمده كه گفت التماس كنید
ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال واین قول از حسن بصری وابو العالیه منقول است روایت
كرد عبد الرزاق كه حسن آن را نزد زوال شمس میجست وابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده
وروایت كرد ابن عساكر از قتاده كه گفت بودند جماعهٔ از علما كه اعتقاد میكردند ساعت
اجابت را روز جمعه در وقت زوال وبود ماخذ ایشان نزد ایشان آنكه این ساعت وقت اجتماع ملائكه وابتدای
دخول وقت جمعه وابتدای اذان ومانند آنست قول سیوم كالفی است كه موذن شروع كند در اذان جمعه
وابن از عایشه مرویست ابن المنذر از عایشه روایت كرده كه گفت روز جمعه مثل روز عرفه است كه
كشاده میشود درهای آسمان ودروی ساعتی است كه سوال نكند دروی بنده از پروردگار تعالی چیزی
مگر آنكه بدهد او را گفتند كدام ساعت است آن یا ام المؤمنین گفت وقتی كه اذان گوید موذن مر نماز جمعه را واین

غیر قول سابق است چه گاهی باشد که اذان متاخر شود از زوال قول چهارم ساعتی است که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابو داؤد این را از ابو بردة بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا مابین جلوس امام است بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمانست که نماز جمعه میکدارند ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله ابن عمرو بن عوف از پدر او از جد او مرفوعا روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت است یا رسول الله فرمود وقتی که گذارده میشود نماز تا تمام آن و کثیر بن عبد الله را ضعیف می پندارند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده بهمین وجه بلفظ مابین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوٰة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو برده و اسناد وی قویست و در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت کرد او و مسح کرد سر او را و اینقول را از ابن سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوٰة و ابن الصباغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک وجب تا مقدار یک گز شود روایت کرد اینقول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر رضه که زن وی سوال کرد او را از ساعت جمعه و جواب داد وی باینکلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر ساعتی است از روز و اینقول بیشتر صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داؤد و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه از جابر مرفوعا و روایت کرد او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله ابن سلام قول دهم آن زمان است که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سیوم است از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف است و در اتصال وی سخن است و علی ابن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث ساعات دو احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثالثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود کذا قیل و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل کرده اند و هو الاظهر این یازده قول است که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی است که اذان گوید موذن برای نماز بامداد ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آن را با بن ابی شیبه از عایشه رضه سیزدهم اول ساعت بعد

طلوع شمس ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرحش قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال و لیکن تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم از زوال تا غروب شمس حکاه الرومانی عن الحسن و ذکر بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی بمردی گذشت که می غنود در این وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین خروج امام تا اقامت نماز این نیز منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی بجمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه و بغوی در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تکبیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سیوم نزد اذان و بر آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد وی ضعیف است بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در وی نماز کرد اگرچه نماز جمعه افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده افضل اوقات و هرچه پیش از وست از اذان و خطبه و غیرهما همه وسائل است و مقصود نماز جمعه است سی ام در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سیوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف وی غایب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسین ابن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت حدیث کرد مرا فاطمه رضی الله عنها گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وسلم که کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که فرود آید نصف آفتاب برای غروب پس بود فاطمه رضی الله عنها که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید برد تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه رضی الله عنها بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غایب میشد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کیسی است که معلوم نیست حال او و این اقوال است که شیخ

ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادلهٔ آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی بران فرموده که
این اقوال همه چنان نیست که بجمیع جهات متغایر و متخالف باشند بلکه بسیاری ازان بحیثیتی است که
متحد است با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب و شامل است تمامهٔ آن وقت را که تعیین نموده
شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوی ازان بدان اول آنچه واقع شده است در حدیث یقللها و در حدیث
دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فایدهٔ ذکر این وقت آنست
که آنساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنهٔ آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلاو
بسیاری از قائلان تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آنساعت را دران وقت بظهور آثار و امارات
اجابت دران بقیاس و اجتهاد خود و باین تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعا و ارجح و احرای این اقوال
مذکوره دو قول است اول آنکه از جلوس امام است بر منبر تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی
اشعری که صحیح است و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود ﷺ وهی ما بین ان یجلس الامام الی ان
تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است ظاهر عبارت مصنف موهم است
که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر است تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم است که آخر ساعتی است از
روز زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام است و قول عبد الله ابن
سلام آخر ساعت از ساعات نهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در ارجحیت قول
اخیر ازین دو قول میگوید صریح است درین و هرچه ما ورای این دو قول است یا موافق است مر یکی ازین دو
را یا یکی ازین را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول است و هرچه جز ازین دو قول است
یا ضعیف الاسناد است یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود نه بسماع و توقیف و معارض نمیشود
این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آنحضرت ﷺ فراموش کردم ابلیه شدم آنساعت را بعد ازانکه
دانانیده شدم آنرا چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین دو قول باشد و بازا ختلاف است
سلف را که ازین دو قول راجح کدام است بیهقی و جماعهٔ از علما قول اول را ارجح گفته اند بیهقی گوید
که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزیست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص و
صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیروی و امام نووی گوید هو الصحیح بل الصواب
الذی لا یجوز غیره و نیز این حدیث مرفوع است و صریح است و در یکی از صحیحین واقع و طایفهٔ دیگر
بترجیح قول عبد الله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درینجا انست
و ابن عبد البر گوید که اثبت چیزی درین باب حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر ائمه آنرا ترجیح
کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است ولیکن با وجود آن در اتصال

اسناد وی مقال است واین از جملهٔ آنساعتهاست که در بعض احادیث مسلم احیانا وقوع یافته وبعضی
از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت ومصنف نیز برین جانب است ولهذا گفت
واین قول ارجح اقوال است دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم
یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه وهی بعد العصر درین حدیث بعد از عصر بودن وی ثابت شده
واحتمال دارد که متصل عصر باشد ولهذا این را قول علیحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص وصریح
آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته ودر سنن ابوداؤد ونسائی از جابر رضه روایت میکند که
پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت است فیها ساعة درین دوازده
ساعت ساعتی است که لا یوجد مسلم که یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئا سوال کند خدایتعالی را
دران ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدایتعالی آنچیز را آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد
العصر پس طلب کنید آنساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر ونیز در سنن سعید بن منصور باسناد
صحیح تا ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند ودر تعیین آنساعت
بحث کردند وازان مجلس برخاستند وکسی از ایشان اختلاف نکرد دران که آن ساعت آخر است از
روز وفی سنن ابن ماجة عن عبد الله بن سلام قال گفت قلت ورسول الله جالس گفتم وحال آنکه
رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله ما گروه اهل کتاب می یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة
که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیابد او را بندهٔ مؤمن که نماز میگذارد
یسأل الله عز وجل فیها شیأ الا وقضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله بعض
ساعة پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
آنست که بپرسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت غرض تقلیل آنساعت است فقلت صدقت یا رسول الله
او بعض ساعة پس گفتم راست گفتی وپرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است قلت ایة ساعة
هی گفتم کدام ساعت است آن قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آخر ساعتی است
از ساعات روز عبد الله بن سلام گوید این سخن مشکل شد بر من که آنساعت بعد از عصر است
در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کند در وی بندهٔ مومن در حالیکه نماز میکند وآنساعت خود وقت
نماز نیست پس سوال کردم من وقلت وگفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست ساعت نماز قال بلی
گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنساعت نماز است ان العبد المؤمن زیراکه بندهٔ مومن اذا صلی چون یکبار نماز
بگذارد ثم جلس پس تر یه نشسته در جای نماز خود لا یجلسه الا الصلوٰة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کاری
دیگر نه نشسته لا محض برای انتظار نماز فهو فی الصلوٰة پس آنکس گویا در نماز است اگرچه نماز نمیکند این همان
معنی است که عبد الله بن سلام در رفع اشکال ابی هریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت وفی مسند الامام

وعن ابی هریرة قال گفت ابو هریره قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را ﷺ لای شیء سمی یوم الجمعة
از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه
ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم است وفیها الصعقة والبعثة وفیها البطشة و در وی است
صعقه و بعثه و بطشه معانی این الفاظ گذشته است وفی آخر ثلاث ساعات منها ساعة من دعا الله فیها
استجیب له پوشیده نماند که با اختلاف استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت
اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرد و در فتح الباری ضمن حدیث را دلیل آن آورده
چنانچه ما یاد کرده ایم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمد و در ترجیح یکی ازین دو بر دیگری اختلاف
مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه
منحصر است در یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه
حضرت رسول ﷺ راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر به دیگری گویا یکبار چنین آمد که
در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر چنین آمد که این ساعت دیگر هست پس هر دو ساعت اجابت
باشد و این قول مختار ابن عبد البر است که گفت میباید درین دو وقت بدعا مشغول شد و از امام احمد نیز مثل
این نقل کرده اند و این طریق بهتر است از طریق جمع و تطبیق والله اعلم و باید دانست که درینجا اشکال
آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت است مر هر داعی را بشرط مقدم با آنکه زمان مختلف میشود
باختلاف بلاد و مصلی و مقدم میشود بعض بر بعض و ساعت اجابت متعلق است بوقت و اتفاق باختلاف
جمع نشود و جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند
این در ساعت کراهت نیز گفته اند و ما با که فایده گردانیدن وقت ممتد را محله ساعت همین است اگرچه
الساعة خفیفة است و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس گفته شد که چنین باشد وقت
جواز خطبه یا صلوة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن فلیفهم
خاصیت بیست و یکم آنکه صدقه را درین روز مزیت است بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده
بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ترمذی از انس بن
مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول ﷺ که کدام صدقه فاضلتر است فرمود صدقه در رمضان و اطلاق
این حدیث منافات دارد با اطلاق حدیث افضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنیم یکی ازین دو حدیث را
بدیگری یا هر کدام را بقرینهٔ دیگر تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه است در رمضان با آنکه ترمذی
حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب است و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث
است چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص است بنماز جمعه
که مقرون بخطبه است و واجب مخصوص بشرایط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط اقامت

اکر در وطن نبود واستیطان اکرچه نیت اقامت نکند زیراکه چون بوطن اصلي در آید بی نیت اقامت
مقیم کرد د وجهر در قراءت اکرچه صلوة نهاري است وصلوة النهار عجماء وغیرآن از شرایط جمعه وجوبا
واداءً که معلوم است خاصیت بیست وسوم آنکه روز جمعه روزی است مستحب ومختار از برای
تفرغ وتخلص مرعبادات را بتخلي وترك اشغال دنیویه از بیع وشرا ومزیت او برسایر ایام در فضل وعبادت
چون مزیت شهر صیام است برسایر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل
رمضان علی الشهور رواه الدیلمي في مسند الفردوس عن جابر ومخصوصست بعبادات واجبه مثل نماز
وخطبه ومستحبه مثل غسل وتطیب وتنظیف وغیرآن چنانچه رمضان نیز مخصوصست بعبادات واجبه
ومستحبه وچنانکه مراهل ملتی را روزي متعین شد مثل سبت یهود را ویکشنبه نصاری را که در آن روز
مرعبادات واجبه ومستحبه را متفرغ شوند واز اشغال دنیوي متخلي ومتجرد کردند
روز جمعه این امت مرحومه معصومه از اجتماع برخطا وضلالت ومحفوظ از آفات وانواع عذاب را
متعین شد چنانکه رمضان در بدل عاشورا وچون روز جمعه را تشبیه داد برمضان نمونه شب
قدر را نیز پیدا کرد وکفت وساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت واجابت وابهام وتعسر دریافت آن واز ینجهت که این روز فضل ومزیت دارد برایام
هفته در اشتمال برعبادات چنانکه رمضان علما میکویند که هرکه روز جمعه ویرا حاصل آید وبعبادات وآداب
ووظایف آن فایز کردد واز آثام ومخالفات سلامت ماند جمیع هفته وبرا حاصل آید وانوار وبرکات که درین
روز تحصیل کرده بتمام هفته عاید کردد وتوفیق خیر یابد وانچه واقع شود از سیئات مکفر کردد وروي
الدارقطني عن عایشة رض اذا سلمت الجمعة سلمت الایام واذا اسلم رمضان سلمت السنة وهمچنین هرکه ماه رمضان
ویرا حاصل آید بتوفیق صیام وقیام وکسب خیرات بقیت شهور ویرا حاصل شود وببرکت وسلامت یکذرد بتوفیق
وتکفیر وهمچنین بمثل اینمعنی کفته اند هرکه حج بیت الله زادها الله تعظیما وتشریفا اورا حاصل شود واز
مخالفات ومناهي وفسوق که در حج اجتناب ازان فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا بسلامت وبرکت
حاصل کردد پس باین حساب صلاح حال در روز آدینه میزان ومعیار ومدار سلامت حال هفته است وماه
رمضان میزان سال وحج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست وچهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند
عید است در سال چنانچه احادیث آن کذشت وعید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی مشتمل است بر
نماز وعید اضحی مشتمل است برقربان وعید الفطر مشتمل برصدقه روز جمعه مشتمل است برصلوة
وحق جلشانه تبکیر وتعجیل در رفتن بمسجد را بدل قربان وصدقه ساخت وقایم مقام آن کردانید و
در حدیث صحیح بخاري ومسلم است من راح في الساعة الاولی کسی که برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین
فکانما قرب بدنة پس چنانست که قربان کرد شتر را ومن راح في الساعة الثانیه فکانما قرب بقرة وکسي که برود

کرده است بعد از آمدن او بنعیم بهشت و دیدار خود مر مؤمنان را والیوم المشهود یوم عرفة ومراد بیوم مشهود روز عرفه که حاضر می آیند در وی مومنان آفاق وملائکه یا گواهی داده شده است در وی بافاضهٔ رحمت و مغفرت اهل آن را والشاهد یوم الجمعة ومراد بشاهد روز جمعه است که حاضر آمده است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفه بعرفات میروند ودر انجا حاضر میشوند او را مشهود خوانند بمعنی مشهود فیه و روز جمعه بجای خود اند وجمعه بر سر ایشان آمده و حاضر شده او را شاهد گفت یا شاهد بمعنی گواهی دهنده است روز قیامت بایمان وطاعت مر اهل خود را ومشهود نیز تواند بمعنی گواهی داده شده در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس وفی روایة الشمس وتنکیر باراده شهور وفصولست باعتبار تعدد واختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابی در هیچ وقتی ولا غربت ونه غروب کرد علی افضل وفی روایة علی یوم فضل من یوم الجمعة یعنی هیچ روزی از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیه ساعة زیرا که در روز جمعه ساعتی است که لا یوافقها عبد مؤمن در نیابد آنساعت را بندهٔ مومن که یدعو الله فیها بخیر دعا کند خدای را عز وجلشانه در وی به نیکی الا استجاب له مگر آنکه قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بنده را او یستعیذ من شر یا پناه جوید آن بندهٔ مومن از بدی الا اعاذه منه مگر آنکه پناه دهد ان بنده را از ان بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفه وجمعه باعتبار قسم یاد کردن الهی تعالی بهردو وآنکه در آخر فرمود ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بدان نفی افضلیت روز دیگر است از روز جمعه چنانچه ظاهر عبارت است در اول وآخر حدیث منافاتی نبود واگر مراد اثبات افضلیت روز جمعه است بر سایر ایام چنانچه مفهوم متعارف ازین عبارت است وقد حقق فی موضعه پس مقصود آن باشد که اگرچه در قسم یاد کردن بهردو برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر که در ماسوای او نیست و آن وجود ساعت مذکوره است در وی وکلام در افضلیت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیده نماند که شاهد ومشهود را که در آیت کریمه واقع شده است تفسیرهای دیگر نیز کرده اند واین حدیث را که شاهد را بروز جمعه تفسیر کرده است امام احمد وترمذی روایت کرده اند وترمذی گفته که اینحدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیده و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیستم وهفتم آنکه آسمانها وزمینها وکوه ها ودریاها ومجموع خلایق غیر بنی آدم وشیاطین از روز جمعه میترسند بجهت علمی که حق بوقوع قیامت در روز جمعه ایشان را بخشیده است پس در هر روز جمعه ایشان را توهم واحتمال بناگهان آمدن قیامت در ان حاصل است چنانچه گذشت قال کعب الاحبار الا احدثکم ای یا حدیث کنم شما را عن یوم الجمعة از حال مخصوص روز جمعه انه اذا کان یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت له میترسند بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلایق کلها الا ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست وهشتم آنکه روز جمعه روزی است که حق سبحانه وتعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده ونگاهداشته

تا ایشان پیدا شوند وآن را دریابند وقبول کنند ومحروم ام سابقه از یهود ونصاری ازان محروم شدند
وراه بدان نیافتند وقابل آن نشدند قال ﷺ ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیرهٔ است که خدای تعالی
نهاده بود برای ما وقال که ﷺ ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود
ما را خدا یتعالی بدان واضل الناس عنه وگمراه کردانید وراه بدو یافت ان ننمود مردم دیگر را از وی و
الناس لنا فیه تبع ومردم ما را درین روز تابع اند الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است
خاصیت بیست ونهم آنکه این روز برگزیدهٔ حق سبحانه است از جملهٔ ایام ومعظم است نزد وی و
ممتاز است بفضایل وخصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جملهٔ شهور
وشب قدر را زجملهٔ شبها ومکه از جملهٔ شهر ها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان
واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمهٔ از کلام سابق ظاهر است ومعنی اختیار
کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد ونظر آورد تمامهٔ شهور را پس برگزید از میان آنها
رمضان را وکذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک
میشوند نزدیک شدنی معنوی وتعلق واتصال روحانی نظیر ومشابه اتصالی که بیدن دارد وزائران
را که نزدیک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند شناختی
زیاده بر شناخت سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور ولابد شناخت از نزدیک بیشتر وقویتر باشد
از شناخت از دور ودر بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن ولهذا
زیارت قبور درین وقت مستحب تر است وعادت در حرمین شریفین هم برینست خاصیت سی ویکم آنکه
روزه در روز جمعه علی انفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکروه
است کراهت تنزیهی نزد جمهور وروایت است از امام ابوحنیفه ومالک که مکروه نیست واستدلال
ایشان حدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت از هر ماه سه روز
وکم بودی که افطار میکرد روز جمعه وتاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار است بر نقل بر وقوع وی
در ایامی که روزه میداشت دران بعید است وبعض گویند که آن از خصایص آنحضرت است ﷺ
واز شافعی نیز دروایت آرند ومصنف استدلال کرد بر کراهت بقول خود که گفت قال محمد
بن عباد سالت جابرا انهی رسول الله ایا منع کرد رسول خدا ﷺ عن صوم یوم الجمعة
از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذه البنیة آری منع کرد سوگند میخورم به
پروردگار این بنا یعنی خانهٔ کعبه واین لفظ بخاری است ودر آخر اوست یعنی ان ینفرد به وفی حدیث مسلم
سالت جابر بن عبد الله وهو یطوف بالبیت ودر آخر گفته ورب هذا البیت ودر روایت نسائی آمده ورب
الکعبة وفی الصحیحین قال ﷺ لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما

مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعد ویا بعد از وی که روز شنبه بود اللفظ للبخاري یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاري را است ولمسلم ولفظ حدیث مر مسلم را اینست لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص نکردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان سایر روزها الا ان یکون في صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد وانفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او رایکي از شما یعني عادت اواست چنانچه ایام بیض ومانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة بصیام الحدیث ومصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وي بدان وعجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة بقیام از خصایص جمعه نشمرد باورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وي درمقام ذکر خصایص روز جمعه است وبس امااین تخصیص وجهي موجه نداردچنانکه درخاصیت دوم ذکر شب وروز هردو کرد وایضا جاء في صحیح البخاري وعن جویریة بنت الحارث که یکي از ازواج مطهره است ان النبي که پیغمبر خدا ﷺ دخل علیها یوم الجمعة درآمد بروي روز جمعه وهي صائمة وحال آنکه جویریه روزه داربود فقال پس گفت آنحضرت ﷺ اصمت امس ایا روزه داربودي دیروز قالت لا گفت جویریه روزه دارنبودم دي روز قال گفت آنحضرت ﷺ تریدین ان تصومي غدا میخواهي که روزه دار باشي فردا قالت لا قال فافطري فرمود پس افطارکن وبشکن روزه را امروز وهمچنین است مذهب اکثر علما که روز جمعه تنها روزه ندارد واگر داشته باشد بشکند وقال ﷺ لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز جمعه تنها وقال ونیز گفت آنحضرت ﷺ یوم الجمعة یوم عید روز جمعه درحکم روز عید است فلا تجعلوا یوم عیدکم پس نکردانید روز عید خودرا یوم صیامکم روز روزهٔ خود چه روزه داشتن درروز عید حقیقي حرام است واین روز نیز چون درحکم روز عید است دروي لایق نباشد واگر باشد باري تنها مقصود بالذات نباشد ودرضمن وموافقت روزهای دیگر باشد وشراح دروجه نهي از روزهٔ روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آنست که تاروزه داشتن سبب ضعف بدن وکسر قوت نکردد وازاقامت وظائف واوراد جمعه بازندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مرضعفا را گفته اند واینوجه ضعیف است وبا روزه داشتن روز سابق ولاحق مناسبتي ندارد چه آن مضعف تروقوت شکننده تراست وجواب ازین بآنکه روزهٔ پیش وپس جبر نقصان که دراعمال بجهت ضعف واقع مکرد د میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان بکسب خیرات دیگر نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب کرد د ولاقائل به ونیز برینوجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف کرد د حال آنکه مطلق است وجوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قایم مقام حقیقت آن باشد چنانچه درسفر وجود مشقت وبعض گفته انه که اگرچه این روز را اعظم وفاضل کردانیده اند باوجود آن مقتصر برهمان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است وزیاده بران از پیش خود مبالغه نکنند تا موهم فضل بجمیع وجوه نکرد د وسبب تجاوز از

حل نشود و وجهي دیگر که از حدیثي که در آخر مذکور شد مفهوم گشت احسن وجوه است وفیه کفایة وتتمه
این مبحث در باب الصیام نیز بیاید انشاء الله تعالی خاصیت سي ودوم اختصاص این روز است باجتماع
مومنان براي وعظ و تذکیر یعني بطریق وجوب وخطبه در عیدین سنت است نه واجب واما اجتماع در
عرفات براي وعظ و تذکیر نیست وخطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست واگر مراد در هر هفته دارند
فلا اشکال اصلا این خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و وراي آن خواص دیگر نیز دارد و وجه
عدم ذکر وي مر آن را یا عدم اطلاع واستحضار وي بران یا ذهول وي ازان یا عدم صحت آن نزد وي باشد والله اعلم
وشیخ جلال الدین سیوطي در شرح صحیح بخاري بعضي ازان آورده وبزیادت بران در رساله جدا وضع
کرده اول آنکه اجتماع میکنند درو ارواح ذکره ابن القیم في کتاب الهدی دوم انکه تخصیص کرده نشود
شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام وقد عرفت ذلك سیوم قراءت سورهٔ جمعه و
منافقون در نماز عشاي شب جمعه چهارم خواندن سوره قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در مغرب شب
وي چنانکه در فصل قراءت گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسي را که مرد در روز جمعه یا شب وي وسیوطي
در جمع الجوامع مي آرد که احمد وبیهقي از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا ﷺ ما من مسلم
یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر وهمچنین از شیرازي در القاب از ابن عمر واز ابونعیم
در حلیه از جابر آورده کسي که مرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از عذاب قبر وبیاید روز
قیامت وحال آنکه بر وي است مهر شهیدان ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه وششصد هزار کس
در روز آن ودر روایتي مغفرت تمامهٔ مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز
عرفه مذکور شد هفتم ایستادن ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد براي نوشتن مردم الاول فالاول
تا وقت خروج امام رواه احمد وابو یعلي والطبراني وایضاء المقدسي عن ابی امامه هشتم مضاعفهٔ حسنات
درین روز چنانکه طبراني در اوسط از ابي هریره آورده که تضاعف الحسنات یوم الجمعة ودیلمي از انس
آورده که دو رکعت در روز جمعه افضل است از هزار رکعت در غیر روز جمعه ویك تسبیحه در روز
جمعه افضل است از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی بر مي انگیزد ایام را روز قیامت
بر هیئت وصورتي که دارند وبر مي انگیزد روز جمعه را روشن وتابان پس اهل جمعه گرد میکنند آن را
کالعروس تهدي الی کریمها و روشني میکند روز جمعه براي ایشان پس میروند در روشنائي او ورنگهاي
ایشان در صفا وسفیدي مثل برف بود وبویهاي ایشان مثل مشك خوض میکنند در کوههاي کافور مینگرند
بسوي ایشان جن وانس وبرهم نمیزنند چشم از تعجب وحیرت تا آنکه در مي آیند در بهشت ومخالطت نمیکند ایشان
را هیچ کس مگر موذنان که براي خدا اذان گفته باشند اورده السیوطي عن الحاکم في المستدرك والبیهقي
في شعب الایمان دهم حرمت وکراهت بیع نزد اذان وي یازدهم استحباب بیع وشرا بعد از نماز نزد بعض فقها

والله اعلم * فصل * در خطابۀ نبویه ﷺ در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه
در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت
وجلال ولوامع اضواء ابلاغ وانذار وغضب وی سخت گشتی تا آنکه گویا وی ﷺ منذر جیش است که
میگوید صبحکم ومساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و میترساند ایشان را از لشکری که برایشان تاختن می
آرد واعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید و شبخون
میزند وذکر شدت غضب وتشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم ودر جامع الاصول از حدیث وی ثابت است
ومصنف آن را ذکر نکرده ولفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در انجا نیست بلکه گفته ویقول بعثت
انا والساعة برانگیخته شده وفرستاده شده ام من با قیامت کهاتین همچو این دو انگشت وبرای بیان این
اشارت میان انگشت تشهد وانگشت میانه خود جمع فرمودی و مقرون کردانیدی وگفته اند که اقتران سبابه
بوسطی اشارت است باقتران ساعت ببعثت آنحضرت ﷺ گویا که وجود ساعت وبعثت متصل اند و
زمان فاصل درمیان نیست یا پیغمبری دیگر درمیان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی دیگر درمیان نیست
وبعض گفته که اشارت است بآنکه بعد زمانی میان ساعت وبعثت آنقدر است که میان سر این دو انگشت
که مسبحه اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و در دنبال آن قیامت رسیده
می آید وظاهر لفظ حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمۀ آن کرده ناظر در معنی اول است اما انچه در
مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری ومسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم
قتاده را که گفت کفضل احدیهما علی الاخری وگفت ندانستم که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی
ونیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة فسبقتها کما سبقت هذه هذه
صریحست در معنی ثانی وبعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت ونبوت آنحضرت بود ﷺ
بقیام قیامت چنانچه در سبابه ووسطی وظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است وبعد
از ان گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد وثنا در خطبه مسنون است وبخاری بابی برای آن عقد کرده
ودر فتح الباری گفته که اختلاف است در انکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع
از ابی موسی اشعری آورده که داؤد است علیه السلام وگفته که در اسناد این ضعف است ودر حدیث
موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده اند چنانکه در قرآن مجید میفرماید وآتیناه الحکمة
وفصل الخطاب اینکلمه است وبعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن قحطان است وقیل کعب بن
لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت است وجمع کرده شده است میان این اقوال
بانکه اولیت در اول حقیقی است ودر بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
وبلاغت ودر فضل وشرف ووعظ ونصیحت کتاب خداست که قدیم است وصفت خدای عز وجل ومنزلست

برای تعلیم احکام و بدایت خلق و خیر الهدی بفتح ها و سکون دال هدی محمد و بهترین سیرتها و طریقتها
سیرت و طریقهٔ محمد است ﷺ و شر الامور محدثاتها و بدترین چیزها چیزهائیست که نو پدید کرده شد
است و بدعت است در دین و کل بدعة ضلالة و هر ایجاد شده بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن
باشد باعث ضلالت و گمراهی است و میفرمود انا اولی بکل مؤمن در متن صحیح مسلم و جامع الاصول بکل
مؤمن یعنی من دوست دارنده ترم هر مومن را و نزدیکترم بوی من نفسه از نفس و ذات آن مومن چه نفس
وی و مرادش بلا اند از دو دشمنی کند و من او را از تمامهٔ آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاه دارم و در محل امان
در آرم من ترک مالا فلاهله کسی که مرد و گذاشت مالی را پس آن مال هر کسان او راست و من ترک دینا
او ضیاعا و کسی که گذاشت وامی را یا عیالی را فالی او علی آن برای شک راوی است و در متن صحیح مسلم و جامع
الاصول بواو است یعنی رجوع بمن است در کفایت عیال وی و بر منست قضای دین وی امام نووی در شرح
مسلم میگوید که این حکم بعد از آن شد که ابواب فتوح بر آنحضرت ﷺ مفتوح گشت و در اوائل دعا نمیکرد و صلوة
نمیگزارد بر آنکه مدیون میمرد تا مردم تساهل نکنند و اصح آنست که این قضای دین واجب بود بر آنحضرت
ﷺ نه آنکه بر طریق تکرم و تفضل میکرد و نیز از خصایص آنحضرت ﷺ نیست بلکه واجب است بر سایر
ائمه اگر در بیت المال چیزی باشد و امری مهم تر از این در میان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله
وفی لفظ له و در لفظی دیگر آمده است از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی ﷺ یوم الجمعة بود خطبهٔ پیغمبر
ﷺ روز جمعه یحمد الله ویثنی علیه بما هو اهله با اینکه حمد و شکر میگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد
بر وی بصفات کمال که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول پس تر میگفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن
یضلله فلا هادی له و خیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول شروع میکرد و بسیاق مذکور مثل حدیث
مسلم جامع آنچه در هر دو روایت وی آمده روایت کرده و لیکن بتقدیم و تاخیر چنانچه در جامع الاصول
آورده است و زاد النسائی و زیاده کرده است نسائی بعد قول وی و کل بدعة ضلالة این کلمه را که و کل ضلالة فی النار
و هر صاحب ضلالت در آتش دوزخ است و کان کفی الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور
انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله و فی روایة
در روایت وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه و وی مردی بود افسونگر
از بس افسون میکرد مردم را از جنون و من جن پس شنید سفهای مکه را که میگفتند محمد دیوانه شده است او را
علاج باید کرد پس ضماد با خود گفت چه باشد که این مرد را به بینم و علاجش کنم شاید که الله تعالی
شفا دهد او را بدست من پس آمد و آنحضرت را دید ﷺ و گفت یا محمد بدرستی من افسونی امت مرا این بادرا
یعنی علتی که از مس جن پیدا گرد و ضرب جن را باد میگویند میخواهی که ترا بدان علاج کنم پس
آنحضرت ﷺ این کلمات بر خواند الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره الخ آن مرد افسونگر گفت که

این کلمات خود را که خواندی باز برخوان بر من پس آنحضرت ﷺ سه بار این کلمات را برخواند آنمرد گفت والله شنیده ام من سخنان کاهنان وساحران وشاعران را ونشنیده ام هرگز مانند این کلمات وبتحقیق رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانهٔ دریارا که عمیق تر وعظیم تر است وگفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا بر اسلام پس ضماد بیعت کرد ومسلمان شد مسلم از ابن عباس این کلمات را در این قصه تا عبده ورسوله روایت کرده ومصنف درین خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدي الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله شیئا وفي روایة ومن یعصهما فقد غوي ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله روایت کرد این حدیث را ابوداؤد از ابن مسعود وروایت کرد وي وترمذي ونسائي اینمعنی را بازیادات وبدانکه در صحیح مسلم حدیثی از عدي بن حاتم آورده که مردي در حضرت ﷺ خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فقد غوي پس آنحضرت ﷺ فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله وشراح حدیث در سبب ذم وانکار وي ﷺ مرآن خطیب را در قول وي ومن یعصهما وامر بگفتن ومن یعص الله ورسوله اختلاف کرده اند جماعهٔ گفته اند که سبب آن بود که وي تشریك الله ورسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضي تسویه است پس امر کرد او را بتقدیم اسم الله وعطف رسوله بر وي که مفید تبعیت وفرعیت است واین وجه مشهور است ولیکن ضعیف است چه اقتضاي جمع در ضمیر تسویه را محل بحث است وازجهت وقوع این جمع وتشریك بعینه در کلام آنحضرت ﷺ در حدیث صحیح که اینجا مذکور شد ومثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز واقع شده است وبعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر ویعصهما که موهم عطف اوست بر من یطع الله ورسوله ووقوع فقد رشد جزاي وي واین سخن چیزي نیست ومخالف است مر سیاق حدیث را کما لا یخفی واقرب آنست که این ذم وانکار بجهت آن بود که لایق بشان خطیب در امثال این مقاصد بسط وتفصیل وتطویل است وعدم ملال وملال از آن چنانچه عبارت حدیث است که مذکور شد نه اقتصار بر ضمیر دو کلمه با سلوك طریقهٔ اختصار واجمال والله اعلم بحقیقة الحال وآنحضرت ﷺ سورهٔ ق بسیار بر منبر خواندي از جهت اشتمال وي بر مواعظ شدیده وزواجر اکیده وظاهر لفظ دلالت دارد بر خواندن تمامهٔ سوره ودر بعض حواشي نوشته اند که مراد بعض سوره است وعادت شریف همچنین بود واز کلام نووي تردد وتخییر مفهوم میشود در قراءت کل وبعض وقرأت بعض اوفق است بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن النعمان که صحابیه انصاریه مشهوره است گفت بود تنور ما وتنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال وکسري اشارت میکند بشدت معرفت خود باحوال آن حضرت وشرف قرب جوار وي ﷺ وگفت ما حفظت

سورة ق وفي رواية مسلم ما اخذت يا د تكر ونتم من سورة ق را الامن في رسول الله مكرازدهان رسول خدا ﷺ وفي رواية مسلم الامن لسان ﷺ يخطب بها على المنبر ازجهت خطبه خواندن آنحضرت ﷺ آن سوره بر منبر ود رجميع روايات مسلم ود ر روايت ابوداؤد ونسائي يقرأ بها كل جمعة وامام نووي گفته در ينحديث استحباب قراءت سورة ق است كلها او بعضها در هر خطبهٔ جمعه وليكن مصنف مطلق آورد ومقيد بكل جمعه نساخت ما ناكه لفظ حديث كه وي ازانجا نقل كرد اينچنين است يا اشارت كرد كه مراد بكل كثرت و مبالغه است چنانچه گفت بسيار بر منبر خواندي وظاهر آنست كه اگر كل بر حقيقت خود هم باشد مراد دران مدت باشد كه ام هشام ديد نه دايم والله اعلم بدانكه ارباب روايات احاديث بسياري از خطبهاي آنحضرت ﷺ حفظ كرده وضبط نموده يكي از انهاكه متضمن بيان فرضيت جمعه وتاكيد وتائيد اواست مصنف آورده وگفته وحفظ من خطبه وحفظ وضبط كرده اند اصحاب روايات احاديث از خطبهاي آن سرور ﷺ من رواية از روايت ابى الحسن علي بن زيد بن عبد الله ابن جدعان تيمي بصري كه معدود است در تابعين بصره وباصل مكي است نزول كرد بصره را وشنيد حديث از انس بن مالك وابي عثمان نهدي ومعيد بن المسيب وروايت كرده از وي سفيان ثوري وعبد الله بن عمر القواريري مات سنة ثلثين وماية وفيها ضعف ودر روايت اين خطبه ضعفي هست بجهت بعض رواة وي واين خطبه را ابن ماجه از روايت جابر بن عبد الله نيز آورده يا ايها الناس اي مردم توبوا الى الله قبل ان تموتوا توبه كنيد از گناهان وبازگرديد بطاعت حق عزوجل پيش ازانكه بميريد وازين عالم دركذريد وچون وقت گذشتن ومردن متعين نيست واحتمال دارد كه هم امروز هرك دررسد مبادرت نمائيد دران وتسويف دران راضي نباشيد چنانچه در مورد وبادروا بالاعمال الصالحة ومبادرت نمائيد وشتابي كنيد بكارهاي نيك وصلوا الذي بينكم وبين ربكم وپيوند كنيد ونزديك ومحكم كنيد آن نسبت وعهد را كه ميان شما وميان پروردگار شما است بكثرة ذكركم له به بسياري ذكر كردن شما پروردگار را عزاسمه وذكر در عرف مشهور لا اله الا الله است قلبا اولسانا ونزد اهل تحقيق شامل است هر عمل صالح را كه تقربا الى الله كنند وهرچه موجب قول او وكثرة الصدقة في السر والعلانية از باب تخصيص بعد از تعميم باشد توجروا تا اجر داده شويد اجري عظيم كه جز پروردگار عظيم قدر آن ندانند براند ازهٔ صدق واخلاصي كه در عمل ورزيد ولهذا اجري مخصوص ذكر نكرد ومطلق گذاشت وتحمدوا وتاستوده شويد نزد خداي وخلق وترزقوا ورزق داده شويد وگشاده شود بر روي شما ابواب بركات از آسمان وزمين را علموا ان الله قد فرض عليكم الجمعة وبدانيد كه خداي تعالى فرض گردانيد بر شما نماز جمعه را فريضة مكتوبة فرضي كه نوشته شده است در كتاب مجيد ولازم ومؤكد كرده شده است بر جميع مسلمانان في مقامي هذا در محل ايستادن من كه اينست في شهري هذا در ماه من كه اينست في عامي هذا در سال من كه اينست الى يوم القيامة تا روز قيامت كه تشريع وتكليف بندگان منتهي

بدان روز است اشارت است بتا بید فرضیت نماز جمعه مقصود ذکر همین است و ذکر قول او وفي مقامي هذا
الخ استطرادي است ومقام احتمال دارد که اسم زمان بود ومراد همان روز باشد واگر اسم مکان هم بود مراد
قيام دران وقت دارند فافهم من وجد اليه سبيلا جمعه فرض است بر هرکه راه یابد سوي وي وتواند
رسید بوي و واجب کرد در وي با ستجماع شرايط آن وشرايط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور است وشايد
که توبگوئي حواله بکتب دوراست اگر هم اینجا بیان کني نزد یکتر بود بدانکه شرط وجوب جمعه بعد از
وجود مصر یا فناي آن بلوغ وعقل وذکورت وحریت واقامت وصحت وسلامت عین و رجلین است پس جمعه
بر مردان فرض بود نه بر زنان وبر آزادان نه بر بندگان وبر مقیمان نه بر مسافران وبر تندرستان نه بر بیماران
ونه بر کوران ونه لنگان وهرکه بعد ازاداي نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید وشب کرد جمعه
بروي واجب بود وبهذا قال الامام ابو حنیفه وهمچنین آمده است در حدیث قال رسول الله ﷺ الجمعة علی من
آواه الليل اخرجه الترمذي وظاهر مراد از عبارت من وجد اليه سبيلا همین بیان مسافتی است که امکان
وصول بجمعه داشته باشد وما آن را اشارت بجمیع شرایط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها في حيوتي پس
کسي که ترک کند جمعه در حیات من او بعدي یا ترک کند آن را بعد از حیات من جحودا بها بعلت انکار کردن
آنرا واستخفافا بها یا بجهت سبک پنداشتن وسهل انگاشتن آن را وله امام جائر او عادل واو را پادشاهي باشد
جور کننده یا عدل ورزنده یعني بهر وجه بر هر تقدیر اقامت جمعه از دست نباید داد اینجا راه اعتدار
ود قت که در تصحیح شرط عدالت واقامت حدود واجراي احکام در حد مصر معتبر است کنند بسته شود
شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد وخود در آخر زمان چه جاي آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبد الملك
بن مروان که پادشاه وقت بود وحجاج که امیر الامراي او بود میکردند که بالاتر از وي ظالمي نبود و
صحابهٔ رسول حاضر بودند وهیچ یکی از ایشان انکار نمیکرد دیگر چه توان گفت ونگویند که سکوت صحابه
ازجهت ظلم وترس وي بود واز ینجا رضاي باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه بر باطل هرچند مقام
خوف بود جائز نباشد والا لازم آید بطلان بسیاري از احکام دین ونیز گفته اند که سلطان جائر ظالم
اگرچه در چیزهاي دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس است ورعایت عدالت
در تمامهٔ امور مشکل است وگفته اند که در ان بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت
جمعه واعیاد بکنند واگر یکي را قاضي سازند قاضي میشود به تراضي مسلمانان وبالجمله فرمود هرکه ترک
کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه وپریشاني او را شمل از اضداد است هم بمعنی
جمعیت آید وهم بمعنی پریشاني واینجا بمعنی اخیر است ولا بارك له في امره وبرکت ندهاد خداي تعالی در
کار وي الا آگاه باش اي مخاطب وبشنو ولا صلوة له ومقبول نیست مر تارك جمعه را نماز او ولا صوم له و
نه روزه است مر او را الا ولا زکوة له ونه زکوة است مر او را الا ولا حج له ونه حج است مر او را الا ولا بر له

وله هيچ نيكي كه كند مقبول است مراو را حق يتوب تا آنكه توبه كند از ترك جمعه و جحود و استخفاف وي
فان تاب پس اگر توبه كند و رجوع كند از ان گناه تاب الله عليه توبه كند و رجوع كند حق تعالى بر وي
مغفور رحمت پوشيده نماند كه اگر مراد حقيقت جحود و استخفاف اوست آن خود كفري است صريح و هيچ
عبادت با كفر مقبول و صحيح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و اين ظاهر است چندان احتياج به بيان
ندارد و ظاهر آنست كه جحود و استخفاف در عمل مراد بود بعدم مواظبت و مداومت گويا ترك كردن و تكاسل
نمودن گوشه ايهامي بانكار و استخفاف دارد برين تقدير ذكر عدم قبول عبادات لتغليظ و تشديد باشد
بر ترك جمعه و اين معنى اشبه و اقرب بمقام مينمايد والله اعلم بعد ازان احكامي چند از باب امامت بيان
كرد خواه در جمعه باشد يا غير آن و فرمود الا و لا تؤمن بفتح تاي فوقانيه و ضم همزه و فتح ميم مشدده و
تشديد نون يعني بايد كه امامت نكند امرأة رجلا زن مرد را الا و لا يؤمن اين نيز بهمان صيغه است و
ليكن بياي تحتانيه اعرابي مهاجرا و بايد كه امامت نكند باديه نشيني كسي را كه هجرت كرده خلاصه
معنى آنكه امامت نكند جاهل عالم را چه غالب بر باديه نشينان جهل بود الا و لا يؤمن فاجر مؤمنا و امامت
نكند فاسقي مر مسلمان صالح را الا ان يقهره سلطان مگر آنكه قهر و غلبه و اكراه كند صاحب سلطنتي كه تخاف
سيفه و سوطه ترسيده ميشود از شمشير وي و تازيانه وي باينطور كه خود امامت كند يا ديگري را كه
نه شايسته آنست امام كرداند چاره درينصورت صبر است و عادت شريف آن بود كه غالبا خطبه
جمعه را كوتاه خواندي ابو داؤد از حكم بن حزن كلفي آورده است كه شده وم آورده م برانحضرت
صلى الله عليه وسلم با هفت كس يا نه كس و درنگ كرديم نزد وي روزي چند و شامل شديم در ان ايام جمعه را پس خطبه
با ستاد آنحضرت صلى الله عليه وسلم متكي بر عصائي يا قوسي پس حمد گفت خدا وند را و ثنا كرد بر وي عز و علا بچند
كلمه خفيفه طيبه مباركه پستر گفت ايها الناس لن تفعلوا و لن تطيقوا كل ما امرتكم به و لكن سددوا و ابشروا
رواه احمد وابو داود و مسلم و ترمذي از جابر بن سمره آورده اند كه گفت بودم من كه ميگذاردم
با رسول خدا صلى الله عليه وسلم نمازها پس ميبود نماز وي ميانه يعني بسيار دراز نه بود و در روايت ابو داؤد هم از جابر آمده
كه بود نماز وي ميانه و خطبه وي ميانه ميخواند چند آيتي از قرآن و تذكير ميكرد مردم را بدان و اگر احيانا
دراز هم خواندي نسبت بنماز كوتاه بودي و نماز را دايم نسبت بخطبه دراز كردي و براي ترغيب در تطويل
نماز و قصر خطبه و شايد كه مقصود اصلي ترغيب بر تطويل نماز است والله اعلم فرمودي ان طول صلوة
الرجل بدرستي كه درازي نماز مرد و قصر خطبته و كوتاهي خطبه وي مئنة من فقهه علامت و نشاني است
از فقه و دانش وي و ناشي است ازان و ما ناكه وجه وي آن بود كه در وعظ و نصيحت حرفي بس است خصوصا
از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه معدن جوامع الكلم و مظاهر غرايب حكم است مرد بايد كه در طاعت و عبادت كوشد و بتهذيب
نفس خود مشغول باشد چنانكه گفته اند كردار بايد نه گفتار و وعظ و نصيحت ديگران مظنة خود نمائي و علم

موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت ﷺ تعلیم امت بود و اینمعنی را بتعلیم فعلی پس نکرد بقول نیز آن را موکد ساخت وطیبی در توجیه آن گفته که نماز اصل وخطبه فرع ست واز قضایای فقهیه است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفضیل ونزد امام ابو حنیفه در خطبه مقدار الحمد لله یا لا اله الا الله یا سبحان الله در فرض کافی است و زیاد فیها سنیت واستحباب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله ومراد بذکر الله خطبه است وذکر الله بر اینقدر صادق است و مسلم از ابی وایل آورده که گفت خطبه خواند عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبه بلیغ خواندی اما موجز خواندی اگر اندکی طویل تر ازین میخواندی خوشتر بودی گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که میگفت ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وامام نووی درینجا اشکال کرده وگفته که امر باطالت صلوة باحدیث تخفیف صلوة وحدیث کانت صلوته قصدا مخالف است وجواب داده که مراد تطویل صلوة است نسبت بخطبه نه تطویلی که شاق بود بر مردم پس وی اقتصاد است در طول انتهی وان من البیان لسحرا مروی بمدح بیان دارد وهم بذم وی یعنی بیان مشابه سحر است در امالهٔ قلب وصرف آن بجانبی پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل برد مذموم ومورد ومعنی درموارد استعمال اینحدیث مقصود ومراد افاده است کما لا یخفی علی المتتبع وافضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد ونزد امام ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز است بهر زبانی که باشد وبعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی است که میان وی وصاحبیه در قرات قرآنست وآن در کتب مسطور است وگفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقولهما وهو الصحیح وعلیه المعول ودر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودی ومهمات دین را تعلیم کردی ویاد کرد موت وتزهید در دنیا وترغیب در آخرت تاکید نمودی واگر در اثنای خطبه حاجتی از خود یا از غیر خود عارض شدی یا سائلی سوال کردی از مسئله دین قطع کردی سخن را وحاجت را بکذاردی وسایل را جواب دادی وانگاه خطبه را تمام کردی اما اول چنانکه ابوداؤد وترمذی ونسائی از بریده آورده اند که روزی آنحضرت ﷺ خطبه میخواند پس حسن وحسین ؓ آمدند پیراهنهای سرخ پوشیده و راه میرفتند افتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا ﷺ از منبر وبرداشت هر دو را از زمین وبنهاد هر دو را پیش خود وفرمود صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة دیدم این دو صبی را که میرفتند ومی لغزیدند ومی افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداؤد ونسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر نکرده ونیز ابوداؤد ونسائی از انس بن مالک آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ که فرود می آمد از منبر بجهت آنکه پیش می آمد او را مردی بحاجت پس می ایستاد با وی تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکه مسلم ونسائی از ابو رفاعه عدوی آورده که گفت رسیدم بر رسول خدا ﷺ وآنحضرت خطبه میخواند پس گفتم

یارسول الله مردي غریب آمده سوال میکند ازدین خود ونمي یابد که چیست دین وي پس اتمال کرد برمن رسول خدا ﷺ وترك داد خطبه را تا فرود آمد و رسید نزد من وکرسي آورده شد چنان گمان برم که پایهاي او از آهن بود ونشست بروي رسول خدا ﷺ وشروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عزوجل پس بر رفت بخطبهٔ خود وتمام کرد آن را ﷺ وامام نووي گفت از بن حدیث معلوم شود که هرکه از کیفیت درآمدن دراسلام سوال کند واجب شود تعلیم وي بالفور از جهت بودن وي اهم از جمیع امور واگر درویشی یا محتاجي را در میانهٔ جمع بدیدي حاضران را امر فرمودي بتصدق وتحریض کردي بدادن چیزي از اثواب ودراهم وجز آن چنانکه اصحاب سنن وغیر ایشان از ابوسعید خدري آورده اند که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند مردي آمد درجامهاي کهنه وصورت شکسته پس فرمود مر او را آیا کذارده نماز را گفت نه فرمود بکذار دو رکعت وترغیب کرد مردم را بر صدقه ودر بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن ونام این مرد سلیك است بصیغهٔ تصغیر وهمین حدیث است که متمسك شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد ودرینجا است کلام طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت وملالت متروك شد چنانکه در خصایص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شد ودر شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند درحال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصهٔ عمر با عثمان رض در وضو براي جمعه معلوم شد وچون نام خدا یاد کردي بانگشت شهادت اشارت فرمودي چنانکه مسلم وابوداؤد وترمذي ونسائي از عمارة ابن رویة آورده اند که وي دید بشر بن مروان را بر منبر که مرد ودست برمیداشت پس گفت قبح الله ما تین الیدین بدرستی دیدم رسول خدا را ﷺ که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بدرساناد خدا این دو دست را وگفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را ﷺ که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت شهادت وچون جماعت تمام حاضر شدندي براي خطبه بیرون آمدي از حجره یا از صف اگر در مسجد بودي تنها وخادمي وحاجبی پیش وي نبودي چنانکه الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه وعید در حرمین وغیرهما که با جماعهٔ کثیر با علمها بوضع غریب وطمطراق برآیند وپیش آنحضرت ﷺ مرکز طرتواوالیك که چارشان وخادمان کنند نبود وهمچنین طیلسان وطرحه این نیز بمعني طیلسانست چنانچه در قاموس گفته وبرین تقدیر عطف تفسیري طیلسان باشد اما خالی از چیزي نیست مگر آنکه نام نوعي خاص از طیلسان دارند وجامهٔ سیاه وامثال این ملابس معتاد نبودي این عبارت احتمال دارد که ملابس بکسر سین خوانند ومعتاد نعت وي یعني این ملابس که الآن معتاد خطبا است در آنجا نبودي برینوجه افادهٔ نفي مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا ﷺ خطبه خواند وبر سر مبارك وي دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود روز جمعه ویحتمل که مرفوع خوانند ونفي معتاد شود برین تقدیر بوقوع بعضي از آنها احیانا منافی نبود واین

ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از ان تعبیر بتکویر عمامه کرده اند احیانا فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیاید انشاء الله تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون به منبر بر آمدی روی سوی کسان آوردی و دیگر بار سلام کردی انگاه به نشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر و از مراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آن را مخصوص بآنحضرت صلی الله علیه وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیهٔ شرح ابن الهمام نوشته است و از قد وری نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع کلام است پس جایز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی است و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت ابا حت کلام میکنیم و بلال شروع در اذان کردی در پیش دست آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نه بود و در هدایه گفته که نزد بعضی معتبر همین اذان است در حق وجوب سعی و حرمت بیع و اصح آنست که معتبر اول است اگر در وقتش که بعد از زوال است گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام است بوی حاصل شد انتهی و همچنین در زمان ابوبکر و عمر رضه و چون دور خلافت بعثمان بن عفان رضه رسید و کثرتی و تفرقی در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی است بیرون مسجد در بازار مدینه و آنمکان را احجار الزیت خوانند سنگهای سیاه است در انجا گویا آن را بروغن زیت طلا کرده اند ازینجهت آن را احجار الزیت گویند و این اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول است باعتبار فعل و لهذا بعض علما استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و بعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیهٔ اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود بلکه اذان سه در زمان عثمان رضه اذان اول بود و اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و نه در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام و نیز معلوم نشد که از کجا پیدا شد در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد اذان اول بگذارند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند و در بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است و غالبا این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضه بر زوراء امر فرموده بود هشام بن عبد الملک آن را بمسجد نقل کرده و الله اعلم و در بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب بود رضه و تا عهد عثمان رضه استمرار پذیرفت و بعض گفته اند که در زمان

عمر مجرد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود از بس جهت نسبت نوی کردند و
بر هر تقدیر آنچه خلفای راشدین کرده باشند آن را بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلاف اطلاق بدعت
بر آن کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آنحضرت ﷺ نبود و مقصود بدعت مهمه و تقبیح آن نخواهد بود
کذا قال العلماء چون بلال از اذان فارغ شدی آنحضرت ﷺ برخاستی و خطبه کردی بی فاصله بعملی
و سخنی دیگر میان اذان و خطبه و در ایستاده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیحه بسیار آمده و نزد
امام ابو حنیفه و مالک و احمد قیام سنت است زیرا که مقصود ذکر است و آن حاصل است بقعود و آنکه
گویند که خطبه بجای دو رکعتین است تحقیقت نیست مراد آنست که قصوری که در جمعه در عدد رکعات ظهر
واقع شد خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و لهذا استقبال قبله و حرمت تکلم که شرط اند در نماز
در خطبه نیست و لیکن چون مواظبت آنحضرت ﷺ بر آن ثابت شده است باشد و ترک آن بی
ضرورت مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در
صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن سمره آورده که آنحضرت ﷺ خطبه میخواند قائما بعد از آن
می نشست پس می ایستاد و خطبه دیگر میخواند و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ
گفته است و مسلم و نسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد و عبد الرحمن بن ام الحکم را که
یکی از مروانیه و اتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت ببینید این خبیث را که نشسته خطبه
میخواند و حال آنکه حق تعالی فرموده است * واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما * و سبب نزول
این کریمه آنست که رسول خدا ﷺ خطبه میخواند و اهل مدینه را قحط و گرانی غله سخت رسیده بود ناگاه
در این میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آنحضرت
ﷺ را بنهاد در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده تن از صحابه که ابوبکر و عمر از ایشان بودند
نشسته یا ماندند و چون فرمود و ترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود و از معاویه نقل
کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی در آن معذور بود که پیه شکم وی بسیار شده
بود و طاقت ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت
کرد عبد الرزاق از معمر از قتاده که رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر خطبه میخواندند در جمعه
ایستاده و چون بر عثمان شاق شد قیام در اثنای خطبه می نشست و استراحت میکرد و ساکت میبود و
بعد از آنکه اجلال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه اولی نشسته میخواند
و ثانیه ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که قصه عثمان [illegible] که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر بر آمد و
گفت الحمد لله و حصر شد مذکور نیست نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم و شمشیر و غیره

بلا ست نکرفتي بلکه اعتماد برکماني يا عصائي کردي وکفته اند که اعتماد بر سيف ومانند آن اشارت است
بآنکه قوام اين دين به شمشير وبسلاحست وابن قيم کفته که اين سخن چيزي نيست چه قوام اين دين
بقرآن ووحي است كذا في المواهب ودر بعض روايات فقهيهٔ حنفيه آمده که اتکا بر قوس يا عصا مکروه است و
صحيح آنست که مکروه نيست از جهت ورود سنت ودر روايتي آمده که آنحضرت ﷺ اعتماد بر عنزه
ميکرد که با وي ميبود واز روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدي که فتح وي بغلبه ومحاربه است
چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند وآنجا که بصلح است چنانکه مدينهٔ مطهره بعصا ولهذا شافعيه در حرم
شريف اعتماد بر سيف کنند که بر قول ايشان فتح آن بطريق عنوة است ونزد حنفيه بعصا که نزد ايشان بصلح
است كما بين في موضعه ومصنف ميکويد که اين يعني اعتماد برکمان يا عصا پيش از ان بود که منبر ساخت اما
بعد از اتخاذ منبر محفوظ نيست که بر چيزي اعتماد کردني عصا ونی کان ونه غير آن وقصهٔ ساختن منبر آنست
که آنحضرت ﷺ پيش از وضع منبر قريب بمحراب متصل جانب غربي ايستاده خطبه ميخواندند وکاه کاهي
بسبب طول قيام وعروض ملال بر چوبي که دران مقام نصب کرده بودند تکيه ميفرمود ودر مدينه امراة
بود از انصار که غلامي داشت نجار پس آنحضرت ﷺ کسي را نزد آن امراة فرستاد که اکر امر کني آن غلام
نجار خود را تا چوبي چند را بهم آورده منبري براي من بسازد تا بران برآمده خطبه خوانم بهتر باشد
آن زن بفرموده آنحضرت ﷺ بغلام خود امر کرد ووي از چوب کز منبري ساخت سه درجه پس در موضعي
که الآن منبر شريف است به نهادند وچون آنحضرت ﷺ بر منبر برآمد وخطبه خواند آن چوب که پيش
ازين بران تکيه زده خطبه ميخواند از فراق صحبت آنحضرت ﷺ بفرياد آمد وآواز کرد چنانکه ناقه آواز کند
وتمامهٔ صحابه از مشاهدهٔ ناله وفرياد وي بکريه درآمدند پس آنحضرت ﷺ از منبر فرود آمد واو را
در کنار خود کرفت تا از کريه وفرياد باز آمد واين خبر حنين جذع يعني فرياد کردن اين چوب مشهور است
وبعض کفته اند که بسرحد تواتر رسيده است وطول منبر شريف بقول صحيح دو ذراع بود وعرض او يک ذراع
وعرض هر درجه شبري وتا زمان خلفاي راشدين رضوان الله تعالی عليهم اجمعين ان منبر بجاي خود بود
اول کسي که او را بجامهٔ قبطيه پوشيد عثمان بن عفان رض بود وبقولي اول کسي که کسوت کرد معاويه بود
وهم در زمان امارت خود وقتي که در شام بود قدوم آورد وخواست که منبر آنحضرت را ﷺ بشام ببرد
چون از جاي خودش بجنبانيد همان ساعت آفتاب کرفته شد بحدي که ستارهاي آسمان نمودن کرفتند
پس معاويه ازين خيال برکشت واعتذار آن را باصحاب کفت که مقصود من تفحص وتحقيق حال آن بود تا او را
زمين نخورده باشد بعد ازان شش پايه ديکر بران افزود ومنبر نبوي را بالاي آن داشت ودر بعض روايات
اين حکايت نسبت بمروان کنند که در مدينهٔ مطهره از جانب معاويه حاکم بود ومعاويه از شام بوي نوشته
بود که منبر مصطفوي را بشام بفرستد والله اعلم ووضع منبر در سنه سابع بود وبقول صحيح در ثامن وچون کهنه

شد مردم بجهت تبرک از آن شاخها ساختند و صحیح آنست که آن منبر با زیادتی که معاویه ساخته بود در
حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمائة در مسجد شریف شد سوخته شد بعد از آن خلفا و ملوک هر کدام منبری
ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد
منبری از سنگ مرمر ریخته بفرستاد و عبارت منبر اعمر سلطان مراد تاریخ آنست و در باعث وضع منبر و اسم
صانع آن اختلاف روایات است که در محل خود مذکور شده است والله اعلم و آنحضرت ﷺ در میان
هر دو خطبه لحظه به نشستی چنانچه در حدیث جابر بن سمرة آمده و خاموش بودی و دعا از آنحضرت ﷺ
در این وقت بصحت نرسیده است ولیکن یکی از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا در آن آمده
قول منست که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی آن را از بعض شراح مصابیح نقل کرده است
و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و زرکشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن
ابی طالب را که خطبه خواند و نه نشست تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن
رفته از جهت مداومت پیغمبر ﷺ بر آن و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال اقامت
گفتی و آنحضرت ﷺ از منبر فرود آمدی و نماز گذاردی و آنحضرت ﷺ در حالت خطبه مردمان را
به نزدیک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آیید ذکر را و قریب شوید از امام و بساکه مرد دور ماند از مقام
خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر کرده شود در در آمدن بهشت اگر چه در آید در روی این حدیث ابوداود از
سمرة بن جندب و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل بدرستی که مرد اذا قال لصاحبه چون
گوید همنشین خود را در وقت خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس به تحقیق لغو گفت چه در این امر
کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد خود از دست داد و من لغا فلا جمعة له و هر که
لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را گویند و حدیث ابی هریره
درین معنی در کتب سته باین لفظ مذکور است که آنحضرت ﷺ فرمود اذا قلت لصاحبک یوم الجمعة انصت
والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
در خاصیت نهم ذکر انصات و افعال در آن بتفصیل نوشته شده است وکان یقول و بود آنحضرت ﷺ که
گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والامام
یخطب در حالی که امام خطبه میخواند فهو پس آن مرد یعنی حال او و مثل او کمثل الحمار همچون حال و
قصه خریست که یحمل اسفارا بر میدارد کتابها را یعنی بار آن میبرد و مشقت در برداشتن آن میکشد اما منتفع
بدان نیست این مثل عالم بی عمل است و مانا که درینجا تعریض است بملت یهود که این آیت نازل در
شان ایشانست و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول انصت و آنکسی که میگوید مر دیگری را

د ر وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مراو را جمعه این زجر وتشدید است برین قول وفرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند جمعه را سه کس ونفرد را صل جماعه را کویند میان سه و ده رجل حضرها بلغو یکی از ان سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک حظه منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی ورجل حضرها بدعاء و مردی دیگر است که حاضر شد جمعه را بدعا وسوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدای تعالی را وخدای تعالی مختار است ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرایط وآداب آن مفقود بود وان شاء منعه واگر خواهد منع کند ونه دهد با وجود استجماع شرایط وآداب آن از بنده از جهت اختیار وی و وجود مصلحت در نادادن واجابت دعا و دادن حاجت بنده بر وی واجب ولازم نیست بلکه محض فضل وکرم او ست وهیچ چیز بر وی واجب نبود ورجل حضرها و مردی دیگر است که حاضر شده است جمعه را بانصات وسکوت بحضور وخاموشی در ظاهر وباطن ولم یتخط رقبة مسلم وگام نزد وپایمال نکرد کردن مسلمانی را ولم یوذ احدا و ایذا نکرد به پا یمال کردن واز جا بر خیزانیدن وجای تنگ ساختن هیچ یکی را فهی له کفارة پس آن جمعه مراو را کفارت است الی الجمعة التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعهٔ دیگر که متصل می آید او را وزیادة ثلثة ایام و سه روز دیگر بالای آن وذلک واین ثابت است ان الله از جهت آنکه خدای عز وجل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هرکه نیکی کند مر او راست ده چندان پس یکهفته وسه روز بالای آن جزای یکروز جمعه باشد ذکره ابوداؤد عن عبد الله ابن عمر وازین حدیث معلوم شد که مرتبهٔ خضوع وخشوع وسکوت وانصات وعدم ایذای مردم بلند تر از دعا وسوال است ودر حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی آمده است قال ﷺ من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم واحادیث درین باب بسیار است وچون بلال از اذان فارغ شد پیغمبر ﷺ شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شده است فائده در اعادهٔ آن نیست واگر مقصود از ذکر آن توطیهٔ اینقول است که کفته وکسی بسنت کذاردن بر نخاستی وارد شود که مراد مصنف از قول او کس بسنت کذاردن بر نخاستی نفی مشروعیت سنت است پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح است که وقت برخاستن برای سنت کذاردن پیش از اذان وشروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که ابتدا بهمین حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نکذاردی یا کوید پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانچه در ظهر پس اینقول را داخل تحت خبر اذان اریم بلکه کلامی مستانف است وبا وجود آن خالی از خشو نیست وبالجمله مقصود وی انکار سنت است پیش از جمعه میکوید که سنت کذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت ﷺ نبود وبعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند واثبات سنن بقیاس جائز نیست بعلما زان مبالغه وتاکید در نفی آن میکنند ومیکویند و

ائمه وعلما که در بیان صلوة تصانیف کرده اند و بضبط نماز جمعه مي سنت اعتنا نبوده اند دو سنت پیش از
جمعه چه رسد روایت تأیید این و اما بعد از جمعه چون بمنزل نا رکسدی چهار رکعت نماز بکند ازدی و اکر
در مسجد بکند از بخاری دو رکعت کند ازدی و مرفوعًا من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فرکلی باشد از شما
نماز کذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس کو که بکند از بعد از چهار رکعت این حدیث را مسلم
وابوداؤد و ترمذی از ابوهریره روایت کرده اند و کفت ترمذی این حدیث صحیح است و عمل بر نیست
نزد بعضی از اهل علم و مذهب اسحاق آنست که اکر در مسجد بکند ازد چهار رکعت و اکر در خانه بکند ازد
دو رکعت بر عکس آنچه در متن مذکور است ایچون ما آنچه در ترکیب بر نماز پیش از جمعه و بعد از
وی آمده موافق کلام مصنف باب فی الفیاتی نقل کنیم و بالله التوفیق بلد المکه نماز بعد از جمعه هم چهار
رکعت آمده وهم دو رکعت وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیث که مصنف آورده و در
روایتی از مسلم آمده اکر چیزی باعث عجلت پیدا شود بکند ازد دو رکعت در مسجد و دو رکعت
وقتیکه بر کردد ودر روایت ابی داؤد کذارد دو رکعت در مسجد پس از آن بیاید منزل را
یا بیت را بکند ازد دو رکعت دیکر و اما دو رکعت مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که کفت
بود پیغمبر خدا ﷺ که میکذارد بعد از جمعه دو رکعت و کفت ترمذی که در این باب
حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و باین
قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از نافع با ختلاف الفاظ آمده
که کفت بود عبد الله بن عمر که میکذارد روز جمعه دو رکعت در خانه خود و در روایتی چون بر میکشت
از جمعه میکذارد در خانه خود دو رکعت و میکفت اینچنین کرده است رسول خدا ﷺ و در روایتی آمده که
ابن عمر میکذارد بعد از جمعه دو رکعت و اطالت میکرد در انها و میکفت بود رسول خدا ﷺ که میکرد این را
واما شش رکعت ابو داؤد و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که کذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت پستر کذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میکذارد جمعه را بمکه
پیشتر میرفت از جای نماز پس میکذارد دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میکذارد چهار رکعت و چون
بمدینه میبود میکذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میکذارد دو رکعت و نمیکذارد در مسجد
پس پرسیده شد او را از ینحال کفت بود رسول خدا ﷺ که میکرد آن را و کفته اند که این پیشتر رفتن
ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد از جهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیکر
نکذارد تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نماز جاریست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج است
یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه بنقل یعنی نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانه
ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در مکه مسافر بود ند و منزل بعید پس فرق

بمکان را قایم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن بمکه در مسجد بجهت
تعظیم مکه است که جایز است در وی آنچه مکروه است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات
کراهت در آنجا مکروه نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی ابن ابی طالب رضه
که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد جمعه پس تر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار است
نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه شش اول چهار پس تر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز ثابت شده است ترمذی
در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روایت کرده
شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری
وعبد الله بن المبارک بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی
می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب رضه نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد
عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان
رضه آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم از ابی هریره که
من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی
در جمع الجوامع از ابی هریره آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه
ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور است که بعض گفته اند که آن دو رکعتها که حضرت رسول الله ﷺ ابو سلیک
غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید
که روایت کرد ابو داود و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که اطالت میکرد در نماز پیش
از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا ﷺ و با این حدیث
احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است بر وی
قول ابن عمر که گفت اینچنین میکرد پیغمبر خدا ﷺ راجع بفعل اخیر است که گذاردن دو رکعت است
بعد از نماز جمعه در خانه نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة و بعدها بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز
پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت ﷺ خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول
بخطبه میشد و بعد از وی بنماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه کجا ایشان ندارد پس آن تنفل مطلق
باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آنحضرت ﷺ متصل زوال و اثبات
آن بحدی که پیش از وی در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل است و در شرح ابن الهمام میگوید که خروج
آنحضرت ﷺ بعد از زوال بود پس جایز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید واجب است
حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت ﷺ میگذارد
بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که کشاده میشود در وی درهای آسمان الحدیث

وهمچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیراکه ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه موذن بلکه
اعتماد موذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث
ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود
این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکند نفی نماز سنت که راتبهٔ جمعه باشد گوئیم که مقصود اصلی
اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد
باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمهٔ باب
گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد ازان حدیث آورده در دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة
قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض
بصلوة قبل الجمعه این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی برخلاف آن
دلالت نکند زیراکه جمعه بدل ظهر است و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود
بجهت ورود صریح حدیث دران تعرض بدان مخصوص داشت و لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را
بر قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف
گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق
که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی و بالجمله
جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار و این قوم احادیث را که درین
باب روایت کرده اند و از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح
الباری میگوید که قویترین الحجة تمسک کرده میشود بوی در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم
حدیثی است که تصحیح کرده است آن را ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود
صلی الله علیه وسلم ما من صلوة مفروضة الا وبین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر
کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علما در سنت پیش
از جمعه چیزی روایت نکرده اند والله اعلم ۞ فائده ۞ از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود
در شرایط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطا تا اگر
جمعه صحیح نیفتد از عهدهٔ فرض وقت با دای ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که
احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت
سنت وقت بستر ظهر پس دو رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین است تا ایشان از عهده بیرون
آیند و بعض گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا به نیت ظهر میگذارد بهتر آنست که
پیش از جمعه بگذارد زیراکه چون جمعه را با جماعت گذارد و پس ازان به نیت ظهر بگذارد در بنا

اساءت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در رکعت اخیر این
چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخوانند به نیت رقیه و استعاذه نه به نیت قراءت سوره در دو رکعت
اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ در دو رکعت اخیر فرض ربع سورهٔ قصیر
میخواندند و بقول مختار نزد حنفیه نا خواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجدهٔ سهو واجب گردد
و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعض گفته اند که گوید فریضهٔ آخر ظهر لله علیّ فی ذمتی و
بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست
که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه
صحیح نیست پس این فرض باقی است بیقین و الا تطوع به نیت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه
صحیح است اگرچه سلطان جائر باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن
الهدی والله اعلم * فصل * در نماز عید روز عید را از آن روز عید گویند که وی عود میکند و متکرر میآید در وقتش
و این وجه عام است بر مواسم دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض قیدی زیاده کرده اند مخصوص
بدان و گفته اند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام است
و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان او است حکم تمامی دارد و جمعه که
عید هر هفته است شکرانهٔ تمامی نمازهای هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدی که باعث
اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع کرده اند و شکرانهٔ طاعت و عید آن بحکم * لئن شکرتم لازیدنکم *
هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة چون ادای آن را وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانهٔ تمامی
آن را عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاؤل بعود وی گفتند یعنی بقا باد و سال دیگر
برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و باز گشتن بود گویا تفاؤل
است بآنکه برود و بسلامت باز گردد و صلوة عیدین بمذهب امام ابوحنیفه فرض است چنانچه جمعه و
بروایتی واجب و گویند که تسمیهٔ او بسنت بجهت ثبوت او است بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت و
شافعیه نفل گفته اند و آن را افضل نوافل داشته اند و بقولی سنت مؤکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب
اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه مذکور شد نیز دارد و نزد
امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وی آنست که فرض کفایت است و بروایتی
از امام ابوحنیفه نیز اینچنین آمده عادت حضرت رسالت ﷺ آن بود که نماز عید را خواه عید فطر
خواه عید اضحی در مصلی گذاردی رواه البخاری و مسلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب غربی
مسجد شریف بیرون دروازهٔ مصری که قافلهٔ مکه از انجانب در آید و میان وی و مسجد شریف هزار
ذراع است کذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل است بر آنکه بیرون بر آمدن برای نماز عید بصحرا افضل

است از گذاردن وی در مسجد چه آنحضرت ﷺ با وجود آن فضل و شرف که مسجد وی دارد به مصلی
بیرون آمد در جاهای دیگر بطریق اولی بود و هم درینست عمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد
چنانکه گفت و بعد عید باران بود در مسجد گذارد و این جز یکبار بیش نبود صاحب مواهب لدنیه از ابن
القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس به مصلی بیرون نیامد اگر
ثابت شود الحدیث و این حدیث در سنن ابو داؤد و ابن ماجه از ابی هریره مرویست انتهی و اهل مکه هم
از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد
افضل است و آنحضرت ﷺ که در مسجد نگذارد از جهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد
والآن خود اهل مدینه نیز در مسجد گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت
مسجد شریف الآن بر وجه کفایت است با آبادانی این بلده مطهره بخلاف زمان مبارک وی ﷺ که
وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت آنست که برآید امام
بجبانه و استخلاف نماید کسی را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جایز است گذاردن آن در
شهر در دو موضع باتفاق و در زیاده جایز است در همه مواضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه
مقتضی اکثر از سه نیز میکردند و در بلده لاهور و بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آنحضرت ﷺ آن
بود که در روز عید اجمل و احسن ثیاب پوشیدی و حله داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آن را پوشیدی حله
جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه است مثل ابریشمی و غیر آن چنانچه بعضی
توهم کنند و گاهی برد مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود و برد یمانی
که گویند این است چنانچه الانچه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت ﷺ
حله سرخ پوشیدی همین مراد است یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه ابریشمی سرخ
چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آنحضرت ﷺ جبه فنک که بمعنی پوستین است یا صوف
در اعیاد چنانکه در هدایه آورده است غریب است کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و تفصیل احکام و آداب لباس
در محلش بیاید انشاء الله تعالی و مرویست که یکبار عمر بن الخطاب جبه از استبرق خرید
و در حضرت رسول ﷺ آورد و گفت خریدم این را تا تجمل و تزین کن برای عید و وفود آنحضرت ﷺ
در رد این لباس کسی است که نیست او را نصیبی در آخرت و بالجمله تجمل و تزین برای عید مستحب
و مسنون است اما بلباس مشروع و پیش از خروج بعیدگاه در روز عید فطر چند خرما افطار کردی
و عدد آن وتر یعنی طاق بودی بخاری از انس آورده که بیرون نمی آمد رسول خدا ﷺ روز فطر
تا آنکه میخورد چند خرما و میخورد آنها را وتر و در روایت حاکم از عتبه بن حمید صریح آمده که میخورد
سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتر و گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست

و وی مفید تقویت بصر است که صوم مضعف آنست و حلو موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلوی و اگر یکی چیزی شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود که لذت ایمان نصیب وی گردد و شیرین مرقق قلب است و لهذا بعض علما گفته اند که افطار بچیزی شیرین افضل است چنانکه عسل و غیر آن رواه ابن ابی شیبه عن ابن عباس و غیره و رعایت عدد وتر در همه چیز عادت شریف آنحضرت بود ﷺ و فرمودی ان الله وتر یحب الوتر و در عید اضحی طعام نخوردی تا مراجعت کردی چنانچه در حدیث ترمذی و حاکم از بریده آمده که گفت بود رسول خدا ﷺ که بیرون نمی آمد روز فطر تا میخورد و نمیخورد روز عید اضحی تا نماز میگذارد و گفته اند که حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست که چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت با متثال امر الهی تعالی و اگر نه مجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی والله اعلم و بعض گفته اند که اکل آنحضرت ﷺ در هر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقه بود که مخصوص است بهر کدام چون اخراج صدقهٔ فطر پیش از بر آمدن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقهٔ اضحی چون بعد از ذبح بود که وقت آن بعد از نماز است ذبح کرد و صدقه داد بعد از ان بخورد و از برای عید غسل کردی بدانکه فقها غسل عیدین را سنت گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس اواست بر جمعه بعلت اجتماع و بطریق نقل حدیثی است از فاکه بن سعد که صحبت او بحضرت رسالت ﷺ بصحت رسید بلکه بحد شهرت کشید است اما غیر این یک حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا ﷺ که غسل میکرد یوم الفطر و یوم النحر و یوم عرفة رواه ابن ماجة فی سننه والطبرانی فی معجمه والبزار فی مسنده کذا قال الشمنی و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث ضعیف است کذا ذکر النووی و غیره و زرکشی این حدیث را نقل کرده و گفته بود فاکه ابن سعد که امر میکرد اهل و عیال خود را بغسل درین ایام و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی المسند و ابن ماجة دیگر حدیثی که سیوطی در جمع الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آرد که گفت مر قومی را هر فعلی را که دیدم آن را از پیغمبر ﷺ از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید در عیدین رواه ابن منده و ابن عساکر و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید و درین باب دو حدیث وارد است و هر دو از ضعف خالی نیست مگر همین دو حدیث را میخواهد یا غیر آن را و ما غیر این دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم و در کتب سته اصلا حدیثی درین باب نقل نکرده اند غیر از اثر ابن عمر که در جامع الاصول از موطا آورده که بود عبد الله ابن عمر که غسل میکرد پیش از انکه برود بعید و در روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از انکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر رضی صحیح شده که برای عید غسل کردی و شدت مبالغت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند که حدیث درین باب یعنی غسل عید صحیح است نقل است که یکباری وی وضو کرد در زیر نهال درختی پس برخاست و بقیه

آبي كه در ظرف مانده بود برگرد آن درخت ميريختي وگرد آن ميگرديد وگفت اينچنين ديدم رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم كه كرد وهرگاه در افعال اين امور كه نه از باب طاعت وقربت است رعايت اقتدا واتباع ميكرده باشد
درين باب بطريق اولى آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمصلى پياده رفتي ترمذي از امير المؤمنين علي رضي الله عنه روايت ميكند كه فرمود
سنت آنست كه بيرون روند بعيد پياده وبخورند چيزي پيش از بيرون آمدن بعيد وگفت ترمذي
اين حديث حسن است وعمل برين است نزد اكثر اهل علم كه مستحب است بيرون آمدن بعيد پياده وسوار
نشوند مگر بعذر وابن ماجه از سعد قرظ آورده كه مى آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعيد پياده وامام شافعي در ام
گفته كه مارا از زهري رسيده است كه گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم نه در عيد ونه در جنازه مركز وعنزه را
در پيش روي او برداشتندي وچون بمصلى رسيدي عنزه را در نمازگاه برابر روي نصب كردي عنزه بعين مهمله
ونون وزاي مفتوحات نيزه خورد كه پيكان دارد وآن را حربه نيز گويند وآن ميان عصا ورمح است ورمح
بلندتر از همه وعصا خوردتر وعنزه بين بين وآنحضرت صلی الله علیه وسلم را عنزه بود كه خادمان همراه وي برداشتندي
وبراي مصلحت كردن كلوخ استنجا وستره در نماز ومانند آن بكار بردندي وروز عيد آن را ستره ساختي
زيرا كه آن زمان مصلى صحرا بود وديوار ومحراب نداشت خود صورت محراب كه در بناي مساجد متعارف است
در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود ودر اواخر زمان صحابه پيدا شد والآن در موضع مصلى چهار ديواري كشيده اند تبركا
اما نماز در مسجد شريف ميگذارند وبرداشتن عنزه پيش روي امام ونصب آن پيش روي در عيد سنت داشته اند
زيرا كه جبانه يعني مصلاي عيد در صحرا باشد ودر بناي جبانه نيز سخن است نزد بعض مكروه است
واصح آنست كه او را حكم مسجد نيست واعتكاف در وي جايز نه ونماز عيد فطر را تاخير كردي ونماز عيد
اضحى زود تر گذاردي ميانا كه حكمت در تاخير فطر آن باشد كه چون صدقه فطر ادا يافته وطعام هم
بكار برده شده است ومهمي در پيش نه تاخير باعث ازدياد اجتماع خواهد بود يا آنكه ضعفي بجهت صيام
رمضان كه مانع استعجال واسراع باشد نيز راه يافته است بخلاف اضحى والله اعلم وعبد الله بن عمر كه
در متابعت سنت دقيقه مهمل نميگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلى روان شدي ظاهر كلام آنست
كه در هر دو عيد چنين كردي پس غرض از ذكر اين كلام آن بود كه هرچند در نماز عيد فطر تاخير سنت است
وليكن در خروج بمصلا استعجال بايد كرد وزود رسيد ومبادرت بامتثال كرد وتخصيص كلام بعيد اضحى
بعيد است از سياق وبخاري بابي آورده در تبكير عيد يعني پگاه رفتن بمصلى چنانچه تبكير در جمعه
مذكور شد وگفته كه عبد الله بن بسر كه صحابي مشهور است ميگفت بوديم ما كه فارغ مي شديم يعني
در زمان نبوت از نماز عيد درين ساعت وآن وقت تسبيح است واشارت ميكرد بوقت ضحى بعد از خروج
وقت كراهت وتسبيح بمعنى صلوة نافله است مقصودش انكار بر امام وقت بود در ابطاء وتاخير واول وقت
نماز عيد بعد از طلوع آفتاب است ممتد تا وقت زوال وبعض بظاهر اين حديث رفته منع جواز امتداد كنند

اما دروی دلالتی بر منع آن نیست کما لایخفی وعادت اہل حرمین شریفین نیز بر تعجیل است و در وقت اشراق بلکہ ازان و در جمیع راہ تکبیر کفتی بیابی بجہر این تتمہ بیان فعل عبد اللہ بن عمر است چنانچہ زرکشی از دار قطنی وغیر وی از بیہقی آوردہ کہ بود ابن عمر کہ چون غدوہ میکرد یوم فطر و یوم اضحی بسوی مصلے جہر میکرد بہ تکبیر تا میرسید بمصلے و مقصود اصلی از نقل فعل وی ہمان اول است کہ تبکیر و تعجیل خروج بمصلے است و چون این فعل کہ جہر بتکبیر است نیز باوی دریک حدیث مروی بود این را نیز ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی ﷺ چنانچہ درین باب اگرچہ احتمال دارد کہ این کلام اخیر حدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آنحضرت ﷺ چنانچہ در قرار این آنست ولکن الاوجہ ہو الاول نبد بردیکر بدانکہ جہر بہ تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی باتفاق است اما در عید فطر خلاف امام ابو حنیفہ است ایشان کویند کہ اصل در ذکر اخفا است لقولہ تعالی * واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفۃ و دون الجہر من القول * ولیکن وارد شد جہر در عید اضحی بر خلاف قیاس و نیست فطر بجمیع وجوہ در معنی وی تا آنکہ الحاق کردہ شود بوی و قیاس کردہ شود بروی از جہت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج کہ مشروع است دروی تکبیر و علم است برا فعال وی و این دلیل رد ابی یوسف و محمد را شاید کہ اثبات جہریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الہمام مذکور است کہ اختلاف در جہریت تکبیر است در روز فطر نہ در اصل آن زیرا کہ داخل است در عموم ذکر اللہ کہ در جمیع اوقات مستحب است و مطلوب راز خلاصہ مفہوم میکرد کہ خلاف در اصل تکبیر است واین چیزی نیست زیرا کہ ممنوع نیست ذکر خدا بہر لفظی کہ کوید در ہیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجہی باشد کہ موجب بدعت است پس امام ابو حنیفہ کوید کہ رفع صوت بذکر بدعت است و مخالف قول حق سبحانہ وتعالی واذکر ربک فی نفسک الآیۃ پس مقتصر باشد بر مورد آن و در روایتی از ابو حنیفہ نیز در جہر آمدہ است انتہی اما ائمہ دیکر در باب جہر بتکبیر تمسک کردہ اند بحدیثی کہ روایت کردہ است دارقطنی کہ کفت ابن عمر بود رسول خدا ﷺ کہ تکبیر میکفت روز فطر از انکاہ کہ بیرون می آمد از خانہ خود تا می آمد مصلی راو شنی میکوید کہ در رفع این حدیث سخن است و صحیح آنست کہ موقوف است بر ابن عمر و کلام مصنف نیز بظاہر ناظر است در ان ولیکن اشارتی بصحت حدیث نیز کرد کہ کفت عبد اللہ ابن عمر کہ در متابعت سنت دقیقہ مہمل نمیکند است و شیخ ابن الہمام کفتہ این حدیث ابن عمر ضعیف است بجہت موسی بن محمد بن عطا کہ یکی از رواۃ اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جہر بتکبیر کہ محل نزاع است و حاکم این را مرفوع روایت کردہ و ذکر نکردہ جہر را و بیہقی کفتہ کہ صحیح آنست کہ موقوف است بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم آیت قطعی کہ میفرماید و دون الجہر من القول و نیز در حدیث آمدہ کہ خیر الذکر الخفی وحال آنکہ وی معارض است بقول صحابی دیکر چنانچہ روایت کردہ شدہ است از ابن عباس کہ وی

شنید مردم راکه تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید شتر را وی آیا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود درنیافتیم ما مثل این روز را با پیغمبر ﷺ ونبود هیچ یکی ازان که میگفت تکبیر پیش از امام وابوجعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را ازان از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر ﷺ چون

بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی وله اقامت ونه الصلوة جامعة مسلم وابوداؤد و ترمذی از جابر ابن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا ﷺ عیدین نه یکبار ودو بار بی اذان واقامت وگفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر ابن عبد الله وابن عباس نیز آمده وحدیث جابر بن سمره حسن صحیح است وعمل برینست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وغیر ایشان که اذان گفته نشود نه مر عیدین را ونه مر هیچ یکی از نوافل را وبخاری از ابن عباس وجابر ابن عبد الله آورده که گفتند نه بود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر ونه یوم الاضحی ودر صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی وروایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ در روز عید پس گذارد نماز بی اذان واقامت ومالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی ندا ونه اقامت از زمان رسول خدا ﷺ تا امروز وبالجمله عدم اذان واقامت در نماز عید مجمع علیه است ودر فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول جابر که گفت وله ندا ونه چیزی برانکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة وماننده آن ولیکن روایت کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا ﷺ امر میکرد موذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة واگرچه این حدیث مرسل است ولیکن معاضدت میکند اورا قیاس بر نماز کسوف که دروی این قول ثابت شده است وگفت شافعی محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة واگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمی دارم آن را اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آن را وابن ابی شیبه باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود وبعض گفته اند مروان وبعض گفته اند حجاج وبعض زیاد وصحیح آنست که معاویه بود وبعد ازوی اینها نیز احداث کرده اند والله اعلم ومصنف میگوید که سنت آنست که هیچ ازینها نباشد

وکیفیت گذاردن نماز عید ان بود که در رکعت اولی هفت تکبیر گفتی بیا پی میان هر دو تکبیر بساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی وتسبیح وذکر معین میان هر دو تکبیر مروی نیست ولهذا امام احمد حمد وثنای الهی عز وعلا وصلوة بر حضرت رسالت پناهی ﷺ بگوید واگر تسبیح وتهلیل وتکبیر گوید ودعا کند نیز حسن است ودر بعض روایات ازوی آمده که گوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلوات الله علی النبی الامی واگر عوامل جز آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله

ولا اله الا الله والله اكبر و ﷺ طي بعد يادرچه از ذكر خرش آيد و باين اشارت كرد مصنف كه گفت ذكري معين ميان دو تكبير نيست ونزد امام ابو حنيفه ذكر در ميان تكبيرات مشروع وماثور نيست وبدانكه در تكبيرات عيد روايات مختلف آمد ابوداؤد از عايشه ‌رض وعبد الله ابن عمر وابن العاص وترمذي از كثير بن عبد الله وموطا از نافع از ابي هريرة روايت كرده اند هفت در ركعت اولى وپنج در ركعت ثانيه وباين قائل شده مالك وشافعي واحمد وليكن نزد مالك واحمد تكبير افتتاح معدود است از سبع وتكبير قيام معدود نيست از خمس ونزد شافعي هيچ يكي ازان دو معدود نيست ازان دو ود ارقطني از عايشه ‌رض روايت كرده كه رسول خدا ﷺ دوازده تكبير ميگفت وراي تكبير افتتاح وابوداؤد از سعيد بن العاص آورده كه گفت پرسيدم ابوموسى وحذيفه را كه چند تكبير ميگفت رسول خدا ﷺ در اضحى وفطر پس گفت ابوموسى چهار تكبير مثل تكبيرات جنازه وگفت حذيفه راست گفت ابوموسى وگفت ابوموسى اينچنين ميكردم من در بصره در وقتي كه عامل بودم برايشان وهمچنين آمده است از ابن مسعود ‌رض گفت تكبير بگويد چهار بار پستر قراءت كند پس بركوع رود و پستر بايستد در ركعت ثانيه پس قراءت كند پستر تكبير گويد چهار بار بعد از قراءت واين حكم مرفوع دارد زيرا كه امثال اينهارا بقياس نتوان يافت ودر بعض طرق مرفوع نيز آمده واين چهار بار تكبيرة افتتاح است در اولى وتكبيرة ركوع در ثانيه پس در هر ركعت سه تكبير بود ومذهب حنفيه اينست وايشان بقول ابن مسعود است وانچه نزد شافعي است قول ابن عباس ومشايخ ما ميگويند كه چون در تكبيرات روايات مختلف آمده ما اخذ باقل كرديم زيرا كه تكبيرات ورفع ايدي خلاف معهود است در شرع پس اخذ باقل اولى باشد كذا في الهداية وگفته اند كه چون دولت به بني عباس انتقال كرد امر كردند حكام وولاة روي زمين را كه عمل كنند بقول جد ايشان وشرط كردند كه بغير آن عمل نه نمايند ودر بعض بلاد در حنفيه نيز همبران عمل باقي ومستمر ماند حتى كه از فتاوى الحجة نقل كرده اند كه گفت كه اگر بعضي از ائمه بر قول ابن مسعود عمل كنند نيز جايز است زيرا كه آن مذهب اصحاب ماست وزركشي از امام احمد نقل ميكند كه گفت اختلاف كرده اند اصحاب رسول ﷺ در تكبيرات عيد والكل جائز ودر صحيحين حديث تكبيرات عيد نيامده ماناكه از جهت عدم ورود آن است بشرط تصحيح ايشان والله اعلم وآنحضرت ﷺ در عيد اضحى وفطر

در ركعت اولى سورة ق والقرآن المجيد خواندي ودر دوم اقتربت الساعة رواه مسلم والموطا وابوداؤد والترمذي والنسائي وگاه اين دو سورة دراز نخواندي واقتصار بر سبح اسم ربك الاعلى وهل اتيك حديث الغاشيه

فرمودي چنانچه در جمعه وگاهي كه عيد وجمعه در يكروز جمع شدي در هر دو همين دو سورة را خواندى رواه الجماعة المذكورة ايضا وبعض خوانندن اين دو سورة مستحب تر گويند واين را اشهر روايات دانند ودر خواندن غير اين دو سورة مذكورة چيزي صحيح نشده اگرچه بحكم فاقرؤا ما تيسر من القرآن هرچه خوانند درست بود ولهذا در كتاب خرقي كه در مذهب امام احمد است گفته كه يقرأ في كل ركعة

بالحمد لله و بحمده و چون از سجده بر رکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی و پنج تکبیر متعاقب بگفتی و انگاه شروع در قراءت کردی پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قراءت بودی و مذهب ائمه ثلثه همین است و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود است چنانکه گذشت و مصنف این روایت را تضعیف میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین فکبر اولا ثم قرأ و رکع فلما قام فی الثانیة قرأ و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی است و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید ابن حزم صحیح نیست از آن رو که محمد بن معویه که راوی این حدیث است مجروحست باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است والله اعلم و بعد از انکه اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی ان النبی صلی الله علیه وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الاخری خمسا قبل القراءة این حدیث ابی داؤد از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عایشه رض و ابن عمر و عمرو و ابن عوف مزنی نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شیء اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شیء فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستی و ایستاده خطبه کردی منبر نبود درینجا دو حکم مذکور شد یکی آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز عید اضحی و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر رض بعد از وی نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین است عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم است در وقتی که امیر مدینه بود از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیرون آمدی روز فطر و اضحی بسوی مصلی و نخستین چیزی که ابتدا کردی بدان نماز بودی پس برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندی بر صفوف خود پس وعظ فرمودی و وصیت کردی و امر کردی بخیر و گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت و خواست مروان که برود بران پیش از انکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از ان چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری

می آرد که اختلاف کرده اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که
مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند که پیش از وی عثمان بن
عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسی که خطبه
خواند پیش از نماز عثمان ابن عفان بود در اوائل نماز گذاردی پس تر خطبه خواندی و در آخر چون دید
که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی است
که مروان بجهت آن تقدیم میکرد علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم منتظر نماز نشسته باشند
و خطبهٔ او را که در وی سبّ و ناسزا نسبت بجماعهٔ که نه مستحق آن بودند و مدح و ثنای قومی که نه لایق آن
بودند میکرد بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم
که مردم انتظار سماع خطبهٔ ما نمی برند و احتمال دارد که عثمان رضه احیانا میکرد و مروان بران مواظبت
نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس
آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز میگذاردند
ایشان پیش از خطبه و عبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز
کرد معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آن را ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که
مخالفت میان این دو اثر و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معویه بودند
پس محمول بران بود که ابتدای آن از معاویه بود و اینها اتباع آن کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن
حجر و اما ثانی که منبر برای خطبهٔ عیدین در زمان آنحضرت ﷺ نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده
که گفت خطبه خواند رسول خدا ﷺ ایستاده بر دو پای خود چنانکه گذشت در حدیث ابی سعید و
مقتضای وی آنست که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونهٔ امام مالک واقع شده که اول کسی
که خطبه خواند بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده
از حدیث ابی سعید اعتماد هم بر آنست و احتمال دارد که عثمان نه یکباری کرده باشد پس از ان ترک داده
و مروان آن را اعاده کرده و ابو سعید را از ان اطلاع نشده کذا فی فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام
بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه است و خواهر زاده گفته که
حسن است در زمان ما که مروی است از امام ابی حنیفه که لابأس به و چون در صحیح بخاری از حدیث
جابر بن عبد الله که گفت ابتدا کرد رسول خدا ﷺ بنماز پس تر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول
رفت و متوجه بجانب نساء رفت و تذکیر کرد الحدیث و ظاهر نزول از منبر است مصنف از ان جواب میدهد و
میگوید که اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی الله اگرچه در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب
ثم اتی النساء و امثال آن واقع شده است پس همانا ذکر نزول بتقریب بلندی مکانی عالی بود که قایم مقام منبر میشد و اطلاق

۸

نزول بعد از آن بود و این مجرد احتمال است ولیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شد که منبر نبود
ناچار است از ارتکاب آن و در بعض احادیث بلی راحله مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام آن را و در این مراد نزول از
ناقه باشد به منبر و فی الصحیحین و عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال شهدت مع رسول الله حاضر
شدم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم الصلوة یوم العید نماز را روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة
بلا اذان ولا اقامة پس از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکیا علی بلال پس برخاست در حالی که تکیه کننده
است بر بلال و مراد این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بطریق دیگر این معلوم کرده که
گفته بدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن و مرویست که تکیه بر بلال و در خطبه
تکیه بر قوس یا عصا کرده بود چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی
و ترس از خدا و حث علی طاعته و برانگیخت و ترغیب کرد بر طاعت و بندگی وی و وعظ الناس و پند کرد مردم و
وعظ کرد مردم را و ذکرهم و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پس برگذشت از ایشان حتی اتی النساء تا آمد زنان را
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم زنان را بیرون آمدن بمصلای عید امر فرمودی اگرچه حائض بودندی و فرمودی حاضر شوند
دعای مسلمانان را و مواقع خیرات را و حائضان کنار گیرند از نماز و اگرچه بکر و جوان و صاحب پرده بودندی و اگر
چادر نپوشیدندی اشتمالی فرمودی که از دیگری عاریت گیرند جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را امر
فرمودی که حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدقن کنید ای جماعه
نساء زیرا که بیشتر شما هیزم دوزخید و در روایتی دیگر آمده دیدم شما را در دوزخ بیشتر اهل آن
شمار از میان زنی برخاست و فریاد کرد که چه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان
میکنید و از ایشان شکایت میدارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار میکنید و ندیدم
من از ناقصات عقل و دین غالب تر از شما عقل مرد عاقل دوراندیش را و در روایتی دیگر جابر آمده
بتول میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردم را ای زنان تصدقوا صدقه دهید و بیشتر کنید فاکثر من یتصدق
النساء پس بیشتر مردم که تصدق میکردند زنان بودند فی القرط بضم قاف و سکون را گوشواره
والخاتم و انگشتری و الشیء و چیزها دیگر جنس آنچه تصدق توان کرد مما یکون له حاجة پس
اگر میبود آنحضرت صلی الله علیه وسلم را کاری بر آنکه مصروف است آن بعث جیشا بعث میکرد لشکر را او غیره یذکره لهم
یذکره لهم ذکر میکرد آن را برای ایشان و میفرمود و الا انصرف و اگر نمیبود کاری و حاجتی بر میگردید ایشان
ثانی بر میگشت و باز آمده می آمد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم شروع خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن
افتتاح بحمد و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظی مخصوص از حمد و ثنا مثل تکبیر و غیره منقول نشده
و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید خصوصا العید اضحی بتکبیر کنند مصنف بیان آن کرد و گفت و عن ... شی

وارد نشده که افتتاح خطبهٔ عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار مرویست عن سعد موذن النبي ﷺ ان النبي ﷺ كان يكثر التكبير بين اضعاف الخطبة يعني آنحضرت ﷺ تكبير بسيار میگفت در میان خطبه و في لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است يكثر التكبير في خطبة العيدين بسیار میگفت تکبیر را در خطبهٔ هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح برانکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثنای آن والله اعلم واز همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز برگشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبد الله روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله بن عمرو ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت اتباع این حدیث و باین قائل است شافعي انتهى و در فتح الباري میگوید شافعي در کتاب ام گفته مستحب است مر امام را و ماموم را و اکثر شافعیه برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و بتعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت ﷺ بسبب آن کرد مثلا باقی است حکم نیز باقیست والا منتفی میشود حکم بانتفای علت و اکثر علما بر آن اند که حکم باقی است اگرچه علت آن منتفی کرده چنانچه رمل در طواف وغیره انتهى پوشیده نماند که تعیین علت درمانحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود بمشرکان اما اینها معانی و عللی که پیدا میکنند بجهت امکان و احتمال است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایمائی بدان کرده است پس اینها نظر بعلت نه باید کاشت و لوای اتباع و اقتدا بر طریق سنت باید بر افراشت یا احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آنحضرت ﷺ استنباط کرده اند در غیر وی ﷺ و سر آن که آنحضرت ﷺ در راه رفتن بمصلی و رجوع از ان اختلاف میکرد میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بر وی ﷺ سلام کنند و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فایز گردند و حصول سعادت بشرف رد سلام از آنحضرت ﷺ بر هر دو طایفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم آنست یا آنکه سر وی آن بود که برکت وی ﷺ هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در مزیت فضل و برکت مرور شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق و سرور بمشاهدهٔ جمال جان افزای وی و مانند آن قضا کنند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار ذکر الله و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود وغیرهم بمشاهدهٔ عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم ليغيظ بهم الكفار و موتوا بغيظكم غمناک و اندوهگین کرد اند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و بترساند یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متکثر و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آنحضرت ﷺ بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اگر

رجوع میرنمهان راه میکرد برجهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر آن راه کردن آن نیز بجهت یمن واقع شود بلکه قبلۀ مدینه جنوبی است ومصلای عید بجانب غربی است وازینجا لازم آید که رفتن بمصلی از جهت یمین بود ومنزل شریف در وقت وقوف بمصلی برجهت شمال پس اگر یمین راه رجوع میکردند که رفته بودند بضرورت برجهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند واین وجه مشهور است ودر روی نظر است زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی وعادت نساختی تا آنجا معرفت عادت شریف در مان راه دیگر آمده بایستند وجواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت واعتیاد در مخالفت طریقین مواظبت بر طریقی معین لازم نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آنحضرت ﷺ روز عید بمصلی از طریق اعظم بود ورجوع از راه دیگر وبرین تقدیر برو جه نظر قدری قوت پدید آید تامل یا آنکه آن را بجهت تخفیف ازدحام ومحروم خلایق کردی یا آنکه در وقت رفتن بر فقرا تصدق کردی چندانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقراو سایلان بودی رجوع کردی تا رد ومنع سایل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میکرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت رضا وترقی بمقام قرب ووصول یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت واین وجه خالی از حقانیت نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دورتر بود وراه نزدیکتر بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت واما در وقت رجوع چون بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که در آن ساقطه عبادت نیست ودرین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات در وقت رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند که هرکه به حج رود تا در وقت وصول بوطن اجر وثواب این سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث ابی ابن کعب نزد ترمذی وغیره ثابت شده است واگر عکس این وجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر بود ودیگر بود خواست که مبادرت بطاعت کند وفضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت بر گشتن که اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت نکردد یا آنکه اختیار این روش از آنحضرت ﷺ برای این مجموع وجوه مذکوره بود کذا قال صاحب الهدی یا دیگر اسرار ومصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود واین وجه احق واولی است چه اسرار ومعانی که آنحضرت ﷺ را بود خلایق را مجال درک وحصر آن تنک است ووصول بدان متعذر والله اعلم * تتمیه * در صلوٰة عید پیش از وی وبعد از وی ماثور نیست وبخاری ومسلم وابوداؤد وترمذی ونسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا ﷺ بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت ونگذارد پیش از وی وبعد از وی الحدیث وترمذی گفته که درین باب حدیث از ابن عمر وعبدالله ابن عمرو ابی سعید نیز آمده وعمل برین است نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ وغیر ایشان وطائفۀ از اهل علم نماز پیش از نماز عید وبعد از وی جایز دارند وقول اول صحیح تر است انتهی وزرکشی آورده

که امیرالمؤمنین علی ابومسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائي و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و حذیفه با یستادند و نهي کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهري گفت نشنیدم از هیچ یکي از علماي خود که ذکر کند که کسي از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وي رواه الاثرم و خلاف در آنست که این مخصوص بمصلی است یا شامل است مصلی را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلی بگذارد فلا باس به و روایت کرده شده است از ابی سعید خدري که آنحضرت ﷺ پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجة واحمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلی پیش از عید پس کراهت در مصلی است خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از خروج بجا نه کند مکروه نباشد کذا في الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح هدایه میگوید این نفي باطلاق متناول است امام را و قوم را جمیعا و شافعي میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفي آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه مکروه است في حد ذاته در فتح الباري میگوید منع صلوة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد یا نفي راتبه و بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت است یا اعم از ان و بر و تقدیر مخصوص بامام است یا شامل است امام را و ماموم را و مخصوص است بمصلی یا شامل است مصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعي و ثوري و حنفیه اینست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذهب حسن بصري و جماعة اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهري و ابن جریج و احمد اینست و بعضي از مالکیه نقل کرده اند اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا ﷺ نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد بعضي که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سایر ایام است انتهی دیگر بدانکه اختلاف است در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفي آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر او را قضا نیست زیراکه این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سایر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوی قاضیخان نقل کرده اند که هر که بمصلی بر آمد و نماز با امام در نیافت اگر خواهد بر گردد بخانهٔ خود و اگر خواهد نماز بگذارد و بر گردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوة ضحی براي وي باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا في فتح الباري و گفته اند بخواند در رکعت اولی

سبح اسم ربك الاعلى ودر ثانيه والشمس وضحيها ودر ثالثه والليل ودر رابعه والضحى وروايت كرده است ابن مسعود
درين باب از حضرت رسالت ﷺ وعلي جميل واخرى جزيل ودر مذهب امام احمد نيز اگر نماز عيد فوت
شود چهار ركعت بگذارد مثل نماز تطوع بيك سلام يا بدو سلام وايشان نيز اثر ابن مسعود را كه مذكور شده
آورده اند امام احمد گفته كه تقويت ميكند آن را حديث علي كه امر كرد مردي را كه بگذارد بضعفاي قوم چهار
ركعت بي تكبير وخطبه بخارى در ترجمه باب آورده كه انس جمع كرد اهل وولد خود را در زاويه
كه موضعي است در دو فرسخ از بصره وبگذارد نماز عيد را ونيز ميگويد كه اهل سواد جمع شوند وبگذارند
دو ركعت بر طريق نماز عيد وكرماني ميگويد چون فوت شود نماز عيد با امام مالك وشافعي ميگويند بگذارد
دو ركعت واحمد چهار ركعت ونزد امام ابو حنيفه مخير است كه بگذارد يا نه واگر تنفل بگذارد
مخير است ميان چهار ودو والله اعلم * فصل در استسقا * در عادت حضرت رسالت پناه ﷺ بوقت استسقا
بدانكه بر شش وجه عادت شده كه آنحضرت ﷺ استسقا كرده وجه اول آنكه در روز جمعه
در اثناي خطبه طلب باران كرد وكيفيت اللهم اغثنا اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانكه بخارى ومسلم وموطا
وابو داؤد ونسائي از انس به روايات متنوعه آورده اند كه گفت رسيد مردم را قحطي در عهد ﷺ پس
بود آنحضرت ﷺ كه خطبه ميخواند روز جمعه ناگاه اعرابي برخاست وگفت يا رسول الله هلك المال و
جاع العيال فادع لنا ودر روايتي قحط المطر واحمرت الشجر وهلكت البهائم ودر روايتي هلكت المواشي
هلك العيال هلك الناس پس برداشت رسول خدا ﷺ هر دو دست خود را پس گفت اللهم اغثنا چهار كرت
ودر روايتي سه كرت ودر روايتي اللهم اسقنا وياري پاسه بار انس گويد سوگند بخدا كه نميديديم در آسمان
قطعهٔ ابري وهنوز فرود نياورده بود آنحضرت ﷺ دستها را تا آنكه برخاست ابر مثل كوهها وباريد آن
روز وروز ديگر وديگر تا جمعهٔ آينده پس بياستاد همان اعرابي بار ديگر وگفت يا رسول الله تهدم البناء و
غرق المال ودر روايتي هلكت الاموال وانقطعت السبل دعا كن ما را تا بگشايد الله تعالى اين ابر را پس برداشت
دستهاي مبارك را ودر روايتي تبسم كرد آنحضرت ﷺ ودر روايتي تبسم كرد از جهت سرعت ملال بني
آدم اللهم حوالينا ولا علينا ودر روايتي بزيادت اللهم على الآكام والظراب وبطون الاودية ومنابت الشجر و
بهر سوي كه اشارت ميكرد ميكشاد ابر از ان سو تا از روي مدينه همه كشاده شد مثل جوبه وروان شد وادي
قناة تا يكماه ونيامد هيچ يكي از هيچ ناحيه مگر آنكه خبر داد از باران ودر روايتي پس بگشاد ابر در مدينه ومي باريد
گرد بر گرد وي ونمي باريد در وي قطرهٔ واين قصه در مسجد شريف بود روز جمعه در اثناي خطبه وجه دوم
آن بود كه روايت كرد ابو داؤد وترمذي وغيرهما از عايشه كه شكايت كردند مردم برسول خدا ﷺ قحوط
مطر را پس امر كرد تا نهادند منبري در مصلى ووعده كرد صحابه را براي روزي معين كه بمصلى بيرون آيند
ودر ان روز بيرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حديث در جامع الاصول وغيره اينست كه بيرون آمد در

وقتی که پیدا شد بروی آفتاب واین عبارت ظاهر در نیست که بیرون آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع وچون تفاوت درین دو وقت سهل است ومتقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر وتخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با وسکون ذال جامهٔ کهنه را گویند ولفظ تمام متعلق است بهمه وذکر تخشع وتبذل در حدیث ترمذی است نه ابی داؤد وذکر باقی مقدمات در ابی داؤد است نه ترمذی وگویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین وحاصل قضیه را ذکر کرده ودر حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده وچون به مصلی رسید بمنبر بر آمد وتکبیر وتحمید گفت وفرمود شکایت کردید شما از قحط سال وتاخیر باران از وقت وبه تحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را ووعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای شما را ودر حدیث ترمذی وابی داؤد ونسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وسلم متبذل ومتواضع ومتضرع بمصلی وبر آمد بمنبر وخطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید واین عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل وبسیط وبتکلف وظاهر همین است چنانچه مصنف میگوید وخطبه خواند واین مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ثم رفع یدیه پس بر داشت هر دو دست خود را واخذ فی التضرع والابتهال والدعاء وشروع کرد در تضرع وزاری ودعا وبالغ فی الرفع ومبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو بغل اگر لباس شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم دران زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة خواهد افتاد و اگر قمیص بود مراد موضع ابطین است وبر هر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت است از بلند برداشتن دستها وگفته اند که هرچند واقعه صعب تر ومسئله ومطلب قوی تر برداشتن دستها بلند تر وصاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم واشارت کرد به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف است در وقت دعا ودر روایت ابی داؤد نیز مانند این آمده وگفته اند که چون دعا برای طلب وسوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب است که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان وچون برای دفع فتنه وبلا بود گردانیده شود پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائرهٔ فتنه وبلا وپست کردن وفرود داشتن قوت وغلبهٔ حادثه را وطیبی گفته که نیز تفاؤل است بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا واشارت است بتراکم سحائب وگردانیدن بطن سحائب بجانب زمین وریختن آنها بران پس روی سوی قبله کرد وپشت بر حاضران وردای مبارک نگون کرد چنانکه طرف راست ردا بجانب چپ

شد و طرف چپ بجانب راست وانداروں ردا بیروں و بیروں ردا اندروں و طریق قلب رداء باین وجه است که دیگرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند مرد و دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغیر حال و بدل شدن امساک با مطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شد است آنحضرت را ﷺ و گفته شد که هیچ کس تا تحویل یا بد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه چیزی در خارج واقع شود و از آن تفاؤل کنند الا قیل ورد آنکه آنحضرت ﷺ در سر وقت پوشیده بود سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داؤد از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا ﷺ و بود بروی خمیصه سوداء یعنی ردای سیاه و همچنان که پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد پس تر روی بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت کند از بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید کند از بد و در بعض روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از جهت گفته اند که افضل آنست که در اول نهار بکند از بد مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز است ولیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره آورده که بیرون آمد رسول خدا ﷺ روزی برای استسقا پس کند آرد دو رکعت بی اذان و اقامت پس تر خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقراءت در استسقا در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایات بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده ولیکن آنچه مصنف میگوید که خواند در رکعت اول بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی بود در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیة نه در جامع الاصول که احادیث کتب سته آورده و نه در غیر از کتب دیدیم ولیکن چون کند از بن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمده و در اینها این قراءت آمده است از جهت اسمیا بینی با یمعنی توان کرد والله اعلم و خواندن سورة ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داؤد از عایشه نه آمده که چون فارغ شد رسول خدا ﷺ پیدا کرد الله تعالی ابر را و پیدا شد رعد و برق و نماز بد باران چنانکه تا مسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم مشاهده کرد تبسم کرد تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی ﷺ و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر است بر هر چیز و گواهی میدهم که من بنده وم و رسول وی و جه سیوم از شش وجه که آنحضرت ﷺ استسقا کرد آن بود که بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید الله السلمی آورده که چون بازآمد رسول خدا ﷺ از غزوه تبوک آمد او را

وند بني فزاره وشکایت کردند از قحط وعرض کردند که دعا کن اي رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد برما و باید که شفاعت کني تو ما را به پروردگار خود وشفاعت کنند پروردگار بتو فرمود سبحان الله ویلکم سه شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوي شفاعت کند لا اله الا هو العلي العظیم وفرمود خنده میکند پروردگار تعالی ازین ترس وناله وفریاد شما اعرابي درمیان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابي پس هرگز کم نخواهیم کرد خیراز پروردگاري که خنده کند وخوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وسلم ازین سخن اعرابي بخندید پس بمنبر برآمد ودستها بدعا برداشت وباران طلبید تا هفته تمام بارید الحدیث کذا في المواهب اللدنیه ودرین وجه استسقا بلکه درسایر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ ومروي نیست بلکه مجرد خطبه ودعا منقولست وبعض گویند که در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه وقایم ساخت آن را مقام صلوة استسقا ودر وجوه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعا است وبس چنانکه معلوم کردد وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود ونه صعود برمنبر اینوجه را در کتب نیافتیم وظاهر آنست که مصنف این را در کتب صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کاش اشارتی بدان میکرد تا معلوم میشد وازدعاي آن روز همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث ودر روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم در مدینه مکاني است بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نزدیک زوراء بروزن حمراء مونث ازور وازور کسي را گویند که یکجانب سینهٔ وي بلند وبرآمده باشد وآنجاي بلند است جانب غربي مسجد شریف درمیان بازار مدینه آنجا که عثمان رض فرموده بود که اذان جمعه گویند چنانکه درباب جمعه گذشت وآن مکان را احجار الزیت میخوانند واین احجار الزیت نزدیک دری است از درهاي مسجد که آن را باب السلام خوانند در ان محل یکبار استسقا فرمود وچون کسي از مسجد بیرون آید از باب السلام وبرجانب دست راست منعطف ومایل شود ومقدار یک سنگ انداز دست نه سنگ انداز فلاخن ومانند آن برود باین مکان رسد که آن را احجار الزیت خوانند واستسقا درین مکان ایستاده کرد ودستها مقابل روي مبارک برداشته بي آنکه از سر مبارک بگذراند اینچنین آمده است در روایت ابي داود وترمذي ونسائي از عمیر که مولاي آبي اللحم بود وگاهي در برداشتن دستها مبالغه نمودي وچنان برداشتي که دستها مقابل سر مبارک بودي وبیاض ابطین ظاهر گشتي چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه مي آرد در بعضي از غزوات بود ومشرکان پیشي گرفتند بر سر آب نزول کردند ومسلمانان بي آب بماندند تشنگي بر همه غلبه کرد وحال خود برحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عرض کردند ومنافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر بودي از براي قوم استسقا کردي ودرین باب معجزه نمودي همچنانکه موسی عم براي قوم خود استسقا کرد وفرمان آمد وي را از جانب الهي که بزند بعصا حجر را پس دوازده چشمه از حجر برآمد وهر چشمه جدا

حد اینجا نیز هرکدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این
حمزه پیغمبر ﷺ رسید پس بطریق استفهام باعتماد وامیدواری قدرت باری عزّ وعلا ومغلوبیت و
منکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را کمتید و در بعض روایات بصریح لفظ استفهام آمده که فرمود
او قد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود وانکار نومید مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شما را آب دهد آنگاه دستهای مبارک برداشت ودعا کرد در زمان ابر پیدا آمد وچنان
بسیار آمد وبرهم نشست وسخت رسید که جهان را تاریک کرد وباران عظیم فرو ریخت ووادیهای عظیم بسیول
گران ممتلی شد وادعیائی که محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر
رحمتک واحی بلدک المیت اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این شش
وجه استسقا ذکر کرده پس در روایت بخاری ومسلم وترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام
آوردن درنگ کردند وتمرد ورزیدند حضرت ﷺ دعا کرد برایشان ودر روایتی آمده که فرمود اللهم
سبعا کسبع یوسف خدایا مدد ده مرا بفرستادن برایشان قحط هفت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی ودر روایتی
سنین کسنی یوسف یعنی قحطها همچون قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط وهلاک شدند در روی و
بخوردند مردارها وچرمها واستخوانها ورسید بدان در دید آسمان مثل دخان چیزی را پس ابوسفیان آمد و
گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم واین قوم تواند هلاک میشوند دعا کن خدا را ودرخواه از
وی باران پس دعا کرد وباران بارید ودر روایتی تا یک هفته بارید پس ازان شکایت کردند کثرت مطر را پس
فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس بکشاد ابر از ایشان وببارید گردبرگرد ایشان وتفصیل این قضیه از تفسیر
سورهٔ حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تأتی السماء بدخان مبین الآیة منکشف گردد بدانکه اکثر برانند
که این قضیه دعای آنحضرت ﷺ بر قریش بقحط ونزول بلا وتضرع وزاری ایشان را استسقا نمودن آنحضرت
ﷺ در مکه بود وملتمس دعا ازان حضرت ﷺ ابوسفیان اموی والد معاویه است وشیخ ابن حجر در فتح الباری
از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آنحضرت ﷺ بر قریش از روزانداختن این اشقیا بود
شکنبهٔ شتر را بر پشت آنحضرت ﷺ در نماز واز بعض روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی
که دعا میکرد برایشان در قنوت واین منافات دارد با آنچه در این قضیه در تفسیر سورهٔ دخان آمده که
دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعهٔ بدر بود وابوسفیان پیش از بدر قطعا بمدینه نیامده از اینجا
رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان ابن الحارث است ابن عم ﷺ ودر سخن در اینجا بسیار کرده اند
ودر آخر رفته بتعدد قصیه قائل شده اند واین نیز بی اشکال نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در
مواهب لدنیه شش وجه با این وجه ذکر کرده ووجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و
اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده وگفته رجاله

ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا ﷺ پس بیرون آمد ببقیع غرقد بدستار سیاه که کذاشته بود
مرد و طرف او را یکی در پیش رو دیکری در میان دو کتف متکی بقوس عربی پس مستقبل شد قبله را و بکذارد
با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم ابن قضیهٔ دیکر است و رای استسقا که بمصلی کرد یا اختلاف
روایت است در همان قضیه بدکر نقیع مکان مصلی فقد بر و آنحضرت ﷺ در هر وقت که بجهت استسقا
دعا کرد اجابت شد وفی الحال باران باریدن کرفت و یکنوبت استسقا میکرد دیکری از همین شش نوبت که
مذکور شد یا نوبتی دیکر و رای آن و چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقا است درین شش وجه
ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و بالجمله نوبتی استسقا میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری
که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سیوم آورده که از
حدیث بیهقی از یزید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد ارادهٔ معنی اول برخاست وکفت
یا رسول الله خرما در مربد است بکسر میم وسکون را وفتح با آنجا را کویند که خرما کرد کنند وخشک سازند
در آب باران خراب خواهد شد برغم ابی لبابه فرمود اللهم اسقنا خداوند آب ده ما را حتی یقوم ابولبابة
تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس به بند دناودان و جای در آمدن آب را در
مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران وهنوز ابولبابه بانتظار فرو نشستن باران برای بستن جای در آمد
آب برنخاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابة پس جمع شدند وکرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس
کفتند صحابه مر ابولبابه را انها لن تقلع ابن ابرها هرکز نخواهد کشاد حتی تقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه
فتسد ثعلب مربدك بازارك پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله ﷺ چنانکه کفته است
رسول خدا ﷺ و در خواسته است آن را بدعا لابد آن بوقوع آمدنی است ففعل پس کرد آن را ابولبابه از
برهنه شد و بربست آن جای را بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرکاه که بدعای آنحضرت
ﷺ باران بسیار شدی و افراط کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را از ان ملالت پیدا آمدی از حضرت
رسالت ﷺ طلب صحو وکشاده شدن باران کردندی در استصحا وطلب صحو این دعا فرمودی اللهم
حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه کذشت
وعادت شریف آن بود که هرکاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض بدن مبارك
دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که حسر رسول الله ﷺ ثوبه وتفسیر کرده او را نووی
بکشف بعض بدن چنانچه مصنف کفت وکویا که حسر متضمن این معنی است بمعنی ازاله واسقاط مطلق
نیست و چون سبب آن می پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این
باران نو آمده است از نزد پروردکار خود والآن پیدا شده واز عدم بوجود آمده ولا بد آنکه
از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری واثری ونشانی تازه از وی بیابد وکفته اند

ازجهت آنکه دست گناه کاری بآن نرسیده وبجائی که معصیت کنند نیفتاده ودرین اشارت وتعلیم
است مراعات را بتقریب وترغیب در انچه خیر وبرکت است این حدیث را درجامع الاصول ازابی داؤد آورده
ازانس ودر صحیح مسلم نیز مذکور است ازوی وچون سیل در وادی عقیق که نام وادی است در بیرون
مدینه ودر فضل وبرکت او احادیث وارد شده وآنحضرت ﷺ اورا دوست داشتی وآنرا امر نمی ودر
اشعار وقصائد ذکروی بسیار واقع شده وقال بعضهم * یا صاحبي هذا العقیق فقف به * متوالها ان کنت
لست بواله * وقال آخر * علی ساکنی البطن العقیق سلام * وان اسهروني بالفراق وناموا * حظرتم علی النوم
وهو محلل * وحللتم التعذیب وهو حرام * وغیر آن وادی از اودیه مدینه مطهره روان شدی فرمودی اخرجوا
بنا ابرید مارا وبیرون آئید همراه ما الی هذا الذي جعله الله طهورا بسوی این وادی که کردانیده است
خدای تعالی آب ویرا پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم ودر بعض نسخ بتشدید آمده واین مفید
مبالغه است یعنی پاک شویم وخوب پاک شویم از آب وی ونحمد الله علیه وحمد وثنا کنیم الله تعالی را
بروی ظاهر آنست که اشارت هذا بوادی عقیق باشد که احادیث بطهارت وطهوریت وبرکت وی ناطق اند
یا بمطلق وادی وهر وادی که کل شئی این را در مودی ویحتمل که اشارت بآب باران بود که درین وادیها
افتاده چه درعقیق وچه درغیرآن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده * وانزلنا من السماء
ماء طهورا * ونیز عادت شریف آن بود که چون باد وابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر شدی درآمدی
شد در خانه وبیرون آن کردی ورنگ روی مبارک متغیر گشتی ومضطرب شدی بجهت آنکه مبادا درضمن
وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده وچون باران داریدن گرفتی وخوف نزول عذاب
تسکین یافتی شادگشتی وآن کراهت زایل شدی چنانچه دراحادیث صحیح آمده است ودروقتی که باد تند
وزیدی این دعا خواندی اللهم انی اسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بك من شرها
وشر ما فیها وشر ما ارسلت به ودر بعض ادعیه استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا
غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم و
الخلق من اللاواء والضنك ما لا نشکوه الا الیك اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع واسقنا من برکات السماء وانبت لنا
من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعري واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرك اللهم
انا نستغفرك انك کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبدالله عن ابیه روایت
کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم است درباب استسقا وبرکت در رزق وزیادت در اموال
واولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود ودراحادیث فضل آن بسیار واقع شده وآمده
است هر که لازم گیرد استغفار را بدهد او را خدای تعالی از هر تنگی فراخی واز هر اندوه گشاد وروزی
رساند اورا از انجا که گمان ندارد واز امیر المؤمنین علی مرویست که فرمود عجب ار

مردم که شکایت از تنکي رزق کنند وکلید هاي رزق در دست ایشان است وان استغفار است
ونیز آمده است که بنده مؤمن چون کناهي کند نکتهٔ سیاه بر دل وي به نشیند وچون
استغفار کند صیقل کرده شود دل وي وچون زیاده شود کناه زیاده شود سیاهي دل تا درکیرد دل را وتمام
کردد آن سیاهي ونیز آمده که اکر یکي باشد که هر روز هفتاد بار کناه کند وهربار استغفار کند آمرزیده وبخشیده
کردانند او را وآنحضرت ﷺ هفتاد بار ودر بعض روایات صد بار در یك مجلس استغفار کردي وتحقیق
معاني این حدیث وبیان موجب این استغفار در رسالهٔ مرج البحرین به تفصیل ذکر کرده شده است ووصیت
است مشایخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذي لا اله الا هو الحي القیوم
واتوب الیه وبعض بصیغهٔ دعا کویند واین نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفرلي وتب
علي انك انت التواب الرحیم ودر روایتی التواب الغفور والله الموفق وچون آنحضرت ﷺ دعاي استسقا کردي
دستهاي مبارك را سوي آسمان برداشتی برداشتنی بمبالغه چنانکه کذشت ومیفرمودي استجابت دعا را
طلب کنید در چند محل یکي وقت ملاقات عدوین واصطفاف لشکر ودر برابر کفار ایستادن در غزا چه
اینوقت نزول رحمت ونصرت وتائید دین وشکست کارخانهٔ کفر است پس دعا در وي مستجاب باشد دویم
وقت اقامت نماز وایستادن براي وي واین نیز افضل اوقات است وجهاد اکبر است با شیطان وجنود وي سیوم
وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت ولطف ومهرباني ورافت پروردکار جل وعلا به بندکان وتوسیع
رزق است برایشان پس طلب مزید رحمت درینوقت اقرب بود باجابت وقبول ونیز میفرمود تفتح ابواب
السماء کشاده میشود درهاي آسمان ویستجاب الدعاء وقبول کرده میشود دعا في اربعة مواطن در چهار محل
عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنك با کافران عند نزول الغیث ونزد فرود آمدن
باران وعند اقامة الصلوٰة ونزد برپا داشتن نماز وعند رویة الکعبة ونزد دیدن خانهٔ کعبه زاد الله تعظیما
وتشریفا ودر اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائي که کند مستجاب است وکفته اند که چه
دعا درینوقت باید کرد که البته مستجاب است بعض کفته اند که ربنا آتنا في الدنیا حسنة وفي الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات وحسنات دنیا وآخرت است وبعض کویند که این دعا کند
اللهم ادخلني الجنة بغیر حساب وبعض کفته اند که اللهم اجعلني مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعائي
که کند مستجاب افتد واوقات واحوال واماکن اجابت دعا بسیار است ودر کتب احادیث مذکور از انجا
باید طلب داشت والله المجیب * تنبیه * نزد امام ابوحنیفه رض در استسقا نمازي مسنون نیست همین
دعا واستغفار است بموجب قول حق تعالی * استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا * فرمود
استغفار کنید وآمرزش خواهید از پروردکار تان که وي آمرزنده کناهان است وچون استغفار کردید
میفرستد باري تعالی بر شما آسمان را یعني باران را در حالتی که ریزنده وبارنده است ونیز در اکثر احادیث

بوجود استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که بمصلی رفت و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و ایشان بجمیع خصوصیات خود بشرح صحت نرسیده است یا مخصوص است بحضرت رسالت ﷺ و نیز سنت آن بود که آنحضرت ﷺ بر آن مواظبت نموده باشد مع الترک احیانا والحال ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نه و بصحیح رسیده است که امیر المؤمنین عمر رضه استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود و بس و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا علم عمر رضه بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت با ترک وی آن را صورت نمی بست و مراد بآنکه در استسقا نماز نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر کسی ام تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار را بآن وجه برپا دارند روا است و حسن است و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل است برین خصوصیات و کیفیات بی نفی آنه پس اخذ کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات ننمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذ ابالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه در استسقا نماز است بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعد ما و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت است و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قراءت بجهر است و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول است و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی از ینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبیه است بعد از آن بدانکه اختلاف است علما را دران که اهل ذمه باستسقا بر آیند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر بر آیند منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر را در امور دنیاوی احتمال اجابت دارد و با زار ایشان دو روایت است با مسلمانان همراه بر آیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه برایند فتنه و بلایی بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم * واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة * و بعض گویند که اگر روز دیگر بر آیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد که شما و مذهب حنفی ظاهر تر است چه اگر ساحت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول و اجابت نزدیکتر است و فی دعاء المسلمین کفایة و کفته اند

نه مقصود اصلي ومطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت واقامت مراسم عبودیت باشد وانزال مطر واستجابت
دعا فضل اوست والله ذو الفضل العظیم * فصل * در عبادات سفر آنحضرت ﷺ بدانکه اسفار پیغمبر
ﷺ بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبود یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه واین یکبار بیش
نبود واین اول سفر آنحضرت ﷺ بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینهٔ مطهره
بعد از هجرت بقصد عمره بمکهٔ معظمه آمد اول در عام حدیبیه آمد وبقیهٔ مشرکان مکه بتمام بقصد محاربه
ومقاتلهٔ وي ﷺ برآمدند از عداوت وشقاوت در آمدند ونگذاشتند که بمکه در آید وعمره بجا آرد ودر آخر
بصلح انجامید وهم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه بازگشت وقرار یافت که سال دیگر برای عمره بمکه
بیاید پس آمده وعمره را کرده برگشت واین قضیه بطولها در کتب احادیث وسیر مذکور است وآنحضرت
ﷺ دو عمرهٔ دیگر نیز کرده در آنجا سفری دیگر مخصوص برای عمره نبود یکی در ضمن سفر حج بود دیگر
بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بریک مرحله از مکهٔ معظمه است وبالجمله سفر آنحضرت ﷺ سفر هجرت
بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد وحج کرد وبرگشت یا سفر
جهاد واین سفر غالب بود ومجموع غزوات آنحضرت ﷺ که بنفس شریف خود رفت بیست وهفت بود و
آنکه مقاتله کرده در وي نه وسفر فتح مکه داخل اینست وسرایا که جماعت از صحابه را میفرستاد چهل وهفت و
چون آنحضرت ﷺ را سفر پیش آمدی قرعه زدی میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدی باخود بسفر
بردی اگرچه بمذهب مختار قسم ورعایت نوبت میان نسا برآنحضرت ﷺ واجب نبود بلکه از نزد باریتعالی
مخیر بود هر کرا خواهد نزد خود بطلبد وهر کرا نخواهد نطلبد ورعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم
وتفضل بود از روي ترحم در حق ایشان وبا وجود آن حفظ ورعایت عادت تفضل وتکرم تا باین حد کردی که قرعه زدی
میان ایشان ﷺ واما در سفر حج مجموع نسا را برابر خود بردی تا بادای مناسک حج واقامت این عبادت
عظمی فائز وبهره مند کردند وعادت شریف چنان بود که سفر در اول نهار کردی تا مردم بآسایش وفراغ
بمنزل رسند وآنحضرت ﷺ دوست میداشت که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از
ابی داؤد از کعب بن مالك رض روایت کرده که گفت کم بودی که رسول خدا ﷺ بیرون می آمد به سفر مگر
روز پنجشنبه ودر مشکوة از بخاری آورده که آنحضرت ﷺ بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوهٔ
تبوك ودوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه ودر بعض روایات آمده کان یحب ان یخرج یوم
الخمیس اذا غزا ودر بعض روایات سفر آنحضرت ﷺ روز دوشنبه نیز آمده ودعا میکرد که خداوندا
امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه ودعا ببرکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود
بارك الله فی سبتکم وخمیسکم کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون
این حدیث بخصوص که درمتن مذکور است در شان بامداد است مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعهٔ

العاملی در جامع الاصول و مشکوة آمده اللهم بارک لامتی فی بکورها استجابت نموده روز خمیس
مذکور نیست و حدیث دعای بکور روز خمیس مگر در تکرار باشد اما در استجابت نیست والله اعلم بدانکه آنچه
مشهور و متعارف است در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبرهٔ احادیث همین است ولیکن در بعض
کتب روایت کرده اند که مردی نزد آنحضرت ﷺ در آخر ماه بارادهٔ سفری آمد و وداع کرد آنحضرت
ﷺ فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقهٔ تو و نقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول الله میخواهم فرمود
پس صبر کن تا ماه نو کنی پس تر با خیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدای تعالی در بیع تو و سود کند
صفقهٔ تو و فرمود چون سفر کنید روز دوشنبه کنید و نیز مشهور است در مردم که در حدیث آمده ولیکن
تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی است رض لا تسافروا والقمر فی العقرب اما بعض محدثان میگویند
که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقرب نام قریهٔ در طریق و بعض این را
بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته و موید اینست لفظی که شیخ جلال الدین سیوطی
در جمع الجوامع از علی رض آورده که لا تسافروا فی المحاق ولا بنزول القمر فی العقرب ولیکن اثری دیگر
هم از امیر المؤمنین علی رض آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز باید رفت فرمود
اگر شمشیر زدمت من نبودی بهمان شمشیر گردنت زدمی چه پیغمبر خدا حضرت ابوالقاسم محمد
ﷺ بود و نه بعد از آنحضرت نشنیدیم که مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان
و بالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و شیمهٔ اهل دین است آنچه درست
واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بعد آنچه از آداب سفر است از استخاره
و ادعیهٔ ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه گویند در روز شنبه بدان یا جمعه نباید رفت و روز
یکشنبه در فلان چیزی نیست و اصلی ندارد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت گفت
رسول خدا ﷺ ایام همه از آن خداست لیکن بعضی از آنها را سعود آفریده و بعض را نحوس چنانکه همه
خلق بندگان اویند لیکن بعض را برای بهشت آفریده و بعض را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در وی هفت
روز نحس است پس از آن بشمرد آن هفت روز را سویم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و پنجم و در هر یکی از حوادث و بلاها که بر انبیا و امم سابقه نازل شده ذکر کرده و بصحت رسیده که
مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علی رض روایت کرده
که عاقل را باید که در این ایام مذکوره برای بهائم و خدام و دخول بر نسا و کری الانهار و غرس اشجار
لبس ثیاب جدید و نکاح و ترویج و سفر نکند الی قوله نقل کرده الله والله اعلم بصحته و چون لشکر را جهاد
فرستادی در اول نهار ایشان را روان کردی چنانچه ابوداؤد و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند
کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فی اول النهار الحدیث و مجموع بعد همه مسافران را بهر کاری که

روند امر کردی که چون سه نفر باشید یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه ابوداود از ابی سعید و
ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلافی و نزاعی راه
نیابد و همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریقهٔ مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و
مهربانی با رفقا مرعی دارد و در حکایات مشایخ می آرند که جماعهٔ از ایشان قصد سفری کردند و در تعیین
امیر متردد بودند تا کرا سازند یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی
تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون بر آمدند هر کاری و خدمتی که می بایست کرد وی میکرد
اگر میگفتند که ما را نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شماام و شما مامور لا بد هر چه
امیر فرماید بر حکم وی باید رفت و تابع وی شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد
بود و چون این حدیث بر طریق شرطیه آورده و فرموده چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید و ازینجا
مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس
و دو کس نیز روا بود حدیث دیگر آورده که نهی فرمودی از تنهائی در سفر چنانکه بخاری و ترمذی
از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا ﷺ اگر مردم بدانند از شر حال تنهائی در سفر
آنچه من میدانم هرگز سیر نکنند هیچ سواری بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دو تنی
نیز نهی میکرد و میفرمود از برای تعلیم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند
الراکب شیطان والراکبان شیطانان یکسوار که تنها سفر کند یک شیطانست و دو سوار که سفر کنند دو
شیطانند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران ایشانند اخرجه الموطا و ابو داود
والترمذی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد و اثنین
منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان است باین اعتبار فرمود که واحد و اثنین نفس
شیطانند یا مراد آن بود که با ایشان شیطان است چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که
شیطان قصد میکند بیکی و دو و یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد
نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوة از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا ﷺ بهترین رفیقان
چهار کس اند رواه الترمذی و ابو داود والدارمی و طیبی میگوید یعنی اگر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه
کس اند زیرا که اگر یکی از ایشان مریض شود و خواهد که یکی از رفقای را وصی سازد دو کس شاهد آن شوند بخلاف
آنکه سه کس بودند و میگوید شک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و هر عدد بهتر از ما تحت خود
است و در وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکاری برود دو کس بهم بکار مشغول
و مانوس باشند و وحشت راه نکشند و اگر فرضا در گذشت آن کار تاخیری رود و برای خبر تفحص حال او دیگری رود
متاع و منزل تنها نماند و از برای عدد چهار ازین نیز وجهی معلوم کرده و ابن جریر از عایشه رض می آرد

که آنحضرت چون سفر خواستی کرد وضو کردی و دو رکعت گذاردی و از انس رض آورده اند که چون
سفر را در حرکت آمدی و از نشستگاه خود برخاستی این دعا خواندی اللهم بک انتشرت وإليك توجهت وبك اعتصمت
اللهم اکفني ما اهمني وما لا اهتم له اللهم زودني التقوى واغفر لي ذنبي ووجهني للخير اينما توجهت و
مالک در موطا آورده که چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابوداؤد و ترمذی از ابن
عمر می آرند که چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون و گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی ظلمت
نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر والتقوى ومن العمل ما ترضى
اللهم هون علینا سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال اللهم
انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و چون از سفر باز گشتی همین
دعا خواندی و در آخر این کلمات زیاده کردی آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی
داؤد و ترمذی است و در روایت ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم اصحبنا
فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا و بعد آیبون ان شاء الله و همچنین است در روایت مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت
نفسی تا الا انت و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نسائی دراز کردن انگشت در خواندن این دعا نیز آمده و
ترمذی و ابوداؤد از علی بن ربیعه می آرند که گفت حاضر شدم علی مرتضی را رض درحالتی که آورده شد مرکب
وی تا سوار شود پس چون نهاد پای خود را در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت
الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون پس تر گفت الحمد لله سه بار پس تر گفت
سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس تر خندید علی مرتضی رض
علی بن ربیعه میگوید گفتم از چه خندیدی یا امیر المؤمنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که
کرد مانند آنچه من کردم پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدی فرمود تعجب میکند پروردگار
تعالی از بندهٔ خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول
و چون در راه بر مکانی بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتی و چون از بلندی فرود آمدی
تسبیح گفتی اخرجه البخاری عن جابر وابوداؤد والنسائی عن ابن عمر و ابن عمر گوید نهادم من
در رود در اعلای آن و این سنت مستمرهٔ آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم قولا و فعلا و گفته اند که وجه تکبیر در وقت
صعود آن باشد که چون در این وقت در نفس آدمی علوی و رفعتی پیدا میشود یاد کند کبریای حق
را جل و علا تا آن خاطر و آن حالت فرو نشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و تقدیس
و تعالی است از تغیر و تنزل و دوام و بقای او بر علو و کبریای سبحانه و در حصن حصین برمز
کتب ستة آورده که واذا استشرف علی واد هلل وکبر و چون بر دیهی یا شهری مشرف شدی و خواستی

که در ان موضع در آید این دعا خواندي اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضين السبع وما اقللن ورب الشياطين وما اضللن ورب الرياح وما ذرين فانا نسألك خير هذه القرية وخير اهلها ونعوذ بك من شرها وشر اهلها وشر ما فيها روايت كرد اين حديث را در حصن حصين از نسائي وابن حبان ومستدرك حاكم وگاه گفتي اللهم اني اسألك من خيرها وخير ما جمعت فيها واعوذ بك من شرها وشر ما جمعت فيها اللهم ارزقنا جناها واعذنا من وباها وحببنا الى اهلها وحبب صالحي اهلها الينا اين را نيز در حصن حصين و طبراني در معجم اوسط روايت كرده باد ني تفاوت ودر مجموع اسفار نماز فرض رباعي را كه ظهر وعصر وعشا است نه نماز ثنائي را كه فجر است وثلاثي را كه مغرب است بقصر بطريق تنصيف كذاردي وثابت نشده كه وقتي نماز رباعي را در سفري باتمام گذارده وحديثي كه مرويست از ام المؤمنين عايشه رض ان النبي ﷺ كان يقصر في السفر ويتم بود پيغمبر خدا ﷺ كه قصر ميكرد نماز را و دو ركعت ميگذارد در بعض اسفار وتمام ميكرد يعني چهار ركعت ميگذارد در بعض ديگر يا در بعض اوقات در سفر واحد قصر ميكرد ودر بعض اتمام چنانچه در روزهٔ رمضان در سفر فرمود ويفطر ويصوم كاهي افطار ميكرد وگاه روزه ميداشت اين حديث را دار قطني از عايشه رض آورده ودعوي صحت آن كرده وحديثي ديگر نيز آورده وحكم بحسن آن نموده كه گفت بيرون آمدم با پيغمبر خدا ﷺ براي عمره در رمضان پس افطار كرد آنحضرت ﷺ ومن روزه داشتم ووي قصر كرد ومن اتمام پس گفتم بابي انت وامي يا رسول الله تو افطار كردي ومن روزه داشتم وتو قصر كردي ومن تمام گذاردم فرمود احسنت يا عايشه وصاحب مشكوة جز واين حديث را كه متعلق بقصر واتمام است از شرح السنه نيز نقل كرده ومصنف در رد آن ميگويد كه آنحديث كه از عايشه رض مرويست ودعوي صحت آن كرده اند بصحت نه پيوسته والله اعلم بدانكه در جواز قصر صلوة رباعى در سفر هيچكس را خلافي نيست وعلماي امت اجماع دارند بران وليكن نزد امام ابو حنيفه اين قصر واجب است وفرض وقت بر مسافر دو ركعت است وعزيمت همين است واگرچه آن را رخصت نيز نامند وليكن تسميهٔ وي برخصت بمجاز است نزد ايشان چنانكه در اصول علم فقه معلوم شده است واگر مسافر چهار ركعت گذارد جايز نيست نزد ايشان مگر آنكه قعدهٔ اولي بجا آورده باشد كه آن در حقيقت قعدهٔ اخيره است اگرچه بترك سلام آثم گردد واگر قعدهٔ اولي نكرد نماز جايز نيفتد واعادهٔ آن لازم گردد ومذهب امام مالك نيز چنانكه در رسالهٔ ابن ابي زيد كه در مذهب ايشان است مفهوم گردد همين است زيرا كه گفته است ومن سافر اربعة برد وفي ثمانية واربعون ميلا فعليه ان يقصر الصلوة ويصلي ركعتين واز بعض شروح معلوم ميشود كه مذهب ايشان موافق مذهب امام شافعي وامام احمد است كه قصر رخصت است ومصلي مخير است كه قصر كند يا اتمام واصل فرض اتمام است ودليل ايشان ظاهر قول خداوند تعالى است * واذا ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة * وظاهر اين اذا دلالت بر تخفيف و رخصت كند نه بر ايجاب ولزوم ونيز قياس كنند

نماز را بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت است وافطار رخصت حکم نماز همچنین باشد وحدیث عایشه رض
که مذکور شد نیز دلیل آرند ولیکن در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد واز امیر المومنین
عثمان رض منقول است که در ایام حج در منی چهار رکعت کذارد وصحابه که در آنجا حاضر بودند با وی
بکذاردند واز عایشه رض نیز آمده که اتمام میکرد وحنفیه کویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در
تخفیف واختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال ولع وشغف داشتند بر طاعت وعبادت و
تکثیر واتمام آن کویا در قصر تقصیری وحرجی خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجی وکناهی وتقصیری
نیست واین دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه بعض علما که قائلند بوجوب سعی بین الصفا
والمروة در قول حق تعالی فلا جناح علیه ان یطوف بهما مثل این کفته اند وقیاس بر صوم فاسد است زیراکه
قضای او لازم است واین علامت وجوب وعزیمت بودن اوست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد
که واجب نیست ونیز کویند این قصر که درین آیت مذکور است قصر احوال است نه قصر اعداد چنانکه در
صلوة خوف است که استقبال والتزام مکان وجز آن در آنجا ساقط است واز حضرت پیغمبر ﷺ بطریق شهرت
مرویست که همیشه در سفر قصر کردی وهرکز چهار رکعت نکذاردی ومسلم از عایشه رض بطرق متعدده
روایت کرده که کفت فرض نماز در اول دو رکعت بود در سفر وحضر پس مقرر داشته شد در سفر همان
دو رکعت وزیاده کرده شد در نماز حضر ازینجا معلوم کردد که نماز دوکانی در سفر رخصت نیست که
بعد از فرضیت چهارکانی واقع شده باشد بلکه اصل همان است ودر حضر چیزی بران افزودند ونسائی و
ابن ماجه نیز از امیر المومنین عمر رض آورده که کفت صلوة سفر دو رکعت است وصلوة اضحی دو رکعت وصلوة
فطر دو رکعت است وصلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان محمد ﷺ وهمچنین روایت کرد ابن حبان در
صحیح خود ومسلم از ابن عباس آورده که کفت فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما ﷺ
در حضر چهار رکعت ودر سفر دو رکعت ودر خوف یک رکعت وروایت کرد طبرانی باین لفظ که فرض کرد
رسول خدا ﷺ دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره الاحادیث الشیخ ابن الهمام
ونیز مسلم روایت کرد از عمر رض که کفت فرمود پیغمبر خدا ﷺ این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه
است که تصدق کرده است پروردکار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را وکویند که تصدق در آنچه
قابل تملیک نبود اسقاط محض است ونیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف وتیسیر کرد واسقاط نمود
تشدید بر نفس واختیار اشد جرأتی بود که لایق مقام بندکی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز
بموافقت مسلمین آسانیست چنانکه در افطار ولهذا امام شافعی واحمد با وجود تجویز قصر واتمام قصر را احب
دارند وهمچنین افطار را در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد وآنانکه کفتند که عثمان رض در منی چهار
رکعت کذارد وصحابه در آن با وی موافقت کردند در صحیح بخاری از ابن عمر رض می آرد که کفت کذاردم

با پیغمبر ﷺ بمنی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوایل خلافت دو رکعت
گذارد بعد از ان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود
علی خلاف فیها و هم در صحیح بخاری مذکور است که حضرت ﷺ دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه
امن تمام داشت و خوفی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان رض چهار رکعت گذارد عبد الله ابن
مسعود رض استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین
پس گفت گذاردم با رسول خدا ﷺ بمنی دو رکعت و گذاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب رض هم
در منی دو رکعت کاشکی ازین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رض کرد و اظهار
کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود
الخلاف شر یعنی مخالفت با امام عصر در انچه بکند خوب نیست و ازینجا احتمال جوازی برای اتمام معلوم
کرد چه سکوت ابن مسعود و صحابهٔ دیگر در غیر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رض و جواز
آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه و زوجه گرفت و وی امیر المومنین بود و
بادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانهٔ اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آنحضرت ﷺ با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد
خصوصا در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی ﷺ احق و اولی بود بدان
و ثالث بآنکه اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصحت رسیده است از عثمان رض که
مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت شود در وی و حال آنکه اکثر اینها میرد احتمالات
است غیر مقرون بروایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان رض قایل باشد بآنکه قصر چنانچه از ظاهر
آیهٔ کریمه مفهوم کرده مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
ازین وجه بحدیث عمر رض که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید
از کافران و ما امروز ایمنیم از ایشان فرموده نه صدقه تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته و نیز
آنحضرت ﷺ آمن تر از عثمان بود بمنی و قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی است و مبنی بر واقع و
اکثر و اغلب احوال مسافران خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان رض چهار رکعت را بسبب آن بود
که دران سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام تمیز نشدند بسیار حاضر آمده
بودند پس دوست داشت وی رض که بدانانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بیهقی حدیثی نیز
از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار
کرد که قصر سنت رسول خدا است ﷺ و صاحبیه رض ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم
که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعضی گویند مذهب امیر المومنین عثمان رض آن بود که قصر

مخصوص است بکسی که شاخص و سایر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت کند بمکانی و چند روز
در انجا باشد اگرچند نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح در تاویل
عثمان در جواز اتمام و عایشه رض نیز که گاهی چهار رکعت میکرد آنست که ایشان با این عقیده بودند
که آنحضرت ﷺ مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی ﷺ قصر را از جهت اهل ایسر و شفقت بر امت
بود و ایشان اهل بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که
عایشه را دیدم رض که در سفر چهار رکعت میکرد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نکردی گفت
یا ابن اختی بر من چهار رکعت کردن متعسر نیست و مشقتی در ان نمی بینم از اینجا ظاهر شود که سبب اتمام
عایشه رض آن بود که مذهب وی قصر است بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله
علما را اختلاف است درین باب و مذهب حنفیه آنست که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد
یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و ملحقین در سایر رخص سفر و از عادات حضرت نبوی
ﷺ آن بودی که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت کرده باشد نه پیش
از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و
وتر را ترک نکردی و در صحیحین رواتب از ابن عمر کذا ثبت که کرد آنحضرت ﷺ بعد از ظهر و مغرب
در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز که بیاید و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف است
در نوافل بر چند قول ترک و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض
قصر نیز جایز داشته اند و بعض فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و
بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض
با قامت پس گمان برده نمیشود که ازین نماز است گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف بعد الصلوة که
متصل است بدان و از وی است صورة و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح ملحق است بروایت ابن
عمر که کرد شد و حدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر از صحیحین نیز آرند که از کردن نوافل بر
زمین منع میکردند بر راحله و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی رض آمده نیز ساخته اند
والله اعلم و دلیل کردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانی است که آنحضرت ﷺ روز فتح مکه
در خانه او هشت رکعت کرد و نماز تهجد کردی بر پشت مرکب عن ابن عمر رض قال کان رسول الله بود
رسول خدا ﷺ یصلی فی السفر میکرد در سفر علی راحلته بر شتر خود حیث توجهت به هر جانب که
میبرد راحله آنحضرت ﷺ را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب
را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت
راحله از ابن عمر و غیر وی آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میکرد بر راحله خود این چنین آمده است

از ابن عمر و امام محمد در موطای خود آثار کثیره از ابن عمر و غیر وی از صحابه و تابعین آورده که از برای
وتر از مرکب فرود می آمدند و نیز می آرد که مجاهد کفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا بمدینه و
میگذارد همه نماز ها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع
میکرد مکر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را ازین کفت بود
رسول خدا ﷺ که میکرد همچنین و این ثابت است که رسول ﷺ در حالتی که نماز را قصر کردی و آن حالت سفر
است نماز شب را ترک نکردی و بگذاردی آن را کاهی بر زمین و کاهی بر پشت راحله اینحکم معلوم شد از انکه کفت
نماز تهجد را کذاردنی ما تا که مقصود تاکید است و چون نفی کذاردن سنت در سفر کرد از آنحضرت ﷺ
استدراک کرد آن را بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه
از آثاری که در موطا آمده است معلوم کردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله
بودند اصحاب رسول خدا ﷺ یسافرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها پس
نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر
رواتب میدارد اما ابن عمر نگذاردی سنت را و از وی نیز در بعض روایات کذاردن سنت آمده است و نیز
آمده است که اکر کسی بگذاردی منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود ﷺ
و طریقه وی بود رض در راه بسنت و متابعت و کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اکر کسی بگذارد روا بود و
تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار در کذاردن آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف
آن مینماید که آنها که کذارده اند بطریق تطوع مطلق کذارده اند و اکر در حدیثی هم از حضرت ﷺ
آمده باشد آن نیز بهمین طریق است والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه ابوداؤد و ترمذی آورده اند
منقول است که کفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا ﷺ ثمانی عشر سفرا هژده سفر فلم اره
یترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزدیک میل آفتاب
و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب کفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب است و ضعفی دارد از جهت ابی بصرة غفاری که راوی است از براء بن عازب و نام او معروف نیست
بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی بوی راه یابد
و اکر غرابت بمعنی شذوذ بود چنانکه بعض بر آن اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه
کذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید که و سالت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری را
فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا عن حدیث اللیث بن سعد مکر از حدیث لیث بن سعد و رآه
حسنا و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند که این دو رکعت صلوة فیء زوال بوده
اما معلوم شد که صلوة فیء زوال چهار رکعت آمده است نه دو مکر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و ازینجا بقصر

نماز سنت اشتباهی نزد ابن بابت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمد که تطوع نمیکرد و نیز آمد که میکرد و مکفت
که آنحضرت ﷺ نیز کرده اند و از ینجا است اختلاف اهل علم از صحابه وغیرهم اگر بکند رخصت است و اگر بکند
افضل انتهی و این قول ترمذی قولی فصل است و محمل این بحث است ما ناکه حتی بیوهمین باشد والله
اعلم و در فصل روایت کلام متعلق باین باب گذشته است فلذکر و عادت حضرت نبوی ﷺ در سفر چنان
بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگرچه برجانب قبله نبودی و در رکوع و سجود
ایما کردی اول جود مصنف نمی گذاردن سنت از آنحضرت ﷺ کرد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت
غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد گذاردن بر زمین باشد و لیکن گذاردن غیر فرایض بر پشت مرکب با ایما
از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست مگر آنکه از برای توطیه و تمهید قول او باشد که
گفت و در مسند امام احمد و سنن ابی داؤد ثابث است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی
قبله کردی و باقی نماز بهر سو که جانب سفر بود و مرکب رفتی گذاردی و بالجمله کلام مصنف در این مقام خالی
از تکراری نیست و چون سبب گذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان نکرد بجواز گذاردن فریضه نیز بجهت
عذر مطر بیان فرمود و گفت و در حدیث نبی مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران بلد بوت
بر پشت مرکب نماز فرض گذارده و صحابه همه سواره اقتدا کردند و لفظ حدیث این است و چون حکم
الحدیث خالی از ندرتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی الی
رسید بعمر خدا ﷺ الی مضیق نسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره کوهی با عمر آن والله اعلم هو و اصحابه
او و اصحاب او ﷺ و هو علی راحلته و آنحضرت ﷺ بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران بالای ایشان می
بارید والبلة من اسفل منهم و تری و گل و لای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز
گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را باذان و امام پس اذان
و اقامت گفت مؤذن ثم تقدم رسول الله پس ترپیش رفت رسول خدا ﷺ علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم
یومی ایماء پس نماز گذارد با ایشان و امامت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس کرد امد
سجود را پست تر از رکوع * تمهید * نزد امام ابوحنیفه رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذهب است در جواز صلوة
نافله در طرد ابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از وی
و از ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت نیست تا بنافله مقید نکرد د
واضح آنست که مسافر و غیر مسافر در آن برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر به مسافرت
واحادیث که درین باب وارد است بعض مطلق است و مقید بسفر و بعض مقید است بدان اگر مطلق را
بر اطلاق نگذارند چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض
درایس و دلایل مثلا لازم آید تقیید بسفر و غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ما ناکه وجه

ورود در روایت واصحیت روایات اطلاق ازینجا است واگر مسافر درون مصر بود جایز نیست مراورا تنفل
کردا به نزد ابوحنیفه وامام محمد گوید جایز است ولیکن مکروه وابویوسف گوید لا باس به وامام ابوحنیفه
فرماید که جواز آن بجهت ضرورت است وضرورتی نیست درمصر پس مقتصر باشد بر مورد خود بلا اختلاف
است در مقدار بعد مسافت خارج مصر مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید وبعض
مقدار میل وصحیح آنست که جایز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در قصر مسافر وسنن رواتب
ونوافل مطلقه برابر است درجواز وروایتی از امام ابوحنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او کد سنن
وبر روایتی واجب است ولهذا بیعد رنشسته کدادن آن در روایتی جایز نیست وبرای وتر البته نزول کند
چنانکه گذشت واما فریضه جایز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد وبعد قافله
وخوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود ورکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف
بود که ممکن نبود اورا رکوب وکسی که اعانت کند وی را وار کرد اند موجود نه یا زمین گل بود که نماز بران ممکن
نبود وبعد رمطر وخوف عدو وسبع نیز جایز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع کذا فی بعض
شروح الهدایة وبعد یثی که مصنف از ترمذی آورد تمسک درین باب توان کرد دلالة او قیاسا وصلوة جنازه
وصلوة منذور وسجدة تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جایز نبود کذا قال الشمنی وآنحضرت صلى الله عليه وسلم عادت
داشت که چون رحیل وبرآمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر
چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر وعصر واگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز ظهر بکذاردی
انگاه سوار شدی وبعد ازان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درینصورت جمع واقع نشدی
ودر مغرب وعشا همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودی ورحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر
کردی نماز مغرب را تا در وقت خفتن مغرب وعشا را با یکدیگر بگذاردی مخفی نماند که ظاهر از قول
مصنف در مغرب وعشا همچنین بودی بعد قول وی واگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز بگذاردی انگاه
سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب درآمدی نماز مغرب بگذاردی انگاه سوار شدی وجمع
نکردی ولیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست وهمین قدر مذکور است که جمع میان مغرب
وعشا میکرد ودر ظهر مذکور است چنانچه در صحیح بخاری آمده واذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل
بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب پس بدانکه ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شده ومحفوظ در کتب
مشهوره وروایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلاتین نبود مگر در وقت
ثانیه اعنی العصر که آن را جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع تقدیم
را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر ولیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را اینچنین
روایت کرده اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل وهمچنین واقع شده در اربعین حاکم

صلی الظهر والعصر ثم رکب واسناد وي صحيح است واسمعيلي که از رواة بخاري است زياده کرده لفظ. والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پيش از درآمدن وقت ظهر جمع تاخير بود ودر ارتحال بعد از درآمدن وقت ظهر جمع تقديم وازينجا است که مصنف گفت ودر بعض اوقات اگر وقت ظهر پيش از رحيل درآمدي ظهر را باعصر جمع کردي وهردو را بگذاردي انگاه سوار شدي ودر مغرب وعشا همچنين کردي. يعني در بعض اوقات اگر وقت مغرب پيش از رحيل درآمدي مغرب را باعشا جمع کردي وهردو را بگذاردي. انگاه سوار شدي وجمع بين المغرب والعشا که علی الاطلاق در احاديث واقع شده است شامل هردو صورت جمع است ودر جامع ترمذي وسنن ابي داؤد هردو صورت بتصريح نيز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک چون از ارتحال ميکرد قبل زيغ شمس تاخير مي کرد ظهر را تاآنکه جمع ميکرد او را بعصر وميگذارد هردو را جميعا وچون ارتحال ميکرد بعد از زيغ شمس تعجيل ميکرد عصر را بسوي ظهر وميگذارد ظهر را وعصر را جميعا پس شروع سير ميکرد وچون ارتحال ميکرد قبل المغرب تاخير ميکرد مغرب را تاآنکه ميگذارد او را باعشا وچون ارتحال ميکرد بعد المغرب تعجيل ميکرد عشا را پس ميگذارد او را وبالجمله در احاديث صحاح جمع بين الصلوتين وارد است در بعض احاديث مطلق ودر بعضي مقيد بحالت سير ودر بعض مقيد بجد در سير ودر بعض بتعجيل سير وازينجا است اختلاف علما که قائل اند بجواز جمع بعض قائلند علی الاطلاق وشافعي از ايشانست وبعض مخصوص ميدارند بحالت سير نه نزول وحق نزد مصنف نيز همين است که گفت اما جمع در سفر عادت دايمی نبود بلکه چون سير تعجيل بودي جمع کردي اما جمع در حالت نزول وقرار مروی نيست وبعض بصورت جد در سير وتعجيل دران مخصوص کرده اند ودر فتح الباري ميگويد که مشهور از مالک اينست ونيز بعض مخصوص ميدارند بحالت عذر زايد بر سفر ونزد بعض جايز است جمع تاخير نه تقديم واين مرويست از امام احمد ونيز نزد وي مقيد است بحالت سير ومشهور از مذهب وي جواز است مطلقا ودر فتح الباري ميگويد که مروی از امام مالک نيز جواز جمع تاخير است نه تقديم ونزد امام ابو حنيفه جايز نيست مطلقا ووجه قول ايشان آنست که تعيين اوقات نماز قطعي است وثابت بتواتر که هيچ شبهه را بوي راه نيست تاآنکه تاخير نماز از وقت وتقديم وي بران از کباير شمرده اند امام محمد در موطاي خود مي آرد که رسيده است بما از عمر بن الخطاب که وي نوشت بحکام خود در آفاق ونهي کرد ايشان را ازانکه جمع کنند بين الصلوتين در وقت واحد واخبار کرد ايشان را که جمع صلوتين در وقت واحد کبيره است از کباير ومي آرد که روايت کردند ما را ابن عمر ثقات از علاء بن الحارث ووي روايت کرد از مکحول وچون تعيين اوقات قطعي است ومتواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف افطار وقصر در سفر که بنص قرآني ثابت شده اند وروايت کرده اند بخاري ومسلم از عبدالله بن مسعود که گفت نديدم من رسول خدا را ﷺ که گذارده باشد هيچ نماز را در غير وقت خود مگر دو نماز مغرب وعشا را

که جمع کرد میان آنها بمزدلفه ودراحادیث جمع ظهر وعصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت ﷺ دایمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح دراحادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک است وثابت نشده که دروی نیز هر روز میکردند وتحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بردوام واستمرار ندارد کما حقق فی موضعه ودرجامع الاصول بروایت ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا ﷺ هرگز میان مغرب وعشاء درهیچ سفری مگر یکبار وازابن عمر نیز آورده که وی رض جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائی رسید وآنجا برفت ودر روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار واز ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله درشی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه واحادیث در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل است ودر روایت صحیح بخاری اختلاف است ولهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان وتاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را وکذارده شود در آخر وقتش وتعجیل کرده شود ثانیه را وکذارده شود در اول وقت آن وبعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر وصورت جمع است نه حقیقة ومعنی واطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث حمنة بنت جحش فتدبر واگرچه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین است که جمع میکرد درمیان ظهر وعصر ومیکذارد در وقت عصر محمول بر همین است ازجهت دلایلی که ذکر کردیم وتحقق تخفیف ودفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد تا در حرج نیندازد امت خود را بآنست که دروی توسیع است که اگر یکی را فراغ وفراهمیت حال وسعت مجال درکذاردن نماز دراول وقت باشد آنچنان کند واگر نماشد تاخیر کند ودر آخر وقت بکذارد تا متصل کرده باول وقت نماز ثانیه وتوسعه وتخفیف در شریعت این طریقه ظاهر است وشناختن وادراک آخر وقت مغرب ظاهر است ودر پیشین نیز بحسب ظن وتخمین میسر است خصوصا در صورت وجود قافله وکثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام است ودر تعیین آخر وقت واول خواص را اشکال است چه جای عوام فتدبر وبه التحقیق روایت کرده است ابوداؤد از امیر المومنین علی رض که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آنکه نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد ومیکذارد مغرب را پس میطلبید طعام را وتعشی میکرد پستر میکذارد عشا را وارتحال میکرد ومیگفت اینچنین میکرد رسول خدا ﷺ وامام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر که وی کذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق برخلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق ودر جامع الاصول از ابوداؤد از نافع وعبد بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس

نزول کرد و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون در تعجیل می آورد او را امری میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق
این روایات است که ناظر است در جمع نظر بتطبیقی که مذهب ابوحنیفه است وظاهر آن می نماید که روایات
در عدم جمع وجمع در وقت واحد وجمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت وتعجیل در اول همه آمده وامام ابوحنیفه
اخذ بعدم جمع باجمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطا للمحافظة الوقت وشیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته
که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل است ودر روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است وفعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم ۵ تتمه ۵ آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مر مسافر را بود فاما
جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رحمه الله وباین قایل
است شافعی واحمد واسحاق وبعض رحمه الله بجمع در مطر وباین قائل است شافعی واحمد واسحاق
وقائل نیست شافعی بجمع مر مریض را این عبارت ترمذی است واز ابن عباس می آرد که گفت من جمع بین
الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر وصل مریض است نزد جمهور است که جمع کرده نشود بین
الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه النبی وصلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم جمع کرد میان
ظهر وعصر ومغرب وعشا بمدینه بغیر خوف ومطر و در روایتی بغیر خوف ودر سفر پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین
کرد فرمود که تا در حرج ومشقت نیفتد از امت را وترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس
نیز در جامع خود آورده وامام نووی از ترمذی می آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثی که
اجماع کرده اند امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف ومطر ومگر حدیث قتل شارب خمر در مرة رابعه
ونووی میگوید که این محض ترمذی در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی منسوخ است باجماع و
متروک است عمل بدان مر تمامه امت را واما حدیث جمع بی خوف ومطر خود قایل اند بعض بعذر مرض و
جماعه مثل ابن سیرین واشهب بجمع از جهت حاجت نیز رحمه الله مرکسی را که عادت نگیرد آنرا ولهذا قایل
بعدم حرج کردند لمرض ومانند آن انتهی واین نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر
با آنکه گفته اند که بعض نقاد از بعضی از احادیث مسلم سخن هست وشاید که این حدیث از آن قسم
باشد والله سبحانه وتعالی اعلم واز برای قصر وجمع مسافتی معین تحدید نفرموده ودر باب چیزی
صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود وتعیین در تقسیم سفری مروی نیست شک
نیست که در کتاب وسنت مسافتی معین در باب منصوص قطعی نیست وآنچه واقع است مطلق سفر ومسافرت
است واز آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز سفرهائی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعض قریب وبعض بعید چنانکه
بتطرد از احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه وتابعین از تحدید وتعیین آن اختلاف بسیار است وآنچه
مذاهب ائمه اربعه است اینست که امام شافعی رحمه الله تحدید کرده است آنرا بیوم ولیلة ودر قولی دو یکی بیوم مسیر

چنانچه در هدایه و شروح او ست امام رحاوی که مذهب ایشان است شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد و این چهار برید است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آرند از ابن عباس و ابن عمر رض که گفتند گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این احادیث سخن است و نزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر است بسیر ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته است که چون سیر بکند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در روز دوم تا بعد از زوال و سیوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب می شود برو وی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است نه فراسخ و هو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعض به هژده فرسخ و بعض به پانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط است و علیه الفتوی کذا فی بعض شروح الهدایة و هر که تقدیر کرده بچیزی اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف رحمه الله دو روز و اکثر روز سیوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر رض آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم لا تسافر المراة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز است و هر چه کم از این است قصیر و لا یعتد به است و دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر است و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرة یوم نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ایام و لیالیها زیرا که لام و الف در مسافر برای استغراق است پس معنی اینچنین شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر از آن اعتبار کنند هر آینه مسافری باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب کرد سفر او سه روز را خلاف ظاهر عبارت است و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه یمسح کذا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض کمتر از آن و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث انس رض آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون بیرون می آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ را شک راوی است قصر میکرد نماز را رواه مسلم و ابوداود و گفته اند که این اصح حدیثی است که وارد است درین باب و بعض گفته اند مراد باین مسافتی است که ابتدای قصر از انجا است نه غایت سفر کذا فی فتح الباری و مذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه ممتد بود یا قصیر قصر صلوة در وی مباح است زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق

غیر شامل است فرسخ را و میل را و نیز اختلاف است امت را در تعیین و تحدید آن یا گفته اند که عرب هشت
قول در اینجاست پس رجوع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب امام ابو حنیفه رحمه
باجماع اقرب براست کما لا یخفی * فائده * برید شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل از
منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی میشود ادراک وی
و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد وی آنست که نظر کند شخص بر زمین
مستویه و در نیابد که مرد است یا زن و آینده است یا رونده و بعض نقل کرده اند و اندازه اش هزار ذراع
و ذراع بیست و چهار انگشت به پهنا و این قول اشهر است و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار
هزار ذراع و به هزار ذکر کرده اند کذا فی فتح الباری والله اعلم * فصل * در عادت حضرت نبوی ﷺ
در قراءت قرآن و استماع آن و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قراءت قرآن از خوف یا از شوق و این
مصنف این فصل را چنانکه در ابتداء رموز نهاده این را متصل فصل قراءت یا الحاق که در آخر فصل قیام لیل
و بر ترتیب ذکر بعض مسائل قراءت قرآن تقریب ساخته بود بایست ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از
فصل عبادت سفر و صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی ﷺ هر روز وظیفه و
وردی معین از قرآن داشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غزا و ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی
و تلاوت خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل ورود و مثل ازین است ورد و وظیفه که در اوقات معین
قرار دهند و قراءت عامتر از آنست و تلاوت آنحضرت ﷺ بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور
و آیات قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آنحضرت ﷺ مدارست
مینمود و در روایات دیگر تمامی آمد پس نزد آنحضرت ﷺ تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث
مسلم از عایشه رض که گفت ندانم پیغمبر خدا را ﷺ که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد
و بعضی از صحابه نیز که عدد ایشان در کتب سیر مذکور است در آخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن
دیگر صحابه آن را از ایشان و غیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه در محل خود مذکور است و از آنچه دلالت دارد
بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد است که از عبد الله بن عمرو
بن العاص آورده اند که گفت مرا رسول الله ﷺ که چنین رسیده است بمن که تو صوم دهر
میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله چنین است فرمود روزه دار مثل روزهٔ داؤد که وی
اعبد الناس بود یکروز روزه و یکروز افطار و بخوان قرآن را در یکماه و در روایتی چهل روز گفتم
یا رسول الله من بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده از آن
میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر ازین تجاوز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواند بطریق وظیفه

یا بخیره بترتیل تمام خواندی یعنی مفسر ومبین حرف حرف وبرآخر آیات وقف کردی این د ومسئله در اخر فصل وترکی شته است ودرینجا ازانچه متعلق بشرح وبیان آن باشد گفته شد فتذکر وحروف مدرا که الف وواوساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام ومشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن راو یای الرحیم هر یکی رااتمام کشیدی تا این حروف بکمال وحقیقت خود ادا باشد واین رادراصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند که لازم طبیعت این حروف است واین کمتراست ازمدی که این حروف راکنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد ازینها چنانچه تفصیل اقسام واحکام آن در رساله مسمی بالدر النضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم ودراول قراءت بموجب امر الهی تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ودر بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه ونفخه ونفثه گفتی همز در لغت بمعنی غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین واجفان است وبمعنی ضغط و نخس که بمعنی زیر کردن است وبمعنی دفع وضرب آمده ومراد بهمز شیطان وسوسه والقای فتنه واعتقادات فاسد است ودرحدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده است ونفخ درلغت دمیدن وپر باد کردن است ومراد اینجا کبر است که شیطان آدمی رادرین ورطه می اندازد وبباد نخوت وتکبر پر میسازد ونفث بمعنی دم کردن است ومراد بوی شعر وسحر داشته اند بدانکه درلفظ استعاذه پیش از قراءت اختلاف کرده اند مختار اینست اعوذ بالله اواستعیذ بالله من الشیطان الرجیم چنانچه درسورهٔ نحل مذکور است ومروی ازابن مسعود همچنین است وگفت که خواناندم رارسول خدا ﷺ همچنین وفرمود خوانانید مرا جبرئیل همچنین واعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است واختلاف است که امر باستعاذه از برای ندب است یا وجوب جمهور براول اند وآنحضرت ﷺ دوست داشتی که قرآن را ازدیگری بشنود چنانکه بخاری ومسلم وترمذی وابوداؤد آورده اند که عبدالله ابن مسعود رضرا فرمود قرآن بخوان برمن اوگفت یارسول الله آیا من خوانم وحال آنکه فرستاده شده است برتو فرمود دوست میدارم من که بشنوم قرآن را ازغیر خود پس خواندن گرفت سورهٔ نسا را تارسید باین آیت * فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا * وپیغمبر ﷺ استماع فرمود ودرخضوع وخشوع وبکا درآمد تا آب ازچشمهای مبارک روان کرد ودرروایتی آمده که چون ابن مسعود باین آیت رسید آنحضرت ﷺ فرمود بس کن بس کن وآنحضرت قرآن رادرمجموع حالات خواندی یعنی ایستاده ونشسته وخفته وباوضو وبیوضو وبیجز جنابت ویرا چیزی مانع قرأت قرآن نشدی چنانکه عایشه گفت رض که مانع نیامدی رسول خدا را ﷺ از ذکر خدا ودرروایتی ازخواندن قرآن هیچ حال روا . . ودر آثار ازامیرالمومنین عمر رض آمده که درجماعه نشسته قرآن میخواند پس ازان بقضای حاجت رفت وباز آمد وقرآن خواندن گرفت پس گفت مردی ازحاضران مجلس یاامیرالمومنین قرآن میخوانی وحال آنکه وضو نداری فرمود که فتوی داده است ترا باین اخرجه الموطا عن ابن سیرین

کذا فی جامع الاصول ودر بعض اوقات قرآن میخواند ودران ترجیع وتردید صوت کرد چنانچه
حفاظ خوش آواز خوانند وترجیع کنند ودر روز فتح مکه سورهٔ فتح را همچنین خواند یعنی بترجیع صوت
وتردید آن چنانکه بخاری ومسلم از عبدالله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ روز
فتح مکه بر ناقه میخواند سورهٔ فتح را وترجیع میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبدالله بن مغفل
وترجیع کرد تا بنماید مردم را صورت آن ودر روایتی از بخاری آمده که حکایت کرد عبدالله بن مغفل
آ آ آ سه بار وبعض گفته اند که سبب حدوث ترجیع حرکت ناقه بود که تیز میراند نه بقصد واختیار والله
اعلم ومیفرمود آنحضرت ﷺ بیارائید قراءت قرآن را بآوازهای خوش در جامع الاصول از ابی داود
ونسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید قرآن را بآوازهای خود
ودر مشکوة از احمد وابن ماجه ودارمی نیز آورده ودر روایتی از دارمی آورده تحسین کنید
قرآن را بآوازهای خود مرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن وازینجا معلوم شد
که لفظ قراءت که مصنف زیاده کرده از حدیث نیست وگویا که زیادت آن بجهت رعایت این معنی مراد
تحسین قراءت است که فعل ماست نه تحسین ذات قرآن ومیفرمود که هرکه تغنی بقرآن نکند آنکس
از ما نیست ولفظ حدیث این است که لیس منا من لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است
گفتند اگر کسی خوش آواز نبود چگونه خوش آوازی کند گفت در مقدار که تواند داشته باشد بتحسین
قراءت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابوداود از عبدالله بن یزید آورده
واین حدیث طرق متعدده دارد ودر صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده وغیر بخاری در آخر حدیث زیاده
کرد یجهر به بدانکه اصح آنست که تغنی درین حدیث از غنا است بمد نه از غنی بقصر بمعنی توانگری
وبی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از آنجهت که تغنی بآن معنی نیاید بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث
ملایم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد بتغنی استجهار بقراءت است که در حدیث بطریق عطف
تفسیر واقع شده وصحیح آنست که مراد تحسین وتطییب صوت وترنم وتحزین اوست بطوری که مورث
خشیت وخشوع وباعث مزید شوق وحضور وموجب رقت وتاثیر در قلوب گردد با رعایت قوانین تجوید
ومراعات نظم در کلمات وحروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد از آنحضرت
ﷺ که کدام یکی از آدمیان احسن است از روی صوت وقراءت مر قرآن را فرمود آنکه چون بشنوی قراءت
او را ظاهر شود ترا روی اثر خشیت وحزن نه رعایت قوانین موسیقی وتکلفات در نغمی ونبرها که در کراهت
وحرمت آن منع ونهی از آن احادیث وارد شده چنانکه بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتابش
از حذیفه آورده اند که گفت پیغمبر خدا ﷺ بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان ودور دارید
خود را از لحون اهل عشق ولحون اهل کتابین وسرانجام است که بیاید بعد از من قومی که ترجیع کنند

بقرآن مثل ترجیع غنا و نوحه در نکذرد قرآن از حنجرهای ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول در رفتنه است
دلهای اینقوم و دلهای آنکسانی که خوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز تشدید و نکیر بران بحدی
واقع شده که بعد از اطلاع بران مسلمان پرهیزکار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ آید و گفته اند که در
خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب بیم کفر بود و بالجمله افراط در تغنی بحدی که موجب تغییر حروف
وصفات آن و اشباع حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است و خواننده
و مستمع و راضی بدان آثم و قول فصل درین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب
و تغنی بر دو نوع است یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف نزد طریان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکند
و بتمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی را بطبع باز گذارند و تکلف و تعمل بخصوص
الحان معهوده موسیقیه بنفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین از وی صادر شود بی خروج از دایرهٔ تجوید
و مراد بلحون عرب نیز همین است چه قراءت ایشان بلحون طبیعیه طیبه و اصوات لطیفه لینه است
که تکلف را بدان راه نیست و این نوع باجماع جایز است و اگرچه طبیعت بزیادت تحسین و
تزئین اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبی ابوموسی اشعری قرآن
میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گوشهٔ استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان خبر کرد و تحسین نمود
ابوموسی اشعری گفت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم که لو علمت انك تسمع لحبرته لك تحبيرا یعنی اگر دانستمی
که تو مستمع بودی قراءت مرا هر آینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام باین حدیث معلوم شد که بعض
مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
معنی ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لكل شيء حلية وحلية القرآن حسن الصوت و نوع
دوم از تطریب و تغنی آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف
محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند و باوزان و ایقاعات مخصوص
میخوانند و این نوع را جماعت سلف مکروه داشته اند و قراءت برین نوع را منع کرده اند هلیا و بعض علما
تغنی را در حدیث لیس منا من لم يتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی توانگری و بی نیازی داشته اند یعنی هر کرا
حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان را ز خلق بی نیاز نگردد و غنای قلب حاصل وقت وی نشود و توکل
بر مولای خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد وی از ما نیست و بر طریقهٔ ما نه چنانکه در حدیث
آمده است من اعطاه الله حفظ كتابه فظن ان احدا اعطى افضل مما اعطى فقد غلط و نیز فرموده من قرأ
القرآن يتأكل به الناس جاء يوم القيمة ووجهه عظم ليس عليه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا
و علما که ملازمت ملوك و امرا کنند و علم و قرآن را وسیلهٔ آن سازند ورود یافته است و بعض گویند که
تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطا است قاضی عیاض مالکی که از مقتدایان شراح حدیث و

محققان ایشانست در مشارق گفته است که تعمیت و تعانیت معنی استعمیت و در قاموس نیز گفته که تغنیت
بمعنی استعمیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود ولیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبی
است چنانکه گفتم والله اعلم * فصل * در عیادت نبوی ﷺ در پرسش بیماران مقصود درین فصل بیان
نماز جنازه است واین فصل عیادت واحکام ذکر از مقدمات اوست وبدانکه عیادت از جملهٔ عبادات
فاضله است واحادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده ودر حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است
که حق جل وعلا روز قیامت به بنده گوید ای بنده من پروردگار تو ام بیمار شدم ومرا عیادت نکردی بنده
گوید خدایا تو پروردگار جهانیانی عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بنده من بیمار شد وعیادت
وی نکردی اگر تو عیادت او میکردی مییافتی مرا نزد وی وظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق
صحبت است ولهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده ودر احیاء العلوم از حقوق
اسلام داشته وحدیث بخاری ومسلم که از ابوهریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و
عیادت مریض واتباع جنازه واجابت دعوت وتشمیت عاطس موید آنست ودر روایتی از مسلم شش گفته و
نصیحت مسلمان در وقت طلب وی نصیحت را زیاده کرده وظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق
صحبت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی ﷺ بیمار شدی آنحضرت ﷺ عیادت فرمودی اگر از
یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحبة وکثیر المجالسة باشند مراد دارند واگر بمعنی اعم که در آن
اکتفا بمجرد رویت کند خود تمامهٔ مسلمانان آن عهد یاران آنحضرت ﷺ بوده اند فافهم وچون
در آمدی نزد یک بیمار شدی و پیش سر بیمار نشستی واز حال وی سوال کردی وگفتی کیف تجدک یعنی
خویشتن را چگونه می یابی وبسیار سوال کردی وچه میخواهی وطبیعت بچه چیز مشتهی وخواهان است واگر چیزی را
مشتهی بودی وآن چیز مضر نبودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه باینها ناطق است
وصاحب مشکوة حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر ﷺ عیادت کرد مردی را فرمود چه
میخواهی وبچه میل داری از طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وی نان گندم باشد
بفرستد از برای برادر خود پس فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد وطلبد بدهید مر او را ودر حدیثی
دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند او را خدای تعالی از میوهای بهشت
طیبی میگوید که این بنا بر توکل است بخدای رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنا بر آنست
که آن مریض مشرف بر موت بود واز حیات او نومید و دست داده ولهذا حدیث چنانچه نقل کرده است
مصنف و آمده است در کتاب الهدی نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت ومضر نبودی چنانکه نان
گندم در اغلب احوال اینچنین است ونیز اگر مراد اشتهای صادق دارند که علامت صحت وقوت مزاج است
نیز وجهی دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اکراه نکنید وبزور ندهید بیماران خود را طعام

وشراب زيرا كه طعام وشراب ميل دل ايشان را خدا يتعالى يعني بي ميل و اشتهاي صادق والله اعلم ودست راست بر بدن بيمار از جبهه و روي يا سينه وشكم ويا دست فرود آوردي واين دعا خواندي اللهم رب الناس اذهب الباس واشف انت الشافي لا شفاء الا شفاؤك شفاء لا يغادر سقما چنانچه در حديث بخاري و مسلم آمده ودر روايتي اذهب الباس رب الناس بيدك الشفاء لا كاشف له الا انت واز براى بيمار سه بار دعا كردي چنانچه ادب دعا است وچون سعد بن ابى وقاص را در بيماري كه داشت پرسيد گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار ودر جامع الاصول در حرف صاد در كتاب الصحبت حديث بخاري وابى داؤد را از عايشه بنت سعد بن مالك مى آرد كه گفت بيمار شد پدر من بمكه ودر روايتى عام حجة الوداع بيماري شديد از شكم پس آمد رسول خدا ﷺ بعيادت وي پس گفت پدر من يا نبي الله من مردي مالدارم وجز اين يك دختر كسي نيست كه وارث من شود وميخواهم كه وصيت كنم بدو ثلث مال خود فرمود لا گفت پس وصيت كنم بنصف فرمود لا گفت پس وصيت كنم بثلث فرمود وصيت كن بثلث وثلث بسيار است براي وصيت پس تر نهاد دست مبارك خود را بر جبهه وسينه وشكم پدر من وفرمود اللهم اشف سعدا واتمم له هجرته گفت سعد پس بودم كه من هميشه مي يافتم راحت سردي دست پيغمبر را ﷺ بر جگر خود تا بدين ساعت كه اين حكايت ميكنم ودرين روايت تكرار اينكلمه نيست ودر آنچه آورده در كتاب وصيت از حرف واو روايات بتفصيل آورده ودر بعضي از انها اينكلمه مكرر آمده وچون آنحضرت ﷺ در آمدي بر بيمار گفتى لا باس طهور ان شاء الله چنانكه در جامع الاصول ومشكوة از حديث بخارى آمده ومصنف ميكويد وگاه گفتى كفارة وطهور ومراد كفارت ذنوب وطهارت از آثام است ودر فضل مرض عموما وخصوصا وتكفير وتطهير وي از ذنوب وآثام وثبوت اجر وثواب تمام احاديث بسيار واقع شده تا در حديث آمده است كه خاري كه در پاي مسلمان بخلد نيز سبب كفارت ذنوب ورفع درجات اوست واين مسئله در رسالهٔ تسلية المصاب لنيل الاجر والثواب بتفصيل مشرح ومبين شده است واز عايشه رض بروايت بخاري ومسلم آورده اند كه اگر بر كسي ريشي وجراحتى بودي آن را رقيه يعني افسون كردى باين رقيه كه انگشت مسبحة خود را بر خاك نهادي پس برداشتي وگفتي بسم الله تربة ارضنا بريقة بعضنا يشفى سقيمنا باذن ربنا در مشكوة باصبعه واقع شده بى تقييد بمسبحه ويا سبابه ودر حصن حصين برمز مسلم باصبعه السبابة آورده واابهرى در شرح مشكوة از امام نووي نقل ميكند كه گفت بود رسول خدا ﷺ كه ميگرفت از لعاب دهن مبارك بر انگشت مسبحه خود پستر مى نهاد انگشت را بر خاك تا چيزي از ان بانگشت مبارك بچسپيدى بعد از ان مسح ميكرد بانگشت بر موضع قرحه و جراحت وميگفت اينكلام در حالت مسح طيبي از توربشتي نقل ميكند كه گفت آنچه سبقت ميكند بفهم ازين صيغ حضرت رسالت ﷺ آنست كه تربت ارض اشارت بفطرت آدم باشد وريقة بعضنا اشارت بنطفه

که پیدا کرده شده است از وی آیۃ گویا تہ رع کرده و درخواسته بلسان حال وفحوای مقال که حل او باد از آن قادری که اختراع کردی وایجاد نمودی آدم را از طین وابداع کردی اولاد او را از ماء مهین آسان است مر که شفا دهی کسی را که نشأ وی این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت تحقیق گوا می داده اند مباحث طبیه که لعاب دهن را تاثیری و مدخلی در نضج و بسته شدن و نبد مزاج قروح و جراحات است و تراب وطن را نیز تاثیر است در حفظ مزاج اصلی و دفع نکایت مضرات واهل اند بیر مسافران در صحت مزاج گفته اند که اگر از برداشتن آب از وطن عاجز باشد باید با خود خاکی از زمین مالوف بردارد و باآبهای که در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد تا ایمن شود از تغیر مزاج و رقی و عزایم را آثار عجیبه است که عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است انتهی و حق آنست که افعال واعمال آنحضرت ﷺ را اسرار و غوامض است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنهای که در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پای می زنند و قاضی بیضاوی سامحه الله بس گرفتار است تا بطریق و ملامت در تفویض و تسلیم است والله الموفق و بعض شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است ﷺ چنانچه در رفعنا بعضهم درجات گفته اند و مراد بارض ارض مدینه است که او را خاصیتی در شفای مریض باحادیث ثابت شده است و بالجمله رقیه بقرآن واسمای الهی و آنچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست است و آنچه معنی او معلوم نباشد و زبان معهود نبود جایز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در اسد الغابه نیز ذکر کردم در حدیث آمده است بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر تفطا والله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر ﷺ بیاید انشاء الله تعالی و بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی آورده اند که عایده گفت عادت شریف حضرت نبوی ﷺ آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جای گرفتی هر دو دست مبارک جمع کردی و پیش دهن بردی و در آن نفث کردی یعنی با دم در آن دمیدی و سوره اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روایتی معوذات و قل هو الله احد خواندی و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در آن داخل بود و بیان آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خوانند کرده شده مانند آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم است بر قراءت و ظاهر آنست که قراءت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن بدم منزله به بشره برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده بحرف واو واقع شده توجیهی ندارد چه عطف بواو دلالت بر ترتیب ندارد و تقدیم و تاخیر ندارد مثلا اگر یکی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمد و عمرو بعد از وی ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت است که نفث فقرأ بحرف فا مذکور است چه فا برای

ترتیب بود ومعنی ترکیب این باشد دمید پس ازان خواند اینجا بعض گویند که وقوع فاسهونا تب امت یاسهوراوی است واین وجه بعید است وبعض گویند که مراد آنست که اراده کرد نفث راپس ازان بخواند وبیشك اراده نفث مقدم بود برقراءت وبعض گویند تقدیم نفث برقراءت ازجهت مخالفت ساحران ومبطلانست که قراءت قبل از نفث کنند والله اعلم وبالجمله این سور را بخواندی وبردودست مبارك دربدن طیب خود ودرروایتي روي وجسد مبارك خود راودرروایتي سروروي وپیش جسد شریف رابمالیدي آن مقدار یعني تاآنجا که بدست رسیدي سه بار همچنین کردي یعني خواندي وبدمیدي و بمالیدي ومقصود بالذکراز نقل اینحدیث اینجا ومناسب این مقام که رقیه کردن وبدمیدن وبمالیدن ادعیه است بربدن بیمارا ینست که عایشه گفت که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیمارشد بفرمود تامن همچنین کردم یعني خواندم ودمیدم ودستهاي مبارك ویرا میگرفتم وبربدن وي میمالیدم درجامع الاصول همچنین است ودرروایتي مجمل آورده که چون بیمارشد امرکرد مراکه من همچنین کردم ودرروایتي بتفصیل گفت که من میخواندم ومیدمیدم ودست وي مسح میکردم وبرهرتقدیر خواندن ودمیدن ازعایشه رض بود ومصنف میگوید که درروایتي آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خود نفث میکرد وخود قرآن میخواند وعایشه رض دستهاي مبارك ویرا گرفته بربدن وي میمالید زیراکه غایت ضعف ووجع مانع بود آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از تحریك ید بنا برین روایت دمیدن وخواندن ازحضرت صلی الله علیه وسلم بود ودست مالیدن ازعایشه رض وآنحضرت صلی الله علیه وسلم رازبراي عیادت روزي معین نبودي بلکه درجمیع اوقات ازشب وروز عیادت فرمودي نه چنانکه درمردم متعارف است که عیادت درشب نباید کرد وچنانکه گویند درروزشنبه وسه شنبه مثلا عیادت کردن مبارك نیست ودرمواهب لدنیه میگوید که ترك عیادت روزشنبه مخالف سنت است وگفته است که این بدعتي است که طبیبي یهودي آن را پیدا کرده بعد ازان درمردم شهرت گرفته وسبب وي آنست که پادشاهي بیمارشد واین طبیب را الزام بملازمت خود کرد پس آن یهودي روزجمعه رخصت طلبید تاروزشنبه عبادت آن روز که دردین یهود است ازدست ندهد واگربرودکردنش زنند عرض کرد که روزشنبه برسربیمار نباید آمد که درروي خوف هلاکت بیمار است پس پادشاه ازجهت ترس جان خود رخصت داد بعد ازان این رسم شایع شد واکثرمردم بران اعتماد کردند ونیز میگوید ابن صلاح قولي غریب ازفرادي نقل کرد که عیادت مستحب است درشتا بشب ودرصیف بروز وشاید که حکمت درویی آن باشد که محنت وکلفت بیماردرشتا بدرازي شب است ودرصیف بدرازي روز وبرعیادت تنفیس واستراحت اوست انتهی ومیفرمود که چون کسی برادر مسلمان راعیادت کند دربستان بهشت روان بود تاپیش بیماربه نشیند وچون به نشیند رحمت بروي فرود آید تاغرق رحمت شود وچون صباح بود یعني عیادت در جانب صباح بود که آن راشد وه گویند هفتاد هزارملك بروي درود فرستند تاشب واگرشب هنگام بود که آن راعشیه خوانند هفتاد هزار ملك

بر وی درود نفرستند تا صباح و در جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که
عیادت کنندهٔ مریض و در روایتی هر که عیادت کند برادر مسلمان را لا یزال در بستان بهشت است و در روایتی
در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند و باز گردد از عیادت و حدیث ابی داؤد و ترمذی از علی رضی الله عنه
آورده از قول او و چون صباح بود الی و در بعض روایات در آخر الحدیث آورده و داشت مر او را بستانی
در بهشت و در روایتی آمده که ابو موسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی رضی الله عنه آمد و حسن
این حدیث از علی روایت کرد رضی الله عنه و این حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از
حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی در مختاره حدیث دیگر آورده که کسی که میرود
بعیادت مریض غوص میکند در دریای رحمت و در روایتی غوص میکند تا آنکه اراده نشستن پیش
بیمار و چون نشست غرق کرده در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهرا
مقصود شرح بیان مضمون این احادیث پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آنحضرت ﷺ بسبب درد چشم
نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابو داؤد از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر
خدا ﷺ از درد چشمی که داشتم و گفته اند سند این حدیث صحیح است و درین حدیث رد است بر کسی
که قائل است که عیادت از مدعیی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی
و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در روی عیادت نبود درد چشم و درد دندان و گویند که
این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر یحیی بن کثیر و این حدیث بطریق دیگر هم از ابی هریره
نیز آمده والله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر ﷺ میکرد بیمار شد او را عیادت فرمود بخاری
و ابو داؤد از انس رضی الله عنه آورده اند که پسرکی بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را ﷺ پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت ﷺ بعیادت وی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست
نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای
پسر ابو القاسم را ﷺ پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت ﷺ و فرمود شکر مر خدای را که خلاص
کرد ایشان او را از آتش دوزخ و از این حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست است و عیادت کافر جائز
است خصوصا بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و از این باب است که مصنف حکایت
ابو طالب را آورد و با این حدیث جمع کرد و گفت و چون عم وی ابو طالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک
بود او را عیادت فرمود و بروی اسلام عرض کرد ابو طالب قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد
بدانکه مشایخ حدیث و علمای امت برین اند که ایمان ابو طالب ثبوت نه پذیرفته و در صحاح احادیث
است که آنحضرت ﷺ در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول نکرد پس آنحضرت
ﷺ گفت من والله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این آیت نازل شد * ما کان للنبی

والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين الآية * وانچه از اقوال وافعال واشعار وخطب وي كه درحالت حيات
خود كرده دلالت صريح دارند بر محبت ومعرفت وي نبوت آنحضرت را ﷺ ودر بعض روايات آمده
كه ابوطالب كفت والله يا ابن اخي اكر خوف آن نمي بود كه مردم خواهند كفت كه وي اين كلمه از جهت
جزع وعجز موت كفته هر آينه ميكفتم آن را وآن را پنهان بازو بكويم وچون نزديك رسيد موت وي ديد
عباس بجانب وي كه مي جنبانيد لبهاي خود را كوش نزديك دهان وي برد وشنيد كه كلمهٔ ايمان ميكويد
كفت يا ابن اخي والله كفت برادر من كلمهٔ را كه امر كردي او را بدان فرمود من نشنيدم همچنين آمده است
در روايت ابن اسحق كه وي اسلام آورد نزد موت وشيخ ابن حجر در فتح الباري ميكويد كه معرفت
ابوطالب به نبوت رسول ﷺ در بسياري از اخبار آمده وتمسك كرده بدان شيعه بر اسلام وي واستدلال
كرده اند بر دعوي خود بچيزي كه دلالت ندارد بران وكفته كه ما بيان كرده ايم آن را در ترجمهٔ ابي طالب
در كتاب الاصابه في معرفة الصحابه انتهى مخفي نماند كه مبحث اسلام ابوين بلكه ساير آباي وي ﷺ
مشهور است ومتاخرين براثبات وتقرير آنند ودرين باب مبالغه دارند برخلاف طريقهٔ متقدمين وشيعه
اسلام ابوطالب را نيز ازين قبيل دانند والله اعلم * فائده * از آداب عيادت آنست كه وضو كند وحسبة
لله رود وبيمار را تسلي دهد وصبر فرمايد واز چكونكي احوال پرسد وتنفيس وتقويهٔ وي نمايد واميدوار
حيات كرداند وثوابي كه بر مرض در احاديث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت در آمدن
بكويد لا بأس طهور ان شاء الله تعالى ودست بر بدن بيمار نهد وادعيهٔ ماثوره بخواند وبيمار را دعا كند
واز براي خود از وي دعا خواهد ودر نشستن تخفيف كند مكر آنكه بيمار نشستن او را دوست دارد وغوغا
نكند وسخن بسيار كه او را ناخوش آيد نكويد ونزد بيمار چيزي نخورد وبايد كه در عيادت
شتابي نكند وبعد از دو سه روز از بيماري بعيادت برود كه عادت شريف مصطفويه نيز همچنين
بود وهر روز بعيادت نرود بلكه يك روز در ميان يا بعد از دو سه روز برود وكل ذلك ورد به
الاحاديث والآثار والله الموفق * **فصل** * در عادت نبوي ﷺ در احوال ميت واداي حقوق
وي عادت حضرت نبوي ﷺ مشتمل بود براحسان عظيم بميت ومعاملهٔ وي باموري كه ويرا در قبر و
قيامت نافع بود مثل تلقين وتثبيت ودعا ونماز وقضاي دين ومانند آن ومشتمل بود براحسان باقارب
واهل بيت وي بتعزيت واطعام وتفقد احوال چنانكه در فصل خطبهٔ جمعه كذشت از حديث مسلم كه
فرمود كه هركه مرد ومالي بكذاشت از براى اهل اوست وهركه ديني كذاشت يا عيالي عهدهٔ آن بر من
است وبراقامت عبوديت احيا وتعليم احكام در انچه باميت بان معامله كنند مثل صبر وترك جزع وفزع ومنع
از نوحه وديكر مراسم جاهليت اول احسان بميت كردي وتجهيز وساختكي وي بسوى آخرت براحسن احوال و
افضل صفات ظاهر وباطن فرمودي وتفصيل انچه بطريق اجمال ذكر كرد آنست كه حضرت پيغمبر

ﷺ وجمع صحابه صف کشیدندی وبرای میت استغفار کردندی وبروی نماز گذاردندی
ودعا کردندی واز حضرت عرشانه طلب رحمت وآمرزش کردندی در احادیث صحیحه آمده است که هر میتی
که بروی صد کس ودر روایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده میشود ودر روایتی سه صف ودر روایتی
امتی از مسلمانان واقع شده تعیین عدد بعید از آن همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رسیده
او را نماید پس رسانیدندی وقاعدهٔ تکریم وتبجیل مسلمانان بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث
ابی سعید آمده که آنحضرت ﷺ فرمود پنج چیز است هر که در یکروز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل
جنت عیادت وحضور جنازه ونگاه داشتن روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة
در روایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی آنحضرت ﷺ از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه
داشته باشد ابوبکر گفت رض منم یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابوبکر گفت منم
یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام داده باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه
عیادت مریض کرده باشد هم وی رض گفت منم یا رسول الله فرمود جمع نشود این چهار چیز در مردی مگر آنکه
درآید بهشت را وحضرت رسالت ﷺ خود با جمیع صحابه که حاضر بودند بر بالای قبر وی بایستادی واو را
دعا کردی وتثبیت وی بر کلمهٔ ایمان وجواب وسوال منکر ونکیر خواستی ودر محتاج ترین وقتی که وقت
غربت وتنهائی در قبر است او را از حق درخواستی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از عثمان رض آورده که
گفت بود رسول خدا ﷺ چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروی ومیگفت استغفار کنید مر برادر
خود را وسوال کنید برای وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود از وی واز طی رض آورده
که بود آنحضرت ﷺ که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفرله
ووسع مدخله ودر تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول است سیوطی در جمع الجوامع
از طبرانی وابن النجار وابن عساکر ودیلمی از ابی امامه رض می آرد که گفت رسول خدا ﷺ چون مرد یکی
از برادران شما ودفن کردید او را وبخشید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سر وی وبگوید
یا فلان ابن فلانة وی یعنی میت می شنود آن را ولیکن جواب نمیدهد پستر بگوید یا فلان بن فلانة
چون این بار میشنود برمی نشیند در قبر پستر بگوید یا فلان بن فلانة دریں نوبت میگوید ارشاد کن مرا
رحمت کند خدایتعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پستر گوید ای فلان یاد کن آن را که برآمدهٔ تو بران از دنیا
شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شدهٔ که خدای پروردگار تست ومحمد پیغمبر
تست واسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکی از منکر ونکیر دست دیگر برا ومیگویند
بیرون آئید از پیش این بنده چکار داریم اکنون ما با وی که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در
مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که

ما در سنه است و همیشه اولی آنست که کرده کذا کانی وظاهر مراد آنست که این فعل از آنحضرت منقطع نبود که یکبار رود و باز میکرد و بعد از آن میگذاشت بلکه دوام و استمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستمره داشت که بزیارت قبور ایشان میرفت و دعا میکرد و تفقد کردی و بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق بعضی از اصحاب مخصوص بودی و در زیارت قبور علی العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف مشرف و مستسعد گردانیدی و کلام در زیارت قبور در آخر فصل بتفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت و آخرت را یاد وی دادی و بوصیت و توبه فرمودی تا موجب محبت موت و لقای الهی جل و علا گردد و بحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه برضا و محبت وی تعالی فایز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وی آسان باشد و حاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق و رسالت رسول کردندی و میفرمودی لقنوا موتاکم لا اله الا الله تا آخر کلام وی کلمهٔ توحید بود و بحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان و حسن عاقبت از عالم برود و لیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک است تا چگونه برآید و ترمذی از عبد الله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبر آنم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایشان به بعث و نشر نبودند منع و زجر کردی و چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کرد بعضی از آنها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه وجع و درد مصیبت و جهل و بیطاقتی بدان گرفتارند ذکر کرد و گفت و از لطم خدود طپانچه زدن بر رخسارها و شق جیوب پاره کردن گریبانها و حلق رؤس تراشیدن سرها و امثال آن از جزع و فزع و نوحه نهی و ردع و منع و زجر بلیغ فرمودی و احتمال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند و لیکن از عادات آنها است و بحمد و استرجاع یعنی انا لله و انا الیه راجعون گفتن و رضا بقضای الهی امر کردی در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلية فرمود هر که این کارها کند وی از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی موسی اشعری آمده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم انا بریء ممن حلق و صلق و خرق حلق تراشیدن سر و صلق رفع صوت در مصیبت و نوحه کردن و بعضی بلطم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از انس رض آمده که بگذشت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر زنی که میگریست نزد قبری پس فرمود بترس خدا را و صبر کن ای زن گفت دور شو از من که تو نرسیده ای و ترا این مصیبت که بمن رسیده است نرسیده پس گفتند بآن زن که این رسول خدا بود که ترا صبر میفرمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و بحضرت صلی الله علیه و سلم آمد و اعتذار

نمود که یا رسول الله من بشما حتم تراملعه ورد یا مرا فرمود اکنون اعمل ار چه منکی انما الصبر عند
الصدمة الاولى یعنی صبر نزد اول مصیبت و روز آن اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی است
و ابوداؤد از ابی سعید خدری آورده که گفت رسول خدا ﷺ لعنت کرد خدا تعالی نوحه کننده را و شنونده
را یعنی بسمع رضا و در احادیث صحیحه آمده ان المیت یعذب ببکاء اهله میت عذاب کرده میشود در قبر
بگریستن اهل و عیال وی و نوحه کردن ایشان در وی و در روایتی کسی که نوحه کرده شود بروی عذاب
کرده شود روز قیامت اهل سنت بطرق متعدده آمده و عایشه رض این حدیث را از آن رحمی که معنی
او بظاهر در فهم در آید انکار کرده و استمداد نموده و گفته که آنحضرت ﷺ هرگز اینچنین نگوید کسی
چرا ماخوذ شود بکاری که دیگری کرده باشد و فرمود بس است شما را قرآن حمید در این باب حیث قال و
لا تزر وازرة وزر اخرى * و چون گفته شد عایشه رض را که ابن عمر میگوید و روایت از پدر خود میکند که میت
عذاب کرده میشود بگریه حی گفت بیامرزد خدا تعالی ابا عبد الرحمن را و این گفت ابن عمر است وی
دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد او را یا خطا کرد و آنحضرت ﷺ گذشت بر یهودیه وا مودیکه گریسته
میشد و نوحه کرده میشد بروی فرمود که ایشان میگریند بروی و وی عذاب کرده میشود در قبرش و در روایت
دیگر آمده که عایشه رض گفت که پیغمبر خدا نفرمود که میت عذاب کرده میشود بسبب گریه اهل
وی بروی بلکه خدا تعالی زیاده میکند عذاب کافر را بگریه اهل وی بروی یعنی این مخصوص بکافر
است که معذب است و گریه اهل وی بروی سبب مزید عذاب میگردد نه آنکه بطریق حکم کلی فرموده
باشد و بعض گفته اند که تعذیب میت بگریه اهل مرتب است بر اینکه او در حالت حیات راضی باشد بدان
یا وصیت کرده باشد چنانکه اهل جاهلیت میکردند و بر آن اجرتی قرار میدادند و در صحیح بخاری و مسلم از
مغیرة بن شعبه آمده که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ کسی که نوحه کرده شود بروی عذاب کرده
میشود بانچه نوحه کرده میشود بروی یعنی همان چه نوحه گران او و اهل او می ستایند بر وی وی بطریق
استهزا و تهکم میگویند که وی متادی میکرد بان چنین همان اشکالی که بر تقلید میباید شد و رد میماند که
چرا بفعل دیگری متادی کردانند گویند از آن جهت که وی اظهار کرد بنفس خود را میان مردم متصف بدان
صفات و راضی شد بان بدین سبب مستحق توبیخ آمد والله اعلم و اگرچه آنحضرت ﷺ از گریستن و نوحه
کردن و جزع و فزع کردن نهی کرده اما از ریختن اشک و حزن قلبی این اشیا منع نکرده و خود نیز کرده
چنانکه ابوداؤد و ترمذی از عایشه رض آورده اند که رسول خدا ﷺ بوسه داد در میان دو چشم عثمان
بن مظعون که اول من مات من المهاجرین بالمدینه بود بعد از موت وی و گریه کرد و مرد و چشم مبارک
وی اشک میریختند و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که محزون شد ﷺ بعد از قتل قراء اشد حزن
که ندیده بودم او را هرگز که اینچنین شده باشد و از عایشه رض آورده اند که چون رسید خبر قتل زید بن

حارثه وجعفر بن ابي طالب وعبد الله بن رواحه بنشست رسول خدا در مسجد محزون وشناخته میشد
اثر حزن در روى مبارك وي پس مردي در آمد وشدت بكاي نساي جعفر ايان كرد آنحضرت ﷺ اورا
فرستاد تا منع شان كند ممتنع نشدند تا سه بار آمد ورفت كرد وفايده نداشت پس نزد آنحضرت ﷺ
آمد وگفت غالب آمدند آن زنان برمن يا رسول الله وممتنع نشدند بگفته من فرمود بگذار وخاك
در دهن ايشان كن واز آنچه ثابت شده است گريه وحزن آنحضرت ﷺ بر ميت گريه وحزن اوست بر موت
ابراهيم ولد شريف وي چنانكه ميگويد وبا وجود آنكه آنحضرت ﷺ راضى ترين خلق بقضاي حق بود و
شاكرترين وصابرترين از هر مخلوقي بود در وفات ابراهيم كه پسر دو ساله وي بود وبروايتى شانزده ماه
وهشت روزه وبروايتى يكسال ودو ماه وشش روزه وبروايتى هفتاد روزه وبر هر تقدير اتفاق است كه در مدت
رضاع از عالم رفت ولهذا در بعض روايات آمده است كه حق تعالى در عالم برزخ براي او مرضعة پيدا
كرده كه ارضاع وي ميكند ودر روز موت وي كه در شب چهاردهم ماه ربيع الاول وبروايتى روز عاشورا
بود آفتاب گرفته شد وچون عادت در گرفتن آفتاب بيست وهشتم يا بيست ونهم است مردم گفتند كه اين
گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهيم است آنحضرت ﷺ فرمود كه ماه وآفتاب از آيات الهي اند موت كسي
را در انجاد خللي نبود ودر بعض طرق ضعيفه احاديث واقع شده كه لو عاش ابراهيم لكان نبيا يعني اگر
ميزيست ابراهيم هرآينه پيغمبري ميبود وپيغمبر بودن جايز نه وچون بعد از محمد ﷺ پيغمبر نبود لاجرم
نه زيست ودر علم معقولات مقرر شده كه صدق شرطيه مستلزم وقوع مقدم نيست وملازمت ظني است
ليكن اين حديث را تضعيف كرده اند وگفته اند كه بودن او نبي بجهت چيست مگر ابناي پيغمبر پيغمبر
مي باشند اينچنين خود نيست پس ملازمت تمام نبود ودر سند اين حديث نيز سخن است فافهم والله اعلم
وبالجمله آنحضرت ﷺ بموت ابراهيم گريه كرد وفرمود تدمع العين اشك ميريزد چشم ويحزن القلب
واندوهگين ميشود دل ولا نقول الا ما يرضى الرب ونميگوييم مگر چيزي را كه راضي است از آن پروردگار
وانا وبدرستى كه ما بفراقك يا ابراهيم بفراق تو اي ابراهيم لمحزونون اندوهگينيم بخاري ومسلم وابوداؤد
از انس مي آرند كه گفت آمديم ما با رسول خدا بر ابى سيف حداد كه شوهر داية ابراهيم بن رسول الله ﷺ بود
وابراهيم بيمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا ﷺ ابراهيم را وبوس كرد وبوئيد اورا واين
عادت شريف بود در هنگام گرفتن اولاد واطفال باز در آمديم بار ديگر بار رسول الله بر وي در حالتى كه
جان ميداد ابراهيم پس اشك ريختن گرفت دو چشم رسول خدا ﷺ پس گفت عبد الرحمن بن عوف رض
ميگرئى تو يا رسول الله فرمود يا ابن عوف اين گريه من رحمت است يعنى نه از جزع وعدم صبر است بلكه
رحمت ورقت است بر مقبوض باز ديگر بار اشك ريخت وگفت ان العين تدمع والقلب يحزن ولا نقول الا ما يرضى
الرب وانا بفراقك يا ابراهيم لمحزونون واز اسامه بن زيد مي آرند كه زينب بنت رسول الله ﷺ كس فرستاد

نزد آنحضرت ﷺ که پسر کسی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا پس فرستاد حضرت ﷺ نیز کس نزد
زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مر او راست آنچه داد و هر چیز را
از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی مدتی معین است و صبر کن و امیدوار ثواب باش زینب باز کس فرستاد و سوگند
یاد کرد مر آنحضرت ﷺ را که البته بیاید حضرت ﷺ برخاست و در خدمت آمد و با وی بود سعد
ابن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پس برداشته آوردند
صبی را بر حضرت ﷺ بگرفت و در کنار خود نشاند و جان وی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب
ریخت دو چشم آنحضرت ﷺ سعد بن عباده گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی است که
نهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم نمیکند خدا تعالی مگر رحم کنندگان را ولیکن ازین عبارت
می آید که دختر کی از آنحضرت ﷺ جان میداد و آنحضرت ﷺ او را بسینهٔ مبارک خود فرو چسپانیده بود
و میگریست ام ایمن رضی الله عنها چون این حال مشاهده کرد نیز بگریه در آمد آنحضرت ﷺ فرمود نزد رسول خدا گریه
میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا ﷺ این گریه
نیست که منع کرده ام رحمتی است از خدا یعنی گریهٔ من از جزع و بی صبری نیست بلکه رحمتی
است نازل از جناب الهی بر این میت و بر همه حاضران و چون درین گریه از آنحضرت ﷺ با وجود
آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی بود و ایهامی میکند چنانچه صحابه نیز از آن سؤال کردند
مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق که شامل جمیع لطایف و مراتب و قوای ظاهر
و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر خلاف خلق ملائکه این است که
هر چیز را حق خویش دهد و آثار جمیع حواس و قوی از وی بظهور آید در آنچه مقدور وی است بقدرت و اختیار
و در آنچه نه مقدور وی است بحکم طبیعت و اضطرار و الا نقصان در خلقت لازم آید ولیکن موافق حکمت و
حق باشد و یکی از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت ﷺ همین است که وی مقتضای طبیعت اصلی
و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک است و منشأ صدور آثار طبیعت و جملت
از آنحضرت این است که در جمیع مراتب تمام و کمال داشت ﷺ و محققان صوفیه قدس الله اسرارهم
میگویند که جمیع لطایف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین بجا آرند لیکن الله سر بذات
حق متصل است و روح در مشاهدت وی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود
بخدمت در کار در ایشان مزج و خلط این لطایف نبود و خلط و مزج در کسی شأن نزد اهل سکر و تلوین است نه
ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی ﷺ آن بود که در تجهیز میت و تدفین و دفن وی تعجیل
فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آورده که گفت چون بیمار شد طلحه بن البراء
رسول خدا ﷺ به عیادت وی رفت و فرمود که نمی بینم او را مگر که حادث شده است بوی موت چون میرد

خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید که جیفه مسلمان محبوس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وی و در
جامهای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای شما است و تکفین
کنید در ان مردهای خود را رواه ابو داؤد والترمذي وابن ماجه و ظاهر جامهای سفید مطلق است نو بود
یا شسته و احادیث در تجمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بحد اسراف کشد و مراد بتحسین کفن
تنظیف و تطهیر او ست نه اسراف در ثمن وی ابو داؤد از امیر المؤمنین علي رض آورده که گفت رسول خدا
ﷺ گران بها مکنید در کفن که وی سلب کرده میشود سلب سریع یعني زود کهنه و بوسیده میشود در گور
پس گراني در وي اسراف بود و در صحیح آمده که آنحضرت ﷺ را در سه ثوب سحولیه تکفین کردند و تفسیر
کرده اند سحولیه را بثوب ابیض و بعض گفته جامهٔ قصارت کرده و گفته اند که سحول قریهٔ است بیمن
که نسبت کرده میشود بوي اثواب و در موطا از عایشه رض مي آرد که گفت در آمدم برابي بکر در بیماري وي پس
پرسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا ﷺ گفتم روز دوشنبه پس گفت امروز کدام روز است گفتم روز
دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس ازان نظر بجامهٔ خود کرد که پوشیده بود و کشیده
بود مرض در روي و آن جامهٔ بود که در وي روغني و آلودگي از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را
و زیاده کنید دو جامهٔ دیگر و تکفین کنید مرا دران عایشه رض میگوید من گفتم این جامهٔ کهنه است گفتند
زندگان سزاوار ترند بجامهٔ نو این کفن نیست مگر براي خاک شدن بعد از زماني چند پس وفات یافت
وي رض قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه قبل از صبح و در حدیث ابي داؤد از ابي سعید خدري آمده
که چون حاضر شد مرا او را موت بطلبید جامهاي نو و بپوشید و گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که گفت میت
بعث کرده میشود در جامهاي که مرده است دران یعني مراد باین جامه کفن نیست چه وي بعد موت است
نه آنکه موت در وی باشد مانند آنکه درینجا اشکال آورده اند که در حدیث صحیح آمده است که مردم
برهنه محشور میشوند و اینحدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگر است و حشر دیگر پس
تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالي
از بعدي نیست و بعض ثیاب را تاویل کرده اند با عمال و حالتي که بران از عالم رفته است و عرب چون
خواهند که یکي را بطهارت نفس و براءت از عیب وصف کنند گویند فلان طاهر الثیاب است و بتحقیق آمده است
در تفسیر کریمهٔ * وثیابك فطهر * اي عملك فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب اي خبیث الفعل والمذهب پس
مضمون اینحدیث مضمون آن حدیث بود که بر انگیخته میشود بنده بران حالتي که مرده است کذا قال الطیبي
و این توجیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورپشتي نقل میکند که گفت بعضي از اصحاب بودند
که در بعض احیان بتاویل نصوص و وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند و بر ظاهر حمل میکردند و آدمیان
متفاوتند در مراتب آن چنانچه عدي بن حاتم چون شنید کریمه * حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط

الاسود * در عقال سیاه و سفید را در لغت سواد گویند و در نگاه میداشت الحدیث و در حدیث واما انا قاسم والله
یعطی گفته که اعلام کرد آنحضرت ﷺ اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت آنچه
وحی کرده شده است بسوی من هیچ یکی را از امت خود بر دیگری بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ
و عدل کرده ام در قسمت و تفاوت که هست در فهم و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و
بتحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند از ان مگر ظاهر جلی را و
می شنیدند آن را بعض دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین
و استنباط کردند از ان مسائل کثیره را * و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء * انتهی و ممکن است
که گفته شود ابو سعید جامها پوشیده بقصد نظافت و طهارت بعد از ان الحدیث بما روی
رسید که شنیده بود از حضرت ﷺ و باعث شد که را و شد رتاویل آن نزد وی همان باشد که کرده اند
ولیکن ظاهر حال الحدیث را بر خوانند به قصد بیان سبب پوشیدن جامها یا جامه نو پوشیدن
وی از جهت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظاهر بوده اگرچه حقیقة مراد دیگر است چنانچه در
حدیث سازید علی السبعین که در وقت نزول کریمه * ان تستغفر لهم سبعین مرة * فرمود و گفته الله که
حقیقة مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین ولیکن آنحضرت ﷺ از برای اظهار غایت
رحمت و رافت حمل بظاهر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده الله
زمن زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیامرزد ایشان را افهم و بالله التوفیق و من نعی در ابتدای
حال عادت صحابه نه آن بود که چون شخصی محتضر شدی و بر موت مشرف گشتی حضرت
رسالت را ﷺ دعوت کردندی و حضور شریف او را درخواستندی و آنحضرت ﷺ حاضر شدی تا در
حضور وی رحلت کردی و دعای آنحضرت ﷺ مشرف گشتی و ویرا تجهیز و تکفین کردی و بر
وی نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی و دفن کردی و دعا برحمت و مغفرت
مشرف ساختی چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد در آخر چون صحابه دیدند که
درین استدعا و امتداد حضور و توقف از اول تا آخر آنحضرت را ﷺ مشقت تمام است بران اختصار کردند
که چون شخصی وفات کردی بعد از وفات وی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی چون
دیدند که اینهم خالی از مشقت نیست میت را تجهیز کردندی و بحضرت ﷺ آوردندی تا بروی نماز گذاردی
و در نادر اوقات اگر شب بودی یا مانعی دیگر بودی طلبیدن آنحضرت ﷺ مشقت گمان می بردند برای نماز
نیز خبر نمیکردند و صحابه خود نماز میگذاردند و دفن میکردند پس آنحضرت ﷺ میرفت و بر قبر او نماز
میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید و نماز گذاردن آنحضرت ﷺ بر جنازه گاه بیرون مسجد
بودی و گاه اندرون مسجد و هر دو جایز است و مذهب شافعی همین است و دلیل ایشان حدیثی است که در

جامع الاصول از مسلم وموطا وابوداؤد وترمذي ونسائي آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص رض
گفت عایشه رض در آرید جنازه او را تا نماز کنم بر وي پس انکار کرده شد بر وي پس گفت والله بتحقیق نماز
کرد رسول خدا ﷺ بر دو پسر بیضا سهیل و برادرش در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند
بر عایشه رض این فعل را گفت این چه بلا زود فراموش کردند مردم این را که نکرد رسول خدا ﷺ
بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتي امر کردند ازواج پیغمبر ﷺ که بیارند او را در مسجد پس آوردند
ونهادند او را برد رحجرهاي ایشان وکردند بر وي نماز وچون رسید با یشان که مردم عیب گرفتند که
هرگز نبود که در آورده شود جنازه در مسجد پس رسید این سخن بعایشه رض گفت که چه شتابند مردم
در عیب گرفتن بچیزي که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد وحال آنکه نکرد
پیغمبر خدا ﷺ بر سهیل بن البیضا مگر در مسجد این روایات مسلم است ودر موطا نیز همچنین آورده
وابوداؤد وترمذي ونسائي همین مقدار آورده اند گفت عایشه رض نکرد آنحضرت ﷺ بر سهیل بن
بیضا مگر در مسجد ونیز میگوید امام شافعي که نماز جنازه دعا است یا نماز و مسجد اولی است بآن
ومذهب امام ابوحنیفه وامام مالك کراهت نماز جنازه است در مسجد کراهت تحریمي یا تنزیهي دو روایت است
نزد ما وظاهر ثاني است وظاهر از کلام مالك که گفت لا احبه نیز همین است ودلیل ایشان حدیثي است که
ابي داؤد از ابي هریره آورده وطحاوي در معاني آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا ﷺ
کسي که بکند نماز جنازه در مسجد نیست مر او را چیزي یعني از اجر وثواب واز طحاوي نقل کرده اند
که گفت این حدیث اولی است از حدیث عایشه رض زیرا که حدیث وي اخبار است از فعل ﷺ در حالت
اباحت که نهي بر آن متقدم نشده وحدیث ابي هریره اخبار است از نهي ﷺ که متقدم است او را با حجت
پس حدیث ابي هریره اولی باشد از حدیث عایشه رض زیرا که ناسخ است مر او را کذا قال الشمني ونیز در
انکار صحابه بر عایشه رض دلیل است بر انکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وي والا
چرا انکار میکردند بر وي ونسبت عایشه رض ایشان را بنسیان وعدم علم محل کلام است بلکه تواند که
عایشه رض بنسخ عالم نباشد وظاهر اینست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند ونیز میگویند که کردن نماز
بر ابن بیضا در مسجد بجهت آن بود که آنحضرت ﷺ معتکف بود از بجهت بیرون نیامد وجنازه بیرون
مسجد بود ودرین صورت اختلاف است میان حنفیه ونیز از ابي هریره در قصه نماز بر نجاشي آمده که چون
جبرئیل خبر موت او را رسانید آنحضرت ﷺ در مسجد بود پس گفت امروز زینده صالح مرده است نماز
بر وي بکنم پس بیرون آمد بمصلی ونماز بکرد واگر در مسجد جایز بودي بیرون آمدن براي چه بودي
وبعض گویند که مصلای جنازه مکاني بود متصل مسجد شریف وبرین تقدیر اکثر اشکالات منحل کرده
باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن مکان باشد بمسجد وظاهر شود که این

است مبنی بر قول ابی یوسف که اگر مسجد نبود معد از برای نماز جنازه جائز است در وی بی کراهت والله اعلم
واختلاف است میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد است و این مناسب است بقول کسی که قائل
است که مرده نجس است یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع است از برای نماز پنجگانه و بس و برین
تقدیر اگر جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابوهریره را که مستند حنفیه و مالکیه
است رد میکند و میگوید و حدیث ابوهریره که پیغمبر ﷺ فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا
شیء له روایت وی غلط است و سهو است از راوی و صواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که
لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه است یعنی هر که بگذارد نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی
بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیء له آورده است و گفته که در یک نسخه چنین واقع شده است
که فلا شیء علیه و از اینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و در بدایه این حدیث را بلفظ فلا اجر له نقل
کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده و بعد ازین میگویند که بعضی از
ائمه حدیث میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صالح مولی التوأمه است و وی
ضعیف است در حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که مولی توأمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و
نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از
اختلاط ثابت است و حجت است و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث است از وی شنیده است پیش
از اختلاط پس واجب است قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از اختلاط انتهی
والله اعلم و میگویند نماز بر ابوبکر و عمر رضی در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد که
گذارد عمر رضی نماز را بر ابی بکر در مسجد و گذارد صهیب بر عمر در مسجد اما درین روایت
این زیادتی نیست که میگویند بحضرت جمیع مهاجرین و انصار رضی گذاردند و از کسی انکار
صادر نشد و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون
مسجد بود و حق آنست که اگر مدعای شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل است
والا می در آورد آنحضرت ﷺ جنائز تمامهٔ صحابه را در آن و متوارث می شد در میان ایشان و اگر
جواز است ما نیز قائلیم بآن و مکروه میدانیم آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند
و قائم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد یا مساواة طرفین کذا فی شرح ابن الهمام فقد بر وآنحضرت
ﷺ میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت یا بحسب مقتضای رای غسال و احتیاط و اطمینان وی
در طهارت و نظافت نه تعیین عددی معین و نه اقتصار بر سه مرتبه با رعایت عدد وتر بشویند و در غسل
آخرین قدری کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که
گفت چون وفات یافت ابنت رسول الله ﷺ فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده در آن اگر رای

شما باشد و بگردانید درمرة اخیرة چیزي ازکافور ودر روایتي از حفصه بنت ابن سیرین آمده که بشوئید وترا سه بار یا پنج بار یا هفت بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاري ومسلم است که درجامع الاصول آورده ودرفتح الباري میگوید که حاصل آنست که ایتار مطلوب است وسه بار مستحب واگرهم بیکبار نظافت ونقاوت حاصل کردد احتیاج بمافوق نباشد ونیز میگوید که نیافتم من درهیچ روایتي بعد سبع لفظ اکثر من ذلك مگر در روایتي مرابوداؤد را واحتمال دارد که این لفظ بیان سبع باشد واشارت بخمس بود وباین قائل است احمد ومکروه داشته زیاده برسبع وابن عبد البر گفته که ندیدانم هیچ یکي راکه قائل شده باشد بزیادت برسبع وماوردي گفته زیاده برسبع اسراف است انتهی وتخصیص کافور کفته اند که بجهت تطییب وتبرید وتجفیف وقوت نفوذ اوست دراعماق بدن واورا در تصلیب بدن میت که بجهت موت رخاوتی پیدا کرده دخل تمام است ووي قویترین روایح طیبه است وبعض گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشك نیز قایم مقام آن کردد وترمذي بابی عقد کرده بعنوان باب في المسك للميت واز ابوسعید حدیثي آورده که پرسیده شد آنحضرت ﷺ از مشك فرموده واطیب طیبکم وگفت این حدیث صحیح است وعمل برینست نزد بعضي از اهل علم واینقول احمد واسحق است وبعض مکروه داشته اند مشك را براي میت انتهی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند درسبب غسل میت بعض برانند که بجهت حدث است که بعلت استرخاي مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیراکه آدمي بموت نجس نکردد ازجهت کرامت وي وعدم اقتصار بر اعضاي وضو بجهت آنست که اقتصار بران درحالت حیات براي دفع حرج است که مکرر میشود هرروز وحدث بسبب موت مکرر نشود پس درحکم جنابت بود وبعض میگویند که غسل وي بجهت نجاست است که بموت عارض شده چنانچه سائر حیوانات ولهذا اگر شخصي مردهٔ آدمي را باخود بردارد ونماز کند جائز نبود نماز وي واگر بیوضوئي را بردارد جائز است وزوال نجاست از آدمي بغسل نه ازسایر حیوانات از جهت کرامت اوست ونزد امام ابوحنیفه درغسل میت مضمضه واستنشاق نبود وامام احمد نیز برینست ازجهت وجود حرج دران خلافا للشافعي ونزد بعض علما غاسل میت را باید که غسل کند ودرجامع الاصول حدیث از ابوداؤد ازعایشه رض نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت ﷺ ازچهار چیز جنابت وجمعه وحجامت وغسل میت ودرموطا از ابن عمر آورده که وي غسل داد پسری راکه مرسعید بن زید را مرده بود وحنوط کرد اورا وبرداشت جنازهٔ اورا پس تر درآمد درمسجد ونماز کذارد وتجدید وضوهم نکرد ونیز آورده که اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق رض بود غسل داد مر ابوبکر رابعد ازموت پس ازان برآمد وپرسید ازمهاجرین که حاضر بودند که من روزه دارم وامروز سرما سخت است آیا لازم است برمن که غسل کنم گفتند لا وترمذي از ابي هریره مي آرد که گفت پیغمبر خدا ﷺ غاسل جنازه غسل کند وحامل وي وضو ومیگوید درین باب حدیثي ازعلي وعایشه رض نیز آمده وحدیث ابی هریره

دفن است و مکروه. اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعض گفته اند که واجب است غسل بر
غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب است غسل نه واجب و شافعی نیز همین است و احمد
مرگفته که امید وارم که واجب نشود بروی غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وی و اسحق گفته
لابد من الوضوء و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتهی و امام ابوحنیفه نیز همین است و شهید را
نشویند و سلاح و پوشش جهت از وی دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامهای
او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است کم سازند این چنین است مذهب امام ابوحنیفه
بدانکه ناشستن شهید متفق علیه است میان ائمه اربعه از جهت حدیث که بخاری و اصحاب سنن
از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر ﷺ که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان اُحد
در ثوب واحد و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن
ایشان در خونهای ایشان و غسل داده نشد ایشان را و زیاده کرد بخاری و ترمذی که نماز
گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابوداود از جابر که گفت زده شد مردی از مردم در سینه یا در حلق و بمرد
پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بروی و بودیم ما با رسول خدا ﷺ و سند این حدیث
صحیح است و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر ﷺ گفت در حق کشتگان اُحد نشوئید ایشان
را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ
که بپیچید ایشان را بخونهای ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز
قیامت و حال آنکه میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون است و بوی وی بوی مشک و اما در نماز
بر شهید اختلاف است نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول است
مشهور و مختار نزد متاخرین عدم صلوة است و بقولی مخیر است در گذاردن و ناگذاردن از جهت
تعارض ادله و در مواهب اللدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی
حرمت اوست یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهی و نزد
حنفیه واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله بانچه صحیح
شده است از فعل حضرت ﷺ چنانچه عادت اوست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب حدیث
جابر است بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آمده که شهدای احد غسل داده نشد
ایشان را و نماز گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابوداود والترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول
دوم امام احمد که نماز بر شهید باید کرد حدیث عقبه بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که
پیغمبر ﷺ بیرون آمد روزی پس نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس تر برگشت
و بر منبر سوار شد و گفت من فرط شمایم و من شهیدم بر شما و بدرستی و راستی والله من هر آینه نظر میکنم

بسوی حوض خود الآن من داده شده ام کلید خزاین ارض و الله من نمیترسم بر شما که مشرک شوید بعد
از من ولیکن این میترسم که تنافس و تفاخر کنید در زر این خزاین و نیز آمده است که آنحضرت ﷺ بر حمزه
رض هفتاد تکبیر آورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز گذارد بر کشتگان احد و
بگذارد بر حمزه رض و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت ﷺ
بر سر حمزه آمد و دید حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار
که حاضر بود جامهٔ خود را بر وی انداخت و نماز گذارد بر وی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پستر
نماز گذارد بر شهدا نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پستر برداشته
میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزه تا بگذارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت
کرد از جابر و وی صحیح الاسناد است و شیخین آن را اخراج نکرده اند و اگرچه در بعضی از رجال اسناد
این حدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنها است و بر هر تقدیر حدیث نازل از درجهٔ حسن
نخواهد بود و آن حجت است استقلالا خصوصا نزد معاضدت باحادیث دیگر و نیز حدیثی دیگر آورده
از ابن مسعود که نماز گذارد آنحضرت ﷺ نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزه هفتاد نماز
و گفته که این حدیث نیز نازل از درجهٔ حسن نیست و دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده
که نازل از درجهٔ حسن نیست و گفته که بر تقدیری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود واصل بمرتبهٔ
حسن خواهد بود و نیز آورده که ابو بکر صدیق رض عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده
بود و در انجا صد و سی مسلمان کشته شدند و نماز گذارد بر ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو
بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گویند که حدیث جابر که بخاری و ترمذی آورده اند نافی است
و این احادیث مثبت و خبر مثبت مقدم است بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر شده است
و در بعض شروح هدایه مذکور است که جابر در ان روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وی کشته شده بودند
و بمدینه آمده بود تا تدبیری بکند و ایشان را برداشته بمدینه آرد و حاضر نبود در وقتی که نماز گذارد
رسول خدا ﷺ بر ایشان ازین جهت روایت نفی کرد و آنها که در حضرت رسول ﷺ بودند و فعل آنحضرت
ﷺ را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهدای
احد در همان روز و در همان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت جابر
نفی صلوة را بیان میکند و وجه توفیق این روایت وی با روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر
میگردانند و آنکه گویند که این مخصوص است بقتلای احد از جهت تودیع احیا و اموات بعید است و ایشان
گویند السیف محاء للذنوب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکور است در کتب فقه بعنوان حدیث و
همچنین است که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادتی که ایشان را حاصل شده

است وجان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن است موتی را نزد حق و در روایات آمده است که شهید شفاعت
میکند هفتاد کس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز گذاردن بر میت از برای اظهار کرامت او ست و شهید سزاوار
تر است بآن و طاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعا بجهت رفع درجات و طلب مزید رحمت و لهذا صلوة بر حضرت
رسالت ﷺ کردند و بر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب * تنبیه * مراد بشهید درینجا
مرد مسلم کشته است که بآهن کشته شده باشد یا در معرکهٔ جنگ یافته شده و بروی اثر جراحت باشد
و اگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز درین حکم داخل است
زیراکه بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن است بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی و دبر و ذکر چه آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز میرود و بول و غائط و خون
بکرمی و باسور نیز میشود و از شدت هول و فزع نیز می آید دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی درین حکم
داخل نیست و ظاهر باید که اگر جنب کشته شد یا حائض و نفساء بوده غسل بروی واجب است و این مذهب
ابوحنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد نیز همین است و شافعی و صاحبین درینجا
با وی مخالف اند و میگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دایرهٔ تکلیف ساقط شد و
غسلی که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلی واجب نبود و دلیل امام ابوحنیفه حدیث
حنظله بن ابی عامر است که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در
مستدرک بر شرط شیخین آورده و قصهٔ او آنست که وی نوکدخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده
و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه آوازهٔ شدت غلبهٔ جنگ کافران در روز احد شنید بیطاقت شد و
فرصت غسل جنابت نیافت برفت و شهید شد پس بران حضرت ﷺ مکشوف شد که ملائکه او را غسل
میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند
بروید از زن او به پرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت که وی جنب بود چون شنید که حضرت
ﷺ را شدتی پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده برآمد اینجا امام ابوحنیفه میفرماید که این
غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی میگویند که اگر غسل جنابت
واجب بودی آنحضرت ﷺ او را غسل دادی امام ما میگوید مقصود غسل است غاسل هر که بود چون
ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت و اسباب
حیات دنیا مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه
و خانه جان دهند و اگر از ترس پایمال شدن جای دیگر کشیده بیارند لاباس به است و اگر مقدار وقت نماز
بهوش بزید نیز شهید نیست و در ظاهر روایت یک روز یا یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد مانع شهادت

نیست چه آن از احکام موت است ودر روایتی اگر در احکام دنیاوی باشد مانع است ومحرم را درجامهٔ احرام
که از او ورداء است دفن کنند وبوی خوش بکار نبرند از جهت منع استعمال طیب مر محرم را در حیات
همچنین بعد از ممات وسر او را نپوشند چنانکه حال محرم است درجامع الاصول از کتب سته غیر موطا
باختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود درعرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ومحرم بود ناگاه بیفتاد
بر زمین از راحله خود و بمرد خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را وتکفین کنید در دو جامهٔ وی
وبوی خوش بکار نبرید وسر وروی او را نپوشید که وی مبعوث میکردد همچنین محرم ولبیک کویان وذکر
آن در باب حج بیاید ومذهب شافعی واحمد نیز همین است ونزد امام ابی حنیفه ومالک حکم وی حکم سائر
موتی است واین را مخصوص بهمین شخص دارند ودر حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده ووضع شریعت
ننموده وکویند که باوی جز این دو جامه نبود ازین جهت فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند والله اعلم
وچون کفن قاصر آید سر بپوشانند وبر پایهای قبر وی کیاه بنهند یعنی چون کفن مسنون که سه جامه است وقدر
کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هرچه یافته شود بپوشند ووقوع این حال یعنی
پایها را بکیاه پوشیدن در شهدای احد بود وعادت شریف نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که چون میت را بیاوردندی
سوال کردی که بر وی دین است یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز کذاردی والا فرمودی صحابه را که بر وی
نماز کذارند وخود نکذاردی بجهت زجر وتنبیه بر کراهت ارتکاب دین که ازین سعادت محروم داشت
واین حدیث دلیل است برانکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
ترک کردی واحادیث درین باب بسیار ورود یافته بخاری ونسائی از سلمة بن الاکوع آورده که کفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناگاه آورده شد جنازهٔ تا نماز بکذارد بر وی فرمود بر وی دینی است کفتند لا
یا رسول الله پس بکذارد نماز را بر وی پستر آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزی کذاشته کفتند لا فرمود
آیا دینی هست بر وی کفتند سه دینار فرمود بکذارید شما بر یار خود ابو قتاده برخاست وعرض کرد بکذار
یا رسول الله نماز را وآن سه دینار او بر من پس بکذارد نماز را ودر روایت ترمذی ونسائی آمده که چون
کفت ابو قتاده رض دین وی بر من فرمود بشرط وفا وبخاری ومسلم وترمذی ونسائی از ابی هریره آورده که
بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که آورده میشد نزد وی مردی که وفات یافته وبر وی دین است پس سوال میکرد
ایا چیزی کذاشته که قضای دین او کند اگر میکفتند بلی کذاشته است نماز میکذارد والا میکفت مر مسلمانانرا
بکذارید نماز بر یار خود وچون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میکذارد ونمی پرسید از دین ومیفرمود
من قریب ترم وسزاوارترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هرکه بمیرد از ایشان وبکذارد دین یا عیال بر من است
قضای دین او وغمخواری عیال وی واگر بکذارد مال آن برای وارثان اوست وزجر وتشدید در باب ارتکاب
دین وتاخیر ادای آن بسیار واقع شده ابی داؤد از ابی موسی اشعری رض آورده که کفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم

عظیمتر دین گناهان نزد خدا بعد از کبائری که نهی کرده شده است از آن است که بمیرد مردی و بر وی دین باشد
و نگذارد چیزی که بوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابو هریره آورده که فرمود پیغمبر ﷺ هر که بگیرد
اموال مردم به نیت آنکه ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگیرد بقصد اتلاف تلف کند او را خدا ایتعالی
و نسائی از محمد بن جحش آورده که بودیم نشسته نزد آنحضرت ﷺ پس برداشت سر مبارک خود را جانب
آسمان پستر نهاد دست خود را بر جبههٔ شریف خود و گفت سبحان الله چه تشدید نازل میشود از سختی
پس خاموش ماندیم و ترسیدیم پس ما که چه خواهد بود فردای آن روز آنحضرت رفتیم و پرسیدیم یا
رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست
که اگر مردی کشته شود در راه خدا پس از آن باز زنده گردانیده شود و باز کشته شود و باز زنده کرده
شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده شود دین وی * چون در نماز شروع کردی
بعد از تکبیر اول فاتحه بخواند در شرح ابن الهمام گفته که قراءت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آنحضرت ﷺ
به ثبوت نرسیده انتهی ولیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی
هم قولا و فعلا مروی شده و در بعض روایات قراءت فاتحة الکتاب و سورة جهرا از وی مأثور گشته ولیکن
گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت است چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث
وی آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحاق اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی گشته
مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی هم قراءت نمیکرد بر جنازه و مذهب امام
ابو حنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است
که شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قراءت
و از کلام شمنی ظاهر شود که اگر به نیت ثنا بخواند نزد ما نیز جائز است و از کلام فتح الباری چنان
مفهوم میشود که مراد قائلین بقراءت آن مشروعیت اوست نه وجوب ولیکن کرمانی گوید که واجب
است و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقهٔ مسلوکه در دین است و گفته که نزد ابی حنیفه
و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ است از دعا که آنحضرت ﷺ در نماز میت میخواند
اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه
من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا
خیرا من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار * بحدیث مسلم و ترمذی و نسائی
است که از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز کرد رسول خدا ﷺ بر جنازهٔ مردی پس
یاد گرفتم از دعای او این را میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا
ﷺ برین جنازه بر خواند آرزو بردم که کاشکی آن مرده من بودمی و گاهی میگفت اللهم اغفر لحینا

ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن
توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده ودر روایتی ولا تفتنا بعده این دعا ابوداؤد
از حدیث ابی هریره روایت کرده ودر روایت وی فتوفه علی الاسلام آمده ونسائی از واثلة بن الاسقع تا ذکرنا
وانثانا روایت کرده وبس وترمذی نیز اینچنین کرده وگفته که روایت کرده ابو سلمه بن عبد الرحمن از
ابوهریره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم وزیادت کرده در وی تا فتوفه علی الایمان انتهی وروایت ابوداؤد اتم واکمل
است وداب است عمل اکثر حنفیه ودر بعض روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا
فتجاوز عنه سیأته نیز آمده اخرجه الموطا عن ابی هریره ودر بعض اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و
نام آن میت ونام پدر وی میبرد فی ذمتك وحبل جوارك فقه من فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء
والحق فاغفر له وارحمه انك انت الغفور الرحیم این دعا را ابوداؤد از واثلة بن الاسقع آورده ودر روایتی
وحبل جوارك نیست وگاه گفتی انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت هدیتها الاسلام وانت قبضت
روحها تعلم سرها وعلانیتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت
حاضر شدم مروان را که می پرسید از ابوهریره چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که دعا میکرد بر جنائز
گفت ابوهریره آیا تصدیق میکنی در آنچه من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میگفت
اللهم انت ربها الی آخره اخرجه ابوداؤد وظاهر این است که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد
والله اعلم وبر طفل این دعا آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا ذکره البخاری فی ترجمة باب
ودر بعض روایات شافعا ومشفعا نیز زیاده آمده وبعضی از علما گفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب است
هرچه ذوق وحضور وخشوع دست دهد بخوانند ولابد اخذ بدعای ماثور اولی وافضل خواهد
بود ووجود ذوق وحضور در وی اتم واکمل مگر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار وتردد ملالی
طاری یافته باشد والله اعلم وگاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائمه ودر احادیث صحیحه از کتب ستة وقوع یافته ودر بعض روایات خمس وزیاده بر آن نیز واقع شده
در فتح الباری میگوید که سلف را اختلافی بود در آن روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که وی پنج تکبیر
میگفت ورفع میکرد این را بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم واز ابن مسعود رض روایت کرده شده است که وی نماز
گذارد بر جنازه مردی از بنی اسد وپنج تکبیر گفت واز علی مرتضی رض آمده که وی میگفت بر اهل بدر
شش تکبیر وبر سائر صحابه پنج وبر سائر ناس چهار وابن ابی شیبه از جابر آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بر اصحمه بهفت تکبیر وابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودی که بدر را وشجره را حاضر شده
بودی بر وی نه تکبیر گفتی وبر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدر را هفت
میگفت واگر هیچکدام یکی ازین دو را حاضر نشده چهار تکبیر میگفت واز ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت واز

انس نیز همچنین می آرند و در روایتی آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر
گفتی سه چیست بر گشت و صف بست و تکبیر رابع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی
تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح است چنانچه در نماز عید و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند
که تکبیرات جنازه چهار است و ابن عبد البر گفته است که منعقد شد اجماع و هیچ یکی از فقهای امصار را که زیاده گفته
باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلی و میگوید که در مبسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از
احمد نیز روایتی هست بدان و بکر بن عبد الله مزنی بر آن رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر هفت
انتهی کلام فتح الباری و شمنی میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آرد که
صحابه تکبیر میگفتند بر جنازه چهار و پنج و شش و در روایتی چهار و پنج و بیشتر از آن تا زمان رحلت حضرت
ﷺ و همچنین در ولایت ابی بکر و چون ولایت بعمر فاروق رسید همچنین میکرد پس گفت عمر رض که
شما ای اصحاب پیغمبر ﷺ چون اختلاف کنید آنها که بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم
قریب العهد اند بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق و مجتمع باشند پس نظر
در گماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آنحضرت ﷺ تکبیر گفت چند بود پس دریافتند آخر
چهار بود پس اجماع کردند بران و این است معنی قول مصنف که گفت و کسانی که منع میکنند از زیاده بر چهار
میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر ﷺ چهار تکبیر گفت و بیهقی و طبرانی
این حدیث را از ابن عباس رض می آرند و بیهقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه متعدده که همه آن
ضعیف اند لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بران اما قصه جمع عمر رض بر چهار صحیح
است از سعید بن المسیب و بالجملة آثار و اخبار در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور است و بروایات کثیره
و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رض مرویست که ملائکه چون بر آدم علی نبینا و علیه الصلوٰة
والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرکه و ابو نعیم فی
الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام
و خواندن در این چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثنا است و بعد از ثانی درود بر پیغمبر ﷺ و در
ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعض آنست که بخوانند * ربنا آتنا
فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیة * و نزد بعض * ربنا لا تزغ قلوبنا الآیة * و بعد و سلام از نماز بیرون آمدنی
رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان رض و این مذهب ابو حنیفه است و مذهب شافعی نیز همین است و گاهی
بیک سلام اقتصار کردی و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی دو سلام است چنانچه
در سائر صلوٰة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب است و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر ﷺ نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر

ویك سلام بجانب دست راست وابن حدیث نزد امام احمد صحیح نیست وعمده در تمسك او دریك سلام
فعل اصحاب است کذا قال الزرکشي ودر جمع الجوامع از فعل علی مرتضی رض آورده که یك سلام میداد ودو دستها
در هر تکبیر برداشتي ومذهب شافعي واحمد اینست ومروي است از فعل عمر وابن عمر وابن عباس وزید
بن ثابت وازامام مالك نیز روایت است رفع در کل وعدم رفع در کل ورفع در اول وعدم رفع در بواقي
ومذهب امام ابوحنیفه همین است از جهت حدیث ترمذي از ابي هریره که گفت بود رسول خدا ﷺ
چون میکذارد نماز جنازه را رفع میکرد دودست خود را در اول تکبیر پس ترمي نهاد دست راست بر دست
چپ واحادیث مختلفه درین باب آمده شاید که گاهي اینچنین بود وگاهي آنچنان ومصنف در خاتمه آورده
که درباب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزي صحیح نشده والله اعلم وچون نماز جنازه از وی ﷺ
فوت شدي بر قبر وي نماز کذاردي یکبار بعد از یکشبانروز بر قبر کسي نماز کذارد ویکبار بعد از سه روز
ویکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال چنانچه در شهداي احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد
تودیع کرد وحدیث نماز بر قبر از شش طریق واسناد صحیح ثابت شده وزرکشي از امام احمد نقل کرده که
گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر ﷺ در شش وجه یا هشت وجه که آنحضرت ﷺ
نماز کذارد بر قبرا انتهی وازانجمله آنچه مذکور است در جامع الاصول از کتب سته اینست که بخاري
از ابي هریره آورده که سیاهي بود رجل یا امراة که مسجد شریف نبوي را جاروب میداد پس بمرد وآنحضرت
ﷺ از موت وي خبردار نشد ناکاه روزي بیاد وي آمد فرمود آن آدمي چه شد گفتند بمرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نکردید گفتند که وي چنین وچنین بوده است گویا که تحقیر شان وي کردند
فرمود راه بنمائید مرا بقبر وي پس آمد بقبر وي ونماز کرد بر وي ودر صحیح مسلم این زیادت آورده
که آنحضرت ﷺ گفت که این قبور مملو است بظلمت بر اهل آن وحق سبحانه وتعالی منور میکرداند آن
را بنماز من ونیز موطا ونسائي از ابي امامه بن سهل بن حنیف آورده که امراة مسکینه بود که آنحضرت ﷺ
را از بیماري وي خبر داده بودند وبود رسول خدا ﷺ که عیادت میکرد مساکین را ومي پرسید احوال ایشان را
فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناکاه جنازهٔ او بشب برآوردند وبیدار ساختن آنحضرت ﷺ را دران وقت
مکروه داشتند وچون صبح شد با نچه کذشته بود خبر کردند فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا
غرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا وبیرون آریم ترا در شب پس بیرون آمد
آنحضرت ﷺ وصف بست با مردم بر قبر وي وتکبیر برآورد چهار تکبیر وبخاري ومسلم وابوداود وترمذي
ونسائي از شعبي آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسي که کذشت با رسول الله ﷺ بر قبري منبوذ
پس امامت کرد آنحضرت ﷺ وصف بستند صحابه خلف او ونماز کذارد نماز را واین حدیث بروایات متعدده
آمده ودر بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وي کذشته بود ودر بعض سه شب وواضح آنست که

در صحاح دفن بود کذا فی فتح الباری و نسائی از یزید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا ﷺ
روزی پس دیدند آنحضرت ﷺ قبری جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلان زنی است مولاة فلانی
بنی فلان شناخت آنحضرت ﷺ او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر بود و بیمار روزه دار بود و قیلوله میکردی
دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس ایستاد آنحضرت ﷺ و صف بستند خلف وی مردم و تکبیر گفت بر وی
چهار تکبیر پس فرمود نباید که بمیرد از شما میتی مادام که در میان شما ام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت است مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مر ام سعد و آنحضرت ﷺ غائب
بود و چون قدوم آورد نماز گذارد بر وی و تحقیق گذشته بود بروی یکماه پیدا است که مسئلهٔ نماز گذاردن
بر قبر مختلف فیه است در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن جواز گذارده شد اول پس ابو حنیفه
و مالک و ابو حنیفه بر آنند که اگر بی نماز گذارده دفن کرده شده است درست است و الا فلا و در روایتی امام
احمد نیز همچنین است و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر در قبر نگذارد و نزد امام ابو حنیفه
بشرط آنکه میت در قبر ریزیده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتی از امام محمد گذارده
شود مادام که معلوم نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که
در روایاتی که زیاده بر سه ماه آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و بس و لهذا ذکر تکبیرات
اربع در بعضی از آن روایات نیست و در بعض که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شهدای احد
که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بود نه بطریق نماز یا آنکه از خصائص آنحضرت بود ﷺ تا آنکه
بعض علما مطلق نماز بر قبر را خصائص نبی گفته اند بدلالت این حدیث که فرمود قبور مملواست
بظلمت و نماز من منور است آن را و اگر طفلی وفات کردی بر وی نماز گذاردی و می فرمود جاوا
علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز گذارید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش رو شما اند تا از آخرت
رواه ابن ماجة عن ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر نیز آمده که گفت نماز گزاردم پس کسی
که نماز گذارم ما بروی اطفال مااند رواه ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و نصیب
پیوسته که آنحضرت ﷺ نماز گذارد بر ابراهیم و روایت عدم صلوٰة شاذ است و معتبر نه و نماز گذاردن
بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده و در حدیث ترمذی نیز
همچنین واقع است و همین است مذهب امام ابو حنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جایز است بعد
از آنکه بر زیاده از چهار ماه مولود شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلی علی
السقط ویدعی لوالدیه ظاهر در این است و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الراکب
یمشی خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والسقط یصلی علیه و در روایتی الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن
این مدت نفخ روح میشود غایة آنکه مرده بر آمد و نماز جنازه که مشروع است بر مرده است و امام ابو حنیفه گوید که

در عرف آن را میت میگویند واثبات حیات برای او میکنند و بر کسی که خویشتن را هلاک کردی نماز نکند اردی و نه
بر کسی که در غنیمت خیانت کردی اما اول مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش
حضرت رسول ﷺ که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نکند ارد آنحضرت ﷺ بروی و در روایت
ترمذی ذکر مشاقص نیست و گفته که هذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب
و بعض گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس انتهی و مذهب جمهور
ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه و صاحبیه نقل کرده که نزد
وی بکند ارند و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت ﷺ بروی دو احتمال دارد یکی آنکه مراد نفی نماز
کند اردن باشد مطلقا چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آنحضرت
ﷺ بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده و ظاهر همین
است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس
و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و ابوداؤد و نسائی از زید بن خالد آورده اند و زرکشی گفته رواه الخمسة
الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر ﷺ وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت ﷺ خبر او را
تا نماز کند بروی پس گفت آنحضرت ﷺ بکند ارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت
این سخن حضرت ﷺ فرمود این یار شما خیانت کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را
و یافتیم مهرهٔ از مهرهای یهود در وی که قیمتش بدو درهم نمیرسید و وعید بر خیانت در غنیمت بسیار
وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس بهمین معنی است که خود نکند ارد و
دیگران را منع نکرد و کسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز کند اردی یکی از آنها ماعز بن مالک اسلمی است
که بشنیعهٔ زنا مبتلا شد و بحضرت ﷺ آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هرچند که آنحضرت ﷺ
روی از وی میگردانید و تغافل از وی بجد تر شد و فرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل است
فرمود مگر شرابی خورده است عرض کردند اینچنین نیز نیست و چون بجد گفت و چهار بار بر نفس خود اقرار
کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از هر سو بر آمدند و سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه
استخوان کلهٔ شتر از دست عمر بن الخطاب رض بر سر وی رسید گویند که دران وقت اضطرابی و تغیری بوی راه
یافت این قصه را بحضرت ﷺ آمده باز گفتند فرمود هنوز زنا یستی که باز می آوردید و از سر وی میگذاشتید
و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعهٔ زنا جان داد و بعض
گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آنحضرت ﷺ فرمود استغفار کنید مر او را یعنی
بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آینه
گنجایش کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز کند ارد بروی کذا جاء فی الصحیح و در

روایت ابو داؤد آمده که لم یصل علیه واین را بعض بصیغهٔ مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلا
بروی نماز کرده نشد نه آنحضرت ﷺ کرده و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغهٔ معلوم است یعنی
آنحضرت ﷺ نماز نکرد بلکه مردیگران را فرمود تا نماز کنند و در بعض روایات دیگر که سیوطی
در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه باصحاب و قوم وی امر کرد که نماز نکنند بر وی و مانا که از
نا کردن آنحضرت ﷺ مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا و استغفار وی
معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در نا کردن نماز بروی بنفس نفیس خود
دید و دیگران را امر کرد از ینجاست اختلاف ائمه در شان محدود امام مالک مکروه میدارد و امام احمد
میگوید که امام و ارباب فضل نکنند و سائر ناس بکنند و امام ابوحنیفه و شافعی وغیر ایشان برانند که
همه بکنند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی بجمله مسلمانی دارد باید که کرد هر چند
فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد مصرح است دیگر امراة غامدیه است که وی نیز
بحضرت ﷺ آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیهٔ ماعز هر چند حضرت ﷺ تغافل زد راضی نشد الا
باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون وضع حمل کرد باز آمد و عرض
نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچهٔ وی صغیر است و کسی که او را تربیت کند و شیر دهد کیست مردی
از انصار بر خاست و متکفل رضاع وی شد و در روایتی آنحضرت ﷺ او را مهلت بر وی بگذاشت تا شیر دهد چون
مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن
کردند و سنگسار کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و رشحی از ان بر روی
خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود ﷺ بگذار یا خالد و دشنامش مده سوگند بخدای
که بقای ذات من در دست قدرت اوست بتحقیق کرد وی توبهٔ که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد
و صاحب مکس او را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستانند و مظلمهٔ ایشان بر گردن خود میگیرد
و این از اعظم ذنوب و بدترین گناهان است و در آخر حدیث واقع شد که ثم امر بها فصلی علیها قاضی
عیاض مالکی میگوید لفظ فصلی علیها نزد جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام است یعنی بر صیغه
معلوم که دلالت کند بر نماز کردن آنحضرت ﷺ بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم
صاد و کسر لام است یعنی نماز کرده شد بر وی و امر کرد بمردم تا نماز بکنند بر وی اما خود نکرد و
گفته که صحیح نیست انچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع است والله اعلم دیگر قضیه امراة
جهنیه است که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و در ینجا در نفس
حدیث تصریح است بگذاردن نماز آنحضرت ﷺ بر وی چنانکه مصنف آورده و گذاشت و قامت شد و ته

در جهینیه که رجم کرده شده بود [illegible] نماز کند رد و عمر رض گفت نماز برامی میکند بر وی [illegible] رد کرده فرمود

توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از اهل مدینه ایشان را کفی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم والترمذي وابوداؤد والنسائي عن عمران بن حصين واين نيز حامله بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامهٔ که بر تن داشت ابا امیکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی باوی همراه شدی و پیاده رفتی تا بمدفن وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو ننهادندی نه نشستی و فرمودی اذا اتبعتم الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده رفتن همراه جنازه سنت است و ترمذی و ابوداؤد از ثوبان رض آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر ﷺ در جنازه پس دید آنحضرت ﷺ جماعهٔ سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان خدای تعالی برپا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابوداؤد را آمده است که آورده شد نزد آنحضرت ﷺ دابهٔ تا سوار شود پس اباآورد آنحضرت ﷺ از سواری و چون برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطرق متعدده آمده که رفت آنحضرت ﷺ بر جنازهٔ ابی الدحداح پیاده و آمد وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب ستّه از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت ﷺ اسراع کنید و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح است خیریست که او را بسوی زود میرسانید و اگر غیر صالح است شریست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بر گردن نها اگر صالح است میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح است میگوید ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز او را هر چیز مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع ازان آمده است و اما نه نشستن تا جنازه نهادن ابوداؤد و ترمذی از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا ﷺ وقتی که اتباع میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم است از ابی سعید خدری و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول ﷺ در جنازهٔ و مروان که حاکم مدینه بود نیز در آنجا بود پس بگرفت ابوهریره دست مروان را و به نشست پیش ازانکه نهاده شود جنازه ابوسعید خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که بتحقیق نهی کرده است رسول خدا ﷺ ازین * تنبیه * اختلاف است میان ائمه در آنکه مستحب مشي در دنبال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابوحنیفه مشي است خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین است و ثوری و طائفهٔ دیگر گویند هر دو برابر است و مالک و شافعی و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل است کذا قال الشمني و میگویند دلیل ما حدیث ابوهریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت فرمود ﷺ کسی که بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی است از اجر و کسی که اتباع وی میکند تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف

خود می آرد که مشی میکرد رسول خدا ﷺ مگر خلف جنازه و در شرح قد ایه مذکور است از ابن مسعود رض
که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و امر مشی خلف وی
در اسقاط و تکرار ظهور اثر خود اثبت و معاونت نزد احتیاج اقرب و ترمذی و ابو داؤد از ابن مسعود آورده که
جنازه متبوع است هر که پیش وی رود گویا که همراه وی نیست و ائمه دیگر میگویند که در حدیث شده مدی
از انس آمده است که آنحضرت ﷺ و ابوبکر و عمر رض پیش جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع مقدم
می باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی می آرد که
بودم من همراه جنازه و ابوبکر و عمر رض پیش پیش میرفتند و علی رض از پس گفتم بعلی که می بینم
ترا که پس میروی و ایشان یعنی ابوبکر و عمر پیش فرمود رحمت کند خدای تعالی ایشان
را تحقیق میدانند که از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد و لیکن
ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول
از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعا اند پس بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوی و ابو داؤد
و ترمذی و نسائی از مغیره بن شعبه می آرند که فرمود آنحضرت ﷺ که راکب از خلف رود و پیاده
هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و از یسار و آنحضرت ﷺ بر غائبی نماز گزارد در صحیح
شده که بر نجاشی که ملک حبشه بود و نصرانی بود و شنید خبر رسالت آنحضرت ﷺ و بموجب علمی
که بعلامات و دلائل نبوت آنحضرت ﷺ داشت مسلمان شد و صحابه آنحضرت ﷺ از مکه نزد وی
هجرت میکردند و وی طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت با ایشان بجا می آورد و آنحضرت ﷺ هرگاه
که همین طریقه امداد سلوک میداشت چون در حبشه مرد نماز گزارد و امر کرد صحابه را با آن و گفت برادری
از آن شما مرد بروی نماز گزارید پس بمصلی برآمد و نماز گزارد بروی با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر
و حدیث صلوة بر نجاشی مذکور است در صحیحین از جابر و ابی هریره و با نقل حدیث نماز بروی در همان
روز بود که مرد و همان وقت خبر داد آن حضرت ﷺ با ایشان از موت وی و بر معاویه بن معاویه مزنی و
بعض گفته اند که لیثی نیز نماز غائب گزارده و قصه وی آنست که چون آنحضرت ﷺ در غزوه تبوک بود
نازل شد بر وی جبرئیل و گفت یا رسول الله معاویه بن معاویه مزنی بمدینه وفات یافته آیا دوست
میداری که طی کنم برای تو زمین را و نماز گزاری بر وی فرمود نعم پس زد جبرئیل بال خود را و بر انداخت
هر درخت و هر تل که در میان بود و برداشت جنازه را میان وی و در روایتی برداشت سریر او را پس نماز گزارد
آنحضرت ﷺ بر وی و دو صف از ملائکه خلف وی در هر صف هفتاد هزار فرشته پس پرسید از
جبرئیل که بچه چیز دریافت وی این درجه را گفت دوست داشتن وی قل هو الله احد را و خواندن
وی آن را در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد در طبقات

از حدیث انس کند اذکره الشیخ ابن الهمام وذکره السیوطی فی جمع الجوامع فی باب فضل قل هو الله احد عن انس
ودر فتح الباری میگوید اگرچه خبر نماز گذاردن بر معاویهٔ لیثی ضعفی دارد لیکن نظر بمجموع طرق
وتعدد آن قوتی پذیرفته است چنانکه در ترجمهٔ او در تذکرهٔ صحابه آن را بیان کرده ایم وفقهاء درین خلاف
کرده اند شافعی واحمد میگویند نماز بر غایب مطلقا سنت است وابوحنیفه ومالک مطلقا منع میکنند وبعضی
از محققان تفصیل میکنند که اگر میت در شهری وفات کرده که بروی نماز نگذارده اند نماز غایب بگذارند
چنانچه حال نجاشی بود زیرا که در زمین حبشه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد واگر بروی نماز گذارده
اند وفرض بجهت بودن وی بطریق کفایت بگذاردن جماعهٔ از همه ساقط شده گذاردن حاجت نیست
وخطابی این قول را اختیار کرده اگرچه از ظاهر عبارت مصنف جواز آن مفهوم میشود در صورت ثانی ولیکن
ظاهر آنست که جایز نیست وعدم احتیاج کنایت از عدم جواز است که بی حاجت گذاردن آن جائز نبود
وروایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان نموده وبعض میگویند که جواز آن در روزی
است که مرده است میت دران روز یا نزدیک بآن نه بر تقدیر طول عهد وابن عبد البر اختیار کرده است
این قول را وبعض گویند که اگر میت در جانب قبله بود جایز است والا فلا واین قول منافی نماز بر نجاشی است
چه نماز بروی بجانب حبشه بود رواه الطبرانی عن حذیفه ابن اسید وحنفیه ومالکیه که قائل اند بمنع
مطلقا از قصهٔ نجاشی جواب میدهند که مکشوف گشت بر آنحضرت ﷺ جنازهٔ نجاشی وبرداشته شد
پرده ازان چنانچه برداشته شد روز معرکهٔ موته که جعفر ابن ابی طالب وعبد الله بن رواحه وزید بن
حارثه رض آنجا شهید کشتند یا آورده شد جنازهٔ وی در حضرت رسول ﷺ بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی
ونبی دید ومردم ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازهٔ که امام می بیند وقوم نمی بینند
ودرین صورت خود جائز است باتفاق این نیز آنچنان باشد وابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج
بنقل است وبمجرد احتمال ثابت نشود وبعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی است در امثال این
مقام یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم شده است که جنازه حاضر میباید تا نماز بروی بگذارند وآنحضرت
ﷺ که بر غایب بگذارد شاید که مکشوف شده بروی یا حاضر آورده شد جنازهٔ وی وهذا القدر یکفی
وگویند که واحدی حدیثی درین باب از ابن عباس نیز آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که
گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول ﷺ را سریر نجاشی ودید آنحضرت ﷺ او را وبگذارد نماز
بروی وابن عباس بی سماع از حضرت ﷺ اینچنین نگوید وشیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر
نجاشی نزد حضرت ﷺ اگرچه مبنی بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در
صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت آنحضرت ﷺ برادر شما نجاشی وفات یافت
پس برخیزید ونماز کنید بروی پس برخاست آنحضرت ﷺ وصف بستند صحابه خلف وی وتمید اند

ایشان که جنازه در پیش حضرت ﷺ است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعض
میگویند که این مخصوص به نجاشی است و از برای آن کرد که تا مردم بدانند که وی مسلمان مرده است
چه در اسلام وی نزد مردم خفائی بود و لهذا چون آنحضرت ﷺ نماز گزارد بعض صحابه گفتند که نماز
کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت قرآن ﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ﴾ الآیة
و از همین جهت در مسجد نگزارد و به مصلی در آمد چنانچه در روایات آمده است یا آنرا از برای استیلاف قلوب
ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آنحضرت ﷺ ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشده
و نفی کرده اند دعوی خصوصیت آن را به نجاشی بقصهٔ معویهٔ مزنی که معلوم شد و بقصهٔ زید بن حارثه
و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه که در غزوهٔ موته شهادت کشیدند و آنحضرت ﷺ از شهادت ایشان
خبر داد و در مدینه نماز بر ایشان گزارد چنانکه در مغازی واقدی آمده و سیوطی از عطاء روایت ابن
ابی شیبه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته ادعای خصوصیت را از
بعد نیست که رفع سریر نجاشی کرده باشند و مرئی شده باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف اصل
انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه و بس بدلیل
آنکه روایت کرده نشد در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین
کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز غائبانه نکرد لا سیما قرای بیر معونه که عزیزترین
صحابه بودند نزد وی کما ذکروا و در مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غائب نزد حنفیه و مالکیه مخصوص
حضرت نبوی ﷺ است از جهت احتیاج بدعای از حاضر و غائب با تخلاف غیر وی ﷺ و عادت آنحضرت
ﷺ آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت استوا میت را دفن نکنند در احادیث نهی از صلوة
جنازه در این سه وقت واقع شده و در موطا از یزید بن حرمله آورده که زینب بنت ابی سلمه وفات یافت و طارق
امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد در بقیع و این
طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبد الله بن عمر بر اگر میخواهید بگذارید نماز را بر جنازه الآن
یا بمانید او را تا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمهٔ بابی آورده که بود ابن عمر که نمیگذارد نماز جنازه
نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب وی و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه است در این
سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخاری که عقبه بن عامر جهنی گفت که سه ساعت است که نهی
کرد ما را رسول خدا ﷺ که نماز گذاریم در آنها یا در قبر کنیم در آنها مرده های خود را یکی نزد طلوع شمس
تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزد نزدیک شدن غروب تا غروب کند ترمذی میگوید عمل بر این است
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر ﷺ و غیرهم که مکروه می پندارند نماز را بر جنازه در این ساعات و نیز
گفته که ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت که مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن است بر ایشان

انتهى و درملا ايه نيز ميكويد كه مراد بقبر كردن نماز كذاردن نيست زيراكه دفن درين سه وقت مكروه نيست
والله اعلم پس مراد بنماز كذاردن كه درين حديث با قبر موتى مذكور شده است نماز متعارف بود غير
نماز جنازه واكر مراد بقبر كردن دفن كردن بود چنانچه ظاهر لفظ حديث است وظاهر عبارت مصنف نيز
ناظر درانست مراد بصلوة همين صلوة جنازه بود پس معلوم شد كه نماز بر موتى ودفن ايشان فرد و مكروه
است درين سه وقت وليكن اكر مذهبي از مذاهب درينجا نب يافته شود و درجامع الاصول اين حديث
راموافق انچه دركتب اصول است دراوقات صلوات خمسه آورده ودرصلوة جنازه ودفن موتى نياورده وانچه
درينجا آورده همين حديث موطا است دركراميت صلوة چنانچه نقل كرديم فتدبر والله اعلم وكور را بلند
نكردي وبران بنياد آجر وسنك وخشت وغيران نكردي وبكچ وكل وغيرآن سخت نكردي وبالاي كور عمارت
وقبه نساختي واين مجموع بدعت است ومكروه ومخالف طريق نبوي است صلى الله عليه وسلم مسلم وترمذي وابوداؤد
ونسائي ازجابر رض آورده اندكه كفت نهى كرد رسول خدا صلى الله عليه وسلم كه كچ كرده شود قبور ونوشته شود برو و
بنا كرده شود بالاي ان يا كل كرده شود بران ويا زياده كرده شود برو ونهى كرد از پي سپر كردن قبور ونشستن
بران نهي ازين اشيا درين كتب آمده بعضي در بعضي وترمذي كفته كه اين حديث حسن صحيح
است وبتحقيق روايت كرده شده است بوجوه متعدده وكفته كه بعضي از اهل علم كه حسن
بصري ازايشانست دركل كردن قبور رخصت نموده وشافعي نيز همبرينست انتهى ونيز مسلم وابوداؤد
وترمذي ازابوالهياج اسدي آورده اندكه كفت مرا علي رض بفرستم ترا برچيزي كه فرستاد مرا بران چيز رسول
خدا صلى الله عليه وسلم وكفت برو ومكذار هيچ تمثال را مكر آنكه محوكني نقش وصورت او را ومكذار هيچ قبر بلند را مكر آنكه
پست كني ان را چنانچه مصنف آورده كه وبعث رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب رض ان لا يدع تمثالا الا طمسه ولا قبرا
مشرفا الا سواه ودرحديث مسلم وابوداؤد ونسائي از ثمامه همداني آمده كه كفت بوديم ما با فضاله رض بزمين
روم ويكي از مصاحبان ما وفات يافت پس امركرد فضاله كه قبر كرده شود برابر زمين وكفت شنيدم رسول خدا را صلى الله عليه وسلم
كه امر ميكرد بتسويت آن ترمذي ميكويد كه درين باب حديثي از جابر نيز آمده وحديث علي حسن صحيح است
وعمل برينست نزد بعضي از اهل علم كه مكروه ميدارند بلند كردن قبر را از زمين وشافعي كفته است كه مكروه ميدارم
بلند كردن قبر را مكر همين قدر كه معلوم شود كه اينجا قبر است تا پامال كرده نشود آن را ونشسته نشود بر روى
انتهى وقبر حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم وصاحبيه نيز بزمين برابر است ومسنم ومرويست از قاسم بن محمد بن ابوبكر
كفت درآمدم بر عايشه وكفتم اي مادر بنما مرا قبر رسول الله را صلى الله عليه وسلم وصاحبيه پس بنمود سه قبر نه بلند
ونه پست كه سنكريزهاي سرخ از وادي بر روي چيده بودند ونيز آمده است كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم آب پاشيد بر قبر پسر
خود ابراهيم وچيد بروى سنكريزها واوبا كى نيست بآب پاشيدن برقبر براى حفظ خاك تا منتشر نكردد ودر
حديث صحيح آمده است كه چون عثمان بن مظعون را دفن كردند ووى اول مهاجرين بود كه بعد

از غربت شد بقوت کرد و آنحضرت ﷺ سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها
بمالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر وی نهاد و فرمود علامتی است که قبر برادر خود را معلوم کنم
و بآن دفن کنم نزد وی هرکس را که بمیرد از اهل و عیال من رواه ابو داود و این در وسط بقیع است
و ابراهیم را پسر خود را نیز بعد از وی دفن کرد و بعد از وی زینب را نیز و قبرهای امهات المومنین نیز همانجا است و نهی
فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند و یا بر گورها چراغ افروزند و بر فاعل آن لعنت کرد و نهی فرمود
از نماز گذاردن در گورستان و در برابر گور و نهی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پامال کنند
پا بر آن یا تکیه کنند تا بالای آن نشینند و در این باب نیز احادیث واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیرهما
آمده که نه نشینید بر قبور و نماز گذارید بسوی آن و ابو داود و نسائی آورده که گفت رسول خدا
ﷺ هر آینه اگر بنشیند یکی از شما بر اخگر و بسوزد جامهای وی و برسد تا پوست وی بهتر است از آنکه
بنشیند بر قبر و نیز آورده که آنحضرت ﷺ مردی را دید در میان گورستان که به نعلین میرفت فرمود بکش نعلین
خود را و از بعض اصحاب توسد و اضطجاع و جلوس بر قبر نقل کرده اند والله اعلم و از ابن عباس آورده اند که لعنت
کرد خدای تعالی زنانی را که زیارت قبور کنند و آنکسانی را که بر قبور مساجد گیرند و چراغ افروزند
و گفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است زیرا که نفع نیست در وی هیچ احدی را و از
جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن از این جهت است و در صحیح آمده که لعنت کند خدای تعالی
یهود را که گرفتند قبور انبیای خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه است و بعض در مقبره
نیز مکروه دارند * تتمه * آنچه مصنف ذکر کرده حقیقت و احادیث صحیحه در این باب وارد و اصل سنت
در زمان نبوت و خلفای راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از آن این تکلفات در مقابر پیدا شد و
مفاخرت و مباهات بدان راه یافته و در آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر و ترویج
مشاهد و مقابر مشایخ و علما دیده چیزها افزودند تا از آنجا هیبت و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا
آید خصوصا در دیار هندوستان که اعدای دین از هنود و کفار بسیار اند و ترویج و اعلای شان این
مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است و بسا اعمال و افعال و اوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده
در آخر زمان از مستحسنات گشته * و اگر جهال و عوام چیزی کنند یقین که ارواح بزرگان از ان راضی نخواهد
بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است از آن و دفن در جوار قبور صلحا و حضور و شهود در ساحت
عزت ایشان موجب برکت و نور است و صفا است و زیارت مقامات متبرکه و دعا در آنجا وارث است امام
شافعی گفته است که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و علی آبائه الکرام تریاق مجرب است برای اجابت
دعا و در زیارت قبور احترام اهل آن از استقبال و جلوس و ادب همان حکم است که در حالت حیات بود
کذا قال الطیبی و در بعضی از این امور مذکوره بعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه و ترخیص نیز

میتوان یافت واللہ اعلم وبالجملہ اصل زیارت قبور از اعمال خیر وارضاع دینست چنانچہ گفتہ کہ وعادت نبوی ﷺ آن بود کہ گذشتگان را زیارت میکرد از برای دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمدہ است کہ آنحضرت ﷺ مامور شد کہ بزیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمدہ و اینچنین زیارت کہ برای این معنی بود بی آنکہ بدعتی و مکروهی در ان راہ یابد مستحب است بلکہ آنکہ آنحضرت ﷺ در ابتدا نهی کردہ بود از زیارت قبور و در آخر رخصت کرد و فرمود بودم من کہ نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را کہ آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهندہ است آخرت را و این مردانرا است اما زنان را بعض گویند کہ باقی است بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناہ ﷺ و در احادیث لعنت واقع شدہ بر زنانی کہ بزیارت قبور بر آیند و بعض برانند کہ این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخلند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان است و در حدیث مسلم آمدہ است کہ آنحضرت ﷺ بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریہ در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن ندادند و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود کہ زیارت کنید قبور را کہ مذکر موت است و گفتہ اند کہ حضرت حق سبحانہ و تعالی زندہ کرد انید مادر و پدر آنحضرت ﷺ را پس ایمان آوردند بوی پس از ان بمیرانید و بعض ائمہ حدیث را تصحیح نمودہ اند و گفتہ کہ قصہٴ زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کردہ اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت ﷺ بلکہ بر جمیع آبای وی ﷺ تا آدم علیہ السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آوردہ کہ آنحضرت ﷺ فرمود هرکہ زیارت والدین خود کند یا یکی از ان دو را هر روز جمعہ آمرزیدہ شود مر او را و نوشتہ شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را به بینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین و المسلمین وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون نسأل اللہ لنا ولکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد کہ گذشت پیغمبر خدا ﷺ بقبوری کہ در مدینہ بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر اللہ لنا ولکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عایشہ رض آوردہ کہ آنحضرت ﷺ در آخر شب نصف شعبان بہ بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مومنین و اتاکم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون و نیز آمدہ السلام علی اهل الدیار من المومنین و المسلمین ویرحم اللہ المستقدمین منا و المستاخرین وانا ان شاء اللہ بکم للاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورهٴ اخلاص یازدہ بار و معوذتین و فاتحہ و یسین و تبارک نیز اخبار و آثار آمدہ است و در وقت زیارت از ان نوع دعا کہ در نماز میت کردی و پیش ازین یاد کردہ ایم خواندی چہ حکم جنازہ و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی است و عادت آن بود کہ اهل میت را تعزیت کردی و ایشانرا بصبر فرمودی و عادت

نبودکه برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند وقرآن خوانند وختمات خوانند نه بر سر گور ونه غیر آن
واین مخلوع بدعت است ومکروه نعم تعزیت اهل میت وتسلیه وصبر فرمودن سنت ومستحب است اما این
اجتماع مخصوص روز سوم وارتکاب تکلفات دیگر وصرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت است وحرام
ووقت تعزیت میت تا سه روز است وبعد از وی مکروه ودر بعض تا هفت روز نیز تجویز کرده اند وبعض گفته اند که
تعزیت میت حاضر سه روز است وتعزیت غایب یکروز وتعزیت جز یکبار نباید کرد وهر که یکبار کرده دیگر نکند
کذا روي عن ابی حنیفة ونشستن نزد در یا بر راه برای عزا مکروه است اشد کراهت از جهت بودن آن عمل
جاهلیت ودر نشستن خانه یا مسجد رخصت است زیراکه آنحضرت ﷺ بقتل جعفر وزید وابن رواحه
در مسجد محزون نشست ومردم می آمدند اما باین کیفیت که الآن متعارف است ودر ایام معتاده کنند
نبود ودر قرآن خواندن بر سر قبر اختلافی هست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گور کرده
نشینند وبر سر وي بخوانند مکروه است وشیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در
نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر ومختار عدم کراهت است انتهى وعادت نبود که اهل میت برای کسان
که بتعزیت بیایند طعام کنند ودر بعض کتب فقه مذکور است که اگر از ثلث مال برای جماعهٔ کنند که
از راه دور بیایند ومکث طویل کنند جائز است بلکه دیگران را از اقربای میت وهمسایه‌های او میفرمود
تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی است وفرصت طعام پختن واستعداد
وتهیهٔ آن دشوار است وآنحضرت ﷺ نزد نعی جعفر بن ابی طالب مردم خانهٔ خود فرمود بسازید برای
آل جعفر طعامی را زیراکه پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل ومانع است از آن وبعض گفته اند
که در روز اول مکروه نیست از جهت شغل ایشان بتجهیز میت ودر روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه است
زیراکه اعانت است مر ایشان را بر اثم وعدوان واختلاف است در خوردن این طعام غیر اهل میت را
وگفته اند آنها را که مشغولند بتجهیز میت جائز است واین مسائل واحکام در کتب فقه بتفصیل توان
یافت والله اعلم * فصل * در بیان صلوة خوف * صلوة خوف ثابت است بکتاب وسنت اما کتاب قول حق
سبحانه وتعالى * واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة * واما آیت سابقه که * واذا ضربتم
فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة * اکثر بر آنند که در قصر رباعی است بدو رکعت وبعض
او را بر صلوة خوف حمل کرده اند که در وی نیز قصر است بترك بعض افعال وکیفیات چنانچه در سفر
قصر است در عدد وکمیت وبعض عام تر وشامل هر دو مراد داشته اند وامام ابو یوسف در روایتی وحسن
بن زیاد از حنفیه ومزنی از شافعیه بر آنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت است بجهت احراز فضیلت
نماز خلف ﷺ وظاهر مفهوم آیت کریمه واذا کنت فیهم همین است ومختار نزد جمهور ائمه جواز اوست بعد از
زمان نبوت واقامت صحابه مثل علی مرتضی وابی موسی اشعری وحذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین

آن را بعد از حضرت ﷺ دلیل آنست و هرچه آنحضرت ﷺ کرده ما دام که اختصاص آن بحضرت وی ﷺ
بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم است و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی حجت است بران و قید اذا کنت
فیهم اتفاقی است یا مراد کنت انت او من یقوم مقامك است چنانچه در کریمهٔ * خذ من اموالهم صدقة * ثابت
است فقد بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه وجهی
ازان وجوه اختیار کرده اما امام ابوحنیفه مختار نزد وی اینست که در کتب ستهٔ با جمعها از ابن عمر روی
شده است رض که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا ﷺ بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم
در مقابل ایشان پس ایستاد رسول خدا ﷺ تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طایفهٔ
با آنحضرت ﷺ و روی آورد طایفهٔ دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا ﷺ با آن طایفه که با وی
بودند و سجده کرد دو سجده پستر بر گشتند این طایفه بجای آن طایفهٔ دیگر که نگذارده اند و بایستادند
در مقابل دشمن پس آمدند آن طایفه و گذارد آنحضرت ﷺ با آنها رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد
هر یکی ازین دو طایفه و بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت ﷺ نگذارده بود
این ترجمهٔ لفظ بخاری است و از بواقی کتب ستهٔ نیز همچنین آمده با اختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که
این طریق اوفق است بنص قرآن فقد بر ود ر روایت ابن عمر تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده ولیکن
در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی عام تر است که در سفر باشد یا در حضر
صلوة خوف جائز است و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طایفه یکیك رکعت گذارد
و در غیر ثنائی اگر رباعی است با هر طایفه دو رکعت و در مغرب با طایفهٔ اول دو رکعت و بدوم یکرکعت و مذهب امام
احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر
بقیاس باشد والله اعلم و نزد امام مالك مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و
روایات صحیحه مذکور است و چون غرض عمل بتفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف
درین آخر زمان بغایت نادر خواهد بود برانچه مصنف ذکر کرده اقتصار افتاد و گذاردن نماز خوف باین
وجوه بر تقدیری است که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال تنگ گردد
بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار بر رکوع و سجود یا بایماء و اشارت و در بعض طرق حدیث
ابن عمر که مذکور شد تصریح باینمعنی واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت
نماز خوف بر تقدیری است که صفها راست کرده و متهیء قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح
است بدان نه بمجرد خوف و احتمال وجود قتال مگر آنکه بظن غالب حضور عدو و بغتة و رسیدن وی بلشکر
اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بود پیغمبر ﷺ پیش شدی و صحابه در عقب
آنحضرت ﷺ دو صف کشیدندی پیش از پس و در نماز رکوع کردندی و آنحضرت ﷺ و صحابه همه

باتفاق تکبیرهٔ احرام برآوردندی وبعد از قیام بیکبارگی در رکوع شدندی وبیکبارگی سر از رکوع
برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت ﷺ در سجود شدی برابر وی صف اول در سجود شدی وصف
بازپسین برابر دشمن بایستادی یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود همچنان ایستاده ماندی
وبرابر حضرت ﷺ بسجود نرفتی تاچون پیغمبر ﷺ باصف اول از رکعت اولی فارغ شدی وهر دو
سجده کردی وبرکعت دوم برخاستی آنگاه صف بازپسین همانجا که ایستاده بودند در سجود شدندی
وهر دو سجده کردندی وبرخاستندی وبجای اهل صف اول آمدندی واهل صف اول بجای اهل صف باز
پسین رفتندی پس آنحضرت ﷺ رکعت دوم میگذارد ووی وصحابه هر دو صف بیکبارگی در رکوع رفتندی
وبیکبارگی سر از رکوع برداشتندی چنانچه در رکعت اولی بود وچون بسجود شدی صف پیشین که در
رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمده بود باوی بسجود رفتی وصف پسین که در رکعت اولی پیشین
بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی
واین تقدیم وتاخیر وتغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودی تا فضیلت صف اول هر دو طایفه را حاصل
شدی واهل صف دوم که اهل صف بازپسین اند دو سجدهٔ رکعت دوم را با پیغمبر ﷺ دریافتندی چنانکه
اهل صف اول دو سجدهٔ رکعت اول باوی دریافتند پس در فضیلت صف اول وفضیلت سجود برابر حضرت
ﷺ همه مساوی باشند واین غایت عدالت از آنحضرت ﷺ وغایت محبت وحرص بر زیادت
شرف متابعت وموافقت وی از صحابه وچون آنحضرت ﷺ بعد از فراغ از دو سجده باین صف در
تشهد بنشستی صف موخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردندی ودر تشهد بوی ملحق شدندی
ومجموع صفین باتفاق با حضرت رسالت ﷺ سلام بازدادندی ودرین صورت هم مقابلت عدو واحتراس
بودی وهم در تمام نماز برابر حضرت ﷺ بودندی مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردندی واین حدیث
مسلم است که از جابر بر آورده ودر نماز عصر بود وجابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول ﷺ قومی را
از جهینه پس قتال کردند با ما قتال بس سخت وچون گذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم
در نماز یکبارگی بر ایشان می افتادیم پاره پاره میکردیم ایشان را وگفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب
تر است نزد ایشان از اولی ودر روایتی از اولاد ودر روایتی از ابناء واموال در وقت آن نماز شود را برایشان
باید زد جبرئیل این خبر را بحضرت ﷺ رسانید وحضرت ﷺ باصحابه گفت پس گذاردند نماز خوف را
باین وجه که مذکور شد وبود دشمن درمیان ما وقبله وگفت جابر در آخر حدیث چنانچه میگذارند
امرای شما ودر حدیث ابی داؤد ونسائی از ابوعیاش زرقی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول خدا ﷺ
بعسفان وبود سر گروه مشرکان خالد ابن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را وگفتند مشرکان به تحقیق یافته
بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حمله میکردیم بر ایشان در حالی که در نماز بودند پس نازل شد آیت

قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا ﷺ مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف وی ﷺ وصفی دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرد آورده و همین وجه بخاري و نسائي از ابن عباس نیز آورده اند و این برتقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی اما اگر دشمن برابر قبله نمودی صحابه را دو گروه کردی یک گروه برابر دشمن و در مواجهه و بازای وی ایستادی و یک گروه یکرکعت نماز را با پیغمبر ﷺ بکذاردندی پس بجای آن گروه شدندی که برابر دشمن است و آن گروه بیامدندی و رکعت دوم را با پیغمبر ﷺ دریافتندی و پیغمبر ﷺ سلام بازدادی و هر گروه یکرکعت را قضا کردندی بعد از سلام پیغمبر علیه السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب سته باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این برتقدیریست که دشمن برابر قبله نبودی نیست چنانچه در وجه اول ذکر بودن وی برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود که لفظ بازای عدو و یا در مواجهه وی که در یحدیث واقع است دلالت دارد برانچه در صورتی که دشمن در جانب قبله است همه مواجه و مقابل عدو ایستاده اند کما لا یخفی و در بعض اوقات آنحضرت ﷺ دو رکعت را با یک گروه میگذارد و یک گروه را مقابل عدو برای محافظت ایستاده میکرد و ماموموان سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر ﷺ در تشهد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروه دوم که مقابل عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروه اخیر و آنحضرت ﷺ باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر ﷺ چهار رکعت گذارده بودی و ایشان دو رکعت اینوجه در جامع الاصول از حدیث بخاري از جابر آورده که بودیم ما با رسول خدا ﷺ بذات رقاع و افتادیم نیم روزی در جنگلی پر درخت پس افتاد هر کدام از ما زیر درختي و بود در ان میان درختی که سایهٔ خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آنحضرت ﷺ پس آنحضرت ﷺ در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاه یکي از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت ﷺ را از شاخ برآورد و برکشید آنحضرت ﷺ بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براندند و هیچ نگفت چون وقت نماز در آمد بگذارد بطایفهٔ دو رکعت پستر رفتند اینطایفه و بگذارد با طایفهٔ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آنحضرت ﷺ را چهار رکعت و مرقوم را دو رکعت و در روایتی از نسائي نیز از جابر آورده با این لفظ که گذارد رسول خدا ﷺ با صحاب خود صلوة الخوف پس بگذارد با وي طایفهٔ و طایفهٔ دیگر روي ایشان بجانب دشمن بود پس بگذارد با ان طایفه دو رکعت پستر بایستادند بجاي آن طایفهٔ دیگر و آمدند آنطایفهٔ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پستر سلام داد و گاه با هر طایفه دو رکعت مستقل گذاردی و سلام بازدادی معني استدلال همین است که با هر طایفه سلام جدا بازدادی چنانچه هم در روایتی از نسائي از جابر بر ضر آمده که گذارد آنحضرت ﷺ بطایفهٔ از اصحاب خود دو رکعت و سلام

داد و پس‌تر گذارد با طایفهٔ دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آن حضرت ﷺ چهار رکعت گذارده بودی و ایشان دو دو رکعت و گاه با هر طایفه یک رکعت گذاردی و این طایفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می‌شدندی و آن طایفهٔ دیگر بیامدندی و یک رکعت بگذاردندی و با پیغمبر ﷺ از نماز بیرون شدندی چنانکه هر گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر ﷺ دو رکعت این روایات را ابوداؤد و نسائی از حدیثه آورده و تصریح کرده که هیچ گروهی قضا نکردندی رکعتی دیگر را ابوداؤد گفته که بعضی روایت کرده اند که قضا کردند کذا فی جامع الاصول و وجهی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه آورده که طایفهٔ صف بستند با حضرت ﷺ و طایفهٔ ایستادند در مواجههٔ دشمن پس گذارد آنحضرت ﷺ با طایفهٔ که با او بودند یک رکعت را ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را برای خود پس برگشتند و رفتند در مواجههٔ دشمن و آن طایفهٔ دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت ﷺ با ایشان رکعتی را که باقی مانده بود از نماز وی و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را برای خود تنها پس‌تر سلام داد آنحضرت ﷺ با ایشان درینصورت هر گروهی را یک رکعت شد با حضرت ﷺ و یک رکعت تنها اما هم در وقت صلوة حضرت ﷺ نه قضای رکعت باقیه بعد از تمامی نماز حضرت ﷺ و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرده آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر قبله بودی یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید بهیچ یکی ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف در جمیع این وجوه که ذکر کرده ظاهر در آنست که مختار نزد وی تخصیص نماز خوف است بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک است پس گذاردن حضرت ﷺ چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت است چنانچه مختار بعض ائمه است و اگرچه صحیح آنست که آنحضرت ﷺ هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده و لیکن این از خصایص صلوة حالت خوف باشد تا هر طایفه نماز را عقب آن حضرت ﷺ بتمام بگذارند یا بجهت جواز تکرار ادای نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و لهذا در بعض عبارات شافعیه واقع است که میباشد قوم را دو و آنحضرت ﷺ را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درینصورت این نماز در حضر بوده باشد و برین تقدیر اقتدار قوم بر دو رکعت از خصایص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث جابر آمده که آن در غزوهٔ ذات الرقاع بود والله اعلم و حق آنست که صلوة خوف از آنحضرت ﷺ در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شیخ میگوید که صلوة خوف از آنحضرت ﷺ در چهار موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس است والله اعلم و مصنف میگوید و این وجوه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آنحضرت ﷺ بران و مذهب امام احمد همین است چنانچه قاعدهٔ اوست در اتباع ما ورد اگرچه بعضی از اهل وی ترجیح وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهل بن ابی حثمه کرده اند

و مختار امام مالك نيز همين وجه است وليكن ميكويد كه امام در ركعت ديكر كه بطايفهٔ ثانيه ميكذارد تشهد ميخواند و سلام ميدهد و اين طايفه قضا ميكنند ركعت ديكر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده توقف ميكند تا اين طايفه ركعت ديكر را براي خود تمام ميكنند پستر سلام ميدهد با ايشان و در حديث نيز همچنين است و نزد امام شافعي اكر دشمن در جهت قبله است همچنين است كه مصنف ذكر كرد وليكن ايشان ميكويند كه برابر است كه اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثاني ايستاده باشد يا على العكس و اكر در جهت قبله نبود بكذارد امام با هر دو فرقه مكرر و تكرار فرض نيز د شافعي جائز است در غير صورت خوف نيز اكرچه انچه از فرض واقع ميشود همان اولى است وليكن در هر دو بار نيت فرض ميكنند پس در كرت ثانيه واقع ميشود مرقوم را از فرض و آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از سنت و اقتداي مفترض بمتنفل نيز نزد ايشان در صورت تكرار جائز است و چون محل اختلاف علماست كفته اند كه اولى آنست كه بكذارد با هر فرقه يكركعت كذا في الحاوي و شرحه و مصنف ميكويد كه بعضي از علماي حديث اين نماز را بر پانزده وجه روايت كرده اند و اكثر آن در جامع الاصول مذكور است اما اصح وجوه اين بود كه بيان كرديم و بالله التوفيق اين وجوه و بعض وجوه ديكر در صحاح مذكور اند و بصحت رسيده اند يا رب مكر صحيت اينها نزد مصنف و جماعهٔ كه وي اتباع و تقليد آنها ميكند به ثبوت رسيده باشد والله اعلم تمام شد ابواب صلوة بحمد الله و توفيقه و عجب از مصنف كه بيان صلوة كسوف نكرد و عمل نبوي را درين باب تصحيح نه نموده چنانچه عادت اوست درين كتاب با آنكه آن بابي مقرر است از ابواب صلوة و در وي اختلاف است ميان ائمهٔ فقه كه بيك ركوع بود يا دو و همچنين صلوة خسوف يا رب مكر ازان نسيان شده يا از نسخه اصل افتاده و ديكر نسخها بران متفرع شده والله اعلم * فصل * در زكوة و صدقات * زكوة در لغت نما و افزوني و طهارت و پاكي است زكا الزرع اذا نما قال الله تعالى و تزكيهم اي تطهرهم و در شرع اداي حق واجب در نصاب حولي كه زياده بر قدر حاجت بود و كاهي اطلاق بر نفس مال واجب نيز كنند كه موجب نماي مال و طيب و طهارت وي و نماي اجر صاحب مال و طهارت وي از ذنوب است و نيز كفته اند كه وي تزكيهٔ صاحب ميكند و شهادت ميدهد بصحت ايمان وي و وجه تسميه بصدقه از جهت آنست كه وي دليل است بر صدق صاحب وي در دعوي صحت ايمان ظاهرا و باطنا و بدانكه در وجوب زكوة اختلاف است كه پيش از هجرتست يا بعد از وي ابن خزيمه در صحيح خود دعوي كرده كه پيش از هجرتست و احتجاج كرده بحديثي كه از ام سلمه در قصهٔ هجرت حبشه آورده كه جعفر بن ابي طالب كفت مر نجاشي را كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم امر ميكند ما را بصلوة و زكوة و صيام و هجرت حبشه بيشك پيش از هجرت است و صحيح آنست كه وجوب زكوة بعد از هجرت است در سنه ثانيه و باين قول جزم كرده ابن اثير وليكن بعض كفته اند كه پيش از فرضيت رمضان است و تحقيق آنست كه بعد از رمضان بود بدليل حديثي كه نزد احمد و نسائي و ابن ماجه و ابن خزيمه

وحاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس ابن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا ﷺ
بصدقهٔ فطر پیش از نزول زکوة پس چون نازل شد فریضهٔ زکوة پس نه امر کرد ما را بصدقهٔ فطر و نه نهی کرد
از ان و ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوی ﷺ در زکوة و صدقات دیگر
چنانچه عشر و مانند آن مراعات نمودن بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن با ایشان
بدیانت و امانت و رغبت بی منت و مشقت و منت و اذی و ایجاب انثی در اموال که منفعت انثی در وی بیشتر
از ذکور بود نیز ازین باب است و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز
از حد نکنند و از اموال خیار انتخاب ننمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماء
و حولان حول و امور دیگر که ناظر در دستور فقه است داخل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب را غایت
العنایه بکامل انثی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای حقوق
و احکام و وجوه و احکامی که بعد ازین مذکور کرده میشود بتفصیل و برهان این معنی است و از رعایت حکمت
و عدالت اوست ﷺ که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان
بدان فراوان تر است واجب کرد تا ادای آن باسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف
زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد
و دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند به شرایطی و تفاصیلی که در فقه مذکور است سوم صنف زر
و سیم که قوام معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل
ظروف و فروش و هر انواع قیمه و امتعه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار مقرر نمود و در زروع و ثمار
در گاه حصاد و در روکردن و کمال آن که وقت حاصل شدن غله است فرمود و این نیز غایت عدالت است هم
در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال و نمای آن با اختلاف نرخ و قیمت که
تبدیل و تغییر آن در سال متیقن است و وقت حصول غله و ثمار و حصاد و کمال آن واجب گردانید و هم در رعایت
جانب فقرا تا مبادا انتظار از سال و از وقت حصاد بادای زکوة تاخیر و امهال راه یابد و متعسر گردد و نیز از رعایت
عدالت است که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در
مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست
آید همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه و چون بی مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه
در اموال تجارت اعتبار کرد در ان اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس
بطم خامعنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لابد است نه زیاده مشقت و کلفت
نیمهٔ آن یعنی ده را یکی واجب کرد چنانکه در زروع و ثمار که باب باران حاصل شود و نیمهٔ آن یعنی نیمهٔ
را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از

چهارپائی که بگاو و شتر و خر کشیده آب دهند یا بخریدن آبی یا مانند آن سیراب کرده اند و نیمه آن که چهل را
یکی است واجب کرد دران چه محتاج است بعمل و تعب دایم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار و رفتن
ببلاد و اکناف عالم که رنج آرد و ترقب و انتظار قیم و اسفار و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که
در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرموده و نصاب
در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری خاص
و حکمی مخصوص بران مترتب کردد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب کردد
و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب
دیار ما پنجاه دو تولچه است و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم تولچه بود و در غلات و ثمار
شش صد من شرعی است که پنج شتر وار از شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسة
اوسق کفته اند غالبا خمسة اوسق بهمین مقدار میرسد که مصنف کفته است والله اعلم و نصاب در کوسفند
چهل و در کاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود و اصل در باب تعیین مقدار نصاب
و زکوة کتاب رسول الله است ﷺ و عمل خلفای راشدین بعد از وی با آن کتاب و اجماع امت بران بعد از ان
بدانکه اکر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود و دادن آن بر اصحاب اموال کران نیاید
و از ان زیاده ضرری بایشان لاحق نکردد چنانکه از سی کاو کوساله یکساله و از چهل کوسفند کوسفندی کذلک
و از نقود چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وی بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال کران آید و ضرری
بوی لاحق کردد چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن کرانی دارد ازین جهت رعایت عدالت
اقتضای آن کرد که یک کوسفند در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در وی چهار کوسفند فرمود اما چون
عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن باشد که از جنس آن بدهد و کران نیاید لاجرم مخیر باشد
میان پنج کوسفند و یک شتر خواه پنج کوسفند که پس هر پنج شتر کوسفندی افتد و خواه یک شتر یکساله
تمام که در قیمت نزدیک به پنج کوسفند است بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق رض که انس رض روایت کرد که اصل است در باب صدقات
چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا بنت مخاض کویند و این تخییر
که مصنف ذکر کرده نیست و هرکرا بدانستی که اهل و مستحق زکوة است یعنی فقیر است یا قسمی دیکر از ان
اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اکر کسی زکوة طلب داشتی و حال وی در اهلیت و استحقاق آن
بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال و اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدادی اما بعد از انکه
غنای وعدم اهلیت وی معلوم شدی وی را خبر کردی که توانکران را در زکوة حظی و نصیبی نیست شرعا

ونه توانایان را که براکتساب توانایی دارند مروة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است

اعادهٔ زکوة واجب نبود و عادت آن بود که زکوة را در شهرها و دیهها که عمال میستدندی هم دران موضع

بحکم آنحضرت ﷺ بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و نواحی فقرا تا حرمان ایشان موجب آزار و انکسار

خواطر ایشان نگردد و در حدیث معاذ بن جبل که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از اغنیای

ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن و اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت

رسالت ﷺ آوردندی و آنحضرت ﷺ بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابوحنیفه نقل

زکوة از شهری بشهری مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق‌تر باشند

پس بعد نقل زکوة بسوی آنها جایز بلکه مستحب است و از عادات نبوی ﷺ بود که از اسپ و برده

و امرود و ارکوش و بقول و خربزه و خیار و عسل و هر آنکه در کیل نمی آید و ذخیره کردن را نمی‌شاید

زکوة نستاندی مگر رطب و انگور که از ان زکوة می‌ستدی و فرق نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده

در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا ﷺ نیست بر مسلم صدقه

در عبد وی و نه در فرس وی و در روایتی آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقهٔ فطر و در سنن

ابو داؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست و در حدیث دیگر آمده

که حق تعالی درگذاشت از صدقهٔ اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد در

مسند خود از علی رض و طبرانی در اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت ﷺ بتحقیق عفو کردم

شما را از صدقهٔ اسپ و برده و مراد اسپ و برده‌ایست که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت

بود منظور در وی مال است و واجب است در وی زکوة نظر بقیمت وی و همچنین واجب است زکوة

در هر مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داؤد آمده که بود رسول خدا ﷺ که امر

میکرد ما را که برآریم صدقه را از هر چه مهیا ساخته‌ایم او را برای بیع و نزد امام ابوحنیفه رح اگر اسپان

بیرون میچریده باشند و در خانه علوفه نخورند اگرچه برای تجارت نباشد واجب است دران زکوة و مخیر

است صاحب آن بر هر اسپ یک دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست درم پنج درم دهد

دلیل آنکه در حدیث دار قطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه

الحدیث را اینچنین روایت کرده فی کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که رواه

جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر رض و در هدایه تاویل آن احادیث که در وی نفی و عفو زکوة از اسپان واقع شده

آن کرده که مراد بآن اسپان غازیانست که هر چند بیرون بچرند زکوة دران واجب نبود و همچنین منقول

است از زید بن ثابت رض در وقتی که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد با صحابه در زکوة اسپ که

آنچه میفرمایند پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود ﷺ نیست بر مسلم در اسپ وی و بندهٔ

وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گوئی ابوهریره گفت عجب از مروان که من حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم مراد بدان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرسی مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شروحه و هم در هدایه میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثور است از عمر رض و مرویست که ابوعبیدة بن الجراح امیر شام بود اهل شام بروی عرض کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابوعبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس بنوشت به امیر المؤمنین عمر پس در جواب وی بنوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست درهم پنج درهم و جابر رض همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار است کذا فی شرح الآثار امام رزین در جامع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر از اسپان و بردهای ما صدقه پس وی ابا آورد ازان پس ترنوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با بی عبیده درین باب گفتند و وی باز بنوشت بعمر پس بنوشت وی رض که اگر ایشان دوست میدارند صدقه دادن را اسپان بگیر از ایشان و رد کن هم بر ایشان و پرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن بر ایشان یعنی بده بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود نبود در مالی که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوة در اسپان که نزد امام ابوحنیفه است بر تقدیریست که نر و ماده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و نماء و در روایتی از اناث تنها بدهند که تناسل دران بفحل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة است باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری است نیست و در غیر ان اگر سایم باشد نزد امام ابوحنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در انها زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المؤمنین علی رض آورده که در جبهه صدقه نیست و تفسیر جبهه باسپ و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرو د نیامده است بر من در حمر چیزی مگر این آیت مفرده جامعه * فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره * یعنی در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است که صدقه و زکوة نیز فرد آن است اگر یکی خیری بکند و چیزی دران بدهد لابد ثواب آن را در یابد مقصود نفی وجوب قدری معین است از زکوة دران و در هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمیر و بغال هرد و آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاصه یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی ترها و خربزها و خیارها و فواکه مثل انار و سیب و امرود و مانند آن احادیث در نا گرفتن زکوة ازان بطرق متعدده وارد شده

بیهقی از طلحه آورده که لیس فی الخضراوات والبقول صدقة ودارقطنی از عمر وانس آورده که لیس
فی الخضراوات صدقة وابن جریر از عبد الله آورده که نیست در بقل وتوابل وزعفران وفواکه تر وخشک
زکوة ودر تفاح وکمثری بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست ومذهب صاحبین نیز همین است که
آنچه ثمره باقیه ندارد در وی صدقه زکوة که مراد بوی در اینجا عشر است واجب نه ودر از محیط نقل کرده اند
که مراد به بقا صلاحیت ادخار است تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب وخرما وانگور ودر خرما وانگور
اگر خمسة اوسق برسد واجب بود در آن ودر کمتر از آن نه واحادیث درین باب نیز آمده ونزد امام ابوحنیفه
در هرچه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که
فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در وی عشر است واین مطلق است شامل قلیل وکثیر وقصب وحطب
وحشیش نزد ایشان نیز مستثنی است وقد ذکر فی محله وقول مصنف که گفت وفرق نمیکرد میان تر وخشک
متعلق است بهر دو قسم یعنی بفواکه وبقول که در وی زکوة نیست وبرطب وانگور که در وی هست واما
عسل نزد شافعی زکوتی در وی نیست وبیهقی از طلحه آورده که لیس فی العسل زکوة ونزد امام ابوحنیفه
در وی عشر است اگر در زمین عشری بود کم باشد یا بیش ونصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه
در خارج ارض از خضراوات وفواکه وحدیث ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان است
ونزد ابی یوسف در روایتی معتبر است در وی قیمت ودر روایتی ده قربه وترمذی از ابن عمر آورده
در هر ده زق از عسل یک زق است ودر روایتی در ده قربه یک قربه ولیکن گفته اند که در اسناد این حدیث
سخن است وصحیح نشده از حضرت پیغمبر ﷺ درین باب چیزی انتهی واما عسلی که از کوه بر آید در وی
نیز عشر است نزد امام ونزد ابو یوسف چیزی نیست واز جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود در جبال
وبریه وارض موات از عسل وفواکه که اگر کرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مباح است هر که یابد
واگر کرد آرد در وی عشر است ونزد ابی یوسف وحسن هنوز باقی است بر اباحت انتهی واین موافق است
بآنکه در جامع الاصول از ابو داود ونسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد
هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که مر او را بود بحضرت رسالت ﷺ ودرخواست کرد که
کرد آرد وادی را که او داشت پس کرد آورد رسول خدا برای وی آن وادی را وچون عهد ولایت بعمر بن الخطاب
رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل بجانب وی بنوشت وپرسید از آن پس بنوشت
عمر که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکرد بحضرت ﷺ از عشور نحل کرد آر برای وی وادی او را والا آنها
مگسان دارا نند میخورد او را هر که میخواهد ومعنی کرد آوردن وادی آنست که آن مگسان را نگذارند
که پریشان کردند ودر وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل است وچون کرد کرده شد برای ایشان
وادی معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر ومیچرند وعسل مید هند بیشتر از آنکه بر تقدیر پریشان

کشتن دهند و بیشتر میشود منفعت اصحاب آن پس واجب میکرد د درویی عشر یا مراد از کرد آوردن وادی آنکه عسل وبرا محافظت نما بند ومردم بیگانه راتکذارند که ایدان تعرض کنند ومخصوص کردد بقومی خاص و واجب کرد د برایشان عشر کذا فی شرح جامع الاصول وهرگاه که کسی زکوة حضرت رسالت ﷺ آوردی وبرا دعا کردی بحکم نص قرآن که فرموده * وصل علیهم * ومراد بصلوة معنی دعاءاست واگرهم بلفظ صلوة بودانسب واوفق باشد بلفظ منصوص ولهذا کاه کفتی اللهم بارك فیه وفی ابله وکاه کفتی اللهم صل علیه ودر صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آنحضرت ﷺ وقتی که می آورد اوراقومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدرمن صدقهٔ خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی ودرروایتی آمده که چون می آورد مردی صدقهٔ خود را میفرمود اللهم صل علیه واللهم صل علی عمرو بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت است که صدقه آورد وآنحضرت ﷺ اورابرین عادت کریمهٔ خوداین دعا کرد وآنحضرت ﷺ راضی بود از وی درین باب یعنی صدقه آوردن که بروجه مرغوب می آورد وآنحضرت ﷺ متصدق را منع کردی که صدقه خود را بازخرد بخاری ومسلم از عمر ابن الخطاب رض آورده اند که سوار کردم براسپی در راه خدا یعنی تصدق کردم ودادم اسپی برای یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آنشخص ضایع کرد آن اسپ را وخوب نکرد سیاست اوراد رعلف ونکاهداشت وآب دادن وبچراکاه کذاشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را ازوی بکمان آنکه ارزان خواهد فروخت وبپرسیدم از حضرت رسول ﷺ درین باب تاچه فرماید فرمود بازمخر اوراا کرچه بیکدرهم دهد وعود مکن درصدقهٔ خود وفرمود عود کننده درصدقهٔ خود حکم سکی دارد که بازمیخوردقی خود را ودر روایتی آمده که عاید درصدقهٔ خود همچون عاید است درقی خود یعنی اکرچه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جایز بود چه آن تصدقه چون درملك اودر آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست ودناءت وخروج از مروت درست نباشد واین کراهت بر تقدیر ملك اختیاری است چنانکه بیع وهبه اما اکر بمیراث رسد کراهت ندارد زیراکه وارث درملك ارث اختیار ندارد چنانکه درحدیث دیکر آمده از بریده که زنی نزد حضرت ﷺ آمد وعرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر ما در خود جاریهٔ را اکنون مادرمرده چه کار کنم آنجاریه رافرمود اجر وثواب تو بتصدقی که کردی ثابت شد وآنجاریه به تو بازمیکردد بمیراث یعنی اینصورت از عود درصدقه نبود ومکروه نباشد رواه مسلم وآنحضرت ﷺ شتران صدقه را بدست مبارك خود داغ کردی وغالبا داغ بر کوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح آنست که اکردران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن وتمییز کردن تامختلط نشود جایز است وفعل آنحضرت ﷺ در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن آن نیز باید که برروی نباشد که از ان نهی آمده ولهذا داغ نهادن آنحضرت ﷺ بر شتران صدقه اکثر بر کوش بود واکر بر ران کاو وشتر کنند نیز جایز است

كذا في كتب الفقه و در روايات آمده است كه آنحضرت ﷺ حماري ديد كه بر روي او داغ كرده
بود فرمود لعن الله الذي وسمه و نيز در داغ كردن حمار مصلحتي ظاهر نيست و اما داغ كردن آدمي در
بسياري از احاديث نهي از ان واقع شده كه آن منافي توكل است و نيز واقع شده كه آنحضرت ﷺ بعضي از
اصحاب را داغ كردن فرموده و سر انجام است كه بيايد اين مبحث در آخر كتاب ان شاء الله تعالى وگاه از
براي مصالح اسلام قرض كردي يا در مال صدقات حواله كردي انچه مقرر شده است در فقه حنفيه آنست كه
مصارف زكوة آن جماعه اند كه در كريمهٔ انما الصدقات للفقراء والمساكين الآيه مذكور اند و صرف آن بمصالح
ديگر مثل سد ثغور و كري انهار و تجهيز جيش و امثال آن از مصالح اسلام جائز نيست و محل اين مصالح مال
خراج و جزيه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام كه مصنف ميگويد مواسات فقرا و اعانت مديونين
و انفاق عمال و امثال آن بود كه از صنفات مصارف زكوة است يا مراد از صدقات غير زكوة بود از صدقات
نافله و مانند آن يا آنكه وقوع اين حكم پيش از نزول آيت مصارف بود والله اعلم و در حديث ابي داؤد آمده
كه مردي بحضرت ﷺ آمد و گفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالى راضي نشده در صدقات نه بحكم
پيغمبر خود و نه غيراو و خود حكم كرده در ان و قسمت كرد صدقات را در هشت صنف اگر تو از انها باشي
بدهم ترا و ما حديث در ين باب كه مصنف ميگويد بيافتيم وليكن در حديث ابي داؤد آمده است
كه آنحضرت ﷺ صد شتر را از شتران صدقه در ديت انصاري كه كشته شد در خيبر داد و اين خود
در حكم اداي قرض است از معمر و نيز آمده كه وي ﷺ سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم
و گاه ضرورت زكوة دو ساله را از پيش طلب داشتي چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علي مرتضى
رض آورده كه گفت پيش گرفت آنحضرت ﷺ از عباس صدقهٔ دو ساله را اورده السيوطي في جمع الجوامع
و باين توجيه كرده شده است انچه در حديث صحيحين از ابي هريره آمده كه آنحضرت ﷺ عمر را
رض بر صدقه فرستاده بود پس بحضرت ﷺ چنين رسانيد كه ابن جميل و خالد بن الوليد و عباس
زكوة نميدهند پس فرمود آنحضرت ﷺ ابن جميل را مگر همين بد آمد كه فقير بود پس غني گردانيد
او را خداي تعالى و اما خالد بن الوليد پس ظلم ميكنيد شما در حق وي و قدر او را نمي‌شناسيد وي مرديست
كه زرهاي خود را و اسب و سازهاي خود را در راه خدا وقف كرده است يعني پس اين چنين كسي كه خير
و تطوع و نفل ميكند منع زكوة كه حق واجب است از وي چه صورت دارد و اما عباس پس زكوة وي بر من
است و مثل آن با آن نيز پس گفت يا عمر ندانستي تو كه عم مرد مثل پدر اوست اكنون در توجيه اين كه
فرمود زكوة عباس بر من است و مانند ان با آن نيز يكي همين گفته اند كه آنحضرت ﷺ زكوة دو ساله
را از وي بيشتر بطريق قرض گرفته بود يكي از همين سال كه مي‌طلبيدند از وي و ديگر از سال آينده پس
قول آنحضرت ﷺ زكوة او بر من است باعتبار امسال و مثل آن با آن باعتبار سال آينده و بعض گفته اند

که مغنیش اینست که من کفیل زکوة او یم باز یاد تی ومن خواهم داد اورا ایذا نکنید یا مهلت داد اورا
دو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد والله اعلم * فصل * در
زکوة فطر ترمذی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم منادیرا
فرستادی تا در بازارها ومحلها وکوچهای مکه ندا کردی پوشیده نماند که وجوب صدقهٔ فطر بعد از فرضیت
رمضان است که باتفاق بعد از هجرت است وآیهٔ نازله دران در مدینه است بی خلاف پس فرستادن منادی
در مکه چه معنی داشته باشد یارب مگر از مدینه بمکه منادیرا فرستاده باشند وچون فرضیت وی در سال
دوم از هجرتست آن نیز بعید است چه مکه آن زمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در انجا بچه غرض
باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بود واین نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا
دانسته وبدان آموخته شده اند ونیز ظاهر در فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نزد نزول
شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعهٔ که در روز فتح مسلمان شدند وبقصد اشاعت واظهار شرایع
اسلام وشعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم وبالجمله ندا کردند که الا دانا وآگاه باشید ان صدقه
الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکرا وانثی مرد یا زن حر
او عبد آزاد یا بنده صغیرا وکبیرا خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده وصغیر بمعنی وجوب بر سید ووالد اوست
ومراد بنده است که برای خدمت است وآنکه برای تجارت بود صدقهٔ فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة
که در عبید تجارت بود نه خدمت ومذهب ثوری ونخعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب
است ودر یک نفس دو زکوة واجب نبود ودر وجوب صدقهٔ فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت
اصلیه شرط است اگر چند نامی نبود لقوله علیه السلام لا صدقة الا عن ظهر غنی ودر حدیث ثعلبه بصریح آمده
لا یجب الا علی من ملک نصابا ونزد شافعی فرض است بر هر که مالک است قوت یوم را برای نفس خود وبرای
هر که لازم است بر وی نفقهٔ او وفاضل است از جامه ومسکن وخادم ودین کذا فی الحاوی ولیکن نصاب شرط نیست
وگویند که صدقهٔ فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه وتسمیهٔ او بزکوة فطر منافی این قولست وصدقهٔ فطر واجب
است نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر ونزد آنها واجب بمعنی فرض الا امام مالک
که سنت موکد گوید مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاعست او سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام بدل
یک صاع از طعام که شعیر یا تمر است ویا جز آن ودر روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین
آمده که گفت بیرون می آوردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم روز فطر صاعی از طعام وگفت ابو سعید وبود
طعام ما یعنی دران وقت شعیر وزبیب واقط وتمر ومصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم کرده که
تخییر میان نصف صاع از بر وصاع از شعیر مثلا در زمان نبوت بوده چنانکه بعض ائمه گفته ودر بعض
احادیث نیز آمده که دران زمان همین صاع بود از شعیر وتمر یا از گندم نیز بعد ازان مردم نصف صاع از

کندم کرفتند که در قیمت معادل صاع از انها بود و این را معاویه ساخت تحدیث که در سنن نسائی ثابت
است که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رضی رسید فرمود اصل واجب خود در صدقه فطر نصف صاع
است از بر و صاع از تمر و شعیر و چون اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ کردانید ارزاق و املاک را
خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخی کنید در صدقه اجعلوها بکردانید آن صدقه را صاعا من
بر و غیره صاع از کندم و جز آن بدین لفظ ابی داؤد و در لفظی دیگر از این حدیث که در روایت ابی داؤد است
اینچنین آمده فلما قدم علی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و دید آمد ارزانی که در ان
رتبه بود رای رخص الشعیر دید ارزانی جو را فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ کردانید
خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بکردانید صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد
یا کندم افضل باشد در ثواب و ادخل در شکر نعمت توسیع و احتمال داشت که چون از بر صاع کردند از شعیر
و مانند آن زیاده از صاع میکردند ولیکن چون هر صاع از بر باشد یا شعیر قرار دادند که در شرع زیاده
بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داؤد و نسائی را از حسن بصری رض بدین لفظ آورده
که گفت خطبه خواند ابن عباس رض در آخر رمضان در منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را و
بودند مردم که نمیدانستند آن را یعنی تا این تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا
حاضر از اهل مدینه برخیزید و حاضر شوید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند
پس گفت فرض کرد رسول خدا ﷺ این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از کندم بر هر مسلمان
حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون قدوم آورد علی مرتضی رض و دید ارزانی شعیر را گفت
بتحقیق فراخ کردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز کردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست
که اخراج صاع از کندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان نصف
صاع است و همچنین در روایتی که صاع از ان در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید
اکنون بعض روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر کردد
و بالله التوفیق از بخاری و مسلم از ابن عمر می آرد که فرض کرد رسول خدا ﷺ زکوة فطر را صاعی از تمر
یا صاع از شعیر و زیادت کردند در روایتی این را که پس برابر کردند مردم بآن نصف صاع از بر و در
ابن عمر که از تمر میداد و چون تمر کمتر شد در مدینه از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا
ﷺ بزکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر گفت عبد الله ابن عمر پس کردانیدند مردم برابر آن دو مد از
حنطه و از موطا و ترمذی و ابو داؤد و نسائی نیز مثل آن آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر
در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر در آورد و نیز از نسائی آورده که بودند مردم که بیرون می آوردند
صدقه فطر در عهد رسول خدا ﷺ صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا زبیب پس چون شد زمان عمر

وبسیار شد کند م کرد اینند وی رض نصف صاع حنطه را بجای صاع ازان اشیا پس کرد اینند بعد ازان
مردم نصف صاع را از بر برابر آن وهم درکتب ستة از ابی سعید خدري آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعي از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرد
در روایت دیگر این را که چون معاویه آمد وکند م بسیار شد گفت که من بیند م این را از وي برابر دو مد از
شعیر میدانم یعنی دو چند اوست پس نصف صاع این برابر صاع ازان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام
اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وي بفهم در عرف وخطابي گفته که طعام اسم حنطه است خاصة وبقرینه
مقابله آن با ان اشیاي دیگر اگرچه در روایت دیگر ابوسعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب واقط
وتمر و در فتح الباري بدلایل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث ابی سعید غیر حنطه است وگفته
که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز دران وقت وغالب قوت ایشان
این بود وکرماني گفته که این از قبیل عطف خاص برعام است ولیکن درین عطف باید که خاص اشرف افراد
باشد وانجا نه چنین است ودر روایات دیگر نیز از ابي سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع از بر وصاع تمام
از شعیر وتمر بمعاویه کرده وتواند که وی از عمر رض یاد داشته باشد ومردم چون الآن از وي شنیده نسبت
بآن کردند وگفت ابوسعید من بیرون نمي آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن ازان اشیا
که در حدیث وی مذکور است وبالجملة در بعض احادیث از انحضرت ﷺ نصف صاع از حنطه آمده
ودر بعض صاع از وي از صدقة دوکس نیز آمده ودر بعض صاع از وي مطلق ورود یافته ونزد حنفیه آن
محمول است بر تطوع چنانکه انچه مروي از امیر المومنین علی رض است نیز همین حکم دارد وانچه از
امیر المؤمنین عمر رض آمده نیز حکم سابق است که در وقت شیوع شعیر وامثال آن اظهار آن کردند پس واجب
در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است ومذهب سفیان ثوري و
ابن المبارك نیز همین است وتمر نزد ابوحنیفه حکم جو دارد وزبیب حکم کندم ونزد صاحبیه زبیب نیز
در حکم شعیر است واز احادیثی که مذکور شدند نیز ظاهر همین است وغالبا آن باعتبار اختلاف زمان
است در قیمت والله اعلم وواجب نزد امام شافعي ومالك از همه صاع است ودر هدایه گفته که مذهب
ما مذهب جماعة از صحابه است که خلفای راشدین از ایشانند وروایات زیاده محمول اند بر تطوع وتنفل *

تنبیه * صاع عراقي هشت رطل وصاع حجازي پنج رطل وثلث رطل وواجب نزد شافعي صاع حجازی است ونزد ما نصف
صاع عراقی است وآن دو من است ومن چهل استار واستار چهار ونیم مثقال پس من صد وهشتاد مثقال بود کذا
قال شارح الوقایه واز کتب دیگر همچنین نیز معلوم میکردد وچون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف
صاع بوزن اکبر شاهي که سیری سي ودو ... سیر شاهي بود دو نیم سیر میشود وپنج سیر شاهي وبوزن حال
جهانگیر شاهي ابد الله ملکه وسلطانه که سیري سی وشش سیر شاهي بود دو سیر ویکپاو میشود بیك

سیر شاهی کم تا این حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال است از آنکه صاع چهار من است و من چهل
استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی هم چهار و نیم
مثقال است لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو و نیم سیر و پنج سیر شاهی
شود بوزن قدیم بود و سیری که باوزن سیر شاهی کم بوزن حال والله اعلم و عادت حضرت نبوی ﷺ آن
بود که زکوٰة فطر را پیش از عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد از آن نماز بیرون می آمد
چنانچه سنن دیگر از اغتسال و استیاک و تطیب و لبس احسن ثیاب و افطار و غیرهم بود من اداها قبل الصلوٰة
کسی که ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه ایست مقبول از فطر و مترتب
میشود بروی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوٰة و کسی که ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة
من الصدقات پس وی صدقه ایست از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست از فطر این خبر و حدیثی است
که ابوداؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا ﷺ زکوٰة
فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمة مساکین من اداها قبل الصلوٰة الحدیث و در صحیحین از ابن
عمر رض روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا ﷺ بزکوٰة الفطر بصدقه فطر ان تؤدی که
ادا کرده شود قبل خروج الناس الی الصلوٰة پیش از در آمدن مردم بسوی نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد
و نسائی نیز از ابن عمر مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوٰة
دادن صدقه مجزی و محسوب نیست از صدقه فطر ولیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند بر آنکه ادا پیش از
نماز مستحب است تا اغنای فقرا از سوال بحکم اغنوهم عن المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و
شاغل وی نگردد سوال از صلوٰة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز عید مکروه است و نزد بعض
مشایخ مذهب ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا است البته اما تقدیم بر
روز فطر نیز جائز است نزد ما و در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدتی قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و دو سال
و زیاده از آن باشد جائز است و نزد بعض جائز است بیکروز یا دو روز زیرا که امر باغنای فقیر در روز
فطر اقتضای آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد ولیکن یکروز دو روز چون قریب بروز فطر است
حکم آن دارد و منافات ندارد باغنا در آن روز و بعض گویند جائز است در عشرهٔ اخیر و نزد بعض در
نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه پیش از آن زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت
دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود
و نزد بعض در رمضان مال جائز نه پیش از آن و در مذهب امام احمد نیز امثال این اقوال آمده اما آنچه
در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوٰة فطر را بسوی
کسی که جمع میشد نزد وی پیش از فطر بیکروز یا دو یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا

میکرد آن را پیش از نظر بیک دو روز و در صحیحین از وي آمده که گفت بودند بعض صحابه که
میدادند پیش از عید بیک دو زیاده و روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند والله اعلم
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف
زکوة مذکوراند قسمت نمیکرد و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقهٔ فطرا زجهت طهر صیام
وطعمهٔ مساکین است و حدیث دیگر که اغنوا فقراء کم عن المسئلة ظاهر در آنست و با وجود ان در هیچ
حدیث بصریح اثري دیده نشد یعنی بتخصیص مساکین بصدقهٔ فطر وارد نشده که ازان عدم
جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید ولیکن اتفاقا بر همین صنف مساکین خاصة تقسیم میکرد و بعضي
از علما بجهت تمسک بظاهر فعل نبوي صلی الله علیه وسلم بان قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین
ازانها جائز نیست بلکه خاص است بمساکین وظاهر از کتب ائمهٔ اربعه آنست که مصارف وي همان مصارف
زکوة است و در کتاب خرقي که در مذهب امام احمد است تصریح است بآن و گفته است که ویعطي صدقة الفطر لمن
یجوزان یعطی صدقة الاموال و زرکشي در شرح وي میگوید زیراکه وي صدقه است پس در آید تحت
قول حق سبحانه * انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة * و با وجود آن شک نیست که افضل واحوط به مقتضاي
اتباع فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همان باشد که داده شود بهمین صنف که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقه
دو نوع است صدقهٔ واجب و صدقهٔ تطوع اما صدقهٔ واجب پس گذشت بیان آن و چون واجب است امر میکرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقهٔ تطوع اگرچه امر وجوب بدان نکردي
و بر ترک ان وعید نفرمودي اما او را بغایت دوست داشتی و بدادن آن چندان شاد شدي که بخلا بستدن
آن شاد شوند چه شادي و خوشي هرکس بمحبوب اوست و لهذا شوق و سرور اهل ایمان کامل بطاعت
و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بکرد ارهاي شان بود از جهت وجود قسمت و نورانیت و انشراح قلب
دران و پیدا شدن تنگي و ظلمت و انقباض در بین بار مگر آنهائی که بیخ ایمان منتزع شده باشد
از اراضی قلوب شان نعوذ بالله من ذلک و هرچند ارکه در راه حق صرف کردي آن را بسیار نشمردي و اگرچه
بسیار نشمردي از جهت غایت جود و سخاوت آن را اندک هم اندانستي و حقیر نشمردي اگرچه اندک چیزي
بودي از جهت تعظیم طاعت و تقرب بدرگاه الهي چه تعظیم فعل طاعت نظر با مر الهي و وعدهٔ وي و یقین
بترتب جزا بر وي که قرب و رضاي اوست لازم است تا باعث بر جد و جهد و تقرب کردد و خوار داشت
عمل در نظر اعتقاد منجر ببطالت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال دارد که معنی عبارت مصنف این بود
که بسیار شمردن چه باشد باکه اندک هم نداستي و در جنب عظمت و کبریاي حق و غلبه و قوت جود
و سخاوت آن فعل در نظر شهود و همت وي صلی الله علیه وسلم محو و ساقط و بی اعتبار بودي فافهم و هیچکس از وي صلی الله علیه وسلم
در هیچ وقتي چیزي نخواستي که در وقت حاضر بودي و در دادن صلاح وقت و مصلحت آن کس بودي

الا اجابت کردی وبدادی در روایت مسلم از انس رض آمده که سوال کرده نمیشد رسول خدا ﷺ هیچ
چیز را مگر آنکه میداد آنچیز را او بخاری ومسلم از جابر رض آورده اند که سوال کرده نشد رسول خدا
ﷺ از هیچ چیز مگر که در برابران لا گفته باشد وقال الفرزدق فی نعته ﷺ * ماقال لا قط الا فی تشهده *
لولا التشهد کانت لاؤه نعم * ترجمه اش این بیت است که شاعر در مدح یکی از ملوک گفته است
* نرفت لا بزبان مبارکش هرگز * مگر باشهد ان لا اله الا الله * وتقیید بانکه آنچیز حاضر بودی بجهت
آنست که اگر در بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی
کردی واعتذار نمودی اما بصریح رد ومنع نکردی ونیز گفته اند که تکلم بکلمهٔ لا از آنحضرت ﷺ بجهت
منع عطا نمودی واز اینجا لازم نیاید که بقصد اعتذار نیز نگفتی ولهذا در اعتذار آن جماعه که از آنحضرت
ﷺ طلب سواری نموده اند تا باوی بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه وباوجود آن فرق ظاهر است میان
لا اجد ما احملکم ولا احملکم ونیز گاهی اگر چیزی حاضر نبودی بدل را باستقراض فرمودی وبقضای
آن وعده کردی وبضمانت او در آمدی روزی مردی آمد وسوال کرد فرمود نزد من چیزی نیست تو بخر
اگر چیزی آید ما قضای آن خواهیم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی
بچیزی که قادر نیستی بران آنحضرت ﷺ را این سخن از عمر ناخوش آمد ومنغص شد مردی از انصار
ایستاده بود گفت بده یا رسول الله ومترس از خداوند عرش تقلیل را پس آنحضرت ﷺ تبسم کرد واثر خوشی
وتازه روئی در چهرهٔ مبارکش پیدا آمد وفرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام من وآنکه گفتم که
اگر در رد دادن مصلحت بودی برای آنست که بسا بودی که یکی چیزی از آنحضرت ﷺ طلبیدی وندادی
چنانکه عمل وحکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان وصلاح حال آن شخص خللی راه
نیابد وگاهی منع کردی تا آن شخص در ورطهٔ طمع وحرص نیفتد وباین رذایل گرفتار نگردد حکیم بن
حزام که یکی از اقربای ام المؤمنین خدیجه رض بود چیزی از آنحضرت ﷺ بطلبید فرمود یا حکیم من
میدهم بتو آنرا ولیکن گرامی باوی همراه خواهد بود ونصیحت کرد او را که تا توانی سوال مکن از هیچکس گویند
که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال بجائی رسیده بود که اگر تازیانه از دست وی بیفتادی از کسی نطلبیدی ونگفتی
که بردار وبده مرا ودر صحیح بخاری آمده است بکباری آنحضرت ﷺ مال کثیر بخش میکرد عباس رض آمد وبه طلبید
واظهار احتیاج وقرضداری خود کرد فرمود بردار یا عباس هرچه خود توانی برداشت بعد گفت یا رسول الله بفرما
مردم را تا بردارند برای من وبرسانند بخانهٔ من فرمود هرچه خود توانی برداشتن بمردیگر نمیشود
هرچند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس بدوش خود آنچه توانست وآنحضرت ﷺ
بجانب وی می نگریست وتعجب میکرد از وی ما تا که قرضی یا حاجتی دیگر پیش آمده بود مر عباس را
کذا جاء وبالجمله آنحضرت ﷺ اجود الناس بود مرکه هرچه خواستی بدادی از اندک وبسیار وچنان

بی ملاحظه و بی صرفه دادی که کسی از فقر نترسد و از نیستی نیندیشد و درین معنی گفته است * هرچه آمدت
بدست بدادی تو بیش از آن * این جود آنکس است کش از فقر عار نیست * و چون محتاجی را بدیدی طعام
و شراب خود که احتیاج بآن اشد و ضروری است بروی ایثار کردی و خود بکار نبردی و تشنه و گرسنه ماندی
و در عطا و تصدق تنوع نمودی و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی گاهی چیزی به بخشیدی یعنی هبه کردی
یا از حقی و دینی که برکسی داشتی درگذشتی و ابرای ذمهٔ وی کردی گاه صدقه دادی گاه هدیه کردی فرق میان
صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقرا دارند و هدیه عام تر از آن و صدقه بطریق تعطف و مهربانی
واحسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائی بخریدی و ثمن ادا کردی و باز کالا را بصاحب
کالا بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر با آنحضرت ﷺ شتری پیشکش
کرد تا سواری کند آنحضرت ﷺ فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از آن تست یا رسول الله پدر
و مادر من فدایت باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حسب فرموده شتر بدست آنحضرت
ﷺ بفروخت و بفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده بوی بدهد بلال ثمن را نقد ساخت
پس گفت باوی رسول خدا ﷺ ثمن را و جمل را برجابر ببر و بگو برکت دهد خدا یتعالی ترا هم
در جمل و هم در ثمن و اینهمه بمکافات قول جابر بود که گفت شتر از آن تست یا رسول الله پس هم ثمن
داد و هم جمل و دعا ببرکت و خیر علاوهٔ آن ساخت ﷺ و گاه از کسی چیزی قرض کردی و در وقت ادای
قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا ﷺ از مردی
شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم
درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست
در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده و گاه کالائی بخریدی و زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد
و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم ما از جانب
هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا ﷺ و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که برمیکشید
ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا ﷺ برکش و چرب برکش و گاه هدیه قبول کردی و اضعاف
آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمایل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ
بن عفراء بطبقی از رطب که بود بروی خیارهای نرم پشم دار و آنحضرت ﷺ دوست میداشت خیار را
پس آوردم آن را بحضرت ﷺ و بود نزد وی حلیهٔ که آورده بودند از بحرین پس برکرد دست مبارک
خود را و عطا کرد مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن است از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی
و خود وجود شریف وی سراسر رحمت و نعمت بود برخلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی بود و نعمتهای اخرویرا
چه گویند که همه را بکرم و رافت خود از ورطهٔ هلاک ابد و عذاب آخرت برهانید چه بدعوت و وضع شریعت و چه

بدعا وشفاعت جزاه الله عنا خير الجزاء وصلي الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم ومردمان را بصدقه امر كردي
وتحريص وترغيب نمودي وفرمودي اگر مثل كوه احد مرا زر باشد خوش ندارم كه سه شب بران بگذرد
ونزد من ازان چيزي باقي ماند مگر چيزي كه براي اداي دين نگاه دارم رواه البخاري وفرمود هر روز
دو فرشته از آسمان نازل شوند دعاي يكي اين باشد كه خدايا بده براي آنكه انفاق كند خلف ده وديگري
گويد خداوندا آن را كه امساك ورزد تلف كن رواه البخاري ومسلم ونيز روايت كرده اند كه با اسماء
بنت ابي بكر فرمود بده ومشمار تا خدا نيز بر تو نشمارد ونگاه مدار تا خدا نيز از تو نگاه ندارد وبده آنچه
تواني ونيز آورده اند از ابي ذر غفاري رض كه گفت نزد آنحضرت ﷺ آمدم وآنحضرت ﷺ در سايه
خانه كعبه نشسته بود چون بديد مرا فرمود زيانكارانند ايشان سوگند برب الكعبه گفتم مادر و پدر من
فدايت باد يا رسول الله چه كسان اند ايشان فرمود آنها كه مال بسيار جمع كردند مگر بريزند آن اموال را
از پيش و پس و راست و چپ و بسيار كم اند آنها كه اينچنين كنند وترمذي از ابي هريره آورده كه فرمود
آنحضرت ﷺ جاهل سخي دوست تراست نزد خداوند تعالى از عابد بخيل واز ابي سعيد آورده كه فرمود
آنحضرت ﷺ دو خصلت جمع نشود در مؤمن بخل وبد خلقي ورزين از امير المؤمنين علي رض آورده
كه گفت گفت رسول خدا ﷺ مبادرت وشتابي كنيد بتصدق كه در نميگذرد بلا از وي يعني هركه تصدق
كند نرسد بوي بلا وسرايت نكند در وي وتصدق سپر وي گردد وامام احمد از بعض اصحاب آورده كه
فرمود پيغمبر خدا ﷺ آنكه سايه كند برسر مؤمن صدقه وي خواهد بود واحاديث در باب فضل
تصدق وذم امساك بسيار است وآنحضرت ﷺ بحال ومقال كسان را بسخاوت وسماحت دعوت كردي تا
چون بخل شحيح بخل وشح درمعني نزديك بهم اند ضد جود وسخا وميگويند كه سخا صفت غريزيه
است وشح مقابل اوست وشح صفت نفس است وجبلت اوست كه ضنت وامساك وانقباض خاصيت اوست
قال الله تعالى ﴿ ومن يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون ﴾ وفلاح صفتي است جامعه مر سعادت دارين را وشح
از آدمي عجب نيست كه جبلي اوست وعجب از وجود وسخا است در جبلت وميگويند كه سخا اتم واكمل
است از جود ودر مقابله او بخل است ومقابل سخا شح است ودر جود وبخل اكتساب واعتياد را دخلي هست
بخلاف شح وسخا كه آن از ضروريات غريزه اند وهر سخي را جواد ميتوان گفت اما هر جواد را سخي نتوان
خواند وبجود ريا وتوقع ثنا وغيره از خلق وطلب ثواب ورفع درجات از حق راه يابد نه بسخا زيرا كه وي
پيدا ميگردد از نفس زكيه مرتفعه از اغراض كذا في المواهب اللدنيه نقلا عن العوارف اگر گفته شود كه
سخاوت صفت بنده است وجود صفت الهي تعالى ولابد هرچه صفت الهي است اتم واكمل بود از آنچه صفت
بنده است جوابش آنست كه اطلاق سخاوت بر الله تعالى ازان نكنند كه سخاوت غريزه است ووي تعالى
منزه است ازان ودر آدمي كمال است كه نورانيت آن بي اختيار از باطن وي سر بر ميزند واز آلودگي غرض

وعوض معراضی آید بخلاف جود که کاهی مشوب بغرض وغایت میگردد بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بینند فقیری ناتوان
درمانده که بهیچ نوع غرض بری راه ندارد وطمع صیت دنیا نیز در نظر نبود احسان میکند این نیز ناشی از اتحاد
جنسیت ومهربانی در باطن وی عارض میگردد که بدان رنج وازالهٔ آن الم میکند از خود وحقیقت جود
وکمال آن منحصر است در ذات اقدس باریتعالی که بی شایبهٔ غرض وغایت افاضت نعم وخیرات میکند پس
انچه صفت باریتعالی است اکمل است از انچه صفت بنده است فافهم وبالجمله اگر بخیل شحیح حال مبارک
وی را مشاهده کردی در وی اثر کردی وبکرم وبذل وجود وسخاوت متخلق گشتی وهرکه باوی صلی الله علیه وسلم مخالطت
ومصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی تا در جود وسخاوت وسائر صفات حمیده
بی اختیار گشتی ومالک نفس خود نشدی تا احسان وجود وکرم بروی غالب نگشتی واحتمال دارد که
ضمیر وی در قول وی هرکه باوی مخالطت کردی اشارت بآنکس بود که حال مبارک او را مشاهده کردی یعنی
بخیل شحیح بتاثیر مشاهدهٔ جمال عظیم وصحبت شریف وی بجائی رسیدی که هرکه با وی مصاحبت کردی
جواد وسخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم ورسیدن ایشان بمقام کمال
وتکمیل بیان میکرد و این توجیه اغلب واحسن واعذب وادخل است در مبالغه بعد از شائبهٔ تکرار کما لا یخفی
واز ینجهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم محل انوار کرایم صفات وحمائد اخلاق وجود وسخاوت وبی تعلقی بدنیا
ومتاع آن بود دایما منشرح القلب وشادان نفس ومنبسط الخاطر وطیب النفس بودی صلی الله علیه وسلم چه همه انقباض
وغم وتنگی وترشی از ظلمات نفس وصفات رذیله وبخل وشح وتعلق بدنیا وما سوی الله پیدا گردد
بدانکه جوهر پاک حضرت صلی الله علیه وسلم جامع جمیع انوار واسرار کمالات وحقایق بود زیراکه نفس پاک
وی اشرف نفوس ومزاج شریف وی اعدل امزجه بود وهرکه چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال وشکل
وی املح اشکال وخلق وی احسن اخلاق وحمائد صفات وافعال وی در غایت توسط واعتدال باشد
خصوصا شجاعت وسخاوت وحکمت واخبار شجاعت وی از کتب سیر در غزوات وجهادات معلوم
گردد وکمال علم وحکمت از قواعد وقوانین شریعت وی مبرهن وروشن است چون اینجا سخن
در سخاوت رفت چند حدیث از این باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که آمده
بود نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد والتفات
نکرد بدان مال که در گوشهٔ مسجد افتاده بود وچون فارغ شد از نماز بیامد وبر سر مال بنشست وپریشان
کرد آن مال را بر مردم وندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از آن مال واز مجلس برنخاست تا تمامهٔ آن مال
قسمت نکرد ونبرد اشتن عباس زر مال را برد وش نخورد در این قضیه بود چنانکه گذشت وسیوطی در شرح
صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آنمال که از بحرین آمده بود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم قسمت کرد صد هزار

درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس
نقل کرده که وی در کتابی که در اسماء النبی ﷺ جمع کرده مذکور کرده که در روز حنین زنی آمد
و شعری خواند که ایام رضاع آن حضرت ﷺ را که در هوازن بود بیاد داد و هر چه از ایشان گرفته بود همه
را با ایشان داد و عطاهای کثیره نا محصوره کرد که چون آنها را قیمت کردند پانصد هزار هزار آمد
ابن دحیه گفت که این نهایت جود است که شنیده نشده است مثل او در وجود والله اعلم و در صحیح مسلم از
انس آمده که مردی بحضرت ﷺ وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آن حضرت ﷺ او را
گوسفندان که پر کرده بودند میان دو کوه را پس باز گشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام آرید ای
قوم که محمد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و نیز در صحیح مسلم است از صفوان بن امیه که
گفت والله به تحقیق داد مرا رسول خدا ﷺ آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من تا که
عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوب ترین آدمیان ﷺ ابن شهاب گفته که داد او را روز حنین صد غنم
پستر داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود
در روز حنین وادی پر از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که نفس طیبه نمی کند باین جنس
مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت ﷺ مر مؤلفة القلوب را در
روز حنین که متصل فتح مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که هنوز ایمان
هنوز در دل ایشان نه درآمده و قوت نه پذیرفته بود و آن حضرت ﷺ میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان
و انعام دلهای ایشان را با ایمان الفت و سود محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی است و این جماعه
از مستحقان زکوة بودند در اول اسلام در زکوة نیز حق بود چنانچه منطوق آیت مصارف است بعد از آنکه شوکت
اسلام قوت پذیرفت و احتیاج به تألیف ایشان نماند با جماع صحابه بر طرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه
اسلام آوردند و غنایم روز حنین در کثرت مثل و از حد احصا بیرون بود و اکثر آن را بتفضل تألیف با اهل
مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس بن آورده اند که چون
آن حضرت ﷺ اموال را با اهل مکه داد جماعه انصار رنجیده گشت و گویی کردند
و گفتند که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنایم را با ایشان میدهد و در وقت
شدت ما را میخوانند و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت ﷺ رسید پس انصار را جمع کرد در خیمه
خود بطلبید و گفت از شما این چنین سخنان بما رسانیده اند آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از
جوانان و سبکساران گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود
اینقوم من نو عهد اند باسلام و هنوز ایمان در دل ایشان نه درآمده و بر ایشان جاذبه ما رفته و نهب و
تاراج یافته الله خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان بدست آرم تا سبب درآمدن در اسلام باعث

تقویت ایمان کرده و متاع دنیا سهل است من با شما ام و شما با من آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدای را ببرید گفتند بلی یا رسول الله راضیم رضی اجمعین

* باب * صیام النبی صلی الله علیه وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس است از خسایس عادات و حبس اوست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوٰة مشهور میان جمهور تفضیل صلوٰة است بر سایر اعمال از جهت حدیث و اعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابوداوٗد و غیره و بعض گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و گفتم یا رسول الله بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و غالبا مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص که از فواید و ثمرات صوم است خواهد بود والله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر امثالها و در مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هولی وانا اجزی به و در موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند ده چند است تا هفتصد مگر روزه که آن مراست و من جزا میدهم بر وی بدانچه قدر و کیفیت آن را جز من کسی نداند و بعض گفته اند که اضافت و نسبت وی بذات پاک حق برای تکریم است چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز و هرچه در عالم است ازان اوست و برای اوست جل وعلا و گفته اند که عبادت کرده نمیشود و نشده است بصوم غیر حق سبحانه و تعالی و هیچ کافری در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت نماز و سجده و نثار اموال و تصدق وی از راه دور و زیارت کردن و گرد وی گشتن تعظیم میکنند و نیز گفته اند که روزه برای من است بجهت آن گفت که در وی ریا که شرک اصغر است نمیرود و خالص برای اوست تعالی و هیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوٰة و زکوٰة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وی ریا را بدان راه نیست و اگر بگوید که من روزه دارم و اظهار آن کند ریا راه مییابد اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف بقیهٔ اعمال که در آمدن ریا دران بمجرد فعل است بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که روزه بریا داشت پس بتحقیق مشرک شد و بعض گفته اند الصوم لی برای آن است که نفس صایم را در حقیقت روزه حظی نیست چنانکه در اول الحدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام و شهوت و شراب خود را از جهت من پس ازان فرمود الصیام لی وانا اجزی به و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت است و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آن را بخود یعنی سائر اعمال عباد مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی است از صفات حق و متعلق بدانست یا از جهت آن گفت الصوم لی که مقدار ثواب و مضاعفت اجر آن را جز وی تعالی ندانند و جز سعت

عام وی سبحانه بدان متصف گردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شد وفرموده من
میدهم جزای آن لابد تقاضای سعت عطا وعظم جزا کند واین معنی اوفق وانسب است بسیاق حدیث که
فرمود الحسنة بعشر امثالها الی سبع مایة ضعف الحدیث وما بحثت در اول شرح حدیث بدان اشارت
نمودیم وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم است میان عبادات خصوصا صوم رمضان را که فرض است
ودر صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی ﷺ اجود الناس واجود ما یکون فی رمضان یعنی بود
ﷺ کریم ترین وجوادترین خلق بود دایما ودر ماه رمضان سخاوت وبخشش او بر مردم وایثار وی ایشان را
بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی در لیالی وایام رمضان در همه لیالی وایام
مضاعف گشتی وبذکر وبیدار واعتکاف وتلاوت جمیع ساعات روز وشب را مستغرق داشتی واین ماه عظیم را
بعبادات گوناگون مخصوص کردانیدی ودرین فقره اشارت کرد بانکه چون این ماه عظیم است وموسم
خیرات ومجمع برکات ونعم الهی تعالی وفیوض وی بر بندگان اجل واعظم است شکرانه آن نیز بانواع عبادات
ومبرات اکثر واوفر بود وچون جود حضرت واهب البرکات دروی متضاعف بود جود حضرت
ﷺ سید السادات نیز متکاثر میشد چه باری تعالی او را مظهر انوار صفات ومحل آثار کمال خود کردانیده
بود وبر انچه محبوب وی تعالی است او را مجبول ساخته وعادت او کردانیده وآنچه مذکور شد تمام
حدیث است وتمام وی این است واجود ما یکون فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جوادتر بود
در رمضان لا سیما دران هنگام که ملاقات میکرد آنحضرت ﷺ را جبرئیل وکان جبرئیل یلقاه کل لیلة فی
رمضان وبود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی ینسلخ تا منسلخ رمضان وآخر روی یعرض
علیه النبی القرآن عرض میکرد ومیخواند آنحضرت ﷺ بر جبرئیل علیه السلام قرآن را ودر روایتی
فیدارسه القرآن پس مدارست میکرد آنحضرت ﷺ با جبرئیل علیه السلام قرآن را ومدارست بهمدیگر
خواندن چنانچه حفاظ بطریق دور میخوانند فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات میکرد او را جبرئیل
کان اجود بالخیر بود جوادتر ونیز بر خیرات من الریح المرسلة از باد که فرستاده میشود ومطلق
گذاشته میشود تا برسد وشامل شود هر چیز را که بران میرود ودر صحیحین از جود وکرم وی بهمه کس وهمه
جا میرسید ونزد امام احمد در آخر این حدیث آمده که لا یسأل شیئا الا اعطاه سوال کرده نمیشد آنحضرت
ﷺ هیچ چیزی را مگر آنکه میداد آن را چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت واز این حدیث استنباط کرده اند
که آدمی را باید که در ایام شریفه ومواسم خیر وحضور صحبت صلحا در کسب خیرات واجرا وجوه مبرات
بیشتر وبیشتر ساعی باشد وبالله التوفیق وآنحضرت ﷺ در بعضی از لیالی رمضان وصال
کردی یعنی دو روز یا زیاده بران پیاپی روزه داشتی بی آنکه چیزی بخورد ونوشد در
افطار ومنع کرد دیگران را که بقصد متابعت آنحضرت ﷺ شروع در صوم وصال کردندی

بجهت رحمت وشفقت وكرامت تعمق وتوغل چنانكه درحديث عايشه رض آمده است از وصال نهي فرمودي صحابه گفتند يا رسول الله چون تو وصال ميكني سبب نهي ما از وصال چيست با آنكه دائم ما را بمتابعت خود ميخواني فرمود لست كهيئتكم نيستم من همچو هيئت وصفت شما يعني حال وصفت من مثل حال وصفت شما نيست ودر روايتي لست مثلكم ودر روايتي لست كاحدكم ومعني همه يكيست ودر روايتي آمده ايكم مثلي كدام يكي از شما مثل من است اني ابيت عند ربي بدرستي كه من شب ميكنم نزد پروردگار خود كه پرورنده وتربيت كننده من است وفي لفظ ودر لفظي ديگر از حديث اينچنين آمده اظل عند ربي يعني روز ميكنم نزد پروردگار خود گويند اصل معني وي همين است ومراد اينجا مطلق كون است چنانچه اضحى فلان كذا ميگويند وتخصيص وقت ضحى بدان مراد نه بود ودر آيت كريمه * واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا * نيز مطلق مراد است ودر فتح الباري گفته كه راجح از روايات لفظ ابيت است نه اظل يطعمني ويسقيني طعام ميدهد وآب ميدهد مرا پروردگار من ودر روايتي اني اطعم واسقى من طعام داده ميشوم وآب داده ميشوم ودر لفظي آمده لي مطعم يطعمني وساق يسقيني مرا طعام دهنده است كه طعام ميدهد مرا وآب دهنده است كه آب ميدهد مرا واين حديث باختلاف الفاظ وتعدد طرق در صحيحين وغيرهما مذكور است وعلما را درين طعام وشراب چند قول است يكي آنكه طعام وشراب محسوس بود يعني براي آنحضرت صلى الله عليه وسلم هر شب از نزد پروردگار طعام وشراب مي آمد وميخورد ومينوشيد واين كرامتي بود از خداوند تعالى مخصوص بوي صلى الله عليه وسلم چه حقيقت لفظ طعام وشراب ومعني حقيقي وي اينست وعدول از حقيقت موجب ظاهر ندارد پس حمل بر حقيقت متعين بود واين منافي وصال وموجب بطلان صوم نبود اگرچه خود روزانه نيز فرض كنند چنانچه حقيقت لفظ اظل است زيرا كه اين از طعام جنت وشراب وي بود كه احكام تكليفيه بران جاري نباشد چنانكه در غسل صدر شريف در طشت ذهب وفضه كه در حديث صحيح وارد شده است با آنكه استعمال اواني ذهب وفضه دنيويه حرام است وابن منير گفته آنچه موجب افطار است شرعا طعام معتاد است اما آنكه خارق عادت است واز بهشت از پيش پروردگار آمده تناول وتعاطي وي از جنس اعمال نيست بلكه از جنس ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت نكند وبعض گفته اند كه مراد بطعام وشراب اينجا قوتست كه لازم اوست پس گويا فرمود مرا پروردگار من قوت آكل وشارب مي بخشد وافاضه ميكند چيزي كه قايم مقام شراب وطعام ميكرد وبدان قوت بر طاعت وعبادت مي يابم بي ضعف وفتور وشما را اين حالت نيست يا مراد بطعام وشراب سيري وسيرابي است كه بي طعام وشراب آنحضرت صلى الله عليه وسلم را حاصل ميشد والم جوع وعطش احساس نميكرد واين غير معني قوت است چه توانند كه قوت بر طاعت وعبادت با وجود گرسنگي وتشنگي نيز بخشند ودرين معني قوت در ضمن سيري وسيرابي است وگفته اند معني

اول راجح تر است چه سیری وسیرابی منافی حال صائم است ومفوت مقصود از صوم وصال است چه روح این عمل گرسنگی وتشنگی است ونیز حال آنحضرت ﷺ در اکثر جوع بود وشبع نبود تا آنکه سنگ بر شکم مبارک می بست کذا ذکره فی فتح الباری وقول دوم از ابن قیم در کتاب هدی وار ابن رجب در لطایف نقل کرده اند آنست که مراد طعام وشراب محسوس نیست ونه لازم وی از قوت وشبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف ولذات مناجات وفیضان لطایف الهی که بر دل شریف وی ﷺ وارد میگشت وانچه توابع آنست از احوال شریفه از نعیم روح وشادی نفس وروح دل وروشنائی چشم که از آن چندان قوت وقدرت ومسرت حاصل آید که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود ومدتی مدید نکند که احتیاج بعد انیفتد بلکه یاد از آن نیاید واین در محبتهای مجازی ومسرتهای صوری تجربه است چه جای محبت حقیقی ومسرت معنوی ودرین معنی گفته اند * لها احادیث من ذکراك تشغلها * خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها وحدیثها است معنوی از یاد تو که بازمیدارد آن مارا * عن الشراب وتلهیها عن الزاد * از آب وبازمیدارد انهارا از توشه وطعام یعنی چندان بیاد تو مشغول وبذکر تو ممتلی اند که از طعام وشراب یاد نمی آرند وحاجت بدان ندارند * لها بوجهك نور تستضیء به * ومر ایشان را از پرتو روی تو نوری است که روشن میشوند بدان نور وراه میروند در روشنائی آن * ومن حدیثك فی اعقابها حاد * واز حدیث تو وسخن که در یاد تو میکنند در پس آنها حادی است یعنی حدی میکنند وعرب برونقاکه شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند وبصوتی که دارند اشعار میخوانند که شتران بوی تازه وقوی میشوند ودر سیر تیز وتند میروند * واذا اشتکت من کلال السیر اوعدها * چون شکایت میکنند آن شتران از کندی وسستی سیر وعده میکند آنها را * روح القلوب فتحیی عند میعاد * خوشی وشادی دلها پس زنده میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال ومصنف میگوید که این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار است چه اگر بر حقیقت طعام وشراب حمل کنند وصال متصور نبود زیرا که معنی وصال آنست که در شبها طعام نخورند وآب ننوشند بلکه صیام باطل شود مرتقل در روایت اظل که بمعنی روز است وقد عرفت جوابه والله اعلم * فرع * اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را ﷺ که جایز است یا حرام یا مکروه طائفهٔ گویند که جایز است مر کسی را که قادر است بران ومرویست از عبد الله بن زبیر وغیر او از سلف وگویند که وی رض وصل میکرد چند روز ودر روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد وجماعهٔ دیگر از صحابه وتابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند وآنحضرت ﷺ مقرر داشت پس معلوم شد که نهی بجهت رحمت وشفقت وتخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عایشه رض آمده نه برای تحریم واکثر برانند که جایز نیست وامام ابوحنیفه وامام مالک برین اند وامام شافعی تنصیص

کردہ بر کراہت اصحاب وی مختلف اند کہ این کراہت تحریمی است یا تنزیہی و اول صحیح تر است و امام احمد و اسحق میگویند که جایز است تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمدہ کہ آن حضرت ﷺ فرمود وصال نکنید و اگر یکی از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آن را تا سحر و این در معنی تاخیر افطار است نہ وصال و این نیز بر تقدیریست کہ مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد و الا داخل قربت نبود و ظاهر حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصایص آنحضرت ﷺ است و جمہور بر آنند که محرم است بر غیر وی ﷺ از جہت عموم نہی در قول وی ﷺ لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد بحرمت غایتش آنکه حرمت بجہت رحمت بود و از اہل سلوک آنہائی کہ مولع اند بریاضت نفس و گداختن وی افطار میکنند بکف آبی تا از حقیقت وصال برآیند واللہ اعلم و عادت شریف آن بود کہ در روزۂ رمضان شروع نکردی الا بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهدۃ و عیانا یا گواهی یکعدل چنانکه یکبار بشہادت ابن عمر رض روزہ داشت احمد و ابوداؤد آوردہ اند کہ ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را و جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را ﷺ کہ من دیدہ ام پس روزہ داشت آنحضرت ﷺ و امر کرد مردم را بروزہ داشتن و یکبار دیگر بشہادت یک اعرابی روزہ داشت چنانچہ ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ و دارمی از ابن عباس آوردہ اند کہ گفت اعرابی بحضرت رسول ﷺ آمد و گفت دیدہ ام من هلال را و در بعض روایات آمدہ یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت ﷺ آیا شہادت میدہی تو کہ لا الہ الا اللہ گفت نعم و فرمود گواهی میدہی کہ محمد رسول اللہ گفت نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را کہ روزہ دارند و بمجرد اخبار ایشان اکتفا کرد و تکلیف لفظ شہادت نکرد و مذہب حنفیہ و صحیح نزد شافعیہ و مشہور نزد امام احمد همین است زیرا کہ این امر دینی است کہ متعلق است بآن وجوب صوم پس مشابہ شد بروایت اخبار و احادیث و مقبول است در وی خبر واحد عدل و شرط نیست لفظ شہادت اگر ظاهر حال مخالف و مکذب آن نباشد و نزد مالک و در قولی از شافعی و بروایتی از احمد و اسحق شرط است شہادت اثنین چنانچہ در سائر شہادات و متمسک ایشان حدیثی است کہ ابوداؤد و دارقطنی از امیر مکہ کہ حارث بن حاطب بود آوردہ اند کہ گفت عہد کرد بسوی ما رسول خدا ﷺ کہ روزہ داریم برویت هلال و اگر نہ بینیم و گواهی دهند دو گواہ عدل روزہ داریم بگواهی ایشان و گفتہ اند کہ اسناد وی صحیح متصل است و در روایت نسائی از عبد الرحمن زید بن الخطاب نیز مانند این آمدہ و جواب دادہ اند ازین تمسک بآنکہ این حدیث منطوق دارد و مفہوم و مفہوم او را معارض شد آن احادیث کہ در قبول شہادت واحد وارد شدہ و ترجیح کردیم ما آنہا را بدلیلی کہ گذشت و عدالت مخبر شرط است باتفاق و از طحاوی منقول است کہ شرط نیست و گفتہ اند کہ مراد وی آنست کہ مستور الحال بود و از حدیث اعرابی کہ بوجود ایمان از وی اکتفا کردند استیناسی بآن توان یافت و نزد ما عامتر است کہ آن یککس

مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کلها فی الهدایه واگر رویتی وشهادتی واخباری نبود فی شعبان را سی
روزه شمردی وانگاه روزه داشتی درحدیث بخاری ومسلم وغیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
ﷺ فرمود روزه دارید برویت هلال وافطار کنید برویت وی واگر پوشیده شود بر شما هلال در زیر ابر
پس شمارید شعبان را سی روز ودر بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد ازان روزه دارید
ودر بعض روایات آمده فاقدروا له ومعنی این لفظ نزد جمهور ائمه وعلما همین است که در روایات دیگر بصریح
آمده که تمام کردن شمار شعبانست سی روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان وبعض گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل وی ومآل وی نیز بمعنی باقی روایات آید ولیکن گفته اند که این
مشکل است بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آنکه ظاهر روایات دیگر نیز همین است ونیز قول
منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذهٔ فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده وبرهر تقدیر ازین
حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود وبرین اند اکثر ائمه الا نزد امام
احمد که گوید واجب است صوم رمضان درصورتی که پوشیده شود ماه زیر پردهٔ ابر یا غبار در شب سی ام
از شعبان ومعنی حدیث فاقدروا له اینست یعنی تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید واعتبار کنید او را بیست
ونه وقدر بمعنی ضیق بسیار آید چنانچه در کریمه * یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر * ومن قدر علیه رزقه *
وامثال آن یا بمعنی اندازه باشد ومراد آن باشد که اندازه کنید وفرض کنید طلوع ماه را ومعنی روایات دیگر را
که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید شمار او را سی روز هم باین تاویل
کنند وعمل ابن عمر واو بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کند که چون از شعبان بیست ونه میگذشت
طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کس چیزی می شنیدند روزه میداشتند واگرنه چون مطلع
صاف بودی با فطار بر میخاستند در صباح آن واگر در مطلع علتی بودی روزه دار بر میخاستند ومختار نزد
ابوحنیفه ومالک وشافعی واکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است واگر دارند به نیت
نفل دارند وحدیثی نیز درین باب نقل میکنند وآنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزهٔ
نفل است وثانی الحال اگر این روز از رمضان ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود واگر موافق عادت
وی باشد ودر روزی واقع شود که روزه دران روز معتاد اوست روزه داشتن بهتر است وآنکه در حدیث
صحیح از عمار آمده که هرکه روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد ابوالقاسم را یعنی محمد رسول الله را
ﷺ مراد ازان روزه به نیت رمضان است والله اعلم ومیفرمود آنحضرت ﷺ کسان را که بشهادت یکشاهد
روزه بدارند وبشهادت دو شخص بکشایند وجوب شهادت دو شخص برای کشادن روزه یعنی عید
کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب شافعی است نزد وی بشهادت یک عدل نیز
ثابت شود ودر روایتی در مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح هدایه گفته اما معتبر نیست

این روایت ولیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یکمرد و دو زن چنانچه در شهادت مالیه وظاهر مذهب امام احمد آنست که دو مرد می باید ومتمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب است که خطبه خواند در روز شک وگفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را ﷺ و سوال کردم ایشان را وایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا ﷺ فرمود روزه دارید بر رویت هلال وافطار کنید بر رویت آن واگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سی روز واگر گواهی دهند دو شاهد عدل پس روزه دارید وافطار کنید رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزه معارض است بحدیثی که در قبول شهادت واحد آمده ودر افطار باقی ومعمول است بی معارضه ونیز متعلق است بفطر نفع عبد پس مشابه شد سائر حقوق او را ونیز احتیاط هم درین است ونزد امام ابوحنیفه این بر تقدیریست که در مطلع علتی بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان وعید مرد وجمع کثیرند که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درینصورت موهم غلط است چه مطلع صاف وهمه اهل بصر وهمه طالب وجویان درینصورت ظاهر اشتراک جمیع است در رویت نه انفراد یکی بدان بخلاف آن صورت که ابری وغباری باشد که گاهی دور میکرد دعلت از موضع هلال اتفاقا نظر یکی بدان افتاد ودیگران را نظر بر مواضع دیگر است از امیر المؤمنین عمر رض آمده که شخصی درینصورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند وروی او را شستن فرمودند وپرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موی پلک جدا شده مقابل با صره وی افتاده بود وآن را بصورت هلال خیال کرده اکنون که روی او را شستند آن باعث وهم وخیال بدر رفت ماند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضی اهل محله تمام کثیراند واز امام ابی یوسف مروی است که پنجاه کس باید ونزد اکثر معتبر در وی عدد تواتر است که موجب علم قطعی است ودر روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صفائی مطلع شهادت واحد معتبر است احتیاطا زیرا که یکروزه داشتن از شعبان بهتر است از افطار روزه رمضان اما روایت قبول شهادت اثنین در فطر درینصورت معتبر نیست والله اعلم واگر شخصی ماه رمضان دید وقاضی حکم بشهادت او نکرد لازم است بر وی نگاه داشتن روزه زیرا که چون وی بتحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرویة الهلال بود واگر رمضان بخبر واحد ثابت شده وقاضی بدان حکم کرد وهی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد تا دو کس بر تقدیر علت وجماعه کثیر بر تقدیر صفا گواهی ندهند چه عید بقول یکی ثابت نشود وآنحضرت ﷺ در افطار کردن تعجیل کردی وبه بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری ومسلم وموطا وترمذی از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا ﷺ فرمود همیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را ونیز در حدیث آمده که فرمود ﷺ قوی وغالب است دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که یهود ونصاری تاخیر کنند رواه ابوداؤد ودر حدیث قدسی آمده که فرمود

رب العزة جل جلاله که محبوبترین بندگان من نزد من شتابی کنندگانست فطر را رواه الترمذی عن
ابی هریرة ونیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت در آمدم من ومسروق بر عایشه رض پس گفتیم یا ام
المؤمنین دو مرد اند از اصحاب محمد ﷺ که یکی از آن دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را
ودیگری تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عایشه رض کدام یکست که تعجیل میکند افطار را و تعجیل
میکند نماز را گفتیم عبد الله بن مسعود است گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا ﷺ وآن دیگر ابو موسی است
ودر روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را ودر روایت اول نیز مراد همان نماز مغرب است
ودر موطا آمده که از عمل نبوت است تعجیل فطر وتاخیر سحور ودر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودی
وامت را بر سحور وتاخیر آن تحریض نمودی در حدیث بخاری ومسلم وترمذی ونسائی از انس آمده که
فرمود حضرت پیغمبر ﷺ تسحروا فان فی السحور برکة تسحر کنید که در سحور برکت است وترمذی
گفت که درین باب حدیث از ابی هریره وعبد الله بن مسعود وجابر بن عبد الله وابن عباس وعمرو
بن العاص وعرباض بن ساریه وعتبة بن عبد وابی الدرداء نیز آمده ونیز مسلم وترمذی وابو داؤد ونسائی
از عمرو بن العاص آورده که فرق میان روزهٔ ما وروزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر است ودر احادیث آنرا غدای
مبارک خوانده وفرمود نعم سحور المؤمن التمر اخرجه ابو داؤد عن ابی هریرة ودر احادیث صحیحهٔ متعدده
آمده که آن حضرت ﷺ وصحابه تسحر میکردند ومتصل آن بنماز فجر میبر آمدند وفاصله مقدار آنچه
پنجاه آیت قرآن خوانند میبود ودر صحیحین وغیرهما آمده که آنحضرت ﷺ فرمود منع نکند شما را از
خوردن ونوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب ولیکن بخورید وبنوشید تا اذان ابن ام مکتوم
وابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت ﷺ بود واعمی بود تا صبح مشخص نمیشد مردم او را خبر نمیکردند
اذان نمیگفت وبران فرمودی که صائم افطار بسه رطب یعنی خرمای تر کند واگر نیابد بسه خرما یعنی تمر
که خرمای خشک است واگر نیابد بآب اخرجه الترمذی ودر روایتی کسی که بیابد تمر کو که افطار کند
بروی وکسی که نیابد افطار کند بآب وابو داؤد همین روایت ثانی را آورده ودر بعض روایات آمده که چون
افطار کند یکی از شما گو که افطار کند بر تمر زیرا که در وی برکت است ومصنف حکمتی در باب افطار بر رطب
وبتمر که بعض علما گفته اند نقل میکند ومیگوید واین یعنی تشریع وتعلیم افطار برطب وتمر غایت شفقت بود
بر امت چه طبیعت گاه خلو معده بجهت سبق طلب واشتها طعام را باقبال تمام قبول کند وچون اول چیز
که باقبال تمام بمعده رسد شیرین بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود وتمامهٔ حواس وقوی بشیرینی
انتفاع بد برد علی الخصوص قوت باصره که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و
چون شیرینی حجاز خرما است رطب یا یابس وطباع اهل آن بدان پرورده شده انتفاع ایشان
از آن زیاده از دیگر شیرینها بود واین انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب وملاحظهٔ

طبیعت است واما انتفاع بثمر از جهت شرع واسرار آن که اطبای طبیعی را بدرک واحاطه
آن راه نیست آنست که خرمای مدینه طیبه مطهره را حق جلشانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله
وسلامه علیه تریاق همه سموم گردانید ودوای همه هموم ساخت وازانجا فرمود سید عالم صلوات الله
وسلامه علیه ان فی عجوة العالیة بدرستی که در عجوه عالیه عجوه نام قسمی از خرما است که در مدینه
طیبه مشهور ومتعارف است وعالیه مدینه جانب مسجد قبا ونواحی اوست در جهت مشرق ونخیل
دران جانب بسیار است ودرین قسم از خرما که درانجا نمها است شفاء من کل داء شفا است از هر درد
وانها تریاق وبدرستی که آن عجوه عالیه تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد بگاه ناشتا
خورند وجای دیگر فرموده من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت
صبح ممابین لابتیها از ان خرما که پیدا میشود در دو جانب مدینه ولابه زمین سنگستان را گویند ودر
هر دو جانب مدینه سنگستان است لم یضره ذلک الیوم زیان نکند وضرر نرساند خورنده این صفت خرما را
سم زهر بفتح السین وقد یضم ولا سحر ونه زیان کند او را سحر ودر تاریخ وفاء الوفا فی اخبار دار المصطفی
این احادیث را از صحیحین نقل کرده وگفته که آنحضرت ﷺ این تمر را دوست میداشت وبعض گفته اند که اصل
آن از ان نخله است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود ودر تاریخ مدینه کلام
درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه ودر مثل این مقامات وخاصیات که در خصوص خرمای مدینه
ودرین قسم مخصوص از دست اطبای زمینی را که جز احکام طبیعت نشناسند وبحقایق امور وخواص آن که
بوحی وکشف والهام معلوم کرد دبجهت جهل بحقیقت آن وعدم قدرت بر دریافت آن غیر حیرت وسرکشتگی
پیش نیاید وسر آن را اطبای قلوب که علاج واصلاح آن در حوزه خلاقت ایشانست دانند وآنحضرت ﷺ
در وقت افطار این دعا میخواند اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم وفی
اسناده مقال ودر اسناد این حدیث سخن است یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد ودر سنن ابی
داود از معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول آورده ثابت است که چون افطار میکرد آنحضرت ﷺ
میگفت اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرت ودر بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم مقفع آمده که
گفت ابن عمر رض بود رسول خدا ﷺ چون افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر
ان شاء الله تعالی وزیاده کرده است رزین الحمد لله در اول حدیث کذا فی جامع الاصول وآنحضرت ﷺ
نهی فرمود صایم را از فحش گفتن فحش بمعنی سخن بد گفتن وبد زبانی کردن وتعدی وتجاوز از حد
در قول ودر جواب آید واکثر استعمال وی در الفاظ وقاع وجماع وآنچه متعلق است بدان جریان یابد واهل
فسوق وفساد را درین باب عبارات صریحه فاحشه باشد وارباب ادب وصلاح را تعریض وکنایت بود درین باب
وامثال آن چنانچه از بول وغایط تعبیر بقضای حاجت کنند وهر چیز که سخت است قبح وی از ذنوب

ومعاصی آن را فحش گویند و در صحیح مسلم رفث را فاحشه گویند از اقوال و افعال و اکثر اطلاق او در زنا است
و مراد در اینجا همان معنی اول است و غیبت و نمیمه و فحش داخل آنست و ضرر غیبت در صوم اشد و اغلظ
است و نزد بعض فقها و سفیان ثوری از ایشان است غیبت مفسد صوم است و بخاری از ابو هریره آورده
که آنحضرت ﷺ فرمود هر که ترک نکند از قول زور و عمل بآن و زیاده کرده نسائی و جهل پس نیست مر خدای تعالی
را حاجتی در آنکه ترک کند از طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شرعیت وی ترک قبائح و معاصی
و تهذیب و تادیب نفس است بریاضت و مجاهده چون این مقصود حاصل نکرد بمجرد ترک طعام و شراب
چه کار آید مگر برای ابرای ذمه و علم و حرف قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آورده
که پنج چیز افطار میکند صوم را و نقص میکند آن را کذب و غیبت و نمیمه و نظر بشهوت و یمین کاذب
رواه الازدی فی الضعفاء و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آورده که پیغمبر فرمود ﷺ صائم
در عبادت خدا است مادام که غیبت نکند و چون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را و از ابی هریره آورده
مادام که غیبت نکند و الله اعلم مسلمانی را و نزد جمهور این احادیث بعلت صحت آن داخل زجر
و تشدید است و امام احمد گفته که اگر غیبت روزه شکستی کدام یکی از ما را روزه باقی ماندی و نهی فرمود
صائم را از جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقابله شدن ظاهر آنست که مراد بمخاصم کسی است که
بتعصب و مکابره و بغیر حق خصومت میکند و اما جنگ و جدال در اثبات صورت شرعی که بر سر حق باشد
بی آنکه جنگ و جدال و فحش کشد چنانچه گفت و میفرمود وی ﷺ که اگر کسی بد ایشان گوید و دشنام
دهد بود در جواب بگوید انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی هریره آمده که فرمود
رسول خدا ﷺ الصیام جنة روزه سپر است یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده یعنی مانع که
مانع آید از معاصی و مناهی چنانکه فرمود فلا یرفث و لا یجهل پس فحش نگوید و جهل نکند و ان امرؤ
قاتله و اگر کسی او را مقاتله کند یعنی جنگ کند او شاتمه یا دشنام دهد فلیقل باید که بگوید در برابر
وی انی صائم و در روایت نسائی از عائشه آمده اگر مردی جهل کند بر وی شتم و سب نکند او را بگوید
انی صائم و بالجمله جمیع روایات متفق اند بر گفتن انی صائم و در بعض روایات مکرر نیز آمده و علما را
درین مسئله سه قول است بعض گفته اند مثبت آنست که در جواب همین لفظ بزبان بگوید و این اظهر اقوال
است چه ظاهر از قول حقیقت آن فعل لسان است و در فتح الباری گفته که باین قول جزم کرده متولی و نقل کرده او را
رافعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگوید بنفس خود را یاد دهد که من از روزه دارم با سباب
مشغول نشود و نووی یا زاده کار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو قول نیک است و گفتن بزبان
اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان بگوید و اگر روزه سنت
بود بدل بگوید بزبان تا ریا نباشد و در فرض ریا نباشد چه آن الیمه کردنی است و معلوم است از همه و روایتی

بزین قول است واز قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع است واما در فرض گفتن بزبان است قطعا * فصل * آنحضرت ﷺ اگر در رمضان سفر کردی گاه افطار کردی وگاه روزه داشتی وچون حال شریف وی این چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه بلکه در افطار وصیام مسافر احادیث صحیحه سه قسم وارد یافته بعض در اباحت افطار مطلقا چنانچه بخاری ومسلم وموطا ونسائی از ابن عباس آورده اند که آنحضرت ﷺ بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوه فتح وبا وی ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آنحضرت ﷺ وروزه میداشتند صحابه تا رسید بکدید که آبی است میان عسفان وقدید پس افطار کرد آنحضرت ﷺ وافطار کردند صحابه این لفظ بخاری است ودر روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر ونیز آمده است از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود ورسیدن بمکه سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه ومشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود وفتح در عشرین ومراد در غایت کرمی بود ودر احادیث بطرق متعدده آمده که خدای تعالی بنهاد از مسافر صوم را ونیمهٔ نماز را وبعض احادیث در تخییر میان صوم وافطار چنانکه در کتب ستة از حدیث عایشه رض آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت ﷺ آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار واگر خواهی افطار کن ودر روایت ابی داؤد آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سواری دارم وقوتی در خود می یابم وجوانم وروزه داشتن آسانتر میدانم بر خود ازینکه تاخیر کنم ودین خدا بر ذمهٔ خود بگذارم اکنون روزه دارم واجر خود را عظیم کردانم یا افطار کنم چه میفرمائی فرمود هرچه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار واگر خواهی افطار کن ودر روایتی از نسائی آمده که گفت در خود قوتی مییابم بر روزه آیا روزه دارم گناهی بر من خود نیست فرمود افطار رخصت الهی است تعالی هر که آن را بگیرد وبران عمل کند حسن است وهر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بروی ونیز از انس بطرق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا ﷺ در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما وافطار کردند بعضی پس نه صایم بر مفطر عیب میگرفت ونه مفطر بر صایم ونیز در بخاری ومسلم از ابن عباس آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا ﷺ در سفر وافطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد وهر که خواهد افطار کند وترمذی از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا ﷺ پس بعضی از ما صایم بودند وبعض مفطر پس نه صایم بر مفطر عیب میگرفت ونه مفطر بر صایم وبودند صحابه که اعتقاد میکردند که هر که در خود قوت یابد روزه بهتر است او را وهر که ضعف یابد افطار بهتر است واحادیث درین باب بسیار آمده وبعض احادیث در اباحت افطار وذم صیام چنانکه مسلم وترمذی از جابر رض آورده که بیرون آمد آنحضرت ﷺ عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند مردم پس طلبید آنحضرت ﷺ قدحی از آب وبلند کرد آنرا تا دیدند مردم وبخورد وگفته شد

و آنحضرت ﷺ بعد از آنکه بعض مردم افطار نکردند للزوم ترحیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناهکاران اند گنهگاران اند و در روایت ترمذی یکبار واقع شده اولئک العصاة بی تکرار و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا ﷺ در سفر بعضی از ما صایم بودند و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزلی در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و باستادند مفطران و برپا کردند خیمها را و آب دادند دواب را پس فرمود آنحضرت ﷺ بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند که آنحضرت ﷺ در سفری بود پس دید مردی را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار است که بایں حال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در رعایه رخصت افتاده بود و میر یختند آب را بروی و از عبد الرحمن بن عوف آمده که گفت گفته میشد یعنی در زمان حضرت ﷺ صوم در سفر مثل افطار است در حضر بود ز روایتی الصایم فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدان که جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است ولیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل است یا افطار یا برابر و برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم برآنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیاده مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است و فعل آنحضرت ﷺ در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل میشود بدان براءت ذمه و اگرچه در افطار تخفیف است ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف است زیرا که در تنها داشتن صیام و قضای آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار اولی و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی اینقول نقل کرده اند ولیکن غریب است و مشهور و مختار در مذهب وی همان اول است و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی است که فرموده فعدة من ایام اخر و باحادیثی است که در ذم صوم وقوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضاش باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی را است که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار رسیابد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بصریح نیز مذکور است و بعض گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث و طیبی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نمیداشت روزه در سفر و گفته که داود بن علی از متاخرین نیز بر اینست و صحیح قول اکثرین است والله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمن شدندی و در جهاد و قتال تردد می نمایست کرد امر میفرمود کسان را تا افطار کنند یعنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری رض آورده که رسید پیغمبر خدا ﷺ عام الفتح بمر الظهران پس خبر داد ما را بلقای عدو و امر کرد با فطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر

بن الخطاب رض آورده که گفت غزا کردیم با حضرت صلی الله علیه وسلم دو غزوه بدر و فتح و افطار کردیم در هر دو و اما آنکه
مصنف میگوید و اگر مثل این در حضر واقع شود در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود این معنی
در احادیث یافته نمیشود و مصنف هم بطریق حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در مذهب
ائمه نیز تصریح بدان یافته نمیشود ولیکن موافق است بقواعد شرع والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم
آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی و این اولی و افضل است و در
بعض شبها تاخیر کردی و بعد از صبح غسل کردی و در کتب سته از عایشه رض و ام سلمه روایات درین باب
آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است که فرموده* احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نساءکم*
چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال کردانید بضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت کما لا یخفی و
این مبنی بر قاعدهٔ مقررهٔ اصول فقه است که چون کلمهٔ فی در ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر استیعاب
وقت کند چنانچه شرت یوم الجمعة گویند مراد آن بود که تمام روز روزه کرد و اگر گویند فی یوم الجمعة
دلالت نکند بران و آورده اند که مروان در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این
مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیده ام از عایشه و ام سلمه رض که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که
در مییافت او را فجر و وی جنب بودی از اهل خود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزه میداشت گفت
مروان سوگند میدهم ترا بخدا که ابوهریره را نیز ازین باب بپرسی غالبا بمروان از ابی هریره رسانیده
بودند که میگوید هر که صبح کند بجنابت او را روزه نیست عبد الرحمن را این سخن از مروان چندان
خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابوهریره یکجا شد و گفت که میپرسم از تو امری و اگر
نمیبود مروان که سوگند داده مرا بپرسیدن آن از تو نمیپرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس ذکر
کرد عبد الرحمن با بی هریره قول عایشه و ام سلمه رض را پس گفت ابوهریره آنها دانا ترو شناسا تر اند
باین امر از من و من نیز شنیده ام او را از فضل بن عباس ولیکن نشنیده ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم پس
رجوع کرد ابوهریره از آنچه میگفت و در روایت مسلم و احمد و ابی داود از عایشه رض آمده که
مردی آمد و از حضرت صلی الله علیه وسلم سوال کرد که یا رسول الله در مییابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزه
دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه میدارم گفت آنمرد یا رسول الله
تو مثل ما نیستی قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود والله هر آئینه امید دارم که من ترسنده تر
و پرهیزکار تر باشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیحه درین باب بسیار است که شبهه را بدان راه
نیست و ابوهریره اگرچه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما ازان رجوع کرد و در روایتی
آمده که ابوهریره رفع نیز کرد ولیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من که آن منسوخ است* تنبیه*
در احادیث صحیحه آمده که جنب بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم

از اهل عبارت استدلال کرده اند که احتلام بر آنحضرت ﷺ جایز بود والا استثنا کردن آن را فایده نبود و قرطبی گفته صحیح آنست که احتلام بر آنحضرت ﷺ جایز نبود چه احتلام از شیطان است و آنحضرت ﷺ از آن معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث رویت انزال است بی دیدن چیزی در خواب و لهذا به از شیطان است یا مصابی استثنا نیز در علم جوار است یعنی غسل آنحضرت ﷺ از جماع بود نه از احتلام زیرا که احتلام در حق وی جایز نیست والله اعلم و در ایام صیام تقبیل امهات مؤمنین کردی چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و ترمذی از عایشه رض آورده اند که گفت به تحقیق بود رسول خدا ﷺ که تقبیل میکرد بعض از ازواج خود را و حال آنکه وی صایم بود پس بخندید و گفت عایشه رض و در روایتی آمده که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و وی صایم بود و بود وی مالک ترین شما مر ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتی مر نفس خود را یعنی از همه اختیار شدن در ضبط و الحدیث بر توابات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعض روایات آمده بودم من و وی صایم و در بعض روایات آمده که تقبیل و ملاعبت میکرد عایشه رض را و در روایت ابی داود آمده که تقبیل میکرد و میمکید زبان او را و در اسناد خود این زیادت لفظ واقع شده که بمعنی مکیدن است و گفته اند که در اسناد این ضعیف است والله اعلم و در روایت ابی داود آمده که عمر بن الخطاب رض تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر ﷺ و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول الله کاری عظیم را که در حدیث یعنی کردم امروز بازنی و تقبیل کردم او را و من صایم بودم فرمود آنحضرت ﷺ آیا اگر مضمضه کنی و صایم باشی چیست گفتم و هیچ باک نیست فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفت که درین باب حدیث از عایشه و عمر بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره رض آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از صحابه و غیرهم در قبله صایم و رخصت کرده اند بعضی مر پیر را نه جوان را بجهت ترس آنکه مباد ا سلامت نماند مراورا روزه و مباشرت نزد ایشان سخت تر است از آن و بعض گفته اند که قبله تنقیص اجر میکند نه تفطیر صوم و گفته اند که صایم چون مالک نفس خود بود روا است او را تقبیل و اگر اعتماد و امن نباشد از ترس نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و قول سفیان ثوری و شافعی اینست انتهی و در حدیث ابی داود از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد از آنحضرت ﷺ از مباشرت صایم پس رخصت کرد مر او را و دیگری آمد و سوال کرد از آن پس نهی فرمود او را ناگاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد پیر بود و آن را که نهی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را در ماده تقبیل آورده بروایت ابن النجار از ابی هریره و از عایشه نیز مثل این آورده و در ملا ایه میگویند که لا باس است بقبله یعنی مباح است بوس کردن وقتی که ایمن باشد در نفس خود جماع را و انزال را و مکروه است چون ایمن نباشد زیرا که قبله اگرچه مفطر نیست اما ممکن است که بکشاند بسوی مفطر پس در حالت ایمن ذات خود مباح است و در عدم ایمن عاقبتش

معتبر بود و مکروه باشد نزد شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گویند و مباشرت مثل تقبیل است در ظاهر روایت و مرویست از امام محمد که مکروه است مباشرت فاحشه که خوف فتنه در وی غالب است انتهی و نسبت اباحت مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذی است و در مواهب اللدنیه گفته که مذهب امام شافعی و اصحاب وی آنست که قبله حرام نیست بر کسی که تحریک شهوت وی نکند ولیکن اولی ترک اوست و بر آنکه تحریک شهوت وی کند حرام است در حق وی علی الاصح عند اصحابنا و دیگر پوشیده نماند که عبارت لاباس غالب استعمال وی در جائیست که خلاف آن نوع اولویتی داشته باشد و لیکن مکروه نبود پس مراد این عبارت این باشد که قبله نزد امن مکروه نبود ولیکن اولی خلاف آنست و مذهب امام مالک و شافعی نیز همین است و گاهی بمعنی مطلق نفی اثم نیز واقع شود بی آنکه خلاف وی اولی بود و در موطا آورده که ابن عمر نهی میکرد از قبله و مباشرت مر صایم را و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرده که وی نهی میکرد صایم را از تقبیل و میفرمود نیست مر احدی یرا از حفظ و عصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلی الله علیه وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد و ابن راهویه و ابن ابی شیبه و بزار و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه کرده ام من که بجانب من نگاه نمیکنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آن را بعد ازین انتهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن حرام است ظاهرا احیانا از وی رض این چنین نیز واقع شده باشد یا تا دیب است بر ترک اولی و احوط و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراة مفطر صیام است مصنف در جواب وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا عن رجل از حال مردی که قبل امرأته بوس کرد زن خود را و هما صایمان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم قد افطرا تحقیق روزه کشادند آنمرد و زن و اسناد آن ثابت نیست و بصحت نه پیوسته و کسی را که بنسیان طعام خوردی یا شراب خوردی قضا نفرمودی و گفتی ان الله هو الذی اطعمه و سقاه بدرستی که خدای تعالی خود خورانید و نوشانید او را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود بالفاظ مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و گفت بر ینست عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان بنسیان بخورد بر وی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بمفاد حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن نا بم داشتی بجهت عدم تعلق بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درینجا شعور و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در علم علم و اختیار بنقض صوم هر دو حالت یکسانست و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نفل خلافا للمالکی

المفل واگر بخطا بخورد یا شامل روزه باطل کردد چنانچه در حالت مضمضه مثلا بخطا آید در حلق فرو رفت نزد شافعی ایضا نیز باطل نشود و در رمضان حجامت کردی چنانچه در صحیحین از ابن عباس رض آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم وحال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد وحال آنکه صایم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذی حجامت کرد وحال آنکه صایم بود و در روایتی حجامت کرد وحال آنکه وی صایم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابو داؤد از ابن ابی لیلی از یکی از اصحاب آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال و حرام کردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می پنداشتید شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وسلم حجامت را برای صایم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد آمده که گفت انس نبود یم ما که میکذاشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنی تا روزه دار بدو جهد و مشقت نیفتد و ضعیف نکردد یا مباد ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار کردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد از زید بن اسلم آمده که سه چیز است که تفطیر نمیکند روزه را قی و احتلام و حجامت وحکم قی آنست اگر خود غلبه کند و برآید مبطل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقص است خواه ملاء الفم بود یا نه و مذهب امام ابو حنیفه بروایت امام محمد همین است و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی ملاء الفم شرط است و ائمه ثلثه نیز در ین متفق اند و در حدیث ابی داؤد و ترمذی از ابی هریره تصریح این معنی آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز همین است و معنای آنکه از ابی الدرداء نزد ابی داؤد و ترمذی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قی کرد پس افطار نمود همین تفصیل محمول بود والله اعلم ایکلام در قی تقریبی بود سخن اصالة در حجامت است پس بدانکه جمهور علما بر آنند که حجامت تفطیر صوم نمیکند و مکروه نیست مر صایم را مگر از جهت خوف جهد و طریان ضعف و مذهب امام ابو حنیفه و مالك و شافعی رحمة الله علیهم همین است و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه رض نیز همچنین منقول است و آورده اند که نزد عایشه رض حجامت میکردند و نهی نمیکرد و مذهب امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبد الله بن المبارك و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست که حجامت موجب افطار است حاجم و محجوم را و واجب است قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز بر ین بود چنانچه ابو موسی اشعری که اگر در رمضان حجامت کردی در شب کردی و نقل بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر همچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی است که ترمذی از رافع بن خدیج و ابو داؤد از شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و نیز ابو داؤد از ثوبان رض آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در روز دهم رمضان به بقیع آمد و گرفته بود دست مرا در دست مبارك خود پس مرد برا دید که حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذی دوازده صحابی

راتعلاد میکنند و میگویند که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنها است و بعض حدیث ثوبان و شداد بن اوس را صحیح ترین آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم حجامت مر صایم را مکروه داشته اند و قائل است باین عبد الله ابن المبارک و احمد و اسحق و گویند که واجب است بروی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل میکنند که شافعی میگفت که روایت کرده شد از پیغمبر ﷺ که حجامت کرد و حال آنکه وی صایم بود و نیز روایت کرده شد که فرمود افطر الحاجم والمحجوم و من هیچ یکی ازین دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی نزد من ثابت نشده پس اگر از حجامت پرهیز کند صایم محبوبتر است نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم که افطار کرد و میگویند که چون شافعی در بغداد بود اینچنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد و در حجامت کردن باکی ندید و احتجاج کرد که پیغمبر ﷺ حجامت کرد در حجة الوداع و حال آنکه وی صایم بود تا اینجا کلام ترمذی است و در فتح الباری میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت که حدیث ابن عباس که در احتجام آنحضرت ﷺ آمده امثل وارجح است از روی اسناد و باوجود آن اگر پرهیز کند یکی از حجامت محبوبتر است نزد من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس است یعنی از جهت آنکه به حجامت چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم اینست و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شهوت و موافق مصلحت صیام است مگر جماع که بنص اجتناب از ان ثابت شده و مجمع علیه است و انچه محفوظ است از صحابه و تابعین و عامهٔ اهل علم عدم افطار است بحجامت انتهی و بخاری در ترجمه باب میگوید که حسن بصری گفت افطر الحاجم والمحجوم پرسیدند عن النبی ﷺ یعنی این را از پیغمبر میگوئی گفت نعم پس تر گفت والله اعلم و علمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت مذهب خود بمعقول و منقول کلام مبسوط دارند و گویند که دوازده صحابی این را بطرق متعدده روایت کرده و ابن خزیمه که او را امام الائمه در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی ﷺ افطر الحاجم والمحجوم و انچه بصحت رسیده است از ابن عباس آنست که حجامت کرد آنحضرت ﷺ و وی صایم محرم بود و چون محرم بود مسافر بود زیرا که احرام در اقامت از ان حضرت ﷺ هرگز مروی نشده است و مسافر را افطار جایز است حجامت بجهت آن بود و تواند که عذری دیگر در افطار داشته باشد و بتحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت کرد رسول خدا ﷺ از دردی که یافته بود و نیز آمده که آنحضرت ﷺ کسی را بطلب ابی طیبه حجام فرستاد که در وقت غیبوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود و تاویل قول ابن عباس که گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان و باوجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام نشود و بر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر است از روایات احتجام و بر تقدیر تساوی حدیث ابن عباس فعل است و این حدیث

بود و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل و نیز نقل بر عموم لا بد است از قول
بنسخ احد الحدیثین و چون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل است لازم می آید از نسخ وی مخالفت
اصل از یک جهت و تکرار نسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل است دو بار و یک وجه زیرا که
این قول مخالف اصل است و در مذهب امام احمد احتجام در صائم و قفا یک حکم دارد و خروج دم نیز
شرط نیست و در فصل دوم روایت است النهی و نیز دانسته شد که حدیث مأول است بآنکه مراد بافطار
تعرض بافطار و قرب وقوع در ورطهٔ اوست اما حاجم از جهت آنکه وی ایمن نیست از وصول چیزی از دم
در جوف وی بمکیدن محجم و کشیدن آن و اما محجوم از جهت عدم امن از طریان ضعف و ناتوانی و چون
افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد و گویا معنی افطار کردند حاجم و محجوم
اینست که نزدیک است که افطار کنند و نیز دون حجامت امر مکروه بود و ارتکاب مکروه در عبادت موجب
نقصان اجر و ثواب است گویا که فعل و ارتکاب این حکم عدم و فساد دارد پس معنی افطار گویا بمعنی ارتکاب
مکروه بود دانسته و ابن حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیحست و لکن ما جدلیتی صحیح از ابی
سعید ناسخ که آنحضرت ﷺ رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت
بعد از عزیمت میباشد پس دلالت کرد بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی و در فتح الباری
میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی و ابن خزیمه و دارقطنی روایت کرده اند و رجال وی ثقات اند
و اول که مکروه پنداشته شد حجامت برای صائم آن بود که جعفر بن ابی طالب حجامت میکرد در حال
صیام پس بگذشت آنحضرت ﷺ بر وی و فرمود افطار کردند این دو شخص و احادیث دال بر کراهت حجامت
گذشت پس آنحضرت ﷺ بفعل خود بیان رخصت و نسخ حرمت و کراهت آن فرمود انتهی و بعض گفته اند که
قول آنحضرت ﷺ افطر الحاجم والمحجوم نیست مخصوص آن دو شخص بود بجهت امری دیگر که از ایشان صادر
شده بود نه از جهت حجامت و در این حدیث چیزی نیست که نص بود بر آنکه افطار از جهت حجامت بود
و بعض گفته اند که غیبت میکردند و در تعظیم غیبت و کراهیت آن خود احادیث واقع شده است اما این پس
بود و این مرد و توجیه بعید است کما لا یخفی و آنحضرت ﷺ در نهار صیام مسواک کردی احمد و
ابوداؤد و ترمذی و بخاری در ترجمهٔ باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم من رسول خدا را
ﷺ که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عدد آن حصا بیرون بود و نیز فضایل مسواک که در احادیث
واقع شده شامل است صائم و غیر صائم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمهٔ باب آورده که گفت مسواک کند
صائم در اول نهار و آخر آن و مذهب امام ابوحنیفه همچنین است و امام مالک نیز در نیست و نزد امام شافعی
مسواک بعد از زوال مکروه است مر صائم را و تمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم است الحدیث و ترمذی
گوید که مذهب شافعی عدم کراهت است در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر

نهار خواه خشك بود يا تر وتر خواه بآب بود يا سبز بود برابر است ونزد بعض مسواك بچوب تر صائم را مكروه است
ودر مضمضه واستنشاق مبالغه نكردن در وضو ودر غسل با وجود استحباب آن در غير حالت صوم ودر فقه
گفته اند كه اگر غسل جنابت بود بايد كه وقت افطار مضمضه واستنشاق وغرغره كه سنت است در غسل بمبالغه
كند ودر نهي از مسواك كردن وسرمه كشيدن در رمضان حديثي ثابت نشده وچون نهي از انهادر رمضان ثابت
نشده وسنت واستحباب آن خود مطلقاً ثابت است در رمضان نيز ثابت باشد حال مسواك خود
معلوم شد ودر اكتحال نيز ترمذي از انس آورده كه مردي بحضرت رسالت ﷺ آمد وگفت
چشم من درد ميكند آيا سرمه بكنم وحال آنكه من صائم ام فرمود نعم مباحست بكن وميگويد كه درين باب
حديث از ابي رافع نيز آمده وميگويد اما حديث انس اسناد او قوي نيست وصحيح نشده از حضرت
پيغمبر ﷺ درين باب چيزي واختلاف كرده اند اهل علم در سرمه كشيدن صايم بعض مكروه داشته اند
وقول سفيان وابن المبارك واحمد واسحق اينست وبعض رخصت كرده اند وقول شافعي اينست انتهى
ومذهب امام ابوحنيفه نيز همين است ومصنف نيز ميگويد كه درين باب يعني در باب اكتحال دو حديث
وارد شده يكي در اثبات آن كه اكتحل ﷺ وهو صائم سرمه كشيد آنحضرت ﷺ وحال آنكه روزه
دار بود اين حديث را در جامع الاصول از انس بن مالك بروايت ابي داود بلفظ كان يكتحل آورده والحق
چون ثابت شده است كه سنت مستمره آنحضرت ﷺ آن بود كه سرمه در شب وقت نوم ميكرد وفعل آن در
روز خصوصا در رمضان استبعادي دارد مگر آنكه براي بيان جواز كرده باشد والله اعلم ويكي حديث آنكه
در باب نهي از سرمه كشيدن فرمود ليتقه الصائم يعني بايد كه بپرهيزد از ان يعني از سرمه كشيدن
روزه دار اين جزو حديث است وتمام حديث اينچنين است كه ابوداود از عبد الرحمن بن نعمان بن
معبد بن هوذه از پدر از جد آورده كه حضرت پيغمبر ﷺ امر ميكرد باثمد نزد نوم وگفت ليتقه
الصائم وگفت ابوداود كه يحيى بن معين مرا گفت اين حديث منكر است ومصنف ميگويد كه اين طرد و
حديث ضعيف است احتجاج را نمي شايد ودر باب اكتحال لا نفيا ولا اثباتا چيزي صحيح نشده والله اعلم

* فصل * در روزه نافله عادت شريف آنحضرت ﷺ در روزه نفل يكسان نبود وهيچ كدام از صوم
وافطار دايمي نبود گاه چندان پياپي روزه داشتي كه صحابه گمان بردندي كه ديگر افطار نخواهد كرد وگاه
چندان پياپي افطار كردي كه گمان بردندي كه ديگر روزه سنت كه داشتن آن عادت بود ودر بعض نسخ
لفظ سنت نيست وهو الظاهر الموافق للفظ الحديث نخواهد داشت وليكن هيچ ماه از روزه خالي نگذاشتي
وآنچنان نبود كه تمام ماه افطار كند چنانچه آن نيز نبود كه تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان ودر
صحيحين وغيرهما درين باب احاديث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده ودر حديث انس آمده كه
نميخواست كسي كه ببيند آنحضرت را ﷺ در ماه صايم مگر آنكه ميديد او را صايم ونميخواست كه به

بیند مفطر مگر آنکه میدید مفطر و نمیخواست که به بیند او را در شب مصلي مگر آنکه مصلي میدید و نمیخواست که به بیند نایم مگر آنکه میدید نایم یعنی معنی که در تمام شب گاه نماز کردي و گاه بخفتي در شب وي در بیداري و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب بپا یي نماز کردي و چند شب دیگر کذشتي که بپا یي در خواب بودي چنانچه در روزه که چند روز بپا یي روزه دار بودي و چند روز دیگر بپایي افطار کردي و این سه ماه یعني رجب و شعبان و رمضان که عوام که عالم بسنت و موفق به تتبع و اطلاع آن نیستند بپایي روزه دارند در ان بهیچ از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عایشه رض آمده که ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم که روزه داشته باشد ماه تمام از ان باز که در مدینه آمد مگر ماه رمضان و رجب را روزه داشتن نهي فرمود انچه در صحیحین در صوم رجب آمده آنست که عباد بن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم هرگز روزه نخواهد داشت و از این حدیث چیزي به خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهي و نه امر یعني حکم او حکم سایر ایام و شهور است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد و چون معلوم شد که هیچ شهر را از روزه خالي نداشتي این را نیز میکرد باشد و حکم خاص بوي معلوم نیست و در مواهب لدنیه میگوید که بعض شافعیه گفته اند که وي افضل است از سایر شهور و بعضي براي صیام نفل و تضعیف کرده منقول را نووي و غیروي از محققین مذهب شافعي و گفته اند که معلوم نشده است که وي صلی الله علیه وسلم روزه داشته آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهي از صوم رجب رواه ابن ماجه ولیکن در سنن ابن ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکي از انها است و نیز این صریح نیست در محرم که یکي از اشهر حرم است صریح آمده که صم من الحرم واترك و هم ابو داود از عبد الله بن عمر رض آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد او را یعني شریف میداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابي قلابه آمده که در بهشت قصري است براي روزه داران رجب و بیهقي گفته که ابو قلابه از کبار تابعین است نمي آنکه بوي از حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده و نبوت یافته امثال چنین نگوید انتهی و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیحه آمده که عایشه رض میگوید که ندیدم من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهي مگر شعبان رواه البخاري و مسلم و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکي از ان بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابي داود آمده که محبوبترین ماه ها نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در ان روزه میداشت شعبان بود پس متصل میساخت او را برمضان و در روایت نسائي آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت شعبان را تمام و ترمذي

از ام سلمه رض آورده که گفت ندیدم پیغمبر خدا را ﷺ که روزه میداشت دو ماه پیاپی مگر شعبان و رمضان و میگویید که ابن المبارک گفته که جایزاست در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد بگویند فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال آنکه در شب طعام خورده و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در محاورات بجهت مبالغه با وجود تفسیر روایت دیگر که در روی اکثر واقع شده مران را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را والله اعلم و حکمت در اکثار صوم شعبان از انحضرت ﷺ بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه که در هر ماه میداشت مانعی از سفر وغیره پیدا میشد پس آن را جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام است نگاه میداشت و درینمعنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند و بعض گویند که آن را از جهت تعظیم رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر آمده که صحیحتر ازین احادیث است و آن را نسائی و ابوداؤد و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم من یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه میداری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی است که غافل اند مردم از ان در میان رجب و رمضان برداشته میشود در وی اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من و من صایم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی وی ماهی محفوف است بدو ماه شریف رجب که شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از ان غافل اند و گمان میبرند که صیام رجب فاضل تر از ان باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهریست که نوشته میشود در وی آجال و اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان است و آنحضرت ﷺ در تمام شعبان میکرد و بعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین و اعتیاد و استعداد صیام رمضان است تا در آمدن رمضان زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر از ان لذت و حلاوت صوم یافته باشد والله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود بنهیی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین بنهیی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی است که آن ایام داخل ایام عادت صیام وی نباشد مسلم از ابی هریرة آورده که تقدیم نکنید رمضان را بروزه یکروز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آنروزه را و ترمذی نیز از ابی هریره رض آورده که پیغمبر ﷺ فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی است که اصلا در شعبان روزه

نمیدارد وچون رمضان نزدیک رسید شروع در صوم کند و این معنی بعض نکات که در کثرت صوم شعبان
مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در ستهٔ شوال میفرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام
دهر است رواه مسلم والترمذی وابوداؤد عن ابی ایوب الانصاری رض و وجه آن ظاهر و مشهور
است ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بر تقدیری خواهد شد که تمام عمر بدان وفا کند و
الا در هر سالی که دارد برابر صوم تمام آن سال کرده بود و بمعنی نیز از ثوبان رض حدیث آمده که گفت کسی
که روزه داشت رمضان را و شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزهٔ تمام سال # من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها # رواه ابن ماجه و شرط نیست که پیاپی دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر
است تا دور تر از کراهت و تشبه به نصاری چنانکه در فقه مذکور است و روز عاشورا البته روزه داشتی
چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رض آمده که چهار چیز بود که آنحضرت ﷺ ترک نمیداد آنها را صیام
عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزهٔ عاشورا سه است افضل
واکمل آنست که سه روز بدارد دهم و یکروز پیش از آن و یکروز بعد از آن مرتبهٔ دوم آنکه نهم و دهم را
بدارد و مرتبهٔ سیوم آنکه دهم را فقط تنها بدارد بدانکه عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشوراء روز دهم
از ماه محرم است و بعض وهم کرده اند که نام روز نهم است و برای تسمیهٔ روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند
و از اظمای ابل اخذ نموده اند زیراکه عرب شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آن را ورد خوانند
و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشد و منشأ این وهم حدیث ابن عباس
است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم نزد ابن عباس و پرسیدم او را که خبرده مرا از صوم
عاشورا پس گفت ابن عباس چون هلال محرم را ببینی شمار کن و صبح کن روز تاسع در حالتی که روزه
داری گفتم آیا روزه میداشت محمد ﷺ درین روز گفت نعم امام نووی میگوید که این تصریح است
از ابن عباس که مذهب وی آنست که عاشورا نام روز نهم است و این محل نظر است زیراکه
آنچه تصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع است و آن درست آمده یا روز عاشر
و تعیین روز عاشورا از ظهور و شهرت و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر است پس ارشاد کرد سائل را
بصیام یوم تاسع با وی و خبر داد بفعل رسول به تنزیل عزم وی ﷺ در سال آینده بران به منزلهٔ فعل
چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عایشه رض آمده که قریش در جاهلیت
روزهٔ عاشورا میداشتند و رسول خدا ﷺ نیز میداشت و گفته اند که گذاشتند قریش صوم عاشورا
را شاید که تلقی از شرع سالف باشد و لهذا تعظیم میکردند او را و کسوت میپوشانیدند در روی کعبهٔ
معظمه را و از عکرمه آورده اند که گفت گناهی کرده بودند قریش در جاهلیت و عظیم شد ترس آن
در دلهای ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزهٔ عاشر را تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین

ازابن عباس آمده که چون آنحضرت ﷺ بمدینه آمد یهود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزی عظیم وصالحیست که نجات داد پروردگار تعالی دروی موسی و بنی اسرائیل را وغرق کرد فرعون وقوم او را پس شکرانهٔ نعمت روزه داشت موسی درروی وامر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا ﷺ ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آنحضرت ﷺ وامر کرد بدان ودر اوائل استیلاف و موافقت یهود محبوب میداشت در آنچه نهی کرده نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت وگفته اند که مگر علم آنحضرت ﷺ بصدق این خبر از یهود بوحی یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعهٔ که با سلام در آمدند از علمای ایشان مثل عبد الله بن سلام رض وامثال وی والا خبر یهود در دیانات وشرایع مقبول نبود وبعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزهٔ عاشورا بدارد وهر که خواهد ندارد وکسی را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان واین ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود وبعد از نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذهب حنفیه وبعض شافعیه است وبعضی از ایشان گویند که صوم عاشورا همیشه سنت ومستحب متاکد بود وبنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت واصل استحباب کمتر از درجهٔ اول باقی ماند واین قول بعید ومحض تاویل است با آنکه تاکید آنحضرت ﷺ درین صوم دائماً مرویست وبعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت وامر آن اشتهار یافت مخالفت اهل کتاب محبوب داشت وخواست که اظهار مخالفت ایشان کند وترک تشبه بایشان نماید در افراد وتخصیص یوم عاشر بصیام وفرمود که اگر سال آینده دریابم روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر وحدیث مسلم که ازابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله این روزیست که یهود ونصاری آن را تعظیم می کنند فرمود سال آینده انشاء الله تعالی روزه دارم روز نهم دلالت کند بر آن که عزم ونیت روزهٔ تاسع از جهت مخالفت اهل کتاب است نه ازجهت آنکه بعض توهم کرده اند که بجهت احتیاط در دریافت یوم عاشوراست چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیهٔ یوم تاسع است بعاشورا ومحقق شد که آن صحیح نیست ودر روایت احمد وبزار ازابن عباس نیز آمده که رسول خدا ﷺ فرموده روزه دارید روز عاشورا ومخالفت کنید دروی یهود را وروزه دارید پیش ازوی روزی را وبعد ازوی روزی را وابن حدیث دلالت کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن در صیام تاسع وعاشر احادیث بسیار است ولهذا مصنف صیام عاشر وحادی عشر را هرچند درین صورت نیز

مخالفت با یهود ظاهر شود از جملهٔ مراتب نساخت وقول وی که گفت واما داشتن روز نهم علی انفراده مجزی از سنت نبود رد است مر قول بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است واین حاصل میشود بیکی ازین دو امر یا بنقل عاشر بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواهب یعنی اگرچه غرض مخالفت

ارشان است اما اصل روزۀ عاشورا پس با ضمیمۀ اظهار مخالفت ولهر اشارتست بردّ قول کسی که عاشورا
نام روز نهم گوید کما لا یخفی واما روز عرفه راکه نام روز نهم است از ذی الحجه روزه درو نیز فضل تمام
دارد بلکه فاضلتر است از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده آمده که گفت رسول خدا
ﷺ صیام یوم عرفه کفارت دو سال میکند دو سال گذشته و سال آینده وصوم یوم عاشورا کفارت سال گذشته
میکند گفته الله که این بسبب آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است وصوم آن در اصل
از شریعت اوست ویوم عرفه منسوب بمحمد ﷺ وصوم وی از شریعت مطهرۀ اوست ولیکن عادت
شریف این بود که اگر در حج بودی افطار کردی چه افطار کردن اقوی بود برای دعا واجتهاد وکوشش دران
ودیگران را نیز نهی از صوم کردی چنانچه ابوداؤد از ابی هریره ومسلم وبخاری از میمونه رض آورده که
مردم شک کردند در روی از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیری دوشیده بر آنحضرت ﷺ
وآنحضرت ﷺ واقف بود در موقف پس نوشید ومردم نظر میکردند بسوی وی وبخاری ومسلم وموطا
وابوداؤد وترمذی از ابن عباس آورده که حضرت ﷺ افطار کرد بعرفه وفرستاد بسوی وی ام الفضل شیر
پس بنوشید آن را وگفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره وابن عمر نیز آمده وحدیث ابن عباس
حسن صحیح است وبتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر ﷺ وروزه نداشت
آنحضرت ﷺ یعنی عرفه را وبا ابوبکر وعمر وعثمان وروزه نداشتند ایشان ومن نیز نمیدارم وامر نمیکنم بآن
بصوم ونهی نمیکنم ومیگوید که عمل بر این است نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت
یابد بدان مرد بر دعا وبعضی از اهل علم روزه نیز داشتند انتهی ودیگر وجه در افطار آنحضرت ﷺ
روز عرفه در حج آنکه آنحضرت ﷺ در حج مسافر بود وازین به آنجا رفته بود وافطار در سفر افضل است
مطلقا نزد بعض ونزد وجود مشقت نزد همه وشک نیست در وجود مشقت در حج واجتهاد در دعا ودیگر وجه
آنکه حج حضرت ﷺ در روز جمعه بود وافراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه است
ودیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را یعنی حجاج را روز عید است از آن روی که اجتماع ایشان دران روز
همچون اجتماع دیگر کسانیست در عیدگاه ودر حدیث حضرت نبوی ﷺ چنانچه روایت کرده است آن را
ابوداؤد وترمذی ونسائی از عقبه بن عامر وارد شده یوم عرفة ویوم النحر وایام منی عیدنا اهل الاسلام
فرمود که روز عرفه یعنی در حج وروز نحر یعنی روز عید اضحی وروزهای منی که سه روز یا دو روز
دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید ما است که مسلمانانیم ودر فصل جمعه گذشت که چون
در عرفات کریمۀ * الیوم اکملت لکم الآیة * نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
بجهت سرور بر نزول این آیت عید نگرفتند امیر المؤمنین عمر رض در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه
وروز حج بود یعنی یک عید چه باشد دو عید است پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز

عید است وصوم در روز عید اگرچه حکماً باشد مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه
داشتی وغرض ازین مخالفت یهود ونصاری بود ودر حدیث ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند
ازوی ای الایام کان رسول الله کدام روزها است که بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اکثر ما صیاما بیشتر روزه دارنده
قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه ویک شنبه بود که روزه بیشتر میداشت نسبت
بروزهای دیگر ویقول ومیگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سبب روزه داشتن روز شنبه ویکشنبه
انهما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یهود انست ویکشنبه
عید نصاری فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را وروزه دارم در روز عید
ایشان وسرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده ودر مواهب لدنیه اینحدیث از کریب مولای
ابن عباس بروایت احمد ونسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباس وجماعة از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نزد ام سلمه تا پرسم اورا ای الایام الحدیث وگفته که در اسناد اینحدیث محمد بن عمر است
وشناخته نمیشود حال وی وروایت میکند ازوی عبد الله بن محمد بن عمرو وی نیز مجهول الحال است
وشاید که مصنف آنرا باسناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم وحدیثی دیگر از احمد وترمذی
وابی داؤد وغیرهم از عبد الله بن بسر از اخت وی که صما نام دارد آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه
ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است اگرچه بنذر باشد
واگر نیابد یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کند مگر پوست انگوری یا چوب درختی باید که بخاید آنرا
یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند وترمذی گفت هذا حدیث حسن ومعنی کراهیت دروی
آنست که افراد کند یوم السبت را بصوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیراکه یهود تعظیم این روز
میکنند والا اگر جمع کند با روز دیگر چنانچه جمعه با یکشنبه مکروه نبود ولهذا ابوداؤد
ترجمه کرده بباب النهی ان تخص یوم السبت بالصوم پس معارض نمود اینحدیث باحدیث
ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب اللدنیة اگر گفته شود که یهود که تعظیم این روز میکنند
بدانست که اورا عید گرفته اند ودر روزه داشتن خود مخالفت ایشانست نه تعظیم چنانکه
در حدیث ام سلمه معلوم شده خواه منفرد باشد خواه منضم باروزه دیگر جوابش میتوان گفت که در
انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست بوجهی متضمن بنوعی از تعظیم نیز هست پس
ضم کند بوی روزهٔ دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع گردد وآنکه در ضم
روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد فلیفهم والله اعلم وعادت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم نبود که دایم
روزه دارد وازصیام دهر نهی میفرمود ودر حق صائم الدهر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه
روزه دارد روزه داشتن عادت وخوی او گردد ولذت روزه وریاضت وکسر نفس که روح این عبادت

است ارو ذوب شود مقصود نفي تفضيل آن صيام است وبلا انكه در نهي وانكار صيام دهر احاديث كثيره بطرق متعدده در غايت كثرت وتعدد آمده كه با وجود اطلاع بران اقدام برين عمل دشوار مي نمايد واكثران در حديث عبد الله بن عمرو بن العاص است كه بغايت مولع بود بقيام ليل وصيام نهار چون خبر كثرت ودوام صيام وي بحضرت ﷺ رسيد اوّلا بطلبيد و زجر و منع كرد و فرمود چشم ترا بر تو حق است ونفس ترا بر تو حق است و زوجه ترا بر تو حق است هم روزه دار و هم افطار كن و هم قيام ليل كن و هم بخواب رو وي هرچند الحاح كرد در كثرت صوم قبول نفرمود اول فرمود كه ترا يكروزه بس است در هر ماهي گفت يا رسول الله من زيادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در هر ماهي حكم صيام دهر دارد پس وي الحاح نمود و طلب زيادت كرد و گفت من بيشتر ازان طاقت دارم پس آنحضرت ﷺ زيادت ميكرد پنج و هفت و نه و ده در هر ماهي و وي همو الحاح در زيادت ميكرد و هر بار ميگفت يا رسول الله يا رسول الله تا بجايي كار بآن رسيد كه يكروز صوم دارد و يكروز افطار كند كه صوم داؤد عليه السلام اين است و زيادت بران قطعا قبول نكرد و تجويز نمود و فرمود هر كه صوم دهر دارد و در روايتي صوم ابد دارد نه او را صوم است و نه افطار و اين را مكرر فرمود و آورده اند كه عبد الله بن عمرو چون پير شد ميگفت اي كاش عمل برخصت پيغمبر ميكردم ﷺ و مختار ربر دانمه اربعه در انچه ظاهر مذهب است همين است شايد تا ويل و توجيه اينست كه ترمذي در جامع خود ميگويد كه قومي ميگويند كه صوم دهر بدين تقدير مكروه است كه روز عيد فطر و عيد اضحي و ايام تشريق نيز افطار نكند و هر كه درين ايام افطار كند بيرون آمد از حد كراهت و صوم دهر لا شيء نباشد و ميگويند كه همچنين مرويست از مالك بن انس و اينقول شافعي است و احمد و اسحق بن راهويه آنكه اند انتهى و پوشيده نماند كه نظر بسياق احاديث وارده در نهي از صيام دهر ظاهر شود كه علت آن نه صيام ايام منهيه است بلكه سبب آن تجاوز از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عيال واعتياد بصيام و فوات وجود مشقت و رياضت است و مختار آنست كه افضل الصيام صوم داؤد كه يكروز روزه دارد و يكروز افطار كند و گفته اند كه اين صعبتر و برياضت نفس نزديكتر است و سلوك طريقة اتباع و امتثال اولي و ارفع است از همه و بالله التوفيق و عادت حضرت نبوي ﷺ آن بود كه بسيار از روزها در خانه در آمدي و پرسيدي كه هيچ خوردني هست اگر گفتندي چيزي حاضر نيست اگرچه قدرت احضار و تحصيل آن بوده باشد فرمودي كه پس من روزه دارم و نيت روزه كردي اين لفظ بصريح در حديث نيست وليكن ازان مفهوم ميگردد و در بعض روايات نيت روزه تطوع كرده بودي و روزه تمام نكرده در ميانه روز افطار كردي اين مرد و حديث يكحديث است كه مسلم و ابو داؤد و ترمذي و نسائي از عايشه رضي روايت كرده اند كه گفت در آمد بر ما ﷺ روزي و فرمود آيا چيزي هست يعني از طعام برد ما گفتيم لا يا رسول الله نيست چيزي فرمود پس من اكنون صايمم پس تر آمد روزي ديگر و بپرسيد آيا

هست چیزي از طعام نزد شما کفتیم یارسول الله هدیه کرده شده است ما را حیس وحیس طعامي است که عرب از خرما و قروت و روغن میسازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد آن را واز روایتي دیکر معلوم میکردد که همان روز که چیزي نیافت ونیت روزه کرد بیرون رفت وباز آمد وبپرسید واین طعام حاضر آمده بود بخورد ودر روایتي در آخر حدیث این نیز آمده که عایشه رض میکوید کفتم یارسول الله در آمدي تو بر من وتو صایم بودي پستر بخوردي حیس را فرمود هرکه روزهٔ تطوع دارد بمنزلهٔ مردي است که بیرون آورده صدقه از مال خود هرچه خواست ازان بداد وهرچه خواست نکاهداشت وترمذي وابوداؤد از ام هاني آورده اند که کفت بودم من نشسته نزد پیغمبر خدا ﷺ پس آورده شد چیزي از جنس نوشیدني پس بنوشید آنحضرت ﷺ ازان وانچه باقي ماند بمن داد پس بنوشیدم وکفتم یارسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صایم متطوع امیر نفس خود است ودر روایتي امین نفس خود است اکر خواهد روزه دارد واکر خواهد افطار کند ودر روایتي آمده که ام هاني بعد از نوشیدن کفت یارسول الله کناهي کرده ام استغفار کن براي من فرمود چیست کفتم روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزهٔ قضا که آن را قضا میکردي کفتم لا یارسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا اکر تطوع بود وازین حدیث مستفاد میکردد که نیت روزهٔ نفل جایز است در نهار واز شب لازم نیست و این در نفل باتفاق است میان امام ابوحنیفه وشافعي واحمد بشرط آنکه قبل الزوال بود وبروایتي از شافعي بعد از زوال نیز جائز است وقول اول از ایشان صحیح تر است وامام مالك شرط میکند نیت را از شب در روزهٔ نفل واینحدیث را تاویل میکند بآنکه آنحضرت ﷺ اخبار کرد به نیتي که سابق داشت از شب نه انشاي نیت واینخلاف ظاهر است از سیاق حدیث ومقتضاي کلمهٔ فا در قول وي فاني صایم ودر روایتي که فاني اذن صایم خلاف ظاهر تر است کما لا یخفی وتمسك وي بحدیثي است که ترمذي در جامع خود از حفصه آورده که کفت کفت پیغمبر خدا ﷺ کسي که نیت نکند روزه را پیش از فجر پس نیست روزه مر او را وکفت ترمذي این مخصوص است نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح است نیت بعد از صبح ونزد امام ابوحنیفه روزهٔ رمضان ونذر معین نیز به نیت در نهار جائز است وشافعي وائمهٔ دیکر را درینجا خلاف است ومتمسك ایشان این حدیث است که لاصیام لمن لم ینو باللیل وشیخ ابن الهمام کفته که حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل بالفاظ مختلفه وطرق متعدده آمده ودر رفع ووقف آن اختلاف است وبعض طرق وي خالي از ضعفي نیز نیست انتهی ودلیل امام ابوحنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابي است که در سنن اربعه از ابن عباس مرویست که آنحضرت ﷺ فرمود هرکه خورده است باید که نخورد در بقیهٔ روز وهرکه نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درست است وحدیث لاصیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفي فضیلت چنانکه از مثل این عبارت اراده این معني آمده است و

لیکن شیخ ابن الہمام گفته که این روایت بوجهی که در ہدایه آورده است معتبر نیست جدا و معروف در حدیث آنست که امر کرد که ندا کرده شود در مردم که روزه دارند فردا و ظاهر اینست که شهادت اعرابی در شب بود والله اعلم و گفته که طحاوی استدلال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمة بن الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندا دردادند که هر که خورده است نخورد بقیه روز و هر که نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض بود بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد که هر که متعین است بر وی روزه روزی معین و نیت نکرده آن را از شب کفایت میکند او را نیت در نهار و دیه کلام طویل فی شرح ابن الہمام اما روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین واجب است نیت آن از شب باتفاق و نیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل بعذر جایز است و مذہب اکثر ائمه ہمین است و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی درین دو روایت است در روایتی جایز نیست مگر بعذر ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عمل است و ابطال عمل منہی عنه است لقوله تعالی ٭ولا تبطلوا اعمالکم٭ و در روایتی جایز است زیرا که قضا خلف اوست فلا باس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلاف است نزد شافعی و بعض ائمه قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث که مذکور شد و نیز متطوع متبرع است و تبرع لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام ہانی نزد ایشان اینچنین است که آنحضرت ﷺ فرمود اگر این روزه تو قضای رمضانست قضا کن و روزه دیگر بجای آن دار و اگر تطوع است اگر خواہی قضا کن و اگر خواہی مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده و بعد افطار کرده واجب است قضا و اکثر اہل مذہب امام احمد این را بر نذر حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول وی که گفت واجب گردانید بر نفس خود اگرچه تواند که مراد با یجاب بر نفس التجا همان اجماع بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا که انچه ادا یافت و موجود آمد عمل است و قربت است پس صیانت آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نزد ما عبادت نفل خواه روزه باشد یا نماز بشروع لازم گردد چنانچه بنذر و چون لازم شد به نقض آن قضا واجب بود و مؤطا و ترمذی و ابوداؤد از عایشه رض حدیثی آورده اند که گفت بودم من و حفصه رض روزه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن باره پس درآمد رسول خدا ﷺ و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب رض که از ہمه پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم و وی نیز بشیمه مرضیه پدر خود پیشی کرد و از حضرت پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم و طعامی که اشتهای آن داشتیم پیش آمد و از آن بخوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعدده ثابت شده و میگوید قومی از اہل علم از صحابه و غیرہم

باینحدیث رفته ومذهب مالك نیز همین است وحدیث عایشه رض از وجوب قضا وعدم آن ساکت است و
در صحت حدیث ام هانی مقال است کذا قالوا وآنحضرت ﷺ میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید
برقومی فلا یصوم من تطوعا پس باید که نگاه ندارد روزهٔ نفل را الا باذنهم مگر باذن آنقوم شاید که او را
ضیافتی وفکر طعامی کنند وبروزه داشتن وی راضی نباشند واگر موقوف استرضا واستمزاج ایشان باشد
بهتر است واکرا و را بضیافت طلبیده اند خود البته روزه ندارد واگر داشته باشد بشکند که ضیافت
عذر است اما در اسناد اینحدیث طعن کرده اند ترمذی اینحدیث را از هشام بن عروه از پدرش از
عایشه رض روایت کرده وگفته اینحدیث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد
اینحدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عایشه رض ودر نهی از صیام امرأة بی اذن زوج نیز در صحیحین
حدیث آمده ودر روایت ترمذی وابی داؤد آمده من غیر رمضان وکراهت داشتی که کسی روز جمعه را
بتخصیص کند بروزه ومیفرمود که این روز عید شما است ودر روز عید روزه مدارید مگر که پیش ازان
یا پس ازان یکروز روزه دارید آنگاه مکروه نبود وسر این درباب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه
در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکنند که گفت مالك در موطا گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم وفقه را
وکسی را که اقتدا کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه وصیام وی حسن است وبتحقیق دیدم
بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه وتحری مینمود آن را وگفت نووی این سخن که مالك
گفت موافق رای خود گفت ورای غیر وی خلاف رای اوست وسنت مقدم است بر رای وی ورای غیر وی
وبتحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزهٔ جمعه پس متعین ومتحتم باشد قایل شدن بآن ومالك
معذور است چون نرسید بوی حدیث وداؤدی که از اصحاب مالك است گفته است نرسیده مالك را
اینحدیث واگر میرسید مخالفت نمیکرد آن را * تنبیه * بدانکه صیام مسنون ازانچه مصنف ذکر نکرده
ودر احادیث صحیحه ورود یافته یکی صیام ایام بیض است که مشهور است وآن سه روز است سیزدهم
وچهاردهم وپانزدهم وآنحضرت ﷺ آن را حکم صیام دهر داده وتاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر
وحضر آن را ترك نمیکرد رواه النسائی عن ابن عباس وامت را نیز بدان امر میکرد ودر حدیث ابی داؤد
ونسائی از عبد الملك بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت ﷺ امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده
وچهارده وپانزده وترمذی ونسائی از ابی ذر غفاری رض آورده که آنحضرت ﷺ فرمود یا ابا ذر چون خواهی
که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم واگر سه روزه در ماهی بدارد هر سه روز
که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل است واکمل ودر اکثر احادیث
وقوع یافته ودر بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمرو بن العاص گذشت
که سه روزه در هر ماهی حکم صیام دهر دارد واز فعل آنحضرت ﷺ نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده

که معاذهٔ عدویه از عایشه رض پرسید آیا بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی وگفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین از آنحضرت ﷺ بجهت آن بود تا وجوب تعین گمان برده نشود و روایت کرده اند اصحاب سنن وتصحیح کرده آن را ابن خزیمه از حدیث ابن مسعود که بود آنحضرت ﷺ که روزه میداشت سه روز از غرهٔ هر ماه و مختار جماعهٔ که حسن بصری از ایشان است اینست و سنوی از ماوردی حکایت کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض وآن بیست ونهم ودو روز بعد از وی وایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه وبجهت آنکه میانهٔ شهر است وخیر الامور اوساطها وزمانه در ان ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست ونیز خسوف قمر در اغلب درین ایام شود وما ماموریم بمزید عبادت وطاعت وفعل خیرات در حال خسوف وبعض ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود وفی التاخیر آفات وگویند مختار نخعي این بود ونزد جماعهٔ اول ماه ودهم وبیستم واین منقول است از ابی الدرداء رض وگویند که روزهٔ مالك ابن انس این بود ونزد بعض اول کل عشر که اول ویازدهم وبیست ویکم بود واین منقول است از ابن شعبان مالکي ونزد بعضي از دوازده تا چهارده ونزد بعضي از اول شنبه که در ماه آید ودر ماه دیگر از اول سه شنبه ودر ماه دیگر از جمعه وهکذا واین منقول است از عایشه رض ونزد بعض از اول پنجشنبه که در ماه آید ودر ماه دیگر از اول دوشنبه ونزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید واز اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه وپنجشنبه روزه داشتن از آنحضرت ﷺ ثابت شده پس ابتدا کردن از آن افضل باشد ونزد بعض سه روز لا علی التعیین وبالجمله سه روزه در هر ماه در حکم صیام دهر واقع شده واین طرق همه مروي وماثور گشته وهر کسي بمقتضاي خبري واثري که در خصوصیات آن یافته در خصوص آن اولویتي اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر واظهر اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است واکثر علما بر انند ودر خصوص آن احادیث صحیحهٔ کثیره ورود یافته است وبالله التوفیق ودر صیام عشر ذي الحجه واستحباب آن نیز فضیلت واقع شده وشك نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است وابوداؤد ونسائی از بعض ازواج مطهره رض آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که روزه میداشت نه روز از ذي الحجه ویوم عاشورا وسه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید واز اول پنجشنبه ودر روایت دیگر آمده روزه میداشت عشر را یعنی عشر ذي الحجه وسه روز از هر ماه وآنکه مسلم وترمذي وابی داؤد از عایشه رض آورده که گفت ندیدم من آنحضرت را ﷺ که روزه میداشت دهه ذي الحجه را منافات بدان ندارد چه عایشه رض نفي رویت خود کرده نه نفي صوم شاید که دا شته باشد و

عایشه رض آن را ندیده و ندانسته وشاید که ازان ایام عشره که عایشه رض بر احوال شریف مطلع
و واقف بود آنحضرت ﷺ را مانعی از صوم باشد از مرض وسفر و مانند آن و توانند که مراد نفی صوم تمام
عشره باشد که عرفه ازان خارج بود زیرا که صوم یوم عرفه معلوم شد که در روز افطار نیز بود والله اعلم
و از انکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در صحیح
بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود ﷺ نیست هیچ ایام که عمل صالح دران فاضلتر بود از عمل کردن
درین ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر رض آمده که
هیچ ایام فاضلتر از ایام عشره ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر یکی نذر کند صیام افضل ایام منصرف
گردد باین ایام و اگر نذر کند روزی از ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد روز جمعه
باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره است که درین ایام اتمام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه
و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حج ظاهر است و در غیر ایشان نیز چون فوات این ایام
این حیثیت دارند لابد فضیلتی مر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره ذی الحجه فاضلتر
است از جهت وجود روز عرفه و نحر دران و شبهای عشره اخیره رمضان از جهت وجود لیلة القدر دران
پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن وهذا هو القول الفصل وعلیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز
فضیلتی واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار دران واقع شده و در بعض احادیث
آمده که اعمال بندگان بحضرت رب العالمین جل جلاله درین دو روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده
میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که
پرسیده شد از حضرت رسول ﷺ از روزه دوشنبه فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و
نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول الله ندیدم ترا که کاهی چندان روزه میداری که
گویا افطار نخواهی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت مگر دو روز که اگر در ایام
صیام تو داخل آیند هر آینه آن روزه میداری و الا قصدا میداری دران فرمود کدام دو روز اند گفتم
روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهایی اند که عرض کرده میشود درانها اعمال برب العالمین
پس دوست میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم باشم والله الموفق * فصل * در بیان اعتکاف
اعتکاف در لغت بمعنی حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شی آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه
مخصوص و آن در ظاهر مذهب حنفیه سنت مؤکده است از جهت مواظبت رسول خدا ﷺ بروی تا زمان
وفات چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده از زهری گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند
و حال آنکه آنحضرت ﷺ عبادات دیگر از نوافل کاهی میکرد و کاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که هرگز
آن را ترک نکرده ولیکن واجب نگشت بجهت آنکه دأب آنحضرت ﷺ در واجب آن بود که با وجود

مواظبت امر بفعل او وانکار بر ترک آن میکرد و ترک اعتکاف نه این چنین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف
فلیفعل کما جاء فی الصحیحین فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و حق آنست که ترک اعتکاف
از آن حضرت ﷺ در بعضی از رمضانات نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم کرده و بعض گفته اند
که مستحب است استحباب متأکد و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف منذور است و سنت
در عشر اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر
بن لبابه مالکی که جائز داشته است آن را در هر مکان و روا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه
نه در مسجد جماعت و مراد بمسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جدا ساخته باشند و آن را حکم
مسجد نداده اند و قول قدیم از شافعی نیز همین است و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف مرأة
در مسجد با زوج بود درست است و با این قائل است امام احمد و اذن آنحضرت ﷺ ازواج مطهره را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد بر اذن و لیکن ممکن است بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید و امام ابو حنیفه
و امام احمد مخصوص داشته اند اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوات خمس
تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد و باعث خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز از آن نشود
و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است
اگرچه گذارده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکاف واجب جائز نیست
در غیر مسجد جماعت و نفل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین
آمده و در جای دیگر گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعضی مخصوص بمساجد
ثلثه که مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس است و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه
داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف
مینموده اند و هیچ یکی را برآن انکاری نبود نعم اعتکاف را در این مساجد فضلی و شرفی زائد بود که مساجد
دیگر را نیست و حد اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل
مدت است نزد بعض یکساعت بس است و لهذا گفته اند که هر گاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر
نیست و نزد بعض یک روز و مختار در مذهب حنفیه اینست و گفته اند که این اختلاف بر احتمال قدر
اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نکند جائز دارد یکساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد و تحقیق
آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از یوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک ساعت
نشیند اعتکاف بود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نبود که آن محل صوم
نیست و مصنف در مقام تائید و تصریح اشتراط صوم آمده در توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف

سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادتست و موجب دوری از خلق و واسطهٔ زوال اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام و تهیهٔ اسباب آن و حصول صفای باطن خصوصا در آخر رمضان اکمل و افضل است لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر است از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت ﷺ بی روزه معتکف شدی در وقتی و عایشه رض چنانچه روایت کرده از وی ابوداؤد می‌گفت لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث اینست که عایشه گفت رض سنت بر معتکف اینست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرأة را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره نیست از آن و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدیست که در وی نماز پنجگانه بجماعات اقامت می‌یابد و امام ابوحنیفه و مالک قایل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث است و مواظبت حضرت پیغمبر ﷺ بر آن و لیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات است و اعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر و از امام احمد دو روایت است مشهور عدم اشتراط مگر بنذر و استدلال ایشان بحدیث عمر است رض که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت ﷺ عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یکشب در مسجد حرام اعتکاف بکنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود و اگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی و درین استدلال نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر رض نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داؤد و نسائی آمده که آنحضرت ﷺ فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله بایوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباس رض آورده اند که گفت آنحضرت ﷺ نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث عبد الله بن محمد رملی است و وی مجهول است و با وجود آن که صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر ابن عباس و مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر ﷺ خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمر و ابن عباس روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز دعبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم است بروی صوم و لیکن معارضه مدفوعست از ابن عباس بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم است در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبد الرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعاضده است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه

ودر روايتي اصل وآن قول محمد است اقل اعتكاف ساعتي است پس مشروط بصوم نبود وبعض علما اشتراط صوم
در اعتكاف نفل ظاهر روايت از امام ابي حنيفه كرده اند واين را متمسك در سنت پيدا نميشود مگر روايت
اعتكاف در عشر اول از شوال كه ظاهر است در ابتدا از روز اول شوال كه روز فطر است كذا قال الشيخ
ابن الهمام ودر مواهب لدنيه همين روايت را دليل آورده اند بر مذهب شافعي كه صوم شرط نيست
مگر بالتزام ونذر وليكن روايت عشر اخير با اطلاق عشر از شوال نيز آمده است والله اعلم ودر مجموع رمضانات
اعتكاف ميفرمود در عشر اخير مگر در يك عشر رمضان كه اعتكاف از وي فوت شد ودر ماه شوال قضا
فرمود در جامع الاصول از بخاري ومسلم وموطا وابي داود ونسائي بالفاظ مختلفه آورده كه آنحضرت ﷺ
اعتكاف ميكرد در هر رمضان وچون نماز صبح ميگذارد مي درآمد در آنجا كه اعتكاف ميكرد ويكباري اذن
طلبيد از وي عايشه رض كه اعتكاف نشيند پس اذن داد او را وزد عايشه رض خيمه را در مسجد پس حفصه
شنيد كه عايشه رض براي اعتكاف خيمه در مسجد زده وي نيز اذن طلبيد وخيمه زد زينب شنيد وي نيز
خيمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه كرد چهار خيمه ديد در مسجد زده يكي خيمه حضرت ﷺ بود
كه پيش از همه زده بودند ودر روايتي خيمهها ديد در مسجد زده پرسيد كه اين چيست گفتند كه
اين خيمهاي عايشه وحفصه وزينب رض است كه ميخواهند معتكف شوند فرمود چه برين داشت ايشان را آيا
نيكي ميخواهند ازين ودر روايتي مگر رد فرمود اين كلمه را وفرمود برداريد اين خيمها را وخيمه خود را نيز فرمود
كه بردارند پس دران ماه باعتكاف نه نشست تا آنكه نشست در عشر از شوال ودر روايتي عشر اخير ودر روايتي
عشر اول وچون اعتكاف مطلق عشر از شوال متيقن بود مصنف همان را نقل كرد ويكي از فضايل وخصايص سنت
اعتكاف اينست كه بر تقدير فوات آن را قضا كرد تا آنكه قضاي سنن ونوافل معهود نيست وبعضي ازين حديث
استفاده كرده كه قضاي سنن ونوافل مرغوب ومستحسن است وآنحضرت ﷺ يكبار در عشر اول از رمضان
اعتكاف فرمود ويكبار در عشر اوسط ويكبار در عشر اخير وچون معلوم شد دران عشر كه شب قدر درين
عشر يعني عشر اخير است ديگر بر اعتكاف اين عشر مواظبت نمود تا آخر حال وباقي عمر در جامع الاصول
از ابي سعيد خدري بر روايت بخاري ومسلم اين حديث را آورده ودر وي ذكر اعتكاف عشر اوسط كرده نه
عشر اول وليكن در صحيح مسلم از ابي سعيد خدري رض آمده كه آنحضرت ﷺ اعتكاف فرمود عشر
اول از رمضان پستر اعتكاف فرمود عشر اوسط در قبه تركيه پستر بيرون آورد سر مبارك خود را از قبه
وفرمود من اعتكاف كردم عشر اول را طلب كردم اين شب را يعني شب قدر را پستر اعتكاف كردم عشر اوسط
را پس آمد بر من فرشته وفرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر كه اعتكاف كرده بود با من بايد كه
اعتكاف كند در عشر اواخر وفرمود نموده شد مرا اين شب يعني در منام پستر فراموش گردانيده شد مرا و
به تحقيق ديدم خود را كه سجده ميكنم در آب وگل در صباح آن شب پس طلب كنيد آن شب را در عشر اواخر

وطلب کنید او را در وتر از عشره یعنی بیست و یکم و بیست وسیوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس بارید در آن شب باران و سقف مسجد نبوی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دیدند و چشم من رسول الله را ﷺ و بر جبهه مبارک و در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تر بود بر روی مبارک او با آب و گل در صبیحه بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبد الله ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی نماز صبح بگذاردی و در معتکف در آمدی و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را در مشکوة از ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث عایشه رض آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب قباب ازواج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آنحضرت ﷺ اعتکاف در آن رمضان مذکور شد و بالجمله در وقت در آمدن بمعتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثوری و لیث بر وایتی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث است و ائمه مذاهب اربعه و طایفه غیر ایشان نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و ترمذی قول احمد با طایفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وی بعد از نماز بامداد بوده نه آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن بمسجد به نیت آن درین وقت بود بلکه آن پیش از مغرب بود و شب لبث در مسجد میفرمود چون نماز صبح میگذارد در خلوت میرفت و در خیمه که برای وی میزدند میدر آمد و درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجره از حصیر کذا قال الطیبی و شک نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وی واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز فجر و میدر آمد در معتکف خالی از بعدی نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شد بلفظ مذکر مراد بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نپذیرد و بدر آمدن در وقت صبح یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتملات وجود شب قدر شب بیست و یکم است و عمده مصالح در اعتکاف ادراک شب قدر است پس باید که ابتدای اعتکاف ازین شب بود و آنحضرت ﷺ در خانه خود نیامدی الا برای قضای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند بحاجت انسان چنانچه در کتب ستة از عایشه رض آمده که چون باعتکاف می نشست آنحضرت ﷺ نزدیک میکرد سر مبارک خود را بمن پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای حاجت انسان و سابقا حدیث عایشه رض از ابی داؤد گذشت که مشتمل است بر تفصیل آنچه نکند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را ببول و غایط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است مکث نکند بعد فراغ از طهارت بدان مشعر است و نزد بعض طعام و شراب

اگر کسی نداشته باشد که برای وی بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف در جامع
شرط نمیکند نیز داخل حاجت است چه وی امر خوایج دینیه است زیراکه چون ثابت شد جواز اعتکاف
در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید واگر توقف در مسجد جامع رود ضرورت ندارد اما بی
ضرورت توقف نکند و باید که در مشی برقرار رود نه شتابی کند ونه سستی واحادیث در عیادت مریض
وشهود جنازه مختلف آمده وبعض جواز را حمل بر اعتکاف نفل وعدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند
ونزد امام ابوحنیفه اگر یکساعت بیعذر برآید اعتکاف فاسد گردد ودر ذخیره گفته که این در اعتکاف
واجب است که نذر کرده نه در اعتکاف نفل ونزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده بر نصف نهار بود
وکانت سر مبارک از مسجد در حجره عایشه رض فرا کردی تا شانه کردی وبشستی اگرچه حایض بودی چنانکه
در کتب ستة می آرد که گفت عایشه رض بود پیغمبر خدا ﷺ که مایل میکرد الیه بسوی من سر خود را
واو در مسجد بود پس شانه میکردم ودر حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک او را اگرم در مسجد
در ظرفی بشوید چنانکه ملوث نشود مسجد لاباس به واگر محتلم گردد داخل نگردد اعتکاف واگر ممکن
باشد اغتسال در مسجد بی تلوث هم در مسجد کند والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام ودر
حالت اعتکاف از امهات مومنین هرکه خواستی بزیارت پیغمبر ﷺ آمدی وچون وقت رفتن برخاستی
آنحضرت ﷺ نیز برخاستی واو را معانقه کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل ومعانقه یافته نمیشود
جز آنکه در جامع الاصول از بخاری ومسلم وابوداود از امام علی زین العابدین سلام الله علیه وعلی آبائه
الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آنحضرت ﷺ معتکف بود زنی بزیارت
شریف در مسجد رفت وساعتی با آنحضرت ﷺ در سخن بود پس برخاست تا بخانه باز گردد آنحضرت
ﷺ نیز باوی بایستاد تا باز گرداند وبرساند او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب
ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت ﷺ را با صفیه ایستاده دیدند زودتر گذشتند
آنحضرت ﷺ با ایشان گفت این صفیه است زوجه من تا بخاطر شما وسواس نرود که این زن کیست
که با حضرت ﷺ ایستاده است ایشان گفتند سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است وکرا نسبت
بتو این مجال وسواس است فرمود که سرایت میکند شیطان در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها
ومن ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطه کفر نیفتید یا هلاک شوید
ودر روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من میرسانم
بخانه تو وخانه او در دار اسامه بود ودر هیچ حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل ومعانقه نیست
مگر مصنف آن را یافته باشد والله اعلم ودر حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام النبی ﷺ معها
یقلبها واو را جمیع شراح بفتح یا وسکون قاف وکسر لام در باب از قلب تصحیح کرده اند یعنی برگرداند

تا بگرداند او را بشانهٔ وی چنانچه در ترجمهٔ حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر بقلب بتقدیم با بر لام
در نظر آمده و یقبلها خوانده و چون تقبیل موهم شد معانقه نیز با وی ضم کرد و مثل این اوهام رواة
حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه اینست که وطی مفسد اعتکاف است و دواعی آن از
قبله ولمس و مباشرت اگر مقرون بانزال است نیز مبطل است و بی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن حرام
است در شب و روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از انحضرت ﷺ در شب بود چنانچه میگویند
و این جمله در شب بودی و در رعایت اعتکاف مباشرت نکردی مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد
است بی حجاب و چون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریری بنهادندی و بر آن فراش فرش کردندی
چنانچه صاحب مشکوة از ابن ماجه حدیث ابن عمر رض آورده که چون اعتکاف میکرد آنحضرت
ﷺ انداخته میشد برای وی فراش وی نهاده میشد برای وی سریر وی در پس اسطوانهٔ توبه
و اسطوانهٔ توبه نام ستونی است در مسجد شریف اضافت کرده شد آن را بتوبه از جهت آنکه توبه
کرده شد نزد وی برای ابی لبابهٔ انصاری و قصهٔ وی مشهور است و چون برای وضو و مقدمات
آن که قضای حاجت انسانی است در خانه درآمدی بکسی مشغول نشدی و نشست و خاست
نکردی بلکه اگر یکی از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نکردی هم در گذار از حال
وی پرسیدی در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رض آمده که گفت بود آنحضرت ﷺ که در نمی آمد بخانه
را مگر برای حاجتی چون میبود معتکف و در روایتی در نمی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت
ابی داود و ترمذی و موطا نیز همچنین آمده و در روایت ابی داود آمده که گفت عایشه رض بود رسول خدا
ﷺ که میگذشت بمریض و وی معتکف بود و نمی ایستاد به پرسش بپرسید وی را همچنان در گذار میپرسید و در
صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عایشه رض نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که
حسن و نخعی گفته اند که جائز است مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض و نماز جنازه نزد ائمهٔ اربعه
وقتی که بیرون آید برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازه و منحرف از طریق
نگردد و اکثر از قدر نماز زنان نماید باطل نمیشود اعتکاف و اگر اینچنین نبود باطل کرده انتهی و در هر سال
ده روز معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخاری و ابو داود و ابن ماجه از
ابی هریره آورده که بود رسول خدا ﷺ که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده
شد اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داود از ابی بن
کعب آورده که آنحضرت ﷺ اعتکاف میکرد عشر اواخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یکسال و در سال
آینده دو عشر نشست و صاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض
کردی و مدارست نمودی و باهم بنوبت چنانچه عادت حفاظ است که باهم بخوانند بی و در آن سال آخر

د وما رعرض کرد و واه البخاری و مسلم ولیکن از بعض روایات عرض ﷺ بر جبرئیل علیه السلام معلوم
کرد د و از بعض عرض جبرئیل بروی مفهوم شود شاید که د رینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق
مدارست بود نسبت عرض با هرد و جانب درست آید والله اعلم * تنبیه * در شب قدر روایات متعدده
و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان
مخصوص ساده و از ان در عشره اواخر رمضان آمده لا سیما در شب بیست وهفتم و بقولی آن شب دایر است در تمام
سال و منتقل و متحول کرد د و اینقول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که قاضیخان
و ابوبکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از
ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه وغیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت است از ابی حنیفه
که شب قدر در رمضان است ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب است گاهی پیشتر آید و گاهی پسترر و د
و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن معین است پیشتر و پستر نمیشود و در فتاوای قاضیخان گفته که
روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب
داده است ابوحنیفه از ادله که دلالت دارد بر بودن او در عشر اخیر با آنکه مراد در ان رمضانی است
که آنحضرت ﷺ شب قدر در ان طلبیده و سیاق احادیث دلالت میکند نزد کسی که تاویل کند طرق
احادیث و الفاظ آن را بر معنی انتهی و این قول اقرب است بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم و آنحضرت فرمود ﷺ
که بدر آمدند بمن شب قدر را پس فراموش کردانیده شد و فرمود شاید که خیر در این باشد یعنی تا باعث شود بر
جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره باحتمال و باعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و اتکال و نیز در حدیثی
دیگر آمده که دانانیده شد مرا شب قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد من
بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش کردانیده شد م آن را بشومی جدال ایشان
و بعضی از علما آنشب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از انها در احادیث
ورود یافته و بعضی از انها را ارباب کشف بیان کرده یکی از انها که در صحیح مسلم از ابی بن کعب آمده
آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در
روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد و صباحش نیز همچنین بود و در ان شب هیچ
کوکبی دیده نشود که منقض کرد د و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان کرد د و چشمهای شور
شیرین کرد د و طبری از قومی ذکر کرده که درختان در ان شب بر زمین افتند و سجده کنند پستر
برکردند بمنابت خویش و هر چیز در روی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آنشب مشاهده این امور شرط نیست و
بسا کس که آن را دریافته الا مرد یا بد و از ین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نگرد د و نیز د و کس

باشند در یکجا بر یکی چیزی از آن مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب است و توبه مقبول قطعا و
بهترین آنچه درین شب حاصل کرده توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق و حضور
و اخلاص که بی شبه از کرامات است و مشاهدهٔ خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث
ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر
تمامهٔ شب بیدار باشد و منجر بمراض و ملال و اختلال در فرایض و سنن موکده نگردد اعلی و اتم است و مراد
باحیای لیل بیداری و بندگی است در شب خواه بایں معنی که شب را زنده گردانید بعبادت در روی چه
زندگی وقت درین است که معمور بذکر حق گردد یا بآن معنی که نفس خود را زنده گردانید به بیداری
و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها
افتاده نباشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید والله اعلم * باب * حج النبی ﷺ و عمرته * حج در لغت بمعنی
قصد آید و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغت است و در کریمهٔ * ولله علی الناس
حج البیت * هر دو قرأت آمده و بعض گفته اند که بفتح اسم است و بکسر مصدر و بعض بعکس و عمره در
لغت بمعنی زیارت و زفاف زن آید و بعض گویند مشتق است از عمارت که موجب عمارت بنای محبت و وداد
است و عمره زیادت است بر حج و در روی تعظیم و تعمیر است من مسجد حرام را و در شرع اسم است مر افعال
مخصوصه را که احرام است و طواف و سعی حلق و وقوف بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول حنفیه
سنت است و مستحب و نزد بعض واجب است و بر هر تقدیر اختلاف علما است در حج و عمرهٔ آنحضرت ﷺ
که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما بر آنند که بعد از هجرت یک حج کرده و آن حجة الوداع بود تسمیهٔ
وی بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت ﷺ بمردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال
آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود و خلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در
سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر گرامی آنحضرت بود ﷺ و همچنانکه درین حکم خلافی نیست
در حکم سابق که آنحضرت ﷺ بعد از هجرت یک حج کرده نیز خلافی نیست و آنکه مصنف جماهیر علما
گفت که مشعر بخلاف است نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود و اما پیش از هجرت دو حج کرده
چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی برین اند که دو
حج کرده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر ﷺ همه سه
حج کرد و دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف به ثبوت این حدیث
حکم کرد و حال آنکه ترمذی در روی مقالی دارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج کرده و در مواهب
لدنیه از ابن عباس بروایت ابن ماجه و حاکم آورده که گفت حج کرد آنحضرت ﷺ پیش از آنکه هجرت
کند سه حج و این را مبنی بر آمدن وفود انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه

در محلش مذکور است ولیکن این سخن مشکل است که پیش از آن سه حج کرده باشد
بعد بر و صاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حفظنا الله تعالی قرطبی ظاهری است مات سنة ست وخمسین
واربعمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر یک و چهار حج کرده اند و عدد آن بعینه مشروط نیست و از
مواهب از ابن جوزی آورده که گفته است که حجها کرده که عدد آن معلوم نشده و ابن اثیر آورده
که گفت حج میکرده اند هر سال پیش از آنکه هجرت کند لیکن اختلاف است در آنکه ابتدای فرضیت حج پیش از
هجرت است یا بعد از آن قولی تواند که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات است و گویا مراد ارشاد
که چون حج کرد آن حضرت ﷺ پیش از هجرت قصد بعضی لا بد باشد که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که
حج کردن در میان قریش همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج کردن پیش از هجرت دلیل فرضیت
نتواند شد با احتمال آنکه حج کردن آن حضرت ﷺ پس از هجرت قبل نزول فرضیت و صحیح آنست که فرضیت حج در
اسلام بعد از هجرت است ولیکن در کدام سال بوده جمهور بر آن اند که در سال ششم بوده زیرا که در این سال نازل شد
قول حق سبحانه و تعالی ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ و این مبنی است بر آنکه مراد باتمام ابتدای ایجاب است و مؤید آن
است این از قراءت علقمه و مسروق و ابراهیم نخعی بلفظ اقیموا و طبرانی با سانید صحیح از ایشان این قراءت
روایت کرده و در قصه ضمام بن ثعلبه امر حج مذکور است و قدوم آوردن وی چنانکه واقدی گفته در سال
پنجم است و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از سال پنجم است یا در این سال کذا فی فتح الباری
و طایفه میگویند که نزول فرضیت الحج در سال نهم است و احتجاج ایشان بآنست که نزول صدر سوره
آل عمران که در وی کریمه ﴿ولله علی الناس حج البیت﴾ واقع است در سال نهم است که آن را عام الوفود
گویند و در وی بیان است شرح جزیه و مناظره اهل کتاب نصاری و نزول ﴿انما المشرکون نجس﴾ و فرستادن
ابوبکر صدیق رضی بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی رضی بقراءت سوره برات بر مشرکان و این
وقایع همه در سال نهم است و مصنف بهمین قول که بجهت قوت دلیل راجح و مختار است جزم کرد و گفت
حج در سال نهم از هجرت فرض شد و در این سال بهم اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وی ﷺ
در آن سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر غزوات و تشیید احکام دین بتعلیم وفود را و ابوبکر صدیق را
رضی امیر حاج ساخته بمکه فرستاد و اشارت کرد مصنف بجواب از سؤال جماعه که قائل اند بفرضیت حج
در سال ششم بکریمه ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ بقول خود و اما آیت ﴿واتموا الحج والعمرة لله﴾ اگرچه در سال ششم
از هجرت نازل شد ولیکن این آیت دلالت بر فرضیت حج و عمره ندارد و معنی اتموا امر بابتدای اتیان حج
و عمره نیست بلکه امر است باتمام حج و اتمام عمره بعد از شروع و لهذا در این معنی تواند که امر باتمام حج بعد از
شروع بر تقدیر عدم فرضیت آن در سال ششم نازل شده باشد و فرضیت ابتدای حج در سال نهم
و در فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم فرضیت حج را از آن بعد چون مراد باتموا اتمام

واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین مشروع ومامور به
شده باشد واگر پیش ازان حج وعمره نبود امر باتمام واکمال آن بعد از شروع معنی ندارد انتهی واین سخن
ظاهر است ولیکن ممکن است که گفته شود که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم
فرضیت آن نیست تواند که نفل ومستحب باشد وامر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم
نفل است مطلقا نزد بعضی یا مخصوص بحج وعمره بود بلکه وجود حج وعمره وکذا دین آنها پیش از امر
شارع چنانکه رسم قدیم بود کافی است دران با آنکه ممکن است که گفته شود که امر باتمام واقع شود
بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بعدی دارد انتهی ونیز اختلاف است دران که وجوب حج
علی الفور است یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفور است وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند
ونزد بعض علی التراخی وقول امام ابوحنیفه وامام محمد رحمهما الله ودیگر از ائمه همین است ودر روایتی از
ابوحنیفه نیز علی الفور آمده وعلی الفور درینجا این معنی دارد که همان سال که شرایط واسباب آن یافته
شد فرض است که برود واگر سال دیگر برود نیز ادا باشد ولیکن بتاخیر آن آثم گردد وعلی التراخی آنکه در مدت
عمر هر سال که رود اختیار دارد وبتاخیر از سال اول آثم نشود مگر بجائی برسد که اگر ازان تاخیر کند غالب
ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابوحنیفه فعل آن حضرت است صلی الله علیه وسلم که در سال اول نکرد ودر سال دهم بجا
آورد واگر در سال اول فرض بودی تاخیر نکردی ومانا که مصنف بقولش که گفت در حال بتجهیز اسباب
سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع
پیدا شد وتاخیر یافت وابو بکر صدیق را بفرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوه تبوک که آخر غزوات بود
برآمد والله اعلم واما عدد عمره آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت
بقصد عمره برآمد وچون بحدیبیه که یک مرحله است از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند
واز درآمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه
کرد واز احرام برآمد وبمدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید وعمره بجا آورد دوم عمره که در سال
هفتم بحکم قراری که در قضیه مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از سه روز
بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مثبت
مذهب حنفیه است که گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن وی اگر احرام برای حج
بود لازم گردد قضای عمره وحج واگر برای عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله باحصار
واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیه این عمره بعمره قضا نزد ایشان
نه بآن معنی است که عمره در سال اول واجب شده بود آن را قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح است یعنی
عمره که بعد از صلح ادا کرده وقضا ومقاضات بمعنی صلح ومصالحه آید سیوم عمره که در سال هشتم که

سال فتح مکه است از جعرانه که بر یکمرحله است از مکه بعد از قسمت غنایم حنین شبا شب آمد و عمره
کذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که مردم در منازل خود در آمده بودند سوار شد و پیش از نماز
صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل بر آمد مردم خیال کردند که مکر تمام شب هم در منزل بوده چهارم
عمرهٔ که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعضی سه عمره کفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بجهت عمره
بیرون رفته بود اکرچه بمکه نیامد و هم از آنجا از احرام بر آمد و بمدینه بر کشت چنانچه مذکور شد ولکن جمهور
آن را بحکم عمره داده اند و در بعضی احادیث دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمرهٔ
حدیبیه و عدم ذکر عمرهٔ حج که یا مقصود راوی بیان عمره تنها بی حج بوده و نیز عمرهٔ جعرانه بر اکثر
مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعضی آن را روایت نکرده باشند و عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله همه در
ذی القعده بود مکر عمرهٔ حج که در ذی الحجه بود و ابن عمر در صحاح آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار عمره کرد
یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعایشه رسانیدند تخطیهٔ ابن عمر کرد و کفت رحمت کند
خدا پسر عمر را ابا عبد الرحمن را هیچ عمره نکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله مکر آنکه وی همراه بود و هرکز هیچ عمره
در رجب نبود این سهو و خطای ابن است که او را شده و در تخطیه مبالغه کرده فصل دوم در سیاق و بیان حج
پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن را حجة الوداع کویند بدانکه حج از رفیع و اعلای ارکان دین و تشیید و بنیان
ترین شعائر اسلام است و حج پیغمبر صلی الله علیه و آله اکمل و افضل و اتم حجها و اکمل آنها است و احادیث صحاح
در سیاق آن از اصحاب مروی کشته و حدیث جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنها است و راوی آن حدیث
امام جعفر صادق است از والد بزرکوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه الکرام که کفت در
آمدیم با جماعهٔ بر جابر بن عبد الله رض و وی اعمی شده بود پس پرسید از قوم که چه کسانید
شما تا نوبت بمن رسید کفتم منم محمد بن علی بن الحسین رض پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینه
من کشید و تکمهای پیراهن من بکشاد و دست در جیب من در آورد و من در آن زمان غلامی بودم جوان پس کفت
مرحبا ای پسر برادر بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه خواهی کفتم خبر ده مرا از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله
که چکونه بود پس عمل کرد بدست خود عدد نه را و کفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه نه سال
که بیرون نیامد بحج پس در سال دهم اعلام کرد و ندا داد در مردم که رسول خدا امسال بحج میرود آمدند و هجوم آوردند در
مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند برسول خدا صلی الله علیه و آله و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم
با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را از روایت مسلم و ابی داود و نسائی آورده و از ابن
ابی شیبه و عبد بن حمید و بزاز و دارمی آورده و مصنف در تلفیق این قصه روایات حدیث جابر را با باقی
احادیث دیکر جمع کرده و اتساق موده مذکور ساخته که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزم حج کرد صحابه را
اعلام کرد بحج و منادی ندا کرد که مهیای سفر حج کردند در این سفر بیرون و قبایل عرب از اطراف و نواحی مدینه است رسید

مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرفی طوایف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر
و حساب بیرون شد تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از
پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما گفته اند عدد صحابه در غزوهٔ تبوک که حجة الوداع بعد
از وست بصد هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب میگویند که دران
سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی احصای آن نمیتواند کرد و بروایتی
آنکه صد و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز
شنبه شد راوی است یا اختلاف روایات است بیست و چهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه
بگذارد و سفر کرد و پیش از انکه سفر کند خطبه کرد و بکسان شرایط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این
خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر در روز جمعه
با صحت آنکه بر آمدن بسفر بیست و چهارم ذی قعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف
تا پنجشنبه متصور نیست زیرا که رسید بمکه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز
شنبه بعید است چه در احادیث صحیحه وارد شده که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا
کند و در صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا ﷺ یخرج فی سفر اذا خرج که
بیرون آید در هیچ سفری چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه عادت شریف همین بود
یا رب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد و
روغن بر سر نهاد و ردا بپوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست امانا که از سهو قلم کاتب
است و در صحیح البخاری و در جامع الاصول نیز که حدیث وی از ابن عباس آورده است هست و موجود اند
باین لفظ که روان شد رسول خدا ﷺ از مدینه بعد از انکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار
و ردا را و اصحاب او پس نهی نکرد از هیچ قسم رداها و ازارها که بپوشد کسی مگر زعفران آلود که بیفشاند
ریزد بر تن و بین الطهرین سفر کرد و در ذو الحلیفه که بر شش میلی است از مدینه فرود آمد و نماز عصر
را بقصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر روز دیگر نیز آنجا
بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مؤمنین درین سفر برابر بودند و دران شب بر همه
بگذشت و برای نماز صبح غسل کرد کما هی گذشتن بر همه زنان در یکوقت از آنحضرت ﷺ بوجود
می آمد و بعد از همه یک غسل می بر آورد و گاهی پیش هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام
غسل دیگر بکرد غسل کردن نزد احرام مستحب و مسنون است باتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز کفایت است
پس هر تقدیر طهارت شرط است و در غسل خطمی و اشنان که در و گیاهی است که بدان مبالغه در تنظیف و
تطهیر حاصل کرده بکار داشت و عایشه رضی طیب پیش آورد و آن مرکب بود از چند بوی خوش و در آن مشک

بود و بر تن و سر مبارک وی و مالید چنانکه اثر مشک بر فرق و محاسن مبارک آنحضرت ﷺ دیده میشد
و در صحیحین آمده که عایشه رض مطیب ساخت آنحضرت ﷺ را بدست خود و در روایتی آمده که گفت
گویا که می بینم درخشیدن و درفشش طیب را در مفارق رسول الله ﷺ و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث دلالت
دارد بر استحباب استعمال الطیب عند ارادة احرام و بر آنکه بقاء رنگ و بوی آن بعد از احرام ضرری
ندارد و آنچه حرام است بر محرم ابتدای استعمال طیب است در حالت احرام و همین است مذهب امام
ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و محکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علمای سلف و خلف
الا امام مالک که منع کرده تطیب قبل الاحرام بانچه باقی ماند رائحهٔ وی بعد الاحرام و با وجود آن
جائز است و کفاره نیست بر وی والحدیث حجت است بر وی بعد از آن ازار و ردا یعنی احرام بپوشید و نماز
ظهر بقصر گذارد و احرام بست رضی الله تعالی که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از احرام
جز نماز فرض ظهر نمازی خاص برای احرام گذارد مذهب امام ابوحنیفه و شافعی استحباب رکعتین نفل
است پیش از احرام و اگر بر رکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز است و نزد امام مالک و احمد برابر است که
بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی است و اگر
نباشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه طریقهٔ او ست رحمه و امام نووی در حدیث ابن عمر که
گذارد پیغمبر خدا ﷺ بذی الحلیفه دو رکعت و چون برداشت او را ناقهٔ او آواز بر آورد بتلبیه گفته که
درین حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد ارادهٔ احرام و گفته که این مذهب ما است و مذهب کافهٔ
علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب است بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
که جمهور برانند و همین است ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر
همین قدر واقع شده که نماز گذارد آنحضرت ﷺ در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عدد
مخصوص کند ولیکن مسلم از ابن عمر رض آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ صبح و گذارد در
مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و
گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند بر نماز فرض و تحیة المسجد نیز کفایت کند
و پیش از احرام بدنه را در نعل در گردن آویخت و بر جانب راست کوهان آن نشکافت و خون و برای آن کرد
بدنه بفتحات نام شتر یا گاو است که به مکه برند و بدی بفتح با و سکون دال نیز نام آنست مشتق است از بدانت
بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص است بشتر زیرا که در حدیث تعجیل بجمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه
در باب جمعه گذشت که هر که در ساعت اول برود گویا هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا
هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را
بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در حکم ابل است چه هر دو کفایت

کند از هفت کس چنانچه در اضحیه ودر بعض روایات احادیث صحیحه بجائی بدنه جزور نیز آمده که
بمعنی ابل است ولیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است ودر شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست
در بودن بدنه شامل بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه ونووی
گفته که این قول اکثر اهل لغت است وجوهری نیز گفته که البدنة بقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی
اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از بدنه نمی آید مگر جزور وتمسک میکند
بحدیث تعجیل جمعه وجوابش آنکه بقره داخل بدنه است ولیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد
است بقرینه مقابلت به بقره وتخصیص با عم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام ودر حدیث جابر
که مسلم روایت کرده آمده است که گفت ذبح میکردیم ما بدنه را از هفت کس گفتند وبقره را نیز گفت بقره
نیز بدنه است انتهی ونزد امام ابوحنیفه بتقلید بدنه باراده حج وسوق وی نیز شخص محرم گردد
چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصایص احرام است ودر معنی تلبیه است در اظهار اجابت که حقیقت
تلبیه است واظهار اجابت گاهی بفعل باشد وگاهی بقول چنانچه بادشاهی یکی از خدام خود را بخواند
ووی بیاید وپیش وی بایستد اجابت است همچنانکه گوید لبیک وآنچه از خصایص احرام بود ونیت
بدان مقرون شود احرام بدان حاصل شود وصفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا
دوال چرمی ومانند آن را در گردن بدنه قلاده سازد وبیاویزد واشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه
را بشکافد ونیزه زنند ومیگویند که این از عادت جاهلیت بود ودر اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت
غرض ومصلحت واشعار در جانب یمین افضل وموافق تر است بسنت صحیحه وآنحضرت ﷺ چنانکه
مصنف نقل میکند هردو را کرد واز آنکه گفت پیش از احرام کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست
احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید ولیکن آن سنتی است که محرم نزد ارادهٔ احرام میکند واشعار مذهب
جماهیر ائمه است از سلف وخلف ونزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید است واشعار مکروه است
ووجه آن بعض چنین گفته اند که وی مثله وتعذیب حیوان است وآن حرام ومکروه است وآنحضرت ﷺ
از جهت آن کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار وطیبی میگوید که این قول مخالف
احادیث صحیحه است که در اشعار ورود یافته واین مثله نیست بلکه مثل فصد وحجامت وختان
وداغ است برای مصلحت ونیز تعرض مشرکان در آن وقت که قوت وغلبهٔ اسلام وکمال وتمام آنست دور بود
وبعض گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه در آن میکردند بحدی
که خوف سرایت جراحت وفساد عضو بدنه بود یا مکروه ایثار وترجیح آن بر تقلید بود والا در حد ذات
مکروه نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد وحاجت باشعار نیست واگر یکی همین اشعار کند نه تقلید مکروه
بود ونیز مردم در زمان ایشان ترک داده بودند اشعار را وعلامت احرام نمانده بود وآنها که میکردند

مبالغه میکردند واز حلت آن انکار مینمودند از جهت مکروه داشت والله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع است اول افراد وصاحب آن را مفرد گویند بکسر را وافراد آن بود که احرام حج بندد تنها بی عمره تنها دوم تمتع وفاعل آن را متمتع گویند وتمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بندد وافعال آن را تمام کند وحلال شود وحج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش از آن احرام حج بندد واگر متمتع سوق هدی با خود نکرده است از احرام عمره در آید وجامه بپوشد وهرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال دارد واحرام حج بندد واگر سوق هدی کرده است از احرام عمره نه برآید واحرام حج بندد سیوم قران است وصاحب آن را قارن گویند وصورت قران آنست که در احرام نیت حج وعمره جمع کند وهر دو را معا احرام بندد وازین شخص اطواف وسعی وعمره میکند بعد از ان حج میکند ومیان ائمه اختلاف است که ازین سه نوع افضل کدام است نزد امام ابوحنیفه قران افضل است بعد از وی تمتع بعد از وی افراد وقول جماعة از صحابه وتابعین وائمه دیگر وجمعی از علمای شافعیه برین است ونزد امام شافعی ومالک وکثیری از علما افراد افضل است ثم التمتع ثم القران ودر مذهب امام احمد وجماعة از صحابه وتابعین ومن بعدهم تمتع افضل واین اختلاف فرع اختلاف صحابه وروایات ایشانست در نقل آنحضرت صلی الله علیه وسلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگویند ودر احرام وی صلی الله علیه وسلم خلاف است که تلبیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح مصرح صریح است برانکه احرام بحج وعمره بود معا که معنی قران است وفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بکن اندرین وادی مبارک که همان وادی ذوالحلیفه است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وی نزول کرده بود ووادی العقیق که بطهارت وبرکت وی احادیث وارد شده است از پیغامبر صلی الله علیه وسلم وقل عمرة فی حجة وبگو ولی قصد احرام من عمره است در حجه یعنی جمع است حج وعمره ونه تنها حج نیست واز سیاق این حدیث که فرمود صل اینجا می توان یافت بآنکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه دو رکعت است نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی ومصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث است وروات آن هفده تن از صحابه عظام شمرده اند که بعض لفظ احرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بقران وبعض اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از فعل خود بدان روایت کرده وصحیحین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبه اول در بسیاری وارد شده برانکه احرام وی صلی الله علیه وسلم بافراد بود فی صحیح مسلم عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل بالحج مفردا یعنی احرام بست بحج تنها ودر روایتی آمده افرد بالحج واحادیث متعدده در صحیحین از عائشه وابن عمر رضی الله عنهما ثابت است خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا ویاد نمیکردیم یعنی ما ورسول خدا صلی الله علیه وسلم مگر حج را وعند مسلم عن ابن عمر وابن عباس اهللنا مع رسول الله

ﷺ بالحج مفرداً و در سنن ابن ماجه عن جابر ان رسول الله ﷺ افرد بالحج و مسلم و ابوداود
و نسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برای حج و نمی‌شناختیم عمره را و احادیث صحیح در تمتع نیز
وارد شده اگرچه کمتر از آن دو نوع است چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول
خدا ﷺ در حجة الوداع بعمرة مقرون بحج پس آغاز بر آورد اول بعمره پس تر بحج و بالجمله اختلاف
روایات درین باب بطوری واقع شده که در بادی النظر حیرت می‌فزاید و لهذا بعضی از متعصبان
از اهل زیغ و الحاد را مجال طعن و ارتیاب راه یافته و گفته که چیست حال شما ای معاشر اهل اسلام که
پیغمبر شما ﷺ جز یک حج بجا نیاورده و یاران و تابعان وی با این حد کثرت از عد و احصا متجاوز
همراه و هیچ کس آن را تشخیص و تعیین ننموده و بیقین ندانسته که چگونه بود و چه نوع بود و ندانند که
همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از مجلس شریف
پس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام رد و دفع طاعنان ایستاده
درین باب تصنیفهای طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی که از مشاهیر علمای مذهب حنفیه است
درین باب زیاده بر هزار ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی از آن مقالات اینست که مصنف نقل کرده و
گفته و طریق توفیق میان آن احادیث آنست که آنحضرت ﷺ اول احرام بحج مفرد بست بعد از آن عمره
را در حج در آورد و قارن شد و فرمود دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة در آمد عمره در حج تا روز
قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را در ایام حج از فجور و فسوق می‌پنداشتند
و غایت نفرت و کراهت از آن داشتند از ینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول حال شد و از آنحضرت
ﷺ لبیک بحجة شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شاغلی پیدا شد همان را نقل کرد و گفت که
آنحضرت ﷺ افراد بحج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که
در آخر فرمود لبیک بحجة و عمرة تمام را نقل کرد و گفت که آنحضرت ﷺ قارن بود و زیادت در روایات
و اخبار منکر و مردود نبود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود و
دیگری بدو هزار که این هزار دیگر بعد از آن نزد وی ثبوت یافت اینوجه تطبیق احادیث قران و افراد شد
و اما وجه تطبیق احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته‌اند که آنکس که نسبت تمتع با آنحضرت
ﷺ کرد و بتمتع آنحضرت ﷺ قایل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع
بمعنی لغویست که آن انتفاع و التذاذ است نه معنی شرعی که احرام بستن است برای عمره و ادا کردن
آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بر بستن و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود
است چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل است زیرا که شخص در روی از دو نسک بیک نسک اکتفا
میکند و با فراد عمل هر یکی از حج و عمره بجهت احلال احتیاج نمیگردد و توجیه دیگر آنکه نسبت تمتع بحضرت

جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام بحج بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را فرمود که قلب
کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودند او را عمره کردانید و بجای وی افعال عمره
بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که دران قسم در وقت
احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف
که کفت احرام بحج بستند و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب
کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و درین قسم ثالث احرام بحج بسته بودند و بهمان احرام بمکه
آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازند و فسخ کنید حج را بعمره و اکر مصنف اینچنین میکفت که ایشان
را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهرتر و واضح‌تر مینمود در مقصود بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بمکه آمد و طواف کرد و سعی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود باقی ماند و بهمان احرام حج کذارد
و بعد از حج روز نحر از احرام برآمد چنانکه معلوم کردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما
سوق هدی کرده بر همان احرام اول بایستد و از آن نه برآید و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام
برآید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا روند
احرام تازه برای حج به بندند و بعد ازان افعال حج ادا کنند این معنی بر صحابه کران آمد یا از جهت کمال حرص
ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که چون وی از احرام برنیامد ما نیز بران بودیم و نیز شاق
آمد بر ایشان که درین ایام که از حج بنجم و زبیش نمانده از احرام برآیند و بر زنان بکذرند و بهمان
حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان کفتند آیا باید و هرزد که ما بعرفه در آییم و از مذاکیر
ما منی میچکید باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت عمره را در اشهر حج
مکروه میپنداشتند و داخل فجور و فسوق می‌شمردند پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشنیدن این حکایت
و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت
من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اکر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای
و مصلحتی که شما را الآن بدان فرمودم و امر کردم هر آینه من نیز چنین میکردم و تمتع
میکردم و سوق هدی نمی‌نمودم و او را تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هدی کردم حلال
شدن پیش از نحر وی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از
من و از شما نیز هر که سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام برآید
و خطابی میکوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک
اقتدا و اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ توربشتی میکوید حکمت آنست که تا یکی از انساك
و انواع حج که تمتع است مهمل و متروك نماند و میکوید که این امر بیست که مخصوص اند صحابه

بدان از میان ما یزامت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد شده
باین معنی احادیث صحاح و سیجیئ الکلام فیه و چون دید که این قوم در ارتکاب این امر گرانی و
کراهتی راه یافت و در امتثال امر توقف کردند ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه وسلم رسید دانست که در ضمایر
قلوب ایشان تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند
فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول حلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه
تمامه فضیلت و سعادت در امتثال امر تست اجابت دعوت اوست صلی الله علیه وسلم و گفته اند که امام احمد باین قول حضرت
مصطفی صلی الله علیه وسلم که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آرزو کرد آن را و لابد آنچه آرزو کند وی صلی الله علیه وسلم آن افضل و اکمل بود و جواب ازین استدلال گفته که آرزوی
آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن از آنجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه خاطر ایشان بود نه از آنجهت که آنچه واقع شده
ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدی کرده قران افضل است و اگر
نکرده تمتع افضل تا بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تمنی وی معا موافق افتد والله اعلم و چون در اختلاف در احرام
آنحضرت صلی الله علیه وسلم نسخه که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر لازم بود که مردم را بسبب سهو و وهم
اختلافی دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای آن عقد
کرد و گفت.

فصل. در حج پیغمبر صلی الله علیه وسلم طوایف علما را پنج سهو افتاده طائفه اول آنانکه میگویند حج
مفرد کرد که با آن عمره ننمود طائفه دوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن
احرام حج بست و این مرد گول سهو و وهم است بجهت تحقیقی که گذشت که وی صلی الله علیه وسلم قارن بود و بعد از ادای
افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین وهم دوم حدیث معاویه را حجت ساخته اند که گفت
قصر کردم آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول
الله را صلی الله علیه وسلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست ولیکن آن را انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط
و تخطیه کرده اند او را در آن و گفته اند که این سهوی بود از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمره کرد در رجب و عایشه رض او را تغلیط و تخطیه کرد در آن کذا فی المواهب و مرویست
از امام احمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از احرام نه بر آمد ولیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزی نکرد و این مخصوصست بوی
صلی الله علیه وسلم از جهت صحت حدیث معاویه ولیکن تحقیق نزد جمهور علما آنست که گفته شد طائفه سیوم آنانکه
میگویند متمتع بود تمتعی که از آن حلال نشد بسبب سوق هدی و این نیز سهوست از جهت ثبوت قران مگر آنکه از
تمتع معنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند قارن بود این حقست اما آنانکه گویند
قرانی که در آن دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نه بلکه در اول قدوم یک طواف و یک سعی کرد و در
ختم طواف و سعی دیگر بجا آورد و مذهب امام ابوحنیفه در قارن نیز همچنین است که اول افعال عمره بجا آرد

ویك طواف ویك سعي براي آن بكند بعد از ان حج بكذارد با طواف قدوم كه سنت است مرآفاقي را تا آخر
افعال حج واكرد را ولد وطواف ود وسعي كند نيز كفايت كند وليكن اساءتي دارد بجهت تاخير سعي
عمرة وتقديم طواف تحيت كه طواف قدوم است اما هيچ چيزي لازم نيايد طايفهٔ پنجم آنانكه ميكويند
مفرد بود افرادي كه بعد از قضاي حج بعمرهٔ احرام بست از تنعيم واين غلط است وهيچ يكي از صحابه و
تابعين وائمهٔ اربعه واهل حديث بران نرفته كذا في المواهب نقلا عن ابن تيمية وحق ومذهب مختار آنست
كه قارن بود اول يكطواف ويك سعي كرد بعد از ان حج كذارد واماد راحرام پيغمبر ﷺ همچنين پنج طايفه
راسهو افتاده طائفهٔ اول آنانكه ميكويند تلبيهٔ وي بعمرهٔ مجرد بود وبران مستمر شد طايفهٔ دوم آنانكه
ميكويند تلبيهٔ او بحج مفرد بود وبران مستمر شد سيوم آنانكه ميكويند تلبيهٔ وي بعمرهٔ مجرد بود وثاني الحال
ادخال حج درعمره كرد طايفهٔ چهارم آنانكه ميكويند تلبيهٔ وي بحج مفرد بود وبعد ازان
ادخال عمره كرد در حج اين مخصوص ست بوي يعني در تمامهٔ راه تلبيه بحج ميكرد بعد از رسيدن
بمكه ادخال عمره كرد پس منافي نشود اين كلام وحكم بخطاي اينقول بانچه در وجه تطبيق ميان
قران وافراد كفت زيراكه آن نه اينچنين بود بلكه احرام هردو بست در وقت احرام بترتيب واهلال كرد
بهردو در طريق فافهم طايفهٔ پنجم آنانكه ميكويند كه احرام وي احرامي بود مطلق هيچ نسكي را تعيين نكرد بعد
ازان يعني بعد از احرام مطلق بستن وحي آمد وتعيين كرد حج وعمره را بر تقدير قول بقران
يا تعيين حج برقول بافراد وحق آنست كه هم در وقت احرام تعيين كرد وقران فرمود والله اعلم وآنحضرت ﷺ
چون نماز ظهر بكذارد احرام بست ولبيك كفت آنكاه برناقهٔ خود كه قصوا نام داشت بجهت سبق وتيز
رفتاري وي كويا كه نزد وي اقصي سير وغايت جري بود وبعض كفته اند كه قصوا ناقهٔ را كويند كه قطع
كرده شده است طرف اذن وي ابوعبيده كفت هي مقطوعة الاذن عرضا وكفته اند كه قصواء وعضباء
وجدعاء نام يك ناقهٔ است كه مرحضرت پيغمبر را بود ﷺ بروي سوار شد وچون ناقه برخاست
ديكر بار تلبيه كفت باز همين كه بر پشتهٔ كه برابر بيدا است كه موضعي است نزد يك بذي الحليفه
بالا برآمد ديكر بار تلبيه كفت مصنف درين كلام اشارت كرد بجمع وتطبيق روايات كه در وقت
ابتداي تلبيهٔ آنحضرت ﷺ آمده ودر بعض روايات آمده كه بعد از نماز كفت نزد شجرهٔ كه دران
وقت آنجا بود والآن مسجدي است كه آنرا مسجد شجره كويند ودر بعض بعد از استوا برناقه ودر بعض بعد از
برآمدن بر پشتهٔ بيدا يعني هركس هر وقت كه شنيد كه پيش از وي نشنيده بود همانرا روايت كرد وبحقيقت
وقت ابتداي تلبيه بعد از نماز بود وسنت نزد امام ابوحنيفه وامام مالك رح ودر روايت مشهوره از
امام احمد همين است وصحيح از مذهب شافعي ودر روايتي از احمد آنست كه افضل احرام در وقت
برخاستن ناقه است وكاه ميكفت لبيك بحجة وعمرة زيراكه قارن بود وكاه ميكفت لبيك بحجة واين

میقات بقران نیارد چه قران بهتر است از حج و مشتمل بر دو عبادت و چون در اصل نیت مفرد داشت و اگر کرد مفرد ورا
در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه کوید از حج یا عمره و این سبب اختلاف در کیفیت
احرام که حج و عمره معا بود یا تنها افراد بود یکی آنرا شنید و دیگری این را و میگفت تمام تلبیه را این
عبارت لبیك اللهم لبیك لا شریك لك لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لا شریك لك و در صحیحین تلبیه
ناس عبارت است لبیك اللهم لبیك وسعدیك والخیر فی یدیك لبیك والرغباء الیك والعمل و در عبارت زیادتها
بیرمانور است و در زمان ما سلك ملوك رو آواز بلند میکرد با جمیع صحابه می شنیدند و میفرمود
آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز را
باحرام و در روایتی آمده رفع اصوات کنید که آن از شعائر حج است و در حدیث ترمذی و ابن ماجة آمده که هیچکس
تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هر چه در یمین و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا منقطع القطاع زمین از
هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و مغفرت از خدا رضای او را و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار
رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانی بود کهنه که قیمت وی مساوی چهار درم بود رواه
الترمذی فی الشمائل و پالان شتر نه شقدف بود و نه عماره و نه محمل و نه هودج و نه محفه و همیشه بر این
یا علیه و بهمین روش تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میکردند و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر کسی
انکار نمیکرد و در مدت احرام موی سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله
که عبارت است از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ و خطمی و غیر آن و بعضی روایت میکنند بعسل یعنی
شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف است و قطع نظر از این بعدی نیز دارد که موی سر مبارک را
بعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و بتراود و گرد آلود شود والله اعلم و سر فرق بر گرد
آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار
گرد آورد تا از گرد و غبار آمان کرد و وقوع هوام دران مصون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی است میان
حرمین سی و شش میل از مدینه برسید حمار وحشی زاد پای زخم خورده فرمود بگذارید که بزودی زخم کننده
او بیاید آید پس زمان مردی پیدا آمد از قبیله بهز و گفت یا رسول الله این صید را شما کنید را بیندیم شما را اینک
و هر چه خواهید آن کنید با این صید پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه
همین حدیث است قول او که گفت و چون بمنزل اثایه بالضم و بثلث و ثای مثلثه رسید که موضعی است
میان رویثه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره بکنار آهو رادید
در سایه درختی خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که در ان آهو تیری بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شخصی را تعیین فرمود که نزد وی ایستاده شود تا کسی از محرمان رحجاج متعرض وی نشوند و ابو داود
از اسماء بنت ابی بکر رضی آورده که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست

عایشه رض در پهلوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم و نشستم من در پهلوی ابوبکر رض و غلامی از آن ابوبکر رض در عقب
مانده بود و شتری که زامله پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رض بود و یکی بود و نزد وی بود زمانی انتظار کردند
که برسد چون رسید شتر با خود نداشت ابوبکر گفت شترکجا است گفت گم کردم دی شب ابوبکر رض برخاست
و او را بر سبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در عهده تو کردیم آن را نیز گم کردی ما ناکه باعث بر زدن ابوبکر
او را بیشتر بجهت گم کردن زامله آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و دفع شرمندگی که غلام وی رض گم کرد و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت صلی الله علیه وسلم این است که می فرمود انظروا
الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی زیاده نفرمود از
زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بابوا بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع است میان مکه و مدینه رسید صعب
بن جثامه لیثی بفتح جیم و تشدید ثای مثلثه که در ودان و ابوا جای گرفته بود صحابیست و حدیثوی در حجازیین
است مات فی خلافة ابی بکر الصدیق رض حمار وحشی را بهدیه آورده و این روایت بخاری و مسلم است
و در روایتی از مسلم بهدیه آورد عجز حمار وحشی را که میچکید از وی خون و در روایتی شق حمار
وحشی را و در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پای حمار وحشی را پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را
از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالت بر عدم رضا و محبت
دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنم اما از جهت آن رد میکنم که ما
محرمانیم این حدیث باحدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد و همچنین
اخبار و آثار در اکل محرم و عدم اکل او لحم صید را مختلف آمده و در کتب حدیث باختلاف الفاظ مذکور است
که در عام حدیبیه که آنحضرت صلی الله علیه وسلم باداء عمره میرفت و محرم بود ابوقتاده و جماعهٔ دیگر از صحابه
از راه در جانب ساحل بحر افتاده بودند و ابوقتاده محرم نبود و باقی جماعهٔ محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد
صحابه آن را دیدند و میان یکدیگر خنده میکردند ولیکن او را بدان اشارت و دلالت نمیکردند
ابوقتاده سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و به هیچ نوع او را در اصطیاد اعانت
نه نمودند ابوقتاده از اسپ فرود آمد سوط و رمح خود را برگرفت و سوار شد و بدان حمار وحشی بتافت و او را
پی کرد و بیفکند و بکشت همه در خوردن آن بیفتادند و بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید
در حالت احرام خوردند و ابوقتاده پاره از گوشت وی نگاهداشته بود پس بحضرت صلی الله علیه وسلم آمدند و حقیقت
حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابوقتاده را باصطیاد آن یا دلالتی
یا اعانتی نمود بران و اشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمهٔ بود که بخورانید شما را
خدایتعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند

که یزید بن ارقم گفت آیا میدانی و یاد داری که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا ﷺ پس
قبول نکرد و گفت ما محرمانیم والله اعلم این استدلال بقصهٔ اهدای صعب بن جثامه است یا قصهٔ دیگر است
و ابو داؤد از عبد الله بن الحارث آورده که حارث که خلیفهٔ عثمان رضی بود بر طایف برای عثمان طعامی
ساخت از لحوم طیور و وحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی رضی تا در آن مجلس حاضر آمد
گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم
و ما محرمانیم و فرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که درینجا است از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده
شد برای رسول خدا ﷺ گوشت حمار وحشی پس تناول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم الیقین است
و مسلم و نسائی از عبد الرحمان بن عثمان آورده اند که گفت بودیم ما با طلحه رضی محرم پس فرستاده شد
برای ما لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعض تورع نمودند و نخوردند
و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آن را با حضرت ﷺ
و در موطا از عثمان رضی آورده که محرم بود در موضع عرج لحم صید نزد وی آوردند پس
گفت مر اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت لستم من مثلکم این را برای من صید
کرده اند نه برای شما **فرع** صید کردن محرم و دلالت و اشارت و اعانت کردن او بران
حرام است و اگر بکند جزای آن بروی لازم آید اما اکل از لحم صید پس درین جا تفصیل است اگر خود
صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی
یا بی اذن وی مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین برانند که حرام است
بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب ابن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم
قبول همین احرام را ساخت نه چیزی دیگر را و ایشان این حدیث را ناسخ احادیث دیگر که در اباحت
آمده دانند و این سخن نسبت بابی قتاده درست است که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود و این در حجة
الوداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان رضی مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ میبود خوردن و امر کردن
بدان از ایشان جائز نمی بود و مذهب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی
دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر اذن وی خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم برای
خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال و خوردن آن حضرت ﷺ و اذن بخوردن وی صید
ابی قتاده را ازین جهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه و نا خوردن از آن جهت احتیاط و تنزه
بود با حتمال و ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال در آن است و عدم
اکل امیر المؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موافقت او با آکلان
بجهت عدم اصطیاد برای ایشان و همچنین در حدیث موطا از امیر المؤمنین عثمان رضی معلوم شود

ترمذی و غیر وی از حدیث جابر آورده که گفت پیغمبر خدا ﷺ حلال است صید بر شما را در حال
احرام ما دام که صید نکنید بنفس خود یا صید کرده نشود برای شما و زرکشی میگوید رواه الخمسة
الا ابن ماجة اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث است از جابر نمیشناسیم ما او را سماع
از جابر و اما مذهب امام ابوحنیفه و تابعان وی جواز اکل لحم صید است مر محرم را ما دام که صید نکرده
و امر نکرده و دلالت و اعانت ننموده بران محرم خواه خود شود یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده
ظاهر گردد که آنحضرت ﷺ از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران
یا اشارتی نمود بدان یعنی اگر یکی ازینها می‌بود حلال نمی‌بود و نپرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای
شما و میگویند که ظاهر کریمه * وَحُرِّمَ علیکم صید البر ما دمتم حرما * حرمت صید محرمین است نه غیر
ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر در حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند
بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می‌آمد چون بربذه رسید دریافت جماعهٔ از سواران
را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل ربذه یافتند آیا حلال است ایشان
را پس امر کرد و فتوی داد ابوهریره ایشان را باکل آن ابوهریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی افتاد در دل
من که آیا این فتوای من چگونه بود تا بمدینه آمدم و واقعه را بعمر بن الخطاب رض گفتم سوگند خورد و فرمود اگر امر
میکردی و فتوی میدادی بغیر آن میکشیدم بر تو دره را پس اگر نمیدانست آن را عمر رض از طریق
توقیف و سماع سوگند نمیخورد بر تقریر برانچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد و لیکن
پوشیده نماند که مر جمهور را میرسد که بگویند که امر کردن ابوهریره آن سواران را باکل آن صید از جهت
آن بود که صید اهل ربذه از برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال آنست و لیکن آن احتیاط و احتمال که شافعی
و غیره در حدیث صعب ابن جثامه راه دادند اینجا نیز میرود کما لا یخفی و بعض این حدیث را اینچنین
روایت کرده اند که استفتا کردند ابوهریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده بود بدین تقدیر موافق
مدعا است و نیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت و اگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که
از حدیث ابی قتاده معلوم شد نمیدانست چون موافقت میکرد و شهادت میداد بتصویب آکلان و اینجا
خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود و تحقیق آن مینماید که این تمسکات حنفیه از
برای رد قول آنها است که مطلق حرام میگویند و حدیث جواز را منسوخ میدانند و استدلال بر جواز
در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد
طحاوی گفته که من این را ثابت نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبد الله بن حنطب است
و شناخته نشده است او را سماع از جابر چنانچه از ترمذی نقل کردیم و تاویل یصاد لکم یصاد بامرکم
و در حدیث صعب بن جثامه گفته که بوی این عدول نتوان کرد که روایت در وی نیز مختلف است بعض

حمار وحشی از روایت کرده الله و بعض طرف حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار واضح
روایات حمار وحشی است وعدم قبول از جهت علم جواز تملک محرم است صید را واگر قبول میکرد لابد بالکل
میداشت یا ذبح میکرد یا امر بدان میکرد وهیچکدام از اینها جایز نه این حاصل کلام توربشتی است بعد
از تنقیح و تحقیق آن والله اعلم اعتماد ما در مذهب اطلاق عدم جواز است ورخصت در مذهب امام
ابوحنیفه ومذهب دیگران بیرون بین است ودر جامع الاصول از موطا می آرد که عروة بن الزبیر عایشه را
از اکل صیدی که برای محرم صید کرده باشند پرسید عایشه رض فرمود یا ابن اختی مدت احرام
ده روز وبیش نیست اگر در دل تو خلجانی است مخور اینهمه کلام در صید بر است اما صید بحر حلال
است باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید * واحل لکم صید البحر * ومراد صید بر است چنانچه ظاهر است اما
در حدیث کعب الاحبار آمده است که صید بحر است وآن نثره حوت است یعنی بینی افشاندن ماهی است
در هر سال دو بار واحادیث درین باب از موطا وترمذی وابوداود در جامع الاصول مذکور است والله اعلم
ورسوله بحقایق الامور وچون آنحضرت ﷺ بوادی عسفان بضم عین مهمله وسکون سین مهمله
وفا وادیی است بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابابکر این کدام وادی است ابوبکر گفت این وادی
عسفان است پیغمبر ﷺ فرمود هود وصالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر شتران جوان سرخ مهار
ایشان از لیف خرما وازارهای ایشان عباهای پشمین وردا های ایشان گلیمها تلبیه میکنند حج بیت عتیق را
این روایت احمد است ودر روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید وآن قریه است
بر مسافت میل واحد از مکه گفت که موسی را میبینم که درین وادی میگذشت وهر دو انگشت
را در گوشهای خود نهاده فریاد بتلبیه میکرد ودر صحیح بخاری نیز آورده ولیکن تعیین وادی نکرده
ولفظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی وتلبیه میکند کذا فی المواهب ودر معنی
این احادیث اقوال است یکی آنست که این خبر است از آنحضرت ﷺ از حالی که این انبیاء در حیات
ایشان بود که بحج می آمدند واحرام می بستند وتلبیه میکردند ووحی کرده شد مر وی را وقول وی ﷺ در
حدیث موسی کانی انظر الیه بجهت کمال علم ویقین است بدان گویا که الان می بیند آن را وبعض میگویند
که این رویای منام است که آنحضرت ﷺ ایشان را در خواب با این حال دید همچنین در سفر پیش از ان
دیده بود والآن بعلاقه حال حج تذکره آن نمود وبعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوة
الله وسلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند چه مانع است وحج این جماعه درین سال بود که آنحضرت
ﷺ بحج برآمده بود وایشان را همدرین حال دید بر جماعه میکردند که ایشان زنده اند در قبر خود یا
در بهشت الله ولیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود وبجسد می پذیرد هر جا که خواهند چنانکه
در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبر دید ونماز گذارد وهم در آسمان دید این اجساد متمثله

هم در بیقظه نماید و هم در منام و در حقیقت کشف عالم مثال است چنانکه اهل این کشف را میباشد و بالاتر از این کلامی است بس عالی که درک عقول مقید محجوس بحضیض ناسوت بدان نرسد و آن این است که میگویند که آنحضرت ﷺ ایشان را همدران حال دید که در حیات خود داشتند و اینجا عالمی است که در آن ماضی و مستقبل نیست و همه حال است این سخن دقیق و بلند است در رسائل بعضی از این طائفه در تحقیق زمان و مکان مذکور و مسطور است والله اعلم بحقیقة الحال و چون آنحضرت ﷺ بسرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی است بریکمرحله از مکه که قبر ام المؤمنین میمونه در آنجا است رسید عایشه رض را حیض آمد محزون شد و گریان فرمود چرا میگریی مگر حیض دیدی گفت آری گفت اندوهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این را خدای تعالی بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا نقصی نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن زیرا که آن در مسجد است و حایض را درآمدن در مسجد جایز نه و عایشه رض از اول احرام بعمرهٔ مجرد بسته بود و چون برآوردن عمره از وی متعذر شد خواست آنحضرت ﷺ که حج در عمرهٔ وی درآورد و او را قارن کرداند و فرمود که غسل کن و احرام بحج به بند پس عایشه رض چنان کرد و احرام بحج بر بست و احرام بستن حایض و نفسا را درین حال جایز است غسلی بکنند و احرام به بندند چنانکه ترمذی و ابوداؤد و نسائی آورده اند که در ذوالحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابی بکر بود رض محمد بن ابی بکر را بزائید حکم شد که غسل کند و خرقه بر بندد و احرام کند پس عایشه رض را درین حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون طاهره شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آنحضرت ﷺ بعایشه رض اکنون حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بسبب عذر حیض تاخیر یافت تا وقت طواف زیارت ازین جهت عایشه رض گفت من در نفس خود دغدغه مییابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن بود پس آنحضرت ﷺ برادر او را که از یکمادر بود یعنی عبدالرحمن بن ابی بکر فرمود که عایشه رض را ببر تا از تنعیم احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی است بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر شده است و نزدیکتر از وی بمکه از زمین حل دیگر نیست و الآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم می بندند و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عایشه رض از آنجا عمره بست عرفی متعین است و او را مسجد عایشه گویند و علما را درین اقوال است که این عمره عایشه رض که حضرت ﷺ او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعضی میگویند عمرهٔ زیادت بود برآنچه واجب شد بروی بجهت قرانی که در آخر عایشه رض بدان متصف شد چون آن بطواف و سعی که بعد از وقوف کرد ادا یافت ولیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عایشه رض و جبر دل وی که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره

بعد از توقف کرد امر بان فرمود و اگر نه طواف و سعی که افعال عمره است وی کرده بود از حج و عمره
وی را یعنی عایشه رضی الله عنها را بتمامها چون احرام عمره بسته بود و فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت ﷺ
در آخر حج را در عمره در آورد قارن شد و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال است و احادیث چنانکه از سیاق
قصه معلوم شد دلالت بر غیر این تشکیک چه فرمودن آنحضرت ﷺ عایشه رضی الله عنها را که اکنون حلال شدی
از حج و عمره صریح نیست در آن پس فرمودن بعمره از تنعیم برای مجرد تطییب قلب وی بود و بعضی از علما
میگویند که چون حایض شد امر کرد وی را که رفض و ترک آن عمره که احرام برای وی بسته بود کند
و انتقال کند بحج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که احرام با آن بسته بود
و این قول امام ابو حنیفه است و اصحاب وی رحمهم الله که امرأة چون متمتع شود و احرام بعمره به بندد
و پیش از طواف حایض گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیة عایشه رضی الله عنها را
دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارفضی عمرتک ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک
و در روایتی انقضی عمرتک نیز آمده موید این است اگرچه تاویل کنند آن را که مراد برفض و ترک
عمره تحلل و بر آمدن از افعال است یعنی بیرون میا از احرام عمره و در آر در وی حج را و در روایت مسلم
امسکی عن العمرة نیز آمده و این محتمل وجهین است و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عایشه
رضی الله عنها گفت یا رسول الله همه حج با عمره کنند یعنی امهات المومنین و من باز گردم بحجه که عمره با او نیست نیز
بظاهر تقویت تاویل مذهب ما کند و پیغمبر ﷺ در موضع سرف صحابه را امر فرمود که هر که هدی برابر ندارد
و میخواهد که نسک خود را عمره سازد روا بود و هر که هدی برابر دارد نه روا و این امر بطریق تخییر
بود اما چون بمکه آمد فرمود بر طریق حزم و وجوب که هر که هدی برابر ندارد البته نسک خویش
را عمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و روز هشتم ذی الحجه از سر احرام بحج بربندد و هر که
هدی دارد بر احرام خویش مقیم باشد و چون این بر آمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی
نداشتمی حلال میشدم شرح این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آنحضرت ﷺ اولا
بصورت تخییر و ثانیا بطریق وجوب یا بجهت ورود وحی بود بر این نهج یا برای تمهید و تأنیس احباب بود
که ملاحظه کرده در کسر صورت استبعاد و استیحاش ایشان کنند چه آنحضرت را ﷺ معلوم بود که عمره را در
رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم و آنحضرت ﷺ پیش از دخول مکه بذی طوی بضم
طا و فتح و او و بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضعی است نزدیک بمعلا رسید و آنجا نزول فرمود شب
یکشنبه پنجم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای در آمدن مکه غسل کرد و در شهر مکه بعد از
طلوع آفتاب بر آمد از راه حجون بفتح حای مهمله و ضم جیم نیز که نام کورستان مکه است که آن را معلا
گویند و کدا بفتح کاف نیز نام آن جبل است که در آن موضع است در آمد و آنحضرت ﷺ در مکه

در شب نه درآمد مگر در عمرهٔ جعرانه که در شب آمد وهم در شب رفت وعطا گفته که اگر شما خواهید
در شب درآئید حضرت رسول ﷺ امام بود وامام را در روز درآمدن محبوبتر بود تا مردم به بینند
واقتدا کنند رواه النسائي ومتعارف درین روزگار مرامد دیار هند را وقت سحر است وبسی وقت منور و
مبارک است وچون بباب بني شيبه که آن را باب السلام گویند رسید وکعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن
گرفت اللهم زد بيتك هذا تشريفا وتعظيما وتكريما ومهابة ودر بعض روایات آنست که در هنگام درآمدن
چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها بر داشتی وتکبیر گفتی واین دعا بر خواندی اللهم انت السلام
ومنك السلام فحينا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البيت تشريفا وتعظيما وتكريما ومهابة وزد من حجه واعتمره
تکریما وتعظیما وتشریفا وبرا وچون در مسجد درآمد راست سوی کعبه روان شد وبتحیت مسجد گزاردن
مشغول نشد زیرا که تحیت بیت الحرام طواف است چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز است وطواف حکم نماز
دارد چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد وبوسه داد آن را واستلام مسح حجر است بید یا بقبله
افتعال است از سلام بمعنی تحیت واز ینجهت اهل یمن رکن اسود را محیا خوانند زیرا که مردم تحیت میکنند
او را قاله الازهري وجوهري گفته مشتق است از سلام بکسر بمعنی حجاره واحد وی سلمه است بفتح السين
وكسر اللام استلمت الحجر اي لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده وبعض گفته اند افتعال است از مسالمه گویا
که کاری کرد که مسالم ومصالح اکند وبعض گفته اند استلام تحیت کردن است نفس خود را نزد حجر بسلام زیرا که
حجر جواب وی نمیدهد چنانکه گویند اختدم اذا لم يكن له خادم وابن اعرابي گفته وي مهموز الاصل
است ترک کرده شد همزه وی مشتق است از ملائمت بمعنی موافقت وبعض گویند مشتق است از لامه بمعنی
سلاح گویا که حفظ وحصن کرد نفس خود را بمس حجر ذکر الوجوه كلها الزركشي في شرح الخرقي
ومصنف میگوید که آنحضرت ﷺ در وقت ابتداء استلام حجر اسود رفع یدین نکرد
وافتتاح بتکبیر نکرد چنانچه جهال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا از حجر
اسود کنند ومستقبل او باستند وتکبیر گویند وتهلیل کنند ورفع یدین کنند ودر هدایه حدیث
درین باب نقل کرده ونیز نقل کرده که آنحضرت فرمود ﷺ برداشته نشود دستها مگر در هفت
موطن واز انجمله استلام حجر است والله اعلم وبعض آن هفت موطن را در ترکیب فقعس صمعج
جمع کرده اند وشیخ ابن الهمام گفته که طبراني این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده
ودر وی ذکر استلام حجر اسود نیست وذکر کرده در وی افتتاح صلوة ونزد دخول مسجد حرام چون
نظر بخانهٔ کعبه افتد وبر صفا وبر مروه وبعرفات وبمزدلفه ونزد جمرتین وممکن است که الحاق کرده شود
استلام حجر با فتتاح صلوة قیاسا بشبه علت ودرین حدیث سخن است وحق آنست که حصر نیست
از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین وقنوت انتهی والله اعلم وبعد از استلام حجر شروع در طواف

کرد و خانهٔ کعبه را در دست چپ خود کند است و اول طواف که لازم آید و این طواف را تحیت مسجد گویند
و این طواف را سنت است نزد امام ابوحنیفه و نزد امام مالک واجب و طواف زیارت که رکن حج است و فرض
است دیگر است که بعد از وقوف عرفات در روز نحر بعد از آمدن منی اداء کرده شود و ملتزم مکانی از امکنهٔ
مطاف دعائی مخصوص مروی نیست که با اسناد صحیح از آنحضرت ﷺ ثابت شده باشد اگرچه در آثار
از سلف در هر موضعی از آن دعائی معین آمده اما از آنحضرت ﷺ به سند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان
هر دو رکن یمانی و حجر الاسود که آنجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار *
و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسألك العفو والعافیة
فی الدنیا والآخرة و گفته موکل کرده شده است برکن یمانی هفتاد فرشته پس هر که بخواند این
دعا آمین میگویند آن فرشتگان او را و نیز از آنحضرت ﷺ آورده که هر که طواف کند به بیت را هفت بار و تکلم
نکند مگر به سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود
از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند کرده میشود برای وی ده درجه و عوض کند
ده درجهٔ رحمت و امام محمد تعیین نکرده است در مشاهد حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین دعا مزیل
رقت قلب است و با وجود آن اگر تبرک و تیمن بمنقول و ماثور کند حسن باشد کذا فی الهدایة و سه طوفه
اول از هفت طوفه که طواف بیت عبارت از آنست و در مشهور هر کدام از این طوفهای هفتگانه را شوط گویند
که در لغت بمعنی یکبار دویدن است تا حدی معین و طواف هفت شوط است و اطلاق شوط در کتب مسلک
مذکور و مشهور است و مصنف در قاموس لغت میگوید که مکروه داشته اند جماعهٔ از فقها که طوفات طواف را
اشواط گویند و وجه آن بیان نکرده شاید مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب نسبت بالفاظی است که در جاهلیت
میگفتند چنانکه در کراهت تسمیهٔ مدینهٔ مطهره بیثرب گفته اند والله اعلم از این جهت در این کتاب
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول به تعجیل میرفت و رمل را مردمان می نهاد چنانکه کشتی گیران
میروند و این فعل را رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بر
مشرکان مکه که گفته اند اصحاب محمد را تب یثرب لاغر کرده اند این گروه مسلمانان را تب و گرمی مدینه پس حکم شد
که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدای این حکم در عمرة قضا بود و چون آنحضرت ﷺ این
را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه در آن وقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال سبب
این حکم باقی است دیگر این فعل سنت مستقله شد و از ما یلیق حج گشت لیکن تارك او تارك عملی از اعمال حج
نبود بلکه تارك صفتی و هیأتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت تلبیه چه هر که بغیر صوت بلند کند تارك تلبیه
نبود و چیزی بر وی لازم نگردد کذا فی المواهب نقلا عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و علامه را نسبت بعدای
دین که شیطان و جنود او ست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور اثری افتد خیل بود و ردای مبارك را در زیر

بغل راست بیرون آورد و بر بالای دوش چپ اندازد و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول
بود و ادخل است در تجلد و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفه
آخر آهسته رفتن و مانا که اقتصار بر سه شوط بجهت آنست که تا در اکثر طواف جری بر قیاس که صورت ادب و وقار
در انست باشد و وجه تخصیص مبدا ول ظاهر است والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم است
و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید
رمل نیست و لیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است
نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از و سعی است رمل است و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدی تکبیر
بر آوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث
تعبیر ازین چوب بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و
حجن بمعنی اعوجاج است و لیکن مراد اینجا چوبی است سرکج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه
سرکج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند رمح است و عنزه و عصا رمح کلانتر از همه است
و عنزه متوسط و عصا خردتر و در دست مبارک حضرت ﷺ اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و در عین روز
طواف نیز داشت و ورای عنزه که خادمان برای مصلحت ستره و غیره همراه میداشتند و از آنحضرت ﷺ
مروی نیست که همراه داشتن عصای متعارف که پیران در دست گیرند و باعتماد آن راه روند میرفت و از صحیحین
چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده
بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب و دست و باشارت بدست و چوب مسنون
است و اگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و
یکند رد کذا فی الهدایه بود و بر این رکن یمانی که یکی از ارکان اربعه بیت است و بجانب یمن است اشارت
کردی برکن بدست یا بچوب اما از فعل آنحضرت ﷺ ثابت نشده که رکن یمانی را بدست خود یا بچوب
را بوسه دادی بخلاف حجر اسود را ثابت شد که آن را بوسه میداد و روی مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث
آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در بوسه کردن باید که آواز نکند چنانچه در
بوسه کردن زنان کند کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست خود را می بوسید و در روایات
السلام میگفت بسم الله والله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر و گاه بر
حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آن سجده میکرد و گاه می بوسید این اکثر لفظ بتنوع در صحیح ثابت شد
بدانکه خانه کعبه را چهار رکن است یکی حجر اسود در زاویه مرکوز است و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان
وی و باب البیت یکباع مسافت است و ما بین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوی بچسپانند
و التزام کنند و رکن دوم آنکه در همین جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر آنکه در

طواف از رکن عراقی بود بر سند رکن شامی گویند بعد از وی رکن یمانی است و این رکن یمانی و اسود را بطریق
تغلیب یمانین گویند به تخفیف یا بر لغت فصیح و الف را عوض یکی از دو یای نسبت دارند و اگر به تشدید
خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را زائده
دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل آمده و از حضرت ﷺ صحیح و ثابت
شده بخلاف رکن یمانی که در روی استلام سنت آمده نه تقبیل و چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست
بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بی آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی
بطرق متعدده اثبات کرده و از ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین
نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین است اما در رکنین شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه استقبال
و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را پس ابن عباس گفت استلام
نکرده رسول خدا ﷺ مگر حجر را و رکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست هیچ چیزی از بیت و از ابن
الزبیر نیز می آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را و میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیزی ازین بیت
و ابن عباس میگفت لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ما که استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت
هجران چیزی از این بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا ﷺ و از شافعی نیز در جواب این قول منقول است
که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت است و چگونه متصور است آن و حال آنکه ما گرد آن
طواف میکنیم ولیکن مقصود اتباع سنت است ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر و ترک چیزی
از بیت باشد پس ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آن را نگفته و تحقیق
مقام آنست که بیت در زمان آن حضرت نه بر بنای خلیل و قواعد وی بود و این رکنین شامیین نه در اصل
بودند ازین جهت استلام آن نکرد چون عبد الله بن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشه چنانچه مسلم روایت
کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دو رکن شامی نیز آن زمان بجای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی
ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول است بآن جهت است و آنچه
در روایات آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب بود
تو چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و بر هم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع
است این دو رکن نه بر جای قدیم باشند و استلام آنها مسنون نبود چنانچه آنحضرت ﷺ نکرد و استلام
معاویه نیز گمان آن بود که اینها ارکان بیت الله مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عائشه رض
که بعبد الله بن الزبیر روایت کرد کذا فی فتح الباری و هم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون
رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم و بودن حجر اسود در وی مخصوص گشت هم بتقبیل
و هم باستلام و رکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه تقبیل و چون

در دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نبود در انها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این برای
جمهور است و نزد بعض تقبیل رکن یمانی نیز مستحب است و گفته که ازینجا حفظ مراتب و اعطاء کل
ذي حق حقه ماخوذ و مستنبط کرد والله اعلم وچون از طواف فارغ شد پس بمقام ابراهیم بر آمد مقام ابراهیم
نام سنگی که در وی نشان پای ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام است و آن جای ایستادن اوست در وقتی که
ندا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الهی عزشانه * واذن فی الناس بالحج الآیة * و در وقتی که بنای بیت
میفرمود پس فرو رفت هر دو پای او در ان سنگ تا بر شنها ومراد اینجا آن موضعی است که این سنگ
درانجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ
بر که گفت بمقام ابراهیم بر آمد چه نکته است نه که آنحضرت ﷺ بران سنگ یا بران موضع که نهاده
بود بر آمد جواب آنموضع که این سنگ درانجا نهاده بود جانب شرقی بیت است و آن جانب علو است و بلند
که معلا درانجانب است ومقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان وعادت عرب است که در لفظ و عبارت
تمییز میان این دو جانب بکنند و بگویند صعدنا الی منا وصعدنا الی عرفات که دران جانب واقع اند واگر
درجانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که درانجانب
است روند گویند صعدنا الی باب السلام وچون موضع مقام ابراهیم نیز درانجانب است گفت بمقام ابراهیم
بر آمد فافهم واین آیت را بقصد ترغیب وافضلیت صلوة دران مقام بخواند واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی
در اتخذوا دو قرأت است بصیغهٔ ماضی وامر انگاه دو رکعت نماز دران مقام بگذارد ومقام را در میان خویش
وکعبه گردانید وگذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت ورود امر ونزد شافعی
سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جائز است وافضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند ومقام آن
زمان نزدیک کعبه نهاده بود ودر زمان شریف آنحضرت ﷺ تا دور خلافت عمر بن الخطاب رض در پیش
خانه افتاده میبود تا آنکه یکبار سیل آمد و ببرد پس بفرمود عمر رض تا در پیش خانه نصبش کردند والآن
حجره ایست که سقف سنگین و پنجرهٔ آهنین دارد ودرون وی صندوق سنگین دیگر است که دیگر درون وی
این مقام موضوع است ودران دو رکعت طواف در رکعت اول فاتحه خواند وقل یا ایها الکافرون ودر رکعت
ثانی فاتحه وقل هو الله احد وچون از نماز فارغ شد روی سوی حجر آورد وبیامد وآن را استلام کرد
ودر هدایه میگوید که این سنت است بعد هر طوافی که بعد ازوی سعی است واز در میانی یعنی باب
متوسط از درهای مسجد که بجانب صفا روند که پنج در است بیرون شد و بر بالای صفا که نام کوهی مشهور
است در پایان جبل ابی قبیس وصفا در اصل بمعنی سنگ سخت صافست که بروی چیزی نروید بر آمد وچون
نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک واشعار بآنکه آن در قرآن وتمسک درابتدای سعی از صفا بر خواند
* ان الصفا والمروة من شعائر الله * وبعد ازان گفت ابدأ بما بدأ الله به ابتدا کنم بجائیکه ابتدا کرده است

الله تعالی در کتاب خود بذکر آن و تقدیم کرد آن را بر مروه و در روایت نسائی ابدأ بما بدأ الله امر است بطریق
خطاب علم و محتمل که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا
برآمده بایستاد و کعبه را مستقبل شد در آن وقت کعبه دیده می‌شد پایان چون کسی برین کوه میبرآمد
کعبه نمایان میشد الآن که زمینها پرشده و دیوارها گرد کعبه کشیده‌اند و درها را که بجانب صفا اند چنان
ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود نمایان می‌گردد و چون آنحضرت ﷺ بر بالای صفا
برآمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده و دعا کرد و گفت اللهم انی اسألک موجبات
رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته
ولا کربا الا کشفته ولا حاجة ورد و واقع زیادت من هو ابتغ الله بها دنیا و آخرة الا قضیتها سه بار تهلیل
کرد و گفت و میان آن دعا میکرد بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بر صفا مرویست
اللهم انک قلت ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی
حتی تتوفانی وانا مسلم و تطویل دعا در اینجا ماثور است واما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت
رسالت پناهی ﷺ در جمیع ادعیه مسنون و مستحب است و ابن ابی شیبه روایت میکند که در میان
صفا و مروه پیغمبر ﷺ گفت رب اغفر وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز
رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت والآن علامتی برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده
اند چنانچه آن را میلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که مادر اسمعیل
هاجر را در آن هنگام بچه طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از
نظرش پنهان میگشت پس برای دیدن اسمعیل تعجیل میکرد تا بر صفا میبرآمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال وی
خبر دار میشد و چون آنحضرت ﷺ این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد و نیز در وادی
رحالت الصلاة والسلام و نزول الحالت واقع میشود و بموافقت و اتباع آن سرور سنت گشت و پیاده
سعی میکرد از صفا بمروه میرفت و از مروه بصفا می آمد هفت بار و مروه در لغت سنگ سفید براق را
گویند که آتش ازوی جهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در اثنای سعی چون ازدحام از جهت کثرت
اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی ﷺ برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شده
سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابوداؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس را خبر ده مرا که
طواف میان صفا و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند
و دروغ میگویند گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم
رسول خدا ﷺ و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و نمی‌زد پیش

آنحضرت ﷺ ضرب وطرد و راندن و دور باش و برو برو نبود ولیکن مشی و سعی افضل است الحدیث
یعنی اگر مراد ایشان از سنت گفتن سعی سواره صدور و وقوع آن از حضرت رسالت ﷺ راست میگویند
واگر مقصود اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آنحضرت ﷺ را در
سواری تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی
رمل کرد و این سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و باز
پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب
عذری که داشت سواره کرد و ختم سعی را بمروه کرد و هرگاه بمروه رسید همان اذکار و دعوات که در
صفا خوانده بود در مروه همان خواندی و چون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که
هدی برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید و تحلل بر ایشان فرض کرد تحلل تام از وطی و طیب و لبس
مخیط و غیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است و چون از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تام از
جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب و لبس
مخیط و مانند آن مباح میگردد و لیکن وطی حلال نمیشود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد
و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم
ذی الحجه است این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب کردانیدن است و شتران را درین روز آب
میدهند و سیراب میکردانند تا بحج برآیند و میفرمود که من اگر هدی نیز ندارمی حلال میشدم شرح
و تحقیق این سخن ما بقامه مذکور شد و در بعض روایات که وارد شده پیغمبر ﷺ نیز حلال شد ثابت
نیست و غلط است و این منقول معاویه بود که گفت آنحضرت ﷺ بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از
سعی تقصیر کرد و صحابه او را درین خبر تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آنحضرت ﷺ
درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند و بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت
اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون مقصرین بسیار التماس و الحاح کردند
یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و ازینجا معلوم شد که این دعا برحمت و مغفرت محلقین را
در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه درآمده و عمره
ناکذارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان
آنکه در حدیبیه گفت یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره
از حضرت رسالت ﷺ وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که
ابوهریره در حدیبیه نبود چه قصه حدیبیه در سال ششم است و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در
بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعض تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در روی

تعیین حجة الوداع است اکثر و اصح اند و نووي گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر
دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین است و در فتح الباري گفته بلکه متعین است همین
از جهت توارد و تظافر روایات در هر دو و لیکن سبب در هر دو مختلف است آنچه در حدیبیه بود بسبب توقف
بعضي از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم از منع وصول به بیت با وجود مشاهدهٔ اقتدار
بران در انفس خود و چون صلح کرد آنحضرت ﷺ با قریش که باز ادای عمره بر گردد و سال آینده
باز آید امر کرد ایشان را باحلال و چون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت بام سلمه نمود
و وي به اشارت کرد باحلال آنحضرت ﷺ تا صحابه در ان بی اختیار شوند پس برآمد آنحضرت ﷺ
از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد
به تحلیق اسرع و اقرب بود بامتثال امر از کسي که انتظار نمود در تقصیر پس دعا کرد آنحضرت ﷺ محلقین
را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که
چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند و حضرت ﷺ ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل
از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و امتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبک تر و اسان تر
از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آنحضرت ﷺ ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین
را که ظاهر تر و قوي تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان توفیر شعور
و تزیین ان و حلق در طبیعت ایشان مکروه بود و آن را فعل اعاجم میگفتند پس آنحضرت ﷺ ترجیح
آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا في المواهب و سراقة بن مالك بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج
بعمره و احلال از احرام خاص است باین سال و باین مردم یا این حکم دایم است تا ابد و شامل است مر این
امت را فرمود دایم است تا ابد و در آورد آنحضرت ﷺ اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد
عمره در حج تا روز قیامت امام نووي گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وي مخصوص است
بصحابه در ان سال مخصوص یا باقي است مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طایفهٔ از
اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقي است تا روز قیامت پس جائز است مر کسي را که احرام حج
بسته و با خود هدی ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وي و مالك و شافعي و ابو حنیفه
و جماهیر علما از سلف و خلف برانند که این مخصوص بصحابه است در همان سال مخصوص و جائز نیست
علما زوی و امر کرده شده بدان در ان سال از براي اظهار مخالفت مراسم جاهلیت که تحریم عمره
ست در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر است که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب
محمد را ﷺ خاصة یعني فسخ حج بعمره و نسائي از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم
رسول الله خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بما است یا عام است مر تمامهٔ آدمیان را پس

فرمود آنحضرت ﷺ مر شما را است خاصة و نووی گفته اما آنچه در حدیث سراقة بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص شما نیست بلکه عام است پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر رض حلال نشدند بسبب هدی که داشتند این صحابهٔ عظام برابر آنحضرت ﷺ بودند واما امیر المؤمنین علی رضه از یمن آمد و هدی همراه آورده بود نیها برای آنحضرت ﷺ نیز آورد و مجموع آنچه علی آورد و با حضرت ﷺ همراه بود صد شتر بود و چون حضرت ﷺ از وی پرسید بچه احرام بستی و چه نیت کردی گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم و احرام بستم که بآنچه احرام بست رسول خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال مشو و قائم بر احرام خود باش و امهات مؤمنین حلال شدند چه هدی نداشتند و فاطمه رضه نیز حلال شد چه هدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از یمن آمد و فاطمه را دید که حلال شد و جامهٔ رنگین پوشیده و سرمه در چشم کشیده انکار کرد بر وی و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این راوی در عراق بمردم میگفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت ﷺ رفتم و حقیقت حال عرض داشتم و خبر دادم آنحضرت ﷺ را که من بر فاطمه انکار کردم و وی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت و در ینمدت که آنحضرت ﷺ مقیم و ساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را بقصر میگذارد و در منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار روز بگذشت احد و اثنین و ثلاثاء و اربعاء و چون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع خلایق منی را منی ازان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن واند اختن آید و ریخته میشود روی خون ذبایح و از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا بود چون مفارقت کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا دارم ازینجهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس و هرکه از صحابه حلال شده بود درین روز احرام جدید بحج بست هرکس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و شب جمعه بود و این رفتن بمنی و بیتوتت کردن دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسکی و عبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر یکی روز هشتم و شب نهم هم در مکه باشد و صباح عرفه متوجه عرفات شود و مرور و عبور بمنی نکند جایز است و لیکن اساءتی دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله ﷺ و چون آفتاب برآمد از منی روان شد براه ضب که آن را طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوی عرفه عرفه بمعنی مکان و زمان مرد و آمده و عرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکانست و تسمیهٔ او باین اسم بجهت تعارف آدم

وحوامت در مکان بعد از هبوط تا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام در تعلیم
مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت یا بجهت آنکه مکانی است معظم و مشهور گویا پیش از تعریف
معروف است و برین وجوه مشتق از معرفت بود و بعض گویند مشتق است از عرف بسکون را که اکثر استعمال
وی در رایحه طیبه است چون در منی روایح منتنه بجهت کشتن ذبایح پیدا آید این مکان را در مقابل
وی عرفه گویند که خالی است از روایح تعفن از ضحایا نه تکبیر میکنند و بعض تلبیه میگفتند و برکسی
انکار نمیکرد همه را تقریر کرد و تیز بر فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلفظ
تلبیه گفتن اولی و افضل چون همزه و سکون نون و کسر میم و فتح راء در آخرها که موضعی است نزدیک عرفات
و آخر زمین حرم است و گویا برزخی است درمیان حل و حرم و در قاموس بتردید گفت که آن نام موضعی
است بعرفات یا جبلی که آنجاست و درین مقام چون نزول کرد در انجا گفت جبل او برموضع اولی
وانسب باشد گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بسر که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور گفتند
ازجهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل و دیشت قبة پیغمبر ﷺ که از موی بود حسب الحکم که پیش از
برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بودند فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که
نام وی قصواء بود زین نهادند و بر راحله سوار شد و بطن وادی آمد و خطبه کرد مرخلایق را بغایت
بلیغ و شامل و در ان خطبه قواعد مسلمانی با مرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس شرک
وجاهلیت بکلی برکند و محرماتی که در جمیع ملل ثابت التحریم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را
در سرهاده زیر پا آورد و رباهای جاهلیت را وضع کرد گفت فرمود خونهای شما و اموال شما حرام است بر شما
مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد مراد از روز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکة
معظمه است و فرمود هرچیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پای من یعنی هرچه از رسوم و اوضاع
جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امری که آن را باطل و لا بود سازند
که با دیگر کرد آن نکردند و رجوع بدان نمایند گویند که او را زیر پای خود کردیم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و هدر است یعنی هرکرا بر دیگری دعوی خونیست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون
آن دعوی برطرف کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم و هدر ساختم
خون ابن ربیعة بن الحارث و این ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیلهٔ هذیل
او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم ﷺ است و ربیعه ابن عم وی صحابی است و اسن بود از حضرت
ﷺ و در خلافت عمر وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود
سنگی بآن پسر رسید و کشته شد و بنی عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت
موضوع است قریش را عادت بود که در جاهلیت ربا میخوردند و دعوی این دین که بربا بود مر یکدیگر

داشتند این دعوی هارا نیز افکند وباطل کرد وفرمود اول ربائی که می افکنم از رباهای قبیله ما ربای
عباس بن عبد المطلب است ودران خطبه وصیت کرد امت را بمراعات وملاطفهٔ زنان واحسان درحق ایشان
وحقوقی که زنان راست برشوهران وشوهران راست بر زنان بیان کرد وفرمود پرهیزید وبترسید خدا
راجل جلاله درحق زنان زیراکه گرفته آید ایشان را بامان وعهد وی واستحلال کرده اید وتصرف نموده اید
فروج ایشان رابکلمهٔ وی وحکم وی تعالی وفرمود مرشمارا است برین زنان که بی سپر نکردانند فراشهای
شمارا بهیچ کسی که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند واکر بکنند این
امور را بزنید ایشان را امانه زدنی سخت که تاثیر کند درایشان ودر مشقت اندازد وازینجا معلوم شود
که ازبی سپر کردن فراش بکسی زنا مراد نیست والا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایتست ازاذن
دادن ودر آوردن درخانه کسی را که مردان بدان راضی نباشند ازخویشاوندان وآشنایان وفرمود
مرایشان راست یعنی زنانرا است برشما رزق وکسوت بمعروف وانصاف ودران خطبه وصیت فرمود امت رابتمسک
بکتاب الله وآنکه معتصم بکتاب الله باشد ازکمراهی ایمن باشد فرمود وبتحقیق کذاشته ام درمیان شما چیزی
که هرکز کمراه نشوید اکر چنگ درزنید بدان چیز وآن کتاب خداست عزوجل وبعد ازخطبه خواندن
ووصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید وبچه کواهی میدهید گفتند کواهی میدهیم که
توفرمودهای خدایتعالی را بما رسانیدی وامت رانصیحت بواجبی کردی وانچه برتو بود ازحقوق
رسالت ودعوت کذاردی پس انکشت سبابه راسوی آسمان برداشت وبکردانید وکفت اللهم اشهد اللهم
اشهد اللهم اشهد سه بار وفرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع رابغایبان برسانند وچون
این حجة الوداع بود وآخر اجتماع خلایق درحضرت وی ﷺ بود وروز اکمال دین واتمام نعمت بود مبالغه
در دعوت کرد ومهمات دین بیاموخت وازایشان اقرار کرفت وخدا راعزوجل کواه ساخت تاکسی را
بعد ازین حجتی دردین نماند ومجال انکار تنگ کردد وبعد ازان ازراحله فرود آمد وبلال را فرمود
تا بانگ کفت واقامت نماز کرد ازین حدیث بطرقی که آمده معلوم کردد که خطبه را اذانی نبود بعد از
خطبه اذان کفت واقامت کرد ونماز کذارد واما در کتب فقهٔ حنفیه مذکور است که امام بخطبه برآید وچون
برمنبر به نشیند موذن اذان کوید ودوخطبه خواند پیش ازنماز پستر اقامت کوید ونماز بکذارد چنانچه
نماز جمعه بعینها وبروایتی ازابی یوسف اذان کوید پیش ازخروج امام وبروایتی بعد ازخطبه واین
موافق است بحدیث مذکور ودرهدایه میکوید که صحیح همانست که اول مذکور شد وروایت میکنند
که چون آنحضرت ﷺ برناقه بنشست موذنان پیش وی اذان بکفتند وخطبه خواند ونزد شافعی نیز
دوخطبه است مثل جمعه ولیکن درشرح حاوی میکوید که موذن اذان کوید دروقت خطبهٔ ثانیه
بحیثیتی که خطیب ازخطبه فارغ شود وموذن ازاذان معا پستر نزول کند امام واقامت کوید ومیکوید

که همچنین کرد رسول خدا ﷺ در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از نماز خواند چنانچه در هیئه اما مذهب امام احمد همان طور است که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت است کویند یا نکویند و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر نکند اردنیك اذان و دواقامت و در میان صلوتین نماز دیکر سنت و نفل هیچ نکند ارد و این از برای تعجیل وقوف و تصل امتداد زمان دعا بود بنجا میکویند که آن چه مقام است که در روی فرض برای خاطر نفل ترک میکند میکویند که آن عرفات است که در روی فرض که وقت عصر است بجهت نفل که دعا است ترک کند و این جمع میان دو نماز مرکمی راست که ظهر را بجماعت با امام بکند ارد و اکر در منزل خود تنها کند ارد عصر را در وقتش بکند ارد بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اکر منفرد جمع کند نیز جائز است و مذهب امام احمد نیز همین است زیرا که جمع بجهت حاجت بامتداد وقوف است و منفرد نیز محتاج است بآن و امام ابوحنیفه فرماید که محافظت وقت فرض است بنصوص پس ترک وی جائز نبود مکر در انجا که وارد شده است در شرع و آن جمع است نزد جماعت با امام و نقل پیر از برای صیانت جماعت است زیرا که متعذر است اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت بامتداد وقوف و منفرد را در است بر کند اردن عصر در موقف خود و اشتغال بوقوف کذا فی الهدایة بعد از ان بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه مجمع علیه است میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است و مخصوص است بوی و جمعی از شافعیه نیز برانند و نزد دیکران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از انها ئی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میکوید و اهل مکه در صحبت پیغمبر ﷺ بودند و نماز بدین طریق نکذارند دلیل است بر انکه جمع بجهت تنسك بوده نه سفر و الامنع میکرد آنحضرت ﷺ ایشان را از جمع و ایشان کویند درین مقام جمع از مقیمان بجهت متابعت و صحبت پیغمبر بود ﷺ و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باینمعنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود بانفاق در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ بعد از اتمام رکعتین فرمود اتمام کنید ای اهل مکه نماز خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اکر جائز نبودی منع کردی چنانکه از قصر کرد و ظاهر عبارت مصنف در انست که اهل مکه نیز بقصر و جمع کذارند بیاری مکر اشارت بدین طریق مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آنحضرت ﷺ از نماز فارغ شد و سوار شد و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آن را جبل الرحمت کویند نزدیك آن سنکهای ... بزرك که آنجا است و در ان جا نه عمارتی است قدیم در ریك درآمده و مردم آن را مطبخ آدم میکویند و کفته اند که تعیین موضع وقوف آنحضرت ﷺ بالشخص معلوم نشده اما اکر نزد آن صخرات باستد و در هر ساعت در هر مکانی از ان امکنه نکردد موقف شریف را دریافته باشد و در آمدن بران کریچ چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم نزدیک همین صخرات مستقبل قبله با ستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب است و اگر بکائی روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افاضهٔ انوار رحمت و قبول درینمقام متراکم و متوالی است و در حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که بد بخت کسی است که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت حق جل و علا بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را و آمده اند برای ما اغبر برهنه گرد آلود یاد کنان از اد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشان را و هر که یک ساعت وقوف بکند در ادای فرض حج کفایت است و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم با یستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف است اگرچه وقوف در موقف وی صلی اللہ علیہ وسلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث اینست که ابوداؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کل عرفة موقف و کل منی منحر و کل مزدلفة موقف و همه کوچهای مکه راه است و منحر یعنی از هر راه که بمکه در آیند و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست است و دران حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه بر داشته بود همچون خواهنده مسکین و از جمله دعواتی که ثابت است که دران موقف خواند اینست اللهم لک الحمد کالذی نقول و خیرا مما نقول اللهم لک صلوتی و نسکی و محیای و مماتی و الیک مآبی و لک رب تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و وسوسة الصدر و شتات الامر اللهم انی اعوذ بک من شر ما تجیء به الریح اللهم انک تسمع کلامی و تری مکانی و تعلم سری و علانیتی و لا یخفی علیک شیء من امری انا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألک مسئلة المساکین و ابتهل الیک ابتهال المذنب الذلیل و ادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبته و فاضت لک عیناه و ذل جسده و رغم انفه لک اللهم لا تجعلنی بدعائک شقیا و کن لی رؤفا رحیما یا خیر المسؤلین و یا خیر المعطین در معجم طبرانی این دعا ثابت شد و امام احمد در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر این ذکر است و اورا دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت وی در حکم سوال و در خواست کردن است و نزد اهل تحقیق در خواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت و تسلیم بیعت تضرع و مسکنت نیز دعا است بزبان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن است و یا باعتبار آنکه در حدیث

صحیح واقع شده است من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرمود هرکه فرا دارد
اورا مشغولی ذکر من از سوال ودعا میدهم اورا بهتر از آنچه بدهم سوال ودعا کنند گان را وایں تقدمه
وتوطیهٔ دعائی است که بعد از وی مذکور بود چنانکه گفت ودر سنن بیهقی است که پیغمبر ﷺ فرمود که
بیشتر دعای من ودعای سایر پیغمبران علیهم السلام در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا اللهم اشرح لی
صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک من شر ما
یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح ومن شر بوائق الدهر سیوطی در جمع الجوامع از بیهقی
وابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا ﷺ هر مسلمانی که وقوف کند عشیهٔ عرفه بموقف
وبایستد مستقبل قبله وبگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی
کل شیء قدیر صد بار پس تر بخواند ام الکتاب صد بار پس تر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده ورسوله صد بار پس تر تسبیح کند خدا تعالی را صد بار وبگوید سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس تر بخواند قل هو الله احد صد بار پس تر بگوید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم صد بار بگوید
پروردگار تعالی بملائکه گوید گواه شوید که آمرزیدم این بنده را وقبول کردم شفاعت او را در نفس
وی واگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت خود قبول میکنم شفاعت او را وطبرانی از ابن مسعود این دعا را
در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطئه سبحان الذی فی
البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی النار سلطانه
سبحان الذی فی الهوی روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا منجا
منه الا الیه ودر عرفات این آیت نزول کرده الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم
الاسلام دینا واگرچه نزول این کریمه سبب سرور وذوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و
رمز شناسان صحابه از یحا قرب زمان رحلت وحلول میقات فرقت آنحضرت ﷺ فهمیدند شکسته دل
شدند یعنی مکث وبقای پیغمبر ﷺ درین دار برای تکمیل وتعلیم امت وبیان احکام دین اسلام وملت
بود چون این کار تمام شد دیگر توقف در ینجا برای چه خواهد بود همچنانکه نیز در نزول سورهٔ اذا جاء
نصر الله والفتح که بعد ازین نازل شد هم باین معنی متنبه ومستشعر شدند ونیز آنحضرت ﷺ فرمود
بگیرید از من دین خود را که شاید امسال آینده مرا دریابید یا نه ﷺ وجزاه عن امته خیرا بود زان روز یکی
از حاضران عرفه از شتر بزد صخرات که موقف ﷺ بود بیفتاد ووفات کرد پیغمبر ﷺ فرمود تا
اورا بآب وبرگ کنار بشویند ودر جامهای احرام او وی را دفن کنند وروی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع

است بکارند ازند و سر و روی او را نپوشانند چنانچه حکم محرم است و فرمود که روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود اینحدیث در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص اینمرد است و بطریق ضابطه و کلیه نفرمود و احکام میت از احادیث دیگر کلیة معلوم شده است و لهذا نزد امام ابوحنیفه محرم و غیر محرم در انجا برابر است و چون بعد از تمام غروب افاضه کرد اسامة بن زید را ردیف خود ساخت و مهار شتر را کشیده میداشت چنانچه سر شتر بزین میسود و میگفت ای مردمان آرمیده باشید و ساکن روید که نیکوئی نه در شتافتن است و پرهیزکاری نه در تعجیل نمودن است و در حدیث بخاری از ابن عباس رض آمده که چون برآمد آنحضرت ﷺ از عرفه بهم در افتادند مردم از کثرت ازدحام و میزدند شتران را و تیزی مینمودند در رفتن و برآمدن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار مادهٔ حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال است و حرکت و اضطراب سبب تشویش قلب و تفرقهٔ باطن و پریشانی خاطر و بنا بر منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و درآمدن در نماز که بعض بیخردان و سبکساران کنند همین است و آنحضرت ﷺ را صفت سکون و وقار بغایت خوش آمدی یکباری وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آنحضرت ﷺ خود را از مراکب انداختند و اضطرابیها نمودند و رئیس قوم اول بمنزلهٔ خود فرود آمد و غسل کرد و جامهٔ پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا خواند پس از ان آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آنحضرت ﷺ را این وضع و بی خوش آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت است که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا از آن دو خصلت اناءت و وقار است و از راه مازمین بر صیغهٔ تثنیه بسکر زای دو تنگ ره است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آید رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر را اندکی فرو گذاشت چنانکه میان سریع و بطی میرفت و چون بفراخ جائی رسیدی قدری بشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی تا بآسانی برزفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام است تلبیه است و انقطاع این بانقطاع او ست و وقت انقطاع بعد از رمی جمار است چنانکه معلوم کرده و نزد امام مالك تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب بکسر شین راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سبك ساخت نه باسباغ و اکمال آنچنانکه برای نماز میساخت اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یارسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانیست مشهور است میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی

جمع و قرب و دال بدل از تاي افتعال است و از جمع بفتح جيم و سكون ميم نيز گويند و تسميهٔ اين مكان
باين اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا است در اينجا بعد در عرفات تعارف شد و اينجا اجتماع و اگر جمع
باعتبار جمع بين الصلوتين يا اجتماع مردم در وي گويند نيز جائز است و قريش در جاهليت همين جا
وقوف ميكردند و اجتماع مينمودند و بعرفات نمي رفتند و ميگفتند ما همسايهاي حرم خدائيم از حرم بيرون
نرويم و تمامهٔ مردم وقوف بعرفه ميكردند و در قول سبحانه * ثم افيضوا من حيث افاض الناس * اشارت
بآن است و در مزدلفه وضوي كامل ساخت و بفرمود تا بانگ نماز دادند و اقامت كردند و نماز شام بگذارد پيش
از آنكه بارها فرود آرند و پيش از آنكه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت كردند و نماز
خفتن نيز بگذارد و از براي نماز خفتن بانگ نگفتند و ميان فرض مغرب و فرض عشا هيچ نماز نگذارد و از اينجا
معلوم شد كه جمع ميان مغرب و عشا بيك اذان و دو اقامت بود چنانكه در عرفات ميان ظهر و عصر بود و در حديث
بخاري و مسلم از اسامة بن زيد همچنين آمده و مذهب امام زفر و شافعي و بعض ائمهٔ ديگر همين است
و نزد امام ابو حنيفه و بر روايتي از امام احمد و بسياري از علما بيك اقامت است و اين روايت از ابن عمر
در صحيح مسلم آمده و ترمذي تحسين و تصحيح آن نموده و از جهت آنكه چون عشا در اينجا در وقت
خود است بافراد اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غير وقت بود پس محتاج بود بزيادتي
اعلام و نزد امام ابو حنيفه اگر ميان اينها تنفل كرد يا مشغول شد بكاري اعادهٔ كند اقامت را و در صحيح
بخاري از ابن مسعود آمده كه چون حج كرد وي نيز امر كرد باذان و اقامت و بگذارد مغرب را و بگذارد بعد از
وي دو ركعت را يعني سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبيد و بخورد بعد از آن امر كرد باذان و اقامت و نماز
عشا گذارد و راوي حديث شك كرده در اذان وليكن اقامت بجزم است و آنحضرت ﷺ بعد از اداي
عشا آنجا خواب كرد تا صبح بدميد و احياي شب يعني قيام ليل در اين شب نكرد با وجود كمال مواظبت
بران تا حديكه از ان پايهاي مبارك بياماسيدي از جهت رعايت اعتدال و رعايت حق بدن و در احياي
شب عيد در مزدلفه هيچ حديثي صحيح وارد نشد و در بيتوت بمزدلفه اختلاف است نزد جماعهٔ از شافعيه
فرض است و نزد امام ابو حنيفه و احمد واجب و جائز نيست دفع بمني پيش از نصف ليل و اگر بكند دم واجب گردد
و نزد مالك اگر مرور كند و نزول نكند بر واجب است دم و اگر نزول كند كفايت است و آنحضرت ﷺ ضعفاي
اهل خويش را رخصت فرمود كه متقدم شوند و پيشتر بمني روند پيش از طلوع فجر و ابن عباس ميگويد
كه من از انها بودم كه پيش فرستاده بود پيغمبر ﷺ مرا شب مزدلفه در ضعفاي اهل خويش رواه الجماعة
الا الموطا و در روايتي از نسائي از فضل بن عباس آورده كه گفت امر كرد پيغمبر خدا ﷺ ضعفهٔ بني هاشم
را كه برآيند از جمع بشب و در روايت ديگر ترمذي و ابو داؤد و نسائي مثل اين آورده و زيادت اين را
كه گفت ليكن فرمود كه رمي جمار نكنند تا آفتاب طلوع كند و در روايتي ديگر ابو داؤد و نسائي از ابن عباس

آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا ﷺ شب مزدلفه ما پسران خورد سالان بني عبد المطلب را بر خرکها سوار و گفت اي پسرکان رمي جمار نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عایشه رض که ﷺ ام سلمه را شب نحر فرستاد و رمي جمار پیش از فجر کرد و بمکه رفت و طواف رکن کرد و باز گشت و آن روزي بود که رسول خدا ﷺ نزد وي بود در اسناد آن حدیث مقالات است و اساطین حدیث و مشایخ وي که قوي و محکم اند در نقل احادیث بانکار آن قایل و این حدیث را ابوداؤد از عایشه رض روایت کرده و در روایت نسائي از وي رض مبهم آمده که امر کرد یکي از نساي خود را که برآید از جمع و رمي کند جمرهٔ عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکي ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد یا سوده بود پس از حدیث دیکر بود که بخاري و مسلم و نسائي از عایشه رض روایت کرده اند که اذن طلبید سوده رض از حضرت پیغمبر ﷺ در شب جمع که بیرون رود بشب و بود وي زني ثقیله ثبطه و در روایتي ضخمة ثبطة پس اذن داد او را رسول خدا ﷺ گفت عایشه رض کاشکي من نیز اذن مي طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا میکذاردم صبح را در مني و رمي میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم و چون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وي با آنکه میکوید و جمعی از نسا را در شب فرستاد و رمي جمار هم در شب کردند بعد خوف مزاحمت سوده خواهد بود و هرکه از نسا با وي بود و در جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و نسائي آورده که او را نیز از جمع بشب فرستادند اما از رمي جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وي ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر بروایت صحیحین و موطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد ضعفاي اهل خود را بمني در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب و ذکر میکردند خدا را سبحانه انچه روي میداد ایشان را پس روان میشدند بجانب مني پیش از وقوف امام و روان شدن وي و میرسیدند بعضی از ایشان بمني وقت نماز فجر و بعضي بعد از وي و همان وقت که میرسیدند رمي جمره میکردند و میکفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا ﷺ در حق ضعیفان اینچنین و از اسماء بنت ابي بکر نیز از روایت خمسه غیر ترمذي آمده که چون ماه مي نشست روان میشد و میرسید بمني در تاریکي و همدران وقت رمي میکرد و میکفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا ﷺ و بالجمله رمي جمره پیش از صبح و بعد از وي پیش از طلوع آفتاب و بعد از وي مجموع ثابت شده است و ازینجا است اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قولست شافعي و احمد رحمهما الله میکویند بعد از نصف شب جایز است رمي جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابوحنیفه رحمه الله میکوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس که گفت پیشتر فرستاد ما را و فرمود که رمي جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذي گفته که حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح است و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضي ضعفا در شب از جمع برآیند

و یعنی نرسد درست است ولیکن باید که صبر کنند رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و در هدایه
گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل است و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز است از جهت جمع کردن در
هر دو روایت که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل
میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز است بالاساءت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر
وقت این رمی تا غروب آفتاب است کذا روی المعلی عن ابی حنیفه و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم
نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی است ولیکن دم لازم کرد نزد امام
ابو حنیفه رحمه الله و جمعی از علما میگویند که رمی جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معلوم شد از روایت
عوف مراحمت و تصریح کرده اند نیز علما است پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش
از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعض احادیث گمان میبرند که در بخاری و مسلم از عبد الله ابن مسعود آورده
اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که گذارد هیچ نماز را مگر در وقتش مگر این دو نماز مغرب
و عشا گذارد و فجر را در این روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت
ظهور صبح ظهورا تاما بی شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم بوحی یا بغیر وحی
حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود فجر را وقتی که طلوع
کرد فجر بعضی میگفتند طلوع کرده و بعضی میگفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود تغییر
داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد در این مکان بوقت عشا و نماز فجر در این
ساعت مفسر این حدیث است و مصرح است باین که در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن
فجر در اول وقت در این روز اشد و اکد است انتهی و طیبی گفته که قبل از وقت معتاد لیکن بعد تحقق فجر
زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است
در صحیح بخاری که ابن مسعود گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول
خدا صلی الله علیه وسلم فجر را در این ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح است در این روز تغلیس مستحب
است یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در
تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ما است و امروز که در تاریکی
گذارد پیش از وقت معتاد گذارده شد پس مراد این شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح میم است و در بعضی
قرائتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت است که از علامات حج است و تمامه علامات حج مشاعر
است و آن تلی است در میان مزدلفه و بر آن عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از شارحین حدیث و فقها میگویند
که آن کوهی است کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور مشعر حرام نیست مشهور نیست از این جماعت و صحیح
آنست که مشعر حرام این مقام معروف مشهور است پس در مشعر حرام باین مقام وقوف نمود و این وقوف

بمشعر حرام نزد شافعی فرض است و نزد امام احمد مستحب و نزد ما واجب است و اگر نکند حج تمام است
ولیکن دم واجب شود اگر عذری نبود از ضعف یا علتی یا خوف از دحام و مر امرأة را همچنین است در هدایه
و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفرضیت و رکنیت وقوف بشافعی سهو است زیرا که کتب
شافعیه ناطق است بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن
ذکر کرده انتهی و روی بقبله آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابو داود و ابن ماجه از عباس بن
مرداس آورده اند که آنحضرت ﷺ دعا کرد مر امت خود را در عشیهٔ عرفه بمغفرت جواب آمد که
مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت ﷺ پروردگار من
تو قادری اگر خواهی مظلوم را بهشت دهی و ظالم را به بخشی در ان وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه
صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت ﷺ
ابوبکر و عمر رض گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای تو باد این ساعتی نبود که تو در آنجا بخندی
همیشه خندان دارد ترا خدای تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت کرد خدای تعالی دعای
مرا و بخشید امت مرا خاک برسر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد بامت در اینجا واقفان عرفه اند و از اینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق
العباد نیز میشود و طبرانی گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و
بیهقی نیز مانند روایت ابی داود و ابن ماجه آورده و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت
است و اگر نه قول حق سبحانه * و یغفر مادون ذلك * بس است و ظلم نیز مادون شرك است و بالجمله حقوق
الله مغفور است از حجاج و در حقوق عباد خلاف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام است والله اعلم
و در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل
ابن عباس را ردیف خویش ساخت و اسامة بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن
عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و
خذف انداختن سنگریزه یا خستهٔ خرما و مانند آن بگرفتن آن میان دو انگشت سبابه و انداختن بدان
یا بحذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خورد تر از بندق باشد و
از ابن عمر آمده که مثل بعرهٔ غنم و این نزدیک بتفسیر اول است و اگر بسنگهای کلان تر از ان بیندازد
نیز جائز بود ولیکن خلاف سنت است بعد از ان بدانکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه
از راه است و در بعض روایات از مزدلفه آمده و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که
از هر موضع که بردارد درست است الا از جمرات که رمی کرده شده است آنها را و با وجود آن نیز جائز
است از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و به ﷺ داد از اینجا معلوم شود که

برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت است و اکثر بر این اند و
شافعی تنصیص کرده است بر استحباب اخذ حصی برای یوم نحر خاصة و بعض گویند مستحب آنست که
بردارد آن قدر که برای رمی سایر ایام برد و نووی تصحیح کرده و جزم نموده و بلدان و متعارف در این
آوان نیز همین است و آن مقدار سنگریزه نود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست
و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است شاید که بعضی از آن در جائی بیفتد و کم شود و حضرت
رسول ﷺ در کف مبارک خود آن را یعنی سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشویند بهتر است اما
مروی نیست از حضرت ﷺ و در رمی بحجر نجس دو قول است و میگفت آنحضرت ﷺ امثال هؤلاء
فارموا مانند این سنگریزه ها را یعنی مثل حصی خذف که گفته شد یا مانند این در کمیت یعنی هفت والاول
هو الاظهر و لیکن قول وی و ایاکم والغلو فی الدین و دور دارید خود را از غلو و افراط در دین فی الجمله ناظر در معنی
ثانی است فافهم فانه اهلک من کان قبلکم الغلو فی الدین پس هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بوده اند مگر
بغلو در دین و در این راه زنی از قبیله خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثای مثلثه و فتح عین مهمله بغایت جمیله
پیش آمد و سؤال کرد که پدر من مردی پیر است و بر پشت شتر مستحکم نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی
فرمود که نعم تو حج از قبل وی بکن و فضل بن عباس که ردیف ﷺ بود بآن زن نگاه میکرد و آن زن نیز
بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر این روایت
فضل بن عباس است که در صحیحین و غیرهما واقع است و در روایت ترمذی آمده که آنحضرت ﷺ
پیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا پیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
و زن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان وسواس شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول
خدا ﷺ فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی بود سفید صاحب حسن و چون
روان شد آنحضرت ﷺ بگذشت بجماعه زنان در مزدج که از آخرین بودند پس فضل نظاره کردن
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا ﷺ دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
خود را بجانب دیگر آن حضرت ﷺ دست را بجانب دیگر بر روی او گردانید باز فضل روی بجانب دیگر
گردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است
تا آنکه ابن عباس گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب پیشتر بمنی فرستاده بود و فضل با حضرت ﷺ
بود در دیگر روی مگر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی
روایت کرده که سؤال خثعمیه نزد منحر بود بعد از فراغ از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود والله اعلم و
همدرین راه آنحضرت ﷺ را پیرزنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان
شده و اگر بر شتر می بندم بیم هلاکت است آیا حج بکنم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق

میبرد دین و برا میکند ادای یا نه گفت آری میکند ادرم گفت پس حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی
بکند اگر که دین خدا بی نکند ادن اولی است و در این حدیث دلالت است بر جواز نیابت در حج و گذاردن
از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از احیا خلافا لمالك و منقول از ابن عمر آنست که جائز
نیست حج از غیر مطلقا و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که
قادر است بر حج بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائز است نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف است
درین و از احمد دو روایت است کذا فی المواهب و تحصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و به بخشد
ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مرویست از حضرت ﷺ
که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف خود بود یکی از امت از هر که مقر است بوحدانیت حق
و عبادات سه قسم است مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از مالی و بدنی مثل حج که وی
مالی است از حیثیت وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن و بدنی است از حیثیت طواف و وقوف و نیابت
جاریست در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت حصول مقصود بفعل نائب
زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج است بدفع مال و این حاصل است به نیابت چنانچه حاصل است
باصالت و جاری نیست در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بدان و جاری
است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول مشقت و به تنقیص مال و جاری نیست در حال قدرت از
جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دائم است که باقی ماند تا موت زیرا که حج فرض عمر است پس معتبر
عجز مستوعب باشد بقیه عمر را تا واقع شود یاس و نومیدی از ادا ببدن پس اگر عاجز است بعلتی که
زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی جای ماندگی صحیح است ادا به نیابت مطلقا و اگر بعارضی باشد که متوقع
است زوال وی باین طور که مریض بود یا مسجون صحت ادا به نیابت موقوف است اگر این عذر
مستمر شد تا موت متحقق شد یاس از ادا ببدن و جائز باشد به نیابت و اگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج
اسلام بر وی واجب است و آنچه ادا یافت تطوع بود و حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که
باب نفل اوسع است و ظاهر مذهب اینست که حج از محجوج عنه واقع شود و دلالت احادیث نیز همین
است و نیز روایتی از امام محمد حج واقع از حاج است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنی است و
نزد عجز قایم کردند انفاق را مقام وی مثل فدیه در باب صوم کذا فی الهدایة و شروحه و آنحضرت ﷺ
چون بر بطن وادی محسر بضم میم و کسر سین مهمله مشدده رسید که وادی است در طول منی شتر را
سخت راند و بتعجیل از ان وادی بیرون شد و این سنت است مر راکب را و اگر پیاده باشد هم تیز بگذارد
و روان شود و سبب سخت راندن شتر و بتعجیل از ان وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف
حضرت نبوی ﷺ این بود در مجموع مواضعی که بر دشمنان حق بلا و عذاب فرود آمده بود بتعجیل

از آن موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوهٔ تبوک چون بقریهٔ قوم لوط و خانهای ایشان رسید زود گذشت
و صحابه را نیز امر کرد تا زود از آن بگذرند و درین بطن وادی محسر اصحاب فیل را که برای خراب کردن
خانهٔ کعبه زادها الله تعالی تشریفا و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سورهٔ فیل مذکور است و
از جهت این وادی را وادی محسر گفته‌اند که فیل چون درین محل رسید بحسیر شد و مانده و از حرکت
بسوی مکه عاجز شد و هر چند بردند و سعی کردند برنخاست و تحسیر در لغت عاجز و درمانده و منقطع
گردانیدن است و این وادی عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از در آمدن بمکه و در مواهب
از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه است نقل میکنند که سبب تعجیل در گذشتن ازین وادی آن بود که
نصاری وقوف میکردند درین چنانچه رافعی گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف میکردند چنانچه در
وسیط آورده پس مامور شدیم ما بمخالفت آن و گفت که ظاهر شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول
عذاب است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که گویا تسمیهٔ او بمحسر از
جهت آنست که وی عاجز و مانده میکرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را و گفته که شافعی
در املا گفته تواند که تیز گذشتن از آن بجهت سعت و فراخی موضع باشد و بعض گفته‌اند جائز است
که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین و جای بردن ایشان است و بعض گفته‌اند که بجهت آنست که فیل
و اصحاب فیل درینجا عاجز و مانده شده بودند انتهی و ازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و
افادات بعض علمای متاخرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و علماء تعجیل درین وادی در وقت
رفتن بعرفات از جهت آن ذکر نکرده که آنحضرت ﷺ در وقت رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت در آمدن
براه دیگر آمد چنانچه معلوم گشت و این بطن محسر چون برزخی است میان منی و مزدلفه ازین وله
از آن رقم ازین و هم از آن و گفته‌اند که آنچه از وی در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه
بمنی می آید از منی چنانکه عرنه و نمره برزخی است میان عرفه و مشعر حرام نمره در ما سبق مذکور شد
و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام مسجد و وادی است و در قاموس گفته عرنه وادی است بعرفات
و مسجدین بر راه میانه منی میراند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و نیز برجمرة العقبه بایستاد جمره
اصل بمعنی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بر آن مواضع که رمی جمرات کنند و آن
سه موضع است جمرهٔ اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیاید اول بر وی بگذرند
بعد از وی جمره وسطی بعد از وی جمرة العقبة و عقبه راه برآمدن کوه و این جمره در دامنهٔ
کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول روز نحر که آنحضرت ﷺ آمد از آن دو جمرهٔ اولی
و وسطی گذشته برابر این جمرة العقبه آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست
راست و سواره سنگهای مشتکانه را یکیک بر محل جمرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی

جمرهٔ سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث کرده پیاده کرد و اگر ان را نیز سواره
کنند جایز است ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت می آرند از ابراهیم
جراح که گفت درآمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را گفت رمی جمار بهتر است
یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پستر گفت هر رمی که بعد وی وقوف
است یعنی ایستادن برای دعا پیاده افضل است و آنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون
در دعا تضرع و تذلل مطلوب است رمی درانجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بر درآمدم
آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل اینحالت و در فتاوی قاضیخان گفته که
نزد ابی حنیفه و محمد رح رمی مطلقا سواره افضل است زیرا که آنحضرت ﷺ سواره کرد همه را و گفته اند
که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس
آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا ﷺ روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر آورده
که پیغمبر خدا ﷺ چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن
صحیح و عمل برینست نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای
دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم ابن محمد می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمار
میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسی که سوار شد معاویة بن ابی سفیان بود والله اعلم
هر هفت سنگ یکبارگی جایز نبود والله اعلم باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر ته
پای خود بیندازد اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اساءت دارد از جهت مخالفت سنت و اگر
حصی را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل و تسبیح نیز بگوید
جائز است و کیفیت رمی مشهور آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام یمنی بنهد و استعانت با نگشت
سبابه کند و اصح آنست که اگر ببطن انگشت سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادت است کفایت
دارد و بعد از رمی جمار تلبیه قطع کرد ابتدای تلبیه از وقت احرام است و انتهای او تا اینوقت چنانکه
اصحاب کتب ستة از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامة
بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت و یکی چتر گرفته بر داشته بود
تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داؤد آمده که جامه خود بر داشته بود که پرده میکرد از گرمی
و بر هر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او بمحمل و مانند آن و در سابق معلوم
شد که در نمرة قبه برای وی ﷺ زده شد که در وی به نشست و پوشیدن سر غیر سایه کردن است
و اگر روز تمام سر بپوشد دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز
دم است و در اول ابوحنیفه نیز بر این بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب کرده

دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهند شد و فرمود اعبدوا ربکم وصلوا خمسکم وصوموا شهرکم واطیعوا اذا
امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنجوقت نماز را و روزه دارید ماه
رمضان را و اطاعت کنید خداوند امر داد آئید بهشت را ذکر زکوة وحج نکرد زیراکه آن بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر بر اغنیا و اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد وداع سفر آخرت یا بمنازل شان وظاهر
اول است و فرمود که حاضران این مجلس هرچه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند
وازینجهت این حج را حجة الوداع خوانند و از انجا بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی است مشهور
درمیان بازار منی و در ان مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش نحر کرد شتران ایستاده و دست
بسته در حدیث ابی داود از عبدالله بن قرط آمده که گفت که نزدیک آورده میشد پنج شش شتر تا نحر کند
آنحضرت ﷺ آنها را شتران نزدیک میشدند و ازدحام می نمودند و سعی میکردند هر یک خود را نزد
حضرت ﷺ می آورد و در ون میخزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت و سه عدد سالهای
عمر مبارک وی است گویا بتعیین این عدد رعایت اینمعنی نمود و بعدد هرسالی شتری قربانی کرد
و امیر المؤمنین علی را رض فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد و سی و هفت شتر دیگر وی نحر کرد و او را شریک
گردانید در هدی و امر کرد که از هر شتری قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و پخته شود و خورد
آنحضرت ﷺ و وی هردو از گوشت آن و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایت ابوداود و علی را فرمان داد
که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلهای آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران راکه سلخ
کرده از ان چیزی ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت چنین نماید که علی از مال خود بدهد
اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در صحیحین آمده که فرمود ما میدهیم
از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آنحضرت ﷺ از نسای خود گاوی را و در روایتی
نحر کرد از عایشه رض گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آنحضرت ﷺ از خود و از اهل بیت
خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با نچه مصنف آورد جواب داد
از ان بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر ﷺ هفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض توهم
میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض است جواب از ان آنست که احتمال دارد انس نحر هفت
شتر را مشاهده کرد و از انجا غایب شد و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعض در تطبیق هردو
حدیث چنین میگویند که هفت شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یکطرف حربه
پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد ازین شصت و سه امیر المؤمنین علی سی و هفت را نحر کرد علی انفراده
و بمثل این توجیه با حدیث دیگر که ابوداود از امیر المؤمنین علی آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت
ﷺ سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد

اما انچه در موطا الراطی آورده که گفت نحر کرد آنحضرت ﷺ بعض بدنها را بدست خود ونحر کرد بعض
آن را غیر او ومابات انهم جمله بیشی بلد اند وچون از نحر فارغ شد واعلام کرد که همه زمین منی منحر است
وهمه فجاج مکه جمع فج بمعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آید رواست ومنحر
وغیر مخصوص نیست به بعض اماکن هرجا که نحر کند رواست پس حلاق را طلب فرمود وسر مبارک را
تراشید وچون حلاق که معمر بفتح میم وسکون عین بن عبدالله بن نافع بن نضله بفتح نون وسکون
ضاد معجمه قرشی عدوی است وقدیم الاسلام هجرت کرده بحبشه وتاخیر کرد در هجرت مدینه پس
هجرت کرد بمدینه وآمد وسکونت کرد ووی معدود است در اهل مدینه وحدیث وی در ایشانست
بربالای سر پیغمبر ﷺ بایستاد واستره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر وگفت یا معمر امکنک
رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر نرمه گوش خود وبیدک الموسی ودر دست تست
استره یعنی هشیار باش وقدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن
نعمة الله علی ومنه این امکان من در این مقام هر آینه از نعمت حق تعالی است بر من ومنت وی عزوجل قال
اجل گفت رسول خدا ﷺ برای تصدیق وی واظهار امتنان حق بر وی آری همچنین است این از نعمتهای
عظیم است انگاه اشارت فرمود لحلاق تا ابتدا کند بجانب راست که ظاهر جانب راست آنحضرت ﷺ است
ودر حدیث متفق علیه در مشکوة از انس نیز تصریح بدان آمده وصحیح همین است وبعض جانب راست
حلاق اختیار کند وچون از حلق جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب والجانب
فرمود جانب چپ را نیز حلق کرد ومجموع آن را بابو طلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک است
داد واز نسخ در بعضی روایات آمده که بام سلیم داد ودر روایتی آمده که فرمود ابو طلحه کجاست
پس عطا کرد او را ومصنف میگوید که ابو طلحه از مویهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود پیش از همه
کس ودر مشکوة از حدیث متفق علیه آورده که مویهای جانب راست همه را بابو طلحه داد ودر مویهای دست
چپ فرمود قسمت کن آن را میان مردم ودر بعضی کتب گفته که قسمت مویهای مبارک در اصحاب بجهت آن
بود که تا این برکت درمیان ایشان باقی ماند وباعث تذکره ویاد داشتی بود ایشان را از وجود شریف
آنحضرت ﷺ وگویا که اشارتی کرد باقتراب اجل وانقضای زمان صحبت میگوید کاتب میبرم که تخصیص
ابی طلحه بمزید قسمت التفات واشارت بابمعنی بود چه او بود که قبر شریف ولحد مبارک وی را حفر کرد
وبخشت خام بنا نهاد والله اعلم وچون از حلق فارغ شد ومردمان هر یکی را یکتا دو موی یا دو پاره
موی رسید وگویا شاعر باین قصه اشارت کرده است * مرا از زلف تو موئی بسند است * فضولی میکنم
بوئی بسند است * تا عرناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآن را نیز بر مردمان قسمت کرد وبیشتر صحابه
حلق کردند والذکی از ایشان تقصیر کردند وحلق افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله ﷺ وسر

بجهت تخصيص آنحضرت ﷺ مکرر ا محلقين را بدعا بقول خود اللهم ارحم المحلقين و در آخر بالتماس واستدعاي ايشان فرمود والمقصرين چنانکه گذشت وحلق مر زنان را حرام است ايشان را البته تقصير بايد کرد واگر مردان را نيز مانعي از حلق باشد تقصير متعين است واگر يکي را موئي بر سر نباشد امرار موسي شرط است وحلق ربع راس نزد ما کافي است وهمچنين در مذهب ائمهٔ ثلثه کفايت ميکند در حلق همان مقداريکه در مسح راس معتبر است در وضو کذا في شرح ابن الهمام ودر صحاح از روايت ابن عباس آمده که بايستاد آنحضرت ﷺ در مني براي مردم که مي پرسيدند او را از احکام يکي آمد وگفت يا رسول الله من ندانستم وحلق کردم پيش از نحر فرمود ذبح کن و هيچ باکي نيست ديگري گفت نحر کردم پيش از رمي فرمود رمي کن هيچ باکي نيست ديگري گفت حلق کردم پيش از رمي وديگري گفت طواف کردم پيش از رمي فرمود رمي کن هيچ باکي نيست ويکي گفت رمي کردم در شب فرمود باکي نيست وهمچنين هيچ يکي نپرسيد از تقديم وتاخير مناسك مگر آنکه فرمود هيچ باکي نيست وعلما را درينجا اختلاف است که اين ترتيب واجب است يا مستحب ووظايف روز نحر باتفاق چهار است رمي جمرة العقبه ونحر هدي وحلق راس يا قصر وطواف زيارت وسعي بعد از وي وبصحت رسيده که آنحضرت ﷺ اين مناسك را باين ترتيب بجاي آورده وچون در صورت عدم اين ترتيب فرمود باکي نيست لاجرم ترتيب مسنون ومستحب بود وبر ترك وفوت آن دم واجب نکردد وتارك آن آثم نبود وشافعي واکثر علما وجمهور سلف برين اند ومذهب امام ابوحنيفه وجوب ترتيب است ودر صورت عدم ترتيب دم واجب است وتاويل قول آنحضرت ﷺ هيچ باکي نيست آنست که اثمي نيست بر فاعل آن اما فديه واجب وترك ايشان در فوت شرايط احرام وارتکاب محرمات آن مثلا هرچند به نسيان وخطا بود جزا واجب است وليکن آثم نيست وچون بقصد وتعمد کند هم آثم بود وهم جزا ومذهب امام احمد آنست که اگر بجهل ونسيان بود هيچ چيزي لازم نکردد واگر بعلم وتعمد بود جزا واجب است وگفته اند که اين مذهب قويست از جهت دليلي که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول ﷺ در حج زيرا که فرمود خذوا عني مناسككم واين احاديث که در رخصت تقديم وتاخير آمده مقرون بود بجهل وعدم شعور پس مخصوص شود حکم باين حالت وباقي ماند حالت عمد براصل وجوب اتباع در حج والله اعلم وبعد از ان پيش از زوال بمکه روان شد وطواف کرد واين طواف آخر ارکان حج وفرايض اوست بعد از وي سعي است ورمي جمرات ايام تشريق وآنها در مذهب ما از واجبات است نه از فرايض فرض در حج احرام است که شرط است ووقوف بعرفه است وطواف واين طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه بعد از افاضت از عرفات ومني است ماخوذ از قول حق سبحانه * ثم افيضوا من حيث افاض الناس * وافاضه در لغت بمعني دفع ورجوع وتفرق آيد وطواف زيارت از جهت زيارت خانهٔ کعبه دروي وطواف صدر بفتح صاد مهمله ودال مهمله از جهت صدور ورجوع از مکه

بعد از وی مقابل ورود نیز وی که در طواف قدوم بود نیز خوانند و مشهور را اطلاق طواف صدر بر طواف وداع است
که بدان وداع بیت الله کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه مجرد کلام مصنف
نیست باید والله اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از احادیث که وارد شده که
آنحضرت ﷺ طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن غلط است اگرچه این حدیث
را ترمذی و ابوداود و ابن ماجه از عائشه و ابن عباس بهم آورده و ترمذی گفته که این حدیث حسن صحیح
گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر
و ترجیح کرده اند بعض که تاخیر کرده شود تا ایام [illegible] انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع
فجر یوم النحر است و پیش از آن جایز نیست [illegible] آنست که بعد از حلق کند و افضل ایام برای آن یوم
نحر است و جایز است در ایام نحر و اگر از این ایام تاخیر کند دم واجب گردد و بعد از این طواف سعی
بین الصفا والمروة ذکر کرده اند و در حدیث مسلم آمده که طواف نکرد آنحضرت ﷺ و نه صحابه
وی میان صفا و مروه مگر یک طواف و در مدارک میگوید اگر سعی بین الصفا والمروه بعد از طواف قدوم
کرده است رمل در این طواف و سعی [illegible] از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده رمل کند در وی و سعی کند
بعد از وی و چون از طواف در [illegible] فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه بزمزم از جهت بسیاری
آب اوست زمزم و زمزوم و زمازم [illegible] را گویند و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزی اسمی
است که انقیاد علم آن چاه شده و اول کسی که ظاهر کرد زمزم را جبرئیل علیه السلام است که چون اسمعیل
تشنه شد علیه السلام [illegible] ماجرا اسمعیل آن اگر نکرد تا پیش از آنکه مشک پر کند
نشود و اگر [illegible] میشد جاری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاهی کند
و چون جرهم ساکن مکه شدند آن را انباشتند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد ﷺ
چون حق تعالی او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاه را بوی نمود در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل
و بروایتی پیش از آن و بعد از وی ابوطالب آن را بنا کرد و آنحضرت ﷺ بنفس نفیس خود دلو میکشید
کذا فی تاریخ مکه و آثار و اخبار در فضل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آنحضرت ﷺ بعد از
طواف بر چاه زمزم آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایه بیت بدست ایشان
بود فرمود آب بکشید ای پسران عبد المطلب که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود
فرود آمدمی و آب از چاه برکشیدمی و شما را در سقایت غلبت کردمی از جهت فضل و برکت و بزرگی این کار
یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد و مردم همه این کار کنند و انتزاع من دست شما
بر شما طالب آیند و نوبت بشما نرسد و این منصب ترک از دست شما برود پس اولاد عباس دلوی
ﷺ عرض کرد [illegible] ایستاده در حالت شرب برای بیان جواز نوشید تا بدانند که

آب ایستاده خوردن جایزاست وحرام نیست اگرچه افضل نشسته خوردن است یا برای ضرورت وحاجت
بود که ازجهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی وحاجتی دیگر والله اعلم وبعض گویند که
ایستاده آب خوردن مخصوص به آب زمزم وآب بقیه وضو است وسرانجام است که بیاید تحقیق این مبحث
در آخر کتاب انشاء الله تعالی وبخاری از ابن عباس رض آورده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم بسقایه عباس آمد وآب
طلبید عباس به پسر خود فضل گفت یا فضل برو بر مادر خود وبرای رسول خدا صلی الله علیه وسلم آبی ازنزد وی بیار فرمود
از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند فرمود بده از همین آب پس تر
ازان آب خورد پس تر بر زمزم آمد وایشان [illegible] ومشقت می کشیدند فرمود بکنید اینکار
راکه این عمل صالح است وفرمود اگر ترس غلبه [illegible] فرود می آمدم ومینهادم ریسمان
برعاتق خود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین طواف بر راحله [illegible] سوار شدن بعض میگویند کثرت
ازدحام بود ودر طواف قدوم نه اینقدر بود یا سبب اشراف برمردم بود تا مجموع حاضران که درین
طواف مجموع تر از طواف اول بودند وی را مشاهده کنند وطواف را بیاموزند وآداب واحکام آن را معلوم
کنند وبعض میگویند در پای مبارک زحمتی بود [illegible] ضرورت سواره طواف کرد ودر
زمان بمنی بازگشت ونماز ظهر را در منی کرد از [illegible] همچنین در [illegible] رض مرویست وگفت نافع که
همچنین میکرد ابن عمر رض ومیگفت که عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] صحیح مسلم [illegible] روایت دیگر
از عایشه وجابر رض ثابت است که نماز ظهر را در مکه کرد از [illegible] کتب سنن از حدیث طویل
جابر وچون هر دو حدیث صحیح است وشك نیست که در نفس الامر [illegible] است وترجیح یکی
بر دیگری از حیثیت صحت میسر نبود بوجوه دیگر ترجیح نموده اند چنانکه نقل [illegible] روایت
مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه کرد چه این حدیث را دو صحابی روایت کرده [illegible] وعایشه رض
وآن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر ولاجرم حدیث بتعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه عایشه
رض ازوی یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم واعلم باحوال وی
سیوم آنکه جابر رض سوق کرد حدیث حجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را از اول تا آخر بر وجه اتم واکمل وحفظ نمود
این قصه را وضبط کرد آن را بخصوصیات وجزئیات حتی امور را که متعلق بمناسك هم نبودند چنانچه
نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم در طریق مزدلفه وبول ووضو بروجه تخفیف وهرکه اینقدر حفظ وضبط کرده
باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز نحر اولی واحری باشد چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذر بود که
روز وشب در وی برابر باشد واینهمه کارها که درین روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبیل طلوع آفتاب بسوی
منی وخطبه خواندن در منی ورمی جمره نمودن ونحر چندین شتر وقسمت آن کردن وپختن پاره گوشت ازان و
خوردن وحلق راس کردن وجامه پوشیدن وطیب استعمال کردن وبمکه آمدن وطواف کردن وبرسقایه وزمزم

از جهت آنست که سهل کرد بروی رمی در ایام آن واگر در غیر منی بیتوتت کند و در روز برای رمی
حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت فعل آنحضرت ﷺ و عمر فاروق
رض تادیب میکرد بر ترک آن و در روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد تا آفتاب زوال نمود پیاده پیش از ادای
صلوة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب سوی جمرهٔ اولی آمد و جمرهٔ اولی جمره ایست
که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمرهٔ دیگر و چون از مزدلفه بیایند اول بوی برسند و رمی جمرات
پیاده اگر علت رای نباشد افضل واحب است و آنحضرت ﷺ در روز نحر که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین
ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بینداخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در اخبار آمده است
که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسواس میکرد پس وی
شیطان را سنگ میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود از آن سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی است
در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور است آنجا سنگی است از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی
بر آن زد از آن ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد
تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ نبود ضد حزن و برابر
و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سورهٔ بقره خواند در دعا خواندن بود تطویل
قیام درینمقام برای دعا مستحب است و بعضی از عرباچندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد
و چون از دعا فارغ شد بجمرهٔ وسطی که پایان تر از وست در جانب مکه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه
با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آنجا بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی
است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود در ایستادن و دعا کردن در [illegible] اول نزدیک
بآن و روان شد تا پیش جمرة العقبه آمد و آنجا برابر و مقابل جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را
از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی رض رمی جمرهٔ کبری کرد
کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت هو کذا بخدائی که نیست خدا جز او اینمقام
کسی است که فرستاده شده است بروی سورهٔ بقره و تخصیص سورهٔ بقره بجهت آنست که معظم احکام
مناسک در وست کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف باز گشت و درین
محل دعا نکرد و این نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه
اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود از ینجهت نه ایستاد و در روز نحر
که از مزدلفه آمد و رینجا رمی کرد نیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درینمقام
از آنحضرت ﷺ بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مر امت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که
علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی است

در طلب عبادت و در رفتن وی که در جمره اولی و وسطی وقوف باطالت کرده بود و دعا در طلب عبادت
افضل است از آنکه در پی عبادت و بعد از وی کند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت ﷺ در آخر
تشهد میبود پیش از سلام که متورد در نماز میبود و شیخ ابن الهمام گفته که روایات متظافر
و متوافق اند که آنحضرت ﷺ در رمی جمره عقبه نایستاد و حکمتی در تخصیص وقوف و دعا بجمرتین
غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تحمیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و حلق
و افاضه بمکه از ینجهت نایستاد ولیکن این معنی مسلم است در ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمره
عقبه در طریق است و وقوف در ان موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان
و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بضرر عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند
بلکه در گوشه اند از راه انتهی وقتی که کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین عفا الله عنه باتیان این
عبادت مشرف بود بی سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته در این باب در دل ریخت امید که بر صواب
باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمره اخیر و ترک تجدید و مشقت در ایستادن و دعا کردن
در اینجا بجهت آن بود که چون در دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد در تعب و مجاهده
کشید در آخر کار بعفو و مسامحه و مساهله گشت پس اشارتیست از رب رحیم و اعلام از مولی کریم
که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در ربقه ریاضت و مجاهده بکشد آخر وی آسایش
و راحت است و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصا درین عبادت عظمی حج که
مبتنی و مثمر نهایت عفو و مغفرت است و در روز اول بجهت کثرت مشاغل و اعمال که در پیش داشتند
ایستاد و این نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمودند
احسن هذا و باجماعة صناديد و اکابر علمای مکه معظمه که در ان محل حاضر آمده بودند عرض کرده
همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند والله اعلم و آنحضرت ﷺ تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن
از منی و یوم النفر بالتحتین روز سیوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که حاجیان از منی بار کنند کذا فی
المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر و تعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر
روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت دخول وقت رمی اگر در آمدنی است پیش از ان برآید ولیکن تاخیر
در روز چهارم افضل است و لهذا آنحضرت ﷺ تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز
نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام
تشریق است و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه و یکشنبه
و دو شنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد بخلاف روزهای سابق که

پیش از ادای صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از
زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز است و این استحسان است و نزد صاحبین ناجائز قیاس بر ایام دیگر و نیز
تفاوتی که درین روز و روزهای دیگر است در رخصت نفر است پیش از آن و چون بایستاد و نفر نکرد در
حکم وقت رمی این روز بر روزهای دیگر برابر باشد از مذهب ابو حنیفه مرویست از ابن عباس و نیز
میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در رواحل ترک رمی ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی اینچنین است اما این روایت از وی مرجوح است و راجح بعد از
زوال و زوال شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانیست بیرون
مکه و تسمیه وی بدان بجهت کثرت حصباء یعنی سنگریزه است در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل
واسع که در وی سنگریزهای دقیق باشد چنانکه در وادیها و زودها می باشد و مکه را که بطحا و بطح
نام است هم ازینجا است و خیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولای
آنحضرت ﷺ و گماشته و عهده دار بار خانه وی بود آنجا فرود آمده بود و خیمه رسول را ﷺ آنجا زده بود
بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امری از آنحضرت ﷺ چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که
گفت امر نکرد مرا رسول خدا ﷺ که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم
و قبهٔ شریف در آنجا زدم پس آنحضرت ﷺ آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد مصنف
در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد و در مواهب لدنیه نیز اینچنین آورده و ظاهرش اینست که مراد
بعد از ادای نماز ظهر باشد بقرینهٔ قول او سابقا در رمی در روز اول که پیش از ادای صلوة ظهر سوی جمره اولی
آمد پس نماز ظهر در رمی کرد واینجا میگوید که نماز ظهر در محصب گذارد و هم چنین آمده است در صحیحین
از انس که گفت گذارد رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محصب پس از آن بخواب رفت
پستر سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از در آمدن
وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب
گذارد یعنی رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی
دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا ﷺ
عصر را یوم النفر گفت با بطح و ظاهرش آنست که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن
ظهر در منی بود و عجب که درینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله
عشا را در محصب گذارد و اندکی از شب بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف وداع
کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی
نیز همین است از جهت حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس رض آورده که گفت بودند مردم که میرفتند

بهر جانب پس گفت رسول خدا ﷺ که نفر نکند هیچ یکی تا آنکه باشد آخر عهد وی به بیت و این حدیث
صحیح است بلکه بعض گفته اند که مشهور است و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالك
سنت است و چیزی نیست در ترك او و فرض نیست باتفاق و در این طواف رمل نکرد ولیکن رکعتین طواف
کرد چه آن وظیفهٔ طواف است مطلقا و اجماع است بر آن و بخاری از زهری بطریق تعلیق آورده که هیچ
طواف نکرد رسول خدا ﷺ هرگز مگر آنکه گذارد برای وی رکعتین و آثار صحابه نیز همچنین آمده،
و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن اما اتباع در آنست و طواف وداع
اگرچه واجب است ولیکن از حائض ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عایشه
رض آمده که صفیه زن پیغمبر ﷺ حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر ﷺ رسید فرمود نگاهدارنده است ما را
یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف کرد تا وی پاك شود و طواف وداع بکند پس تر فرمود طواف افاضه
کرده است گفتند بلی یا رسول الله کرده است فرمود پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عایشه چون
عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود غصه می یابم که شما حج و عمره بگذارید و من تنها حج گذارده باشم
بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس در این شب رغبت کرد که عمره بگذارد او را اجازت داد و برادر او را
عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود رفت
و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و بمحصب رجوع
کرد پیغمبر ﷺ فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر ﷺ
بطواف وداع رفت و از آنجا از اسفل مکه از کدا بضم کاف مقصورا بر درباب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با
مصغرا نماند به و روان شد برخلاف راهی که بآن درآمده بود که اعلای مکه باشد بعادت شریف وی
که در اختلاف طریق درآمدن و برآمدن بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض در اینجا
گفته اند درآمدن از جانب علو برای تعظیم مکان و اعلای شان وی بود و برآمدن از جانب سفل بجهت
تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت ابراهیم علیه السلام نیز همچنین بود و مصنف کلامی متعلق بنزول
آنحضرت ﷺ بمحصب که مقدم بر این کلام ذکر یافت کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت
و در تحصیب یعنی نزول آنحضرت ﷺ در محصب اختلاف است علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود
که ابورافع اتفاقا خیمهٔ آنحضرت ﷺ را آنجا زد و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس نیز است
گفته است و هو لیس التحصیب بشیء یعنی فرود آمدن آنحضرت ﷺ در محصب چیزی داخل مناسك
حج نیست انما هو منزل نزله رسول الله ﷺ و وی منزلی بود که اتفاقا فرود آمد رسول خدا ﷺ در وی رواه
البخاری ولیکن پوشیده نیست که چون آنحضرت ﷺ نزول کرد در وی اگرچه نه بر سبیل تنسك و تعبد
بود اتباع وی ﷺ مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین

نیز آن را میکردند وامام یحیی در موطا می آرد که امیر المؤمنین عمر رض میکذارد ظهر و عصر و مغرب و عشارا بمحصب پس تر می در آمد مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میکوید که این بهتر است واکر نکنند هم لازم نمی آید چیزی بر وی وقول ابی حنیفه رض اینست انتهی وغالب آنست که توقف واهمال آنحضرت ﷺ تا وقت عشا بجهت اعتماد عایشه بود رض تا اکر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد وچون این بنده ضعیف عبد الحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوهاب المتقي القادري الشاذلي رحمة الله عليه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر در ینمقام کذاردند وبخوابید رفتند و نماز دیکر نیز ادا یافت شیخ فرمود رض اکنون بر آیند اینقدر در احراز سعادت اتباع در بن باب کافی است و فرمودند یکفي یزاتک ان شاء الله تعالی و بعض میکویند از سنن حج و تمام مناسك او ست چه پیغمبر ﷺ در منی فرمود انا نازلون غدا بدر رسی که مافر ود آیند کانیم فردا ان شاء الله تعالی بخیف بني کنانة حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بیکدیکر سوکند خورده وعهد کرفته بودند کافران برکفر ومراد از خیف بني کنانة همین محصب است چه قریش و بني کنانة آنجا میان خود سوکند خوردند و عهد بستند که با بني هاشم و بني المطلب اینچنین است در نسخهای کتاب و در بعض روایات بني عبد المطلب یافته میشود واول صحیح تر است و مطلب برادر هاشم است عم عبد المطلب آمیزش نکنند ومناکحت ومواصلت ومبایعت ننمایند تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند وتحقیق وتفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جهاد وآداب آن بیاید انشاء الله تعالی وحضرت رسالت ﷺ بنزول در محصب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند دران محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که اورا عطا کرد بجا آرد وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب رض آورده که کفت از سنت است نزول با طبح در شبانکاه روز نفر و نیز امر میکرد وی رض بتحصیب در شب نفر در هدایه میکوید که اصح آنست که نزول درین مکان سنت است واز مناسك حج است زیراکه نزول آنحضرت ﷺ درینمکان بقصد بود و از برای نمودن بمشرکان لطیف صنع وکمال قدرت حق را جل وعلا که باوی کرد بعد ازان سنت شد چنانکه رمل در طواف کرد از برای اظهار جلادت وشجاعت مر مشرکان را پس ازان سنت شد انتهی والله اعلم * فصل *

در دخول خانهٔ کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما و فقها بر آنند که رسول ﷺ در حالی که حج کرد در آمد درون کعبه رفت ورفتن باندرون کعبه از سنن حج است لما احادیث وآثار دلالت بران میکنند که دخول وی ﷺ در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرتست ودر بعض روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر رض کفت دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا ﷺ یوم فتح مکة در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سوار ه بر ناقه که مر اسامة بن زید را بود حتی اناخ بفناء الكعبة تا آنکه بنشاند ناقه را در صحن خانهٔ کعبه فدعا عثمان بن طلحة پس خواند

آنحضرت ﷺ عثمان بن طلحه را لو أتي بالمفتاح تا بیارد کلید در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد عثمان بن طلحه کلید را و بکشاد درِ کعبه را فدخل النبی پس درآمد پیغمبر خدا ﷺ درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبي بفتح حاء مهمله و جیم والآن ایشان را شیبي میگویند نسبت بشیبه که برادر این عثمان بود و مفتاح کعبه از عهد قدیم در دست ایشان بود و چون آنحضرت ﷺ بفتح مکه آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه برای وی جمع کند پس آنحضرت ﷺ علی مرتضی را فرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت نازل شد ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان بسپارد و پاری عذر خواهی کند چون علی نزد مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی و ایذا کردی و این نرمی و عذر خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده و این آیت را بر وی برخواند عثمان ایمان آورد و گفت اشهد ان محمدا رسول الله پس جبرئیل آمد و گفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح و سدانت در اولاد ایشان است تا روز قیامت و چون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد و عثمان را پسری نبود و در روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والده خود رفت تا کلید از دست او بستاند و والده اش از دادن ابا آورد عثمان گفت والله کلید بده و اگر نه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفته و بحضرت آورد و حضرت ﷺ بدست مبارک خود بکشاد و ابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را در روز دوشنبه و پنجشنبه میکشادند روزی آنحضرت ﷺ نزد من آمد و التماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه درآید من با وی درشتی کردم و سخت گفتم وی صبر کرد و حلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی تا هر جا که خواهم آن را نهم من گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شوند و خوار گردند از آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر بوی خواهد بود چون روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم وار دست من بستد و هم بدست من داد و گفت بگیر تا روز قیامت نستانند او را از دست شما مگر ظالمی و فرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما ازین بیت یا عثمان نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است و می نهم آن را در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله و بالجمله آنحضرت ﷺ درون کعبه درآمد و اسامه و بلال و طلحه نیز با آنحضرت ﷺ درآمدند فاجافوا علیهم الباب ملیا پس بربستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فتح و پستر بکشادند در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را و زود رسیدم با یشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا علی الباب پس یافتم بلال را بر در فقلت پس گفتم این صلی رسول الله

کجا نماز کذارد پیغمبر خدا ﷺ در درون کعبه قال بین العمودین المقدمین کفت میان دو ستون پیش و در روایتی آمده که کردانید یکعمود را از دست چپ خود و دو عمود را از دست راست و سه عمود را پس پشت خود و بود خانهٔ کعبه دران روز بر شش عمود و در تاریخ مکه مذکور است که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا کذارد رسول خدا ﷺ درون کعبه کفت بکرد آن میان خود و میان دیوار دو ذراع یا سه و کویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی ﷺ بایستد بر سه ذراع از دیوار بایستد و اکر کمتر ازین باشد زانو ها یا دستها یا روی او در مکان قدم آنحضرت ﷺ باشد یعنی از در که در آید راست بجانب دیوار کعبه برود و درین مقام بایستد قال کفت ابن عمر نسیت ان اسأله کم صلی فراموش کردم که بپرسم بلال را که آنحضرت ﷺ چند رکعت کذارد و این حدیث صریح است در انکه دخول بیت از انحضرت ﷺ در سال فتح مکه بود و اکرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بحج یا بفتح چنانکه صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینهٔ روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم و آنحضرت ﷺ بعد از در آمدن فرمود که انی دخلت البیت بلدرستی که من در آمدم خانهٔ کعبه را ودت وان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکی نمیکردم این کار را و نمید رامدم انی اخاف ان اکون اتعبت امتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت انداختم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سنت شود و دران تعب کشند ترمذی و ابو داؤد از عایشه رض آورده که کفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ از نزد من خوشحال پس ازان باز آمد غمکین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود بکعبه اندرون در آمدم و اکر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من در تعب بیفتند و عایشه رض درخواست کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله و سکون جیم جائی است در جانب شمال کعبه و او را حجر ازان کویند که وی محجور و متروک کشته از درون خانه و بیرون افتاده ازان دو رکعت بکذار که همچنان است که در کعبه کذارده زیرا که وی در اصل داخل بیت است بعد ازان بیرون افتاده واین قصهٔ عایشه نیز دلیل است برانکه دخول کعبه در سال فتح مکه بود زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که کفت وی رض که نذر کرده بودم که چون پروردکار تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانهٔ آن را دو رکعت درون خانهٔ کعبه بکذارم و چون فتح شد اذن بوفای آن نذر را از انحضرت ﷺ درخواست کردم فرمود در حجر بکذار که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل خانه است و قوم تو بیرون کردند او را وقتی که بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود که قضیهٔ در آمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر

از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گزاردن است در کعبه و راجح است اقتصار نمود و ذکر روایت
اسامه که نفی نماز گزاردن آنحضرت ﷺ در کعبه میکند تعرض نکرد و اختلاف بین الحدیثین و تطبیق
آنها از بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت خبر داد مرا اسامه
که پیغمبر ﷺ چون درآمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و نگزارد نماز در وی تا بیرون آمد و چون
بیرون آمد نگزارد در پیش بیت دو رکعت و فرمود هذه القبلة و هم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده که گفت مرا بلال
نگزارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت نگزارد اکنون در جمع
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات
کرد اعتماد نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز
گزارد اما من ندیدم فلا تناقض و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال
زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقدم است بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که با نافی نیست کما
تقرر فی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه درآمدند و در بستند هر کس در ناحیهٔ بایستاده و مشغول
بدعا گشتند اسامه آنحضرت ﷺ را در دعا دید پس مشغول شد اسامه در ناحیهٔ از نواحی بیت و آنحضرت
ﷺ در ناحیهٔ دیگر و بلال چون قریب بحضرت ﷺ بود نماز گزاردن آنحضرت ﷺ را دید و اسامه
چون در ناحیهٔ دیگر مشغول بود ندید و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود دید و دیگری
که دور بود ندید دور نباشد و بعض گفته اند که اسامه را آنحضرت ﷺ بکاری بیرون فرستاده بود لاجرم
ندید و مؤید این است که ابوداؤد طیالسی از اسامه می آرد که گفت درآمدم با ﷺ پس دیدم آنحضرت
ﷺ صورها نقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوی از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن
صورتها را بشست محو کرد انتهی کذا فی فتح الباری و اما وقوف در ملتزم و آن ما بین حجر اسود و باب کعبه را
گویند زیرا که التزام میکنند آن را و می چسپند باو و مسافت ما بین آن یک باع است چنانکه یک کف دست
بر در باشد و دیگری بر حجر در سنن ابوداؤد از عبدالله بن عمرو روایت میکند که پیغمبر ﷺ را دیدم
که میان رکن یعنی رکن اسود که حجر اسود در وی است و در کعبه ایستاد و روی و سینه را بر دیوار کعبه نهاد
و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت
کرده اند بی تعیین تصحیح از ور فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و محتمل که در دیگر سال
بوده چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب آنست که بعد از طواف وداع در ملتزم
بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده زان محل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست الا که حاجت
وی روا شد نا بین نقل بودن وی در حج ثابت نمیباشد اما وجود وی در فتح در احتمال است و چون نماز
صبح بگزارد برابر کعبه و در آن نماز سورهٔ والطور خواند آنگاه متوجه مدینه روان شد و مستحب است که در

وقت وداع کعبه بر سر زمزم روند و سیراب کردند و روایت کرده اند که آنحضرت ﷺ اینچنین کرد و بنفس نفیس خود دلوی ازان بر کشید و بخورد و بقیهٔ آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع پای پس برود متحسرا متباکیا کالذی الی اهله ایه و چون آنحضرت ﷺ در راه مدینه بمنزلی رسید که آنرا روحا میخوانند در شب جمعی از سواران را دید برایشان سلام کرد پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز ثوابی باشد یعنی اگرچه حج بروی واجب نیست و بدان مکلف نه ولیکن اگر بکند صحیح است چنانچه حکم سایر عبادات صبی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آنحضرت ﷺ بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی ﷺ در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را بشب نه در آید و عادت شریف در قدوم آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از قدوم پیشتر خبری بخانه بفرستد تا اهل خانه استعداد تهیهٔ قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریای الهی و ظهور آثار قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهدهٔ انوار و اسرار این بلدهٔ طیبه و ملاحظهٔ شرف و بزرگی اینمقام عالی سه بار تکبیر گفت و بعد ازان بسنت مستمرهٔ خود که در وقت در آمدن بمدینه داشت و بشکرانهٔ اعانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقرامن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی كل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده پس در مدینه در آمد والحمد لله علی اتمام النعمة ونعمة الاتمام * فصل * در بیان ذبائح *

بدانکه ذبایحی که بذبح آن ازین حیثیت که ذبح است قربت و طاعت حاصل آید سه نوع است یکی هدی است که او را بحرم اهدا نمایند همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آنرا روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قربت به نفس ذبح است وازان حیثیت که ذبح است و درینصورت که ذکر کرده شد نه چنین است چه اگر قیمت او را دادی نیز قربت که بجهت مواسات فقرا است حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان هریکی ازینها فصلی علیحده عقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر ﷺ از برای هدی هم گوسفند فرستاد وهم شتر و از جهت امهات مؤمنان گاو را هدی کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة است و اعلی شتر و گاو

وچون بحج میرفت هدی را با خود می برد چنانچه سابقاً معلوم شد وهرگاه که بعمره رفتی هم هدی را با خود
بردی وسالی که اقامت بودی هدی را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما دران حالت چیزی از آنچه
بر محرم حرام شود بروی حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردی وهدی بدست دیگران فرستادی محرم
نشدی واحکام احرام بجا نیاوردی چنانچه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت تافتم من
قلادهای بدن پیغمبر را ﷺ بدست خود پس آنحضرت ﷺ تقلید کرد واشعار نمود واهدا کرد
آن را بحرم وحرام کرده نشد مر آنحضرت ﷺ چیزی از آنچه که حلال کرده شده مر او را وطیبی گفته که
این اهدا است ابوبکر صدیق بود رض که در سنه تاسع پیش از رفتن آنحضرت ﷺ بحج رفت ودر حدیث
دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عایشه رض تافتم من قلائد بدن نبی را ﷺ از پشم رنگین که نزد
من بود وفرستاد آن را همراه پدر من واین باتفاق است میان علما ثم اختلاف است که بتقلید هدی
محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد همچنانکه بتلبیه ولیکن اگر همراه خود برد وسوق کند اما
اگر بدست دیگران فرستد نه وطیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مرآن را که هدی فرستاد وخود
نرفت بوجوب احکام احرام تا نحر کرده هدی بمکه ونحر کرده شود واین قول که عایشه رض فرمود اشارت کرد در رد
قول ابن عباس وعادت آن بود که چون گوسفند هدی باشد تقلید کند ودر گردن آن چیزی بیاویزد
که علامت هدی باشد چنانچه در صحیحین از عایشه رض آورده که گفت اهدا کرد پیغمبر ﷺ یکبار گوسفند را
پس تقلید کرد آن را ونزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مسنون نیست وحدیثی درین باب نیز نقل میکند که
فرمود لا تقلد الغنم وترمذی نیز حدیثی در تقلید غنم هدی آورده وگفته که عمل برینست نزد بعض
اهل علم از صحابه وغیرهم که قائل اند بتقلید غنم واز این عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان
قائل نیستند بدان پس مذهب ابوحنیفه موافق قول این بعض است ولابد چون بعضی از صحابه برین
باشند واین امری نیست که باجتهاد دریافته شود بسماع از پیغمبر ﷺ خواهد بود وچون شتر هدی
کردی هم تقلید نمودی وهم اشعار که شق سنام بعیر است بطعن وبیان آن از پیش کرده شد وما تعلق
بخلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کرده ایم ومصنف ذکر تقلید واشعار بقر نکرد واشعار مخصوص به بدنه است
وبدنه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شتر است ونزد امام ابوحنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی
پیغمبر ﷺ بقر نبود مصنف نگفت وچون هدی را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی که هرچه
از ان بر هلاک مشرف شود آن را ذبح کند بعد از ان نعل وی را که قلاده او ست بخون وی بیالاید ورنگ
کند وبر صفحه وی زند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است وبکار اید وکسی از آن جماعت که وی رفقای
وی باشند گوشت وی را نخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده نه اغنیا ونه فقرا چنانکه ظاهر اطلاق
حدیث ناظر در آنست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کند واین قول

شافعی و احمد و اسحق است و نزد ایشان هرکه بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه نا خوردن مخصوص باغنیا است و اطلاق حدیث نیز محمول بران است چه تصدق بر فقرا بهتر است از انکه آن را برای سباع بگذارند و آنها میگویند که اهل نوادی درد لهال ایشان میرسند و منتفع می شوند ولیکن این محتمل است یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه مخصوص است بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این هدی بوح را هرچه خواهد کند بخورد یا بفروشد یا تصدق کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین است و در حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل شدی بر تطوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گویند نذر کرده ام این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی میگویند که این دو انست که واجب کرد انیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک وی نمی برآید و این مذهب شافعی و جماعهٔ از اهل علم است و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی و شتر و گاو را از هفت کس هدی میکرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب ورود یافته و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین است ولیکن گفته که این حدیث غریب است نمی شناسیم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند یکی کافی است اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آمده است که مرکوب دیگر بیابد در صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت ﷺ مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت این بدنه است فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو ویلک شک راوی است که این کلمه را در کرت ثانی فرموده یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد و اسحق است و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه اینست و در هدایه میگوید که هرکه سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت ﷺ امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر وی است ضمان آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد و شد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این بر تقدیری که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند

صافی در مثل اینست یعنی شتر را ایستاده و دست چپ بسته نحر میکردند و وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفتند و چون
گوسفند را ذبح کردندی پای مبارک بر صفحه گوسفند نهادی سنت در ابل نحر است ایستاده و دست چپ بسته
نیزه فرو برند میان حلقوم و سینه که آن را لبه گویند و در بقر و غنم ذبح است خوابانیده بر جانب چپ پای
کشاده و در صحیحین از ابن عمر آمده که وی بر مردی گذشت که نشانیده بود شتر را و نحر میکرد
گفت بهل این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است صلی الله علیه وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو کبش شاخدار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی
گفت بسم الله والله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است ولیکن نحر در ابل افضل است از جهت موافقت
فعل صلی الله علیه وسلم و مباح کرد امت را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و ببرند یکبار در غیر صورت مذکوره
منع نموده بود در ابتدای اسلام که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام
و منهی عنه بود و در آخر چون وسعت و فراخی در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید
و ذخیره کنید کذا فی الصحیحین و نزد امام ابو حنیفه جائز است اکل از هدی تطوع و تمتع و
قران و مراد که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن از این بمنزله اضحیه و تصحیح رسیده که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر
که دماء کفارات جنایات است جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود بخور تو
و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه
و گوشت هدی را گاه قسمت میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت است برای خود قطع کند ابو داود از
عبد الله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم
کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آن را پس سوال کردم از آنکسی که در پهلوی وی بود که چه فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت فرموده هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه از آن و مصنف میگوید که بعض علما
بدین قول حضرت صلی الله علیه وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند
و افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم رخصت و اباحت
فرمود اگر مقصود جواز غارت است بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر با اذن است هیچ اشکال نه و هدی
که در عمره برابر بردی بمکه رفتی و عمره کردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شدی در
حدیبیه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم است و بعض او حل
و هدی که در حج بودی در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نبود در حدیث آمده که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم منی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکه منحر
و همه کوچهای مکه و راهای او منحر است اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص

است که منحر النبی است و شك نیست که نحر در ان مکان افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی
خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند در انجا و اصل مکان برای نحر
هدایا حرم است و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدایا پس نزد ما جایز است نحر و ذبح آن در هر مکان
و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدی را نحر نکردی و این بطریق اولی چه
هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جایز نباشد پیش از روز نحر نیز جایز نخواهد بود و نزد امام
ابوحنیفه جایز است ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی است و در روز نحر افضل اما دم
متعه و قران مخصوص بروز نحر است زیرا که آن دم نسك است پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه
و نزد شافعی دم تطوع نیز جائز نیست مگر در روز نحر و این امور که مذکور میشوند اینچنین بود در روز عید
اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ما سبق مذکور شد فتذکر

* فصل * در قربانی پیغمبر ﷺ اختلاف است ائمه را که قربانی واجب است یا سنت مذهب امام ابوحنیفه
و صاحبیه آنست که واجب است بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت
موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین است و در روایتی از وی واجب است بر غنی
و سنت است بر غیر وی و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالك است گفته که سنت واجبه است بر کسی که
استطاعت دارد آن را آیا بواجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوکه در دین و اینمعنی قریبتر است دلیل
وجوب حدیثی است که ترمذی و ابوداؤد و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم ما با رسول الله ﷺ واقف
بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغهٔ وجوب است و در هدایه
آورده که آنحضرت ﷺ فرمود هر که دریافت غنی و تضحیه نکرد پس نزدیك نیاید مصلای ما را و اینچنین
تشدید و تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه * فصل لربك وانحر * نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة
عید اضحی و نحر اضحیه است بدلیل صیغهٔ امر و دلالت ترتیب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم
عطایای الهی است و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما دلایل سنیت حدیث زید بن
ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست
فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده انفاق کرده نشد مال در چیزی
که افضل از نحیرهٔ روز عید باشد و نیز آنحضرت ﷺ در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از
هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی پس معلوم شد که در امت کسی
هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آنحضرت ﷺ او را کافی است و این احادیث نزد تامل نص در عدم
وجوب نیست مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود سه چیز است که
بر من فرض است و شما را تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله

بفعل آن حضرت رسالت ﷺ دائمی بود و آنحضرت ﷺ هرگز ترک اضحیه نکردی ترمذی از ابن عمر رضی
آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا ﷺ بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه و کسر آن
و تخفیف یا و تشدید یا آن جمعه اضاحی بتشدید یا و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از
نماز عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جائز است ذبح آن در آن و تسمیه روز عید باضحی از جهت مشروعیت
صلوة است در آن وقت بعد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از آن و یا و گوسفند دنبه دار را ذبح کردی یعنی اگر مدد
قربانی کرد یا تقسیم کردی از جهت جود و سخاوت وی و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس
که پیش از نماز عید ذبح کرد اعادت کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی
است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صحیحه درین باب بسیار است و در هدایه میگوید که
وقت اضحیه میدرآید بطلوع فجر از یوم النحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را مگر بعد از گذاردن
امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز است زیرا که بر ایشان نماز عید نیست و علم
جواز از جهت خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهر است و میگوید اگر مضحی
در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه
زیرا که معتبر مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آن را در سواد
باین حیله درست آید و میگوید اگر نماز عید را جمعی در یک محله گذارند و هنوز در عیدگاه
نگذارده اند جائز است از جهت صحت آن نماز و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن
بعد از ذبح امام است و پیش از آن جائز نمود و احادیثی که در اشتراط بعد صلوة بی اشتراط بعد ذبح امام
آمده حجت است بر ایشان کذا فی الهدایة اما زرکشی حدیثی از جابر بروایت احمد و مسلم آورده که
نماز گذارد با ما پیغمبر ﷺ بمدینه و پیشی نمودند جماعه و نحر کردند بگمان آنکه آنحضرت ﷺ
نحر کرده است پس امر کرد آنحضرت ﷺ که هر که پیش از نحر وی نحر کرده است اعاده کند بنحر دیگر
و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر ﷺ و این مگر نزد امام ابوحنیفه مخصوص بزمان نبوت باشد
تا دامعه ﷺ پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذهب امام احمد درین باب اقوال مختلفه
آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید چه خطبه
بمنزله جزو نماز و ملحق بدان است دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضی ایندر وقت
که در وی نماز یا نماز و خطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد جائز است زیرا که نماز گاهی بیشتر کرده
میشود و گاهی بیشتر و نیز شاید نکند پس مضبوط و معتبر مضی آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب
ایشان همان بعد از نماز است چنانچه مذهب امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه
در آن و بدان که اضحیه از ابل و بقر و غنم است و از غیر اینها جائز نه و نقل کرده نشده از آنحضرت ﷺ

ونه از صحابه رضی الله عنهم که بغیر این سه نوع از ذبایح تضحیه کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آن را بز گویند وضان که آن را میش خوانند وجاموس یعنی گاو میش از جنس گاو است واز جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز است وثنی از ابل پنجساله را گویند واز بقر دو ساله واز غنم یکساله اینچنین است در هدایه ومذهب حنفیه اینست وشافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدو ساله ودر قاموس نیز همچنین گفته ودر کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله وثنی بقر سه ساله وثنی ابل شش ساله را گفته ودر مذهب امام احمد نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله ونزد بعض دو ساله واز بقر دو ساله واز ابل پنجساله ووجه تسمیهٔ ثنی آن گفته اند که در این عمر ثنایا که دندان پیش است می اندازد واین وجه را در ابل گفته اند وظاهر در آنست که در همه جا بود ومسنه نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی سال یا بمعنی دندان وبالجمله از اقسام این ذبایح برای تضحیه ثنی شرط است باختلاف تفاسیر مگر در ضان که جذع از وی نیز کافیست ودر هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقها آن بود که شش ماه تمام بر وی گذشته باشد وگفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند ونزد شافعیه یکساله واین بنا بر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند وبقولی شش ماهه نیز آمده ونزد مذهب مالک یکساله وبقولی هشت ماهه وبقولی ده ماهه ودر مذهب امام احمد شش ماهه وبقولی هشت ماهه وبقولی شش یا هفت ماهه وخرقی که از کبار علمای مذهب ایشان است از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آنوقت گویند که پشم وی ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز وکمتر از آن کافی نه مگر در ضان که کافی است واحادیث درین باب وارد یافته در جامع الاصول از مسلم وابوداؤد ونسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید بر این تقدیر جذع از ضان را ودر هدایه در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده ومعلوم شد که ثنیه ومسنه بیک معنی است وابوداؤد ونسائی از عاصم بن کلیب از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سُلیم پس عزیز وکم شد وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا در داد که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم که جذع از ضان وفا میکند بآنچه وفا میکند ثنی از وی وترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جذع در مدینه نزد یک عید اضحی پس کاسد شد بر من ونمیخرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را وپرسیدم از آن گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود نیکو اضحیه است جذع از ضان پس هجوم آوردند مردم وبر بودند آن همه را از من واز بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضان است بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده واما جذع از معز روا نبود وآنچه در صحیحین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو بُرده پیش از نماز پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم

شاة تو شاة لحم است یعنی نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله
نزد من جذعه است از معز فرمود ذبح کن و جائز نباشد از غیر تو پس از آن فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز
ذبح نکرد مگر برای نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز پس تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را چون
معلوم کردی آنچه ذکر کردیم دانستی که قول مصنف که گفت و میفرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که از میش یکساله
و از غیر میش دو ساله رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغیر دارند و جذع
ضان را تفسیر بیکساله کند و ثنی را بدو ساله ولیکن این بیان ظاهر است کند براو مجموع روز عید و سه
روز ایام تشریق ایام ذبح است مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم النحر است
و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز
است بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است مرا از علی بن ابی طالب رضی مثل آن و زرکشی آورده در
شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس است رضی الله عنهم اجمعین و از امام
احمد آورده که گفت منقول است از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة و در روایتی پنج از صحابه مذکور این
گفته غیر انس و این بی سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان
کرد و نزد شافعی ایام ذبح سه روز است بعد یوم النحر و ما حدیثی در بیں کسب از س قول نیا النبیم جز آنکه ایام
اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در مدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض است و ما احد متیقن کردیم انتهی
نزد در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی
فوق ثلثة ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگرچه نهی از ادخار
منسوخ شد اما از نسخ لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد از سه روز چه این دو حکم است و از نسخ یکی
نسخ دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم آن بود که میفرمود
هر که خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه بیند از موی و ناخن خود چیزی دور نکند و از این روز در صورت
محرمان می باشد مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه رض آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون
ببینید هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس گو که امساک کند از موی خود و ناخن
خود و در بعض روایات آمده حتی یضحی و بعضی از علمای مذهب امام احمد بر این اند که این منع نهی
بر سبیل تحریم است و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عایشه رض که گفت که میتافتم من
قلاید هدی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی
چیزی از آنچه حلال کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد و لابد رسیدن هدی
تا عشر ذی الحجه میبود زرکشی گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آن را برای امت فرمود شاید

که آنچه در حدیث عایشه رض آمده مخصوص بحضرت وی باشد ﷺ ونیز قص شعر و ظفر قلیل
الوقوع است مکر از جمعه تا جمعهٔ دیکر شاید که عایشه رض آن را ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم
از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که کفت بودیم ما در حمام نزدیک بروز اضحی پس طلا کردند
یعنی نوره زدند جماعهٔ بعضی از اهل حمام کفتند که ازین منع میکنند وچون ملاقات کردم سعید بن
مسیب را ملکور کردم این سخن را باو کفت یا ابن اخی این حدیثی است که مردم فراموش کرده اند آن را و
ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی ﷺ وکفت کفت رسول خدا ﷺ چون به بینید ماه ذی
الحجه را الحدیث ٭ تنبیه ٭ آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار واظفار است
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب وانچه زرکشی در تطبیق حدیث
عایشه رض با حدیث ام سلمه کفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد با طلاقه
محل سخن است والله اعلم ٭ ومیفرمود که از برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا
کنند ز بریده کوش و شکسته سروان و یک چشم و شکافته کوش و دریده کوش و انچه مقدم کوش وی یا موخر
کوش وی یا سوی وی بریده باشد این مجموع را قربان نکنند این مجمل است و تفصیلش آنست که در
احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور کشته مالک واحمد و ترمذی و ابوداؤد وغیر ایشان از
براء بن عازب آورده اند که کفت پرسیده شد رسول خدا ﷺ چه چیز است که پرهیز کرده
شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانکشتان دست خود کرد و فرمود که چهار
است العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنک که ظاهر باشد لنکی او یعنی آنکه نتواند بپای خود
تا به منسک رسید کذا فی النهایة وبعض کفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی
ومشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم و مفضی بهزال اوست واکر لنکی او کمتر ازین مرتبه باشد
جائز است والعوراء البین عورها دوم ازان چهار که روا نیست ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر است
یکچشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر ولیکن مختلف است روایت از امام
ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر کفته اکر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز است واکر زیادت
بر ثلث رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای
ورثه جائز است پس قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اکر ثلث یا ربع
رود جائز نیست واکر کمتر ازان رود جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب
وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر واما ربع از جهت آنکه اکر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام
دارد ونماز جائز نه وقول ابی یوسف ومحمد آنست که اکر اکثر از نصف چشم باقی ماند جائز است و در نصف
دو روایت است از ایشان و معرفت مقدار باقی وذاهب از چشم دقتی دارد وکفته اند که طریق شناخت

آن اینست که کرسنه داشته شود کوسفند را یکروز یا دو روز بعد یکه چون علف اردو ننماید بد ود
نمودی آن بعد از ان بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزد یک وی اند که اند که تا یک حد معین
از مکان که اکر دور تر از ان بیند ارند نه بیند پس علامتی کذاشته شود بر ان حد پس تر بسته شود چشم
درست را ونزدیک کرده شود بسوی او علف اند که اند که تا حد معین وبرین حد مکان نیز کذاشته شود
علامتی بعد از ان نظر کرده شود تفاوت میان این دو مکان اکر ثلث است ذاهب ثلث است واکر نصف است
نصف وعلی هذا القیاس والمریضة البین مرضها سیوم از انچه جائز نیست ذبح آن بیماری است که ظاهر است
بیماری او بعد یکه امید به شدن نباشد وابن حبه لوع که مذکور شد سبب نقصان لحم وموجب
لاغری است بعد از ان لاغر تصریح حدا کرد وفرمود والعجفاء التی لا تنقی چهارم لاغر که مغز در استخوان
او نمانده ودر بعض روایات آمده والکسیر الذی لا ینقی بجای والعجفاء التی لا تنقی واما الواعی که سبب
نقصان وعیب بودن آنکه سبب لاغری کرد د آنست که از امیر المؤمنین علی رض آورده اند که کفت امر کرد
ما را رسول خدا ﷺ که تضحیه نکنیم مقابله را ونه مدابره را ونه شرقا را ونه خرقا را مقابله بفتح با آنکه
بالای کوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان کوش بریده ومعض کفته اند که مقابله آنکه داغ کرده
شده است در باطن کوش وی ومدابره آنکه در ظاهر آن بود ونووی کفته که مشهور قول اول است وشرقاء
بمد آنکه پاره شده کوش او در طول وخرقا آنکه سوراخ کرده باشد در کوش وی سوراخ مثیل در روایت ابن ماجه
از علی مرتضی رض آورده که نهی فرمود رسول خدا ﷺ که تضحیه کنیم عضبا را یعنی شکسته شاخ
و شکسته کوش را ومراد بشکسته کوش بریده کوش داشته اند ومعتبر نیز در ینجا اکثر است باختلاف
روایات در تفسیر آن ومعرفت آن در ینجا اغیر معتبر است ودر بدایه بریده دم را نیز روا نداشته زیرا که دم
عضوی کامل است وحمارا یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست وهمچنین خصی چه
کوشت آن لذیذ وخوشتر است ومجنونه که آنرا ثولاء کویند اکر علف میخورد نیز جائز است وجربا
یعنی کرکین اکر فربه است نیز جائز زیرا که جرب در پوست است نه در کوشت واکر لاغر باشد جائز نه واما
هتماء که دندانها ندارد مروی از امام ابی یوسف آنست که معتبر در ان کثرت دندان وقلت آنست وبروایتی
دیکر آنکه اکر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن است جائز والا نه سکاء آنکه در اصل
خلقت کوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی چون
این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد ما زیادتی اما قول زیرا که کفت یا موی ویا بریده باشد
ذکری وبیانی در کتب یافته نشده والله اعلم وبدانکه این مرتقد بریست که این عیوب مذکوره در وقت
شرا ثابت باشد واکر سالم خرید بعد از ان معیوب شد اکر غنی است بجای وی دیکر دهد واکر فقیر است
کفایت میکند واکر وقت ذبح عیبی پیدا کرد باکی نیست واکر اضحیه کم شده یا دزدیده شد ودیکری

بیا ی او بخرید بعد از ان کم شده و د زدید ه و پید اشد اگر غني است یکی ذبح کند واگر فقیر است هر دو
کند انی الهدایه و عادت حضرت نبوی ﷺ آن بود که قرباني در مصلی ذبح کردی جابر میگوید رض حاضر
بودم در مصلی با پیغمبر خدا ﷺ چون نماز کذارد وخطبه کرد واز منبر فرود آمد تحقیق آنکه مدلای
عید آنحضرت ﷺ منبر د اشت یا نه در ما سبق کرده شد یک کبش را یعنی میش نرکه آن را قچقار کویند
بیاوردند ریدست خویش ذبح کرد ودر وقت ذبح کفت بسم الله الله اکبر هذا عني وعمن لم یضح من امتی:
رواه الترمذي واین تشریف واحسان آنحضرت ﷺ است با مت مرحومهٔ خود که ایشان را درین عمل
شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت است از ذبح ایشان بذبح آنحضرت ﷺ وتوانند که مخصوص بود بفقرا
که برایشان واجب نیست اما د رحدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فقد بر وهم از جابر رض در سنن
ابي داؤد وابن ماجه ودارمي ومسند احمد ثابت است که ذبح یوم النحر ودر روایتی یوم الذبح بعنی
ذبح کرد حضرت رسول الله ﷺ در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املحین املح آنکه بیاض وي
بیشتر بود از سواد وبعض تفسیر کرده اند آن را بذي بیاض شد ید موجوئین کوفته شد خصیتین وي
یعنی خصی فلما وجههما پس هرگاه که کرد انید روي انهارا بجانب قبله قال کفت این کلمات را اني وجهت
وجهي للذي فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکي ومحیاي ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله الله اکبر ثم ذبح این کلمات
راخواند پستر ذبح کرد وامر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة
وکتب دیگر مذکور راست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جدا است که احمد ومسلم
وترمذي وابوداؤد ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که کفت رسول خدا ﷺ
چون قتل کنید نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را وراحت دهید ذبیحه را و
ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر د ر آنست که داخل است شاید که د ربعض روایات آمده باشد واحتمال دارد
که د ر کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمهٔ اش آنست که کفت یعنی فرمود رسول خدا ﷺ ایشان را
باحسان ونیکی کردن د ر وقت ذبح ومیفرمود باریتعالی برهمه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون
ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان د ر ذبح چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند
تا زود تمام شود وعذاب نکشد ود ر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبایح را د ر حضور بعض ذبح نکنند
و پیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن مذبوح سلخ نکنند ود ر حدیث عایشه رض آمده است که
رسول خدا امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی میبر میکرد زمین را د ر سیاهی ومی نشست د ر سیاهی ونظر
میکرد د ر سیاهی یعنی پای وشکم وچشم وي سیاه بود پس کفت یا عایشه کارد بیار وآن را تیز کن بسنگ
پستر بکرفت کارد را وکرفت کبش را بخوابانید او را وذبح کرد وکفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد و

من امة محمد رواه مسلم * وصل * در سنن حضرت نبوي ﷺ در عقيقه بدانكه عقيقه سنت است نزد
امام مالك و شافعي و احمد در مذهب مشهور و بر روايتي از وي واجب و اكثر احاديث ناظر بر عدم وجوب
است الاحديث كل غلام مرتهن بعقيقته چنانكه بيايد و چون اغلب احاديث دران جانب است اين نيز محمول
بر تاكيد سنت و استحباب خواهد بود و مويد آنست كه امر بتسميه يعني نام نهادن مولود نيز بدان مقرون
واقع شده و تسميه باتفاق واجب نه پس اين نيز نباشد نه بمجرد آنكه قران در ذكر موجب قران در حكم
است بلكه ازانجهت كه اگر اين را حمل بر وجوب كنند لازم آيد جمع بين الحقيقة والمجاز و هرچه در
اضحيه معتبر است از شرايط و احكام در عقيقه نيز معتبر و نزد امام ابوحنيفه عقيقه سنت نيست امام
محمد در موطا ميگويد ما را چنين رسيده است كه عقيقه از رسوم جاهليت بود و در اول اسلام نيز معمول
شد پس ازان نسخ كرد اضحيه هر ذبح را كه پيش ازان بود و نسخ كرد صوم شهر رمضان هر صومي را كه پيش
از وي بود و نسخ كرد غسل جنابت هر غسلي را كه پيش از وي بود و نسخ كرد زكوة هر صدقه را كه پيش
از وي بود الى چنين رسيده است بما انتهى و بدانكه از ابوعبيده و اصمعي و غير ايشان منقول است كه
عقيقه در اصل نام آن موي است كه اول بر سر طفل بيرون مي آيد و در وقت ولادت بر سر وي ميباشد و
تسمية وي باين اسم ازجهت آنست لانه يعق اللحم والجلد زيرا كه آن موي عق ميكند گوشت و پوست را
اي يشقهما و يخرج يعني شق ميكند آنها را و بيرون مي آيد و عق بمعني شق است يعني شگافتن بعد ازان
اطلاق كرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطريق تسمية مسبب باسم سبب پس مجاز متعارف شد بحدي كه نزد
اطلاق فهم كرده نشود ازان مگر ذبيحه و ابن عبدالبر از امام احمد نقل كرده كه وي انكار كرده است
اين تفسير را و گفته عق بمعني قطع است چنانكه قطع والدين را عقوق گويند و ذبح قطع حلقوم است پس
عقيقه بمعني ذبيحه بود بطريق استعمال عام در خاص و پيغمبر ﷺ اين نام را مكروه ميداشت
چنانكه در موطا از زيد بن اسلم از يكي از اصحاب آورده كه گفت كسي سوال كرد از آنحضرت ﷺ از
عقيقه فرمود من عقوق را دوست نميدارم چون اين لفظ از عقوق والدين كه از اشد كبائر است ياد
ميداد ذكر آن را مكروه داشت و در روايت احمد و نسائي و ابوداؤد از عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
آمده كه گفت دوست نميدارد عقوق را و چون صحابه كراهت اين لفظ از آنحضرت ﷺ فهميدند
اداي اين مقصود بعبارتي ديگر كردند و گفتند نسك يعني ذبح از فرزندان ذكر فرمود هر كه دوست
ميدارد كه نسكي از فرزندان بكند بايد كه از پسر دو گوسفند كند و از دختر يك گوسفند و ابوداؤد
زيادت كرد شاتان مكافيتان يعني دو گوسفند هم سن يعني هر دو مسني باشند كه جائز است ذبح آن در
اضحيه و در حديث صحيح در جامع الاصول از ابوداؤد و ترمذي و نسائي از سمرة بن جندب و زركشي
از حسن از سمره آورده و گفته رواه الخمسة وصححه الترمذي و گفته كه احمد و نسائي و غير ايشان

گفته اند که نشنیده حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را وارد است که رسول خدا ﷺ فرمود کل غلام رهینة
بمعنی مرهون و تا برای مبالغه است و در روایتی مرتهن بعقیقته و در اکثر روایات بعقیقته بهای ضمیر تذبح عنه یوم
السابع از قبیل اضافة موصوف بصفت است مثل مسجد الجامع و یحلق راسه ویسمی یعنی مر پسری در گرو است
بعقیقه که در وقت زادن میدهند و آن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی روز هفتم و حلق کرده شود
از وی موی سر وی و نام نهاده شود او را امام احمد رحمة الله علیه میگوید معنی حدیث و تحریضی که بر فعل عقیقه
و وعیدی که بر ترک آن واقع شده و مرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
از وی عقیقه کرده نشد و هم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس و
ممنوع است از شفاعت کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند و معنی رهن در لغت حبس و منع است
و بعض میگویند معنی حدیث آنست که فرزند محبوس و ممنوع است از خیرات و سلامت از آفات و زیادت
نشو و نما بر نعت محموده تا عقیقه او را ندهند و نزدیک باین است آنچه گفته شده است که وی مثل شئ
مرهون است که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود بعقیقه زیرا که وی نعمتی است
از نعم الهی که واجب است مقابله آن بشکر و بعض میگویند مرهونست باذی و پلیدی زیرا که در
حدیث دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسپیده است بوی از خون
رحم کذا قیل و در بعض روایات بدل ویسمی ویدمی افتاده که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن
و قتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست تفسیر کرده آن را و گفت که چون ذبح کنند
گوسفند را پاره پشم را از ان گوسفند گیرند و آن را مقابل دارند باوداج وی یعنی برگهای گردن وی که
آن را بریده اند پس آن را بخونی که از مذبح می جهد آلوده کنند و بر تارک سر طفل نهند تا مانند
خطی بر فرق سروی روان شود انگاه سرش را بشویند و حلق سر کنند و این روایت را ابوداؤد
آورده و گفته که این وهم است از همام و آنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ است
و روایت یسمی اصح است و همچنین آورده سلام بن ابی مطیع از قتاده و ایاس بن دغفل از حسن و همچنین
روایت کرده اشعث از حسن و همچنین آمده در روایت ترمذی و نسائی و لهذا مصنف میگوید که
صواب آنست که تدمیه نکنند زیرا که روایت یدمی تحریف بعضی از رواة است که همام باشد چنانچه
معلوم شد چه پیغمبر ﷺ عقیقه حسن و حسین رض دو گوسفند ذبح کرد از هریک یا از هر دو و تحقیق
این بیاید مقصود اینجا اینست که در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرد و این فعل بعواید
و رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابوداؤد از بریده رض آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون
زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و می آلود سر او را بخون وی و چون نوبت اسلام
آمد ذبح میکردیم شاة را روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و زیاده کرد رزین در حدیث

رزین تسمیه را وخطابی گفت چگونه امر کند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون و حال آنکه امر
فرموده است باماطت اذی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای
دم تجویز کرده اند بعضی از علما و امام مالک فرموده لا باس به و بعض تدمیه را بختان تاویل کرده
و ذکر ختان بیاید و چون ذکر ذبح عقیقه امامین علی الاجمال کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند
و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه ابی داود از ابن عباس
آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین رض بیک یک کبش و نسائی از ابن عباس آورده
که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن و حسین رض و ترمذی از علی
رض آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا ﷺ از حسن بیک گوسفند و فاطمه را رض فرمود که سرش بتراش
و بوزن آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درم
یا بعض درم واقع شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر
رض که راوی این حدیث است در نیافته است علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر
آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم رض را و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام
مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یکشاة را در عقیقه امام
حسن و حسین رض استدراک کرد آن را بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را ﷺ که میگفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة ضرر
نمیکند شما را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافئتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح
است زیرا که جماعتی از اکابر صحابه رض آن را روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عایشه
و ام کرز و بریده و سمرة و ابی هریرة و عبد الله بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس رض آمده و گفته
که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل برینست نزد اهل علم و روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ
بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یکشاة و نیز روایت کرده شده است که آنحضرت ﷺ
عقیقه کرد از حسن بیکشاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح ذبح دو شاة
از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر ﷺ از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت
نبوت دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از احاد امت مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد در بیرا
بدان چنانچه در جواز اضحیه بجذعه از معز ابوبرده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه
فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر خدا ﷺ حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب
شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در اصول فقه مذکور شده است تحقیق آن از انجا طلب باید
داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین رض مقدم است بر حدیث ام کرز چه آن در عام احد که

سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از نست سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در
عام حدیبیه است سنة ست ولابد انچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و یکروجه معقول از راه قیاس برای
تائید حکم دو شاة از پسر و یکشاة از دختر آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود
للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری و کبری و این مقتضی فرق است درین باب یعنی
در باب عقیقه نیز و فرق یا باین نهج بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه در امامت و این خود
منتفی است بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقهٔ پسر دو چند بود از عقیقهٔ دختر
و چون اینمعنی ورود یافته است احادیث وارده در وی ارجح و اقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم
و در حدیث انس نه چنانچه در بعض روایات آمده وارد است که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقهٔ خود را
چون در وقت ولادت معلوم وی نشد که کرده اند یا نه ذبح کرده اما د راسناد آن حدیث ضعفی هست و خالی
از بعدی هم نیست والله اعلم و غالب بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم است چنانچه معلوم شد و نزد
شافعی و احمد اگر هفتم روز میسر نکرد در روز چهاردهم کنند و اگر چهاردهم نیز میسر نکرد در بیست و یکم
والا بیست و هشتم والا درسی و پنجم علی هذا القیاس و بیک روایت از امام احمد یکشاة پسر را در اول کنند
و دوم در روز هفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را نمی شکنند و نزد مالک نه و نیز در کتب شافعیه
مذکور است که اگر پخته تصدق کنند بهتر و اگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق مولود
و اذان گفتن در گوش مولود نیز سنت است و ابو رافع چنانچه ترمذی آورده و گفته که حدیث حسن
صحیح میگوید من دیدم که حسن بن علی را نه بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت رزین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده و از عمر بن
عبد العزیز آورده اند که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است که چون در خانهٔ
مسلمانان مولودی می آمد نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک
مینمود بتمره باین نوع که تمر را مضغ میفرمود و در کام مولود می چسپاند و گاهی بچیزی شیرین غیر
تمر نیز میکرد و گاهی آب دهن مبارک خود را در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه وسلم و اسماء بنت ابی بکر رض
میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر بمکه پس قدوم آوردم بمدینه و نزول کردم بقبا و زائیدم
او را پستر آوردم او را در حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را در کنار خود و طلبید تمره و بخائید
و بیند اخت آب دهن مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول
بود صلی الله علیه وسلم پستر تحنیک کرد او را بتمره و دعا کرد ببرکت و اول مولودی که در اسلام آمد بعنی بعد از هجرت
وی بود و خوشدل شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم بایشان که یهود سحر کرده اند
شما را تا از شما فرزندی تولد نکند روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری از اسماء و ذکر نکردند در روی

تسمیه او را روایت کرده اند مانند آن از عایشه رض و ذکر کرده اند در وی تسمیه را و گفته و سماه عبد الله

و اما تسمیه مولود و نام نهادن او پس راست آنست که در روز هفتم باشد چنانچه در عقیقه لازم سنت همچنین
آمده ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر ﷺ امر کرد بتسمیه مولود روز هفتم و دور کردن چرکت
از وی و عقیقه کردن و اما ختان بکسر خاء موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریه چنانچه در حدیث
آمده اذا التقى الختانان وجب الغسل و مراد اینجا بمعنی مصدر است اختتان یعنی قطع ختان و وی
سنت است نزد امام ابوحنیفه و مالک و احمد و اکثر علما و بعضی از شافعیه و از شعائر اسلام است تا اگر
اجتماع کنند اهل شهری بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان و امثال آن کذا نقل عن المحیط
و واجب است نزد شافعی و بعضی از مالکیه و جماعه دیگر از علما بر رجال و نسا و حجت آنها که قائل اند
بسنیت این حدیث است که احمد در مسند خود و بیهقی از ابی الملیح بن اسامه از پدرش آورده که آنحضرت ﷺ
فرمود الختان سنة للرجال مكرمة للنساء و احتجاج کرده بوجوب آن بآنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود
باتباع ملة ابراهيم و بتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر ﷺ فرمود ختنه
کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و با آنچه روایت کرد ابوداؤد که گفت پیغمبر ﷺ
مر مردی را که اسلام آورد بینداز از خود موی کفر را و ختان کن و با آنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را
و منع میکند صحت صلوة را پس واجب بود ازاله آن و امام فخر رازی رحمه در حکمت شرعیت ختان نکته گفته
است که حشفه چون مستور بود بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود
پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن ضعیف گردد و بالجمله احساس و لمس بسطح مستور اتم و اکمل
بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و لایق بشریعت ما که وسط و معتدل است
میان جانبین افراط و تفریط تقلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقا و نه افراط در آن و ختان موجب اعتدال
است در آن انتهی و اختلاف است علما را در وقت ختان از امام ابوحنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم
لی بذلك یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه و از صاحبین نیز درین باب چیزی مروی
نشده و بعض گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه و چیزی نیز درین باب روایت کنند
و بعض گفته بعد از هفت سال و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که ظاهر شود امارتی که
صبی الم آن را تواند برداشت و مصنف میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که
صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند ولیکن ظاهر آنست که مراد قرب وقت بلوغ باشد والا کشف
عورت مر بالغ را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی لغویست یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت
و حسن تمییز و هوشیاری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده از سعید بن جبیر اینچنین است که پرسیده شد
از ابن عباس که تو در زمان قبض روح ﷺ مثل چه کس بوده گفت بودم در آن وقت مختون و گفت کانوا

لا يختتن الرجل حتى يدرك ختان نميكردند صحابه مرد را تا ميرسيد واين صريح نيست در معنى بلوغ شرعي چه ادراك چنانكه در قاموس كفته رسيدن شي است ووقتش را در نهايه ش راوابن عباس در وقت رحلت حضرت ﷺ بقول صحيح سيزده ساله بود وولادت او پيش از هجرت سه سال بود يا دو سال وبعضى از شافعيه كفته اندكه واجب است بر ولي كه ختان كند صبي را پيش از بلوغ ومنقول شامى كه از تابعين است ميكويد ابراهيم عليه السلام پسر خود را اسحاق عليه السلام روز هفتم ختان كرد واسمعيل را در سيزده سالكي پس در اولاد اسمعيل عليه السلام اين سنت ماند كه در سيزده سالكي كنند وعادت حضرت نبوي ﷺ آن بود كه مولود را باسم خوب تعيين كردي وميكفت دوسترين نامها بنزد اي تعالى عبد الله وعبد الرحمن است از جهت دلالت واشعار آن به بندكي كه صفت حقيقت آدمي است بذات مقدس حق وتمسك بصفت رحمانيت كه مخصوص ذات پاك اوست وميكفت راست ترين نامها حارث وهمام است اما اول زيرا كه حرث بمعنى كسب است وهيچ كس از اين صفت خالى نبود وبمعنى جمع مال نيز آمده وكم كسي از ينمعنى يا همت آن خالى بود ونيز بمعنى زراعت آيد ودنيا مزرعة آخرت است وهر كاري كه آدمي كند تخم زراعت آخرت بود اما ثانى از جهت آنكه هيچ كس در جهان از هم وحزن خالى نبود وزشت ترين نامها حرب ومره است از جهت دلالت آن بر معنى جنك وخصومت وتلخى وبدخوئي وظاهر آنست كه غير اين اسماي مذكوره انچه در معنى آن يا قريب بدان بود در حكم آنخواهد بود وذكر خصوص بعض اسما بطريق تمثيل است وهمچنين در اسما كه ذكر آن بيايد وميفرمود كه خوارترين نامها نزد حق شاهنشاه است در حديث ابوهريره آمده كه اخنى ودر روايتى اخنع اسما نزد خداي تعالى ملك الاملاك است ودر روايتى اين زياده آمده كه فرمود لا ملك الا الله وسفيان كفته مثل شاهنشاه يعني معنى ملك الاملاك شاهنشاه است بفارسى ومعنى اخنى ذليل وخنا بمعنى فحش آيد واخنع نيز قريب باينمعنى است اين روايت بخاري ومسلم است ودر روايت ترمذي وابوداؤد نيز مثل اين آمده وزياده كرده بعد از عند الله لفظ يوم القيامة ودر روايتى از مسلم آمده كه مغضوب ترين وخبيث ترين مردم نزد خداي تعالى روز قيامت مرديست كه نام كرده خود را ملك الاملاك لا ملك الا الله وميفرمود غلامان را وغير غلامان را وليكن اين اسما اغلب نام غلامان مي باشد بدين جهت فرمود غلامان را يسار ورباح ونجيح وافلح نام ننهند ودر روايتى از نافع مذكور است به نجيح واز اينجا معلوم شود كه مراد خصوص اين اسما نيست وذلك ظاهر بعد از ان اشارت كرد آنحضرت ﷺ بوجه آن وفرمود چه كويند افلح يا رباح يا فلان آنجا است وچون حاضر نباشد در جواب بايد كفت لا يعني افلح يا رباح يا فلان اينجا نيست واين سخن بنظر در اصل معنى اين الفاظ در فال وعبارات مستكره مي افتد اكرچه مراد آن ذات معين است وليكن معنى اصلي در اعلام في الجمله ملحوظ ومنظور مي افتد وعادت شريف آنحضرت ﷺ بود كه چون نامي مستكره را

بتبدیل و تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب را که عاصیه نام داشت
او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه
نام نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بره یا از جهت آنست که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن
چنانچه در صحیح مسلم در آخر الحدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمد از
پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا بجهت آنکه در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب است چنانچه
در صحیح مسلم و سنن ابی داود در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه بزینب مذکور است که فرمود تزکیه
نکنید انفس خود را خدا داناتر است بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد در سنن
ابی داود آمده مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود بلکه نام تو زرعه
باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر مستحسن است و زرعه از زراعت که منبی از خیر و
برکت است و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب است و در اصل بمعنی زمین
درشت است او را سهل نام کرد که بمعنی زمین نرم است بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن
آمد و او را برد بر پیغمبر ﷺ فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد
گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی
و شدت تا الآن و ابن حزن صحابیست قرشی مخزومی از مهاجرین و بود وی از اشراف قریش در جاهلیت
روایت کرد از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابیست از جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم
الیمامة و عجب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت ﷺ یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام
وی باشد والله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او ست و مضطجع را که بمعنی بر پهلو افتاده است و یاد از
کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیه را بکسر زا و سکون نون
که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه
و سکون عین مهمله راهی که در میان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دره است او را شعب الهدی نام
کرد و اسمای دیگر که تغییر فرمود بسیار است چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب
و شهاب و جز آن و امت را بتحسین اسما فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهند احمد و ابو داود از
ابی الدرداء آورده اند که رسول خدا ﷺ فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما
و نامهای پدران شما پس نیک بنهید نامهای خود را و درین یعنی در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت
است بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال است و وجود افعال موافق
اسما و بر اندازه آنهاست و اسما علامت است و دال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
لا جرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر

اجنبی و بی مناسب محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت ازین معنی
آبی است و واقع و مشاهد خلاف اینست و تاثیر اسماء در مسمیات بوجود صفات و صلاح و افعال مناسب
آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه بآن ظاهر و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت * وقل
ان ابصرت عیناک ذا لقب * الا ومعناه ان فکرت فی لقبه * حاصل این بیت این است که معانی و صفات مردات
در اسم و لقب وی پیدا است و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که ملاحظهٔ معنی که متضمن مدح و ذم
است در وی ادخل و اظهر است و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از برای تقویت
و تائید ملاحظهٔ معنی اسم در مسمی آورده که حضرت رسالت ﷺ معانی و تاویلات رؤیا را از اسما اخذ
میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رض آمده که حضرت رسول ﷺ یکبار در
خواب دید که در خانهٔ عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خالهٔ عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر
را عمرو بن العاص او را بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث وستین بافریقیه بربر او را کشتند یک طبق
رطب ابن طاب که نوعی از رطب مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب است
رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و تمر ابن طاب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آوردند بامداد
تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول
از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت
ﷺ تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت و رافع را برفعت در دنیا و دین ما تمام و ان الدین الذی اختاره
لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان قد ارطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را
این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری نیز از اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت
از مکه بمدینه بریدهٔ اسلمی را با جماعهٔ از سواران در راه دید که گماشتهٔ قریش بود برای طلب آنحضرت ﷺ
و گرفتن وی فرمود از کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد امرنا خوشی و خنکی شد در کار ما باز پرسید
نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم گفت از بنی سهم فرمود
قد اصبت سهمک به تحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت ﷺ بمدینه
شد الحدیث و نیز در تفاؤل حضرت ﷺ باسما و کراهیت و رضای او بدان و فرمودن کار بمردی که نام خوش
دارد می آرند که یکبار در یکرا اشارت فرمود بدوشیدن گوسفندی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست
گفت حرب فرمود که به نشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش و همچنین
راه ها و منازل که نام مکروه داشتی از عبور و نزول آنجا تجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما
و مسمیات موجود است و ایاس بن معویه هر شخصی را که بدیدی بمشاهدهٔ ذات و صفات و افعال وی

ویرا بدین کنیت میخواندند و لتنقیص و تحقیر وی خیال میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم
او بود و بعض اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارتهای دقیق و معانی بلیغ است که بدلالت ترکیب
رتبه و نهایت فضیلت او در تراب را اشارت بتوحید و اهل توحید و فنا دانند پس حاصل معنی ابوتراب
آن شود که وی پدر اهل توحید و مقتدای ایشان و مرجع طایفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمالست چنانچه منتهای سلاسل
مشایخ طریقت بذات شریف اوست و بمعنی از اصحاب حقایق آیات صاحب الاسرار والانوار جمال الله بن
خواجه محمد باقی قدس سره در بعض کلمات خود درین رشته بنظم درآورده است و کلامه * نظم * ای حاصل
انبساط کونین * مضمون ابوتراب کونین * خاک آن جماعتی که مردند * تسلیم محل ای خود سپردند *
از سطوت نور در شکسته * در آب بقا فرو نشسته * کردی نه به پشت پای از ایشان * در دکف پای خود
چه امکان * سر حلقه خاکیان علی بود * سر سلسله جهان ولی بود * زان با حیدر و نهر نکشود * یکسو
حسن و حبیب و داود * معروف و سری جنید بغداد * کز لی طرق کثیره بکشاد * یکسو ی بکر لطیفه یاب
ای منشور تربیت پرده خاک * سلطان رسول و آن سعباد * آن ... و صادق ... هادی سلسله
از طلای ذات است * این جمله تمام آلتماس ... معنی ابوتراب اینست * تفسیر اشارت الحسنین است *
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم برادر انس را در طفلی ابو عمیر کنیت کرده و میفرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در
شمائل النبی در باب مزاح صلی الله علیه وسلم از انس آورده که گفت مرا برادری خرد بود که کنجشکی داشت در
دست که بدان بازی میکرد نزد رسول صلی الله علیه وسلم می آمد تا که آن کنجشک وی بمرد و بسبب آن محزون شد او
نزد حضرت صلی الله علیه وسلم آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمه بر صیغه تصغیر طائریست مثل
عصفور سرخ منقار و ابوهریره را بجهت دوستی او هره را ابوهریره کنیت کرد و نام اصل او عبد الرحمن
است با ختلافی که در نام اوست و انس را که خرد بود و خادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابو حمزه کنیت کرد بجهت
آنکه روزی وی حمزه که نام تره مشهور است که او را بفارسی تره تیزک گویند می آورد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
دید و فرمود یا ابا حمزه و ازینجا معلوم گردد که کنیت گاهی بجهت ترحم و تلطف نیز باشد و با وجود آن
متضمن نوعی از اکرام نیز خواهد بود و منع از کنیت کردن شخصی بهر کنیتی که باشد چیزی نباشد
بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه وسلم درین حدیث که بخاری و مسلم و ابو داود و ابن ماجه از جابر
آورده اند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تسموا باسمی و لا تکنوا بکنیتی یعنی نام من نهید بر فرزندان اما کنیت
من ابو القاسم برمدارید و علما را درین مسئله تسمیه باسم پیغمبر صلی الله علیه وسلم و تکنیه بکنیت او صلی الله علیه وسلم
اقوال است بعضی میگویند روا نیست مطلقا که ابو القاسم که کنیت آنحضرت است صلی الله علیه وسلم
کنیت کسی سازند خواه نام وی محمد باشد یا اسم دیگر و کنیت بر دو وجه روی منع کرده بما غیر محمد تا مشتبه
کنیت مفرد باشد و این قول از شافعی منقول است و حدیث مذکور دلیل اوست چه ظاهر نهی در آن

اباحت تسمیه است باسم آنحضرت ﷺ و منع ونهی از تکنی بکنیت وی ﷺ مطلقا خواه اسم محمد بود یا
غیر آن قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت واسم پیغمبر ﷺ و یکی را کویند محمد ابو القاسم
اما کنیت تنها بی اسم ممتنع نیست چنانچه در حدیث ترمذی از جابر وارد شده که من تسمی باسمی فلا یتکنی
بکنیتی هر که نام نهد بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من ومن تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی وهر که کنیت
کند بکنیت من باید که نام نه نهد بنام من یعنی جمع میان کنیت واسم نکند واگر هر کدام را تنها کند رواست
ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده وحدیث ترمذی را باین لفظ آورده که پیغمبر
ﷺ نهی کرد از جمع کردن میان اسم وکنیت خود ودر روایت دیگر آمده اذا تسمیتم بی فلا تکنوا بی چون نام
بنام من نهید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند واین حدیث مقید ومفسر یعنی قید
کننده وتفسیر کننده آن حدیث است یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده مقید است بآنکه نام
محمد باشد ومراد بآن نیز نهی از جمع است وحمل آن برین چندان بعید نیست کویا که کفته تسمیه کنید بنام
من وچون تسمیه کردید بنام من کنیت نکنید بکنیت من ودر مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند که قول
امام محمد این است قول سیوم آنکه جمع میان کنیت واسم رواست واین قول از امام مالک رحمه الله منقول است واستدلال
او بحدیث امیر المؤمنین علی رض است که کفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک من ولد اکر زائیده شود
بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه باسمک واکنیه بکنیتک آیا نام نهم آن پسر را بنام تو وکنیت بکنم بکنیت
تو قال نعم کفت رسول ﷺ آری تسمیه وکنیت بکن اورا بنام وکنیت من قال علی وکانت رخصة لی کفت علی رض
بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده ترمذی ودر جامع الاصول
این حدیث را از ابی داود آورده از محمد بن الحنفیه ونیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت حدیث
عایشه است رض که ابو داود آورده که کفت عایشه رض جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر
ﷺ فقالت پس کفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسری را فسمیته
محمدا وکنیته ابا القاسم پس نام کرده ام او را محمد وکنیت کرده ام اورا ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس کفته
شد مرا که تو ناخوش داری آن را یعنی جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس کفت رسول خدا ﷺ
ما الذی احل اسمی وحرم کنیتی چه چیز است که حلال وروا کردانیده نام نهادن را بنام من وحرام وناروا
کردانیده کنیت کردن را به کنیت من وراوی شک دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم
است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا بر عکس چنانچه کفته ما الذی حرم کنیتی واحل اسمی واین
هیچ تفاوتی در مقصود ندارد لیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ شریف
آنحضرت ﷺ آنست یا این یعنی تسمیه وتکنیه هر دو جائز است جمعا وفرادی واز سیاق این حدیث معلوم
میکردد که جواز تسمیه امری مقرر است وکراهت در تکنیه است تنها یا با اسم این طایفه که تجویز جمع

میان اسم و کنیت میکنند منکر شد احادیث داله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز
است هم در حیات و هم بعد از وفات آنحضرت ﷺ و این در حدیث قول چهارم آنکه تکنی با بی القاسم ممنوع
بود در حیات آنحضرت ﷺ و بعد از ایشان روایت جائز است چه سبب منع تکنی با بی القاسم چنانچه
سابق و تفصیل از انس مذکور آورده آن بود که در بقیع کسی شخصی را یا ابا القاسم گفت و کس یا ابا القاسم رسول
خدا ﷺ التفات فرمود. وی گفت انما آنکس نگفتم است که مکرم الله میکند آنکس که شد یا رسول الله دیگر را
ندا میکنم فرمود تسموا باسمی و لا تکنوا بکنیتی پس مخصوص بود بزمان حضرت ﷺ چه لزوم این
محذور و ایهام آن مخصوص بآن زمان بر کنیت ایشان است و در حدیث طابره که گفت ان ولد لی من بعدك
اشارتی است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف نه بعد از وی و اما در حدیث عائشه رض
دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن در این حدیث سخن است چنانچه بیاید و بعضی از علماء که
بر قول ایشان تعریضی و اعتمادی نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر ﷺ از جهت شد و جائز
نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت علت فرق میان آنها چه
هر دو علم آنحضرت ﷺ و مخصوص بذات شریف اویند و لزوم محذور و سوء ادبی که در تکنیت لازم
آمده چنانچه در ندای شخصی بآن معلوم شد در نداء بر لازم می آید خواهش آنکه تسمیه باسم آنحضرت
ﷺ بیشک جائز است و چندین از صحابه در زمان آن حضرت ﷺ محمد نام بود و آنحضرت ﷺ آن را
مقرر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد و نیز اختصاص و انتساب کنیت ابلغ و اشهر است نسبت
باسم و لزوم محذور در ندا هم محل منع است چه بجهت علم باشتراک اسم وقوع التفات قریب الی
محال بود فافهم و قول صواب از این مقالات این است که تسمیه باسم وی ﷺ جائز است بلکه مستحب
است بجهت ظاهر صیغهٔ امر چه فرمود تسموا باسمی و از جهت ورود ترغیب و تبشیر در آن چه در اخبار
و روایات آمده است که هرکرا محمد نام بود آنحضرت ﷺ او را شفاعت کند و در بهشت در آرد کما قال
* فان لی ذمة منه بتسمیتی * محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم * و سیأتی الکلام فیه فی الخاتمة و تکنی بکنیت وی
ممنوع هم در زمان پیغمبر بود و هم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر ﷺ اقوی و اشد بود و
همچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز ممنوع بطریق اولی و اشد و جواب از حدیث عائشه رض که دلالت
میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه این حدیث غریب است چنانچه محیی السنه بآن حکم کرده معارض
حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد نشود پوشیده نماند که حدیث غریب در اصطلاح مشهور آن را
گویند که یک راوی منفرد باشد بروایت آن و تساهلی است که تصریح کرده میشود در صحیح و حال آنکه
غریب است از جهت طریقی که بآن طریق آمده و مقابل غریب عزیز است که اثنین عن اثنین آن را
روایت کرده اند و بعض تعریف کرده اند غریب را بانچه شاذ است طریق وی و شناخته نشده

حال رواة وي كلا او بعضا بكثرت روايت وضبط وشك نيست كه غرابت باين معنى منافات دارد بصحت وتحقيقه في اصول الحديث وقد مر في المقدمة ودر صحت حديث علي رض نيز كه دلالت دارد بر جواز بعد از حيات حضرت ﷺ وترمذى بصحت آن حكم كرده است نظر است وبعضي از نقاد ان تضعيف كرده اند والله اعلم ومع ذلك وباوجود آن دليل نميشود بر جواز آن على العموم چه در حديث او ثابت است كه كفت اين رخصت مراست يعني مخصوص است بمن واين دلالت ميكند بر بقاي منع والله اعلم وسيوطي در جمع الجوامع از ابن عساكر آورده كه واقع شد در ميان طلحه وعلي رض كلامي وكفت طلحه بوي كرم الله وجهه كه تو نام كردي پسر خود را باسم پيغمبر ﷺ وكنيت كردي اورا بكنيت او وحال آنكه نهى كرد آنحضرت ﷺ از جمع كردن در ان پس فرمود علي رض كستاخ كسى است كه جرأت كند بر خدا ورسول وي پس طلبيد جماعة از اصحاب را از قريش تا حاضر آمدند وكواهي دادند كه آنحضرت ﷺ رخصت كرد مر علي رض را كه جمع كند در ان وحرام كرد انيده بر امت خود وي وآنحضرت ﷺ منع فرمود از انكه عنب را كرم خوانند چه كرم دل مؤمن است ودر روايتي كرم مرد مسلمان است رواه مسلم عن ابي هريرة عرب شجر عنب را كرم ميخواندند بسكون را زيرا كه شرب خمر كه از ان حاصل شود مورث سخاوت وكرم است پس نهي كرده شد كه اين درخت را كرم بخوانند زيرا كه كرم قلب مؤمن است ودرين نهى دو وجه است يكي آنكه مراد نهى است از تخصيص عنب باين اسم وحال آنكه دل مؤمن بآن اولى پس برين توجيه اين نهي منع نباشد از تسمية عنب بكرم بلكه نهي بود از تخصيص عنب باين اسم وتحقيق وتفصيل اين توجيه آنست كه مصنف در قاموس ميكويد كه غرض ازين كلام حقيقة نهي نيست از تسميه عنب به كرم وليكن اين رمز است بآنكه چون اين نوع از جنس درختان مسمى است باسم مشتق از كرم سزاوار اند شما اي مسلمانان كه او را اهل ولايق اين تسميه اند از جهت غيرت الهي مر مسلمانان متقي را كه شريك كرد اند غير خود را در انچه تسميه كرده خداي تعالى او را بدان اسم ومخصوص كردانيده او را بآن صفت يعني كرم وزمخشري كفته كه مقصود تقرير قول حق تعالى است * ان اكرمكم عند الله اتقكم * بطريقة انيقه واشارت است بآنكه مؤمن متقي اهل ومستحق تر است باسم مشتق از كرم كه كريم است ومعنى كريم جامع انواع خير وشرف وفضائل است وكفته اند كه چون وصف كردي يكي را بكرم كويا اثبات كردي مر او را تمامه اقسام خيرات وشرف ولهذا آنحضرت ﷺ در مدح يوسف فرمود كريم بن كريم بن كريم وقلب مؤمن معدن انوار علم وتقوى ومعارف پس وي احق بود بصفت كرم وجه دوم آنكه مراد منع است از تسمية عنب بكرم چه وصف درختي كه اصل ام الخبائث يعني خمر است بكرم وخير كردن ذريعة است بمدح محرمات وتهييج نفوس بر ان وترغيب وى در ان وظاهر عبارت حديث همين معنى است وليكن زيادت قول وى ﷺ فان الكرم قلب المؤمن او ان الكرم هو الرجل المسلم مشعر است بوجه اول والله اعلم * تنبيه * كرم

سکون بمعنی مصدر است چنانچه کرم بفتح را و مرد و لغت است و وصف شخص دآن آمده است گفته مشود رجل کرم بر وزن رجل عدل یا ما صل معنی و مراد اسم مشتق از کرم است چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آنحضرت ﷺ منع فرمود از تسمیه عشا بعتمه بفتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب و گفت وی ﷺ چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی باد به نشینان عرب علی اسم صلوٰتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا و ذکر عشا بصریح نیرود اینچه صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به نهی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب است از تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مگوئید تا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید چنانچه فرموده الا آگاه باشید وانها العشاء نام این نماز عشا است و در روایتی فانها فی کتاب الله العشاء و در قرآن مجید نام صلوة عشا در این نماز آمده چنانچه در سورة نور * من قبل صلوٰة الفجر و من بعد صلوٰة العشاء * وانهم یسمونها العتمة و اعراب نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نهی کرده شد از آن از جهت محافظت لسان شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون میشنید این اطلاق را در غضب می آمد و بلند میگفت انما هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بانچه تسمیه کرده است حق تعالی و نزد بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابی هریره آورده اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمة والصبح چیز را که در نماز عشا و صبح است از فضیلت و ثواب لاتوهما و لو حبوا هر آینه بیایند ایشان این دو نماز را در دستها و زانوها یا بر مقعد یعنی اگر بر پای نتوانند آمد از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب بدان حالت نیز بیایند و این دو نماز را در محل ترک نکنند و تقدم و تاخر یکی از این دو حدیث بیقین و اتفاق معلوم نه شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم است و حدیث جواز متاخر و میگویند منع منسوخ است بجواز و نزد بعض حدیث جواز متقدم است و میگویند جواز منسوخ است بمنع و طیبی گفته است که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بر السنه خواص و عوام نهی کرد از آن رسول خدا ﷺ تا غالب نیاید عرف جاهلیت بر سنت اسلامیه والله اعلم و گفته اند که صواب آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نهی نفرمود از اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرمود از هجرت و ترک اطلاق لفظ عشا و اکتفا بعتمه یا غلبه و کثرت آن اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبنکم اشعاری دارد بدان تا اگر آن را تسمیه بعشا کنند و گاه گاه عتمه خوانند روا بود و طیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال دو وجه است یکی آنکه استعمال عتمه برای بیان اصل جواز است تا بدانند که حرام مطلق و موجب اثم است و اشارت است

بآنکه نهی از برای تنزیه است نه تحریم دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث جمعی کسی باشد که
نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهورتر شده بود از لفظ عشا و عشا را اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم
بالصواب والیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی الباری
عبد الحق بن سیف الدین دهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان
مذاهب ائمه اربعه علی الخصوص مذهب امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها
بود مهما امکن باحادیث نبویه و معارضه و مدافعه کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود
آورده و بر ما سوای آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست که محل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل
شرعیه است تا این محل کلک بیان در تقریر و تحریر آن جریان یافت والحمد لله والمنة که حصول این
مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی و تقدس بر وجه موافق صورت
انتظام و القیام یافت الآن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از اذکار و عبادات و سنن سنیه
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم در بیان آن اطناب و تطویل راه نیابد و هم بر آنچه در اصل کتاب متن مذکور
است اقتصار کرده شود مگر نکته غریب یا معنی مفید بداهة بی مراجعت باصول و تصفح کتب نوشته
آید مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر بر خلاف این تصویر جریان یابد و هم بجهت تخفیف
و اختصار تعرض بذکر رواة و حواله بکتب التزام ننموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در
خاتمه که شیخ مصنف طریقه تنقید اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان
کرده است تطویل و تفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد و باختتام کشد
ان شاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و اصحابه
اجمعین * باب * اذکار النبی صلی الله علیه وسلم عایشه رض گفت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع
در یاد حق بود و امر و نهی و تشریع شرایع مر امت را اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی
و وعد و وعید وی این مجموع ذکر او بود و اثنا و دعا و تمجید و تحمید و تسبیح و سوال و دعا و دعا در اول
بمعنی ذکر اطلاق کرده ثنا را بوی تفسیر نموده یعنی خواندن مر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث
آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد الخ و دعا در ثانی بمعنی طلب و درخواستن است چنانچه تفسیر کرده سوال را بوی و در
بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه و ترهیب و ترغیب نزدیک بمعنی وعد و وعید
است و ملازم آن بجملگی ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل و ضمیر وی همگی فکر حق بود و پاس
انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت قیام و قعود و خفتن و رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حالات

از ذکر حق تعالی غافل نبودی حاصل آنکه ذکر نه همین یاد کرد نیست مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است
پس اقرب آنست که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان یا بهر دو و هرگاه ذکر قلبی و لسانی اگر زبان با دل
موافق است افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعض فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و
معتبر نه و ثواب باین که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود کما
صرح به فی القاموس پس شامل ذکر قلبی بود بلکه شمول آن باعتبار فعل القلب در ترتب ثواب باطل بل هو الاهو
الحق والحق احق ان یتبع و قیاس ذکر در عقود شرعیه که بی فعل لسانی معتبر نبود صحیح نباشد از جهت
قیاس شارع بران فقد بی اکثر ما الیه از اذکار لسانی و دعوات از آنحضرت ﷺ منقول و ماثور است ذکر میکنند
و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که بحکم ابتدا بحیات است از دفتر ده بیان الملک و میکوید و چون
آنحضرت ﷺ وقت بیدار شدن از خواب بیدار شدندی گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور
و عایشه رض روایت میکند که چون پیغمبر ﷺ از خواب بر آمدی ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله
و بحمده ده بار گفتی سبحان الملک القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی لا اله الا الله و ده
بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردی و هم عایشه رض
گوید که گاه چون بیدار شدی گفتی لا اله الا انت سبحانک اللهم استغفرک لذنبی و اسألک رحمتک اللهم
زدنی علما و لا تزغ قلبی بعد اذ هدیتنی و هب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب ابو داود در سنن
ابی داود روایت است و بخاری در صحیح خویش آورده که پیغمبر ﷺ میفرمود که هر که در شب از خواب
بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر الحمد لله و
سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اغفر لی یا دعای دیگر بعد ازین ذکر
بکند باریتعالی دعا اجابت کند و اگر بعد ازین ذکر وضو کند و نماز کند از وی نماز وی را قبول کند و ابن عباس
رض میگوید که شبی در خانه میمونه که خاله من است و یکی از ازواج مطهره است شب بسر بردم دیدم که رسول
خدا ﷺ از خواب بر آمد و نظر وی به آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند ان فی خلق
السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لاولی الالباب تا آخر سوره و آنگاه گفت اللهم لک الحمد انت
نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت قیم السموات و الارض و من فیهن و در بعض روایات و لک
الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیهن بعد از انت نور السموات و الارض و من فیهن آمده و لک
الحمد انت الحق و وعدک الحق و قولک الحق و لقاءک حق و الجنة حق و النار حق و النبیون حق و محمد
حق و الساعة حق اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاکمت فاغفر لی
ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت الهی لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عایشه رض روایت
میکند که چون پیغمبر ﷺ از خواب بر آمدی گفتی اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات و الارض

عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك
تهدي من تشاء الى صراط مستقيم وگاه بودي که نماز را باين دعا افتتاح کردي وچون از نماز وتر فارغ شدي
سه بار گفتي سبحان الملك القدوس ودر بار آخرين آواز بلند برکشيدي ودر بعض روايات آمده که
در بار آخرين زيادة کردي رب الملائکة والروح وهرگاه که از خانه بيرون خواستي شد وبمسجد رفت چنانچه
درينوقت بودي يا بکار ديگر بر آمدي وبا بسمله در وقت بيرون آمدن از خانه اين دعا خواندي بسم الله
توکلت على الله اللهم اني اعوذ بك ان اذل او اضل او اضل او اجهل على وميفرمود که هرکه در وقت بيرون
شدن از خانه بگويد بسم الله توکلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائلي او را گويد يعني از ملائکه هديت
ووقيت وكفيت راه نموده شدي وننگاه داشته شدي تو وکفايت کرده شدي تو وازين شخص شيطان
دوري نمايد ابن عباس رض گفت آنشب که در خانه ميمونه رض بودم شنيدم که پيغمبر صلى الله عليه وسلم وقتي که
از خانه بشوي مسجد روان شد براي نماز صبح در راه ميگفت اللهم اجعل في قلبي نورا واجعل في لساني
نورا واجعل في سمعي نورا واجعل في بصري نورا واجعل من خلفي نورا واجعل من امامي نورا واجعل
من فوقي نورا واجعل تحتي نورا اللهم اعطني نورا وابو سعيد خدري رض ميگويد پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود
که هيچ بنده از خانه بيرون نيايد براي نماز کردن واين دعا را بخواند الا که باريتعالى هفتاد هزار فرشته
بگمارد تا براي او آمرزش خواهند وحضرت کبريا اقبال کند بروي بوجه خويش تا آن زمان که
از نماز فارغ شود ودعا اينست اللهم اني اسألك بحق السائلين عليك وبحق ممشائي هذا اليك فاني لم اخرج
بطرا ولا اشرا ولا رياء ولا سمعة خرجت اتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك اسألك ان تنقذني من النار وان تغفر لي
ذنوبي انه لا يغفر الذنوب الا انت ودر حديث ديگر از سنن ابي داؤد وارد است که هرکه در وقت در آمدن
در مسجد بگويد اعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم شيطان گويد
اين شخص امروز از شر من نگاه داشته شد وميفرمود چون کسي خواهد که در مسجد در آيد بايد
که بر من درود فرستد وسلام ادهد انگاه بگويد اللهم افتح لي ابواب رحمتك وچون خواهد که بيرون
رود بگويد اللهم اني اسألك من فضلك ودر بعض روايات در در آمدن وبر آمدن بسم الله والسلام على
رسول الله نيز آمده وتخصيص سؤال فضل که بمعنى زيادت است بوقت بيرون آمدن براي طلب مزيد
است که باز آمدن بمسجد وعود بمقام عبادت است يا مراد از آن طلب رزق وکسب معيشت است واين
اوجه وانسب است بقول وي سبحانه وتعالى * وابتغوا من فضل الله * چنانچه ظاهر تفسير است وپيغمبر صلى الله عليه وسلم
چون در مسجد خواست شد ي گفتي اللهم صل على محمد وسلم اللهم اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب فضلك
اينجا فضل شامل رحمت وفضل هر دو است که در وقت در آمدن وبر آمدن دائما مطلوب ومامول است وچون نماز
صبح بگذاردي بر مصلى بماندي وبذکر ودعا مشغول بودي تا آفتاب بر آمدي وقدر يکيد ونيزه از افق

ملحق شدی آنگاه دو رکعت بگذاردی و این اقل است و اگر کسی زیاده بر آن بگذارد اتم و افضل بود و کمال

آن دوازده رکعت است در تفصیل این احادیث بسیار زیاده بر ده حدیث وارد شده میفرمود که این عمل

برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام تمام و بعض علما این را از سنن مؤکده شمرده اند و باید که در این وقت

تعبد کرده و دعا و امر خیر بگوید تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور بود و تفکر کند در معانی موصوف

بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشایخ گفته اند قدس الله اسرارهم که هر عمل

را اجرا در آخرت است و جزای این عمل نقدا است در نورانیت قلب و صفای باطن و انشراح صدر که بر این

مترتب میگردد و در بعض اوقات بر وی وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع

کرده میرسد و بسط زمین را معمور میگرداند نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده می آید و ارض

وجود او را معمور میگرداند و اگر هم در مصلی نشسته باشد اتم و اکمل است و بعضا هر جا بشود سنت اوفق

و مشایخ طریقت گفته اند که اگر بسم ریا یا خوف تشویش وقت باشد در خلوت در آید و آنجا مشغول گردد

و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز صبح را و بنشیند در مصلای خود مشغول

بذکر حق و دعا و استغفار بکند او را ملائکه و گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزای مصابرت است

که بجلوس در مصلی کرده و جزای ذکر و مشغولی و حضور و نورانیت قلب باقی است و حاصل است در هر

صورت علی قدر الاخلاص والحضور و استقبال قبله در این وقت بغایت موثر است و مشهور است حتی گفته اند

که اگر خواب غلبه کند مشی کند بجانب اهله و یا روی بقبله کرده از برای دفع خواب و در صبحگاه میگفت

اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیا و بک نموت و الیک النشور اصبحنا و اصبح الملک لله والحمد لله و لا اله

الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر رب اسألک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده

و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر رب اعوذ بک من عذاب النار

و عذاب القبر و در شب شبانگاه گفتی اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحیا و بک نموت و الیک المصیر امسینا و امسی

الملک لله تا آخر و لکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة و بجای ما بعده ما بعدها بجز الله و ابوبکر صدیق

در گفت یا رسول الله مرا بفرمای کلماتی که بگویم در صباح و مسا فرمود بگو اللهم فاطر السموات

والارض عالم الغیب والشهادة رب کل شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر

شیطان و شرکه این کلمه را دو نوع روایت کرده اند اظهر و اشهر بکسر شین و سکون را یعنی اشراکی که وی

در آن میدارد و بر آن داعی گردد و بفتح شین و را یعنی مصاید و حبائل وی که بدان پای بند کرد الله جمع شرکه

بفتحتین یعنی دام و ان اقترف علی نفسی سوءا او اجره الی مسلم این را در صباح و مسا و وقت خفتن بگوی و

میفرمود هر بنده که در صباح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندی نرسد

بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء و هو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمان

رضی این حدیث را از پدر بزرگوار خود بمردی روایت کرده و بعمل خود در آورده بود ناگاه بوی آفت فالج رسید آنمرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیح است و خاصیت وی اینکه هرکه آن را بخواند بوی هیچ گزندی نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست گفت اما آنچه نگاه میکنی حدیث همچنان است که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است با مضاء رسد و میفرمود که هرکه در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی گردد اند او را مقام رضا که اعلی مقامات سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت است بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند بمعنی تفضیل و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزی بر وی تعالی و تعظم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی حقی نه و لهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا نگوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه و تعالی چیزی چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و رسول بخلق فرستادن و اینها نیز عقلا بر وی لازم نیست ولیکن بفضل و جود و کرم وی بر وی لازم گردانیده و این در حقیقت وجوب نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هرکس که در صباح و مسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک و اشهد حملة عرشک و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و رسولک هرکه یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود و اگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد و اگر چهار بار بگوید تمام وی از آتش آزاد شود و هرکه در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب بگوید اللهم ما امسی بی تا آخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صباح و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم این دعا خواندی اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اسألک العفو و العافیة فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر عورتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام شدی گفتی امسینا و امسی الملک لله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تانیث و آنحضرت صلی الله علیه وسلم یکی از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض بنات النبی صلی الله علیه وسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعلیم

میکرد او را که در وقت صباح بگوئی سبحان الله وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما
لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما وگفت هرکه اول روز در صباح بگوید
در حفظ و امان حق باشد تا شب شود و اگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه را
رکعات نور او که از ابی سعید خدری روایت آورده که گفت مردی در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت
یا رسول الله لازم افتاده مرا همومی و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیاموزم کلامی که چون او را بگوئی
حق جل شانه اندوه ترا بشاید و دین ترا ادا کند گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام را فرمود
چون بامداد و شب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن واعوذ بك من العجز والکسل
واعوذ بك من الجبن والبخل واعوذ بك من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این دعا را خواندم بار تعالی
اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هرکه در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی
کفایت کند از وی امور دنیا و آخرت را و کلمات این است اللهم ما اصبحت منك فی نعمة وعافیة وستر فاتم
علی نعمتك وعافیتك وسترك فی الدنیا والآخرة وشخصی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله آفات بسیار رو
می نماید فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد و روزی مر فاطمه
را گفت ترا چه مانع آمد ازانکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بك استغیث
فاصلح لی شأنی کله ولا تکلنی الی نفسی طرفة عین و فرمود که هرکه هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حق جل شانه هموم دنیا و آخرت وی را کفایت
کند این ورد عظیم است بعضی از مشایخ سلسلهٔ قدیمهٔ شاذلیه قدس الله اسرارهم گفته اند که اگر کسی
چون که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی است و آنحضرت صلی الله علیه وسلم مامور است که این را بگوید
بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الآیة و خواندن این در اوراد مشایخ ده بار نیز آمده و آن را
مثل بی نظیر هست اما طبرانی بحسب روایت هفت بار است و هرکه در اول روز این دعا بگوید هیچ
مصیبتی بوی نرسد تا شب شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیك توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله
کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء
علما اللهم انی اعوذ بك من شر نفسی ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند
ابو الدرداء را خبر کردند که خانهٔ تو بسوخت گفت خانهٔ من نسوزد زیرا که کلماتی که من از حضرت
نبوت صلی الله علیه وسلم آموخته ام خوانده است و حق سبحانه آن خانه را نسوزد چون دیدند اطراف خانه او سوخته بود و خانهٔ
او سالم مانده و میفرمود بهتر استغفارها آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدك
وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی وابوء لك بذنبی فاغفر لی فانه
لا یغفر الذنوب الا انت هرکه در صباح بگوید از سر یقین و در آن روز بمیرد بیامرزند در بهشت رود و اگر در مسا

کوید از سر یقین و در آن شب بمیرد بی درنگ در بهشت رود یعنی در آن روز که مردم به بهشت روند وی زودتر و
مزیعتر رود بی آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشك ببهشت رود چنانچه در لفظ
بخاری آمده من قالها فهو من اهل الجنة و پیغمبر فرمود هرکه در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان الله و بحمده
در روز قیامت کسی حاضر نشود بعمل فاضل تر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ
حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریرة رض آمده اینست که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر
از آنچه وی آورده مگر آنکسی که گفته است مثل آنچه وی گفته یا زیاده کرده بران و درینجا دو اشکال است
یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه نبود بلکه مثل وی بود نعم
در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی درینجا منقطع است تقدیر کلام نیارد هیچ یکی
عملی فاضلتر از عمل وی لیکن کسی که گفته است مثل آنچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی
عمل اوست و کسی که زیاده گفته است می آرد عملی را که زاید است بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده
بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده
است جائز نبود چنانکه کم از آن روا نیست و اگر زیاده کند از قبیل تجاوز از حد و اعتدا و اسراف بود
مثل اعداد رکعات و طهارات مثلا در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه دارد بلکه اعتداست و در تسبیحات
و اذکار نیز حال همچنین است چنانکه آورده اند که یکی از مشایخ در خواب دید که میخوانند آنان را
که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نمازهای فرض وی نیز بآنجا شد و دید که میخوانند دستی بر سینه
وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آنکسانند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی
جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدا در جائی بود که عددی مخصوص تعیین یافته باشد و چون شارع
اشارت بجواز زیادت درینجا کرده از آن قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود و نیز گفته
اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح و در کلام مصنف
ابا است ازین توجیه یا رب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم و پیغمبر فرمود هرکه در صباح ده بار گوید
لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر او را ده حسنه نوشته شود ده حسنه
خود بوعده کریم وی عز اسمه بر هر عمل خیر می نویسند و مزیت این ذکر بآن بود که گفت و ده گناه
محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیابد و در آن روز خدای تعالی او را در زینهار خود در آورد و هرکه در هر
صباح و هر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه
از وی محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا
ﷺ زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیك اللهم لبیك و سعدیك
والخیر فی یدیك و منك والیك اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتك

بين يدي ذلك كله ما شئت كان وما لم تشأ لا يكون لا حول ولا قوة الا بك انك على كل شيء قدير اللهم
ما صليت من صلوٰة فعلى من صليت وما لعنت من لعنة فعلى من لعنت انت وليي في الدنيا والاخرة توفني
مسلما والحقني بالصالحين اللهم فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة ذا الجلال والاكرام فاني اعهد اليك
في هذه الحيوٰة الدنيا واشهدك وكفى بك شهيدا اني اشهد ان لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لك الملك
ولك الحمد وانت على كل شيء قدير واشهد ان محمدا عبدك ورسولك واشهد ان وعدك حق ولقاءك حق
والساعة آتية لا ريب فيها وانك تبعث من في القبور وانك ان تكلني الى نفسي تكلني الى ضعف وعورة
وخطيئة واني لا اثق الا برحمتك فاغفر لي ذنوبي كلها انه لا يغفر الذنوب الا انت وتب علي انك انت التواب
الرحيم ودر صباح فيكفت اللهم اني اصبحت لا استطيع دفع ما اكره ولا املك نفع ما ارجو واصبح الامر بيد
غيري واصبحت مرتهنا بعملي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا تسؤ بي صديقي ولا تجعل
مصيبتي في ديني ولا تجعل الدنيا اكبر همي ولا مبلغ علمي ولا تسلط علي من لا يرحمني اللهم بك اصبحنا
وبك امسينا وبك نحيا وبك نموت واليك النشور اللهم عالم الغيب والشهادة فاطر السموات والارض رب كل شيء
ومليكه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بك من شر نفسي ومن شر الشيطان وشركه سبحان الله وبحمده ولا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن اعلم ان الله على كل شيء قدير وان الله قد احاط بكل شيء
علما فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشيا وحين تظهرون
يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد موتها وكذلك تخرجون اللهم اني اسألك
العافية في الدنيا والاخرة اللهم اني اسألك العفو والعافية في ديني ودنياي واهلي ومالي اللهم استر عوراتي
وآمن روعاتي اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي واعوذ بعظمتك
ان اغتال من تحتي اللهم اصبحنا نشهدك ونشهد حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك بانك انت الله لا اله
الا انت وحدك لا شريك لك بان لك الحمد ولك الشكر اصبحنا واصبح الملك لله رب العالمين ومسا ميكفت
اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري وميكفت اللهم رحمتك ارجو فلا تكلني الى
نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء القضاء
وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها اعوذ
بك من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما عملت
ومن شر ما لم اعلم ومن شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك
خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله
الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر سمعي وشر بصري وشر لساني وشر قلبي وشر منيي اللهم اني اعوذ بك من
التردي ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بك من ان يتخبطني الشيطان عند الموت واعوذ بك من

ان اموت فی سبیلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لدیغا واعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه
وشرعباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون اللهم الهمنی رشدی واعذنی من شرنفسی اعوذ بوجه
الله العظیم الذي لاشیٔ اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی
ماعلمت منها ومالم اعلم ومن شرماخلق وذرأ وبرأ اللهم اغفرلی جدی وهزلی وخطائی وعمدي وکل ذلك
عندي اللهم اصلح لی دیني الذي هو عصمة امري واصلح لی دنیاي التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی
فیها معادني واجعل الحیوٰة الدنیا زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة من کل شر اللهم انی اسألك الهدی
والتقی والعفاف والغنی رب اعنی ولا تعن علي وانصرني ولا تنصر علی وامکرلی ولا تمکرعلی واهدنی ویسر
الهدی وانصرلي علی من بغی علي رب اجعلنی لك شکارا لك ذکارا لك رهابا لك مطواعا لك مخبتا الیك اواها
منیبارب تقبل توبتی واجب دعوتی واغسل حوبتی وثبت حجتی وسدد لساني واهد قلبی واسلل سخیمة
صدری اللهم مارزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فیما تحب اللهم مازویت عنی مما احب فاجعله فراغا
لی فیما تحب اللهم اقسم لنا من خشیتك ما تحول به بیننا وبین معاصیك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك
ومن الیقین ما تهون به علینا مصیبات الدنیا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوانا ما احییتنا واجعله الوارث
منا واجعله ثارنا علی من ظلمنا وانصرنا علی من عادانا ولا تجعل مصیبتنا فی دیننا ولا تجعل الدنیا اکبر
همنا ولا مبلغ علمنا ولاغایة رغبتنا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا اللهم بعلمك الغیب وقدرتك علی الخلق
احینی ماعلمت الحیوٰة خیرا لی وتوفنی اذا علمت الوفاة خیرا لی واسألك خشیتك فی الغیب والشهادة واسألك
کلمة الحق فی الرضی والغضب واسألك القصد فی الفقر والغنی واسألك نعیما لا ینفد واسألك قرة عین
لا ینقطع واسألك لذة النظر الی وجهك والشوق الی لقائك فی غیرضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زینا
بزینة الایمان واجعلنا هداة مهتدین اللهم اجعلني اعظم شکرك واکثرذکرك واتبع نصحك واحفظ وصیتك اللهم
انی اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهرقلبي من النفاق وعملی
من الریا ولسانی من الکذب وعیني من الخیانة فانك تعلم خاینة الاعین وما تخفي الصدور وازابن عباس
رض مرویست که تفسیرخاینة الاعین بان کرد که مثلا مردی درمیان جمعي نشسته است ناگاه جمیلهٔ
ازپیش ایشان گذشت اینمرد بجهت استحیا وشرم داشتن ازان جمع وریاي ایشان سرفرود افکند ونگاه
بآن زن نکرد چون اینها راغافل یافت سربرآورد وددیدهٔ نگاهی بجانب وي کرد این خیانت چشم
است درنظرحرام اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی صالحة اللهم انی اسألك صالح
ماتوتی الناس من الاهل والمال والولد غیرالضال ولا المضل اللهم اهدنی وسددني اللهم رب السموات
السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیٔ فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان
اعوذ بك من شرکل شیٔ انت آخذ بناصیتها اللهم انت الاول فلیس قبلك شیٔ وانت الاخر فلیس بعدك

شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس دونك شيء اقض عنا الدين واغننا من الفقر
يا ارحم الراحمين اللهم رب جبرئيل وميكائيل واسرافيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم
بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى
صراط مستقيم و چند الكه تو الك درود بر پيغمبر ﷺ بفرستد كه هيچ عبادتی بعد از ادای فرایض
فاضلتر از صلوة بر رسول الله ﷺ نبود و هيچ وسيله براي حصول قرب و رضای الهی تعالی و حصول سعادت
دنيا و آخرت بالاتر ازوي نه و فوايد و منافع آن در كتب و دفاتر لكنيد جملة از آن در خاتمة كتاب جلاء القلوب
الی ديار المحبوب كه در بيان احوال مدينه مطهره علی ساكنها السلام والتحية نوشته شده است نقل كرده ام
رجاء للقبول و بعد ازوي رساله منفرده تاليف يافته مشتمل بر آنچه در آن است دو كه با زيادات صلوة كه
از بعض مشايخ عظام صادر شده والحمد لله على ذلك و كيفيت درودی كه از حضرت رسالت ﷺ مروی است
بسيار است در كتاب صلوة بيشتر يا ذكر ده ام از آن جمله يكي اينست اللهم صل على محمد وعلى آل محمد
كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم و بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم
انك حميد مجيد والسلام عليك ورحمة الله وبركاته دوم كيفيت اللهم صل على محمد وعلى اهل بيته كما صليت
على ابراهيم انك حميد مجيد اللهم صل علينا معهم اللهم بارك على محمد وعلى اهل بيته كما باركت على آل
ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك علينا معهم صلوات الله وصلوات المؤمنين على محمد النبي الامي السلام
عليكم ورحمة الله وبركاته و مجموع كيفياتي كه بما رسيده چهل و هشت است سي و شش از آن جمله از حضرت
رسالت ﷺ مرويست و باقي از صحابه و تابعين رضوان الله عليهم اجمعين و در افضل كيفيات علماء اختلاف است
بعض بر آنند كه افضل صيغ صلوات همان است كه خواندن آن در تشهد صلوة مروي و معمول است چه
صلوة افضل حالات بنده است و لابد آنچه در وی آمده افضل و اكمل بود و بعض گفته اند
كه هرچه مشتمل بود بر مبالغه و تاكيد كما و كيفا ابلغ و اكمل بود از غير خود و شيخ محي الدين
نووي رحمه الله عليه در اذكار بر اين اقتصار كرده كه افضل آنست كه بگويد اللهم صل على محمد عبدك
و رسولك النبي الامي وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم وبارك على محمد النبي الامي
وعلى آل محمد وازواجه وذريته كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم في العالمين انك حميد مجيد چه اين
كيفيت جامع مجموع عباراتی است كه در احاديث صحيح وارد شده و بعض گفته اند كه اولى و افضل آنست
كه بهر كدام از صيغ كه مروي و ماثور است جدا جدا درود بفرستد چه جمع ميان آنها احداث صيغة ديگر
است كه مروي نيست و ماثور نه و امام ابراهيم مروزي رحمه الله عليه گفته افضل آنست كه بگويد اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد كلما ذكره الذاكرون وكلما سهى عنه الغافلون ٥ وصل ٥ در بيان ادعية جامه پوشيدن حضرت نبوي
ﷺ چون جامه پوشيدی در اكثر روايات چون جامه نو پوشيدي چنانچه مصنف تيسير در آن نقل آن حضرت

ﷺ بگوید این دعا خواندی اللهم لك الحمد انت کسوتنیه اسألك خیره وخیر ما صنع له واعوذ بك من
شره وشر ما صنع له ومیفرمود هر که جامه بپوشد وبگوید الحمد لله الذي کساني هذا ورزقنیه من غیر
حول مني ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه یعني آمرزیده شود هر گناهي که پیش ازین کرده باشد ودر
بعض روایات وما تاخر نیز آمده یعني هر گناهیکه بعد ازین خواهد کرد وامیر المؤمنین عمر رض روایت
میکند از حضرت رسالت ﷺ که گفت هر که جامهٔ نو بپوشد وبگوید الحمد لله الذي کساني ما اواري
به عورتي واتجمل به في حیوتي وبعد از ان جامهٔ کهنه رابدرویشي دهد همیشه در حفظ وپناه وسلوك
راه حق باشد وعادت حضرت نبوي ﷺ آن بود که چون جامه یا عمامهٔ نو پدید آمدي آن را
نامي تعیین کردي از ظاهر این عبارت چنان مفهوم میشود که آنجامه را نامي از پیش خود نهادي چنانچه
اسلحه را ود واب را نزد آنحضرت ﷺ نامها بود وانچه در احادیث آمده است اینست که چون جامه
پوشیدي اورا بنام وي خواندي عمامه یا قمیص یا رداء پستر گفتي اللهم لك الحمد انت کسوتنیه الی آخره
نعم در روایات آمده است که آنحضرت ﷺ را عمامهٔ بود نام او سحابه آن دیگر است اما مضمون
این حدیث همین است که اورا بنام او خواندي وپوشیدي فقد بر و یکبار امیر المؤمنین عمر رض جامهٔ دید
گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جدیدا وعش حمیدا ومت شهیدا یعني نو بپوش و
پسندیده بزي وشهید بمیر ونیز آمده است که چون جامه نو یکي را پوشیده دیدي گفتي تبلی ویخلف الله یعني کهنه
کني این را وجامه دیگر دهد خدا یتعالی بجاي آن * فصل * در بیان ادعیهٔ در آمدن خانه * حضرت نبوي ﷺ
چون در خانه در آمدي بگفتي الحمد لله الذي کفاني واواني والحمد لله الذي اطعمني وسقاني والحمد لله الذي
من علی اسألك ان تجیرني من النار وفرمود چون بندهٔ مسلم در خانه خویش پاي نهد باید که بگوید
اللهم اني اسألك خیر المولج وخیر المخرج بسم الله ولجنا وعلی الله ربنا توکلنا این بگوید وبعد از ان بر
اهل بیت خود سلام کند وانس بن مالك را گفت چون در خانه در آئی بر اهل بیت خود سلام کن تا برکت
باشد بر تو وبر اهل بیت تو وآمده است که اگر در خانه کسي نبود وخالي بود نیز سلام گوید باین لفظ السلام علی عباد
الله الصالحین بنیت ملائکه که در انجا باشند وفرمود سه کس در امان وضمان ورحمت دنیا وآخرت حق تعالی اند
یکي آنکه به نیت جهاد وغزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا اوراوفات کند ودر بهشت برد یا بسلامت
با اجر وغنیمت باز گردد ودوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد وبه
بهشت رود یا بسلامت با اجر وغنیمت باز گردد وسیوم کسي که در خانه در آید وسلام بر اهل خویش کند
او نیز در ضمان حق تعالی بود ومیفرمود چون شخصي در خانه در آید ودر وقت دخول ودر وقت طعام
حق تعالی را یاد کند شیطان گوید با لشکر خود در ینخانه مارا نه جاي خفتن است ونه جاي طعام خوردن
واگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جاي خفتن یافتیم وچون در وقت طعام یاد

جن بکند شیطان گوید جای خفتن وطعام شب مرد ویافتم * فصل * در بیان ادعیه در آمدن بیت الخلاء * حضرت

نبوی ﷺ چون در آبخانه درخواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث وامر میفرمود بگفتن آن

خبث بضمتین جمع خبیث بمعنی ذکور جن ونیز خبائث مکون بالخیر خوانده الله سبحانه بحالت باشی مکروه و وجه

اول اقوی است از روی روایت والسنه است بعطف والخبائث بر وی که جمع خبیثه است بمعنی اناث ایشان و

بانچه در حدیثی دیگر آمده که عاجز نشود یکی از شما چون در آبخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی

اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون با راضعف

خبث مضموم الباء دارند چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب وکتب وخلق وخلق ودر حدیث ترمذی آمده

که فرمود آنحضرت ﷺ که پرده ما بین اعین جن وعورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که

در آید در آبخانه بگوید بسم الله ودر حالت بول یکی برآنحضرت ﷺ سلام کرد جواب نداد فرمود که

خدا تعالی بنده را ندیده دشمن میگیرد یعنی سخن گفتن در بول ومیفرمود نباید که کسی در حالت بول

وغایط استقبال واستدبار قبله کند واین حرام است نزد امام ابوحنیفه مطلقا خواه در عمارات وخواه در

صحرا ونزد احمد وابی ثور صاحب شافعی وراجح نزد ابن العربی از مالکیه وابن حزم از ظاهریه نیز همین

است ونزد امام شافعی ومالک در صحرا نه در عمارات واز امام ابوحنیفه واحمد نیز این فرق روایت کرده اند

ووجه وی نه آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی وکعبه زیرا که در صحرا نیز چندین کوه

وبیابان حائل است بلکه آنست که استقبال واستدبار در بنیان عرفا مضاف بخدا است ونیز امکنه که معد

است برای آن ماوای شیاطین است وصالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا وشاید که این وجه

تفصیل آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبله را یا استدبار

کند آن را شاید که نظر یکی از مصلیان بر عورت او افتد واینمعنی مامون است در بنیان واز بعض احادیث

نیز جواز آن در بنیان معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت بر آمدم من بالاخانه

حفصه را پس دیدم آنحضرت ﷺ را که قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبله ونیز ابوداؤد از ابن عمر

آورده که وی نشاند راحله خود را مستقبل قبله پس بر نشست وبول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبد الرحمن

آیا نیست که نهی کرده شده است ازین فرمود که نهی از فعل آن در فضا است وچون چیزی بود

میان تو وقبله که ستر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که ستر راحله ومانند آن نیز حکم بنیان دارد ووجه

اول از وجوهی که در فرق میان بنیان وصحرا گفته شد در وی جاریست وحجت آنانکه

مطلقا حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است وحدیث اباحت بصحت نرسیده واگر

برسد چون مبیح ومحرم معارض آید ترجیح مر محرم راست وقومی جائز دارند مطلقا نه استقبال و

تمسک کنند بحدیث ابن عمر وبعض مطلقا مباح گویند واینقول را بعایشه رض وعروه وربیعه و

داؤد ظاهري نسبت كنند وكويند چون احاديث تعارض كرده رجوع باصل كنيم كه اباحت
است وشك نيست كه قول امام ابوحنيفه وتابعان وى به تنزه واحتياط نزديكتر است ومصنف نيز
ترجيح آن كرده بقول خود كه كفت واين حديث را جماعتى از صحابه مثل عمر بن الخطاب وابى ايوب
انصاري وسلمان فارسي وسراقة بن مالك وسهل بن حنيف واسامة بن زيد وابى هريره ومعقل اسدي
وعبد الله بن الحارث الزبيدي رض بطرق متعدده روايت كرده ودر اكثر احاديث نهى از استقبال واستدبار
هردو واقع شده ودر بعض ذكر استقبال فقط وحديثى در رخصت كه از عايشه رض در مسند احمد روايت كرده كه نزد
پيغمبر ﷺ ذكر كردند كه جمعى استقبال قبله در حالت بول كراهت ميدارند فرمود بر سبيل انكار كه
اينچنين كردند پس از فرمودن بر سبيل انكار اباحت استقبال مفهوم شد وفرمود پس مقعد را روى بقبله
كنيد يعني اكر استقبال را مكروه ميدارند نكنيد واستدبار كنيد از اينجا جواز استدبار نيز معلوم شد مصنف
ميكويد اين حديث هرچند در مسند احمد است اما امام اهل حديث بخاري رحمة الله عليه در آن طعن كرده و
كسي از ائمه كبار آن را اثبات نكرده وكلام امام احمد مقتضى اثبات وتحسين آن نيست وديكر آنكه منقطع است
ومرسل است پوشيده نماند كه چون راوي حديث عايشه رض باشد ارسال چه معنى دارد يارب مكر مرسل
اينجا بمعنى منقطع است وعطف وي بر منقطع بطريق تفسير است واين نيز اصطلاحي است غير مشهور
وبعضى از رواة اين حديث ضعيف اند در ضبط واتقان وعدالت ونيز شاذ است ومخالف روايت ثقات و
اينچنين حديث حجت را نشايد وبا احاديث ديكر كه نص اند در نهي استقبال واستدبار معارض نيايد.
وچون از آبخانه بيرون آمدي كفتى الحمد لله الذي اذهب عني الاذى وعافاني ظاهر آنست كه اين كفتن
بزبان بود واز اينجا معلوم شود كه ذكر الله بعد از همتجا پيش از آبدست ووضو حرام نيست وخود
ثابت شده است كه آنحضرت ﷺ را هيچ حالت مانع از ذكر الهي نيامدي واما آنكه در حديث آمده است
كه بعد از بول تيمم كرد پس از ان رد سلام كرد غايت احتياط واهتمام بتعظيم ذكر الهي بود كه سلام از
اسماء الله است وبالجمله در رد سلام همچنين اتباع بايد نمود واين دعا بعد از بيرون آمدن از آبخانه
چون مرويست بايد خواند واكر اين را حمل بر تصور اين مضمون بدل كنند چنانچه بعض كفته اند نيز
صورتي دارد ودر بعض روايات نيز آمده كه بعد از بيرون آمدن از آبخانه غفرانك ميكفت اشارت بعذر
تقصيري كه در ترك ذكر الهي عز اسمه در اينحالت رفت وبعضى از مشايخ كفته اند كه وظيفهٔ ذكر در وقت
قضاى حاجت آنست كه در احتياج وتلبس خود وتقدس وتنزه جناب الهي تعالى بينديشد ذكر در ينمقام
همين است والله اعلم واذكار وضو در اول كتاب ياد كرده شد وكفته شد كه چه از ان بصحت رسيده وچه
نرسيده * فصل * در اذكار اذان صحيح آنست كه مشروعيت اذان در مدينه است در سنهٔ اولى يا ثانيه
وآنكه كويند در شب اسرى بود هيچ حديثى درين باب بثبوت نرسيده وبر تقدير ثبوت بتاويل شوند

یعنی در امری چنانچه بعض گفته اند که اسرای دوم در مدینه بود یا در شب اسری اذان شنید بالای
آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روی زمین و اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود
چنانچه در صحیحین از ابن عمر رض آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه جمع میشدند برای نماز
و قرار میدادند وقتی معین را بی آنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند ایشان پس سخن کردند روزی در این
باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسی باید زد مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرنی مثل قرن یهود
و در روایتی آمده که بعض گفتند آتشی برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر رض چرا مردی را
نفرمایید که ندا کند بنماز پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخیز ای بلال و ندا در ده بنماز و میگویند
که در این وقت همین ندا شد بی کیفیت مخصوصهٔ اذان وقت دیگر عبد الله بن زید انصاری که او را صاحب
الاذان گویند خواب دید مردی را که ناقوسی در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بندهٔ خدا این
ناقوس را بمن آن مرد گفت چکار میکنی این را گفت تا بخوانم مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی
بیاموزم پس بیاموخت وی را اذان را چون صبح شد بملازمت حضرت صلی الله علیه وسلم آمد و واقعه را عرض کرد
فرمود بدرستی و راستی که این رویای حق است برخیز و القا کن بر بلال که آواز وی نرمتر و بلندتر و
شیرین تر است بعد از آن عمر بن الخطاب رض نیز این واقعه دید و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنید فرمود لله
الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتی چهارده موافق یکدیگر خواب دیدند و نیز آمده که بعد از آن
وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرمود یکی آنکه سامع آنچه از موذن بشنود
مثل آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلاحول ولا قوة الا بالله بدل کند و حدیثی
در جمع میان حوقله و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که
بگوید آنچه بگوید موذن بی ذکر حوقله در حیعلتین و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث
آمده که بگوید در حیعلتین لاحول ولا قوة الا بالله و جمع میان حیعله و حوقله وجهی است مرجحا له
کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله کان و ما لم
یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین وانا وانا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز
در آمده است اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قولی حاجت
نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت است
و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سیوم آنکه صلوة بر وی صلی الله علیه وسلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم
آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسيلة والفضيلة وابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته انك لا تخلف الميعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند و در

بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة صل علی محمد وارض عنه رضیً لا سخط بعده باریتعالی دعای ویرا اجابت کند وام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفرلی وابو امامه میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی اللهم رب هذه الدعوة المستجابة المستجاب لها دعوة الحق وكلمة التقوی توفني عليها واحيني عليها واجعلني من صالحي اهلها عملا يوم القيمة وميفرمود دعا میان بانگ نماز واقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا وآخرت * تنبیه * میپرسند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار در سفر در وقتی که بالا باران بود وپایان گل وگذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا اعتمد السهیلی بروایت الترمذي ونووي نیز از روایت ترمذي بدان جزم کرده وبعض گویند مراد امر بلال است باذان بر طریقهٔ مجاز بقرینهٔ روایت احمد در مسند خود همدرین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا امامت قول مختار آنکه هر کرا بر نفس خود با قامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان ونیز اختلاف است در جمع میان اذان وامامت نزد بعض مکروه است ونزد بعض خلاف اولی وبعض گفته اند مستحب است وتصحیح کرد اینقول را نووی وبصحت رسیده از عمر رض که گفت که اگر اذان با خلافت جمع می شد اذان میگفتم من كذا في فتح الباري واز فعل امام ابوحنیفه نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند واگر قصهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان اذان وامامت بی کراهت * فصل * در ادعیه عشرهٔ ذي الحجه *

در عشر ذي الحجه دعا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسیار کردی ودیگران را امر کردی بتهلیل وتکبیر وتحمید ودر بعض روایت وارد گشته که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تکبیر گفتی از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز فرض گفتی الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد ودر بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده ومشهور ومذکور در کتب ویرا لسنه دو بار است والله اعلم ومصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجهٔ صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام مجموع بر ینست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه وصاحبیه وظاهر کلام رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب امام مالک است نیز همبرین است ومستحب است نزد غیر ایشان ولیکن اختلاف است میان ائمه در وقت ابتدا وانتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه وانتهای آن عصر یوم نحر که مجموع آن هشت نماز بود ونزد امام احمد وابی یوسف ومحمد وشافعي در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق که مجموع آن بیست وسه نماز بود واضافت تکبیرات به تشریق برین مذهب ظاهر است ومحمول بر حقیقت باعتبار اکثر اما بقول اول مشکل است زیرا که پیشتر از ایام تشریق است

سام و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است و نماز عید است چنانچه در حدیث آمده
لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق ای بعد صلوة العید
کذا فی شرح الهدایة وصد لای شافعیه گفته که بر سنت عمل در امصار و قری گفته که همین است
اظهر نزد محققین بسبب ورود حدیث در وی و بقولی در مذهب حنفی نیز همین است و نزد امام مالک
و بقولی نزد شافعی از ظهر روز النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز است برای حجاج
و غیرهم زیرا که حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز نحر و قطع میکنند تلبیه را با اول رمی که روز نحر
میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازی بود که منقطع میشود در وی تلبیه و ابتدا میکنند به تکبیر و اما
انتها بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آن را باینکه این نماز آخر نمازی است که گذارده میشود
در منی و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولی از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج
را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون است در کوچها و مساجد و اسواق
تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقولی مثل قول اول و بروایتی از احمد حجاج از ظهر یوم نحر
تا عصر آخر ایام تشریق و بروایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه
نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین علی رض از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق است و شک نیست که احتیاط
در معمول است و در مورد حق سبحانه * واذکروا الله فی ایام معدودات * و تفسیر کرده اند ایام معدودات را با ایام
تشریق و تشریق در لغت بمعنی قدید کردن گوشت است در آفتاب و درین ایام قدید کرده میشود لحوم
اضاحی در آفتاب و موید آنست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت ﷺ فرمود ایام تشریق
ایام اکل و شرب و ذکر الله تعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده که گذارد پیغمبر خدا ﷺ
نماز صبح را روز عرفه پس رو آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام
تشریق کذا اورده الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رضی الله عنه بکدام دلیل حکم کردید
شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود
رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از پی هر نماز فرض بی تقیید بجماعت اشارت است بآنکه جماعت
در وی شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر است و نزد امام ابوحنیفه جماعت شرط است و بر منفرد نه
و از امام احمد دو روایت است اصح آنست که شرط است زیرا که ابن مسعود فرموده است التکبیر علی من
صلی بجماعة و از ابن عمر نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و نگفت تکبیر و بعد از نماز عید تکبیر نبود
بالاتفاق و بعد از نماز عیدین نیز نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند
بمردان و مقیمان و در عید دو قول است و شرط است که نماز جماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر
امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود مثله این مذهب امام ابوحنیفه است رض و نیز در مذهب وی تکبار

است باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد ونزد شافعی سه بار است واز
امام شافعی منقول است که این مقدار اگر زیاده کند هم مستحسن بود وزیادت اینست الله اکبر کبیرا
والحمد لله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون
لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر ونزد امام
مالک همین قدر است الله اکبر الله اکبر واگر تهلیل وتحمید زیاده کند حسن است ومذهب امام احمد موافق
مذهب امام ابو حنیفه است ویکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده اینست قول لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر باد عاهای دیگر که در باب حج کرده شدت واز ینجهت مصنف
اینجا اعاده نکرد * فصل * در ادعیهٔ دیدن ماه نو * حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم چون ماه نو دیدی گفتی اللهم اهله
علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله وگاه گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان و
السلامة والاسلام والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله ودر سنن ابی داود از قتاده روایت میکند
که پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون ماه نو دیدی گفتی هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی
خلقک الحمد لله الذی ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا ودر اسناد این حدیث ضعفی هست از ینجا این معلوم کرده
که بر تقدیر دیدن هلال این ادعیه میخواندند اما آنکه عادت شریفه بر آن بود که البته مقید میشدند
بدیدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نیست مگر در ماه رمضان وعید وذی الحجه که التماس
کردن وجستن آنها مستحب ومسنون است اما تهنیت ومصافحه بدیدن ماه نو در گفتن یکدیگر را
چنانچه متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن از جهت خصوص اینوقت
سنت نبود اگرچه تهنیت بدر آمدن رمضان وعیدین مأثور است وبعضی از علمای شافعیه گفته اند که تهنیت
بعیدین وشهور واعوام مباح است نه سنت ونه بدعت والله اعلم * فصل * در بیان ادعیهٔ طعام خوردن *
حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم چون طعام خوردنی ابتدا به بسم الله کردی ودیگران را بگفتن آن فرمودی وگفت چون
کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر یاد آید که یادش آید بگوید بسم الله
فی اوله وآخره ونزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امر صریح وصحیح و
سالم از معارض است وظاهر امر وجوب است تا دام که آنرا معارضی نباشد ونزد اکثر فقها امر اینجا برای
استحباب است وتسمیه در اول طعام واجب نه وهمچنین است سنن در تحمید بعد از طعام ما اگر در مجمعی
باشد تسمیه یکی از ین جماعه مجزی وکافی است از تسمیه دیگران یعنی جمعی از علما میگویند مجزی است
وحاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که گفت بس است گویا مقصود ایشان این است که بسم الله
باید که بر طعام مذکور شود تا برکت زنور دیوان بپرد آید گو ینده یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما
حدیث حذیفه موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند که گفت اذا حضرنا مع النبی لم یرسلی که

ما حاضر شدیم با پیغمبر ﷺ طعاما طعامی را نزد آنحضرت ﷺ دست در طعام ننهاده بود و ما سر
باز می‌که داشتیم دست نهاده فجاءت جاریة کأنها تدفع پس آمد زنی گویا که کسی می‌انداز د او را
طعام یعنی از غایت گرسنگی بی احتیاط می افتاد بر طعام فذهبت لتضع یدها فی الطعام پس خواست آن زن
که بنهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا ﷺ بیدها دست آن زن را تا طعام
با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردی از بادیه نشینان بهمین صفت چنانچه در بعض روایات
آمده کانما یدفع گویا میراند او را خواست که دست در طعام برد فاخذ بیده پس گرفت آنحضرت ﷺ دست
او را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ﷺ ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکه شیطان حلال
میکرداند طعام را برای خود یعنی قادر میکردد و از آن خورده میسازد طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه
از جهت آنکه نام خدا بر وی برده نمیشود و انه جاء بهذه الجاریة و بدرستیکه شیطان آورد این زن را
لیستحل بها تا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی فاخذت بیدها پس گرفتم دست او را فجاء بهذا
الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستحل به تا حلال سازد بواسطهٔ وی طعام را برای خود فاخذت
بیده پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیده و سوگند آن خدایی که بقای ذات من در دست قدرت اوست
ان یده لفی یدی مع یدیها بدرستیکه دست شیطان در دست آن زن و اعرابی در دست منست که گرفته
ام آنها را ثم ذکر اسم الله واکل پس یاد کرد آنحضرت ﷺ نام خدا را و بخورد و در سنن ترمذی
نیز از حدیث عایشه رض مروی الحدیث ثابت است که گفت پیغمبر ﷺ با شش نفر از صحابه
طعام میخوردند که یک اعرابی در آمد و آن طعام را مجموع بدو لقمه بخورد پیغمبر ﷺ فرمود که این
اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شمارا کافی بودی و محقق است که پیغمبر ﷺ و جماعت بسم الله گفته
بودند پس اگر تسمیهٔ یکی کافی بودی از تسمیهٔ باقی محتاج به تسمیهٔ اعرابی نشدندی و در شرح میر سید
کسی را که نکوید که در ابتدای طعام اگر یکی از جماعه که مجتمع باشند بر طعام تسمیه کند کافی بود اما
اگر در اثنای طعام یکی در آید و شریک کردد چون حال ابتدای طعام او است تسمیه اش باید کرد و قصهٔ
این دو حدیث ازین قبیل است بدانکه تمسک مصنف بحدیث بعدیه بر عدم کفایت تسمیهٔ یکی از
جماعه متاتی نیست که آمدن جاریه و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثنای اکل بود ماکر بد
که پیغمبر ﷺ و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن را نقل نکرده ظاهر میشود که
آمدن آنها در اول طعام بود که هنوز آنحضرت ﷺ و صحابه ابتدا نکرده بودند و دست در طعام نبرده
چنانکه در مشکوة آورده که گفت حذیفه بودیم ما که چون حاضر می شدیم با پیغمبر ﷺ طعامی را
نمی نهادیم دستهای خود را در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا ﷺ و می نهاد دست مبارک خود را و ما
حاضر شدیم با آنحضرت ﷺ یکبار بر طعامی را پس آمد جاریه گویا کسی می اندازد او را بر طعام پس

دست نهادن گرفت در طعام الحدیث یعنی هنوز ابتدا در طعام نکرده موقوف ابتدای آنحضرت صلی الله علیه وسلم
استاده بود بهم که آمد جاریه و همچنین ظاهر میشود از حدیث که گفت ثم سمی واکل واین معنی نزد تامل
صادق ظاهراست و فهم والله اعلم و در حدیثی ضعیف وارد است که من نسی ان یسمی علی طعامه کسی که
فراموش کند تسمیه را و در بعض نسخ ان یصلی واقع شده یعنی دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام
خود فلیقرأ قل هو الله احد پس کو که بخواند قل هو الله احد را اذا فرغ چون فارغ شود یعنی قل هو الله احد
خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیه در ابتدای آن میکند واصح آنست که بگوید بسم الله اوله
وآخره چنانکه گذشت وچون از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا
مودع ولا مستغنی عنه ربنا وگاه گفتی الحمد لله الذی کفانا وآوانا و میگفت هرکه طعام خورد و گوید
الحمد لله الذی اطعمنی هذا من غیر حول منی ولا قوة آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته وی وگاه
بعد از طعام گفتی اللهم اطعمت وسقیت واغنیت واقنیت وهدیت واحییت فلک الحمد علی ما اعطیت وگاه
میگفت الحمد لله الذی من علینا وهدانا والذی اشبعنا وارونا وکل الاحسان اتانا و در حدیث دیگر
ثابت که فرموده چون یکی از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه واطعمنا خیرا منه و
اگر شیر بیاشامد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه وزدنا منه یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منه
گویا بهتر از شیر طعامی دیگر نیست بلکه هم از شیر زیادتی وی طلبد و از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز
همچنین منقول است وچون آب آشامیدی بسه نفس آشامیدی و دهان از ظرف جدا کردی و نفس
زدی و در اول هر یک بسم الله و آخر الحمد لله گفتی و در بعض روایات آمده که بعد از خوردن آب
این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا
* تنبیه * معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول وتحمید در آخر و بعضی از مشایخ بر هر لقمه
بسم الله گویند و ذکر خدا هرچند فضیلت دارد خصوصا برای کسی که مولع ومشغوف است بدان اما سنت در
طعام همانست که گفته شد ونیز در سنت آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت ومتصل
بذکر مشغول نبودی گویند که اگر کسی تنها بود سخن باکه گوید بر هر تقدیر شغل بذکر افضل است این سخن
نیک است اما سلوک طریقهٔ اتباع واقتصار بر سنت از همه افضل * فصل * در بیان ادعیهٔ در آمدن خانه * حضرت
نبوی صلی الله علیه وسلم چون در خانه خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست وچون حاضر شدی اگر موافق طبیعت
یافتی تناول فرمودی والا ترک کردی وهرگز هیچ طعام را عیب نکردی وگاه گاه طعام را مدح کردی نه مثل مدح
اهل شره وحرص بلکه خوبی او را ونفع وفضیلت آنرا بیان فرمودی وکلمه در آن باب فرمودی همچون نعم الادام الخل
واطیب الطعام اللحم واطیب اللحم لحم الظهر وغیر آن واگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی من روزه دارم
از برای اعتذار از عدم موافقت اصحاب در اکل وازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام

باكي نبايد همچنانكه اگر شتم و خصومت كند كسي مراو را بگويد اني صائم وليكن در انجا گفته اند كه
در دل خود بگويد براي منع نفس از مكافات خصم و چون علما اظهار عبادت دفع ريا را حفظ اخلاص امت
اينمعني دران حضرت ﷺ جاري نبود وليكن مشايخ طريقت كه در مقام تحقيق حال نفس و علاج
او ميند گويند كه اگر كسي اظهار نكند بلكه ابطال نمايد و بر طعام داده بهتر است آخر آن را قضا خواهد كرد
و بر سر طعام سخن گفتن و بر هر لقمه تسميه نكردن بجز در اول و الحمد لله در آخر چنانكه سابقا گفتيم و بر مهمانان
مكرر طعام عرض كردن يعني بخوريد مهمانان طعام را تا كيد كردني چنانچه عادت كريمان است چنانكه
در حديث ابي هريره و قصه شرب لبن فرمود اشرب او بنا شاميد ديگر فرمود اشرب بيا شاميد ذكر فرمود اشرب
لا يزال همچنين ميگفت تا گفت بحق آنكه ترا براستي فرستاد كه ديگر جا نمي يابم شير را قصه شرب لبن
آنست كه ابو هريره گفت روزي از گرسنگي نزديك بهلاك بودم و هيچكس بفرياد من نميرسيد پس با بوبكر
گذشتم و اظهار حال خود كردم التفات نكرد و مفيد نشد ناگاه كاسه شيري بحضرت ﷺ آوردند
شاد گشتم كه آن كاسه شير را بمن عطا خواهد فرمود حكم كرد كه اصحاب صفه را طلب در دل خود گفتم
كه جماعه كثيره را اين كاسه چه كفايت خواهد كرد كاشكي بمن دادي تا آسوده شدمي وليكن از امر
خدا و رسول چاره نبود بيرون رفتم و اصحاب را طلبيدم همه بخورد و چون همه آمدند فرمود يا
ابا هريره كاسه را بگردان و از يك بيك ياران دادم تا همه سير شدند كاسه را بر گرفتم و از يك سو نگاه كردم همه
نوشيده بودند و هنوز كاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم ديگر گفت بخور خوردم ديگر گفت بخور الحديث
و چون در منزل قومي طعام خوردي ايشان را دعا كردي گاه گفتي اللهم بارك لهم فيما رزقتهم واغفر لهم وارحمهم و گاه
گفتي افطر عندكم الصائمون واكل طعامكم الابرار وصلت عليكم الملائكة و ابو الهيثم بفتح ها و سكون ياي تحتانيه
و ثاي مثلثه مفتوحه مالك بن التيهان بفتح تا و كسر ياي تحتانيه مشدده كه از انصار بود حضرت نبوي را
ﷺ با جماعتي از صحابه دعوت كرد چون از طعام فارغ شدند فرمود كه جزا دهيد و مكافات كنيد
وي را گفتند يا رسول الله مكافات وي چيست گفت هر كه در منزل كسي رود و طعام و شراب وي تناول كند
وي را دعا كند جزاي وي داده باشد قصه ابو الهيثم بن التيهان در صحيح مسلم از نجيبين آورده كه آنحضرت
ﷺ با ابو بكر و عمر بمنزل او رفت و وي ضيافت كرد و در وي ذكر دعوت و دعا نيست و ترمذي آن
را در شمايل نيز آورده اين مگر در وقت ديگر باشد والله اعلم و ميفرمود چون طعام خوريد آن را گداخته
كنيد بياد حق و بنماز يعني نبايد كه طعام بخوريد و بغفلت بخسپيد و ذكر و نماز نكنيد شكرانه نعمت
حق را و فرمود در عقب طعام خواب مشويد كه دلهاي شما سخت شود بجهت غلبه احكام نفس بهيمي
و خروج بخارات غليظه و طريان ظلمت غفلت و يكبار دست مبارك بر زمين بگرفت و بر قصعه طعام خويش نهاد
.... يجعلونه باحاديث فروا من النيام كا يفرون من الاعمال بمعارضها

دارد ووجه تطبیق دران وتحقیق این مبحث درآخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی وامر میکرد که
بدست راست طعام خورید وبدست چپ مخورید که شیطان بدست چپ میخورد. ومی آشامد
ازینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد وکسی شکایت کرد پیش آنحضرت ﷺ ازانکه چندان
میخورم سیر نمی شوم فرمود متفرق میخورید همه با یکدیگر خورید ویاد حق کنید تا برکت برشما نزول
کند * فصل * در سلام وآداب حضرت نبوی ﷺ درین باب در حدیث صحیح ثابت است که افضل
الاسلام وخیره اطعام الطعام وان تقرأ السلام علی من عرفت ومن لم تعرف یعنی فاضلترین ونیکوترین امور
مسلمانی دو چیز است یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن برجمیع مسلمانان برانکه شناسی ویرانکه
نشناسی اشارت است بسخاوت وتواضع که اصل صفات وعمده خصایل مسلمانی است وازینجا معلوم شد
که سلام حق اسلام است نه صحبت ودر عیادت ومانند آن اختلاف ظاهر میشود نزد بعض حق اسلام است
ونزد بعض حق صحبت چنانچه در ماسبق بدان اشارت کردیم ودر صحیحین است که چون باریتعالی
آدم را بیافرید گفت برو نزد آنجماعه از ملائکه وبرایشان سلام کن وبشنو تا ایشان تراچه جواب میگویند
که آن جواب تحیت تو وتحیت ذریت تست پس آدم برفت وبرایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم
ایشان درجواب گفتند السلام علیك ورحمة الله لفظ ورحمة الله زیاده کردند ودر رد سلام زیاده ورحمة الله
احب واحسن است وزیاده بران وبرکاته آمده ودر بعض روایات ومغفرته نیز آمده چنانکه بیاید وتقدیم السلام
برعلیك یا عکس هردو جائز است وپیغمبر ﷺ همیشه امر میفرمود بافشای سلام وادنی سلام آنست
که آنکس که بروی سلام میکند بشنود وهمچنین در رد سلام وسلام هردو را شامل است واحتمال دارد
که مراد بافشا اکثار وتعمیم آن باشد بآشنا وغیر آشنا ومیفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی
پیدا آید وکسان به بهشت نروند تا ایمان نیارند وایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند
ودر صحیح بخاری است قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان الانصاف من نفسك وبذل
السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول وفروع خیرات است چه انصاف
موجب ادای حقوق خالق ومخلوق است بروجه اکمل وانصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن است وچون
درصورت ادای حقوق هردو جانب مرعی وملحوظ است گویا انصفا نصف قسمت یافت ازینجهت اورا انصاف
گفتند وبذل سلام برعموم خلایق را که مستلزم تواضع ومهربانی وخوش خلقی است واطعام طعام
وانفاق مال که اثر جود ورحمت وشفقت است خصوصا از سر قلت ودرویشی چون بانصاف جمع کنی
جامع فروع واصول ایمان بود وپیغمبر ﷺ برکودکان واطفال میگذشت وبرایشان سلام میکرد وبرجماعت
پیرزنان وشکستگان میگذشت وسلام میکرد واگرچه قاعده آنست که خوردان بربزرگان سلام کنند چنانچه
گفت ومیفرمود که کوچك بربزرك سلام کند وگذرنده برنشسته وسوار برپیاده وجمع قلیل برجمع کثیر

وگفته اند که این برتقدیر یست که پیش آیند دو کس در راهی اما اگر یکی قاعد بود و دیگری وارد ابتدا

کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات هرکه ابتدا کند بسلام

افضلیت او را بود و اگر راجح و زاید بود وابتدا کند بطریق اولی افضلیت او را بود چنانکه آنحضرت میکرد

ﷺ و میفرمود که نزدیکتر و اولی ترخلق بحضرت حق تعالی آنکس است که پیشی میگیرد در سلام کردن و عادت

حضرت نبوی ﷺ آن بود که چون درآمدی سلام کردی و چون بازگردیدی سلام کردی و میفرمود

اذا قعد احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و به نشیند یکی از شما در مجلس باید که سلام کند

و چون برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولی باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت درآمد نست

سزاوار تر بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن است و جای دیگر فرمود اذا لقي احدکم صاحبه فلیسلم

علیه چون ملاقات کند یکی از شما مصاحب خود را باید که سلام کند بروی فان حال بینهما شجرة او جدار

ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حایل شود میان آن دو کس درختی یا دیواری پستر ملاقات کند یکی

دیگر را باید که سلام کند بروی درین ملاقات نیز یعنی باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب

بود چه جای زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حث و تحریص بر استحباب سلام و رعایت این ادب

و چون در مسجد درآمدی افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز بگذاردی که حکم سلام کردن

بر مسجد دارد آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم درگاه عزت

است جل جلاله مقدم است بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان است و تقدیم حق عباد در جائی

است که ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچه در قصاص و مانند

آن و چون شب در خانه درآمدی سلام که سنت است لزد درآمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیداران

بشنیدندی و خفتگان بیدار نشدندی و میفرمود السلام قبل الکلام و لا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم

یعنی اول باید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید

کسی را بطعام پیش از آن که سلام کند مقصود تقدیم سلام است بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول

یا بلفظ خطاب بخوانند نیز رواست اگر بروایت درست آید والله اعلم و مصنف میگوید هرچند در اسناد

آن ضعفی هست اما عمل اهل اسلام برانست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و بطعام میخوانند

و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثی دیگر وارد است

السلام قبل السؤال فمن بدأکم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از آن

چیزی پرسند و بطلبند و هرکه ابتدا بسوال و طلب کند جواب مدهید و اجابتش نکنید بجهت زجر

و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که هرکه سلام نکردی او را دستوری درآمدن ندادی

و دیگران را نیز منع کردی از اذن و دستوری درآمدن دادن هرکسی را که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود

کلدة بن حنبل کفت مرا صفوان بن امیه نزد پیغمبر ﷺ فرستاد باهدایا از شیر وخیار زه پس درآمدم پیش ازانکه سلام یا استیذان کنم فرمود بازکرد وبگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام واستیذان نزد دخول یا بجهت تعلیم وتوبیخ بر ترک اولی واحسن بود وچون نزد قومی آمدی ازبرا بر در نیامدی بلکه ازطرف راست یاچپ نزد یک درآمدی وکفتی السلام علیکم السلام علیکم واین بجهت آن بود که خانها رادران ایام پرده نبود کذا جاء فی الحدیث وهرکرا بدیدی بروی سلام کردی وتحمل سلام کردی ازکسی که بدست آنحضرت ﷺ بمردم فرستادی وبدیکران که آنکس بدست وی بآنها سلام فرستادی رسانیدی چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدیجه رض در صحیحین از ابی هریره آمده که کفت آمد جبرئیل بر پیغمبر ﷺ وکفت یارسول الله این خدیجه است آمده وبرای تو طعام آورده اورا از حضرت حق جلشانه ودر روایتی وازمن سلام رسان وبشارت ده ویرا در بهشت بخانه از جوا هرکه نه درانجا غوغا وخصومت است ونه تعب ومشقت ودر بعض حواشی مشکوٰة نوشته اند که آنحضرت ﷺ برکوه حرا بود وخدیجه رض برای وی ازمکه طعامی آورده وازینجا ظاهر میشود که آنحضرت ﷺ بعد از ظهور نبوت نیزگاه گاه برین جبل میرفت ومشغول میشد ومفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آنحضرت ﷺ درین جبل بانتظار وحی مشغول بود ویحتمل که بعد از ورود وحی نیزگاهی بتذکر ایام ذوق وحضور وآرام که درایام کذشته داشت برین جبل میرفت ومی نشست وطعام آوردن خدیجه رض درین زمان بود وظاهر آنست که طعام آوردن خدیجه رض بعد از ورود وحی باشد ازخانه که دروی می بود بخانه دیکر که آنحضرت ﷺ دروی بود والله اعلم وبکبار دیکر عایشه را رض کفت اینک جبرئیل حاضر است وترا سلام میرساند عایشه رض کفت وعلیه السلام ورحمة الله وبرکاته در حدیث خدیجه رض چون مسلّم حق سبحانه بود ردسلام معنی نداردچنانکه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در تشهد صلوة میکفتند السلام علی الله وعلی فلان وفلان آنحضرت ﷺ فرمود الله هو السلام یعنی برخدا دعا بامن وسلامت چه کوئید که همه امن وسلامت از ویست ودر روایتی که سلام از جبرئیل نیز آمده چون بضمن وتبعیت بود اعتنا بدان نکرد یا آنکه رد سلام دران زمان واجب نشده بود بعد ازان شد والله اعلم وچون سلام کردی تمام کردی تا بلفظ وبرکاته رسانیدی روزی شخصی درآمد وکفت السلام علیک پیغمبر ﷺ جواب داد وفرمود که عشرة یعنی ده حسنه باین کفتن ثابت شد دیکری درآمد وکفت السلام علیک ورحمة الله جواب داد وفرمود که عشرون یعنی بزیادت ورحمة الله ده حسنهٔ دیکر ثابت شد دیکری درآمد وکفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته جواب داد وفرمود که ثلثون در روایت ترمذی وابوداؤد همین قدر آمده ودر روایتی ازابی داؤد آمده که دیکری درآمد وکفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فرمود که اربعون هکذا یکون

الفضائل سمچیں می باشد کسب و تحصیل فضیلتها یعنی اجر بر تلک رعمل است و رد و اسناد این حدیث
ضعیف هست ولکن حدیث ضعیف در باب فضایل معتبر و معمول است و ذکر اینکه بای اهل اسلام
کردی این معنی مکرر شده و عنقریب گذشته است و ذکر وی در هرجا تقریب و نوع عائد
او است چنانکه گفت و اگر کسی بر وی سلام کردی مثل آن با افضل از آن بر وی رد کردی علی
الفور بی تاخیر مگر عذری بودی مانند نماز یا قضای حاجت بول و غایط و جواب سلام را چنان گفتی
که مسلم بشنود و یا شارت و ایما اکتفا نکردی مگر در نماز که در احادیث صحیحه ثابت شده که اگر
کسی در نماز بر وی سلام کردی با نگشت مبارک اشارت کردی بجواب در احادیث چنانچه
در باب نماز گذشته اشارت بید مست واقع شده نه با نگشت فندکر والله اعلم و این احادیث را معارضی نیست
مگر حدیثی مجهول الراوی که من اشار فی صلوته اشارة یفهم عنه فلیعد صلوته کسی که اشارت کند در نماز خود
اشارتی که فهم کرده شود از وی معنی باید که اعادت کند نماز را که بابن اشارت فاسد شده و این حدیث معارضه
آن حدیث را نشاید و قابل تمسك به و در ایتدای سلام السلام علیك ورحمة الله گفتی و کراهیت داشتی که
در ابتدا بگوید علیك السلام ابوجری تجیمی گفت بر دید ﷺ آمدم و گفتم علیك السلام یا رسول الله
فرمود لا تقل علیك السلام فان علیك السلام تحیة الموتی یعنی عادت این است شعرا را و غیر ایشان را که مردگان
را باین صیغه تحیت کنند پس از آن در حق احیا احتراز کن نه آنکه البته تحیت موتی بعلیك السلام بود
ولیکن چون در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیك السلام در نماند و نیز نقدیم
لفظ سلام بر علیك برای احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت است که وضع و شرعیت سلام
برای آنست و تقدیم علیك ابتداء موهم خلاف آن است رد و موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم
چنانکه مصنف گفت نیز بر آن افتاده پس تحیت احیا بآن مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام و علیك
السلام بوا و گفتی که قبول سلام مسلم و جواب بر وی معا افاده میکند بخلاف ترك واو که موهم بعدم
قبول است کما لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهد جواب نشود و فرض ساقط نگردد چه
مخالف سنت است و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام
ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای اهلاك قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند
و ضمیر قال عاید با براهیم که جواب سلام ایشان گفت بی واو و بیرون ترك سنت بلا اصل عمل لازم نیاید
الا اساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در
جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن
وافضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجملهٔ اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه بفعلیه
پس این وجه جبر آن نقصان کند فتامل و نهی فرموده از ابتدای سلام باهل کتاب از یهود و نصاری روایت میکند

لا تبدؤا اليهود والنصارى بالسلام ابتدا مكنيد یهود و نصاری را بسلام واذا لقيتموهم في طريق فاضطروهم
الى اضيقه وچون ملاقات كنيد يهود و نصارى را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ تر
یعنی غلبه آرید بر ایشان تا از میانهٔ راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید
ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و بیکسو شوند و علما را دو قولست جماهیر اسلام بر منع ابتدای
سلام قایل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان نیز دو قول است جمهور بر آنند که جواب سلام ایشان
واجب است و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب در استعمال بدعت در اعتقاد
مراد اند چنانکه مذاهب باطلهٔ اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بالبدعت در فعل اگر بطریق تعصب
و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر رض آمده که آنحضرت ﷺ فرمود که چون
سلام کند یکی از یهود بر شما و بگوید السام علیک در جواب وی بگوئید وعلیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید
و مستحق آنید و سام بمعنی موت و هلاک بود و از عایشه رض آمده که در آمدند قومی از یهود بر آنحضرت
ﷺ و گفتند السام علیکم و گفتم من بل علیکم السام واللعنة آنحضرت ﷺ فرمود یا عایشه خدا رفق
و نرمی را دوست میدارد در همه چیز این همه فحش و درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند
فرمود من خود گفتم وعلیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان ساختم ایشان رنیس است و در
روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراک وی ﷺ در این دعا
لازم نیاید و بعض شراح گفته که معنی عطف اینست که موت مشترک است میان ما و شما و بعض گفته اند
که واو در اینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که
باستقلال بود و بر خصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در
حدیث صحیح ثابت است که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبدهٔ اوثان میگذشت بر ایشان
سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داؤد وارد است که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و
یجزی عن الجلوس و در بعض نسخ عن الجلاس و جلوس نیز جمع جالس است چنانچه قعود جمع قاعد ان
یرد احدهم یعنی کفایت میکند از جماعت چون بگذرند بر کسی سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار
نیست که هر یکی سلام کند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام کرده است کسی که یکی از
ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام و وجوب
جواب سلام بر سبیل کفایت است اگر یکی بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از رواة آن حدیث مجروح
است و جمعی او را تضعیف کرده اند ولیکن عمل اهل اسلام بر اینست و از عادات حضرت نبوی ﷺ آن بود
که چون کسی سلام کسی بوی عرض کردی جواب مبلغ که سلام کسی میرسانید و مبلغ عنه آنکسی که از وی
سلام میرسانید هر دو کردی چنانکه در سنن ثابت است که شخصی گفت ان ابی یقرئک السلام یعنی پدرم میگوید

من عند الله در اسلام فرمود علیک وعلی ابیک السلام فرمود پدر تو سلام و از عادات حضرت نبوی ﷺ

بود که کسی که از وی منکری عظیم یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع واجب بود در غایت

زشتی ظاهر شود از وی اعراض کند و از سلام و جواب سلام و کلام هجران کرد الله و گاهی دیگران را نیز

میفرمود که بر او کس سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده

بودند از غزوهٔ تبوک آمده است که بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم

شعار اهل اسلام است چنانکه از عادت شریف آنحضرت ﷺ و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت است

و از فحوای کریمهٔ ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا لایح میگردد و در این بلاد هند و ستان

بغایت مهجور افتاده و انحنا و ایما یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن که شعار اهل بدعت است قائم مقام

آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر سر نهادن شائع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد

بیشتر خلائق از سوء ادب و عدم تمیز معدود گردیده ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین

که در افشای آن سعی بمنتهی رسانند و بذل مجهود بانصی الغایت کنند و در احیای این شعار عظیم از شعائر

دین بلطف مایند و آن را از اعظم قرب و اشرف وسائل سعادت و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از سیما

معلوم میشود که شیخ بلاد هند و ستان رسیده و رسوم و عادات ایشان دیده است چنانچه ظاهر است

از احوال وی نیز نوشته اند * فصل * در استیذان در صحیح ثابت شده که سلام پیش از استیذان بودی

فعلا و تعلیما یعنی فعل آنحضرت ﷺ همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود و امر کرد که

تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها و چون واو له برای ترتیب است

این آیت محتمل بود در تقدیم و تاخیر یکی از این دو بر دیگری و سنت بیان آن کرد روزی شخصی نزد آمد

و گفت ا الج آیا در آیم آنحضرت ﷺ کسی را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا

بگوید السلام علیکم ا ادخل آن شخص بشنید و گفت السلام علیکم ا ادخل پس دستوری داد تا در آمد

و میفرمود استیذان سه بار است اگر اذن یافتی در رو و الا بازگرد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری

آمده که امیر المؤمنین عمر رضی کسی را در ابو موسی اشعری رض فرستاده تا بیاید ابو موسی بر در عمر آمد و سه بار

سلام داد و جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابو موسی گفت چه شد ترا که نمی

آئی نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند برگشتم و به تحقیق فرمود مرا رسول خدا

ﷺ چون استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن نداده نشود باید که برگردد عمر فرمود گواه بیار بر این که

این را آنحضرت ﷺ فرموده پس ابو سعید خدری را آورد تا بر آن گواهی داد انجا میگویند که گواه

طلبیدن عمر رض از ابو موسی نه از آن جهت بود که خبر واحد مقبول نیست خصوصا از مثل ابو موسی که

از کبار صحابه است بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بر آن جرأت نکنند خصوصا در امتثال و ایتمار امر خلفا

وامرا و میفرمود اگر کسی بیند ستوری درخانه قومی نگاه کند حلال است ایشان را که چشم او را بر کنند
ولا دیة ولا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر وی را بگویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت
یا لقب خویش که بدان بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد ذکر کند چنانچه جابر رض گفت
آمدم بر در آنحضرت و بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ از من اگرچه
این لفظ در بعض اوقات بحسب شناخت آواز افادهٔ تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم مکروه بود
نگویند بهتر و نیز تواند که کراهت وانکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعضی از متصوفه گویند که
مکروه است که آدمی انا گوید که منبی از هستی و انانیت است اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص
است بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت و انانیت بود والا چندان در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد
چنانچه گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابوبکر گفت رض
انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم
است و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و مفید مقصود نیامد را اگر کسی را بطلب یکی فرستاده
باشند و برابر وی بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس بجای اذن است چنانکه گفت و در حدیثی که
ابوهریره رض در سنن ابوداؤد روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی الرجل اذنه وفی لفظ اذا دعی
احدکم الی طعام چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول پس آمد با رسول فان
ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن است مر او را و احتیاج باستیذان نیست و هرگاه در محلی
اعتزال خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن در وان نگذارد
چنانکه روزی در بستانی که بر بیر اریس بود در آمد و ابوموسی اشعری را رض در بانی فرمود با هیچ کس
را بی اذن نگذارد پس ابوبکر رض بیامد و در بزد ابوموسی گفت باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب
و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت
پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائی که بر سر وی بیاید و با
بعضی از اصحاب فرموده بود که ای کریدانی که در چه کس نزد من اند در آکه ترا اذن است و
با بن مسعود رض فرمود که اذن تو اینست که حجاب از خانه بر داری و بدانی که من در خانه ام اگرچه
با کسی آهسته در سخن باشم در آ مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که مردی بحضرت رسالت آمد
صلی الله علیه وسلم و گفت آیا استیذان برمادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او در یک خانه ام فرمود استیذان کن
گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی

* فصل * در بیان عطسه * چون حضرت
نبی را صلی الله علیه وسلم عطسه آمدی دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادی و آواز عطسه را فرو خوابانیدی و در
روایت ترمذی و ابوداؤد آمده است روی خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را پست کردی

و بیهوده گوید و بی‌هنی تازه بافراط عطسه سخت از شیطان است و باری تعالی عطسه را دوست میدارد و
تثاوب را کراهیت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفای قوای ادراکیه است پس باعث میشود
نشاط را بر حضور و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج است زیرا که مرض یا از جانب
معده بجانب دماغ میدود اگر دماغ صحت و قوت دارد آنرا دفع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون
ضعیف بود قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمی آید که منع آن کند و تثاوب ناشی میگردد از امتلا و ثقل
نفس و کدورت حواس و موجب غفلت و کسالت و سوء فهم است و مانع است آدمی را از نشاط در طاعت پس
شیطان بآن خوش کرده و خوش شود و فرمود چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدای تعالی بگوید واجب و حق است بر هر
مسلمانی که بشنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاوب از شیطان است چون کسی را تثاوب آید باید که آنرا
دفع کند چندانکه تواند زیرا که یکی از شما چون تثاوب کند یعنی مبالغه دران کند و دهان را بافراط گشاید میخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما ها ها میخندد شیطان از وی و در صحیح
مسلم است که چون تثاوب کند یکی از شما باید که دست خود را بر دهن خود زیرا که میدر آید در وی شیطان
و در صحیح بخاری است که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر
باشد و بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس در جواب وی بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و شخصی را
در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم عطسه آمد او را یرحمک الله گفت و دیگری را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن
شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو
نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت بخوش شدن دشمنان و حاسدان است در بلیت بر کسی و تشمیت
عاطس جواب گفتن او را به یرحمک الله است گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا خلاص شد بنا بر
آنکه صیغهٔ تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گوید و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگوید و فرمود حق مسلمان بر مسلمانان
شش است چون بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون
طلب نصیحت نماید نصیحت کند یعنی آنچه شرط نصیحت و خیر خواهی و ادای حق او است بجای آرد و دران
خیانت نورزد و چون عطسه کند یرحمک الله گوید و چون بمیرد بجنازهٔ او رود و احادیث در باب
عیادت مریض که سنت است دلالت دارد بر آنکه عیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و رسم
آمده است بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند یکی از شما باید که بگوید این کلمه
را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تحمید حق باین صیغه خوب نیست چه از وی بوی
شکایت می آید اما انه یقصد این معنی تسلیم و رضا و تولیة الامر او صاحبه و باید که نگوید مستبشر که
بشیوه تحمید را الا و وی این را که یرحمک الله یقول هو و یکره لوا عاطس یهدیکم الله و یصلح

بالحکم وظاهر احادیث صحیح آنست که تشمیت فرض است بر هر کسی که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکی مجزی نیست از دیگران و اینقول جماعتی از اکابر علما است و این ظاهر است ونزد بعض سنت است علی الکفایة وگفتن یکی از حاضران کافی است کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور است و اتیان بآن نکنند مگر خواص صلحا و متبعان سنت نبوی ﷺ و اما عموم خلایق این معروف را ندانند و نشناسند و نپرسند الله تعالی السلامة و در سنن ابی داؤد است و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر ﷺ عطسه زد و گفت السلام علیکم پیغمبر ﷺ فرمود علیک وعلی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو و فرمود اذا عطس احدکم فلیحمد الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید خدا را ولیقل من عنده و باید که بگوید کسی که نزد او هست یرحمک الله و لیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آنکس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا ولکم و اینکه فرمود در جواب وی علیک وعلی امک دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بیموقع است چنانکه کسی در وقت ارادهٔ سلام بر تو سلام بر مادر تو کند دوم آنکه تذکیر وی است بآنکه ادب ندانستن او از آن است که تربیت مردان نیافته باشد و در کنار مادر آداب زنانه کسب کرده و تنبیه است بر خباثت او بجهت سرایت صفات او در وی پس مقتصر شد بعامر مادر او را بسلامت از آفات و در بعض شروح نقل یر علیک وعلی امک اینچنین کرده که علیک الویل وعلی امک یعنی وای بر تو که ادب نیاموختی و وای بر مادر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و تشریع حمد در وقت عطاس از آن روست که عطسه نعمتی است و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات محتقنه از دماغ و بقای آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل تر ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه آمد پیغمبر ﷺ او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را زکام است ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسهٔ اول است و بس و در دوم نیست و در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سیوم فرمود یعنی عطسهٔ دوم را تشمیت کرد و در سیوم فرمود این مرد را زکام است و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه برسه زیاده شود پس آن بعلت زکام است و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران بجمع حمد بگویند تذکیر را یعنی برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را و اینقول صحیح تر و قویتر است چه اگر تذکیر سنت بودی پیغمبر ﷺ اولی بودی بفعل آن

فصل

در اذکار سفر اول ذکری و دعائی که در مبادی سفر مشروع و مسنون است دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص بسفر نبود بلکه بر جمیع کارهای مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند که اهتمام

نشان این بی‌شتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است باآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قایم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت
نیست که دو رکعت جدا باستقلال بهمین نیت بگذارد و اگر بگذارد اولی و افضل بود و تعین ارادائے
سورة از قرآن نخوانند و مأثور قراءت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم
انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم
وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری او عاجل امری
واجله فاقدره لی ویسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری
او عاجل امری واجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم ارضنی به و یسمی حاجته چون
عادت اهل جاهلیت آن بود که چون قصد سفری یا کاری کردند استقسام بازلام کردندی و زجر طیر و عیافت
و فال و تطیر و امثال این که شعار اهل شرک و کفر است استقسام طلب قسمت و معرفت قسم است و ازلام
جمع زلم بفتح زای و ضم و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی تیر قرعه و عادت اهل
جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه قدح میگرفتند بر یکی افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل
و بر سیوم لا شیء یا خالی و هیچ ننوشته در ظرفی می‌انداختند و یکی از آنها را بیرون می آوردند اگر افعل می آمد
در پی آن کار میرفتند و اگر لا تفعل است باز می ماندند و اگر خالی و لا شیء آمد باز می‌انداختند تا آنکه یکی
از افعل و لا تفعل برآید و زجر طیر راندن پرندگان چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند
اگر بدست راست می پرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید می‌ایستادند و عیافت را تفسیر بزجر طیر
و فال کردن باسما و اصوات و ممر طیور کرده اند و مراد به آن و تطیر نیز مثل اینها است که از عادات جاهلیت
بود و الا اکثر استعمال فال در نیکی و تطیر در بدی است و فال نیک گرفتن مشروع و مستحسن است و در حدیث
آمده است کان صلی الله علیه وسلم یتفاءل ولا یتطیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فال نیک میگرفت چنانکه از راه کسی پیش
می آمد و نام وی میپرسید اگر نام راشد و نجیح و مفلح و امثال آن می آمد خوشحال میشد و آن را فال بر حصول
نجاح و فلاح میگرفت و تغول وی صلی الله علیه وسلم باسما بسیار بودی چنانکه اگر عاملی را بجائی میفرستاد نام وی
میپرسید اگر نام نیک داشتی خوشحال میشدی و اثر خوشحالی در چهره مبارک پیدا شدی و اگر نام بد داشتی
اثر کراهتی در روی شریف دیده شدی و همچنین در اسمای قریات و منازل اعتبار باید که آن را تطیر گویند
واصلش هم از طیر است لکن نفی آن را ذکر کردن کار ذلک است آن اعتبار نه نمودی و کرهوا فی الطیارة شرک
و اگر بناگاه کسی را دردل و همی گذرد توکل برخدا کند تا از شر آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم
لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک و در روایتی اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیئات
الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله و بالجمله فال بد زدن و شوم گرفتن منهی عنه است و در جامع الاصول

از کتب سته احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسب و زن و سرای و در روایتی اگر
شوم باشد در این سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای سرا مسکن آمده و در روایتی در منزل و خادم
و فرس پس بعض علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از انها
برحسب دلخواه نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعض میگویند که تواند که
خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتی نهاده باشد که در غیر اینها نباشد والله اعلم و قول مصنف
که گفت و امثال آن اشارت است بر رسوم دیگر از جاهلیت و یکی از ان طرق است بفتح طا و سکون
را و تفسیر کرده اند او را بضرب حصی که فال زنان عادت دارند و بعض بخط رمل و بعض
گفته که آن نوعی از کهانت است که برای اخراج ما فی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق
و طیرت نوعی از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و بالجمله چون عادت جاهلیت
اینچنین بود صاحب شرع تفویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل و سوال رشد و فلاح از واهب
مطلق که ازمهٔ خیرات در دست قدرت اوست و استخاره متضمن این معانی است و در مسند امام احمد آمده
از روایت سعد وقاص رض که سعادت پسر آدم در استخاره است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم
در ترک استخاره است و ناخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است از جابر رض که گفت تعلیم میکرد مارا
رسول خدا صلی الله علیه وسلم استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سورهٔ از قرآن را و قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که
فرمود سعادت پسر آدم در استخارت است و رضا بقضا یعنی بنده باید که از خدا خیر خواهد بعد از ان
هرچه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل وی تعالی راضی بود که خیر هم در ان است و در حدیث آمده
است که رسول صلی الله علیه وسلم عزم سفر نکرد هرگز الا که در ان زمان که خواست برخاست این دعا بگفتی اللهم بك انتشرت
والیك وجهت و بك اعتصمت وعلیك توکلت اللهم انت ثقتي وانت رجائي اللهم اکفني ما اهمني وما لا اهتم له و
ما انت اعلم به مني عز جارك وجل ثناؤك ولا اله غیرك اللهم زودني التقوی واغفر لي ذنبي ووجهني للخیر
اینما توجهت این دعا و اکثر ادعیهٔ فصل آینده سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است باندکی تغیرای
و تفاوتی در ان و آنچه بعضی از محققان مشایخ کبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در میقاتی
معین دو رکعت نماز استخاره بگذارد و بگوید اللهم اني استخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك فانك تعلم
ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرك فیه في حقي وفي حق
اهلي وولدي وفي حق غیري وجمیع ما یتحرك فیه غیري في حقي وفي حق اهلي وولدي وما ملکت یمیني
من ساعتي هذه الی مثلها من الغد خیر لي في دیني ومعاشي وعاقبة امري فاقدره لي ویسره لي ثم بارك لي
فیه وان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرك فیه في حقي وفي حق غیري وجمیع ما یتحرك فیه غیري في حقي وفي حق
اهلي وولدي وما ملکت یمیني من ساعتي هذه الی مثلها من الغد شر لي في دیني ومعاشي وعاقبة امري

فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به هرچند درین کیفیت استخاره حدیثی
نیافتیم اما عمل بدین موافق حدیث استخارت ومناسب با اتباع سنت است طریقه مشائخ در اوراد کل اردین
الاستخاره یومیه است وطلب خیر در این روز وشب وکاتب سطور هر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند
وتخصیص بروز وشب نماید وشک نیست که تخصیص یوم اقرب باستخاره سنت است ولیکن مدت عمر نیز حکم
بیش از یک روز ندارد بلکه تمام دنیا روزی بیش نیست والله اعلم * فصل * در بیان ادعیه سوار شدن * حضرت
نبوی ﷺ چون بر راحله سوار شدی سه بار گفتی الله اکبر انگاه گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین
وانا الی ربنا لمنقلبون اللهم انی اسألك فی سفری هذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا
هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفه فی الاهل والمال اللهم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی
اهلنا وچون از سفر باز گشتی گفتی آیبون تائبون ان شاء الله عابدون لربنا حامدون ودر مسند امام احمد
لفظ دعا اینست اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انی اعوذ بك من الضبنة فی السفر
والکآبة فی المنقلب اللهم اقبض لنا الارض وهون علینا السفر واذا اراد الرجوع قال آیبون تائبون عابدون
لربنا حامدون وچون در شهر درآمدی گفتی توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا حوبا ودر صحیح مسلم لفظ دعا اینست
اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا اللهم انی اعوذ بك
من وعثاء السفر وکآبة المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوة المظلوم ومن سوء المنظر فی المال والاهل
ودر بعض روایات است که چون پای مبارك در رکاب نهادی گفتی بسم الله وچون بر پشت مرکب راست
شدی گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحان الله سبحان الله سبحان الله لا اله
الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت وچون در گاه سفر وداع کسی کردی
مسافر را گفتی استودع الله دینك وامانتك وخواتیم عملك ویکی از صحابه گفت میخواهم تا بسفر روم مرا
زاد ده فرمود زودك الله التقوی گفت زیاده فرمای گفت وغفر ذنبك گفت زیاده فرمای گفت ویسر لك
الخیر حیثما کنت ودیگری گفت عزم سفر دارم فرمود ترا وصیت میکنم بپرهیزگاری خدا وتکبیر گفتن
بر هر بلندی وچون پشت داد برای رفتن گفت اللهم ازوله الارض وهون علیه السفر ودر سفر چون بر
بلندی رفتی تکبیر گفتی وچون فرود آمدی تسبیح گفتی وگاه در بلندی فرمودی اللهم لك الشرف علی کل شرف
ولك الحمد علی کل حال ونهی فرمود از تنهائی در سفر واز استصحاب کلب وجرس تا هدی اشتر کلب منهی عنه
است ولیکن برای پاسبانی سرا ومنزل ومواشی وصید مباح داشته اند واستصحاب جرس نیز مکروه است
وفی الحدیث لا تصحب الملائکة رفقة فیها جرس ودر وجه کراهت آن بعض گفته اند که آواز وی سبب
اعلام واظهار است وآنحضرت ﷺ دوست میداشت که دشمنان دین را از آمدن مسلمانان خبر
نشود تا ناگهان بر سر ایشان ریزند واین وجه ضعیف است وبسیاق حدیث چندان موافق نه وظاهر

آنست که بجهت کراهت صوت او ست که در حکم مزامیر شیطان است والله اعلم و چون کسی در منزل فرود
آید باید که بگوید اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق که بوی هیچ ضرری و گزندی نرسد تا آن
زمان که رحلت کند و گاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی و ربک الله اعوذ بالله من شرک و شر ما فیک
و شر ما خلق فیک و شر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد و اسود و حیة و عقرب و من شر ساکن البلد
مراد جنیان اند که در خانها می باشند و یحتمل که مراد عام باشد مر جن و انس را و من شر والد و ما ولد
و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهایم را از علف و گیاه بی بهره نکنید یعنی چران چران بروید و
چون در تنگسالی سفر کنید تعجیل کنید و زودتر بمقصد رسید که بهایم شما بی مغز نشوند و در شب
چون خواهید که ساعتی برای آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب و مرجع هوام و
گزندگانست و چون نزدیک آبادانی رسیدی و برد یهی یا شهری مشرف شدی این دعا خواندی اللهم
رب السموات السبع و ما اظللن و رب الارضین و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن و رب الریاح و ما ذرین
فانا نسألك خیر هذه القریة و خیر اهلها و خیر ما فیها و نعوذ بك من شر هذه القریة و شر ما فیها و چون
در سفر بودی و صبح بدمیدی این دعا بگفتی سمع سامع بحمد الله و نعمته و حسن بلائه علینا ربنا صاحبنا
فاقبل علینا و در روایتی و افضل علینا عائذا من النار این را سه بار بآواز بلند گفتی و نهی فرمودی از بردن
قرآن بارض دشمن و بلاد کفر و زنان را نهی فرمودی از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید باشد
الا با محرمی حد سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابو حنیفه سه شبانروز متعین شد نهی سفر مقید باین
مسافت خواهد بود و یقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح محدود بحد معین نیست
شامل یک برید بلکه کمتر ازان نیز باشد و گفته اند که اگر محرمی نباشد اما زنی باشد که بروی وثوق
واعتماد بود همراه وی نیز جائز است و امر فرمودی که چون مسافر حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند
باهل خویش و چون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
و هو علی کل شیء قدیر آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب
وحده و از طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که مدتی از اهل غایب بودی منع کردی فعلا
و قولا یعنی طروق شب را خود نکردی و دیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بامدادیا عصرگاه فرمودی
و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات به بیرون آمدندی و فرزندان و اطفال را بهم آوردندی
و گاهی ایشان را و بعضی از فرزندان و اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش یا از پس و گاهی عبد الله
بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود بر داشته بود و یک نوبت حسن بن علی را رض نیز بملاقات بیرون
آوردند او را ردیف خویش ساخت و همچنان در شهر در آمد و گاه قادمان را که از سفر باز می آمدند بشهر
قدوم می آوردند اعتناق کردی و اگر از اهل خویش بودی روی او را ببوسیدی و گاه پیشانی وی را ببوسیدی

قالت کفت عایشه رض لما قدم جعفر واصحابه هرگاه قدوم آورد جعفر بن ابی طالب واصحاب وی از ارض
حبشه در روز فتح خیبر تلقاه النبی پیش آمد او را پیغمبر ﷺ فقبل بین عینیه واعتنقه پس بوسه داد
آنحضرت ﷺ میان دو چشم جعفر ودر کنار کرفت او را ودر روایتی آمده که فرمود نمیدانم که بفتح
خیبر خوش شوم یا بقدوم جعفر وکان اصحاب رسول الله وبودند یاران پیغمبر ﷺ اذا تلاقوا من سفر
چون قدوم می آوردند از سفر تعانقوا در کنار میکرفتند یکدیکر را ونیز در حدیث عایشه رض آمده که
قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود وآنحضرت ﷺ در خانه من بود پس زید آمد و
در بکوفت حضرت ﷺ تن برهنه چادرکشان از خانه برآمد ودر کنار کرفت او را وبوسه داد وهرکز ندیده
بودم من آنحضرت ﷺ را اینچنین ودر بعض احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم
آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند ودست وپای آنحضرت ﷺ را بوسه دادند رواه ابوداود ونقل
است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالك بن انس درآمد رحمة الله علیهم مالك مصافحه کرد او را
وکفت معانقه نیز میکردم اکر بدعت نبودی سفیان کفت بتحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است
از من وتو معانقه کرده است پیغمبر خدا ﷺ جعفر را رض وتقبیل کرده است او را در وقت قدوم او از
حبشه مالك کفت آن مخصوص بجعفر است سفیان کفت لا بلکه عام است حکم ما وجعفر یکی است اکر از صالحان
باشیم وکفت اذن میدهی که در مجلس تو حدیث کنم مالك کفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق حدیث
کرد بسندی که داشت ومالك سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی وفقها را در جواز معانقه
وکراهیت آن اختلافی وتفصیلی هست وصحیح جواز اوست اکرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد وچون آنحضرت
ﷺ از سفر برسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بکذاردی پس از ان بخانه درآمدی

* فصل * در بیان تعلیم خطبهٔ مهمات * حضرت نبوی ﷺ صحابه را رض برای حاجات ومهمات این خطبه تعلیم
فرمود الحمد لله نستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا وسیآت اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له ومن
یضلله فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته
ولا تموتن الا وانتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما
رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه
کفت از راوی حدیث پرسیدم که این خطبهٔ نکاح است یا غیر نکاح کفت این خطبهٔ همه حاجات است
ونزد شافعی خطبه مسنون است نزد هرکاری وعقدی مثل بیع وشری وامثال آن وفرمود که چون یکی
از شما زنی را بستاند یا خادمی را بخرد یا دابه را بخرد باید که موی پیشانی ویرا بکیرد وبسم الله بکوید
ودعا ببرکت بران کند انکاه بکوید اللهم انی اسألك خیرها وخیر ما جبلت علیه واعوذ بك من شرها

وشر ما جبلت علیه و اگر کسی داماد شده بودی اورا این دعا کردی بارك الله لك وبارك علیك وجمع
بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان مارزقتنا
اگر فرزند ی آید شیطان بر وی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلائی را به بیند باید که
بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاك به وفضلنی علی کثیر ممن خلقه تفضیلا چون این بگوید
هیچ بلائی بوی نرسد ولیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلای دنیوی بود مثل امراض و مصائب ونقصان
در خلقت این دعا را آهسته بخواند تاوی نشنود و اید انکشد و اگر به بلای دینی مبتلا است مثل فسق
وفجور بلند تر بگوید تا وی بشنود و شاید که متنبه و منزجر گردد وفرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد
از اهل و مال وفرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله الا که هیچ آفت بآن نعمت نرسد مگر بموت و اگر
چیزی بیند که طبع ویرا مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیآت الا انت
ولا حول ولا قوة الا بك یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرك ولا خیر الا خیرك ولا رب غیرك ولا حول ولا قوة
الا بك که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکروهی درخواب بیند بباید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود که
بدهن حرکتی کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود بزق از همه بیشتر است که آب دهن از حلق
و کام برآرد و نفخ دمیدنی بیش نیست و برآمدن آب دهن باوی نبود و در نفث چیزی از ان بود از میان
لبها و زبان و بعد از ان گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بوی
نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسی نماید گفت و خواب نیك بگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب میرسد
و دوست بود و آنحضرت ﷺ اصحاب را از خوابها که میدیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابهائی که
خود دیدی با یشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر خواب دور رود راز است اینمقام
تحمل آن ندارد و اگر بوسوسهٔ شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند تعوذ کند و تغییر
وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای الهی در خود به بیند
چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانهٔ آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر
مکروهی به بیند بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت ﷺ تقرب نمودی بخدمتی یا
امری محبوبا و راد عای خیر کردی و باوی عنایتی کردی و بعطای خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن
عباس رض در شبی که در خانهٔ میمونه بود رض و آنحضرت ﷺ بنماز شب برخاست آب وضورا برای
آنحضرت ﷺ مهیا کرد در حق وی گفت اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل و ابو قتاده رض در شب ملازم
رکاب بود و در گاه نعاس خود را متکای وی میساخت در حق وی فرمود حفظك الله بما حفظت به نبیه و از
ربیعة بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیتوتت میکردم نزد ﷺ و مهیا میساختم آب وضوی او را
و حاجات دیگر را فرمود بخواه هرچه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر بسی

عظیم و مشکل است چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم و همین فرمود پس اعانت و مدد کن مرا بکثرت
سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات است بسیار کن که مستحق و قابل آن شوی
یعنی من مدد میکنم ولیکن تو برابر فرموده رو چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر بر
فرموده من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسانی فقال لفاعله یعنی بگوید
وی مر احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسید در ثنای وی یعنی
اگر زیاده برین مکافات نتواند کرد این قدر کافی و وافی است و از کسی عبد الله ابن ابی ربیعه دینی ستده
بود و چون آن را وفا کرد در حق وی گفت بارک الله لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز در از گوش
بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس بشنوید بگوئید اللهم انی اسألک
من فضلک در حدیث آمده است که در از گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند و نیز آمده که دعا
نزد آواز خروس مستجاب است و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا
مکانی دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب است و گفته اند که سر در
اطفای تکبیر آتش را آنست که در آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی است بین ذکر کبریا و جلال حق آن را
فرو می نشاند و باید که هیچ کس در مجلس نه نشیند الا که بیاد حق برخیزد یعنی مجلس بند کرده
نکند در حدیث آمده است که نه نشینند قومی مجلس را که ذکر خدا در وی نمود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود برایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان
لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر ﷺ وقت
برخاستن از مجلس این سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولی شنیدم که پیش از این نمی شنیدم
فرمود که این کفارت آن چیز است که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بی خوابی و قلق شب شکایت
کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الارضین السبع
و ما اقلت و رب الشیاطین و ما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی
عز جارک و جل ثناءک و لا اله الا انت و یکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو اعوذ
بکلمات الله التامات من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و نهی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله و شاء فلان و یکبار کسی با آنحضرت ﷺ گفت ما شاء الله و شئت هرچه خدا خواهد
و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی و از این قبیل است ما در پناه خدائیم
و در پناه شما و اعتماد ما بر خدا است و بر شما این الفاظ و امثال این منهی عنه است و از آن بوی شرک می آید
و از منهیاتی که از آن منع فرمودی آنکه دشنام خروس مدهید که وی فرشته را می بیند و آواز میکند
دیاد و وقت آواز وی مستجاب است و دشنام باد مدهید که موجب عدم رضا بفعل الهی و صنع او است و همین

حکم دارد شکایت از گرمی هوا و باد و باران و امثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد و از آن غم زدی
عاجل متوهم گردد و مسلمانان را باید که یکدیگر را دشنام ندهند طریقهای جاهلیت بگذارند مثل عصبیت و دعوت
بقبایل دو کس بیکدیگر راز نگویند چون سه نفر باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سیوم نشود که چه
میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبتی میکنند و هیچ زنی محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید
تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه و باعث فتنه نگردد و در دعا نگویند اللهم اغفر لی ان شئت بلکه
در دعا جزم و حتم باید آخر خود همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که
موجب فتور در توجه و یقین است سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت و قساوت قلب گردد در وصایای
بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگرچه
راست باشد برخود به بندد که باعث تعظیم حق در دل و مورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر
خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از
برای خدا اینکار بکن و بمن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکی نور الله مرقده و
قدس روحه و افاض علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگری
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندهد ملعون گردد و اگر گنجایش دادن
نداشته باشد لعنت راجع بسائل گردد و حکایتی در این باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام
چیزی لوجه الله درخواست خضر فرمود چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش و ثمن آن در کار خود کن
آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت
و مهم عمارت را بخضر بسپرد وی در اندک مدتی که از مجرای عادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت
چون از سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص و مظهر خارق عادت است گفت
بگوی که تو کیستی فرمود من بنده خدایم و خدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود همین
لوجه الله است که مرا بنده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست و او را از قید خدمت
خود آزاد کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در زمان جاهلیت و در شرع نام وی طابه و طیبه
و جز آنست و نهی کرد از تسمیه او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هرکه مدینه را یثرب بخواند
تعزیرش باید کرد و ادب باید داد که بتلافی آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق
از ثرب است به تحریک بمعنی هلاک یا نام کافری است که وی را بنام وی میخواندند و این کلام در
کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است بتفصیل مذکور
است کسی از کسی سوال نکند که زن خویش را چرا زدی مگر گاه ضرورت شاید که سری باشد
که نتوان گفت کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح مخوانید که قزح نام شیطان است که

کفار آن را روی نیست دهد ه فصل ه در الفاظی که در کراهت آن کسی را خلاف نیست ه ملک
الملوک قاضی القضاة که حقیقت جز خدای تعالی دیگری نباشد سید الناس سید الکل که جز
پیغمبر ﷺ دیگری را نتوان گفت نیز کراهت دارد من بر منار من در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که
فرمود پیغمبر ﷺ باید که نگوید یکی از شما عبدی و امتی که همه مردان بندگان
خدایند و همه زنان داماں خدا و نگوید بنده مر صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولائی و در روایتی
مولائی نیز نگوید زیرا که مولای شما خداست و دیگر از جمله آن الفاظ که کراهیت دارد من مراست و در بعض
نسخ متن من نیست و در بعض آن را تصحیح کرده و بر سر آن ص نوشته و نیز این نقل برای دو لفظ است من
که نظر بر انانیت و تکبر گوید دیگر مرا است که بمعنی اثبات ملک است حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح
بعض نسخ چنان ظاهر میشود که این دو لفظ را یک عبارت داشته بایں معنی که من گفتن و اثبات انانیت کردن
مرا مراست و ثابت دیگر لفظ بردن است کراهت این نیز بجهت اضافت انانیت و اثبات اوست مر نفس
را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذهب خود است که میگوید نزد من اینچنین است و حق
همین است و اما آنکه علما گفته اند عبدی که انه بایں فصل است دیگر این الفاظ که عمر شما دراز باد
چه عمری که نهاده الله دراز و کوتاه نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع است که اللهم زد العمر
و امثال آن بمعنی دیگر است و مقصود ترغیب بر اطاعت و طلب زیادت عمر و اکرام آن و کنایت از طلب توفیق
بر دارند میشود ولیکن متعارف خلاف سنت است ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و بندگانی است و آن
هیچکس را دائم نبود هزار سال نیز این نیز غیر واقع و محال عادی است پس خواستن آن درست نبود پوشیده
نماند که الفاظ مذکوره بمعنی ظاهر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب تاویل و توجیه
مفتوح است نیز این نقل در ظاهر آنست که کراهت تنزیهی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند
والله اعلم و در مسائل اجتهادی نگوید این را خدای تعالی حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را
در چیزی گوید که نص بتحریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد
مجتهد است در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظهر است نه مثبت
ولیکن با وجود آن حقیقت همان است که مصنف گفت و ادله قرآن و حدیث را ظواهر لفظی نحو الله
و مجازات نگویند چه این اطلاق اگرچه صحتی داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل جاهلان که بحقیقت
معنی مراد ابرهند دور میکند لاسیما نزد کسانی که شبهای فلاسفه و متکلمان را الزامات عقلیه و قواطع
صحیح میشمارند نعوذ بالله من الجهل لان در حقیقت دلایل شرعیه احق است باین اسما که نازل الله من
عند الله و صادر از حضرت نبوت ﷺ که ثابت است بآیات باهره و معجزات قاهره که شک و شبهه را بدان
قطعا راه نیست والله الموفق ه فصل ه در اسباب انشراح صدر ه حضرت رسالت ﷺ که

سورۃ الم نشرح لک صدرک برای امتنان این نعمت منزل شده شرح صدر را که بحضرت رسالت
ﷺ اثبات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند بتوسیع و تفسیح او برای جمع میان مناجات حق و دعوت
خلق تا حاضر غائب و کاین بائن گشت و مکاره وشدائد از کفار تحمل نمود باذوق و انبساط در بساط قرب
وحضور مولی تعالی وتقدس و بایداع اسرار حکم وانوار معارف وعلوم وازاله ظلمات جهل وضیق نکرت
وتیسر تلقی وحی بعد ازان که شاق وثقیل بود بنا بید دانست که بزرگترین اسباب انشراح صدر توحید
وایمان است و بحسب کمال و تمامی وقوت وزیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی * افمن
شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه * کسیکه کشاده خدا یتعالی سینه او را برای قبول دین اسلام
وصفت استسلام پس وی بر نوریست که وارد است ازجانب پروردکار وی وقال الله تعالی * فمن یرد الله
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء * حق
سبحانه هرکرا خواهد که راه نماید کشاده کرداند سینه او را برای قبول دین اسلام وهرکرا خواهد گمراه
کرداند تنک کند سینه او را در قبول اسلام چنان به تنک آید ومشقت یابد کویا بر آسمان میبر آید لاجرم
توحید وهدایت از اعظم اسباب انشراح صدر است وشرک وضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر وتنکدلی
وازجمله اسباب انشراح صدر نوریست که باری تعالی در دل بنده می تاباند وآن نور ایمانست که چون
در دل بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفراخی در دل وی پدید آید وچون آن نور فاقد شده تنکدلی
افتاد وبسختی ومشقت کرفتار کشت قال ﷺ اذا دخل نور القلب چون در آید نور ایمان ویقین در دل
بنده انفسح وانشرح فراخ شود وکشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک کفتند چه چیز است نشان در آمدن
آن نور در دل که بوی فراخ وکشاده میکردد یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود فرمود نشان در آمدن
آن نور سه چیز است یکی روی آوردن ورجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد ومؤبد است چه
بروشنائی آن نور دیده بصیرت بنعت یقین دریافت که دنیا محل فنا وزوال است وآخرت باقی
ودایم لاجرم روی از دار فنا کردانیده توجه بدار بقا آورد والتجافی عن دار الغرور دوم نشان آن
دور شدن ودل برکندن از سرای دنیا که فریب دهنده واز راه برنده است که بظاهر خود را
آراسته ومزین نماید وبمکر وغنج ودلال خود دل رباید چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز وشیرین
است یعنی هم در نظر خوش نماینده وهم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سیوم نشان
در آمدن نور ایمان در دل مهیا شدن وساختگی نمودن است مر موت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانکه
بعد از موت از همه چیز منقطع وبی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود وموت اختیاری که درویشان
کسب آن کنند وسلوک طریق آن نمایند این بود این هرسه علامت مجملا راجع بیک چیز است که تعبیر از ان
بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل محبة الله وامثال آن توان کرد وآنچه در حدیث

آمد تفصیل او پس و باید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر و فراخ دلی بحسب نصیب وی است
از این نور و از جهت است که نور محسوس نیز در شرح صدر و فرح خاطر حظی وافر دارد و ظلمت محسوس
بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور است و لهذا در خانهٔ روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح
و میل وی بجانب بیرون بسبب طلب و اقبال بنور و در تاریکی چون میل بدرون کند در رود خواب آید
و یکی دیگر از اسباب آن علم است چه علم دل را چنان متسع و منشرح میسازد که هر گوشه از آن از آسمان و زمین
فراختر و مفتوح تر و منشرح تر میگردد و چندانکه علم شخص زیاده شود انشراح صدر وی زیاده شود و مراد از آن
هر علمی نیست بلکه علمی است که از پیغمبر ﷺ میراث مانده است ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران
لم یورثوا دینارا و لا درهما میراث نگذاشتند درهم و دینار را انما ورثوا العلم و میراث نگذاشتند مگر
علم دین را که سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز بسعادات دارین است فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس
کسیکه گرفت علم را از ایشان باید که بگیرد نه نصیبه تمام اشارت بدان علم است و اهل آن علم فراخ دلتر
و خوش عیش تر و نیکو خلق تر از همه خلق باشند و از این علم انابت و محبت حق تولد کند و محبت را در
شرح صدر مدخلی عظیم است و چندانکه محبت تمام تر و قوی تر شود صدر زیاده تر و اکمل و اتم بود و
سبب اعظم و موجب اقوی مر تنگ دلی را اعراض از حق است و تعلق دل بغیر آن حیات و غفلت از ذکر حق
و دوستی غیر وی و هر که غیر حق را دوست گیرد بان معذب شود و در زندان آن چیز بماند یعنی هر که غیر حق
تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل او گرداند در عالم
از آنکس بد بخت تر و تلخ عیش تر والله هیچکس نباشد زیرا که محبت دو است یکی محبت است که
بهشت اهل جهان و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و نعیم روح و دوای همه اندوهها است و آن محبت
حق سبحانه است بکلی دل و یکی محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و مایه
همه بلاهاست و آن محبت غیر حق است و از جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق است در همه
احوال که مورث نور توحید و صفای وقت و حلاوت ایمان است و یکی دیگر احسان بخلق خدای تعالی
با نچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگری شجاعت است و دیگری پاک کردن دل از صفات ذمیمه و
پیغمبر ﷺ درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل بعد از وی اکمل خلق باشند والله
یقول الحق و هو یهدی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت مر ارباب دین و اهل حضرت را ثابت
مقصود که وصول و قرب رب معبود است و خوف و هیبت و دهشت و عظمت درگاه بر مقربان حضرت
اله چنان و چندان غالب و مستولی است که مجال فرح و سرور و انفساح و انشراح صدر و رباآن
متصور و ممکن نمی نماید و در تحقیق آمده است که غم و اندوه که بر جان سید کاینات بود ﷺ دیگری
نبود و لا بد حال تابعان وی نیز همچنین خواهد بود جوابش آنکه مراد با نشراح صدر سعت حوصله و لت

وفسحت میدان حال است که نهایت کمال وغایت جامعیت اینست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمهٔ * الم نشرح * بیان کرده‌ایم واین بغم واندوه والم وحسرت وغیبت ودهشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی وتنگ مشربی است که گنجایش یکجا نب دارد نه جانب دیگر بواسطهٔ تنگی جا وچون حوصله فراخ شد ومیدان معرفت وسیع آمد همه را در محل خود جا است وهریک بجای خود است انا الضحوک القتول والبشیر النذیر اشارت باین جامعیت است وحزنه فی قلبه وبشراه فی وجهه بیان این حال و برآنحضرت نیز ﷺ در ابتدای کار بحکم جبلت که ابقای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیقی وتنگی طریان می‌یافت آخر به تربیت وتادیب حضرت عزت که در مقام تهذیب وتکمیل وی بود شرح صدری نصیب شد که ادای جمیع حقوق وآداب کونی والهی بر وجه کمال وغایت اعتدال بی مزاحمت ومعارضت ادا می‌یافت وحصول این حالت اعتدالی وهیئت وحدانی مر جوهر مقدس نبوت را ﷺ پرتو جامعیت وحدت ذات اقدس الهی است جل وعلا ونتیجهٔ محاذات ومرآتیت وی مر آن ذات کامل الصفات را تعالی شانه وعظم برهانه * باب * در عموم احوال ومعاش حضرت نبوی ﷺ وآن مشتمل است بر فصول

* فصل * در خورش حضرت نبوی ﷺ عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدی آن را رد نکردی ودر طلب مفقود تکلف نفرمودی وهرگاه طعامی صالح از طیبات اطعمه حاضر شدی البته از آن تناول کردی وهرگز هیچ طعام را عیب نکردی اگر خواستی تناول کردی واگرنه خواستی ترک کردی وحلوا وعسل بسیار یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهای دیگر خوردی ودوست داشتی واین اثر ومقتضای ذوق حلاوت ایمان است که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة الایمان والمؤمن حلوی اشارت بدانست وهر روز یکقدح عسل را باب آمیخته تجرع نمودی که متضمن جل نافع بدنی است وگفته‌اند که در نوشیدن عسل ممزوج باب حفظ صحتی است که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطبا چه شرب عسل ولعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را ومیشوید معده را ودور میکند لزوجت اورا ودفع میکند از وی فضلات را وگرم میکند او را باعتدال ومیگشاید سدها را وآب بارد رطب است که قمع میکند حرارت را وحفظ میکند صحت بدن را وبالجمله آنحضرت ﷺ هر روز عسل باب آمیخته خوردی وبران صبر فرمودی تا شهوت طعام غلبه کردی آنگاه قدری نان جوین بآبی یا بادامی بخوردی وبدان اکتفا کردی در صحیح ثابت است که گوشت شتر وگوشت گوسفند وگوشت مرغ ماکیان وگوشت حباری که طائریست مشهور وگوشت خرگوش در حدیث بخاری ومسلم وابی داؤد وترمذی ونسائی آمده که آنحضرت ﷺ لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه بدست من ران وسرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آنحضرت ﷺ ودر روایت ترمذی بیشتر راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد می‌آرد که شخصی نزد عبد الله بن عمرو ارنب آورد که صید کرده بود آن را وگفت یا عبد الله ابن عمرو چه میگوئی

نزد ایشان این گفت بودم من در مجلس آنحضرت ﷺ و آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آنحضرت ﷺ
و منع نیز نکرد و گفت که وی حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرموده که
قوم من نمیخورند و در زمین ما نمی باشد از آن خوردن او را ناخوش دارم و گوشت خرگوش و گوشت
ماهی و عنبر بحری و خرمای تر و خرمای خشک و شیر خالص و شیر آمیخته با آب و نان با خرما و نان با سرکه
و نان با پیه گداخته و نقیع خرما و نقیع تمر و زبیب آنچنان بود که آن را در آب بنهند از آن تا حلاوت وی
بیرون آید و قسمی از آن نبیذ است که تمر یا زبیب را در آب اندازند نگاه دارند تا متغیر شود و تیزی
حادث گردد و از هر دو قسم برای آنحضرت ﷺ میساختند و تخصیص مصنف ذکر خرما غالبا بجهت
عادت است که اکثر از آن میسازند چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور است و تمام این مبحث در خاتمه بیاید
ان شاء الله تعالی و دیگر از آن طعامها که حضرت ﷺ خورده خربزه و خرمای تر با خیار و جگر گوسفند
بریان کرده و گوشت قدید و کدو پخته و پنیر و ثرید و نان با زیت و خرما با مسکه و خرمای تر با خربزه
این مجموع ثابت شده که تناول فرموده و فی الجمله هرچه از طیبات حاضر شدی رد آن نکردی و اگر
چیزی حاضر نشدی صبر کردی تا حدی رسیدی که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی و گاه سه ماه
بگذشتی که در خانه وی آتش نیفروختندی و چون طعام حاضر شدی بر سفره نهادی و بر زمین بسط
کردندی طعام بر سفره خوردن مسنون است که یاد از سفر آخرت میدهد و سفرهٔ آنحضرت ﷺ از ادیم
سرخ بودی و الآن ساختن آن از برگ خرما در آن دیار متعارف است غالب آنست که در زمان شریف
نیز چنین خواهد بود و آنحضرت ﷺ طعام را بر خوان مرتفع نخوردی چنانکه عادت ملوک و متکبرانست
و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا ﷺ بر خوان و سکرجه و پخته نشد برای وی نان تنک
و سکرجه پیاله خرد را گویند چنانچه اهل تکلف و تنعم در پیاله های خرد طعامهای متعدد بنهند
و بخورند و اکثر نان جو نا پخته خوردی و طعام را بسه انگشت خوردی ابهام و سبابه و وسطی و چون
فارغ شدی انگشتان بلیسیدی و گاهی اطفال و صبیان را بلیسانیدی و در لیسیدن کاسه نیز حدیثی
وارد شده و در لیسیدن اصابع فرموده که چون بخورد یکی از شما طعام را باید که بلیسد انگشتان را زیرا که
معلوم نیست که در کدام جزو طعام برکت است و در لعق کاسه فرموده که هر که کاسه را بلیسد کاسه او را
دعا میکند و میگوید که آزاد کناد ترا خدای تعالی از آتش دوزخ چنانچه خلاص کردی تو مرا از شیطان
یعنی اگر نلیسیدی شیطان میلیسید و این سبب ابدا ... کاسه میکرد و تکیه زده طعام
نخوردی و فرمودی من بنده ام بخورم مگر چنانچه بندگان خورند و تکیه بر سه نوع است یکی آنکه
پهلو بر زمین نهد دوم آنکه مربع نشیند سیوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بر آن تکیه کند و بدست
دیگر طعام خورد و هر سه مذموم است خطابی گفته است که اکثر عامه چنان پندارند که متکی اینها

بمعنی مائل معتمد بر یک شق است و مراد نه اینست و متکی اینجا بمعنی معتمد بر فراشی که زیر اوست
ومتمکن و مستوی بران است و مراد آنست که در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودی چنانکه بسیار خواران و
اهل شره و متکبران بنشینند بلکه چنان نشستی که گوبا همین ساعت بر میخیزد و لقمهٔ چند تناول کردی
و برخاستی و بعض گفته اند که اتکا اینجا بمعنی قعود بر وجه تمکن و استوا ست بلکه سنت در اکل آنست
که مائل بطعام و متوجه و منحنی بروی نشیند و گفته اند که حمل اتکا بر میل باحد الجانبین و منع ازان
بر مذهب اهل طب است که گویند بخوردن برین وضع منحدر نمیشود طعام در مجاری وگوارا نمیشود
چنانچه باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلة گفته که نخورد متکی ونه بر روی افتاده ونه
ایستاده بلکه به نشیند بر دو زانو یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا بردارد زانوی راست وبه نشیند بر زانوی
چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی
عنه ربنا وگاه گفتی الحمد لله الذی اطعم من الطعام وسقی من الشراب وکسی من العری وهدی من الضلالة
وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد لله رب العالمین وگاه گفتی الحمد لله الذی اطعم
وسقی وسوغه وعادت نبود که بعد از طعام دست بشوید دایما در فضیلت دست شستن پیش از طعام
وبعد ازوی احادیث واقع شده است وآمده که برکت طعام در وضوء است قبل الطعام وبعده ونیز آمده
که مسح میکرد بتری دو دست که می شست بعد از طعام روی مبارک خود راو ذراعین را وسر را و میفرمود
این وضوء است ازان چیزی که تغیر داد او را آتش رواه الترمذی ونا شستن دست مگر در طعامی باشد
که چرب نبودی وشوربا نداشتی ودر احیاء العلوم از بعض بی تکلفان صحابه رضا از ارباب زهد می آرد
که بجهت کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند ومندیل ایشان پاشنه پای ایشان بودی
والله اعلم نوعا لیا نشسته آب آشامیدی واز آشامیدن آب در حال ایستادگی منع و زجر کردی و یکبار
ایستاده آب آشامید بعض گویند آن ناسخ نهی است و بعض گویند نهی ناسخ این است وبعض گویند
شرب ایستاده برپا برای بیان جواز بود وبعض گویند برای عذری بود لاجرم بیشتر علما گفته اند استاده آب
نشاید خورد و چون عذری مانع از نشستن پیدا آید ایستاده روا بود در مواهب اللدنیة می آرد که عادت
شریف آن بود که آب نشسته آشامیدی رواه مسلم ودر روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از شرب قایما
ودر روایتی آمده که فرمود باید که ننوشد یکی از شما آب ایستاده واگر بفراموشی بنوشد باید که قی کند
ودر صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آنحضرت ﷺ دلوی را از آب زمزم پس
بنوشید ایستاده ودر حدیث امیرالمؤمنین علی رضا نزد بخاری آمده که وی آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم
مکروه میدانند شرب قایما وپیغمبر خدا ﷺ کرد چنانکه من کردم واین احادیث همه صحیح است
واشکال وتعارضی دران نه وغلط کرد کسی که زعم نسخ کرده و برای چه قائل شود بنسخ با وجود امکان

جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول است بر کراهت تنزیه واما شرب آنحضرت ﷺ قائما برای بیان
جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آنحضرت است
ﷺ جواب آنکه چون آن حضرت ﷺ آنرا برای بیان جواز کرد در حق وی ﷺ مکروه نباشد چه
بیان جواز بر شارع واجب است و در حق غیر وی مکروه بود و اولی ترک آن و اما حدیث قی کردن محمول است
بر ندب و استحباب پس مستحب باشد مر آن را که نوشید ایستاده که قی کند عملا بهذا الحدیث کذا قال
النووی و مالکیه بر آنند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت
دیدم من ابا بکر صدیق را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که چنین رسیده بما که عمر و عثمان
و علی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده مینوشیدند و عبد الحق که از اعاظم علمای حدیث است گفته که حدیث
ابوهریره که ناطق است بنهی از شرب قائما و قی کردن نزد نسیان ضعیف است و در اسناد وی عمرو بن حمزه عمری
است و وی ضعیف است و بعضی از علما گفته اند که نهی محمول و مصروف است بکسی که برای اصحاب
خود آبی آورد و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان و رعایت جانب ایشان ننمود و بحدیث ساقی القوم
آخرهم عمل نکرد و اظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است و قول اوست نه حدیث پیغمبر ﷺ
و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب
بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضررها است بدنی و مکروه هم بهمین جهت است و امام احمد
از ابی هریره آورده که وی شخصی را دید که مینوشید ایستاده پس گفت قی کن گفت برای چه گفت
آیا دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید با تو کسی که بد تر
است از گربه و آن شیطانست انتهی کلام المواهب و چون آنحضرت ﷺ آب آشامیدی یا شیر و مانند آن
اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودی اگرچه بر دست چپ وی کسی از وی بزرگتر و دانا تر بودی
چنانکه در حدیث آمده است که یکباری ابوبکر صدیق بر دست چپ آنحضرت ﷺ بود و بدوی
بر دست راست و آنحضرت ﷺ بعد از خوردن آب آن بدوی دادند با ابی بکر و فرمود این حق اوست
و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آنحضرت
ﷺ بخالد گفت این حق تست اگر خواهی بده بمراد خود وی گفت من هرگز ایثار نکنم به بقیه آب
دهن تو کسی را پس بخورد و بابن عباس نداد و این مسئله راجع میگردد بمسئله دیگر که ایثار در عبادات
جائز است یا نه مثلا یکی آب وضو دارد و آن را ایثار کند بر دیگری و خود تیمم سازد یا در ایستادن پهلوی
امام در جانب یمین تواضع کند بدیگری بدهد و خود عقب بایستد جمهور علما گویند که این جائز
نیست و فضیلتی ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است ایثار در امور دنیوی است نه در امور اخروی
و بعض مشایخ را درینجا سخنی است که گویند این نیز راهی است به تقرب حق والله اعلم

فصل در پوشش حضرت نبوی ﷺ غالب آنچه پوشیدی جامهٔ پنبکی بودی و صحابهٔ اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین وگاه پشمینه پوشیدی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا

نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیر جامه و ردا و موزه و نعل این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و در کرمانی است ثوب مخصوص اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامهٔ که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون میرود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی است اما مقابلت وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث است که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آنحضرت ﷺ جبهٔ رومیه تنگ آستین را و در روایتی جبهٔ شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین برآورد یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست برآرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفری پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طیالسهٔ کسروانیه را که در زیر بغلهای وی و در هر دو شق وی از پیش و پس دیبا دوخته بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری است که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صوف سیاه و گفت اسما بنت ابی بکر که این جبهٔ رسول خدا است ﷺ که نزد عایشه رض بود و چون عایشه رض فوت کرد بمن رسید و آنحضرت ﷺ آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آن را و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر ﷺ فرمود که نمیپوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگی است از جامهای عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود و ازینجا اگرفته شد قبا که نوعی است از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبواء طاق جامه بعض ببعض بهم بربستن انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آن را گریبان نبود و یک ته وی بر ته دیگر برهم بسته بخلاف قمیص که آن جامهٔ است که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قباها بر آنحضرت ﷺ پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روایتی قباها از دیبا بتکمهای طلا پس قسمت کرد و یکی را برای مخرمه که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آنحضرت ﷺ آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهای آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود والله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا ﷺ و بود آستینهای پیراهن وی تا بند دست و داشت قمیص وی تکمها و بود جیب

تکمهای آن برسینه چنانکه الآن متعارف تمامهٔ دیار عرب است ودرحدیث ترمذی وابوداؤد ازمعاویه
بن قرة آمده است که گفت آمدم پیغمبر خدا را ﷺ با قومی از مزینه تا بیعت کنم بوی وبود تکمهای پیراهن
وی کشاده پس درآوردم دست خود را در گریبان پیراهن آنحضرت ﷺ ومساس کردم خاتم
نبوت را وشیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم سنت نیست گمان بردند
که گذاشتن جیب قمیص برسینه بدعت است ولیس کذلک وچون در بعض دیار عجم جیب برسینه
عادت نسا شده بعضی از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه به نسا دارد چنانکه بعضی از شراح
نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند وشك نیست که این قضیه حادث است ومعتبر اصل است ودرعرب
انچه متعارف مردان عجم است عادت نساست، وبالجمله انچه متعارف قمیص عرب وتحقیق علمای
محدثین است گذاشتن جیب وتکمها برسینه است وهذا امر التحقیق واما زیرجامه که مصنف گفته
ظاهر آنست که مراد دوی شعار باشد وآنجامه را گویند که در زیرجامهٔ دیگر بپوشند وبدن ملصق
باشد ودثار جامهٔ بالا را گویند واگر مقصود لبس دو جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت ومیپوشید
جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامهٔ که شان وی آنست که در زیر جامهٔ دیگرش بپوشند
وغالب آنست که آنجامه تنگ وکوتاه میباشد تنها آن را میپوشید واحتمال دارد که مراد از زیرجامه
جامهٔ بود که زیروی جامهٔ دیگر مثل استر باشد یعنی جامهٔ دوتهی میپوشید وماذکر این لباس
درکتب نیافتیم تا تعیین مقصود نمائیم واگر یکی از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید

جزاه الله خیرا وگاهی عمامه را عذبه فروگذاشتی از میان دوشانه وعمامه را گاهی بی عذبه پوشیدی
وگاه تحت الحنك برزدی بدانکه پوشیدن عمامه سنت است واحادیث درفضل عمامه بسیار آمده است
فرمود العمائم تیجان العرب یعنی عمامها مرعرب را بمنزلهٔ تاجها است مرعجم را وفرمود بپوشید عمامه را
تا زیاده گردد عقل وبزرگی را عمامه برکلاه فارق است میان ما ومشرکان ودر روایتی عمامه فارق است
میان کفر وایمان داده میشود روز قیامت بهر تند دستاری که میگرداند او را مرد برسر خود نوری
دورکعت بعمامه بهتر است از هفتاد رکعت بی عمامه نماز نفل بود یا فرض دستار بسته بیائید درمساجد
که عمامها تاج مسلمانان است لازم گیرید بعمایم که آن سیمای ملائکه است پروردگار تعالی مدد کرد
مرا روز بدر وحنین بملائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه وگذاشتن عذبه مرعمامه
را نیز سنت است ولیکن دایمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول
خدا ﷺ چون عمامه میپوشید سدل میکرد ومعنی سدل آنست ارسال وارخای طرف عمامه
است ودر روایت مسلم آمده که میگذاشت طرف عمامه را میان دو کتف خود ودر بعض
احادیث آمده که آنحضرت ﷺ میگردانید بدش دستار را برسر ومیگذاشت یکطرفه یعنی یکطرف

دستار را در دستار میگذاشت و ذوابهٔ دیگر را میان دو کتف و مسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را ﷺ بر منبر و بود بر سر وی دستار سیاه و گذاشته بود طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر می آرد که آنحضرت ﷺ در آمد مکهٔ معظمه را و بر روی عمامهٔ سیاه بود و در این حدیث ذکر ذوابه نیست از ینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون در در آمدن مکه معظمه سازِ قتال داشت و مغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزی کرد که مناسب آن بود کذا فی المواهب اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله ﷺ و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبد الرحمن بن عوف رض آمده که گفت دستار بست مرا رسول خدا ﷺ پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعبد الرحمن است و اما عذبهٔ آنحضرت ﷺ وقتیکه میگذاشت پس پشت بودی یا بما ویرجا نب دست راست احیانا و گاهی دو عذبه میبود میان دو کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یکدست است و گفته اند تطویل عذبه منتها و ز از نصف ظهر بدعتست و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و از سنن زواید است که مقابل سنن هدی است در ترک آن اثمی و اساءتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضلی باشد چنانکه حکم عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موکده است توهم و بخلاف تحقیق است و مصنف نیز در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بودی و در کنز گفته و ندب لبس السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفیه و کذا فی سائر الکتب الحنفیة والله اعلم و در بردن عذبه تحت العنق که ازان تعبیر بتحنیک و رود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک مکروه است و چون جامهٔ نو حاصل شدی آنرا نامی تعیین کردی و در وقت پوشیدن گفتی اللهم انت کسوتنی مثل القمیص والرداء او العمامة اسألك خیره و خیر ما صنع له واعوذ بك من شره و من شر ما صنع له # این حدیث در باب اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وی درینجا بتقریب لباس است و در آنجا بتقریب ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردی در آستین و مثل آن چنانچه در پائچه سراویل و این عادت مستمرهٔ آنحضرت ﷺ است در رعایت تیامن در هر شیء و گفته اند که مراد شیء است که متضمن تقرب و فضیلت است چنانچه دخول مسجد که خروج ازان که مستحب ازان در وی ابتدا بیسار است و همچنین در در آمدن بآبخانه و بنا برین قیاس باید که در بر آوردن جامه ازبدن ابتدا بیسار کنند والله اعلم و گاه جامهٔ مؤینه پوشیدی عایشه رض گفت که رسول خدا ﷺ

از خانه بیرون آمد و جامه از موی سیاه پوشیده بود و پوشیدن جامهٔ سیاه از غیر موئینه نیز مستحب
و مسنون است چنانچه بیاید و قتاده گفت از انس سؤال کردم که حضرت رسالت ﷺ چه نوع جامه
را دوستتر داشتی گفت حبرة و حبره بروزن عنبه برد یمانی باشد مخطط بخطوط احمر و گفته اند که دوست
داشتن آن بجهت آن بود که وی جامهٔ است چرک بردار و گاه جامه کتان مصری پوشیدی و گفته اند
که جامه کتان معتدل است در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و لهذا چسپید ببدن و فوائد دیگر
نیز دارد و کتان زغیر را گویند که بهندی زبان آنرا السی خوانند و از انس جامه از پوست درخت
داو سازند عایشه گفت برا جامه برای پیغمبر ﷺ راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق
کرد و بوی پشم شنید از زمان دور کرد چه بوی ناخوش را بغایت کراهت داشتی و بوی
خوش را دوست داشتی بجهت طیب طبع و لطافت روحانیت وی ﷺ و بسبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل
انچنانکه در ما خورد از سیر و پیاز فرمود ابن عباس فرمود پیغمبر را ﷺ دیدم که بهترین حلها پوشیده
بود حله بعض اجامهٔ است از دو جامه ازار و ازار برد یمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید که آنحضرت ﷺ حله
حمرا پوشیده و تحقیق معنی آن نیز معلوم گردد و ابو رمثه گفت پیغمبر را ﷺ بر منبر دیدم که خطبه
میکرد و بردهاء سبز پوشیده بود و مراد ببرد سبز برد یمنی است که در ان خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص بود
چنانکه برد مرخ نیز بدین معنی است و این بیان واقع است به آنکه سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکه
سرخ خالص زیرا که به تحقیق ثابت شده است که دوستترین رنگها نزد آنحضرت ﷺ بعد از بیاض خضرت
بود و بالجمله در بعض روایات آمده که گاهی آنحضرت ﷺ جامهای نفیس بیش قیمتی در
پوشیده و بالفور آنرا بکسی بخشیده آورده اند که یکباری حله خریدند و بروی بردی بود که قیمت
آن هزار درهم بود و چون فرود آمد بیند اخت و ببخشید و یکباری جامه پوشیده بود اصحاب عریان می
آمدند و آنرا لمس میکردند و میگفتند که این جامه بروی از آسمان فرود آمد پس آنحضرت ﷺ فرمود
بدرستیکه مندیل سعد بن معاذ در بهشت بهتر و نرمتر ازین است و وی در قریب این ایام فوت کرده
بود و اکثر آنچه آنحضرت این جامها میپوشید از هدایای ملوک بود که بوی میفرستادند و اینها پیش از
تحریم این ثیاب بود و اما آنچه معتاد آنحضرت ﷺ بود از لباس نه از من قبیل بود چنانکه در صحیحین
از ابی برده آمده است که گفت بیرون آورد بسوی ما عایشه رض کسای ملبد را یعنی مرقع که از بسکه
پارها برهم نشسته بود مثل لبد که نمد است شده بود و ازار غلیظ درشت را و گفت قبض کرده شد روح
رسول خدا ﷺ درین دو جامه و از انس آمده که گفت میپوشید آنحضرت ﷺ صوف را یعنی جامهٔ
پشمینه را و میپوشید کسای ملبد را و میفرمود من بنده ام میپوشم چنانکه بندگان بپوشند رواه الشیخان
و بالش وی ﷺ که تکیه میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما و فراش وی که خواب میکرد بران

نیز از این بود و لیف خرما پوست وی که آنرا کرفته بجای پنبه می انداختند و کاهی نهالی وی از بلاس بود چنانکه بیاید و بیهقی از عایشه رض آورده که کفت در آمد بر من زنی از انصار و دید فراش ﷺ قطیفهٔ کهنه دو تو کرده پس فرستاد بر من فراشی را که حشو او صوف بود پس در آمد آنحضرت ﷺ و کفت که چیست این یا عایشه کفتم یا رسول الله فلانه انصاریه در آمد و فراش ترا دید و این فراش را بفرستاد فرمود باز کردان این را یا عایشه سوکند بخدا که اکر من بخواهم همراه میکرداند پروردکار تعالی با من کوههای طلا را و نقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا ﷺ عمر بن الخطاب رض و آنحضرت ﷺ بر حصیری افتاده بود و با ثر آن حصیر پهلوی مبارک نقش بسته کفت یا رسول الله چه شود اکر برای خود فراشی کیری بهتر از این فرمود یا عمر چکار است مرا باد نیا نیست مثال من و مثل دنیا مکر مثل سواری که سیر میکرد در روز کرم پس بایستاد در زیر درختی ساعتی پستر برفت و بکذاشت آنرا و از عبد الله بن مسعود آمده که کفت در آمدم بر رسول خدا ﷺ و وی در غرفهٔ بود مثل بیت حمام یعنی در کرمی و خفه مثل کرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیری که تاثیر کرده بود در پهلوی مبارک وی پس بکریستم فرمود چه چیز در کریه آورد ترا یا عبد الله کفتم یا رسول الله کسری و قیصر بر خز و دیبا بخسپند و تو برین حصیر بخفته فرمود مکری یا عبد الله ایشانرا دنیا است و مارا آخرت و از عمر بن الخطاب رض آمده که در آمدم بر رسول خدا ﷺ و افتاده بود و بر بدن او چیزی از اری نه و نقش کرده حصیر در پهلوی وی و قبضهٔ از شعیر در خانهٔ او نهاده و چرمی در کوشهٔ افتاده پس غلبه کرد بر من کریه فرمود چرا میکریی یا عمر بن الخطاب کفتم چون نکریم این حصیریست که بروی خفتهٔ و این متاعی است که در خانه تو افتاده و کسری و قیصر در میوها و جویها نشسته و تو پیغمبر خدا و برکزیدهٔ وی کفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که مارا آخرت باشد و ایشانرا دنیا و چون حال آن سرور در باب قربت لباس و نفاست مختلف افتاد عادت مردم بعد از وی نیز درینباب مختلف کشت چنانچه مصنف میکوید و بیشتر مردم برد و کروه شدند کروهی از جامهای خوب بکلی دوری کزیدند و بمرقعات و مخترقات اختصار کردند و کروهی افخر ملابس و اشرف ثیاب اختیار کردند و جامهای نرم و زیبا با شهرت پوشیدن کرفتند و این هردو کروه مخالف سنت نبوی ﷺ شدند و پیغمبر ﷺ فرمود که هرکه جامهٔ شهرتی بپوشد روز قیامت اورا جامهٔ مذلت بپوشانند پس آتش در آن افروختن کیرد اشارتست بآنکه چون قصد تکبر و افتخار بود بنقیض آن معاقب کردد و لیکن جامهٔ شهرت را بر هردو جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامهٔ نفیس بقصد تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر آنچه بعضی از متزهدان و متبرسمان جامهٔ دون و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت ثیاب و غلظ آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانهٔ روی

دکمیل کبران واقتصاد نیاتیل وفرمود من جر ثوبه مکسیکه بکشد جامه خود را برزمین خیلاء بطریق
عجب و تکبر لم ینظرالله الیه یوم القیامة نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه
جر و اسبال اکثر در ازار و رود یافته و وعید در مسبل ازار شدید آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که
با این حالت نماز میکند ارد با عاده از وضو نیز در حدیث آمده که در شب نصف شعبان فمه الا الخشنل
الاعاق و شارب خمر و مسبل ازار را ولیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال در جمیع ثیاب جاری است
و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از ابن عمر آمده
که گفت دید مرا پیغمبر خدا ﷺ که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر هرچه برسد از جامه
بزمین در آتش است و در روایتی هرچه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش است و سبب در کثرت ورود
احبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوش بودند و در حدیثی
از ابن عمر آمده که آنحضرت ﷺ فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة من جر منها شیأ خیلاء
الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق است و ازار آنحضرت ﷺ همچنین بودی و فرمود ازرة المؤمن
الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ است و هرچه پایان است در آتش و حکم دامن قبا و پیراهن نیز
همین است و سنت در آستینها نیز تا بند دست است و در عمامه بارخای عذبات زیاده بر عادت عددا و طولا
و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است مخالف سنت است و باعث
اضاعت مال و اسراف در آنست و هرچه از آن بطریق خیلاء است حرام است و آنچه بطریق عرف و عادت
شایع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگرچه افراط در آن بیکراهتی نبود و زنان را نیز همین حکم
است و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر است نیز
رخصت است از جهت تستر کذا جاء فی حدیث ام سلمة و بدانکه کراهت و حرمت ترفع
در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیر یست که بقصد تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد
حرام نبود و اما اگر جامه زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت حق بود روا بود چنانکه در حدیث
صحیح آمده که هر که در دل وی مثقال حبة من خردل کبر بود در بهشت نرود و کسی گفت
یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد این معنی از قبیل کبر باشد
فقال ﷺ لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق وغمط الناس فرمود که این مقدار از کبر محسوب
نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر وی واجب شده است از توحید
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن ممتنع گردد و بند گان خدای تعالی را حقیر دارد و حقیر شمرد و
دارد بدانکه احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریض و ترغیب در آن واقع شده
همچنین در شان تجمل و تنعم و ترخیص و تجویز آن ورود یافته اما بشرط عدم تکبر و خیلاء اما ار

ترمذی از عایشه رض می آرد که گفت مرا رسول خدا ﷺ یا عایشه اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن
باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل توشه سواری و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه مکن جامه را
و میفکن از بدن تا پیوند نکنی آنرا و در حدیث ابی داود آمده که آنحضرت ﷺ بتاکید فرمود آیا نمی شنوید
آیا نمی شنوید که بذاذت از ایمان است بذاذت از ایمان است یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار
فقر از اخلاق اهل ایمانست و نیز در حدیث آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت
بران بقصد تواضع بپوشاند او را خدا تعالی حلهٔ کرامت و اما ثانی در حدیث ترمذی آمده که رسول خدا ﷺ
فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت وی بر بنده یعنی چون خدا تعالی بر بنده خود نعمتی
دنیاوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر و آشکارا کرده در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن
بقدر امکان بی مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت خدا تا محتاجان قصد وی کنند و طالبان زکوة و صدقات
بر وی بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم
ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشانرا بشناسند و استفاده کنند همچنین شرح کرده اند
این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود می آرد که گفت آمدم من رسول خدا را ﷺ و بر تن من جامه بود
دون فرمود ترا مالی هست گفتم نعم گفت از کدام جنس است گفتم از هر جنس داده است مرا خدا تعالی
از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خدا تعالی پس باید که دیده شود اثر نعمت
و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید جامهٔ در غایت کهنگی پوشیده فرمود
مگر جامه نداری این مرد گفت مرا دو جامهٔ نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آنرا و اظهار کنی نعمت
حق را و آنحضرت ﷺ تجمل و تزئین هیأت و تحسین سمت را دوست داشتی جابر گوید رض که آمد
آنحضرت ﷺ روزی بزیارت ما پس دید مردی را ژولیده و پریشان موی فرمود این مرد چیزی نمی یابد
که بدان اصلاح راس خود بکند و مردی را دید که جامهٔ چرکین بر بدن دارد فرمود وی چیزی نمی یابد که
بدان جامه خود را بشوید و یکی را یکباری دید پریشان موی و ابتر و بی هنجار فرمود گویا یکی می آید گویا
شیطانی است و آن حضرت ﷺ نیز چون وافدان بر وی میرسیدند احسن ثیاب خود را می پوشید
و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین اینچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود
تا اینچنین کنند و بالجمله معتبر درین باب قصد و نیت است ترک تجمل و لبس ثیاب دون اگر
از جهت بخل و خست طبع یا از برای اظهار فقر و زهد و ریای مردم بود مذموم است و بقصد زهد
تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر و تفاخر و بطر و اسراف است نیز قبیح
و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال مستحسن و مدار بر نیت است
و از اینجا است اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم درین باب و صاحب مواهب لدنیه

بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح ترک لذت هیآت و رثاثت ثیاب است پس چیست حال اهل سلسلهٔ شریفه شاذلیه از صوفیه که تجمل میکنند در هیآت و ملابس خود و حال آنکه طریقه ایشان اتبع است سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح است جواب میگوید که نظر این قوم بر معانی و حکم است و چون دیدند که سلف صالح بجهت جهل ان اهل غفلت و شغل ایشان بدنیای دنیهٔ خود منهمک و غالی اند در زیب و زینت ظاهره بجهت تفاخر بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند ایشانرا و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت انچه تحقیر کرده او را حق جل وعلا و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و سخت شد دلها بنسیان اینمعنی و ذهول ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیآت را حیله و وسیله مفاخرت و علامت بر تزهد و ریا منعکس شد امر پس گشت در حقیقت مخالفت اینقوم در لباس و هیآت طریقهٔ سلف و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیآت علامت صدق و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد شیخ الامام ابو الحسن شاذلی قدس الله سره العزیز وقتیکه انکار کردند بروی بعضی از منکران اهل بذاذت و رثاثت بقول خود که فرمود یا اهلا این هیآت من گویا بزبان حال میگوید که الحمد لله الذی اغناني بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیأ من دنیاکم و افعال و اعمال این قوم آراست برحکمت ولیت انتهی کلام المواهب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری بغداد میگشتند نه جای معین بود و نه طعامی و نه لباسی جز ستر عورت می آرند مامور شد بلباسی که ذراعی از ان بدینارها شد و در لباس نفیس میفرمود بدا الکفن المیت وکفن المیت اجمل و بدا بعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر و اختیار رتبهٔ عالی داشت می آرند که گاهی لباس میپوشید که چهار درم می ارزید و گاهی نفیس قیمتی در غایت نفاست و بالجمله سلامت حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت است و زیاده بران مباح است اگر تکبر و خیلاء را بنیابد و توسط و اقتصاد در همه باب اولی بود و آنچه قومی را معتاد و متعارف شده و باعث تمییز و تعریف ایشان گشته نیز وجهی هست و مقام قوم عالی است و مبنی بر نیات و حکم است که ایشان دانند والله اعلم * فصل * شیخ این فصل را در پوششهای مختلف جدا از فصل سابق آورد و اگر یکی میمانست هم میشد تا آنکه بعضی از مقاصد این فصل خالی از تکراری هم نیست پس گفت حضرت نبوی ﷺ از ارپای پوشیده اگر مراد بازار پای همین ازار است که بار ها مذکور میکرد در خود ظاهر است و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سراویل بود در پوشیدن آنحضرت ﷺ آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که نپوشیده و شیخی در شرح شمائل گفته که پوشیده است ولیکن خریدن آن سزوار مراد را

معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و در مشکوٰة از
احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و ابن شرای سراویل در مکه بود و ابویعلی موصلی در مسند خود بسند
ضعیف از ابی هریرة آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا ﷺ پس خرید سراویل
بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که بر میکشید اثمان را پس آنحضرت ﷺ بوی فرمود برکش
و چرب تر برکش پس آنمرد وزان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن ثمن اینکلمه بگوید پس
ابوهریرة گفت وای بر تو نمیشناسی پیغمبر خود را پس آنمرد میزان از دست بینداخت و برخاست تا دست
آنحضرت ﷺ ببوسد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را از وی بکشید و گفت این عادت اعاجم است که بملوک
خود بکنند و من ملک نیستم مردی ام از جنس شما پس آنحضرت ﷺ سراویل بگرفت و روان شد ابوهریرة
میگوید که خواستم سراویل را از دست آنحضرت ﷺ بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار
تر است بر برداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند برداشت پس یاری دهد او را برادر مسلمش گفتم
یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضر و سفر و در شب و روز زیرا که من مامورم
بستر و نمی یابم ساتر تر از این جامه چیزی و ابن حبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند
ولیکن با سانید ضعیفه و مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی است و وی ضعیف است جدا و
بالجمله خریدن آنحضرت ﷺ سراویل را صحیح و ثابت است و ابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که
ظاهر اینست که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت ﷺ سراویل پوشید
و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب السراویل
ولیکن حدیثی در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقی و شرطی که نزد وی معتبر بود و
آورده اند که امیرالمؤمنین عثمان رض در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده
شده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وی ساتر ترین ثیاب شما
است و محصن و محفوظ گردانید بآن زنان خود را چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر و لایق تر است
خصوصا در حالت بیرون آمدن از خانه کذا اورده بعض المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع
از امیرالمؤمنین علی رض آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا ﷺ در بقیع در روز
باران پس بگذشت زنی سوار بر حماری و بود با وی مکاری پس بلغزید حمار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن
بر زمین پس روی گردانید آنحضرت ﷺ از وی گفتند یا رسول الله وی سراویل پوش است فرمود اللهم
اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا السراویلات فانها من استر ثیابکم و حصنوا بها نسائکم
رواه الترمذی و العقیلی فی الضعفاء و ابن عدی فی الادب و الدیلمی فی مسند الفردوس و گفته که
ابن جوزی این حدیث را در موضاعات آورده و لکین صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت است بطرق

منفعل دوانتهی والله اعلم وآنحضرت ﷺ گاه عمامه بی کلاه میپوشید وگاه با کلاه وگاه کلاه بی عمامه و عمامه
را علد به میان دو شانه مبارک فرو کذاشتی در اکثر احوال چنین بود فرود ربعض احادیث آمده که
آنشب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملاء الاعلی قلت لا ادری قال
فوضع یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن علد به میان دو کتف مبارک فرو کذاشت و تمام
این حدیث چنانکه احمد و ترمذی از عبد الرحمن ابن عایش و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند
اینچنین است که گفت رسول خدا ﷺ دیدم پروردگار خود را در نیکوصورتی پس پرسید از من چه
چیز خصومت یعنی بحث و نزاع و گفتگو میکنند فرشتگان یعنی کدام اعمال است که در رفضائل آن بحث
و مناظره میکنند و نبشت کردن و بردن آن بآسمان بریکدیگر مسابقت و مبادرت مینمایند گفتم تو دانا
تری ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را میان دو شانه من پس یافتم من سردی دست
پروردگار در سینه خود پس منکشف شد در من و حاصل شد مرا علم هر چیزی که در آسمان و زمین است
کنایت است از حصول تمامه علوم کاینات علوی و سفلی پس از آن خواند آنحضرت ﷺ این آیت را و
کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین * باز پرسید پروردگار جل وعلا یا محمد
میدانی در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید تعالی
از برای اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهائی که مکفر ذنوب و سیآت
اند و آن اعمال این است مکث کردن در مساجد بعد از کذاردن نماز با نتظار نماز دیگر و پیاده رفتن
برای دریافت جماعتهای نماز و تازه و سیراب و کامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال و اوقاتی که
مکروه و شاق بود بر نفس وضو کردن و آب رسیدن از جهت ضعف و برودت و مانند آن و هر که بکند این
اعمال را زندگانی کند بسر به نیکی و بمیرد به نیکی و پاک کردد از کناهان خود چنانچه در روزی که زائیده
است از مادر و تعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألک فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب
المساکین فاذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون و گفت پروردگار تعالی درجات یعنی اعمالی
که سبب ترقی درجات شود این سه چیز است افشای سلام و اطعام طعام و نماز کردن در شب در وقت بودن
مردم در منام و گفت ترمذی سوال کردم بخاری را از این حدیث گفت صحیح است پس مصنف میگوید در
شبی که حضرت مصطفی ﷺ این واقعه را دید صباح آنشب علد به را در میان دو شانه فرو گذاشت یعنی
برای تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاده بود و مواهب میگوید که اصل
این نکته از افادات ابن تیمیه است و ابن قیم گفته است این فائده را اصلی در غیر کلام وی نمی یابم
ابن عراقی نیز گفته که این اصلی ندارد انتهی والله اعلم و آستین پیراهن مبارک تا بند گاه سر دست مبارکش
بودی و در بعض روایات تا سر انگشتان آمده و اکثر زیاده بران آمدی یعنی بر بدی و پیراهن را دو دست

داشتی وگاهی حله حمرا پوشیدی در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه وعید مهیا داشتی وترمذی
ودارمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبررا ﷺ در شب مهتاب در حلهٔ حمرا وبودم من که
نگاه میکردم گاهی بجانب وی ﷺ وگاهی بجانب قمر وآنحضرت ﷺ نیکوتر وروشن وتابان تر بود
نزد من از ماه وقول جابر رض که گفت نزد من از برای اظهار لذت وذوق خود بدیدار مبارک وی ﷺ گفت
والا نزد همه کس ودر نفس الامر همچنین است ونیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم
هیچ یکی را از آدمیان بهتر وزیبا تر از رسول خدا ﷺ در حلهٔ حمرا چون درینجا بعضی از مردم را
توهم واشتباه آن شده که مراد از حله جامهٔ ابریشمی باشد واز حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث
ردآنها کرده اند چنانکه مصنف گفت وحله عبارتست از دو جامه وحمرا آن خطوط سرخ است که دران بود ومراد
بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است عبد الله بن عمرو بن العاص جامهٔ
سرخ از رنگ معصفر پوشیده بود گفت این چیست که پوشیده از آنحضرت ﷺ کراهت آن فهم کرد چون بخانه
آمد درتنور انداخت وبسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت
فرمود هلا کسوته بعض اهلك چرا نپوشانیدی آنجامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لا باس
به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مرزنانرا ودر صحیح آمده که دو جامه
سرخ را بر کسی دید فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسهما این پوشش کافران است پس مپوش آنرا ونیز
آمده مردی بگذشت وبروی دو جامهٔ سرخ بود وبرآنحضرت ﷺ سلام کرد آنحضرت سلام اورا جواب نگفت
رواه الترمذی وابوداود وفی الجمله از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد وهمچنین از زرد
وانچه در بعض احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی است
ودر کتب فقه درینباب اقوال مختلف آمده وصحیح در مذهب امام ابوحنیفه آنست که مکروه است کراهت
تحریمی ومکروه است نماز دران ونیز اختلاف است اندران که کراهت وحرمت در مطلق رنگ سرخ است
یا مخصوص است برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمه الله که از متاخرین علمای مصر بود تحقیق کرده که مطلق
رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است ولهذا در بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمده پس معلوم
شد که این حکم مطلق احمر را شامل است والله اعلم وجامه معلم پوشیده یعنی علم دار بدیبا وغیرآن اما
گفته اند باید که دیبا وحریر زیاده بر چهار انگشت نبود وکمتر ازان مباح است وجامه سیاه پوشیده
چنانکه در باب خطبه جمعه آمده است که دستار سیاه بر سر مبارک داشت ودر روز فتح مکه نیز همچنین
بود وبعض گویند که درین روز از مغفر که بر سر داشت دستار رنگ سیاه گرفته بود واین تاویل بعید
است وبالجمله پوشیدن کسای سیاه وعمامه سیاه از آنحضرت ﷺ بصحت رسیده است وفی الکنز
ندب لبس السواد واز امام محمد شیبانی رحمة الله علیه آورده اند که عمامهٔ سیاه بر سر داشتی ولباس فاخر در برو

جمالی بکمال داشت روزی زنی نزد وی باستفتا آمد حیران جمال وی شد و میاه می‌دید مقارا با مغیل ی
روی وی نعایت تحسین نمود بدان مولع گشت دیگر وی ﷺ علیه دستار سیاه نپوشید و نیز از لقا ست لباس
اعتذار کردی که مرا زنان بسیار اند اگر خود را آراسته دارم ترسم که نارد رحمانی بهکمند در مرد
یگانه طمع کسد والله اعلم و پوستین که اطراف آن بسد س د وخته بود ند و موزه و نعل و تاصومه که
تسمی خاص است از نعل ضخیمتر از نعل متعارف طاقهای چرم بر هم دوخته اینهمه را پوشیده و ترمذی در
شمایل از بریده آورده که فرستاد نجاشی برای آنحضرت ﷺ دو موزه سیاه ساده پس پوشید آنرا
پس وضو کرد و مسح کرد بر آن و نعلین آنحضرت را ﷺ دو دوال بود یکی میان انگشت پای و انگشت
متصل داو و دیگر میان انگشت میانه و انگشتی که متصل باوست و یکدوال دیگر بود بر پشت پا و تمثال نعل
آنحضرت ﷺ خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین رساله جداد ربیان آن جمع کرده و
گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود حرز و امان امت از شر بغی و عداوت و حسد اشرار و از شر شیطان مارد
و اگر زنی که دشوار شده باشد زائیدن وی آنرا نگاه دارد آسان شود بروی این دشواری و بعضی از
محمدان را از علما و محدثین اشعار و قصائد است در مدح آن کذا فی المواهب اللدنیه و انگشتری در دست
کرده اما روایت مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و
مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بود نقش آن محمد رسول الله
بر این هیأت بود و نهی فرمود که هیچ آفریده باید که نقش انگشتری من بر انگشتری خود نکند بدانکه
گرفتن آنحضرت ﷺ خاتم را و پوشیدن وی آنرا بصحت رسیده و خاتم وی ﷺ از نقره بود و فص وی نیز
از نقره و در روایتی آمده که فص وی حبشی بود یعنی سنگی بود که در حبشه میباشد یا مراد آنست که سیاه بود
کذا قالوا و آنکه در حدیث زهری از انس آمده که آنحضرت ﷺ انداخت خاتم را و نپوشید و در روایتی
یکروز پوشید بعد از آن بینداخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید مموه بفضه که ساخته بودند برای وی
ﷺ پس بینداخت آنرا و نهی کرد از آن و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آنحضرت ﷺ خاتم را پس ختم
میکرد بوی و نمی پوشید محمولست بر آنکه در اول همچنین بود بعد از آن پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم
آنحضرت ﷺ بعد از وی بدست ابوبکر صدیق رض بود و بعد از وی بدست عمر فاروق رض و بعد از وی بدست
عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بیر اریس افتاد و هر چند
بجستند پیدا نشد و گفته اند که باعث اینهمه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان رض و بعد
از وی پیدا شد گم شدن آن خاتم بود که در وی سری از اسرار الهی بود که مدار انتظام و التیام امر بود
چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و از پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج
فرمود که از آن بوی اصنام می آید چه اصنام را از آن میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل

ناراست و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمهٔ اربعه مکروه است و نزد بعض علما جائز و از بعض صحابه مثل طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق اخبار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر و برکت است و نفی فقر و در روایتی آمده که عقیق زرد دافع طاعون است و پوشیدن آنحضرت ﷺ آنرا بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید و در هدایه تختم بخاتم حجر مطلق مکروه داشته و در کافی میگوید که عقیق و یشم ازان مستثنی است بر قول اصح و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نگین زیراکه قوام خاتم بروست و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمهور علما اما نه بقصد زینت و بعض گفته اند مکروه است مگر کسی راکه ویرا حکمی و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقالی بود زیراکه اصل در استعمال فضه و ذهب حرمت و کراهت است پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم ازینجهت پوشیدن دو انگشتری و زیاده ازان مکروه است ولیکن گرفتن خواتیم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت بپوشد و اختلاف کرده اند درانکه افضل تختم در یمین است یا در یسار و اکثر احادیث برآنست که در یمین است و بعض در یسار نیز آمده و گفته اند که آنحضرت ﷺ اول در یمین میپوشید و آخر در یسار قرار یافت والله اعلم و تختم در غیر خنصر مکروه است و آمده است که آنحضرت ﷺ رشته می بست در خاتم از برای یادداشت امری و اما نقش خاتم وی ﷺ محمد رسول الله بود ولیکن کتابت وی نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد است در خواتیم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و مشهور آنست که اسم جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در میان و بعض از مشایخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و تواند که برعکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیلی که از رواة بخاری است آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالف آنست کذا فی المواهب فقد بر و منع آنحضرت ﷺ دیگرانرا از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف و امتیاز و علو مقام وی بود تا دیگری دران شریک نباشد و بدین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت خوف تلبس بخاتم شریف وی بود که نزد اشتراک لازم می آید و بدین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وی بود والله اعلم و آنحضرت ﷺ زره پوشیده و خود و جوشن و گاهی دو زره در یکحال پوشیده چنانکه در روز غزوهٔ احد و این از کمال شجاعت و کارزاری آنحضرت ﷺ بود که بیشتر سلاح جنگ از مردان آنها پوشند که دغدغه کار بیشتر دارند و ازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و مباشرت اسباب عادی کردن منافی مقام توکل نیست بلکه دران بندگی و امتثال امر الهی است در اتباع و انقیاد باسبابی که خلق فرموده و جبهٔ خسروانی داشت که شکافهایی انرا فراویز دیباد وخته بود و مراد بجبه طیالسهٔ کسروانیه مکفوف بدیباج که در حدیث واقع شده اینست چنانچه گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی که فرمان بهجرت یافته بود نیمروز بخانهٔ ابی بکر آمد طیلسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طیلسان را بسیار پوشیدی بعض حمل بر اوقات ضرورت کرده اند بلکه انکه در لبس

طیلسان بمعنی پوشیدن سر بردا اند اختن طرف آنرا بر کتف که آنرا تقنع وقناع نیز گویند بعضی از مردم
غلوی کرده اند وآنرا مکروه وبد موم داشته وصحیح آنست که آن جائز است بیکراهت وآنحضرت ﷺ وصحابه
آنرا کرده اند وبعض گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب ومانند آن ومیل
مصنف باینجانب است ومختار جمهور خلاف آنست وشیخ جلال الدین سیوطی درینباب رساله نوشته
مسمی بطی اللسان عن ذم الطیلسان ودر وی احادیث متضمن مدح طیلسان ولبس آن از آنحضرت ﷺ
وبعض اصحاب آورده وگفته که بیهقی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت وصف کرده شد
رسول خدا را ﷺ طیلسان فرمود این جامه ایست که اداکرده نمیشود شکر او ودر حدیث دیگر آمده
که پوشیدن سر بعنی بطیلسان در روز فقه است ودر شب زینت است وفرمود الارتداء لبسة العرب
والاقتناع لبسة الایمان وترمذی وغیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا ﷺ که بسیار
میکرد تقنع یعنی سر خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیات است بواسطه پوشیدن سر که در ان روغن
می انداخت وچرب میشد پس مراد بازین جامه گوشه طیلسان است که بر سر می نهاد وبعض گفته اند
که مراد بقناع اینجا خرقه است که در وقت ادهان بدان سر می پوشید وتحقیق که تقنع بمعنی تطلس است
یعنی طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الباری ودر حدیث انس آمده کان ﷺ یکثر القناع ودر روایتی آمده
کان لا یفارق القناع ودر حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا ﷺ معتکفا عیادت کند مریض را
وحاضر شود جمعه را وچون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز کردم وحاکم بر شرط شیخین از مرة
بن کعب آورده که گفت شنیدم رسول خدا ﷺ را که ذکر میکرد فتنه را وقریب می نمود وقوع آنرا ناگاه مردی
بگذشت متقنع در ثوبی فرمود اینمرد در ان روز بر راه راست خواهد بود پس بایستادم من تا به بینم
آنمرد را که کیست ناگاه دیدم که عثمان ابن عفان است ظاهر اینکه مراد از فتنه قتل وی رض بود که اهل مصر
بدان مفتون ومبتلا شدند واز امام حسن ابن علی رض آورده اند که دیدند اورا نماز میگذارد وحال
آنکه متقنع بود ودر روایتی تقنع از وی رض در غیر الصلاة نیز آمده وبخاری در تاریخ خود آورده که
طاؤس یمانی مرا که از کبار تابعین است دیدند که تقنع داشت ومیگریست گفتند از چه میگریی گفت بر
علم وعلما وجاحظ گفته است که قناع از سیمای اکابر ورؤسا است وشاهد صدق بران آنست که رسول خدا
ﷺ کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موضعی که میرسید سر او را از طیلسان گویا که ثوب
زیاتست انتهی وازینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از آنحضرت ﷺ که
پوشید طیلسان را ونه هیچ یکی از صحابه رضوان الله علیهم باطل است وآنکه گفته که در صحیح مسلم آمده
که ذکر کرد آنحضرت ﷺ دجال را وفرمود بیرون آید با وی هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیلسانهاست
واز انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که بر ایشان طیلسان ها بود گفت چه بد مشابه اند این قوم به

یہود خیبر ودر حدیث صحیح از حاکم آمدہ کہ من تشبہ بقوم فہو منہم و ترمذی آوردہ کہ لیس منا من
تشبہ بغیرنا خواہش چنانچہ در فتح الباری گفتہ آنست کہ استدلال باین در وقتی تمام است کہ طیالسہ از شعار
ایشان بود و آن درین ازمنہ مرتفع شد پس در عموم مباح داخل بود و قول انس بہ تشبیہ آنجماعہ بہ یہود بجہت آن
بود کہ انس یہود را بسیار دیدہ بود کہ تطلس میکردند و غیرا یشانرا متمتع باین ہیئت کم دید پس تشبیہ کرد
بایشان و ازینجا کراہت لبس طیلسان علی الاطلاق لازم نیاید بلدلیل روایت وی رض تطلس و تقنع را از آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم و بعض گفتہ اند کہ کراہت انس آنرا بجہت رنگہای این طیالسہ بود کہ زرد بود چنانکہ رسم یہود است
واللہ اعلم و در سفر جبہ آستین تنگ پوشیدی جبۂ رومیہ ضیق الکمین کہ در حدیث آمدہ اینست
چنانکہ گذشت گاہی ازار ورداء پوشیدی و درازی رداء شش گز بود و در عرض سہ گز و یکوجب
و درازی ازار چہار گز بود و یکوجب و در عرض دو گز و یکوجب گز یکدست است کہ آنرا ذراع گویند و این دو شبر است
و نیز بیست و چہار انگشت بعدد حروف لا الہ الا اللہ چنانکہ مشہور است * فصل * در عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
در معاشرت با ازواج طاہرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ و بعضے از
مصنفان ثلاث را زیادہ میکنند و آن غلط است و چون مستقیم نیست آنرا تاویلات میکنند و ہمہ سہو است و نماز
از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوۃ بتفصیل ذکر کردیم فلیتذکر و دوستترین چیزی
بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم از امور دنیا زنان بود و بوی خوش و در بسیاری از شبہا مجموع حرمہای نہ گانہ
را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا و یرا کرامت شدہ بود لاجرم مباح شد و یرا چندانکہ
خواہد زن بنکاح خود در آرد نہ و زیادہ برنہ بدانکہ خواہید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام نوع
انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چہ حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیدہ
و سبب ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباہات بقوت باہ و شہوت جماع و تمادح
بدان و تنقیص و تحقیر بضد آن امری مقرر و معروف است و عادت مستمر است میان مردان و محبت
نسا و نکاح معدود از کمال نوع انسانی و موجود در کمل افراد این نوع امت و تمامہ انبیا و رسل اہل تزوج
و تاہل بودند الا عیسی و یحیی صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین و در روایات آمدہ است کہ ابراہیم
خلیل الرحمن ہر روز از شام ببراق سوار بشوق صحبت ہاجرام اسمعیل بمکہ می آمد از جہت کمال
شغف او بوی و قلت صبر از وی و داؤد پیغمبر علیہ السلام را نود و نہ زن بود و با وجود آن زن دیگر نکاح
کرد تا صد تمام شد و سلیمان علیہ السلام را سیصد منکوحہ و سیصد سریہ بود و یکشب بر صد زن طواف
کردی و بخاری از انس آوردہ کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم میگشت بر تمام نسای خود در یکشب
و آنہا یازدہ تن بودند و در روایتی نہ و بودیم ما کہ حدیث میکردیم کہ دادہ شدہ است او را قوت
سی نفر و از طاؤس و مجاہد آمدہ کہ قوت چہل تن و در روایتی از مجاہد قوت چہل مرد از اہل جنت

و در روایت صحیح آنست که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع ولهذا امام
بود آنحضرت را ﷺ مزمته از ازدواج که خواهد و در اینجا کمال فضل و شرف و امتیاز وست از سائر رجال
امت و حکمت در تکثیر نسا آنحضرت را ﷺ این بود که تا احکام درونی را که مردان را بآن راه نبود بامت
نقل کنند و زیادت تکلیف بقیام حقوق و حسن معاشرت و صبر بر صحبت ایشان با تحمل اعبای رسالت
و اقامت مشاق عبادت نیز از فواید آن بود و از آنچه نقل کرده اند که فضل سلیمان علیه السلام
بر آنحضرت ﷺ لازم نیاید چه آنحضرت را ﷺ فضایل و کمالات بود که اگر مجموع فضایل انبیا را صلوات الله
علیهم اجمعین در جنب آن نهند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه
تعالی ملکی خواست که دیگری را میسر نبود پس برای اجابت دعای وی علیه السلام چیزی چند را مثل
تسخیر ریاح و جن بوی مخصوص کردانیدند که غیر وی را ظاهر نبود و وی علیه السلام پیغمبری بود
ملک و اینها از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را ﷺ مخیر کردانیدند که نبی ملک بود
یا نبی عبد پس اختیار کرد آنحضرت ﷺ که نبی عبد بود نه ملک یعنی بندگی بهتر از بادشاهی است
پس موقوف داشتند آنحضرت ﷺ را بر خلق بشریت و فقر و عبودیت و مزیت سلیمان در وسعت ملک و کثرت
نسا و رفتن سریر بر هوا و تسخیر جن از این قبیل بود و این در ظاهر بود و لیکن قدرت و قوت تصرف
پیغمبر ما ﷺ در کاینات و قرب و عزت او در حضرت صمدیت بیش از آن بود و این قوت و تصرفات
آنحضرت ﷺ را تمام بود و لیکن وجود آن در ظاهر مخصوص بسلیمان بود علیه السلام دلالت میکند
بر این معنی آنچه در حدیث صحیح آمده که عفریتی از مرده جن در نماز بر آنحضرت ﷺ آمد تا در وسواس
و تمرد افکند پس آنحضرت ﷺ فرمود که میخواستم که او را بگیرم و بستون مسجد بربندم تا کودکان و
اطفال اهل مدینه بوی بازی کنند و لیکن از دعای برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم یعنی مرا قوت
و تصرف در جن هست و لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص بسلیمان علیه السلام داشته
اند وی نیز دعا و درخواست وی آنرا از پروردگار ترک آن کردم فافهم وبالله التوفیق و بدانکه نسای
مطهره در تحت آنحضرت ﷺ در وقتی نه بوده اند و در وقتی یازده و در روایتی دیگر زیاده بر این
و اول ازواج خدیجه بود رض و در جاهلیت وی را طاهره میخواندند و در وقت تزوج وی آنحضرت
ﷺ بیست و پنجساله بود و وی چهل ساله و اولاد آنحضرت ﷺ همه از وی بودند الا ابراهیم که از
ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه رض در مکه بود پیش از هجرت بسه سال بقول صحیح و وی شصت و پنجساله
بود و صحبت وی با آنحضرت ﷺ بیست و پنجسال دوم سوده بنت زمعه تزوج کرد او را بمکه بعد از موت
خدیجه رض پیش از عقد عایشه رض و هجرت کرد بمدینه و چون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید

وي نوبت خود را بعايشه رض و باقي ماند د رحيطه نساي شريف و وفات يافت د ر سن اربع و خمسين از هجرت سيوم عايشه رض تزوج كرد او را بمكه و وي شش ساله بود و زفاف كرد د ر نه سالگي و فوت كرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بود عايشه رض هژده ساله و وفات يافته سنه سبع و خمسين يا ثمان و خمسين بعد از انكه از عمر وي شصت و شش سال گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب رض نكاح كرد او را سال د وم يا سيوم از هجرت و طلاق داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را يكطلاق پس مراجعت كرد بوحي آسماني كه آمد رجوع كن بحفصه كه وي صوامه و قوامه است و وي زوجهٔ تست در بهشت ماتت سنة خمس و اربعين او احدي و اربعين وهي ابنة ستين سنة و بعض گفته اند كه موت وي د ر خلافت عثمان بود رض پنجم زينب بنت خزيمه و ويرا د ر جاهليت ام المساكين ميخواندند كه بايشان طعام ميداد نكاح وي د ر سنه ثلاث بود و وفات د ر سنه اربع و صحبت وي با حضرت صلی الله علیه وسلم چند ماه بود ششم ام سلمه تزوج كرد او را سنه اربع يا ثلث بعد از فوت زوج وي ابو سلمه ماتت سنة تسع و خمسين و قيل اثنين و ستين و گفته اند قول اول صحيح تر است و عمر وي هشتاد و چهار سال بود هفتم زينب بنت جحش كه زوجهٔ زيد بود تزوج وي د ر سال پنجم و وفات وي سال بيستم يا بيست و يكم و اول كسيكه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ازواج مطهره فوت كرد وي بود هشتم ام حبيبه بنت ابي سفيان د ر وقت نكاح وي اختلاف است بعض گويند كه د ر حبشه بود كه وي آنجا همراه شوهر خود رفته بود و نجاشي او را براي آنحضرت صلی الله علیه وسلم تزويج كرد بمهر چهار صد دينار يا چهار هزار درهم و بعض گويند د ر مدينه و اول اصح و اشهر است و وفات وي سنة اربع و اربعين يا اثنين و اربعين نهم جويريه بنت الحارث د ر غزوهٔ بني المصطلق د ر سنه ست د ر بند افتاده بود پس آزاد كرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را و او را عقد نمود و نام اول وي برة بود پس تغيير داد او را بجويريه ماتت سنة ست و خمسين دهم ميمونه تزوج وي د ر سنه سبع د ر سال قضاي عمرة حديبيه د ر موضع سرف بفتح سين و كسر را كه برده ميل از مكه است و وفات وي نيز د ر همين موضع د ر سنه احدي و ستين يا احدي و خمسين و يا غير آن اتفاق افتاده اكنون د ران موضع بر سر قبر وي عمارتي است يزار و يتبرك به يازدهم صفيه بنت حيي بن اخطب يهوديه بود از اولاد هارون عليه السلام و د ر غزوهٔ خيبر كه د ر سنه سبع بود د ر بند افتاده پس آزاد كرد او را و تزوج نمود و بعض گفته اند كه اول د ر سهم دحيه كلبي افتاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم ويرا از و بخريد و آزاد كرد ماتت سنة اثنين و خمسين و قيل خمس و خمسين د وازدهم ريحانه بنت زيد يهوديه از بني النضير يا از بني قريظه د ر بند افتاده بود و آزاد كرد و تزوج فرمود د ر سنه ست و د ر وقت عود از حجة الوداع وفات يافت و بعض گفته اند بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم د ر سنه ست عشر و الاول اصح اين مذكورات جماعهٔ است كه تزوج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دخول وي با نها بصحت رسيده و چندي ازينها پيش از حضرت صلی الله علیه وسلم از عالم رفته بود و اكثر بعد از وي و جماعهٔ ديگر اند از نسا بيست يا زياده كه بعض را تزوج كرده

موقت بیکماه ایلا نزد فقها سوکند خوردن مرد است که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه وحکم وی آنست که تعرض نکند وقربان ننماید او را پیش از کذشتن چهار ماه چنانچه کریمه * للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم میکند واکر بکند کفارت یمین بدهد یا جزائی که بران مترتب ساخته چنانچه کفت اکر قربان کنم بنده من آزاد مثلا واکر چهار ماه کذشت وقربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابوحنیفه واصحاب وی ومذهب سفیان ثوری وبعض علمای دیکر همین است ونزد مالک وشافعی واحمد واسحق واقع نشود طلاق بکذشتن چهار ماه بلکه حبس وجبر کرده شود او را تا آنکه یا رجوع کند وکفارت یمین دهد یا طلاق دهد ونزد شافعی اکر طلاق ندهد طلاق داده شود بروی جبرا یکطلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نسای خود یکماه ورسیده بود بپای مبارک او زخمی در بند استخوان پس بنشست در غرفه بیست ونه روز پس فرود آمد کفتند یا رسول الله سوکند یکماه خورده بودی وبعد از بیست ونه روز برآمدی فرمود ماه بیست ونه روز میباشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف است مطلقا ودر صحیح مسلم از جابر رض آمده است که درآمد روزی ابوبکر صدیق بر در رسول خدا صلی الله علیه وسلم وعادت وی بود که تا اذن نمی طلبید وامر نمیشد نمی درآمد ودید مردم را که بر درکاه جمع اند وهیچ کس را بدرآمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از ان درآمد عمر رض واستیذان نمود واذن کرده شد برای وی ودید آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ساکت وحزین نشسته ونساکرد وی جمع آمده طلب نفقه میکنند پس کفت عمر رض در دل خود والله چیزی بکویم که بخندانم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را پس کفت یا رسول الله اکر بنت خارجه که نام زوجه عمر است از من نفقه طلبد برخیزم ومشتی در کردن او زنم پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکفت همچنین این زنان کرد من آمده وطلب میکنند نفقه را پس برخاست ابوبکر ومشتی در کردن عایشه رض زد وبرخاست عمر ومشتی در کردن حفصه زد وکفتند آیا شما می طلبید از رسول خدا چیزیکه نزد وی نیست کفتند لا والله نطلبیم بعد ازین از وی چیزی که نزد وی نیست پس ترک کوشه کرفت آنحضرت از زنان یکماه بعد از ان نازل شد این آیت * یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا الآیة والحدیث اما ظهار نکرد وبعضی از فقها که کفته اند ظهار نیز کرد غلطی ظاهر است وسهوی فاضح ظهار کفتن مرد است مر زن خود را انت علی کظهر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنی حرام وباین کفتن طلاق باین واقع میشود واکر قربان کند کفارت ظهار چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدهد ونزد محققین از فقها ومحدثین از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ظهار واقع نشده وذر احادیث ذکر آن وارد نیامده وسیرت وی با ایشان بهترین سیرتها بود ومیفرمود خیرکم خیرکم لاهله بهترین شما کسی است که بهتر است سیرت ومعاشرت او با اهل وعیال او وانا خیرکم لاهلی ومن بهترین شما ام مر اهل خود

را رواه الترمذي والدارمي ورواه ابن ماجة عن ابن عباس ولفظ ترمذي در روايتی اينست كه
كامل ترين مومنان در ايمان نيكوترين ايشان از روي خلق ونرم ترين ايشان نامل شود وآنحضرت
ﷺ دختران انصار را سوی عايشه رض ميفرستاد تا با وي ملاعبه كنند وچون التماس امری كردي
بيگانه كه در ان هيچ محذور نبودی موافقت فرمودي ومتابعت نمودي وچون از كوزه آب خوردي
آن كوزه را بگرفتی ولب بر جاي لب عايشه رض نهادي وآب خوردي وچون استخوانی بر داشتی
وگوشت از ان بدندان بخوردي آن استخوان را از وي بستدي واز موضع دهن وي گوشت تناول
كردي وبروي تكيه زده قرآن خواندي وگاه سر مبارك بر كنار وي نهادي وقرآن خواندي اگرچه
حايض بودي وگاه در حيض بفرمودي تا ازار بند در بر بالاي ازار را او معانقه كردي وبشره بسائر
بشرهٔ وی رسانيدي ودر ايام روزه او را بوسه دادی واز كمال لطف وغايت مكارم اخلاق وي با اهل
بيت آن بود كه وير ا يعنی عايشه را رض تمكين دادي از بازي كردن بلعبت چنانچه عادت دختران است
كه از لتهاي جامه لعبتها سازند وبآن بازي كنند وبر دوش مبارك وي تكيه زده در حبشه ورقص ايشان
نگاه كردي عادت حبشه است كه به نيزهاي خرد بازی ميكنند وگفته اند كه اين بازي ايشان از زادي
ساز جنگ است با اعداي دين وباين قصد از جمله عبادات ومبادي آن گردد مثل تير انداختن ونيزه بازی مبارزان
ويكباري روز عيد اينجماعه در صحن مسجد شريف اين عمل ميكردند پس ميگويد عايشه كه آنحضرت
ﷺ بر در حجرهٔ من بايستاد وبپوشيد مرا بردای خود تا نظر كنم ببازي ايشان ونهادم روي خود را
ميان گوش ودوش آنحضرت ﷺ پس برايستاده ماندو برنگشت آنحضرت ﷺ تا من برنگشتم وگفت
عايشه رض اندازه كنيد وخيال كنيد كه دختر خرد سالی كه حريص بود بر ديدن بازي چگونه
بايستد وبازنيايد از ديدن آن حال مرا بر ان قياس كنيد وابن حديث دلالت دارد برا باحت مثل اين
لعب ونيز ديدن دختر صغير السن اجانب ان در ايام فرح وسرور ومثل روز عيد ومانند آن ودر سفر
دو بار با وي مسابقت كرد بپاي يعنی آنحضرت ﷺ وعايشه رض با يكديگر دويدند كه تا كدام يكی
از ايشان غالب آيد وپيشتر رود چنانچه غازيان با اسپان مسابقت در ميدان كنند مرهٔ اولی عايشه رض
سبقت كرد ودر مرت ثانيه عايشه رض تناور شد يعنی فربه وگوشت دار شد حضرت رسالت ﷺ سبقت
گرفت پس فرمود هذه بتلك يعنی اين سبقت من بدل آن سبقت است كه تو رفتی برمن كرفتی ويكبار
از حجره بيرون می آمدند دردرگاه مردو يكبار در آمدند هر يكی آن ديگر يرا دفع ميكرد تا بيرون
شدند وچون عزم سفر كردي ميان ايشان قرعه زدي هر كرا قرعه افتادي ويرا بردي وچون رجوع
فرمودي ديگران را قضا نكردي وگاه بودي كه در حضرت مجموع بريكی از ايشان دست نهادي
وملاعبت كردي وهر روز چون نماز عصر بگذاردي بر مجموع حجرات بگشتی واحوال ايشان تفقد كردي

و چون شب شدي در حجرهٔ آنكه نوبت وي بودي بيتوتت فرمودي و ميان هشت زن قسم كردي در آن
وقت كه ازواج مطهره نه بود عايشه حفصه ام حبيبه سوده ام سلمه صفيه ميمونه زينب بنت حجش
جويريه رضي الله تعالى عنهن زيرا كه سوده كه نهمي بود نوبت خود را بعايشه رض بخشيده بود پس عايشه رض
را دو شب بود وديگران را يكشب و آنچه در صحيح مسلم واقع شده كه عطا ميگويد كه آنزني كه آنرا قسم
نميكرد صفيه بود غلط صريح است از عطا وسبب اين وهم آنست كه رسول ﷺ روزي بر صفيه خشم كرفت
صفيه مضطرب شد عايشه رض را كفت هيچ تواني كه حضرت ﷺ را از من راضي كني ومن نوبت خود را
بتو بخشم عايشه رض كفت آري پس عايشه رض بيامد وبر جانب پيغمبر ﷺ بنشست در روزيكه نوبت صفيه بود
فرمود دور شو كه امروز نوبت تو نيست عايشه رض كفت ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و حكايت باز كفت پيغمبر
ﷺ از صفيه راضي شد و اين حال در ديكر روز بود و يك نوبت بود لا غير از ين جهت بعضي از رواة
وهم كرده كه زني كه او را قسم نميكرد صفيه بود و حديث كان يقسم لثمان صحيح است بدانكه در
مشكوة از بخاري ومسلم از عطا مي آرد كه كفت حاضر شديم ما با ابن عباس بر جنازهٔ ميمونه بسرف پس كفت
اين زوجهٔ رسول خدا است ﷺ چون برداريد نعش او را فجنبانيد وحركت ندهيد او را و نرمي كنيد با آن
وكفت بود نزد رسول خدا ﷺ نه زن كه قسم ميكرد از انها براي هشت زن وقسم نميكرد براي يكي وكفت
عطا بما چنين رسيده كه آنكه قسم نميكرد براي وي صفيه بود وبود وي آخر نساي وي در موت و رزين كفت
كه غير عطا براند كه آنزن كه قسم نميكرد سوده بود واين قول صحيح تر است زيرا كه وي بخشيده بود
روز خود را براي عايشه وقتيكه خواست رسول خدا ﷺ كه طلاق دهد او را او را كفت نكاه دار مرا
ومن نوبت خود را بعايشه بخشيدم باميد آنكه شايد كه در بهشت در زمرهٔ نساي تو باشم
خطابي كفت كه اين سخن از عطا وهم است و غلط در روي از ابن جريج است كه راوي اين حديث است
و قاضي عياض كفته كه شايد كه روايت عطا صحيح باشد زيرا كه چون نازل شد قول حق تعالى * ترجي
من تشاء منهن وتؤوي اليك من تشاء * يعني بران از خود هر كرا ميخواهي از زنان و بخوان بخود هر كرا
خواهي از ايشان اختيار بدست تست و اين آيت است متمسك جماعتي كه كويند قسم برآنحضرت
ﷺ واجب نبود پس براند آنحضرت ﷺ سوده وجويريه وصفيه وام حبيبه وميمونه را و بخواند بخود
عايشه وام سلمه و زينب وحفصه را و وفات يافت آنحضرت ﷺ در حاليكه ايوا كرد و بخواند همه
را مكر صفيه را كه او را ارجا كرد و براند و قسم نكرد براي وي وخبر داد عطا از آخر امر والله اعلم و عادت
نبوي ﷺ آن بود كه چون در اول شب مواقعت كردي كاه غسل كردي و بخفتي وكاه وضو كردي و بخفتي
و غسل در آخر شب كردي وحديثي كه از عايشه رض مرويست كه ربما كان ينام ولا يمس ماء بسا بود كه
خواب ميكرد آنحضرت ﷺ ودست نميكرد آب را غلط است از بعض رواة از جهت ثبوت غسل يا وضو

قبا

واحتمال دارد و دور نیست که مراد بهمان آب غسل باشد والله اعلم و گاه بودی که بر مجموع طواف
کردی و در آخر یک غسل کردی و گاه در عقب هر مواقعت غسل کردی و چون از سفر باز آمدی شب هنگام در
خانه نیامدی و اینحکم را در باب معاشرت نسا آورد زیرا که این نیز بملاحظه حال ایشان بود تا متهیٔ
شوند و یکایک بر ایشان نیاید و جز این از حکمتهای دیگر ❊ فصل ❊ در خواب و بیداری حضرت نبوی
ﷺ گاه بر فراش یعنی جامه خواب بیتوتت کردی و گاه بر نطع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین مجرد و آن
حضرت را ﷺ سریری نیز بود چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر وی
در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در مرض موت آنحضرت ﷺ عباس بن عبد المطلب
ویرا سریری بنشست و آنحضرت ﷺ امام حسن و حسین را علیهما السلام وصیت کرد و امام
آورده که آنحضرت ﷺ بر سریر خفته بود و فراشی در زیر خود نداشت و اثر کرده بود ریسمان سریر
در پهلوی مبارک وی و بالش وی از پوست بود حشو وی لیف درخت خرما [illegible]
است و از برای شب پلاسی داشت از موی که بران خفتیدی و آنرا دو ته میکردند یکشب آنرا
چهار تو کردند تا نرمتر باشد از ان نهی فرمود گفت بحال اول دو ته سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و فی
الجمله بر فراش خفتیده و لحاف بر خود پوشیده و فرمود که جبرئیل بر من نیامد در لحاف هیچ زن بجز
لحاف عایشه و بالش وی از ادیم بود در میان آن لیف خرما این نیز ما بقاکل شده است ❊ فصل ❊
در سواری آنحضرت ﷺ گاه بر اسپ سوار شدی و گاه بر شتر و گاه بر استر و گاه بر دراز گوش و آن چند تا
بود یکی غیر که مقوقس اهدا کرده بود و معفور که فروه بن عمرو الجذامی فرستاد و گفته اند که این
هر دو نام یک استر است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسپ برهنه بی زین چنانکه در باب جهاد بگذشت و گاه
اسپ را بدوانیدی و هر چند کند رو و حرون بودی در رکعت آنحضرت ﷺ مثل سیل روان شدی و غالبا
تنها سوار شدی و بعضی اوقات بر شتر کسی را ردیف ساختی و گاهی از پیش خویش کس دیگر را سوار
کردی چنانچه سه نفر بر یک شتر بودندی و گاه بعضی از امهات مؤمنین را بر عقب خویش سوار کردی و
بیشتر مرکوبات آنحضرت ﷺ اسپ و شتر بودی اما بغال در ارض عرب کم بود یک بغله هدیه
از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام این بغله دلدل و آن سفید
بود و یک بغله دیگر بود و نام او فضه فروه بن عمرو آنرا فرستاده و یکی دیگر ابن العلا صاحب ایله فرستاده
دیگر از دومة الجندل آمده و دیگری از پیش نجاشی و بعضی گفته اند که کسری نیز بغله برای آنحضرت
ﷺ فرستاده بود و این سخن بعید است زیرا چه کسری که در خیطة العباد آنحضرت ﷺ نه در آمده
و کتابت او را پاره کرده اهدای او دور است کذا قیل والله اعلم و چون استر در ارض عرب کم بود صحابه
گفتند ما نیز در از گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون یعنی

این را نادانان کنند که جنس را بغیر جنس بجهانند و این امر نامناسب را ارتکاب کنند ٭ فصل ٭ حضرت
نبوی را ﷺ یک گله گوسفند بود بعدد صد و دوست نداشتی که بر صد زیاد شود چون بره زاییدی
بدل آنرا گوسپندی ذبح کردی و شتران از نر و ماده نیز بسیار بود و عدد و اسامی آن در کتب سیر مسطور
است و حال استر و دراز گوش معلوم نشد و اما اسپان چند از آنچه در کتب مسطور است یکی نام وی سکب
است و سکب در لغت ریختن آب است و فرس سکب بمعنی کثیر الجری آمده گویا میریزد و میرود مثل آب
و این اول اسپی است که در ملک آنحضرت ﷺ در آمد و بده اوقیه آنرا خریده و بود اغر محجل یعنی
سفید جبهه و سفید پا و کمیت بود و ابن اثیر گفته ادهم دوم مرتجز ماخوذ از رجز که نوعی از بحور شعر
است خوش آینده تسمیه کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل و خوبی آواز وی و سفید بود سیوم ظراب
بظای معجمه تسمیه کرده شد بدان از جهت کبر و سمن وی و گفته اند از جهت قوت و صلابت حافر وی
اهدا کرده آنرا فروة بن عمرو جذامی چهارم لحیف بحای مهمله اهدا کرد آنرا ربیعة بن ابی البراء ماخوذ
است از لحاف تسمیه کرده شد باین اسم از جهت سمن و کبر وی گویا می پوشید زمین را بدم ممدود که دراز
بود چنانچه بلحاف بپوشند پنجم لزاز از لز بمعنی التصاق و اتصال اعضای او و بیکدیگر ملتزق و ملتصق
و بر هم پیچیده و خوش اندام بود اهدا کرده بود آنرا مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم
داری آنحضرت ﷺ فرستاده و آنحضرت ﷺ آنرا با میر المؤمنین عمر بخشیده و وی در راه خدا یکی
را بران سوار کرده بعد از ان دید که آنرا ارزان میفروشد خواست که باز خرد و آنحضرت ﷺ او را از
خریدن منع کرد تا عود بصدقه لازم نیاید چنانکه در باب صدقات گذشت هفتم سبحه از سباحت بمعنی شنا
فرس سابح حسن الجری اسپ اشقر بود خریده بود آنرا از اعرابی بده شتر هشتم بحر اسپ سفید بود از تجار
یمن خریده و بیان دواب و اسلحهٔ آنحضرت ﷺ و اسامی آنها که در غایت مناسبت و لطافت اند بتفصیل
در کتب سیر مذکور است و هر چیز را نزد آنحضرت ﷺ نامی بود مناسب از ان میان همین نام اسپان نقل
افتاد که دلالت ظاهره دارد بر آنچه گفته شد و کنیزکان و غلامان داشتی از ان جمله آزاد کردگان زیاده از ارقا
بودی و بیشتر موالی و عتقا از عبید بودی نه از اما در مواهب لدنیه از ابن جوزی نقل کرده که گفت
موالی آنحضرت ﷺ چهل و سه بود و اما یازده و میفرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما هر مردی که آزاد کند
مردی مسلمانرا کان فکاکه من النار باشد این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش و باز رستن از گرو آن
یجزی کل عضو منه عضوا منه جزا داده میشود هر عضوی از ان آزاد کرده شده عضوی را از آزاد کننده و ایما امرأ
مسلم اعتق امرأتین مسلمتین و هر مرد مسلمان که آزاد کند دو زن مسلمانرا کانتا باشند آن دو زن آزاد
کرده شده فکاکه من النار یجزی کل عضوین منهما عضوا منه جزا داده شود هر دو عضو از ان دو زن
عضوی را از ان مرد و الحدیث صحیح است و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است

آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده بنظیر عتق دو کنیزک است چنانچه دو زن حکم
یک مرد دارد در شهادت ۞ فصل ۞ در بیع و شری که حضرت نبی ﷺ کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب
بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن محفوظ نیست مگر در سه صورت و اما خریدن
بسیار بود و باجارت دادن و باجارت ستدن و استعاره یعنی چیزی بعاریه گرفتن زیادت بود یا از ایجار
باجاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برای گوسفند چرانیدن و در حدیث
آمده است که هیچ پیغمبری نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالی تعلیم تربیت و اصلاح
امت است زیرا که رعایت در معنی چوپانی است و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع و مسکنت
باشند و اصحاب ابل و فرس اهل تکبر و خیلا و یکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برای وی تجارت کند
و در صحیح حاکم است که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر هر نوبتی بیک شتر و شرکت کردی
با کسان و کسانرا وکیل خود ساختی و خود وکالت ایشان قبول کردی اما توکیل زیاده از توکل بود و هدیه
بکسان فرستادی و از کسان هدیه قبول کرد و عوض دادی عادت شریف بود که مکافات هدیه و احسان کردی و بر
خود منت کسان ننهادی و بخشیدی و بخشیده قبول کرد سلمة بن الاکوع را در بعض غزوات کنیزکی بهره وی
نصیب شده بود وی را گفت این را بمن بخش هبها لی فوهبها له فرمود به بخش این کنیزک را بمن پس
بخشید آن کنیزک را بوی آنرا بمکه فرستاد و چند تن اسیر را از اسرای مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد و وام
و قرض برهن و بغیر رهن کردی و استعاره کردی و گاه نقد و گاه نسیه چیزی خریدی و ضمان شدی از حق تعالی
ضمان خاص در حق کسی که فلان عمل کند چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه وما بین رجلیه ضمنت له
بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاهداشتن چیزی که میان دو کله اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن
حرام آنرا نگاهدارد و هر که ضامن شود چیزی را که میان دو پای اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد
ضامن شوم مر او را به بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار واقع شده و گاه ضمان شدی ضمان عام
از برای دیون هر که وفات کند و وفا نکند از دین خود را و شفاعت کردی بکسان و کسان
بوی شفاعت کردندی و یکبار برای مغیث شفاعت کرد بزن وی بریره و قبول نکرد بریره
شفاعت ویرا و از وی نرنجید و بر وی عتاب نکرد قصه بریره آنست که وی کنیزک عایشه بود
رض و عایشه رض ویرا اعتاق کرد و حکم امة چون معتق کرد آنست که وی اختیار دارد که تحت شوهر
بود که در حالت بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی برآید نزد امام ابوحنیفه
مطلق است خواه شوهر وی حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقرر فی الفقه و مغیث شوهر وی
بود و چون بریره آزاد شد نخواست که در تحت وی باشد و مغیث در عشق وی واله و حیران میگشت
آنحضرت ﷺ شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند و در نکاح وی باشد بریره شفاعت آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم قبول نکرد وفسخ کرد نکاح او را وچون مصلحت دیدِ بریرہ این بود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ویرا تکلیف نکرد
وازوی نرنجید وسوگند بسیار خوردی بخدای تعالی وانچہ ثابت است در احادیث صحیح زیادہ بر هشتاد
موضع است وباریتعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم بسوگند خوردن اول قال الله تعالی * ویستنبؤنک احق
ھو قل ای وربی انه لحق * دوم قال الله تعالی * وقال الذین کفروا لا تأتینا الساعة قل بلی وربی
لتأتینکم * سوم قال الله تعالی * زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم
وذلک علی الله یسیر * درین سه آیت امر است مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم که سوگند بخورد بپروردگار تعالی
وبتاکید بگوید که دین اسلام حق است وقیامت آمدنی است وحق سبحانه خواهد بر انگیخت آدمیان را
وجزای اعمال شان داد وما نا که مقصود مصنف از ذکر این که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوگند بسیار میخورد
ومامور است بسوگند خوردن اشارتست بآنکه سوگند خوردن بخدای رب العزت در انچه حق است منع
نیست چنانکه وصیت بعض مشایخ عظام است از ارباب طریقت قدس الله اسرارهم مر طالبان را که سوگند
بخدا نخورند ولیکن پوشیده نماند که مقصود ایشان منع است ازان بوجهی که مسقط تعظیم اسم الهی و
حشمت درگاه عزت بود چنانکه در محاورات ومعاملات معتاد عموم ناس است وقسم بر حقیت دین
اسلام وتاکید شرایع واحکام در مقام موعظت وارشاد چنانکه در کلام نبوت وقرآن مجید واقع است نه
ازین قبیل است آنموضع دیگر است واینمقام دیگر کما لا یخفی وگاه در یمین استثنا کردی مراد باستثنا
درینجا انشاء الله تعالی گفتن است واین استثنا مانع است از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع
امری که بران یمین یاد کرده وهمچنین در مواعید وعقود وگاه سوگند را کفارت دادی وآن کار بکردی
ومیفرمود هرگاه که سوگند بچیزی یاد کنم ونخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا انچه نیکوتر است آنرا بکنم وسوگند را
کفارت بدهم ومزاح کردی اما در مزاح غیر حق نگفتی چنانچه شخصی از حضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم شتری التماس
کرد فرمود بتو شتر بچه بدهم گفت یا رسول الله شتر بچه بچکار من می آید مرا شتر درکار است فرمود آیا
هیچ شتری هست که بچه شتر نباشد وغم آنرا انزایل وچنانچه پیره زنی بحضرت وی صلی اللہ علیہ وسلم آمد ودرخواست
دعا کرد که الله تعالی او را به بهشت در آرد گفت هیچ پیره زنی به بهشت نه درآید پس آنزن غمگین
شد وگفت چه شد پیره زنان را که به بهشت نه درآیند وبگریه رفت فرمود باوی بگوئید که حق تعالی میگوید
* انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا * حق سبحانه زنان را بکر وجوان سازد ودر بهشت
درآرد باین معنی درست است که پیره زن در بهشت نه درآید وتوریه کردی توریه در لغت پوشیدن است
ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب واظهار خلاف آن ودر توریه غیر حق نگفتی چنانکه اگر عزم جائی
کردی خبر راه جائی دیگر بپرسیدی وآبها ومراعی ومنازل آن وازین باب است انچه روایت کرده اند که
چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر زد تا بالفعل این خبر شایع نشود وهر

فاش نکردد و دشمن خبردار نشود و در مقام تهیهٔ اسباب محاربه نیاید و امثال این تور بهاد در غزوه و
جهاد بسیار کردی و مشورت کردی و مشورت دادی و بیمار پرسیدی و جنازه را حاضر شدی و دعوت را
اجابت کردی و یاران بیوه و مسکینان و ضعیفان برای قضای حاجت ایشان همراه شدی و کار ایشانرا
کفایت کردی و از شعرا مدح شنیدی و ایشانرا عطا دادی و خلعت بخشیدی مروی است که آنحضرت را
ﷺ مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدی زیراکه آن علامت معرفت تمام و دین خالص و ناشی
از محبت حق و صدق محض است از آنکه هرچه مدح وی گفتند و تا قیامت خواهند گفت قطرهٔ است از بحری
پس عطای وی ایشانرا بر قول حق بود و اما مدح شعرا از ملوک و امرا و اهل دنیا زور و بهتان صریح است
لاجرم فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بیندازید در روی مدح گویندگان دروغگوی خاک را
٭ وصل ٭ در بعض اخلاق آنحضرت ﷺ در دویدن بپای مسابقت فرموده چنانچه در حدیث عایشه
رض گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردی بود رکانه نام سخت قوی و علم کشتی
را چون او کسی نمیدانست و مردم از بلاد بمصارعت وی می آمدند و همه را بر زمین می انداخت و هیچ کس
او را بر زمین نبرده روزی در راهی از راههای مکه با آنحضرت ﷺ پیش آمد آنحضرت او را دعوت اسلام کرد
و گفت یا رکانه چرا از خدا نمیترسی و دعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت یا محمد هیچ شاهدی بر صدق دعوی
خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان می آری بخدا و رسول خدا گفت نعم فرمود
پس متهیء شو برای مصارعت پس بمصارعت در آمد آنحضرت ﷺ او را بگرفت و بر زمین زد رکانه ازین
حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر باز دیگر بر زمین زد تا سه بار همچنین کرد پس گفت رکانه والله ان شانک
لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک وابوداود والترمذی و نیز آورده اند که مردی بود که او را ابوالاسد جمحی
میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی می ایستاد و جماعهٔ ده مرد طرف
آن پوست را از زیر پای وی میکشیدند و وی از جای خود نمی جنبید و پایش می لغزید تا پوست پاره پاره
میشد روزی آنحضرت ﷺ او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آنحضرت
ﷺ بمصارعت با وی در آمد و بر زمین زد ولیکن وی ایمان نیاورد و فی القصة طول کذا فی المواهب
و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و بر جامه خود بدست خود رقعه دوخته و دلو جامهٔ خویش بدست
مبارک خویش رقعه زده و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیده و جامهٔ خویش از شپش جانور پاک کردی لط
حدیث اینست و گاه یفلی ثوبه و فلی در لغت کاوش و تفتیش شپش و امثال اوست از جامه و گفته اند که
هرگز در جامهٔ آنحضرت ﷺ شپش نیفتاده و ایذا نکرده و از بدن شریف وی چرک در جامه ننشسته کذا
فی المواهب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کرده اند که گفت که هرگز بر جامهٔ بدن شریف پیغمبر
ﷺ مگس ننشسته و پشه نگزیده ولیکن لازم نقلی بجوید چیزی موذی است فی الجمله نقل یا در غوث با آنها

آن وجواب داده اند ازین اشکال بآنکه شاید که تغلی از چیزی باشد که چسپیده باشد بثوب وی از جای
دیگر نه آنکه از بدن شریفش حادث شده والله اعلم و اهل خانه را بنفس خویش خدمت کردی و در بنای
مسجد با عمال و کارکنان موافقت نمودی و خشت که خود با اصحاب ریخته بود و موضع معین و معلوم است در مدینه
مطهره که برای بنای مسجد شریف در آنجا خشت ریخته بودند برداشتی و گاه چنان گرسنه شدی که از
گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چه از بستن امعا و محکم شدن و برهم چسپیدن آن قوتی حاصل شود که
حرکت بدان میسر گردد و بضیافت رفتی و کسانرا نزد خویش بضیافت آوردی و حجامت کردی و امت را بآن
فرمودی و ثابت شد که حجامت میان سر مبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اخدعین و گاه بر کاهل و اخدعین
دو رگست بر دو جانب گردن و کاهل عبارتست از مقدم ظهر یعنی میان دو شانه و تداوی کردی و دیگرانرا
وقت ضرورت داغ کردی چنانچه ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردی و رقیه بیماران کردی اما طلب رقیه
برای خویشتن نکردی و بیماران را باحتما فرمودی و بمعالجه امر کردی اما استعمال ادویه مرکبه که در
قرابادین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودی بلکه تداوی بمفردات کردی و نادرا چیزی
بآن اضافه کردی تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست ابوخزامه گفت
یا رسول الله ارایت رقی نسترقیها و دواء نتداوی بها خبر ده ما را که این افسونها که میکنیم و این داروها که
میخوریم هل یرد من قدر الله شیأ آیا رد میکند و باز میگرداند از تقدیر الهی چیزی را فقال هی من قدر الله پس
گفت آنحضرت ﷺ این افسونها و داروها نیز از تقدیر الهی است یعنی وی تقدیر کرده است که
این درد باین دارو و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است مندفع میگردد و الا خیر
و از تخمه و بسیار خوردن منع فرمودی و میگفت ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطنه پر نکرد آدمی هیچ ظرفی
را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم لقیمات بس است آدمی زاده را چند لقمه معدود و صغیر یقمن صلبه که
بر پا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجد است
آدمی که پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه
حصه کند یکحصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن یعنی اگر زیاده برین کند ضرر
دارد * فصل * در علاج امراض * بدانکه مرض دو نوع است قلبی و بدنی مرض قلبی عبارتست از ارتکاب
ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه دارد و دل را از صحت
که ثبات و استقامت اوست مع الله بر آرد و بعد از غلبه و دوام ازاله حیات حقیقی که عبارت از معرفت و
ذوق ذکر است کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص است بحضرت رسالت ﷺ و راهی نیست
بتحصیل آن مگر از جانب نبوی و آنچه آورده از درگاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات از اتیان
دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن است از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب آن

که از جانب آنحضرت ﷺ آمده از باب تکمیل و تتمیم و تمم و تطفل است چه ضرر روی بسر است و مضرت
او زایل بخلاف ضرر امراض قلبیه که دایم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
خواست که درین چهل فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده بیرون کند
و علاج امراض حضرت نبوی ﷺ بر سه نوع کردی یکی با دویه طبیعی که عبارتست از اجزای جمادی
و نباتی و حیوانی دوم با دویه الهی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی است سوم با دویه مرکب ازین دو قسم
اما علاج با دویه طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت غریبه که منبعث میشود از قلب بسوی
اعضا و صار است با فعالی که صادر است از قوای بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تب را میفرمود
الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء تب از پراکندگی گرمی دوزخ است یعنی نشانی و نمونه از وست پس سرد
کنید آنرا با استعمال آب چه سردی نشانند و کشنده گرمی است و در حدیث دیگر آمده اذا حم احدکم
فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیال من السحر چون تب زده شود یکی از شما پس باید که ریخته شود بروی
آب سرد را سه شب وقت سحر و جائی دیگر آمده در مسند امام احمد کان ﷺ اذا حم دعا بقربة من
ماء فافرغها علی راسه فاغتسل بود رسول خدا ﷺ چون تب میکرد میطلبید مشکی را از آب پس میریخت
آنرا بر سر خود و غسل میکرد و در جامع ترمذی ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار
فلیطفئها بالماء البارد و لیستقبل نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس و لیقل
بسم الله اللهم اشف عبدک و صدق رسولک و ینغمس فیه ثلاث غمسات ثلثة ایام فان لم یبرأ فی ثلث فخمس فان
لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فتسع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن الله میفرمود چون تب رسد یکی از شما
را تب رسد نیست مگر پاره از آتش پس باید که بکشند او را با آب سرد و باید که استقبال کند و پیش آید
جوی روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب که وقت
سردی است و باید که بگوید بسم الله خداوندا شفا ده بنده خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را
یعنی درین علاج که او فرموده است و غوطه زند در آن آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد و تب
مفارقت کرد فبها و الا غوطه زند در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر
نشود تا هفت روز و اگر بدین عمل نکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر تا نه روز برسد
باذن خدا و چون درین علاج اطبای طبیعی را استبعادی روی میدهد چه معلوم است
که بعضی از اقسام تب را استعمال آب سرد مضر است قطعا مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را
اتفاق است که این خطاب خاص است باهل حجاز که بلاد آن گرم است همچون خطاب حتی لا تستقبلوا
القبلة و لا تستدبروها و لکن شرقوا او غربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن کل شیٔ مخصوص
است باهل مدینه و هر که در آن سمت است و قبله ایشان جنوبی است و چون اکثر حمیات که ایشان را عارض

شدی از نوع حمی یومی بودی که از شدت حرارت آفتاب وامثال آن بود مانند استعمال دوای گرم یا حرکت
مفرط یا غضب یا بیداری و نحو ما علاج آن بآب سرد فرمود شربا واغتسالا وچون تعرض وبیان حضرت
رسالت ﷺ مر علاج امراض بدنی را بطریق تبع وطفیل بود در استقصا وتعمیم انواع آن نکوشید وهم
بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود والله اعلم # فصل # در علاج استطلاق بطن # استطلاق بطن
راچون از کثرت ماده بودی علاج بتقویت اطلاق کردی چنانچه در صحیحین است ان رجلا اتی النبی ﷺ فقال
ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیأ
وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله
وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه ای فسد هضمه واعتلت معدته مردی بحضرت رسالت
ﷺ آمد وگفت برادر مرا شکم روان است علاج آن التماس دارم آنحضرت ﷺ فرمود بیاشامان او را عسل
آنمرد برفت وباز آمد وگفت بیاشامانیدم او را عسل هیچ فایده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد
این واقعه یا سه بار شک راوی است وهر بار امر بآشامیدن عسل میکرد ودر بار سیوم یا چهارم فرمود
راست گفته است خدای تعالی یعنی که عسل را شفای امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته
است درانکه وحی کرده بمن که علاج استطلاق بطن وی در آشامیدن عسل است وگفته اند که این معنی
بهتر است زیرا که آیت دلالت ندارد بران که عسل شفای هر مرض است ودروغ میگوید شکم برادر تو که
قبول شفا نمیکند وعرب استعمال کذب در موضع خطا کنند چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو
یعنی خطا کرد ودر نیافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنی صلاحیت قبول شفا نکرد وخطا کرد
ازان امام فخر الدین رازی گفته که آنحضرت ﷺ به نور وحی دریافت که نفع عسل در استطلاق بطن
وی آخر ظاهر شدنی است وچون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم که او را نفعی نیست
دروغ گفت ازینجهت اطلاق کذب بران کرد ند ودر تکرار امر بآشامیدن عسل نکتهٔ لطیف است چه دوا
می باید که آنرا مقداری وکمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زایل نکند واگر
ازان زیاده آید قوی را ساقط کند ومرض را زیاده کند وچون در هر نوبتی چندان عسل نداد که
مقاوم مرض شدی لاجرم اطلاق زیاده میشد وامر باعادهٔ شرب عسل میفرمود تا بحد خویش رسید
لاجرم فرمود صدق الله وکذب بطن اخیک عبارتیست از کثرت مادهٔ فاسده وچون
در آخر آن قدر داد که در اخراج ماده ودفع مرض وی کافی ووافی کرد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر
حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة وغیره آورده است فبرأ یعنی پس ازان به شد شکم وی
وعجب که مصنف این روایت را نیاورده بدانکه طب نبوی بطب اطبا نسبت ندارد چه طب نبوی متیقن
النجح است قطعا چه صادر شد از وحی الهی ومشکوة نبوی وکمال عقل واما طب غیر وی غالبا ما خوذ است از حدس

وطلی وتجربه که مسامی خطر است و هرکس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وی است و هرکه آنرا بقبول وصدق تلقی نکند و باعتقاد پاک فرا نگیرد البته بآن منتفع نشود ولهذا اکثر بطب او را نقص در عدم صدق نیست و حلوص اعتقاد وی حمل کرده اند چنانکه قرآن کریم که شفای صدور و دلوب است هرکه آنرا باخلاص وقبول تلقی نکند زیاده امراض و وبال وی شود و بدانکه چه مذکور شد از امر کشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل است پس وصف وی برای دفع اسهال چگونه بوان کرد و بدانکه این جاهلان که بعلت وجوه واسباب دارد و اسهال گاهی ناشی از بد هضمی و بقای مواد فاسده در معده گردد علاجش زیاده اجراء استطلاق بطن که موجب بر دفع واخراج آن مواد گردد نمود و تناول عسل خصوصا ممزوج با آب گرم بغایت نافع است آنرا

* فصل * در علاج طاعون ووبا در قاموس در فصل طا و باب نون می گوید الطاعون الوباء و در باب همزه و فصل واو می آرد الوباء الطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبائی که از فساد هوا حیز دو سبب فساد امزجه و ابدان گردد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح کند و تسمیه وی بطاعون بجهت عموم اصابت و سرعت قتل اوست و قاضی عیاض گفته طاعون قروحی که در جسد برآید یعنی و عام گردد و هلاک کند تشبیه کردند او را بطعن رمح در هلاک و نووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قروح صغیر که از جهت حرارت ازبدن برآید و ورم مولم در غایت ایلام با سوزش و لهب و سیاه گرداند ما حول خود را و سرخ و سبز نیز سازد و باری خفقان و قی بود و غالب در زیر و بغل برآید و گاهی در دست و انگشتان و سایر جسد نیز حادث گردد و ابوعلی بن سینا گفته که طاعون ماده سمیه است که پیدا می آرد ورم کشنده را و اکثر حادث گردد در زیر بغلها و پس گوشها و سبب آن دم ردی است که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میکرداند عضو را و حادث میکرد د قلب را کیفیت ردیه و پیدا میکرد د اروی غشی و خفقان و قبول میکند آنرا از اعضا اکثر انچه اضعف است بالطبع و ردی ترین وی چیزی است که واقع میشود در اعضای رئیسه و اسود از وی مهلک تر است و کمتر است در وی سلامت و احمر وی بر دیگر است بسلامت بعد از وی اصفر و طاعون بسیار پیدا می شود در وبا از این جهت اطلاق کرده شده اسم یکی بر دیگری و حقیقت و دانسته شد و مقرر و دانیست که ماده روح است و حقیقت طاعون ورمی است که ناشی میشود از هیجان دم و انصباب وی بعضوی و افساد او مر آنرا و امراض دیگر که عام است و ناشی است از فساد هوا اطلاق طاعون بر آنها بطریق مجاز است بعلاقه عموم مرض و کثرت موت کما فی المواهب اللدنیه و نیز میگویند که دلیل بر آنکه طاعون مغایر وبا است آنست که طاعون در مدینه رسول ﷺ را و در احادیث نیست آن باین مکان شریف واقع نشده و حال آنکه نیست و با نوی رقوع یافته و بعض تفسیر کرده اند طاعون

را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند که مراد اینجا طاعون مرگ عام است که آنرا وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوي صلی الله علیه وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بني اسرائیل طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی از بني اسرائیل و آن گروهي است که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست وچهار هزار کس وعلی من کان قبلکم و مخصوص به بني اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما طاعون و وبا در زمینی وشهري در نیائید آن زمین را واذا وقع بارض وانتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه وچون واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاري ومسلم وموطا وابوداؤد از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المؤمنین عمر رض بجانب شام و در راه شنید که در شام وبائی واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برای من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائی واقع شده شما چه میگوئید آنجا بر ویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردي برگشتن مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب رسول الله ومردم دیگر اند اقدام بر بلاد و با نیکو نباشد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند بخواند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد واقدام بر وبا درست نیست عمر رض بر قول ایشان قرار داد درین میان ابو عبیدة بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزي عمر گفت اگر غیر تو کسي این سخن میگفت میگفتم بوي چیزی ای ابا عبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است درین باب از رسول صلی الله علیه وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است مر هر مسلمانرا یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند بران و راضی گردد بقضای الهي اگر بمیرد شهید بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن وخز طعن غیر نافذ را گویند واین امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست و عقل را بدریافت آن راه نیست ولهذا اطبا آنرا ذکر نکرده اند وانچه اطبا گفته اند که آن بثري یا ورمی است یا قروحی است چنین وچنان در واقع اثر همان وخز وطعن جن است که محسوس میگردد و دلیل برین معنی آنست که گاهي پیدا میگردد در بلادی که اصح است هوای او واطیب است مای وي و نیز اگر سبب فساد هوا بودي بایستی که هرگز از روي زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانی بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعهٔ را عارض شود که مزاج آنها صحیح است از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودي تمام بدن را در گرفتي و وي مختص بود بموضعي

ازدیاد و بالجمله حدوث آن در تحت ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بجهت فساد هوا بود ی آن را ضابطه و قیاسی بودی کما قیل و اینها قراین و امارات است بر استبعاد وجود وی از فساد هوا و استمرار وی دران نه دلایل قطعیه بران و اصل دلیل خبر مخبر صادق است اگر بصحت روایت بصحت رسید بعد از صحت آن احتیاج بدلیلی نماند و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت دیگر الطاعون دعوة نبی و جود طاعون در حق قوم بدعای پیغمبر او ست که دعا کرد تا حق تعالی عذاب را برایشان بفرستد عموماً یا خصوصاً و این حدیث منافی نیست آنرا که حدوث آن بفساد هوا بود و یا بطعن جن کما لا یخفی و در این حدیث که نهی فرموده از درآمدن در شهری که در و وبا باشد و از بیرون رفتن از انجا اشارت است به تحرز و پرهیز تمام از وبا زیرا که درآمدن در محل وبا تعرض است مر بلا را و القای نفس است در تهلکه و این مخالف شریعت است و منافی عقل و در حدیث دیگر ثابت شده ان من القرف التلف بدرستیکه پیدا میکرد از قرف تلف یعنی قرف سبب تلف و القای نفس در تهلکه است و قرف مداناة مرض و مقارنت وبا است پس درین نهی تمام امر است بحذر و حمیت و نهی است از تعرض اسباب تلف و اما نهی از خروج از محلی که بوده در آمده باشد دران در معنی تبیان کرده اند و یکی حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا و رضا آن و معنی دوم آنکه اطبا میگویند واجب است بر هر که خواهد که از وبا احتراز کند تقلیل غذا و اخراج رطوبات فضلیه از بدن و بتدبیر لطیف در مواضبت ابن کلام را نقل کرده و بجای لفظ لطیف مخفف آورده و این مناسب تر است بمقام و از ریاضت و حمام پرهیز کند تا فضلات ردیه که در قعر بدن کامن است یعنی پوشیده منبعث نگردد و واجب باشد که سکون و آسایش و آرام را اختیار کند تا از هیجان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از زمین وبا و سفر بارض دیگر غالباً بحرکت سخت ممکن شود و ضرر آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جائی که در وی وبا باشد مقصود ازان علاج علت وبا است و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و وبا که مصنف کرده و چنانکه علاج جسمانی بدنی مفهوم شد علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا فسبحان الله ما اتم کلام النبوة و اجمله و اکمله و بعضی از علما در نهی از خروج حکمتهای دیگر نیز ذکر کرده اند یکی آنکه طاعون و وبا در غالب احوال عام میباشد در بلدی که واقع شود شامل مر عامهٔ اهل آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس تمامهٔ اهل آن بلده راه یافته و مداخلت نموده است پس فرار و بیرون آمدن ازان بیفایده بود چه وجود مفسدت و علت چون متیقن شد و التکافل ازان غیر متوقع احتراز و فرار عبث باشد و لایق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج و فرار متوارد و متوافق شوند انکه عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضایع و خراب گردد بجهت فقد کسی که بتعهد و تفقد حال وی کند در حیات و بعد از ممات و نیز اگر خروج مشروع گردد و مردم باعتماد مشروعیت

در برآمدن باکی ومبالاتی نداشتندی بی باك وبی اندیشه برآمدندی وموجب کسر قلوب ضعفا
وبیدلی ایشان کشتی وهمین حکمت است در ورود وعید بر فرار از زحف یعنی کریختن از معرکه جنك کفار
که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند وادخال رعب برانها نکرد ودیکر آنکه بیرون آینده وکریزنده
خواهد کفت اکر من آنجا بودمی ومقیم ماندمی مبتلا شدمی ببلا وآنکه بیرون نیامده ونکریخته
کوید اکر بیرون آمدمی سلامت ماندمی ازین بلا پس مرد ودر لو وایست افتادی که از ان منع کرده اند و
نیز نظر بحقیقت کریختن از بلا سودمند نبود وهرچه واقع شدنی است البته واقع شود وهرکس را اجل
معین است قوله تعالی * اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة اکر شارع این کریختن را سبب میساخت وبدان
اذن میکرد میکریختم وچون نهی از ان کرد جز صبر ورضا چاره نبود وبالله التوفیق کذا فی المواهب
اللدنیه * فصل * در استسقا بدانکه استسقا مرضی بادی است که سبب وی ماده غریبه است بارده که
متحلل میشود اعضا را پس بلند میشود وبر می آید بوی اعضا یا همه اعضای ظاهره یا مواضع خالیه که
در وی تدبیر غذا واخلاط است وآن فضای جوف است واستسقا بر سه نوع است زقی ولحمی وطبلی زقی استسقائی
است که میریزد در وی مایت بمواضع مذکوره ومجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه وتسمیه وی
بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب اوست بمشك پر آب ولهذا احساس کرده میشود خضخضهٔ آب نزد حرکت
وانتقال از جائی بجائی دیکر ولحمی استسقائی است که پراکنده میشود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجمله
اعضا ومحتبس میکردد در خلال لحم پس بالا می آید لحم وبلند میکردد ووجه تسمیه وی بلحمی بجهت
ازدیاد لحم صاحب اوست بحسب ظاهر بخلاف فربهی که در وی ازدیاد است بحسب حقیقت وطبلی
استسقائی است که پراکنده میشود در وی ماده ریحیه در مواضع مذکوره ومحتقن میکردد در ان
ومنتفخ میکردد در وی بطن بمادهٔ ریحیه باشی از رطوبت ووجه تسمیه او بطبلی بجهت تشبیه بطن است
بطبل ولهذا اشنیده میشود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی ﷺ علاج آن بالبان وابوال شتر
میفرموده در صحیحین آمده که رهطی از قبیله عکل وعرینه بمدینه آمدند وهوای مدینه ایشانرا مخالف
آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله ﷺ آمدند وشکایت کردند وکفتند انا اجتوینا المدینة فعظمت بطوننا
وارتهشت اعضاؤنا یعنی که مانا سازکار دیافتیم هوای مدینه را وبیمار ساخت ما را وکلان شد وآماسید
شکمهای ما ومضطرب وسست شد اعضای ما وارتهشت بشین وسین هرد وآمده فرمود لو خرجتم الی
ابل الصدقه فشربتم من ابوالها والبانها اکر بیرون آئید وبروید بسوی شتران صدقه وزکوة پس
بیاشامید از بول وشیر آنها نفع کند شما را ودرینجا اختلاف است نزد امام ابی یوسف حلال است شرب بول
مایؤکل لحمه از جهت تداوی نه غیر تداوی واین قصه دلیل است بران ونزد امام محمد حلال است مطلقا زیراکه
شفا در حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه درینباب آمده وچون ثابت شد در ان شفا ثابت شد که

حلال است و امام ابو حنیفه گوید که حرام است مطلقا چه برای تداوی و چه برای غیر تداوی لقوله ﷺ استنزهوا من البول و اذن بشرب آن در قصه عرینین مخصوص بایشان است و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند فعلوا فلما صحوا عمدوا الی الرعاة و قتلوهم واستاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس عمل کردند آن جماعه بفرموده آن حضرت ﷺ و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشان را و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فبعث ﷺ فی آثارهم فاخذ و اقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس بفرستاد آنحضرت ﷺ مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد بریدن دستها و پایهای ایشان و بر آوردن چشمهای ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و گفته اند که ایشان نیز بچرانندگان شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن با ایشان نیز همچنین کرد و بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیر دار قریب العهد بنتاج و بول جمال بکسر جیم جمع جمل شتر نر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعرابیه که میچرد شیح و قیصوم را خصوصا وقتیکه استعمال کنند آنرا در عرض غذا و آب نافع است درین مرض حدا و التحقیق افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از ان و همچنین ابوال ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح سدد است خصوصا وقتیکه اکثر رعی وی شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر ان از ادویه که نافع است در استسقا خصوصا وقتی که استعمال کرده شود بحرارت وی که بیرون آید از پستان و بول فصیل بهمان حرارت که بیرون می آید از درون زیراکه این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را و زیاده میکند اطلاق بطن را * فصل * در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود در روز احد چون روی مبارک ﷺ مجروح شد بجهت آنکه اسپ آنحضرت ﷺ بلغزید و در گوی بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک بخلید و مضبوط شد حتی که صحابی بدندان خود آن میخ را بر آورد تا چند دندان آن صحابی از بیخ بر آمد فاطمه رضی الله عنها خون را می شست و امیر المومنین علی رضه آب میریخت و خون منقطع نمی شد فاطمه رضه باشارت آنحضرت ﷺ پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت نهاد در حال خون باز ایستاد و ان حصیر از بردی بود و در ان بلاد بیشتر حصیر از بردی بود خاکستر بردی را قوت تمام است در بستن خون فی القاموس البردی نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته البردی دوخ * فصل * در فواید عسل و حجم و داغ کردن * میفرمود که شفاء در سه چیز است شربتی از عسل و بریدن بمحجم و داغ کردن بآتش محجم آلتی از حدید که بوی حجامت کنند و لفظ حدیث شرطة محجم و شرطة بر

وزن ضربة زدن بمشرط یعني نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وي خون و مصنف تعبیر کرد
ازان به برید ن بحجم امامن امت خود را نهي میکنم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نهي
تنزیه است چه مشهور آنست که وي حسم مادهٔ درد میکند و نهي کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جایز است و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر
و تردد است علما میگویند این حدیث اشارت است بمعالجهٔ جمیع امراض مادي چه امراض مادي
یا دموی است یا صفراوي یا بلغمی یا سوداوي اگر دموي است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سه قسم دیگر
است علاج آن باسهال است پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد بآنکه
برید ن بحجم اینجا شامل فصد و حجامت هر دو است و تنبیه است برانکه اخراج دم کنند مطلقا چنانچه
ذکر عسل بر مطلق مسهل است تا هر دو اشارت شود بمعالجهٔ جمیع امراض و درانچه بیاید از احادیث
بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از
معالجه عاجز آید و در ماند و اخر الدواء الکي زیرا که مندفع میشود بوي خلط باغي و منحسم میکرد د مادهٔ
وي و چون ابوطیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت ویراد و صاع طعام فرمود و ازینجا
معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطاي اجرت بر عمل حرام جایز نباشد و سادات
یعني خواجها ویرا گفت تا از خراج وي که بروي نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است که خواجها بر
غلامان خراجي و وظیفهٔ معین بنهند و قرار دهند تا این قدر با یشان پیدا کرده بدهند و باقي صرف
معیشت خود کنند چیزی کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آنحضرت ﷺ است از
عمل وي که از خواجهاي وي تخفیف و مساهله درخواست کرد و میفرمود خیر ما تداویتم به الحجامة
بهترین چیزي که دوا کنید شما بد ان چیز حجامت است یعني براي امراض دموي چنانچه مصنف گفت
و میفرمود در شب اسرا بر هیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتك بالحجامة امر کن
امت خود را بحجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذي و ابن ماجه و ترمذي گفت هذا
حدیث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحي جلد استخراج
میکند و مجموع اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق است
و پخته و بر سطح بدن مي آید و بحجامت بیرون مي آید نه بفصد و فصد اعماق بدن را نافع است و به بلاد
بارده مناسب و در صحیحین است کان رسول الله ﷺ یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله واثنتین علی الاخدعین
یعني حجامت میکرد آنحضرت ﷺ سه حجامت یعني در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بدو
دو رگي که برد و جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابي داؤد و ترمذي باین لفظ آورده
که بود رسول خدا ﷺ حجامت میکرد در اخدعین و کاهل و في الصحیح انه احتجم وهو محرم في راسه لصداع

کان به و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت ﷺ حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صداعی که

در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقهٔ که داشت و شقیقه صداعی که در یکجانب سر بود و در نفع

حجامت برای درد سر احادیث آمده و اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده است بجانب

دماغ اگر منفذی نیافت که از ان بدر رود حادث گردد صداع پس اگر مایل شد بیکجانب شقیقه بود

و اگر تمامهٔ سر را در گیرد آنرا داء البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضهٔ سلاح که آنرا بیضه خوانند و

گاهی بجهت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی از اعراض

نفسانیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاهی بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا

بزداشتن بار گران که زیر کند سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالب نفع حجامت

در بعضی ازین اقسام خواهد بود از تاریخ بخاری و سنن ابی داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ

یکی درد سر را نزد آنحضرت ﷺ مگر آنکه میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم

و در سنن ابن ماجه مروی است که جبرئیل آمد و فرمود بحجامت الاخدعین و کاهل و اطبا گفته اند که

حجامت بر اخدعین نافع است از امراض راس و وجه و اذنین و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد

است انه احتجم فی ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک از جهت وثیی که در ران داشت و وثی

بفتح واو و سکون مثلثه کوفته شدن بدن است از سقطه یا ضربه بکوفتنی که بخلع و کسر نرسد ٭ فصل ٭

در بیان داغ کردن ٭ هرچند داغ کردن دوست نمیداشت و امت را نهی میکرد از ان اما در وقت ضرورت

داغ فرمودی کردن یکبار طبیبی را فرستاد تا ابی ابن کعب را در رگ برید و داغ کرد و چون سعد بن معاذ

را زخم خورد بر اکحل آنرا داغ فرمود و رم کرد بار دیگر داغ فرمود اکحل رگی است در وسط ذراع غالب

است فصد وی و او را عرق حیات نام است در دست و در هر عضوی از وی شعبهٔ است و در فخذ مسمی

بنسا است و در ید باکحل و در پشت با بهر و اسعد بن زراره را در داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه سرخی

است قوی که بر روی و پیشانی مستولی شود و در قاموس هی حمرة تعلوالجسد و جابر را در داغ کرد در

اکحل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از داغ کردن پس میان

این نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع است بعض دال است بر فعل

آنحضرت ﷺ داغ را به بعض اصحاب و بعض دال است بر عدم محبت آن و بعض دال است بر ثنا و مدح

ترک آن و بعض مشتمل است بر نهی از ان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند

واما ثنا و مدح بر ترک آنرا دال است بر افضلیت و اولویت ترک واما نهی از ان محمول است بر آنکه بر سبیل

اختیار بود بی باعثهٔ ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هرچند مرض بود ولیکن احتیاج

بآن نمود و بعلاجی دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت

برء مرض روا بود پس میان احادیث تعارضی نبود بلکه انکه داغ کردن از علاجات طبیه است که استعمال
کرده میشود آنرا در خلط باغی که منحسم و منقطع نمیشود ماده او مکربلکه ان واحادیث زاخبار در باب
کی مختلف آمده بعض دال بر جواز چنانکه بعضی از صحابه عظام را بلان فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده
واز انس رض نیز آمده که گفت داغ کرده مرا ابو طلحه در زمان آنحضرت ﷺ و در موطا از ابن عمر آورده
که وی رض داغ کرده از لقوه ورقیه کرده از عقرب و بعض دال بر نهی از ان و مسلم از عمران بن الحصین
رض آورده که گفت میشنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردیم از ان محجوب شدم پس توبه کردم
ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابو داؤد هم از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی
میکرد رسول خدا ﷺ از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند
که فرمودن آنحضرت ﷺ بداغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت در انجا متیقن و نهی
بجهت آنکه در وی الم شدید و خطر عظیم است ولهذا در زبان عرب و امثال ایشان شایع شده که آخر الدواء
الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم
می پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بران داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند
عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در ورطه شرک خفی در نمانند و از دایره
توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین است حال در سایر ادویه و علاجات
اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آنرا موثر پندارند حرام است بلا شبهه و لهذا در حدیث
مدح آنجماعه که افسون نخوانند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند
که داغ کردن از اسباب و همیه است که مباشرت آن قادح است در توکل بخلاف معالجه بادویه دیگر که ظنی
است و اگر اینجا نیز ظن غالب ببرء حاصل شود جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثی صحیح
نیافتم که آنحضرت ﷺ خود را داغ کرده باشد و بعض توهم کرده اند که وی ﷺ داغ کرد بر جراحتی
که او را روز احد رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فاطمه رض حصیر پاره را سوخت
و بر جراحت نهاد و این نه داخل داغ متعارف است که ازان نهی آمده چنانکه گذشت و بالجمله مختار
آنست که داغ کردن و سوختن عضو مکروه است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق
والله اعلم * فصل * در علاج عرق النسا بکسر عین و بفتح نون نام رگیست که ممتد میشود از مفصل
ورک و منتهی می شود تا آخر قدم و ورای پاشنه و سابقا معلوم شد که همان یکرگست که در دست اکحل
نام دارد و در ران نسا و لیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوی وی و در انجا عرق الاکحل
نیامده بلکه اکحل گویند بی اضافت و گویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وی نسیان ماسوی
می آرد و شخص را هم بوی مشغول میدارد و الآن عرق النساء نام وجعی است که در این رگ پیدا می شود

و ابتدا میکند غالبا از ورک و فرود می آید تا رکبه وگاهی تا پاشنه وگاهی تا انگشتان پای و درد را زمیگردد
بطول زمان و کثرت ماده و این وجع مودی است بعرج انس رض گفت پیغمبر ﷺ فرمود دواء عرق
النساء الية شاة اعرابية تذاب ثم تجزئ ثلثة اجزاء ثم تشرب على الريق في كل يوم جزء دوای این درد
دنبه گوسفند اعرابی است که گداخته شود و سه حصه ساخته و آنها میده شود هر روز یکحصه از آن بر
ناشتا چون این مرض از ماده غلیظ لزج حادث میشود یا از یبس مزاج و محتاج است بانضاج و تلیین یعنی
پخته کردن ماده و نرم ساختن آن تا پخته و نرم شده بریزد و بتحلیل رفته بدر رود و در دنبه گوسفند
این دو خاصیت موجود که انضاج و اخراج است بآن علاج فرمود و در مواهب میگوید که این علاج مخصوص
است بعرب و اهل حجاز و هر که مجاور ایشان است زانکه علاجات است نسبت با ایشان و گوسفند اعرابی
تخصیص فرمود زیراکه اصغر و الطف است و خاصیت مراعی که همه شیح و قیصوم و نباتات لطیف است در وی حاصل
یعنی گوسفند اعرابی چون این نباتات را میچرد که گرم اند و لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای وی خصوصا
در الیه که نرم و لطیف است حاصل است لابد نافع تر و سود مندتر است ❁ فصل ❁ در علاج خشکی مزاج ❁ خشکی
مزاج راکه از ان تعبیر به یبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرمودی و از برای تلیین سنا را اختیار
کردی از اسماء بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشیت
بالسنا فقال لو کان شئ یشفی من الموت کان السناء یعنی آنحضرت ﷺ از اسما پرسید اسهال طبع
بچه میکردی و مشی دارو چی را گویند که اسهال طبع کند و شکم را نرم کند گفت بشبرم بضم شین و سکون
با و ضم را و آن گیاهی است معروف در حجاز که پوست بیخ آنرا بکار میبرند فرمود بغایت گرم است
در درجه رابع و اطبا منع کرده اند از استعمال وی از جهت خطر و فرط اسهال وی حار جار اول بحا
دوم بجیم و این لفظ حار جار از باب اتباع است که لفظی مهمل را بعد از لفظ موضوع که مناسب باشد
بیارند و برای مبالغه گویند مثل حسن بسن دگر بار اسما گفت بسنا دوا کردم فرمود اگر چیزی بودی که مرگ را
شفا دادی سنا بودی و سنا بفتح سین مهمله نبت حجازی است و افضل وی مکی است و وی دوای شریف است که
اصلا در وی بیم ضرر و غائله نیست و قریب است باعتدال و حار است در درجه اولی اسهال میکند صفرا و سودا
و بلغم را و تقویه میکند جرم قلب را و از خاصیتهای او است نفع از وسواس سوداوی و میفرمود علیکم بالسنا
والسنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم گیرید استعمال سنا و سنوت بفتح سین و ضم نون و در آخر تای
فوقانیه زیراکه در این دو شفاء است از هر درد مگر موت و در تفسیر سنوت هشت قول است اول عسل است
دوم ربی است بضم را و تشدید با یای مفتوحه دردی روغن که از عکه روغن بیرون می آرند آمیخته
بروغن عکه بضم عین و تشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قربه سیوم دانه است مانند
زیره اما زیره نیست چهارم زیره کرمانی است پنجم رازیانج است دوای مشهور است نافع در فتح سدد

والتهاب معده وغیر ذلك وگفته اند که صحرائي او حار یابس است در درجه ثالثه وبستاني در ثانیه ششم شبت حار یابس در درجه ثانیه بر انضاج وتلیین است نافع هفتم خرما هشتم عسلی است که در بن ظروف روغن میباشد واینمعنی اقرب است زیرا که سناي کوفته آمیخته بسنوت که عسلی است مخلوط بروغن برائي اسهال اصلح واقوی باشد ودر حدیثی دیگر آمده خیر ما تداویتم به السعوط واللدود والحجامة والمشي بفتح میم وکسر شین وتشدید یای تحتانیه سعوط دوائی است که از راه بیني در دماغ بچکانند ولدود دوائی را گویند که از جانب دهن در حلق ریزند ومشي داروي مسهل نقل این حدیث درین فصل بجهت همین لفظ است که با سهال مناسبت دارد *فصل* در خارش بدن سبب حکه بخارات تیز کزنده است آنکه یابس است مختلط صفرای محترقه مخالط دم است ورطب از مخالطت بلغم مالح بدم وحدوث آن غالبا از کثرت اکل طعامهای مالح حریف وخلو وتوابل حاره وعلاج آن در کتب طب مذکور است مصنف درینجا علاج خارش که از غلبه قمل یعني سپش پیدا شود بیان کرد وگفت وخارش غلبه قمل را معالجه بپوشیدن پیراهن ابریشمین فرمودي در صحیحین آمده که انس بن مالك گفت عبد الرحمن بن عوف وزبیر ابن العوام را رض خارش بدن پیدا آمد واز آن مشقت میدیدند ایشانرا رخصت فرمود که پیراهن ابریشمین بپوشند ودر بعض روایات صحیح مسلم آمده که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت ﷺ از کثرت قمل پس ایشانرا رخصت داد در پوشیدن پیراهنهای ابریشمین وبدین حدیث دوا مر متعلق است یکي فقهي ودیگري طبي اما فقهي حرمت حریر بر ذکور است که از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم ومقرر است ومستفاد ازین حدیث این استثنا که ذکر کرد بقول خود الا براي حاجت یا مصلحتي راجح واین مذهب شافعی است ونزد مالك جائز نیست ودر هدایه میگوید لا باس ان یلبس حریر ودیباد رحرب عندهما وروایت کرد شعبي که آنحضرت ﷺ رخصت کرد در لبس حریر ودیباد ر حرب زیرا که دیبای خالص دافع تر است مرحدتي سلاح را ومهیب تر است در چشم عدو ونزد امام ابوحنیفه مکروه است از جهت اطلاق نهي وضرورت مندفع است بمخلوط انتهی واما امر طبی تداوي بلبس حریر از امراض یابسه سوداوی زیرا که حریرا زادویه حیواني است واز خواص آن تقویت قلب وتفریح ودفع غلبه سوداوامراضی است که ازان پیدا مي آید وآن گرم وتر است وبعض گویند معتدل ودر ان اصلا چیزي از یبس وخشونت نیست لا جرم از حکه وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملامت قمل در ان جاي نگیرد ودر موجز گفته که ابریشم حار مفرح است وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وي آورده که ابوعلي بن سینا ابریشم را در ادویه قلبیه آورده وگفته که حار یابس است در درجه اولی وازینجهت در وی تلطیف وتنشیف است اما تلطیف بحرارت وتنشیف به یبوست وصاحب تقویم گفته

که حار و رطب است و کتان آنست که معتدل است در رطوبت و یبوست و وی از مفرحات قویه است
و مخصوص نیست تفریح وی ببعض ارواح بلکه ملایم است مر جمیع ارواح را مطلقا و تربیه میکرد الله
نه از جهت اغتذای بدن از وی بلکه از جهت تقویه روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید
که منع لبس او از قملی است که حدوث آن بر سبیل تولد است زیرا که ابریشم قامل میکرد الله آنرا که
حادث میشود از عفونتها پس متولد نمیشود از ان قمل * فصل * در ذات الجنب ذات الجنب ورم حار
است در نواحی صدر در عضلات باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس
و این را خالص نام است و این اعظم و اخوف اقسام اوست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج
بمشارکت خلل و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق نفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط
ذهن است و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیرا که حادث است میان دل و جگر و علاج آن
خالی از تعسیر نیست و آن حضرت ﷺ در علاج وی امر فرمودی باستعمال قسط بحری و آن بضم
قاف و سکون سین دوائی است خشبی معروف بعضی از ان شیرین است و بعض تلخ و شیرین رومی است
و سفید که بوی ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوی صبر دارد و در جامع ترمذی است عن زید
بن ارقم ان النبی ﷺ قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرمود مداوات کنید
از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح
بخاری آمده که لازم گیرید این عود هندی را که در وی شفا است از هفت علت یکی از ان ذات الجنب است و ذات
الجنب بر دو نوع است حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمی است که در غشائی که در میان اضلاع است پیدا میشود
و غیر حقیقی الم جانب پهلو است که از احتقان بادهای غلیظ پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول
است و حکما اطبا هم بر آنست وگاهی بر این نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این جا مراد این دوا برای این
نوع است زیرا که قسط هندی را چون نیک آس کنند و بزیت آمیخته کنند و بر آن مکان بمالند یا چند انگشت از ان
تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضای باطن را تقویت کند و سدها را فتح کند و اما نوع حقیقی اگر ماده
آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج پذیر بود به تخصیص در وقت انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی
بود علاج آن سخت تر از این باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور است و گویا مقصود مصنف ازین کلام
رفع استبعاد معالجه ذات الجنب است بقسط و زیت پس گفت مراد از ینجا ذات الجنب معنی حقیقی نیست
بلکه معنی دیگر است که بر وی نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و یک
قسم وی که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتی دارد و این کلام را ابن قیم از مسیحی نقل کرده کذا فی
المواهب و چون پیغمبر ﷺ بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که بیمارداری آنحضرت
ﷺ میکردند پنداشتند که خشکی وی از ذات الجنب است و او را غشی حاصل شده بود لد در دهان

مبارك وي ريختند چندانكه اشارت كرد كه مكنيد تصور كردند كه بر عادت بيماران كه دار و نخواهند منع ميفرمايد چون ازان غشي باز آمد بفرمود تا آن جمع را بكلي همان دارو در حلق ريختند گفتند ما پنداشتيم كه نهي تو از براي كراهت دوا است وازذات الجنب ترسيديم فرمود كه باريتعالى مرا آن رنج گرفتار نكند وسياق الحديث انه اشتد به مرضه وكان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عميس فتشاوروا في لده فلدوه وهو مغمور فلما افاق قال من فعل بي هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار بيده الى ارض الحبشة يشير به الى ام سلمة واسماء فقالوا يا رسول الله خشينا بك ان يكون بك ذات الجنب قال فبم لددتموني قالوا بالعود الهندي وشيء من ورس وقطرات من زيت فقال ما كان الله ليقذفني بذلك الداء ثم قال عزمت عليكم لا يبقى احد في البيت الا لد الا عمي العباس فانه لم يشهدكم حاصل معنى حديث اينست كه اين جماعه دارو در حلق آنحضرت ﷺ ريختند پس آنحضرت را ﷺ ناخوش آمد وفرمود در حلق همه اينها كه اين فعل كردند آن دارو را بريزند واين عمل بشريعت بود از آنحضرت ﷺ كه قصاص گرفت از ايشان ولهذا فرمود عباس را نريزند كه وي شريك نبود وهر كه بيرضاي كسي بگمان خطا با وي عملي كند خصوصا علاجي كند بناء اني قصاص آن بر وي ثابت كرد د بگيرد يا عفو كند وعنقريب بيايد كه اگر كسي طب نداند وجاهل بود ود يكري را بجهل خود علاج كند وضرر آن بد وبرسد قصاص و ضمان بر وي ثابت كرد د والله اعلم * فصل * در علاج درد سر * حضرت نبوي را ﷺ چون درد سر حادث شدي حنا بر سر مبارك نهادي وفرمودي صداع را اين سود مند است في سنن ابن ماجة ان النبي ﷺ كان اذا صدع غلف راسه بالحناء ويقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر ميشد آنحضرت ﷺ را غلاف ميكرد ومي پوشيد سر مبارك را بحنا وميفرمود كه اين نفع كننده است باذن خدا از درد سر ومراد بآن نوعي است از انواع صداع وآن صداعي است كه مادي نباشد بلكه از حرارتي باشد ملتهب واين نوع را حنا نافع است لاسيما چون بكوبند وباسركه آميخته كنند وبر پيشاني ضماد كنند واگر مادي باشد از چون علاج وي بحجامت فرمودي چنانكه گفت ودر سنن ابي داود است ان رسول الله ﷺ ما شكى اليه احد وجعا في راسه الا قال له احتجم ولا شكى احد وجعا في بطنه الا قال له اختضب بالحناء اگر كسي شكايت از درد سر كردي امر بحجامت نمودي واگر شكايت از درد شكم آوردي خضاب كردن بحنا فرمودي واين نيز در نوعي خاص از درد شكم بودي كه از حرارت وما نند آن بودي وغالب علاج مخصوص باهل آن ديار فرمودي كه وقوع آن در ايشان غالب بودي وكلام متعلق بصداع سابقا در بعض فصول نيز گذشته است فتذكر ودر جامع ترمذي است عن ام رافع قالت كان لا يصيب النبي ﷺ قرحة ولا شوكة الا وضع عليه الحناء نمي بر آمد مر آنحضرت را ﷺ قرحه در بدن ونمي در آمد خاري وجراحتي مگر آنكه مي نهاد بر وي حنا * فصل * در بيان طعام وشراب بيمار *

معروف که بیماران را اکراه نکنید بر طعام و شراب چه خدا تعالی ایشان را طعام و شراب
میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند با عمال طبیعت دران و این مضمون ابن ماجه نیز است
که کمت عن عقبة بن عامر الجهني یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم
ویسقیهم وحکمت الحدیث [illegible] است چه طبیعت مریض با نضاج ماده واخراج آن مشغول است وچون
اکراه مریض کنند بر طعام وشراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام وشراب مشغول شود وماده
خام ماند ومرض قوت کند پس دران قوت نباید داد الا چیزی لطیف از اشربه واغذیه که بآن تقویتی حاصل شود
وطبیعت بآن شیء مشغول نشود چون شرابهای لطیف وامراق فراریج بشرط آن که آن نیز بآن مرض منافی نبود
وانعاش قوت بوبهای عطر واخبار شادی بخش وبعیادت وتفقد احوال خصوصا از اکابر وعلما که مریض
تابع وخادم ومحب ومعتقد ایشان بود وامثال آن * فصل * درعلاج عذره * طفلان را در حلق زحمتی
پیدا می آید از ثوران خون که آنرا عذره میخوانند بضم عین مهمله وسکون ذال معجمه معالجه آن
بعض [illegible] میفرمودند و بعض دایها کام کودک را بانگشت ابهام غمز میکنند وچون ازان بیرون
می آرند آن را [illegible] کرد وکمتر خیر مانند و[illegible] به الحجامة والقسط البحري ولا تعذبوا صبیانکم بالغمز من
العذرة بهترین چیزی که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است وقسط بحری که
دارویی مشهور است خوشبو وکمتر [illegible] وعذاب نکنید خوردان خودرا بزیر کردن بانگشت در
عذره ودر مسند امام احمد است دخل رسول الله ﷺ على عائشة بر عایشه وعندها صبي
نزد عایشه رض خردی بود که یسیل منخراه دما که از دو سوراخ بینی وی خونی میرفت غالبا علاج
بغمز وعصر کام بانگشت کرده بودند یا بسبب علتی که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید
آنحضرت ﷺ چه شده است مر این کودک را که از بینی او خون میرود فقالوا به العذرة پس گفتند
عذره دارد او وجع فی راسه یا دردی است در سروی فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود وای
بر شما ای زنان نکشید اولاد خود را بعصر عذره یا بعلاج بد آنچه جاهلید بدان یا بترک علاج والله
اعلم ایما امرأة اصاب ولدها عذرة او وجع فی راسه وفرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یا دردی
در سر فلتأخذ قسطا هنديا پس گو که بگیرد قسط هندی را فتحکه بماء پس باید که حل کند بآب ودر بعض
روایات فلتسعطه یعنی حک کند آنرا بآب ثم تسعطه ایاه پس [illegible] کند ولد را قسط در بینی فامرت عائشة رض
فصنع ذلک بالصبي فبرأ پس فرمود عایشه رض تا کرده شد این علاج بآن صبی پس به شد وچون عذره
ماده آن خونی است که بلغم بر وی غالب بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط مجفف است ومقوی عضو
ودرین کلام اشارت است بدفع اشکالی که کرده اند که قسط حار است وعذره که عارض میشود صبیان
را از حرارت میشود ومزاج ایشان نیز حار است لا سیما که قطر حجاز نیز حار [illegible] تقریر جواب آنکه ماده

عذرة غالب است بر وي المغم ودر تسط تجفيفي است كه رطوبت را خشك ميكرداند وكاهي نفع دوا خاصيت
نيز ميباشد با آنكه توانند كه آن از معجزات وي ﷺ بود وسعط كه فرمود آنست كه دارو را آب كرده
بدماغ فرو ريزند وسروي منخفض باشد درحالت استلقا وچون دارو بدماغ برسد رنجها را معطسه بيرون
آرد و پيغمبر ﷺ مدح فرمودند اوي بسعوط را وخود استعاط فرمودي * فصل * در علاج درد دل * كسيكه
از درد دل شكايت كند اورا مفؤد خوانند زيرا كه فواد او وجع يافته است چنانكه مبطون ميكويند مر
كسي راكه بطن وي دردناك است اينچنين كس رادواء بخرماي مدينه كردي ودر سنن ابي داؤد ثابت
است عن سعد رض قال كفت سعد مرضت مرضا بيمار شدم بيمارشدني فاتاني ﷺ يعودني پس آمد مرا
رسول خدا بعيادت من فوضع يده بين ثديي پس نهاد دست مبارك خود را ميان دو پستان من حتي
وجدت بردها على فوادي تا آنكه يافتم سردي وراحت آنرا بر دل خود وقال انك رجل مفؤد وفرمود آنحضرت
ﷺ بدرستيكه تو مردي كه دل تو درد دارد فأت حارث بن كلدة من ثقيف پس بيا حارث بن كلده راكه
از قبيلهٔ ثقيف است فانه رجل يتطبب پس بدرستيكه وي مرديست كه خود را طبيب ميكيرد وعلاج ميكند
بيماران را فليأخذ بسبع تمرات من عجوة المدينة فليجأهن بنواهن ثم ليلدك بهن پس بايد كه بكيرد حارث
هفت خرما را از خرماي مدينه از ين نوع خرما كه اورا عجوه ميكويند وبايد كه بكوبد آنها را با
خستهاي شان پس تر لدود كند وبنوشاند ترا ولدود دارو راكويند كه در دهن بيمار بريزند علاج را خود
بيان كرد وساختن آن با آن طبيب فرمود از جهت مهارت او درساختن ولدود كردن والله اعلم ودر خرما
خاصيت عجيب است براي اين مرض خصوصا تمر مدينه خصوصا عجوه ودر تخصيص هفت سري وخاصيتي است
كه بوحي معلوم شود وعقل را بدرك آن راه نيست مكر آنكه مناسبتي ونكتهٔ در ان اعتبار كنند چنانكه كويند هفت
عددي مبارك ومشهور وشامل است مر اكثر اشيا را چنانكه افلاك وايام واعضا ومانند آن اما سبب وجود
اين خاصيت در ان بحقيقت نتوان يافت ودر تناول هفت خرما خاصيت دفع زهر وسحر نيز موجود
است آنرا نيز جز بوحي آسماني نتوان يافت چنانكه كفت وميفرمود كه هركه هر بامداد هفت عدد خرما
از عجوهٔ عاليهٔ مدينه بخورد آن روز زهر وسحر بروي كاركر نباشد كما جاء في الصحيحين وميفرمود
عجوه عاليه عاليه نام ناحيهٔ است كه درجانب قبا وشرقي اوست واين قسم تمر هم دران نواحي باشد شفاي
بيماريها است وترياق است بامداد واينمضمون اينحديث است كه كفت ان في عجوة العالية شفاء من
كل داء وانها ترياق اول البكرة وچون درينجا بجهت عدم درك حقيقت سبب شفا خفائي داشت واز
ضعيف الايمانان كه بسخنان اطبا تقييد واعتقاد تمام دارند ترددي وتوقعي دراعتقاد آن راه مي يابد
دفع آن على العموم افاده كرد وكفت وبايد دانست كه از شرايط انتفاع بيمار بدارو آنست كه آنرا باعتقاد
نفع قبول كند تا طبيعت بدان اقبال نمايد وبآن استعانت كند بردفع علت چنانكه جمعي از اكابر بجهت وثوق

واعتقاد بخبر نبوی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام در مجموع امراض فعالجه بحبة
السوداء کردندی وبعض نظر بظاهر کریمة * فیه شفاء للناس * در مجموع امراض عسل بکار داشتندی وبمرکت حسن
اعتقاد آن امراض دفع شدی * فصل * در بیان پرهیز بیماران * بیماران را باحتما یعنی پرهیز فرمودی واز غذای
مخالف منع کردی واصل در احتما نص تنزیل است * وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا * مریض را از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض
که استعمال آب در وی مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن
مامور به است و بهمین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هرچه ضرر کند او را احتما لازم بود وام المنذر
انصاریه رض روایت میکند دخل علی رسول الله در آمد بر من پیغمبر خدا ﷺ ومعه علی وبا آنحضرت ﷺ
علی بود رض وعلی ناقه من مرض وعلی در حال نقاهت بود از مرضیکه داشت یعنی از مرض برخاسته
و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود ولنا دوال معلقة و در خانهٔ ما خوشهای خرما بود
آویخته فقام ﷺ یاکل منها پس آنحضرت ﷺ از ان تناول نمودن گرفت وقام علی یاکل منها وعلی رض نیز
از ان خوردن گرفت فطفق النبی ﷺ یقول لعلی انک ناقه پس فرمود آنحضرت ﷺ مر علی را تو نقاهت داری
مخور حتی کف تا باز ایستاد علی از خوردن آن قالت وصنعت شعیرا وسلقا فجئت به گفت ام المنذر
ساختم طعامی از آرد جو وچغندر پس نزد آنحضرت ﷺ آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا ﷺ لعلی
مر علی را من هذا فاصب فانه انفع لک ازین طعام بخور که نافع است مر ترا و یروی من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتی باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وی موافق تر است مر ترا پس چون آنحضرت ﷺ
علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما و پرهیز در کار است وعن صهیب
و مروی است از صهیب رومی رض قال گفت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر ﷺ وبین یدیه
خبز وتمر و حال آنکه پیش آنحضرت ﷺ نان وخرما حاضر بود فقال ادن وکل پس فرمود نزدیک بیا
و بخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را وخوردم فقال اتاکل تمرا وبک رمد پس فرمود آن
حضرت ﷺ بطریق انکار وتعجب آیا میخوری خرما را و حال آنکه تو رمد داری وخرما خوردن کسی
را که رمد دارد نیکو نباشد فقلت پس گفتم یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما از
جانب دیگر که نه در آنجانب رمد است فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا ﷺ ازین سخن واین سخن از
صهیب بطریق مزاح مشروع بود که در واقع حق است و در ظاهر مبنی از ساده لوحی است و میخواست
که خرما را بخورد و نگذارد یا ناشی از حقیقت ساده لوحی وغفلت از کار و بار دنیا است والله اعلم
وقال ان الله اذا احب عبده حماه الدنیا کما یحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آنحضرت ﷺ
بتقریب ذکر پرهیز واتقا فرمود چون محبت دارد حق جل وعلا بندهٔ خود را نگاه دارد و پرهیز

فرماید اورا از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میفرماید یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالف و مضر واحتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسائی وی بکار و بار دنیا و معامله آن و غفلت و فراغ وی ازان فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت مقام که سخن در مرض واحتما میرفت کرده باشد و چون تقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که درین باب مذکور است بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت واما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست و یکی ازان این حدیث است الحمية راس كل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون عین نیز آمده بیت کل داء وعود واکل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دوا است و معده خانه و منزل هر درد است و معتاد کردانید هر جسد را بآنچه معتاد او است یعنی عادت راد ر طعام و شراب دخل تمام است طعامی است که یکی را خوردن آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگری را معتاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و کوارا بود و این دیگر بر عکس آن چنانکه می گویند العادة طبيعة ثانية و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات است و صحیح شده که از کلام حارث بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بلکه وی از کلام حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء والحمية اصل الدواء وعود واكل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلی و دیگر حدیثی دیگر آمده که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشده آن المعدة حوض البدن والعروق اليها واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن است و رگها بسوی وی آینده و مجتمع شونده اند چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون صحیح و بی علت است معده باز میگردند رگها از وی بسوی اعضا و میبرند رطوبات جیده که صحت بخشند و چون بیمار و معلول است معده باز میگردند به بیماری و رطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بدن آنکه این حدیث را در مشکوة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعة میگوید که این حدیث باطل است و اصلی ندارد و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و ذهبی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوی اوست متهم نه و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از رهاوی از زهری از ابی هریرة رض آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر زید ابن ابی انیسه و منفرد است رهاوی بروایت از وی و ذکر کرده دارقطنی در علل ازین طریق و گفته

که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوی و وی کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتهی

فصل در بیان علاج درد چشم * حضرت رسالت پناه ﷺ درد چشم را دوا بسکون و آسایش و راحت فرمودی و امیر المؤمنین علی را رض در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکی از امهات مؤمنین را چشم درد کردی باوی نزدیک نشدی تا شفا یافتی اجتناب و احتمای مرد صاحب رمد جماع را امری مقرر است نزد اطبا و مصر است بآن زیرا که سبب اثارت بخار است و موجب ضعف اعصاب و برد دماغ است اما زن را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر یست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و معاشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف اینچنین بود طبعا او طبا والله اعلم

فصل * در علاج خدر * دوای خدر کلی را آب سرد فرمودی خدر بفتح خای معجمه و دال مهمله علتی است که حادث میشود در حس لمس و موجب نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث میشود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلا یا از جهت غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از خلطی که باشد یا سبب انضغاط عضو و زبر شدن و مالیده شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است بادهان و اضمده و استعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد در اینجا بعض انواع وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرختی رسیدند و ندانسته از آن درخت تناول کردند بر جای فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر ﷺ فرمود قرسوا الماء فی الشنان وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنید آب را در مشکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالبا بقرینه تبرید است والله اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهرا حکمت در آن آنست که بر ریختن آب سرد با تشداد ضمامات حرارت در درون محتقن گردد و سبب حدوث حس و وجود آن شود والله اعلم

فصل * در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد میفرمود مگس را تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه در یک پر وی زهر است و در دیگری تریاک و مگس پر زهر آلوده را مقدم میدارد و اینست مضمون حدیثی که ابو هریره رض روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخر شفاء و از بعض احادیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وی درد است و در پر دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر پر شفا از حدیث دیگر معلوم کرد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری رض میگوید فامقلوه فانه یقدم السم و یؤخر الشفاء و در این حدیث دو امر است یکی فقهی و یکی طبی اما فقهی دال است بر آنکه اگر مگس در آبی یا در مایعی یعنی امری سیال

مثل سرکه و شوربا و جز آن افتد و بمیرد آنرا نجس نکند و این قول جمهور علما است و مذهب امام
ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبی دفع ضرر اشیا است باضد او زیرا که مگس چون در طعام یا
شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاحی که دارد که آن پر زهر آلود است بکند آنرا مقلم دارد لاجرم
فرموده تا مادهٔ سمیت او را بمادهٔ تریاقیت مقابل کنند تا ضرر روی دفع شود * فصل * در بثرات بد ریره علاج
میفرمود بثره عبارتست از خراجی کوچک که از ماده تیز برظاهر بدن خروج میکند و ذریره دوائی
است هندی که از قصب الذریره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی ﷺ قالت دخل علی النبی ﷺ
وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیها بعضی از ازواج مطهره گفته که
در آمد پیغمبر ﷺ بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت ﷺ بمن نزد تو
ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آنرا برین بثره و قولی و بخوان این دعا را اللهم مصغر الکبیر
ومکبر الصغیر صغر ما بی و اکر بر کسی ورمی بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی رض قال دخلت مع رسول الله ﷺ
علی رجل یعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله هذه غدة قال بطوا عنه قال علی فما برحت عنه حتی بطت والنبی
ﷺ شاهد امیر المومنین علی رض گفت در آمدم با پیغمبر خدا ﷺ بر مردی که آنحضرت ﷺ بعیادت
وی آمده بود در پشت آن مرد ورمی بود گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده
که در جسد باشد که مادهٔ وی شحم است و قطعهٔ سخت که میان عصب افتد فرمود بشگافید آنرا و گفت علی رض
نرفتم من از آنجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا ﷺ حاضر بود و یکبار دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی
را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشگافت گفتند یا رسول الله ﷺ هل ینفع الطب آیا فایده میکند طبیبی کردن
و علاج نمودن فرمود الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آنکسیکه فرستاده است درد را فرستاده است شفا
را در آنچه خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر او ست و مشیت وی
* فصل * در بیان شاد نمودن مریض * و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید
ابوسعید خدری رض روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیأ و هو یطیب نفس المریض
چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار است و اجل تو ممتد اند و مخور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار
را و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنی نا بیخته سازند و گاهی قدری از عسل نیز بان همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد در قوام
و رقت مثل شیر باشد و از ینجهت آنرا تلبینه که از لبن ماخوذ است خوانند و آنرا حکم ماء الشعیر است که
عمدهٔ اطبا است در معالجهٔ اکثر امراض عن عایشه رض انها کانت اذا ماتت المیت من اهلها اجتمع لذلک
النساء از عایشه رض آمده است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع میشدند بجهت آن زنان ثم

تفرقن الی اهلهن پس متفرق میشدند و میرفتند بخانها و طلخانهای خود امرت ببرمة تلبینة فطبخت حکم میکرد عایشه رض به پختن دیگی از تلبینه پس پخته میشد تلبینه و صنعت ثرید ثم صبت التلبینة علیه و میساخت عایشه رض اشکنه پس میریخت تلبینه را بران اشکنه ثم قالت کلوا منها پس میفرمود بخورید ازین تلبینه که ریخته شده است بر اشکنه فانی سمعت ﷺ یقول التلبینة مجمة لفواد المریض و تذهب ببعض الحزن زیراکه من شنیده ام رسول خدا ﷺ راکه میفرمود خوردن تلبینه راحت دهنده است مر دل بیمار را و میبرد از دل غم و اندوه را و در حدیث دیگر آمده علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کننده راکه تلبین است دشمن یا باعتبار آنکه دوا مبغوض و مکروه است نزد طبع و شهوت نفس در ان نه ولیکن نافع است در دفع مرض و اندوه و دوست داشته شده است ازینجهت یا باعتبار آنکه این طعام در مزاق طبع چندان خوش آینده نیست و خوش ولذیذ نه اما باید خورد برای نفع و دفع کراهت مرض را و هم در حدیث عایشه رض ثابت شده که گفت کان رسول الله بود رسول خدا ﷺ اذا قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام و قتیکه گفته میشد آنحضرت ﷺ راکه فلان کس درد ناک است نمیخورد طعام را فقال علیکم بالتلبینة فحسوه ایاها لازم گیرید تلبینه و بنوشانید او را وکان یقول والذی نفسی بیده انها تغسل بطن احدکم کما تغسل احدکن وجهها من الوسخ و میفرمود سوگند بپروردگار که تلبینه میشوید و صاف میکرد اندرون آلایش شکم یکی از شما را چنانچه میشوید یکی از زنان شما روی خود را از چرک و تخصیص شستن روی زنان بجهت آنخواهد بود که مبالغهٔ زنان در شستن و شوی روی از چرک بیشتر از مردان است ٭ فصل ٭ در علاج زهر ٭ در خیبر زنی گوسفند بریان بزهر آلوده کرد و پیش رسول خدا ﷺ آورد ازان تناول فرمود گوسفند بریان بنطق آمد که زیاده ازین ازمن مخور که زهر آلوده ام آنزن را طلب کرد و گفت چرا چنین کردی گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرسد و آنکه چند لقمه بخورد و بعد ازان نمرد ارشد برای ظهور معجزه بود و یکی از صحابه که خورده بود بمرد درین نیز ظهور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمده که آنزن را بقصاص آن صحابی بکشتند زدر آنحضرت ﷺ زهر آن گوسفند کارگر نیفتاد واما بی تاثیری نبود پس حجامت کرد بین الکتفین در سه موضع و امر کرد دیگران را تا حجامت کنند و بعد ازان سه سال بزیست زیراکه غزوهٔ خیبر در سال هفتم بود و هر سال فرمودی که همیشه الم لقمهٔ که در خیبر خوردم می یابم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکلة التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان هذا اوان انقطاع الابهر منی فتوفی ﷺ شهیدا فرمود همیشه می یافتم ازان لقمهٔ که خورده بودم از گوسفند زهر آلوده روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینه من ازان پس وفات یافت رسول خدا ﷺ شهید و حکمت آلهی در ابقای اثر آن تا وقت موت شریف این بود و معالجهٔ زهر بر دو نوع است یکی با استفراغات که مجموع آن پنج قسم است چنانکه بیاید دوم

بادویه که معارض زهر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دو نوع است یا بکیفیت چنانکه
داروی گرم در دفع برودت و سرد در دفع حرارت مثلا یا بخاصیت است چنانکه بعض تریاقها که اصلا
کیفیت آنها معلوم نیست ولیکن خاصیت وی چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن در آن
معلوم است قطعا ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهرمهره که میباشد در ادویه مثل این بسیار است
و هرکه دوا نیابد باید که مبادرت نماید باستفراغ و انفع انواع استفراغ حجامت است و لهذا آنحضرت ﷺ
اختیار کرد والله اعلم * فصل * در علاج سحر چون یهود سحر کردند و ذات مقدس نبوی ﷺ بیمار
شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر در آنحضرت مقدس آن بود که مقرر است که مجرد ساحر
تصرف و تاثیر نکند و چون یهود نابهبود و دیگر مشرکان آنحضرت ﷺ را نسبت بسحر میکردند حق
سبحانه و تعالی بتاثیر سحر روی نزاهت ساحت عزت و کمال ویرا از این نسبت اظهار کرد و کذب دعوی
و بطلان اتهام ایشانرا وانمود و بالجمله چون ذات مقدس وی از سحر یهود بیمار شد فرمود تا بر سر مبارک
وی حجامت کردند و کسی که از دین و ایمان حظی ندارد هرآینه این علاج را انکار میکند و میگوید که
حجامت قسمی از استفراغ است بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وی چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون
جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندی البته آن کس بجهت زیغی که در باطن دارد انکار نکردی و گفتی
چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بیوجهی و حکمتی نخواهد بود بعد از آن اشارت کرد بمعقولیت
حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت و چون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود و در قوای
دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده میشمرد و این تصرف است از ساحر
در طبیعت و ماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت
زیرا که سحر مرکب است از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خبائث نفوس بشری و انفعال قوای طبیعیه
بدنیه از آن تاثیرات و بالجمله چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی است که ماده آن دم لطیف است که بعد از انهضام
آن در تجویف قلب بخاری لطیف ببطون دماغ متصاعد گشته حامل قوای دماغیه میگردد و بتاثیر و
تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و استعمال حجامت در محلی که بسحر
متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت است و استبعاد و انکار آن از جهل بصناعت
طب و علم مدارک حکمت و خواص اشیا است و از جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویه ربانیه الهیه
است از آیات و دعوات که ابطال آن میکنند و چندانکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت
و یقین ایمان اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چون معوذتین منزل شد فی الحال سحر بکلی باطل
شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شده که آنحضرت را ﷺ سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف وی ظاهر شد
از عروض نسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود

ذی الحجه در آخر سنه سادسه و مدت بقای این عارضه بقولی چهل روز بود و در روایتی شش ماه و در روایتی
یکسال بود و غالب از زور و قوت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقایای آن از اول تا آخر تا مدت مدید
بامتداد کشیده والله اعلم تا شبی نزد عایشه رض بود دعا کرد و بسیار کرد پس گفت یا عایشه آیا
آگاه هستی تو بآنکه آگاه ساخته شده ام من بآنکه حق تعالی فتوی داد مرا در آنچه استفتا کردم از وی اجابت
کرد آنچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد و بنشست یکی از ایشان نزد سر من و دیگری نزد پایهای
من و گفت یکی از ایشان مر صاحب خود را چه حال است این مرد را و وجع وی از چیست گفت مطبوب است
یعنی مسحور و مطبوب یعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه
چیز کرده گفت در مشط و مشاطه مشط بضم میم شانه و مشاطه بضم موبها که می افتد از سر و ریش بشانه کردن
و در وعای شکوفه نخل نر گفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاهی است که در آنجا
بود و در روایتی اروان بالف و گفته اند که این صحیح تر است پس رفت آنحضرت ﷺ با چندی از صحابه
بر آن چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب وی سرخ بود گویا حنا آب کرده اند و نخلهای
او گویا رؤس شیاطین پس برآوردند از وی آن سحر را اینچنین آمده در صحیحین و در روایتی از بخاری
آمده که عایشه رض گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که برانگیزم بر مردم
شر را و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که در آنجا وتری یعنی زه کمان را یافتند که
در وی یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس هر آیتی که میخواندند گرهی از آن کشاده میشد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت ﷺ علی و عمار را رض برای استخراج سحر از آن چاه
پس یافتند یازده گره را و در روایتی در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردی پس یافت طلعه
نخل را و در وی تمثال آنحضرت ﷺ از موم ساخته و در آن تمثال سوزنها خلانیده و رشته در وی یازده
گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین هر آیتی که میخواندند گرهی کشاده میگشت و هر سوزنی که
میکشیدند المی تسکین مییافت بعد از بر آمدن آن راحتی پیدا میشد والله اعلم * فصل * در معالجه بدن
کامی معالجه بدن میفرمودی عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی ﷺ قاء فتوضأ فلقیت ثوبان
فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین است از ابی الدرداء رض
روایت کرده که پیغمبر خدا ﷺ قی کرد پس از آن وضو ساخت گفت معدان بعد از آن ملاقات کردم
ثوبان را که مولای آنحضرت ﷺ بود و در سفر و حضر تا آخر عمر در خدمت بود در ذکر کردم باوی
آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم آب وضو را برای وی و قی
یکی از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات است و آن پنج اسهال است و قی و اخراج
دم و خروج ابخره و عرق و سنت نیز در پنج وارد شده چنانچه یاد کردیم پوشیده نماند که خروج

ابخره وعرق را بصریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور شده بوده باشد * فصل * اگر کسی معالجه کردی وطب ندانستی او را تضمین فرمودی عن عمرو بن العاص یرفعه من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسی را بی آنکه طبیب باشد ودانا بطب وی ضامن است وعلما را خلافی نیست که هرکه بنادانی طبیبی کند ومریض را هلاک کند یا عضوی از اعضای او را یا مال او را تلف کند بروی ضمان لازم آید واگر دو طبیب بودی ارشاد نمودی بآنکه در طب حاذق تر است امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله مردی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت وی وان الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه وآن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار است از برای علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لهما ایکما اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر آن دو مرد را کدام یکی از شما طبیب تر وحاذق تر است یعنی هرکدام که حاذق تر است ودانا تر علاج بکند فقالا أو فی الطب خیر یا رسول الله پس آن دو مرد چون از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم تفاوت وتفاضل در طب وبودن یکی بهتر ونافع تر از دیگری فهمیدند پرسیدند آیا در طب نفعی وخیریتی هست در نفس الامر وامری صحیح ومفید هست فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرکه فرستاده است درد را همان کس فرستاده است دوا را یعنی هرد و بتقدیر الهی است وپیدا کننده وتاثیر بخشنده حق است سبحانه وتعالی * فصل * در پرهیز * پرهیز فرمودی حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدیه که از مصاحبت بمصاحب دیگر تجاوز کنند وبرسد چنانکه جذام وجرب ومانند آن وچون بحکم خاصیت احتمال عدوی وتجاوز دارد از معاشرت ومخالطت ارباب آن پرهیز کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی هریره مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچه میگریزی از شیر تا بتو نرسد وترا هلاک نکند ودر حدیث جابر صحیح است انه کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک فارجع مردی از ثقیف برای بیعت اسلام بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بخود نطلبید ودست وی را در دست خود نگرفت وفرمود بیعت کردیم ما با تو در قصد ونیت دست گرفتن حاجت نیست برگرد ونزد ما میا ودر حدیث ابن عباس رض مرفوع است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود لا تدیموا النظر الی المجذومین بسیار نظر نکنید بجانب مجذومان که مکروه است وناخوش آینده واحتمال ضرر نیز دارد واحتمال دارد که ناطلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور ونیز همچنین نهی از دوامت نظر بجهت آن بود تا وی محجوب ومحقر نماید واید انکشد والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در انست که مراد همان معنی اول است که ناظر در اتقا واجتناب است ودر حدیث دیگر آمده کلم المجذوم وبینک وبینه قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور واقل آنکه

میان تو و میان وی مسافت یک نیزه و از وی دور باد و لیزه و از وی و جذام مرضی خبیث است باعتبار
اطبا و تغیر و تقبیح هیأت و صورت و احتمال تعدی و رسیدن بغیر که از انتشار شود که متولد از حرق
سودا و احتراق اوست در همه بدن پیدا می آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و هیأت آن متغیر
میگردد این احادیث و مانند آن ناظر در جانب اتقا و پرهیز است از جذام و در احادیث دیگر آمده که
آنحضرت ﷺ با مجذوم طعام خورده است و بر ادر کاسه خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله و توکلا
علیه بخور بنام خدا و اعتماد و توکل میکنم من در خوردن با تو بر خدا و حدیث لاعدوی ولا طیرة نیز ناظر در
عدم اجتناب و احتراز است چه میفرمایند که تعدی مرض و رسیدن آن از یکی بدیگری نمی باشد و فال بد که
از طیور و مانند آن میگیرند و شوم می پندارند چیزی نیست و باطل است و در حدیث دیگر آمده
که شتری بود گرگین در میان شتران عرض کردند آنحضرت ﷺ که این را در میان نه بندید که جرب از وی
بدیگران سرایت خواهد کرد فرمود این را که جرب رسیده است که رسیده است یعنی این چیزی
نیست همه بتقدیر پروردگار تعالی است پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند و احادیث
دیگر که برخلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نماید جواب از آن میگویند که اصل عدم عدوی و عدم
اجتناب و احتراز است و همه بتقدیر او است ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسی را آن
مرض بتقدیر الهی برسد مبادا تصور آن کند که عدوی حق است و در دام شرک خفی بیفتد پس امر بفرار از مجذوم
و نهی از قرب و مصاحبت او از این جهت است نه از جهت احتمال عدوی و رسیدن آن بعلت مصاحبت
و اگر کسی را یقین بتقدیر الهی کامل بود و این تصور و توهم نبود اجتناب در حق وی لازم نبود و برین
جواب راجح و معمول حدیث لاعدوی بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب
را ترجیح کرده و امر بدان برای استحباب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگویند که امر باجتناب از
مجذوم بطریق استحباب است و احتیاط و ارشاد نه برای ایجاب و الزام و موکله با مجذوم از برای
بیان جواز فعل و اعلام بآنکه این حرام نیست و امر باجتناب برای وجوب نه و بعض میگویند که حدیث
لاعدوی حق است ولیکن کلیه نیست و مخصوص است بغیر جذام و امثال آن و اینها مستثنی و خارج اند
از آن کلیه و شاید که حق تعالی در اینها خاصیتی و تاثیری نهاده باشد در عدوی چنانکه از حدیث
نفی تشاؤم امراة و فرس و دار مستثنی است نزد بعض و جواب تحقیقی این است که بدان اشارت کرد
بقول خود که گفت و بعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرد بانچه
لائق و فراخور حال وی بود پس بکسی که قوت ایمان و توکل وی بغایت بود از مخالطت و معاشرت
ایشان ضرری نیست و وی مامور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان وی قوت عدوی را
دافع است و ما ضعفا را باحتیاط و احتراز امر فرمود مرد و صورت را مباشرت کرد یا اندک بود

و قوي بطريقة توكل اخذ كند وضعيف بطريقة تحفظ * فصل * در تداوي بمحرمات * از تداوي بمحرمات منع فرمودي ابو درداء رض روايت كند كه آنحضرت ﷺ فرمود ان الله انزل الداء والدواء وجعل لكل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالحرام خداي تعالى فرستاد درد را و دارو را و هر درد را دوائي پيدا كرد پس دوا بكنيد وليكن بامري كه آنرا حرام كرده اند دوا مكنيد وابن مسعود رض روايت كرد ان الله لم يجعل شفاءكم فيما حرم عليكم وطارق جعفي سوال كرد از خمر ساختن نهي فرمود گفت براي دوا ميسازم فرمود ليس بدواء ولكنه داء يعني خمر خوردن براي دواي بدن ميسازي وليكن وي در حقيقت درد است كه بدن را ضرر دارد وظاهر آنست كه مراد درد بدن است وسبب شفاي آن نيست چنانچه از احاديث ديگر ظاهر است ومحققين اطباي اسلاميه ميگويند كه در قول حق تعالى كه در شان خمر فرمود * ومنافع للناس * مراد منفعت بدن وصحت وي نيست بلكه انتعاش ونشاط طبيعت است كه بتناول آن پيدا ميشود ودر آخر مضر است ببدن ومهلك است چنانكه از حال اهل ادمان ظاهر ميگردد ودر لفظي ديگر در سنن ابي داود و ترمذي است عن طارق قلت يا رسول الله ان بارضنا اعنابا نعتصرها ونشرب منها قال لا طارق بحضرت ﷺ عرضه داشت كه در زمين ما انگور بسيار است عصر ميكنيم آنرا يعني خمر ميسازيم ومينوشيم آنرا فرمود ننوشيد كه حرام است فراجعته قلت انا نستشفي للمريض پس باز گفتم كه ما بدان طلب شفاي مريض ميكنيم وباين قصد ميخوريم قال ان ذلك ليس بشفاء ولكنه داء فرمود اين شفا نيست وليكن علت ودرد است اين پرسيدن طارق اگر پيش از علم به تحريم خمر است خود درست است وآنحضرت ﷺ تنبيه كرد بر تحريم آن كه موجب نص قرآني است واگر بعد از تحريم بود بجهت توهم حل آن باشد براي شفا فرمود آن نيز جايز نيست فافهم ودر سنن نسائي مروي است كه طبيبي ذكر كرد كه در دوا ضفدع بكار مي آيد او را نهي فرمود از قتل ضفدع وبكار بردن آن در دارو ودر حديث ديگر ثابت شده من تداوى بالخمر فلا شفاه الله كسيكه تداوي كند بخمر شفا ندهد او را خدايتعالى دعا است يا خبر والله اعلم * فصل * در علاج قمل بتراشيدن سر فرمودي تا مسام ابخره منفتح شود وتصاعد كند ومادهٔ كه قمل از ان متولد ميشود ضعيف گردد وپوشيدن حرير را نيز در علاج قمل فرمودي واز بعض شروح موهم تخصيص آن بنوعي خاص نيز نقل كرده بم چنانچه گذشت * فصل * در معالجه بادويهٔ روحانيهٔ ربانيه وادويهٔ مركبه از ان واز طبيعيه بدانكه شفائي اعم وانفع واعظم از قرآن فرود نيامده چنانچه فرمود * وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين * وكلمهٔ من درينجا بيانيه است نه تبعيضيه وقرآن شفا است از امراض روحانيه وجسمانيه چه امراض روحاني اعتقادات فاسده واخلاق ذميمه واعمال قبيحه است وقرآن مشتمل است بر بيان معالجات وارشاد بطريق ازالهٔ آنها بر وجه اتم واكمل واما بودن او شفا از امراض جسمانيه بجهت آنست كه تبرك وتيمن بقرأت وي

مانع است در بسیاری از امراض و بلا یا و مزیل و دافع است مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دواء لکل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب اکابر است و نیز در بعض ادعیه ماثوره آمده است وان تجعل القرآن ربیع قلبي وشفاء صدري و نایدانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنها است ولیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل و تاثیر وي شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل است یا از عدم قبول محل منفعل یا در اینجا مانعي قوي است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دوا است قوي زیرا که طبیعت چون نگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تعاویذ را بگیرد بقبول تام و همت قوي تاثیر کند در ازالۀ علت و همچنین دعا که صدق توجه و حضور قلب در وي نیز معتبر است و عدم اجابت وي گاهي بجهت ضعف نفس دعا است که مرضی و محبوب الهي تعالی نیست و گاهي از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا بحضور تام و توجه کامل و گاهي از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از اسماي الهی طب روحاني است اگر جاري شود بر لسان ابرار و اتقیا بتوجه تام و همت تمام و لیکن چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسماني زده از آن فارغ و غافل نشستند و بتحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکي آنکه کلام خدا و اسما و صفات وي تعالی باشد و بزبان عربي داشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتم یا رسول الله چه میفرمائی در رقیها فرمود عرض کنید رقیهاي خود را بر من اگر در ان شرکي نبود بکنید باکي نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر آمده که نهی کرد آنحضرت ﷺ از رقی پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که براي عقرب میکردیم و آن رقیه را بحضرت ﷺ عرض کردند فرمود مانعي نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید برادر خود را و تمسک کردند قومی باین عموم و تجویز کردند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وي اگرچه معنی آن معلوم نه باشد ولیکن احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکي بود و در حدیث ابی داؤد و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا ﷺ فرمود که رقی و تمایم و تولة شرک است و تمایم جمع تمیمه است و آن حرزه یا قلاده که در گردن بیاویزند و آنرا در جاهلیت براي دفع آفات میکردند و تولة بکسر مثنات و بفتح واو و لام چیزی است که زنان براي جلب محبت مردان میکردند و این

نوعی از سحراست واززینب امرأة عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبدالله در گردن من رشته را گفت این چیست گفتم خیطی است که افسون کرده شده است برای من در وی پس بگرفت آنرا و پاره کرد و گفت شما ای آل عبدالله بی نیازید از شرك و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه وسلم را که گفت رقی و تمایم و توله شرك است گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع و می اند اخت چرك را و اشك را پس بفلان یهودی رفتم و وی افسون بخواند و همه درد ها برفت و آرام یافتم گفت عبدالله این دردی که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وسلم میگفت اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤك شفاء لایغادر سقما رواه ابوداؤد و اینهارا از شرك بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت آن داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس انچه بنام خدا و کلام وی باشد در حکم وی داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده دران احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند که نهی ازان رقی است که استعمال میکنند اهل عزایم و مدعیان تسخیر جن و می آرند بامور مشتبهه مرکبه از حق و باطل و جمع میکنند باذکر خدا و اسمای وی تعالی اسمای شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزایم با سمای شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جای خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهی اثر جن میباشد بتمثل وی بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود با سمای شیاطین سیلان میکند سموم آن از بدن انسان از ینجهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسما و صفات وی خاصه نبود و بالجمله اجماع دارند علمای امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله واسما و صفات وی و ابن وهب از امام مالك نقل کرده است کراهت رقیه بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینوبسند و گفت که نبود اینها امر قدیم در اسلام والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود که العین حق ولو کان شیء سابق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر میبود چیزی که پیش دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هرآینه سبقت میکرد آنرا عین و اینمبالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنید از چشم زخم و از حمه یعنی نیش عقرب و از نمله ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید مالك روایت کرد که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله که من مثل این پوستی نه دیدم در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه و یدیه و مرفقیه و رکبتیه و اطراف رجلیه و داخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتی فراح سهل

مع الناس لیس به بأس یعنی برای چه یکی از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون
در نظر تو خوب آمد پس امر فرمود تا اطراف و نزاعی اعضای عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند
و نزد وی یعنی نزد سهل بن حنیف بردند چنان کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن را زهری بیان
کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آب کند و یک کف برآرد و مضمضه کند و در آن قدح
ریزد و یک کف را برآرد و روی را در قدح شوید باز دست چپ را در قدح برد و آب برآرد و بر زانوی
چپ ریزد اینچنین است در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن روی در قدح گفته که پس در آرد
دست چپ و بر ریزد بر دست راست پس در آرد دست راست را و بر ریزد بر دست چپ پس در آرد دست چپ
پس بر ریزد بر مرفق ایمن پس در آرد دست راست را و بر ریزد بر مرفق ایسر پس در آرد دست
چپ را پس بر ریزد بر قدم راست پس در آرد دست راست را پس بر ریزد بر قدم چپ پس در آرد دست
چپ را و بر ریزد بر زانوی راست پس در آرد دست راست را و بر ریزد بر زانوی چپ پس بشوید داخله
ازار را و این موافق و مناسب است غسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث و غالبا از قلم کاتب در متن
اینهمه افتاده است و بآن درون ازار شوید و در داخله ازار دو قول است یکی آنکه مراد فرج است دوم
آنکه مراد طرف ازار است آنکه بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض
که تا مراد جسد اوست که متصل بازار است و بعض گفته اند مرین است که معقد ازار است و حط شیخ
سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت است از ورکی که متصل است بجلد کذا فی المواهب و قدح را بر زمین
ننهد و آن آب را از طرف پس سر بر معیون ریزند و این معانی ممکن نیست درک وی از جانب عقل و علاج است
وی در روایت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند متشرعی او را باید گفت که بگوید
الله و رسوله اعلم و حال آنکه تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق کرده معاینه و اگر متفلسف توقف کند
رد بروی ظاهرتر است چه نزد فلاسفه دوا گاهی فعل بقوت خود کند و گاهی بخاصیت درک معنی آن
ممکن نه و گویند مقتضای صورت نوعیه چنین واقع شده گویا این نیز از ین قبیل باشد و در خانه
ام سلمه کنیزکی را دید که بروی اثر نظر جن است و در لفظ صحیحین انچنین است که جاریه دید که در
روی وی سفعه است یعنی صفرت فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید برای این کنیزک که بوی نظره
است یعنی نظر کرده است جن و آسیب رسانیده است از ینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد
از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر ایشان تیزتر از سنان است و بعضی از شراح نظر را مراد ساخته و گفته
نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمد که در خانه ام سلمه در آمد و در روی کودکی بود گفتند که بوی چشم رسیده
است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و در سنن ابی داود است از سهل بن حنیف که گفته در آب کند شدم
در آب چار نم و غسل کردم برآمدم تپ گرفت خبر برسول خدا ﷺ رسید فرمود مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را

که کنیت سهل بن حنیف است تا آنجا که گفت فقلت گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی
صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع چیزی دارد فقال لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة
والنفس العین والحمة کل ذی سم فرموده که حیث دارد ولیکن افسون نیست مگر در نفس که مراد بآن
عین و چشم زخ است واین تب سهل بن حنیف از چین بود و در حمه که مراد بآن نیش زهردار است
از عقرب و مانند آن و در لدغه که گزیدن است بدندان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین
معلوم کرد د اکنون مصنف خواست که بعض رقیها که ماثور است ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیها
قرأت فاتحه است و قرأة معوذتین و آیة الکرسی وتعویذات نبوی ﷺ که در احادیث صحیحه ثابت
شده از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت
منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ
فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر
یا رحمن و از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین
وان یحضرون و از انجمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته
اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک
واز انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزهن بر
ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر
لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر ربی آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من
شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
واز انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الهی واله کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی
لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد
حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت کل شیء
وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا
هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن بداند
واز انجمله رقیه جبرئیل است که پیغمبر را ﷺ رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک
من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک واز جمله کلماتیکه دفع
چشم زخ بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است واگر دیدن بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخ

کند وجماعتی از علما روا داشته اند که آیات قرآن بشویند ومحزون بنا بدا مد محامد کوید
لا باس ان تکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض باکی نیست که کسی بنویسد قرآن را وبشوید آنرا
وبنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که متضمن شفا باشد مشتمل بر ذکر واسما وصفات علا باشد ومروی است
وازابن عباس رضی الله عنهما مرویست که زنی در زمان طلق ماند ه بود آیتی را بیاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسند و
بشویند وبنوشانند ونقل است از شیخ امام ابو القاسم قشیری کفت که بیمار شد ولدی من بیماری سخت تا
آنکه مشرف شد برموت وسخت شد برمن کار وی پس دیدم پیغمبر را ﷺ در خواب پس شکایت کردم در
حضرت وی ﷺ قصه ولد را فرمود کجائی تو از آیات شفا پس بیدار شدم وتفحص کردم در قرآن آیات شفا را
ویافتم در شش موضع قوله تعالی * ویشف صدور قوم مؤمنین * وشفاء لما فی الصدور * یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس * وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین * واذا مرضت فهو یشفین *
قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء * پس نوشتم این آیات را والحل کردم باب وبنوشانیدم او را آب را پس
شفا یافت فی الحال کویا که بند از پای او کشاده شد کذا فی المواهب اللدنیة وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر
کریمه * وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین * اشارت بآیات شفا کرده وسعد چلپی در حاشیه آیات
مذکوره را تعیین نموده وحکایت استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است وروضة وی حق سبحانه را درمنام
ذکر کرده وقرائت آیات مذکوره را بر مریض وکتابت آنها را در ظرف چینی وشستن آنها را باب ونوشانیدن
به بیمار آورده واز شیخ تاج الدین حنفی نقل کرده است که کفت دیدم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند
این آیات را برای بیمار طلب عافیت را وکاتب حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره تجربه این عمل
را برای بیماران مشاهده نموده است ودیکر از رقیهای چشم زخم آنست که ابو عبد الله ساجی مرویست
که کفت در سفری بودم بر شتری خوب سوار ودر میان همراهان شخصی منسوب بود به چشم زخم بر دن بهرچه
نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی با بو عبد الله ساجی را کفت شترخود را از شر او نکاه دار ساجی
کفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نکاهبان شد تا ساجی از محمل غایب شد نزدیک
وی آمد و در شتر وی نکاه کرد شتر مضطرب شد وبیفتاد چون ساجی که از سیر برکشته بود ساجی آمد
او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد کفت مرا بروی دلالت نمائید چون عاین را دید کفت بسم الله
حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل
تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت
الناقة لا باس بها چون ساجی این دعا خواند در زمان چشم آبرد بیرون آمد از محل خود وشتر بلا درست
برخاست بدانکه اصابت بالعین وتاثیر چشم زخم امری ثابت ومحقق است نزد جمهور علما از اهل حق
وحدیث العین حق دلالت آنست اکرچه جماعة مبتدعه از اهل اعتزال ومن تبعهم آنرا منکر اند

چه هرچه محال نبود نزد عقل جائز باشد و مخبر صادق بدان خبر داده واجب است اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت و مراد بتاثیر نه آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه مراد سبب عادی است که حق سبحانه وتعالی نظر عائن را سبب ساخته وضرر معین را بدان مربوط کردانیده است و تاثیر و ترتب ضرر با رادت وخلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادیه وتکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که چگونه است ونقل کرده اند از بعضی ازان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بروجه استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من برآید و بعض گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث کردد که متصل کردد بمعیون که باعث هلاك یا فساد کردد مثل زهری که از افاعی بلدیغ برسد وازبعض افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد وبالجمله برمثال تیر چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه کردد اگر مانعی که حفظ و وقایه وی کند درمیان نبود برسد وکارگر افتد واگر مانع درمیان بود که عبارت از حرز وتعوذ و دعاست وصول ونفوذ نیابد واگر سپر صخت وقوی بود تواند که هم بجانب وی برکردد برمثال تیر محسوس وهوالحفیظ * فصل * در مجموع امراض وآلام باین دعا علاج فرمودی که ابوداؤد رض روایت میکند سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم من اشتکی منکم فلیقل کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمك امرك فی السماء والارض کما رحمتك فی السماء فاجعل رحمتك فی الارض واغفرلنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتك وشفاء من شفائك علی هذا الوجع چون این دعا را بخواند فبرأ باذن الله پس به شود باذن خدا ودر صحیح مسلم ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم وآنحضرت خستگی داشت جبرئیل گفت علیه السلام بسم الله ارقیك من کل داء یوذیك ومن کل نفس وعین بسم الله ارقیك والله یشفیك وانچه روایت کردیم که لا رقیة الا فی عین اوحمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منها فی ذلك یعنی مراد اینجا حصر جواز و شرعیت رقیة نیست در عین وحمه زیرا که رقیه در جمیع امراض وآلام مشروع ومسنون است ودر خصوص امراض دیگر غیر عین وحمه نیز آمده است چنانچه در رحمی وصداع ودرد دندان وامثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز اولی وانفع است از دیگر امراض وعلل وپوشیده نماند که انچه سابقا روایت کردند نفس وحمه ولدغه است وچون مراد بنفس عین است وحمه ولدغه نزدیك بهم اند ودر معنی یك چیز اند مآل معنی رقیه در عین وحمه باشد وبس وبزرکترین رقیها فاتحة الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود خیر الدواء القرآن وفاتحه از اجل سور قرآنست ومشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند وحدیث ابی سعید خدری رض در صحیح مسلم ثابت است که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرك ایشان را ماری بگزید ایشان ازان نفر یعنی ازان جمع صحابه وتفر نام جماعه است از سه تا ده وازده رقیه خواستند گفتند چون ما را ضیافت

نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتی نیکوئید مید بریک گله گوسفند قرار دادند و در روایتی آمده که
مجموع سی گوسفند بود یکی از آن جماعه برآن رئیس فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون
پیش پیغمبر ﷺ آمدند و او را از آن حال خبر کردند و آن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که
ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیبی دهید
در منقول تاکید و مبالغه است در بودن وی حلال طیب و در روایتی آمده و بخندید آنحضرت ﷺ
و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن در رقیه جایز است اما بشرطیکه بقرآن و دعا بود
و در وی فریب و خداع نباشد چنانکه بخاری از حدیث عایشه رض آورده که گفت ابوبکر را غلامی بود که بروی
خراجی نهاده بود و وی رض از خراج وی میخورد روزی آن غلام چیزی آورد و ابوبکر از آن بخورد پس گفت آن
غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت مر انسانی را و لیکن بودم مر اعلم
کهانت و لیکن خداع کردم او را و وی الآن ملاقات کرد مرا و بداد چیزی در اجرت آن و آنرا دادی که تو آوردم پس
در آورد وی رض دست خود را در حلق خود و قی کرد هرچه در شکم وی بود و حکم تعلم نیز همین خواهد بود
و در گزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه مرویست از عبد الله بن مسعود رض که گفت پیغمبر ﷺ
نماز میکرد عقربی در انگشت مبارک او در نماز بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب
لا تدع نبیا و لا غیره لعنت کند خدای تعالی عقرب را نمیگذارد پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن
ظرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین میخواند تا الم آن زایل
شد و در سنن ابی داؤد از شفاء بنت عبد الله مرویست که گفت دخل علی ﷺ و انا عند حفصة فقال الا
تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة در آمد بر من رسول خدا ﷺ و من نزد حفصه بودم پس
گفت آنحضرت ﷺ آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده تو او را خط
و کتابت را غالبا این زن حفصه تعلیم کتابت کرده بود و از این حدیث معلوم شود که تعلیم کتابت
مر نسا را مکروه نیست و بعض گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم لستن کاحد من النساء
و خبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نسای عامه است از جهت خوف ابتلا و افتتان بر اینها و نمله زخمها است
که بر پهلوها ظاهر میشود و بغایت مولم است و مریض احساس حرکت نمل میکند و شفا بنت عبد الله ایام
در مکه رقیه میکرد این رنج را چون آنحضرت ﷺ هجرت کرد نزد وی ﷺ آمد و گفت یا رسول الله من در
جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله ضلت حتی تعود من افواهها
و لا تضر احدا اللهم اکشف البأس رب الناس این دعا را بر چوبی خوانند و آنرا بسنگی حک کنند بسرکه تیز
حاذق و بر ریش طلا کنند و امداد رسانند جراحات و قروح عایشه رض روایت میکند کان ﷺ اذا اشتکی
الانسان او کانت به قرحة او جرح قال باصبعه هکذا و وضع سفیان سبابته علی الارض ثم رفعها ثم قال حزن شکایت

میکرد انسانی یعنی بیمار میشد وشکایت کامی بعضی درد شکم آید یا می بود با انکس ریشی یا جراحتی
اشارت میکرد بانکشت مبارک خود همچنین وسفیان ثوری که راوی این حدیث است برای نمودن کیفیت
این اشارت بنهاد انکشت سبابهٔ خود را بر زمین پستر برداشت انکشت را سفیان بستر کفت آنحضرت ﷺ
این دعا را بسم الله تربة ارضنا بريقة بعضنا يشفي سقيمنا باذن ربنا واین علاجی است سهل وآسان
ونافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد وخشک است ومجفف رطوبات قروح وجراحات علی الخصوص
در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص وتاثیری مخصوص دران نهاده اند وما بقاد رباب
اذکار کلام در این حدیث کرده ایم فتذکر وکسی آمد وکفت یا رسول الله مرا در بدن وجعی عظیم است واز
اول اسلام من تا این زمان باقی است فرمود که دست بر موضع الم بنه وسه بار بکو بسم الله وهفت
بار بکو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر رود زالم مصایب ودفع آن میفرمود هرکه بکوید
اللهم اجرني في مصيبتي واخلف لي خيرا منها بعد از قول انا لله وانا اليه راجعون باریتعالی او را بدل واجر
خیر کرامت کند چون ابو سلمه که زوج اول ام المؤمنين ام سلمه است فوت کرد وبغایت مردی نیک و
خوش معامله بود وبزرک بود آنحضرت ﷺ ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود و
کفت هرکه این دعا در مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از انکه داشت بکند ام سلمه کفت
یا رسول الله بهتر از ابو سلمه خواهد بود که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت
تزوج آنحضرت ﷺ مشرف شد * فصل * در علاج غم واندوه وهم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم
واقع شوند وغم عبارت است از ان تنکی وتیرکی که از طریان قبض واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی
ابر که عارض کردد وهم محنتی که از قصد کردن بچیزی وتوجه دل واراده بدست آوردن آن پیش آید و
اندوهکین وپریشان کرداند وآنحضرت ﷺ در دفع اینها میکفت لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله
الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش الكريم ودر جامع ترمذی است
که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی يا حي يا قيوم برحمتك استغيث ودر حدیث دیکر از ترمذی
آمده که چون کاری ویرا اندوهکین کردی نظر سوی آسمان کردی وکفتی سبحان الله العظيم وچون در
دعا اجتهاد نمودی فرمودی یا حی یا قیوم ومیفرمود دعای اندوهکین اینست اللهم رحمتك ارجو فلا تكلني الى
نفسي طرفة عين واصلح لي شاني كله لا اله الا انت واسماء بنت عميس را کفت ترا بیاموزم کلمهٔ چند که در
وقت اندوه کوئی کفت آری کفت بکو الله ربي لا اشرك به شيأ هفت بار وفرمود هیچ آفریده را همی و
حزني نرسد واین بکوید الا که از ان خلاص یابد اللهم اني عبدك وابن عبدك وابن امتك ناصيتي بيدك ماض
في حكمك عدل في قضاؤك اسالك بكل اسم هو لك سميت به نفسك او انزلته في كتابك او علمته احدا من
خلقك او استاثرت به في علم الغيب عندك ان تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني

وازدهاب همی وفرمود دعای ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
هیچ مسلمانی نگوید الا که مستجاب شود یکی از انصار را ابو امامه میخواندند پیغمبر ﷺ او را دید در
مسجد در غیر وقت نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت اندوه بسیار بود و دین بیشمار مرا اینجا
آورد فرمود ترا کلماتی بیاموزم که چون آنرا بخوانی الله تعالی اندوه تو ببرد و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله
گفت چون بامداد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل
واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت
و دین من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا ومن کل ضیق مخرجا ورزقه من
حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلامی متعلق باستغفار گذشته است و در مسند امام احمد است که
چون کاری ویرا ﷺ بغتت آوردی پناه بنماز بردی و میفرمود که در جهاد کوشید که دری است از
درهای بهشت و دفع اندوه و غم میکند و گاهی میفرمود که هرکرا هموم و غموم بسیار شود باید که
بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله و این کنزی است از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان است
که کسی دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسألک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع
السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا ﷺ فرمود لقد دعا الله باسمه
الاعظم الذی اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی میفرمود بگوئید
اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی
جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک
و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودی و حکمت در اطفای حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق سبب
وی نار است که مادهٔ شیطان است که مخلوق است وی از وی و در وی فساد عام است که مناسب امر شیطان
و مادهٔ اوست و آتش به طبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان است و کبریای حق
قمع میکند شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریای وی تعالی شانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مؤمن
کبریای حق خامد شد وی نار که مادهٔ شیطان است و اطفای نار بتکبیر مجرب است نزد اکثر علما ولقد صدقوا
فی ذلک ٭ فصل ٭ در عادت حضرت نبوی ﷺ در طعام و شراب پوشیده نماند که ما بقا ذکر طعام
و شراب آنحضرت ﷺ کرده و بعضی از احوال درین فصل مکرر آمد ٭ اولی آن بود که همه را در محل
واحد در یک فصل ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا
آکل متکیا انما اجلس کما یجلس العبد وآکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند
بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شده
دلک کرد و نهی فرمود از آن که کسی بر روی افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روی نیفتاده

با شد هم مکروه است مگر مثل تمر و کاک خشک و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی
و این غایت اعتدال و توسط است چه بکمتر از آن خوردن صورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام
آرد و بزیاده مران علامت حرص و شره و تکثیر است و هرگز تنها نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن
و سمک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض
و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی یعنی جمع اجتماع آنها است در معده نه اکل معا یعنی
یکی را پیش از هضم شدن دیگری نخورد و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت خوف غلبه و افراط
آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب تنازع و
تخالف است چنانکه گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطیء الهضم و نه میان
مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن نیز
احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد
نشدی اشارت کرد باتکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدید
الحرارت است طبرانی در صغیر و اوسط از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد
آنحضرت ﷺ طبقی از طعام که میجوشید فرمود خدای تعالی آتش خوردن نفرموده است و در حدیث
دیگر آمده که طعام سرد بخورید که در وی برکت است و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را
صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد همچون آبکامها و مخللات و ملوحات ثابت نشده که
هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باضداد آن زایل کردی چنانچه خرما را بروغن و رطب
را باقثا خرما چون عفونتی و حرارتی دارد روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه واقع شده
و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را الطیبین نام کردی و همچنین حرارت رطب را ببرودت
قثا زایل کردی و در حدیث ابی داود آمده که آنحضرت ﷺ بطیخ را برطب خوردی و میشکست گرمی
یکی را بسردی دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر است زیرا که اصفر حار است
و جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن نسبت برطب سرد است و در
بعض احادیث خربز بکسر خای معجمه و سکون زا و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ
اصفر است و در بعض روایات طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده بمکان بطیخ و گفته اند که آن لغت است
در بطیخ و در فضایل بطیخ احادیث آورده اند که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
و از زید بن اسلم آرند که وی بطیخ نمیخورد از عدم صحت کیفیت اکل آنحضرت ﷺ مر آنرا کذا فی
المواهب و آب خرمای منقوع که در آب تر کرده باشند و شیرینی از وی جدا شده را برای هضم طعام
آشامیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگرچه یک کف از خرما باشد گویند که گرسنه خفتن مضعف

بدن است اما برای صاحب بدن مضر و نهی کرد از خسپیدن بعد از اکل که باعث حدوث بخارات و صعود
او است بدماغ و بی‌حرکت او مخل است در هضم و نیز علامت غفلت و شیوهٔ غافلان است که خوردن
و خفتن کار ایشان است و موجب قساوت قلب است چنانکه فرمود چون طعام خورید گداخته کردانید آنرا
بذکر و نماز و در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سنگ شود و مواظب
باید بود از کتاب هدی نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا مشی کند
اگرچه صد خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام که بسی مضر است و اما در شرب شهد را با آب سرد آمیخته
کردی و آشامیدی ناشتا که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آنرا فواید بسیار است و بعض آب
شیرین سرد را که در حدیث کان احب الشراب الی ﷺ الحلو البارد واقع شده بر همین آب سرد
ممزوج بعسل حمل کرده اند و ظاهر و متبادر آنست که مراد به آن ماء عذب است و چون افضل شربها
باجماع اهل علم عسل است که نسبهٔ وحی است که حق سبحانه و تعالی به نحل کرد چنانچه فرموده واوحی
ربک الی النحل الآیة و حمل این عبارت بر ذکر وحی آسمانی و آیات قرآنی بعید است و مناسب
نیست بلفظ سنجه کالاعمی آنرا رمه شیر نهاد و مترد اشی و آن بایت یعنی آنکه شب گذشته بر وی
بد و سرد اشی از آب داره از جهت چون در زمستان ابن الهیثم در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنة
والا کرعنا الکرآبی است که شب در مشک کهنه است بیارید و اگر نه بدهن از جوی آب خوریم و اصل معنی کرع
است و لیکن مراد بکرع اینجا اغتراف است بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدهن خوردن است
از جوی یا شرب بدست در آن حالت متعذر بود و ضرورت بود که شد بکرع و الا بضرورت اختیار کرع
بعید است والله اعلم و نشسته آب خوردی و منع کردی که کسی ایستاده آب خورد و میفرمود که هر که
فراموش کند و آب ایستاده خورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در صحیح یاد کرده که
ایستاده آب زمزم خورد بعض میگویند که این ناسخ نهی است و بعض میگویند منع است که نهی برای
تحریم نیست بلکه برای ارشاد است و تنزیه این بحث نیز اینجا گذشته است و در اینجا گفته که بعض میگویند
که نهی ناسخ ایستاده و بعض میگویند که میان حدیث شرب قائما و نهی از آن تعارضی نیست زیرا که ایستاده
از روی ضرورت خورد از جهت تنگی مجال نشستن اما بی ضرورت عادت شریفه بر ایستاده خوردن
نبود و در شرح ابن الهمام مذکور است که از ادب است که بقیهٔ آب وضو را مستقبل قبله ایستاده بخورد و اگر
خواهد نشسته بخورد و در اناء سه بار نفس کردی و میفرمود انه اروی و امرأ و ابرأ یعنی سیراب کننده
تر است و گوارا تر و شفا دهنده تر و مراد بتنفس در شرب جدا کردن قدح است از دهن و نفس زدن بیرون
آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خوردی در اول هر نفس بسم الله گفتی و در آخر الحمد لله
و آنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد به آن تنفس در داخل اناء است تا موجب

تغیر آب نکرد د بجہت بودن متنفس متغیرا لفم بسبب اکل طعام کریه الرایحه یا بعد عہد از مسواک و مضمضه مثلا و میفرمود غطوا الاناء واوکوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر باناء لیس علیه غطاء وسقاء لیس علیه وکاء الا وقع فیه من ذلک الداء یعنی سر ظرفها بپوشید و سر مشکها به بند ید که در هر سال یکشبی است که در ان شب وبا می افتد هر ظرف که مکشوف باشد یا هر مشک که کشاده ماند از ان وبا بی بهره نمیماند ودر ورد خول میکند و می افتد در ان ظرف یا مشک چیزی از ان وبا و نهی میفرمود که آب از ثلمهٔ قدح خورند یعنی از جای شکسته و ضبب نهی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی چسپد و آب بر روی و جامه میریزد و نیز آن موضع در غالب چرکین و نا شسته میباشد و شیر خالص را آشامیدی و گاه باب آمیخته آشامیدی زیرا که شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد و در بلاد حار خالی از ضرری نبود پس می شکست گرمی او را بسرد دی آب و در حدیث ابن التیهان که مذکور شده آمده که چون آنحضرت ﷺ آب سرد که شب گرده باشد در شن طلب داشت وی آب سرد در قدح ریخت و گوسفندی را در وی دوشید و بخدمت آورد پس بنوشید الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برای رسول خدا ﷺ شاتی و آمیخته شد با آب پس نوشید آنحضرت ﷺ و باقی ماند ازان چیزی و بر دست چپ وی ابوبکر رض بود و بر دست راست اعرابی عمر رض التماس کرد تا آنرا بابی بکر دهد آنحضرت ﷺ آنرا باعرابی داد که بر دست راست وی بود و فرمود الایمن فالایمن و میفرمود چیزی نیست که قایم مقام طعام و شراب تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید رد کرد لبن و وساده و دهن و در روایتی طیب مکان دهن آمده و خرما را در آب می انداختند یکشب و گاهی دو شب و گاهی سه شب میگذشت روز دیگر می آشامید و هرچه باقی ماندی از انچه سه شبانروز بران گذشته بودی غلامی را دادی و گاه فرمودی تا بریزند غالبا اگر از حد اعتدال بیرون نرفتی بغلامی دادی و اگر تند و سخت شدی امر بریختن فرمودی و این مبحث در خاتمه بتفصیل بیاید انشاء الله تعالی

* فصل * در امر مسکن و منزل التفاتی نمودی نه وی را و نه اصحاب وی را چه ایشانرا معلوم بود که بر ظهر سفر اند لاجرم از منازل بدان مقدار اکتفا کردندی که دفع حر و برد کند و از ولوج و دآمدن دواب و بهایم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم حاصل شود و اکر احیانا یکی از ایشان اعمارت خانه محکم و مرصص بودی اما زخرفه یعنی نقش کردن و تزئین و تحسین باب طلا و الوان و تعلیه بلند کردانیدن خانها و توسعه فراخ کردانیدن خانه اصلا نبودی گفته اند که بلندی خانه تا هفت گز دست باید * فصل * در تدبیر نوم و یقظه * اما تدبیر نوم و یقظه بر اعدل وجوه بود اول شب در خواب شدی و در اول نیمهٔ آخر شب بیدار شدی و مسواک کردی و وضو ساختی و تهجد بر وجهی که بیان کرده ایم بگزاردی لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از ریاضت حظی تمام داشتی

با وجود آنکه کمال عبادت و رعایت توسط و اعتدال و ادای حقوق نفس و اهل و عیال و کاهی تمام شب در
خواب و بیداری و وضو و نماز کذشتی بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میکذارد و بخواب میرفت
تا بیدار میشد و بخواب میرفت مکذا و زیادت از قدر محتاج الیه خواب نکردی و نفس را از قدر
محتاج الیه منع نکردی و چون قصد خواب کردی بر دست راست خسپیدی و لایزال بذکر مشغول بودی
تا چشمان مبارک در خواب شدی نه دل چشمان بجهت آن کرد که دل شریف سر کرد و خواب نشدی تنام
عینای و لا ینام قلبی و بر بالیهای بلند نرم برهم نهاده تکیه نکردی بر بالین مجرد بیتوتت کردی
و گاه سر بر بالش که از چرم بود محشو بلیف خرما نهادی و گاهی بر ساعد مبارک که ادخل است در
بیدار از خوابی و تیسیر قیام ﷺ * فصل * در حفظ صحت با استعمال بوی خوش امر فرمودی و بسیار بکار
داشتی اشارت است بآنکه استعمال بوی خوش سبب حفظ صحت و انتعاش طبع و تفریح خاطر و تقویت
قلب و صحت بدن است و طرفی خاص داشت برای عطر و بوی خوش و طیب از آن بکار میداشت و هرکرا
بوی خوش رد نکردی و فرمودی که هرکه بوی خوش بروی عرض کنند باید که رد نکند چه بوی خوش
خوش است پس رد آن که ناظر و بغرت و اکراه است خوش نباشد و قدر آن کران باری نیست نه از جهت
هبت و نه از جهت حمل و برداشتن و در مسند بزار ثابت است که فرمود ان الله طیب یحب الطیب نظیف
یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افناءکم و ساحاتکم و لا تشبهوا بالیهود یجمعون
الاکباء فی دورهم یعنی حق تعالی طیب است و دوست میدارد طیب را و نظیف است دوست میدارد
نظافت را و کریم است دوست میدارد کرم را و جواد است دوست میدارد جود را پس طیب و نظافت
را بکار برید و خانها و پیش درها و آستانها را خوبی خاشاک دارید و مانند یهود نکنید که در خانها
اکباء جمع می کنند و اکباء سرکین است و رساله و ثابت شده که فرمود لله حق علی کل مسلم ان یغتسل
فی کل سبعة ایام و ان کان له طیب ان یمس منه مر خدا تعالی را حق است ثابت بر ذمه مسلمان که
غسل کند یکبار در هفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد او را بوی خوش مس کند پاره از وی و استعمال
کند آنرا و در قول وی و ان کان له اشارت است بمنع سوال از غیر بهانش اگر کسی بدهد رد نکند و دهن
کبجیل نزد امام ابوحنیفه داخل طیب است از اینجا استعمال وی در احرام جنایت شود * تنبیه * استعمال
آنحضرت ﷺ طیب را بحکم موافقت بود داشت و محبت وی مر آنرا در حقیقت بحکم مجانست و مناسبت
ذاتیه بود که الطیب یحب الطیب مصداق آنست و الا طیب رائحه ذاتی وی ﷺ بحدی بود که تمامه
روایح طیبة عالم بشمه ازان نرسد انس کوید هرکز نبوئیدم هرکز هیچ ریحی را و نه مشکی را و نه عنبری
و در روایتی و نه عطری را خوشبوتر از عرق ﷺ و نیز از انس رض آمده که کفت چون میکذشت آنحضرت
در یکی از راههای مدینه می یافتند بوی خوش ازان و میکفتند که پیغمبر خدا ﷺ ازین راه کذشته

است رواه ابویعلی والبزار باسناد صحیح ومرویست از عایشه رض که گفت بود ﷺ خوبروترین مردم و روشنترین مردم مثل ماه شب چهاردهم وبود عرق در روی مبارک وی مانند لؤلؤ وخوشبوتر از مشک اذفر وجابر بن عبد الله میگوید که نمیگذشت آنحضرت ﷺ براهی مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق ونمیگذشت بر هیچ سنگی مگر آنکه سجده میکرد مراو را رواه البیهقی والدارمی وابونعیم ومسلم روایت کرده از انس رض که گفت در آمد رسول ﷺ برما وقیلوله کرد در خانهٔ ما وعرق کرد وآورد مادر من ام سلیم شیشهٔ راپس میچید عرق را از بدن مبارک ومیگرفت در ان شیشه پس بیدار گشت آنحضرت ﷺ وگفت چکار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول الله در طیب خود می اندازیم وهو اطیب الطیب وطبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی گفت که وی چهار زن داشت وهر یک ام بتعصب وکوشش مبالغه در طیب میکرد تا از دیگری خوشبوتر باشد نزد وی و وی یعنی عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکه گاهی مسح میکرد بدهن لحیهٔ خود را وحال آنکه وی خوشبوتر میبود از ما وما هر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم که سبب آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آنحضرت ﷺ علت شری که بشور صغار سرخ است که جوش میزند بدن ویکایک وخارش می آرد وپیدا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آنحضرت ﷺ وعلاج طلبیدم پس برهنه کرد بدن مرا ودم کرد آنحضرت ﷺ در دست مبارک خود وبر آورد نیز بر پشت وشکم من پس پیدا شد از انروز این بوی خوش در من وهردی بحضرت وی ﷺ آمد وگفت یکه تزویج وتجهیز دختر میکنم وچیزی ندارم که ویرا بدان مطیب کنم پس آنحضرت ﷺ از عرق خود بوی عطا کرد وفرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رائحه طیب می یافتند وخانهٔ ایشانرا بیت المطیبین نام کردند ودر بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرق آنحضرت ﷺ پیدا شده وچون آنحضرت ﷺ از معراج باز آمد قطرهٔ از عرق وی بر زمین بچکید وازان گل سرخ روئید واز ینجا فرموده است آنحضرت ﷺ که هر که خواهد که ببوی مرا دریابد گو که ببوی کند گل سرخ را ولیکن این احادیث نزد محدثین باصطلاحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است وحدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات میدارند واحادیث ذکر آمده در طیب رائحه فضلات وی ﷺ وآنها نیز همین حکم دارند واین مبحث در خاتمه بتفصیل بیاید والله اعلم * فصل * در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت برا کتحال در وقت خواب ومیفرمود که سرمهٔ خوشبوی هر شب در چشم کنید در سنن ابی داؤد ثابت شده است امر رسول ﷺ بالاثمد المروح عند النوم وقال لیتقه الصائم امر کرد ﷺ بسرمهٔ خوشبو نزد خواب وفرمود باید که پرهیز کند از سرمه کسیکه روزه دار است ومحرم را نیز نهی کرده اند واین بجهت طیب رائحه است نه ذات وی ومروح آنست که بمشک آنرا خوشبوی

کند با سطر بق که آلزاد رمشک به پروردند یا چیزی از مشک در وی وهند آزاد و ظاهر همین است و در
مس ابن ماجه آورده است خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر بهترین سرمهای شما اثمد
است یعنی سرمه که مکی است مشهور روشن میکرد اند بصیر را و میرویاند پلک چشم را و همین معنی
در روایت دیگر آمده علیکم بالاثمد فانه منبتة للشعر مذهبة للقذی مصفاة للبصر و حضرت نبوی
را ﷺ سرمه دانی بود خاص یعنی مخصوص بوی که دیگری در آن شریک نبود و در سفر و حضر همراه
بودی و همچنین آئینه همراه داشتی و در آن جمال شریف را بعد از دهان رشیره دیدی و آیات کمال
صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی والحق آئینه دیدن او را سزد که بظهور جمال وکمال حق بود تعالی شانه * بیت *
دیدی رآئینه حسن تو اجل الٰهیست * غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست * وچون سرمه کشیدی سه بار
در چشم راست کشیدی و سه بار در چشم چپ وگاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار
ابتدا براست کردی و ختم هم براست کردی اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ
دیگر یک میل در چشم راست و ممر مود من اکتحل فلیوتر در ایتار دو قول است یکی آنکه در هر چشمی سه میل
کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و در چشم چپ دو ابتدا و انتها براست باشد
تا مجموع وتر باشد که پنج بار است تفصیل بمی راکه در وی سه بار کرده شد و ابتدا از وی نموده گویا
که این اشارت است ترجیح این طریق ولیکن اول مشهورتر است والله اعلم * فصل * در قرض و سلف
عادت نبوی ﷺ آن بود که نیکوتر و افزونتر از آنچه شده بودی وفا کردی و ویرا دعا کردی وگفتی
بارک الله فی اهلک و مالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام داخل دعا نیست بلکه میفرماید جزای
قرض و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا یکمرتبه مدار چهل صاع قوت را انصاری سلف
سحرید انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری خواست تا سختی
گوید فرمود که ما را لا کاملا ار و مگوی الاخیر که بهترین کسی که سلف گرفت منم پس چهل صاع قوت
و یرا بانعام داد و چهل صاع دیگر حق ویرا ادا کرد مجموع هشتاد صاع شد روزی غریمی بیامد و تقاضای
سخت کرد عمر بن الخطاب برخواست تا ویرا تادیب کند فرمود که مه یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی
بالوفاء وکان احوج الی ان تامره بالصبر یعنی باز مان ای عمر از زجر و تادیب وی من محتاج ترم بآنکه
مرا بوفای دین فرمائی از آنکه مرا تعصب کنی و وی محتاجتر بود بآنکه ویرا صبر فرمائی از آنکه ویرا زجر
و تادیب کنی یعنی مناسب در این مقام آن بود که مرا باعث بر وفای دین شوی و اکرام من تا غیری
در ادای آن مشاهده کنی و او را امر بصبر و ترک سختی کنی اما اینکه بجهت من تعصب ورزی و او را ایذا
تادیب کنی چیزی نیست و از مکارم اخلاق نه یکبار یهودی بیامد و دینی را تقاضا کرد پیغمبر ﷺ فرمود
که هنوز اجل دین تو نرسیده صبر کن تا دین تو حال شود و آن وقت واجل که برای تو ادای آن قرار یافته

است برمدیکه یهودی گفت شما بنی عبدالمطلب اید وعهد بد زود پیشه دارید صحابه برجوشیدند خواستند تا ویرا هلاک کنند پیغمبر ﷺ ایشانرا تسکین فرمود و بحلم دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکی باقی بود و آن این بود که چندانکه بر نبی جهل و بی ادبی زیاده کنی وی در حلم و عفو افزاید خواستم آنرا نیز بدانم اکنون دانستم که تو بیشک پیغمبری و در زمان مسلمان شد ٭ فصل ٭ در رفتن حضرت نبوی ﷺ چون در راه رفتی روان رفتی چنانچه کسی از بلندی فرود آید و گاه چنان رفتی که گفتی خود را بجهد یکی از زمین بر دارد و آن روش دلیران و صاحب همتان و زنده دلان است و معتدل ترین روشها است چه رونده یا مرده کانه و فسرده کانه چون چوب خشک رود یا بطیش یعنی بخفت و سبکساری و انزعاج و قلق و اضطراب رود این هر دو نوع مذموم و مستقبح است و دلیل است بر متبلد سری و بی عقلی یا خمول و مرده دلی یا آهسته باحرکت تمام و سرعت اند که و این نوع را مشی هون خوانند بفتح ها و سکون واو قال الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا حق سبحانه و تعالی نشان میدهد و مدح میکند بندگان خواص خود را بآن که میروند بر زمین رفتن بطریق هون مفسران گفته اند یعنی سکینه و وقارا من غیر کبر و لا تماوت میروند بآرام و گرانباری بی تعظم و تکبر و بی مردگی و فسردگی و این نوع رفتن از آنحضرت رسالت بود ﷺ و با وجود آن روش چنان نمودی که از بالا فرود می آید و گویا زمین و یرا طی ورنوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده از حدیث ابی هریره رض که گفت ندیدم هیچ یکی را تیزتر در رفتن از رسول خدا ﷺ گویا که زمین پیچیده میشد برای او و در مشقت می انداختیم ما خود را در رفتن و آنحضرت ﷺ میرفت بی تکلف و بطور خود و در حدیث دیگر آمده که میدوید ند مردم و بوی نمیرسیدند و نیز آمده که مشی میکرد مجتمعا یعنی قوی الاعضاء بی سستی و قرو انداختن اعضا و نیز آمده که مشی میکرد متقلعا یعنی برداشته پای را از زمین بتمام نه کشان و انواع روش ده است این شه یعنی تماوت و انزعاج و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم رمل بفتح میم مشی با بر داشتن پایها و جنبانیدن کتفها چنانچه در طواف ششم نسلان که عدو ی است سبک دویدن و تند رفتن و از سعی سریعتر است هفتم خوزی که رفتنی است با تمایل و فی القاموس الخوز السیر اللین هشتم قهقری که رفتنی است ماورای یعنی پس پا رفتن نهم جمزی که برجستن است در راه و ناقه راکه جمازه گویند با ینمعنی است دهم تبختر که روش متکبران است یعنی خرامیدن و کردن افراختن و از ینجمله اکمل و افضل هون است که مشی حضرت نبوی بود ﷺ و اعدل و وسط انواع مشی است و چون با صحابه همراه بودی ایشانرا پیش کردی و خود در عقب ایشان رفتی یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این است و فرمودی که پشت مرا برای ملائکه بگذارید خواطهری للملائکة بهمین معنی است گویا که ملائکه

نگاهبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودی لیکن اینجا از صحابه بود وگاه بی نعل رفتی یعنی برهنه پای
رفتی از جهت غایت بی تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نهی کرده از جهت بیم لغزیدن یا جهت
بعض امراض کما قال الراوی در بعضی از غزوات انگشت پای مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد
فرمود هل انت الا اصبع دمیت * بفتح دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضی معلوم بصیغهٔ خطاب مؤنث وفی
سبیل الله ما لقیت * خطاب بانگشت مبارک خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون
آلوده شده و در راه خدا است آنچه یافتی تو از رسیدن ضربه یعنی ضایع نیست و اجر آن ثابت است کذا قال
الطیبی و بعض گفته اند که ما نافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست در شمار نیست
محنت و مشقت درین راه زیاده برین کشیدنی است و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آن
حضرت صلی الله علیه وسلم صادر شده و لیکن چون قصد موزونیت نکرده شعر نشد و در آن اختلاف
کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری و غیر وی جزم کرده اند
بثانی و گفته اند که منشی این ولید بن الولید است و بعضی گفته مر عبدالله بن رواحه راست که
در غزوهٔ موته گفته در آنجا اصبع او را جراحت رسیده بود کذا قال السیوطی والله اعلم و نیز گفته
که بعض تای دمیت و لقیت را ساکن خوانده اند بجهت تا از وزن برآید و گفته اند
که این نیز موزون است از بحر کامل و بعض گفته که این از باب رجز است و مثل این را شعر نگویند و مانند
این کثیر است در قرآن و در سفر بعد از مجموع صحابه رفتی یعنی اول صحابه را امر کردی که برآیند
و روند بعد از ایشان خود بیرون آمدی و برفتی و ضعفا را تقویت دادی و به بشارت رحمت فرمائی و همراهی
و اعانت و امداد و دعا کردی بتوفیق و ثبت و خیر دنیا و آخرت و مانده را سوار کردی وگاهی
ردیف خود ساختی * فصل * در کلام و سکوت و ضحک و بکای حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم اما کلام او پس فصل
بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسی خواستی که کلمات آن را بشمارد ممکن بودی نه چنان پیوسته
بودی که حفظ نتوانستی کرد و نه چنان گسسته بودی که میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدی چنانکه
عایشه رض گفت ما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسرد سردکم هذا ولکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه نبود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که پی در پی گفتی کلام و پی هم میگفت کلمات را چنانچه شما میکنید و لیکن تکلم میکرد بکلامی که کلمات
آن جدا جدا می بود و یاد می گرفت آنها را کسی که می نشست با وی وگاه یک کلمه را سه بار اعاده فرمودی
تا کسی را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وی خاموشی بودی سخن نگفتی الا بوقت ضرورت برای دعوت
و تبلیغ و موعظت و سخن را بهمه دهن و بزبان اشداق گفتی جمع شدق بکسر شین و بفتح نیز آمده و سکون
دال مهمله کناره دهان و باطن جانبین اکثر بلفظ تثنیه آید و جمع باعتبار اجزای آنها است و همهمه و مهمهه
نبودی همهمه کلامیکه ظاهر نشود بر سامع اگرچه بلند بود و مهمهه کلامی خفی و آواز پنهان را اکثر سخن

وي جوامع الكلم بودي چنانكه فرموده اوتيت جوامع الكلم واختصر لي الكلام جوامع الكلم آن سخن كه بلفظ
اندك بر معني بسيار دلالت كند و در احاديث وي صلى الله عليه وسلم ازين قبيل بسيار است مثل الدين النصيحة
ومن حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه وامثال آن وعلما آنها را جدا در كتابها نوشته وجمع كرده اند
جزاهم الله خيرا وبما لا يعني زبان نكشودي وچون امري ناكرامت داشتي اثر آن بر روي مبارك وي
ظاهر شدي وهرگز سخن فحش نگفتي وخنده بسيار نكردي وبيشتر خنده وي تبسم بودي وغايت خنده
وي آن بود كه نواجذ وي پيدا شدي نواجذ آن دندانها است كه بعد از انياب است و دندانها را كه اما ما است
ثنايا گويند دو دندان پيش را و دو دندان ديگر را كه در دو طرف ثنايا است رباعيات گويند بفتح را و
تخفيف با و وي ديگر را انياب و بفارسي دندان نيش آنكه در حيوانات كه شاخ ندارند دراز مي باشند
و دو دندان ديگر را كه در دو طرف اينها اند نواجذ اينها را للاسنان گويند بعد از انها اضراس است چهار
از هر طرف و آخرهاي دندانها را اضراس العقل و اضراس الحلم گويند كه در وقت عقل وبلوغ برآيد واز هرچه
محل خنديدن بودي بخنديدي يعني در غير محل تعجب نخنديدي واز محل تعجب بي خنده نگذشتي
واما گريستن وي نظير خنديدن معتدل بودي نه بفرياد وناله گريستي ونه بفجر داشك بودي بلكه اشك
روان شدي واز سينه مباركش آواز شنيده شدي وگريستن وي گاه براي ميت بودي وگاه براي شفقت
برامت وگاه از خوف حقتعالى وگاه وقت سماع قرآن وآن گريه اشتياق ومحبت واجلال است
اگرچه گريه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهت استماع وعيد وانذار بلكه براي
شفقت برامت نيز وليكن مقصود آنست كه درين وقت غير اين اقسام قسم ديگر نيز هست از
اشتياق لقاي الهى تعالى ومحبت وتعظيم واجلال وي جل وعلا وگاه در نماز تهجد گريستي ويكبار در
نماز ميگريست وميگفت رب الم تعدني ان لا تعذبهم وانا فيهم وهم يستغفرون ونحن نستغفرك
خدا وندا آخر نه تو وعده كرده مرا كه عذاب نكنم اين امت را درحاليكه من در ايشان باشم وايشان
آمرزش خواهند اكنون آمرزش ميخواهم من وايشان وامتياز اين قسم از گريه باعتبار وقت است ودر حقيقت
يكي از ان اقسام مذكوره خواهد بود وعلما ميگويند كه گريه بر ده نوع است گريه شادي ومسرت
گريه جزع وضجرت گريه رحمت ورقت گريه خوف وخشيت گريه دوستي ومحبت گريه اندوه ومصيبت
گريه سستي وضعف ووحشت گريه نفاق وملامت گريه دروغ وعاريت چون گريه نوحه گر با جرت
گريه موافقت وموالفت چنانكه جمعي را بينند در گريه وسبب ندانند موافقت را گريه كنند * فصل *
در فطرت وتوابع آن فطر بمعنى شق وابتداع واختراع وخلق است وفطرت بمعنى خلقت آيد و بمعنى
دين اسلام آيد چنانكه در حديث ما من مولود الا ويولد على الفطرة وگاهي بمعني سنت وطريقة
مسلوكه كه مقتضاي خلقت وسلامت فطرت وحسن عادت را فرزان مد خلي است نيز آيد چنانكه در

راد و ست داشتي و در فضايت آن چهل حديث وارد است و از اوكد سنن و مستحبات است و در حال فطر و
صيام مسواك كردي و در عقب نوم و در وقت وضو و وقت نماز و وقت در آمدن در خانه و بعد از تغيير فم
بكثرت كلام و نزد تلاوت قرآن و خلو معده از طعام و اصفرار اسنان و دخول مسجد نيز كردي ذكره الزركشي
في شرح الخرقي و مسواك در وقت نماز نزد امام شافعي است و قد مر ذكره و آن از چوب اراك بودي و بوي خوش
بسيار بكار داشتي اين خود عنقريب گذشته است احتياج بتكرار آن نيست و در بعض روايات آمده كه گاه
نوره بكار داشتي و اول موي مبارك فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق كرد يعني دو فرقه ساخت
هر يك فرقه از يك جانب ترمذي از حديث ابن عباس در شمايل آورده كه مشركان موي سر را فرق ميكردند
و اهل كتاب سدل ميكردند يعني فرو ميگذاشتند و آنحضرت ﷺ موافقت اهل كتاب را در آنچه مامور
نبودي دوست داشتي بعد از آن فرق كرد ازينجا بعض گفته اند كه فرق سنت است زيرا كه در آخر بآن
رجوع فرمود و ظاهر آنست كه آن بوحي است و الا در غير مامور به با اهل كتاب موافقت نمودي پس سدل
منسوخ بود و مختار آنست كه مويها را بطور خود ميگذاشت نه بسدل مقيد بودي و نه بفرق و سدل و
فرق هر دو جائز است و فرق افضل كذا قيل و هرگز در حمام نرفته بلكه حمام را نديده و حمامي كه مشهور است
در مكه بحمام نبي همانا كه در محلي كه وي در آن يكبار غسل كرد بنائي ساخته اند و احتمال دارد كه
تسميه او بحمام نبي بجهت آن زبان زد شده كه در جانب مولد نبي و نواحي آن محل واقع است والله اعلم
بدانكه در آمدن آنحضرت ﷺ حمام را در بعض كتب فقهيه آمده وليكن آن نزد اهل حديث صحيح
نيست بلكه منسوب بوضع است اما ذكر حمام در احاديث آمده است سيوطي در جمع الجوامع از طاوس
در مصنف ابن ابي شيبه آورده كه رسول خدا فرموده است ﷺ حذر كنيد خانه را كه او را حمام گويند
گفتند يا رسول الله وي تنقيه ميكند از وسخ و اذى فرمود پس هر كه در آيد او را از شما بايد كه استتار كند
و از عايشه رض آورده كه پيغمبر ﷺ نهي كرده بود از در آمدن حمام مردان را و زنان را پس تر رخصت
كرد مردان را بشرطيكه كشف عورت نكنند و در حديث ديگر آمده كه بد خانه است حمام كه رفع كرده ميشود
دروي اصوات و كشف كرده ميشود عورات و نيز آمده كه امت مرا نزديك است كه فتح كرده شود مر
شما را زمين عجم و بيابيد در آنجا بيوت را كه خوانده شود آنرا حمامات پس بايد كه در نيايند آنرا
مردان مگر با ازار و منع كنيد از آن زنان را مگر بيمار و نفسا و در مقاصد حسنه آورده كه آنحضرت
ﷺ فرمود نيكو خانه است حمام كه دور ميكند چرك را و ياد ميدهد آخرت را و گفته كه اين حديث
را روايت كرده ابن منيع در مسند خود از عمار بن محمد از يحيى بن عبيدالله بن موهب از پدرش
از ابي هريرة مرفوعا وليكن يحيى ضعيف است و از عمر بن الخطاب رض آورده كه نوشت بابو موسى
اشعري رض كه بمن رسيده است كه اهل امصار حمامات را پيدا كرده اند و بايد كه نه در آيد

در وي هيچ نكي مكرده‌ز روذكر نكند خدا يتعالى را در وي تا بيرون آيد وغسل نكنند دو كس از اهالي واحد و از ابن عساكر و ابن سعد و بيهقي و ابن ابي شيبه آورده كه امير المؤمنين عمر بن الخطاب رض خالد بن الوليد كه امير شام بود نوشت كه من شنيده ام كه تو در حمام در آمده و از لوكي كه خمير ري خمر ساخته استعمال كرده زنهار نكني كه حق تعالى چنانچه شرب خمر را حرام كرده ايد مساس آنرا نيز حرام ساخته و وي نجس است و در روايتي آمده كه حق تعالى حرام كرده ايد خمر را ابر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روايتي از ابن عساكر آمده كه خالد بعمر رض نوشت كه ما كشته ايم در وي خمر را و اثري از وي نمانده و وي غسولي شده و چيزي ديگر گشته پس عمر رض بوي نوشت كه من گمان ميبرم شما را اى آل مغيره كه مبتلا شده ايد بجفا مير ازند شما را حق تعالى بران ذيكره الذار آمد و كرد آن نكشت و از در آمدن زنان در حمام منع كرده اند مگر آنكه بيمار باشند و وجود مرد در انجا نباشد و هر كز موى مبارك را رنگ نكرده يعنى خضاب نفرموده و اكثر احاديث صحيحه اظهر درست و آنجا كه روايت خضاب آمده وهم است چنانچه مصنف اشارت بآن كرد وگفت و چون طيب را بسيار بكار ميبرد بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب اللدنيه ميگويد كه اختلاف كرده اند علما در آنكه آنحضرت ﷺ خضاب كرده يا نه اكثر بر آنند كه نكرده و نووي گفته كه مختار آنست كه در وقتى كرده و در اكثر اوقات نكرده و هر يكى روايت كرد آنچه ديد و همين است وجه تطبيق ميان احاديث والله اعلم و روغن را بسيار بر سر و محاسن ماليدي و هر اگاه گاه شانه كردي بنفس مبارك وگاه عايشه را فرمودي تا شانه كردي لفظ حديث اينچنين است كه نهى عن الترجل الا غبا و غب در اصل بمعنى گاه گاه است وليكن در هر چيز مدتى معين دارد در آب دادن شتران يكروز در ميان و در زيارت مردم چند روز در ميان و نزد بعض هفت روز كذا في القاموس و در عيادت مريض و اكل لحم بمعنى گاه گاه بى تعيين مدتى و مصنف در شانه كردن نيز بمعنى گاه گاه گفته و مشهور نقل مير او ست تر و زد رميان و آنكه بعد از هر روضور يش را شانه كنند اصلى صحيح ندارد جز آنكه در بعض كتب از بعض سلف آورده اند كه آن در نفي فقر خاصيتى دارد والله اعلم و گاه جمه وى تا كنار گوش مردم موى شريف گاهى تا دوش بودي و آنرا جمه گويند بضم جيم و تشديد ميم و گاهى تا نرمه گوش و آنرا وفره خوانند بفتح واو و سكون فا گاهي بين بين و آنرا لمه نام است از جهت المام و قرب او بمنكبين كذا في المشارق للقاضي عياض و در تفسير اين الفاظ از بعض عبارات قوم خلاف ظاهر شود و گاهى جمه بمعنى مطلق موى واقع شود از اينجا كه واقع شده كه جمه وى تا نرمه گوش بود و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس فقد بر و چون دراز شدي آنرا چهار گيسو ساختى قالت ام هاني قدم علينا ﷺ قدمة وله اربع غدائر ام هاني گفت قدوم آورد بر ما رسول خدا ﷺ يكبارگي و ازان روز فتح مكه مراد است و بود مر آنحضرت ﷺ را چهار گيسو و در

جانب یمین بود و در جانب شمال و بوی خوش را رد نکردی و از رد کردن آن منع فرمودی چنانکه گذشت
و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبوها مشک است و شگوفهٔ حنا را دوست داشتی و بوی آنرا
خوش کردی و ذکر آن و کلامی که در واست در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از جملهٔ فطرت گرفتن بروت
و کم داشتن ریش است و مصنف فصلی جدا برای وی نهاد و گفت * فصل * شارب مبارک را قص کردی و
فرمودی من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس وی از ما و
بر طریقهٔ ما نیست و میفرمودی جزوا الشوارب وارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتها را و فرو هلید
ریشها را مخالفت کنید درین آتش پرستانرا که بروتها را بگذارند و فرو هلند و ریشها را ببرند و بتراشند
و در صحیحین است خالفوا المشرکین اوفروا اللحی واحفوا الشوارب و در صحیح مسلم است که انس رض گفت
پیغمبر خدا ﷺ وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی برای آن تعیین فرمود که زیاده از چهل
روز نگذاریم و در قص شارب علما را اختلاف است امام مالک رح میگوید چندان قص کند که طرفهای
لب پیدا آید و چندان نبرد که مثله شود و حلق شارب نزد وی بدعت است و فاعل آنرا تعزیر و تادیب
کنند طحاوی میگوید درین باب نصی از شافعی نیافتم اما اصحاب وی را دیدم مثل مزنی و ربیع که احفا
میکردند و این دال است برانکه از وی اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل
است چنانچه احفای سوال بمعنی تردید و تکرار و الحاح او ست و نیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن و تفقد
حال آمده پس احفای شوارب اخص از جز و قص وی بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه و استقصا
در قص و استیصال آن و نووی گفته که بسیاری از سلف باستیصال شوارب رفته اند و جماعهٔ بر خلاف
آن رفته و تاویل کرده اند احفا را بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد و مذهب مالک این است که
حلق آنرا مثله داند و فاعل آنرا تادیب کند و بعض مخیر کرده اند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال
نیست و جز و قص نیز واقع شده پس همه جایز بود و مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و ابن عامر از
گرفتن از طول شوارب و از مساحت آن و ظاهر الفاظ گرفتن است از طول و مساحت جمیعا تا ظاهر شود اطار
یعنی کرد لب و مصنف میگوید اما مذهب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رح احفا است
واحفا آنست که از بیخ ببرد آرند اما در حدیث ثابت شده که اخذ رسول الله ﷺ من شاربه علی سواک در حدیث
مغیرة بن شعبه آمده وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک بعض ضمیر شاربه را عاید بآنحضرت ﷺ
داشته و معنی اقصه لک آن داشته که تا تو تبرک جوئی بمویهای زیادتی که جدا کرده از آن و بعض بمغیره بر
هر تقدیر سنیت آن ثابت کرد و این با احفا متصور نیست چه از قص بر مسواک از بیخ بر کنده نشود و حدیث
متفق علیه که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است در قص و قص با احفا متصور نیست پوشیده
نماند که احفا نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود

برا حفا از طریقهٔ حمل مطلق بر مقید یا رخصت بود و تخییر ثابت شود میان احفا و ریچنانکه
بعض بران رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد که مذهب حنفیه حلق است و از طحاوی که نُدره
علمای متقدمین است این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه گفت طحاوی میکوالد چون استحباب نص
مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علی الراس و مصنف میگوید اما در این قیاس نظر است چه در
احفای شارب نص ظاهر است و نوعی است از مثله والله اعلم و نیز افضلیت حلق راس غیر مسلم است
مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران قیاس کنند و ایکس بودن مذهب حنفی
افضلیت حلق شارب محل نزد است بلکه ظاهر از کتب ایشان آنست که سنت قص او ست و ساختن از مثل
حاجب و گفته اند که به ناخن و علیه الفتوی و این در غیر غازی است اما در حق غازی مد و تطویل
شارب بست تا در چشم دشمنان مهیب نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الذخیرة و نیز از سراجیه
نقل کرده که سنت قص شاربست تا ظاهر گردد کرد بر کرد لب و حلق شارب بدعتست و قیل سنة و باکی نیست
بترک سبالها یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المؤمنین عمر و غیر وی اینچنین میکردند زیرا که وی
دهن را نمی پوشد و در وی طعام نمیماند و در حلق و ترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند نیز اختلاف
است و افضل ترک آنست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیر المؤمنین عمر و غیر قبول نمیکرد شهادت کسی
را که حلق میکرد آنرا و اما حلق طرفین عنفقه لا باس به است و تفصیل این مسایل از کتب فقه باید جست
والله اعلم ٭ وشمل ٭ در جهاد و آداب آن الجهاد ذروة سنام اسلام است و اصل آن را دادن دنیا و عقبی در اعلا
منازل مقام لاجرم حظه حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم از آن اوفر حظوظ بود و عادت وی در سلوک طرق آن اکمل و اجل
عادات و ساعات و اوقات وی بر جهاد موقوف و منحصر و دم بر آن و هم بجان و هم بدعوت و بیان و هم بسیف و
سنان یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و قال الله تعالی فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهادا
کبیرا جهادا کبیرا اشارت است بجمیع اقسام مذکوره جهاد والله اعلم و علما گفته اند مراتب جهاد چهار است
جهاد نفس و جهاد شیطان و جهاد کفار و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکی جهاد بر تعلم دین
حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذی از خلق و هر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد و را
در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی جهاد بر دفع آنچه القا میکند از
شبهات و شکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکند از ارادات و شهوات در عمل بخلاف
احکام شرعیه و سلاح اول یقین است و رسوخ ایمان و قوت تصدیق و ثمرات حکمت و سلاح دوم صبر است و ثمرات
بر اعیه عمل و امتثال اوامر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بدل و زبان و مال و نفس
یعنی با نکار کفر و نفاق و موعظه و انذار و صرف اموال و اسباب در تهیهٔ امر جهاد و قتال و بذل النفس و ارواح در آن
اما جهاد ارباب ظلم و منکرات و بدع طلب آن بود که بید را اول در آنجا ذکر میکرد و مراتب جهاد بر اسباب اماکن

بعد از آن در مقام تفصیل می آورد چنانچه در ترتیب آن و وجه عدم آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب
مگر اشارت باشد بآنکه آنچه در کلام علما مذکور شده همین چهار است گویا تعریض فعلی است بر ایشان
بعدم ذکر این قسم و مانا که عدم ذکر ایشان را اکتفا بذکر اصول اقسام است والله اعلم و بالجمله جهاد
بر منکرات و بدع که بمعنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است اول بدست بدفع و ضرب و قتل و اگر
عاجز شود بزبان به نهی و سب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدل با انکار و عداوت و قصد دفع این مرتبه
مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود علامت نفاق در وی بود چنانکه در حدیث آمده است من مات
ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد
و قصد نکند و همت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه و نوعی از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این
مراتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه وسلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و جن و انس
و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و نر و ماده را بحق دعوت میکرد و راه راست مینمود و از شرک
و کفر و ضلال منع میکرد و چون زبان مبارک بسب و شتم اصنام بکشید کفار قریش بعداوت برخاستند
و چون اذی و معادات ایشان بغایت رسید فرمان بهجرت شد جماعتی بزمین حبشه هجرت کردند عثمان
ابن عفان با رقیه دختر رسول صلی الله علیه وسلم یازده نفر بودند و تا کنار دریا پیاده بودند بعد از آن بنصف دینار کشتی
کرا کردند و اول کسیکه بیرون آمد بهجرت عثمان بود چون خبر وصول او دیر کشید پیغمبر خدا
نگران آن بود تا یکی از زنان قدوم کرد و گفت دیدم او را که برداشته بود رقیه را بر حماری و خود
پیاده میرفت پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط
علیه السلام و چون قریش استقرار اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم و تمکن و امن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن
العاص و عبد الله بن ابی ربیعه را بهدایا و تحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا اینجماعه را از ملک خود
بدر کند و بدیشان باز فرستد نجاشی بسابقه سعادتی که در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان
گوش نکرد و آن دو کس را خایب و خاسر با هدایا و تحف ایشان باز گردانید تا حمزة بن عبد المطلب که
از فتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود و بعزت تر و مردانه تر از وی کسی نبود در آخر سال پنجم از
نبوت مسلمان شد و اسلام آشکار گشت و نیرو پدید گرفت و بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب رضی بعد از سه
روز که اثر اجابت دعای آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم سبب مزید اقوت و شوکت و عزت گشت و امت اهل
اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بودند کما ذکر فی المواهب و مشهور آنست که کامل و تمام گردانید
اربعین بعمر بن الخطاب بود رضی و کفار در اضطراب شدند و بایکدیگر معاقدت کردند که با بنی المطلب و با
بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست ممتنع باشند تا پیغمبر را صلی الله علیه وسلم تسلیم ایشان
کنند بدانکه عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیا است و وی صلی الله علیه وسلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد شریف آنحضرت ﷺ و دیگر
عبد الشمس که پدر امیه است و پسر امیه حرب و پسر وی ابوسفیان پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه
همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم است و هم عبد المطلب
و وجه تسمیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت بهمین مطلب است و آنچنان است که هاشم در زوجی
بمدینه رفته بود و در آنجا زنی خواسته و پسری کلان شده آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفته پسر برا
دید بصفات پسندیده آراسته بحلیه مردانگی و فرزانگی پیراسته گفت این پسر چنان می باید که گویا از قوم
ماست گفتند بلی این پسر هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته و از وی این
پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را ردیف خود ساخته بمکه می آورد و در راه هر که از وی
می پرسید که این کیست میگفت که بنده منست از آن باز در را عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شیبه
است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و مختلط و متشبک و یگانه بودند
بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه بر راه مخالفت و معاندت بنی هاشم میرفتند و در
کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت ﷺ و آنکسانیکه
باوی پیوسته بودند دیدند و هجرت اصحاب وی که بحبشه رفته بودند و شیوع اسلام در قبایل مشاهده
کردند نائره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آنحضرت ﷺ را هلاک کنند و بکشند
و چون این خبر با بوطالب که معاون آنحضرت بود ﷺ رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کرد که آنحضرت ﷺ را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر کید اعدا نگاه دارند
همه یکدل و یکجان شده جان را حمی گشتند مسلمانان بعلاقه دیانت و محبت و کافران بعلت
حمیت و عصبیت و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاینه بودند با یکدیگر عهد کردند
که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات صله رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض
کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع شده و اول اصح و اظهر است چون این معلوم شد پس
آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاقدت کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت
و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل کردیم که واقع در کتب بنی
هاشم و بنی المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم و بنو المطلب بودند
نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آنحضرت ﷺ و معاندان
کفار بودند مگر کسی که از ایشان بسعادت اسلام و صحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آنحضرت ﷺ
است نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان

بودند ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت و مبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تسلیم کردن کنند
اما چون در جمیع کتب بنو هاشم و بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
از سهو قلم کاتب است و در آخر باب حج از مصنف نیز کذا شد که گفت عهد بستند با بنی هاشم و با بنی المطلب
و بر ینجمله که تعاقد و تعاهد است بر ترک مبایعت و مناکحت و مکالمت و مجالست با بنی هاشم و بنی المطلب نامه
نوشتند و در سقف کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعض گفته اند بغیض بن عامر بود شل
شد و این قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چندی از مهاجران حبشه قدوم آوردند
و بار دیگر هشتاد و سه کس مرد و هژده زن بحبشه هجرت کردند و ابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را
کفار مکه باز آوردند و گفتند اینچنین مردی اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابوبکر صدیق
در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریست و نسا و غلمان و رجال مکه بوی مولع میشدند
و بالجمله نامه که در تعاقد و تعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر جائی که نام خدا و رسول خدا
بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال و بروایتی دو سال تا جبرئیل
علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم بخورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابوطالب گفت و او با کفار بگفت که وی
چنین میگوید نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
کتمتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائی که
نام خدای تبارک و تعالی و نام محمد صلی الله علیه وسلم بود چون چنین بدیدند در کفر و طغیان افزودند بعد از شش ماه
ابوطالب وفات کرد و بعد از وی بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم این سال را
عام الحزن نام میکرد بلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت
پیاده از مکه بطایف رفت که بر سه مرحله از مکه است و زید بن حارثه با وی بود و اشراف ثقیف را دعوت
کرد و ده روز در میان ایشان بود از اهل طایف مساعدتی و موافقتی نیافت بلکه غلامان و بیخردان خود
را اغرا کردند تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دشنام میکردند و پاشنهای مبارک او را بسنگ زدند و نعلین او را
خون آلود ساختند تا خون از زخمهای مبارک بر زمین می افتاد هر دو بازوی او را گرفته بر میخیزانیدند و چون
میرفت باز سنگریزه میکردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سپر آنحضرت صلی الله علیه وسلم میساخت
تا سر وی تمام بشکست و مجروح شد و این واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقایع سال دوم از نبوت
بتفصیل مذکور است در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت مر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را آیا آمده بر تو
روزی سخت تر از روز احد فرمود سخت ترین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس
خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال که از اکابر اهل طایف بود از ثقیف و اجابت نکرد مرا بدعوتی که او را

کردم پس برگشتم سر فرو افکنده مهموم و محزون و نیامدم بقرن ثعالب که آن را قرن المنازل نیز گویند و
میقات اهل نجد است ناگاه سر برداشتم و ابر پاره را دیدم که مرا سایه کرده و در وی جبرئیل است و ندا
کرد مرا و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه رد کردند بر تو و کسی ملک جبال را بر تو
فرستاد که اگر فرمائی اخشبین را که نام دو کوه است که مکه در میان افتاده است بر ایشان
بهم بر زنم و ایشان را هلاک کنم فرمود امیدوارم که از اصلاب ایشان کسی بر آید
که نهد از ابوجهل این پرسید پس آنحضرت ﷺ از طایف بازگشت و در وقت بازگشتن بضیعه
و شیبه که از اشقیای قریش بودند بگذاشت و ایشان در بوستان خود بودند والکرم مخجل چون
آنحضرت ﷺ را بآن حال دیدند رقت کردند رحم ایشان جنبید و مهربان گشتند و نیست عداس نصرانی
که غلام ایشان بود خوشه انگوری بحضرت ﷺ فرستادند چون آنحضرت ﷺ خوشه را در دست مبارک
خود بگرفت و گفت بسم الله و بخوردن آغاز کرد عداس بتعجب در وی نگاه کرد و گفت والله این کلام
از هیچ یکی از اهل این بلاد نشنیده ام فرمود از کدام شهری گفت از نینوی فرمود آن قریه مردی صالح
است که یونس بن متی باشد عداس گفت ترا از کجا دانی فرمود وی برادر من است و وی پیغمبر بود است
و من نیز پیغمبرم پس عداس بر دست و پای مبارک وی بر روی افتاد و بوس کرد و مسلمان شد و در
بازگشتن بنخله رسیدند و آن موضعی است یکشب در میان نخله که آنجا بودند بعضی جنیان بیامدند و اسلام
عرض کردند و گفته اند که آن هفت نفر بودند از جن نصیبین که شهریست از شام و آنحضرت ﷺ نماز
میکرد اندر شب و سوره جن میخواندند و ایشان استماع مینمودند و گفته اند که نامهای آن هفت جن منشی
و ناشی و شاصر و ماصر و الاحقب چون بمکه آمد بمعراج رفت و کفار را خبر کرد با سرار و آنچه دران شب دیده
بود و مشاهده کرده از رؤیت انبیا و فرض صلوات و از روی کیفیت مسجد الاقصی و ابو بکر صدیق همه را ایمان
کرد چون این شنیدند بعضی مرتد شدند و ایمانیان ثبات کردند و آن در شب بیست و هفتم بود از
رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و اصح آنست که در شب دوشنبه بود موافق مولد و
مبعث و هجرت و وفات والله اعلم و معراج یکبار بود بعضی دیگر آری و بعضی گویند دوبار بود یکبار پیش از وحی
و یکبار بعد از وی و بعضی گویند سه بار بود و بعضی گویند چهار بار بود و بعضی بیشتر از آن گویند و تحقیق
آنست که اسرا بدن و روح در یقظه که کلام مجید از آن خبر داده یکبار بود و بدون بدن و روح در منام و بروح
در یقظه بسیار بود و بر حصر آن در عددی معین دلیل قطعی نیست و حقیقت معراج روحی از کلام سادات
اولیاء الله معلوم کرده والله اعلم و بعد از اسرا بیکسال و دو ماه فرمان هجرت شد ابو بکر را در اصحاب
کرد با مر باری تعالی و سفر کرد چون بمدینه رسید انصار بهم و بتادر شدند و محبت و برادر محبت
آبا و اجداد معلوم داشتند پس عرب بیکباره اوت ایشان برخاستند و لاجرم مرایشان تا حمله آمد تعالی

نازل شد واذن بقتال حاصل گشت بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد از ان رخصت شد

که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد واحادیث در فضل جهاد زیاده برچهار صد ثابت

شده وبا اصحاب مبایعت میکرد در جنگ که نگریزند وگاه مبایعت میکرد برموت ودر امر جهاد با صحابه

مشورت کردی ابوهریره رض گفت ما رأیت احدا اکثر مشورة لاصحابه من رسول الله صلی الله علیه وسلم نندیدم من

هیچکسی را بیشتر مشورت کنند مر اصحاب خود را از رسول خدا صلی الله علیه وسلم ودر راه بعد از سه لشکر رفتی

ومانده کانرا بر داشتی ودر سیر رفق تمام کردی وجاسوسان سوی لشکر دشمن فرستادی ومقدمات وطلایع

را پیش کردی وپاسبانانرا براطراف لشکر تفرقه کردی وچون با دشمن برابر شدی بایستادی ودعا کردی

واز حق تعالی نصرت خواستی وبا جمله صحابه بذکر باریتعالی مشغول شدی ولشکر خود را ترتیب دادی

ومقاتلان را معین کردی ودر حضرت وی صلی الله علیه وسلم بفرمان وی مقاتله کردندی ودر جنگ آلت جنگ بپوشیدی

ومیان دو زره مظاهرت کردی ودر لشکر وی رایات واعلام بودی چون برقومی غالب شدی وفتح

کردی در ان عرصه سه روز مقیم شدی انگاه باز گشتی وچون خواستی که برقومی تاخت آرد

انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز بشنیدی تاخت نکردی وگاه برد شمن شبخون آوردی

وگاه در روز تاخت کردی وخصوصا برای غزا در روز پنجشنبه دوست داشتی وچون لشکر فرود آمدی

ایشانرا چنان جمع کردی وبرهم پیوستی که اگر جامه را برایشان گستردی همه را بپوشیدی وصفوف را

خود مرتب کردی ودر وقت قتال شجعانرا برای اقدام بدست خود تعیین کردی وامیفرمود فلان تو پیش

رو وفلان تو پس رو وگاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب

وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة موعدهم والساعة

ادهی وامر اللهم انزل نصرك اللهم انت عضدی وانت نصیری وبك اقاتل وچون جنگ سخت در پیوستی

وتنور قتال گرم شدی ودشمن قصد وی کردی بآواز بلند گفتی انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب وچون

کار بسختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردندی واز همه نزدیکتر بدشمن وی بودی واصحاب خود را

جنگ شعاری تعیین فرمودی که یکدیگر را بآن بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت یعنی بمیران

بمیران وگاهی شعار یا منصور بودی وگاه حم لا ینصرون وگاهی زره پوشیدی وخود برسر مبارك نهادی

وشمشیر حمایل کردی ونیزه برداشتی وکمان درازوانداختی وگاه سپر بر دستی واختیار میدادندی وقت جنگ

دوست داشتی وبر دشمن منجنیق راست کردی چنانچه در غزوه طایف کرد که بعد از فتح مکه وغزوه

حنین است در شوال سنه ثمان وخالد بن الولید بر مقدمه وی بود وچون ثقیف منهزم شده در حصنی که

بطایف داشتند بعد از تهیه سازیکسال در آمدند وبنای قتال نهادند آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایشان را تا هژده

روز محصر ساخت ومنجنیقی بنهاد وآن اول منجنیقی بود که در اسلام نهاده شد ومردم بمبارزا ایشان

کشته شد پس صحابه بعلاقه رحم و قرابتی که با یشان داشتند درخواست کردند که ایشانرا بگذارد
پس بفرمان آنحضرت ﷺ ند ادردادند که هر که از حصن فرود آید آزاد بود پس ده واند و بروایتی
بست و نه نفر از ایشان فرود آمدند و از آن جمله ابوبکرة نفیع بن الحارث الثقفی که از مشاهیر صحابه است از
ایشان بود و ز و ا و قتل طفلان و زنان نهی فرمودی و جنگیان را حکم کردی که نه بسند هر که موی
عانه بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کردی و چون طایفه را بغزا فرستادی ایشانرا بتقوی و پرهیزکاری فرمودی
وگفتی سیروا بسم الله و فی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تمثلوا ولا تغدروا ولا تقتلوا ولیدا یعنی
سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسیکه کافر است بخدا و مثله نکنید یعنی گوش و بینی نبرید
و عهدی که با خصم کنید نشکنید و طفلان را نکشید و نهی فرمودی از بردن قرآن بدیار کفار و چون سریه بفرستادی
سریه فوجی که بجائی فرستند و در اصطلاح اهل سیر غزوه آنرا گویند که آنحضرت ﷺ بنفس شریف آنجا
حاضر شود و سریه آنکه خود حاضر نمیشد و جماعه را امیر مقرر ساختی امیر ایشانرا فرمودی که پیش از قتال
دشمن را دعوت کنند با سلام و هجرت از وطن کفر بدار اسلام یا اسلام فقط پس هجرت اگر اسلام و
هجرت هر دو قبول نکنند و حکم ایشان یعنی آنهائی که اسلام بیارند و هجرت از وطن نکنند حکم اعراب
مسلمانان باشد که ایشانرا از مال فیء نصیبی نبود و یا بذل جزیه کنند اگر اسلام را هم قبول نکنند و اگر این
مجموع ادا کنند بحق تعالی استعانت نمای و قتال کن و چون بر قومی ظفر یافتی بفرمودی تا تمام کنند جمع
غنائم و سلب را گرد آرند پس انفاذ فرمودی سلب کشتگان یعنی جامه و رخت ایشان را بقاتلان ایشان
دادی بتفسیر سلب در حدیث آمده جامه و سلاح و مرکب و آنچه بر مرکب است از زین و آلت و آنچه با وست
دابه از مال در توشه دان و در کمر کرده و آنچه با غلام او با مرد آنه دیگر است داخل سلب نیست و استحقاق
قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفه بشرط نفل امام است و نفل آن بود که امام ترغیب و تحریض
مقاتلان کند که هر که اینچنین کاری کند او را چنین و چنان دهم و بخصوص تنفیل است که هر که
یکی را از کافران بکشد مر او راست جامه و رخت او و برین نقل پر جامه و رخت مقتول برای قاتل وی باشد
و نزد امام شافعی این شریعت است بی آنکه امام شرط کند و بگوید و قول حضرت ﷺ که فرمود من
قتل قتیلا فله سلبه نزد ایشان محمول بر شریعت است و نزد ما بر تنفیل است بدلیل آنکه مر حبیب بن ابی سلمه
را فرمود که نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچه خوش کرد بدان نفس امام تو و حدیث مذکور
محتمل است تشریع را و تنفیل را پس حمل کرده بر تنفیل بقرینه حدیث حبیب و بالجمله بعد از سلب
آنچه بماندی خمس آن بیرون کردی در مصالح اسلام که حقتعالی در قول خود واعلموا انما غنمتم من شیء
فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل تعیین فرموده صرف کردی
و در میان فقها در قسمت خمس خلافی است که در کتب فقه مذکور است و آنچه بماندی تقسیم کردی

ازان زنان او کودکان را و بندکان را بدادی و انچه بماندی میان لشکر قسمت کردی سوار را سه سهم و پیاده را یکسهم
و اینمذهب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و منقول است از ابن عمر از فعل حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم و نزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم و پیاده را یکسهم و از ابن عباس از فعل حضرت صلی الله علیه وسلم اینچنین
منقول است و چون حدیثین در فعل متعارض اند اخذ کردند بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم للفارس سهمان و
للراجل سهم واحد و انچه صحیح شده اینست که انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدی و
بعض گویند انفال از جملهٔ خمس بودی و بعض گویند از خمس الخمس بودی و این اضعف اقوال است انفال
جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا که عطیه و زیادت فضل الهی است بر مجاهدان و بمعنی تنفیل که شرط
کردن امام است مرکسی را که کاری زیادت از دیگران کند بچیزی زیاده از غنیمت چنانکه گذشت و مراد
اینجا این معنی است و مختار اینست که این از نفس غنیمت است نه از خمس و خمس الخمس و در بعضی از
غزوات سلمة بن الاکوع را پنج سهم دادچه وی از آن جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست بردهای عجیب
نمود و در رسد آیه میگوید که یکبار وی او را دو سهم داد و وی پیاده بود و این محمول بر تنفیل است و بر
مصلحت دید امام و میان ضعیف و قوی مساوات کردی در قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت
اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان کردی گاه سریه را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی
از انجمله خمس بیرون کردی انچه بماندی از آن ربعی جدا کردی و باهل سریه دادی انچه بماندی میان
ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردی و مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند و میفرمود اقویا باید
که رد کنند بر ضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از غنیمت سهمی خاص بود که آنرا صفی میخواندند
از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا انچه خوش آمدی
آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله علیه وسلم و بعد از وی کسی را از ائمه نرسد و خلفای
راشدین نیز نمیکردند و صفیه رض و ذوالفقار از آن جمله بود اما صفیه از غنایم غزوهٔ خیبر بود و از
اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را آزاد کرد و عقد نکاح بر بست و ذوالفقار
از غزوهٔ بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود و در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت
علی بن ابی طالب رض او را کشت و شمشیر را بنظر آنحضرت صلی الله علیه وسلم آورد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برای خود اختیار کرد
بعد ازان بعلی بخشید و نسبت وی رض بآن شمشیر مشهور و مذکور است و ذوالفقار از انجهت گویند
که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی مهرهای استخوان پشت بود و در قاف فقار فتح و کسر هردو جایز
است و فتح افصح است و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی و در هر معرکه و جنگ با وی بودی
و حلیهٔ وی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غایب بودی او را سهمی بدادی چنانچه
عثمان را رض داد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم رقیه مشغول بود فرمودان

عثمان انطلق فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه واجره عثمان رفته است در کار
خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت ﷺ برای وی سهم وی و اجر وی و در روایت ابی داود
از ابن عمر آمده و مبایعت کرد آنحضرت ﷺ عثمان را و برزد دست چپ خود را بر دست راست خود
فرمود این دست عثمان است وسهم ذوی القربی را که در نص فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
ثابت است در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل
را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد شی در روایت مشهور به شین معجمه بمعنی مشهور
و بعض به سین مهمله بمعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد اند آنکه . راحمد آمده است که
چون آنحضرت ﷺ سهم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان
رضی که از اولاد عبد شمس است و جبیر بن مطعم رضی از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند
که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را پروردگار تعالی شرف و فضلی داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا
کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت ترا است چرا ایشان را بر گزیدی و مخصوص کردی بسهم
ذوی القربی و ما را ندادی فرمود بنی المطلب با بنی هاشم همیشه متصل و مشترک بودند در جاهلیت و
اسلام و در آورد آنحضرت ﷺ برای تصویر و تمثیل اشتراک و اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر
و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن میخوردند و برنمیداشتند چنانچه بخاری
از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را و عنب را میخوردیم و برنمیداشتیم عبدالله
بن مغفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من از این جراب کسی را نخواهم داد آنرا بر روی مقرر بود
و در صحیحین آمده که تبسم کرد آنحضرت ﷺ برین قول وی و در غلول و خیانت از غنیمت تاکید و تشدید
عظیم میفرمود و میگفت شنار و عار و شنار علی اهله الی یوم القیمة در مهمله ب در بعض مفتوحه گفت
الشنار العیب و فی القاموس الشنار کسحاب اقبح العیب والعار والامر المشهور بالشنعة و کسی غلول کرده بود
فرمود که کالا های وی را با آتش بسوزند و ابوبکر و عمر رضی همچنین کردند و این از باب تعزیر مالی است
و اکثر علما برآنند که ورود این بر سبیل تغلیظ است و امام احمد آنرا بر ظاهر حمل کرده والله اعلم

خاتمة الکتاب ۔ در اشارت بانواعی که در ان احادیث مرویست و هیچ از ان صحیح نشده و نزد جهابذه
علمای حدیث ثابت نگشته و هر چند این حروف در غایت اختصار است اما مشتمل بر علوم بیشمار است
بدانکه شیخ مصنف رحمه الله تعالی و نقل بس درین خاتمه بسیار توغل نموده و مبالغه کار فرموده است
و در معلم انتقاد آمده و تقلید بعضی از این قوم که موغل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح
و طعن نموده است بر بعضی حکم بعدم صحت کرده و بر بعضی بعدم ثبوت و بر بعضی حکم بوضع و افترا
نموده و بر بعضی خط بطلان کشیده و حال آنکه در ان میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است

ونزد کمراهی علمای دین از فقها و محدثین مقبول و ائمهٔ فقه تمسک واحتجاج بدان نموده اند مطالعهٔ
این باب طالب را در وادی حیرت و وحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین
چندان غرابت ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجهٔ اعلاست و دایرهٔ
آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که آنرا صحاح سته گویند
همه باصطلاح ایشان صحیح است بلکه تسمیهٔ آنها بصحاح باعتبار تغلیب است ونیز معلوم شد که حدیث
صحیح است وحسن وضعیف و هر یکی از صحیح وحسن لذاته ولغیره وتعریف هر یکی ازین اقسام سابقا
معلوم شده احتیاج باعاده وتکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند ومیگوید
که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجهٔ اول میکند که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بمذهب
تضییق وتشدید که در شروط صحیح کرده الله رفته باشد موافق انچه از بعض مردم درینباب نقل
کردیم وقول وی که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه وبکثرت
طرق وتعدد روایات نیز بدرجهٔ صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو
عبارت که صحیح نشده وبصحت نرسیده بیک معنی بود بر هر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت
ووحشت نبود اما آنکه میگوید ثابت نشده وبه ثبوت نرسیده ظاهر در نفی درجهٔ دوم است که حسن
است لذاته ولغیره ونفی مرتبهٔ ضعیف نیز احتمال دارد وبر جمیع نقاد پر تواند که مراد وی نفی
لفظ حدیث بود یعنی ورود حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده وبه ثبوت نرسیده بلکه انچه
به ثبوت رسیده بلفظ دیگر است مضایقهٔ محدثین درینباب بسیار زود وباندک تغییری که در لفظ
زود اورا حدیث دیگر خوانند اما این مضایقه سهل است چه معتمد در باب فهم نفی صحت وثبوت معنی
ومضمون آن کرده در ینصورت باید که تصریح کنند که این لفظ صحیح وثابت نشده وآنجا که گویند
درینباب چیزی بصحت نرسیده وبه ثبوت نه پیوسته ظاهر مراد نفی مطلق مضمون است بهر لفظ که
باشد وآنجا که گفته موضوع است ومفتری وباطل بدانکه معنی حدیث موضوع واقسام ومراتب آن سابقا
در مقدمه معلوم شد ونیز معلوم شد که حکم بوضع وافترا نیست مگر بظن غالب وتخمین وجزم ویقین
درینباب بصورت نه بندد وچگونه صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنی کاهی بود که
دروغگو راست نیز گوید پس احتمال دارد که درخصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ
گو باشد چنانکه راستگو نیز بامکان عقلی محتمل است که دروغ گوید بنای این باب وعلما را این کار بر ظن
غالب است ومیگویند که مر اهل حدیث را ومهرهٔ این شانرا ملکهٔ خاص وتمیزی مخصوص وآشنائی تمام
بکلام نبوت علی مصدره الصلوة والتحیة پیدا میشود که بدان صحیح را از سقیم میشناسند وجدا میکنند
هرچند سبب آنرا تعیین وتنقیح نتوانند نمود واینکار کسی است از میان ایشان که اطلاع وی قوی ومهارت

وي تمام و دمن و ي ثاقب و قريحه وي جيد و درك و فهم وي سليم و معرفت و حذاقت وي بقراين داله
بران راسخ و متمكن باشد انكار هر كس نيست مكر در انجا كه آثار وضع لايح و بين باشد مثل ركاكت الفاظ
و سخافت معني چنانچه روايت كرده ميشود لا تاكلوا القرعة حتى تذبحوها و امثال اين در اين خاتمه
بيايد انشاء الله تعالى در بنصورت در معرفت وضع آن خاص و عام مساوي باشد حكايتي در اين باب
نقل كنند كه شخصي حديثي را نزد يكي از حذاق فن حديث برخواند فرمود اين حديث معلول مينمايد گفت
بچه علت فرمود علت بيان نتوانم كرد و تنقيح نتوانم نمود الا آنكه بر ذايقه طبع من بيمزه است و بكلام
نبوت نميماند پس نزد محدثي ديگر برفت و اين حديث برخواند وي نيز همچنان گفت كه آن اوستاد پيشين
فرموده بود نزد ديگري و ديگري رفت و پرسيد همچنان جواب شنيد پس ترين آنها باين شخص حكايت
آرند درهمي داد كه نزد صرافي ببر و صرف كن صراف بعيد گردانيد گفت اين درهم بي عيار است گفت
بچه داني علت آنرا بيان كن گفت چنين دانم ولي علت آنرا بيان نتوانم كرد نزد صراف ديگر و ديگر برد همه
بريك كلمه بودند پس درهم بر شيخ آورد و حقيقت حال بيان نمود فرمود حال ما نيز بر همين نمط دان
كه ديدي و شك نيست كه اينها نيز ظني است دعوي قطع و يقين در ينباب نتوان كرد و نيز معرفت وضع
احاديث را قراين داشته اند مثل روايت شيعي غالي حديث را در فضايل اهل بيت سلام الله عليهم اجمعين
و روايت مبتدع داعي به بدعت حديثي را در ترويج مذهب خود و اين نيز ظني بود و بيقين نتوان دانست
كه موضوع است و گاهي كذب واضع باقرار وي معلوم كرد د اينجا نيز وارد شود كه چرا در اين اقرار كاذب
نباشد مصلحتي و غرضي را اينجا نيز قرينه شرط است كه جانب كذب عمر و صدق اقرار را جح ازد
و گاهي قراين صدق وي در اقرار بكذب چنان قوت يابد كه مقتضي قطع و جزم بدان كرد د لا سيما بعد از
توبه و بعض چيزها است كه در حكم اقرار بوضع است چنانكه علم بتاريخ ولادت راوي با وفات شيخ و امثال
آن از انچه اجتماع راوي و مروي عنه و سماع او از و با وجود آن امكان نداشته باشد و درين صورت اگر علم
بقرينه مذكوره يقيني بود حكم بوضع نيز قطعي كرد د و گاهي قرينه واضحه در حال راوي پيدا گردد كه
دلالت كند بر وضع همچو قصه غياث با مهدي خليفه در حديث لا سبق و افراط بوعيد شديد بر امر صغير
يا بوعد عظيم بر فعل يسير و مبالغه دران چنانكه هر كه اين فعل كند او را ثواب جميع انبيا يا ثواب هزار هزار
حج بود يا هر كه اينچنين كند گويا زنا كرده باشد با محارم در خانه كعبه نيز از قراين وضع داشته اند لعم قراين
ديگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعي و صريح عقل كه در اينجا تاويل و توجيه و تطبيق
را راه نبود قويتر از انست و تصريح جماعة كه بحد تواتر برسند بكذب راوي از همه قويتر است اما وجود
اين محل تردد است و بر در تقليد بر فطن خبير روشن است كه از نفي حديث نفي آن مدعا و مطلب
كه حديث را بران دليل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسك بدان نموده اند لازم نيايد شايد بدليل

دیگر وحدیث دیگرا ثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا
در نفس الامر لازم نیاید وعدم ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این خانه
گرم است و وجود آتش را دلیل آرد و دیگری گوید که اینجا خود آتشی نیست ازینجا لازم نیاید که دعوی
گرمی خانه باطل کرده شاید که اثبات گرمی آن بوجود آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال
ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلی ندارد چه سخن وی در تزییف حدیث
است و بابطال مدعا کاریش نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتم که وحشت نکشد که چون این احادیث
که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح وثابت نمود مطالب ومدعیات ایشان نیز صحیح وثابت نگردد
این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که گوش فهم وانصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما
بتصحیح و تحسین وتضعیف وبوضع وبطلان آن بغالب ظن وظاهر حال است لا جرم محل وقوع اختلاف
بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات
است که یکی بوجوب رفته و دیگری بحرمت ویکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی
که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید
شخصی یا جماعهٔ حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده
و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن حدیث روشن است و نیز باید دانست که از ارباب
انتقاد احادیث جماعه اند که درینباب غلو و افراط دارند وبراه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی
وشائبهٔ وهمی نسبت بوضع کنند وبدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وی بمجرد آنکه بعض
مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوی یا متروک یا مطعون
و امثال ذلك حکم بوضع کرده وحال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند
و نه مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست او را عقل ونقل و دلیلی نیست بر وضع آن مگر تکلم همان بعض
در راوی آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد است غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف
و وهن وی کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر از مهرهٔ این
شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله از ان در ضمن
احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر است زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق
و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بر وی طعن کرده شد طریقی دیگر نبود
و وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال است
ولهذا اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی در کتاب موضوعات که توسع کرده است دران

حکم بوضع بر بسیاری از احادیث که این مثابه نیست چه دران میان احادیث ضعیف است که محتمل است و ممکن است تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث است که بعض ائمه آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلوٰة تسبیح مثلا و احادیث است که مر آنرا طرق دیگر است که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بران پس در آمده آفت بروی باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وی آمده از انها که تدرب و مهارت ندارد در علم حدیث اینکه ائمه متقدمین این شان است که کمال تبحر و توسع داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و یحیی و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال ایشان بعد از ان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی ابن المدینی و یحیی ابن معین و اسحق بن راهویه و اهل طبقه ایشان بعد از ان اصحاب الصحاح مثل بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دارقطنی و بیهقی که بعد از ایشان کسی نیامد که مساوی باشد ایشانرا در مرتبه و نه قریب دران پس اگر یافته شود در کلام یکی از متقدمین حکم بر حدیث بصدق از صفات صحت و حسن و ضعف و رفع اعتماد توان کرد بران بجهت آنچه داده است پروردگار تعالی ایشانرا از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل از ین ائمه سبیل دران ترجیح و تطبیق بود و این دران احادیث است که محتمل و متردد داست دران و الا بسیاری از احادیث بود که شهادت قلب حکم بوضع آن توان کرد و آسان است این حکم کردن دران از هر که موصوف باشد بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل است و الله اعلم این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکوره و از اینجا ظاهر شد که حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن غایت تعسر و صعوبت دارد و این امر منحصر است در ائمه متقدمین و از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطاها کرده بر بسیاری از احادیث که نه باین مثابه اند حکم بدان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از ائمه متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیه است میان ایشان یا مختلف فیه این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد اغلب از ان باب است که ابن جوزی و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی از ان قبیل که لائح است آثار وضع بران و اهل ممارست بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی از ان در کتب معتبره مذکور است و ائمه فن آنرا روایت نموده اند و حکم بصحت یا حسن یا ضعف کرده و بعض را مطلق آورده الا بی تعرض بیکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیه باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست نبود بعض چنان اند که مصنف آنها را سابقا در ابواب و فصول کتاب ذکر کرده و چون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر او جهی که در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه

بعد م صحت و ثبوت آن حکم میکند و هل هذا الا تناقض و نسیان و ما هر جاکه منتهی روی دهد و حدیثی کلدر کتب بیابیم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن و اگر موافق است تمثیل و تائید کلام وی شود و اگر مخالف رد و جواب وی کرده و من الله الاعانة و الا مداد فی المبدأ و المعاد قال المصنف بعد ان وفقك الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الایمان قول و عمل یزید و ینقص و الایمان لا یزید و لا ینقص از آنحضرت ﷺ درین معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه و تابعین است بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول النبی ﷺ بنی الاسلام علی خمس و هو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاهر این عبارت اینست که این مجموع قول نبی باشد ﷺ چنانکه بعض شراح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ وارد است از سلف و گرد اینده وی از قول نبی وهم است و مراد بخاری نه اینست و وی معطوف است در عبارت وی بر قول النبی نه بر بنی اگرچه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی و سیوطی در شرح صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده آنرا دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابی هریرة و روایت کرده است ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و روایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل رض که الایمان یزید و ینقص و در جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علی رض آورده باین لفظ الایمان معرفة بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عایشه رض آورده باین عبارت الایمان بالله اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتهی و سخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده و دیلمی آورده که چون حضرت امام رضا به نیشاپور آمد بر استر اشهب سوار شده و پرده از خود بر روی مبارك افکنده درون شهر در آمده و علمای شهر از طلب لقای شریف وی رسیدند و از ایشان یحیی ابن یحیی و احمد ابن حرب و اسحق ابن راهویه و محمد ابن رافع که از اکابر و اعاظم علما در حدیث و فقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ زدند و اسحاق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی از آنچه بتو از آبای طاهرین تو بتو رسیده برما برخوان پس امام داستانی که از آبای کرام خود داشته این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمه توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث برخواند انتهی و ابو الصلت شیعی است و لیکن صدوق است و ابن معین توثیق او نموده است و با سفیان ابن عیینه و امثال وی صحبت داشته و بزهد و تقشف موصوف بوده و رد میکرد بر مذاهب باطله از قدریه و مرجیه و غیر آن و تقدیم میکرد ذکر ابوبکر و عمر را رض و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را ﷺ مگر بخیر و در کتاب تنزیه الشریعه

با این لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص فعلیکم بالکتاب والسنة ودر روایتی همین مقدار آورده
که الایمان یزید وینقص وگفته که این سه حدیث را اصلی است وجوزقانی اخراج آن کرده وگفته هذا حسن
غریب وحدیث اخیر را ابو داود آورده وبران سکوت کرده ومقرر شده است که هرچه ابو داود در کتاب
خود آورده وبران سکوت کرده صالح حجت است واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص اصلی در
کتب احادیث نیست اگرچه ضعیف هم باشد پیدا نشده غیر آنکه در کتاب تنزیه الشریعة از کتاب موضوعات
ابن الجوزی نقل کرده که ابوهریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که آیا ایمان
زیادت ونقصان میشود فرمودند لا زیادته کفر ونقصانه شرک ونیز ازین حدیث ابن عدی در الکامل آورده
که الایمان لا یزید ولا ینقص وگفته که یکی از راویان در اسناد وی احمد بن عبد الله جویباری است که وی کذاب
بود جعال است ووضع کرده احادیث کثیره را ونیز از احادیث ابن حبان آورده که مرجئه بگویند ایمان
زیادت ونقصان نمی پذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها والا گردنش بزنند وهم درین حدیث است نه نماز
میشناسند ونه زکوة ونه صوم ونه حج ونه دین بالکلیه ودرین حدیث ذکر کرده در اسناد این حدیث محمد بن القاسم
طالکانی است ووضاع است مر احادیث را انتهی وبالجمله تحقیق آنست که این اقوال از حضرت صلی الله علیه وسلم
بصحت نرسیده وظاهرا هیچ مذهب زیادت ونقصان بلکه از اقوال اکابر سلف است چنانکه مصنف گفت
والله اعلم ۞ تنبیه ۞ مشهور از علماء اهل سنت وجماعت آنست که ایمان عبارت است از تصدیق
بالقلب واقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد وبی وجود عذر وضرورت چنانکه
حکم اکراه اقرار ننمود نیامد عند الله مؤمن نباشد وتحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق
قلبی است واشتراط اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیا است وشخص مذکور مؤمن است عند الله اگرچه
ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بایمان نتوانیم کرد واعمال در حقیقت اصل ایمان داخل
نبود الا در ایمان کامل وصاحب تصدیق واقرار بی عمل بموجب ایمان مؤمن است ولی ناقص الایمان
واورا مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه معتزله که عمل را جزو ایمان دارند وشخص بی عمل نزد این
فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نبود وفاسق نزد ایشان نه مؤمن است ونه کافر
وخوارج برآنند که معصیت را کفر دانند وآنکه از علمای محدثین مشهور شده است که
الایمان تصدیق بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است
وعمل نزد ایشان شرط کمال ایمان است چنانکه مذهب حق است نه اصل ایمان چنانکه
مذهب اعتزال است وبعضی مردم چون دیدند که ایشان بنا بر ایمان عبارت از تصدیق واقرار وعمل میدارند
واثبات آن باحادیث میکنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب
ایشان منافی مذهب جمهور است وموافق طریقه اعتزال حاشا وکلا واین توهم خطای محض و

غلط صریح است کما صرحوا به و بر قولیکه ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل عامتر از عمل
قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذهب سلف از فقها
و محدثین آنست که الایمان یزید و ینقص واکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت
و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر است و آن راجع
بمعنی کمال و نقصان است و نزاع باعتبار تصدیق است شیخ محیی الدین نووی میگوید که اظهر و مختار
آنست که تصدیق زاید و ناقص میباشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدیق
صدیقان اقوی و اکمل است از ایمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین
و اخلاص و توکل وی اعظم و اقوی است بخلاف بعض احیان دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری
و مالک ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و اوزاعی و ابن جریح و معمر و غیر ایشان از ائمه و بسند
صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علمای امصار ندیدم هیچ یکی
را از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول و عمل و یزید و ینقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین
نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آنرا از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از
امام اعظم ابو حنیفه چنان نقل میکنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید و لا ینقص
و از بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان عدم قبول تصدیق است زیادت و نقصان
را بحسب ذات چه مرتبهٔ یقین یکیست و حالتی است که شک و شبه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفا
و ظهور احکام و آثار آنست که آن باعتبار عارض و خارج از ذات است و بر بنو جه نزاع لفظی است و تحقیق
اینمقامات در علم کلام است والله اعلم و در باب مرجیه و قدریه و جهمیه و اشعریه هیچ حدیثی صحیح
نشده مرجیه فرقه است که قائلند بانکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر
سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجاء است بمعنی تاخیر و ترک و اهمال و این فرقه تاخیر میکنند عمل
را از نیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد گو مباش و بعض از رجا
دارند و لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی و امیدوار میسازند بی شرط و قید عمل و بعض از علمای
اهل اعتزال ارجا را با اهل سنت و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امیدواری را رعایت مینمایند و
می گویند اگر خدا خواهد همه گناهانرا ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این
محض تعصب و مکابره است چه ارجا آنست که مواخذه و عقاب را اصلا راه ندهند و بدان قائل نباشند
و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد و آنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت
و ارادت حق است تعالی که * یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء * و عذاب را برای عصاة اثبات میکنند و از ضرر
آن خایف میباشند و لیکن الایمان بین الخوف و الرجاء و قدریه به تحریک مقابل جبریه بسکون

وکاهی به تعریف قدریه خوانند بجهت مشاکله لقب معتزله است که قایل اند بآنکه افعال عباد مستقل بقدرت عباد است و ایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر ازلی پروردگار تعالی کنند وگویند که کفر و معاصی از بندگان برخلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بمذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان نه مؤمن است و نه کافر و مخلد است در نار و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه در علم کلام مبین است و تسمیهٔ ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قایل بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیراکه در اثبات قدر احادیث صحیحة ورود یافته و بران اجماع صحابه و تابعین امت پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در مذمت قدریه واقع شده و مذکور گردد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر برابر است که بجهت نفی باشد یا باثبات و جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی نام فرقهٔ جبریه است که گویند قدرت نیست مر عبد را اصلا نه مؤثره و نه کاسبه بلکه بمنزله جمادات است و حرکات او مشابه به آن و مذهب قدریه و جبریه در طرفین افراط و تفریط واقع است و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خداست و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه است نه مؤثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین و تحقیقه فی علم الکلام و اشعریه تابعان شیخ ابو الحسن علی اشعری اند و وی ازا اولاد ابو موسی اشعری است که از کبار صحابه ﷺ بود و اسم ابی موسی عبد الله بن قیس است و اشعر قبیله است از یمن و وی بعد از بعث آنحضرت ﷺ با پنجاه و چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب رضی که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت ﷺ آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آنحضرت ﷺ لکم هجرتان شما را ای قوم دو هجرت است یعنی هجرتی از یمن بسوی ارض حبشه و هجرتی از ارض حبشه بمدینه و آنحضرت ﷺ مدح کرد او را و اصحاب او را و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود الایمان یمان و الحکمة یمانیة و دعا کرد مرابی موسی را خاصة و بشارت داد بمغفرت و جنت و بایمان و انابت و فرمود مؤمن منیب عبد الله بن قیس و وی را بیمن فرستاد تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقاید اسلام میراث است مر این قوم را مرویست که چون ابو موسی با قوم خود بحضرت رسالت آمد ﷺ پرسیدند یا رسول الله جئناک لنتفقه فی الدین فاخبرنا عن اول هذا الامر ما کان مارا از اول این امر که چگونه بود فرمود کان الله و لم یکن معه شئ ثم کتب فی الذکر کل شئ ثم خلق السموات و الارض الحدیث و حق تعالی روزی کرد او را از اولاد و احفاد با درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در السنه و کتب منشور و مذکور است تا نوبت بشیخ ابو الحسن اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحانه و تعالی بقمع آثار بدعت و تجدید انوار سنت در اعتقادات پس تائید کرد مذاهب و اقوال صحابه و سلف را که اکابر مجتهدین و

فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصدوق حدیث ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمد وکشتند وی و تابعان وی مراد بفرقه ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما انا علیه واصحابی است وشیخ ابوالحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود و دیکر از مویدان مذهب سنت وجماعت شیخ ابومنصور ماتریدی بود ومناقب ومفاخر وی بیرون از حد حصر و احصا است و وی حنفی المذهب است ازینجا است که جانب شافعیه را اشاعره خوانند وحنفیه را ماتریدیه و هردو متفق اند در عقاید و اهل سنت وجماعت که کویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه درشان جماعه اشعریه وذم فرقهای دیکر از مرجیه وقدریه وجهمیه احادیث نقل کرده اند وما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه ومرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده ودر ذم جهمیه نیز بعض احادیث آمده ودر جامع الاصول از ابی داؤد از حدیفه رض آورده که کفت رسول خدا ﷺ مر هر امت را مجوس است ومجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هرکه بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ اورا وهرکه بیمار کردد از ایشان عیادت نکنید اورا و ایشان شیعهٔ دجال اند وحق است بر الله تعالی که لاحق کرداند ایشانرا بدجال وهم درجامع الاصول از ابی داؤد ودر مشکوة از احمد وابی داؤد از ابن عمر رض آورده اند که فرمود آنحضرت ﷺ قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشانرا واکر بمیرند حاضر نشوید جنازهٔ ایشانرا ونیز از ابن عمر رض آورده اند که مردی نزد وی آمد وکفت فلانی که یکی از دوستان وی بود از اهل شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اکر حال چنین است مخوان اورا از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را ﷺ که میکفت میباشد درامت من خسف ومسخ وآن در تکذیب کنندکان قدر است رواه مسلم وابوداؤد والترمذی ونیز درحدیث ابوداؤد از عمر رض آورده که فرمود آنحضرت ﷺ مجالست نکنید اهل قدر را ومفاتحت نکنید ایشانرا بکلام یعنی ابتدای سخن نکنید با ایشان یا محادله نکنید و درکفت وکوتکشائید با ایشان وترمذی از ابن عباس رض آورده که کفت کفت رسول خدا ﷺ دو صنف اند از امت من که نیست ایشانرا در اسلام نصیب مرجیه وقدریه وکفته هذا حدیث غریب وشیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل رض آورده که کفت آنحضرت ﷺ بعث کرده نشد پیش از من پیغمبری مکر آنکه در امت وی مرجیه وقدریه بودند که مشوش میساختند بر وی امر امت وی را بعد از وی وحق تعالی لعنت کرده مرجیه وقدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر واین امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بر وی در آخرت وعذاب وی نیست مکر در دنیا مکر

دو صنف از امت که در نمی آیند بهشت را آن دو صنف مرجیه و قدریه اند و طبرانی نیز از معاذ و انس
و علی و ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آنرا از حدیثه آورده و در بعض طرق ابن عدی از انس
ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام خوارج است و حاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده که لعنت
کرد خدا تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولی است بی عمل و دیلمی
از حدیث انس آورده که آنحضرت ﷺ فرمود چهار صنف اند از امت من که نیست ایشانرا در
اسلام نصیبی و نه در جنت نصیبی و نمی رسد ایشانرا شفاعت و نظر نمیکند بایشان پروردگار تعالی
و مر ایشان راست عذاب الیم مرجیه و قدریه و جهمیه و رافضه و از ابی سعید خدری نیز مثل این آورده
ولیکن این حدیث مطعون است و گفته اند که در اسناد وی اسحاق بن نجیح ملطی است و وی
منسوب بکذب و وضع است والله اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده بخصوص
چنانکه ابونعیم در حلیه از امیر المؤمنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت ﷺ
فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند قومی که گفته شود ایشانرا رافضه
چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در زوائد آورده که آنحضرت ﷺ
فرمود بیایند قومی در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث
در ذم روافض بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آنحضرت ﷺ دو صنف اند از امت من
که نصیبی نیست ایشانرا در اسلام اهل قدر و اهل ارجاء و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و
در حدیث ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر است نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی
و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من در یابی
قومی را که تکذیب میکنند بقضا و قدر الهی تعالی و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند اسلام
را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتهی و غیر این احادیث و طرق بسیار است
و بالجمله احادیث درینباب بسیار است بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض قوی و در روایت قدریه
خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کرده نصیحت لغیره
رساند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثی صحیح نشده والله اعلم و درباب کلام الله قدیم غیر
مخلوق و درین معنی احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت ﷺ چیزی صحیح نشده و هر چه
ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاوی در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر
مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفت که روایت کرده این حدیث را دیلمی مرفوعا از رافع بن خدیج و
حذیفه بن الیمان و عمران بن حصین و از انس بزیادت فاقتلوه و گفته که درینباب احادیث دیگر نیز
آمده و در تنزیه الشریعه از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی

آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق ومن قال غیر ذلک فهو کافر ورد رلفظی القرآن کلام الله عزوجل لیس بخالق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علی محمد ﷺ ونیز آمده من مات وهو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم القیمة ووجهه الی قفاه واز امیرالمؤمنین علی رض آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را ﷺ از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق وگفته اند این حدیث ومانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده ومحققین ایشان حکم بضعف ووضع آن کرده که از آنحضرت ﷺ بصحت نرسیده وآثار صحابه وتابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هرکه بگوید قرآن مخلوق است کافر است وعثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله ﷺ وغیر ایشان را تا مدت هفتاد سال ومیگفتند الله الخالق وما سواه مخلوق والقرآن کلام الله منه خرج والیه یعود واین دو اثر صحیح است انتهی ودرباب آفرینش ملائکه وحدیث ابوهریره رض که روایت میکند از پیغمبر ﷺ که فرمود یامر الله عزوجل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینغمس فیه انغماسة ثم یخرج فینتفض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة ویخلق الله عزوجل من کل قطرة ملکا این حدیث از طرق بسیار است وهیچ یکی صحیح نشده ونه درین معنی حدیثی ثابت ترجمه امر میکند پروردگار تعالی جبرئیل را هر بامداد بدر آمدن در دریای نور پس غوطه میخورد جبرئیل دروی وبیرون می آید ومی افشاند خود را بیرون می آید ازوی هفتاد هزار قطره وپیدا میکند الله تعالی از هر قطره فرشته را ودر کتاب العظمة لابی الشیخ مضمون این حدیث را باین لفظ آورده که در بهشت نهری است که در می آید او را جبرئیل وبیرون می آید ومی افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از هر قطره فرشته را ودر روایت دیگر آورده که خدای تبارک وتعالی را نهری است در هوا هفت مقدار زمین نزول میکند فرشته از آسمان ومیدر آید در ان نهر وغسل میکند وچون بیرون می آید پیدا میکند حق تعالی از هر قطره فرشته که تسبیح میکند خدای تعالی را عزوجل بتمامه تسبیح خلایق وامثال این احادیث در بیان عظمت قدرت ووسعت ملک الهی بسیار آمده ودر صحت آنها نزد محدثین سخن است والله اعلم

ودرباب فضیلت تسمیه بمحمد واحمد ومنع از ان چیزی صحیح نشده تحقیق این مبحث در آخر کتاب حج درباب عقیقه سابقا گذشته است واز انجا معلوم شد که تسمیه باسم آنحضرت ﷺ بمقتضای ظاهر حدیث تسموا باسمی که صحیح است مستحب است یا مباح والجمع بین التسمیة والکنیة ممنوع بقول مختار واحادیث دیگر در فضیلت تسمیه بمحمد واحمد آمده که موهوم بوضع اند چنانچه آمده که دو کس را بدرگاه عزت بیارند وحکم شود که ایشان را ببهشت برند پس بگویند آن دو کس خداوندا بما از عمل نبود که جزای آن بهشت بود ما بچه چیز اهل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند خورده ام بر خود که در نیارم در دوزخ کسی را که نام وی احمد یا محمد است ونیز آمده که لا یدخل

المقريتنا فيه احمي ونيز آمده كه هر قومي كه مجتمع شوند براي مشورت ود رايشان كسي بود كه نام او
محمد است البته بركت كرده شود دران مشورت ودر لفظي آمده كه نام وي محمد است يا احمد ونيز آمده
هر مسلمانيكه قربان كند نزوجه خود ونيت كند كه اگر حامله شود نام وي محمد كنم البته حق تعالى
پسر روزي كرد اند وهيچ خانه نبود كه در وي نام محمد بود مگر آنكه بركت دهد حق تعالى دران وآمده
كه چون حامله شود زن يكي از شما دست خود را بر شكم زن نهد ومحمد نام نهد پسر روزي كرد وآمده
كه اگر دختر بود بگرداند او را پروردگار تعالى پسر وآمده هر كرا سه پسر بود وهيچ يكي را نام محمد نكند
پس تحقيق جفا كرده برخود وچون محمد نام كرد بايد كه او را دشنام وشلايت نكند ونزنند بلكه تعظيم
كند واكرام وتشريف مخصوص دارد وميگويند كه اينها همه موضوعات اند والله اعلم واز عبارت
مصنف ظاهر ميشود كه اسم آنحضرت ﷺ درين حكم شامل احمد نيز هست ومخصوص بمحمد نه والله اعلم

ودر باب عقل وفضل آن حديثي نبوي صحيح نشده ودر مجمع البحار از كتاب الدلائل آورده كه حارث
ابن امامه در مسند خود از داؤد بن محبر همي وچند حديث در باب عقل آورده است وابن حجر گفته كه همه
آن احاديث موضوع اند وهم در مجمع البحار نقل ميكند كه گفته اند كه هر حديثي كه وارد شده در وي ذكر عقل
است غير ثابت است انتهى ودر تنزيه الشريعة از ضمن داؤد بن محبر كه يكي از واضعان حديث است پنجاه وچند
حديث در فضيلت عقل آورده وگفته كه ابن حجر در مطالب عاليه همه را موسوم بوضع وافترا داشته ومذكور
درين احاديث عقل بمعنى معرفت اشيا است ودريافت صلاح مبدأ ومعاد وتميز ميان خير وشر و
احتراز واحتراس از غوائل وآفات نفس واهتداء ووصول بمعرفت حق است چنانچه از حديث انس آورده اند
كه قومي در حضرت رسالت ﷺ ثنا كردند بر مردي ومبالغه نمودند دران آنحضرت ﷺ فرمود عقلش
چگونه است گفتند يا رسول الله ما از اجتهاد وي در عبادت واصناف خيرات ميگوئيم وتو از عقل وي
مي پرسي فرمود احمق بحمق خود ميرسد وارتكاب ميكند عظيم تر از فجور فاجر وبندگان كه ترقي
در درجات مينمايند وقرب الهي حاصل ميكنند بر قدر عقول خود ميكنند ودر حديث ديگر از ابن عمر
آورده كه درمييابد مرد بحسن خلق خود درجه صائم قايم را وتمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود
عقل او وبا اين مرتبه تمام شود ايمان وي وطاعت وي مر پروردگار را وعصيان وي مر دشمن حق را كه
ابليس است واز حديث عمر هم آورده اند كه موت هزار عابد قايم الليل صائم النهار آسان تر است از موت
يكمرد عاقل وامثال آن از احاديث واما عقل بمعنى مخلوق اول كه اولى ما خلق الله العقل از ان نشان ميدهند
داخل اين احاديث نبود ونزد محدثين دران هم سخن است وعبارت مجمع البحار كه نقل كرده شد كه
هر حديثي كه وارد شده در وي ذكر عقل غير ثابت است شامل آنست والله اعلم ودر مقاصد حسنه گفته است
كه حديث ان الله لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال وعزتي وجلالي ما خلقت اشرف

منك فبك آخذ وبك اعطي ابن تيميه كفته وغير او تبعيت او كرده كه اين حديث كذبي است موضوع باتفاق
ودر زوائد عبد الله بن امام احمد آنرا تضعيف كرده ومالك ابن دينار از حسن بصري آنرا بطريق ارسال
روايت نموده وداؤد بن المحبر از حسن بزيادت ولا اكرم علي منك لاني بك اعرف وبك اعبد آورده وحديث
اول ما خلق الله العقل نيز آورده وكفته اند كه ابن محبر كذابست وابن حجر كفته كه حديث اول
ما خلق الله القلم ثابت تر از حديث عقل است انتهى وسيوطي در درر منتثره در احاديث مشتهره كفته كه
مرحديث عقل را اصلي صالح است كه عبد الله بن امام احمد در زوائد زهد از حسن بطريق ارسال آورده
واسنادي جيد است وروي در معجم اوسط طبراني موصول نيز آمده از حديث ابي امامه وحديث
ابي هريره باسناد ضعيف ودر تمييز الطيب من الخبيث آورده كه عراقي آنرا در تخريج احاديث احيا كفته
كه طبراني در معجم كبير واوسط وابو نعيم در حليه آنرا بدو اسناد ضعيف آورده والله اعلم ودرباب
عمر خضر والياس ودرازي آن وبقاي ايشان حديثي صحيح نشده شك نيست كه وجود خضر در زمان
موسى عليه السلام وصحبت وي با وي بحديث بخاري ومسلم وترمذي كه در تفسير كريمة * فوجدا عبدا
من عبادنا * واقع شده ثابت است ودر بعض تواريخ ابتداي بعثت وي را عليه السلام در زمان ابراهيم خليل الله
عليه الصلوة والسلام ويا بعد از فوت وي ذكر كرده ودر وجود وي در زمان حضرت سيد المرسلين ﷺ
وبعد ازان در زمان صحابه وتابعين ومشايخ طريقت نيز اخبار وآثار ورود يافته اكر در صحت
آنها بر اصطلاح محدثين سخن باشد دور نيست اكرچه كثرت طرق آن بجائي رسيده است كه
نزديك است كه جبر وتلافي آن كند وذكر خضر در كتب مناقب حضرت غوث الثقلين
محي الدين شيخ عبد القادر جيلاني بسيار است ومقصود شيخ مصنف عدم ورود حديث صحيح
است از قول پيغمبر ﷺ ودرينجا مجال مناقشه تنگ است والله اعلم وانچه مشهور است از احاديث
در نفي حيات خضر در زمان شريف نبوي ﷺ اينقول است كه لو كان الخضر حيا لزارني ودر مجمع
البحار از مقاصد حسنه نقل ميكند كه كفته اينقول مرفوعا ثابت نشده بلكه از كلام كسي است كه منكر
است حيات او را از سلف انتهى وبعض كويند كه شايد ورود اين كلام از آنحضرت ﷺ پيش از وقوع ملاقات
بود واين سخن چيزي نيست چه اين تركيب بقضيهٔ لو نفي حيات كند پس وقوع ملاقات بعد
ازان صورت نه بندد مكر آنكه كويند كه بناي ملازمت بر عرف وعادت وظن غالب است كما قيل وآنكه
آنحضرت ﷺ در آخر عمر شريف فرموده كه هيچ جاندار كه بر روي زمين است بقاي وي از صد
سال نكذرد وباين حديث حجت كه انكار بقاي وي كنند تمسك نمايند باعتبار اكثر واغلب خواهد
بود ومخصوص بوجوهي كه خضر از ان بيرون آيد والله اعلم ودر بعض كتب بروايت خضر والياس
عليهما السلام از حضرت نبوت ﷺ احاديث ذكر يافته چنانكه در كتابي كه شيخ احمد ابن ابي بكر بن محمد

الزاد المصون المحدث از شیخ مصنف داستانی که دارد جمع کرده جمله ازان آورده است و جزری
در حصن حصین از مستدرک حاکم آورده که بعد از رحلت آنحضرت ﷺ مردی جسیم صبیح سفید
ریش در آمد و بگریست و صحابه را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علی رض فرمودند که این خضر بود علیهم
السلام و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب
رض روزی بر جنازهٔ مردی ناگاه هاتفی آواز داد که شتابی نکنید نماز رحمت کند شما را خدا یتعالی پس
انتظار کرد عمر رض تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر بر آورد و تکبیر گفتند با وی مردم پس گفت آنمرد
خدایا اگر عذاب کنی معصیت کرده است ترا بسیار و اگر بیامرزی محتاج است وی برحمت تو و دیدند
عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت و بریختند بروی خاک گفت آنمرد خوشی
و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابی و خازن و کاتب و شرطی نبوده پس گفت عمر بگیرید آنمرد را
تا بپرسم او را از نماز و کلام وی و بپرسم از وی که کیست پس غایب شد از نظر ما و دیدیم نشان قدم ویرا
که یک ذراع بود پس فرمود عمر رض والله که این خضر است که خبر داده است ما را از وی پیغمبر خدا ﷺ
انتهی و در تنزیه الشریعه از رباح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردیرا با عمر بن عبد العزیز که
تکیه بر دست وی زده استاده است گفتم با دل خود که اینمرد عجب جافی است که اینچنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که این که بود که تکیه بر دست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدی تو او را یا رباح
گفتم نعم گفت راست میگوئی من ترا بسی مردی صالح میدانم یا رباح این برادرم خضر بود و این حدیث را
تضعیف کرده اند و ابن حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزی است که در باب خضر آمده و گفته
که رباح اگرچه مردم در وی سخن دارند ولیکن ابن معین و غیر وی او را ثقه میدانند و از حدیث
عمرو بن عوف آورده که حضرت ﷺ در مسجد نماز میگذارد پس شنید کلامی را از ورای جدار که قائلی
میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی مما خوفتنی پس رفتند صحابه تا به بینند که وی کیست ناگاه دیدند
که خضر است و از انس نیز مانند این آورده و در حدیث وی در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی
من هذه الامة المرشدة المرحومة المتاب علیها و از امیر المومنین علی رض آورده که گفت طواف میکردم
خانهٔ کعبه را ناگاه مردیرا دیدم متعلق باستار کعبه و میگوید یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا تغلطه
المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوك و حلاوة رحمتك پس گفتم باز بخوان یا عبد الله
این کلام را باز برخواند و گفت سوگند بخدائی که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل رمل عالج و عدد قطرات
مطر و ورق شجر بود انتهی و مسبعات عشر را که وردی مشهور است نیز روایت خضر می گویند ولیکن
محدثین را در صحت تمامهٔ این روایات سخن است والله اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای

مرسل است ونام پدرش بقول بعض یاسین است وبقول بعضی از اولاد هارون وبعضی از اولاد سام بن نوح داشته وبعض عم جد خضر گفته وگفته اند که خضر والیاس هر سال در مدینه ﷺ در مسجد تبا با هم جمع میشوند پس از ان متفرق کردند ودر اطراف عالم سیاحت کنند وامداد واعانت خلق خدا بنمایند وسیوطی از ابن عساکر از حدیث واثلة بن الاسقع آورده که در غزوهٔ تبوک با آنحضرت ﷺ میرفتیم تا در بلاد جذام بزمینی رسیدیم که آب نداشت ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم وغدیری دیدیم واز آب وی خوردیم وبرفتیم دو دانگ از شب گذشته بود که بانگی شنیدیم که کسی بآواز حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها المبارك علیها پس آنحضرت ﷺ بحذیفه وانس فرمود در آئید درین شعب ودریابید که این آواز چیست وآواز کننده کیست حذیفه وانس میگویند که در آمدیم ناگاه مردی را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده وروی وموی نیز سفید ونورانی است وقامتش از قامتهای ما دو سه گز بلند تر پس سلام کردیم بروی وداد وی جواب سلام ما را وگفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدا اید ﷺ گفتیم نعم وگفتیم تو کیستی رحمت کند خدا تعالی ترا گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمد وچون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که برمقدمه ایشان جبرئیل وبرساقه میکائیل است بمن گفتند که این برادر تو محمد ﷺ است او را به بین وبروی سلام کن برگردید وسلام من برسانید وبگوئید که مانع درآمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول قامت من برمند ومسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس وحذیفه گویند که ما مصافحه کردیم او را وبانس گفت که این حذیفة بن الیمان است صاحب سر ﷺ وگفت که وی در آسمان مشهورتر است از زمین آسمانیان او را صاحب سر ﷺ خوانند پس حضرت ﷺ بیامد وباوی مصافحه کرد ومعانقه نمود وبا یکدیگر بنشستند وحکایت کردند الحدیث در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصرتر ازین آورده وگفته که طول قامت وی زیاده برسه صد ذراع بود وگفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمي شوند ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرك آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است وذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث تجهیل نموده وبیهقی لیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده وگفته که اسناد وی ضعیف است وقطب خیضری گفته که دل گواهی میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم وحکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشایخ طریقت بیشتر از حد احصا است ودر حکایات قطب الوقت شیخ محي الدین عبد القادر جیلانی رض که خضر در اکثر اوقات بملازمت وی مي آمد وسالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وی میکرد آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ وتکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلي واسمع کلام المحمدي وقدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله سمنانی فرموده که هر که انکار وجود خضر

مسند پس آن از غایت جهل اوست پس از ان احوال او را بتفصیل هرچه تمامتر بیان نموده چنانچه
در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب علم حدیث طلب العلم فریضة
وانچه درین معنی است صحیح نشده ایمه حدیث از مسانید امام ابوحنیفه است از انس بن مالک بلفظ
طلب العلم فریضة علی کل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از
انس مرفوعا بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ
و الذهب و حفص که یکی از رواة این حدیث است ضعیف است جدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض
بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که وی صالح احتجاج است و اگرچه این حدیث باین اسناد
صحیح است ولیکن آنرا شواهد است از حدیث ابن شاهین از حماد بن سلمة از قتاده از انس و گفته که
وی غریب است و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است از مایذید بیست تابعی از
انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و از طرق متعدده است و جمله ولفظ
وی اینست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابن عائکه در اول وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصین و غیره
این ملکور است ولیکن در هر طریق وی سخن است ولهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود
از انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن
اسانید وی روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعا
و گفته که نمیدانم سماع نخعی را از انس سوای این و ابوبکر بن ابی داؤد سجستانی آورده او را از ثابت
بنانی از انس و گفته که بدرستیکه نیست در این حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت
کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و در این باب از جماعه صحابه حدیث آمده مثل أبي و جابر و حذیفه
و امام حسین بن علی و سلیمان و سمرة و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و علی و ابی ایوب و ابی سعید
و ابی هریره و عایشه و ام هانی و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج کبیر خود بر
احیاء العلوم زاو باوجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و روایت
کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکی از ان ضعیف است و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین
گفته است چنانچه نقل کرده اند از وی که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی و اسحق بن راهویه گفته است که
لفظ وی صحیح نیست اما معنی وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر با زیادت ایضاح و بیان و تمثیل
کرده است باین حدیث ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن
عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق آنرا تصحیح نموده اند و بعض گفته اند که تعلیق طرق وی آنرا بمرتبه
حسن رسانیده و احمد طرق وی طریق قتاده و ثابت است از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی

وازینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح است وبعض حسن واگرنه باشد هم کثرت طرق جبر
نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام در انکه مراد از علم که طلب وی فریضه است چیست هر طایفه
آنرا بجانبی برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است وبعض علم کلام وبعض علم تصوف که علم تهذیب
اخلاق وتصفیهٔ باطن است بعض گویند علم خواطر وآفات نفس ومانند آن ودر مقاصد حسنه از بیهقی
نقل کرده است که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی است که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل
آن یا علم است بچیزی که عارض شود مرا ورا خاصة یا تمام علم دین مگر آنکه قایم شود در روی کفایت
ودیگری بجای وی بایستد وحق آنست که مراد بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلا اول
واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس ازان علم فرایض وواجبات باین ترتیب که یکی ایمان آورد
بعد ازان وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان نمازی که وقتش در رسیده مثلا فجر یا ظهر
یا مغرب پس ازان اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید وهنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة
واجب نبود وچون غنی شد وشرایط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة واجب شد وچون استطاعت
حج یافت علم حج واجب گشت واگر مجرد است وزن نخواسته طلب علم حیض ونفاس واجب نبود وچون
زن خواست واجب گشت بترتیب واگر تاجر است علم بیع وشرا واجب بود واگرنه واجب نبود مگر انچه
ضروری است ازان وعلی هذا القیاس وتعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولی وانسب باشد
وبالله التوفیق ودر باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را از
ابی داؤد وترمذی ودر مشکوة از ایشان واز احمد از ابی هریرة واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من
سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه ازین جماعه وابویعلی و
حاکم نیز آورده وگفته که تصحیح کرده وی آنرا از بیهقی از حدیث ابوهریره مرفوعا وگفت که آن نزد
حاکم ونزد غیر وی از ابن عمر ونزد ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس
وابن عمر وابن مسعود نیز آمده وهم در مقاصد بلفظ من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داؤد
وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث
ابی هریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتهی ودر باب فضایل قرآن که من قرأ سورة کذا فله کذا از
اول قرآن تا آخر سوره سوره راذکر کرده وفضیلت قراءت هر سوره روایت کرده واسناد بابی بن کعب
نموده مجموع آن احادیث مفتری وموضوع است باجماع اهل حدیث واز باب فضایل قرآن انچه صحیح شده
حدیث ابی است که اورا فرمود الا اعلمك سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین ودر
حدیث البقرة وآل عمران غمامتان وحدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی
کتاب الله تعالی معك اعظم وحدیث یؤتی یوم القیامة بالقرآن واهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم

البقره و آل عمران و حدیث من قرأ آیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه و حدیث [illegible]
لکل شیء در فضل آیة الکرسی و حدیث قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن و حدیث در فضل معوذتین انزل
علی آیات لم یر مثلهن قط المعوذتین و حدیث الکهف من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع
احادیث که در فضائل سوره سوره قرآنی از اول تا آخر مروی است بعنوان من قرأ سورة کذا کذا کرده متفق علیه
است میان محدثین و هیچکس بصحت هیچ حدیثی از آن حکم نکرده و واضع آن که ابوعصمه نوح
بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و ماننده که مذهب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب و ترهیب
چنانکه مذهب کرامیه و بعض مبتدعه و گفته که چون مردم را دیدم که همه بفقه ابی حنیفه و مغازی
محمد بن اسحق مشغول شدند و تلاوت قرآن را ترک دادند حسبة لله این احادیث را وضع کردم تا مردم
را باعث تلاوت و رغبت در این شده آید و بسیاری از مفسران در ایراد آن احادیث در تفاسیر خود
خطا کرده مثل ثعلبی و واحدی و گفته اند که از اینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند الله عجب
از صاحب کشاف است که نسبتی باین علم شریف داشته و مثل فایق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده و از قاضی
بیضاوی عجب تر است که در ایراد آنها در تفسیر خود متابعت صاحب کشاف نموده است بالجمله و طیبی
که دعوی دارد و وی نیز نصیبی تمام بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده و گفته اند او را
سند عالی است از آبای خود و منتهای اسناد آن احادیث ابی بن کعب است [illegible] و وی بری است از آن کذا
قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنها را نسبت با بن عباس داده و گفته که گفته شد مر ابی عصمه نوح
بن ابی مریم را که از کجا رسیده است ترا این احادیث در فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه
از ابن عباس دیگر وی حدیث مذکور را بیان کرد و در شرح آن از خلاصه نقل کرده و گفته که همچنین است
حال حدیث طویل که روایت کرده میشود از ابی بن کعب از پیغمبر ﷺ در فضائل قرآن سوره سوره
زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نموده از مخرج آن تا منتهی شد بکسی که اعتراف کرد که وی با جماعه
دیگر وضع کرده اند آنرا و اثر وضع بر وی بین است فقط و غیر این از احادیث در فضائل قرآن بعض سور
آن در کتب ائمه مذکور است و بصحت رسیده و مصنف میگوید که در باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده
این چند حدیث است یکی حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا ﷺ او را فرمود آیا نه اعلام کنم ترا سورتی
که عظیمتر سورتی است در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد لله رب العالمین و این حدیث را در
جامع الاصول از موطا آورده که ابوسعید بن المعلی گفت که رسول خدا ﷺ ندا کرد ابی بن کعب
را و وی نماز میگذارد پس چون خارج شد لاحق آمد و نهاد آنحضرت ﷺ دست مبارک خود را
بر دست وی و فرمود امید میدارم که بیرون نیائی تو از مسجد تا آنکه ندانی سورتی را که فرستاده نشده
است نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وی میگوید ابی که درنگ کردم من در

مشي مسجد باميد آنکه این سورة را بدانم و چون نزدیك رسید م گفتم یارسول الله سورة را که وعدة کرده بودي قرأت نما فرمود چگونه قرأت میکنی وقتیکه افتتاح میکنی نماز را پس برخواندم الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سورة است آن سورة موعوده و این است سبع مثاني وقرآن عظیم که داده شده است مرا واز حدیث ترمذي که حکم بحسن صحت آن کرده از ابي هريرة آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا ﷺ بر ابی بن کعب و وي نماز میکند ارد پس گفت مرا و را رسول خدا ﷺ یا ابی پس ابی التفات بجانب آنحضرت ﷺ کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و بحضرت ﷺ آمد و گفت السلام علیك یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا اي ابی از جواب دادن من وقتی که ندا کردم ترا گفتم درنماز بودم یا رسول الله فرمود آیا نیافته تو درانچه وحي کرده شده است بر من این را که * استجیبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم * اجابت کنید وجواب گوئید وقتیکه بخواند شما را خدا و رسول خدا براي چیزي که زنده میکرد اند شما را بزندگانی ابد گفتم باز اینچنین نکنم انشاء الله فرمود دوست میداري که بدانم ترا سورتي که فرستاده نشده است نه در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ونه درفرقان الی آخر الحدیث واز ترمذي ونسائی از ابي بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا ﷺ فرستاده نشده است در توریت و انجیل مثل ام القرآن و اوست سبع مثانی و وي مقسوم است میان من و میان بندهٔ من ومر بنده را است انچه سوال کرده و درین احادیث این لفظ که وي اعظم سورتی است بصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی که از حال خود خبر داد وآن حدیث در صحیح بخاري آمده مذکور است که گفت نماز میکردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر ﷺ وجواب ندادم آنحضرت ﷺ را بعد از ان بخدمت آمدم وگفتم یا رسول الله من نماز میکردم از ان روجواب ندادم فرمود آیا نگفته است خدا یتعالی * استجیبوا لله وللرسول اذا دعاكم * و فرمود آیا بدانانم ترا اعظم سورتی را در قرآن پیش از انچه بیرون ائي تو از مسجد پس گرفت آنحضرت ﷺ دست مرا وچون خواستم که بیرون آیم از مسجد گفتم یارسول الله فرموده بودی که بدانانم ترا اعظم سورتی از قرآن فرمود الحمد لله رب العالمین همین است سبع مثانی وقرآن عظیم که داده شده است مرا واز صحیح مسلم وسنن نسائی از ابن عباس رض آمده که نشسته بود جبرئیل علیه السلام نزد رسول ﷺ ناگاه شنید جبرئیل آوازي مثل آواز کشاده شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز دري از آسمان کشاده شد که هرگز کشاده نشده بود وفرود آمده ازوی فرشتهٔ بزمین که هرگز فرود نیامده بود پس سلام داد آن فرشته بر حضرت ﷺ وگفت بشارت باد ترا بدو نوري که داده شده ترا آنرا و داده نشده آنرا هیچ پیغمبري

پس از سورهٔ فاتحة الکتاب و خواتیم سورهٔ بقره الحدیث دیگر از احادیث که مصنف میگوید که
در باب فضائل قرآن صحیح شده است الحدیث است که در باب سورهٔ بقره و سورهٔ آل عمران ورود یافته است
که این دو سوره غمامان اند یعنی دو ابر اند و این حدیث مسلم است از ابی امامة باهلی که گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود بخوانید قرآن را که وی می آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را و بخوانید
زهراوین را که بقره و آل عمران است زیرا که این دو سوره می آیند روز قیامت گویا که غمامان اند یعنی
دو ابر اند یا غیایتان یعنی دو سایه اند و غیایه آنچه سایه کند بالای سر از ابر و غیر آن یا دو گروه اند از طیور
صف زده و حجت و مجادله میکنند از اصحاب خود بخوانید سورهٔ بقره را که اخذ وی برکت است و ترک وی
حسرت و نمیتوانند خواند او را بطله یعنی بیکاران و ارباب کسل کذا قال الطیبی و هم در حدیث مسلم آمده
است که معاویه بن سلام که یکی از رواة الحدیث است گفته که بمن چنین رسیده که مراد به بطله سحره است
و از حدیث ترمذی بر مثل این آورده و از مسلم و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت صلی الله علیه وسلم
میگریزد شیطان از خانه که خوانده شود در وی سورهٔ بقره دیگر از احادیث حدیث آیة الکرسی
که در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمده که گفت گفت او را صلی الله علیه وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی
که کدام آیه است از کتاب خدا که با تست اعظم گفتم الله لا اله الا هو الحی القیوم پس زد دست مبارک
بر سینهٔ من و فرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت مسلم است و در روایت ابی داؤد آمده که
چون اول بار پرسید آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وی گفت خدا و رسول خدا داناتر است بآن بار پرسید پس
گفت الله لا اله الا هو الحی القیوم الحدیث و از ابی هریره آمده که سید آیتهای قرآن آیت الکرسی است
رواه الترمذی و صححه دیگر حدیثی که هم در فضل سوره بقره و آل عمران واقع شده است و مسلم و ترمذی
از نواس بن سمعان آورده که فرمود صلی الله علیه وسلم آورده میشود روز قیامت قرآن و اهل قرآن را که عمل میکردند
بدان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود بقره و آل عمران و این جزو حدیثی است که مصنف
آورده و آنرا حدیث علاحده غیر حدیث غمامتان اما در جامع الاصول و مشکوة در آخر این حدیث
نیز آورده کانهما غمامتان او ظلتان سود اوان بینهما شرق او کانهما فرقان من طیر الحدیث گویا که این
دو سوره دو ابر اند یا دو سایه اند که میان ایشان شرق است یا دو گروه از طیور و شرق بفتح شین معجمه
و رای مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و نورانیت داشته و بمعنی فصل و فرجه نیز گفته اند و گفته اند
که این نور و فرجه بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان این دو سوره است دیگر حدیثی که در
فضل دو آیهٔ آخر سورهٔ بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده و روایت کرده آنرا بخاری و
مسلم و ابو داؤد و ترمذی از ابی مسعود انصاری که گفت صلی الله علیه وسلم هر که بخواند دو آیت را که در آخر سوره
بقره اند در شبی کفایت میکنند آن دو آیت او را یعنی دفع میکنند از قاری خود شر جن و انس را کذا قال

التابعي يا بسندي كي ميكنند از وردهاي ديگر كه در شب بخوانند وحديث مسلم ونسائي از ابن عباس كه
در باب فضل فاتحه كذشت نيز متضمن فضل اين دو آيت است وديگر حديثي كه در فضل آيت الكرسي
واقع شده وشيطان آنرا بابي هريره آموخته بود پس ابي هريره بحضرت ﷺ آمد عرض كرد حضرت فرمود
لقد صدقك وهو كذوب شيطان راست كفته با تو اين را وحال آنكه وي دروغ كو است وقصهٔ وي آنست
كه بخاري از ابي هريره آورده كه كفت موكل كردانيد مرا رسول ﷺ بحافظت زكوة رمضان يعني صدقهٔ فطر
ناكاه شخصي آمد مرد وبدست خود را پر كرد از ان طعام تا بردارد آنرا پس بكرفتم او را وكفتم مرافعه ميكنم
قضيه ترا ومي برم ترا بحضرت رسول ﷺ كفت من محتاجم وعيالمندم وحاجتي سخت دارم ابوهريره ميكويد پس
كذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت ﷺ فرمود يا ابا هريره آن اسير دي شب تو چه شد كفتم
يا رسول الله شكايت كرد حاجت شديد را وعيال را پس رحم كردم بر وي ورها كردم او را فرمود كه دروغ
كفته است با تو وي باز مي آيد ترا پس بفرمودهٔ حضرت ﷺ يقين دانستم كه باز خواهد آمد پس در كمين انتظار
آمدن وي بنشستم ناكاه باز آمد وهر دو دست خود را بطعام پر كرد بكرفتم وكفتم ترا بحضرت رسول ميبرم ﷺ
كفت بكذار مرا كه من محتاجم وبار عيال بر كردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم كردم وبكذاشتم
وچون صبح شد باز آنحضرت ﷺ فرمود يا ابا هريره چه شد آن اسير دي شب تو كفتم يا رسول الله
شكايت كرد حاجت شديد را وعيال را پس رحم كردم بر وي وسر دادم او را فرمود دروغ ميكويد
باز خواهد آمد اين بار سيوم نيز منتظر او نشستم آمد وبهر دو دست طعام بر داشت بكرفتم وكفتم ترا
بحضرت رسول ميبرم ﷺ واين سيوم بار است كه تو ميكويي باز نخواهم آمد وباز مي آيي كفت
بكذار مرا من ترا كلمات بياموزم كه نفع دهد ترا خداي تعالى بآن كلمات كفتم آن كلمات چيست كفت
چون بجامهٔ خواب خود بروي بخوان آيت الكرسي را الله لا اله الا هو الحي القيوم تا آخر حق سبحانه
تعالى نكاهباني از تو فرستد كه ترا نكاه ميدارد ونزديك نميكردد ترا شيطاني تا وقت صباح پس رها
كردم او را وقت صبح بحضرت ﷺ آمدم فرمود چه شد اسير دي شب تو پس حقيقت حال عرض
داشتم فرمود راست كفته است ووي دروغ كو است ميداني يا ابا هريره كه درين سه شب كرا خطاب
ميكردي كفتم نميدانم يا رسول الله فرمود وي شيطاني است كه مي آمد ترا وترمذي نيز مانند اين
از ابو ايوب انصاري آورده كه وي تمري در خانه داشت غولان مي آمدند واز ان مي بردند الى
آخر القصه ديكر حديث قل هو الله احد كه فرمود قل هو الله احد برابر است ثلث قرآن را اين حديث
را بخاري ومسلم وموطا وابوداود ونسائي از ابي سعيد خدري ومسلم از ابي الدرداء وترمذي
ونسائي از ابي ايوب ومسلم وترمذي از ابي هريره بالفاظ مختلفه آورده ودر روايتي آمده كه آنحضرت
فرمود ﷺ آيا عاجز مي آيد يكي از شما كه بخواند هر شب ثلث قرآن را كفتند چكونه بخواند آنرا يا رسول الله

فرمود قل هوالله احد برابر ثلث قرآن است و بخاري ومسلم از عايشه رض آورده اند که رسول خدا ﷺ مردي را با لشکري امير ساخته بود وري در آنها از قرأت خود بقل هوالله احد ختم ميکرد يعني بعد از فاتحه قل هوالله احد ميخواند کذا قال الطيبي و از حديث بخاري معلوم ميشود که اکر سورهاي ديکر هم ميخواند البته قل هوالله احد با آن ميخواند اصحابه چون باز آمدند اين فعل امير را بحضرت ﷺ ذکر کردند فرمود بپرسيد از وي که چرا اينچنين ميکرد پس پرسيدند از وي کفت که اين سوره صفت رحمن است و من دوست ميدارم که بخوانم آنرا فرمود خبر دهيد او را که خدا يتعالى دوست ميدارد او را و بخاري و ترمذي از انس رض آورده اند که مردي کفت يا رسول الله من دوست ميدارم اين سوره را يعني قل هوالله احد را فرمود حبك اياها ادخلك الجنة دوست داشتن تو اين سوره را در آورد ترا بهشت را ديکر حديث در فضل معوذتين يعني قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابو داؤد و ترمذي و نسائي با اختلاف الفاظ بطرق متعدده از عقبة بن عامر آورده که آنحضرت ﷺ خطاب بوي کرد و کفت آيا نمي بيني آياتي را که فرستاده شده است بر من امشب که هرکز ديده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در روايتي آمده که فرمود آيا بد انانم ترا بهترين دو سورتي که خوانده شوند پس تعليم کرد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس را و چون ديد مرا آن حضرت ﷺ که باين قول چندان مسرور نشدم يعني استبعادي از ان در باطن من احساس فرمود چون براي نماز صبح فرود آمد همين دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من التفات نمود و فرمود ديدي يا عقبة بن عامر يعني فضل اين دو سوره باين حد است که آنرا در نماز صبح بر خواندم و خواندن اين دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون است و اين قضيه از انحضرت ﷺ نيز در سفر بود و کفته اند که مراد بخيريت و افضليت آنها در باب تعوذ است چنانچه در حديث ابي داؤد آمده يا عقبه تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما و حديث خواندن آنحضرت ﷺ هر شب اين دو سوره را با قل هوالله احد و دميدن در هر دو دست و مسح کردن جسد شريف را تا ان سه بار نيز متفق عليه است چنانچه سابقا کذشت ديکر حديثي است که در باب سورة کهف مسلم و ابو داؤد از ابي الدرداء آورده اند که کفت که رسول خدا ﷺ من حفظ عشر آيات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که ياد کيرد ده آيت را از اول سورة کهف در پناه داشته شود از فتنهٔ دجال اينچنين است در مشکوة که از اول سوره کهف کفته و در جامع الاصول نيز همچنين آورده در روايتي از آخر سورة کهف آمده و کفته که در روايت ترمذي سه آيت از اول سوره کهف آمده و ترمذي در جامع خود کفته است هذا حديث حسن صحيح و مصنف مطلق آورده بي تعيين اول يا آخر و در بعض نسخ من حفظ من قرأ کذا فيه است * تنبيه * ظاهر کلام مصنف در انست که ورود احاديث صحيحه مخصوص است باين سور و آيات مذکوره

ودرين سور وآيات نيز منحصر است درضمن احاديث كه وى ذكر كرده ودرد ومقام محل كلام است اما
در ثانى خود درضمن بيان اشارت بدان كرديم وجز آن احاديث كه مصنف ذكر كرده احاديث صحيحه
در دو جا كه ورود يافته آورديم واما در اول كه ورود احاديث صحيحه مخصوص است باين سور
مذكوره جزرى در حصن حصين درفضيلت سورهٔ فتح از بخاري آورده كه هى احب الي بما طلعت عليه
الشمس وچنانكه هم در حصن حصين درفضيلت سورهٔ انعام از صحيح مستدرك آورده كه چون نزول كرد
تسبيح گفت رسول خدا ﷺ وفرمود بتحقيق مشايعت كردند وهمراه آمدند اين سوره را از ملائكه
آنقدر كه بستند تمام افق را وهم از مستدرك درسورهٔ كهف آورده كه هركه بخواند او را روز جمعه
روشن شود براى او نور ما بين الجمعتين ودر روايتى باشد مر او را نور از انجا كه اوست تا مكه وهم
از وي آورده كه داده شده ام من طه وطواسين وحواميم از الواح موسى ودر يسين از صحيح ابن حبان
وغيره آورده كه قلب القرآن يس نخواند او را مردى كه ميخواهد بدان خدا را ودار آخرت را مگر آنكه
آمرزيده شود مر او را وبخوانيد آنرا برموتاي خود واز وي واز مستدرك آورده كه تبارك الملك سي
آيت است شفاعت كرد براي مردي تا آمرزيده شد وى ودر روايتى استغفار ميكند مر صاحب خود را
تا آمرزيده ميشود وي واز مستدرك آورده كه فرمود دوست ميدارم كه اين سوره در دل هر مؤمن
باشد ونيز از وي آورده كه مى آيند مرده را ملائكه عذاب در قبر از جانب پاي او پس ميگويد راه نيست
شما را بمن وي ميخواند در من يعنى درحق من سوره ملك را پس ترمى آيند از جانب سينه وي وبطن وي وسر وي
وميگويد هريكى از ين اعضا همين سخن را پس اين سوره باز ميدارد مرده را از عذاب واين سوره
ثابت است در توريت وهركه بخواند او را در شب پس بتحقيق بسيار كرد عمل را ونيك كرد وهم از وى
آورده كه اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآنست ودر روايتى از ترمذي ربع قرآن آمده واز وى واز
صحيح ابن حبان آورده كه مردى بحضرت ﷺ آمد وگفت يا رسول الله بخوانان مرا سورهٔ جامعه پس
بخوانانيد آنحضرت ﷺ او را اذا زلزلت الارض تا فارغ شد از وى پس گفت آن مرد سوگند بآن خدائي كه
برانگيخته است ترا بحق كه زياده نكنم برين سوره هرگز وبرفت پس آنحضرت فرمود ﷺ فلاح يافت اين مرد
ومكرر فرمود وهم از مستدرك آورده كه سورهٔ كافرون برابر ربع قرآنست واز صحيح ابن حبان آورده
نيكو دو سورهٔ است كه خوانده شود در سنت فجر الكافرون والاخلاص واين كتب مذكوره همه صحاح
اند وصحاح منحصر نيست در صحيحين چنانكه در محل خود تحقيق يافته است واز كتب اربعه جز صحيحين
وكتب ديگر نيز احاديث آمده بعض موسوم بحسن وبعض بضعف وبعض على الاطلاق وبعض محكوم
بوضع ومصنف همه را موسوم بعدم صحت كرده وصحت را مخصوص بهمان سور ساخت والله اعلم ودر
باب فضائل ابى بكر صديق رض انچه مشهور تر است از موضوعات حديث ان الله يتجلى يوم القيامة للناس

ثامنة ولا بي بكر خاصة وحديث ما صب الله في صدري شيئاً الا وصببته في صدر ابي بكر وحديث كان صلى الله عليه وسلم

اذا اشتاق الى الجنة قبّل شيبة وحديث انا وابو بكر كفرسي رهان وحديث ان الله تعالى لما اختار الارواح

اختار روح ابي بكر وامثال اين از مفتريات است كه بطلان آن ببديهة عقل معلوم است احاديث صحيحه

در فضل وي رضي الله عنه بسيار آمده واقسام ديگر از حسان وضعاف نيز بيشمار واحاديث كه بوضع آن نيز حكم

كرده اند ومصنف ميگويد كه امثال اين احاديث كه از الجا فضيلت برتمامه خلق او را لتما وعموماً لازم

آيد يا مساوات در رتبه با سيد المرسلين مفهوم گردد يا از دايره حكم عقل وعادت بيرون بود همه

موضوعات اند وحديث ان الله يتجلى للناس عامة ولابي بكر خاصة در نزهة الشريعة از حديث انس آورده وگفته كه خطيب

وابونعيم وابن حبان در ضعفا آورده وذهبي حكم بوضع آن كرده وابونعيم آنرا اثبات يافته وبعض بعض

آن قايل شده وحاكم آن را مستدرك خود اخراج نموده وحديث ان الله خلق الارواح واختار روح

ابي بكر من بين الارواح فجعل ترابها من الجنة وماءها من الحيوان از عايشه نيز آورده وگفته كه خطيب

اين را آورده ونفي ثبوت آن كرده وحكم به بطلان اسناد آن نموده وگفته كه در ملخص الموضوعات گفته كه

اين انسب كذب است والله اعلم ودر باب فضل علي ابن ابي طالب نيز احاديث بيشمار وضع كرده اند وواضع بر

آن احاديث است كه در كتابي جمع كرده اند وآنرا وصاياي نبوي نام نهاده اول هر حديث يا علي

وازان جمله يك حديث ثابت است يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى احاديث در فضائل وي كرم

الله وجهه بيشمار است وبيشتر از احاديث وارده در ساير صحابه است وازامام احمد بن حنبل رحمه

پرسيدند كه سبب چيست كه در فضايل هيچ يكي از صحابه آنقدر احاديث نيامده كه در فضايل علي رض

گفت كه احاديث در شان همه خلفا بسيار است وليكن چون جماعة خلفاء بني اميه وغيرهم در شان

وي رض تقصير كرده ودر اداي حق واعتراف آن احتساب نمودند علماي امت در اظهار فضل وروايت

اخبار وارده در شان وي به تفصيل دو برابر آنچه بيشتر كوشيدند وبالجمله در وقوع وضع احاديث

از طرفين بجهت تعصب وغلو كه درميان ايشان است شبهه نيست ودر نسبت آن احاديث بوضع

وحكم بدان نيز از جانبين تعصب ومكابره راه يافته والله اعلم بحقيقة الحال برورود احاديث

انت مني بمنزلة هارون من موسى در آنجا است كه چون آنحضرت صلى الله عليه وسلم بغزوة تبوك متوجه شد علي مرتضى

را بر مدينه بر اهل وعيال بگذاشت حضرت امير از آن حال متاثر شد وشكايت كرد كه يا رسول الله

مرا با نساء واطفال گذاشتي فرمود اما ترضى يا علي ان تكون مني اي آيا راضي نيستي تو اي علي كه باشي

تو بمن نسبت من بمنزلة هارون نسبت بموسى عليهما السلام كه چون موسى عليه السلام بموعد رفت

هارون را بر قوم خود خليفه بگذاشت ودر بعض روايات اين كلمه زيادت آمده الا انه لا نبي

بعدي واما زيادت ديگر كه ولو كان نبياً بعدي لكنت يعني اگر مي بودي پيغمبري بعد از من تو مي بودي

این زیادت را گفته اند که موضوع است چنانکه حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
و در باب فضایل معویه حدیث صحیح نشده و گفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت اوست
مر حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم و کتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره و دیگر
این حدیث است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را صلی الله علیه وسلم
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب و دیگر این حدیث نیز می آرند که فرمود یا معاویة
اذا ولیت یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از آن روز وی در طمع ملک و امارت افتاده بود و بالاتر
از همه این حدیث است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمرة آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه وسلم مر معاویه
را اللهم اجعله هادیا و مهدیا واهد به و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب رض عمیر بن سعد را از حمص
عزل کرد و معاویه را بجای وی نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویه را
نصب نمایند یعنی عمیر ابن سعد گفت که معاویه را بد نگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه وسلم که
میفرمود اللهم اهد به و هیچ یکی ازین احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویه نیز احادیث
وضع کرده اند که نسبت وضع بآنها نیز داخل اعتبار کردن است آنها را چنانچه الامناء عند الله ثلثة انا
و جبرئیل و معاویة دیگر یبعث الله معاویة یوم القیامة و علیه رداء من نور الایمان دیگر هبط علی جبرئیل
و معه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق
عرشی الی معاویة بن ابی سفیان فاوصله الیه و مره ان یکتب آیة الکرسی بخطه و امثال آن بسیار وضع
کرده اند و گفته اند که در اسانید آن جماعة اند که علم اند در وضع و افترا و در باب فضایل شافعی و
ابی حنیفه رح و ذم ایشان چیزی صحیح نشده و هرچه دران باب ست مجموع مفتری و موضوع است در تنزیه
الشریعه از انس می آرد که یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس و یکون
فی امتی رجل یقال له ابو حنیفة و هو سراج امتی و گفته که جوزقانی این حدیث را از انس آورده و در اسناد
وی احمد جویباری است و راوی وی مامون سلمی است و یکی ازین دو وضع کرده این حدیث را علیه
من الله ما یستحقه و حدیث دیگر آورده نیز از انس سیأتی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت و یکنی
ابا حنیفة لیحیین دین الله و سنتی علی یده و این نیز از ان قبیل است و در باب فضایل بیت المقدس و صخره
و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق حدیثی صحیح نشده جز حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد
و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث
ان الصلوة فیه تعدل بخمس مایة صلوة در جامع الاصول از ابی داود از حدیث میمونه مولاة رسول الله صلی الله علیه وسلم
آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی بده ما را در بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا برویم فرمود بیائید
او را و بکذارید نماز را در وی اگر نیائید بفرستید آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن را این حدیث را

سیوطی در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجویه نیز آورده و زیاده کرده در روایتی که وی ارض محشر
و منشر است و نماز در وی برابر هزار نماز است و از حدیث نیز فضیلت افروختن چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم
کرده شد و سخاوی در مقاصد حسنه در بیان حدیثی مستقل نیز آورده که هر که بفروزد چراغ در
مسجدی از مساجد خدا همیشه ملائکه و حملهٔ عرش استغفار کنند او را تا آنکه روشنی چراغ در آنجا باقی
بود و گفته که این حدیث را حارث بن ابی اسامه در مسند خود آورده و ابو الشیخ در کتاب الثواب هم وارد و اراس
و سند وی ضعیف است و هم در جمع الجوامع از عمر بن الخطاب رض آورده که چون در آمد بیت المقدس را گفت
لبیک اللهم لبیک و نیز آورده که چون وی رض به بیت المقدس رسید گفت مر کعب احبار را که چه میگویی
که کجا بگذارم نماز را گفت اگر از من میپرسی پس بگذار از خلف صخره تا بیت المقدس هم پیش
تو باشد و در روایتی آمده که تا جمع کنی دو قبله را قبلهٔ موسی علیه السلام و قبلهٔ محمد ﷺ فرمود عمر رض
میترسم که مشابهت بیهودیت شود ولیکن میگذارم آنجا که پیغمبر گذارد ﷺ پس پیشتر رفت
بجانب قبله و بگذارد نماز را و از ابن عساکر آورده که چون عمر رض زیارت اهل شام کرد از ابن عمر تا اهل
عراق رسید مکتوبی بجانب وی رض نوشتند و التماس داشتند که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشانرا
نیز کند پس چون عمر رض قصد زیارت اهل عراق نمود کعب احبار گفت پناه میدهم ترا یا امیر المؤمنین که
بعراق در آئی گفت چرا گفت آنجا عصاة جن الله هاروت و ماروت که تعلیم میکنند مردم را سحر و در وی
نه عشر شر است و داء معضل است عمر رض گفت همه سخن را فهمیدم غیر داء معضل که آنرا نفهمیدم که
مراد بدان چیست گفت کثرت اموال که آن دردی است که او را هیچ شفائی نبود پس نرفت
عمر بعراق و نیز آورده که گفت وی رض مر کعب را که چرا نمیآیی بمدینه و آنجا نمیباشی که هجرتگاه
رسول است و جای قرار وی ﷺ گفت یا امیر المؤمنین من یافتم در کتاب خدا یعنی توریت که شام
گنج خدا است در زمین و در وی گنجی است از بندگان او و نیز آورده که بعضی از صحابه از آنحضرت ﷺ
پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مبتلا شویم بعد از تو بمقام کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم ببیت المقدس
الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجا است نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین علی
مرتضی رض فرمود با اهل عراق دشنام مکنید اهل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت
شنیدم رسول خدا را ﷺ که روزی بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم
اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم ما نشسته نزد
حضرت ﷺ پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبی للشام گفتیم بچه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالی فراخ
کرده است رحمت خود را بر وی و از واثلة بن الاسقع آورده که مردی پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند
مردم مرا چه میفرمائی کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصهٔ زمین خدا است

میرانند بسوی وی خلاصه بندگان خود را واین ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در انجا
واحادیث در فضل شام بسیار آورده ونمهٔ آن ضعیف است ودر فضل عسقلان از ابن عباس رض آورده
که مردی نزد آنحضرت ﷺ آمد وگفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمائی کجا روم
فرمود علیک بالشام واهله پس تر لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا در امت من
یعنی پیش آید تفرقه وپریشانی اهل عسقلان در راحت وعافیت باشند رواه ابن ماجة والدیلمی
وابن عساکر واز انس آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ هرکه بعسقلان مرابطت کند اگرچه
دایم در خواب بود حقتعالی فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند وحشر کرده شود وی با نماز
کنندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار واز عمر بن الخطاب رض آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
ﷺ که ذکر کرد روزی مقبرهٔ را ودعا کرد مر اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود
مقبره شهدای عسقلان است که برده میشوند به بهشت واین حدیث ضعیف است وابن جوزی آنرا
در موضوعات آورده ودر فضیلت قزوین از ابن عمر رض آورده که آنحضرت ﷺ فرمود خدا وفرشتگان
وی صلوة میفرستند بر موتای قزوینی وشهدای وی صد صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود ودر
فضایل قزوین احادیث بسیار آمده وگفته اند که آن همه موضوع ومفتری است ومیسره شخصی بود از
وضعان که آنها را وضع کرده ودرباب اندلس چیزی درین کتب نیافتیم ودر فضیلت دمشق آورده
که آنحضرت ﷺ فرمود من سکن دمشق نجا ونیز آورده که آنحضرت ﷺ فرمود که در دمشق
زائیده شد پدر من که ابراهیم است علیه الصلوة والسلام وهرکه آنجا برسد باید که تقصیر نکند
در دعا ودرانجا جبلی است قاسیون نام در فضیلت وی نیز آمده که در انجا زائیده شده است ابراهیم
ودرانجا پناه داد حق تعالی عیسی ومادر او را از یهود هرکه آنجا دعا کند بر نگردد ناامید ودر جامع
الاصول از حدیث ابی داؤد آورده که آنحضرت فرمود ﷺ سرانجام است که بیاید ملکی از ملوک
عجم وغالب گردد بر تمامهٔ مدائن مگر بر دمشق واین احادیث همه ضعیف اند وسیوطی گفته که من
درین کتاب حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع بود بالجمله درباب فضایل این اماکن چنانچه
مصنف میگوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد
الحرام ومسجد الرسول ومسجد الاقصی یعنی بسته نشود بارها وسفر کرده نشود مگر بسه مسجد
یکی مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
در شام است یعنی بیت المقدس واورا اقصی از ان گویند که نبود در ان زمان مسجدی بعد از وی
پس وی نهایت مساجد باشد یا از جهت بعد وی از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد وتنزه
وی از اقذار وخبث وبعض گفته اند که از جهت آنکه وی اقصی است نسبت بمسجد مدینه زیرا که

وی نقل است از مکه و بیت المقدس افضل است از وی و اسمعی در تسمیه وی باین اسم در آیت قرآنی
۞ سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ۞ مسمی شود زیرا که مسجد مدینه در آن
زمان بنا نیافته بود ۞ لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد رواه البخاری و مسلم روایت کرده و در روایتی
از مسلم انما یسافر الی ثلث مساجد الی الکعبة ومسجدی ومسجد ایلیاء مضمون این حدیث
همانست که مذکور شد و ایلیاء نام موضعی است که بیت المقدس در وست و در این حدیث اشکالیست و آن این
است که از این حدیث لازم آید که سفر کردن جز باین سه مسجد و قصد کردن مآثر بقاع خیر از مشاهد و مزارات
جائز نباشد جواب از این اشکال میگویند که مراد آنست که واجب میگردد بتعیین ما سوای این سه
مسجد بنذر و منعقد نمیگردد نذر در ما سوای آن و اصلا نکرده شده است در شد رحال بسوی قبور
صالحین و مواضع فاضله بعض حرام گویند و بعض مباح این مسئله نقل کرده است در مجمع البحار از نووی در
شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رحال کنایت است از سفر یعنی قصد کرده نشود موضعی را
بنیت تقرب الی الله الا این سه مسجد بجهت تعظیم شان اینها و طیبی گفته زیرا که این سه مسجد از بناهای
انبیا صلوات الله وسلامه علیهم و مواضع تعبد ایشان است و ما سوای این جه برابر اند در فضل و نیز طیبی
گفته که اگر یکی نذر کند که نماز گذارد در مسجدی از این مساجد ثلث لازم گردد که بجا آید یکی
از این نماز و اگر در مسجدی دیگر گذارد از عهدهٔ نذر نه برآید و اگر نذر کند که بگذارد در مسجدی
غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد و روا است که بگذارد در مسجدی از مساجد هر مسجدی که
باشد و اگر نذر کرد که اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد وی و اگر تعیین کرد مسجد
مدینه را متعین گردد یکی از این دو مسجد و اگر تعیین کرد مسجد اقصی را متعین گردد یکی از این سه
مسجد انتهی و این راجع بمذهب فقه است تامل مذهب ائمه در اینجا چیست و آنچه طیبی ذکر کرده مذهب
شافعی است تنها یا ائمهٔ دیگر هم در این باب تفحص باید کرد والله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت
و تحصیل علم نیز جائز نبود جوابش آنکه مقصود در اینجا مواضع و تعظیم آنهاست و بعض گفته اند
که مراد نهی از شد رحال و قصد سفر است بمساجد غیر این سه مسجد پس ما سوای بقاع و مواضع خارج
از آن باشد و باقی بر اباحت اصلی و این مبنی بر قاعدهٔ نحویه است که مستثنی منه از جنس مستثنی باید
پس تقدیر کلام چنین بود که لا تشد الرحال الی مسجد الا الی المساجد الثلثة نه بر ذکر حدیث سئل
عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی الحدیث بخاری و
مسلم است از ابی ذر غفاری که گفت پرسیدم من از آنحضرت ﷺ یا رسول الله کدام مسجد است که
بنا نهاده شد اول بر روی زمین فرمود مسجد حرام است و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که
بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک است و گذارده میشود نماز در روی خانه کعبه است او در میگوید

گفتم پس تر کدام است فرمود پس تر مسجد اقصی است گفتم چند مدت فاصل است میان بنای این دو مسجد فرمود چهل سال پس تر فرمود تمام زمین مسجد است برای تو هرجا که دریافت ترا نماز یعنی در آمد وقت آن بکذار نماز را و در این حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس از سلیمان سلام الله وصلوته علی نبینا وعلیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثی است که نسائی از عبد الله بن عمر مرفوعا باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را در خواست از پروردگار تعالی سه چیز را الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد وی بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد وی بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از ان بنا کرد ابراهیم خانهٔ کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزی را که گواهی میدهد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالی بمسیر بآن نواحی و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و عبادت کرد مولی تعالی را در وی و بنای آدم بیت را خود مشهور است کذا فی بعض شروح المشکوة دیگر حدیث الصلوة فیه تعدل بخمسمائة صلوة یعنی نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است بپانصد نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عدد در این مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از تتبع احادیث و تطبیق آنها این چنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر است و در مسجد مدینه بهزار و در مسجد اقصی بپانصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این مبحث بتمام در تاریخ مدینهٔ مطهرهٔ طیبه ذکر کرده ایم در آنجا باید جست * تنبیه * پوشیده نماند که در فضایل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مضعف بلکه ان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرموت والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین

لم یحمل خبثا جمعی میگویند حدیث صحیح نشد و جمعی میگویند این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیهٔ قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیمه یعنی کوزهٔ کلان سفالین که در وی آب اندازند و تسمیهٔ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مرد قوی عظیم او را بر میدارد و مرتفع میکرداند و قله نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد و از اینجا است قلة جبل و جمع قله قلال است بکسر قاف و مراد در اینجا قلها ای هجر است بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف

دران وقت آن بود پس ظاهر و قول او تحدید بود باشد و هجر نام قریه ایست قریب مدینه که نسبت
کرده میشود بوی قلها و نام شهری از شهرهای یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس
و مقدار قله بقول مشهور دو قربه و نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیدم
قلال هجر را هر قله از دو قربه بود یا دو قربه و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف
گرفتیم احتیاطا و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار قلتین پنج قربه باشد و قربه بحساب
شرع پنجاه من آب است پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند که مقدار قربه صد رطل
عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدم رسول
خدا را ﷺ و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا می باشد و نوبت به نوبت می آیند
بروی دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله برنمیدارد
پلیدی را یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از نفس خود اخرجه ابوداود و الترمذی و النسائی
و در روایتی از ابی داود بجای لم یحمل خبثا فانه لا ینجس آمده و این روایت اگر صحیح
باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا آنکه برنمیدارد خبث را و برنمی تابد آنرا یعنی پلید
میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست
و انیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه کرده اند این را
که بلوغ گاهی از جانب قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی است فلیتفهم
و ترمذی گفته که مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست
در وی نجس نگردد ما دام که تغییر نشد لون یا طعم یا ریح او و در مشکوة از احمد و دارمی و
ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی و غیرهم از ابن عمر و جابر
و ابی هریره نیز آورده و باوجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ مصنف گفت و این حدیث
در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنیم و خبر واحد
چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ
بخاری و امام ائمه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت ﷺ و گفته که هیچ یکی
از فریقین را حدیثی در تقدیر آب از آنحضرت ﷺ صحیح نشده و لیکن زرکشی در شرح
خرقی که در مذهب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان
و دارقطنی و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است والله اعلم و چون تحدید و تقدیر آب
در تنجس و عدم تنجس افتاد تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر
آن است که آب نجس نمیشود بوقوع نجاست در وی اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد

یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر نیابد و عامهٔ علما برانند که اگر قلیل بود نجس شود
و اگر کثیر بود نجس نشود ولیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان قلیل و کثیر پس امام مالك
گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین است که
چون آب مقدار قلتین بود کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد
و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه رحمهم الله گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص و جدا گردد
از بعض قلیل است و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آنحضرت است
صلی الله علیه وسلم الماء طهور لا ینجسه شیء آنجا فرموده که پرسیدند یا رسول الله وضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی
چاهی است که انداخته میشود در وی حیض یعنی خرقها بخون حیض آلوده و نجاستها و لحوم کلاب فرمود آب
پاك است نجس نمیگرداند او را چیزی و این حدیث را ابو داؤد و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته
حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگرچه مطلق است بحسب ظاهر در آب قلیل و کثیر
و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص است بکثیر و بدلالت احادیث دیگر مخصوص است
بغیر متغیر و بتحقیق روایت کرده است ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم الماء لا ینجسه شیء الا
ما غلب علی ریحه و لونه و طعمه رواه ابن ماجة و الدارقطنی و بلفظ وی الا ما غیر ریحه و طعمه است
و احتجاج کرده امام مالك بحدیث خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه
و این تتمهٔ حدیث اول است که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین
تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین است و ما را دلیل حدیث صحیح است
اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمسن یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری این
باتت یده میفرمایند که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند
آب تا بشوید دست را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست
در موضع استنجا افتاده باشد و بچیزی ملوث گشته و باقی حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین
در ابتدای وضو و این حدیث دلالت دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست و الا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت
توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث مستفیض و مشهور است در امر بغسل ظروف و اوانی از دهان
انداختن سگ در ان با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح
که ابوهریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود باید که بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته
و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده مطلقا متحمل نجاست است و الا
در نهی از تنجیس آن ببول و اغتسال فایده نبود و همچنین آبی که ممکن است اغتسال در وی اکثر از قلتین

متنجس شد و بول و اغتسال در وی تغییر لون و طعم و ریح وی نمیکند پس معلوم شد که مجرد بلوغ قلتین
چنانچه مذهب شافعی است و عدم تغییر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم
تنجس آب کذا قیل و از ابن عباس و ابن الزبیر رض آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه
زمزم افتاده بود بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود
و این امر کردن ایشان در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار برایشان پس باجماع
صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت کرده است مالک آب کثیر و جاری است و ظاهر شد که آنچه روایت
کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت است از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را و خبر واحد
چون مخالف اجماع آید مردود است چنانچه گفتیم و چون حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در تحدید
و تقدیر آب ثابت نشد لاجرم رجوع کردند اصحاب ما در تقدیر آن بدلایل حسیه نه دلایل سمعیه
و معیار قلت و کثرت خلوص را دانستند و گفتند که اعلم بر مقلیم که در حکم جاری نیست آنست که خالص و جدا
نشود اجزای آب وی بعضی از بعض بعد از آن اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص در اکثر روایات اعتبار
خلوص است بتحریک و این مختار متقدمین است یعنی اگر چنان بود که بجنبد یکطرف وی بجنبانیدن طرف
دیگر از قبیل خالص است و اگر نجنبد غیر خالص باز اختلاف در جهت و سبب تحریک است روایت کرده
امام ابویوسف از امام ابوحنیفه که معتبر است تحریک باغتسال بی اشد و عنف زیرا که حاجت حیاض در
اغتسال بیشتر است و امام محمد روایت کرده که معتبر است تحریک بوضو زیرا که وی وسط است در روایتی بدست
بی اغتسال و وضو و در این توسعه است و ظاهر روایت از ابوحنیفه آنست که معتبر غلبه ظن است اگر
غالب بر ظن مترقی وصول نجاست است بطرف دیگر وضو نکنند و الا وضو کنند و ابوسلیمان جوزجانی
اعتبار کرده بمساحت و مختار متاخرین اینست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده
در پانزده و اکثر به ده در ده آورده اند که عبد الله بن المبارک اول بده در ده قایل بود بعد از آن به
پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابومطیع بهمین جانب رفته و گفته که اگر پانزده در پانزده بود
امید دارم که جایز باشد و اگر بیست در بیست بود هیچ شبهه و خلجان در دل من نمی ماند و عامه مشایخ برده
در ده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزی است که منتهی است بوی نوع اعداد و ابو اللیث گفته که
فتوی بر اینست و در فتاوای ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس است و آن هفت مشت است
و در این توسعه است بر مردم و در فتاوای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت است زیرا که انسب و الیق
است بممسوحات و آن هفت مشت است بالای هر مشت اصبع قایم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر
در هر مکان و زمان ذراع آن مکان و زمان است کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط
کرده از حدیث من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در البنایه

کرده است رد روی تکافی است که از حواشی آن معلوم کردد و نیز شمنی کفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده کز قول بعض است و صحیح آنست که از هر جانب چهل کز معتبر است و اعتبار ده در ده در مربع ظاهر است اما در مدور کفته اند که معتبر مساحت دور او است چهل و هشت ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط است و بعض سی و شش نیز داشته و کفته اند که این قول بقواعد حساب موافق تر است و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از انجا باید طلبید و فروع و مسائل درینباب بسیار است اکر آنها را ذکر کنیم سخن بتطویل کشد والله اعلم و در باب کراهیت استعمال آب کرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشد یعنی از انحضرت ﷺ چیزی درینباب صحیح نشد ولیکن سیوطی از حبان ابن منقذ انصاری آورده که کفت عمر رض لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات و الدارقطنی و در تنزیه الشریعه از عایشه رض آورده که کفت کرم کردم مر رسول خدا را ﷺ آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیراء فانه یورث البرص و کفته که ابن نعیم این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و کفته که در جمیع این طریق کذابان و وضاعانند و کفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در روی سوزه است که مجهول است و حدیث وی غیر محفوظ است و کفته که در آب کرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در وی مکر اثری از عمر بن الخطاب رض و کفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و شست باشد قول عمر شاهد آن بس است و شافعی قول عمر را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مکر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ وی صدقه ضعیف است و اخراج کرده او را دارقطنی از طریق دیکر که منذری وغیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب کرم کرده در آفتاب است اما در آب کرم کرده باتش از اسلم آمده که عمر رض وضو میکرد بدان و غسل میکرد رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشد ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است احتیاج بتکرار ندارد و در بعض روایات نیز از ان نهی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق فی الجامع از جابر ابن عبد الله مرفوعا آورده که کفت اذا توضأت فلا تتمندل و از ابن عباس آورده که وی مکروه داشته مسح بمندیل از وضو و مکروه نداشته چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین و رقبه حدیثی صحیح نشد این مبحث سابقا در باب طهارت کذشته است و ظاهر کلام مصنف آنجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین حدیث صحیح آمده و در مسح رقبه ضعیف است اما حدیثی که در تخلیل لحیه آمده چنانچه مصنف آنجا کفته است بعضی از اهل حدیث قبول کرده و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح است کما ذکرناه ثمه و در باب وضو به نبیذ تمر حدیثی صحیح نشد نبیذ تمر آنچنان بود که خرما را در آب بینداز ند وچند روز نکاه دارند تا در وی شیرینی و تیزی حادث کردد و شربتی کردد کوارا و نزد امام ابو حنیفه

وضو به نبیذ تمر اگر آب حاضر یافته نشود رواست و با وجود نبیذ تیمم نکند و گویند که در وضو به
نبیذ در وی نیت شرط است گویا که وی بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد جائز نیست و
باید که تیمم کند و قول ابویوسف همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده و گفته اند که
وی در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب مشکوک مثل
سور حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر قادر گردد بر آب مکروه و نبیذ تمر وضو کند بآب مکروه
اجماعا و در اغتسال به نبیذ نزد امام ابوحنیفه دو قول است بقولی جائز است چنانکه وضو و بقولی
جائز نه زیرا که غسل فوق وضو است و اختلاف در نبیذی است که حلو و رقیق بود و سیلان کند در اعضا
مثل آب و اگر منشت کرد و نبیذ تیز شود و اگر بی آتش کرد حرام است و جائز نیست بوی وضو و اگر تغییر
داده اند او را آتش اگر حلو است نزد ابی حنیفه جائز است وضو بوی زیرا که حلال است شرب وی و نزد محمد
جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وی و جائز نیست وضو به نبیذهای دیگر چنانکه زبیب و مانند
آن چنانکه مقتضی قیاس است چه وضو جائز نیست مگر بآب مطلق که نام دیگر مقید نشده و لهذا جائز
نیست بخلاف و سرکه مثلا و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد بحکم قول سبحانه * فلم تجدوا ماء
فتیمموا * و این است دلیل ائمه دیگر که وضو به نبیذ مطلقا جائز ندارند و تیمم واجب کرداند و متمسک
امام ابوحنیفه درینباب حدیثی است که احمد و ترمذی و ابوداؤد از ابی زید از عبدالله ابن مسعود
رض روایت کرده اند که حضرت ﷺ پرسید از ابن مسعود رض در لیلة الجن یعنی شبی که جنیان نزد
آنحضرت ﷺ آمدند و بیعت کردند در اداوه تو چیست گفت ابن مسعود که نبیذ است یا رسول الله
فرمود تمرة طیبة و ماء طهور یعنی نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آنحضرت
ﷺ بدان و این زیادت که وضو کرد آنحضرت ﷺ بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور است نه
در حدیث ابی داؤد و سیوطی این حدیث را از عبدالرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه
آورده که گفت ابن مسعود که پرسید از من آنحضرت ﷺ که هست با تو آبی که با او وضو توان کرد گفتم
لا فرمود پس چیست در اداوه تو گفتم نبیذ است فرمود تمرة حلوة و ماء طیب پس وضو کرد و برپا کرد
نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابوزید که راوی ابن مسعود است رض مردی
مجهول است نزد اهل حدیث نمیشناسیم او را در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل
کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته اند که ابوفزاره که راوی این حدیث است از ابی زید
نیز مجهول است و امام شافعی و امام ابویوسف میگویند حال این حدیث این است و اگر نیز صحیح باشد آیت
قرآنی اقوی است از حدیث پس عمل بدان متعین بود با آنکه حدیث منسوخ است بآیت زیرا که آیت مدنیه
است و قصه لیلة الجن در مکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب است و در تاریخ جهالت است

واجب بود جمع بینهما احتیاطا و از جانب امام ابو حنیفه میگویند که لیلة الجن متعدد است و همچنانکه در مکه
بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویند که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند
بد ان صحابه و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الهدایه و در بعض شروح وی مذکور است که
از امیر المؤمنین علی رض مرویست که وضو به نبیذ تمر وضوی کسی است که نیابد آب را و از ابن عباس آورده که گفت
وضو کنید به نبیذ تمر و وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وی روا میداشت وضو به نبیذ
تمر نزد نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که دارقطنی روایت کرده از ابن عباس
که گفت وضو به نبیذ وضوی کسی است که نیابد آب را و بعض در تضعیف این حدیث گفته اند که
بصحت رسیده است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در خدمت آنحضرت ﷺ
لیلة الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود رض در لیلة
الجن در خدمت آن سرور ﷺ بود و آنحضرت ﷺ گرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون
میا و این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابو نعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و ما ناکه مراد
بآنکه وی نه گفت که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور او ست در وقت در آمدن
ایشان بر آنحضرت ﷺ و مفاوضه و مکالمه وی با ایشان و تورپشتی گفته که حدیث توضی به نبیذ
تمر روایت کرده شده است از ابن مسعود رض بوجوه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود
و از ابی زید از ابن مسعود و در سائر اسانید آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالب
می آید بر ظن مجتهد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودم
من لیلة الجن با حضرت مصطفی ﷺ همچنانست که ذکر کرده اند ولیکن جمع میان این دو حدیث
ممکن است باحتمال آنکه مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعای رسول ﷺ ایشانرا
باسلام و آنچنان باشد که وی بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بصریح
در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آنحضرت ﷺ تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید برگرد من
و نشاند مرا درون وی و فرمود که ازین خط بیرون نیائی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آنحضرت
ﷺ با طلوع سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آنحضرت ﷺ در وقت بیرون بر آمدن همراه نبوده
باشد پس تر لاحق شده باشد با وی در آخر شب وقتیکه فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آنحضرت
ﷺ از وی که در اداوه تو چیست و جواب دادن وی که نبیذ است الحدیث بوجود آمده پس نابودن
او با حضرت لیلة الجن و بودن هر دو درست آمد و این وجه اوثق است زیرا که در بعض طرق حدیث
علقمه آمده که گفتم مر ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکی از شما رسول خدا را ﷺ لیلة الجن
گفت هیچ یکی از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه گم کردیم آنحضرت ﷺ را درین شب و حیران

کشتیم که کجا رفت وچه شد و بود آن شب بدترین شبی گویا که مرده است در این شب قومی چون نزدیک سحر شد دیدم که از جانب جبل حرا می آید بعد از آن سوق کرد حدیث را ابن حدیث علقمه حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم درکتاب خود و این منافات دارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلة الجن چه سحر شب از آن شب است وتعلیل ترک عمل بحدیث ابی زید وغیر وی از ابن مسعود وبا ین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام و پیش از نزول سوره مائده است هیچند سال اوجه است از ادعام ورد آن احادیث انتهی ودر هدایه متصل بی جواب این سخن گفته و گفته است که لیلة الجن متعدد است پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه گذشت وشیخ کمال الدین بن الهمام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابو زید مولای عمرو بن حریث است روایت کرده است از وی راشد بن کیسان العبسی الکوفی وابو روق و این بیرون می آرد او را از جهالت وشیخ تقی الدین سبکی گفته است که در تجهیل ابی فزاره نظر است زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره جماعتی از اهل علم مثل سفیان وشریك وجراح ابن ملیح واسرائیل وقیس ابن الربیع و ابن عدی گفته است که ابو فزاره راوی این حدیث مشهور است واسم وی راشد بن کیسان ودارقطنی نیز همچنین گفته واما آنچه روایت کرده شده است که پرسیده شد از ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر نشد آنرا از ما هیچ یکی معارض است بآنچه در روایت ابن ابی شیبه است که بود ابن مسعود با وی ﷺ ونیز روایت کرده است حفص بن شاهین از وی که گفت بودم من با حضرت ﷺ لیلة الجن ونیز آمده است از ابن مسعود که دید قومی از زط پس گفت این جماعه اشبه اند بآنهائی که دیدم من از جن لیلة الجن واثبات مقدم است بر نفی واگر جمع کنیم میان هردو این اثر گوئیم که مراد بنفی که گفت نبود هیچ یکی از ما با حضرت ﷺ لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکی از صحابه بغیر من پس مقصود نفی مشارکت بود واثبات اختصاص خود بحضور وصاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر احادیث وارده در وفادت جن دران است که آن شش کرت بوده یك کرت ازان در بقیع غرقد بوده که حاضر شده آنرا ابن مسعود ودو بار دیگر حاضر شده در مکه وکرت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا زبیر ابن العوام وباین وجه قطع به نسخ نتوان کرد این همه کلام ابن الهمام است در شرح هدایه والله اعلم ودر باب لمس النساء لاینقض الوضوء حدیثی صحیح نشده بلکه نقض وضو بلمس نسا مختلف فیه است درمیان ائمه اربعه امام ابوحنیفه واصحاب وی برانند که نقض وضو نمیکند وسفیان ثوری نیز با ایشان است ونزد ائمه ثلثه لمس نسا ناقض وضو است ومبنای اختلاف بر آنست که لمس که در آیه تیمم واقع شده نزد ایشان محمول است بر لمس عضو ونزد ما بر جماع ایشان میگویند حمل بر لمس عضو اولی است بقرینه عطف بر مجیء از غایط وما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی واحسن تا بیان رفع تیمم هر حدث اصغر واکبر

رااهر درجا مل کرده واما احادیث وارده درینباب که درحقیقت دلیل وقرینهٔ حمل لمس بر یکی ازین
دو معنی است شیخ مصنف میگوید که حدیثی دربابِ عدم نقض وضو بلمس نسا صحیح نشد؛ وحال
آنکه در صحیحین از حدیث عایشه رض آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا
ﷺ و دو پای من در جانب قبلهٔ آنحضرت ﷺ بودی وچون سجده میکرد آنحضرت ﷺ غمز میکرد
پای مرا بدست خود وگرد می آوردم من پاهای خود را وچون برمیخاست فراخ میکردم وشک نیست
که غمز رجلین مستلزم لمس آنها است ودر حدیث دیگر ابوداؤد ونسائی وترمذی هم از عایشه رض
آورده که گفت بوس کرد رسول خدا ﷺ زنی را از زنان خود پس بیرون آمد آنحضرت ﷺ
بنماز بی آنکه وضو کند ودر حدیث دیگر روایتی آمده که بود رسول خدا ﷺ که بوس میکرد بعض
ازواج خود را پس بنماز میکرد بی آنکه وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرده این حدیث را غیر
واحدی از اهل علم از صحابه وتابعین وهم سفیان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست وبسیاری از صحابه و
تابعین برانند که هست وگفته که اسناد حدیث عایشه رض صحیح نیست ویحیی بن سعید القطان ومحمد بن
اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را وگفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث است
از عروه سماع ندارد واین حدیث از ابراهیم تیمی از عایشه رض نیز آمده واین نیز صحیح نیست انتهی ودر
جامع الاصول از موطا قول ابن عمر وابن مسعود رض آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو
است * تنبیه * همچنانکه در لمس نسا اختلاف است در مس ذکر نیز اختلاف آمده هم در احادیث وهم در اقوال
علما امام محمد در موطای خود میگوید که در مس ذکر وضو نبود واحادیث وآثار کثیره درینباب
آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره ازتست وابن عباس گفته که باکی نداریم که مساس کنم
ذکر خود را یا بینی خود را یعنی هرد وگوشت پاره زاید است میان اینها فرقی نه وشخصی از ابن عباس
پرسید که آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس میدانی تو آنرا ببر وبینداز و
وشمنی از دارقطنی نقل میکند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل وعلی ابن مدینی ویحیی ابن معین از
ایشانند در مسجد خیف که در منی است جمع شدند ودر نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند واخبار و
آثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر رض وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی
آورده که ابن مسعود وضو نمیکرد از آن ومیگفت که وی گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون
ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است با تباع وامام احمد حنبل فرمود نعم
ابن مسعود راجح است ولیکن در اسناد این اثر ابوقیس است واحتجاج بحدیث وی نتوان کرد پس ابن مدینی
اسنادی دیگر آورد از عمار ابن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار وابن عمر برابر
اند هرکه خواهد اخذ باین کند وهرکه خواهد اخذ کند بآن انتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه

نوانند که رضوص امراة وذکر واجب نبود وآنچا که کردند یا فرمودند بجهت احتیاط وتکمیل بود
که مظنه شهوت ومتوهم نجاست است والله اعلم ود ر باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشد
این مبحث سابقا در باب احوال میت گذشته است وحدیث ابی داود از عایشه رض که آن حضرت ﷺ اغتسال
میکرد از غسل میت نیز گذشته وحدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته واقاویل
علما نیز مذکور شده بود وظاهر آنست که مراد مصنف امر ایجابی است یعنی حدیثی که دلالت
کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشد واگرچه در بعض احادیث امر بدان واقع شد چنانچه
سیوطی از حدیث احمد وغیره آورده که آنحضرت فرمود ﷺ من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث
صحیح نیست یا مراد امر استحباب است بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کند چنانچه سیوطی
از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل ودر باب نهی از دخول حمام
چیزی صحیح نشد این مسئله نیز در عادات آنحضرت ﷺ در فصل فطرت وتوابع آن گذشته است ومعلوم
شد که آنحضرت ﷺ بنفس نفیس خود بحمام نه درآمد وحمام را ندید ود ر بعض احادیث
بعد از صحت آن اگر نهی از درآمدن حمام درود یا خته از درآمدن بکشف عورت است
نه مطلقا بلکه در مقاصد حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ ویذکر
الآخرة وسند آن ضعیف است چنانکه گذشت ودر باب بسم الله الرحمن الرحیم آیة من اول کل سورة
حدیثی صحیح نشده علما را در بسمله اختلاف است قول امام ابوحنیفه آنست که وی آیتی است از قرآن
منزل از برای فصل وفرق میان سورها وهیچ سورة جزو نیست نه از فاتحه ونه از غیر آن وبعض بر آنند
که وی جزو است از فاتحه واز هر سورة وبعض میگویند که جزو است از فاتحه نه از هر سورة ودلایل این
اقوال در محل خود مذکور ومسطور است ودر باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی
صحیح نشده این مبحث سابقا در باب نماز مذکور شده است ومعلوم شد که اگرچه روایات در باب جهر
وعدم جهر است ومصنف خود میگوید در باب جهر وی حدیثی صحیح نیامده ودر باب الامام ضامن
والمؤذن مؤتمن که بچندین اسناد مروی است چیزی از آن ثابت نشده واین حدیث را در مشکوة از
ابی هریره از حدیث احمد وابی داود وترمذی وشافعی آورده وتتمه حدیث این است اللهم ارشد الائمة
واغفر للمؤذنین ودر روایتی از شافعی باین لفظ آمده الائمة ضمناء والمؤذنون امناء وسیوطی در جمع
الجوامع از ابی داود وترمذی وابن حبان فی صحیحه وبیهقی در سنن وعبد الرزاق واحمد وابویعلی
فی مسنده وضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده واز احمد از ابوامامه واز احمد وابی یعلی وسعید
بن منصور فی سننه از ابن عمر وابی امامه واز احمد وطبرانی وابن حبان وبیهقی از عایشه رض نیز آورده
وجزوا خیر وی با بن عما رتکه المؤذنون امناء المسلمین علی فطورهم وسحورهم وطبرانی از حدیث

ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ امناء المسلمین علی صلوتهم و سحورهم آورده و جزو
اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میکذارند برای شما نماز را اگر صواب
کردند فایده آن مر شمارا است و اگر خطا کردند فایده آن مر شمارا است وضرر آن بر ایشان و از ابی داؤد
و ابن ماجه وحاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم وهمین
مضمون را از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه وحاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درینباب
حدیث از ابی هریره و از عایشه وسهل ابن سعد وعقبة بن عامر رض نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره
را ابومعویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده وسفیان ثوری وحفص بن غیاث وغیر واحد
از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی ﷺ نیز روایت کرده واسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح
از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از محمد بن ابی صالح از پدرش از عایشه عن النبی ﷺ نیز
روایت آمده و مکوید که شنیدم ابازرعه را که میگفت حدیث ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث
ابی صالح از عایشه رض و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابی صالح از عایشه رض صحیح تر است و علی ابن
المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره ونه حدیث ابی صالح از عایشه انتهی
کلام الترمذی وباین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه واکثر طرق وی صحیح
بعض حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام
ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و برمیدارد قرأت را از جانب ایشان و محافظت میکند برای ایشان
ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را و متولی است سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان
پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی
ضمانت انهم واظهر است و موذن امین مسلمانان است در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی
وظائف موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعض شراح ازین حدیث

تفضیل وی بر امامت استنباط کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی
صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث دارقطنی وحاکم وطبرانی در املای خود آورده
و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دارقطنی وحاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده و ابن حبان
در ضعفا از عایشه رض آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگرچه مشهور است میان مردم و ابن حزم
گفته که این حدیث ضعیف است و صحیح است از قول علی رض و این حدیث از شافعی از طریق ابن حیان
تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رض آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار
المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا و صحیحا پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسی که بشنود اذان
را و همچنین اخراج کرده او را اسمعیل بن منصور در سنن انتهی وسیوطی این اثر را از علی رض از عبد الرزاق

و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از سماع اذان بسیار آورده
و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان اورده السیوطی فی جمع الجوامع
ودر باب جماعة اسلعلکل بر و فاجر حدیث صحیح نشد سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد
این حدیث را ابوداود و دارقطنی و لفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر
و همه از حدیث مکحول است از ابی هریره و اسناد وی منقطع است و گفته که این حدیث را طریقی دیگر است
در ضعفا مر ابن حبان را و روایت کرده آنرا دارقطنی از حدیث حارث عن علی و از حدیث علقمه
و اسود عن ابن مسعود و از ابی الدرداء نیز آورده و همه این طرق واهی است چنانچه تصریح کرده الله
بدان غیر واحد از علما و بعضی از ان طرق در کتاب علل ابن جوزی مذکور است و اصح ترین آنچه واقع
شده است درین حدیث مکحول است از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت بران
اجماع کرده و در کتب عقاید آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن
فرقه که عصمت در امام شرط کنند و باجماع ایشان تلقی شده و به قبول پیوسته و بالجمله وی از حیثیت
حدیث ثابت است و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده
ظاهر آنست که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم
صحت وقتیه با وجود تذکر فائته است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث است باین لفظ که لا صلوة
لمن علیه صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که مذهب امام ابوحنیفه و مالک و احمد است
احادیث صحیحه وارد است لکن الحدیث که در روایت انس رض در صحیحین آمده که من نسی صلوة
فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نمازی را باید که بگذارد در وقتیکه یاد آرد
آنرا کفارة نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در ان وقت امر کرد بگذاردن نماز فائته
در وقت یاد آوردن لا جرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یاد آید واجب کرد گذاردن وی در ان
وقت و در روایت مسلم و غیر وی از ابی هریره نیز اینچنین آمده و در آخر وی قال الله تعالی ❁ اقم
الصلوة لذکری ❁ و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظی آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت
ابن ابی شیبه آمده که من نام عن صلوة او نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها و اذا استیقظ و در ترتیب فوائت
میان یکدیگر نیز بروایت احمد و ترمذی و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلی الله علیه وسلم از چهار
نماز روز خندق تا آنکه گذشت از شب آنچه خدا خواست پس امر کرد بلال را باذان گفت پس اقامت
گفت و گذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم ظهر را پس اقامت گفت و گذارد عصر را پس اقامت گفت و گذارد مغرب
را پس اقامت گفت و گذارد عشا را و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین کیفیت ادای صلوة است و امر نیز کرد بگذاردن
باین کیفیت و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که میگذارم پس گذاردن

بکیفیت ترتیب واجب باشد ونزد در صحیحین و ترمذی ونسائی آمده از حدیث جابر رض که آمد عمر بن
الخطاب رض روز خندق بعد از غروب آفتاب و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را وگفت یا رسول الله نتوانستم
که ادا نماز عصر را تا نزدیک رسید آفتاب بغروب پس رسول خدا ﷺ فرمود من نیز نکرده ادام آنرا
پس فرمود فرود آمدیم ما بطحان را پس وضو کرد رسول خدا ﷺ و وضو کردیم ما پس بکرد ادا نماز عصر را
بعد از غروب و کرد ادا نماز مغرب را بعد از وی و اگر ترتیب مستحب میبود نه واجب چنانکه امام شافعی
میگوید تاخیر نمیکرد آنحضرت ﷺ از جهت وی مغرب را که تاخیر وی مکروه است کذا قال الشمنی
ونیز در احادیث بطرق متعدده از دارقطنی و طبرانی و خطیب وغیرهم از ابن عمر رض آمده که هر که
فراموش کرد نمازی را پس یاد آورد وحال آنکه وی با امام است باید که بکند ادا نماز برا که شروع کرده
است با امام و چون فارغ شود از آن نماز بکند ادا نمازیرا که فراموش کرده بود پس ترا عاده کند نمازیرا که
با امام کرده بود و چون امر کرد باعادت معلوم شد که ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون
فراموش کرد نماز را پس یاد آورد آنرا در نماز مکتوبه باید که بدایت کند بنمازی که وی در واست و چون
فارغ شود از این نماز بکند ادا آن نماز را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی و در این روایت شروع در نماز
وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثنای نماز مسقط ترتیب میشود چنانکه روایتی است در مذهب امام احمد
و در باب اثم الاتمام و اثم الصیام فی السفر هیچ حدیثی صحیح نشده و مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر او ست
در سفر و مراد بصیام ترک افطار است یعنی هیچ حدیثی ثابت نشده در آنکه آنحضرت ﷺ نهی کرد از
اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقا در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ
حدیثی صحیح نشده بلی فعل قنوت وتر از بعض صحابه ثابت شد سابقا در فصول نماز گفته است که در نماز
صبح گاه قنوت میخواند و گاه ترک میکرد و چون التزام کرده است که آنچه بیان کند از فعل ﷺ همان
باشد که در صحاح اخبار ثابت شد لاجرم آنچه آنجا گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیحه در آنجا
نقل کردیم و اینجا میگوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد نفی دوام و استمرار بود
نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر هر تقدیر مذهب امام ابوحنیفه هم اینست که در
نماز فجر قنوت نیست و آنحضرت ﷺ چند گاه بر جماعه از کفار دعا در این نماز کرده بود باز ترک داد
و هرگز نکرد و قنوت در غیر بدعت است کذا ذکره ائمه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه آنجا میگوید
گفته و تحقیق مفصلا نموده گردد و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقا
در فصل عادت نبوی ﷺ در احوال میت گذشته است فلینظر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چیزی صحیح نشده و آنچه صحیح است مجموع در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام و گاه رکوع و گاه
اعتدال و گاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار در این معنی زیاده بر سه صد حدیث است سابقا در بیان نماز

جنازه گفته که دست‌ها در هر تکبیر بر داشتی واینجا میفرماید که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه
چیزی صحیح نشده واما صحت رفع یدین در رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول نیز سابقا
گفته ومبالغه در صحت وثبوت آن ورد وابطال مخالف وی کرده است آنچه اینجا نیز آنچه گفتنی است گفته شد
امت فلینظر کرور در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده واین جزو حدیثی است که در باب
درآوردن دفع کسیکه از سجده گاه مصلی بگذرد ورود یافته وتمام حدیث اینست که گفت رسول خدا
ﷺ لا یقطع الصلوة شیء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمیکند نماز را وباطل نمیگرداند
آنرا چیزی ودفع کنید وبرانید چندانکه توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیراکه وی شیطانی
است این حدیث را ابوداؤد از ابی سعید خدری رض روایت کرده وطیبی این را دو معنی گفته یکی مراد
بشیء دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را دفع کردن شما آن گذرنده را وفعلی که در دفع کردن لازم آید
پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید وباک ندارید از آن دیگر آنکه مراد بشیء مرور
بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرر نمی‌رساند نماز شما را ولیکن با وجود آن آنقدر که
توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند ونیز برای نگاه داشت وی از اثم ومعصیت واین حدیث متضمن دو حکم
است یکی درآوردن دفع مار بین یدی المصلی واینمعنی در احادیث صحیحه از بخاری ومسلم وغیر ایشان
ورود یافته بامبالغه وزجر بلیغ که در آن مذکور است در صحیحین از ابی جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا
ﷺ اگر بداند گذرنده از پیش مصلی که چه لازم می‌آید بروی مرآینه باشد استادن او بهتر از گذشتن
تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید
بروایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون بگذارد یکی از شما نماز بستره پس خواهد یکی
که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند اورا واگر ابا آرد وی یعنی منع نگردد وخواهد که البته
بگذرد باید که مقاتله کند اورا ودر بعض روایات باید که قتل کند اورا که وی شیطان است ومراد بمقاتله
دفع اوست بقهر وعنف نه حقیقت قتل ودر روایت بخاری آمده که ابوسعید رض نماز میکرد وجوانی
از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابوسعید او را دفع کرد در سینه وی زد آنجوان ابا
آورد از آنکه بگذرد این بار سخت تر از بار اول زد پس وی شکایت ابی سعید بنزد مروان رفت در دنبال
وی ابوسعید نیز بر مروان درآمد مروان گفت یا ابا سعید چرا اینچنین کردی با ابن عم خود پس ابوسعید
این حدیث را برخواند ومسلم همین حدیث را آورده نه قصه را ودر روایتی آمده که آن گذرنده پسر
مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدرش بابی سعید گفت که چرا برادر زاده خود را زدی
پس ابوسعید گفت من اورا نزده ام شیطان را زده ام واین حدیث برخواند حکم دیگر آنکه قطع نمیکند نماز
را چیزی یعنی گذشتن چیزی از پیش مصلی وهمین است مذهب جمهور علما ودر روایت خمسه غیر ترمذی

آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزی ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند زیرا که وی شیطان است و برخلاف این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ قطع میکند نماز را گذشتن امرأة و حمار و کلب و در بعض روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبر است که روح نماز و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید و مبالغه است در حث بر نصب ستره ولیکن این معنی بتخصیص این امور ثلثه اباکونه دارد مگر آنکه گویند منع و اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأة خود ظاهر است و اما حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت میکند بران امر بتعوذ نزد تهیق وی که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظ نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عایشه رض انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که جمع کردید و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا ﷺ که نماز میکرد در شب و من بارض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری و مسلم و این انکار از ام المؤمنین رض در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمیده اید که مرور قاطع صلوة است حقیقة و مبطل او است بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لایقطعها شیء که روایت ابی داؤد است میکند ما ناکه ترجیح حدیث قطع صلوة میکند بمرور اشیای ثلثة مذکورة که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعض و امام احمد رح گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار تردد چیزی هست و اسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خری سوار و من در ان ایام ببلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا ﷺ نماز میکرد در میانه بجانب دیواری یعنی بی ستره میکرد پس گذشتم من از بعض صف و گذاشتم خرک را که میچرید یعنی پیش صف و من در صف در آمدم و هیچ کس بر من انکار نکرد و ماناکه تمسک امام احمد و اسحق بتخصیص بکلب از ینجا است که از حدیث عایشه رض و ابن عباس عدم قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهرا مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد فتدبر و ترمذی در تخصیص کلب باسود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلب سرخ و سفید قطع نمیکند گفت که من نیز از حضرت ﷺ این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است

* تنبیه * فقها گفته اند اگر هر مصلی ضرورتی دارد و گذرنده بیضرورت از پیش وی بگذرد حکم اینست

که مذکور شد و اگر مصلی را ضرورتی نیست و بضرورتی برسر راه مردم آمده نماز می گذارد اثم بر واست نه بر گذرنده و اگر مرد و بیضرورت کرده اثم بر مرد و است و اگر مرد را ضرورت است از مرد ساقط والله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیث صحیح نشده الحدیث را در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در روایت نهایت آن را در رسالۀ یکبار آورده و در مشکوة از ابن ماجه و بیهقی نیز گفته و در حصن حصین برمز ابی داؤد و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله ابن عمرو انس آمده و حدیث ابن حسین غریب است و گفته که روایت کرده شده است از پیغمبر ﷺ در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از آن را اثبات کرده آن را ابن المبارک و غیر وی از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آن را انتهی و کلام مشبع درین باب آنست که در تنزیه الشریعه گفته که دارقطنی گفته الحدیث از ابن عباس و ابی رافع مولای ﷺ بطرق متعدده تخریج کرده در وی شد و مجاهیل الله آمده و تعقب کرده شده است برین معنی که حدیث ابن عباس را ابو داؤد و ابن ماجه و حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وی این حدیث را در موضوعات آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفرة للذنوب المقدمة والمؤخرة و گفته که رجال اسناد وی لا بأس بهم و ابلکرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده و قول او که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند جهالت حال وی بر کسی که بعد از ایشان آمده و در امالی الاذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القرأة خلف الامام و ابو داؤد و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایت کرده اند و ابن شاهین در ترغیب گفته که شنیدم ابا بکر ابن ابی داؤد را که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت صحیح تر این حدیث در صلوة تسبیح اینست و گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کرده اند از وی خلقی و اخراج کرده از وی بخاری در ثقات الحدیث را بعینه و اخراج کرده از وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع رعد و ببعض این امور مرتفع میگردد جهالت و از آن کسانیکه تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن منده است و تالیف کرده در تصحیح وی کتابی و آجری و خطیب و ابو سعید ابن سمعانی و ابو موسی مدینی و ابو الحسن بن مفضل و منذری و ابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر صلوات است و اصح آنها از روی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد است و در فضل صلوات حدیث صلوة تسبیح است و بیهقی و غیر وی از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم با ما حدیث صلوة تسبیح را

از عبد الرحمن بن بشر بعد از آن شنیدم مسلم را که میگفت روایت کرده نشده است درین اسنادی احسن ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وی از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند فضل در وی و حاکم گفته است که از آنچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین مر آنرا از یکدیگر و درین تقویت است مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این نماز از وی ابو الجوزا اوس بن عبد الله بصری است که از ثقات تابعین است و ثابت شده از جماعتیکه بعد از وی اند و اثبات کرده آنرا ائمه طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داؤد که مقدم تر از ابن المبارک است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابو عثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شدائد و هموم مثل صلوة تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق است که مجموع آن شش طریق است و بموافقت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیرفته است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را دران وهم شده است که صدقه که دران مذکور است ابن یزید خراسانی است و اینچنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی است معروف بسمین بعض او را از جهت حفظ تضعیف کرده اند و جماعهٔ او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک است اینکلام تنزیه الشریعة است که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس است و سیوطی در مرقاة الصعود الی سنن ابی داؤد نیز مثل کلام وی آورده در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعة گفته است که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس قریب بشرط حسن است لیکن شاذ است از جهت شدت فردیت در وی و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده در تهذیب الاسما آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف گونه هست و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وی محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درین باب بر طریقه ابن جوزی میرود و در حکم بیک جانب بسعی بی صرفه و بی تحاشی است و تانی و توقف در محل تردد و خلاف شرط انصاف است

ودر باب صلوة رغائب و صلوة نیمهٔ شعبان و صلوة نیمهٔ رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج و صلوة لیلة

القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوة و امثال آن در اوراد بعض مشایخ طریقت نوشته شده و بعمل ایشان مقرون گشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت نرسیده و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سیدی احمد ابن زروق که از مشاهیر مشایخ

یار مغرب است در رضا یاي خود گفته و لا نقل بصلوة الایام والاسابیع و قول فصل درین باب آنست که
در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب والاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب
بیرآمده بعض موهوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة رغایب کرده و کیفیت آن بیان
نموده با وجود آنکه وضع کتاب براي جمع احادیث صحاح ستة کرده و حدیثی درینباب از انس آورده
و گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یکی از کتب ستة آنرا نیافتیم والحدیث مطعون
فیه انتهی و در باب زکوة حلی چیزی ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوة حلی از ذهب و فضه که زنانرا بود
ایشانرا اختلاف است امام ابوحنیفه گوید که دروي زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح
است استعمال وي زکوة نبود و این اظهر قولین است از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز
همین است و در آنچه نپوشند و یا براي کرا و تجارت یا حرام بود یا براي القاق عند الحاجة معد
ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلی که از جواهر و لآلی بود نیست دروي
زکوة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وي مستعمل است در مباح پس مشابه آمد بثیاب بذله و عبید
خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابوحنیفه و تابعان وي عموم قول حق سبحانه و تعالی است * والذین
یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر ﷺ فی الورق ربع
العشر یعنی در نقره واجب است چل یک و این عام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آنیه باشد
یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال نامی است و دلیل نما موجود است در ذهب و فضه از روي خلقت
و معتبر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده
اما جانب وجوب که مذهب حنفیه است ابوداؤد و ترمذي و نسائي از حدیث ابن عمرو بن
شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنی نزد آنحضرت ﷺ آمد و با او دختری بود مر او را در دست
دختر وي دو دستانه بود از طلا فرمود آیا میدهي زکوة این را گفت لا یا رسول الله نمیدهم فرمود خوش
می آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالی روز قیامت دو دستوانه از آتش پس برکشید آن زن دستوانها
را و بیند اخت بجانب حضرت ﷺ و گفت هذا لله و لرسوله این لفظ ابي داؤد است و نسائي گفته که زنی آمد
از اهل یمن و ذکر کرد باقي حدیث را و در روایت ترمذي آمده که دو زن آمدند نزد آنحضرت ﷺ
و در دست آنها دو سوار بود الحدیث و شمنی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث صحیح
است و نیز روایت کرد ابوداؤد و حاکم بر شرط شیخین از عایشه رض که گفت در آمد بر من رسول خدا ﷺ
پس دید در دست من انگشتریهاي بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عایشه گفتم ساخته ام اینها را
تا بیارایم خود را براي تو فرمود آیا ادا میکنی زکوة این را گفتم نه فرمود بس است اینها ترا براي آتش دوزخ
و زرکشی در شرح خرقی گفته که در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت موطا آمده که ام سلمه

کفت که میپوشیدم من حلي از ذهب کفتم یا رسول الله اینها داخل کنز است فرمود هرچه زکوة او دادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد کفته است که پنجکس از صحابه اند رضی الله عنهم که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة است ابن عمر وعایشه وانس وجابر واسماء بنت ابي بکر رض وازجابر مرفوعا نیز آمده وآن ضعیف است انتهی وبیهقي کفته که انچه روایت کرده شده است ازجابر مرفوعا که لیس في الحلي زکوة باطل است واصلي ندارد وانچه مرویست قول اوست ومرویست که ابن عمر مي پوشانید بنات وجواري خود را حلی ذهب وبیرون نمی آورد زکوة آنرا ونیز آمده که عایشه می پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود ومیپوشانید ایشانرا حلی وبیرون نمي آورد ازان زکوة واین احادیث در جامع الاصول مذکورند واسما بنت ابي بکر میپوشانید بنات خود را ذهب ما نند پنجاه هزار و زکوة نمیداد وترمذی کفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه وتابعین کفته في الحلي زکوة وسفیان ثوري وعبد الله ابن المبارك باین قائل اند وبعض صحابه که ابن عمر وعایشه وجابر وابن عبد الله وانس بن مالك از ایشانند کویند لیس في الحلي زکوة وبعض فقهاي تابعین نیز برین اند ومالك ابن انس وشافعی واحمد واسحاق قایل اند باین وصحیح نشده از حضرت مصطفی ﷺ درینباب چیزي انتهی وبعض کفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنها است روایت کرده شده است این تاویل از سعید ابن المسیب وحسن بصري وغیر ایشان وورود وعید برترك مندوب آمده است چنانکه در قول وي سبحانه وتعالی * ویمنعون الماعون * کذا قال الزرکشی ودر مقاصد حسنه میکوید که این را بعضی از فقها بعنوان حدیث نقل کنند وان نزد بیهقی از حدیث کامل ابن العلا از حبیب ابن ثابت از قول ابن عمر ثابت است واز طریق قتاده وشعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی کفت یلبس ویعار وبدانچه مذکور شد ظاهر کشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث است درباب زکوة حلی نفیا واثباتا بلکه نفي ان احری است بآن ودر اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است والله اعلم ودرباب زکوة عسل باکثرت مرویات چیزي ثابت نشده ودرباب زکوة خضراوات چیزی ثابت نشده ذکر این هردو باب سابقا درباب زکوة وصدقات کذشته است ودرباب سوال اطلبوا من الرحماء ومن حسان الوجوه وانچه درین معنی است مجموع باطل است درمقاصد حسنه میکوید که طبراني بلفظ التمسوا الخیر عن حسان الوجوه ازحدیث یزید ابن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعا آورده وهمچنین آمده نزد ابی یعلي واین مشهور است ومراورا طرق است ازانس وجابر وعایشه وابن عباس وابن عمر وابي بکره وابي هریرة رض ولفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه ودر لفظي اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه ودر لفظی اطلبوا الحوایج والخیر ودر لفظي اطلبوا الخیر واین هردو لفظ نزد عسکري است ونزد بعض این زیادت آمده فان قضی حاجتك

قضاها بوجه طلق وان رده رده بوجه طلق فرب حسن الوجه ذميم عند طلب الحاجة ورب ذميم الوجه حسنه عند طلب الحاجة يعني طلب كنيد خير وحاجت خود را از مردي كشاده روي خوش خلق كه اگر حاجت ترا قضا كند بروي كشاده كند واگر رد كند بروي كشاده كند وبسا نيكو روكه زشت رواست نزد طلب حاجت وبسا زشت روكه نيكو رواست نزد آن وگفته كه تمامه طرق آن ضعيف است وبعض سخت تر است در ضعف از بعض ديگر واحسن طرق چيزي است كه آورده است آنرا تمام وغيروي از طرق سفيان ثوري باسناد وي از ابن عباس بلفظ التمسوا الخير وآنچه آورده است بخاري در تاريخ خود وبعض بدل ابن عباس ابي هريره هم آورده وآن ثابت تر است وروايت كرده آنرا ابو يعلى موصلي در مسند خود وروايت كرده طبراني از مجاهد از ابن عباس وگفته كه ما ميدانيم كه آنرا رفع كرده وگفته كه رجال وي ثقه اند وبا اين همه طرق درست نباشد حكم بر متن بوضع چنانكه شيخ ابن حجر بدان اشارت كرده ودر بعض اشعار ابن رواحه يا حسان بن ثابت چنانكه عسكري روايت كرده واقع شده كه گفته * قد سمعنا نبينا قال قولا * هو لمن يطلب الحوائج راحة * اعتدوا واطلبوا الحوائج ممن * زين الله وجهه بصباحة * انتهى ودر تنزيه الشريعة بعض طرق حديث اطلبوا الخير عن حسان الوجوه را ضعيف گفته وبعض را حسن وآنرا متابعات آورده واز سيوطي نقل كرده كه گفته كه الحديث نزد من حسن صحيح است وجمع كرده ام طرق آنرا در جزوي مفرد وبالجمله حكم مصنف ببطلان اين حديث كه ظاهر در معني وضع است درست نباشد والله اعلم ودر باب فضل معروف وتحذير از تبرم بحوائج خلق چيزي ثابت نشد در مقاصد حسنه از بيهقي در شعب الايمان وابي يعلى وعسكري از حديث ثور بن يزيد از خالد ابن معدان از معاذ ابن جبل مرفوعا آورده كه ما عظمت نعمة الله على عبد الا عظمت مؤنة الناس عليه فمن لم يحتمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالى نعمت را بر بنده از بندگان خود عظيم گرداند مؤنت ومواسات مردم را نيز بروي عظيم گرداند واگر بر ندارد آن بنده مؤنت مردم وغمخواري ايشان را پس بتحقيق در آورد آن نعمت را در عرضه زوال وبيهقي نيز آنرا بهمين اسناد روايت كرده الا آنكه مالك ابن يخامر را ميان خالد ومعاذ واسطه آورده وطبراني وبيهقي از حديث اوزاعي از ابن عمر نيز بلفظ ديگر مرفوعا روايت كرده وبيهقي از حديث اوزاعي از ابي هريره نيز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله عليه نعمة اسبغها عليه الا جعل اليه شيأ من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلك النعمة للزوال وبعضي ازين طرق موكد بعض است انتهى واين لفظ اخير مناسب تر است بلفظي كه مصنف ترجمه آنرا ذكر كرده واز عبارت مقاصد ظاهر ميشود كه اين حديث در حد ذات ضعفي دارد وليكن تعدد طرق جبر آن كرده والله اعلم ودر باب فضايل عاشورا استحباب صيام آن ثابت شده وساير احاديث در فضل آن وفضل صلوة وانفاق وخضاب وادهان واكتحال وطبخ حبوب

وغیر ذلک مجموع موضوع و مفتری است قال ائمة الحدیث الاکتحال فیها بدعة ابتدعها قتلة الحسین

سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی است که کشندگان حسین ابتداع کرده اند احادیث که در فضل

و عظمت روز عاشورا و وقوع وقایع عظیمه دران مثل قبول توبه آدم و رفع ادریس بر آسمان و نجات

ابراهیم از آتش و بر آوردن نوح از سفینه و انزال توریت بر موسی و فدیه اسمعیل از ذبح و بر آوردن

یوسف از زندان و دیگر وقایع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد محدثان

موضوع و مفتری است و از اعمال و خصال که در وی مشهور است از انجمله استحباب صوم صحیح است

حتی که در بعض احادیث صحیحه آمده که سه خیر بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک نمیداد آنها را در سفر

و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد

شده که بتعدد طرق جبر آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بیهقی

آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وسلم من وسع علی عیاله و اهله یوم عاشوراء وسع الله علیه سایر سنته و گفته

که این حدیثی است که در وی لینی هست ولیکن حسن است بر رای ابن حبان و مر آنرا طریقی دیگر

هست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات منکره هست و ظاهر کلام بیهقی

در آنست که حدیث توسعه حسن است بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است

اورا از طرق متعدده از جماعهٔ صحابه مرفوعا و گفته که این اسانید اگرچه ضعیف است لیکن چون ضم

کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه چیزی وارد نشده وهم است کذا فی

الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان

آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفتری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است

و اکتحال سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بروز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سرمه

کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن

چه باشد آیا مقصود آن جماعه ظهور زینت و زیب و سرور بود یا سرمه کنند و نیک نیک در سر مبارک وی

نگاه کنند و در بعض حکایات آمده است که بعضی از ان اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله

من ذلک و در بعض طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته

که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که اینحدیث منکر است قلت بل موضوع اورده

ابن الجوزی فی الموضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست که درین روز هم

از مبتدعات فرقهٔ رافضیه مثل ندبه و نوحه و عزا و امثال آن اجتناب کنند که آن نه از اخلاق مومنان است

والا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اولی و احری میبود بدان و هم از بدع ناصبه متعصبه با هل بیت نبوت

سلام الله علیهم اجمعین از عید کرفتن آنروز با ظهار فرح و سرور و روز زینت و خضاب و اکتحال و لبس ثیاب

جدید و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و شر بشر است
وارد نشده در ان حدیث صحیح نه از آنحضرت ﷺ و نه از هیچ یکی از اصحاب و مستحب نداشت آنرا
هیچ یکی از ائمهٔ مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی
نه صحیح و نه ضعیف هکذا ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم و در باب روزهٔ رجب و فضل آن چیزی
ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت شده سابقا در باب صیام ذکر روزه این ماه رفته است حاجت
باعاده نیست و در باب الحجامة تفطر الصیام چیزی صحیح نشده درینباب نیز در کتاب صیام اشباع
در کلام کرده شده است و در باب حجوا قبل ان لا تحجوا و حدیث من امکنه الحج و لم یحج فلیمت ان شاء
یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون الحدیث تاکید و مبالغه است در وجوب حج و مبادرت
در اداء آن میفرماید حج کنید پیش از انکه نتوانید کرد آنرا و هر که قدرت و استطاعت حج پیدا شد
و حج نکرد برابر است خواه بر دین یهود بمیرد یا بر دین نصاری و حدیث حجوا قبل ان لا تحجوا
را سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق آورده و گفته که ابونعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره
مرفوعا آورده اند و گفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده و دو کس از رواة این طریق مجهول اند و
زمخشری آنرا در کشاف آورده و نزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی
نیز آورده انتهی و سیوطی از حدیث حاکم و بیهقی از علی و ابی هریره رض آورده و در بعض طرق این زیادت
آمده که حج کنید پیش از انکه نتوانید کرد در ان وقت که بنشینند اعراب بر اطراف وادیهای خود
و نگذارند هیچ یکی را که در آید آنرا یعنی مکه را و در روایتی آمده که من می بینم حبشی خورد گوش کج دست
و پای را که در دست وی کلند است ویران میکند کعبه را منکه منک و این خبر است از احوال آخر زمان
و اما حدیث ثانی من امکنه الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المؤمنین علی رض بلفظ من ملک زادا و راحلة
یبلغه الی بیت الله و لم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده و گفته هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من هذا الوجه و فی اسناده مقال و هلال ابن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث
و در باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن ربیع که از متاخرین علما و محدثین
دیار یمن است در کتاب تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث این حدیث را از حارث
ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المؤمنین علی رض مرفوعا آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوة از
حدیث ابن ماجه و بیهقی در شعب الایمان از انس رض آمده که گفت گفت رسول خدا ﷺ چون قرض دهد یکی
از شما و هدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را و قبول
نکند هدیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری
در تاریخ آورده که فرمود آنحضرت ﷺ چون قرض دهد مردی مردیرا باید که نگیرد از وی هدیه

راو آثار صحابه درین باب نیز آمده و درباب لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشد حدیث
لا نکاح الا بولی را در جامع الاصول از ابی موسی اشعری رض از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در مشکوة از احمد و
ابن ماجه و دارمی نیز آورده و زرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المدنی وغیره و
سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد
و ابن ماجه از عایشه آورده لا نکاح الا بولی والسلطان ولی لمن لا ولی له و حدیث لا نکاح الا بولی و شاهدین
را از طبرانی از ابی موسی آورده و لا نکاح الا بولی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عایشه
آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لا نکاح الا بولی را از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته
که درینباب از عایشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در
حدیث ابی موسی اختلاف رواة است وانرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عایشه رض نزد من حسن
است و ترمذی حدیث لا نکاح الا ببینة را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم زانیات آنانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بینه و گفته که رفع کرده این حدیث را
عبد الاعلی در کتاب تغیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا اصح و گفته که حدیث
عبد الاعلی مرفوعا غیر محفوظ است و نمیدانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست
از عبد الاعلی از سعید از قتاده و صحیح آنست که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لا نکاح الا ببینة
و درینباب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی
نفس خود را اختلافست میان ائمه امام شافعی و مالک و احمد برین اند که جایز نیست و تمسک
ایشان بهمین حدیث لا نکاح الا بولی است که در وی مشایخ حدیث را سخن است چنانکه معلوم
شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی از عایشه رض روایت کرده
اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس رض از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین رفته اند و مذهب حنفیه
آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جایزاست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرمود * حتی
تنکح زوجا غیره * اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جایزاست و لابد این در بالغه
خواهد بود و اصحاب کتب سته غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم ایم یعنی زن ثیب احق است بنفس خود از ولی خود و بکر استیذان کرده میشود و ورا در نفس
او و اذن او خاموشی است و در روایت بخاری آمده که خنسا بنت خدام را پدرش تزویج کرد و وی ثیب
بود پس ناخوش آمد وی را او نزد حضرت آمد پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم رد کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند
بنکاح صحیح است اقرار وی و اگر انشای عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و صغیر و

اگر زن بالغه مسود را بعمر کفو در نکاح وي صحیح است ولیکن اولیا را اعتراض میرسد که نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه باطل است و گفته اند که این اصح و احوط است و علیه الفتوی فی زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه و شهود اتفاق است مر امت را بر بطلان آن و بر مدعی گفته مگر نزد قومی از متاخرین اهل علم النهی و در بعض روایات نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز می آرند و مذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجمع باشند در سماع قول زوج و زوجه شرط است و اگر یکی بشنود و برود و بار دیگر بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یک مرد و دو زن نیز جائز است و مذهب احمد نیز همین است و در باب امر با تحاد سراری چیزی ثابت نشده در شریعة الشریعه از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام و در روایت مقبلی فانهن انجب اولادا و اگرچه در اسناد اسماعیل الله که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک آورده و تالی شاهد اوست و او را شاهد دیگر است که روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر گفته که این مرسلی است که لا باس است باسناد وی شاهد دیگر است از مرسل مکحول که روایت کرده او را اسمعیل بن منصور در سنن خود و شاهد دیگر از مرسل علی ابن الحسین که روایت کرده آن را ابو زکریا بخاری در فوائد خود و از شواهد اوست انچه احمد و ابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی و ابن علی از علی و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر ﷺ فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار تعالی را پاک باید که تزویج کند حرایر را و اگرچه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت ابن ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرایر که اسناد وی سالم است از آن شاهد اوست و در مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح البیت والاماء فساد البیت او قال هلاک البیت و حکم بضعف او کرده و سیوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده احادیث صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چنانچه واقع شده که از انجا ذم عزوبت و زوجه لازم آید و تصریح نیز احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز در بعض احادیث که متضمن ترغیب از نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت میکند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از ابی مالک اشعری آورده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که همخوابگی میکند ترا و آنهائی که مملوکان تواند و طبرانی از حذیفه آورده فتنه مرد در مال او است و در زوجه وی و ولد وی و اسناد در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانیکه فاضلترین اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابو یعلی آمده که خفیف الحاذ کسی است که او را نه اهل است و نه ولد

ودر مقاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی در مسند خود از حذیفه مرفوعا آورده و تضعیف
کرده و گفته که اگر صحیح است محمول است بر توهیب و تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی
احادیث بسیار است همه واهی یکی از آن احادیث آنست که از ابن مسعود مرفوعا آورده اند که
بیاید بر مردم زمانی که حلال شود در وی عزوبت و سلامت نماند مر صاحب دین دار را دین وی مگر آنکه
بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعا آمده که مغبوط ترین دوستان من مومنی است
خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمیشود
بسوی او باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ ابن جبل آورده که فرمود آنحضرت ﷺ رسید شما را فتنه
ضراء یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و مخوفترین آنچه میترسم بر شما فتنه سراء است یعنی
غنا و ثروت از جانب زنان وقتی که بپوشند سوار ذهب و چادر شام را و عصب یمن را و در رنج و مشقت اندازند
غنی را و تکلیف کنند فقیر را بدانچه ندارد و در احادیث کثیره بطرق متعدده با الفاظ مختلفه آمده
که الولد مجبنة مبخلة مجهلة محزنة و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنانند و این معنی در صحاح نیز
آمده که هلاک مردم در وقتی است که اطاعت کنند زنان را و آمده که هیچ صباحی نیست که دو فرشته ندا
نکنند که وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده که اکبر گناهان نزد خدا اینست که ضایع
کند مرد کسی را که قوت او بر واست و بالجمله احادیث در فتنه نساء و اولاد و قوت عیال در صحاح
و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بمدح عزوبت است مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت این
لفظ است والله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها
نیست و لیکن احادیث مصرحه بذم عزوبت سخاوی در مقاصد از ابو یعلی و طبرانی از ابی هریره
آورده که گفت اگر باقی نماند از اجل من مگر یک روز هر آینه ملاقات نمیکنم خداوند تعالی را مگر بزوجه
شنیدم رسول خدا را ﷺ که گفت شرارکم عزابکم بدترین شما مردمان بی زنند و در روایتی آمده ان
من سنتنا النکاح شرارکم عزابکم و اراذل امواتکم عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث
دیگر نیز درین باب آمده و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک
و لیکن بجائی نرسیده که حکم بوضع آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن خط و تحریض بر آموختن
آن چیزی ثابت نشده در مدح حسن خط قولی مشهور است که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق
و در مجمع البحار نقل میکند که موضوع است انتهی و بعض گویند که این قول امیر المومنین علی است
رض و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریض
بر آموختن خط آورده من الصدقة ان یعلم الرجل القلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی
آورده که آنحضرت ﷺ فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة والسباحة والرمی و از عبد الرزاق

در مصنف از عمر بن الخطاب نیز آورده که وی با مرای شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید صبیان خود را کتابت و سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که مینوشت بعربیت در جاهلیت و کتابت در عرب قلیل بود و نیک میدانستند سباحت را و رمی را و هر که در وی این خصال می بود در جاهلیت و اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بود در اسید و میکتابت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم کن ایشانرا سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان مییابند کسی را که مینویسد از جانب ایشان و نمییابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولد بر والدین است که نگاه دارد او را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان عیسی علیه السلام فرموده یعلمه الکتاب والحکمة # بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر # ویزید فی الخلق ما یشاء # نیز آنرا داخل داشته اند # تنبیه # صحیح است که حضرت ﷺ بحکم امیت که حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط و سواد ندانست و چون این جهت نبوت و دلیل کمال وی بود ﷺ نسبت نقصان را بمدارات شریف وی راه نبود و کریمه # وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون # مبین آنست و فرمود وی ﷺ نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب و آنچه نسبت کتابت منا شیر و مکاتیب بحضرت ﷺ وی کرده اند باعتبار مجاز مشهور است که نسبت فعل با مر است و بعض گفته اند که چون تمام شد معجزه وی و ثابت شد نبوت وی ﷺ در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضایل و خواص نوعیه و سخن درین باب زیاده برینست و در شرح مشکوة آورده شده است والله اعلم و در باب نهی از بریدن کنار چیزی ثابت نشد در مشکوة از حدیث ابو داود می آرد من قطع سدرة صوب الله راسه فی النار کسیکه قطع کند درخت کنار را سرنگون کرداند او را حق تعالی در آتش دوزخ و گفته که این حدیث مختصر است و تمام حدیث اینست که من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله راسه فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض میگویند که مراد بدان سدرۀ مکه است زیرا که وی حرام است و اصل زه مدینه و نهی از جهت آنکه تا سبب انس و ظل گردد مرکسی را که مهاجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سدرۀ صحرا است که راهیان و حیوانات در سایه آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سدرۀ مملوک غیر است که قطع میکند او را ظالم بغیر حق با آنکه این حدیث مضطرب است زیرا که راوی وی عروه است که قطع میکرد و از چوب او در ها میساخت و اجماع امت علما را بر اباحت قطع وی انتهی و پوشیده نماند که وجوهی که برای نهی از قطع آن ذکر کرده شد عام

ابراز است و احادیث نیز منکر است والله اعلم و اما باقلاء در مقاصد حسنه گفته که حدیث الباقلاء
لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص که آنحدیث کدام است و اما جبن یعنی پنیر در مطالع الاصول از حدیث
ابی داود از ابن عمر رض آورده است که گفت آورده شد نزد رسول خدا ﷺ کله پنیری در تبوک از عمل
نصاری پس طلبید آنحضرت ﷺ کارد را و بسم الله گفت و برید و بخورد و طبرانی مثل این از ابن
عباس رض در غزوه طائف آورده و ابو نعیم و بیهقی از میمونه نیز آورده که گفت پرسیده شد رسول خدا
ﷺ از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی علیه و ابو داود طیالسی و احمد و طبرانی باین
لفظ آورده که بنهید در وی کارد را و ببرید بنام خدا او بخورید و از کثیر بن شهاب آورده که گفت پرسیدم
عمر بن الخطاب را از پنیر گفت پنیر ساخته میشود از شیر و آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را
و باید که فریب ندهد شما را دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر ابن الخطاب بجانب
کثیر بن شهاب که امر کن لشکری را که یا قسمت بخورند نان فطیر را و پنیر که باقی تر است در شکم رواه
ابن عساکر فی تاریخه و از ثوبان بن ابی امیه آورده که گفت آمد ما را کتاب عمر ابن الخطاب رض که مپرهیزید
از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه البیهقی و از شقیق آورده که گفته شد عمر را
که قومی راست میکنند جبن را و می اندازند در وی کانج فرمود نام خدا ببرید و بخورید رواه
عبد الرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه و از علی رض آورده که بگذاشت پنیر در دست و فرمود که میدانی که چگونه
میخوری این را بسم الله بگو و بکاردش ببر و بخور و روایت کرد ابن السنی و شیخ احمد
ابن زروق در کتاب النصیحة الوافیه میگوید که از مطالب ورع احتیاط از اکل جبن رومی است نه غیر روی
زیرا که میگویند در وی انفحه میت است و شحم خنزیر زیرا و خوردن آن حرام است از جهت عدم جزم
بآن انتهی این احادیث و آثار است که در جبن یافته شد و در روح از ملاحظهٔ جزئی چیزی نیست مگر از حل
و حرمت وی و گویا که قول مصنف و صحیح نبود را بنا بر عطف بر فضل است نه بر علی و اینها همه تردد و یا
ثبوت و صحت آن ارند والله اعلم اما جوز در تنزیه الشریعه از ابن عباس بسه طریق می آرد که فیه آن
منکر الجبن داء والجوز داء فاذا اجتمعا صارا شفاء میگوید پنیر و جوز هر دو درد اند چون
گرد آیند شوند در شکم میگردند دوا و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر است و ابن عساکر گفته که
این از وضع محمد بن هارون است و اما باذنجان در مقاصد حسنه گفته اند که حدیث الباذنجان لما اکل له
یعنی باذنجان بهر نیتیکه بخورند برآید باطل لا اصل له اگرچه اسناد کرده آنرا صاحب تاریخ بلخ و شیخ
ابن حجر گفته که وقوف نیافتم من بر این حدیث ولیکن یافتم در بعض اجزا از روایت ابی علی ابن زیرک
الباذنجان شفاء ولا داء فیه و صحیح نیست و شنیدم از بعض حفاظ که میگفت که این از وضع زنادقه است
و زرکشی میگوید که لهجه میکنند باین عوام تا شنیدم قائلی را از ایشان که میگفت این صحیح تر است

از حدیث ماء زمزم لما شرب له وابن خطائی تتبع است ونیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبد الله قرشی از جعفر ابن محمد رض آورده که گفت بخورید باذنجان را وبسیار بخورید از آن زیراکه وی درختی است که ایمان آورده است بخدای عز وجل وشیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده ودیلمی بی سند از ابی هریرة آورده که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود بخورید باذنجان را زیرا که وی درختی است که دیده ام من اورا در جنت المأوی گواهی داده است مر خدا را بحق ومرا به نبوت وعلی را بولایت الحدیث ودر همین حدیث آمده که هرکه بخورد اورا باعتقاد اینکه وی درد است باشد مر اورا درد وهرکه بخورد باعتقاد دوا دوا باشد مر اورا وگفته همه اینها باطل است وحرمله گوید که از شافعی شنیدم که نهی میکرد از اکل باذنجان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی انتهی کلام المقاصد ودر تنزیه الشریعة از حدیث ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی باذنجان بود مردی از قوم گفت یا رسول الله باذنجان تهییج سودا میکند پس بخورد آنحضرت ﷺ باذنجان را در لقمه وفرمود باذنجان شفا است از هر درد ونیست در وی دردی واین حدیث را نیز نسبت بوضع کنند ودر حدیثی دیگر موضوع نیز آمده که نیکو بقلهٔ است وی در شیر بینند از ید آنرا ودر زینت کنید وبخورید از آن وبسیار بخورید زیراکه وی اول شجرهٔ است که ایمان آورده بخدا ووی مورث حکمت است ومرطب دماغ ومقوی مثانه ومکثر جماع واین نیز کذب ومفتری است خلال نیست ذکر وی مرفوعا وبالجمله گفته اند آنچه در باذنجان می آرند همه موضوع وباطل است والله اعلم واما انار در جمع الجوامع از ابن عدی وابن عساکر از ابن عباس می آرد که گفت گفت رسول خدا ﷺ ما من رمانة من رمانکم الا وهو یلقح بحبة من رمان الجنة نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه هست از انار بهشت وابن عدی گفته که این حدیث باطل است ودر مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعا آورده وسند وی ضعیف است ودر تنزیه الشریعة گفته که این حدیث صحیح نیست زیراکه در اسناد وی محمد ابن الولید ابن ابان است ونیز گفته که ابن حبان این محمد بن الولید را در ثقات آورده وگفته که کاهی خطا میکند وغریب می آرد ومر این حدیث را شاهدی هست از قول ابن عباس موقوفا که طبرانی آنرا روایت کرده ورجال وی رجال صحیح اند وبیهقی در شعب الایمان نیز آورده وهم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر ابن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین علی رض آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ بخورید انار را زیراکه نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب بهشت است ونیست در وی دانه که نیفتد در معده مگر آنکه روشن کرداند دل را ونگاه دارد شیاطین را چهل شب ودر سند این حدیث مجاهیل اند ونیز آورده از علی رض که فرمود حضرت مصطفی ﷺ لازم گیرید برخود به خوردن انار وبخورید اورا به پیه وی که دباغ معده است وهر دانه که از آن در معده افتد روشن

کرده اند دل را الحدیث و در مسند الحدیث نیز از عبد الله وایل آورده که خطیب در جامع از علی رض
آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف و خالص کننده معده است و از مرجانه آمده که گفت
دیلمی از علی رض که بخورید انار را و فرد آن را که او روییده می افتاد بهشت و میخورد رواه البیهقی واما
مؤثر در احادیث ذکر آن بخصوص مدح و ذم وی چیزی نیافته ایم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در تنزیه الشریعه
از ابن عباس آورده که گفت میخورد رسول خدا ﷺ عنب را مثنی رواه العقیلی والبیهقی ولیس له
اسناد قوی و نیز آورده که شما راست در عنب پنج چیز حلال میخورید آن را در حالیکه عنب است و میخورید
در حالیکه عصیر است و میگیرید از وی رب و رب و خل رواه العقیلی عن ابی هریرة ولا یصح و آورده
ربیع امتی العنب والبطیخ و آورده که لازم گیرید بر خوردن عنب و خرما زیرا که بهترین فواکه عنب
است و بهترین طعام خرما و آورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یکیک دانه زیرا که این هاضم تر
و گوارا تر است و بطارشی نیز آمده چنانکه بیاید * تنبیه * احادیث در شان اطعمه و فواکه و اثمار را
که بصحت نرسیده است بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام در این اشیای مذکوره کرد ما بر اقتصار
بر آن کردیم و بدانکه بصل و ثوم و کراث احادیث صحیحه در کراهت خوردن آنها و منع از دخول مساجد
بطریق متعدده صحیحه ورود یافته و مجامع و مجالس نیز در حکم آنهاست و در بعض روایات فجل نیز
هم درین حکم داخل شده ولیکن بعض احادیث غیر ثابته در مدح آنها نیز آمده اما در بصل در مقاصد حسنه
آورده که آنحضرت فرمود ﷺ یا علی اذا تزودت فلا تنس البصل ای علی چون توشه راه برداری
پیاز را فراموش مکن پیاز را و گفته که هل اکل بحث و گفته ما نیز ایست حدیثی که دیلمی در مسند
الفردوس بی سند از عبد الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه رض مرفوعا آورده که علیکم بالبصل
فانه یطیب النطفة و یصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک و صاف میسازد نطفه را و نیز رغبت میگرداند
ولد را و در تنزیه الشریعه از ابن عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله ﷺ آمد و شکایت کرد قلت
اولاد را پس امر کرد آنحضرت ﷺ او را بخوردن بیضه و پیاز رواه ابن حبان و در اسناد وی نصر ابن
ضرار ملی است متهم بکذب و در خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم
و در مشکوة از حدیث ابی داود آورده که پرسیده شد عایشه رض از بصل پس گفت عایشه که هر آینه آخر
طعامی که خورد رسول خدا ﷺ طعامی بود که در وی بصل است انتهی و بر تقدیر صحت الحدیث
مانا که خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود و نیز مکروه و حرام خوردن او وقتی است که رایحه او
نرفته باشد والا اگر بپزند و بیرانند دارا فی الکراهتی نیست واما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی
آورده که حضرت ﷺ فرمود بخورید سیر را و تداوی کنید بوی که در وی شفاست از هفتاد درد و
اگر نه من فرشته می آمد میخوردم او را رواه الدیلمی عن علی رض والحدیث را ابن صبیح و طحاوی

وطبرانی در اوسط و ابو نعیم فی الحلیه و عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الواهیات
نیز آورده و باوجود آن صحیح نیست والله اعلم و اما کراث در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث
فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکراث علی سایر البقول کفضل الخبز علی سایر الاشیاء
ولیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل است و اما فجل در تنزیه الشریعه از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله ﷺ چون بخورید فجل را و خواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا و در روایتی درود فرستید بر من و
گفته که این حدیث منقطع است و در روایت وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح
نیست این حدیث انتهی و بعضی از علمای متاخرین این را در فضایل صلوة علی النبی ﷺ آورده اند
والله اعلم و در باب فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنیا والآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل
لحم با لفاظ مختلفه آمده ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنها است و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث
انس آورده که سید ادامکم اللحم و در مقاصد حسنه از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء
آورده بلفظ سید طعام الدنیا والآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل والآخرة و اهل الجنة آمده
و گفته که سند وی ضعیف است ولیکن او را شواهد است از حدیث علی رض مرفوعا که سید طعام الدنیا
اللحم ثم الارز اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا والآخرة اللحم ثم
الارز و سید الشراب فی الدنیا والآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده رض بلفظ سید الادام فی الدنیا والآخرة
اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم
و از ربیعه بن کعب رض بلفظ افضل طعام الدنیا والآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الحلیة و این ضعیف
است جدا و عقیلی گفته لا یصح فیه شیء و درآورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ ابن حجر گفته
ظاهر نشده بر من حکم بوضع بر این متن و ابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای
خود که میگفتند بود محبوبترین طعامها نزد رسول خدا ﷺ لحم و میگفت وی ﷺ که لحم زیاده
میکند در قوت شنوائی و وی بهترین طعامها است در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که
بخوراند مرا هر روز هرآینه میکند آنرا پروردگار من و ترمذی در شمایل از حدیث جابر آورده که گفت
آمد ما را رسول الله ﷺ در منزل ما پس ذبح کردیم ما شاتی فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم
لحم را و صحیح تر از همه قول اوست ﷺ فضل عایشة رض علی سایر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام
و گفته است امام شافعی که اکل اللحم زیاده میکند عقل را انتهی کلام المقاصد و ملا علی که تمسک بحدیث
ثرید بنا بر آنست که ثرید در غالب احوال نمیباشد مگر با لحم و در نهایه گفته که مراد نه اشتهاء عین
ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم است و لابد در
مقام بیان فضل عایشه رض آنرا اراده کرده باشد نه مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکوره را

در بیان فضل لحم

بطرق دیگر نیز آورده و ابن عباس نیز آورده اکل اللحم یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه
ابن عساکر و از سلمان رض آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه البیهقی و بیهقی و ابن عدی
و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحی است نزد اکل لحم و فرحه در روی فرحت
است دل را المته دروی نیم تکبر و اسراف است پس گاه گاهی بخورید آنرا و از امیر المؤمنین
علی رض آورده که گفت گوشت از گوشت زیاده میکند و هر که نخورد گوشت را چهل روز بد کرد خلق
وی رواه البیهقی و ابونعیم فی الطب و در موطا از امیر المومنین عمر رض آورده که گفت دور دارید خود را از
گوشت زیرا که او را شهوت و فرحت است مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده که عمر رض مردی را دید
که میخورد گوشت پس خواند این آیت را اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها و در باب
نهی از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشد در جامع الاصول از حدیث ابی داود و در مشکوة از بیهقی
نیز از عایشه رض آورده که گفت گفت ﷺ نبرید گوشت را بکارد زیرا که آن از صنع اعاجم است و بخورید
آنرا بدندان زیرا که این گواراتر و سکنراست و صاحب مشکوة گفته که ابوداود و بیهقی گفته اند
که الحدیث قوی نیست و در تنزیه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض الحدیث
نیز وارد شده که آنحضرت ﷺ میبرید لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث النهی صحیح است در گوشتی باشد
که نیک نضج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه در بریدن آمد در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی
طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند انتهی اما آنچه در جواز
قطع لحم بسکین آمد حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را ﷺ که میبرید از کتف
شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آنحضرت ﷺ را بنماز پس بینداخت آن گوشت پاره را و کارد
را که بدان میبرید و برخاست و بگذارد نماز را و نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیره
بن شعبه است که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا ﷺ یکشبی در خانه مردی فرمود تا پهلوی
شاة را بریان کردند پس بگرفت کارد و میبرید بدان کارد از آن گوشت او برای من پس بیامد بلال و
اعلام کرد او را بنماز پس بینداخت کارد را و گفت چه کرد او را خیر کردن بلال در وقت الحدیث رواه الترمذی
فی الشمائل * تنبیه * همچنان که نهی از بریدن گوشت بکارد ورود یافته از کندن گوشت از استخوان
بدندان نیز منع کرده واقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن امیه آورده که گفت بودم من که میخوردم
با نبی ﷺ و میگرفتم گوشت را بدست خود از استخوان فرمود نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که
وی گواراتر و سکنراست رواه ابوداود و روی الترمذی نحوه و در باب فضل هریسه چیزی ثابت نشده
و مجموع احادیث آن مفتری است در تنزیه الشریعه می آرد که معاذ رض پرسید از حضرت ﷺ که یا رسول الله
هیچ طعامی از بهشت بر تو آمد فرمود آری آوردند برمن هریسه و خوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت

چهل مرد راو در جماع من جماع چهل مرد را عقیلی این حدیث را آورده و در سند وی محمد ابن حجاج است
و وی واضع این است و غالب طرق دا پر بر و است و خطیب و عقیلی از حذیفه و خطیب از یعلی ابن مرة و
عقیلی از جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدده است و در بعض رجال آنها
اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشد در جمع الجوامع حدیث
از سلمان آورده که هرکه بخورد طین گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده
اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین فکانما اعان
علی ما لقیت من لونه و نقص من جسمه هرکه بخورد از گل حساب کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ
وی و جسمانیت وی و در روایتی زیادة بر این آورده هرکه بخورد گل را پر کند خدای تعالی شکم او را از
قیامت با آتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس رض و در مقاصد حدیث اکل الطین حرام علی
کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعا آورده و گفته که در سند از جابر نیز روایت کرده که اکل الطین یورث
النفاق و از علی نیز آورده که خوردن گل و بریدن ناخن بدندان و قطع لحیه از وسواس است و گفته که
در این باب تصنیفی است مر ابی القاسم ابن منده و لیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم
طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها و در تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین
فحرم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هرکه بخورد گل را و اغتسال کند بوی پس تحقیق بخورد
گوشت پدر خود را که آدم است و غسل کرد بخون وی و نیز آورده هرکه بخورد گل را گویا خورد لحم خنزیر
را و نیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر و از عائشه رض
آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا اوراای حمیرا مخور گل را که وی بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ
را و میبرد روشنائی روی را و همه این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزی ثابت
نشد در مقاصد حسنه میگوید که طبرانی و ابن عدی از ابی امامه مرفوعا آورده که الاکل فی السوق دناءة
یعنی خوردن در بازار در پیش مردم از دناءت است و سند وی بغایت ضعیف است و معارض است او را
حدیث ابن عمر رض که گفت بودیم ما در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم که میخوردیم و حال آنکه راه می رفتیم
و می نوشیدیم در حال قیام اخرجه الترمذی و صححه ابن ماجه و ابن حبان انتهی و در تنزیه الشریعه
گفته که آنرا ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامه آورده و صحیح نیست زیرا که
در وی جماعه مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضائل آن چیزی ثابت
نشد و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از آن جمله آن است که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنه در حرف الباء میگوید که ابو عمر و نوقانی در بطیخ و فضائل
وی جزوی تصنیف کرده و احادیث وی باطل کرده و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق زیاده میکند

مگر ضعفا را بوی تفهیم که این سخن غیر صحیح است انتهی و در حرف الحاء گفته که حدیث خربزه یعنی بطیخ و آنکه آمده که رسول خدا ﷺ دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس وگفت دیلمی رسول خدا ﷺ که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتهی و در تنزیه الشریعه آورده است که حدیث البطیخ ماؤها رحمة وحلاوتها من حلاوة الجنة و شیخ جلال الدین سیوطی در لآلی گفته فضل البطیخ وبرکة الله تعالی علی آکلها حتی لا یبقی فی الدار و ان ماء ها رحمة وحلاوتها مثل حلاوة الجنة بطوله موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده وگفته که در وی اسماعیل الله وگفته که متهم میکنم او وضع الحدیث را و در لآلی گفته که ما شیئا مما روی احادیث بسیار مرفوعا و موقوفا در فضایل بطیخ آن بلد که بلا بلا نزد غیر وی وکلها محال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزی مگر همین که رسول خدا ﷺ میخورد آنرا و نیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلا ویذهب الداء اصلا و نیز آورده تفکهوا بالبطیخ وعظموه فان حلاوته من حلاوة الجنة وماؤه رحمة فمن اکل لقمة من البطیخ کتب الله له سبعین الف حسنة ومحا عنه سبعین الف سیئة ورفع له سبعین الف درجة لانه خرج من الجنة رواه الدارمی والبرقانی فی جزء البطیخ عن علی رضی و نیز آورده که ابن عباس برای آنحضرت ﷺ بطیخ از طائف فرستاد پس بگرفت آنحضرت ﷺ آنرا و بوی کرد و بوسید وگفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وی از حلیهای زمین است آب وی شفا است و حلاوت وی از بهشت رواه الهروانی و در باب فضایل نرگس وگل

مرزنگوش و بنفشه و در خت بان چیزی ثابت نشده و حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این همه موضوع و باطل است در فضل نرگس در تنزیه الشریعه آورده که بوی کنید نرگس را اگرچه در روزی یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حبهٔ است از جنون و جذام و برص که قطع میکند آنرا مگر بوی کردن نرگس ابن جوزی این حدیث را آورده وگفته که در وی عباد سبتی و یحیی ابن مسلمه است و هر دو متهم اند وگفته اند که ابن عساکر و ابن النجار هر دو این حدیث را روایت کرده و انکار کرده اند بر وصف نکارت نه وضع و بعض گفته اند که بسیار است که ابن عساکر منکرات میکوید و حال آنکه حدیث نزد وی موضوع است چنانکه بمراجعت کلام وی معلوم میگردد و سیوطی در فضایل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان کفضلی علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من است بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریرة و انس وقال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر ما بر ادهان مثل فضل دین اسلام است بر سایر ادیان رواه الطبرانی من محمد بن علی بن الحسین بن علی عن ابیه و جده و ابن کثیر این را گفته که منکر است جدا و ابن دحیه گفته که موضوع است بجمیع طرق خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سایر ادهان همچو فضل من است بر سایر خلق بارد است در صیف و حار است در شتا رواه ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این هرسه حدیث را در

موضوعات آورده انتهى ودر تنزيه الشريعه از امير المؤمنين على رض مي آرد كه كفت بودم نزد رسول خدا
ﷺ وذكر كرده شد نزد وى ادهان فرمود آنحضرت ﷺ فضل دهن بنفشه بر ساير ادهان همچون فضل
اهل بيت است بر ساير خلق وبود آنحضرت ﷺ كه ادهان ميكرد بدان وسعوط مي نمود بوى ودر مواهب
اللدنيه كفته كه آنچه روايت كرده شده است كه ورد پيدا كرده شده است از عرق آنحضرت ﷺ يا از عرق
براق وشيخ مادر احاديث مشتهره كفته كه نووي كفته است كه صحيح نيست وشيخ الاسلام ابن حجر كفته
كه موضوع است وپيش از وي ابن عساكر نيز حكم بوضع آن كرده ودر مسند الفردوس باين لفظ
آورده كه الورد الابيض خلق من عرقي ليلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئيل والورد
الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طريق المكى ابن بندار الزنجاني واين مرد يست كه متهم دارد
اورا دارقطني بوضع ومراين را طريقى ديكر است كه روايت كرده بدان طريق ابو الفرج نهرواني
از حديث انس كه كفت رسول خدا ﷺ چون برده شد مرا بآسمان بكريست زمين بعد از من
وبروئيد از وي كبر چون باز آمدم افتاد قطرة از عرق من بر زمين وبروئيد كل سرخ وهركه خواهد
كه ببويد رايحه من بايد كه ببويد كل سرخ را انتهى ودر تنزيه الشريعه نيز اين احاديث
آورده وتضعيف وابطال كرده است ودر حديث آخر آورده كه چون افتاد قطره از عرق من بر زمين
بخنديد زمين وبروئيد از وي كل واما مرزنكوش در تنزيه الشريعة از ابن عباس آورده كه كفت بود
پيغمبر خدا ﷺ نشسته ناكاه مردي آمد ودر دست وي دسته از ريحان پس مساس نكرد آنرا مردي ديكر
آمد دسته مرزنكوش در دست وي بود نكاه داشت آنرا پيش آنحضرت ﷺ پس دراز كرد رسول خدا ﷺ
دست خود را بجانب وي وبكرفت وبوي كرد وفرمود نيكو ريحانيست اين ونبتى است كه ميرويد زير عرش
وآب او شفا است مرچشم را رواه العقيلي ودر اسناد وي يحيى ابن عباد است واز انس مي آرد كه
فرستاده شد براى حضرت ﷺ رياحين مختلف پس رد كرد همه را واختيار كرد مرزنكوش را كفتند
يا رسول الله رد كردي ساير رياحين را واختيار كردي مرزنكوش را فرمود در شب معراج ديدم كه
مرزنكوش از زير عرش روئيده است ونيز از انس آورده مرفوعا كه كفت در بهشت خانه است كه سقف
وي از مرزنكوش است ونيز آورده كه عليكم بالمرزنجوش فشموه فانه جيد للخشام ونيز آمده كه منع
ميكند مرزنكوش از در آمدن جن وشيطان واما حديث من شم الورد الاحمر ولم يصل على فقد جفاني
در ميزان الاعتدال اين حديث را از معمريات شمرده ومعمر شخصي بود از عرب كه در حدود سنه وسبعمائة يا بعد
از ان بر آمد ودعوى كرد كه وي از صحابه است ومصافحه كرده است پيغمبر را ﷺ وآنحضرت ﷺ
او را دعا كرده وفرموده يا معمر عمرك الله وبمركت دعاى آنحضرت ﷺ تا حدود هفصد از هجرت باقي
ماند وحديث كرد وروايت كرد كه شنيدم از پيغمبر خدا ﷺ كه كفت من شم الورد ولم يصل

علی نقل چنانی و درین لفظ قید اجمر لیست الیمن ز یا وجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر نزد شیخ
رائحه طیبه با استعمال زوال کار ربیت و الحمه علیه مضحا فزی و محبت نبی ﷺ مرطیب را با ملذای بدیه
میلوة مشرف و محظوظ گردد مستحسن است چنانکه بمشاهده و معاینه آثار و صفات وی ﷺ کذا فی
بعض العلماء المتاخرین بمکة و در باب فضایل خروس سفید چیزی ثابت نشد و الحدیث المشهور المسلسل

که ان الله یک الابیض حد یعنی باطل و موضوع است احادیث در فضل مطلق خروس سفید یا سیره هم آمده
چیزی ثابت نشد چنانکه سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آورده لا تسبوا الدیک
فانه یوقظ للصلوٰة و از ابن نجار در بعضی از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آنحضرت ﷺ و نزد آ
وی مردم بودند پس گفت مردی اللهم العنه پس فرمود این دشنام مکن او را که وی میخواند بنماز و از طبرانی
و بیهقی و غیرهما از ابن مسعود و ابی هریره و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بیهقی از ابی هریره
آورده که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدا تعالی را از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشته
را و چون بشنوید آواز خر را پناه بخواهید بخدا از شیطان رجیم زیرا که وی می بیند شیطان را و از ابو الشیخ
از ابی هریره و ابن مردویه از عایشه آورده که آواز خروس نماز او است و زدن او بال و بازوی
خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی آ
از ابن قانع از ایوب بن عتبه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید دوست من است
و از ابی بکر برقی از ابی زید الانصاری آورده که خروس سفید دوست من است و دوست دوست من و دشمن
دشمن خدا او در حدیث عایشه و انس آمده و دشمن دشمن من را بغوی از خالد ابن معدان آورده
که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و هفت خانه دیگر
را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که جبرئیل
است پاسبانی میکند خانه خود را و شانزده خانه را از همسایها چهار از یمین و چهار از شمال و چهار از پیش
و چهار از پس و از بیهقی از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند بنماز و هر که نگاه دارد خروس
سفید را نگاه داشته میشود از سه چیز از شر هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که
مر خدا تعالی را خروسی است که چنگالهای وی در زیر زمین است و گردن وی زیر عرش و بازوهای او
در هوا میزند هر دو بازوی خود را هر شب وقت سحر و میگوید سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن لا اله غیره
و هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدا تعالی را خروسی است که هر دو بازوی وی منقش است
بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت یک بازوی وی در مشرق است و بازوی دیگر در مغرب و پایهای او در زمین و سر وی
در زیر عرش چون وقت سحر شود بزند بازوی خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا الله لا اله غیره
همه خروسان بازوهای خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت شود فرمان شود که بازوهای

عود را به بند آوا ز خود در است کن پس بد اند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی
از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی
از ام سعد بنت زید بن ثابت آورده که شد آواز است که دوست میدارد آنرا خدا تعالی آواز عروس
و آواز خوانندهٔ قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام دهید عروس سفید را زیرا که وی دوستدار است از من و دوست وی دشمن دشمن من است
سوگند بخدای که فرستاده است مرا بحق اگر بدانند بنی آدم چیزی که در قرب او ست هر آئینه بخرند
بر فای وی او را بزر و نقره و بدرستیکه میرانند جن را تا جائیکه میرسد آواز وی این روایات
سیوطی است در جمع الجوامع و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و مانند آنها را ذکر کرده
و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث
را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید
ولیکن در اکثر الفاظ آن رکتی است که اصلا رونق ندارد و حافظ ابونعیم اخبار دیلم را در جزوی علاحده
افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضایل حنا چیزی ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس
آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا ﷺ گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیه
مشابه ریحان بهشت است و در قاموس میگوید فاغیه شکوفهٔ حنا است و در مجمع البحار در ماده فغا
می آرد حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه شکوفهٔ حنا را گویند و بعض گفته شکوفه
ریحان و بعض گفته اند شکوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نشانده و گفته اند فاغیه از هر نبات نور را
گویند از ینجا است حدیث کان ﷺ یعجبه الفاغیة انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضایل حنا نیز
آورده که سید ریاحین الجنة الحناء این را خطیب از ابن عمر آورده و در روی بکر ابن بکار قیسی است و وی
لیس بشیء است و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را ابن حبان و غیر وی و این حدیث را متابعت است
که روایت کرده است آنرا طبرانی و از برید آمده است بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی
فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الی رسول الله ﷺ الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود
که مراد بفاغیه حنا است و نیز آورده که حنا سنت خدا و سنت رسول او ست تسبیح میکند بر مرد و زن
وضو و رکعت در حنا برابر است با بیست و نه رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در می آید
بسوی منکر و نکیر پس میگوید یکی از ایشان مرد یکر را بپرس او را میگوید چگونه بپرسم او را و جمال
آنکه با وی حجت اسلام است یعنی خضاب حنا و در روایتی آمده چگونه بپرسم او را و بر وی نور اسلام است
ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث در فضل حنا آمده و هیچ یکی از آنها
صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهمی در راه خدا بهفصد درهم است و نفقه درهمی در خضاب

بهشت مراد در هم رواه الدارمی عن ابی طیبه در روی الیسع بن عیسی متروک است و وی مجهول است و نیز
آورده که خضاب کنید که خدای تعالی و فرشتگان او و انبیا و رسل او و هرچه پیدا کرده است و خلق
نموده حتی ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع بر این
لائح است و در جمع الجوامع آورده که خضاب کنید شما که وی خوشبو است و تسکین میکند بر شما را
و زیاده میکند شباب شما را و جمال و نکاح شما را و ایهامیه در خضاب شما است نه خضاب بسواد و
مصدر این کتاب حدیث آورده است که میباشند در آخر زمان قومی که خضاب کنند باین سیاهی مثل
حواصل حمام در دنیا نه ایشان بوی بهشت را و روایت کرد این حدیث را بغوی از ابن عباس و گفته اند
که این حدیث صحیح نیست در اسناد وی عبدالکریم است و وی ابن ابی المخارق است و ابوامیه بصری
و گفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد ابن ابی وقاص
و جماعهٔ از تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آنست بود که در نمی یابند بوی بهشت را از جهت
فعل و اعتقاد یکه صادر شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیمای
ایشان تحلیق راس است و حال آنکه تحلیق راس حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است
ابن جوزی که طعن در عبدالکریم کرده است زیرا که این عبدالکریم ابن مالک جزری است ثقه است
و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در مسند خود و ابوداؤد و نسائی و حاکم در مستدرک
خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابن العلا آورده اند
و ابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تخطیه کرده و گفته که اگر تسلیم کنم که این عبدالکریم
ابن ابی المخارق است احمد از وی روایت دارد و وی روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه است نزد وی و بخاری
نیز این حدیث را از طریق تعلیق و مسلم در متابعات آورده و دمی گفته که وی ابن ابی المخارق نیست و
حدیث صحیح است انتهی و ازین تحقیق ظاهر شد که حدیث وعید بر خضاب سیاه صحیح است و هرچه
برخلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذهب فقها همین است و در مطالب المؤمنین مذکور که
اتفاق کرده اند مشایخ که خضاب به حناء در حق مردان سنت است و از سیمای مؤمنان است اما خضاب بسواد
هرکه از غازیان است برای هیبت در چشم اعدای دین کند درست است و هرکه برای زینت نفس خود و
دوستداری زنان مر او را مکروه بود لیکن اکثر مشایخ و بعض تجویز کرده اند بکراهت کذا فی المحیط و سلف
خلاف کرده اند در آن بعض مکروه میدارند زیرا که پیری نور الهی است و تغییر نور الهی مکروه و از
ابن عباس آورده اند که فرمود همچنانکه خوش دارم که زینت کند برای من امرأة من خوش دارم وی که زینت
کنم من برای وی و از امام ابی یوسف در روایتی یکی آنکه اگر در حالت قتال کند لاباس به است و اگر
برای تزئین زنان خود کند نیز لاباس به است کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است که امیرالمؤمنین

ابوبکر صدیق رضی الله عنه خضاب میکرد بحنا وکتم که گیاهی است ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل بسیاهی کذا قال و اما آنکه آنچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است والله اعلم وخضاب زن دست و پای را بحنا برای تزئین مر زوج خود را مادام که دران صور و تماثیل نباشد لا باس است وجاریه صغیره را نیز لا باس است ومرد را وصبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد ومکروه است خضاب بسواد وبالجمله خضاب بحنا جائز است باتفاق اما در خضاب بسواد خلافی هست ولیکن مختار در مذهب حرمت وکراهت است ودرباب نهی از نتف شیب چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابوداؤد وترمذی ونسائی از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ لتنف نکنید شیب را یعنی نچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نوری روز قیامت ودر روایتی آمده که بنویسد او را خدا یتعالی بدان حسنه وکم کند بدان خطیه این روایت ابی داؤد است ودر روایت ترمذی آمده که پیغمبر ﷺ نهی کرده از نتف شیب وگفته که وی نور مسلمان است انتهی وسیوطی در جمع الجوامع آورده کسی که رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدا یتعالی بسوی وی روز قیامت وکسیکه نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خدا یتعالی بمقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده ونتف شیب نزد امام ابوحنیفه مکروه است اگر بجهت تزئین باشد وامام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المؤمنین نقلا عن الخلاصة ومختار آنست که مکروه است بجهت ورود نهی ازان در احادیث وشاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت وثبوت این احادیث است وما ذا که حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد است که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده بعمرو راجع است این حدیث مرسل است واگر باب عاید بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمرو ابن شعیب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمرو ابن العاص وچون ضمیر جده بعمرو بود این حدیث از محمد بود و وی تابعی است وتابعی چون رفع کند حدیث مرسل بود واگر باب بود حدیث از عبدالله ابن عمرو بود و وی صحابیست ولیکن شعیب از وی سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد ولهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم ودرباب تختم بخاتم عقیق وتختم در دست راست چیزی ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک است ونفی فقر میکند ونیز آمده که هرکه تختم کند بعقیق ونقش کند بروی وما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدا یتعالی او را برای هرچیز دوست دارد او را امرد وفرشته ونیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق است وآمده که هرکه تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزیرا که دوست میدارد آنرا وقضا کرده نشود مر او را مگر آنچه نیک است وسعادت است واین احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته واما آنکه گفته که درباب تختم در دست راست چیزی ثابت نشده محل بحث است از جهت ورود احادیث صحیحه

درین باب چیزی نیز ما بقا در باب پوشش آنحضرت ﷺ گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات مختلف است در بعض احادیث آنکه در دست راست بودی و در بعض در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودی و این عبارت مصنف است درینباب و درینجا میگوید که چیزی ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشد آنچه صحیح شده درینباب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب شالود و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد بیند تفل کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی انتهی نهی از عرض خواب بر جاهل و گول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است که نهی ان تقص الرؤیا علی النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی از عایشه رض و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که عبد الملک بن مهران تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا تقص الرؤیا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبد الرزاق از سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عایشه رض آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر وی بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعور زائید نزد عایشه رض آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و بزائی تو پسری فاجر پس بنشست آن زن و گریه میکرد پس آنحضرت ﷺ فرمود مکن ای عایشه چون تعبیر کنید شما مسلمانی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق تعبیر می آید پس فرمود آنحضرت ﷺ مر آن زن را خیر است انشاء الله تعالی می آید شوهر تو بسلامت و میزائی پسر نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم پیغمبر ﷺ بفارسی مثل العنب دو دو و یا سلمان شکنب درد چیزی ثابت نشده و صحیح نگشته و در بعض الفاظ العنب دو دو والتمر یکیک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید که این مشهور است میان اعاجم اما اصلی ندارد نعم از جمع میان دو تمر کسی را که با خود شریک دارد در خوردن نهی وارد شده مگر آنکه اذن بگیرد از مصاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد واقع شده و این کلمه که بسلمان فارسی رض فرموده یا سلمان شکنب درد و در بعض نسخ شکمت بنای خطاب نیز می آرند اصلی ندارد و بخاری در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والرطانة و حدیث جابر آورده که روز خندق از آنحضرت ﷺ التماس حضور شریف بخانه وی نموده پس آنحضرت ﷺ باصحاب ندا در داد که در خانه جابر سوری است زود باشید و آنجا حاضر آئید و سور کلمه فارسی است دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود و همراه پدر خود پیراهن زرد پوشیده نزد آنحضرت ﷺ آمد آنحضرت فرمود ﷺ سنه سنه که کلمه حبشیه است بمعنی حسنه دیگر کلمه کخ کخ که موضوع است برای زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمه فارسی است و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که

حسن ابن علی رض خرد بود و تمره از تمره صدقه که نزد آنحضرت ﷺ آورده بودند برگرفت
و در دهن نهاد حضرت ﷺ فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و فرمود که آیا
ندیدی که ما صدقه نمیخوریم و کذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور
محل بحث است تواند که مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و امثال آن گفته اند
و سنه تواند که اختصار حسنه بود و کخ کخ صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کراهت
سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشد و حدیث کلمة فارسیة ممن یحسن العربیة لم یحسنها خطیئة خطا است
در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی الله الفارسیة و کلام الشیاطین الخوزیة و کلام اهل النار
البخاریة و کلام اهل الجنة العربیة و گفته که جوزقانی این حدیث را آورده و در اسناد وی اسمعیل ابن زیاد
بلخی است و وی متهم است بوضع الحدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری
است در غیر صحیح و گویا که آفت در این حدیث از پایان اوست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیة
زادت فی خبثه و نقصت من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحة بن زید است
تعقب کرده شده است بآن که روایت کرده است آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناده
واه و مترادف و را شاهد است از حدیث ابن عباس که روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان
یتکلم بالعربیة فلا یتکلم بالفارسیة فانه یورث النفاق و از امیر المومنین عمر رض آورده که گفت لا تعلموا رطانة
الاعاجم و هم از وی آمده که شنید مردی را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت مرد و بازوی او را
و گفت بگیر بسوی عربیت راه را رواهما البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است
که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از آن وی میرساند بقوم خود بزبان
ایشان و از ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان
عربی و می آرد وی بر هر پیغمبری بزبان وی و هیچ یکی از اینها صحیح نیست و عجب آنکه حدیث دیگر می آرد که
ناظر در ملخ زبان فارسی است که میگویند کلام آنکسانیکه گرد عرش اند فارسی است و حقتعالی چون
خواهد وحی کند یعنی بآنکسانی که گرد عرش اند امری را که در وی نرمی و آسانی است وحی میکند بفارسی
و اگر خواهد وحی کند امری را که در وی سختی است وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحی
بعربی بفرستد و چون راضی بود بفارسی وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکه مشهور شده
که ولد الزنا لا یدخل الجنة حدیثی ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابونعیم
در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعا آورده و اعلال کرده آنرا دارقطنی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع
ندارد و با ثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز طبرانی و ابونعیم و نسائی روایت کرده لیکن در تعیین
واسطه مضطرب اند و از مجاهد از ابی سعید خدری و عبد الله بن عمرو ابن العاص نیز آمده و زعم کرده

ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع است و نسائی بلفظ لا یدخل ولد الزنیة الجنة روایت نموده
و سفیان ثوری از عبد الله ابن عمرو آورده و ابن حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است
و شیخ ابن حجر گفته که در نقل بر صحت به تعبیر کرده اند آنرا علما که معنی او این است که در نمی آید بهشت را
اگر عمل کند مثل عمل والدین خود و الا نی دارند بر آنکه محمول بر ظاهر نیست و بعض در تاویل وی گفته که
مراد مولد زنا کسی است که مواظب است بر زنا و ملازم است آنرا چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب
و مر اولاد مسلمان را بنو الاسلام والله اعلم و در باب لیس لفاسق غیبة در بیهقی چیزی ثابت نشده در
منع از غیبت مسلمان رشد تزجر و تشنیع آن احادیث صحیحه وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق
باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی اگر فاسق را غیبت کند و آنچه در وصف از فسق و فجور
غایبانه ذکر کند در آن اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویة بن حیده روایت کرده لیس للفاسق
غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که آیا میترسید از ذکر فاجر
که ذکر کنید او را بآنچه در وست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه نیز این را
بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ
و غیرهم و حکم بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر
این حدیث صحیح است محمول است بر فاسق معلن مجاهر که پرده حیا از روی دل برانکند و بعلانیه
و آشکارا فسق میکند این چنین کس را غیبت نباشد و در غیبت او اثمی نه و در این باب نیز احادیث
بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة لمن
لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفی باشد ولیکن در صحیح نیز این معنی
ورود یافته چنانکه در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریرة و در جامع الاصول از ابوهریره و جابر
در این باب آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم کل امتی معافی الا المجاهرین یعنی تمامه امت من سلامت
داشته میشوند از غیبت و عیب کردن مگر آنانکه مجاهر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده
که از بی باکی و عدم مبالات است از غیبت که عمل کند مرد در شب عملی بد را و حال آنکه پوشیده است
خدایتعالی بروی آن عمل را و در وقت صبح بمردم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم و بر خود
پرده دری کند و در بیهقی گفته است * مومن پرده بر نیمتانی متن نه که او میدرد پردهٔ خویشتن *
و علما را اتفاق است که صحیح است غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع داعی و برد تظلم و نصیحت
و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند افضل است و کفارت غیبت بحلی خواستن
است از مغتاب اگر رسیده است بوی و الا توبه و استغفار کافی است و در بحلی خواستن لازم نیست که به تفصیل
آنرا بوی بگوید و علی الاجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام به بخش و در بعض احادیث آمده که

استغفار کردن مر مغتاب را نیز کفارت غیبت است بکوید اللهم اغفرلنا ولمن اغتبته ودرباب نهي از سب براغیث چیزي ثابت نشده درمقاصد میکوید که طبراني در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المؤمنین علی رض آورده که کفت فرود آمدیم منزلی پس ایذا کردند مارا براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا ﷺ دشنام نکنید براغیث را که نیکو دابه است که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا وازانس رض که کفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا ﷺ فرمود که آن بیدار میکنند برای نماز ودر روایت دیکر آمده از انس که بودیم مانزد رسول خدا ﷺ پس بکزید مردیرا برغوث پس لعنت کرد آن مرد آنرا پس فرمود آنحضرت ﷺ که لعنت مکن اورا که وي آکاه کردانید پیغمبریرا از پیغمبران برای نماز وازانس درحدیث بخاري درادب مفرد ودرحدیث احمد وطبراني وغیرایشان نیز مثل این آمده وشیخ ابن حجر جزري علاحده درین باب تصنیف کرده انتهی * تنبیه * امام مستغفري درد عوات وغیر وي نیز از ابي ذر مرفوعا آورده که اکر ایذا کنند برغوث بکیر قدحي از آب وبخوان بروي هفت بار این آیت را ومالنا ان لانتوکل علی الله الآیت ویکو اکر شما مؤمنین اید باز دارید مارا از شر خود وایذاي خود پس ازان بپاش آن آب را کرد فراش خود امن مي یابي از شران تو خواند ن این آیت در صباح ومساء از برای دفع هوام وعقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کرده اند وکفته اند که از براغیث نیز نافع است والله اعلم * ودرباب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشده مراد خصوص سماع غنا است یا عام تر از غنا ومزامیر ودرذم هریکي ازان احادیث وارد شده است سیوطي در جمع الجوامع درکتاب لهو ولعب از حدیث طبراني در معجم کبیر وخطیب درتاریخ از ابن عمر رض آورده که نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبة والاستماع الی الغیبة وعن النمیمة والاستماع الی النمیمة واز حدیث خطیب از امیر المؤمنین علی رض آورده نهی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارة واز ابن ابي الدنیا در ذم ملاهي از ابن مسعود آورده که الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل وازدیلمي در مسند الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذي نفسي بیده ان القرآن والذکر لینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوي درمقاصد حسنه کفته ولایصح کما قاله النووي واز ابی هریره آورده باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب واز ابن نصر سجزي در امالي از ابن مسعود آورده ایاکم واستماع المعازف والغناء فانهما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل وصاحب مشکوة از بیهقي در شعب الایمان از جابر رض آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع وسیوطي از ابن مردویه وبزاز وضیاء مقدسي در مختاره وسعید ابن منصور در سنن خود از انس وبیهقي از عایشه رض آورده صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة ورنة عند مصیبة واز حکیم ترمذي در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن

له ان يسمع صوت الروحانيين في الجنة قيل وما الروحانيون قال قراء اهل الجنة و اين حديث ضعيف
است و از حاكم در تاريخ و ديلمي از علي مرآورده من مات وله قينة فلا تصلوا عليه و نيز گفته كه
اين حديث ضعيف است چه او از ابي امامه مرآورده ان الله عز وجل بعثني هدى و رحمة للعالمين وامرني
بمحق المعازف والمزامير والاوثان والصليب وامر الجاهلية الحديث و اين حديث را ابو داؤد طيالسي روايت
كرده واحمد ابن حنبل و ابن منيع نيز مانند اين آورده و بزار از ابن عباس مرفوعا آورده حرم الميتة والميسر والكوبة
يعني الطبل و نيز ديلمي از ابن عباس مرفوعا آورده امرت بهدم الطبل والمزمار و از ابن صصري در امالي
و ابن عساكر در تاريخ آورده من قعد الى قينة يستمع منها صب الله في اذنيه الآنك يوم القيامة و از
جابر مرآورده اول من تغنى ابليس و ابن ماجه و طبراني از صفوان ابن امية آورده كه در مدينه عمرو ابن
قرة مردي بود كه كسب وي دف زني بود چون آيه ومن الناس من يشتري لهو الحديث نازل شد
نزد آنحضرت آمد صلى الله عليه وسلم و عرض كرد كه اي رسول الله پيش ازين كار من دف زني بود و آن حرام شد اكنون
رزق من از كجا رسد و عرض كرد كه اگر ميفرمايي مرا اذن ميكني كه دف زنم بغير فحش يا رسول الله
فرمود لا اذن لك ولا كرامة دروغ گفتي اي دشمن خدا خداي تعالى ترا رزق حلال طيب
داد و تو حرام را بجاي آن اختيار كردي اگر بعد ازين اين كار كردي ترا چنين و چنان كنم برخيز از پيش من
و توبه كن الحديث و اكثر مفسرين لهو الحديث را بغنا تفسير كرده اند و گفته اند كه ابن عباس و
ابن مسعود نيز سوگند خورده اند كه مراد از آيت ليضل عن سبيل الله غنا است الغناء رقية الزنا
و دار قطني و ديلمي از جابر آورده كه صورت الرجل اما شنوده كه حق سبحانه و تعالى
گفته آنهايي كه منزه مي داشتند چشم و گوش خود را از مزامير شيطان اجلسهم ايشان را
در تلهاي مشك و عنبر و بگو تيك مر فرشتگان را كه بشنوانيد ايشان را بتسبيح و تحميد من بسيار
بآوازهاي خوش كه هرگز كسي مثل آن نشنيده و در جامع الاطول غير ديلمي اين حديث آورده است و هم
در جامع الاصول از ابي داؤد و در مشكاة از احمد آورده كه نافع مولى ابن عمر گفت كه بودم
با ابن عمر در راهي ناگاه بشنيد آواز مزماري پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه
بيكسو شد پس گفت مرا بعد از ساعتي مي شنوي آن آواز را و من در آن زمان خرد بودم و در روايتي
آمد كه بودم من رديف ابن عمر ناگاه آوازي شنيد الحديث و ابو داؤد در حديث خود آورده كه گفت
ابن عمر بودم با رسول الله صلى الله عليه وسلم پس شنيد مثل آنچه من شنيدم و كرد همچنين كه من كردم و در حديث
وي ذكر آنكه نافع گفت كه خرد بودم نيست و مقصود از ذكر خرد بودن آنست كه چرا نافع را نكرد
لكن احاديث است كه در ذم غنا و مزامير و ملاهي وارد شده و امثال آن احاديث بسيار آمده كه از جهت
بحرف قطع و طول ... [illegible] ... شك نيست كه در بيان احاديث است كه

جمیل ثنین حکم بضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن نه نموده و بعض از ان قبیل است که بعدم صحت
آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد زمانی عالی مضمون آنست که حدیثی صحیح
درین باب نیامد اگر آنرا دلیل بیارد تا حقیقت حال معلوم نمود بدانکه بعد از قطع نظر از انکه حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد و حسن بمرتبهٔ صحیح حدیث صحیح درین باب حدیث جاریتین
است که بعض مردم آنرا در اثبات اباحت دلیل آرند و انصاف آن است که مدلول آن دوام است مگر
در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن و الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است که عایشه
رض میگوید که در آمد برمن رسول خدا ﷺ و نزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغنای
بعاث پس بپهلو افتاد آنحضرت ﷺ بر جامهٔ خواب و بگردانید روی مبارک خود را پس در آمد ابوبکر
رض پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر ﷺ روا میداری پس آنحضرت ﷺ روی مبارک
بابوبکر آورد و گفت بگذار این دختر کانرا یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکر خبه کردم آن دو جاریه
را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت دیگر آمده که گفت عایشه رض در آمد برمن ابوبکر
و نزد من دو دخترک بود از دختر کان انصار که غنا میکردند بدانچه گفته و گوکرده بودند بدان
انصار روز بعاث گفت عایشه رض و نبودند آن دختر کان مغنیه پس گفت ابوبکر رض آیا مزمور شیطان در
خانهٔ رسول خدا است و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا ﷺ بگذار که هر قوم را عیدی است
و این روز عید ما است و در روایت دیگر آمده که ابابکر در آمد بر عایشه رض و پیغمبر خدا ﷺ نزد وی بود
روز عید فطر یا عید اضحی و نزد عایشه رض دو زنکه سرود گوینده بود که تغنی میکردند بانچه بایکدگر
گفته بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر رض مزمار الشیطان مزمار الشیطان پس گفت پیغمبر خدا
ﷺ یا ابابکر هر قوم را عیدی است و عید ما این روز است و در روایت دیگر آمده که در آمد ابوبکر بر عایشه رض
و نزد وی دو جاریه بود که غنا میکردند در ایام منی و دف میزدند و پیغمبر خدا ﷺ پوشیده بود خود را بجامه پس
منع کرد ایشانرا ابوبکر و بگشاد آنحضرت ﷺ روی مبارک خود را و فرمود بگذار ایشانرا یا ابابکر
که ایام عید است و آن ایام ایام منی بود اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که
چون ابوبکر صدیق رض که اسبق و اعلم اصحاب است در معرفت احکام دین غنا را مزمار و مزمور
شیطان گفت و آنحضرت ﷺ او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین مگو که این مزمار شیطان نیست
و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابابکر ایشانرا ازین که امروز عید است یعنی این حکم از که حرمت
تغنی و ترک فیقد است مطلق مدان و عام خیال مکن در روز عید از لهو و سرود اینقدر جایز باشد خصوصا
دختر کان و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار که در ان فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بخوانند و این
تخصیص را ابوبکر صدیق رض چون تقریب نیفتاده بود و سابقا بیان از جانب شارع نیافته بود است اکنون

پیغمبر پیش از وقوع این قصه معلوم کرد و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود شنیده آن مقید نشد و ابوبکر را نیز بران
ترغیب نه نمود بلکه تغافل زد و بر وجهی در بیان اشارتی فرمود پس نهایت آنچه ازین حدیث ثابت
شود اباحت و رخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در غیر
این اوقات و ابن حجر نیز انصاف داده ظاهر است از حدیث که لا یخفی و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة
مزمار عند نعمة و رنة عند مصیبة که گذشت نیز بقول سیوطی صحیح است و وی گفته است که هرچه
در کتاب خود از صحاح ابن ماجه آورده ام صحیح است و نیز از احادیث معازف که در صحیح بخاری آمده که
آنحضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که هر آینه هست من اقوام بعد آیند که استحلال کنند حر را بکسر حای مهمله یعنی
فرج که مراد ازان ابتحار باشد و حریر را و معازف را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر است پس اگر استماع
معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال بران و ذکر او با خمر و حریر چه معنی دارد و در ایصال
و اسناد این حدیث مراتب خوض ظاهر گرد که ابن علمای متاخرین مخل نیست و قابل است پایانی خوض ما
و مرا در تحقیق است که حرف بدنیات داری تحقیق است و شرح و تحقیق این مقام تفصیلی طلبد و موقوف
بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری در تراجم
ابواب صحیح خود بعض احادیث می آرد که سند آنها را از اول حذف کند گاهی بصیغه جزم و معلوم
چنانکه ذکر فلان و قال فلان مثلا و این قسم محکوم علیه است بصحت و گاهی بصیغه تمریض و مجهول
چنانکه قیل و یقال و این معلق نیز ضعیف است و محروم الصحة نه ولیکن چون وی آنرا در صحیح آورده
است مشعر است که اصلش صحیح است زیراکه وی التزام کرده است که درین کتاب جز صحیح نیارد
و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق اگرچه حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته
اند تعلیقات البخاری متصلة او مسندة یعنی اگرچه بظاهر منقطع آمده اما در واقع متصل اند و این حکم
در جائیست که نسبت به رجال حدیث کند که میان او و ایشان واسطه است اما اگر نسبت بشیخ بی واسطه
خود کند قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد داخل نه این حکم عنعنه دارد و حکم
عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی و مروی عنه ثابت شود و از تدلیس ... لیس سلامت
بود در حکم اتصال داخل است و الا احتمال انقطاع دارد مثالش این خبر معازف است که بخاری در اول
این حدیث حدثنا و اخبرنا و امثال آن نگفته سوق حدیث نموده است و گفته قال هشام ابن عمار حدثنا
صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی
عبد الرحمن ابن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الخمر و الحریر و المعازف الحدیث پس این حدیث معلق است
اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته و گفت قال هشام زیراکه هشام از شیوخ بی واسطه بخاری است

بی شبه و ملاقات بخاری و سماع وی از وی معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد بصیغه
تحدیث مثاوی کویند که صاحب زمره آنرا حصر کرده در چهار حدیث و بخاری منزه و مبره است از
تدلیس و هیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصف ننموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و
عامه علما و محدثین بر این اند الا ابن حزم که در ینجا کو در بسیاری از امور در این مسئله مخالف
جمهور را افتاده و براه خلاف ایشان رفته است و بر ظاهر حال که صیغه قال است استاده و گفته که اتصال
این حدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته نه حدثنا و از قال هشام سماع این حدیث از وی
صریحا معلوم نمیکردد و نمیدانند که هشام از شیوخ بخاری است و از وی سماع دارد غایتش آنکه
در ین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد نه بقصد تحدیث و اسماع از ینجهت قال گفت نه حدثنا
و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و لکنه اینست که گفته شد و ابن حزم در کتاب خود گفته است
که اگر راوی عدل روایت کند از کسی که او را دریافته است محمول بر لقا و سماع بود خواه بگوید اخبرنا یا
حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع است و این تناقض طرفه است که این مرد کرده و وی
نماینده بر که سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرده بلکه بتعصبی که در اثبات اباحت دارد
بوضع این حدیث و هرچه در این باب مرویست حکم کرده و از شیخ مصنف در افراط و مبالغه در گذرانید
زیرا که مصنف میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده و وی میگوید که هرچه آورده اند موضوع است
و محدثین او را درینباب تخطیه عظیم کرده اند و این حدیث معارف را ابن حبان و غیر وی از ائمه حدیث
تصحیح نموده اند و گفته که ده کس از اصحاب هشام از وی روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ وی
مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده آمده اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی
که پس ترا چه اعتقاد است و تو در کدام جانبی گویند که از کسیکه براه انصاف و احتیاط رود و از کدر
تعصب و مکابره صاف بود در مسئله که در وی نزاع و خلاف زاید الشهرة باشد بالقطع نظر از راجح و مرجوح
جز سکوت و توقف چه صورت بندد و در این مسئله هم میان فقها و مشایخ نزاع لفظیست و هم میان مشایخ طریقت
بیکدیگر اختلاف و هر که تتبع احادیث و اقوال فقها و سلف کند داند که متعارف و مشهور میان
ایشان حرمت و کراهت آن بود و تاویلات و توجیه و تطبیق آنست که آنرا مقید و معلل بطریق لهو و لعب
دارند بقرینه آنکه این فعل در آن زمان متعارف و شعار اهل فسق و ملاهی بود و چون بعد از آن جماعه
از ارباب دیانت و ذوق و وجدان و وله و صحبت بجهت تصرف و تاثیر که سماع عند در نفوس و قلوب
دارد و اثارت مکامن و بواطن مواجید و احوال کنند در آن اقتدا کنند و لهو و لعب گرد سراپرده افعال
و احوال ایشان راه نداد از آن خارج بوده باشند و بالجمله آنچه در ینجا منقح میکردد اینست که
بر حرمت سماع علی الاطلاق دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقه

اتباع است و هر که آنرا بطریق علم و بحث در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محمول گفت و گو است و از هر که
بطریق منکر و غلبه شوق و مطوعت حال بماده وجود معلوم و مترجم نه از مردم اهل ادب نیز نوع از بی ملاحظه
و مما لا آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثی صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج
نیز بسیار آمده ولیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده است از امیر المؤمنین علی آورده اند که
بقومی گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس ایجهیل برایشان و شلیت المرد و فرمود [illegible] وآگاه باشید ای
قوم که شما برای غیر اینکار آفریده شده اید و اگر لمس ابن لحی بود که جنیت بطریقه غیرا مید
هر آینه میزدم من این را بر روی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که بیرون کشید برقومی
که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما
اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر است از آنکه مساس کند اورا روایت کرده این اخبار ابن ابی شیبه
و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی هم آمده
که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نرد و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده از ابن عمر ملعون من لعب
بالشطرنج و الناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت
نظر رحمت است بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن بسوی صاحب شطرنج آمده که هر که لعب کند بنردشیر
گویا که دست آورده در گوشت خون و دم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب
شافعی بالخیله رخصتی در اینباب هست و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت است و در باب

لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیثی صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده و من بدل دینه فاقتلوه حدیث
من بدل دینه فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت
کرده و کلمه من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز در حکم داخل باشد چنانکه مذهب
امام مالک و شافعی و احمد و بعضی علمای دیگر است و نزد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری و هم تابعان ایشان
مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد فبها والا حبس کنند تا باسلام آید و دلیل ایشان آنست که
در صحیح آمده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم نهی کرد از قتل نساء مطلقا خواه کافر اصلیه بودند یا مرتده و نیز اصل
تا سیر اجزیه است بسوی آخرت که دار الجزا است و تعجیل در مردان بجهت دفع شر عاجل است که محاربه
و مقاتله ایشان است با اهل اسلام و در نسا صلاحیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود
کذا فی الهدایه و در بعض احادیث هم قتل امرأة مرتده بصراحت نیز وارد یافته است چنانکه سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام
دعوت کن او را باسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتد
شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرده هم بر

استتابت اقتصار نمود و زرکشی در شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس آورده که گفت
رسول خدا ﷺ لا تقتل المرأة اذا ارتدت و در این حدیث نیز طعن کرده‌اند و در تنزیه الشریعه نیز گفته که
دارقطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسی انتهی و سیوطی از ابو بکر رض آورده
که زنی مرتده را بند میکرد و میفروخت و در قتل زنهای مرتده نیز روایات آمده که آن نیز مطعون است
پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا و حدیث قتل مطلق مرتد که مرد و صحیح اند
تعارض آمد و نزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نسا است چنانکه در هدایه گفت
پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا گردید فقد بر ود در باب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن اقربهما
چیزی ثابت نشد این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکور است که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد
و بر وی قتیلی باشد پس قسامت بر قریه است که نزدیکتر باشد از وی و قسامت آن بود که مردی که
اثر جراحت داشته باشد در محله یافته شود و قاتل او معلوم نباشد و اولیای وی دعوی کنند خون
او را بر اهل محله و گواهان نداشته باشند پنجاه مرد را از محله سوگند میدهند که بالله ما نکشته ایم
او را و نمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خوردند حکم کرده شود بر اهل محله بدیت مقتول و الحکم
علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع ائمه بتفصیلی
که در مذهب هریک مذکور است اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود ضامن میگردد
دیت او را قریه که نزدیکتر است مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد و دلیل بر این حکم
در هدایه حدیثی می آرد و در حاشیه وی از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری است که قتیلی
را نزد حضرت رسول الله ﷺ آوردند که در میان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد و در مبسوط گفته که مساحت
کرده شد پس قریب یافته شد بجانب یکی از آن دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اهل آن
قریه و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث ابی سعید را عقیلی آورده و گفته که در وی ابو اسرائیل
است و متفرد است باین و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد فی مسنده والبزار و ابو اسرائیل از رجال
ترمذی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفته که یکتب حدیثه و ابن معین توثیق کرده
است او را والله اعلم و در جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبه و بیهقی که کشته یافته
شد میان وادعه و شاکر که نام دو موضع است پس امر کرد امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رض که قیاس کنند
میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریبتر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اهل وادعه را
دیت وی و در روایت دیگر هم از شعبی بروایت سعید ابن منصور و بیهقی آورده که کشته یافته شد در
خرابه وادعه همدان پس حکم کرد عمر بن الخطاب رض بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت است و در
روایت دارقطنی نیز مانند این آمده و گفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت ﷺ منکر است و در اسناد وی

عمر ابن صحیح است و وی متروک است باتفاق و در روایات آمده است که اهل وادعه گفتند یا امیر المؤمنین مر کنند های ما منع نکرد از اموال ما فرمود همچنین است حق و در روایتی حکم نکردم بر شما مگر احکم پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز آمده که گفت امر قتیلی که یافته شود میان دو قریه پس ضمان بر اسبق آن دو قریه است یعنی اقرب آنها رواه عبد الرزاق فی الجامع و شیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت نشد والله اعلم و در باب من ادعیت له فدیة وعند جماعة فهم شرکاؤه چیزی ثابت نشد در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود و عبد الرزاق و طبرانی و ابو نعیم در حلیه از ابن عباس و طبرانی و اسحق بن راهویه و ابو بکر از حسن ابن علی رضی الله عنه و عقیلی از عایشه رضی الله عنهم مرفوعا آورده و عقیلی گفته که صحیح نشد درین باب از پیغمبر صلی الله علیه وسلم چیزی و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن این حدیث را تعلیقا و گفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته هم نشینان وی شریکان وینند ولیکن صحیح نیست و گفت صاحب مقاصد که این عبارت از مثل بخاری تقاضای بطلان نکند بخلاف عقیلی انتهی یعنی درجه صحیح بخاری اعلا و ارفع است پس چون وی نفی صحت کند درجه اعلا را کند از آن و فنوز صحت وی از امثال عقیلی متوقع است بخلاف آنکه عقیلی و امثال وی این عبارت را نگویند نفی مطلق مرتبهٔ صحت بود و از آن بطلان آن لازم آید و گفت که شیخ ابن حجر گفته و بهر حال موقوفش ثابت است والله اعلم و در باب ذم کسب و فتنه مال چیزی ثابت نشده در فتنه مال فی الجملة احادیث صحیحه واقع شده و نص قرآن بدان ناطق است و چون در مدح کسب حلال و ترغیب در آن احادیث صحیحه ورود یافته آنچه در ذم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود یا موضوع و مآلا که مراد آنست که چون در احادیث در ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغه کرده اند باید که از اطلاق آن چنان معلوم نشود که مگر کسب کردن مکروه و ممنوع بود و از مال و منال بکلی اجتناب شرط است بعضی از آن احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است محمول است بر آنچه مفهوم میشود از احادیث صحیحه که توسط و اقتصاد در دنیا و اموال هم مذموم است و هم محمود و توسط و اقتصاد در همه جا محمود و مرغوب است چنانچه قول لا وی و در ذم ترک اکل و شرب از مباحات چیزی صحیح نشده و نیز بر مثل همین معنی محمول است قوله تعالی کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا انهم و در باب حجامت و اختیار آن در بعض ایام و کراهیت آن در بعض چیزی ثابت نشده و آنچه ثابت شده است درین باب آنست که مرا امر کنند بالحجامة و حدیث صحیح عین که ان کان فی شیء شفاء ففی شرطة حجام او شربة عسل او لذعة بنار ذکر حجامت و این دو حدیث و احادیث دیگر که درین باب وارد شده اند ایتا در باب طب و معالجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امراض را مذکور شده است اما در اختیار حجامت در بعض ایام و کراهیت آن در بعض نیز احادیث مرفوعه ولیکن بصحت نرسیده صاحب مشکوة از حدیث ابن ماجه از نافع از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که میگفت حجامت بر ناشتا افضل و انفع است و زیاده میکند

عقل را و حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز پنجشنبه کند بر نام خدای عز و جل و پرهیز کنید
حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کنید از روز دوشنبه و روز سه شنبه و پرهیز کنید
حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روز یست که رسیده شده در وی بلا بایوب و پیدا نمیشود جذام و نه
برص مگر در روز چهارشنبه و این حدیث را در مقاصد از حاکم از عطا بن خالد از نافع از ابن عمر تا پرهیز
کنید حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز سه شنبه گفته که وی روز یست که صرف کرد حق تعالی
در وی بلا را از ایوب و اصابت بلا بوی در روز چهارشنبه ذکر نکرده و گفته که سند وی ضعیف است و گفته
که حدیث ابن ماجه از سعد ابن میمون از نافع است و ذهبی گفته که وی مجهول است انتهی و در مشکوة
نیز از حدیث احمد و ابی داؤد از زهری مرسلا آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز شنبه
و برسد او را برص باید که ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داؤد گفته که اسناد این صحیح نیست و از معقل
ابن یسار آورده که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم حجامت روز سه شنبه در هفدهم ماه دوا است مرد ای سنه
را و گفته که روایت کرد این حدیث را حرب بن اسمعیل صاحب احمد و اسناد او قوی نیست و رزین مانند
این از ابی هریره نیز آورده و از حدیث ابی داؤد از کبشه بنت ابی بکره آورده که گفت پدر من نهی میکرد
اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وسلم روز سه شنبه روز خون است یعنی
غلبه خون و در وی ساعتی است که ساکن نمیشود خون در وی یعنی اگر حجامت یا فصد کند در وی
بسا که بهلاکت انجامد بجهت عدم انقطاع دم کما فی بعض الشروح و رزین در حدیث بظاهر تدافعی
مینماید مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قیل و الله اعلم و عادت
شریفه در حجامت هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بوده و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده در حدیث
ابی داؤد آمده که آن شفا است مر هر درد را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف
در غلبه و شورش بوده و در آخر در قلت و هر دو یاوساط ماه معتدل و مناسب است بدن انسان و بدانکه
در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اخدعین و کاهل بوده و آمده است
که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر هامه خود یعنی وسط راس مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبر ش داده بودند
حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر هامه بی علت زهر کردم پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه
تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز روایه رزین و در مقاصد گفته که دیلمی از حدیث عمر ابن
واصل از انس مرفوعا آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان است تجنب کنید از آن و خطیب
گفته که ابن واصل متهم است بوضع و بتحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از درد یکه داشت و روایت کرده شده است که وی صلی اللہ علیہ وسلم حجامت کرد بر هامه و کتفین خود
و طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعا آورده که حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص

وضرس ومجموع این احادیث بصحت میرسد ولهذا استعدادش نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث
بسیار منقول است و در حدیث مسلم که من احتکر فهو خاطئ نیز صحیح شده و آنرا بعض میگویند
منسوخ است و بعض حمل بر آن میکنند که چون زیانکار باشد باهل آن مقام و در مجمع وعید از احتکار
شدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل رض آورده که حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
بنده است محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالی نرخها را محزون میگردد و اگر گرانی آرد خوش میشود و
ابن ماجه از عمر رض آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله در بازار مثل
مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر رض آورده که هرکه
احتکار کند بر مسلمانان طعام را مبتلا سازد او را حق تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هرکه
احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند آنرا قبول کرده نشود از وی رواه ابن عساکر عن
معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده و در حدیث احمد و مسلم
و ابی داود و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا خاطئ احتکار نکند مگر خاطئ یعنی گناهکار
و در روایتی از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطئ و شیخ مصنف غیر
این حدیث را صحیح نمیگوید و آنرا نیز میگوید که بعض مجروح گفته اند کاشکی آن احادیث را که ناسخ
این حدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تقیید حرمت احتکار بزیانکار بودن او با اهل بلد در کتب فقهیه
مذکور است و نیز گفته اند که احتکار بخریدن غله است از بازار و اگر در ملک وی از زراعت و مانند آن
در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول
از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر رض آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون که بر میداشت دو دست
خود را در دعا فرو نمی آورد تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روی خود را و در روایتی رد نمیکرد هر دو
دست تا مسح میکرد و صاحب مشکوة از حدیث ابی داود از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم سوال
کنید خدا تعالی را به بطون کفهای دست خود و سوال نکنید او را به پشتهای دست و چون فارغ شوید
مسح کنید بدانها روهای خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده
و گفته که ترمذی گفته است که این حدیث صحیح غریب است و از حاکم در مستدرک نیز آورده و این حدیث
را از عبد الغنی بن سعید در ایضاح الاشکال و از ابن ماجه و از ابن عساکر و طبرانی و حاکم از ابن عباس و از
ابن نصر از ولید بن عبد الله ابن ابی مغیث رض نیز آورده و جزری در حصن حصین این را از سنن ابن ماجه و صحیح
ابن حبان و صحیح مستدرک حاکم نیز آورده و از آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم صحت حدیث مسح
الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند
که آن در صورت دعا است برفع یدین نه مطلقا چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم

ودر باب مرگ ناگاهی چیزی صحیح نشده وحدیث انها راحة المؤمن واخذة اسف للکافر ثابت نشده در جامع الاصول از سنن ابی داؤد از عبید الله ابن خالد السلمی از مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن مرگ ناگهانی گرفتن غضب است مر کافر را و رحمة است مر مؤمن را واز عایشه رض نیز مانند این آورده ودر مشکوة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابوداؤد وزیادت کرد بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن وسیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد وبیهقی از عایشه رض آورده که گفت موت الفجاءة راحة للمؤمن واخذة اسف للفاجر واز احمد وابی داؤد از عبید بن خالد آورده موت الفجاءة اخذة اسف وسخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمؤمن واسف علی الفاجر وگفته که روایت کرد این را احمد از عایشه رض بسند صحیح ولفظ او اینست واخذة اسف للکافر وگفته که درین باب حدیث از انس وابن مسعود نیز آمده ودر باب ملاحم وفتن

آنچه ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رض بزبیر رض گفت روز جمل انشدك الله هل سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنك علی وانت له ظالم ثابت نشده واصل حدیث تصحیح آن نکرده اند سیوطی در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی رض بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا توحید انی که بودیم من وتو در سقیفة بنی فلان وبیکدیگر معانقه ومداعبت میکردیم ناگاه بگذشت برما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفرمود گویا دوست میداری تو او را گفتیم چه مانع است چرا دوست نداریم فرمود آگاه باش هر آینه قتال میکند وی ترا وحال آنکه وی ظالم است پس گفت زبیر بعلی رض بخدا یاد دادی تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم من پس پشت داد زبیر و بازگشت واز بیهقی از ابو الاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی واصحاب وی از طلحه وزبیر نزدیک آمدند وصفهای جنگ بهم نزدیک رسیدند علی رض بیرون آمد ووی سوار بود بر بغلهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم پس فریاد زد وگفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی رض یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا یاد داری آن روز را که بگذشت برما رسول خدا صلی الله علیه وسلم وما در فلان جای بودیم پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی را وگفتی تو چرا دوست ندارم این خال خود را وابن عم خود را وبر دین من است پس از آن گفت یا علی دوست میداری زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمه خود را و وی بر دین من است پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا زبیر اما والله هر آینه قتال میکنی تو او را وحال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بعلی والله بتحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه وسلم والآن یاد آمد مرا بخدا سوگند مقاتله نکنم با تو واین بگفت وبرگشت پس پرسید پسر وی عبد الله ابن الزبیر چه شد ترا ای پدر که برای جنگ آمدی واکنون بر میگردی گفت یاد داد مرا

علی حدیثی را که شنیده بود از رسول خدا ﷺ که فرموده بود که قتال میکنی با علی و حال آنکه تو ظالمی
اکنون قتال میکنم او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح
بین الناس آمده بودی تا خدا تعالی اصلاح دهد این کار را گفت اکنون سوگند خوردم که قتال نکنم
گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را و باز ایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام
خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم بیکبار سوار شد بر اسپ خود و برفت و آورده اند که
چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان علی بود برفت و زبیر را در نماز
او را بکشت و سر او پیش علی آمد و استیذان نمود حضرت امیر او را اذن در آمدن نداد و گفت شنیدم از
حضرت رسول الله ﷺ که فرمود قاتل الزبیر فی النار و در روایتی آمده که ابن جرموز آمد و گفت بشارت
باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا بشارت باد بدوزخ و نیز آورده اند که چون ابن جرموز آمد با وی شمشیر
زبیر بود گفت علی این آن شمشیر است که بسیار دور کرد از وجه رسول ﷺ کرب را والله و در
روایتی بسا کربی که کشاده بود صاحب این شمشیر از وجه ﷺ و در باب ظهور آیات در شهور و آنکه

مرویست که یکون فی رمضان هدة و فی شوال همهمة الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده و مجعول باطل است نعم
ابن حماد و حاکم از ابی هریره آورده که فرمود پیدا شود هدة یعنی آوازی هایل از آسمان در ماه رمضان
که بیدار کند نائم را و میترساند بیدار را پس از آن ظاهر میشود عصابه در شوال پس پیدا میشود
آوازی پنهان در ذی القعده پس قتل کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پس دریده میشود محارم
در محرم پس پیدا میشود موت در صفر پس تنازع میکنند قبایل در شهر ربیع پس از آن عجب کل العجب
از جمادی و رجب پس پیدا میشود که ناقه بپالان کرده شده بهتر است از دسکره که کم میکند صد هزار را
حاکم گفته است که این حدیث غریب المتن است و ذهبی گفته که موضوع است و ابن جوزی آنرا در موضوعات
آورده کذا ذکره السیوطی و در تنزیه الشریعة نیز مانند آن آورده و مثل آن نقل کرده والله اعلم و در باب
دم للمولود من بعد المائة چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة آورده لا یولد بعد المائة مولود لله فیه
حاجة و گفته که احمد ابن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسی گوید
که اسناد وی صحیح است گوییم که در وی عنعنه است پس احتمال دارد که یکی از آن شیوخ باشد از
ضعفا یا کذابان و نام او را اسقاط کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیاری از ائمه و سادات [illegible]
شده اند بعد از مائة و در باب وصف آنچه بعد از صد و چند سال و صد و شصت و دویست سال و سیصد
سال واقع خواهد شد و مذمت آن قوم و مدح افراد و تجرد در آن وقت مجعول و باطل و مفتری است
و حدیث الغرباء ثلثة قرآن فی جوف ظالم و مصحف فی بیت لا یقرأ فیه و رجل صالح بین قوم سوء باطل
است احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله ﷺ از احوال امت و ظهور فتن و تغیر احوال دین و ملت

وشیوع ظلم و بدعت علی العموم وبخصوص از احوال خوارج و بنی امیه وترک وامثال ایشان ووصیت
امت بانفراد وتجرد واختیار عزلت وترک صحبت با خلق وفرار از فتن بسیار واقع شده وازحد احصا
خارج بحیثیتی که قدر مشترک ازان واصل بحد متواتر توان گفت وبعض ازان در صحاح نیز آمده واما
اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده د واحتمال دارد یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین
وقت نظر بخارج معلوم شده باشد واما حدیث الغرباء ثلثة یعنی غربا در عالم سه کس اند یکی قرآن در
جوف ظالم که حق این از تلاوت وعمل بدان بجانمی آرد ودیگر مصحف درخانه که خوانده نشود ودیگر
مرد صالح در میان قوم بد این حدیث را سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره
آورده وگفته که غربا چهار اند ومسجد در محله قومی که در وی نماز نکنند زیاده کرده ودر تنزیه الشریعة
از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون سنه ثلثین ومایة شود چهار چیز غریب باشند در
دنیا وگفته که دارقطنی گفته است که بلیه درین حدیث از محمد ابن علی صوریست ودر باب ظهور آیات
بعد از دویست سال چیزی ثابت نشده از ظهور آیات صغری وکبری قیامت خبر داده اند واحادیث دران
خارج از حد واحصا است ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده ودر تنزیه الشریعه آورده
که ابن جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وی کریمی
است وتعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذهبی گفته
که در وی عون ابن عماره است و وی ضعیف است انتهی ودر باب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم
جرو کلب خیرله من ان یربی ولدا وحدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزی از ین احادیث ثابت
نشده در مقاصد حسنه حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده بزیادت ولد من
صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما سگ بچه را بهتر است مر او را از تربیت اولاد که از صلب
وی باشد ودر تنزیه الشریعة باین لفظ آورده لان یربی احدکم بعد ستین ومایة الحدیث وگفته که
روایت کرد این حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس وآفت وی حکم است وتعقب کرده شده است باین که ابوداؤد
وابن ماجه از وی روایت دارند ومر این را طریقی دیگر نیز هست که طبرانی بوی روایت کرده ولیکن ذهبی
گفته که وی موضوع است وابونعیم در حلیه از حذیفه نیز آورده وابن جوزی آنرا از واهیات شمرده وحاکم
در تاریخ خود از انس آورده ودر مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة وکثرت
التجارة تا آنکه گفته ولان یربی الرجل جروة الحدیث ولیکن تضعیف کرده وبالجمله آنرا طرق است
و همه ضعیف و بعض منجبر ببعض چنانکه حدیث حل فیه خیرا ولا دکم بعد اربع وخمسین
ومایة البنات وخیر نسائکم بعد الستین ومایة العواقر اخرجه الدیلمی وبالجمله مضمون
این اشارت است بفساد زمان واختیار وحدت وعزوبت در وی وهرچه درین باب وارد شده است

هرچه ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ وامثال آن معاضد و مؤید این است

واما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا قیظا بفتح قاف وسکون تحتانیه وطاء معجمه یعنی گرمای سخت وغیظا
بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه وطاء معجمه آمده و صحت مفهوم این است که در آخر زمان
اسباب عیش وعشرت وآسایش وراحت همه بواعث اندوه ومحنت وشدت شوند چنانکه مطر حکم قیظ گیرد
وولد موجب غیظ شود ودر باب تحریم قرأت قرآن بالالحان وتغنی چیزی ثابت نشده بلکه برخلاف آن
در صحیح وارد است وهو ان النبی ﷺ دخل مکة یوم الفتح وهو یقرأ سورة الفتح ویرجع وقال الراوی
الترجیع آآآ چون احادیث در نهی وترهیب از قراءت قرآن بهما وترجیع آمده چنانکه طبرانی وبیهقی
از حذیفه رض آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان ودور
دارید خود را از لحون اهل کتاب اهل فسق ومراسم است که بیاید بعد از من قومیکه ترجیع کنند قرآنرا مثل
ترجیع غنا ورهبانیت ونوح درنمیگذرد قرآن از حنجرهای ایشان ودر فتنه است دلهای ایشان ودلهای کسانیکه
خوش میدارند کار ایشان را ونیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گرفته شود قرآن را
مزامیر وتقدیم کنند در نماز یکی را یعنی بامامت نه از آنرو که افضل ایشان است بلکه بجهت همین که غنا کند ایشان را
غنا کردنی وامثال آن اشارت کرده مصنف که در تحریم قراءت قرآن بالحان وتغنی حدیثی بصحت نرسیده
وتمامه این مبحث سابقا در فصل عادت حضرت نبوی ﷺ در قراءت قرآن گذشته است فلا نکرره در

باب آنکه الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی است مثل قوله
تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وقوله سبحانه ویتبع غیر سبیل المؤمنین
الآیة وقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة واحادیث نیز دریباب آمده ومشهورتر از این
در حدیث است اول لا تجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری
باین لفظ آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ بتحقیق امان داد خدای تعالی شمارا از سه چیز یکی
آنکه دعای بد نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید وغالب نگرداند اهل باطل را بر اهل حق واجتماع
نکنید بر ضلالت واز ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا ﷺ خدای تعالی جمع نمیکند امت
مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت وید الله بر جماعت است وهرکه جدا افتد از جماعت جدا افتد بسوی آتش ودر ج
سیوطی از حدیث ضیاء مقدسی در مختاره واز ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان
داد امت مرا از این که اجتماع کنند بر ضلالت واز حدیث حسن از انس جریر آورده که گفت رسول خدا
ﷺ سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد مرا پروردگار این سوال را
ودر مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود وطبرانی در معجم کبیر
وابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصرة غفاری بلفظ سألت ربی ان لا یجتمع امتی علی ضلالة فاعطانیها

وطبرانی وابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلاث وذکر منها وان لا تجتمعوا علی الضلالة
وابو نعیم در حلیه وحاکم در مستدرک وابن منده وضیاء در مختاره از ابن عمر مرفوعا آورده ان الله لا یجمع
هذه الامة علی الضلالة ابدا وان ید الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ
شذ فی النار وهمچنین است نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتی روایت کرده ابن ماجه
از انس مرفوعا امت من جمع نمیشود بر ضلالت وچون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود سواد اعظم را وغیر
اینطریق بسیار آورده وبالجمله این حدیث مشهور المتن است واورا اسانید کثیره وشواهد متعدده
است در مرفوع وغیر مرفوع اما مرفوع قول وی صلی الله علیه وسلم انتم شهداء الله فی الارض واز غیر مرفوع قول
ابن مسعود که گفت چون پرسیده شد یکی از شما باید که نظر بکند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند
در سنت رسول الله واگر نیابد در کتاب وسنت باید که نظر کند در چیزی که اجتماع کرده اند مسلمانان
بران والا اجتهاد کند انتهی دیگر حدیث ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه
گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود ودر بعض روایات
زیاده آمده وما رآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح وهمچنین روایت کرده بزار وطیالسی وابو نعیم وبیهقی
وتحقیق آنست که اینقول موقوف است بر ابن مسعود والله اعلم وامام غزالی در اثبات اجماع بحدیث
لا یزال طایفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده واین حدیث را طرق متعدده است
خارج از حد احصا واصل بحد تواتر معنوی ودر بخاری ومسلم نیز ببعض الفاظ آمده وتحقیق این مبحث
در اصول فقه بتفصیل آمده است ودر باب القیاس حجیت چیزی ثابت نشده درین باب نیز تمسک بکتاب
مثل قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار * وبسنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در مواضع عدیده اجتهاد وقیاس
از وی صلی الله علیه وسلم وصحابه رض آمده تمسک کرده اند چنانکه در روایتی از ابی داود از ام سلمه آمده که گفت پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم که حکم نمیکنم من میان شما مگر برای خود در آنچه وحی کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم
کنم مر او را بچیزی از حق برادر وی قطع نمیکنم برای وی مگر قطعهٔ از آتش ودر روایت مسلم آمده که فرمود
نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزی از رای خود نیستم من مگر بشر ودر روایت احمد
آمده اخطی واصیب واین در امور دنیا وی است ووقوع این در قصه تابیر نخل است وعمده درین باب
حدیث معاذ ابن جبل است که چون فرستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را به قضای یمن فرمود بچه حکم میکنی
وقتیکه عارض شود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدای عز وجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت
حکم میکنم بسنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برای وفکر
خود وتقصیر نمیکنم دران پس زد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر سینه وی وفرمود الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله
لما یرضی به رسول الله رواه الترمذی وابو داود والدارمی ودر جامع الاصول از حدیثی نسائی از

عبد الرحمن بن یزید آورده که گفت ع نبود ما را حکمی و نبودیم ما در آن مقام پس از آن تقدیر کرد خدای عز و جل
مر ما که رسیدیم ما بجائی که می بینید شما پس هر که از شما عارض شود مر او را حکمی بعد ازین باید
که حکم کند بانچه در کتاب خدا است و اگر بیاید او را امری که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند
بانچه حکم کرده پیغمبر او ﷺ و اگر بیاید امری که نیست در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وی
و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برای و عقل خود و نگوید که من میترسم از حکم
کردن زیرا که حلال بین است و حرام بین و میان حلال و حرام اموری اند مشتبه میان آنها بگذار انچیزیرا
که در شک اندازد ترا و برو بآن جانب که در شک نیندازد و از شریح آورده که نوشت
بسوی او عمر ابن الخطاب رض که حکم کن بانچه در کتاب خدا است و اگر نباشد در کتاب
خدای عز و جل حکم کن بدانچه سنت رسول او ست ﷺ و اگر نباشد نه در کتاب خدا و نه
در سنت رسول او حکم کن بانچه حکم کرده اند بدان صالحان و در روایت ابن ابی شیبه
و ابن جریر آمده نظر کن در انچه اجتماع کرده اند بران مردم و بگیر آنرا و اگر نباشد آن حکم در انچه حکم کرده اند
بدان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس آی و نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برای تو والسلام
این قول عمر رض ناظر است در عدم وجوب قیاس در تقلید بر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع
و همچنین قول وی رض که ابوداؤد روایت کرده که گفت بر منبر ایها الناس بود رای پیغمبر ﷺ مگر صواب
زیرا که حق تعالی مینمود او را و نیست از ما مگر ظن و تکلف و مانا که مراد وی رض ازین اقوال رعایت احتیاط
و احتراس است درین باب و عدم جرأت و شتابی در آن نه منع و نهی از آن بدلیل احادیث دیگر که
درین باب از وی رض در روایت شریح و غیر وی آمده و در وی امر باجتهاد و رای کرده و در روایتی آمده که
بشریح نوشت که اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وی و احکام ائمه هدی اختیار داری اگر خواهی
مشاورت کن بمن و نمی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه سلم دارم آنرا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فی
الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصه دارد که بضرورت جرأت و تکلف بران توان کرد و ما نحن فیه
که در شان مجتهد واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داؤد آمده که اگر مجتهد صواب کند دو
اجر دارد و اگر خطا کند یک اجر استدلال بر حجیت قیاس نتوان کرد زیرا که اجتهاد عامتر از قیاس است
تامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما و تاویل و تطبیق آنها بیشک یکی از اجتهاد گویند و قیاس
یک قسم از اجتهاد است که تعدیه حکم اصل است بفرع بعلت و در احادیثی که واقع شده که اگر در
کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برای متعین است که بقیاس است نقد بر رد باب ادا اسمهم
عن حدثنا فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزی ثابت نشده و الحدیث از
وضع موضوعات است بلکه خلاف آن ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه و در حدیث دیگر صحیح

آمده که یکی از شمارا باید که نیابم تکیه زده بر تکیه گاهی وحدیثی از من بوی رسانند پس وی گوید که ما این حکم را در قرآن نمی یابم چه مرا قرآن داده شده است ومثل آن با آن بهم ا یعحدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثی را عرض کنید آنرا برکتاب خدا اگرموافق باشد بوی قبول کنید آنرا واگرنه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی وسمویه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی وانا قلته ونیز از طبرانی از ابن عمر آورده که گفت آنحضرت ﷺ پرسیده شدند یهود از موسی پس بسیار گفتند از وزیاده ونقصان کردند تا آنکه کافر شدند ونزدیک است که فاش کرد دار من احادیث پس هرچه بیاید شمارا از حدیث من بخوانید کتاب خدا را عزجل واندازه کنید بدان انچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا وآنچه موافق نیست من نگفته ام ودر مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شد نصاری از عیسی پس بسیار گفتند در وی وزیاده ونقصان کردند تا آنکه کافر شدند وگفته که پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی ازینحدیث گفت این حدیث بطرق متعدده آمده وخالی نیست از مقال وآورده طرق اورا بیهقی در کتاب مدخل انتهی ونیز سیوطی از ابن عساکر از علی رض آورده باین لفظ ستکون علي رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت القرآن فخذوها والا فدعوها ودر مختصر طیبی آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند وشیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهر است وضع او در غایت ظهور واز سیاق کلام وی وکلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع اینحدیث بجهت بطلان معنی ومخالفت اوست مر احادیث صحیحه را زیرا که درحدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابوداؤد ودارمی وابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده که فرمود آنحضرت ﷺ الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا وآگاه باشید که داده شد مرا قرآن ومثل قرآنست باوی ومماثلت در بودن اوست وحی که* وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحي یوحی* یا در بودن او مثبت احکام وسبب هدایت انام یا در کثرت ومروید اینمعنی است انچه درحدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل قرآن است بلکه اکثر ونیز مخالف است آنرا که درحدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد وابوداؤد وترمذی وابن ماجه وبیهقی آمد که یکی از شمارا باید که نیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه ازینجا لازم می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول الله ﷺ وثابت نشود هیچ حکمی مگر بکتاب الله واز ضروریات دین است که نه اینچنین است اینست کلام قوم درینمقام وپوشیده نماند که این مبنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر یافته شود اینحکم در قرآن قبول کنید واگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد قبول کنید والا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طیبی در

اصول حدیث روایت کرده و دارقطنی گفته که این حدیث را صالح بن موسی تنها روایت کرده و وی ضعیف است و ابن عدی گفته که این حدیث منکر است و از صالح بن موسی منکرات بسیار است انتهی و در تذکرۃ الموضوعات گفته که یحیی بن معین گفته که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و خطابی گفته که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و ابن عبد البر گفته که این حدیث باطل است و علما در رد آن گفته اند که ما آن را بر کتاب الله عرض کردیم مخالف آن یافتیم زیرا که در کتاب الله آمده ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا انتهی و وجه آن ظاهر است و در بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه و خذوا به حدثت به او لم احدث

اصول حدیث روایت کرده و دار اقطنی گفته و این مسالة قرد و وبر سوحی مخالفت احادیث مذکورا
و بطلان معنی که اراده کرده اند لازم نیاید و لیکن این مشکل میشود که موالدکه در کتاب الله امری بیاید
متعلق بآنچه وارد شده است در وی حدیث بسر لا بد اولا اثبات آن پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم
کرده مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود و نسبت مراد بآنچه بعض گفته اند که مراد
موافقت کتاب الله است نصا یا استنباطا خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید آمده است و ما آتاکم
الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از حضرت ﷺ وی ماخوذ است از الله تعالی بامر قرآن فتامل
و در بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه و خذوا به حدثت به او لم احدث
یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق است تصدیق کنید و اخذ کنید آنرا خواه من گفته ام
یا نگفته باشم یعنی معیار صحت و صدق حدیث این است که موافق حق باشد و شاید که مراد بحق قرآن
نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد و عقیلی در
ضعفا از وجه دیگر از یحیی بن جزر و ثابت عشراز قرابه خود از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند
و این سند بغایت ضعیف و منکر است و عقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی و در
تنزیه الشریعه گفته که یحیی گفته که این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم
عنی من خیر قلته او لم اقله فانی اقوله و ما اتاکم من شر فانی لا اقول شرا اخرجه احمد و ابن ماجه
و اخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا و اخرج احمد و البزار اذا سمعتم الحدیث
عنی تعرفه قلوبکم الحدیث انتهی و بهانه اینکه را می گوید و وضع حدیث برای ترغیب و ترهیب دارد
چنانکه جماعه که آنرا تحریر میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و بالجمله مدار
و معیار صحت حدیث و علم آن در علما اسناد است نه چیزی دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر
باشد و آنچا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم و در باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد
نشده معنی نبیذ سابقا معلوم شده است و حدیث نبیذ چون نرسیده و صحت نکرده و تحلیل اسکار نرسیده متفق علیه
است میان ائمه مذاهب اربعه و اعتقاد حلت آن از علامات سنت و جماعت داشته اند و اما اگر
سخت کرده و تحلیل اسکار نرسیده اکثر بر آنند که حکم خمر دارد و قلیل و کثیر وی حرام است و نجس و نزد
امام ابوحنیفه حرام است بعلت سکر چنانکه حکم سائر اشربه غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو و لعب
نباشد و این باب را تفصیلی است در فقه از آنجا باید طلبید و در ابتدای اسلام حکم حرمت نبیذ کرده
بودند یا بجهت بقای اثر خمر در ظروف و مزج آن با آنها یا بجهت تشبه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت
قلع و حسم ماده و تشدید و مبالغه در آن با آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود دلیر حرام کشته
بود در مشروبی که در آن نکند و چون امر شریعت استقرار یافت و شرب خمر بالکلیه متروک شد امر

باباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می‌آرد که ذکر کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس
گفت که شاهد شدیم ما تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما و شاهد شدیم ما تحلیل آنرا و یاد داشتیم ما
آنرا و فراموش کردید شما رواه ابن جریر و از امیر المؤمنین عمر رض می‌آرد که گفت ما می‌نوشیم این
نبیذ شدید را تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکمهای ما است از گوشتهای شتر تا ایذا نکند ما را و اگر
در شک می‌اندازد شما را چیزی باید که مزج کنید باب آنرا رواه ابن ابی شیبه و از ابن عمر رض می‌آرد
که مذکور شد نزد وی نبیذ جر گفت حرام نکرده اند آنرا رسول خدا ﷺ ولیکن در افتاده اند اصحاب
وی در جرار خیبر پس نهی کرد ایشان را از آن رواه ابن جریر و احادیث درین باب کثیر است و بالجمله
نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقا وقوع یافته بود و در آخر رخصت و
اباحت یافت و در مشکوة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت آنحضرت ﷺ که نهی کرده
بودم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نهی کرده بودم از نگاهداشتن گوشت اضحیه زیاده
بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را و نهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک
اکنون بنوشید در همه ظروف که خواهید و ننوشید مسکر را انتهی و امر بانتباذ در مشک بجهت آن بود
که مشک آبرا سرد میکرداند پس نبیذ در وی شدت نمی‌یابد آنچنانکه در ظروف دیگر و در بعض کتب فقه
مذکور است که اگر نبیذ اشتداد یابد هرچند که بیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد
و شدت نیابد در اینجا اختلاف است و در انتباذ برای حضرت پیغمبر ﷺ احادیث صحیحه آمده و
در مشکوة از حدیث مسلم از انس رض آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام من رسول خدا را ﷺ باین
قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل و نبیذ و آب و شیر و از عایشه آورده رض که گفت بودیم ما که
نبیذ می‌انداختیم برای رسول خدا ﷺ در مشکی که می‌بستیم دهن آنرا از بالا و مر آن مشک را دهنی
بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ می‌ساختیم برای وی بامداد و مینوشید شبانگاه
و میساختیم شبانگاه و مینوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ برای آنحضرت
ﷺ اول شب و مینوشید در وقت صبح آنروز و شبی که بعد از وی می‌آمد و فردای آنروز و شب دیگر و فردای
دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیزی از آن مینوشانید خادم را یا امر میکرد بریختن آن انتهی
غالبا شدتی پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت و الا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد که اگر
مسکر میشد میریخت و گرنه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودی و ریختن
از جهت احتیاط و از جابر رض آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا ﷺ در مشک و اگر
نمی‌یافتند مشک را نبیذ می‌انداختند در ظرفی که از سنگ بودی و از بریده رض آورده که گفت رسول
خدا ﷺ نهی میکردم من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نکرداند و هر مسکر حرام است

ود و روایتی نهی میکرد هر کس را از شربه مکرر در طروف چرم اکنون منسوخ شد آن را در مروعات مرآنکه مسکر را ننوشند این احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده و از اصحاب سنن نیز مانند آن آمده و با وجود آن عجب است از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشد مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد نشد اما این را هیچکس دعوی نکرده و مذهب نساخته نفی آن برای چیست والله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و نهی پای رفتن در طلب علم و تملق در

طلب علم و عقوبت معلمان جا بر صبیان و دعای فقر بر معلمان چیزی صحیح نشد اما در باب اهل عراق در تنزیه الشریعه آورده العلم شجرة اصلها بمکة وفرعها بالمدینة واغصانها بالعراق وثمرها بخراسان وورقها بالشام وگفته که روایت کرده این حدیث را دارمی و بیان نکرده علت آن را و در روی اسحق است و مراو را ست مناکیر و نیز آورده اکثر الناس علما اهل العراق واقلهم انتفاعا به وگفته که ابن جوزی این حدیث را آورده وگفته که فیه متروک و مجهول اما نهی پای رفتن در طلب علم هم در تنزیه الشریعه احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت و امر خیر بی تخصیص بعلم یکی آنکه هر که پای برهنه رود در طاعت خدای عز وجل در آید مرد خود را و حال آنکه نیست در وی هیچ خطیئه که مطالبه کند او را خدای تعالی بدان وگفته که در اسناد وی ضعف است و مر این حدیث را طرقی دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسارعت کنید بخیر بروید بی پای زیرا که حق تعالی مضاعف میکرداند اجر او را بر منتعل طبرانی این حدیث را آورده و در روی سلیمان است و سیوطی و بلقینی او را مقرر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده که فرمود وی صلی الله علیه وسلم خبر داد مرا جبرئیل که خدای تعالی نظر میکند بسوی بنده خود که میرود نهی پای در طلب خیر و در روی نیز سلیمان است و نیز آورده کسی که برود بسوی خیر نهی پای کویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضای او این حدیث را ابن جوزی آورده وگفته که در اسناد وی مجاهیل اند وگفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که نهی پای میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منکر است از روی شریعت زیرا که نهی پای رفتن ایذا میکند چشم را و پای را و ممکن نیست باوی توقی و احتراز از نجاسات واگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح نیست و نهی پای رفتن متضمن شهرت بنزد است در کر آن را نکنند فلله در العلم والعلماء انتهی و اما تملق در طلب علم هم در تنزیه الشریعه می آرد که لیس من اخلاق المؤمن الملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده این حدیث را ابن عدی فی الکامل از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد ولا تملق الا فی طلب العلم و در هر یکی از این اسانید جماعه اند مطعون و بیهقی نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده وگفته که روایت کرده شد است از وجوه و همه ضعیف اند و روایت کرده است دیلمی هر که پست کند آواز خود را نزد علما باشد روز

قیامت بآن کسانیکه امتحان کرده است حق تعالی قلوب ایشانرا برای تقوی از اصحاب من ونیکی نیست
در تملق و تواضع مکر در آنچه برای خدا است یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما در
عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز
قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در روی مطعون اند و آنچه معروف است
آنست که این قول مکحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
ابن فنجویه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و اسناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه
مرفوعا که دورترین مردم از خدای عزوعلا روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست
میکند با امراء و هرچه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند ایشانرا دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات
نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند خدا را در یتیم و در اسناد این حدیث مجهولانند و نیز آورده که
بد ترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی
سیف و سعد اند و سعد متهم تر است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسر وی بروی گریان آمد پرسید
که چه شد ترا که میگرئی ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرا میدهم
پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدثنا فلان الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد رض
که گفت گفت رسول خدا ﷺ جمع شوید و بود اریدد ستهای خود را پس جمع شدیم او برداشتیم
دستهای خود را پس تر گفت خداوندا فقیر کردان معلمان را تا نرود قرآن وغنی کردان علما را تا نرود دین
و در اسناد این نیز مجهولانند و ذهبی گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد بن داؤد است
و در مدح معلمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هر گاه که کهنه میشود
ذکر یعنی قرآن نو میکرد انند او را و عطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشانرا از
ثواب و معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسد حق تعالی براءت مر صبی را و براءت مر والدین او را و براءت مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد
این حدیث جویباری است که متهم است بوضع و نیز آورده که آنحضرت فرمود ﷺ خداوندا بیامرز
مر معلمان را و دراز کردان عمرهای ایشانرا و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه
کن ایشانرا در زیر سایه خود روزی که سایه نیست جز سایه تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که
منزل است ذهبی گفته که افترا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد است والله اعلم
و از عایشه رض مرفوعا آورده که فرمود آنحضرت ﷺ سزاوار ترین چیزی که گرفته شود بروی اجر
کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل و وی منکر است ازین طریق و الا این حدیث در
صحیح بخاری است که در رقیه بکتاب الله آمده و مراو را قصه است و از ابن عمر آورده که گفت نهی

کرد رسول خدا ﷺ از تعلیم وا ذان باهرت و فرموده هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و گفته که جورقانی این حدیث را آورده و در اسناد وی دو یکس اند متروک و در روی المقالع نیز امت و تعقب کرده شده است که اورا شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن و در باب حولا مکان ردم

و مدح ایشان چیزی ثابت نشده هم در تنزیه الشریعه آورده که یخرج الدجال و معه سبعون الف حائك و گفته اند که ابوالفتح ازدی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة والمعلمین فان الله سلب عقولهم و گفته که در اسناد ابن غلام جایل است و نیز آمده از طریق عبید الله با این زیادت که خدا تعالی سلب کرده است عقلهای ایشانرا و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است و وی روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت الحسن احمد است و از وی روایت کرده است دیلمی و در بعض طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وی محمد نامی است که کذاب مجاهر بفسق است و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر است و از حدیث ابن عباس آورده که هر که در زنان از شما زنانی را که طلب کنند حایکان علم را انکر نکند و در روایتی آمده که ایشانند که بول کردند در کعبه و در دند ... ریسمان مریم را و عمامه یحیی را و ... برسیدند ایشان مریم را و نمودند او را غیر راه راست ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر هیچ جاهل که این حدیث موضوع است و در تنزیه الشریعة گفته که لا تلعنوا الحاکة فان اول من حاك ابی آدم روایت کرده ابن رادار می از انس و در روی سوید ابن دقاق است و در میزان گفته که روایت کرده است وی خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر است و ابن حبان گفته که هو بلد ثقة است لیکن خطا میکند و غرایب می آرد

و در باب انشاد شعر بعد از عشا و نکه ندادن عوض باعطای شعرا و ذم تعلم نی فقه و مذمت علما که در ملا طین روند چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعه در انشاد شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت شعر را بعد از عشای اخیر قبول نکند خدا تعالی از وی نماز آنشب و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی و در اسناد وی قزعه است و وی مضطرب الحدیث کثیر الخطا است و عاصم و وی مجهول است و تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وی در مرتبهٔ حسن است و در نگاه ندادن عوض باعطای شعرا آورده که من اراد بر والده فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد شعرا یعنی اکر بدهد دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون بدهند مدح میکنند ایشانرا و چون باعث بر بر ایشانست این مدح و ذم منسوب خواهد شد بوی و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وی ابراهیم است و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده و در روی مجهولی است و در

ذم تعبد بی فقه آورده که لا خیر فی قرآة الا بتدبر و لا عبادة الا بفقه و مجلس فقیه خیر من عبادة ستین سنة و
گفته که روایت کرده اینحدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من عبادة
سنة و در اسناد مرد متروک است و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حماریست در طاحونه یعنی
خر خراس و گفته که روایت کرد اینحدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت
کرده این را نعیم بن حماد و طیبی در ترغیب و در مذمت علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران
اند بر بندگان ما دام که مخالطت نکنند سلطانرا و مداخلت نکنند دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا را و
مخالطت کنند سلطانرا پس تحقیق خیانت کردند پیغمبرانرا و گفته که روایت کرده اینحدیث را حاکم
و در اسناد وی متروک است و مجهول و عسکری آنرا بسند ضعیف از امیر المؤمنین علی رض نیز آورده و ابو نعیم
در حلیه از قول امام جعفر صادق رض نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل
حدیث پس اینحدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح
فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عد و احصا
و منجمله حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم درینباب کفایت است و در ذم علمای
سوء که عمل نکنند و آنرا وسیلهٔ دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز احادیث بسیار آمده و آنکه
در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال است
بران و الا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین
بدنیا نفروشند مذموم نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیحه درینباب وارد
کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة
آورده که آنحضرت ﷺ با بی هریره فرمود یا ابی هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس
بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برینحال باشی زیارت میکنند ملائکه قبر ترا چنانکه
زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوستداری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا
حدیثی برأی و عقل خود و گفته که روایت کرده اینحدیث را خطیب و در وی ابو همام است و تعقب
کرده شده است که این را طریقی دیگر نیز هست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو
فرقه چیزی ثابت نشد و الله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد و ترمذی از ابی هریره
آورده که گفت رسول الله ﷺ تفرق کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل
آن و سرانجام است که متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که
متفرق شدند نصاری بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث و از حدیث ابی داؤد از معویه

آورده که گفت ایستاد در ما بخطبه رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فرمود دانا آگاه باشید که آنها که پیش از شما
بودند از اهل کتاب مفترق شدند بر هفتاد و دو ملت و سرانجام امت که مفترق شوند این امت بر هفتاد و
سه و هفتاد و دو از ان در آتش و یکی در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرده در روایتی که بیرون
آیند از امت من اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی
نمیماند از وی رگی و نه بندی مگر آنکه در می آید در وی و کلب بفتح لام علتی که از گزیدن سگ دیوانه
پیدا شود و از ترمذی از عمرو ابن العاص آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم هر آینه بیاید بر امت من
آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد از ایشان کسی که زنا کند بمادر خود علانیه
باشد در امت من نیز کسی که بکند این شنیعه را و مفترق شدند بنی اسرائیل بر هفتاد و دو ملت
و مفترق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش روند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بر آنم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن ماجه از عوف
ابن مالک آورده که مفترق شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکی در جنت و هفتاد در نار و مفترق
شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش و یکی در بهشت و سوگند بآن خدائی که بقای ذات
محمد در دست قدرت اوست هر آینه مفترق شوند امت من در هفتاد و سه فرقه فرقه واحده در بهشت و
هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که مفترق شدند یهود بر هفتاد و یک
فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث
معاویه را از ابی داود و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که
حدیث تفرق امت ابو داود و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن
صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علی احدی او اثنتین وسبعین فرقة والنصاری کذلک وتفرق امتی علی
ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه واصحابی و گفته که
مانند این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در اصول
و تحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمرو و عوف بن مالک قلت و عن انس و جابر و ابی امامة
و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمر و ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء و معویه و واثله و هم انتهی و بالجمله
این حدیثی است که طرق آن بسیار است و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد
و سه فرقه آمده نه بر هفتاد و دو الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که
بنی اسرائیل مفترق شدند بر هفتاد و یک فرقه و امت من مفترق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش
مگر یکی و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه سیوطی هم از ابن ماجه
از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزی

ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد وسه فرقه است نه هفتاد ودو فرقه ودر بعض نسخ متن بجای لفظ وسه واقع است اگر اینچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکثرین بر آنکه در شرح این حدیث گفته اند که مراد بامت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده ودعوت ایمانرا از آنحضرت ﷺ اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی است نه امت دعوت چه دعوت وبعثت وی ﷺ بر کافهٔ ناس است و بیشک تفرق کافهٔ ناس زیاده برین عدد است ومراد بلوغ باین عدد است وتواند که در وقتی زیادت ازان نیز کردد ونیز مراد تفرق در اصول وعقائد است ولا در فروع واحکام فقهیه بیشتر ازان است ومراد بدخول نار ونجات ازان بجهت عقیده است نه عمل ولاد خول فرقه ناجیه در نار بجزای عمل نیز جائز است واین فرق همه اهل قبله اند وتکفیر آنها مذهب اهل سنت وجماعت نه اگرچه کفر برانها لازم آمد ودرین مقام مقال بسیار است والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد واله وصحبه واتباعه اجمعین وهذا آخر ما اراده الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنة ست عشرو الف والحمد لله *

خاتمة الطبع

الحمد لله الذي اختتم کلامه علی رسوله الکریم واتم برهان رسالته بالقرآن العظیم صلی الله علیه وعلی اله واصحابه الذین هم هداة الدین القویم ودعاة الانام الی الطریق المستقیم اما بعد پوشیده نماند که کتاب مستطاب شرح سفر السعادة که تالیف افضل الفضلا اکمل العلماء قدوة المحققین سلالة المحدثین صاحب تصانیف مشهوره مالک فضائل ماثوره وحید الدهر فرید العصر الفارق بین الباطل والحق مولانا شاه عبد الحق دهلوی قدس الله سره العزیز است احقر العباد ذلة قدیمی محمد ان ذنک خلق وبنی آدم

* محمد اعلم لکهنوی *

آنرا بمعاونت وتصحیح امام افضل همام اکمل واقف اسرار احادیث وآیات کاشف استار مجملات ومتشابهات العلامة الاعجل الشهیر الحافظ الحاج مولانا احمد کبیر وعالم منطیق عمدة المحققین وفاضل نحریر فخر المدققین الماهر النباه المولوی قدرت الله وعالم لورع جید وفاضل اجل امجد النبیه الاوحد المولوی عجیب احمد وفاضل جهبذ المعی وعالم نبیل لوذعی البهی القاری القاضی عبد الباری وفاضل ادیب وعالم اریب صاحب التقوی والصلاح المولوی عبد الفتاح وفقیه امثل ومحدث اکمل صاحب الورع

والارشاد المتقی محمد مراد و عالم باعمل مصلح مکارم لم يزل المتجلی فی میادين المعالی المولوی افضل علی لکهنوی و منشی بی نظیر صاحب تصانیف دلیل یراعه زرقم عطارد قلم المتعلی من الریبن المنشی امداد حسین بریلوی و عالم فطین و منشی دمیں العالم الماثق المولوی محمد صادق و فرید زمان و حید آوان ذی الفضل العلمی المولوی یوسف علی عالم دین و فاضل فطین الاورع الفهیم المولوی عبد الرحیم اسلام آبادی اللهم ایدالمعاونین فی الدارین واحفظهم عن آفات الزمان فی الملوین بحرمة نبی الثقلین وآله واصحابه المقبولین فی الکونین ٭

٭ در کلکته بمطبع مسمی با فضل المطابع ٭

نهار الجمعة التاسع والعشرین من شهر شعبان المعظم عام اثنین و خمسین بعد المائتین والالف من ٭ الاعوام الهجریه النبویه علی صاحبها الف الف صلوة وتحیه بطبع در آوردم ٭

قطعات تاریخ طبع کتاب هذا

از منشی امداد حسین بریلوی که از حرف اول هر مصرع در می آید

٭ زهادات نبوی علیه السلام ٭ ٭ کتابیست سفر السعادة نام ٭
٭ چو بود آن زبس مجمل و مختصر ٭ ٭ بدید عاجز از فهم آن خاص و عام ٭
٭ امام زمان عبد حق دهلوی ٭ ٭ مشرح نمودش بصد اهتمام ٭
٭ زهی شرح سفر السعادة نکفت ٭ ٭ مقصر ز وصفش ملایک تمام ٭
٭ جهان حل معنی هر عقده کرد ٭ ٭ که بی دقت آید بفهم عوام ٭
٭ چکریم جها مشکل تی سرود ٭ ٭ رحق باد رحمت بر روحش دوام ٭
٭ زسهو لو یسند کان آن کتاب ٭ ٭ جهان شد غلط کو فساد از مرام ٭
٭ ملایک شیم مولوی اعلمش ٭ ٭ چو دید اینچنین مسوری انتظام ٭
٭ رسائل بهم نسخه های صحیح ٭ ٭ نموده به تصحیح آن التزام ٭
٭ بتائید علام و نهام دهر ٭ ٭ فقیه و محدث فصیح الکلام ٭
٭ معلی لقب حافظ احمد کبیر ٭ ٭ که علم و عمل شد برو اختتام ٭
٭ به پیرایه صحتش جلوه داد ٭ ٭ برآورد اغلاط آنرا تمام ٭
٭ نموده همش طبع آن نیک مرد ٭ ٭ خدا یا بماناد فیضش مدام ٭
٭ چو امداد تاریخ طبعش بجست ٭ ٭ ز روی همه مصرع آمد تمام ٭

٭ سنه ۱۲۵۲ ٭

٭ هجری ٭

٭

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۴	ان بختصنا	ان تختصنا
۵	۵	الدرالمنتشرة	الدررالمنتشرة
۶	۱۴	باالله	بالله
۶	۱۹	ورو	وری
۷	۲	دار	دارد
۹	۷	معانی	معنی
۱۰	۳	مرفوغ	مرفوع
۱۰	۵	واضح	واضحه
۱۲	۲۰	شلرد	شلرد
۱۳	۵	نصر	نضر
۱۳	۱۴	یاثواب	باصواب
۱۳	۱۲	معتبرعلیه	معتبرغلبه
۱۳	۱۵	کرد	کرده
۱۵	۴	فس	پس
۱۵	۷	وافرادا	افرادا
۱۵	۲۴	ضعیف	ضعف
۱۵	۲۵	بقوت	بقوت
۱۷	۱	واین دیگران	ودیگران
۱۷	۱	تبیعت	تبعیت
۱۷	۱۰	عیان	اعیان
۱۷	۱۹	تمیز	تمییز
۱۷	۲۰	تمیز	تمییز
۱۸	۱۶	پش	پیش
۱۸	۲۰	التزام	الزام
۱۸	۲۱	قراردادہ محل ثین	وقرارداد محل ثین
۱۹	۱۳	احایث	احادیث
۲۰	۱	نیست	ثبت
۲۱	۱	زصحاح	ازصحاح
۲۱	۷	اخبار	واخبار
۲۲	۵	کتات	کتاب
۲۲	۵	اول کتب	اقل کتب
۲۳	۱۴	بذل ومجهود	بذل مجهود
۲۴	۴	بجهتی	بجهت
۲۴	۱۶	دائیره	دائره
۲۶	۲۵	نموده	نمود
۲۷	۱۵	حرح	حرج
۲۷	۱۹	دروفقه	درفقه
۲۸	۱۵	حجت قیاس	حجیت قیاس
۳۰	۱۳	امتاد	اسناد
۳۱	۱۹	ر	را
۳۳	۲۲	شعو	شعور
۳۳	۲۴	آینه	آئینه
۳۵	۲۷	امتدا	اعتذار
۳۶	۱	رقامه	نامه
۳۹	۱۰	لا تعدد	لا تعد
۳۸	۲۲	اما	آیا
۴۰	۱۳	ر	را
۴۱	۸	نقض	نقص
۴۱	۹	اخطاء	اخطأ
۴۲	۱۰	نکتهٔ چند	نکتهٔ چند
۴۳	۹	وآنحضرت	وآنحضرت
۴۳	۱۵	مواضع	موضع

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۱	اشتنثار	استنثار
۴۳	۲۱	شافعي	شافعی
۴۶	۲۴	بغورد	بغوراد
۴۸	۶	روات	روایتی
۴۸	۶	دکر	ذکر
۵۰	۹	اسلام	سلام
۵۱	۲۲	نقل	ثقل
۵۲	۸	ابی ایواب	ابی ایوب
۵۲	۱۸	باالجمله	بالجمله
۵۳	۸	مستوردبن	مستورد بن
۵۴	۲۶	ابارزعه	ابازرعه
۵۵	۱۹	وآنحضرت	وآنحضرت
۵۸	۲۷	وشیخ	وشیخ
۶۶	۲۳	قالین	قائلین
۶۶	۶	ومصنف	ومصنف
۶۷	۲۴	آیت را	آیت را
۶۸	۷	الحل	العمل
۶۸	۹	فی السنته	فی السنة
۶۸	۱۲	فصیحی	فصحی
۶۹	۱۷	بازآر	بازآرد
۷۰	۲۴	اذ	اذا
۷۰	۲۴	یاتخفیف	بالتخفیف
۷۰	۲۴	اذ	اذا
۷۰	۲۶	فلاتسم	فلااقسم
۷۰	۲۷	ودرزرزآدینه	ودرروزآدینه
۷۱	۹	مقتضي	مقتضی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۲	۱۰	ایهمام	ابهام
۷۲	۱۷	والسماء	ووالسماء
۷۲	۲۲	هل اتك	هل اتاک
۷۲	۲۳	والسماء	ووالسماء
۷۲	۲۷	والسماء	ووالسماء
۷۳	۲۳	حنفیة	حنفیه
۷۴	۱۷	حضوا	حضور
۷۴	۱۸	والضحی واللیل	والضحی وواللیل
۷۵	۲۳	الاوعلی	الاعلی
۷۶	۳	انس تخفیف	انس بتخفیف
۷۸	۶	آینة	آئینة
۸۱	۷	السجل دتین	السجلتین
۸۱	۱۶	سجودرا	سجودرا
۸۱	۲۳	وآنحضرت	وآنحضرت
۸۲	۹	بمتواترة	بمتواتر
۸۲	۲۲	آوره	آورده
۸۳	۱۰	تکبیر	تکبیرة
۸۳	۱۲	تکبیر	تکبیرة
۸۵	۱۲	متفق	متفقا
۸۵	۱۴	لسبت	بسنیت
۸۵	۱۷	ورواه	رواه
۸۶	۱۷	الجنان است	انحناءالمت
۸۶	۲	الی ذوراو	الی نوراو
۹۶	۱۸	وعا	دعا
۹۶	۲۷	کرداینلان	کردالیلان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۷	۱۰	وازینجاکه	وازینجا که
۹۷	۲۷	فاکثرو	فاکثروا
۹۸	۳	تکنیر	تکثیر
۹۹	۱۳	سجودکه	سجود که
۱۰۰	۱۴	نباشد	نباشد
۱۰۵	۱۲	مستثنی	مسمی
۱۰۵	۱۴	آخرین	اخرین
۱۰۵	۱۵	ثمه	ائمه
۱۰۷	۳	ناآخر	یااخیر
۱۰۷	۲۱	یحادي	یحاذی
۱۱۰	۱۰	تزك	ترك
۱۱۲	۱	به‌تنقیل	وتنقیل
۱۱۲	۱۹	ابن الهام	ابن الهمام
۱۱۴	۱۳	کل اشة	کل اشته
۱۱۴	۱۷	شوي رفت	شووي رفت
۱۱۵	۱۰	شبیه‌است	شبیه‌است
۱۱۵	۱۷	ابی شبیه	ابی شیبه
۱۱۵	۱۹	نیایل	نیابل
۱۱۵	۲۷	نهزدو	مردوا
۱۱۶	۲۳	وصل	واصل
۱۱۷	۱	ومصنف	ومصنف
۱۱۹	۹	رزقنی	رزقتنی
۱۱۹	۱۸	وزکها	وزکها
۱۱۹	۲۰	من المعزم	من المغرم
۱۲۱	۱۸	ربی	شربی
۱۲۶	۲۰	مقسلاته	مفسدات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۴	۲۴	علم‌استیناف	وعلم‌استیناف
۱۳۷	۲۲	بتراء	بتیراء
۱۳۹	۱۳	اولویت	اولویت است
۱۴۰	۱۷	البة	البته
۱۴۵	۴	ظاهر	بظاهر
۱۶۱	۳	وصحابه	صحابه
۱۶۲	۴	غ	ظهر رادورکعت بعد)
		ص	ظهر رادورکعت ودورکعت بعد
۱۶۲	۱۳	چه میکنید	چه میکنند
۱۶۳	۱۰	صورة الخلاص	صورة الخلاص
۱۶۶	۱۳	ازشت	ازشب
۱۶۷	۱۷	فافله	نافله
۱۶۸	۴	پل مل	بل مل
۱۷۲	۱۴	یل ل	بل ل
۱۷۳	۹	تاقائل	یاقائل
۱۸۳	۲۱	برنکه	برانکه
۱۸۵	۱	جمع بینهما	جمع بینهما
۱۸۵	۲۴	ثبوت موقوف روایت	ثبوت روایت
۱۹۰	۱۳	نقاست	نفاست
۱۹۰	۲۵	کذاردن آن	کذاردن آن
۱۹۶	۱۳	نام‌مردزی‌است)	(نام‌مردی‌است
۱۹۶	۱۳	غ	می‌آردکه دی‌ازکفت‌نصامر
		ص	می‌آردکه کفت مردی ازانصار
۱۹۶	۲۲	دران‌رو	دران‌روز
۲۰۱	۱۷	اززعلما	ازعلما
۲۰۹	۱	خررجی	خزرجی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۱۷	دورروز	دوروز
۲۳۱	۴	لقام اولیت)	(لقام واولیت
۲۳۲	۲۷	باوجود	باوجود آں
۲۳۴	۱۵	منه	امنه
۲۳۴	۱۵	ورزجمعه	درروزجمعه
۲۳۷	۲۴	درورزماں	درروزماں
۲۴۰	۴	متوالد	متوالد
۲۴۰	۱۹	ککلام	کلام
۲۴۲	۱۰	ارازمنه	ازمنه
۲۴۲	۱۱	اوقات داشته)	(اوقات خارج داشته
۲۴۶	۱۰	ماثوره	ماثور
۲۵۱	۲۴	حضرتﷺات	حضرتﷺ
۲۵۷	۲۱	بیستم وهفتم	بیست وهفتم
۲۵۸	۹	لیلته القدر	لیلة القدر
۲۵۹	۲۲	مکردد	میکردد
۲۶۱	۸	الکیة	الکیته
۲۶۲	۱۷	شوق	صرق
۲۶۳	۱۴	اذمت	است
۲۶۵	۱۵	درحل	که درحل
۲۶۶	۱۰	نشمینی	نشینی
۲۶۷	۱۲	بیانت	بیانب
۲۷۱	۴	عتزه	عنزه
۲۷۲	۶	مردو	مردو
۲۷۹	۱۳	وقیاس	قیاس
۲۸۳	۱	وصلی الله علی محمد	وﷺ محمد
۲۸۳	۱۳	چهاریار نکمیره	چهاربانکمیره
۲۸۷	۱۹	بروسلام	ردسلام
۲۸۸	۱۲	رضاوترقی	ورضاوترقی
۲۹۰	۹	فصل دراستسقا درعادت	(فصل درعادت
۲۹۸	۶	داترك	یاترك
۳۰۱	۲۶	عمرتلخیص	عمرکرفتن وتلخیص
۳۰۸	۹	ودرمستدرك	ودرمستدل
۳۰۸	۲۳	تالله باتالله)	(تالله یاتالله
۳۱۳	۱	(که درملیب ایشان)	(که درمناصب ایشان
۳۱۴	۹	حالت قرأت قرآن)	(حالت قرأت قرآن
۳۱۹	۴	ودرروایتی	ودرروایتی
۳۲۸	۲۴	پژمردکی	پرمژدکی
۳۲۸	۲۵	(میت وتصیف)	(میت وتطهیر وتنظیف
۳۳۶	۴	وظاهر	وطاهر
۳۴۲	۲۱	پیوسة	پیوسته
۳۴۲	۲۲	پیدا	پیدا
۳۵۵	۱۶	رقاع	رقاع
۳۶۸	۹	عمرو	جزو
۳۶۸	۱۹	مرجائز	نیزجائز
۳۷۶	۱۳	عمرو	جزو
۳۸۳	۲۲	وابلت	وابتلت
۳۸۹	۱۹	واصاد	اساد
۳۹۹	۲۰	الله نیه	اللدنیه
۴۰۶	۲۵	باجود	باوجود
۴۰۷	۲۳	ونیزد	ونیز
۴۱۰	۲۷	یقسلها	یقلبها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۱۴	۲۰	خج درسال	وحج درسال
۴۲۰	۲۷	امزبیست	امریست
۴۲۶	۲۴	رویته	رویثه
۴۴۴	۱۹	میشودروي	میشود دروي
...	۲۷	درمجموع	که درمجموع
۴	۲۱	یابست	بایست
۴۶۶	۲۵	احج	حج
۴۸۴	۲۵	رفقای	زرفقاي
۵۰۶	۲۴	جمیع	جمع
۵۰۸	۲۴	قضااست	فضااست
۵۵۰	۶	چه چیز	درچه چیز
۵۵۷	۹	حضرصلعمت	حضرتصلعم
۵۶۴	۲	مل	آمل
۵۷۴	۱۷	اختلاط	اخلاط
۵۷۴	۹	اللدنیه	اللدنیه
۵۷۴	۱۵	رخلال	درخلال
۵۷۴	۲	تزهوا	استنزهوا
۵۷۴	۲۱	رخسارۀ	رخساره
۵۷۹	۱۵	ابریشمین	ابریشمین
۵۸۴	۲۵	توقعي	توقفی
۵۸۹	۹	ساخت	ساحت
۶۰۰	۱۳	میکدار	میکدارد
۶۰۱	۲۶	فی‌قضاؤك	فی‌قضاءك
۶۰۲	۱۶	ثناك	ثناؤك
۶۰۴		دوت	حدوث
۶۰۷	۶	کرع	تکرع
۶۱۰	۲۵	[illegible]	موعظت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱۲	۱۹	وروایت	روایت
۶۱۴	۱۴	اواقات	اوقات
۶۱۶	۷	باکه	بلکه
۶۱۶	۱۶	حظه	حظ
۶۲۴	۲۰	الشنّار	الشنار
۶۳۶	۲۴	اولي	اول
۶۴۳	۱۳	غ کفت رسول خدا صلعم فرستاده)	ض کفت رسول خدا صلعم که فرموده است خدا یتعالی فرستاده
۶۶۲	۱۴	درود	ورود
۶۶۴	۳	صلوٰة	صلوا
۶۶۵	۱۴	اثم	اتم
۶۶۵	۱۴	اثم	اتم
۶۸۰	۷	بنام خدارا	بنام خدا
۶۸۰	۹	ازاحمزۀ	ازحمزه
۶۹۰	۱۶	وابن جوزی)	(ورابن جوزي
۷۰۸	۴	مبرة	مبرا
۷۶۸	۲۷	خیسمه	خیشمه
۷۰۹	۴	لایجتمع	لایجمع
۷۱۰	۳	مري	امري
۷۱۰	۶	بکداز	بکدار
۷۱۰	۹	غزجل	عزوجل
۷۱۲	۱۱	بجتری	بحتري
۷۱۴	۱۰	نهی	تهي
۷۱۸	۷	باالنعل	بالنعل
۷۱۹	۲۶	جهنك	جهنك
۷۲۰	۴	عالم	وعالم
۷۲۰	۱۰	قطعات	قطع

در ۳۴ صفحه ۷۰۴ ... عبارت بعد) از دست ند هد نوشتن باید) (پس منع کرد پادشاه